



فصلنامه

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

سال پنجم / شماره ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ / بهار، تابستان و پاییز ۱۳۸۹

تحولات دودهمی اخیر کردستان در عراق و ترکیه

رژیم در پی نقد و بررسی مبانی و مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کردستان به شیوه علمی و آکادمیک بوده و جهت درک واقع بینانه و آینه گون از مسائل و رویدادهای سیاسی- اجتماعی از تالیف و تحقیق در این زمینه مشتاقانه استقبال می نماید.

رۆژەف

فصلنامه‌ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی
نشریه دانشجویی دانشگاه تهران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

قاسم احمدی

سردبیران:

آزاد حاج آقایی، صباح مفیدی، قاسم احمدی

ترجمه‌ی انگلیسی:

حسین آقاپوری

مدیر هنری و طرح جلد:

پیمان کاکابرای

همکاران این شماره:

حسین آقاپوری، عباس کاکایی، رسول تیموری، جلال حاجی زاده، فاتح مرادی

عنوان فایل بعدی رۆژەف بررسی «جنبش‌های اجتماعی در کردستان» می‌باشد، لذا از نویسندگان و صاحب‌نظران تقاضا داریم که مطالب خود را به آدرس ایمیل نشریه ارسال نمایند.

www.Govar-Rojev.com
email: Rojev_govar@yahoo.com

- مقالات مندرج در رۆژەف صرفاً مبین آرا نویسندگان آنهاست.
- رۆژەف در ویرایش مطالب آزاد است.
- مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.
- استفاده از مطالب رۆژەف با ذکر ماخذ آزاد است.

رۆژەف در زبان کردی به معنای بحث روز است.

قیمت ۴۰۰۰ تومان

بخش مقالات

- تاثیر نظام بین المللی پساوستفالیایی - پسادوقطبی بر هویت ملی • منصور ساعی و صباح مفیدی/ ۹
- باز تعریف یک ملت: مناقشه هویت و فدرالیسم در عراق • حارس القراوی • رسول تیموری/ ۲۹
- تحلیل اثر ژئوپولتیکی کردستان عراق بر وضعیت سیاسی کردهای عراق • هاشم کرمی/ ۲۵
- بررسی تحولات سیاسی کردستان عراق ۱۹۹۱-۲۰۰۳ (از سرکوب تا حکومت دوفاکتو) • محمدرضا عبدالله پور/ ۶۱
- کردها در عراق بعد از صدام • کنث کاتزمان • آزاد حاج آقایی/ ۸۵
- تاثیر تحولات نظام بین الملل بر روابط خارجی کردستان عراق با قدرت های بزرگ (با تاکید بر ایالات متحده آمریکا) • داود صمدنیا/ ۹۹
- روابط ایالات متحده-کرد بعد از حمله به عراق • آرام رفعت • رسول تیموری/ ۱۵۱
- سیاست های فرهنگی اتحادیه اروپا در کردستان عراق • حسین آقاپوری/ ۱۶۱
- چالش های سیاسی در روابط ترکیه و کردستان عراق • عباس کاکایی/ ۱۸۱
- بررسی فرایند شکل گیری و تحولات درونی جنبش اسلامی کردستان عراق (از آغاز تا ۲۰۰۴) • صباح مفیدی/ ۱۹۱
- شکل گیری انفال کردستان و نقش عناصر مختلف • داود نظری/ ۲۱۱
- بررسی رابطه تنگاتنگ ایدئولوژی و سادیسم (با تکیه بر دودمان اخیر در کردستان ترکیه و عراق) • فاتح مرادی/ ۲۳۳
- ضرورت همسویی لیبرالیسم و جامعه مدنی (مورد ترکیه) • عمر جاها • سلیمان عبدی/ ۲۷۱

فلسفه ژئوپولیتیک عثمانی و ترکیه نسبت به کرد؛ از همگرایی در عثمانی تا واگرایی در ترکیه جدید • احمد غم‌پرور/۲۷۷

کشمکش بودن و نبودن؛ بررسی وضعیت کردها در ترکیه • گلاله کمانگر و ایوب زارعی/۲۹۱

تبیین نظریه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک خلق‌ها در سپهر اندیشه‌های سیاسی اوجالان • حاجی زاده/۳۰۵

بررسی دیدگاه شهروندان شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی نسبت به تحولات عراق و مسایل

کردها در ایران • عبدالعزیز مولودی/۳۳۵

ایرانیت و کردیت: همزیستی یا همستیزی • سعید شمس/۳۶۵

توسل به زور و دفاع مشروع از منظر حقوق بین‌الملل • عباد روحی/۴۱۳

مبانی فلسفی دموکراسی در اندیشه‌های سیاسی کارل پوپر • جلال حاجی زاده/۴۲۷

بخش گفتگو

نقش آفرینی منطقه کردستان عراق در معادلات بین‌المللی • گفتگو با دکتر برهم صالح و فلاح مصطفی بکر/۴۴۷

هویت و خود در تجربه‌ی جنوب کردستان • گفتگو ریبوار سیویلی/۴۵۷

دگرگونی در گفتمان ناسیونالیستی • مصاحبه با دکتر سعید شمس/۴۶۷

سخن رژه‌ف

روابط و کنش و واکنش بین دولت‌ها در طول تاریخ شکل‌دهنده‌ی بسیاری از تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، تغییر مرزهای سیاسی و حتی چینش قدرت در ساختار داخلی کشورها بوده است. پیمان وستفاليا (۱۶۴۸) و بعداکنگره ۱۸۱۵ وین، حاکمیت مطلق دول بر ملل را در پی داشتند که زمینه انحصارطلبی و ابزار شدن دولت در دست عده‌ای اندک جهت اجرای سیاست‌های اغلب افراطی‌شان در قبال ملت‌ها را فراهم نمود. در اغلب کشورها تعریفی ساختگی از ملت در ارتباط با کشور و نه ملت بر اساس عناصر اجتماعی و انسان‌شناسی آن ارائه گردید و در آن راستا ملت‌های واقعی را فدای دولت - ملت‌های ساختگی نموده و حکومت مردم را به حکومت گروه اندکی تقلیل دادند. اعمالی که فاجعه بی‌هویت نمودن برخی گروه‌های انسانی و مرگ خیلی از فرهنگ‌ها و زبان‌ها را از یک سو و، واکنش ملل تحت ستم و سرانجام سرکوب و خونریزی را از سوی دیگر در پی داشت. این روند در جوامع شرقی و جهان سومی به دلیل عدم وجود دولت‌های دموکراتیک و به درازا کشیدن رشد دموکراسی در آنها پیامدهای وخیم‌تری داشت.

در همین راستا، نقش قدرت‌های بزرگ در مرحله‌ای و بعدا ایجاد نظام دو قطبی در قرن بیستم نیز در سطوح ملی و بین‌المللی چنان فضایی ایجاد نمودند که به تداوم سلطه دولت‌ها بر ملت‌ها بدون رعایت حقوق آنها، کمک نمود. چنان‌که فریاد آزادی‌خواهی برخی ملل مظلوم در فرآیند دولت‌سازی به جایی نرسیده و در سایه این ابرقدرت‌ها، دولت‌های ابزار و ژاندارم‌های منطقه‌ای آنها سیاست سرکوب را در پیش گرفتند. فضای ایجاد شده تحرک را از این‌گونه ملت‌ها گرفته بود و از هر لحاظ، مبنا دولت‌ها بودند و آنها نیز خود ابزار ابرقدرت‌ها و، کشور‌هایشان حوزه نفوذ و میدان مواجهه آنها با هم بودند. نه ارتباطات همچون زمان حال وسیع بود و نه، به دلیل حاکمیت مطلق دولت‌ها سازمان‌های بین‌المللی نیز حق

دخال حقوق بشرانه داشتند. به طور کلی در اغلب کشورها بین ملت‌ها و دولت‌ها گسست ایجاد گشته بود که در این میان ملت‌های ناموفق در تشکیل دولت مستقل که درون مرزهای ساختگی برخی کشورها قرار گرفته بودند، بیشترین آسیب را متحمل شدند.

با وجود چنین فضای متصلبی، مبارزات برخی ملل تحت ستم و آزادی خواه، هرچند با متحمل شدن هزینه‌های زیاد، همچنان ادامه داشت تا سرانجام آنها را به فضایی رساند که امید به احیاء هویتی را ممکن ساخت. تحولات اواخر قرن بیستم آبشخور مسائل گوناگونی بود. فروپاشی نظام بین‌المللی دو قطبی، پر رنگ شدن نقش سازمان‌های بین‌المللی، آغاز دخالت‌های حقوق بشرانه، گسترش ارتباطات و رسانه‌های جمعی و... با ایجاد فضای تا حدی آزاد و امکان تحرک بیشتر ملت‌ها همراه بود، که احیاء هویتی از جمله هویت‌های ملی و تغییر مفهوم ملت از وابستگی به کشور به مفهوم واقعی، کهن‌گرایانه و نیز تعلق احساسی به آن‌را، در پی داشت. در نتیجه این تحولات در سطح ملی حاکمیت مطلق دولت به سوی حاکمیتی نسبی گرایش یافت. برخی دولت‌ها در این فضا مجبور شدند آزادی‌هایی را رعایت و حقوق مردم خویش را به رسمیت شناسند. ملت‌هایی به استقلال رسیده و بعضی نیز در سایه دخالت‌های حقوق بشری به برخی حقوق خویش نائل گشتند. ملت کرد یکی از این ملل بدون دولت است که مستقیماً تحت تأثیر چنین تحولاتی قرار گرفت.

گُردها ضمن آگاهی سیاسی - ملی و مبارزات طولانی و گاه تشکیل حکومت‌هایی در طول قرن بیستم، نتوانسته بودند موفق به تشکیل دولت مستقل پایدار گردند. هرچند برخی ناکامی‌ها به خصوص در مراحل آغازین جنبش آزادی خواهی این ملت به دلیل عدم انسجام و رهبریت سیاسی واحد و هنوز رشد ناکافی آگاهی سیاسی متوجه خود کردها بود، اما تأثیر جو حاکم بر مناطق از هم گسیخته‌ی کردستان و کشورهایی که آنها را در بر می‌گرفتند، عدم دموکراسی و رعایت نکردن حقوق بشر در آنها و نیز نداشتن هیچ دولت حامی و دوستی به دلیل فضای فوق‌الذکر بود که، زمینه شکست مبارزات این ملت را فراهم ساخته بود و سرانجام گُردها قربانی سیاست‌های دولت‌های منطقه در قبال یکدیگر و ابرقدرت‌ها در قبال هم و سیاست آنها در قبال این دولت‌های حاکم بر منطقه شدند.

تحولات اواخر قرن بیستم و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ایجاد نظام بین‌المللی یک - چند قطبی تا حدودی فضا را به نفع ملت کرد تغییر داد. حمله ایالات متحده آمریکا به عراق و متعاقب جنگ اول ایجاد منطقه پرواز ممنوع برای کردها، تشکیل حکومت کردستان در شمال عراق را در پی داشت. حکومتی که تاکنون حدود ۲ دهه با وجود فضای مسموم منطقه به خوبی دوام آورده و ضمن تأمین حقوق ملی، برقراری دموکراسی و آرامش در منطقه جنوب کردستان، توانست نقش بزرگی را در تحولات عراق از سال ۲۰۰۳ به بعد، تشکیل حکومت فدرال و استقرار دموکراسی چند قومی ایفا نماید. همچنین این حکومت منطقه‌ای در جنوب کردستان که بخشی از رویا و آروزی ملت کرد در آن تحقق یافته بوده نقطه امید و اتکاء ملت کرد در بخش‌های دیگر بدل گشت و فضای امیدی ایجاد گردید. درک تلاش برای استحکام و پایداری این حکومت خودمختار از سوی اکثریت کردها، اهمیت آن را نزد آنها نشان می‌دهد. تحولات این دو دهه اخیر کردستان عراق در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، رشد دموکراسی و... آن را به الگویی برای عراق و منطقه بدل ساخته است و از نگاه دموکراتیک و انسانی نه تهدید بلکه فرصتی برای کشورهای دیگر کردستان در آنها

واقع گشته، ایجاد نموده است.

اما مسئله‌گرد در شمال کردستان یعنی بخشی که در ترکیه قرار گرفته است نیز، تحولات مهمی را به خود دیده است. منطقه‌ای که اکثریت جمعیت کرد را شامل می‌شود و بخش عظیمی از تاریخ مبارزاتی کردها به این منطقه اختصاص داشته و قیام‌های زیادی در دوران معاصر در آن وجود داشته است. وجود این بخش از کردستان در کشوری که بر آن است به اتحادیه اروپا پیوند و در نتیجه از یک سو بخشی از کردستان اروپایی شود که خود با توجه به فضای دموکراتیک اروپا پیامدهای خوبی برای کردها به دنبال خواهد داشت و، از سوی دیگر حکومت کردستان عراق همسایه‌ی محتمل اروپا شود، اهمیت این منطقه را نزد کردها دوچندان کرده است. تحولات اواخر قرن بیستم بر این منطقه نیز مستقیم و غیرمستقیم تاثیر داشته است. تحت تاثیر این تحولات حکومت ترکیه در دهه‌ی ۱۹۹۰م. سیاست‌هایش در قبال ملت کرد را تا حدودی تعدیل و از انکار وجود آنها عقب‌نشینی کرد. برخی احزاب و سازمان‌ها به خصوص بزرگترین سازمان سیاسی - نظامی کرد (پ.ک.ک) به صورت فزاینده‌ای رشد کردند و دولت ترکیه را با چالش مواجه ساختند. تشکیل حکومت کردستان عراق نیز بر رشد آگاهی ملی - سیاسی هرچه بیشتر کردهای شمال و، نرم شدن سیاست‌های دولت ترکیه و دادن برخی امتیازات و آزادی‌ها به کردها بی‌تاثیر نبود. تلاش ترکیه برای ورود به اتحادیه اروپا و در همین راستا اجبار به حل برخی مشکلات داخلی‌اش از جمله مهمترین آنها یعنی مسئله‌گرد، در کنار این تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای خود کاتالیزوری دیگر بوده است. برآیند تحولات فوق‌الذکر در کنار مبارزات ملت کرد در ترکیه، تحولات زیادی در طول دو دهه اخیر در کردستان ترکیه در پی داشته است که نشان از گذر مسیر دموکراسی ترکیه از کردستان دارد و کردها را به آینده امیدوارتر ساخته است.

اهمیت تحولات دو دهه اخیر در دو بخش از کردستان (در عراق و ترکیه)، روزه‌ف را بر آن داشت که به این موضوع پرداخته و در صدد چاپ آثار نویسندگان در این زمینه برآید. در طول سال‌های اخیر پایان‌نامه‌ها و مقالات زیادی از سوی علاقه‌مندان به این حوزه در دانشگاه‌ها و مراکز علمی به رشته تحریر درآمده‌اند که به دلایل مختلف کمتر در دسترس عموم قرار گرفته‌اند. روزه‌ف در راستای رسالت علمی خویش و در حد توان به چاپ و انتشار بعضی از این آثار پرداخته است.

امید است که مورد توجه واقع گشته و منبع آگاهی، مطالعه و تحقیق بیشتر در این زمینه گردد.

تأثیر نظام بین المللی پساوستفالیایی - پسادوقطبی بر هویت ملی (گشایش فضایی جهت احیای هویت ملی)

منصور ساعی *

صبح مفیدی **

چکیده:

در دو دهه اخیر نظام بین المللی وارد مرحله جدیدی شده است که می توان از آن با عنوان نظام پساوستفالیایی یا پسادوقطبی نام برد. پس از حدود سه قرن و نیم نظام وستفالیایی مبتنی بر حاکمیت مطلق دولت ها و نیز نظام دوقطبی مبتنی بر دو ابرقدرت جهانی پس از نزدیک به نیم قرن تسلط بر نظام بین المللی برچیده شدند. نظام جدید با خود تاثیرات و تحولات زیادی را به همراه داشت که یکی از این تاثیرات در حوزه هویت و سیاست آن هم در سطح ملی است. نظم سیاسی نوین بین المللی و فضای جدید پدید آمده باعث تحول مفهومی هویت ملی، گشایش فضایی جهت احیاء، بازتولید و پویایی آن شده است. این مقاله قصد دارد تا به این موضوع یعنی چرایی و چگونگی آن پردازد و در سه بخش کلی ارائه گردیده است: در بخش نخست به تحولات صورت گرفته در نظم نوین سیاسی تحت عنوان: نظام پساوستفالیایی - پسادوقطبی، همچون تحول در مفهوم حاکمیت دولت ها، دخالت حقوق بشرانه در کشورها، افزایش اهمیت سازمان های فرا دولتی و فرو دولتی، و دموکراسی خواهی و توسعه آن و ... که همگی در نظم پساوستفالیایی و پسادوقطبی توجه به هویت های ملی را لازم می نمایند و سبب گشایش فضایی برای باز تولید آنها و رشد خواسته های هویتی شده اند، در بخش دوم به هویت به طور کلی، هویت ملی و چند دیدگاه در مورد آن، و در بخش سوم به تاثیر تحولات نظام بین الملل بر هویت ملی، تغییر مفهوم و پویایی آن در نقاط مختلف جهان در این نظم نوین، می پردازیم.

واژه های کلیدی: نظام دوقطبی، نظام پساوستفالیایی، نظم نوین سیاسی بین المللی، جهانی شدن، هویت ملی، احیای هویت.

مقدمه

جهان در حال حاضر تحولاتی را پشت سر می‌گذراد که دولت‌ها، جامعه مدنی، بازار و نهادهای داخلی و بین‌المللی را دربرگرفته است. این تحولات نه فقط سیاسی و اقتصادی بلکه همه جانبه هستند و به سطح خاصی هم محدود نمی‌شوند. از توده‌ها و سطح محلی تا سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی را - که همگی در وابستگی متقابل با یکدیگرند - در برمی‌گیرد. جوامع ملی در تمام مناطق جهان هرکدام به شیوه‌های خاصی در حال تاثیرپذیری از این تحولات هستند و تغییرات در هرکدام به صورت تنگاتنگ به دیگری نیز ارتباط پیدا کرده است. درجه بسیار بالایی وابستگی به هیچ جامعه‌ای اجازه نمی‌دهد که در بیرون از روند تحولات جهانی قرار گیرد.

یکی از این تحولات، تحول در موضوعات مربوط به هویت‌ها بوده است. سال‌هاست که از زوایای مختلف به احیا یا از بین رفتن هویت‌های گوناگون بر اثر جهانی شدن پرداخته می‌شود. برخی نظرات جهانی شدن را حرکت به سوی حل شدن در یک هویت واحد جهانی و محو هویت‌های خرد و برخی دیگر برعکس آن را ایجاد فضایی برای احیا هویتی دانسته‌اند. در میانه این دو نظر عده‌ی زیادی از متفکران نیز بر آنند که جهانی شدن می‌تواند جنبه‌هایی از هر دو نظر را داشته باشد؛ یعنی جهانی شدن ضمن احیا برخی هویت‌ها و حتی آگاهی بیشتر جهت حفظ آنها، به ویژه به لحاظ فکری و تغییر از سنت به سوی مدرنیته و کنار نهادن برخی جنبه‌های خشک و جزمی سنت - که مانع پیشرفت است - موثر بوده است و از این لحاظ در راستای فکری جهانی، باز و چند بعدی ضمن حفظ هویت، حرکت‌هایی صورت گرفته است. اما آنچه در این اثنا تا حدودی فراموش شده است، رابطه وضعیت هویتی با نظام سیاسی بین‌المللی است. اینکه وضعیت هویت‌های مختلف در نظام‌های قبلی چگونه بوده است و آیا قربانی سیاست دولت‌ها از داخل و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ از خارج نبوده‌اند؟ نظم سیاسی بین‌المللی چه تاثیری بر احیا یا ذوب هویت‌های گوناگون داشته است؟ تغییر در این نظم و پدید آمدن نظم نوین سیاسی در عصر جهانی شدن چه تاثیری بر مفهوم هویت‌های گوناگون و در عین حال ایجاد فضایی برای پویایی، بروز و نمایاندن آنها داشته است؟ و ... از این گونه پرسش‌ها زیاد هستند که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست. لذا در این نوشته فقط به بخشی جزئی اما مهم از این طیف پرسش‌ها می‌پردازیم و به دنبال آن هستیم که بدانیم تحول در نظام سیاسی بین‌المللی چه تاثیری بر مفهوم هویت ملی، احیا و باز تولید آن داشته است؟ در همین راستا به تحولات ایجاد شده به دنبال تغییر در نظام سیاسی بین‌المللی از یک نظم و ستفالیایی به پسا و ستفالیایی و از نظامی دو قطبی به پسا دو قطبی اشاراتی می‌شود و فرض را بر آن می‌گیریم که این تحول کلی بر تحول در مفهوم هویت ملی و عناصری که قبلاً این مفهوم بر اساس آنها تعریف می‌شده است، موثر واقع شده و سبب پویایی بیشتر هویت‌های ملی گوناگون شده است. نظم سیاسی و ستفالیایی و نظام دو قطبی مانعی برای احیاء هویت‌های ملی واقعی و پویایی آنها بودند و هویت ملی در این نظام‌ها قربانی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در قبال یکدیگر و حاکمیت مطلق دولت‌ها بوده است. اما تحول در نظام سیاسی بین‌المللی به نحوی سبب گشایش فضایی برای احیا و پویایی بیشتر هویت ملی شده است.

نظام بین‌المللی پساو ستفالیایی - پسادوقطبی

تقریباً می‌توان گفت که نظام سیاسی بین‌المللی دوقطبی و ستفالیایی همزمان پایان یافتند و در این هردو تحول هم برخی عوامل مشترک بود و عملاً از بین رفتن نظام دوقطبی یکی از عوامل پدیدار شدن نظام پساو ستفالیایی نیز بود. به دلیل پیوستگی این دو رویداد در اینجا تحت یک عنوان به آنها پرداخته می‌شود. جهت روشن شدن نظام ستفالیایی و دوقطبی از هم و نیز تمایز آنها با نظام‌های بعدی شان ضمن نگاهی مختصر به این دو مقوله، به تحولات پدید آمده پس از این دو نظام می‌پردازیم.

نظام وستفالیایی

شکل‌گیری دولتهای ملی ثمره معاهده وستفالی در سال ۱۶۴۸ است که پس از جنگهای سراسری در قاره اروپا منعقد شد که در نتیجه آن نظامی بین‌المللی بر پایه دولت‌ها شکل گرفت. در نتیجه این معاهده دولت - ملت‌ها در مرزی معلوم و با جمعیت و حاکمیت خاص خود قدرت را در اختیار گرفتند. دولت - ملت‌ها اساس جوامع اروپایی قرن ۱۶ به بعد را پایه گذاشتند که پس از آن به سایر جوامع در همه قاره‌های دنیا منتقل شد (سیمبر، ۱۳۸۱: ۷۵-۷۲). پیش‌فرض‌های فلسفی عصر وستفالی بر منافع صرف ملی و تفوق مصلحت دولت متکی است یعنی منافع و نیازهای کشور از امتیازات مهم‌ترین گروه‌هایش بالاتر است. در نظام وستفالیایی جوامع و هویت‌های مختلف تحت اقتدار دولت پوشانیده شدند. این نظم موجب به کنار نهاده شدن آنها شد تا قدرت، مشروعیت و هویت دولتی ایجاد شود. سرکوب نهادهای واسط و هویت‌های گوناگون به وسیله دولت باعث پنهان‌سازی این هویت‌ها و گفتمان‌های اجتماعی شد که در دنیای کنونی غیر قابل پذیرش بود.

نظام دوقطبی

از سال ۱۹۴۵ سیاست جهانی تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر تعارض بین آمریکا و شوروی بوده است. وقتی جنگ جهانی دوم به پایان رسید، ایالات متحده و شوروی به صورت کشورهای مسلط و ابرقدرت در نظام بین‌الملل ظهور کردند. منافع ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی هریک از دو کشور و متحدان آنها به سراسر جهان گسترش یافت. تعارض این دو کشور یکی از نیروهای محرکه مسائل جهانی را به وجود آورد، نیرویی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم روی هر نقطه از کره زمین تأثیر گذاشت. رقابت ایدئولوژیکی شدید میان ایالات متحده و اتحاد شوروی و شروع جنگ سرد سبب پیدایش ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل شد.

ساختار دوقطبی جنگ سرد مناقشات منطقه‌ای را در منازعه آمریکا - شوروی مستحیل کرد. کشورهای محلی در صدد جلب حمایت ابرقدرت‌ها در قالب کمک تسلیحاتی و اقتصادی بودند و ایالات متحده و شوروی نیز بر سر هم پیمانان و نفوذ محلی با هم رقابت می‌کردند. سرانجام این دو کشور در کلیه مناطق جهان درگیر شده و مناطق و کشورهای پراکنده‌ای که هیچ‌گونه پیوند تاریخی با هم نداشتند را بهم مرتبط و متصل کردند. هریک از آنها منافع منطقه‌ای خود را دیکته می‌کردند (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۱۵۹). بنابر این اغلب پدیده‌ها تحت تأثیر این نظم قرار داشت، استقلال

کشورها، پیروزی جنبش‌های مختلف، رشد هویت‌های گوناگون، سرکوب مطالبات مردمی و... آنچه در این اثنا مهم بود دولت‌ها و ارتباط آنها با یکی از دو ابرقدرت بود. این تقابل همه چیز را تحت پوشش و در درجه دوم قرار داده بود و فرصتی جهت رسیدگی مستقل به مسائل دیگر نبود. دولت‌ها بدون توجه به مطالبات مردمی و با جلب رضایت یکی از دو قطب، سیاست‌های خویش را در داخل اجرا می‌نمودند.

نظام پسادوقطبی

پایان جنگ سرد، به معنای خاتمه یافتن رقابت ابرقدرت‌ها بود که اثرات بسیاری بر ساختار نظام بین‌الملل گذاشت. پایان جنگ سرد بین شرق و غرب به طور همزمان بیانگر چهار پدیده تحلیلی متمایز و متفاوت بود. از فروپاشی یک قدرت بزرگ خبر می‌دهد؛ به یک دوره دوقطبییت جهانی پایان می‌بخشد؛ به یک کشمکش ایدئولوژیکی ۷۰ ساله خاتمه می‌دهد و به حیات آخرین امپراطوری چندملیتی پایان می‌دهد (همان، ۱۶۸). هر یک از این پدیده‌ها پیامدهای مختلفی بر سیاست منطقه‌ای و جهانی داشت، و سبب بروز پدیده‌ها و تحولات تازه‌ای در ابعاد مختلف شدند.

پایان جنگ سرد در ساختار سیاست بین‌الملل، در نقش‌ها و کارکردهای دولت - ملت‌ها و در سازمان‌های بین‌المللی؛ نقطه عطفی به شمار می‌آید. رویدادهای سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ از سقوط پرده آهنین گرفته تا تجزیه اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ از سه لحاظ نشانه نقطه عطف است. نخست نشان‌دهنده پایان ساختار دوقطبی بودند. دوم اینکه، مجموعه‌ای از تغییرات مهم در سطح دولت - ملت‌ها اتفاق افتاد، به طوری که دولت‌های کمونیست سابق دچار مشکلات جدی در دوران گذار خود شدند که از سقوط اقتصادی تا تجزیه کشور را دربرگرفت. سومین شاخص، تغییر در نقش‌های جدید یا تغییر یافته سازمان‌های بین‌المللی است. بدین معنی که شکاف مجازی در شورای امنیت سازمان ملل متحد که در طول خطوط جنگ سرد شکل گرفته بود و باعث شده بود آمریکا و شوروی به طور همیشگی از و تو بر ضد پیشنهادهای همدیگر استفاده کنند، پایان یافت و نیروی بالقوه‌ای برای سازمان ملل به وجود آورد تا به صورت یک سازمان جمعی و هوشمند عمل کند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۱۳-۲۱۵). این تحول که از آن به نظام پسادوقطبی یاد می‌شود زمینه را برای دخالت بیشتر سازمان ملل در کشورها و از جمله حمایت از برخی هویت‌های جمعی و دخالت حقوق بشری، فراهم نمود.

نظام پساوستفالیایی

امروزه، گرایش به سمت ساده‌سازی یک نظام ترکیبی نیست - آن چنان که وقتی اروپا ساختارهای فئودالی خود را متحول ساخت و نظم مدرنی را ایجاد نمود - بلکه گرایش به سمت احیای مجدد واقعیات ترکیب یافته با هم است که به وسیله فرمالیسم دنیای مدرن غربی پنهان و پوشیده مانده است (کاکس، ۱۳۸۰: ۱۵۴). با فروپاشی نظام دوقطبی زمینه‌ای فراهم شد که باورهای اساسی که در بنیان نظام وستفالی نقش موثری داشتند مورد سؤال واقع شوند. همانطور که اشاره شد، از وستفالی تا عصر حاضر به نحوی یک نظم بین‌المللی بر مبنای حاکمیت دولتها وجود داشته که در این میان دولت یا دولتهایی پر قدرت هژمون و نظم‌دهنده بوده‌اند اما اکنون در نظم نوین، سازمانهای بین‌المللی در داخل

کشورها دخالت و حاکمیت دولتها تا حدودی در برخی موارد تضعیف شده و حاکمیت تام و مطلق دولت‌ها به حاکمیت نسبی بدل گشت و بر این اساس به لحاظ سیاسی نیز نظامی دیگر ایجاد شده است. واقعیت‌ها و تحولات سیاسی - اجتماعی جدیدی روی داد که ناشی از پایان جنگ سرد بود، یعنی موضوعاتی مثل کوچک شدن دولت که موجب شد نظام بین‌الملل از حالت وستفالیایی (westphalian era) به عصر پساوستفالیایی (Post-westphalian) تغییر کند یا اینکه بحرانهای زیادی مثل جنگ‌های داخلی، منازعات قومی، پاکسازی نژادی، مهاجرت‌های غیرقانونی رخ داد که نظریات قدیمی پاسخی برای آنها نداشتند یا دموکراتیزه شدن کشورها، مداخلات بشردوستانه و ملاحظات محیط زیستی. (مفیدی، ۱۳۸۶: ۱۳۳)

در نظام وستفالیایی و بخصوص دوره‌ای که این نظم با نظام دوقطبی همزمان بود، نظم بین‌کشورها و عدالت در داخل آنها در اغلب موارد مانع‌الجمع بود؛ یعنی پی‌گیری یکی باعث از دست رفتن دیگری می‌شد. اما در دهه ۱۹۹۰ در چگونگی رابطه بین این دو مفهوم کلیدی، که عملکرد سازمان ملل منعکس کننده و تشویق کننده آنها بود، تحولات مهمی انجام گرفت. معیارهایی وجود داشت که از دولت‌ها انتظار می‌رفت از آنها تبعیت کنند و شامل فراهم آوردن حداقلی از کیفیت قابل قبول در عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. علاوه بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، منشور سازمان ملل به نیازها و منافع ملت‌ها نیز اشاره دارد. در آن بر حقوق بشر، حیثیت و ارزش افراد بشر، تساوی زن و مرد و حقوق ملت‌های کوچک و بزرگ و دو اصل حقوق مساوی و حق تعیین سرنوشت تأکید شده است. این موارد در دوره نظام‌های وستفالیایی و دوقطبی تحت تأثیر جو حاکم بر نظام بین‌الملل و اهمیت دولت‌ها نه مردم، چندان مورد توجه واقع نگردیدند. اما در نظام نوین کار سازمان‌های بین‌المللی از اواخر دهه ۱۹۸۰ تغییر کرده و گستره فزاینده‌ای از وظایف را برعهده گرفته‌اند و در اغلب موارد بدون رضایت اولیه دولت‌های میزبان در مسائل داخلی کشورها نیز بیشتر درگیر شده‌اند. این رویداد منعکس کننده تحول در دیدگاهها نسبت به رابطه موجود بین آنچه داخل کشورها و آنچه بین آنها اتفاق می‌افتد، است. معنای دیگر این تحول آن است که از دیدگاه مردم، عدالت روز به روز بیشتر همراه و ملازم نظم بین‌المللی تلقی می‌شود. کمبودهای جدی در حقوق بشر یا رفاه اقتصادی می‌تواند منجر به تنش بین‌المللی شده و به بروز درگیری بین دولت‌ها کمک کند. این رویداد منجر به این شده است که دیدگاه‌های سنتی نسبت به مداخله در امور کشورها و شیوه‌ای که آنها برای بیان مشروعیت حاکمیت خود به کار می‌گیرند، مورد چالش قرار گیرد (بیلز و اسمیت، پیشین: ۷۴۵-۷۴۶).

از دلایل این امر مخالفت فزاینده با استدلال رئالیستی و قدیمی بود مبنی بر اینکه آنچه داخل کشورها اتفاق می‌افتد ربطی به هیچ یک از کشورهای خارجی ندارد. جامعه بین‌المللی در تلاش بود که نقض حقوق افراد را برطرف کند، زیرا جامعه جهان وطنی تفکیک ناپذیر بود: افراد و گروه‌ها در سراسر دنیا به طور مشترک حقوقی داشتند و نسبت به یکدیگر تعهداتی برعهده‌شان بود. چنین حقوقی روز به روز بیشتر به عنوان چیزی تفسیر می‌شد که معنای حقوق مدنی و سیاسی فرد و گروه‌ها را داشت. نفس حضور سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی به منظور تقویت این حقوق بیش از پیش مورد پذیرش همگان بود. سازمان ملل این برداشت را تقویت کرد که پی‌گیری عدالت برای افراد بشر یکی از ابعاد منافع ملی است. از این رو در سال ۱۹۹۶ دیدگاه دولت آمریکا مبنی بر اینکه انجام عملیات در بوسنی - هرزگوین در

حمایت از عدالت، بخشی از منافع آمریکا است و نه خیانت به آن، تا حدودی قابل انتساب به اقدامات سازمان ملل و انتظاراتی بود که از این سازمان ایجاد کرده بود. کمک‌های دولتی به فعالیت‌هایی مانند پاسداری از صلح، یا مداخله‌های بشردوستانه در شمار فزاینده‌ای از موارد به عنوان گامی برای تأمین منافع ملی مورد دفاع قرار گرفتند. در واقع، هم حکم اخلاقی و هم پیوندی که این فعالیت‌ها با منافع ملی کشورها داشت، تقویت شد. جنگ سرد و فرایند استعمارزدایی مانع نقش فعال سازمان ملل در داخل کشورها شد. در گذشته سازمان ملل به ترویج دیدگاه سنتی برتری نظم بین‌المللی بر عدالت، کمک کرد. اما پایان جنگ سرد باعث کاهش این خطر شد که هرگونه ترویج و ارتقای عدالت می‌تواند بهانه‌ای برای رقابت دو ابرقدرت شود. (همان: ۷۵۷-۷۵۴)

مداخله بشردوستانه در جریان جنگ سرد اقدام مشروعی نبود اما از اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییرات مهمی در دیدگاه‌ها در این زمینه پدیدار شد. این امر تا حدودی از افزایش ارتباطات و وابستگی متقابل در جهان تحت عنوان جهانی شدن نشأت گرفت. اگرچه این تغییر دیدگاه عمدتاً به کشورهای لیبرال محدود مانده و کشورهای غیرغربی مشروعیت مداخله بشردوستانه را مورد تردید قرار داده‌اند (همان: ۱۰۵۶). در دهه‌های آخر قرن بیستم شاهد تحولات عظیمی در بسیاری از عرصه‌های زندگی به خصوص تکنولوژی و اقتصاد بوده‌ایم؛ در عرصه تکنولوژی ظهور فناوری‌های نوین ارتباطی که دارای قابلیت‌های زیادی مانند برقراری ارتباطات جهانی همزمان هستند که باعث بی‌معنی شدن مفاهیم زمان و مکان شده است و یا در عرصه اقتصادی ظهور و رشد شرکت‌های چند ملیتی و سازمان‌های نظارتی بین‌المللی و نفوذ رو به افزایش آنها در مرزهای ملی بسیار مشهود است. این تحولات که از آنها به جهانی شدن یاد می‌شود، در بسیاری از جنبه‌های زندگی جوامع و دولت‌ها بروز کرده است. در کنار این موارد سازمان ملل و سازمان‌های حقوق بشری نیز در موارد ضروری و مربوطه دست به مداخله در امور داخلی کشورها زدند. در نتیجه این تحولات، حاکمیت دولت‌ها کاهش و نقش ملت‌ها افزایش یافت. در حال حاضر سخن از «دولت حداقل» به جای «دولت حداکثر» است و به همین دلیل ما شاهد دوره‌ای به نام دوره پساوستفالیایی هستیم یعنی عصری که در آن حاکمیت دولت از کنترل کمتر برخوردار است. و حقوق ملت‌ها بیش از دولت‌ها مطرح می‌شود. و این خود گشایش فضایی برای پویایی هویت ملی است.

هویت ملی و چند دیدگاه در مورد آن

کلمه هویت از نظر لغوی به معنی هستی، وجود، ماهیت و سرشت است و ریشه اغوی آن از واژه «هو» گرفته شده اشاره به غایت، نهایت و کمال مطلق دارد و موجب شناسایی و تمایز فرد از دیگری می‌شود. این واژه که در اصطلاح علمی به معنای «چیستی شناسی» یا «کیستی شناسی» است، برای اولین بار در روانشناسی توسط اریکسون برای بیان مرحله‌ای از تحول جسمی و شخصیتی انسان - که به هویت فردی معنا شده است - به کار برده شد و به تدریج وارد عرصه علوم انسانی و اجتماعی گردید (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۷۱). احمدگل محمدی در کتاب «جهانی شدن، فرهنگ و هویت» می‌نویسد، هویت (identity) به لحاظ لغوی از واژه‌ی indentitas مشتق شده و به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می‌رود: ۱- همسانی و یکنواختی مطلق و ۲- تمایز که دربرگیرنده ثبات یا تداوم در طول زمان است (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۲). به عبارتی هویت وجه تمایز بین «من»، «ما» یا «غیر» و دیگری است. این هویت احساسی است که تعلق

فرد به یک کشور، ملت، جامعه، نهاد و مجموعه‌ای خاص را نشان می‌دهد. تاریخ مشترک، منافع مشترک و سرنوشت مشترک از جمله وجوه این هویت را تشکیل می‌دهد (برزگر، ۱۳۷۹: ۱۳۶).

قبل از بحث در باره‌ی هویت ملی، لازم است که تعریفی از واژه ملت داشته باشیم. در زبان‌های اروپایی واژه ملت (nation) از واژه لاتینی (natio) مشتق شده است که دلالت دارد بر مردمانی که از راه ولادت با یکدیگر نسبت دارند و از یک قوم و قبیله هستند. در علوم اجتماعی و انسانی نظر غالب این است که ملت نه نژاد مشترک است و نه دولت مشترک، بلکه عوامل و عناصر اصلی ملت و ملیت زبان مشترک، دین مشترک و سرزمین مشترک است بدون این که هیچ کدام از عوامل سه گانه تنهایی شاخص ملت و ملیت باشد. (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۳۸). آنتونی اسمیت معتقد است، ملت جمعیت انسانی اسم داری است که در داشتن سرزمینی تاریخی، اساطیر مشترک و خاطرات تاریخی، توده مردم، فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک و حقوق و تکالیف حقوقی مشترک برای همه اعضا اشتراک دارند. (smith, 1991: 14). اسمیت بر این باور است که چنین تعریفی از ملت، ماهیت غامض و انتزاعی هویت ملی را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که اساساً هویت ملی پدیده‌ای چندبعدی است. واکر کاتر نیز ملت را گروهی از افراد می‌داند که احساس می‌کنند روابط اجدادی با هم دارند. ملت بزرگترین گروهی است که به دلیل پیوندهای خویشاوندی محسوس می‌توانند - از این منظر که خانواده‌ای کاملاً گسترش یافته است - مدعی وفاداری شخصی باشند (کاتر، ۱۹۹۴: ۲۰۲). و در نهایت تعریفی که از بندیکت اندرسون مولف کتاب «اجتماعات تصویری» ارایه شده، جالب توجه است. وی ملت را یک اجتماع تصویری می‌داند زیرا حتی در کوچکترین ملت‌ها هم هیچگاه اعضا، اکثراً دیگر اعضا را نخواهند شناخت، دید و یا حتی شنید. (Anderson, 1983: 15)

از میان تمام هویت‌های جمعی که موجودات بشری امروزه در آن اشتراک دارند، هویت ملی، بنیادی‌ترین و فراگیرترین آنهاست. (smith, 1991: 143) اهمیت مفهوم هویت ملی نسبت به سایر انواع هویت جمعی - مانند قومی، گروهی و ... - در تأثیر آن بر حوزه‌های متفاوت زندگی در هر نظام اجتماعی است (حاجیانی، ۱۳۸۴: ۱۰۴). آنتونی اسمیت در کتاب «ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ»، هویت ملی را بازتولید و بازتفسیر دایمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی می‌داند که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهند که هویت افراد با آن الگو و میراث و با عناصر فرهنگی تشخیص داده می‌شود. (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۰) همچنین در کتاب خود تحت عنوان «هویت ملی» معتقد است که «هویت ملی و ملیت سازه‌های غامض و پیچیده‌ای هستند که از یک سری عناصر مشترک و به هم پیوسته‌ای همچون قومی، فرهنگی، سرزمینی، اقتصادی و سیاسی درست شده است. این عناصر پیوندهای مشترک میان اعضای اجتماعی که به واسطه خاطرات تاریخی، اسطوره‌ها و سنت‌های مشترک وحدت می‌یابند، رامعنا می‌بخشد.» (smith, 1991: 15)

احمد اشرف، در تعریف هویت ملی نوشته است: «هویت ملی و قومی از انواع هویت جمعی است و به معنای احساس همبستگی بزرگ ملی و قومی، آگاهی از آن، احساس وفاداری به آن و فداکاری در راه آن است. هویت ملی و قومی مانند هویت فردی جمعی در کشاکش تصور «ما» از «دیگران» شکل می‌گیرد. ایران در برابر انیران، عجم در برابر عرب، ایران در برابر توران، تاجیک در برابر ترک. بنابراین خود آگاهی از "هستی ما" با آگاهی از "هستی دیگران"

همراه است. "ما" و "بیگانگان" دو روی یک سکه‌اند و یکی بدون دیگری بی معنا است.» (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۳۳) هرمداس باوند نیز هویت ملی را فرایند پاسخگویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌هایی پیرامون خود، گذشته، کیفیت، زمان، تعلق، خاستگاه اصلی و دایمی، حوزه تمدنی، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزش‌های ملهم از هویت تاریخی خود می‌داند (به نقل از حاجیانی، ۱۳۸۳: ۱۰۴). محمود روح‌الامینی، مردم‌شناس ایرانی هویت ملی را چنین تعریف می‌کند: «هویت ملی عبارت است از مجموعه ویژگی‌ها، وابستگی‌ها و پیوندهای جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، حماسی، قومی و ... که زندگی انسانی را در بر می‌گیرد و عضو آن جامعه به آن می‌بالد و افتخار می‌کند» (روح‌الامینی، ۱۳۸۳: ۲۲). هویت ملی دارای ابعاد و عناصر متعدد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، فرهنگی یا میراث فرهنگی، زبانی و ادبی است. در واقع این ابعاد پیوندی هویت ملی هستند که موجب شکل‌گیری و پایداری اشتراکات یک ملت می‌شود.

اگر هویت را احساس تمایز و تداوم داشتن بنامیم، به ساده‌ترین صورت می‌توان هویت ملی را نوعی احساس تعلق به ملتی خاص دانست. ملتی که نهادها، سنت‌ها، مکان‌های مقدس، آداب و رسوم، قهرمان، تاریخ، فرهنگ و سرزمینی معین دارد. پس هویت ملی عبارت است از احساس تعلق به گروهی از انسانها، به واسطه اشتراک داشتن در برخی عناصر فرهنگی و شبه فرهنگی. به بیان دیگر، هویت ملی نوعی احساس یا آگاهی تعلق به ملت است که همواره با توسل به عناصر فرهنگی مختلف باز تولید می‌شود. به همین دلیل آنتونی اسمیت از برجسته‌ترین تئوری‌پردازان ناسیونالیسم، هویت ملی را باز تولید و باز تفسیر پایدار ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، افسانه‌ها و سنت‌ها می‌داند که عناصر تمایز بخش هر ملتی هستند (نوری، ۱۳۸۶: ۳۶).

هویت ملی؛ از دیدگاه کهن‌گرایان و ابزارگرایان

بر اساس رهیافت ابزارگرایان هویت ملی از پدیده‌های دوران اخیر است و متفاوت با هویت‌های ماقبل مدرن است. هویت ملی محصول نظام سیاسی بوده و به خاطر اهداف و مقاصد آن در طی فرایند سیاسی خلق شده است. بنابه نظر طرفداران این رهیافت، دولتها با استفاده از ایدئولوژی قومیت و ناسیونالیسم، ملت‌ها، گروه‌های قومی و منازعات میان آن‌ها را پدید می‌آوردند. (Smith and Hutchinson, 1996, 445) اما به نظر کهن‌گرایان هویت ملی، همان هویت قومی است و از قدیم و قبل از دوران مدرن وجود داشته است. در دوران مدرن، هویت قومی از عوامل مهم در تشکیل واحدهای سیاسی کارکردی دولت و ملت بوده است. از نظر واکر کانر (Walker Connor)، ملت یک گروه قومی خودآگاه است. ملت در تعریف او عبارت است از «گروهی از مردم که اعضای آن معتقدند رابطه خویشاوندی دارند. ملت بزرگترین گروهی است که به این افسانه اجداد مشترک ایمان دارد». به گفته او، هویت ملی واقعی یک هویت خویشاوندی است و «زمانی که یک هویت غیر خویشاوندی با هویت ملی در کشمکش سازش‌ناپذیر قرار می‌گیرد، این هویت دوم است که به لحاظ عرفی، قوی‌تر بروز می‌کند». (همان: ۶-۱۴۵)

هویت ملی؛ هویتی ثانویه یا اولیه

ریچارد جنکینز با دسته‌بندی هویت‌ها از دو دسته اصلی اولیه و ثانویه بحث می‌کند. جنکینز هر چند با ارائه «دیالکتیک درونی - بیرونی هویت یابی» هویت را حاصل دیالکتیک درون و برون و یا فرد و جامعه و به عبارت دقیق‌تر همان «من فاعلی» و دیگران می‌داند اما در نهایت معتقد است که هویت پدیده‌ای اجتماعی است. به نظر او هویت‌هایی همانند خود بودن (تعریف فرد از خود به عنوان یک شخص منحصر به فرد)، انسان بودن و جنسیت و در برخی شرایط خویشاوندی و قومیت هویت‌های اولیه هستند که در مراحل نوزادی و کودکی نمود پیدا می‌کنند و در واقع حاصل تعاملات فرد با گروه‌های نخستین همانند خانواده و همسالان هستند. اما هویت‌های ثانویه، هویت‌هایی هستند که بیشتر تحت تأثیر تعاملات اجتماعی در قالب گروه‌های ثانویه شکل می‌گیرند. هویت‌های اولیه نسبت به هویت‌های ثانویه در مقابل تغییر و دگرگونی بسیار نیرومندتر و ارتجاعی‌تر هستند.

در برخی موارد قدرت و سیاست می‌تواند در فرایندهای حفظ و تغییر هویت نقش محوری داشته باشد. در یک زمینه سیاسی هویت‌های جمعی می‌توانند ابراز شوند، مورد دفاع قرار گیرند، تحمیل شوند و یا مقاومت نمایند. در این موارد نقش عوامل بیرونی اهمیت زیادی پیدا می‌کند (جنکینز، ۱۹۹۶: ۲۸-۱۹). به نظر جنکینز ساختار و قدرت سیاسی می‌تواند نقش مهمی در تغییر هویت‌ها و یا ایجاد آنها داشته باشد. نقش آن در ایجاد هویت‌های ثانویه با اهمیت است. هویت اسمی یا ظاهری که فقط به وسیله اسم مشخص می‌شود می‌تواند به کرات توسط ساختار سیاسی برای دسته‌بندی مردم ایجاد شود.

بر مبنای نظریات جنکینز و تمایزی که میان هویت‌های اولیه و ثانویه قائل است می‌توان هویت قومی را یک هویت اولیه و هویت ملی عصر وستفالی را یک هویت ثانویه دانست. گروه‌های نخستین در شکل‌گیری هویت قومی نقش اصلی را ایفا می‌کنند به همین جهت است که هویت قومی نسبت به هویت ملی نیرومندتر و ارتجاعی‌تر است و در یک جامعه چند قومی، ایجاد هویت ملی یک فرایند بسیار دشوار می‌باشد. این امر، متناسب با دیدگاه کهن گرایی در مورد هویت قومی است. بر اساس این دیدگاه، نوعی ارتباط میان قومیت و خویشاوندی و نیز روابط قومی - عاطفی میان مردمی که اجداد مشترک و گاه سرنوشت مشترک این جهانی برای خود تصور می‌کنند وجود دارد. هویت قومی در اینجا عنصر اساسی و محوری تحول شخصیت تلقی می‌شود که ارتباط نزدیکی با تصور «خود»، مراحل اولیه جامعه‌پذیری، آموزش زبان و اعتقادات مذهبی و سیاسی دارد. بر مبنای این دیدگاه هویت ملی همان هویت قومی است و همانند آن پدیده‌ای کهن، طبیعی و جهانشمول می‌باشد منتها فراگیرتر از آن است.

رابطه ملت و هویت ملی با هویت قومی

اگر هویت فردی را تعریف فرد از ویژگی‌های شخصیتی و متمایز کننده «خود» نسبت به سایرین بدانیم هویت جمعی را می‌توان تعریف فرد از تعلق گروهی و تشابه او با گروهی از افراد دانست. هویت فردی و جمعی هر چند هر دو، هم بر تمایز و هم بر تشابه دلالت دارند اما هویت فردی بیشتر بر تمایز و هویت جمعی بیشتر بر تشابه دلالت دارد. با این وجود، هم چنانکه گفتیم هر دو اجتماعی هستند و «هویت اجتماعی حداقل به شیوه‌هایی اطلاق می‌شود که افراد

و جماعات در روابط اجتماعی از افراد دیگر و سایر جماعات متمایز هستند. هویت اجتماعی اساس منظم و معنی داری است بین افراد، بین جماعات و یا بین افراد و جماعات بر مبنای روابط تشابه و تمایز، «(گیدنز، ۱۹۹۶: ۴) بنابراین می توان گفت که هویت ملی، هویت جمعی است مبتنی بر تشابه منظم و معنی دار بین گروهی از افراد به نام ملت در چارچوب یک سرزمین، دولت ملی خاص و تمایز آن ها از ملت های دیگر. هویت قومی را می توان یک هویت جمعی مبتنی بر تشابه دیدگاه ها و شیوه عمل فرهنگی یک قوم و تمایز آن با اقوام دیگر دانست. بین هویت قومی و هویت ملی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. حتی برخی از صاحب نظران این دو را یکی می دانند. می توان گفت که گاهی مرز مشخصی نمی توان بین این دو قایل شد. این موضوع خود ناشی از این است که ویژگی ها و مختصات هویت قومی را می توان در هویت ملی یافت. اسطوره ها و معانی قومی نیز سازنده هویت ملی هستند. اما عناصر و ویژگی های خاص هویت ملی باعث تمایز این نوع هویت از هویت قومی می شوند. مهم ترین این تمایزها، ارتباط هویت ملی با مفهوم ملت و دولت - ملت است. دولت ملی، دولتی است که در سرزمین آنها، تنها یک ملت ساکن باشد؛ و در دنیای کنونی وجود چنین دولتی، تقریباً غیرممکن است؛ چراکه عموماً ملتها، در سرزمین دولتهای مجاور، پراکنده اند.

دیدگاه سنتی ملت را از ابداعات دوران مدرن اروپا می داند. دولت دست اندرکار اصلی ساختن ملت است و برای این کار به طور عمده بر عناصر و بنیادهای قومی متوسل می شود. تاریخ و تبار مشترک از جمله مهم ترین این بنیادها می باشد. بنابراین لازم است گروه عظیمی از مردم که اغلب نه یکدیگر را می بینند و نه می شناسند به این تصور دست پیدا بکنند که تاریخ و تبار مشترکی دارند و در نتیجه باور نمایند که عضو یک ملت واحد هستند. بر همین اساس برخی صاحب نظران از جمله بندیکت اندرسون (Benedict Anderson) معتقدند که ملت یک نوع "اجتماع تصویری" (imagined community) است. چراکه اعضای آن نه چندان هم دیگر را می شناسند، نه چندان هم دیگر را می بینند. اما بر این باورند که همگی عضو یک ملت واحد هستند. (Anderson, 1983: 6-7) ملت را می توان گروهی از مردم دانست که به واسطه احساس خویشاوندی یا تبار مشترک، تصور تعلق به یک اجتماع گسترده را در خود پرورانده اند. براساس چنین تعریفی می توان دریافت که قومیت و هویت قومی مبنا و الگویی برای ملت و هویت ملی می باشند و دید ملت سازی و ایجاد هویت ملی در اغلب موارد بر مبنای ویژگی های قومی و هویت قومی صورت می گیرد.

آنتونی اسمیت اعتقاد دارد درک ویژگی ها و ارتباط هویت قومی برای پیدایش ملت در دوران اخیر اهمیت زیادی دارد. از نظر او «ملت» جمعیت انسانی اسم داری است که در داشتن سرزمینی تاریخی، اساطیر مشترک و خاطرات تاریخی، توده مردم، فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک و حقوق و تکالیف حقوقی مشترک برای همه اعضا اشتراک دارند. (smith, 1991: 14). اسمیت معتقد است که چنین تعریفی از ملت ماهیت غامض و انتزاعی هویت ملی را آشکار می کند و نشان می دهد که اساساً هویت ملی پدیده ای چندبعدی است. او معتقد است که "ملی گرایی یا ناسیونالیسم در فرآیند ایجاد ملت اهمیت زیاد دارد. ناسیونالیسم، جنبشی ایدئولوژیک برای کسب هویت، اتحاد، استقلال و حفظ آن به نیابت از جمعی است که اعضایش معتقدند، بالفعل یا بالقوه ملتی را تشکیل می دهند" به نظر او:

۱- ملت ها، اغلب پدیده هایی مدرن هستند و بنابراین ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی و جنبشی برای تشکیل ملت می باشد.

- ۲- اقوام در تمام زمان‌ها وجود داشته‌اند و بسیاری از آن‌ها هم چنان پا بر جا هستند.
 - ۳- بسیاری از ملت‌ها، بنیادی قومی داشته و الگوی قومی ملت امروزه هم چنان کارایی شدیدی دارد.
 - ۴- ملت‌هایی که بنیاد قومی فراگیری نداشته باشند در قوام بخشیدن به خود آگاهی ملت و یکپارچگی ملی، با مشکلات بزرگی رو در رو خواهند بود. (Smith and Hutchinson, op.cit, 446)
- از سویی با توجه به اینکه در اغلب موارد ملت‌سازی بنیادی قومی دارد، اغلب از عناصر فرهنگی یک قوم برای انسجام بخشیدن به اعضای یک ملت استفاده می‌شود. بر این اساس اگر چنین جامعه‌ای چند قومی باشد، آن دسته از گروه‌های قومی که در این فرایند، عناصر فرهنگی خود را در خطر ببینند و یا تمایزات فرهنگی قومی آن‌ها با قوم یا اقوام مسلط موجب محرومیت آن‌ها از برخی حقوقشان شود و در نتیجه مورد تبعیض و نابرابری قرار گیرند یا آن‌را احساس نمایند، خود را شایسته تشکیل دولت-ملتی مستقل دانسته و در پی هویت و کشوری مستقل برمی‌آیند.

تأثیرات نظام پساوستفالیایی - پسادوقطبی بر هویت ملی

۱- افزایش نقش ملت‌ها

دیدگاه‌های سنتی در باره‌ی قدرت در روابط بین‌الملل آن‌را در راستای روابط میان دولت‌ها معنا می‌کند و قدرت را رابطه بالقوه میان کشورها می‌دانند. این رهیافت اشکال مختلف قدرت اجتماعی و سطوح مختلف قدرت به عنوان مولفه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی را در بر نمی‌گیرد. در مقابل نویسندگان حوزه جامعه‌شناسی تاریخی، تحلیلی تجربی از اشکال مختلف قدرت اجتماعی ارائه داده‌اند که نظم جهانی را شکل می‌دهد. «مایکل من» در این زمینه چهار سطح قدرت اجتماعی را بیان می‌کند: قدرت سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و نظامی. بنابراین ضمن حفظ اهمیت دولت در صحنه بین‌المللی، در نظرات جدید به نقش ملل، سازمانها و احزاب مختلف و... در نظم جهانی توجه می‌شود که گاهی در راستای دمکراتیزه کردن نهادهایی است که نظم جهانی حاکم را شکل می‌دهند (ویلکن، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰). این تحولات نه به معنی بی‌اهمیت شدن دولت بلکه به معنی توجه به گروه‌های سیاسی - اجتماعی درون دولت‌ها، حقوق بشر، و حتی تشکیل دولتهای جدید در راستای افزایش نقش ملت‌ها و برابری سیاسی آنهاست. در نتیجه در نظام پساوستفالیایی زمینه بیشتری برای هویت‌های گوناگون فراهم گردیده و تا حدودی فرصت بهتری را برای مانور و پویایی هویت‌ها در این بستر جدید فراهم کرده است.

در نظام دولتی وستفالیایی، مصلحت دولت بر حسب منافع مادی تعریف، و سازش و توازن منافع و قدرت ممکن شمرده می‌شد، در حالی که در نظام پساوستفالیایی فرهنگ و تمدن با جهان ارزش‌ها وابسته شده، جهانی که سازش در آن، اگر ناممکن نباشد، دشوار است. جهانی شدن در دوره‌ی پساجنگ سرد به مرحله‌ای از برخورد در حال تداوم تمدن‌ها دلالت دارد، مرحله‌ای که هویت‌های ملی و دینی در آن منافع را تعریف می‌کنند. در دنیای وستفالی، در قلمرو عمومی بازیگری از آن واحدهایی است که از استقلال و حاکمیت برخوردارند. اما نظم نوین و جهانی شدن تکرر بازیگران را باب کرده‌اند. حاکمیت دیگر به معنای ویژگی درجه اول مناسبات بین‌المللی نیست. مرزها معنای سنتی خود را از دست داده‌اند. به عنوان نمونه دادستان دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی، روز پنج شنبه ۲۷ مه، ۱۹۹۹

گروه حاکم بر کشور را با استناد به بند ۱۸ کیفر خواست دادگاه به نقض «قوانین یا عرف» جنگ محکوم کرد. این تصمیم تاریخی و از جهاتی نامعمول، بسیار مهم است. لوئیس آربور، قاضی کانادایی و دادستان کل جنایات جنگ، نه تنها اسلو بودان میلو سویچ رئیس جمهور وقت یوگسلاوی، بلکه چهار عضو دیگر هیأت حاکم بلغراد را به ارتکاب جنایت علیه بشریت، به ویژه ۳۴۰ قربانی کوزوویی آلبانیایی تبار در منازعات قومی، ۷۴۰۰۰۰ آواره، و تعقیب و آزار گسترده و برنامه ریزی شده متهم کرد. (رجایی، ۱۳۸۲: ۱۲۷) نمونه جدید این قضیه حکم اعدام صدام به خاطر جنایتهایی که علیه کردها و شیعیان عراق انجام داده بود، می باشد. بنابراین دولت از حرمتی که برخوردار بود دیگر بهره مند نیست. معیارهای سلوک مناسب را دیگر دولت ها وضع نمی کنند. به قول سمیر امین، یک استراتژی سیاسی عمومی برای مدیریت جهانی وجود دارد، هدف این استراتژی پراکندن حداکثر نیروهای بالقوه ضدسیستمی با تکیه بر درهم نوردیدن شکل دولتی سازمان دادن جامعه است. مسئله هویت همبودی، قومی و مذهبی و غیره بنابر واقعیت های موجود مسئله مرکزی عصر ما است. اصل وقاعده دموکراسی که مستلزم احترام واقعی به دگرگونی ملی، قومی، مذهبی، فرهنگی و ایدئولوژیک است، نقض آنها را تحمل نمی کند. تنوع نمی تواند به نحو دیگری جز با پراتیک واقعی دموکراسی هدایت شود. با نبود این پراتیک به حتم این تنوع به ابزاری تبدیل می شود که مخالف آن می تواند از آن برای هدف های خاص خود استفاده کند (سمیر امین، ۱۳۸۳: ۲۹-۲۴).

۲- افزایش آگاهی از حقوق شهروندی و بروز هویت ملی

در میان گروه های انسانی مختلف، که هر فردی از لحاظ ذهنی خود را متعلق به آنها می داند و از طریق آنها می توان او را به صورتی عینی تعریف کرد و جایگاهش را در کل انسانیت مشخص کرد، بنابر شرایط زندگی و نیازهای هر پژوهشی، گاه بر تعلق های اجتماعی انگشت گذاشته می شود و گاه بر تعلق های قومی. ایدئولوژی عمومی غالب در قرن نوزدهم به شدت بر طبقات اجتماعی، آگاهی طبقاتی، مبارزات طبقاتی و ... یعنی بر مجموعه ای از مشخصات تأکید می کرد که اهمیت آنها غیر قابل انکار و ریشه آنها در امر اجتماعی و امر قومی دو مقوله دائمی و عام هستند که در همه ی جوامع انسانی وجود دارند و می توانند سرچشمه تعارض ها، سوء تفاهم ها و نابرداری های مشابهی باشند. بنابراین در عمق زندگی انسان ها، همواره این دو دینامیسم قدرتمند، یعنی پویایی اقتصادی - اجتماعی از یک سو و پویایی قومی - فرهنگی از سوی دیگر موثر هستند (برتون، ۱۳۸۰: ۲۴). و به گونه ای هویت ملی و حقوق شهروندی را با هم مرتبط می سازند.

ارتباط هویت ملی با حقوق شهروندی و شهروندی ملی (National Citizenship) در دوران پساستفالیایی اهمیت ویژه ای یافته است. شهروندی شأنی است که در آن به طور ضمنی بر برابری انسان هایی که عضو یک دولت هستند تأکید شده است. این تساوی و برابری در حقوق شهروندی است، حقوقی که به طور رسمی تمامی اعضای یک کشور جدا از تمایزات نژادی، زبانی، قومی و ... دارای آن هستند. از نقطه نظر هویت ملی نکته مهم این است که از لحاظ روانی اعضای یک ملت احساس کنند که در دستیابی به این حقوق موقعیتی برابر با یکدیگر دارند و به آنها ظلم و تبعیض روا نشده است. هر چه یک نظام سیاسی در تأمین این برابری، عملکرد موفق تری داشته باشد، هویت ملی در آن کشور

بحران کمتری دارد. محروم شدن برخی از اقوام یا گروه‌ها از حقوق شهروندی منجر به حاشیه‌ای شدن آنها می‌شود که این امر خود، سبب زنده شدن و تقویت هویت‌های دیگر همانند قومیت، نژاد، محلی‌گرایی و ... می‌شود و زمینه را برای دست زدن آنها به اعمال سیاسی و از جمله مدعی شدن برای حق تعیین سرنوشت فراهم می‌کند. در حادترین شکل تعارض بین هویت ملی و هویت‌های جمعی دیگر، محرومین خواهان استقلال کامل سیاسی و تشکیل یک دولت ملی جداگانه می‌شوند. در نظام پس‌استفالیایی، از یک سو دخالت حقوق بشری در راستای حقوق شهروندی، و از سوی دیگر جهانی شدن و بیرون آمدن رسانه‌های مختلف از انحصار دولت‌ها - که جهت جامعه‌پذیری سیاسی و ایجاد یک هویت ملی ثانویه از آنها استفاده می‌شد - بر آگاهی شهروندان از حقوق خویش تأثیر داشت و به جریان استقلال‌خواهی و بروز هویت‌های ملی جدید کمک نمود.

۳- تحول در مفهوم هویت ملی

مفهوم هویت نیز مثل مفاهیم فرهنگ، جهانی شدن و نظام جهانی مفهوم مناقشه‌انگیزی است. در جهانی که به طور فزاینده‌ای درهم فشرده می‌شود و در واقع همچون یک کل واحد شناخته می‌شود، و اجزاء موثق آن یعنی جوامع ملی و نظام روابط بین‌الملل هر روز بیشتر در معرض الزامات درونی و بیرونی تکثر فرهنگی یا به سخن دیگر تعدد قومی قرار می‌گیرد، طبیعتاً تشخیص هویت خودی و غیرخودی، چه فردی و چه جمعی، هر روز پیچیده‌تر و دشوارتر می‌شود. با وجود اینکه هویت فردی و جمعی اساساً بر ساخته می‌شود البته مسلمان‌ها فارغ از الزامات و اصول انتسابی، با این حال در هر دوره‌ای از زمان و محدوده‌ای از مکان شیوه‌هایی به صورت شیوه غالب امانه شیوه اجماعی برای برساختن هویت رایج می‌شود. همراه با درهم فشردن و یگانه شدن جهان، مبانی برساخته شدن هویت به نحو فزاینده‌ای وجوه مشترکی می‌گیرد. به همین دلیل هم در برنامه‌های آموزشی مبتنی بر تکثر فرهنگی جدالی مستمر بر سر طرح دعاوی هویتی جریان دارد و یکی از شرایط پیشبرد چنین برنامه‌هایی وجود مبانی مشترک برای بازنمایی هویت است (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۲۱۱-۲۱۰).

در راستای چنین بازنمایی‌هایی، مفهوم هویت ملی نیز دچار تحولاتی شد. به دنبال ایجاد نظم و ستفالی با وجود چندگانه بودن، اغلب دولت‌ها در جهت ملت‌سازی، یگانه ساختن و اتحاد کشورهایشان تلاش آنها ایجاد یک هویت ملی براساس "کشور - ملت" و مرزهای تازه پدید آمده‌ای بود که اغلب مردم، ملت‌ها و گروه‌های مختلف نقشی در آن نداشته و گاهی اتفاقی و بر اساس تصمیم قدرت‌های بزرگ بدون رضایت خویش در درون مرزهایی قرار می‌گرفتند. از این دسته می‌توان به کشورهای همچون عراق و سوریه اشاره کرد که کردها بدون در نظر گرفتن رای آنها در چهارچوب این کشورها قرار گرفتند. با پایان یافتن جنگ جهانی اول، فروپاشی امپراتوری عثمانی و برگزاری کنفرانس برلین، خاورمیانه منطقه وسیعی که در سابق متحد و یکپارچه بود، از هم فروپاشید و به بخش‌ها و مناطق محدودی تبدیل شد که برای نظریه ملت و هویت‌های ملی واقعی ارزشی قائل نبود (هینبوش، ۱۳۸۲: ۱۲۱). بنابر این در اغلب کشورها تلاش دولت‌ها ایجاد یک هویت ملی ثانویه و تشکیل "دولت - ملت" ساختگی و به زور با تمام ابزارهای لازم در راستای جامعه‌پذیری سیاسی بود که پیامدهای اغلب ناگواری داشت. با گشایش فضایی در نظام پس‌استفالی - پس‌ادو قطبی جهت فعالیت گروه‌های مختلف واقعی در داخل این کشورها و دخالت‌های حقوق بشرانه و تغییر مفهوم حاکمیت

دولت‌ها، هویت‌های مختلف بخصوص تحت تاثیر توسعه ارتباطات و بیرون آمدن وسایل ارتباطی از انحصار دولت‌ها و احیاء شده این هویت‌های ملی تعریف شده بر اساس مرزهای ساختگی و نه بر اساس مرزهای طبیعی درون اجتماعات انسانی، با چالش جدی روبرو شدند. لذا هویت ملی در عصر پساوستفالیایی تا حدودی به سوی تعریفی نو بر اساس ملت واقعی یا گروه قومی و قومیت که پایه تشکیل ملل واقعی هستند سوق داده شده است. یا به عبارتی رهیافت کهن گرایان در مورد ملت بیشتر مورد توجه واقع شد. و در واقع نگاه به هویت ملی از یک هویت ابزارگرایانه به کهن‌گرایانه و از یک هویت ثانویه به اولیه تغییر یافت.

با توجه به توسعه روزافزون دموکراسی در جهان و اینکه در اغلب جوامع نمی‌توان مردم را به ملت، گروه یا قوم خاصی تقلیل داد، هویت‌های مختلف در درون کشورها ابراز وجود کردند که بر اساس تعریف ملت یعنی وجود شاخصه‌هایی همچون زبان، تاریخ، فرهنگ و سرزمین خاص خویش به عنوان وجوه مشترک در درون یک اجتماع، اغلب کارشناسان از خیلی از آنها به عنوان ملت که هویت خاص خویش را دارند یاد می‌کنند. در همین راستا بود که شاهد تجزیه کشورها و کسب خودمختاری برخی گروه‌ها بودیم، و هنوز خیلی از کشورها با مناقشات و جدال‌های داخلی مواجه هستند. بنابراین تعریف هویت ملی تا حدودی از وابستگی به مرزهای ساختگی تحت شرایط مختلف و نظام‌های بین‌المللی قدیم خارج گشته و به سوی مفاهیم واقعی ملت، قوم و قومیت سوق یافته است. در عصر جدید جریان‌هایی ظهور کرده‌اند که از طریق "نژاد"، "گروه قومی" یا "مذهب" به دنبال کسب هویت برای خویش هستند. در افریقا، گاهی اوقات به نظر می‌رسد از هم پاشیدن وحدت ملی راه را برای قوم‌گرایی به عنوان شالوده‌ای برای بازسازی مشروعیت نیروهای رقیب باز کرده است. اما افریقا تنها سرزمینی نیست که در آن، این نیروهای گریز از مرکز در کار هستند. در هندوستان، افغانستان، اروپای شرقی، اتحاد شوروی سابق، حتی در اروپای غربی مثلاً اسپانیا، و احتمالاً حتی در ایتالیا، وحدت ملی زیر سؤال رفته است (سمیر امین، ۱۳۸۴: ۱۴۰). به این لیست باید کشورهای چند ملیتی و جوامع چند قومیتی همچون ترکیه، سوریه و ... که حقوق گروه‌های ملی و قومی در آنها رعایت نمی‌شود را اضافه نمود.

به قول سمیر امین ویژگی عصر حاضر به یقین، بیداری یا بیداری دوباره‌ای است که با پیدایش هویت‌های اجتماعی دسته جمعی تازه‌ای مشخص می‌شود که به طور کامل و آشکار با هویت‌هایی که تاکنون از طریق عضویت و تعلق فرد به یک کشور یا یک طبقه اجتماعی تعریف می‌شد، متفاوت است. منطقه‌گرایی، ادعای داشتن اشتراک زبانی و فرهنگی، وفاداری و وابستگی به قبیله یا قوم خاص، پیروی از یک گروه مذهبی معین، و وابستگی به یک جماعت بومی و محلی خاص برخی از شکل‌های گوناگونی را تشکیل می‌دهند که این بیداری مجدد، به خود گرفته است. این جنبش‌های احیا شده چه در شرق و چه در غرب، جنبه مهمی از بحران دولت‌ها، و به طور ویژه بحران ملت - دولت‌ها را تشکیل می‌دهند، هر چند هم کشور مربوطه در واقعیت امر به اقتضائات عملی و واقعی جاری آشنایی و آگاهی داشته باشند. (همان: ۱۲۹-۱۳۰) این بحران دولت‌ها محصول تضاد روبه رشد میان ملت‌ها و دولت‌ها از یک طرف، و از طرف دیگر سماجت و پافشاری بر این انگاره است که در هر جامعه‌ای و لو چند قومی دولت می‌تواند هویتی ملی و به عبارتی ثانویه بدون رضایت خود مردم و بر مبنای وابستگی به کشور و مرزهای جغرافیایی ایجاد نماید. که در فضای کنونی بین‌المللی و تحول مفهوم هویت ملی از یک هویت ثانویه به هویتی اولیه چنین امری مشکل می‌نماید.

۴- هویت ملی؛ تحول از وابستگی به کشور به وابستگی ملی

همانطور که اشاره گردید تحول در مفهوم هویت ملی در عین حال که در برخی موارد دولت‌ها را تقویت کرده است، آنها را نیز با چالش مواجه کرده است. یکی از ویژگی‌های نظم معاصر، افزایش مسائل مربوط به هویت در دهه ۱۹۹۰ میلادی است. انبوهی از بحران‌های هویت مانند گرایش به سمت اشکال‌ها را جدید جامعه سیاسی که از جدایی طلبی قومی نشأت گرفته؛ هویت‌های منطقه‌ای؛ طرح‌ها و برنامه‌های فراملی جدید؛ جنبش‌های اجتماعی جدید و بازگشت به فرهنگ و مذهب، دولت‌ها را مورد چالش قرار داده است (بیلز و اسمیت، پیشین: ۱۴۲۳).

هویت‌های اجتماعی سلسله‌مراتبی دارند که از هویت محلی آغاز شده و تا هویت ملی و گروه‌بندی‌های گسترده‌تر ادامه پیدا می‌کند. یک نفر یورکشایری؛ ممکن است در عین حال که انگلیسی است، هویت خود را با کشورهای مشترک المنافع یا اروپا یکی بداند. به این ترتیب، جوامع ملی و سازمان‌های بین‌دولتی (مانند جامعه اروپا) نیز می‌توانند در وابستگی شخص، سهمی داشته باشند. اما وابستگی مردم به ملت خود، شدیدتر از سایر وفاداری‌ها می‌باشد. ملی‌گرایی و هویت ملی، در بسیاری از مردم احساسات نیرومندی برمی‌انگیزد.

به قول پیتر ویلتز (peter willtzes) از مدت‌ها قبل، یک حقه‌زبان شناختی وجود داشته که طبق آن، وابستگی ملی به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد بر دولت ملی (دولت - ملت) متمرکز باشد. اگرچه از نظر منطقی، عبارات "روابط بین‌المللی" و "روابط فراملیتی"، به معنی روابط بین گروه‌های ملی مانند اسکات‌ها و ویلزی‌ها است ولی امروزه از هردو عبارت به معنای روابط فرامرزی دولت‌ها استفاده می‌شود. در دنیای واقع، فقط معدودی از کشورها، مانند ایسلند، لهستان و ژاپن می‌توانند تا حد منطقی، به درستی مدعی شوند که مردم آنها یک ملت واحد هستند. بیشتر کشورها، چند ملیتی هستند و بسیاری از گروه‌های ملی، در چندین کشور حضور دارند. بنابراین، وابستگی ملی عملاً و به طور کامل با وابستگی به یک کشور تفاوت دارد. جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، گروه‌های فرهنگی ملی و اقلیت‌های ملی که خواست‌های سیاسی دارند، بازیگران فراملیتی هستند و گاهی، چالش بزرگی در برابر مقامات دولتی قرار می‌دهند. طرفه‌اینکه، ملی‌گرایی، یکی از چند منبع روابط فراملیتی است (همان: ۸۰۶). چنین دیدگاهی در نظام پساوستفالیایی در راستای مفهوم واقعی هویت ملی گسترش یافت. و هویت ملی فرصتی یافت که از قالب مرزهای ساختگی نظام وستفالیایی و پوشانیده شدن در زیر سیاست دولت‌ها و وابستگی به کشور بیرون آید و نمود واقعی بیابد.

براساس حق ملی تعیین سرنوشت هر ملتی حق دارد در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد که آیا مستقل یا جزئی از یک کشور بزرگتر باشد. این بدین معنی است که کلیه اصول نظم بین‌المللی، قانون و مشروعیت که اساساً از سایر مبانی نشأت گرفته است، با استناد به این اصل توجیه می‌شود. ملی‌گرایی به بنیان اخلاقی روابط بین‌المللی تبدیل شده است، به گونه‌ای که سازمانی که کلیه کشورهای دنیا را گرد هم می‌آورد سازمان ملل نامیده می‌شود و تلاش‌های اخیر در راستای مفهوم واقعی این سازمان و نه سازمان دول یا کشورها بوده است. (همان: ۹۹۴). که این خود تقویت هویت‌های ملی و وابستگی ملی را در پی داشته است.

۵- گشایش فضایی برای احیا هویت ملی

جهانی شدن مرحله‌ی تازه‌ای را که بر «شیوه تولید اطلاعات» مبتنی است، در تمدن بشری آغاز کرده است. این شیوه، برخلاف شیوه تولید صنعتی که یک جهان صنعتی مبتنی بر تجدد را ایجاد کرد، ظاهرأ به سمت جهان تناقض نمای «یک تمدن - تمدن‌های بسیار» میل می‌کند، جهانی که در آن در خصوص مفروضات بسیاری اشتراک نظر هست، اما هر یک از مفروضات جلوه‌های گوناگون پیدا می‌کند. این جهان نو، اگر چه کل بشر را فرا می‌گیرد، اما به فرهنگ‌های مختلف هم مجال می‌دهد تا موازنه‌ی خود را با آن و درون آن، برقرار سازند. داد و ستد عناصر گوناگون این تمدن جهانی، به درکی پیچیده، تحمل و مدارا، و مهم تر از آن، به بزرگداشت همگانی آینده، یا به گفته واکر به بزرگداشت «یک جهان، جهان‌های بسیار» نیازمند است. این جهان تازه، برخلاف تمدن صنعتی که کم و بیش بر روایت غربی از تجدد متکی بود، به «روایت‌های بسیار» مجال بروز می‌دهد و تمدنی را به بار می‌نشانند که از میان آن بسیاری می‌توانند بشکفند. (رجایی، پیشین: ۴۱-۴۲)

کنفرانس صلح ورسای پس از جنگ جهانی اول، اصل «خودمختاری» را برای واحدهای ملی به ارمغان آورد که متعاقباً در سال ۱۹۴۵ با تأسیس سازمان ملل متحد، تبدیل به یک هنجار گردید که در دوره حیات به اصطلاح «ملت - دولتها» نیز از اعتبار تمام برخوردار بود. اما در دو دهه اخیر، تحولاتی رخ داده که این معنا را مورد بازنگری قرار داده است. مهمترین این تحولات فروپاشی برخی از کشورها بوده که در این میان اتحاد جماهیر شوروی جایگاه ویژه‌ای دارد. ظهور ملت‌های تازه که خواهان بهره‌مندی از اصل «خودمختاری در مقام تصمیم‌گیری» هستند، (افتخاری، ۱۳۸۰: ۵۷) عملاً فضایی را بوجود آورده که نشان از وجود ملل مختلف و فرهنگ‌های متنوع در درون دولتها دارد که به عنوان بخشی از مردم و در جهت تحقق دموکراسی یعنی حکومت تمام مردم نه بخش خاصی از آن، خواهان بهره‌مندی از حق خویش می‌باشند و تاکنون از حاکمیت مطلق دولت برای پوشش و سرکوب آنها سوءاستفاده گردیده است. در نقشه سیاسی، با سقوط اتحاد شوروی، تجزیه یوگسلاوی و حرکت به سمت دنیای جدید، رشد تعداد دولت‌های مستقل افزایش چشم گیری یافت. از اروپای مرکزی و شرقی تا قلب آسیای مرکزی ما شاهد ظهور دولت‌های جدید هستیم. به علاوه اختلافات قومی در این مناطق، حاکی از تغییر کلی برداشت‌ها از مفاهیم دولت، استقلال، حاکمیت و مهمتر از همه هویت ملی است.

بنابراین با سپری شدن عصر جهان دو قطبی و اختلاف ایدئولوژی در چارچوب جنگ سرد، سیستم بین‌المللی مسیر تازه‌ای یافت. در رأس این تغییرات دو جریان مخالف وجود دارد: رشد ناسیونالیسم و یک جهان گرایی نوظهور. اختلاف در یوگسلاوی سابق میان کروات‌ها، بوسنیایی‌ها و صرب‌ها، تقسیم چکسلواکی به دولت‌های چک و اسلواکی، سقوط اتحاد شوروی و به دنبال آن، پیدایی اختلاف قومی در گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، دولت‌های حوزه بالکان و خود روسیه و حتی پافشاری بخش‌های مهمی از جمعیت درون اروپای غربی نظیر انگلستان، فرانسه و نورژ برای تصویب تعهدات سیاسی، اقتصادی و نظامی در قبال جامعه اروپایی همگی نشان از اهمیت یافتن مجدد هویت‌های ملی و قومی دارند. در سطح اروپا بسیاری از این اختلافات را می‌توان نتیجه پایان جنگ سرد و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق دانست. به علاوه پایان جنگ سرد، اختلافات ایدئولوژیکی را که باعث جدایی گروه‌های

اجتماعی مختلف می شد از میان برد. وحدت مجدد دو آلمان نمونه اعلامی این همبستگی ملی است. در سطحی بالاتر، جوامع متفرق شرق و غرب اکنون می توانند با آسودگی بیشتر و سوء تفاهم کمتر با یکدیگر متحد شوند. گروه های مذهبی، زبانی و ملی اکنون می توانند پیوندهای مشترکی با یکدیگر داشته باشند که قبلاً اختلاف ابرقدرتها مانع از آن می شد. برای نمونه اساساً دیوار برلین یک مانع فرهنگی و در عین حال ایدئولوژیکی بود (مولانا، ۱۳۸۴: ۲۵۲).

۶- هویت های ملی برآمده از هویت های ملی تحمیلی

تحت این عنوان می توان به سه مورد اشاره کرد؛ تجزیه کشورها، جدایی بخشی از یک کشور و ملت های استقلال خواه جوامع چند ملیتی. علاوه بر هویت های ملی احیاء شده در جمهوری های سابق شوروی که حال هر یک هویت های ملی واقعی را در قالب کشورهای جدیدی یافته بودند، کشورهای دیگری نیز تجزیه شدند و هویت های ملی مستقل سربرافراشتند. گسترش موج ملی گرایی در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشانگر شکست سایر اشکال ملت سازی حکومت در کشورهای چند قومیتی، به ویژه در جهان کمونیسم بود. پس از فروپاشی کمونیسم شوروی در سال ۱۹۹۱، چهار کشور بر اساس مرزهای ملی خود تجزیه شدند - اتحاد جماهیر شوروی، چکسلواکی، یوگسلاوی و اتیوپی. در نتیجه بیست و دو کشور یا در واقع هویت های ملی جدید به وجود آمد. (بیلیس و اسمیت، پیشین: ۹۹۲) از این دسته می توان به فروپاشی یوگسلاوی و چکسلواکی و ظهور هویت های ملی در اسلونی، کرواسی، صربستان، کوزوو و بوسنی هرزگوین و مونته نگرو اشاره کرد. (کاکس، پیشین: ۶۸) کوزوو اولین موردی بود که به دلیل سرپیچی دولت حاکم از رعایت استانداردهای بشری، برای مجبور کردن آن از نیروهای بین المللی استفاده شد. (بیلیس و اسمیت، پیشین: ۷۶۵) از سوی دیگر برخی کشورهای تازه استقلال یافته از کشورهایی که تا حالا بخشی از آن بودند، بدون تجزیه و از بین رفتن کل کشور جدا شده و هویت های جدیدی را ایجاد نمودند. از این دسته می توان به تیمور شرقی اشاره کرد که از اندونزی جدا شد. دسته سوم ملت های هستند که فضایی ایجاد شده تحت تأثیر نظام پساوستفالیایی - پسادوقطبی زمینه خوبی را برای مطرح کردن مطالباتشان فراهم نموده است و به عنوان هویت های جداگانه ای که مورد تبعیض واقع گشته و شایسته استقلال اند مورد حمایت واقع شده اند. از این دسته می توان به تبتی ها و کردها اشاره کرد که به عنوان بزرگترین ملت های بدون دولت از آنها یاد می شود. کردها در عراق با مداخله سازمان ملل توانستند حکومت خودمختاری در کردستان بخش واقع شده در شمال این کشور تشکیل دهند که می توان گفت تحت تأثیر مستقیم تحولات نظام بین المللی بود. در این کشور سال ها مطالبات کردها در کشمکش میان ابرقدرت ها و روابط آنها با دولت مرکزی سرپوش گذاشته می شد که با پدید آمدن نظام پساوستفالیایی و دخالت های حقوق بشرانه و از بین رفتن حاکمیت مطلق دولت ها، کردها تحت حمایت آمریکا و سازمان ملل هویت ملی جداگانه خویش را که تاکنون به صورت مصنوعی تحت تأثیر تقسیمات قدرت های بزرگ پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی اجازه بروز نیافته بود، بروز دادند. قطعنامه شماره ۶۸۸ شورای امنیت در اوایل ۱۹۹۰ تشکیل منطقه امن در عراق را در پایان جنگ مورد تأکید قرار داد. هدف از تشکیل این منطقه محافظت از کردها در برابر صدام بود. متحدان خود را متعهد به دفاع از کردها و ارائه کمک های بشردوستانه کردند. و این اولین مداخله بین المللی برای نجات کردها در بخشی از کردستان بود (همان، ۷۶۷). بر اساس برخی گزارش ها در زمینه

مشکلات هویت ملی در سیستم بین‌المللی، در دنیا ۵۰۰ گروه ملی و قومی وجود دارند که بسیاری از آنها با دارا بودن قلمرو خاص خود، آرزوی کسب استقلال ملی را در سر دارند. (کاکس، پیشین: ۳۱۰) کردها، تامل‌ها، سیک‌ها، باسک‌ها، جیپس‌ها، فلسطینی‌ها و ... از این گروه‌ها هستند که توجه جهانیان را به خود معطوف کرده‌اند و اتحادیه‌ای بین‌المللی تحت عنوان "مردم بی‌کشور" به وجود آورده‌اند. در واقع محور مشترک بسیاری از فعالیت‌های بین‌المللی "مردم بی‌کشور" تقاضا برای به رسمیت شناختن هویت ملی آنها و حمایت حقوق بشری از آنها است (همان: ۸۵-۸۳).

نتیجه‌گیری

بنابر این، به طور کلی تحولات نظام بین‌المللی بر تحول در مفهوم هویت ملی و عناصری که در دوره و ستفالیایی این مفهوم بر اساس آنها تعریف می‌شده است، موثر واقع گشته و سبب احیاء و پویایی بیشتر هویت‌های ملی گوناگون شده است. این تحولات زمینه را برای تغییر مفهوم هویت ملی از وابستگی به کشور و مرزهای جغرافیایی به وابستگی به هویت‌های اولیه اجتماعی فراهم نمود. و نگاه به هویت ملی از یک نگاه ابرازگراییانه تحت تاثیر حاکمیت مطلق دولت‌ها در عصر و ستفالیایی، به نگاه کهن‌گرایانه نزدیک شد. با توجه به از بین رفتن نظام و ستفالیایی و تبدیل شدن حاکمیت مطلق دولت به یک حاکمیت نسبی، و نیز از بین رفتن نظام دو قطبی که اغلب مسائل در تقابل دو ابر قدرت معنی می‌یافت از یک سو و دخالت سازمان‌های بین‌المللی و کوشش در راستای حقوق بشر و نیز رعایت اصل تعیین حق سرنوشت ملت‌ها از سوی دیگر، فضای بیشتری برای ایفای نقش ملت‌های مختلف به صورت مستقل از دولت‌ها و نیز منگنه دو قطبی بودن جهان ایجاد گردیده است که این خود سبب افزایش هویت‌های ملی و بروز هویت‌های جدید در سطح جهانی بوده است. در همین راستا هویت‌های ملی مختلفی تحت تاثیر عوامل مختلف؛ تجزیه کشورها، مبارزه‌های آزادی‌بخش و ... بروز یافتند که زمانی هویت ملی دیگری بر آنها تحمیل شده بود. هویت‌های تحمیلی، هویت‌های ثانویه‌ای بودند که تحت تاثیر نظم و ستفالیایی و نظام دو قطبی سعی داشتند از طریق محور کردن هویت‌های اولیه و همانندسازی هویت ملی کاذب ایجاد نمایند، که با از بین رفتن آنها هویت‌های ملی واقعی ابراز وجود کردند.

فهرست منابع

- آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
- اسمیت، دی. آنتونی، ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ. ترجمه منصور انصاری، تهران: نشر تمدن ایرانی ۱۳۸۳.
- اشرف، احمد. "بحران هویت ملی و قومی در ایران"، چاپ شده در مجموعه «ایران، هویت، ملیت، قومیت» به کوشش حمید احمدی، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- افتخاری، اصغر، جهانی شدن، چالش‌ها و ناامنی‌ها، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

- امین، سمیر، «جهانی شدن یا آپارتاید جهانی»، ماهنامه نقد نو، شماره ۲، آبان، ۱۳۸۳، صص ۲۹-۲۴.
- امین، سمیر، سرمایه داری در عصر جهانی شدن، ترجمه ناصر زر افشان، چاپ دوم، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۴.
- برتون، رولان، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه: ناصر فکوهی، چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
- بلیس، جان و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، مترجم ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، ۲ جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
- جنکینز، ریچارد، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۱.
- حاجیانی، ابراهیم، «جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه». چاپ شده در مجموعه مقالاتی تحت عنوان «درآمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی» به کوشش مریم صنیع اجلال، تهران: موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۴.
- رابرتسون، رونالد، جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، مترجم: کمال پولادی، چاپ اول، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۰.
- رجایی، فرهنگ، پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ دوم، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۲.
- روح‌الامینی، محمود، مفهوم‌شناسی هویت ملی، چاپ شده در مجموعه «گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران» به کوشش داود میر محمدی، تهران: موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۳.
- سیمبر، رضا، «جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر حاکمیت ملی کشورها»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره هفتم و هشتم، ۱۳۸۱، صص ۷۲-۷۵.
- کاکس، رابرت دبلیو، رئالیسم نو؛ چشم‌اندازی بر چند جاذبه‌گرایی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- گل محمدی، احمد، جهانی شدن، فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- لیک، دیوید ای و پاتریک ام. مورگان، نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین، مترجم: سید جلال دهقانی، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- مفیدی، صباح. "رویارویی احزاب کرد با نظم سیاسی نوین بین‌المللی"، روژه‌ف، شماره ۶ و ۷، پاییز و زمستان، ۱۳۸۶، صص ۱۲۵-۱۵۴.
- مولانا، حمید، ارتباطات جهانی در حال گذار، پایان‌چندگونگی، چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۸۴.
- میرمحمدی، داوود، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: موسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۳.
- نوری فریدون، "هویت ملی و جهانی شدن"، روژه‌ف، شماره ۶ و ۷، پاییز و زمستان، ۱۳۸۶، صص ۳۳-۴۱.
- ویلکن، پیتر، اقتصاد سیاسی ارتباطات جهانی و امنیت انسانی، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
- هینبوش، ریموند الویش، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، مترجم: علی گل محمدی، چاپ اول، تهران: مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.

منابع انگلیسی

- Anderson, Benedict, **Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism**, London, first published by Verso, 1983.

- Anthony D. Smith and John Hutchinson, **Ethnicity** ,Oxford; New York: Oxford University Press, 1996.
- Anthony.D Smith, **the Ethnic origins of nations oxford**, Basil Blackwell, 1980.
- Antony D. Smith, **National Identity**, London:First published, Published by the Penguin Group,1991.

باز تعریف یک ملت: مناقشه هویت و فدرالیسم در عراق

نویسنده: حارس القراوی *

ترجمه: رسول تیموری **

چکیده:

منازعه بر سر فدرالیسم در عراق در ارتباط متقابل با مناقشه‌ی هویت است که از زمان تغییر رژیم در سال ۲۰۰۳ بر سیاست عراق حاکم بوده است. فدرالیسم در سال ۲۰۰۵ به عنوان راهی برای مقابله با بحران داخلی ناشی از فقدان یک سیستم سیاسی در عراق مدرن پیشنهاد و تبدیل به قانون شد که از طریق آن قدرت می‌توانست توزیع شده و نیز خواسته‌های همه‌ی گروه‌های قومی-مذهبی و فرقه‌ای در آن گنجانده شود. هر چند فدرالیسم به طور واضح تعریف نشده و ابهاماتی در باره‌ی شکل، ساختار و محدودیت‌های آن وجود دارد. امروزه این مسأله بسیار مهم است که آیا این فدرالیسم قومی-مذهبی خواهد بود یا اداری، و به شدت مربوط به سیاست هویت و مفاهیم مناقشه‌آمیز مربوط به تعریف ناسیونالیسم و هویت عراقی است. این مقاله در پی بررسی منازعه بر سر فدرالیسم در داخل و تحلیل مختصر کاربردهای اجتماعی-سیاسی و ایدئولوژیکی آن است.

کلیدواژه‌ها: عراق - فدرالیسم - مناقشه هویت- ملت.

۱- ملاحظات اولیه

امروزه هویت ملی یکی از مهمترین مسائل در عراق است. اگر چه این مسأله شامل ابعاد چشمگیر ایدئولوژیکی و

* منبع مقاله:

Harith Al-Qarawee, "Redefining a nation: the conflict of identity and federalism in Iraq", *perspective on federalism*, vol. ۲, issue ۱, ۲۰۱۰.

** کارشناسی ارشد روابط بین الملل

معرفتی است، اساساً مربوط به فرآیند تشکیل دولت و ایجاد نهادهاست. در منازعه مربوط به انتخابات پارلمانی گذشته، مناقشه بر سر هویت رامی توان احساس کرد.

می توان گفت که سیاست در عراق از سال ۲۰۰۳، روایتی از مناقشه بر سر هویت بوده است. اینکه آیا گروه های مختلف عراقی قادر به ایجاد یک روایت ملی که به اندازه کافی دربرگیرنده همگان باشد، خواهند بود یا خیر، یکی از مسائل اصلی مربوط به آینده ی عراق است. علاوه بر این مناقشه ایدئولوژیکی، منازعات قانونی نیز درباره ی نوع نظام سیاسی و به ویژه شکل فدرالیسم مورد پذیرش اکثریت عراقی ها وجود دارد. هر چند قانون اساسی مصوب فروردین سال ۲۰۰۵ به طور واضح اظهار می دارد که عراق یک کشور فدرال است، اما تعریف این فدرالیسم هنوز محل تفاسیر گوناگونی است. بنابراین، بهتر است بگوئیم که تعریف فدرالیسم عراق به بازتعریف ناسیونالیسم عراقی یاری می رساند. همانطور که «برلی»^۱ در توصیف اشکال ناسیونالیسم می گوید، این مناقشه اساساً مناقشه ای بر سر قدرت است (۱۹۹۳). ناسیونالیسم فراتر از همه ی ابعاد دیگر، سیاست محور و سیاست، قدرت محور است. قدرت در جهان مدرن، اصولاً مربوط به کنترل دولت است. وظیفه ی اصلی در اینجا، ارتباط دادن ناسیونالیسم با اهداف مربوط به کسب و استفاده از قدرت دولت می باشد. (ibid)

۲. ژئوپولیتیک مناقشه

مناقشه در عراق، یک مناقشه ی ساده میان گروه های اجتماعی دارای میراث متفاوت و دادخواهی های متقابل نیست، بلکه بیشتر نمونه ای حاکی از پیچیدگی های سیاست هویت در این بخش از جهان می باشد. گروه های مختلف، قومی، فرقه ای و مذهبی در عراق در هنگام براندازی رژیم صدام توسط آمریکا با درجات متفاوتی از حمایت و یاری رسانی یا مخالفت و مقابله و اکشن نشان دادند. گروه ها، پتانسیل ها و عداوت های پنهانی بعد از سالها سکوت و خموشی، که «کنعان مکیه» نویسنده ی عراقی آن را جمهوری ترس نامید، رها شده بودند. اما هیچ گونه راه حل سریع و مؤثری برای مقابله با آنها وجود نداشت. گروه های قومی و مذهبی تحت حکمرانی رژیم های سابق عملاً به گروه های ذینفع و بی بهره تقسیم شده بودند. بنابراین، آنها روایت های متفاوتی درباره ی گذشته، درک متفاوتی از حال و چشم اندازهای متفاوتی در مورد آینده داشتند. «سیستم سیاسی، دموکراتیک جدید» هنوز هم بر اساس یک روایت «ملی» واقعی نیست که برای هویت های مختلف فروملی رضایت بخش باشد. اصطلاح «ملی» در عراق به خاطر مفاهیم و برداشت های متفاوت مربوط به واژه ی «ملت» (امت) در سنت اسلامی - عربی، معنی رضایت بخش و اجماع پذیری نداشته است. در حالیکه این واژه به لحاظ زبان شناختی به هر گونه اجتماع یا جمعی گفته می شود، در معنای مدرن آن به عنوان مترادفی برای پیوندهای بینا ملی به کار می رود (برای مثال، پان عربیسم و پان اسلامیس).

مفهوم «ملت» نه تنها همیشه مسئله متناقضی در عراق بوده، بلکه یکی از پایه های اصلی برای ایجاد «عراق مدرن» نیز بوده است. به خاطر فقدان اجماع در ارتباط با این واژه ی «ملت» در جامعه ای که از سه گروه اصلی اجتماعی - فرهنگی - کردها، اعراب سنی و اعراب شیعه، علاوه بر چندین گروه قومی - مذهبی و اقلیت های زبانی (مانند ترکمن، مسیحی ها، یزیدی ها و ...) تشکیل شده است.

مسائل هویتی تبدیل به بخشی از تقریباً همه ی ایدئولوژی ها و انتخاب های سیاسی غالب شده است. در حدود چیزی

نزدیک به ۴۰ سال حاکمیت حزب بعث با ایدئولوژی پان عربیستی آن، ایده‌ی «ملت عراق» به طور رسمی انکار شده است. عراق به لحاظ ایدئولوژیکی روندی را در کشمکش مداوم برای ایجاد ملت عرب از سرگذرانده است. روایت اتحاد عرب همگانی شده و به نسل‌های جدید منتقل شده است، که از طریق آن نه تنها عراقی‌های غیر عرب، بلکه اعراب غیر سنی نیز بیگانه شده‌اند. از شیعیان به عنوان نژاد کمتر عربی و متعلق به جوامع دیگر نگریسته شده است. غلبه رسمی روایت ملت عرب بازتاب هژمونی سیاسی اعراب سنی در عراق مدرن بود. این انکار رسمی پارادوکسیکال «موجودیت عراق» به عنوان یک «ملت طبیعی» و در عین حال، موجودیت عملی آن به عنوان یک کشور قانونی، نمی‌تواند جدا از ماهیت مناقشه بر سر هویت در جهان عرب و واقعیت‌های جغرافیای سیاسی و فرهنگی پیرامون عراق باشد. عراق در مرکز سه «حوزه فرهنگی» تاریخی (عرب، ترک و فارس) و برخورد این قدرت‌ها قرار گرفته است.

عراق یا متحدی برای غلبه یکی بر دیگری (برای مثال: پشتیبانی اعراب از عراق در مقابل ایران)، یا عرصه‌ای برای مناقشه‌ی آنها (تا حدودی شرایط کنونی در عراق) بوده است.

تغییر رژیم در عراق گامی در جهت بازسازی وضع موجود اجتماعی-سیاسی و ژئوپولیتیک در منطقه بود. حاصل این اقدام مناقشه‌ی فزاینده بر سر قدرت همراه با رویارویی‌های ایدئولوژیکی و تمرکز بر مساله هویت در عراق بوده است. هژمونی عرب سنی با این تغییر به طرز بی سابقه‌ای به چالش کشیده شده و یک مناقشه‌ی آشکار منطقه‌ای را در پی داشته که در آن هدف اصلی، هویت ملی آینده عراق است. خلاء قدرت ناشی از سقوط رژیم صدام و ساختار سنتی کشور عراق، قدرت‌های منطقه‌ای را به طور مستقیم درگیر پدیده لاینحل ملت‌سازی کرد. این وضعیت در رقابت انتخاباتی اخیر انعکاس یافته است که در آن بعضی از ائتلاف‌های سیاسی از طرف ایران و عربستان سعودی حمایت شده و حتی مورد پشتیبانی قرار گرفتند. مناقشه‌ی هویتی همچنین به وسیله‌ی ظهور هویت‌های حاشیه‌ای و کشمکش آنها برای ابراز وجود و تقویت خود در مقابل روایت‌های غالب هویتی آشکار شده بود. اقلیت‌های ملی-مذهبی و قومی در تقاضاهایشان برای حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تهاجمی‌تر شده‌اند.

امروزه این مناقشه منطقه‌ای در شیوه‌ی مدیریت سیاست عراق احساس می‌شود. بعضی از گروه‌های شیعی توسط ایران و بعضی از گروه‌های سنی توسط عربستان سعودی مورد حمایت و پشتیبانی مالی قرار می‌گیرند. تا حدود زیادی، همانطور که تنش سیاسی اخیر بین عراق و سوریه نشان داد، تلاقی منافع منطقه‌ای قبل از انتخابات گذشته و در آستانه عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی، بیشتر شده است. این یک مناقشه‌ی سیاسی مربوط به نفوذ هژمونی است که در پی تأثیرگذاری بر تعریف آینده عراق است. تا زمانی که هویت «عراق جدید» - و به همین صورت سیستم سیاسی آن - به لحاظ داخلی چالش برانگیز و به لحاظ سیاسی نامشخص است، بعید به نظر می‌رسد که قدرت‌های منطقه‌ای دست از مداخله بردارند. این وضعیت فراتر از دستورالعمل ساده مقاومت در برابر دموکراسی توسط رژیم‌های اقتدارگرای منطقه‌ای است، و بیشتر مربوط به تصمیم‌گیری در باره به کارگیری نوع رویکرد سیاسی عراق بر روی نقشه منطقه است. و در صورتی که کشور قادر به عبور از این چالش‌ها نباشد، قدرت‌های منطقه‌ای در پی پرکردن این خلاء و ایجاد حوزه‌های نفوذ خواهند آمد. به همین خاطر است که بعضی از تحلیلگران آشکارا اظهار می‌دارند که راه‌حل این وضعیت در عراق باید یک «راه‌حل منطقه‌ای» باشد. علاوه بر این، این گزینه حتی بعد از انتخابات اخیر که در آن سنی‌های عراقی فعالانه مشارکت کردند، قوت بیشتری پیدا

کرده است. این اقدام گامی در جهت به رسمیت شناختن سیستم سیاسی جدید و به دست آوردن تکیه‌گاهی در سیاست عراق بعد از مدتها تردید و اهمال بود. هنوز باید دید که آیا چشم‌انداز سیاسی جدید براساس توافق بر سر سهیم شدن در قدرت به دست خواهد آمد و هر حزب - داخلی یا خارجی - سهمش از قدرت را قبول خواهد کرد یا اینکه یک بازیگر ناراضی خواهد بود که آماده‌ی فرارفتن از مخالفت شفاهی و توسل به خشونت است. این فرآیندی است که هم شامل قدرت‌های منطقه‌ای و هم طرفهای عراقی خواهد بود.

۳. تعریف فدرالیسم

مک‌گری^۲ و الیری^۳ (۲۰۰۷)، تحلیل مهمی از محتوای سیاست هویت در عراق بعد از جنگ ارائه کردند که به توصیف مناقشه بر سر قانون اساسی می‌پردازد که بین «ادغام‌گرایان» که در پی یک هویت عمومی واحد از طریق ادغام و همگرایی هستند و «ائتلاف‌گرایان» که در پی سازش و ائتلاف هویت‌های عمومی چندگانه از طریق ساز و کارها و تضمین‌های قانونی و نهادی هستند، اتفاق می‌افتد. گروه‌های سنی در عراق از ایجاد یک دولت مرکزی قومی که کنترل درآمدهای نفتی را در اختیار داشته باشد، راضی نیستند. آنها به وسیله‌ی احساسات پان عربی و ضد ایرانی خود آشکارا در پی شکلی از هویت ملی از طریق مفهومی از ملت هستند که ضعف عددی (۲۰ درصد جمعیت) آنها را جبران کند. آنها خواهان حفظ جایگاه ویژه خود به عنوان یک بخش الحاقی از اکثریت عرب سنی در جهان اسلام هستند. همانطور که نتایج فراندوم قانون اساسی نشان داد، اعراب سنی نسبت به فدرالیسم مشکوک هستند. آنها بر این باورند که هدف از فدرالیسم تضعیف و به حاشیه راندن آنهاست، با توجه به اینکه میادین نفتی در مناطق شیعه و کردنشین واقع شده‌اند. این رویکرد به وسیله‌ی این ایده‌ی غالب تقویت می‌شود که فدرالیسم به معنی تجزیه و خیانت آشکاری به «جامعه‌ی عراقی» است. با وجود این، هر چه گروه‌های سنی در فرآیند سیاسی مشارکت بیشتری داشته و رویکرد واقع‌گرایانه‌تری اتخاذ کنند، شاخص پذیرش فدرالیسم در مناطق عربی و کردی تقویت خواهد شد. دیدگاه مشابهی توسط ائتلاف العراقیه اتخاذ می‌شود که توسط ایاد علاوی، شیعه سکولار رهبری و می‌شود و در اصل از گروه‌های سنی پان عربیست تشکیل می‌شود که از پشتیبانی کشورهای عرب سنی برخوردار است و ۹۱ کرسی از ۳۲۵ کرسی پارلمان را به دست آورده است. هرچند، سرنوشت کرکوک، شهر چندقومی که ۱۵ درصد از میادین نفتی عراق در آن قرار دارد و کردها در پی الحاق آن به مناطق شان هستند، رویکرد سنی‌ها را در قبال منطقه کردنشین مشخص خواهد کرد. کرکوک بخشی از «مناطق مورد مناقشه» است که عمدتاً مناطقی هستند که در آن جوامع کردی با جوامع سنی و ترکمن تلاقی داشته یا با آنها آمیخته هستند. رویکرد سیاسی بعضی از طرفهای سنی مانند گروه «النوجیفی» در موصل، بر مخالفت شدید با بلندپروازی‌های سرزمین کردها قرار دارد. هنوز باید دید که کردها در آینده چگونه بر این رویکرد واکنش نشان خواهند داد، ضمن اینکه در حال حاضر برای اجرای یک ماده قانونی مبنی بر اجرای فراندوم برای تصمیم‌گیری در مورد وضعیت کرکوک فشار می‌آورند. همچنین مهمتر از آن باید دید که پان عرب‌های سنی چگونه رویکردشان را با بلندپروازی‌هایشان برای داشتن قدرت بیشتر در بغداد هماهنگ می‌کنند، که ممکن است نیازمند بودن در کنار کردها برای کاهش وزن شیعیان باشند.

اگر چه شیعیان در حمایت عمومی شان از فدرالیسم هماهنگ هستند، عمدتاً به دو اردوگاه تقسیم می‌شوند. نخستین

از دوگاه تحت رهبری مجلس اعلای اسلامی مورد حمایت ایران قرار داد، که خواهان یک سیستم فدرال قومی - مذهبی است به طوری که منطقه شیعه نشین از استقلال بیشتری برخوردار باشد و تسلط مرکز کمتر باشد. چنین دیدگاهی به شدت ناشی از هراس قدیمی از کنترل سنی ها بر مرکز و در نتیجه به حاشیه راندن شیعیان است. بر همین اساس، بهترین تضمین برای آینده شیعیان، ایجاد یک منطقه خودگردان برای آنان است. هر چند این رویکرد در میان گروه های دیگر شیعی بویژه جنبش مقتدی صدر مورد تردید قرار گرفته است، به طوری که آن را تلاشی از طرف مجلس اعلای اسلامی برای تسلط سیاسی بر شیعیان قلمداد می کنند. اخیراً، با کاهش تأثیر مجلس اعلای اسلامی بعد از عملکرد ضعیف آن در انتخابات استانی و پارلمانی، این مسأله دیگر در صدر خط مشی سیاسی شیعه قرار ندارد. نوری المالکی، نخست وزیر کنونی، ائتلافی را به طور موفق رهبری می کند که حامی یک نظام سیاسی است که قدرت بیشتری به دولت مرکزی برای کنترل منابع و امنیت بدهد. کسب نتایج مثبت نوری مالکی در انتخابات استانی و پارلمانی، که ائتلافش را در صدر گروه شیعی قرار داد، رویکردش را ترفیع و گروه های دیگر شیعی را در موقعیت دفاعی قرار داد.

این وضعیت برای کردها که حامیان اصلی فدرالیسم هستند، خوشایند نبود، آنها با توجه به خاطرات عمیق از جنگ واقعی با حکومت های مرکزی، روشن ساخته اند که عراقی بودن داوطلبانه آنها مشروط به حفظ سیستم فدرال است. اما، مدل فدرالیسمی که آنها در سالهای گذشته به آن پایبند بوده اند، یکی از دلایل دیگران مبنی بر جذابیت کمتر فدرالیسم است. بسیاری از عراقی ها بر این باورند که دولت عراق هیچ گونه کنترلی بر اقلیم کردستان ندارد. حکومت کردستان کنترل امنیت، منابع و حتی سیاست خارجی منطقه خودش را بر عهده دارد. در مورد صلاحیت بر منابع طبیعی و مسائل مربوط به «مناطق مورد مناقشه» با دولت مرکزی اختلاف دارد. در حالیکه بسیاری فکر می کنند که انتظار به چالش طلبیدن این دستاوردها در کردستان در آینده مشخص نمی رود، مناقشهای مربوط به کرکوک یکی از چالش های اصلی در بازتعریف سیستم سیاسی و در نتیجه مفهوم ملت در عراق خواهد بود.

سیاست هویت در عراق بازتاب مناقشه قدرت و معرف چالش های دولت سازی مجدد است که در آن هویت مرکزی نسبت به پیرامون از تسلط کمتری برخوردار است. هر چند، این نه تنها مربوط به ایجاد یک روایت جدید، بلکه مربوط به مدیریت مناقشه قدرت است. ناکامی در داشتن سهم کافی از قدرت و منابع، گروه های ناراضی را به سمت به کارگیری نوعی از تعیین هویت سوق می دهد که مقابله جویانه و گاهی اوقات خشونت آمیز است.

تا اندازه ای، این وضعیت موارد مربوط به کردها و شیعیان قبل از عراق ۲۰۰۳، و سنی های پس از عراق ۲۰۰۳ بود. گرچه نمی توان این را از روایت های خود ساخته ی مربوط به موقعیت «ما» در داخل یک کل جدا کرد. «استیون دیوید»^۴ با استفاده از منطق معمای امنیت قومی معتقد است که در صورتی که اعضای داخل گروه از مقاصد و نیت خارج گروه در هراس باشند، خصومت بروز می کند. در کشوری که برای بقای خود وابسته به درآمدهای نفتی است، دولت مرکزی به طور سنتی به شدت به حاشیه ای کردن استانها و حمله به ویژگی های فرهنگی آنها می پردازد. دولت مرکزی ابزار خشونت مشروع مانند نهادهای جامعه پذیری از جمله مدارس عمومی و رسانه های گروهی را کنترل می کند. به عبارت دیگر، دولت می تواند نوعی از روایت ملی را تبلیغ کند که بازتاب منافع طبقه حاکم باشد. بنابراین فدرالیسم نه تنها مربوط به ساز و کارهای نهادی و مرزهای منطقه ای، بلکه مربوط به شیوه های تقسیم و توزیع منابع نیز است. از طرف دیگر، همانند مورد مربوط به همه ی کشورهای

تولیدکننده‌ی نفت، نادیده گرفتن تمایل «دولت ملی» به تقویت قوایش و ایجاد هویت ملی دشوار است. چالش اصلی تطبیق این دو گرایش است: سهیم‌سازی و یکپارچه‌سازی. بنابراین یافتن یک زمینه‌ی میانه که تعریف جدید اتحاد و یکپارچگی براساس آن صورت گیرد، مهم است. این اتحاد باید دارای شمولیت، حساس به تنوع و غیره همونیک باشد. با چشم‌اندازهای متفاوت مربوط به عراق، چالش اصلی ایجاد یک تعریف وسیع قابل پذیرش از «ملت» است. ناکامی در انجام آن عراق را ناگزیر از دو انتخاب خواهد کرد:

بازگشت به یک دیکتاتوری مشروعیت گرفته از یک روایت ملی انحصاری و اجباری، یا تجزیه. عوامل ژئوپولیتیک و ژئوکالچرال ممکن است در نتیجه‌ی تأثیر و نفوذ قدرتهای خارجی مانع چنین اجماعی شوند. هر چند این تأثیرات فراوان ممکن است تولید یک فشار معکوس کند در صورتی که آنها به این نتیجه برسند که موجودیت خود عراق برای جلوگیری از یک مناقشه بی‌پایان، مهم است. عراق می‌تواند منطقه‌ی حائل میان رقبا باشد و موجودیت آن ممکن است تنها راه حل قابل قبول باشد. علاوه بر این، ظهور هویت‌های قومی-مذهبی و فرقه‌ای باعث از بین رفتن این واقعیت نمی‌شود که اکثریت در پی شناسایی خودشان به عنوان شهروندان عراق است تا اولویت بخشیدن به هویت قومی-مذهبی. کردها در این زمینه به خاطر ویژگیهای مربوط به مسأله و تاریخشان ممکن است تنها استثناء باشند. هر چند این موضوع نیاز به بررسی و تحلیل دوباره دارد.

داستان عراق از آوریل ۲۰۰۳ اصولاً حاکی از نابودی پایه‌های لرزان «ملت» است. بنابراین مهمترین بخش ملت‌سازی، احیا یا تولید یک روایت ملی است که از هر زمانی قویتر باشد و از طرف همه اجزای ملت مورد پذیرش قرار گیرد. ملت‌سازی فرآیندی متشکل از ابعاد نهادی، اجتماعی-سیاسی و ایدئولوژیکی است و هیچ دولت بادوامی بدون یک روایت معتبر، جامعه پذیر و جذاب یافت نمی‌شود. پرسش این است: اعتبار آن به چه صورت است؟ و چگونه می‌توان آن را به طور مؤثر ابلاغ کرد؟

اعتبار در اینجا بیشتر به معنی قابلیت اطمینان و اعتبار این روایت است تا «درست بودن» این روایت. بازسازی هویت ملی چالشی اصلی در قبال ایجاد مجدد یک ملت عراقی با دوام است. بسیاری از تجربیات ملت‌سازی از مناقشات داخلی و همومونی یک روایت سرچشمه گرفته‌اند. همیشه عناصری از اجبار و دستکاری در اعمال یا ابلاغ روایت ملی دخالت داشته‌اند. این فرآیند تحت تأثیر گسترش مناقشه قدرت خواهد بود. در حالی که ملت‌سازی عمیقاً به وسیله‌ی توانایی برای تقویت نهادهای جدید و ارتقای ساختارهای دولتی تعیین می‌شود، شمولیت روایت ملی قویاً آینده‌ی عراق را تعیین خواهد کرد. انتخابات گذشته گام مهمی بود، اما آخرین گام در نشان دادن اینکه آیا عراق جدید با قدیم متفاوت خواهد بود یا خیر، نخواهد بود.

پی نوشت‌ها

- 1- Breailly
- 2- Mc Gary
- 3- O'leary
- 4- Steven David

تحلیل اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر وضعیت سیاسی کردهای عراق

هاشم کرمی *

چکیده

این نوشتار به دنبال شناخت زوایای مختلف ژئوپولیتیک کردستان عراق است. در ابتدا، بحث نظری ژئوپولیتیک در مورد کردستان عراق مورد بررسی قرار گرفته و در ادامه، زوایای سیاسی-جغرافیایی این منطقه مانند موقعیت جغرافیایی، منابع نفتی و آبی، جمعیت و جغرافیایی نظامی ذکر شده‌اند. در سطح تحلیل خرد، به تحلیل اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر احزاب کردستان عراق و سیاستگذاری آنها پرداخته شده و سطح تحلیل میانی، به تحلیل اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر جهت‌گیری کشورهای ذینفع در این منطقه می‌پردازد. در نهایت، بنا به تجربه تاریخی روابط کرد-عرب که صلح و امتیازدهی به کردها تا زمان ضعف حکومت مرکزی، و جنگ و میل به تمرکز قدرت در زمان قدرتمندی قدرت مرکزی بوده است، به تحلیل موقعیت و اهرم‌های کردها و عراق عرب در برابر یکدیگر پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: کردستان عراق، ژئوپولیتیک، کردهای عراق، عراق عرب، استقلال.

مقدمه

با گسترش جنبه‌های کاربردی جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک می‌توان توانمندی‌های سیاسی، اقتصادی، استراتژیک و استعدادهای محیطی را از ژرفای موقعیت و زمینه‌های جغرافیایی هر منطقه‌ای بیرون کشید و قابلیت جغرافیایی را در راه پیشرفت جامعه و رفاه ملت به کار گرفت.^۱ برای شناخت سیاست در یک سرزمین ناچاریم

دسته‌ای از واقعیت‌های جغرافیایی مربوط به آن سرزمین را که می‌توانند بر مسائل سیاسی تأثیرگذار بوده و یا عملاً تأثیر می‌گذارند، مورد توجه قرار دهیم. به عبارت دیگر، شناخت جغرافیا یکی از پایه‌های شناخت سیاست در یک سرزمین است. با توجه به گسترده بودن حوزه مطالعات ژئوپولتیکی، بررسی مسائل از نگاه تحلیل منطقه‌ای درون دولتی، می‌تواند کمک شایانی به سیاستگذاری برای مناطق ژئوپولتیکی و کشورهای دربرگیرنده آنها کند. نوشتار حاضر به تحلیل موقعیت و عناصر ژئوپولتیکی کردستان عراق پرداخته و درصدد است اثرات ژئوپولتیکی کردستان عراق را بر وضعیت سیاسی کردهای عراق بررسی کند. از آنجا که بارزترین جنبه وضعیت سیاسی، استقلال سیاسی است، تمرکز تحقیق حاضر بر این حوزه معطوف شده است. تحلیل تاریخ گذشته و حال کردها نشان از اهمیت و حتی تعیین‌کنندگی موقعیت جغرافیایی و محل زندگی ایشان، در سرنوشت گذشته و حال آنها دارد.^۲ بررسی جوانب ژئوپولتیکی خاورمیانه همانند همه کارهای علمی دیگر مستلزم تمرکز موضوعی روی یک جنبه از کل مسأله است بنابراین در راستای روشن شدن یکی دیگر از زوایای ژئوپولتیکی خاورمیانه، در این تحقیق به بررسی مسائل ژئوپولتیک منطقه موسوم به کردستان عراق پرداخته شده است. کردستان عراق از لحاظ موقعیت سرزمینی در شمال و شمال شرقی عراق قرار دارد که از طرف شمال با کردستان ترکیه، از طرف جنوب و جنوب غربی با عرب‌های عراق (عراق عرب)، از طرف شرق با کردستان ایران و از طرف غرب نیز در سطح محدودی با کردستان سوریه همجوار است. مناطق کردنشین و به‌ویژه کردستان عراق بین سرزمین‌های دیگر مردمان خاورمیانه یعنی سرزمین‌های ترک، فارس و عرب واقع شده و کردها پس از این مردمان چهارمین گروه جمعیتی بزرگ خاورمیانه هستند. با توجه به اینکه امروزه موجودیتی فدرال در کردستان عراق به وجود آمده، تمرکز تحقیق بر این بخش از منطقه عمومی کردستان یعنی کردستان عراق است.

از ویژگی‌های ژئوپولتیکی کردستان عراق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کردستان عراق بین چهار کشور ترکیه، ایران، عراق و سوریه واقع شده و به غیر از عراق در بقیه کشورها با نواحی کردنشین همسایه است.
۲. کردستان عراق از لحاظ منابع نفت، یکی از غنی‌ترین مناطق خاورمیانه و جهان است.
۳. کردها بزرگترین ملت بدون دولت در خاورمیانه و جهان هستند، که حدود ۲۰٪ آنها در کردستان عراق ساکن هستند.
۴. کردستان عراق محصور در خشکی است و به دریای آزاد راه ندارد.
۵. کردستان عراق با رشته‌کوه‌هایی از نواحی کردنشین اطراف و تا حدودی از اعراب عراق مجزای می‌شود.
۶. کردستان عراق محل عبور رود دجله و همه رودهای تغذیه‌کننده آن به درون عراق است.
۷. کردستان عراق به دو ناحیه «سوران» و «بادینان»، با خصوصیات و گرایشات سیاسی متفاوت تحت حکومت دو حزب رقیب «اتحادیه میهنی کردستان»^۳ و «حزب دموکرات کردستان»^۴ تقسیم می‌شود.

تعريف و بحث نظري ژئوپوليتيك

در علوم سياسي و روابط بين الملل، برای بسياری از مفاهيم و اصطلاحات بيش از يك تعريف، كه چه بسا با هم تناقضاتي هم دارند، ارائه شده است. ژئوپوليتيك نيز، از آن دسته اصطلاحاتي است كه برای آن چندین تعريف متفاوت ارائه شده است. به قول لئونارد فون افرينك، «اشتياق برای پيدا كردن فقط يك تعريف درست از ژئوپوليتيك به ناامیدی منجر خواهد شد».^۵

اصطلاح «ژئوپوليتيك» مركب از دو واژه «ژئو» (Geo) به معنای زمين و «پوليتيك» (Politic) به معنای سياست است. در فارسی، معادل هايی چون سياست جغرافيايي، علم سياست جغرافيايي و جغرافيا-سياست شناسی برای آن ذكر شده است. اصطلاح ژئوپوليتيك در اواخر قرن نوزدهم برای اشاره به چگونگی ارتباط يافتن ایده های مرتبط با سياست و فضا به سياست ملی به كار برده شد. ژئوپوليتيك به روابط سياسي بين دولت ها، استراتژی های خارجی دولت ها و موازنه قوای جهانی می پرداخت.^۶ در ابتدا ژئوپوليتيك برای مقاصد سياسي مورد استفاده قرار گرفت يعنی ژئوپوليتيك به عنوان يك علم فقط برای دانستن روابط فضا و سياست ملی و تلاش برای تبیین سياست درست در شرايط فضايی مشخص، مورد مطالعه قرار نمی گرفت بلکه هدف از مطالعه ژئوپوليتيك توجيه سياست های ملی اغلب توسعه طلبانه بود. از اين روست كه كوهن می گوید: «ژئوپوليتيك محصول زمانه خود بوده و تعريف آن نيز بنا به زمانه اش متحول می شود.»^۷ به عبارت ديگر، تعريف ژئوپوليتيك بنا به زمان زمامداری كدام دسته از سياستمداران، كشور مورد مطالعه، و حتی در سطح كلان، بنا به وضعیت نظام بين الملل متفاوت بوده است.

به زعم نويسنده، اولين سؤالی كه در بررسی نظری تحقيق بايد بدان پاسخ داد، اين است كه «چگونه منطقه ای مانند كردستان عراق، كه خود در درون كشوری با مرزهای مشخص بين المللی قرار دارد، می تواند موضوع تحليلی ژئوپوليتيكي واقع شود؟» در جواب اين سؤال بايد خاطر نشان كرد در اكثر موارد، ساختارهای ژئوپوليتيكي^۸ در كنار سطوح فضايی سلسله مراتب زیر سازمان يافته اند:

۱. حوزه ژئواستراتژیکی - گسترده ترین سطح یا سطح كلان؛

۲. منطقه ژئوپوليتيكي - زیربخشی از حوزه ژئواستراتژیکی كه بيانگر سطح میانی می باشد؛ و

۳. دولت های ملی، شبه دولت ها (Quasi-States) و زیربخش هایی سرزمینی در داخل یا میان دولت ها در پائین ترین سطح یا سطح خرد.

خارج از اين نظم ساختاری مناطق یا مجموعه هایی از كشورها قرار می گیرند كه در اين حوزه یا چارچوب های منطقه ای نمی گنجند. اين مناطق شامل «نوارهای شكنده»^۹؛ «مناطق فشار»^{۱۰}؛ و «مدخل ها»^{۱۱} می شود.^{۱۲} از اين رو می توان هم كردستان عراق و هم حكومت منطقه ای كردستان را مورد تحليل ژئوپوليتيكي قرار داد چرا كه برای موضوعيت يافتن بحث ژئوپوليتيكي، دولت بودن شرط نيست بلکه منطقه بودن مهم است، به عبارت ديگر، اگر چه در ژئوپوليتيك از قدرت و روابط خارجی آن در بعد منطقه ای و جهانی بحث می شود اما برای وجود قدرت و روابط خارجی لزوماً لازم نيست كه دولتی جداگانه را به طور كامل تحليل كنيم. در واقع صرف متمايز بودن كردستان

عراق از نظر قومی در حدی که بتوان کردستان عراق را متمایز از عراق پذیرفت، برای موضوعیت یافتن بحث از ژئوپولیتیک کردستان عراق کافی است. همچنین، با توجه به اینکه ساختارهای ژئوپولیتیکی به واسطه دو نیرو - مرکز گریز (Centrifugal) و مرکز گرا (Centripetal) - شکل گرفته‌اند، در سطح ملی نیز می‌توان به بررسی ژئوپولیتیکی مسائل درونی هر کشور در قالب احساس روان‌شناختی از قلمروسازی (Sense of Territoriality) (Psychological) پرداخت.^{۱۳}

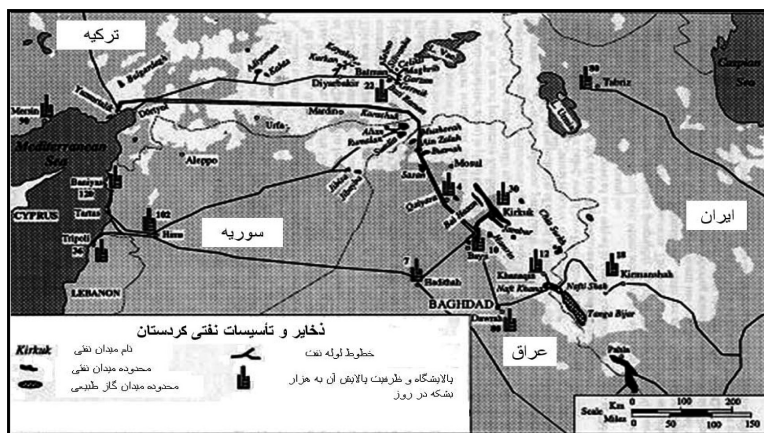
به طور خلاصه، برای تأیید موضوعیت داشتن بحث از ژئوپولیتیک کردستان عراق و حکومت منطقه‌ای کردستان، می‌توان دلایل زیر را برشمرد:

۱. حکومت منطقه‌ای کردستان عراق به نوعی به سمت شبه دولت شدن می‌رود.
 ۲. کردهای منطقه کردستان عراق از زمان تشکیل کشور عراق، همیشه گرایش گریز از مرکز خود را نشان داده‌اند.
 ۳. کردستان عراق این پتانسیل را دارد که برای ایالات متحده و هم پیمانانش، به شکل مداخلی برای خاورمیانه عمل کند.
 ۴. کردستان عراق پتانسیل تبدیل شدن به منطقه فشار را دارد.
 ۵. تمایز قومی کردستان عراق با بقیه عراق آشکار، و اغلب نمود سیاسی داشته است.
 ۶. اشتراک مذهبی کردهای عراق با اعراب سنی و شیعی، آنها را به سمت اتحاد با هم مذهب‌ان سوق نداده و خللی در تمایز منطقه کردستان عراق از بقیه عراق وارد نیاورده است، ساده‌ترین نمود این قضیه در رأی دادن کردهای شیعه در کنار کردهای سنی به لیست‌ها و کاندیداهای اعلامی کردستان است.
- بنابراین، اگر چه در این جستار بخشی به تحلیل اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر کشورهای دینفع در این منطقه پرداخته که به واقع تحلیل در سطح میانی است، اما اساس تحلیل ژئوپولیتیکی این تحقیق، پائین‌ترین سطح یا سطح خرد است که در آن شبه دولت و زیر مجموعه (Subdivision) سرزمینی در داخل دولت، پایه تحلیل قرار می‌گیرد. برای اینکه به روشنی بتوان در مورد ژئوپولیتیک کردستان عراق به بحث پرداخت یکی از تعاریف رایج ژئوپولیتیک، به عنوان تعریف مورد پذیرش بیان می‌شود. از تعاریف مناسب همان تعریف پیروز مجتهدزاده است، وی حوزه مطالعه ژئوپولیتیک را بدین گونه تعریف می‌کند که «ژئوپولیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی چون، موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و ... را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، به ویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی مطالعه می‌کند».^{۱۴}

موقعیت و خصوصیات ژئوپولیتیکی کردستان عراق

امروزه سرزمین کردها حدود ۲۰۰ هزار مایل مربع (حدود ۵۱۸ هزار کیلومتر مربع) است که تقریباً برابر مساحت کشور فرانسه یا مجموع ایالت‌های کالیفرنیا و نیویورک است. مناطق کردنشین کوه‌های شمالی مرزهای خاورمیانه را دربرگرفته و آن را از مناطق تحت کنترل شوروی سابق جدا ساخته است. سرزمین کردها روی نقشه به شکل حرف

۷ برگشته ظاهر می شود که بازوهای آن از دریای مدیترانه به سمت قفقاز و سپس به طرف خلیج فارس امتداد یافته اند. برجسته ترین ویژگی جغرافیایی کل مناطق کردنشین، کوهستانی بودن آن است. قسمت جنوب غربی کردستان عراق کم ارتفاع ترین و گرمترین قسمت کل مناطق کردنشین خاورمیانه است. مناطق کردنشین عراق عبارتند از: دهوک، زاخو، مازوری، جبیر، عمادیه، عقره، سنجار، شیخان، کرکوک، اربیل، سلیمانیه، ولایات دیاله، خانقین و مندلی. هم اکنون، اکثر قسمت های مزبور یا به صورت قانونی یا دفاکتو تحت کنترل حکومت منطقه ای کردستان هستند. مرتفع ترین قله کوه های کردستان عراق، به ترتیب قله های رشکه (Rashkeh) با ۳۷۶۰ متر، هلگورد (Helgurd) با ۳۷۳۴ متر، و جودی (Judi) با بیش از ۲۱۰۰ متر ارتفاع هستند. بخش های جنوب شرقی کردستان عراق کم کوهستانی ترین بخش کل مناطق کردنشین، و بطور میانگین گرمترین بخش آن است و به همین دلیل به آن «گرمه سیر» (Garmasir) یا «منطقه گرم» می گویند. بخش جنوبی کردستان عراق به دلیل معتدل بودن آب و هوا، برای کشاورزی مناسب بوده و جنگل های فراوانی دارد.^{۱۵} یکی از مهم ترین ویژگی های کل مناطق کردنشین، غنی بودن آنها از نظر منابع آبی است. در حالی که بیشتر مناطق خاورمیانه با کمبود آب مواجه اند، کردستان عراق از منابع فراوان آب برخوردار بوده و به نوعی، مرکز پخش آب در منطقه وسیعی از عراق است. رودهایی چون دجله، فرات، خاپور و بسیاری از سرچشمه های فرعی آنها از کوه های کردستان عراق سرچشمه می گیرند. رودهایی که کاملاً یا تقریباً بطور کامل در کردستان عراق واقع شده اند، شکل دهندگان اصلی اقتصاد جامعه کرد بوده و برای کردها اهمیت تاریخی دارند. از این دسته رودها می توان به پشخابور (Peshkhâbur)، زاب کوچک و بزرگ، و سیروان (دیاله) اشاره کرد.^{۱۶} از نظر منابع نفتی نیز، کردستان عراق دارای یکی از بزرگترین منابع نفتی خاورمیانه و جهان است. با وجود اینکه تمامی ذخایر نفتی کردستان عراق کشف نشده اند اما با ۴۵ میلیارد بشکه ذخایر نفتی اثبات شده، دارای منابع نفتی بیش از ایالات متحده آمریکا است^{۱۷} و در رده هشتم جهانی قرار می گیرد. مولدترین میدان های نفتی کردستان عراق در کرکوک واقع شده اند. در این منطقه نفت به طور طبیعی از زیر زمین به بیرون تراوش می کند که برای تمدن های باستانی این منطقه منبع نفت و قیر طبیعی بوده و مورد ستایش مذاهب منطقه بویژه زرتشتی ها بوده است.^{۱۸} میادین نفتی جدید مرتباً در کردستان عراق کشف و مورد استخراج قرار می گیرند، برای نمونه می توان به میادین نفتی عمده چیا سرخ (Chia Surkh)، جمبور (Jambur) و چمچمال (Chamchamal) اشاره کرد. میدان نفتی جداگانه دیگری که از موصل به داخل سوریه کشیده شده نیز به بهره برداری رسیده است. این منطقه همان جایی است که جغرافیدان باستانف کلودیوس بطلیموس آن را منطقه «سرزمین های نفتی» (Niphates Mons) نامیده است. میادین مولد در طرف عراقی منطقه عبارتند از: مشوراب (Mushorab)، عین زاله (Ain Zalah)، بوتماه (Butmah) و ساسان (Sgsgn) که هم اکنون اکثر آلوده هایی از آنها به لوله های اصلی عراقی متصل شده است. لوله های مذکور به بنادر فروش یانبو (Yanbu) در عربستان سعودی، میناء البکر (Bakr-Mina al) و خور العمایه (Khor alAmaya) در عراق، طرطوس (Tartus) در سوریه و دورتیول (Dörtıyol) و یومورتالیک (Yumurtalik) در ترکیه متصل شده اند.



جمعیت کردهای عراق

اکثر آمارهای ارائه شده در منابع موجود راجع به جمعیت کردها، از دو مشکل عمده برخوردارند؛ یکی اینکه منابع آماری مشخصی ندارند و دوم اینکه نویسنده در دوره‌های معمول آمارگیری (یعنی ۱۰ سال) دوباره اقدام به آمارگیری و مقایسه رشد جمعیت با دوره گذشته ننموده و تغییرات جمعیتی را تحلیل نکرده است. بنابراین ذکر درصدی ارائه شده توسط منابع مختلف پیرامون جمعیت کردها منطقی‌تر از ارائه خود ارقام است.

در سال ۱۹۸۹ آمارهای رسمی نشان می‌داد که متوسط نرخ رشد ناخالص زاد و ولد در کردستان عراق ۲/۷۵ و در بقیه نواحی ۱/۴۹ بوده است.^{۱۹} مارتین وان بروئن سن (Martin Van Bruinessen) نیز در تحقیقات خود اعلام داشته که نرخ رشد باروری در میان کردها دو برابر ترکها و مشابه نرخ رشد باروری در میان عرب‌هاست.^{۲۰}

جدول میانگین درصد جمعیت کردهای عراق در منابع متفاوت

منبع آمار	عراق
رابرت السن	۲۰
کندال	۲۸
بیل پارک	۱۵
مهرداد ایزدی	۲۲
مارتین وان بروئن سن	۲۳
صالح ملا عمر عیسی	۲۷.۲
کریم یلدیز	۲۵
میانگین درصدها:	۲۴.۷۵

با توجه به جدول فوق و با در نظر گرفتن بالاتر بودن نرخ میانگین زاد و ولد در میان کردها، می توان گفت کردها در عراق ۲۵٪ جمعیت کل کشور را تشکیل می دهند. شایان ذکر است که آمارهای ارائه شده در مورد کردستان عراق از صحت بالایی برخوردارند، زیرا به دلیل حساسیت ویژه این منطقه از زمان تشکیل کشور عراق و درگیری های همیشگی کردهای عراق با دولت بغداد، کردستان عراق همیشه در کانون توجه بوده است. از آمارهای ارائه شده در مورد جمعیت کردهای شیعه و سنی می توان به آماری اشاره کرد که حسین اکبری به دست می دهد، بنا بر آمارهای وی، کردهای سنی عراق ۱۴.۹٪ و کردهای شیعه ۴.۳٪ جمعیت کل عراق را تشکیل می دهند. این آمار در مجموع کردهای عراق را ۱۹.۲٪ جمعیت کل عراق می داند.^{۲۱}

جغرافیایی نظامی کردستان عراق

همان گونه که ذکر شد، کردستان عراق، از شمال به ترکیه، از جنوب و جنوب شرقی و شرق با عراق عرب و به طور محدود با سوریه، و در نهایت از شرق با ایران همسایه است. از طرف جنوب و شمال، رشته کوه های مرتفع و دشوارگذری که ادامه رشته کوه های زاگرس است، این منطقه را از مناطق کردنشین ایران و ترکیه جدا کرده، و عبور و مرور را در آن سخت نموده است. از لحاظ نظامی، چنین مناطقی زمینه مناسبی برای فعالیت نیروهای چریکی فراهم آورده، که بارزترین نمونه آن، نیروهای «حزب کارگران کردستان» (PKK)^{۲۲} است که در برابر حملات سنگین ارتش ترکیه -دومین ارتش زمینی ناتو- بارها به مناطق کوهستانی کردستان عراق عقب نشینی کرده است. قراردادهای همکاری بین PKK و PUK و KDP که در برهه های زمانی متفاوت و بنا به منافع بین این احزاب منعقد شده، و همچنین کردنشین بودن مناطق شمالی عراق، زمینه مناسبی برای فعالیت این حزب فراهم نموده است. در راستای مهار اقدامات این حزب و از بین بردن خطوط پشتیبانی آن، همسایگان و به ویژه ترکیه به امید ایجاد کمربندی امنیتی در حاشیه مرزهای خود، بارها اقدام به بمباران توپخانه ای نواحی مرزی با کردستان عراق نموده اند. امروزه PKK با تعداد تقریبی ۳۵۰۰ نفر گریلا در شمال عراق حضور دارد و در واقع می توان آن را به عنوان سپر محافظ کردستان عراق در برابر ترکیه ارزیابی نمود. نفوذ به مقر اصلی این حزب در کوه های قندیل نیز که بسیار دشوارگذر است، مشکل بوده و موقعیت بین مرزی این کوه ها مانع از هرگونه اقدام فراگیر علیه آن شده است.

ب- نیروهایی که برای ارتش عراق خدمت می‌کنند: اکثر نیروهای گارد مرزی یا «حرس الحدود» ارتش عراق در سال ۲۰۰۶ کرد بوده‌اند. گارد مرزی در این سال به استعداد ۲۵ هزار نفر برای حفاظت از مرزهای عراق با کشورهای همجوار پیش بینی شده، که تا آخر سال ۲۰۰۵ تعداد ۱۵ هزار نفر در سازمان گارد مرزی عراق آموزش های لازم رادیده‌اند. ضمناً در نظر است از کردها در سطح وسیعی جهت امور مرزبانی در عراق استفاده گردد. تعداد ۲۵ هزار نفر نیروی مرزبان کرد توسط آمریکاییان جذب و در قالب پنج منطقه گارد مرزی سازماندهی شده‌اند. بخش اعظم نیروهای گارد مرزی کشور عراق را نیروهای پیشمرگه و آسایش (امنیتی - اطلاعاتی) وابسته به حزب دمکرات و اتحادیه میهنی کردستان عراق تشکیل می‌دهند. مأموریت این نیروها کنترل و حفاظت از مرزهای مشترک عراق با کشورهای ایران، اردن، عربستان و سوریه است. تقدم بکارگیری این نیروها در مرز مشترک ایران و سوریه است. ۲۶

ج- نیروهایی که در خدمت حزب دمکرات کردستان (KDP) به رهبری مسعود بارزانی هستند: استعداد کل این نیروها ۹۰ هزار نفر شامل ۷۰ هزار نیروی پیشمرگه ملبس به لباس نظامی و ۲۰ هزار نیروی احتیاط، مستقر در استان های اربیل و دهوک، عنوان گردیده است.

د- نیروهایی که در خدمت حزب اتحادیه میهنی کردستان (PUK) به رهبری جلال طالبانی قرار دارند: استعداد نیروهای مسلح این حزب ۶۰ هزار نفر شامل ۴۰ هزار نیروی پیشمرگه و ۲۰ هزار نیروی احتیاط اعلام گردیده است. ۲۷ علاوه بر نیروهای مسلح رسمی مذکور، نیروهای مسلح احزاب متعدد دیگر نیز وجود دارند که در کنار مردم آموزش دیده، می‌توانند تعداد نیروهای مسلح کردهای عراق را تا ۳۰۰ هزار نفر نیز افزایش دهند. علاوه بر نیروهای نظامی مذکور، بحران برای کشورهای منطقه بویژه ترکیه مصیبت بار خواهد بود، چراکه کردها در ترکیه از سازماندهی نظامی - سیاسی منسجمی برخوردارند و به همین دلیل، در صورت حمله این کشور به کردستان عراق، احتمال بروز جنگ داخلی در ترکیه افزایش می‌دهد.

تحلیل موقعیت و عناصر ژئوپولیتیکی کردستان عراق

همان‌گونه که در مطالب قبلی اشاره شد، سرزمین قومی کردها، در محلی استراتژیک و بین سرزمین های دیگر اقوام مهم خاورمیانه قرار دارد که عرب‌ها در جنوب، فارس‌ها در شرق و ترک‌ها در غرب آن واقع شده‌اند. کردستان عراق منطقه‌ای است که از زمینه جغرافیایی «قاره‌ای» (Continental) برخوردار است و به دریا راه ندارد. این منطقه، برای دسترسی به مزیت های ارتباط دریا، باید از طریق کشورهای عراق، ایران، سوریه و ترکیه اقدام کند و همین مسئله یکی از مهم ترین تنگناهای ژئوپولیتیکی آن است؛ ساده ترین دلیل آن هم این است که، کشورهای مذکور هر یک به درجات متفاوتی به مسئله کردی حساس هستند و عامل کردی می‌تواند تمامیت ارضی و ثبات سیاسی آنها را به مخاطره بیاندازد. در تقسیم و بازتقسیم (Divide and Redivide) ساختارها در سطوح متفاوت، عبارت از نگاه به جهان نه به عنوان «تکه‌ای شیشه‌ای» بلکه به عنوان یک «الماس» می‌باشد. نیروی انفجار شیشه را به قطعاتی در اندازه و شکل های غیر قابل پیش بینی خرد می‌کند، ولی الماس در امتداد خطوط شکاف آن می‌شکند و اشکال تازه‌ای ایجاد می‌شود. مرزهای ژئوپولیتیکی نیز ترکیبی از شکاف های فیزیکی، فرهنگی، مذهبی و سیاسی را دنبال می‌کنند. این مرزها با تغییر در موازنه

قدرت میان مراکز سیاسی، تغییر کرده و مرزهای تازه‌ای در امتداد شکاف‌های پنهانی که هم اکنون ظاهر شده‌اند، شکل می‌گیرد.^{۲۸}

مرزهای ژئوپولیتیک کردستان عراق، تا حد زیادی واضح هستند. کردستان عراق از اطراف بارشته کوه‌هایی از ایران، ترکیه، سوریه و مناطق دیگر عراق مجزای می‌شود. محل زندگی کردهای عراق و ویژگی بارز کوهستانی بودن آن، این منطقه را به روشنی از دیگر مناطق عرب نشین عراق - چه شیعه و چه سنی - مجزا ساخته است. علی‌رغم اینکه اکثریت کردهای عراق با اعراب سنی و تعداد کمتری هم با اعراب شیعه، اشتراکات مذهبی و اعتقادی دارند، اما از زمان تشکیل کشور عراق، کردها - شیعه و سنی - از نظر سیاسی و فرهنگی خود را از اعراب مجزا دانسته‌اند که مروجی بر تاریخ کوتاه عمر عراق این مطلب را نشان می‌دهد. کردهای عراق، حتی در زمان اوج قدرت شیوخ و مذهبیون (همانند دوران شیخ محمود برزنجی و شیخ احمد بارزانی) همیشه خواستار حقوق فرهنگی و سیاسی کردی خود بوده‌اند. با توجه به مطالب مذکور می‌توان ادعا کرد، کردستان عراق دارای مرزهای ژئوپولیتیکی جداکننده از مناطق پیرامون است که با تغییر موازنه قدرت احتمالاً عراق همچون الماسی در امتداد این خطوط شکاف شکسته می‌شود و ممکن است کردستان عراق به موجودیت سیاسی متفاوتی چون شبه دولت یا حتی دولت دست یابد.

قرار گرفتن کردستان عراق در همسایگی ایران و ترکیه، که قدرت درجه دوم سطح بالا^{۲۹} هستند و تضاد سیاست‌های ایران با آمریکا و اختلاف سیاست‌های ترکیه با ایالات متحده در منطقه، اجرای سیاست‌های ایالات متحده را مشکل ساخته است. از این رو، استفاده از کردستان عراق به عنوان سکوی پرتاب یا مدخلی برای راهیابی آسان تر ایالات متحده و اعمال فشار بر ایران و ترکیه در راستای سیاست‌های خود، دور از انتظار نیست. در این باره سخنان ژنرال جی. گارنر نخستین حاکم نظامی آمریکا در عراق درباره جایگاه کردهای عراق در سیاست خارجی آمریکا می‌تواند راهگشا باشد: «... اگر تلاش آمریکا در عراق درباره جایگاه کردهای عراق در سیاست خارجی آمریکا می‌تواند راهگشا باشد: سکوی آمریکا، برای حفظ اقیانوس آرام بود، کردستان در این سده می‌تواند به عنوان سکوی آمریکا برای خاورمیانه عربی باشد».^{۳۰}

از طرف دیگر، سابقه اختلافات عمیق داخلی بین دو حزب مهم کردی حزب دموکرات کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) که به جنگ داخلی^{۳۱} پس از جنگ بین آنها منجر شد، احتمال تجزیه حزب PUK، و بهم خوردن موازنه قدرت بین دو حزب مذکور، که توسط حزب جدید «گوران» (تغییر)^{۳۲} شروع شده است؛ به علاوه اعمال نفوذ کشورهای منطقه در این احزاب، احتمال تشدید اختلافات داخلی در کردستان عراق را مطرح می‌سازند. در صورت عدم توانایی سیاستمداران کرد عراق، در کنترل این اختلافات داخلی، چه بسا کردستان عراق مسیر معکوسی را در پیشرفت سیاسی ببیند که به تبدیل شدن آن به مناطق کوچکتر تحت لوای احزاب متفرق و/یا متضاد منجر گردد. مداخله کشورهای همسایه و غیر همسایه دینفع در کردستان عراق همانند ایالات متحده و اسرائیل نیز نقش مهمی در جهت جریان مذکور ایفا خواهد کرد. برای مثال، در نتیجه ستیزه‌هایی که بین دو حزب پارتی و اتحادیه میهنی (به‌کبه‌تی) پس از جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس روی داد، منطقه شمال عراق به دلیل اختلافات ناشی از تلاش دو حزب مذکور برای سلطه بر موجودیت سیاسی خودمختار کردستان، دوره‌هایی از بحران شدید را تجربه کرد. در نتیجه به خطر افتادن منافع

ایالات متحده آمریکا - همانند کاهش توان مهار صدام توسط نیروی کردی - این کشور تصمیم گرفت در بحران کردستان عراق مداخله کند و «در سال ۱۹۹۸ با فشار دولت بیل کلینتون و با میانجی‌گری مادلین آلبرایت وزیر خارجه آمریکا، طالبانی و بارزانی در واشنگتن ملاقات و «توافقنامه واشنگتن» را برای پایان دادن به جنگ داخلی و همکاری مشترک علیه صدام آغاز کردند.»^{۳۳}

علاوه بر اثرات برآمده از اختلافات داخلی، کردستان عراق ممکن است دستخوش رقابت بین کشورهای همسایه شود که در صورت عدم اقدام قدرتی بزرگتر همانند ایالات متحده برای مهار اثرات این رقابت‌ها بر کردستان عراق، بعید نیست موجودیت سیاسی موجود از هم پاشیده و به شکلی دیگر مانند منطقه تنش‌زای جدیدی در خاورمیانه تبدیل شود. با توجه به اینکه کردستان عراق بین ترکیه، ایران، سوریه و عراق واقع شده است، پیش‌بینی بروز بحران برای کشورهای مذکور در صورت بروز بحران برای کردستان عراق منطقی به نظر می‌رسد. بروز بحران علاوه بر بحرانی کردن اوضاع منطقه، منجر به سخت شدن کنترل ایالات متحده بر منطقه خواهد شد که همین مسئله احتمال دخالت این کشور برای جلوگیری از بروز بحران و مهار رقابت بین ترکیه، ایران، سوریه و عراق را در این منطقه افزایش می‌دهد. چیزی که بحرانی شدن اوضاع کردستان عراق را پیچیده می‌کند اثرات آن بر جریان صدور نفت کرکوک و به تبع نوسان جهانی قیمت نفت است که موجب بین‌المللی شدن بحران خواهد شد.

همان‌گونه که بیان شد، علی‌رغم تفاوت‌ها در کارکرد و اندازه، تمامی ساختارها دارای عناصر ژئوپولیتیکی مشخص و مشترکی هستند، از این رو در اینجا عناصر ژئوپولیتیکی کردستان عراق مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف) هسته‌های مرکزی یا تاریخی (Historic or Nuclear Cores): حوزه‌ای که در آن یک دولت به وجود آمده و از میان آن ایده دولت توسعه یافته است. رابطه میان محیط فیزیکی هسته و نظام سیاسی - فرهنگی منتج از آن ممکن است به عنوان عنصری مهم از هویت ملی یا منطقه‌ای و ایدئولوژی تجسم یافته و تداوم یابد. «با توجه به اینکه در گذشته نزدیک در کردستان عراق دولتی کردی تشکیل نشده است که الهام بخش فعالیت سیاسی باشد بنابراین، این منطقه از ضعف هسته مرکزی یا تاریخی رنج می‌برد. اگر چه در گذشته امارت‌های زیادی در این مناطق وجود داشته‌اند اما هیچ کدام صبغه کردی نداشته و فقط الهام گرفتن از مسئله خودمختار بودن آنها می‌تواند برای به وجود آوردن ایده خودمختاری مفید واقع شود.

ب) پایتخت‌ها یا مراکز سیاسی (Capitals or Political Centers): پایتخت به عنوان کانون سیاسی و نمادین فعالیت‌های حاکم بر رفتار مردم، در یک قلمروی سیاسی تعریف شده عمل می‌کند. اگر چه کارکردهای آن ممکن است اساساً اداری باشد، ولی تصویر ایجاد شده از یک پایتخت ملی - اشکال سلسله مراتبی، ساختمان‌ها، بناهای یادبود و جایگاه آن - ارزش نمادین زیادی در کسب حمایت از دولت دارند. پایتخت‌ها را ممکن است به دلایلی مشخص انتخاب کرده باشند - به دلیل مرکزیت جغرافیایی آنان در فضای ملی، به دلیل ویژگی‌های دفاعی یا به دلیل جایگاه مرزی به عنوان نقاطی دفاعی یا سکوی پرتابی برای توسعه ارضی. در مورد کردستان عراق می‌توان سه مرکز سیاسی را نام برد؛ سلیمانیه در اوایل تشکیل عراق، به عنوان پایتخت مطرح بود چرا که برای اولین بار پس از جنگ جهانی اول در سلیمانیه به رهبری شیخ محمود برزنجی کشوری محدود به اطراف سلیمانیه با عمری کوتاه‌تر از یک سال به نام «پادشاهی کردستان»

تشکیل شد. ۳۴ اما پس از سقوط پادشاهی کردستان، سلیمانیه موقعیت بلامنازع خود را از دست داد ولی همچنان به عنوان مرکزی برای رشد هویت و ناسیونالیسم کردی باقی ماند و بعدها توانست در این زمینه، مرکز یکی از دو حزب قدرتمند کردستان عراق - اتحادیه میهنی کردستان - باشد. با شروع مبارزات ملا مصطفی بارزانی در بارزان که از توابع اربیل محسوب می‌شود، اربیل مرکزیت سیاسی یافته و به مرکز ایده تشکیل دولت در کردستان، به ویژه کردستان عراق و تمرکز نیروهای کرد مبدل شد اما، پس از شکست مبارزات بارزانی در ۱۹۷۵ نقش مرکزی اربیل هم فقط برای حزب دموکرات کردستان باقی ماند. هم اکنون، با توجه به اهمیت کرکوک برای همه کردها، احزاب قدرتمند در سلیمانیه و اربیل، همگی بر مرکزیت کرکوک تأکید دارند، همین امر امید به اتحاد بین این احزاب را بیشتر می‌کند اما، این در شرایطی است که همانند گذشته یکی از احزاب، در صدد کنترل تام و تمام شهر بر نیاید. همانگونه که واضح است، چندگانگی مراکز سیاسی و بوجود آمدن پایتختی خود خوانده چون اربیل، بدون توافق همه نیروها، از مواردی است که اثرات سوء بسیاری بر جنبش‌های کردی کردستان عراق داشته است. شایان ذکر است روند همکاری کنونی که پس از ۲۰۰۳ بین حزب‌های «پارتی» و «یه‌کیه‌تی» ادامه داشته، توافق بر واقع شدن اربیل به عنوان مرکز حکومت کردی تا زمان الحاق کرکوک به منطقه کردستان را واضح ساخته است. در حال حاضر، همه نیروهای کردی حتی احزاب و گروه‌های مخالف دو حزب مذکور با پایتختی کرکوک موافق هستند که در صورت موفقیت کردهای عراق در الحاق این شهر یا استان یا بخش‌های زیادی از آن به منطقه کردستان، چشم اندازهای اتحاد بین نیروهای سیاسی کردی روشن تر خواهد بود.

پ) ایکيومنی‌ها (Ecumenes): این نواحی پرجمعیت‌ترین و فعال‌ترین نواحی اقتصادی هستند. ایکيومنی‌ها بطور سنتی، به واسطه اتصالشان به شبکه‌های متراکم حمل و نقل که نشان‌دهنده تمرکز اقتصادی هستند، شناخته می‌شوند. در عصر اطلاعات پسا صنعتی امروز، مرزهای ایکيومنی‌ها را می‌توان گسترش داده و نواحی بهم پیوسته توسط امکانات مخابراتی را وارد آن ساخت. از این رو، هم اکنون ایکيومنی‌ها کمتر به شبکه‌های حمل و نقل مرتبط هستند. از آنجایی که به لحاظ اقتصادی، ایکيومنی‌ها پیشرفته‌ترین بخش از دولت می‌باشد، معمولاً مهم‌ترین حوزه سیاسی نیز محسوب می‌گردد. در کردستان عراق می‌توان سه شهر عمده اربیل، سلیمانیه و کرکوک را به عنوان ایکيومنی‌های این منطقه محسوب کرد. اربیل در نزدیکی ترکیه، موقعیت بازرگانی اصلی را با این کشور ایفا می‌کند و این در حالی است که، سلیمانیه با ایران مرادفات اقتصادی بیشتری دارد. کرکوک اگر چه به نواحی عربی نزدیک است اما از مرکز مهمی چون بغداد ۲۳۶ کیلومتر فاصله دارد و این در حالی است که با سلیمانیه ۱۱۵ کیلومتر و با اربیل ۹۰ کیلومتر فاصله دارد، با این حال آنچه که احتمال مبدل شدن کرکوک به ایکيومنی اول را می‌دهد، همان منابع سرشار نفتی آن است. احداث پروژه‌های بزرگ و مهمی چون فرودگاه بین‌المللی اربیل و تلاش کردها برای گسترش روابط بازرگانی و تبدیل شدن به مرکزی برای صادرات مجدد - مانند دبی - از اقداماتی است که در صورت تحقق، اربیل را به ایکيومنی کردستان عراق مبدل خواهد ساخت.

ت) سرزمین مؤثر ملی^{۳۵} و سرزمین مؤثر منطقه‌ای^{۳۶}: این ها نواحی برخوردار از جمعیت متوسط با منابع قابل قبول هستند که، به دلیل برخورداری از توان توسعه بالا، خروجی‌هایی برای رشد و پراکندگی جمعیت و نیز گسترش اقتصادی هستند. گستردگی آنان نشان از قدرت آتی دارد. کردهای عراق از این منظر یکی از مهم‌ترین مناطق عراق را در اختیار

دارند. با توجه به اینکه مهم ترین منابع آبی عراق دو رود دجله و فرات هستند، تسلط کردها بر شاخه های فرعی تغذیه کننده دجله و تا حدی بر جریان اصلی فرات که از سوریه وارد عراق می شود، از منابع مهمی است که کردهای عراق با توسعه کشاورزی، نیروگاه های برق آبی، و صنایع می توانند در راستای افزایش قدرت از آنها بهره برداری کنند.

(د) مناطق خالی: مناطق خالی از جمعیت که احتمال سکونت توده های انسان ها در آنجا دور از انتظار است. این مناطق بسته به مکان و گستردگی، می توانند به عنوان «عمق دفاعی» (Defensive Depth) و مکان هایی برای آزمایش تسلیحات بکار روند. برخی از این مناطق به دلیل وجود منابع معدنی دارای اهمیت هستند. ارتفاعات دشوارگذر کردستان عراق در مرزهای شمالی و شرقی با ترکیه و ایران که تقریباً خالی از سکنه هستند، هم اکنون به عنوان یکی از ابزارهای طبیعی، جهت دفاع از کردهای عراق عمل می کنند. استقرار PKK در این مناطق خالی از سکنه و دفاع سرسختانه حزب مذکور از مواضع خود در این مناطق، وضعیت دو گانه ای را برای کردهای عراق پیش آورده است. از یک طرف، بهانه ای برای دخالت همسایگان و ترکیه در مناطق مذکور و تلاش آنها برای نفوذ نظامی در این مناطق شده، و از طرف دیگر، عدم امکان عبور ساده از این مناطق به دلیل حضور قوی PKK، این مناطق را به سپری در برابر حملات احتمالی همسایگان در آورده است.

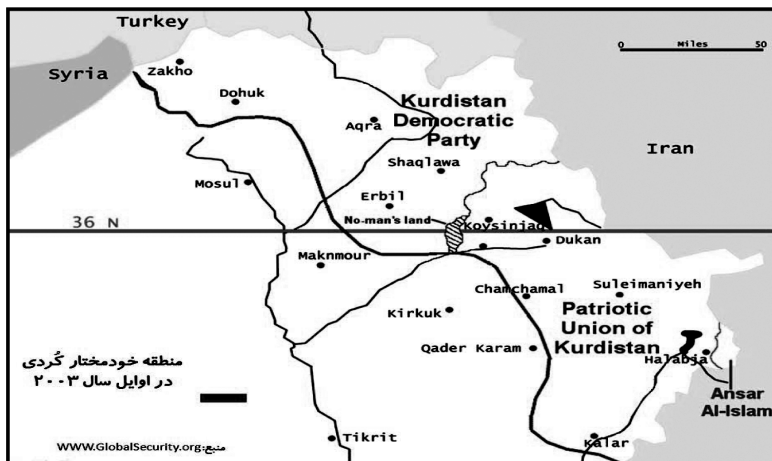
(ذ) مرزها: مرزها مشخص کننده مناطق سیاسی هستند. اگر چه مرزها دارای شکلی خطی هستند، ولی غالباً در «مناطق مرزی» گسترده تر قرار می گیرند. تعیین مرزها می تواند منبعی از درگیری و منازعه باشد. با توجه به اینکه، تقریباً همه مرزهای کردستان عراق منبع اختلاف است، می توان پیش بینی نمود که در آینده هم این مرزها - چه داخلی و با اعراب و چه خارجی و با ترکیه و ایران - از منابع مهم منازعه باشند. از نکات مثبتی که در مورد مرزهای کردستان عراق وجود دارد، ساکن بودن جمعیت قابل ملاحظه ای از کردها در اطراف آن است که در صورت بحرانی شدن اوضاع امکان تحرک را برای کشورهای همسایه بخصوص ترکیه مشکل خواهد کرد، چرا که امکان کشیده شدن جنگ به درون مرزهای این کشورها و حتی بروز جنگ داخلی بعید نخواهد بود.

(ر) بخش های غیرهمسان (Nonconforming Sectors): «این بخش ها شامل، نواحی جدایی طلب اقلیت ها در داخل دولت ها و نیز دولت های منزوی یا «یاغی» (Rogue) در داخل مناطق می شود.»^{۳۷} کردستان عراق یکی از بخش های غیرهمسان کشور عراق است که خود با بخش های غیرهمسانی چون محل زندگی ترکمن ها در کرکوک و اعراب در موصل و کرکوک مواجه است و همین امر، می تواند بر پیچیدگی ها و تنگناهای ژئوپلیتیکی کردستان عراق بیافزاید. عراق زمان صدام حسین خود یکی از دولت های یاغی و منزوی منطقه و حتی جهان بود و یاغی بودن کردستان عراق در برابر عراق یاغی و منزوی، سبب جهت گیری کشورهای دیگر به نفع کردها شد اما هم اکنون در عراق دولتی دموکراتیک و مردمی وجود دارد، که حمایت کشورهای زیادی را به همراه دارد. این امر بر تنگناهای ژئوپلیتیکی کردستان عراق می افزاید چرا که امروز هر اقدامی که ضد دولت عراق و در راستای تجزیه عراق قلمداد شود، با واکنش منفی کشورهای دیگر روبرو خواهد شد. امکان مهار کردهای عراق، از طریق تقویت بخش های غیرهمسان کردستان عراق یا به عبارت دیگر، بخش های ترکمن و عرب نشین، از مواردی است که بر تنگناهای ژئوپلیتیکی کردستان عراق می افزاید و پیگیری سیاست بحران سازی جهت امتیازگیری را برای کردهای عراق مشکل خواهد کرد.

تحلیل اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر احزاب کردستان عراق و سیاستگذاری آنها

یکی از ویژگی‌های مهم ژئوپولیتیک کردستان عراق تقسیم آن به دو منطقه «سوران» و «بادینان» است، منطقه بادینان در قسمت شمالی کردستان عراق و در مجاورت مرزهای ترکیه، ایران و در سطح محدودتری هم مرز با سوریه است، شهرهای مهم این منطقه عبارتند از اربیل، دهوک و زاخو که مرکز سنتی فعالیت و قدرت بارزانی‌ها و «حزب دموکرات کردستان» است. منطقه سوران شامل بخش جنوبی کردستان عراق است و شهرهای سلیمانیه، کرکوک و حلبچه را در بر می‌گیرد. این منطقه به مرکزیت سلیمانیه مرکز فعالیت حزب‌های زیادی بوده و به دلیل وجود بیشمار حزبی که هر روزه در حال شکل‌گیری، تجزیه، اضمحلال و اتحاد هستند، می‌توان آن را «هندوستان احزاب» نامید. پس از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، شکست کردهای عراق به رهبری بارزانی و بوجود آمدن خلاء ناشی از فروپاشی حزب دموکرات کردستان، چند حزب کردی فعال در این منطقه با یکدیگر حزب جدیدی را پایه‌گذاری کردند که تا به امروز رقیب اول و جدی حزب قدیمی KDP باقی مانده است. اتحادیه انقلابیون کردستان (فؤاد معصوم و جلال طالبانی)، جمعیت رنجبران کردستان (نوشیروان مصطفی) و جنبش سوسیالیستی (رسول مامند و محمود عثمان) با تشکیل ائتلافی، «اتحادیه میهنی کردستان» را تأسیس کردند. نکته مهم و قابل ذکر در مورد حزب مذکور هم مرز بودن آن فقط با ایران و عراق عرب است که نقش قابل ملاحظه‌ای در سیاستگذاری این حزب داشته است. هم‌اکنون اختلافات سیاسی در منطقه سوران به حدی رسیده که نوشیروان مصطفی که سال‌ها مرد شماره دو اتحادیه میهنی بوده اقدام به انشعاب و تأسیس حزب جدید «گوران» به معنای «تغییر» نموده و در انتخابات هم‌آرای قابل توجهی را به خود اختصاص داده است.

نقشه منطقه خودمختار کردستان در اوایل سال ۲۰۰۳



در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حزب دموکرات کردستان با توجه به صدمات شدیدی که خورده بود، برای بازسازی و تقویت خود به همکاری با ایران روی آورد. با توجه به عقب نشینی بارزانی‌ها در مقام هسته رهبریت حزب دموکرات از شمال عراق به داخل ایران، همکاری این حزب با ایران نیز با همکاری در راستای مهار عناصر کرد اپوزسیون شروع شد. حزب دموکرات کردستان برای مهار «کومله» و «حزب دموکرات کردستان ایران» به همکاری با نیروهای ایران پرداخت، نقطه اوج این همکاری در تصرف شهر اشنویه و باز پس‌گیری جاده مهم سردشت-پیرانشهر در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ بود. به دنبال آغاز و گسترش جنگ عراق علیه ایران، پیوند حزب دموکرات علاوه بر سرکوب اپوزسیون کرد ایرانی، همکاری نظامی و عملیات مشترک و مستقل علیه نیروهای بعثی در شمال عراق را در بر گرفت؛ از جمله می‌توان به عملیات والفجر ۲ در منطقه کوهستانی تمرچین (حاج عمران) در تابستان ۱۹۸۳ و نیز عملیات تصرف دره گادر در اوایل سال ۱۹۸۴ اشاره کرد.^{۳۹} این همکاری‌ها از عوامل مهم و مؤثر تصرف برخی نواحی مرزی ایران بودند و امکان ورود به داخل عراق را که بعداً روی داد، برای ایران فراهم کرد.

در زمان جنگ ایران و عراق، اتحادیه میهنی از عناصر مخالف جمهوری اسلامی مانند کومله حمایت می‌کرد که در نهایت در سال ۱۹۸۱ به واگرایی این حزب از ایران منجر شد. در همین دوره این حزب به رهبری طالبانی برای جبران خلاء دوری از ایران به دولت‌های ضد صدام سوریه و لیبی متمایل گردید. به دنبال تغییر موازنه قوا به نفع ایران در جنگ با عراق در ۱۹۸۲ طالبانی (در مقام ریاست اتحادیه میهنی کردستان) با واسطه‌گری سوریه علاقه خود را به رابطه با ایران نشان داد که با پاسخ منفی مقامات ایرانی مواجه شد؛ واکنش طالبانی چرخش به سمت عراق و آغاز مذاکره با مقامات بغداد در ۱۹۸۳ بود. تعامل با بعثی‌ها، موقعیت اتحادیه را در شمال عراق به طور موقت ارتقاء داد اما مذاکرات طولانی طرفین در خصوص وضعیت کردستان عراق به جایی نرسید و در آغاز سال ۱۹۸۵ طالبانی اعلام کرد که مذاکراتش با رژیم عراق پایان یافته و دیگر هیچ گونه رابطه‌ای با بغداد ندارد. طالبانی برای رهایی از وضعیت انزوا و محاصره اتحادیه، هیئتی را به ریاست فؤاد معصوم به ایران فرستاد که با مقامات ایران به توافقاتی دست یافتند. به دنبال این توافقات نیروهای اتحادیه اقدام به عمیات‌های مشترک با نیروهای ایران نمودند که از جمله می‌توان به عملیات ضربه به تأسیسات نفتی کرکوک در پائیز ۱۹۸۵، تصرف ارتفاعات ماووت و تصرف شهر حلبچه در فوریه و مارس ۱۹۸۸ اشاره کرد.^{۴۰}

پس از پایان جنگ ایران-عراق و شکست صدام در کویت، کردهای شمال عراق قیام کردند و با تصرف شهرهای کردنشین، تقریباً کل کردستان عراق را به تصرف درآوردند. در اولین واکنش، ارتش بعث با بکارگیری تمام قوا کرکوک را مجدداً اشغال کرد. در نتیجه شدت عمل و خشونت بیش از حد ارتش بعث سیل آوارگان کرد به سمت ایران و ترکیه روانه شد. با آواره شدن یک میلیون کرد به ایران و ۲۵۰ هزار نفر نیز به ترکیه و ممانعت ترکیه از ورود کردها به داخل کردستان ترکیه، بحران بزرگی به وجود آمد. در مواجهه با این بحران بزرگ و به درخواست ایران، ترکیه و فرانسه، در ۵ آوریل ۱۹۹۱ شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۶۸۸ را صادر کرد که در بعد اجرایی زمینه ساز تشکیل منطقه امن در ۱۹۹۲ در شمال مدار ۳۶ درجه شد. با برگزاری انتخابات در ۱۹ مه ۱۹۹۲ در بخش‌هایی از کردستان عراق که تحت تصرف کردها بود، «پارلمان ملی کردستان» رسمیت یافت.^{۴۱} اختلاف بر سر منابع مالی حکومت منطقه‌ای کردستان و نحوه توزیع درآمدهای ناشی از گمرک «ابراهیم خلیل» واقع در حوزه نفوذ حزب دموکرات از عوامل مهم شروع جنگ داخلی در

کردستان عراق بین ۱۹۹۴-۱۹۹۶ بود که بنا به برخی آمارها منجر به کشته شدن پانزده هزار نفر شد. در نتیجه این جنگ حکومت منطقه ای کردستان عراق به دو حکومت تحت نظارت هر یک از احزاب مذکور تقسیم و منطقه بی طرفی (Land No-man's) به عنوان مرز بین آنها تعیین شد. بخش بیشتر استان اربیل و دهوک تحت حاکمیت حزب دموکرات و استان سلیمانیه هم تحت حاکمیت اتحادیه میهنی درآمد. در خلال این مدت با وجود همکاری قدیمی حزب دموکرات با ایران، اتحادیه با ایران همگرایی بیشتری از خود نشان داد. شاید علت اصلی این بود که مناطق تحت تسلط این حزب در مجاورت با ایران بود و با هیچ کشور دیگری به جز ایران رابطه مرزی نداشت.

شدت اختلافات دو حزب به حدی بود که حزب دموکرات برای عقب راندن رقیب به همکاری با رژیم بعث پرداخت. در آگوست و سپتامبر ۱۹۹۶ مسعود بارزانی با متهم کردن ایران به دخالت در امور عراق از طریق حمایت از طالبانی، از دولت بعثی درخواست کمک نمود. در این ماه وی با دریافت ادوات سنگین نظامی از بغداد، طالبانی را از اربیل و سلیمانیه بیرون راند و وادار به عقب نشینی به ایران کرد. البته این حزب با عقب نشستن در مقابل حملات اتحادیه، به حفظ بخش هایی از استان اربیل و دهوک اکتفا کرد. در نتیجه تجزیه شمال عراق به دو منطقه مذکور، بارزانی درصدد جلب حمایت ترکیه و طالبانی درصدد حفظ حمایت ایران برآمد. از عوامل مهم این سیاستگذاری متغیر دو حزب مذکور، در محاصره بودن جغرافیایی آنهاست. این احزاب می دانند در شرایط عدم اتحاد درونی کردستان عراق، هر کدام برای حفظ بقا، باید با تنگناهای ژئوپولتیکی شان کنار بیایند. در این بین اتحادیه میهنی تنگناهای ژئوپولتیکی بیشتری دارد و لاجرم تکاپو و دغدغه های بیشتری برای کاهش این تنگناها دارد.

همان گونه که بیان شد، اتحادیه میهنی به دلیل همسایگی صرف با مرزهای ایران، بیشتر درصدد همکاری با این کشور برآمده و برای ترغیب ایران به همکاری اکثر گروه های اپوزسیون کردی ایرانی را در منطقه تحت تسلط خود جای داده است. ایران نیز برای مهار آنها برخی خواسته های اتحادیه میهنی را تأمین کرده است. اتحادیه به موازات شکل گیری محور حزب دموکرات-آنکارا، درصدد ایجاد موازنه با استفاده از ابزار PKK برآمد. در سال ۱۹۹۹ اتحادیه اجازه داد تا نیروهای PKK در محدوده تحت تسلط این حزب مستقر شوند. این سیاست در اخذ امتیاز از ترکیه که خواهان محدود سازی مخالفانش بود مؤثر افتاد.^{۴۲}

در ۱۹۹۸ با وساطت مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده، طالبانی و بارزانی در قالب توافقنامه واشنگتن به این نتیجه رسیدند که با حل مسائل مورد اختلاف، نظام اداری یکپارچه ای در سه استان کردنشین ایجاد کنند، در نتیجه همین توافقات در اکتبر ۲۰۰۲ پس از هشت سال وقفه، پارلمان حکومت منطقه ای جلسات خود را در اربیل از سر گرفت اما اجرای اصولی آن تا سال ۲۰۰۳ به تأخیر افتاد.^{۴۳} اتحاد منطقه کردستان عراق پس از ۲۰۰۳ و تشکیل حکومت متحدی در کردستان عراق، موسوم به «حکومت منطقه ای کردستان»^{۴۴} تا حدی مرتفع کننده این تنگناهای ژئوپولتیکی است، چراکه در این صورت، احزاب می توانند در سیاستگذاری خود از گزینه های بیشتری برای همکاری بهره مند شده و محدودیت های کمتری را در سیاستگذاری شان بپذیرند. در صورت تداوم اتحاد کردهای عراق در قالب حکومت منطقه ای کردستان و رفع برخی محدودیت های جغرافیایی احزاب، کردهای عراق تا حدودی از موقعیت زیردست بودن در برابر همسایگان خارج شده و می توانند منافع بیشتری را طلب و به دست آورند.

تحلیل اثر ژئوپولیتیک کردستان عراق بر جهت‌گیری کشورهای ذینفع در کردستان عراق

کردها قبل از فروپاشی عثمانی نقش حراستی ویژه‌ای برای آن ایفا می‌کردند. تقریباً هر زمان که قبایل قدرتمند کرد از امپراتوری عثمانی ناراضیتی داشتند، نفوذ امپراتوری صفوی در خاک عثمانی فزونی می‌یافت. امپراتوری عثمانی برای گسترش سرزمین‌های حاصلخیز در اروپا ناچار بود از مرزهای شرقی و جنوب شرقی‌اش با ایران آسوده خاطر باشد و کردها به خوبی این مهم را به انجام می‌رساندند. راضی کردن کردها به اتحاد، برای عثمانی‌ها آسان‌تر از صفوی‌ها بود و این در وهله اول به دلیل اشتراک مذهبی با عثمانی‌های سنی و در رتبه بعد ناشی از آزادی عملی بود که از امپراتوری عثمانی دریافت می‌کردند. «حکیم ادریس، که امیر بتلیس (بدلیس) بود برای سلطان عثمانی «کمربندی حفاظتی» متشکل از امارات خود مختار کرد ایجاد کرد که در حقیقت مرز عثمانی را از گرجستان تا جنوب زاگرس حراست می‌نمود. امرای بزرگ کرد به نام خود سکه می‌زدند و در نماز جماعت خطبه به نامشان خوانده می‌شد، که در اسلام خود نشان بارز حاکمیت و استقلال بود.»^{۴۵}

در زمان حاکم بودن اصل موازنه قوا در اروپا، قدرت‌های اروپایی - به‌ویژه بریتانیا و روسیه - با قیام‌هایی که منجر به تشکیل کردستان شود، مخالفت می‌کردند. ماندگاری نظام ایران و عثمانی، موجب حفظ این موازنه شده بود، که منجر به حفظ امنیت اروپا و ماندن قدرت‌های آن در وضعیت غیرجنگی - و به عبارتی حفظ موازنه قوا - می‌شد. تلاش هر قدرت اروپایی در جهت اشغال یا تقسیم یکی از دو دولت ایران و عثمانی، تلاش هر نیروی داخلی برای تجزیه قسمتی از خاک آنها و تشکیل دولتی تازه در منطقه، و یا ساقط کردن آنها، موجب به هم خوردن موازنه قوا می‌شد که در نهایت موجب به هم خوردن امنیت اروپا و خطر بروز جنگ می‌شد. از این رو، تلاش شیخ عبداللّه نه‌ری در اواخر قرن ۱۹، در تجزیه بخشی از سرزمین و جمعیت ایران و خصوصاً عثمانی جهت تشکیل کردستان، با مخالفت بریتانیا و روسیه مواجه شد.^{۴۶}

عراق نیز از همان ابتدای بسته شدن نطفه‌اش در صدد حفظ مناطق کردنشین متصرفی خود برآمد. دلایل اهمیت کردها برای عراق در زمان تشکیل را می‌توان بدین صورت برشمرد:

A. سنی بودن اکثریت کردها، کفه اقلیت سنی را برای اعمال حاکمیت بر اکثریت حدوداً پنجاه درصدی شیعیان افزایش می‌داد. در ذکر اهمیت کردها برای برتری یافتن سنی‌ها همین بس که «وقتی در باره پیمان بریتانیا و عراق، که شالوده کشور مستقل عراق را می‌ریخت اخذ رأی شد نمایندگان کرد بیش از نیمی از اکثریت آراء، یعنی ۳۷ رأی از مجموع ۶۹ رأی نمایندگان را تأمین نمودند، و پیمان با اکثریتی ضعیف و تنها پس از افزودن الحاقیه‌ای بدان از تصویب گذشت. الحاقیه مزبور مقرر می‌داشت چنانچه بریتانیا نتواند تملک همه ولایت موصل را از برای عراق تأمین کند مقررات پیمان باطل و بلااثر خواهد بود.»^{۴۷}

B. منابع نفتی محل زندگی کردها در شمال عراق عرب، اهمیت زیادی برای عراق و به‌ویژه قیم آن، بریتانیا

داشت.

C. وجود کردهایی با ناسیونالیسمی معتدل، برای ترکیه خطرناک بود و آن را مجبور به سازش با بریتانیا می‌کرد.

D. فروپاشی قومی-مذهبی امپراتوری عثمانی، به‌ویژه کردها که ستون‌های شرقی و جنوب شرقی آن بودند، امکان اتحاد مجدد مسلمانان برای تشکیل کشور متحد اسلامی را کاهش می‌داد.

E. وجود کردهایی در خاک عراق که دائماً شورش می‌کردند، این امکان را به بریتانیا می‌داد در ازای کمک به دولت عراق برای حفظ یکپارچگی کشور، سیاست‌های مطلوبش را به دولت آن تحمیل کند.

در واقع می‌توان گفت تمایل قدرت‌های اروپایی به‌ویژه بریتانیا برای تشکیل کشور کردستان، و عدم تمایل بعدی، هر دو دلایل ژئوپولیتیکی داشت. «علت عمده همراهی با ایجاد یک کشور کرد پس از جنگ جهانی اول، علاقه قدرت‌های اروپایی به ایجاد حائلی بین ترک‌های آناتولی و مردم ترک‌زبان کشورهای آسیای مرکزی در قفقاز، به‌ویژه آذربایجان بود، با توجه به اتحاد بالقوه مسلمانان که بعدها معلوم شد که درباره آن اغراق شده است، بریتانیا که قدرت فائقه و در بسیاری موارد قدرت حاکمه منطقه بود سخت مشتاق بود که از چنین اتحاد و اتفاقی جلوگیری کند. دلیل دیگر تمایل برای ایجاد کشور کردستان، ایجاد کشوری حائل بین ترکیه ناسیونالیست و کشور خودمختار آذربایجان شوروی بود. دلیل سوم ایجاد حائلی بین ترکیه و جمعیت آذری ایران بود. اکثریت عظیم کردها سنی مذهب‌اند. سنی بودن کشور کردی را از شیعیان آذربایجان متمایز می‌کرد. وجود یک کشور کرد تا آنجا که بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی مربوط می‌شد مزیت دیگری هم داشت، و آن اینکه از قدرت بالقوه ترکیه و ایران و عراق می‌کاست. کشوری کرد که شامل سرزمین‌هایی می‌بود که ملی‌گرایان کرد، مناطق کردنشین شرق و جنوب شرق ترکیه را هم جزو آن می‌دانستند جمهوری جدید ترکیه را از سرزمین‌های مهم مورد ادعایش محروم می‌کرد و از دسترسی ترکیه به راه‌های وصول به قفقاز و عراق و سوریه می‌کاست و حائلی به تمام معنا میان ترکیه و اعراب پدید می‌آورد. بیشتر منابع آب و هیدرولیک و سیستم‌های آبیاری یا در درون این کشور کرد می‌بود و یا در مجاورت آن قرار می‌گرفت. ایجاد کشور کرد به هر یک از کشورهای همجوار و نیز به اتحاد شوروی و قدرت‌های اروپایی، به‌ویژه بریتانیا و فرانسه، امکان می‌داد که از این کشور و مردمش علیه ایران و ترکیه استفاده کنند. یک کشور کرد حتی اگر تنها محدود به سرزمین‌های شمال عراق بود می‌توانست در ترساندن کشورهای ملی‌گرای جدید ایران و ترکیه مفید واقع شود. تشویق ناسیونالیسمی تند و جنگجو (در عراق) تهدیدی برای سلطه بریتانیا می‌بود، اما بریتانیا با تشویق ناسیونالیسمی معتدل می‌توانست کردهای عراق را مجبور کند که سیاست‌های بریتانیا را در قبال اعراب بپذیرند و دست کم با آن روی موافق نشان دهند. حمایت نکردن بریتانیا از ایجاد کشوری کرد در شمال عراق تحت قیمومت خود دلایل و جهات دیگری نیز داشت، و تقریباً همه این علل و جهات به نحوی با نقشه‌های ژئوپولیتیک بریتانیا برای ممالک عرب و بخش مرکزی خاورمیانه پیوند داشت. در نهایت، از دلایل عدم حمایت بریتانیا از تشکیل کشور کرد، واقع شدن حوزه‌های نفتی کرکوک در مناطق یا نزدیک مناطق عمدتاً کردنشین بود. به دلیل تنگنای عدم دسترسی به دریا برای صادرات نفت به خارج، بریتانیا نمی‌توانست از منافعش از این جریان مهم نفت چشم‌پوشی کرده یا آن را

به مخاطره بیاندازد. همچنین، کردهای سنی مذهب، بویژه دستگاه رهبری آنها اعم از مذهبی و غیر مذهبی، در برابر اعراب شیعه مذهب، وزنه ای متعادل کننده بودند. این دلیل از دید ملک فیصل دور نمانده بود، وی نگرانی خود را در این باره در نامه ای به سرپرسی کاکس بیان می دارد و می گوید مسئله کردستان برای او در مقام پادشاه عراق جنبه دیگری دارد و به مسأله غلبه عددی شیعیان یا سنی ها مربوط می شود.^{۴۸}

از دیگر دلایل مخالفت بعدی بریتانیا با تشکیل کردستان، این بود که در صورت تشکیل کردستان ممکن بود ترکیه کمالیست برای حفظ منافع خود ناچار شود با بلشویک ها متحد گردد و اضافه شدن متحدی دیگر به جرگه متحدان بلشویک ها برای اروپا عواقب ناخوشایندی داشت، در نتیجه، بریتانیا برای بوجود نیاموردن انگیزه قوی دوستی کمالیست ها با بلشویک ها و در ازای آرامش عراق تحت قیمومتش، نه تنها ایده تشکیل کردستان را به کناری نهاد، بلکه با تمام قوانین با آن مخالفت کرد.^{۴۹}

ایالات متحده آمریکا نیز در مقام قدرت فرمانطقه ای جانشین بریتانیا، برای پیشبرد سیاست های خود در خاورمیانه توجه زیادی به کردستان عراق دارد، اما این به معنای حمایت تا حدی است که منجر به نارضایتی ترکیه همپیمان ناتو و اعراب متحد و دوست نشود. می توان گفت تنگناهای ژئوپولیتیکی کردستان عراق، تجزیه عراق را به صورت خط قرمزی در آورده که عبور از آن، هم برای کردها و هم برای حامیان احتمالی کردها (آمریکا و اسرائیل) بسیار مشکل کرده است. با توجه به عدم دسترسی به آب های آزاد، کردهای عراق گزینه های بسیار معدودی برای حمایت جدی دارند و همین از جدی ترین تنگناهای ژئوپولیتیکی کردستان عراق قلمداد می شود. به گفته رابرت السن «شرایط و اوضاعی که اجازه نداد کشوری کرد در سال های دهه ۲۰ در وجود آید مشابه شرایط و اوضاعی است که در دهه ۱۹۹۰ می بینیم. در اینجا نیز مقتضیات ژئوپولیتیک منطقه تأسیس کشور کرد را اجازه نداد.»^{۵۰}

اسرائیل از دیگر متحدان بالقوه کردها و چه بسا جدی ترین آنهاست. «روابط اسرائیل با کردهای عراق به دهه ۱۹۳۰ باز می گردد. قبل از تشکیل اسرائیل، آژانس یهود در زمینه مهاجرت یهودیان عراق به ویژه کردستان فعالیت می کرد.»^{۵۱} «کردهای عراق باقیمانده یهودیان عراق را در تابستان ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ از طریق شمال عراق به ایران منتقل کردند. عمده این مهاجران حدود ۳۰۰۰ نفر بود. مقامات موساد معتقد بودند، عملیات انتقال یهودیان عراق خود به تنهایی کل مناسبات کردها و اسرائیل را توجیه می کند.»^{۵۲} به دلیل موقعیت ژئوپولیتیکی کردستان عراق، حضور اسرائیل در این منطقه برای این کشور اهمیت زیادی دارد. اسرائیل با حضور در کردستان عراق، متحد آلترناتیوی در کنار ترکیه بدست می آورد که به دلیل موقعیت پایین دستی، به نسبت ترکیه، حاضر به تأمین منافع بیشتری برای اسرائیل خواهد بود. مجاورت کردستان عراق با ایران، کسب اطلاعات و نفوذ در خاک ایران را برای اسرائیل آسان تر کرده و حداقل عامل فشاری است که اسرائیل می تواند در موقع لزوم از آن علیه این کشور استفاده کند. هم اکنون، «اسرائیل در قالب شرکت های تجاری با اسم رمز Z در کردستان عراق به فعالیت مشغول است و حدود ۱۲۰۰ نفر از ماموران امنیتی اسرائیل مخفیانه در شمال عراق به فعالیت های جاسوسی، آموزشی و عملیاتی مشغول هستند.

سیمور هرش، روزنامه نگار معروف آمریکایی در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۴ تأکید کرد: اسرائیلی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که آمریکایی‌ها در پروژه دموکراسی و ایجاد ثبات در عراق ناموفق خواهند بود. از این رو، باید از تجزیه عراق حمایت کرد و کردهای عراقی را به این سمت حرکت داد. این همان طرح B شارون است.» ۵۳

تحلیل موقعیت و اهرم‌های کردها و عراق عرب در برابر یکدیگر

قبل از هر چیز این سؤال پیش می‌آید که چرا باید کردها را در برابر اعراب متصور شد و آیا ادامه روند دموکراتیک کنونی موجب آشتی کرد-عرب نخواهد شد؟ در پاسخ باید گفت از همان زمان بسته شدن نطفه عراق، این کشور مولودی مصنوعی و ناقص بود چرا که بدون اینکه خواست و نیاز مردمان ساکن آن تعیین کننده نظام، حاکم و محدوده آن باشد، نقشه قدرت‌های فرامنطقه‌ای به ویژه بریتانیا شکل دهنده اصلی آن بود. در اثبات این مدعا همین بس که «در سال ۱۹۲۰ برای جلوس امیر فیصل به تخت سلطنت کشور جدید التأسیس عراق، همه پرسی انجام شد. کردهای سلیمانیه این همه پرسی را تحریم کردند، حال آنکه استان کرکوک رأی به مخالفت با سلطنت امیر داد. در بغداد هم اعراب قومپرست با دادن مشاغل عالی دولتی به کردها مخالف بودند.» نگاهی به تاریخ کوتاه عراق نشان از وخیم‌تر شدن روابط کرد-عرب دارد. اعراب تحت حاکمیت حزب بعث برای ملت سازی اقدام به کشتار بیرحمانه هزاران کرد بی‌گناه کرده‌اند و همین سبب به وجود آمدن کینه و شکاف پر نشدنی بین کردها و اعراب شده است. اگر انتخابات رانسانه‌ای از اعلام نظر در مورد سرنوشت بدانیم آمار انتخابات‌های پس از سقوط بعث و صدام در ۲۰۰۳ نشان از معناداری آماری گفته فوق است.

جدول آمار انتخابات مجلس نمایندگان عراق در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ ۵۴

نوع استان	درصد رأی احزاب شیعه	درصد رأی احزاب سنی	درصد رأی احزاب کردی	درصد رأی علاوی
اکثریت شیعه عرب	۸۰	۴	۱	۸
اکثریت سنی عرب	۴۲	۶۹٫۲	۲۴	۷٫۳
اکثریت کرد	۳	۲	۹۰	۴
مختلط قومی-مذهبی	۳۶٫۸	۲۸٫۲	۱۲	۱۱٫۳

تحلیل اثر ژئوپولتیکی کردستان عراق بر وضعیت سیاسی کردهای عراق ■ ۵۵

جدول فوق نشان از جهت‌گیری قومی-مذهبی شدید در میان عراق به‌ویژه در میان کردها دارد چرا که کردها همه اعراب چه سنی و چه شیعه- یا به عبارتی عراق عرب- را به یک چشم نگاه می‌کنند. از این رو باید موقعیت و اهرم‌های کردها و عراق عرب را در برابر یکدیگر شناسایی کرد تا بتوان تحلیل روشن‌تری از احتمالات آینده سیاسی عراق و به‌ویژه کردستان عراق به دست داد.

جدول مقایسه شاخص‌های کردستان عراق با عراق عرب ۵۵

عراق عرب	کردستان عراق	گروه شاخص
پایین دست	بالا دست	کنترل بر منابع آبی
زیاد	کم	مجاورت جغرافیایی
بسیار زیاد	بسیار زیاد	منابع غنی زیرزمینی (نفت)
کم	بسیار زیاد	پیشینه مبارزه برای استقلال
کم	بسیار زیاد	همسویی با گفتمان بین‌المللی
بسیار زیاد	زیاد	موقعیت ژئوپولتیکی
بسیار زیاد	کم	متحدان بالقوه
دارد	ندارد	راه به دریا
پتانسیل بسیار بالا برای حفظ استقلال در صورت اتحاد عرب سنی-عرب شیعه و احتمال بالای استقلال شیعیان در صورت مستقل شدن کردها	پتانسیل بالا اما تنگنای ژئوپولتیکی برای استقلال	جمع‌بندی:

در جدول فوق مشاهده می‌شود که کردستان عراق در سه شاخص برتری قابل ملاحظه‌ای نسبت به عراق عرب دارد و در برابر در سه شاخص نیز از کمبود و تنگنای شدیدی رنج می‌برد. کردستان عراق با توجه به موقعیت بالادستی و تسلط بر محل رودهای فرعی تغذیه‌کننده دجله و تا حدودی مسیر اصلی رود فرات، اهرمی بسیار حیاتی را در اختیار دارد که با ادامه روند پیشرفت کنونی و افزایش استفاده از آب، یا میل به کنترل بیشتر بر آن، عراق عرب در معرض تهدیدی جدی و حیاتی قرار می‌گیرد. در کنار آب که می‌توان آن را با ارزش‌ترین منبع طبیعی در قرن بیست و یکم دانست، کردها در صورت تسلط بر منابع نفتی کرکوک از اهرم فرمانطقه‌ای مهمی برخوردار خواهند شد که نقش آنها را در نظام بین‌الملل

به طرز چشمگیری پر رنگ خواهد کرد. حتی در صورت عدم تسلط بر کرکوک، مجاورت جغرافیایی کردها با میادین نفتی و پالایشگاه و خط لوله کرکوک-موصل، تا حدودی اهمیت آنها را حفظ می‌کند. گزینه محتمل دیگر، دست کشیدن کردها از الحاق کامل کرکوک و تن دادن به موقعیتی ویژه برای این استان است که باز هم در صورت توسعه میادین نفتی جنوب غربی اربیل و مناطق دیگر کردنشین مانند چمچمال و شرق موصل، کردها چیزی را از دست نخواهند داد. پیشینه بسیار زیاد مبارزاتی کردها برای استقلال سبب تقویت حزب گرای و سازماندهی منسجم در میان کردهای عراق شده که امکان سلطه مجدد بر آنها را برای عراق عرب مشکل نموده است. این در حالی است که اعراب شیعه در حال تمرین بازی سیاست و اعراب سنی در سردرگمی تعریف نقش برای خود در قالب عراقی جدید به سر می‌برند. همسویی کردها با گفتمان نظام بین‌الملل که بر ارزش‌های دموکراتیک، سکولاریسم و سرمایه‌داری مبتنی است از نظر بین‌المللی وجهه مناسبی برای آنها در برابر اعراب اسلام‌گرا ترسیم نموده، و جذابیت آنها را به عنوان متحدان بالقوه برای کشورهای غربی افزایش داده است. موقعیت ژئوپولیتیک کردستان عراق برای کردهای عراق به مثابه چاقوی دو لبه است؛ در صورتی که کردهای عراق بتوانند با سازماندهی سیاسی و ترغیب به اتحاد دیگر کردها، کشورهای شامل مناطق کردنشین دیگر به ویژه ترکیه و سپس ایران را به موضع تلاش برای حفظ امنیت داخلی بکشانند و از تعقیب سیاست مداخله یا تجاوز نظامی بازدارند، موقعیت کوهستانی دشوارگذر مرزهای کردستان عراق با ترکیه و ایران مانعی جدی برای این کشورها و عامل مهمی در پیشبرد سیاست‌های مطلوب کردهای عراق خواهد بود. تجربه محاصره اقتصادی کردهای عراق در زمان بحران ۱۹۹۱ نشان داد که آنها می‌توانند به بقای خود ادامه دهند و استفاده از این ابزار نیز کارایی چندانی نخواهد داشت؛ در این راستا وقتی جلال طالبانی می‌گوید: «فرض کنیم که ما اعلام استقلال کردیم. عراق، ایران، سوریه و ترکیه نیازی ندارند که با ما بجنگند. اگر این کشورها مرزهایشان را ببندند و جلوی گذر ما را بگیرند، ما چگونه به زندگی ادامه دهیم؟»^{۵۶} بهتر است این گفته را به عنوان اشراف بر تنگنای ژئوپولیتیک در کنار اطمینان بخشی به کشورهای دیگر برای عدم تلاش برای استقلال ارزیابی کرد نه اینکه کردها قادر به حفظ بقا در شرایط محاصره نباشند. روی دیگر سکه این است که کردها در اثر بحران تجزیه شوند و در این صورت محاصره و دخالت و هجوم به آنها ممکن است دستاوردهای دو دهه اخیر را نیز از آنها بگیرد. آنچه که بزرگترین و مهم‌ترین تنگنای ژئوپولیتیکی کردهای عراق است، همان محصور بودن در خشکی و عدم دسترسی به دریاست. این تنگنای ژئوپولیتیکی در صورت اتحاد کشورهای پیرامون آنها بر سر چگونگی تعامل با مسئله کردی، پاشنه آشیل آنها خواهد بود. تجربه نشان داده کشورهای اطراف کردهای عراق به ویژه ترکیه و ایران در بهترین حالت هم با افزایش نفوذ رقیب در کردستان عراق به شدت مخالفت کرده‌اند و این روزنه‌امیدی است که تشکیل اتحادی علیه کردهای عراق را کمرنگ می‌سازد. از طرفی چه بسا عراق عرب نیز به دو قسمت عرب شیعه در جنوب و عرب سنی در مرکز تجزیه شود که در این صورت امکان دستیابی به توافقی با اعراب شیعه برای دسترسی به آب‌های آزاد محتمل است. دیگر تنگنایی که برآمده از «موقعیت محصور در خشکی بودن» است دسترسی محدود به بازیگران متعدد نظام بین‌الملل برای اتحاد است. امکان اتحاد با کردهای عراق بسیار سخت است چرا که آنها در خشکی محصور هستند و همین مسئله اتخاذ سیاستی متعادل و پرهیز از بحران‌سازی را برای کردهای عراق ایجاب می‌کند.

کلام آخر

از نکات شایان توجه در مورد کردستان عراق، پایدار بودن نقاط ضعف و تنگناهای ژئوپولیتیکی آن است. گزینه محتمل قوی برای رهایی کردستان از تنگنای ژئوپولیتیکی محصور بودن در خشکی و افزایش مجاورت جغرافیایی که منجر به افزایش متحدان بالقوه شود، وجود ندارد. در هر حال تلاش کردهای عراق برای بهره‌گیری از نقاط قوت ژئوپولیتیکی شان، مانند برخورداری از موقعیت بالادستی در کنترل منابع آب، نزدیکی به منابع نفت و همسویی با گفتمان بین‌المللی، امکان رفع اثرات سوء برخی از تنگناهای ژئوپولیتیکی را به وجود آورده است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- بنگرید به: پیروز مجتهدزاده، «جغرافیا و سیاست در دنیای واقعیت‌ها نگاهی کوتاه به پاره‌ای از مفاهیم جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۲۲-۱۲۱، ۱۳۷۶، ص ۳۰.
 - ۲- بنگرید به: نوشیروان مصطفی امین، تاریخ سیاسی کردها، ترجمه اسماعیل بختیاری، (سلیمانیه، بنکه‌ی ژین، ۲۰۰۶)، ص ۱۸.
 - ۳- PUK-Patriotic Union of Kurdistan که به کردی «یه‌کیه‌تی نیشتمانی کوردستان خوانده می‌شود».
 - ۴- KDP-Kurdistan Democratic Party که به کردی «پارتی دیموکراتی کوردستان» خوانده می‌شود.
- 5-http://www.exploringgeopolitics.org/Publication_Efferink_van_Leonhardt_The_Definition_of_Geopolitics_Classical_French_Critical.html
- 6-Jones, M., Jones, R., Woods, M. **An introduction to political geography. Space, place and politics.** (London, Routledge, 2004), p 173.
- 7-Cohen, Saul Bernard. **Geopolitics of world systems.** (Lanham, Md.: Rowman & Little Field, 2003), p 11.
- ۸- ساختارهای ژئوپولیتیکی از الگوها و عناصر ژئوپولیتیکی ترکیب یافته‌اند. الگو (Pattern) به شکل، اندازه و خصوصیت جغرافیایی فیزیکی‌انسانی واحدهای ژئوپولیتیکی و نیز شبکه‌هایی اشاره دارد که آنها را به یکدیگر پیوند داده و از دیگر واحدها متمایز می‌سازد. عناصر (Features) نیز گره‌ها، نواحی و مرزهای سیاسی-جغرافیایی هستند که نشانه‌ای از منحصر به فرد بودن واحدها بوده و بر انسجام و دیگر معیارهای کارایی ساختاری آن تأثیرگذار هستند.
- ۹- مناطقی که شکنندگی داخلی آنها به واسطه فشار قدرت‌های مهم از حوزه‌های رقیب تشدید می‌شود.
- ۱۰- مناطقی که به واسطه اختلافات داخلی و مداخله کشورهای همسایه از هم پاشیده شده‌اند.
- ۱۱- مناطقی که به عنوان پلی میان حوزه‌ها، مناطق یا کشورها عمل می‌کنند.
- ۱۲- بنگرید به: سائول برنارد کوهن، ژئوپولیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، (تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۷)، صص ۷۷-۷۸.
- ۱۳- بنگرید به: همان، صص ۷۹-۸۰.
- ۱۴- پیروز مجتهدزاده، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، (تهران، سمت، ۱۳۸۱)، ص ۱۲۸.
- 15-Izady, Mehrdad, **The Kurds: A Concise Handbook**, (Taylor & Francis, 1992), pp 1-10.

16-Ibid, p 18.

۱۷- در جدیدترین آمار شرکت نفتی بریتیش پترولیوم (BP) برای سال ۲۰۰۸ کشورهای عمده دارنده نفت به ترتیب عبارتند از: عربستان سعودی (۲۶۷ میلیارد بشکه) کانادا (۱۷۹م) ایران (۱۳۸م) عراق (۱۱۵م) کویت (۱۰۴م) ونزوئلا (۹۹م) امارات متحده عربی (۹۸م) ... و ایالات متحده آمریکا (۲۱م). حدود یک سوم منابع نفتی عراق در حوزه نفتی کرکوک واقع شده اند که حدود ۴۵ میلیارد بشکه نفت است. از این رو کردستان عراق در رده هشتم جهان قرار می‌گیرد.

18-Ibid, p 19.

۱۹- جانانان رندل، با این رسوایی چه بخشایشی (تحلیل مسایل سیاسی کرد)، ترجمه ابراهیم یونسی، (تهران، پانید، ۱۳۷۹)، ص ۶.

۲۰- دیوید مک‌داول، تاریخ معاصر کرد، ابراهیم یونسی، (تهران، پانید، ۱۳۸۰)، ص ۴۳.

۲۱- حسین اکبری، بحران حاکمیت در عراق، (تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۸)، ص ۱۵۶.

22-PKK-Partiya Karkeran Kurdistan

23-www.GlobalSecurity.org

24-Gunter, Michael, "The Kurdish Factor in Middle Eastern Politics", The International Journal of Kurdish Studies, Vol.8, Nos.1-2, 1995.

۲۵- بنگرید به: محمد حسن نامی و دیگران، جغرافیای کشور عراق با تأکید بر مسائل ژئوپولیتیک، (تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۷)، ص ۵۰۲.

۲۶- همان، ص ۴۷۸.

۲۷- همان، ص ۵۰۹.

۲۸- سائول برنارد کوهن، همان، ص ۸۴.

۲۹- قدرت‌های منطقه‌ای قدرتشان بردی فراتر از مناطق ژئوپولیتیکی خودشان داشته و در برخی مواقع به دیگر بخش‌های جهان نیز می‌رسد. در جدول رتبه‌بندی قدرت‌های درجه دوم، ایران و ترکیه در زمره قدرت درجه دوم سطح بالا طبقه‌بندی شده‌اند.

۳۰- مراد کاویانی، «تحلیل ژئوپولیتیکی کردستان عراق»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ۶، ش ۲۰، تابستان، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱.

۳۱- کردها برای نشان دادن تیرگی این برگ‌از تاریخ‌شان، این درگیری‌ها را «جنگ برادرکشی» نامیده‌اند.

۳۲- «گوران» به معنای «تغییر» است. نوشیروان مصطفی از اعضای بلند پایه سابق PUK بنیانگذار آن است. این حزب در انتخابات اخیر با قدرت ظاهر شده به طوری که هم اکنون حدود ۲۰ درصد کرسی‌های پارلمان منطقه کردستان را در اختیار دارند.

۳۳- محمد حسن نامی و دیگران، همان، ص ۳۷۲.

۳۴- پرچم پادشاهی کردستان، «هلالی سرخ بر زمینه‌ای سبز» بود.

35-Effective National Territory (ENT)

36-Effective Regional Territory (ERT)

۳۷- همان، ص ۸۳.

38-WWW.GlobalSecurity.org/Iraq profile

۳۹- بنگرید به: جعفر حق پناه، کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۷)، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۴۰- بنگرید به: همان، صص ۱۲۰-۱۲۲.

۴۱- بنگرید به: همان، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۴۲- بنگرید به: همان، صص ۱۲۳-۱۲۴.

۴۳- بنگرید به: همان، ص ۱۲۸.

- ۴۴- KRG- Kurdistan Regional Government به کردی «حکومه‌تی هه‌ریمی کوردستان» خوانده می‌شود.
- ۴۵- درک کینان، *کردها و کردستان*، ج ۲، ابراهیم یونسی، (تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۶)، ص ۶۸.
- ۴۶- بنگرید به: نوشیروان مصطفی امین، همان، ص ۱۹۵.
- ۴۷- درک کینان، همان، ص ۱۰۰.
- ۴۸- بنگرید به: رابرت السن، *مسأله کرد و روابط ایران و ترکیه*، ابراهیم یونسی، (تهران، پانیز، ۱۳۸۴)، صص ۱۸-۲۶.
- ۴۹- دیوید مک داول، *تاریخ معاصر کرد*، ابراهیم یونسی، (تهران، پانیز، ۱۳۸۰)، ص ۲۵۰.
- ۵۰- رابرت السن، همان، ص ۱۹.
- ۵۱- نبی‌اله روحی، «سیاست خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی و کردستان عراق»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، سال ۱۴ و ۱۵، ش ۵۶-۵۷، پائیز و زمستان، ۱۳۸۵، ص ۷۳.
- ۵۲- همان، ص ۷۷.
- ۵۳- حسین اکبری، *کابوس ژئوپولتیک عراق*، (مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۸۸)، ص ۱۴۱.
- 54- www.TheMajlis.org/Election 2005.
- ۵۵- اقتباس ایده از: قدیر نصری، «الگوی روش شناختی برای مطالعه جامعه‌شناسی قدرت مورد جمهوری عراق»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال ۳، ش ۹، ۱۳۸۴، ص ۸۷.
- ۵۶- مراد کاویانی، همان، ص ۹۵.

بررسی تحولات سیاسی کردستان عراق ۱۹۹۱-۲۰۰۳ (از سرکوب تا حکومت دو فاکتو)

محمد رضا عبدالله پور *

چکیده

برآمدن کردستان خودمختار با حاکمیتی دو فاکتو در بخش کردنشین شمال عراق، یکی از مهم‌ترین تحولات منطقه‌ای خاورمیانه پس از سال ۱۹۹۱ بود که پیامدهای آن کلیت خاورمیانه‌ی مزوپوتامیایی را با چالش، تعاملات و تقابلات دولت‌ها، ایدئولوژی‌ها و ساختارهای سیاسی مواجه نمود. مقاله حاضر تلاش می‌نماید با واکاوی موشکافانه، تدقیق و بررسی متغیرهای برون‌ی مانند تاثیر کشورهای همسایه کردستان عراق و حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای و در بعد درونی با بررسی عواملی همچون تضاد و جنگ‌های داخلی احزاب کردی، تقابلات فرقه‌ای و ستیزه‌های ایدئولوژیک ناشی از خلاء قدرت در منطقه و با قرائتی توصیفی - تحلیلی خوانشی جدید را از این تحولات ارائه دهد. این تحولات (سیاسی، اجتماعی و فرهنگی)، دولت خودمختار منطقه‌ای کردستان عراق را به عنوان الگویی از یک حکمرانی موفق مطرح و مدل کردستان عراق را الگویی مناسب و قابل تعمیم به کل عراق و حتی خاورمیانه قرار و در مذاکره میان رهبران گروه‌های قومی برای شکل‌دهی نظام سیاسی بعد از صدام، رهبران کرد را در موضعی مناسب تر جای داد.

کلید واژه: کردستان، منطقه خودمختار کردستان، اتحادیه میهنی کردستان، حزب دموکرات کردستان، حکومت دو فاکتو، جنگ‌های داخلی، همسایگان کردستان.

مقدمه

پس از فرو پاشی نظام دو قطبی و شکست صدام از نیروهای ائتلاف در سال ۱۹۹۱، کردستان عراق به صورت یک پدیده ژئوپلیتیکی فعال در جغرافیای خاورمیانه ظاهر، نوعی حکومت منطقه‌ای تشکیل و شرایط نوینی در عراق پدیدار گشت. موقعیت ژئوپلیتیک عراق دچار گسست گردید و در قالب این گسست و تأسیس مجدد؛ کردها از موقعیتی ویژه و وزنی خاص برخوردار گردیدند چرا که کردها از موقعیت پیش آمده نهایت استفاده را نموده و عملاً خود را به عنوان یک بازیگر وارد معاملات نمودند.

صدام حسین در ۱۹۹۱ با ادعای این که کویت یکی از استانهای عراق می باشد به این کشور حمله نمود و همین امر نفرت جامعه‌ی بین‌المللی را برانگیخت. کمال فواد یکی از رهبران ارشد کردها به استهزاء می گوید: "هرکرد باید یک نامه تهنیت آمیز برای صدام حسین بفرستد و اعلام کند که همه‌ی ما همراه شما هستیم، بازهم از شما سپاسگذاریم". در حقیقت صدام با حمله به کویت یکی از خواسته‌های کردها را برآورده کرده بود که آنها در طی ده‌ها سال مبارزه نتوانسته بودند بدان دست یابند؛ اثبات خطرناکی عراق برای جامعه‌ی جهانی. در پاسخ به عمل نسنجیده عراق، متحدین به رهبری ایالات متحده عملیات‌های وسیعی علیه بغداد آغاز نمودند و همین فرصت کافی بود تا کردها با سازماندهی مجدد خیزشی سراسری بر پا کنند.

در این بین مسئله کرد و کردستان عراق و نحوه تعامل آن با بازیگران منطقه بسان یک فاکتور تاثیرگذار بود. در گذشته عموماً کشورهای منطقه و ابرقدرتها از برگ برنده کردها علیه یکدیگر استفاده می کردند و قدرت‌های بزرگ مخصوصاً آمریکا نسبت به این موضوع حساسیت نشان نمی دادند و از آن به عنوان سیاست دلجوئی و جلب حمایت متحدان منطقه‌ای خود بهره می گرفتند. بنابراین کردها در تعاملات منطقه مانند اهرم فشار در جهت سیاست تنبیه و تشویق علیه یکدیگر استفاده می شدند به همین دلیل این توانائی وجود نداشت که از این فضا خارج شوند و به صورت متشکل و بر مبنای یک استراتژی کلی مبتنی بر منافع و با تکیه بر توانمندی‌های خود به جولان در سطح منطقه بپردازند.

ولی به دنبال جنگ داخلی و اجماع ولو حداقلی دو حزب عمده اتحادیه میهنی (یه‌کیه‌تی) و حزب دموکرات (پارتی) و در طول دوران ۱۲ ساله‌ی حکومت خودمختار منطقه‌ای کردستان عراق، این حکومت به عنوان الگوئی از یک حکمرانی موفق مطرح شد. طرح مجموعه‌ی گسترده‌ای از اقدامات در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، مدل کردستان عراق را به الگوئی مناسب و قابل تعمیم به کل عراق بدل ساخت و در مذاکره میان رهبران گروه‌های قومی برای شکل دهی نظام سیاسی بعد از صدام، رهبران کرد را در موضعی مناسب تر قرار داد. بنابراین متغیر کرد و کردستان عراق، روابط درون و برون و تعاملات با سایر متغیرهای برونی و رصد آنها می تواند نه تنها تحولات کردستان عراق را بعد از سقوط صدام مشخص نماید بلکه تاثیر این مولفه تاثیرگذار را بر کلیت نظام سیاسی عراق روشن بنماید. در بعد برونی نیز نحوه تعاملات این دولت خودمختار در بازه زمانی مورد تحقیق با کشورهای منطقه و ابرقدرت‌های بیرونی، نیز نه تنها پای کشورهای ذینفع را به این منطقه باز کرد بلکه برای اولین بار پس از عهدنامه سور، معادله کرد را بین‌المللی ساخت. در بررسی مورد نظر به کالبد شکافی متغیرهای فوق جهت بازخوانی این رویدادها اشاره می شود.

ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ژئوپلیتیکی کردستان عراق

ژئوپلیتیک راهبردی ایجاد موازنه‌ی قدرت با رقبای در سطوح منطقه‌ای و جهانی در راستای تأمین امنیت، حفظ و گسترش منافع ملی تعریف کرده‌اند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۲۳). حوزه مفهومی ژئوپلیتیک ناظر بر مناسبات قدرت برگرفته از امکانات محیط جغرافیائی واحدهای سیاسی در گستره منطقه‌ای و بین‌المللی است. گاه سیاست ملی و فراملی نظام‌های سیاسی، متأثر از تکتور ملی و موقعیت ژئوپلیتیک آنان است. بر این پایه هنر رهبران سیاسی تنظیم مناسبات ملی و فراملی بر بنیاد منافع و امنیت ملی بر پایه فرصتها و محدودیتهای محیطی می‌باشد. (کاوایانی، ۱۳۸۶: ۸۷)

کردستان عراق، منطقه‌ای کوهستانی با مساحتی حدود ۷۴۰۰۰ کیلومتر مربع نزدیک به ۶ میلیون نفر از جمعیت این کشور را در خود جای داده است و شامل استانهای دهوک، هولیر، سلیمانیه، کرکوک، دیاله و نینوا است. که در کل حدود ۲۰ درصد وسعت عراق می‌باشد. بانگاهی به نقشه‌ی کردستان، موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک کردستان مشخص می‌گردد. علاوه بر آن در برگیرنده ذخائر و مناطق نفت خیز و آبی و یا مشرف بر آن دو است. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۸۱) کردستان به فضای جغرافیائی مرتفعی در خاورمیانه گفته می‌شود که از نظر اکولوژیکی زیستگاه و موطن کردها را تشکیل می‌دهد. این منطقه‌ی مرتفع بخش‌هایی از غرب و شمال غرب ایران، شرق و جنوب شرق ترکیه، شمال و شمال شرق عراق و سوریه و نیز غرب قفقاز را در بر می‌گیرد. سرزمین مرتفع کردها باعث معروفیت آنها به عنوان مردمان کوهستان در نظر اقوام پیرامونی یعنی ترک‌ها، ایرانی‌ها و عرب‌ها شده است و گاهی بر این اساس نگرش منفی نسبت به کردها پیدا می‌کنند. (James, 1996)

از طرفی کردستان بین پنج دولت خاورمیانه‌ای، یعنی ایران، ترکیه، سوریه عراق و ارمنستان و بین چهار سازه تمدنی و فرهنگی، بین چهار فلات یعنی ایران، عربستان و آناتولی و قفقاز و در مسیر یک گذرگاه میان قاره‌ای آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته است. (حافظ نیا، فصلنامه تحقیقات جغرافیای، ۱۳۸۵: ۳۳) موقعیت بسته‌ی جغرافیای کردستان، بزرگترین چالش پایدار ژئوپلیتیک آن است. پیش‌نیاز هرگونه مبادله با جهان خارج، جلب هم‌کاری کشورهای پیرامونی به ویژه ایران و ترکیه است. بسیاری از نیازمندی‌های کردستان عراق هم اکنون از گذرگاه‌های مرزی این دو کشور برآورده می‌شود. بروز هرگونه چالش در مناسبات کردها و آمریکا با این دو دولت نشان داده که آن دو از موقعیت فرادستی خود جهت تحمیل خواسته‌هایشان تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

مسأله‌ی کردستان گرچه سابقه دیرینه‌ای دارد ولی پس از فروپاشی نظام دو قطبی و شکست صدام از نیروهای ائتلاف در سال ۱۹۹۱ به صورت یک پدیده ژئوپلیتیکی فعال در منطقه و جهان ظاهر گشت و نوعی حکومت خودمختار کرد را در شمال عراق شکل داد (Stansfield, 2003). در کردستان عراق، شرایط بدخیم ژئوپلیتیک، محدودیت‌هایی را در تصمیم‌سازی (Decision making) و تصمیم‌گیری (Decision TAKING) بر سیاست‌گذاریهای رهبران آن تحمیل کرده که بر سیاست منطقه‌ای حکومت منطقه کردستان تأثیر به‌سزائی داشته است. اهم این شرایط به شرح ذیل می‌باشند:

- به رغم دسترسی به منابع آبی فراوان، عملاً کردستان عراق یک منطقه محصور در خشکی است.
- این منطقه بین دو قدرت بزرگ منطقه‌ای ایران و ترکیه و بر روی یک گسل تمدنی پارس - ترک - عرب قرار دارد.
- استانهای نفت خیز کرکوک، موصل و قسمت‌های اعظم استان دیاله، در نزدیکی مرزهای ایران و ترکیه قرار دارد

و از نظر ژئوپلیتیک این امر یک ضعف و آسیب‌پذیری امنیتی تلقی می‌شود.

تقسیم کردستان عراق بر پایه خطوط مذهبی و قومی به طوری که دو لهجه‌ی سورانی - بادینی و حضور کردهای فیلی، ایزدی، شبک و حضور ترکمنهای شیعه، سنی و اقلیت‌های آشوری و نسطوری گسلهای عمیق ژئو اتنیکال - ژئو کالچرال را در منطقه به وجود آورده است (hiro, pp170-1,252-3).

قیام بهار ۱۹۹۱

در اوائل مارس ۱۹۹۱ (اسفند ۱۳۶۹) در حالی که صدام در پی یورش گسترده نیروهای ائتلاف به عقب نشینی از خاک کویت وادار شد؛ کردها با بهره‌برداری از موفقیت حزب دموکرات بارزانی به آزادسازی ۱۴ ناحیه از نواحی ۱۸ گانه کردنشین موفق شدند. همزمان با این تحولات کردها در کنفرانس گروه‌های مخالف عراقی برای اتحاد یک راهکار مشترک که در فاصله ۱۱ تا ۱۳ مارس در بیروت جریان داشت شرکت نمودند.

در ۴ مارس رانیه به عنوان اولین شهر انقلابی به پا می‌خیزد و متعاقب آن در تمامی شهرهای کردستان آتش انقلاب شعله‌ور می‌شود. مزدوران (جاش‌ها) با تغییر موضعی عجیب تفنگهای خود را در برابر نیروهای ارتشی قرار داده و اولین مناطق کردستان را آزاد می‌کنند. رهبران کرد می‌گویند که اکثر جاش‌ها قبلاً با جنبش ملی کرد تماس گرفته و اعلام همکاری نموده بودند. در ۷ مارس سلیمانیه نیز به صف شهرهای انقلابی می‌پیوندد، مردم به ارگانهای دولتی و از جمله اداره‌ی استخبارات که به باستیل سلیمانیه مشهور است حمله‌ور می‌شوند. آنان پس از دو روز آن جا را در اختیار گرفتند. ۱۳۰ نفر زندانی سیاسی آزاد شدند مدارک و اسناد طبقه‌بندی شده سری به دست مردم افتاد، و از همه مهمتر تمامی جلادان یعنی به وسیله‌ی مردم اعدام انقلابی شدند. در ۱۱ مارس، هولیر (پایتخت کردستان) به دست پیشمرگه‌ها آزاد می‌شود. ولی شدیدترین نبرد در کرکوک در می‌گیرد، بیشتر از ۳۰۰۰ هزار پیشمرگه جان خود را از دست می‌دهند. بدین ترتیب تمامی کردستان به دست کردها افتاد. یک رویداد استثنائی و نادر در طول تاریخ کردستان، طالبانی و بارزانی به داخل مردم باز می‌گردند و جشن‌های آزادی خیلی زود شروع می‌شود. ولی این جشن‌ها زیاد دوام نمی‌آورد و با پاسخ سریع نیروهای عراقی که قیام مردم را شکستند مواجه شد. (Pollack, 2002)

هنوز پایگاه عظیم خالد بن ولید در اختیار بعث بود و همین امر موجب سقوط شهر کرکوک گردید. سلیمانیه نیز در ۱۵ آوریل توسط ارتش بعث سقوط کرد و میلیون‌ها نفر دست به یک کوچ تراژیک به کشورهای ایران و ترکیه زدند. تحت فشار افکار عمومی اروپا و آمریکا، رهبران غرب به خود آمده و مجموعه عملیاته‌ای نظامی - انسانی را جهت کمک به کردها انجام می‌دهند. اعلام منطقه پرواز ممنوع در مدار ۳۶ درجه از سوی آمریکا و سپس سازمان ملل، شاید هدیه ناچیزی بود به کردهایی که تمامی مصیبت‌های جهان را لمس کرده‌اند، ولی غرب مایل به خارج شدن کنترل عراق از دست صدام حسین نبود. به همین دلیل هلیکوپترهای عراقی همچنان به حملات خود ادامه می‌دادند و مردم غیر نظامی را کشتار می‌نمودند. تصویب قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت در سال ۱۹۹۱ و منطقه پرواز ممنوع - بالای مدار ۳۶ درجه - را باید نقطه عطفی در تاریخ تحولات کردستان عراق دانست. زیرا از آن پس، امنیت کردستان با منافع و اهداف آمریکا پیوند بیشتری یافت. (O'Leary, 2002)

صدور قطع نامه ۶۸۸ در شورای امنیت مساله‌ای تاریخی برای کردها بود، چون بعد از ۱۹۲۶ برای اولین بار بود که کردها در یک معاهده بین‌المللی به نام مورد اشاره قرار می‌گیرند. در عین حال کشتار همچنان ادامه داشت. در واقع عدم حمایت غرب از کردها و عدم اطمینان کردها به وجود تضمینی جهت پیش برد قطع نامه‌ی شورای امنیت، رهبران کرد را وادار به مذاکره نمود. به هر حال رهبران جبهه‌ی کردستان در آوریل ۱۹۹۱ به بغداد می‌روند، مذاکرات ۶ هفته‌ای می‌یابد و سرانجام به شکست منجر می‌شود ولی علی‌رغم آن هنوز بخش بزرگی از کردستان در اختیار کردها قرار داشت.

روابط با دولت مرکزی بغداد

در تمام دوره حکومت صدام، به ندرت با مخالفان آشتی صورت گرفته است. صدام زمانی که با بحران مواجه شد، به مذاکره برای آشتی دست زد تا بحران را سر و سامان دهد، اما پس از رفع بحران، همه چیز را زیر پا نهاد. اگر چه رژیم عراق چندین بار با کردها آشتی و توافقاتی داشته است، اما مساله‌ی آشتی به طور کلی در سال ۱۹۹۱ یعنی پس از قیام مردم، از طرف رژیم مطرح شد که نتیجه‌ای در پی نداشت.

در زمان تجاوز عراق به کویت، کردها در آرامش و صلح موقت به سر می‌بردند و لذا در قبال این تجاوز، احتیاط بیشتری از خود نشان دادند و این تاپس از پایان اشغال کویت و شروع قیام مردمی، ادامه داشت. اما بالاخره چند روز پس از شعله‌ور شدن آتش قیام کردها هم به قیام پیوستند و اکثر شهرهای کردستان را تحت کنترل خود در آوردند. ولی نیروهای دولتی به طرز بیرحمانه‌ای آنها را سرکوب کردند. پس از اعلام منطقه امن برای کردها توسط سازمانهای بین‌المللی، کردها مجدداً فعالیت‌های خود را آغاز کردند.

در سال ۱۹۹۲ کردها اعلام کردند که هیاتی از طرف دولت عراق در اقامتگاه صلاح‌الدین کردستان با کردها دیدار کرده و ساختار فدرالی آن را پذیرفته‌اند، ولی بدین شرط که کردها روابط خود را با خارج و دیگر گروه‌های مخالف قطع نمایند. سال ۱۹۹۶ که اتحادیه میهنی حملات وسیعی را علیه حزب دموکرات آغاز کرد، حزب دموکرات برای پاسخ دادن به این حملات، وارد معامله با رژیم حاکم شد و در کنار صدام قرار گرفت. در این بازه زمانی اتحادیه میهنی هرگونه راه حلی را با وجود صدام رد می‌کند، اما حزب دموکرات که گاه در جلسات معارضه شرکت می‌کند، اعلام نموده که شرکت آن حزب در جلسات معارضه لزوماً برای سرنگونی صدام نیست، بلکه برای اطلاع از تحولات مربوط به عراق است. اما پس از مدتی و در پی یک آتش بس تلویحی میان شورشیان کرد و ارتش عراق در ۱۷ آوریل؛ یک هیئت ۷ نفره به رهبری بارزانی و طالبانی راهی بغداد شدند. در ماه جولای سال ۲۰۰۱ اعلام شد که صدام حسین؛ جناح‌های حاکم بر شمال عراق را برای یافتن راه منصفانه‌ای جهت حل مسایل کردها دعوت به گفتگو کرده است.

جنگ داخلی

در اول ماه مه ۱۹۹۴ (اردیبهشت ۱۳۷۳) درگیری‌هایی میان دو حزب عمده کرد پیش آمد که این واقعه نقطه پایانی بر ائتلاف دو ساله‌ی آنها بود. گرچه اختلافات موجود میان اتحادیه میهنی و حزب دموکرات قدیمی و مربوط به زمان بارزانی پدر و طالبانی جوان بود. از طرفی علاوه بر پایگاه عشیره‌ای دموکرات و شهری اتحادیه میهنی؛ هژمونی یا عدم هژمونی دو

لهجه سورانی یا بادی نی نیز در دامن زدن به اختلافات موثر بود. (hiro, op.cit) در این جنگ بارزانی با صدام حسین در ارتباط بود و از او کمک تسلیحاتی دریافت می نمود.^۱ از سوئی حمایت نظامی صدام از حزب دموکرات بر این پایه بود که اگر بر ضد اتحادیه میهنی طرفدار ایران اقدام کند واشنگتن نیز فوراً بر ضد او وارد نمی شود. پس از تصرف هولیر توسط نیروهای مشترک دموکرات و ارتش عراق و عقب راندن نیروهای اتحادیه میهنی؛ بارزانی در مصاحبه با بی بی سی اعلام نمود اگر عراقی ها خواسته های ما را برآورده سازند می توانیم با آنها به توافق برسیم.^۲

پس از جنگ خانمان سوز بین حزب دموکرات و اتحادیه میهنی دو حکومت کرد بوجود آمدند و خدماتی همچون آموزش، بهداشت، پلیس و کنترل مرز را با موفقیت انجام دادند. در ماه می ۱۹۹۴ و دوباره در دسامبر همان سال، جنگهای داخلی شدیدی بین نیروهای اتحادیه میهنی و حزب دموکرات در گرفت. اختلافات بر سر کنترل قلمرو و نیز اداره گمرکات مرزی و تقسیم درآمدهای آن بود (گانتز، ۱۳۷۵). مناقشه آنها به واسطه انزوای سیاسی - دیپلماتیک و بی تفاوتی جهانی نسبت به آنها تشدید شد، اختلافات بر سر هولیر به دست نیروهای جلال طالبانی تشدید می گردید. اما سرانجام و به دنبال سیاستهای حزب دموکرات که به دنبال درگیری با P.K.K، حمایت ترکیه را جلب کرد و همچنین با پشتیبانی نیروهای عراقی این حزب توانست کل منطقه کردستان را تسخیر و نیروهای اتحادیه میهنی را به مرز ایران برانند. (Pollack, op.cit)

پس از کم تر از یک ماه، اتحادیه میهنی با حمایت های ایران سازماندهی شد و بار دیگر بر بخش هایی از کردستان عراق و استان سلیمانیه مسلط شد. به علت از سر گذراندن این مراحل، اتحادیه میهنی کردستان از شعار حکومت بر کل کردستان عراق صرف نظر کرد. در سپتامبر ۱۹۹۸؛ دو حزب کرد موافقت کردند که جهت متحد شدن در ماه جولای انتخابات جدیدی برگزار شود و در تمام سال آتش بس اعلام گردید. با این وجود این اقدامات در این زمان به منصفه اجرا نرسید و انتخاباتی نیز برگزار نگردید. (Pollack, ibid) هر چند سرانجام نخستین اجلاس پارلمان کردستان عراق پس از ۸ سال در تاریخ چهارم اکتبر ۲۰۰۲ در شهر هولیر تشکیل شد.

به طور کلی باید اشاره و اذعان نمود که جنگ داخلی کردها بین دو حزب اصلی کردستان عراق، در نهایت به نفع حکومت خود مختار شمال عراق تمام شد چرا که در جریان این اختلافات ائتلاف منطقه ای محکمی علیه آنها به وجود نیامد و از قبل این جریان کردها توانستند نهادهای سیاسی - فرهنگی و اجتماعی خود را تاسیس و نهادهای نمایند که بعدها در جریان حمله آمریکا به عراق در راستای منافع آنها به کار آمد.

همچنین اگر واقع نگران قضات کنیم نباید نقش رهبران کرد و خاستگاه اجتماعی آنها را در بروز جنگ های داخلی فراموش کنیم. علاوه بر افتراق طریقتی آنها که بارزانی ها پیرو طریقت نقشبندی و طالبانی ها پیرو طریقت قادری هستند، به لحاظ پایگاه اجتماعی اتحادیه میهنی دارای پایگاه طبقاتی شهری و پارتی دارای پایگاه عشیره ای می باشد (گانتز، پیشین). حس قدرت طلبی آنان (به خصوص یه کیه تی و پارتی) و نفرت آنان از همدیگر، تجربه ی دموکراسی کردستان عراق را جدا به خطر انداخته بود، در موارد زیادی هیچ کدام از دو طرف حاضر به کوتاه آمدن و گذشت از برخی منافع حزبی نبودند، همین امر امتیاز مثبتی بود در دستان کشورهای مخالف تشکیل حکومت کردی. آنان آتش اختلافات را شعله ورتر می کردند و با استفاده از فضای به وجود آمده سعی در کنترل اوضاع به نفع خویش داشتند. هر ج و مرج سال های

میانی دهه‌ی ۱۹۹۰ ضربه‌های سنگینی بر پیکر جنبش کرد در همه‌ی بخش‌های کردستان وارد آورد، برخی از فعالین ترور شدند، ملی‌گرایی به نفع حزب‌گرایی عقب کشیده شده بود و از همه مهمتر اعتبار کردها در سطح جهان زیر سوال رفته بود. با این همه تجربه‌ی کردستان عراق مرحله‌ای استثنائی در مبارزات کردهاست. اگر جنگ‌های برادرکشی کردها را مستثنی کنیم، تقریباً نقاط منفی عمده‌ای در این تجربه نمی‌یابیم. شاید به جرات بتوان گفت: دموکراتیک‌ترین منطقه‌ی خاورمیانه، کردستان پس از سال ۱۹۹۱ بوده است، احزاب گوناگون با گرایش‌های فکری مختلف (از چپ‌ترین احزاب تا بنیادگرایان سلفی) در کنار هم به فعالیت مشغول بودند. هیچ‌گونه خطوط قرمز که فی‌نفسه حساسیت برانگیز است برای مطبوعات وجود نداشت و مطبوعات بلندپایه‌ترین مقامات را به باد انتقاد می‌گرفتند و در عین حال از سوبسیدها و حمایت‌های حکومت فدرال کردستان برخوردار بوده‌اند.

اوضاع اقتصادی و انسانی کردها

با توجه به سیاست رژیم بعث، وضعیت اقتصادی عراق به شدت ضعیف بود و هیچ‌گونه تحرک اقتصادی جدی در منطقه مشاهده نمی‌شد. اساس فعالیت اقتصادی مردم منطقه کردستان کشاورزی، دامداری و تجارت (قاچاق کالا از مرزهای ترکیه و ایران) بود. در این منطقه، به جز یک کارخانه سیمین با ظرفیتی اسمی دو هزار تن و ظرفیت رسمی روزانه ششصد هزار تن هیچ‌نشانه‌ای از صنعت دیده نمی‌شد. منطقه به علت رودخانه‌های متعدد و تجمع آب این رودخانه‌ها در دو دریاچه دوکان و دربندی خان دو سد آبی با نیروگاههای برق آبی دارد که برق حاصل از آن تامین‌کننده بخشی از مصارف منطقه است. وجود چاههای نفت "طق طق" در نزدیکی کوی سنجق بخشی از نیازهای سوختی منطقه را برآورده می‌کند.

دولت بعث از اکتبر سال ۱۹۹۱، محاصره‌ی اقتصادی را بر علیه کردستان به اجرا گذاشت که به کمبود کالاهای مصرفی در این منطق منجر گشت. رژیم عراق همچنین با باطل کردن اسکناسهای ۲۵ دیناری در سال ۱۹۹۲ که ۵۰ درصد پول در گردش کردستان را تشکیل می‌داد حدود ۲۰ میلیون دلار سرمایه را در کردستان از بین برد. (Emanuelson, 1995: p 117)

از این رو، به لحاظ اقتصادی، منطقه کردستان عراق فاقد زیر ساخت‌های مناسب بود و به سختی از مقاطع بحرانی اقتصادی گذر کرده است. با توجه به محاصره اقتصادی جهان علیه عراق و محاصره اقتصادی عراق علیه مناطق کردنشین تحت سیطره کردهای مخالف و همچنین سختگیری‌های اقتصادی در تردد کالا در مرزهای کشورهای سوریه، ایران و ترکیه (در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۵)، مسئولان کردی با اعمال سیاستهای خاصی توانستند افراد را به سازماندهی و گسترش شبکه‌های قاچاق کالا از اروپا، ترکیه و ایران به عراق و بالعکس تشویق کنند و از این طریق مایحتاج عمومی مردم را تامین و با اخذ گمرکات به کسب درآمد برای اداره امور منطقه بپردازند.

کریم یلدیز در کتاب خود به بهبود اوضاع و شاخص‌های اقتصادی و انسانی کردها اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه جمعیت آواره شده کردهای ساکن عراق رفته رفته سامان یافته و پس از سالها دگرگیری زندگی آرامی را شروع کردند. (yhlidis, 2004, p 238) بر آورد شده بود که تجارت محصولات نفتی عراق روزانه ۸۰۰۰۰۰ دلار برای حزب دموکرات عایدات داشت علاوه بر این روزانه ۲۵۰۰۰۰ دلار از طریق عوارض گمرکی نصیب این حزب می‌شد. طالبانی که از این وضع

رضایت نداشت خواستار آن شد که یک کمیته مشترک چگونگی هزینه کردن آن را بر عهده گیرد.^۳

در ماه مه ۱۹۹۷؛ حزب دموکرات برای حمایت ترکیه؛ ۵۰۰۰۰ از نیروهایش را بر علیه پ.ک.ک وارد عرصه نبرد نمود. اتحاد نظامی بارزانی‌ها با ترکیه مکمل روابط بازرگانی گسترده‌ای بود که از مدتی قبل میان آن دو برقرار شده بود. محصولات نفتی عراق مخصوصاً گازوئیل که به قیمتی ارزان از سوی مقامات بغداد در اختیار حزب دموکرات قرار می‌گرفت در ترکیه بازار خوبی داشت. گرچه مسعود بارزانی در برابر فشارهای سنگین واشنگتن مناسبات نظامی خود را با بغداد قطع کرده بود ولی روابط اقتصادی آنها بر جای ماند. تشکیلات کلینتون به خوبی از این امر مستحضر بود ولی ترجیح می‌داد که آنها را نادیده بگیرد زیرا می‌دانست که نمی‌تواند کنگره آمریکا را به پشتیبانی مالی از تشکیلات خود مختار کردها متقاعد سازد. اجازه فعالیت آزادانه عناصر اطلاعاتی عراق در حوزه کنترل حزب دموکرات بهائی بود که بارزانی در مقابل این مناسبات تجاری به بغداد می‌پرداخت.^۴

از سوئی باید اشاره کرد که دو رهبر کرد قبل از قدرت سیاسی بر سر منبع اصلی قدرت یعنی پول در مشاجره بودند، چیزی که امکان خرید اسلحه و امکانات مالی را فراهم می‌آورد. در منطقه تحت کنترل حکومت منطقه‌ای کردستان که شامل ۳ استان دهوک، هولیر و سلیمانیه و قسمت‌هایی از استان کرکوک می‌باشد تقدیر جغرافیائی و تاریخی چنان بوده که مسعود بارزانی کنترل مرزهای مشترک با ترکیه را که درآمدهای اقتصادی بیشتری یعنی حدود ۲-۳ میلیون دلار در ماه داشت را به عهده و گمرک خاپور و ابراهیم خلیل در نزدیکی زاخو را زیر کنترل داشته باشد و جلال طالبانی کنترل مرزهای منطقه با ایران را تحت حاکمیت خود داشت که با فقر منافع اقتصادی مواجه بود.^۵ در منطقه تحت کنترل بارزانی هزاران کامیون در مرز ابراهیم خلیل منتظر بارگیری و مجدداً حمل سوخت ارزان به ترکیه هستند که بارزانی از این طریق درآمد زیادی را تصاحب می‌کرد. اما اهمیت بیشتر را شبکه‌های قاچاق دارند که در اختیار اشخاص متنفعی بوده که با ترکیه؛ عراق و سوریه ارتباط و تحت کنترل بارزانی بودند. لذا طالبانی در تنگنا قرار گرفته و بدون درآمد بود و برای خروج از این وضعیت او در ژانویه ۱۹۹۵ هولیر (اربیل) را تصرف و تخلیه پایتخت کردستان را به تقسیم درآمد گمرکی منوط کرد.^۶ به طور کلی منطقه خودمختار شمال عراق در دهه ۹۰ از لحاظ اقتصادی نسبت به دیگر بخش‌های عراق و نسبت به دوره پیش از استقرار آن رشد یافت. این امر تاحدی به سهم سازمان ملل از درآمد برنامه نفت در برابر غذا مربوط می‌شد.

در سال ۱۹۹۹؛ حکومت بغداد به طور سازمان یافته‌ای دست به تعریب شهرهای کرکوک؛ خانقین و سنجار (شنگال) در کنار مرزهای اقلیم کردستان زد؛ چرا که این مناطق از لحاظ استراتژیک؛ نقاط ثروتمند نفتی نیز بودند. در سال ۲۰۰۲؛ اعضای اقلیت‌های قومی مجبور به انتخاب یکی از دو گزینه امضاء فرم تغییر هویت و یا تبعید بودند. در این راستا حکومت عراق قطعنامه شماره ۱۹۹ مبنی بر تغییر هویت قومی را به تصویب رساند. علاوه بر این کردها از ساخت و ساز محروم بودند و تنها باید منازل خود را فقط به اعراب می‌فروختند. دستورالعمل‌هایی نیز صادر شد که فقط اعراب حق خرید زمین و مسکن را دارند و غیر عرب‌ها به عنوان شهروندان درجه دوم از هرگونه حق قانونی محروم هستند. افرادی که از شهرهای کرکوک و خانقین به ۳ استان منطقه خودمختار می‌رفتند با استقبال سرد ساکنین محلی و مقامات رسمی مواجه می‌شدند. از سوئی آنها با مشکلاتی مانند غذا، مسکن و یافتن شغل مواجه می‌گشتند که حکومت اقلیم را نیز با مشکل مواجه می‌ساخت.

به دنبال ثبات نسبی در منطقه خودمختار کردستان؛ وزارت توسعه و عمران در ارپیل در سال ۲۰۰۱، آشکار ساخت که حکومت منطقه‌ای کردستان ۵/۶۸ میلیون دلار را جهت توسعه استانهای دهوک و ارپیل خرج نموده است. همچنین ۱۸۳۳ باب منزل را ایجاد و ۳۴۶۳ واحد را در دست ساخت دارد. نیز درآمد برنامه نفت در برابر غذا به آنها توان ۳۶ پروژه آموزشی شامل مدرسه، خوابگاه و ... را داده است. این وزارتخانه ۳۵۱ مدرسه روستائی و بالغ بر هزار کیلومتر جاده‌های جدید بین دو استان را به اتمام رسانده است. در پایان باید اشاره کرد که جنگ‌های داخلی دو حزب کرد در عراق به عنوان یکی از عوامل مخل و بازدارنده در این دوره بود که نتیجه‌ای جز زایل شدن منافع انسانی و مادی و عمیق شدن نفرت هر دو حزب از همدیگر نداشت.

وضعیت نظامی و امنیتی

دو حزب عمده کرد، که به علت درگیری با رژیم بعث حتی قبل از انتفاضه ۱۹۹۰ توان نظامی بالائی داشتند پس از حاکمیت بر منطقه نیز با توجه به درگیری‌های داخلی و نیاز به قدرت نظامی و همچنین بیکاری و گرایش جوانان به عضویت در واحدهای نظامی (پیشمرگه) توان نظامی خود را تقویت کردند که به شکل‌گیری نیروهای منظم پیش مرگ با حدود پنجاه هزار نیرو و تسلیحات نیمه سنگین قابل ملاحظه انجامید. این روند در حال افزایش بود و کردهای عراق پس از سال ۱۹۹۱ در قالب یک دولت خودمختار به صورت رسمی و علنی به تقویت بنیه نظامی و امنیتی خود پرداختند به نحوی که در آستانه حمله آمریکا به عراق در اوائل سال ۲۰۰۳ با داشتن سازمان و نیروی نظامی به استعداد قریب به ۱۰۰۰۰۰؛ مجهز به تانک؛ توپ؛ خمپاره و موشک‌های زمین به هوا آماده‌ترین تشکل سیاسی - نظامی برای مشارکت و تاثیرگذاری بر نحوه شکل‌گیری نظام سیاسی آینده عراق بودند.^۷ دو حزب عمده کرد در مناطق شمالی و شمال شرقی کشور نه تنها نیروهای مسلح را حفظ کرده بلکه با افزایش توان نظامی و تجهیزاتی و در کنار حفظ امنیت مناطق کردنشین؛ این ابزار نظامی را پشتوانه طرح مطالبات سیاسی و تاثیرگذاری بر نظام سیاسی در حال شکل‌گیری قرار دادند زیرا وجود نیروهای مسلح کردی در مناطق کردنشین؛ کردها را در موضعی برتر از دیگر گروه‌های قومی - مذهبی قرار داده بود.

از سویی حزب دموکرات و اتحادیه میهنی با توجه به تهدیدات امنیتی رژیم صدام و بعضاً سایر احزاب کرد، در این چند سال تشکیلات اطلاعاتی - امنیتی و انتظامی خود را گسترش دادند، به گونه‌ای که ضمن حفظ امنیت منطقه، آسیب پذیری کمتری از سوی مخالفان خود در ابعاد امنیتی داشته‌اند (شیخ عطار، ۱۳۸۲: ۶-۲۸۵). تشکیلات "آسایش" (امنیت شهری) و "پاراستن" (دستگاه اطلاعاتی پارتی) و زانیاری (دستگاه اطلاعاتی یه‌کیه‌تی) در این راه گسترش چشمگیری داشته‌اند و از سوی دیگر؛ روابط و همکاریهای اطلاعاتی پاراستن و زانیاری با دستگاههای امنیتی کشورهایی همچون آمریکا، انگلیس، ترکیه، سوریه و ایران و حتی رژیم بعث به توانمندی‌های آنان افزود. دو حزب کرد شمال عراق در طول بیش از یک دهه حاکمیت بر شمال عراق، به رغم جنگهای داخلی، توانستند محیط آرام و امنی را فراهم کنند به طوری که مردم عراق از سایر نقاط برای امنیت یافتن به آنجا پناه می‌بردند.

وضعیت فرهنگی

یکی از دستاوردهای جنگ ۱۹۹۱ شکسته شدن سلطه دولت مرکزی عراق بر مناطق کردنشین و نوعی جدائی کامل در عمل بین این مناطق و سایر مناطق عراق بود. به این ترتیب شرایطی فراهم آمد تا کردهای عراق بتوانند حدود ۱۲ سال به طور کامل از هر گونه کنترل دولت مرکزی آزاد باشند. آنچه در این دوره در مناطق کردنشین عراق گذشت؛ می تواند شرایط را برای شکل گیری یک هویت مشترک عراقی بیش از پیش دشوار کند. فرهنگ کردی در این دوره فرصت یافت تا شکوفا شود و نوجوانان کرد اکنون شناخت بسیار کمتری از دیگر مناطق عراق و سمبل های عراق مانند زبان عربی دارند. در حالی که پیشتر وجود بستر سیاسی، جغرافیائی و امنیتی ویژه کردستان را در شرایطی قرار داده بود که امکان کار فکری و نظری و پرورش کادر علمی و تئوریک نبوده است. زیر زمینی بودن مبارزه، شرایط و مستلزمات جنگ مسلحانه احزاب کرد را از بالندگی فکری باز می داشت.

گرچه فرهنگ دیاسپورای کرد توانست خلاء ناشی از معضل فوق را پر و نیز نقشی بسیار را در شکوفائی فرهنگ کردی ایفاء بنماید، به طوری که با توجه به حضور کردهای عراقی به صورت پناهنده و یا موارد دیگر در اروپا و آمریکا، آنان از توانمندی و ارتباطات علمی، اقتصادی، سیاسی و مدیریتی بالائی نسبت به سایر قشرهای عراقی برخوردارند. همچنین در سه دانشگاه صلاح الدین، سلیمانیه و دهوک حدود بیست هزار دانشجو در حال تحصیل بودند و نیز باره اندازی دو فرستنده ماهواره ای "کردسات" مربوط به یه کیه تی و "کردستان تی وی" مربوط به پارتی، حدود بیست فرستنده رادیویی و همچنین ده ها نشریه (روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و فصلنامه) پیشرفت مناسبی در ابعاد اطلاع رسانی ایجاد شده بود.

از منظر جامعه شناسی فرهنگی نیز می توان گفت جنگ های داخلی ضربات مهلکی را بر پیکره جامعه کرد وارد ساخت. از سوئی این جنگ ها مرگ ناسیونالیزم کردی به مثابه یک نیروی بسیج کننده را به همراه آورد که رجحان منافع حزبی بر منافع کردی بود و از سوئی مرگ و سپس، بعد از سال ۱۹۹۸ احیاء طبقه متوسط شهری به عنوان یک نیروی بالنده را به همراه داشت، چرا که بعد از سال ۱۹۹۸ افزایش تساهل، پلورالیسم، آزادی بیان و حذف خودسانسوری به وضوح در منطقه دیده می شد. در این راستا احزاب کردی در عراق با جرح و تعدیل در افکار پیشین، خود را با تئوری های روز دنیا در عرصه روابط بین الملل سازوار نمودند (داغلی، ۲۰۰۰؛ ۳۸ - ۳۵).

همسایگان

پس از جنگ اول آمریکا و عراق؛ عملیات موسوم به "چکش تعادل" (Operation Provide Comfort) برای کردها زیر نظر ایالات متحده انجام شد، پای قدرت های غربی و سازمان ملل را به معادله کردها کشاند و مسأله ی کرد به یکباره بین المللی شد و با شکل گیری دولت خود مختار و تازه تأسیس کردها در شمال عراق، مسأله به اوج خود رسید. اما نبود یک استراتژی فراهخشی و فراحزبی در کردستان عراق منجر به استفاده اهرمی قدرت های منطقه ای در مبارزات کردهای عراق گردید.

سه کشور ایران، ترکیه، سوریه در تمام نشست های دوره ای سه جانبه که در نوامبر ۱۹۹۲ برگزار شد، با انتخابات ماه

مه ۱۹۹۲ کردهای عراق که به یک دولت دو فاکتو در جولای ۱۹۹۲ و اعلام یک دولت فدرال در اکتبر همان سال منجر شد، مخالفت کردند. مساله کردستان به عنوان یک مشکل مشترک ۳ کشور نه تنها باعث همگرایی و اتخاذ مواضع و رفتار یکسان از سوی ۳ کشور گردیده بلکه به برخی اختلافات آنها در گذشته نسبت به مسائل کرد نیز پایان داده است؛ به ویژه پس از اجلاس آگوست ۱۹۹۳ این ۳ کشور روابط خود را در دمشق بهبود بخشیدند. (Olson, 1996)

روابط با ترکیه

پس از جنگ دوم خلیج فارس و شکست سنگین عراق در مقابل آمریکا و متحدانش، حزب کارگران کردستان از فرصتی طلایی برای تشدید و توسعه مبارزات خود بر علیه ترکیه برخوردار شد. بنابر دلایلی مانند فقدان کنترل مرزی میان عراق و ترکیه، وجود خلاء سیاسی در شمال عراق و تشدید رقابت و درگیری میان پارتی و یه‌کیه‌تی، حزب کارگران کردستان مرحله جدیدی از فعالیت‌های مسلحانه خود را شروع کرد (مهدی‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۹). که این فعالیت‌ها آینده مناسبات احزاب کرد عراق را با ترکیه پیوند زد. در طول نخستین جنگ آمریکا با عراق در ۱۹۹۱؛ تورگوت اوزال رئیس جمهور وقت ترکیه؛ ادعای تاریخی ترکیه در منطقه را در صورت فروپاشی عراق مطرح کرد. (hale, 2002)

در اواخر سال ۱۹۹۱ دو حزب عمده کرد عراقی؛ دو نماینده یا سفیر دو فاکتو در آنکارا داشتند. در سال ۱۹۹۲ دو حزب با اعزام خیراله صالح به عنوان سفیر دولت خود خوانده؛ دو نماینده قبلی را فرا خواندند. یکی از مهمترین دستاوردهای پیوند میان کردها و ترک‌ها برای دولت ترکیه آن بود که آن دولت توانست موافقت دو حزب عمده کرد را برای جلوگیری از نفوذ پ.ک.ک به داخل ترکیه و حتی سرکوب آن را به دست آورد. تورگوت اوزال در ملاقاتی که در ۲۴ مارس در کمپ دیوید با بوش داشت از این سخن به میان آورد که چگونه تشکیل یک کردستان مستقل در عراق می‌توانست زمینه تشکیل یک دولت کردی را فراهم آورد.

نیروهای مسلح ترکیه در ماه مه ۱۹۹۷ یک توافقنامه را با حزب دموکرات کردستان عراق امضاء کردند. به موجب این توافقنامه استفاده از نیروهای نظامی به مثابه یک نیروی پلیس مرزی قابل توجیه بود. یک عضو برجسته پارتی؛ از حزب کارگران کردستان به عنوان یک سازمان تروریستی نام برد که به قتل روستائیان در نواره مرزی مبادرت می‌ورزد. در حقیقت حوادث سال ۱۹۹۷؛ منافع مشترکی را بین پارتی؛ حکومت مرکزی عراق و ترکیه از سوئی و پ.ک.ک؛ یه‌کیه‌تی و ایران از سوی دیگر خلق کرد. مسعود بارزانی که در این برهه زمانی منافعش کاملاً با منافع ترکیه گره خورده است در اکتبر ۲۰۰۰ قول داد که همکاری خود را با دولت ترکیه بر علیه پ.ک.ک ادامه دهد.^۸

در این راستا ترکیه به طور مداوم و در تعقیب شورشیان کرد به کردستان عراق وارد می‌شود؛ جائیکه ایران؛ ترکیه، سوریه و حکومت عراق همگی مخالف ایجاد یک دولت کرد هستند.^۹ به طور کلی تهاجمات مهم و گسترده ترکیه به شمال عراق به بهانه سرکوب پ.ک.ک در اکتبر ۹۲؛ مارس ۹۵؛ ژوئن ۹۶؛ مه ۹۷؛ سپتامبر و اکتبر ۹۷ و جنگ بین پارتی و پ.ک.ک نیز به طور مداوم از سال ۹۵ وجود داشته است. در ماه مه ۱۹۹۵؛ سلیمان دمیرل؛ رئیس جمهور ترکیه پیشنهاد کرد که مرز ترکیه - عراق باید به نفع ترکیه اصلاح شود. (gunter, 1999: 118) در دسامبر ۲۰۰۳ نیز ابراز تاسف کرد که ترکیه در سال ۱۹۲۳ موصل را فراموش کرده است. (کوچرا، ۲۰۰۰) در ماه آگوست ۲۰۰۲؛ صباح الدین جاکمال اوغلو؛

وزیر دفاع وقت ترکیه و عضو حزب حرکت ملی بیان داشت که کردستان عراق؛ در زمان تاسیس جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳ به زور از ترکیه جدا شده و آنکارا در این منطقه دارای منافع حفاظت شده است. (Nicole pop, 2002, p. 11) از سویی و از منظر جغرافیای سیاسی، عوامل مهم ژئوپلتیک که در تعیین نوع روابط میان کردستان عراق و ترکیه نقش به سزایی دارند و عوامل اصلی توجه ترکیه به شمال عراق هستند، شامل موارد زیر می باشد:

۱. وجود ذخایر نفتی در شمال عراق

۲. وجود مناطق کردنشین در دو سوی مرز دو کشور

۳. حضور اقلیت ترکمن در شمال عراق

۴. سرچشمه گرفتن منابع اصلی تأمین کننده آب مورد نیاز عراق از خاک ترکیه

ترکیه طی سال های دهه ۹۰ با اتخاذ سیاست ترکی سازی مناطق هم مرز در شمال عراق از طریق حمایت از اقلیت ترکمن، مبارزه با پ.ک.ک تلاش کرد تا از این راه پنجره ای به داخل شمال عراق برای نظارت و تأثیرگذاری بر فرآیندهای سیاسی این منطقه بگشاید. انجام فعالیت های فرهنگی - آموزشی به نفع اقلیت یاد شده، حمایت از تشکیل احزاب ترکمن از دهه ۱۹۹۰ تاکنون و انجام فعالیت های تبلیغاتی - مطبوعاتی جهت طرح این نکته که شمال عراق تنها در دست کردها نیست، از جمله اقدامات صورت گرفته از سوی مقامات ترکیه بود. در این راستا سیاست ترکیه در میانه های دهه ۹۰ این بود که با احیاء مسائل ترکمن های عراق و متعاقب آن اولاً خلاء ناشی از نبود قدرت حکومت مرکزی را در این منطقه پر کند و دوماً بتواند با مداخله خود در شمال عراق کمر بند امنیتی خود را تقویت کند. بر اساس چنین توجیهات و دلایل غیر منطقی بود که ترکیه خواستار حمایت بین المللی از ترکمن ها در کردستان عراق شد و آنان را برابر با کردها دانست و حتی به مظفر ارسلان فرمانده ترکمن ها قول حمایت همه جانبه کشورش را داد.

این کشور در دهه ۹۰، اصلی ترین و به تعبیری استراتژیک ترین دشمن کردها بود که نه تنها با فدرالیزم و خودمختاری محدود کردستان عراق بلکه اساساً با هرگونه بهبود و تغییر وضعیت کردها مخالف و آن را تهدیدی برای امنیت ملی خود و تحریک کردهای ترکیه برای جدایی طلبی می دانست و مضاف بر آن در مورد قسمت هایی از خاک کردستان عراق، ادعای ارضی داشت. از سوئی، گمرک ابراهیم خلیل در شمال کردستان عراق، شاهرگ اقتصادی منطقه است که کامیونهای ترکیه از آنجا کالاها، تولیدات و مواد خوراکی را به منطقه کردستان عراق سرازیر می کنند. تجربه نشان داده است در صورت هر گونه بحران، ترک ها، کردها را به بستن مرز تهدید کرده اند. (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۳۱)

ایران و کردستان عراق

در قبال جنگ نیروهای متحد و عراق، جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ موضع بی طرفی پذیرای صدها هزار آواره کرد گردید، اما به اقدامات متحدان در شمال عراق به دیده تردید نگریست. ایران در اوایل دهه ۱۹۹۰ بخشی از اتحاد تاکتیکی با سوریه و ترکیه بود تا وجود کردهای حامی ایالات متحده در شمال عراق را مهار کنند و روابط نزدیک کردها با آمریکا را بر هم بزنند (زیبا کلام و عبدالله پور، ۱۳۸۸: ۵۲). در این بازه زمانی، ایران مساله کردها را در عراق، بیش تر در قالب کل عراق می دید. ایران واقعیت مساله کردستان را پس از سال ۹۱ پذیرفت و برای حفظ منافع ملی خود اقداماتی انجام داد.

مهم ترین مسائلی که ایران در ارتباط با مناطق شمال عراق با آن ها رو برو بوده است عبارتند از:

- اقدامات گروه های مخالف ایران در آن مناطق و رخنه در مرزهای ایران

- نا امنی و بی ثباتی شمال عراق و تاثیر آن بر ایران

- حضور و نفوذ فزاینده ی قدرت های غربی، بویژه آمریکا و ترکیه در منطقه ی کردستان

برای پاسخ دادن به مسائل فوق، ج.ا.ا. کوشید تا در پی ارتباط با دو حزب عمده، فعالیت اپوزیسیون کرد خود را نیز محدود بنماید. (ابوالحسن شیرازی و طارمی، ۱۳۸۴: ۲۵۹) به طور کلی ج.ا.ا. همواره کوشید تا در پی ارتباط با گروه و احزاب کرد شمال عراق، فعالیت مخالفان خود را نیز محدود نماید، به گونه ای که اتحادیه میهنی پذیرفت پایگاههای مخالفان ایران را در مناطق تحت کنترل خود تعطیل نماید. ج.ا.ا. همچنین برای اجرای سیاست ایجاد توازن بین گروه های معارض کرد در شمال عراق، از شکل گیری حرکت اسلامی کردستان عراق در اواخر دهه ۱۳۶۰ استقبال نمود.

حوزه نفوذ این حزب به شدت بنیادگرا و ایدئولوژیک، منطقه هورامانات کردستان عراق و حوالی شهر حلبچه و دریاچه دربندیخان بود. این حزب بارها با اتحادیه میهنی درگیر شد اما به دلیل تمایلات شدید ایدئولوژیکی خود با استقبال مردمی مواجه نشد. بعد از انشقاقهای مختلف و سرانجام تبدیل برخی گروه های جدا شده آن به انصار السلام یا شاخه القاعده کردستان و به دنبال حمله آمریکا به عراق، مواضع گروه های افراطی این جریان توسط نیروهای آمریکایی و اتحادیه میهنی تسخیر شد و بسیاری از مبارزان آنها نیز به قتل رسیدند. رهبری این تشکل از ابتدای شکل گیری در سال ۱۳۶۵ با شیخ عثمان عبدالعزیز بود و از سال ۱۳۷۶ تا اشغال عراق، شیخ علی عبدالعزیز به رهبری این گروه برگزیده شد. ایران در عین حفظ منافع استراتژیکی اش در شمال عراق به کردها خاطر نشان می سازد که از چه چیز می توانند دفاع کنند و در این راه از اهرم های زیادی استفاده کرده است. از یک طرف روابط اقتصادی خود را با کردها گسترش می دهد و از سوی دیگر عملیات اطلاعاتی خود را به اجرا در آورده و به شکلی از شورشیان اسلام گرا همچون انصارالاسلام حمایت می کرد.^{۱۰}

از سوئی، مقام های دو حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان بارها بر ضرورت حفظ روابط خوب خود با تهران تأکید کرده اند و از کمک های ایران به کردها پس از حملات شیمیایی صدام به حلبچه در مارس ۱۹۸۸ و نیز پس از سرکوب قیام کردها در آوریل ۱۹۹۱ قدر دانی کرده اند.^{۱۱} به گفته یکی از مقام های حزب اتحادیه میهنی کردستان "ما نه می توانیم ایران را نادیده بگیریم و نه می توانیم با آنها دشمنی کنیم. در گذشته زمانی که همه علیه ما بودند آنها به ما کمک کرده اند. ما نمی خواهیم هیچ مشکلی با ایران داشته باشیم."^{۱۲} از سوی دیگر، آنها نشان دادند که نیت خوب ایران نسبت به کردها را درک کرده اند که بر اساس انتظاری است مبنی بر اینکه کردهای عراق برای استقلال خود فشار نیاورند و همتایان کرد خود در ایران را برای فشار جهت استقلال بیشتر تحریک نکنند.^{۱۳}

آمریکا و کردها

هر چند پیشینه سیاست خارجی آمریکا نسبت به حق ملت ها در انتخاب شیوه زندگی که از سوی ویلسون در پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۸) در ۱۴ ماده منتشر شد، مطرح گردیده بود اما بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه ۹۰ مسئله ی کرد

در سیاست خارجی آمریکا هنوز در لابی‌ها و کانال‌های قدرت مطرح نشده بود. خاورمیانه در سناریوی امنیت و منافع بین‌المللی به طور عموم و برای آمریکا به ویژه تا قبل از شروع جنگ کویت کاملاً مرزبندی شده بود و تنها به مسئله اعراب و اسرائیل پرداخته می‌شد. شیوه برخورد آمریکا با رژیم‌های منطقه نیز بر اساس امنیت انرژی و حفظ موجودیت اسرائیل بنا نهاده شده بود نه بر اساس چگونگی برخورد این رژیم‌ها بر مردم کشورشان. صدام همچون یک ناسیونالیست عرب؛ متکی و مغرور به درآمدهای نفت مستقیماً به خطری جدی برای منافع آمریکا در منطقه تبدیل شد. از طرفی آمریکا همیشه از زاویه منافع خود به مسئله کردها نگاه کرده است و بر این گمان بوده که قضیه کردها یک مسئله داخلی است و در بالاترین و بهترین حالت تنها به ظاهر از حقوق شهروندی کردها دفاع کرده است.

با حمله آمریکا به کویت سیاست خارجی این کشور از همان سال نخست دهه ۹۰ نسبت به کردستان تغییر یافت. بعد از حمله نیروهای آمریکائی به عراق و عقب راندن آنها از کویت و خیزش کردها بر علیه نیروهای صدام؛ آمریکائی‌ها مجوز ضمنی تحرک نیروهای عراقی علیه شورشیان کرد را صادر و نیروهای عراقی با قساوتی تمام کردهای کردستان را سرکوب کردند. (yhldis, op.cit) تحولات بعد از جنگ ۱۹۹۱ کل استراتژی آمریکا در عراق را مختل ساخت. سازمان سیا ۲۰۰۰ از عوامل خود را فوراً از کردستان عراق فراخواند و ۳۵۰۰ نفر دیگر را نیز در مراحل بعدی خارج ساخت. بدین ترتیب یک عملیات ۴ ساله با هزینه‌ای بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار برای تبدیل کردستان به پایگاهی جهت سرنگونی صدام حسین خاتمه یافت. ۱۴

از نقطه نظر دیپلماتیک اقدام بارزانی برای تصرف مجدد هولیر با کمک صدام از دست نیروهای طالبانی، ضربه‌ای بر سیاست واشنگتن مبنی بر کوتاه کردن دست بغداد از امور کردستان محسوب می‌گشت. از یکسو کلینتون تمایلی به تبدیل منطقه خودمختار کردستان به یک منطقه مستقل نداشت و از طرف دیگر نمی‌خواست که این حوزه از نو تحت چیرگی بغداد درآید. وی فقط خواستار آن بود که از کردها به عنوان ابزاری جهت وارد آوردن فشار بر صدام حسین استفاده کند. در این راستا کلینتون در ۳ سپتامبر اعلان داشت که حوزه جنوبی منطقه امن از مدار ۳۲ درجه به مدار ۳۳ درجه بسط داده شده است. واشنگتن اعلان داشت که هدف از این کار و نیز مورد حمله قرار دادن تاسیسات دفاع عراق در نصیریه یعنی ۶۴۰ کیلومتری جنوب هولیر این است که صدام بهای بیرحمی‌های خود را بپردازد. ۱۵

در فاصله مورد تحقیق (دهه ۹۰) هنوز جایگاه کردها در نقشه منافع آمریکا در دراز مدت برای خاورمیانه مشخص نیست. زیرا جایگاه کردها در میان چندین عامل متفاوت همسو و ناهمسو با منافع آمریکا قرار دارد چرا که آمریکا اغلب مواضع دو گانه نسبت به مساله کرد اتخاذ کرده به طوری که دلیل روابط دوستانه مبتنی بر همکاری‌های گسترده نظامی - فنی اقتصادی با دولت ترکیه کردهای این کشور را بدقلق می‌داند و حال آنکه به خاطر اختلاف با صدام، کردهای عراق را خوب معرفی می‌نماید (Gunter, 2004). از سوئی مسئله کردها به طور کلی هرگز در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار نگرفته بود؛ شاید دلیل آن به عدم وجود هر گونه منفعت در حل یا عدم حل مسئله کردها برای آمریکا در گذشته بر می‌گشت.

بنابر این کردهای عراق به آمریکا از یک طرف به عنوان کشوری که باعث ایجاد منطقه خودمختار شد با امتنان می‌نگرند اما از سوی دیگر اقدامات آمریکا را که موجب ضایع شدن حقوق و زحمات کردها شده است را فراموش نمی‌کنند.

با این حال پس از جنگ‌های خونین دو حزب و در پی مجموعه تلاش‌های کلینتون بویژه دیوید ولش، معاون وزارت امور خارجه، بالاخره دو حزب به توافق کرده و طالبانی و بارزانی پس از چند سال درگیری در ۸ سپتامبر ۱۹۹۸ در جلسه‌ای با حضور مادلین آلبرایت در برابر خبر نگاران حاضر و دست همدیگر را فشردند، بنابر این در ادامه و در مذاکراتی تحت ریاست آلبرایت، توافق نامه ۱۷ سپتامبر را امضاء کردند. طبق این توافقنامه نحوه اداره مشترک مناطق کردنشین شمال عراق، توسط این دو گروه عمده به صورتی مهم و قابل تفسیر مشخص شده بود. هدف آمریکا از این مذاکرات؛ جلوگیری از مصالحه کردها با رژیم بغداد و جلوگیری از نفوذ ایران در کردستان عراق و نفوذ خود در بین کردها بود.

در نخستین ماه‌های روی کار آمدن بوش پسر؛ طالبانی و بارزانی به منظور جلب نظر حکومت جدید آمریکا؛ مشترکاً نامه‌ای با محوریت مظلومیت کردها به خصوص در ۱۰ سال گذشته به او نوشتند. از نخستین تحرکات آمریکا از اواخر سال ۲۰۰۱؛ اعزام هیات‌های نظامی و اطلاعاتی از طریق ترکیه به شمال عراق بود. این گروه‌ها وظیفه شناسایی امکانات کردها برای یاری حمله آمریکا و نیز مذاکره و قانع کردن بارزانی و طالبانی را بر عهده داشتند. علی رغم وعده‌های آمریکایی‌ها در این رویدادها، کردها در آن دوران از اظهار نظرهای ناهمگون و متضاد مقامات آمریکایی در مورد نحوه حمله به عراق گیج شده بودند.

با توجه به دیدگاه‌های متفاوت آمریکایی‌ها، سیاستمداران کرد به خصوص بارزانی‌ها اعتقاد داشتند که خودشان به اوضاع کشورشان دقیق‌تر از آمریکایی‌ها آگاه هستند. مسعود بارزانی در مارس ۲۰۰۲ طی مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی الجزیره اعلام نمود که کردها در جنگی که آمریکا بر ضد تروریسم آغاز کرده شرکت نخواهند کرد. گرچه هنگامی که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، احتمال مداخله نظامی آمریکا در عراق قوت گرفت؛ حوزه امن کردهای شمال عراق که آمریکایی‌ها از مدتها قبل آماده کرده بودند با برخورداری از یک رهبری منسجم سیاسی در قالب تشکیلات حزب دموکرات و اتحادیه میهنی و یک پارلمان محلی و حدود ۶۰ هزار پیشمرگه، اهمیتی اساسی و تعیین کننده یافته بود.

کردها با آمریکا در ابعاد اطلاعاتی و نظامی مربوط به کردستان عراق همکاری کافی و نزدیک داشتند، به طوریکه این همکاری نزدیک امنیتی، مدیریتی و اطلاعاتی در تمامی سالهای پس از ۱۹۹۱ وجود داشت. در سال آخر سقوط صدام نیز، کردستان عراق میزبان افسران اطلاعاتی و نظامی آمریکایی‌ها بود و تسهیلات لازم را برای دسترسی آمریکایی‌ها به اطلاعاتی از رژیم عراق و برقراری آنان با بخش‌های اجتماعی، نظامی اطلاعاتی، عشایر و ... ساکن مناطق تحت حاکمیت رژیم فراهم آوردند و با آنها همکاری داشتند.

اسرائیل و کردهای عراق

نقش عوامل خارجی در طرح و تشویق هویت قومی کرد و تشکیل گروه‌های سیاسی کرد و کمک به آنها را بدون مطالعه نقش کشورهای دیگر در ایجاد قیام‌های کرد رانمی توان به خوبی درک کرد.^{۱۶} نفوذ اسرائیل در کردستان عراق به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی و دوران جنگ‌های جدایی طلبانه کردها با دولت عراق بر می‌گردد، این روابط نخست توسط کامران بدرخان و افرادی همچون عصمت شریف وانی آغاز گردید.^{۱۷} در این دوران کردها همچون سایر قومیت‌های خاورمیانه تحت تاثیر اندیشه ناسیونالیسم سرزمینی قرار گرفتند. این اندیشه جدید عنصر اساسی محیط گفتمان سیاسی

- بین المللی در قرن ۲۱ است.^{۱۸} در آن دوران اسرائیل بر آن بود که با تقویت کردهای عراق در مبارزات جدائی طلبانه، دولت مرکزی عراق را تضعیف کند. در قیام کردها ملقب به "شورش ایلول" که از سپتامبر ۱۹۶۱ که تا سال ۱۹۷۵ به مدت ۱۴ سال ادامه داشت اسرائیل کمکهای زیادی به این قیام کرد و بارزانی نیز این رابطه را وسیله‌ای برای اتصال به آمریکا می دانست. در قیام ایلول، موساد بزرگترین خدمت خود را به کردها تقدیم داشت که مشارکت در تاسیس دستگاه اطلاعات کردی (پاراستن) بود که مسعود بارزانی اداره آن را بر عهده داشت. (الخرسان، ۱۳۸۱: ۱۵۴-۱۵۲)

اسرائیل، پس از جنگ دوم خلیج و اعلام منطقه خود مختار کردستان عراق، فرصت‌هایی را پیش روی دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی خود یافت که می توانست فضای تنفس استراتژیک آن را باز کند. طی دهه ۹۰ موساد با نصب دستگاههای جاسوسی و شنود از منطقه کردستان عراق به عنوان یک دپوی اطلاعاتی استفاده‌های فراوان برد. در همان زمان تجار اسرائیلی نیز با استفاده از فقر اقتصادی منطقه وارد کردستان گردیدند. همچنین سفر کردهای ساکن اسرائیل به کردستان عراق شروع شد که عمدتاً با اهداف نظامی، اطلاعاتی و تجاری همراه بود. (هرش، ۱۳۸۳)

در بعد منطقه‌ای در این دوران اسرائیل در تلاش بود ترکیه را به تشکیل یک دولت در شمال عراق متقاعد سازد تا بعد از سقوط صدام به صورت فدرالی ضمیمه خاک عراق گردد. با این سیاست علاوه بر نزدیک کردن ترکیه به خود از طریق توازن روابط با کردها، تعادل ژئوپلیتیکی بهتری به نفع اسرائیل در شمال خاورمیانه حاصل می‌گشت.^{۱۹} اسرائیل از طریق حمایت دولت خود مختار کرد بعد از سال ۹۱ برای اعمال فشار بر ایران و ترکیه قدرت چانه زنی خود را بالا برد زیرا اسرائیل توانست مساله جدائی خواهی قومی را تبدیل به یکی از اصلی ترین نگرانی های امنیتی ایران و ترکیه بنماید.

کردهای عراق که پس از جنگ ۱۹۹۱، زمان را برای افکار خود مناسب می دیدند، خواهان گسترش تعاملات دیپلماتیک خود برای خروج از انزوای ژئوپلیتیک خود بودند. اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه می توانست هم پیمانی استراتژیک برای کردها باشد، لذا برای اولین بار کردها با کارت سایر کشورها بازی کرده و پای اسرائیل را به معادلات پیچیده شمال عراق باز کردند. بنابر غنای دیپلماتیک که سران و مردم کرد در پی سالها مبارزه کسب کرده بودند و با توجه به ژئوپلیتیک شکننده و استقرار بر روی گسل تمدنی عرب، ترک، فارس که بر روی آن قرار گرفته بودند حضور اسرائیل را در راستای ارتقاء اقتصادی و فنی خود دانسته و ضمن اینکه حساسیت کشورهای همسایه را بر نینگیختند، پای اسرائیل را به کردستان باز نمودند.

ارتباط با احزاب کردی کشورهای دیگر

به طور کلی احزاب کرد در کشورهای چهارگانه (ایران، ترکیه، سوریه و عراق) در سالهای پس از جنگ دوم جهانی رفتاری منفعت آمیز و توأم با شهامت و خیانت را در قبال یکدیگر اعمال کرده اند. به طور مثال در زمان جمهوری خودمختار کردستان در مهاباد، ژنرال بارزانی به عنوان فرمانده قوای نظامی قاضی محمد، تا آخرین لحظه به قاضی و جمهوری وفادار ماند، در حالیکه سیر حوادث بعدی آنها (حزب دموکرات کردستان ایران و عراق) را بعضاً در مقابل یکدیگر قرار داد. همچنین اتحادیه میهنی کردستان، در اوایل تنش های دولت جمهوری اسلامی با احزاب کرد در کردستان ایران حامی اصلی احزاب دموکرات و کومله بود ولی بعدها با تثبیت نیروهای ایران در کردستان و نیاز اتحادیه

به کمک‌های مالی ایران، سیاست خود را در قبال اپوزیسیون کرد ایران در کردستان عراق تغییر داد. در طرف مقابل و نظر به هم‌مرز بودن پارتی با مرزهای ترکیه و بالطبع جنبش پ.ک.ک، ارتباط پارتی و پ.ک.ک دستخوش تعاملات و تقابلات بوده است.

با توجه به مرزهای دو حزب عمده کرد عراق، تعاملات و تقابلات پارتی با احزاب اپوزیسیون کرد ترکیه مانند پ.ک.ک و اتحادیه میهنی نیز با احزاب دموکرات و کومله ایران بوده است. در تابستان ۱۹۹۶، جلال طالبانی که با پیمان نظامی و سیاسی خود با ایران تقویت شده بود با عبور یک واحد اعزامی مرکب از دو هزار نفر از سپاه پاسداران تا مرکزیت حزب دموکرات کردستان ایران در کوی سنجق موافقت می‌کند. در این روز حدود ۲ هزار پاسدار از مرز پنجوین گذشته و تا سلیمانی پیشروی می‌کنند و با رسیدن به قله هیبت سلطان که بر دشت کوی سنجق مشرف است در روزهای ۲۸ و ۲۹ ژوئیه مرکزیت حزب دموکرات کردستان را در چند کیلومتری شهر کوچک کوی سنجق آماج حمله قرار می‌دهند. به نظر شاهو حسینی نماینده وقت این حزب در پاریس؛ طالبانی و بارزانی برای شکست همدیگر حاضرند بقیه کردستان را به فروش برسانند.^{۲۰} عبدالله حسن زاده دبیرکل وقت حزب دموکرات کردستان ایران نیز در بیاناتی افزود که بدبختی در اینجا است که جلال طالبانی به این واقعیت پی نبرد که به ایرانیان نه بگوید.^{۲۱}

ارتباط با پ.ک.ک

روز چهارم اکتبر ۱۹۹۲؛ پارلمان کردستان در اربیل تصمیم گرفت به پ.ک.ک اتمام حجت دهد و نوشیروان مصطفی را برای مذاکره با عثمان اوجلان و تخلیه مرز اعزام می‌کند. روز ۱۵ اکتبر ۱۹۹۲، جنگ در دو جبهه اصلی درمی‌گیرد، در حوالی زاخو سپس در منطقه خواکورک محل تلاقی استراتژیک ۳ مرز. ارتش ترک نیز در حمایت از نیروهای بارزانی مداخله می‌کنند. در روز ۸ اکتبر وزیر دفاع ترکیه اعلام می‌کند که نیروی هوایی ترکیه پشتیبانی هوایی از بارزانی‌ها را بر عهده دارد.^{۲۲}

چریک‌های پ.ک.ک به رغم اولتیماتوم حکومت کردستان که از آنها خواسته بود تا قبل از ۱۷ اکتبر عقب نشینی کنند، به جنگ ادامه می‌دهند. با شکست سنگین نیروهای پ.ک.ک؛ روز ۲۵ اکتبر عثمان اوجلان از طریق رادیو فرمانده چریک‌های دره خواکورک را به پذیرش تصمیم دولت کرد فدرال در شمال عراق دعوت کرد. روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲، عثمان اوجلان با مسعود بارزانی و جلال طالبانی، در مورد چگونگی قرارداد صلح که با فواد معصوم، نخست وزیر کردستان به امضاء می‌رساند، به گفتگو می‌نشیند. در این جنگ علاوه بر تلفات سنگین پ.ک.ک (۱۸۵۳ کشته؛ به گفته رئیس ستاد ارتش ژنرال دوغان گورس)، ۱۷۰۰ چریک پ.ک.ک خود را تسلیم کردند. با وجود درخواست‌های مکرر مقامات آنکارا، کردهای عراق از تسلیم زندانیان خود به آنها خودداری کردند، در مقابل، پ.ک.ک روز ۱۸ نوامبر ۱۹۹۲؛ محاصره اقتصادی را بر حکومت کردستان برداشت.^{۲۳}

طالبانی بعد از جنگ پائیز ۱۹۹۲؛ موفقیت بیشتری کسب نمود: روز ۱۷ فوریه ۱۹۹۳ عبدالله اوجلان را در دمشق به حضور پذیرفت و او را قانع کرد که زمان تغییر کرده است.^{۲۴} رهبر پ.ک.ک نیز در حضور طالبانی نامه‌ای به تورگوت اوزال نوشته و با عدول از مبارزه مسلحانه و شعار استقلال ولو به صورت تاکتیکی امتیازی مهم را به ترکیه اعطاء می‌نماید.

گرچه مقامات ترک به راحتی از کنار آن می‌گذرند.^{۲۵}

همچنین باید اشاره نمود علی‌رغم حمایت‌های گاه و بیگاه اتحادیه میهنی و پارتی از ترکیه و علیه پ.ک.ک، سران حکومت خودمختار کردستان عراق، هیچگاه خواهان تضعیف پ.ک.ک نبوده‌اند چراکه این حزب علاوه بر اینکه منطقه حائل را بین کردستان عراق و ترکیه به نفع کردهای جنوب ایجاد نموده و یک ضربه‌گیر پر قدرت است، روح ناسیونالیسم کرد را نیز علاوه بر بعد بین‌المللی آن به اهتزاز در آورده است به طور مثال هنگامی که رهبران کرد در سال ۲۰۰۲ در جواب تهدید ترکیه برای اشغال کردستان جنوبی اعلام نمودند که "خیابانهای کردستان را به گورستان سربازان ترکیه‌ای تبدیل می‌کنیم"، بلافاصله شورای رهبری پ.ک.ک نیز در حمایت از این موضوع اعلام نمود که در کنار احزاب کردستان عراق با ترکیه خواهد جنگید.

ارتباط با سایر اپوزیسیون عراق

احزاب کردی به علت سالها مبارزه با رژیم بعث روابط مناسبی با سایر احزاب معارض عراقی اعم از اسلامی، قومی و لیبرال... داشتند که این روابط در چند بعد شکل گرفته است. حزب دموکرات با توجه به مشی محافظه‌کار و محتاط خود، روابط سرد و سنگینی با احزاب معارض دارد. اما در هر صورت روابط خود را با احزاب معارض، به ویژه احزاب عربی حفظ و تقویت کرده است. اتحادیه میهنی با توجه به مشی فعال و گرم خود، با همه احزاب معارض اعم از چپ، اسلامی و قومی روابط صمیمانه‌ای داشته و در میان احزاب معارض عراقی تنها حزبی بود که از مقبولیت عمومی و نسبی برخوردار بود. پس از حمله عراق به کویت در دوم اوت ۱۹۹۰، نقطه عطفی در روند مخالفت با حکومت عراق به وجود آمد، به گونه‌ای که از آن حالت سکون و بی‌تحركی قبل از اشغال کویت خارج شده، دوباره تلاش برای بهبود و نزدیکی روابط بین گروهها، شروع شد. به ویژه زمانی که مخالفان عراق احساس کردند که نیاز دارند یکپارچه و در یک قالب وارد عمل شوند. در همین راستا در دسامبر ۱۹۹۰ (آذر - دی ۱۳۶۹) همایشی در دمشق بر پا شد که چهار محور «اسلامی، کردی، ناسیونالیسم عرب و دموکرات» (شامل ۱۷ گروه) در آن شرکت داشتند. این همایش "کمیته پیکار مشترک نیروهای عراقی مخالف دولت" نام گرفت. اما این کمیته نتوانست عملاً جهت واحدی به جریان‌ها و گروه‌های مخالف بدهد.

کنفرانس بیروت (مارس ۱۹۹۱ - اسفند ۱۳۶۹ و فروردین ۱۳۷۰): در این زمان قیام مردمی سراسر عراق را فرا گرفته بود و مخالفان تصور می‌کردند که سرنوشتی رژیم بسیار نزدیک است از طرفی کمیته پیکار مشترک هم نتوانسته بود به هدف خود برسد. در نتیجه کنفرانس مارس ۱۹۹۱ بیروت برگزار شد که تقریباً همه جناح‌های مختلف در آن شرکت داشتند. کردها در این کنفرانس فعال‌تر از بقیه نشان دادند و تلاش کردند برای حق تعیین سرنوشت خود از دیگر جناح‌ها ضمانت بگیرند اما در بیانیه پایانی به حکومت خودمختار کردها و نه سیستم فدرالی در قالب کشور عراق اشاره شد. هنوز یک ماه از برگزاری این کنفرانس نگذشته بود که کردها با انجام مذاکره مستقیم با رژیم حاکم، دیگر جناح‌ها را دچار شگفتی کردند. کردها ضمن مذاکره با رژیم روابط خود را با گروه‌های مخالف حفظ کردند، اما زمانی که مذاکرات آنها با رژیم به بن‌بست رسید، مجدداً به صف مخالفان بازگشتند.

کنفرانس وین (ژوئیه ۱۹۹۲ - خرداد ۱۳۷۱): در ژوئن ۱۹۹۲ (خرداد ۱۳۷۱) کنفرانسی در وین برگزار گردید. اشکال کنفرانس مذکور در این بود که همه‌ی جناح‌های مخالف را شامل نمی‌شد، چون لائیکها و اسلامگرایان، آن را تحریم کرده بودند، در عوض کردها شرکت گسترده‌ای داشتند. این کنفرانس به جای متحد ساختن مخالفان، شکاف جدیدی را بین آنها به وجود آورد. کنفرانس وین بنیانگذاری کنگره ملی عراق (INC) را در پی داشت که گردهمایی‌های این کنگره در کنفرانس مصیف صلاح الدین کردستان عراق نقش اساسی ایفا کرد. در این راستا بارزانی و طالبانی اجلاس گسترده‌ای در کردستان عراق برای همه جناح‌ها ترتیب دادند و در آن تصمیم گرفتند کنفرانسی همگانی برگزار نمایند.

کنفرانس صلاح الدین (اکتبر ۱۹۹۲ - آبان ۱۳۷۱): در کنفرانس صلاح الدین فقط تشکیلات ناسیونالیستی حضور نداشتند. در این کنفرانس مساله نظام فدرالی مورد بحث قرار گرفت و همه شرکت‌کنندگان به توافق رسیدند که موضوع نظام فدرالی تا زمان تغییرات سیاسی در عراق مسکوت بماند، ولی برخورداری کردها را از این نظام مورد تاکید قرار دادند. به هر حال کردها گام‌های بلندی برای ساماندهی اوضاع کردستان برداشته بودند. آنها با انتخابات پارلمانی، نظام فدرالی را در کردستان عراق اعلام نمودند. این اقدام کردها دیگر جناح‌ها را نگران کرده بود لذا بسیاری از اظهارات، این اقدام کردها را محکوم می‌کرد و آن را به عنوان گامی برای تقسیم عراق به شمار می‌آورد. گرچه کردها پاسخ می‌دادند که تنها خواهان نظام فدرالی بوده و در صدد تقسیم کشور عراق نیستند.

مسعود بارزانی همراه هیئتی مرکب از جریانات مختلف اپوزیسیون که قبلا در کنفرانس اتریش جمع شده بودند و شامل کردها (بارزانی و طالبانی)، شیعیان (شیخ باقر العلوم - چلبی)، و سنی‌ها (صالح شیخی و عارف عبدالرزاق) بودند به آمریکا می‌روند. هیات مزبور در تاریخ ۲۹ ژوئیه به وسیله جیمز بیکر وزیر امور خارجه و روز ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۲ به وسیله سکو کرافت عضو شورای امنیت ملی پذیرفته می‌شوند که به گفته بارزانی آنها تعهداتی را در قبال کردها پذیرفتند.^{۲۶} با وجود اینها گروه‌های مهم مخالف رژیم صدام با یکدیگر اختلافات جدی داشتند، برای نمونه زمانی که طالبانی و بارزانی برای مذاکره با رهبران کنگره آمریکا دعوت را پذیرتند، به محض اطلاع از حضور چلبی از شرکت در این جلسه امتناع ورزیدند.

ارتباط احزاب کردستان عراق با یکدیگر

به طور قطع در کردستان عراق غالب سیاستگذاری‌ها در عرصه‌های مختلف، محصول سیاست‌های دو حزب عمده اتحادیه میهنی و پارتی است و تعاملات و تقابلات این دو حزب است که آینده کردستان عراق را رقم می‌زند. در کنار این دو حزب، احزاب سوسیالیست و کمونیست و اسلامی وجود دارند که گرچه رهبران ممتاز و قدیمی را در بدنه خود می‌بینند ولی به دلیل فقر منابع انسانی و مالی جزء احزاب تاثیرگذار نیستند و تنها اقدامات خود را در ائتلاف با دو حزب نامبرده می‌بینند.

اما با توجه به گرایش‌های بالقوه مذهبی مردم کردستان، احزاب اسلامی ولو به صورت محدود تاثیراتی را بر جامعه، فرهنگ و سیاستهای کردستان گذارده‌اند. در این دوران و با توجه به هجمه‌های هویتی بر مردم منطقه، حرکتی پاندولی از ناسیونالیسم کردی به اسلام‌گرایی در منطقه دیده می‌شد که همین بستری مناسب برای گروه‌های اسلامی بود. گرچه

اسلام سیاسی در کردستان عراق در پی اخلاقی کردن حوزه عمومی بود ولی سیر فراز و فرود حرکت اسلامی کردستان و انشعابات آن یک نیروی بی رمق با شاخه‌های فناتیک و سلفی را برقرار ساخت که به علت بیگانه بودن با فرهنگ مردم برخی از آنها برای همیشه از صحنه سیاسی و دینی کردستان خارج شدند. به هر حال با توجه به این موارد گریزی بر عملکرد این احزاب و نحوه تعامل آنها با احزاب عمده در این جا مهم می باشد.

تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گروه جندالاسلام برابندی از پیوندی میان ۳ گروه اسلامی؛ توحید، سوران ۲ و حماس بودند که پایگاههای آنها در روستای بیاره و طویله نزدیک حلبچه در مرزهای ایران بود که جنگ خود را یک جنگ مقدس بر علیه کردهای سکولار می نامید. جندالاسلام و سایر گروههای اسلامی کردی مظنون به همکاری و ارتباط با القاعده بودند و با گروه‌بندیهای جدید خود که هوادار اسلام نامیده می شدند تهدیدی جدی بر علیه منطقه به حساب می آمدند. در سپتامبر ۲۰۰۱ و اندکی بعد از اعلام افکار رهبر گروه جندالاسلام که جهاد بر علیه گروههای کرد سکولار را اعلام کرده بود به این دلیل که از مسیر اصلی اسلام خارج شده اند، تنش بین اتحادیه میهنی و این گروه شروع گردید. اتحادیه میهنی نیز این گروه را به افکار افراطی و رادیکال، جلوگیری از تحصیل و اشتغال زنان و ممانعت از طریقت نقشبندی در نواحی تحت کنترل آنها متهم می کرد.

چند ماه پس از ایجاد جندالاسلام (دسامبر ۲۰۰۱)، چهارمین گروه اسلام‌گرای رادیکال به نام انصار السلام ایجاد شد و ملا کریکار را به عنوان رهبر روحانی (به شیوه طالبان، امیر) خود برگزید. این گروه چند عملیات تروریستی را در کردستان انجام داد که ترور شوکت حاجی بشیر در شهر حلبچه یکی از آنان بود. ۲۷ نیروهای انصارالاسلام در ۲ دسامبر ۲۰۰۱، ۵۳ پیشمرگه اتحادیه میهنی را در نزدیک شهر حلبچه کشتند که این بزرگترین حمله انصارالاسلام تا آن زمان بود. در ۲۶ سپتامبر اتحادیه میهنی بعد از حمله به مواضع جندالاسلام و کشتن ۳۸ نفر و اسیر کردن ۳۴ نفر مواضع آنها را در حلبچه، شهرزور و مناطق اورامان تسخیر و عفو ۳ روزه‌ای را برای مبارزان جندالاسلام مشخص نمودند. در بعدالظهر ۲ آوریل ۲۰۰۲، دکتر برهم صالح نخست وزیر حکومت منطقه‌ای کردستان در حالی که خانه خود را ترک می کرد، مردان مسلح به خانه او آتش گشودند، گرچه او در این حادثه آسیبی ندید ولی ۵ نفر از محافظانش کشته شدند. که از سوی حکومت منطقه‌ای بلافاصله جندالاسلام متهم به این ترور گردید.

پس از این حوادث علی بایر، عضو قدیمی حرکت اسلامی کردستان، حزب معتدلتر جماعت اسلامی را با حمایت اتحادیه میهنی تشکیل داد. این گروه در مناطق تحت کنترل اتحادیه میهنی در کردستان عراق به عنوان یک گروه قانونی فعالیت می کرد، از طرفی پارتی نیز با این گروه مدارا و دفاتری در اختیار این حزب قرار داد. این حمایتها، برای جلب نظر این گروه موثر بود و حزب جماعت اسلامی بارها با انصارالاسلام درگیر شد. این سیاست، خط مشی‌ای بود که در حین جنگهای داخلی نیز در سال ۱۹۹۴ وجود داشت و هر دو حزب مسلط از اسلام گرایان کرد علیه یکدیگر استفاده می کردند. ۲۸

در پایان باید خاطر نشان ساخت با توجه به رویکرد سکولار اتحادیه میهنی و پارتی، نگاه رو به اندیشه‌های غربی دولتمردان این دو حزب، تشکیل فرهنگ دیاسپورای مردم کرد در غرب و رفت و آمد آنها به کردستان و همچنین ظهور و ورود کشورهای غربی مانند اسرائیل و آمریکا، رویکردی دین‌گریز در کردستان عراق به راحتی قابل رصد است که این

موارد احزاب اسلامی را دچار فقر در تاکتیک و ضعف در استراتژی نموده و روز به روز این احزاب کوچک را در کردستان به شدت آماده غربی شدن کرده، و به حاشیه و انزوا برده است. لازم به ذکر است اگر احساس به تعاملی در دو حزب عمده به سوی ائتلاف با یک حزب رقیب شکل گیرد، این حزب یک حزب سکولار دیگر است کما اینکه در چند سال اخیر، حزب سکولار تغییر (گوران) به رهبری نوشیروان مصطفی که از کادرهای مهم سابق اتحادیه میهنی بود هژمونی دو حزب را به خصوص در نواحی شهری به چالش کشیده است.

نتیجه گیری

کردها در خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود به صورت مکانیزم تنظیم کننده در طول سالیان بعد از جنگ دوم جهانی و ملت سازی جدید در خاورمیانه، مورد استفاده قرار گرفتند. به دلیل اینکه موازنه و منافع بازیگران دیگر در تقابل با موقعیت و منافع کردها بود رسیدن به یک استراتژی واحد امکان پذیر نبود و تقریباً ناممکن بود و به همین دلیل تا اواخر قرن ۱۹ هیچ موقعیتی را در صحنه منطقه و بین المللی کسب نکردند و بعد از سال ۱۹۹۱ عده ای معتقد بودند که کردها سربازانی ایدئولوژیک و ارزان قیمت برای آمریکا در سطح منطقه هستند زیرا از آنها جهت رسیدن به قدرت و منافع بیشتری در خاورمیانه استفاده می شود. بر این اساس می گفتند که کردها در بازی پوکر سیاسی تاریخ مصرف دارند. بعد از شکست نیروهای نظامی عراق از متحدان غربی در جنگ دوم خلیج فارس و استقرار منطقه امن در مدار ۳۶ درجه برای کردها، کردهای عراق موفق به تاسیس دولت خودمختار منطقه ای شدند. این تجربه ای حدوداً ۱۲ ساله حکومتی، بزرگترین دوره خودمختاری داخلی در تاریخ کردها بعد از جمهوری یک ساله کردستان در مهاباد بود. در این دوران، از سوی رسانه های ارتباط جمعی و مطبوعات غرب، برخی محافل دانشگاهی و گروه های کرد در سطح جهان تلاش بسیار زیادی صورت پذیرفت تا فعالیتها و اقدامات انجام شده در طول دوران ۱۲ ساله دولت خودمختار منطقه ای کردستان عراق به عنوان الگویی از یک حکمرانی موفق مطرح شود. طرح مجموعه گسترده ای از اقدامات در حوزه های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، مدل کردستان عراق را به الگویی مناسب و قابل تعمیم به کل عراق بدل ساخت و در مذاکره میان رهبران گروه های قومی برای شکل دهی نظام سیاسی بعد از صدام، رهبران کرد را در موضعی مناسب تر قرار داد.

رسمیت یافتن زبان کردی در استان های کردنشین، تاسیس چند صد مدرسه از جمله مدارس ترکمنی، آشوری و کلدانی، انتشار طیف گسترده ای از مطبوعات، تاسیس چندین کانال و شبکه رادیو و تلویزیونی، افزایش فزاینده تعداد پزشکان و امید به زندگی و در مقابل استقرار نظام مالیاتی منطقه ای، گسترش تجارت مرزی، ارتقای شاخص های اقتصادی، احداث کارخانه ها، پالایشگاه ها، جاده ها، بزرگراه ها، برگزاری انتخابات پارلمانی با حضور اقلیتهای مذهبی و کمونیستها، تاسیس نظام پارلمانی با حق نمایندگی برای آشوری ها و ترکمن ها، حضور یک وزیر ترکمن و سه وزیر مسیحی در کابینه منطقه ای بخشی از اقدامات گسترده ای بود که به زعم کردها در دوران طلایی (۱۹۹۱-۲۰۰۳) انجام گرفت. در پایان باید گفت تاسیس دولت دو فاکتوی کردستان عراق در بازه زمانی مورد نظر به همراه متغیرهای فوق الذکر، علاوه بر پرستیژ هویتی که به کردها داد، آنها را به عنوان بازیگری تاثیرگذار در معادلات منطقه ای وارد بازی های منطقه ای

نمود و ارزش استراتژیک آنها را برای ابر قدرتها در جنگ سوم خلیج فارس آشکار نمود.

پی نوشت ها

1-Middle east international, September 6, 1996, pp3-6 & november 8, 1996, pp16-17.

2-inter press service, September 3, 1996. And 6 September 1996.

3-Ibid, october17, 1997

4-Middle east international, January 10, 1997, pp17-18

5-International herald tribune "on Turkish Iraqi borders ,bootly ,shipments profit all side "par gohn pomfret ,the Washington post,articlere pris par le courier, international ,24 avril 1995.

7-al-khafaji 24, January 2001.

8- Amaliavan get, amoment ofdcision for iraq, "in :http://www.nzz.ch/English/bachground/2002/08-kurds-htm.

9-BBC News, 5 October, 2000

10-Unhcr, june 2000.p.5

۱۰-سخنگوی دولت منطقه‌ای کردستان، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۷ و در سایت: <http://www.Krg.org/articles/detail%20.asp>

11-crisis group interview , 2 october 2004

12-Ibid, 2 November 2004

13-Ibid, October - November, 2004

14-Middle east international, September 26, 1996, pp5-6.

15-Inter press service, 6, 1996.

16-Conner, "nation building or nation destroying , World politics , 2t,no.3

۱۷-بخش‌هایی از مصاحبه نشریه الشرق الوسط با دکتر محمود عثمان، ۱۸ جولای ۲۰۰۷.

18-Nation : old & new : comments on Anthony d.smith the myth of the modern nation & myths

of nations " ethnics & racial studies, 12 ,July 1989:3320.

۱۹-تغییر سیاست آمریکا از مهار به سرنگونی، الحیات، آینده اعراب، ویژه‌نامه عراق، سال اول، شماره ۵، ۲ مرداد ماه ۱۳۸۷.

۲۰- مصاحبه با شاهو حسینی نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در پاریس؛ اوت ۱۹۹۶؛ پاریس، به نقل از کتاب جنبش ملت کرد و

رویای استقلال، کریس کوچرا، ترجمه، عزیز ماملی، ۲۰۰۰.

۲۱- همان منبع، مصاحبه با حسن زاده؛ ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۶؛ پاریس.

۲۲- بی بی سی. اس. و - ب ۱/۱۵۰۸.

۲۳- گزارش آژانس فرانس پرس به زبان انگلیسی، بی بی سی، ب ام ای ۲/۱۵۴۳

۲۴- مصاحبه با جلال طالبانی، پاریس؛ ۲۱ مه ۱۹۹۳

25-Chris kutschera , l,engage, le jovr , 25 June 1993

۲۶- مصاحبه با مسعود بارزانی؛ پاریس؛ ۱۴ اوت ۱۹۹۴.

۲۷- انصار الاسلام، حلقه مفقود شده آمریکا، روزنامه صدای عدالت، ۱۷/۷، ۸۱ ص ۵.

28-http://www.kurdishmedia.com/29july2005/the-rise-of-ansar-al-islam

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- مجتهد زاده، پیروز، ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- ۲- کاویانی، مراد، "تحلیل ژئوپلیتیکی تحولات کردستان عراق"، سیاست دفاعی، موسسه اندیشه سازان نور، ۱۳۸۶.
- ۳- حافظ نیا، محمدرضا، جغرافیای سیاسی ایران، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ۴- حافظ نیا، محمدرضا، تاثیر خودگردانی کردهای شمال عراق بر کشورهای همسایه، فصلنامه تحقیقات جغرافیای، شماره ۸۳.
- ۵- گانتز، مایکل، ۵۰ سال منازعه در شمال عراق، ترجمه جواد ویسی، روزنامه سلام؛ ۱۷ شهریور، ۱۳۷۵ به نقل از middle east journal
- ۶- علیرضا شیخ عطار، کردها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۲ صص ۲۸۵-۶
- ۷- اکبر مهدی‌زاده، "بررسی عملکرد اهداف و مقاصد ترکیه در شمال عراق" س ۲، ش ۱۰، اسفند ۱۳۷۹ و فروردین ۱۳۸۰.
- ۸- حافظ نیا، محمدرضا، «تاثیر ژئوپلیتیک عراق بر امنیت کشورهای پیرامونی»، گفتگوی علمی، گزارش پژوهشی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۵.
- ۹- شیرازی ابوالحسن و کامران طارمی، نقش گروه‌های معارض در روابط ایران و عراق، حبیب اله، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- ۱۰- زیبا کلام و عبدالله پور، "همگرایی کردها و شیعیان و تاثیر آن بر سیاست‌گذاری‌های امنیتی ج.ا.ا. ایران در عراق"، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره چهارم، ۱۳۸۸ صص ۴۷-۶۳.
- ۱۱- الخرسان، صلاح، "حزب دموکرات کردستان عراق"، ترجمه سمیر شوهانی، رافه، شماره سوم، تابستان، ۱۳۸۱ صص ۱۰۷-۱۸۳.
- ۱۲- سی‌مور هرش "خواب اسرائیل برای کردها" ترجمه نیلوفر قدیری، روزنامه همشهری، ش ۶۳۴۱۹، ۶ تیر ۱۳۸۳.
- ۱۳- کوچرا کریس، جنبش ملت کرد و خواست استقلال، ترجمه عزیز ماملی، آوریل ۲۰۰۰.

منابع کردی

- ۱- فه‌یسه‌ل داغلی؛ براكوژی، شه‌ری ناوخوی كورد؛ وه‌رگیرانی له‌ توركیه‌وه؛ دابان همه‌وه‌ندی؛ چاپی یه‌كم؛ ده‌زگای چاپه‌مه‌نی كوردستانی ئیمرو؛ ۲۰۰۰؛ ل ل ۳۵-۳۸.

منابع انگلیسی

- 1-Ciment, James (1996): **the Kurds : state and minority in turkey, Iraq and Iran**. USA-new York : facts on file ,ine.
- 2-Stansfield, gareth r.v 2003 :**Iraqi Kurdistan :political development and emergency democracy** :London :routlge curzen
- 3-dilip hiro, dictionary of the middle east.
- 4-Pollack , k (2002) ,the threatening storm: the case for invading Iraq. newyork : random house.

- 5-Oi.eary ,carole (December 2002) , the Kurds of Iraq :recent history .future prospect ,meria , vol 6.no 4
- 6-A.emanuelson,chasing the rainbow: economic and social constraint facing national Aspiration in Iraq ,**the journal of Kurdish studies** ,vol 8 no 1-2 1995, p 117.
- 7-Karim ,yhlidis, **the Kurd in Iraq :the past , present and future**, London ,plutopress,2004, p 238.
- 8-Inter press service, october17,1997
- 9-International herald tribune "on Turkish Iraqi borders ,bootly ,shipments profit all side "par gohn pomfret ,the Washington post,articlere pris par le courier, international ,24 avril 1995
- 10-Olson ,Robert 1996,the kurdish nationalist in the 1990.usa:theuniversitypress of Kentucky.
- 11-William hale,turkey,the middle east ,and the gulf crisis ,international affairs,vol.6no.4 december 2002.
- 12-Gunter, Michael m.,the Kurdish predicament in Iraq:a political analysis (London :macmillan,1999),p,118
- 13-If turkey had kept mosul,there would be no N Iraq issue ,says demirel , Turkish daily news ,19 december 2003
- 14-Nicole pop ,cross borderconcern, **middle east international**,no.683,13september 2002.p.11, & jan gorvet, a hugely unpopular war,the middle east,no.328,November 2002,p.11.
- 15-Gunter, Michel m., "united state foreign policy toward the Kurds". In: **the Kurdish question in foreign policy: a ducumentry source book**, greenwood publishing group, 2004, pp: 3-12.

کردها در عراق بعد از صدام

کنث کاتزمن *

ترجمه: آزاد حاج آقایی **

اشاره مترجم:

این نوشتار ترجمه‌ی یک گزارش از مجموعه گزارشهایی است که از سوی سرویس تحقیقاتی کنگره‌ی آمریکا جهت ارائه به مقامات رسمی تهیه گردیده است. انعکاس نگاه آمریکاییان به تحولات عراق و منازعه‌ی کرد-مرکز در این کشور و فهرست نمودن روند پیشرفت‌ها و رقابت‌ها در یک چارچوب منتظم از دلایل ترجمه‌ی این گزارش بوده است.

زمینه‌های قبل از جنگ

منطقه محل سکونت کردها اغلب کوهستانی و مردمانی از نژاد هند - اروپایی بوده و چهارمین گروه بزرگ قومی خاورمیانه را تشکیل می‌دهند که هرگز کشور مستقلی از آن خود نداشته‌اند. توافق صلح جنگ اول جهانی و معاهده‌ی متعاقب آن، (قرارداد سور ۱۹۲۰) امیدی برای استقلال در نزد کردها مهیا ساخت اما با انعقاد معاهده‌ی لوزان در سال ۱۹۲۳ و جای گرفتن کردها بصورت اقلیت در کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه، بصورت محصور و مجزا از همدیگر دست یابی به این امید را در محاق فروبرد. گستره‌ی کردستان بیست تا ۲۵ میلیون نفر جمعیت را در خود جای داده است، ۴ الی ۴/۵ میلیون نفر از جمعیت کردها را که در بردارنده‌ی ۱۵ الی ۲۰ درصد جمعیت عراق می‌باشند ساکن

* کارشناس امور خاورمیانه. این مقاله ترجمه‌ای است با عنوان:

The kurds in post-saddam iraq Kenneth katzman-congressional research service-september ۱,۲۰۰۹.

** کارشناسی ارشد علوم سیاسی.

این کشور هستند. بیشتر آنان مسلمان و سنی مذهب و زبان آنها کوردی است. جشن ملی آنها نوروز نام داشته و مصادف با ۲۱ مارس است. حتی قبل از سقوط صدام حسین کردها بیشترین حقوق ملی را در عراق - به نسبت دیگر کشورهای میزبان - دارا بودند. دولت‌های جدید عراق به کردها حق استفاده از آموزش به زبان مادری (۱۹۳۱)، شناخت کردها به مثابه یک ملت (۱۹۵۸) و اذعان به وجود یک خودمختاری کردی (۱۹۷۴) را در زمانی که بعضی‌ها قدرت را در دست داشتند به کردها داده بودند.

در سه دهه‌ی قبل - سال ۱۹۹۱ - که آمریکا راهبری اخراج نیروهای عراقی از کویت را به دست گرفت، قیام مسلحانه‌ی کردهای شبه نظامی (پیشمرگه) به افزایش سرکوب شدید کردها توسط رژیم صدام حسین منجر شد. در ابتدا کردهای مخالف در عراق به وسیله‌ی عشیره‌ی بارزانی و آخرین رهبر تاریخی آن، ملا مصطفی بارزانی - که متعاقب جنگ دوم جهانی حزب دمکرات را پایه‌گذاری کرد - رهبری می‌شدند. وی طرح خودمختاری کردها توسط بغداد را در سال ۱۹۷۴ رد کرد^۱، اما خیزش مجدد وی در سال ۱۹۷۵ و هنگامی که ایران با رهبری شاه و مطابق قرارداد الجزایر کمکهای آمریکا به بارزانی را متوقف نمود شکست خورد. متعاقب آن بارزانی نیز در آمریکا پناه گرفت و با مرگ وی در سال ۱۹۷۹ ریاست KDP به فرزندش مسعود رسید.

سال‌های پیش گروهی جوانتر و بیشتر شهری بر مبنای آموزه‌های چپ با رهبری جلال تالبانی ظهور کرد. بروز اختلافات در درون حزب دموکرات طی سالهای ۱۹۶۴-۱۹۷۵ منجر به پیدایش رقیب و هم‌اورد جدید بارزانی، اتحادیه‌ی میهنی کردستان گردید. KDP و PUK در کردستان عراق دارای هژمونی بودند و اختلافات آنها حول رهبری، کنترل عواید و میزان تطابق با خواسته‌های بغداد دور می‌زد. به طور کلی KDP سنتی تر بود و در نواحی روستایی، نواحی کوهستانی و کردنشین شمالی و مرزهای ترکیه از قدرت بیشتری برخوردار بود و PUK نیز در نواحی جنوب کردستان و مرزهای ایران از چنین جایگاهی برخوردار بود. در چند سال اول جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) دولت عراق تلاش نمود تا از کمک و یاری کردها به تهران در طول مرزهایش با ایران ممانعت به عمل آورد، در سال ۱۹۸۴ اتحادیه میهنی با قطع عملیات علیه بغداد موافقت نمود، اما حزب دمکرات کردستان عراق، همچنان در موضع تمرد باقی ماند. در این مدت نیروهای عراقی حداقل دو بار با استفاده از گازهای مهلک به کردها حمله نمودند که یکی از این موارد شامل شهر حلبچه (در ۱۶ مارس ۱۹۸۸ و با ۵۰۰۰ کشته) می‌شد. عراقی‌ها ادعا می‌نمودند که حملات شیمیایی در پاسخ به تهاجم نیروهای ایرانی بوده است. در خلال سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۹ - سالهای اوج جنگ ایران و عراق - عراق سعی در ایجاد کمربندی بهداشتی در مجاورت مرزهایش با ایران را داشت. بنابر گزارشات، در بسیاری از مناطق روستاهای مرزی و طی عملیاتی که به انفال مشهور گشت کردها مجبور به ترک خانه‌هایشان گشتند. برخی از سازمانها و از جمله سازمان دیده‌بان حقوق بشر (HUMAN RIGHTS WATCH) بر این باورند که در جریان این عملیات حدود یکصد هزار کرد کشته شده‌اند.

در خلال سالهای ۱۹۹۰ حملات نیروهای عراقی به کویت محدود و راه برای هموار شدن خودمختاری اساسی کردها هموار گردید. بعد از آن که نیروهای عراقی، متعاقب جنگ کویت، قیام کردها را سرکوب کردند نیروهای آمریکا و ائتلاف در اواسط سال ۱۹۹۱ جهت حفاظت کردها از حملات نیروهای عراقی منطقه پرواز ممنوع را بر فراز مناطق کردنشین ایجاد نمودند و سپس، در همان سال، رهبران کردها با مشارکت در کنگره‌ی ملی عراق (INC) و با حمایت آمریکا به گروه

اپوزیسیون اجازه یافتند تا اداره‌ی نواحی کردنشین را به دست بگیرند. کردهای عراقی مدیریت و اداره‌ی نواحی مناطق تحت سلطه‌ی خود را طی یک انتخابات و با ۱۵۰ عضو استانی پارلمان در سال ۱۹۹۲ به دست گرفتند و ۵ کرسی باقیمانده به گروههای مسیحی اختصاص یافت (بیشتر جمعیت ۹۰۰ هزار نفری مسیحیان در شمال عراق با بغداد سکنی دارند). دو حزب اصلی بدون وجود برنده‌ی آشکاری در انتخابات ریاست منطقه‌ای کردستان برای شرکت در قدرت به توافق دست یافتند. در اکتبر ۱۹۹۲ پارلمان کردستان ایجاد "حکومت فدره کردستان در بخش آزاد شده‌ی میهن" را اعلام داشت اما در ضمن اعلام داشت که کردهای عراق به یکپارچگی عراق و ماندن در چارچوب آن متعهد خواهد ماند. این احتیاط چیزی از ترس رهبران عرب عراقی نکاست چرا که کردها به استقلال کامل تمایل داشتند.

در اوایل سال ۱۹۹۴ تقسیم قدرت سست و لرزان بین اتحادیه‌ی میهنی و حزب دموکرات به واسطه‌ی برخوردهای نظامی بر سر مناطق تحت کنترل و درگیری بر سر عواید و منافع مشترک فرو پاشید. روابط بین این دو حزب تا اواسط سال ۱۹۹۶ و تا آن زمان که حزب دموکرات از سربازان رژیم صدام برای تصاحب هولیر - پایتخت حکومت منطقه‌ای کردستان و جایی که اتحادیه‌ی میهنی در سال ۱۹۹۴ آن را تصرف کرده بود - درخواست کمک نمود بدین گونه بود. حکومت منطقه‌ای کردها بدین صورت به دو واحد مجزا بین این دو حزب تقسیم گشته بود. اما با مذاکرات پیشگامانه‌ی آمریکا که در سال ۱۹۹۸ به اوج رسید؛ طی توافقنامه واشنگتن این دو حزب حاضر به مذاکره با یکدیگر گشتند. هنگامی که پارلمان کردها در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۲ به وسیله‌ی این دو حزب مجدداً تشکیل جلسه داد و دیگر اعضای اپوزیسیون و آمریکا برای حمله به صدام آماده می شدند این مذاکرات به نتیجه‌ی نهایی رسید. در فوریه‌ی ۲۰۰۳ گروههای اپوزیسیون در نواحی تحت تسلط کردها جهت تعیین خطوط سیاسی آینده‌ی عراق با هم دیدار کردند؛ اما این گروهها به واسطه‌ی تصمیمات کابینه‌ی بعد از اضمحلال صدام و بازگشت عراقی‌ها به حکومت چندان امیدوار نبودند. بعضی از صاحب منصبان کابینه‌ی بوش به شورش‌ها و بی‌ثباتی‌های بعد از صدام برای اتخاذ چنین تصمیمی متهم بودند.

دوره‌ی بعد از صدام - حکومت منطقه‌ای کردستان (KRG)

با شروع عملیات نیروهای آزادی بخش عراق (OIF) از جنگ و زد و خورد در شمال عراق خبری نبود. آمریکا با به دست گرفتن رهبری در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ به آغاز جنگ مبادرت ورزید و و صدام حسین نیز در ۹ آوریل ۲۰۰۳ سرنگون گشت. ترکیه با میزبانی از نیروهای مهاجم پیش از شروع جنگ موافقت ننمود و نیروهای آمریکایی به کویت و از آنجا به جنوب عراق سوق داده شدند و در شمال عراق پیاده نگشتند.

کردها به واسطه‌ی مشارکت در تصرف عراق به رهبری آمریکا (ائتلاف موقت قدرت، CPI)، برای اولین بار و با داشتن موقعیت همسان با اعراب وارد سیاست ملی بعد از صدام شدند و شورای دولتی عراق (IGC) در ژوئیه ۲۰۰۳ با داشتن ۲۰ عضو مشورتی جایگزین دولت پیشین شد که در آن بارزانی، طالبانی و سه شخصیت مستقل کرد نیز جای می گرفتند. در دولت انتقالی که حاکمیت را در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ به دست گرفته بود همکار بلند مرتبه‌ی بارزانی، هوشیار زیباری به منصب وزارت امور خارجه رسید (علیرغم مخالفت عده‌ای از شخصیت‌های عراقی).

این دولت تحت لوای "قانون دولت انتقالی" (TAL) و یک قانون اساسی موقت که اجازه‌ی انتقال پروسه‌ی سیاسی

و تامین و حفاظت خودمختاری "حکومت منطقه‌ای کردستان" و قدرت آن را برای تقاضای تغییر برخی از قوانین ملی می‌داد شروع به کار کرد. برخی دیگر از مفاد TAL به کردها اجازه‌ی توسعه‌ی نیروهای میلیشیا (پیشمرگه؛ کسانی که رو در روی مرگ قرار می‌گیرند) را از ۷۵ هزار تا یکصد هزار نفر نیز می‌داد.

اما TAL به کردها اجازه‌ی کنترل کرکوک (استان تامیم)^۲ را نداد و در عوض به کردهایی که از زمان صدام حسین به زور از خانه‌هایشان بیرون رانده شده بودند مجوز بازگشت و آبادانی املاکشان را صادر کرد. با وجود مخالفت‌هایی که از سوی رهبران عرب عراقی ابراز می‌گردید کردها موفق شدند در TAL قانونی را مبنی بر حق وتوی سه استان با اکثریت دو سوم -ی جمعیت آن استان به تصویب برسانند. این قانون ثابت اطمینان‌خاطری در برابر خواست‌های حکومت مرکزی به کردها می‌داد که اکثریت سه استان دهوک، هولیر و سلیمانیه را تشکیل می‌دادند. کردها در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ با حضور قاطع خود از فرماندوم قانون اساسی پشتیبانی کردند.

قانون اساسی^۳ نه تنها فقط از خودمختاری کردها صیانت می‌کرد بلکه شامل اصرار کردها بر فدرالیسم -بصورت ایجاد مناطق رسمی یا غیر رسمی- با داشتن دولت محلی متعلق به خودشان نیز بود. این قانون ۳ استان دهوک، اربیل و سلیمانیه را در جایگاه مناطق قانونی "حکومت منطقه‌ای کردستان" (ماده‌ی ۱۱۳) همراه با قدرت درخواست ترمیم و اصلاح قانون ملی [کردستان] و مشخصاً بدون نظارت دولت ملی به رسمیت می‌شناخت. حفظ نیروهای امنیت داخلی و تاسیس سفارت در کشورهای خارجه (ماده‌ی ۱۱۷)، و رسمیت یافتن زبان کردی و عربی از جمله‌ی این موارد بود. (ماده‌ی ۴) در سپتامبر ۲۰۰۷ مجلس سنای عراق بر مفهوم فدرالیسم در جایگاه سند ملی عراق صحه گذارد.

اکثریت مناطق کردنشین در انتخابات ۳۰ ژانویه‌ی عراق که شامل انتخابات هیات استانی سراسر کشور و مجالس ملی کردستان می‌شد همچون انتخابات ملی برای تعیین دولت موقت شرکت نمودند. بعد از انتخابات ۲۰۰۵ مجلس ملی کردستان، در دوازدهم ژوئن ۲۰۰۵ مجلس ملی کردستان مسعود بارزانی را به ریاست حکومت منطقه‌ای کردستان انتخاب نمود. این انتخاب، انعکاسی از استراتژی بارزانی در توجه بیشتر به مسائل کردستان در مقایسه با سیاست‌های دولت مرکزی بود. این انتخاب به مدت ۴ سال و از ۱۵ دسامبر رسمی و قانونی تلقی می‌گردید.

در خلال سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ نخست وزیر حکومت کردستان برادرزاده -ی ۵۰ ساله‌ی مسعود بارزانی، نجیروان بارزانی، بود (فرزند فرمانده‌ی پیشمرگ‌های کرد که در پیکار با نیروهای عراقی در سال ۱۹۸۷ کشته شد). در ابتدای سال ۲۰۰۸ مقرر گردید که نجیروان بارزانی پست خود را به عضو ارشد اتحادیه‌ی میهنی "کوسرت رسول" تفویض نماید. اما متعاقباً دو طرف با تمدید دوره‌ی نجیروان موافقت نمودند -بخشی از این تصمیم به مسئله‌ی سلامت جسمانی کوسرت باز می‌گشت- و نجیروان همچنان در این مسند باقی ماند. این امر ناشی از آشفتگی‌های درون اتحادیه‌ی میهنی نیز بود تا جایی که برخی از رهبران ارشد این حزب در مارس ۲۰۰۹ از این حزب استعفا دادند.

در ارتباط با نیروهای مسلح، پیشمرگه‌ها در ابتدا جهت حفظ و صیانت نواحی کردنشین در این مناطق باقی ماندند اما برخی از آنها به نیروهای امنیتی عراق (ISF) پیوستند و بیشترشان در شهرهای عرب نشین شمالی همچون "موصل" و "تل العفر" و نیز شهرهای سنی نشین و در "بغداد" در قالب نیروهای واکنش سریع در مارچ ۲۰۰۸ در سرکوب و به زانو درآوردن میلیشیا‌های شیعی در بصره به کار گرفته شدند. در ۳۰ می ۲۰۰۷ کنترل رسمی سه استان از واحدهای آمریکایی

و نیروهای ائتلاف، به نیروهای امنیتی عراق که اکثریت آنها را کردها تشکیل می دادند تحویل داده شد.

انتخابات ۲۰۰۹ حکومت منطقه ای کردستان

حکومت منطقه ای کردستان دومین انتخابات مجلس ملی کردستان را در ۲۵ ژوئای ۲۰۰۹ برگزار کرد. در این انتخابات ریاست این منطقه ای فدرال به واسطه ای رای مستقیم رای دهندگان برگزیده می گردد. هرچند در این انتخابات ۵ رقیب شناخته شده با مسعود بارزانی به رقابت برخاستند اما وی سرانجام با قاطعیت ۷۰ درصدی آرا به ریاست مجدد KRG برگزیده شد. انتخابات مجلس ملی کردستان نیز - که رای دهندگان موظف به انتخاب اعضای ۱۱۱ نفری آن بودند - با حداکثر رقابت انجام گرفت. این انتخابات به صورت حوزه ای و با لیست های بسته (سیستمی که در آن رای دهندگان به لیست و نه افراد رای می دهند) و با شرکت ۲۴ لیست برگزار گردید که یکی از آنها با عنوان لیست کردستانی حاصل ائتلاف حزب دموکرات و اتحادیه ای میهنی بود که از تفوق و چیرگی سیاسی و اقتصادی برخوردار بود و در عین حال با رقابت سخت و نفس گیری از سوی اپوزیسیون تغییر (گوران) نیز روبرو شد. اپوزیونی که به واسطه ای انشعاب کامل نوشیروان مصطفی - از رهبران پیشین اتحادیه ای میهنی - در سال ۲۰۰۶ و به اتهام فساد در درون اتحادیه ای میهنی ایجاد گشته بود. "گوران" که بیشتر مورد حمایت جوانترها بود بر این باور بود که باید به واسطه ای آموزش نوین و بهتر، کردها به سوی یک پلاتفرم مخالف با فساد و تفوق و چیرگی دو حزب اصلی کردستان به مثابه تقلیل مقابله با حکومت مرکزی گام بردارند. قبل از این انتخابات لیست کردستانی دکتر برهم صالح معاون نخست وزیر حکومت مرکزی را برای تصدی پست نخست وزیری حکومت کردستان پیشنهاد کرده بود و این امر به معنای از درجه ای اعتبار ساقط شدن پست برهم صالح در حکومت مرکزی بود.

در جریان انتخابات، لیست کردستانی برنده ای نهایی بود و با به دست گرفتن ۵۹ کرسی از ۱۱۱ کرسی پارلمان ملی کردستان (KNA) و با حفظ اکثریت آن کنترل را به دست گرفت (این امر به معنای دست کشیدن از ۸۲ کرسی پیشین در KNA بود). اما برای "گوران" این نتیجه شگفت انگیز و غیر منتظره بود. به دست آوردن ۲۵ درصد از کل آراء با حفظ قواعد بازی به معنای بدست آوردن ۲۵ کرسی از ۱۱۱ کرسی مجلس بود. لیست مشترک اسلامی و حزب سوسیالیست (لیست رفورم و خدمتگذاری) نیز موفق به کسب ۱۳ کرسی و دیگر احزاب نیز در انتخابات مغلوب گشتند. به واسطه ای سهمیه ای تعیین شده از سوی KRG خارج از کرسی های در نظر گرفته شده ۵ کرسی به مسیحیان آشوری، ۵ کرسی به اقلیت قومی ترکمان و یک کرسی به به جامعه ای ارمنیان تعلق گرفت. در این میان به اقلیت "ایزدیان" و جامعه ای "شبک" هیچ کرسی ای تعلق ننگرفت اما یک ایزدی برنده در لیست کردستانی وجود داشت.

از آنجا که بین کردها و دولت مرکزی بر سر مسئله ای کرکوک توافقی صورت نگرفته بود انتخابات ۲۵ ژوئای شامل انتخابات و رای گیری در استان کرکوک به همراه سه استان دیگر حکومت کردستان نگردید. کردها همچنان با هوشیاری، فرماندوم قانون اساسی حکومت منطقه ای کردستان را نیز به انتخابات (پیشین) الحاق کردند و پیش نویس این قانون نیز در ۲۵ ژوئن به وسیله ای پارلمان کردستان مورد تصویب واقع گردید. اما دولت عراق به بهانه ای نقض قانون اساسی مصوب و نیز تلاش کردها در راستای به دست آوردن منابع نفتی کرکوک و ایجاد منازعه و کشمکش در این مناطق با این قانون

اساسی به مخالفت برخاست. در واکنش به این مخالفت، حکومت منطقه‌ای کردستان این رفتارندوم را به تعلیق درآورده و از جریان انتخابات ۲۵ ژوئیه حذف نمود.

از منظر سیاسی، پر قدرت ظاهر شدن لیست "گوران" باعث تضعیف اتحادیه‌ی میهنی گردید؛ چراکه گوران باعث انشعاب در این حزب گشته بود. ظاهراً لیست گوران نیمی از آراء را در استان سلیمانیه که دژ اصلی اتحادیه‌ی میهنی محسوب می‌شد بخود اختصاص داده بود. اگرچه اتحادیه‌ی میهنی تضعیف گردیده بود اما حزب دموکرات همچنان بر تصدی پست نخست وزیری حکومت کردستان توسط دکتر برهم صالح پافشاری می‌نمود. اما مسعود بارزانی و برهم صالح جهت به دست گرفتن این دو پست در ۲۰ اگوست ۲۰۰۹ مورد انتقاد قرار گرفتند. در اول سپتامبر ۲۰۰۹ گزارش‌های خبری از دو شخصیت دیگر گرد کرد با نامهای دکتر فواد معصوم و لطیف رشید (هر دو عضو اتحادیه‌ی میهنی) جهت جایگزینی با برهم صالح در پست معاونت نخست وزیری دولت مرکزی نام می‌بردند.

موضوعات اصلی بین بغداد و کردها

علاوه بر قانون اساسی ۲۰۰۵ و سیاستهای بعد از صدام، نزدیکی رهبران کردها به ایالات متحده‌ی آمریکا قدرت سیاسی کردها را به نقطه‌ای رسانید که اقلیت‌های عراقی در شمال، همسایگان عراق و رهبران عرب عراق در یافتند که کردها با زیاده خواهی‌های مفرطشان به سوی تهدید یکپارچگی عراق گام بر می‌دارند. در این بخش کردها بر این باور بودند که قدرتمند شدن دولت مرکزی باعث از بین رفتن تفاهمنامه‌های پسا صدامی مبنی بر ساخت دموکراسی متمایز چند قومیتی که به کردها اجازه‌ی اعاده‌ی تمامی حقوق و خسارت‌هایشان را که در دوره‌ی صدام متحمل شده بودند، می‌گردد. کابینه‌ی بوش در صدد جستجوی درک این نکته بود که همکاری و حمایت آمریکا با سیاست‌های کردها تا جایی که مطالبات نسبی آنها را محدود و مخالفت‌هایشان را فرو نشانیده و باعث جلوگیری از حملات انتحاری در شمال عراق گردد امکان پذیر خواهد بود. در ملاقات پریزیدنت اوباما با نخست وزیر مالکی، مالکی به از بین بردن تمایزات سکتاریستی و قومیتی باقیمانده بین دولت مرکزی و حکومت اقلیم کردستان تشویق گردید. اما اداره‌ی کردها از اعلام - در ۲۷ فوریه‌ی ۲۰۰۹ - طرحی مبنی بر کاهش نیروهای رزمی آمریکا از آگوست ۲۰۰۹ و نیز کاستن آمریکا از توان رزمی خود دچار نگرانی گردیدند؛ چراکه این امر را در رشد و ظهور ناسیونالیسم عرب در عراق موثر و مایه‌ی نگرانی قلمداد می‌نمودند.

مشارکت در دولت مرکزی

به عنوان یک نکته‌ی برجسته، اتحادیه‌ی میهنی کردستان با در نظر داشتن منافع فزاینده‌ی کردها از نگاه مشارکت جوانه تری در سیاست‌های بعد از صدام در بغداد برخوردار است. در دو انتخابات ملی در یک سال هر دو حزب اصلی طی یک اتحاد در انتخابات ۳۰ ژانویه‌ی ۲۰۰۵ توانستند ۲۶ درصد آرا را به خود اختصاص دهند و این به معنای به دست آوردن ۷۵ کرسی از مجموع ۲۷۵ کرسی مجلس ملی عراق بود. بخشی از این توانایی ناشی از انتخاب جلال طالبانی به عنوان ریاست جمهوری عراق بود. به دلیل بایکوت انتخابات از سوی اکثریت اعراب سنی کردها توانستند کنترل شورای استان نینوا را که بیشتر آنان را اعراب تشکیل می‌دادند به دست آورند. وجود چند شخصیت قدرتمند کرد نیز در شورای

استان دیالی که که اکثریت آنها را نیز اعراب تشکیل می دادند یکی دیگر از این موارد بود.

نمایش ائتلاف کردها در انتخابات دسامبر ۲۰۰۵ (با ۵۳ کرسی) پایا و قدرتمند نبود؛ مهمترین دلیل، مشارکت اعراب سنی در انتخابات بود. در خلال ماه آوریل دولت به مدت ۴ سال انتخاب گردید و تالبانی در مقام ریاست جمهوری ابقا گردید. هوشیار زیباری در مقام وزیر امور خارجه همچنان به کار مشغول گشت و دستیار ارشد تالبانی، دکتر برهم احمد صالح به سمت یکی از دو معاون نخست وزیری عراق دست یافت.

مسئله ی بودجه نیز یکی از مسائل مشاجره زای اخیر بوده است، در شورای بودجه ی عراق در سال ۲۰۰۸ (مصوب ۱۳ فوریه ۲۰۰۸) رهبران عرب عراق تلاش نمودند تا عواید کردها را از درآمدهای دولتی از میزان ۱۷٪ به ۱۳٪ کاهش دهند که در نهایت موفق به انجام چنین کاری نگشتند. کردها همچنین موافقت کردند تا منتظر تعیین تقسیم عواید و درآمدها بوسیله ی یک سرشماری باشند که چنین سرشماری نیز مکررا به تعویق انداخته شد. تا سال ۲۰۰۹ حرکت مشابهی برای قطع سهمیه ی کردها از بودجه در شورا در کار نبود چرا که در نهایت توافق بر سر این مسئله در مارس ۲۰۰۹ به انجام رسید و کردها نیز خواست خود را مبنی بر اخذ مواجب پیشمرگان از عواید ملی تداوم بخشیدند.

این مسئله نیز که قانون اساسی مجوز خرید اسلحه برای پیشمرگه ها را از کشورهای خارجی یا دیگر منابع داده باشد صریح و شفاف نیست. اما دولت مرکزی در ارتباط با گزارشی مبنی بر خرید مقادیری تفنگ و مهمات در نوامبر ۲۰۰۸ از بلغارستان - توسط حکومت منطقه ای کردستان - و انتقال آن با یک هواپیمای (سی ۱۳۰) ۴ صریحا اظهار داشت ایرادی در این کار مشاهده نمی نماید.

جهت گیری های سیاسی کردها

در خلال سالهای ۲۰۰۳-۲۰۰۸ احزاب کردی موئلف سیاسی و [همگام] با جریانات اصلی شیعی در عراق که شامل حزب الدعوه ی نخست وزیر مالکی و مجلس اعلای عراق (ICSI) به رهبری عبدالعزیز حکیم، می شد بودند (بعد از مرگ سید عبدالعزیز در ۲۶ اگوست فرزندش عمار الحکیم جای وی را گرفت). حمایت کردها از مالکی موجب گردید تا وی بتواند با تعدادی از چالشهای سیاسی در خلال سالهای ۲۰۰۶-۲۰۰۷ و نه فقط با گروههای سنی عرب، بلکه با شیعیان متعلق به گروه خود و مخصوصا با ژست هایی که از سوی روحانی رادیکال و جوان، مقتدا صدر گرفته می شد مقابله نماید. کردها در مارس ۲۰۰۸ از تصمیم مالکی برای مقابله با میلیشیا های صدر در بصره حمایت کردند؛ در حالیکه پیشتر کردها بر این باور بودند که این میلیشیاها بازوی اعمال قدرت مالکی به شمار می روند.

در خاتمه ی سال ۲۰۰۸ کردها روند گسست از مالکی را بدلیل کوتاهی در اجابت خواسته های اصلی شان - که در بخش های متعاقب این مقاله خواهد آمد - شروع کردند. سردتر شدن این روابط هنگامی آشکارتر گردید که رئیس حکومت منطقه ای کردستان، مسعود بارزانی، در یک برنامه ی تلویزیونی در نوامبر ۲۰۰۸ مالکی را به انحصاری کردن قدرت متهم کرد، مالکی نیز در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۸ با متهم کردن تعقیب سیاست های غیر قانونی توسط کردها، توسعه ی میدان عمل پیشمرگه ها به خارج از مناطق کردستان و گشایش دفاتر نمایندگی در کشورهای خارجی به اظهارات بارزانی واکنش نشان داد. گزارشهای مطبوعاتی در اواخر سال ۲۰۰۸ خاطر نشان ساختند که کردها گفتگوهای جدیدی را با دیگر

گروهها جهت احتمال رای عدم اعتماد به مالکی مطرح ساخته اند.^۵ در ادامه ی روند سیاسی، تداوم مشاجرات سیاسی در نینوا روابط تا حدودی تیره تر گشت تا جایی که مسعود بارزانی ملاقات با مالکی را جهت گفتگو در ارتباط با حل این اختلافات رد کرد. اما در تلاش برای راضی ساختن [بارزانی] و با گذشت یکسال از آخرین ملاقات، مالکی در ۲۲ اگوست ۲۰۰۹ به پایتخت کردستان، اربیل، پرواز کرد.

اما ملاقات بارزانی - مالکی به نتایج چندان رضایت بخش و روشنی منجر نگردید؛ دلیل ان نیز ترس فراوانی بود از احتمال کنار کشیدن کردها از ائتلاف با مالکی و تمایل به سوی دیگر احزاب عرب در انتخابات سال ۲۰۱۰. - انتخابات مجلس نمایندگان عراق در ۱۶ ژانویه ی ۲۰۱۰ - بعضی از این گزارشها بر این باور بودند که مالکی جهت اخطار دادن و ایجاد فشار به احزاب اصلی کرد به دنبال ائتلاف با لیست گوران در انتخابات ۲۰۱۰ می باشد. از آنجا که که گوران بر یافتن راههایی برای کاهش برخورد و مواجهه با بغداد تاکید داشت می توانست در جایگاه یک شریک ائتلافی متساهل تری ظاهر گردد. در ۱۵ مارس ۲۰۰۹ طالبانی اظهار داشت که در دولت اتی خواهان در دست گرفتن پست ریاست جمهوری نخواهد بود. هر چند بیشتر قدرت اجرایی به منصب نخست وزیری واگذار گردیده است اما این اظهار نظر می تواند احتمالی برای انفجار یک درگیری سیاسی به وسیله ی اعراب سنی را جهت به دست آوردن پستهایی که ان را متعلق به خود می دانند فراهم آورد.

مسئله ی استقلال

در دوره ی کنونی مسئله ی استقلال کامل کردها منبع حساسیت و اصطکاک بین کردهای عراق و دولت مرکزی به شمار نمی آید، اما این مسئله در ارتباط با مرزهای عراق که اقلیت کرد در [مجاورت مرزهای آن و در دیگر کشورهای همسایه ی آن ساکن می باشند] بی ارتباط نمی باشد. رهبران اصلی کردها - احتمالا بدون در نظر داشتن جریان اصلی تفکر کردها - اظهار داشته اند که به سوی استقلال کامل گام بر نخواهند داشت، زیرا انجام چنین عملی ممکن است به مخالفت های بسیار شدید - احتمالا به نقطه برخورد مسلحانه - از سوی ترکیه، ایران و سوریه و عرب های عراق منجر شود. اما این نگرانی دیگر احزاب [عراقی] نیز می باشد که کردهای جوان خواهان به دست گرفتن رهبری KRG بوده و به استقلال در جایگاه یک هدف نهایی بنگرند.

کرکوک، منازعات منطقه ای و اقلیت های شمال

خواست کردهای عراق و پافشاری شدید آنها بر کرکوک - [استان] تامیم و بازگرداندن چند شهر در استانهای دیالی و نینوا به KRG اولین تنش با دولت مالکی و اقلیت ها مخصوصا مسیحیان، ترکمان ها و ایزدیان می باشد. قضیه ی کرکوک نیز تنها به لحاظ وجود کردها در آن مد نظر قرار نگرفته است بلکه بیم ترکیه از الحاق کرکوک به کردستان و سوق دادن آن به سوی استقلال است که به این شهر توجهات خاص ابراز می گردد. این شهر روی هم رفته با داشتن ۱۰٪ از نفت کل عراق که بالغ بر ۱۱۲ میلیارد بشکه می باشد، ترکیه ای که خود را حامی اقلیت ترکمن در کرکوک و حومه می داند، تهدید می نماید. در نتیجه ی اصرار کردها، قانون اساسی عراق بر پروسه ی اسکان مجدد کردهایی که به زور از کرکوک بیرون رانده

شده‌اند تاکید مجدد داشته و بر اجرای رفتارندوم در این شهر - جهت قانونی نمودن خواسته‌های ساکنان آن برای الحاق به دولت منطقه‌ای کردستان - به وسیله‌ی ماده‌ی ۱۴۰ مصوب ۳۱ دسامبر ۲۰۰۷ تصریح نموده است.

با توجه به گزارشهای مآخوذ از سرویس اطلاعاتی کردها که از آن به "آسایش" یاد می‌گردد، کردها بر تقویت موقعیت خود در کرکوک به وسیله‌ی فشار بر عرب‌های این شهر اعم از سنی، شیعی و ترکمان تلاش داشته‌اند.

در سال ۲۰۰۸ کردها با اکراه، به اصرار کابینه‌ی بوش و مساعدت فرستاده‌ی سازمان ملل در عراق مبنی بر به تعویق انداختن رفتارندوم رضایت دادند تا ساکنان کرکوک و دیگر شهرهای کردنشین در دیالی و استان نینوا در صورت خواست خود به KRG ملحق شوند. استراتژی آمریکا متقاعد کردن کردها به تدریجی بودن این پروسه بوده است که در نهایت ممکن است به کنترل کردن کرکوک توسط کردها منتهی شود. در پیش گرفتن چنین رویه‌ای ناشی از تنشی است که می‌تواند به انفجاری عظیم مبدل گردد. شهرهای اصلی استانهای دیالی و نینوا را که (UNAMY) مورد بررسی و مطالعه قرار داده است شامل خانقین، سنجار و مخمور، اکری، حمدانیه، تل العفر، تل الکایف، مندلی و شیخان می‌گردند. در ژوئن ۲۰۰۸ گزارش (UNAMY) بر حضور کردها در بیشتر این مناطق و دیگر نقاطی چون حمدانیه و مندلی - که تحت کنترل دولت مرکزی می‌باشند - صحنه گذاشت.

شمال، کرکوک، انتخابات ایالتی ۳۱ ژانویه ۲۰۰۹ پیامدها

وجود تنش بر کرکوک، توافق بر سر یک ماده‌ی انتخاباتی مرتبط به قانون انتخابات ایالتی را تا ۳۱ ژانویه‌ی ۲۰۰۹ به تعویق انداخته بود. از نظر مقامات رسمی ایالات متحده جهت مشارکت و راه یافتن عرب‌های سنی و گروه صدر به ساختار سیاسی بعد از صدام این انتخابات بسیار مهم تلقی می‌گردید. کردها با هر نوع انتخابات ایالتی در کرکوک و تا زمانی که وضعیت آن مشخص گردد قاطعانه مخالفت می‌ورزیدند. تالبانی در ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۸ قانون انتخاباتی مصوب را وتو و اجرای آن را مشروط به حل و فصل موقتی انتخابات معوق استان کرکوک، تقسیم قدرت اداره‌ی استان و شوراها بین کردها و اعراب و ترکمن‌ها، جایگزینی نیروهای پیشمرگه با ASF در این استان نمود. C.O.R. و دیگر طرفین اصلی تا پیش از زمانی که C.O.R. آن را به ۱۶ اگوست ۲۰۰۸ موکول کرد از دست یافتن به فورمول مقبولی برای حل آن بازماندند. (UNAMY) به وسیله‌ی اطلاعیه‌ای در ۲۰ اگوست این وضعیت بغرنج را شکست. این اطلاعیه پیشنهاد می‌داد تا اواخر اکتبر ۲۰۰۸ توافقنامه‌ای در ارتباط با کرکوک و دیگر مناطق مورد نزاع به وسیله‌ی یک رفتارندوم آری - خیر به تصویب رسانده شود. قانون انتخابات سرانجام در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۸ و طی توافقی که به تعویق انداختن انتخابات در استان کرکوک و دیگر استانهای تحت حاکمیت K.R.G را امکان پذیر می‌ساخت، بر این مبنای تصویب رسید (به اتفاق ۱۹۰ نماینده‌ی رای دهنده‌ی C.O.R.): در ۱۴ استان باقیمانده انتخابات تا ۳۱ ژانویه ۲۰۰۹ به حالت تعلیق نگاه داشته شود، قدرت کردهای شورای استان کرکوک تقلیل پیدا نکند، تهیه‌ی یک قانون انتخاباتی دیگر برای انتخابات استانی کرکوک باید در آینده مورد رسیدگی و ملاحظه قرار گیرد، و نهادن تمامی حاکمیت کرکوک به کمیته‌ی C.O.R. - متشکل از ۲ کرد، ۲ ترکمن، ۲ عرب و یک مسیحی - و عمل کردن به توصیه‌ی این گزارش تا ۳۱ مارس ۲۰۰۹ از توافقات دیگر بود. بر مبنای گزارش فوق چنین پیش بینی شده بود که C.O.R. مشاوره‌ی از (UNAMY) را به استخدام خود درخواهد آورد که

به شناسایی روش‌های ممکن برای حل مسئله‌ی حاکمیت در این مناطق مبادرت خواهد نمود. UNAMY در ۲۲ آوریل ۲۰۰۹ این گزارش را بصورت بخشنامه‌ای پیشنهادی برای مشارکت بغداد - K.R.G در مدیریت کرکوک تبدیل کرد. احزاب اصلی که در حاکمیت هستند، اظهار می‌دارند که در این منازعه آنها از گزارش (UNAMY) به عنوان محور مذاکرات استفاده خواهند کرد. اما آشکار نشده است که این طرح برای موضوع مناطق مورد منازعه به شیوه‌ای معنادار به نتیجه منتهی خواهد گردید یا خیر؟ (گزارش COR در ۳۱ مارس ۲۰۰۹ منتشر و تاریخ اعراض از حق به نفع دیگری تا کنون معلوم نگشته است)

بدون حل این مسئله‌ی کلیدی، از یک سوی تمایزات بین کردها و دولت مرکزی رو به گسترش و از سوی دیگر چندان محدود و اندک نیز باقی نمانده است؛ چرا که عرب‌های سنی در انتخابات استانی ۳۱ ژانویه‌ی ۲۰۰۹ شرکت داشته و نفوذ و اعتبار کردها در دو استان نینوا و دیالی - مناطقی که منازعات در آن جریان دارد - به شدت کاهش یافته است. در استان نینوا کردها کنترل‌شان را بر ۳۷ کرسی انجمن و مدیریت استانی از دست داده و در مقابل نامزدهای انتخاباتی "الحدبا" برای کاستن از نفوذ و تفوق کردها در این استان و سرباز زدن از مصالحه در مناطق محل منازعه (ی این استان) در یک پلاتفرم مشترک جمع گشته‌اند. الحدبا ۱۹ کرسی از ۳۷ کرسی انجمن استانی را به دست آورده و "عادل النجیفی" یکی از حاکمان استانی آن به شمار می‌آید. به هنگام به دست گیری قدرت در این منطقه توسط نجیفی، مخالفت نیروهای پیشمرگه‌ی کرد جهت ممانعت از ورود اعراب به مناطق کردنشین در بخشهایی از نینوا - ممکن بود به برخوردهای شدید بینجامد.

این برخوردها به اتفاقات خانقین در استان دیالی در آگوست ۲۰۰۸ بی شباهت نبود؛ در دیالی به نسبت استان نینوا کردها از عملکرد مطلوبتری برخوردار بوده و با به دست آوردن ۶ کرسی از مجموع ۲۹ کرسی انجمن این استان، مقام سوم را به دست آوردند. لیست جریان اصلی اعراب که از آن به جبهه‌ی توافق یاد می‌گردد به عنوان لیست برتر ۹ کرسی را بدست آورد. اکنون جبهه‌ی توافق این استان را با ائتلافی از کردها و جریان اصلی شیعه، مجلس اعلا‌ی اسلامی عراق (A.S.C.I) اداره می‌کند. موقعیت تبعی کردها در اداره‌ی استان دیالی توانایی هایشان را جهت تحکیم کنترل سیاسی بر شهرهای کردنشین استان همچون خانقین تضعیف نموده است.

علاوه بر این موارد بر قدرت ظاهر شدن لیست مالکی در انتخابات استانی به وی اطمینان خاطر بیشتری بخشیده است. وی بعد از این انتخابات طی انتصاب فرماندهان نظامی در کرکوک و دیگر بخشهای شمالی عراق تلاش نموده است تا نیروهای کارآمد پیشمرگه را به خارج از مناطق عرب نشین و به سوی کردستان سوق دهد. تلاش مالکی برای شکل بخشیدن به مکان‌های تحت کنترل دولت - انجمن‌های حمایتی قبیله‌ای - با مخالفت شدید کردها روبرو شده است. کردها تلاشهایی از این دست را در راستای تلاش مالکی برای ممانعت از گسترش هر چه بیشتر کردها به این مناطق ارزیابی می‌کنند.

در خلال این مدت، برخوردهای اشکار نظامی بین پیشمرگه‌ها و نیروهای امنیتی عراق (I.S.F) باعث بی اثر شدن کمکهای دیپلماتیک - نظامی آمریکا به بغداد گردیده است. اما فرماندهی کل نیروهای آمریکا در عراق، ژنرال ریموند آدورنو از بروز بحران کرد - مرکز در شمال شدت مضطرب بوده و در آگوست ۲۰۰۹ برای دادن اطمینان به نیروهای

امنیتی دو طرف، پرده از طرحی برداشت که بر مبنای آن پرسنل اضافی ارتش آمریکا در شمال (بصورت حایل) بین نیروهای پیشمرگ و نیروهای I.S.F قرار خواهند گرفت. اما پرسشهای فزاینده‌ای مبنی بر امکان موفقیت تلاش‌ها به کاربرد نیروهای آمریکایی در شمال عراق بعد از ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ که نیروهای آمریکایی از عراق عقب نشینی می‌نمایند؛ مطرح گردیده است.

وضعیت دیگر اقلیت‌های شمال

به تبع تنش‌های فزاینده بین بغداد و کردها، در بسیاری از مواقع، اقلیت‌های عراقی در شمال این کشور دچار ترس فزاینده‌ای به نسبت وضعیت‌اشان گردیده‌اند. طبق ماده‌ی مقرر شده در ژوئیه ۲۰۰۸ از قانون انتخابات استانی ۱۳ کرسی از این انجمن‌ها را (به ظرفیت ۶ استان که شامل بغداد نیز می‌شود) از مجموع ۴۴۰ کرسی برای رای دهندگان سراسر کشور را به مسیحیان، ایزدیان، صابئین و اقلیت شبک اختصاص داده بود. این اقلیت‌ها همچون عرب‌ها در شمال از تلاش کردها برای اخراج‌شان بصورت گروهی و منظم و مزورانه، جهت مونوپولیزه کردن قدرت و کنترل مجدد مناطق مورد منازعه واهمه دارند. متعاقب تصویب قانون انتخابات، مسیحیان موصل به این قانون اعتراض نمودند و از سوی دیگر مورد حمله‌ی تروریست‌های ناشناس احتمالا وابسته به القاعده قرار گرفتند.

بنابر گزارشات، حدود هزار خانواده‌ی مسیحی که از موصل گریخته بودند - با وجود اضطراب و نگرانی‌هایشان - در اکتبر ۲۰۰۸ به خانه‌هایشان بازگشته‌اند. بعد از تصویب قانون جدید در سوم نوامبر ۲۰۰۸ برای این اقلیت‌ها ۶ کرسی رزرو انجمن استانی در نظر گرفته شده است. این کرسی‌ها شامل یک کرسی برای مسیحان بغداد، نینوا و بصره؛ یک کرسی برای کردهای ایزدی، صابئین و شبک‌های در دیگر استانها را شامل می‌شود. این اقلیت‌ها برای تغییر بنیادین آنچه که آنها را تحت فشار قرار داده بود درخواست جدیدی را داشتند که در نهایت این خواسته‌ها به هیچ نتیجه‌ای منجر نگردید. برخی دیگر از مسیحیان خواهان تغییر شکل نیروی حفاظت از دشت نینوا هستند، اگر چه بسیاری از عراقیان مخالف این ایده ظاهر شده و بر این باورند که شکل گیری یک نیروی جدید میلشیا ممکن است به زد و خورد با دیگر گروههای نظامی منجر شود.

کنترل منابع نفتی، قانون نفت

کنترل منابع نفتی و اکتشافات جدید، موضوع مناقشات جدیدی بوده است. در گذشته‌ی دور کردها خواستار مدیریت درآمد و عواید و نیز تضمین سرمایه‌گذاری‌های‌شان در KRG و در حیطه‌ی تولید انرژی بودند. برخی بدگمانی‌ها حاکی از این امر است که کردها از آن رو خواهان کنترل منابع و ذخایر نفتی خودشان به شیوه‌ای منظم می‌باشند تا در آینده و با بهره‌گیری از منابع اقتصادی بسوی استقلال گام بردارند. از دیگر سوی و مطابق نظر کارشناسان انرژی، کردها برای بهره‌برداری از منابع انرژی به امکانات دولت مرکزی وابسته هستند؛ چرا که صادرات نفت محتاج گردش نفت در طول شبکه‌ی لوله‌ی ملی می‌باشد.

کابینه‌ی وزیران عراقی نگارش پیش نویس چارچوب قانون هیدروکربن ملی را در فوریه‌ی ۲۰۰۷ به تصویب رسانیده

است، اما اداره‌ی رسمی کردها حمایت خود را از نسخه‌ی تجدید نظر شده‌ای که به وسیله‌ی کابینه‌ی عراقی و در جولای ۲۰۰۷ تصویب شده بود دریغ داشته است. بر مبنای این نسخه‌ی تجدید نظر شده توسعه و مدیریت منابع نفتی می‌بایست در چارچوب کنترل دولت مرکزی قرار بگیرد. در ژوئن ۲۰۰۸ بغداد و KRG پانلی را جهت تلاش در راستای رسیدن به یک راه حل و سازش مبتنی بر تعیین چارچوب قانون ملی نفت تشکیل دادند. سفارت آمریکا در آگوست ۲۰۰۸ اظهار داشت احتمال وجود یک توافق مبنی بر تهیه قانون تقسیم عواید نزدیک است. در پیش نویس قدیمی، این قانون به دولت فدرال اختیار تجمیع عواید نفت و گاز و اختصاص ۱۷٪ از این عواید را به KRG می‌داد. اکنون به نظر می‌رسد که مقامات آمریکایی به این نتیجه رسیده‌اند که دیدگاه‌های طرفین منازعه آنچنان دور از یکدیگر می‌باشند که عملاً امکان رسیدن به هر گونه تفاهمی را بر سر مجموعه ملی قوانین نفتی امکان پذیر تلقی نمی‌نماید.

علی‌رغم به بن بست رسیدن توافقی همه جانبه KRG به توسعه‌ی اقدامات خود در مناطق نفت خیز افزوده است و با توجه به قانون نفت تغییر یافته‌ی KRG در آگوست ۲۰۰۷ با قدرت وارد مرحله‌ی انعقاد قراردادهای نفتی با شرکت‌های خارجی گشته است تا جایی که وزیر نفت عراق، حسین شریستانی نیز این اقدام را غیر قانونی اعلام کرده است. تا کنون این قراردادها با این شرکت‌ها منعقد شده‌اند؛ GENEL ترکیه، Hant Oil آمریکایی، دانا گاز امارات متحده عربی، BP انگلیسی، DNOASA نروژی، O.M.V اتریشی، S.K کره شمالی، تالیسمان کانادایی، اداکس سوئیسی و اما در این رابطه معامله با هانت اویل آمریکایی باعث دامن زدن به مباحثات فراوانی گشته است؛ چرا که ارتباط مدیران این شرکت با کابینه‌ی بوش و درک تناقض این مطلب که چنین رویدادی در تضاد با توجه بیشتر آمریکا به دولت مرکزی - در ارتباط با کردستان - است روبرو گشته است. این مسئله هنوز کاملاً آشکار نگشته است که آیا کابینه‌ی بوش به طور ضمنی از معامله‌ی هانت اویل پشتیبانی کرده و آن را خجسته تلقی می‌نماید یا خیر؟

در دسامبر ۲۰۰۸ بغداد با اتصال دو میدان نفت شمال [کردستان] به لوله اصلی انتقال نفت عراق به ترکیه موافقت کرد. پیشرفت‌های فزاینده در ماه می ۲۰۰۹ حاصل گردید. آن هم هنگامی که KRG و بغداد به توافقی مبنی بر شروع صادرات نفت از میدان نفتی تق تق (به میزان ۴۰ هزار بشکه در روز و احتمال افزایش آن به ۲۵۰ هزار بشکه در سال ۲۰۱۰) و در چارچوب شبکه‌ی نفت ملی دست یافتند. طبق این توافقنامه KRG، ۱۷٪ از عواید نفتی به دست آمده از جریان صادرات را دریافت می‌داشت. ناظران بر این باورند که توافق حاصله مبنی بر صادرات نفت ناشی از جبران سقوط غم انگیز قیمت نفت در جولای ۲۰۰۸ و تلاش برای کسب عواید بیشتر قابل بازخوانی می‌باشد.

تقسیم عواید - مسئله‌ی فساد

انعقاد معاملات انرژی بین KRG و شرکت‌های انرژی خارجی پرسش‌های فزاینده‌ای را در ارتباط با چگونگی استفاده‌ی KRG از این منابع مطرح کرده است. ناظران این منطقه بر این باورند که بسیاری از کردها از مقامات عالی مرتبه حکومت منطقه‌ای کردستان - که از دو حزب اصلی می‌باشند - به واسطه‌ی دخالت‌شان در امور اقتصادی منزجر شده‌اند. مطابق اظهارات این ناظران عشیره‌ی بارزانی و [حزب] تالبانی که به ترتیب کنترل PDKI و اتحادیه‌ی میهنی کردستان را برعهده دارند از موقعیت سیاسی خود در مسائل مالی بهره برده و به نوبه‌ی خود از این موقعیت مالی جهت

مقاصد سیاسی استفاده می‌کنند. برخی از کردها بر این باورند که این فرصت کوچکی برای استقلال یا منفعت خانواده‌های کوچک برای کار آفرینی است، چرا که اشتغال و اقتصاد به شدت تحت هیمنه و تسلط بارزانی‌ها و تالبانی‌ها قرار دارد. برخی از این اظهارات موید این نکته است که جوهره‌ی پر قدرت ظاهر شدن گوران در ۲۵ ژوئای ۲۰۰۹ در انتخابات KRG ناشی از همین مسئله بوده است.

PKK و دیگر نیروهای ملیشیا

اساساً اگر چه ترکیه در چند سال گذشته روی خوشی به خود مختاری کردها نشان نداده است اما با دقت حضور کردهای مخالف ترکیه - حزب کارگران کردستان PKK - را در مناطق تحت کنترل KRG رصد و علیه آنها مبادرت به انجام عملیات نموده است. در این راستا اتهامات بیشتر متوجه PDKI به مثابه‌ی قلعه‌ی حصین و امن مرزهای ترکیه بوده است. PKK که اکنون بیشتر با نام KCK (ک.ج.ک) شناخته می‌شود - کنگره‌ی خلق - به واسطه‌ی اقدامات مهاجرتی و تابعیتی از سوی آمریکا به عنوان یک سازمان تروریستی خارجی (F.T.O) شناخته شده است. در اواسط دهه‌ی ۹۰ کردهای عراقی هرچند با PKK وارد جنگ شدند اما خیل بی‌شماری از کردهای عراق، کردهای ترکیه را در مصاف با ترکیه مورد حمایت قرار دادند. در ژوئن سال ۲۰۰۷ ترکیه به مرزهای کردستان لشکرکشی کرد، و متعاقب آن بارزانی به دولت ترکیه هشدار داد در صورت ادامه چنین عملیاتی کردهای عراقی می‌توانند حملاتی را در شهرهای کردستان ترکیه علیه آن کشور رهبری نمایند. در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۷ دولت ترکیه مجوز پارلمان این کشور را جهت عملیات عمده به شمال عراق به دست آورد. این امر باعث گردید دیپلماسی آمریکایی جهت مقابله با این تهدید به کار گرفته شود. در عین حال بنابه گزارشات، مقامات رسمی آمریکایی در آنکارا مبادرت به تأسیس مرکزی برای رد و بدل کردن اطلاعات با نیروهای ترک در ارتباط با مراکز PKK نموده و در این راستا در تصمیم‌گیری برای حملات هوایی علیه مواضع این حزب در کردستان عراق با این کشور همکاری دارند.

یک فرستاده‌ی ویژه از جانب ترکیه و مسعود بارزانی در ارتباط با PKK در اواسط اکتبر ۲۰۰۸ و در بغداد با هم دیدار و به گفتگو پرداختند. این اولین گفتگوی مستقیم بین ترکیه و حکومت منطقه‌ای کردستان در طول ۴ سال اخیر بوده است. پیشرفت‌های بیشتر در تقلیل تنش بین کردهای عراق - ترکیه در خلال دیدار پرزیدنت عبدالله گول - در ۲۳ مارس ۲۰۰۹ - از بغداد حاصل شد. در خلال این سفر وی نه تنها با پرزیدنت تالبانی دیدار کرد بلکه نخست وزیر نچیروان بارزانی را ملاقات کرد. برای اولین بار بود که یک رهبر ترک با یک مقام رسمی KRG دیدار کرده بود.

دیگر مسئله‌ی کنونی مرتبط با وجود گروه‌های مسلح در KRG موضوعی است که به تنهایی با ترکیه در ارتباط نبوده بلکه مسئله‌ای است که ایران را نیز به چالش می‌کشد. ایران و ترکیه در نكوهش کردن تلاشهای شکست خورده‌ی عراقی‌ها در کنترل حزب حیات آزاد کردستان - گروهی برآمده از PKK - متحد و همگام بوده‌اند. مطابق گزارشات رسمی مقامات آمریکایی، پژاک تاکنون در داخل ایران مبادرت به عملیات نظامی نموده است. در ۴ فوریه‌ی ۲۰۰۹ وزارت

خزانه‌داری آمریکا بر طبق فرمان ۱۳۲۲۴ پژاک را به عنوان گروه حامی تروریسم در لیست گروه‌های تروریستی جای داد و تمامی دارایی‌های این گروه را در آمریکا بلوکه کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱- حکومت بعدها طی قانون شماره ۳۳ مصوب ۱۹۷۴ خود مختاری محدودی را برای قسمتهایی از مناطق کردنشین در نظر گرفت که از حمایت کردها برخوردار نگردید.

۲- متن (نال) از سایت (cpa) قابل دسترسی می باشد: <http://cpa-iraq.org/govrement/tal.html>

۳- متن قانون اساسی در:

<http://washingtonpost.com/wp-dyn/content/articles/2005/10/12/ar2005101201450.html>

4-Londono, Ernesto. kurds in N iraq receive arms from Bulgaria, Washington post, November 23, 2008

5-Arraf, jane. "the Iraqi premier is increasing at risk in his shiit-kurdish coalition grow in the waning days of the bush administration, his other main ally, Christian science monitor, December, 11, 2008

6-<http://www.krg/articles/detail.asp?nr=148&ingnr=12&smap=03011100&anr=18695>

تأثیر تحولات نظام بین الملل بر روابط خارجی کردستان عراق با قدرت های بزرگ (با تاکید بر ایالات متحده آمریکا)

داود صمدنیا*

چکیده

تحولات نظام بین الملل تأثیر شگرفی بر کردستان عراق داشته است. در دوره ی جنگ سرد جنبش کردستان عراق قربانی رئالیسم سیاسی دو بلوک شرق و غرب شد. اما با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در اوایل دهه ی ۹۰ میلادی و پس از سرکوب خشونت آمیز کردها توسط رژیم بعثی عراق، متأثر از فضای بعد از جنگ سرد با قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت در مورد مداخله بشردوستانه، منطقه پرواز ممنوع و امن در کردستان شامل سه استان شمالی عراق به وجود آمد. در سایه ی این حمایت بین المللی و در فرآیند یک انتخابات آزاد در شمال عراق، یک حکومت خودمختار منطقه ای در شمال عراق تشکیل گردید و در وضعیت دوفاکتو قرار گرفت. تا اینکه حمله آمریکا و انگلیس در مارس ۲۰۰۳ و تحولات پس از سرنگونی صدام، موجب به وجود آمدن حکومت فدرال در عراق گردید و حکومت منطقه ای کردستان نیز رسمیت بین المللی یافت و با بسیاری از کشورهای منطقه و جهان روابط رسمی برقرار کرده است. در واقع پرسش اصلی در این نوشتار این است که تحولات نظام بین الملل بعد از ۱۱ سپتامبر چه تأثیری بر روابط خارجی حکومت منطقه ای کردستان داشته است؟ پاسخ و فرضیه کلی نیز، آن است که تحولات نظام بین المللی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث گسترش و تقویت روابط خارجی این حکومت شده است.

کلید واژه ها: تحولات نظام بین الملل، روابط خارجی، کردستان عراق، قدرت های بزرگ، ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی، جنگ سرد، یازده سپتامبر.

مقدمه

در اوایل دهه ۹۰ میلادی و پس از شکست ارتش عراق از نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و پایان دنیای دو قطبی حاکم بر جهان پس از جنگ جهانی دوم، کردهای عراق موفق به تاسیس یک حکومت خودمختار منطقه‌ای شامل سه استان سلیمانیه، اربیل و دهوک شدند. این حکومت خودمختار در طول ۱۲ سال عمر خود، از رسمیت بین‌المللی برخوردار نبود و کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، این حکومت را در نهایت به صورت دو فاکتور به رسمیت می‌شناختند. و با این حکومت روابط سیاسی و غیره برقرار نمودند. این حکومت تا سال ۱۹۹۴ به صورت متحد و یکپارچه اداره مناطق آزاد شده را بر عهده گرفت و از این سال با شروع جنگ‌های داخلی بین دو حزب اصلی کردستان عراق، عملاً به دو حکومت و اداره زیر نظر دو حزب رقیب تجزیه گردید و هر کدام با توجه به نزدیکی جغرافیایی به کشورهای همسایه روابط خاصی را با آنها برقرار نمودند، تا اینکه متأثر از حوادث ۱۱ سپتامبر، افغانستان مورد حمله قرار گرفت و پس از آن نیز حمله آمریکا و انگلیس به عراق در مارس ۲۰۰۳ اتفاق افتاد که موجب تحولاتی در سطح منطقه و در سطح داخلی کشور عراق گردید، متأثر از این تحولات بین‌المللی بود که کردستان عراق در دولت جدید عراق و قانون اساسی این کشور رسمیت قانونی یافت و از این پس به عنوان عنصر و بازیگری موثر در تحولات داخلی عراق محسوب می‌شود و کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به صورت رسمی با حکومت منطقه‌ای کردستان وارد تعامل شدند و نمایندگی یا کنسولگری خود را در کردستان تاسیس نمودند. پس از ۱۱ سپتامبر و خصوصاً حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ کردستان جایگاه وی ژهای در سیاست خارجی و استراتژیک ایالات متحده پیدا نمود و کردستان عراق نیز هم‌سو با سیاست خارجی ایالات متحده در جبهه مبارزه با تروریسم قرار گرفت و توانست به عنوان یک متحد استراتژیک ایالات متحده در منطقه مطرح گردد. با توجه به این موارد، این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که تحولات نظام بین‌المللی بخصوص بعد از ۱۱ سپتامبر چه تاثیری بر تحولات سیاسی و روابط خارجی حکومت منطقه‌ای کردستان عراق داشته است؟ و تغییر نظام سیاسی بین‌المللی از دو قطبی به چند قطبی و دخالت سازمان‌های فرا دولتی و حقوق بشری در کشورها چه تاثیری بر روابط خارجی حکومت اقلیم با قدرت‌های بزرگ و فرا منطقه‌ای داشته است؟ فرضیه اصلی این مقاله این است که تحولات نظام بین‌المللی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث گسترش و تقویت روابط خارجی حکومت اقلیم کردستان شده است. و فرضیه فرعی ما این است که تحولات نظام بین‌المللی بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، روابط خارجی حکومت منطقه‌ای کردستان را با قدرت‌های بزرگ بخصوص با ایالات متحده آمریکا، بیشتر و رسمی‌تر نموده است.

بدون شک تحولات کردستان عراق متأثر از جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس و تحولات نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد می‌باشد. البته کردستان عراق در دوران جنگ سرد هم تحولاتی را از سرگذارند که متأثر از رقابت‌های دو بلوک شرق و غرب بود که مجموعه‌ی این تحولات هیچکدام منجر به ایجاد منطقه‌ای خودمختار یا کردستان مستقل نشد و بیشتر ابزاری در خدمت منافع امنیتی ایالات متحده و شوروی بود که هر کدام بنا به دلایل استراتژیک دو بلوک در خاورمیانه از کردهای عراق در مقاطع زمانی خاص استفاده می‌کردند، اما به صورت جدی در دستورکار خاورمیانه‌ای آنها قرار نداشت، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. اما پس از پایان جنگ سرد، حمله‌ی عراق به کویت و متعاقب آن حمله‌ی آمریکا به عراق بر تحولات کردستان عراق تأثیر گذاشت و این در حالی بود که نظام بین‌المللی جنگ سرد را پشت سر گذاشته بود

و شوروی سابق در موقعیت تازه‌ای قرار گرفته بود که دیگر آن قدرت سابق را در برابر آمریکا و غرب نداشت. و خود با مشکلات متعدد در صحنه‌ی خارجی و داخلی دست به گریبان بود این تحولات در کل تأثیری مثبت بر بین‌المللی شدن مسأله‌ی کرد در پایان قرن بیستم داشت. حال برای بررسی بیشتر این تحولات که منجر به تأسیس حکومت دوفاکتوی محلی کردستان عراق از ۲۰۰۳ - ۱۹۹۱ شد ناچاریم در این نوشتار برای درک بیشتر مسائل مربوط به این منطقه، آن را در دو دوره‌ی زمانی قبل و بعد از جنگ سرد بررسی کنیم تا بهتر به درک تأثیر نظام بین‌الملل بر کردستان عراق نائل شویم. همچنین چون کردستان عراق در زیر مجموعه‌ی خاورمیانه قرار گرفته، طبیعی است که تحولات آن متأثر از اوضاع سیاسی و امنیتی این منطقه در ساختارهای مختلف نظام بین‌الملل می‌باشد. بهتر است در این بخش عواملی را طرح کرد که متأثر از اوضاع و شرایط مختلف نظام بین‌الملل، تأثیرات متفاوتی بر تحولات کردستان عراق داشته‌اند، که در چهار مقوله بررسی خواهد شد: الف - امنیت شوروی قبل و بعد از جنگ سرد؛ ب - ترس از جانشینی نظام‌های کمونیستی به جای نظام‌های موجود؛ ج - مداخلات بشردوستانه؛ د - احیاء و زنده شدن هویت‌های قومی.

۱- تحولات خاورمیانه در دوران جنگ سرد و تأثیر آن بر کردستان عراق

مدت چندانی از پایان جنگ جهانی دوم نگذشته بود که رقابت‌های ایدئولوژیک آمریکا و شوروی این منطقه را نیز در بر گرفت. شاید بتوان گفت که اولین نماد چنین رقابت و جنگ سرد در مورد کردها به صورت عام و بعدها در کردستان عراق خود را نشان داد. این هم در زمانی بود که روس‌ها از تخلیه ایران درنگ کردند و پشتیبان جمهوری‌های آذربایجان و مهاباد بودند و خواستار امتیازاتی بودند. این مقاومت که با واکنش منفی آمریکا روبرو شد، در نهایت با خروج نیروهای روسی، بدون اینکه امتیازی بگیرند، به نفع آمریکا پایان یافت. چنین اقدامی شاید نخستین نماد سیاست سد نفوذ کمونیسم هم باشد (خسروی، ۱۳۸۷: ۹). اما این پایان ماجرا نبود، بلکه شروع رقابت‌های دو بلوک بود که به تدریج از عرصه‌های ایدئولوژیک به امنیتی و ژئوپولیتیک و اقتصادی، سیاسی کشیده شد و تاریخ نیمه‌ی دوم قرن بیستم خاورمیانه را می‌توانیم عرصه‌ای از رقابت‌های این دو بلوک دانست که به همین خاطر هنگامی که تاریخ معاصر کرد را ورق می‌زنیم پیوندی اساسی با رقابت‌های این دو بلوک دارد، که در مطالب بعدی مورد بررسی قرار می‌دهیم و می‌بینیم اولین روابط کردها در ساختار نظام دو قطبی با پیوند کرد و اتحاد جماهیر شوروی بود و این شوروی بود که حمایت‌هایی از کردها در خاورمیانه به عمل آورد. البته با اهداف خاص خود که فقط جنبه‌ی ابزاری داشت.

۱-۱- امنیت شوروی

خاورمیانه در سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی از چه جایگاهی برخوردار بود؟ با توجه به اینکه رژیم‌های حاکم بر روسیه، و سپس شوروی خود را یک قدرت اروپایی می‌دانستند، یکی از اصول اساسی سیاست خارجی آنها بر محور رقابت، همکاری و توافق با قدرت‌های بزرگ و در سال‌های اخیر با ایالات متحده آمریکا قرار داشت. در چارچوب این اصل، مستمر نگه داشتن تهدید متصرفات و یا حوزه‌های نفوذ سایر قدرت‌های بزرگ در این منطقه از جهان بعنوان اهرم فشار و در جهت دستیابی به امتیازاتی در سایر بخش‌ها و بخصوص اروپا مورد استفاده بوده است (الهی، ۱۳۸۴: ۳۱۳). می‌توانیم این نتیجه‌گیری فرضی را داشته باشیم که امنیت شوروی حتی در دوره جنگ سرد هم بیشتر

متأثر از اروپای شرقی بود و خود را ملزم به دخالت نظامی در امور داخلی این کشورها می‌دانست و وانمود شوروی این بود که اروپای شرقی جایی است که شوروی حتی از جنگ هسته‌ای هم پرهیز نخواهد کرد. اما در مورد خاورمیانه این طور نبود و بیشتر به عنوان اهرم فشار به کار می‌رفت. بنابراین شوروی منافع غرب را در منطقه خاورمیانه به رسمیت می‌شناخت. و حاضر نبود برای توسعه و گسترش نفوذ خود تا آن حد پیش رود که منافع غرب دچار مخاطره شود. (همان، ۳۱۷) تا سال ۱۹۷۱ و خروج نیروهای انگلیس از شرق سوئز و سپس متعهد شدن آمریکا به حفظ امنیت کشورهای متعهد خود در این منطقه و تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق جناح‌بندی‌های منطقه عموماً به کشورهای متحد غرب شامل ایران و اعضای امروزی شورای همکاری خلیج فارس و جناح متحد شرق که عمدتاً اعضای آن را عراق در حاشیه خلیج فارس و دورتر سوریه و مصر در دوران جمال عبدالناصر و یمن جنوبی سابق تشکیل می‌دادند، تقسیم می‌شدند. (صدر، ۱۳۸۳: ۵۲) پیمان بغداد یک نمونه از پیمان‌های امنیتی غرب بود که با حضور دوستان خود، از جمله عراق، ترکیه، تشکیل شده بود تا در برابر هرگونه نفوذ کمونیسم و شوروی جلوگیری شود. اما با کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ عراق از این پیمان خارج شد و عبدالکریم قاسم رهبر کودتا و فرد نزدیک به شوروی زمام امور کشور را به دست گرفت که می‌توان گفت از این سال به بعد عراق به عنوان یک کشوری که حوزه‌ی نفوذ سنتی شوروی در منطقه بود محسوب می‌شد. که این رویداد در سال ۱۹۵۸ باعث ورود دوباره‌ی معادله‌کرد به بازی منطقه شد که آنهم دلیل‌اش دعوت عبدالکریم قاسم به بازگشت ملامصطفی بارزانی بود که تقریباً به مدت ۱۲ سال در شوروی پناهنده بود. بازگشت ملامصطفی به عراق و همکاری با رژیم طرفدار شرق برگ‌نوینی از تاریخ کرد-عراق و شوروی بود. از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۴ آمریکا برنامه خاصی برای تعامل و روابط با کرد نداشت و بیشتر این روابط تقابل با مسأله‌ی کرد بود. چون با توجه به تجربه‌ی جمهوری مهاباد در سال ۱۹۴۶ که تا مرز رویارویی دو ابرقدرت پیش رفت، آمریکایی‌ها بر این اعتقاد بودند که پشت سر کرد بلوک رقیب و مخالف آن قرار گرفته است. اما در سر دیگر این بازی اتحاد جماهیر شوروی بود، آنها که نه از سرایدنولوژیک بلکه به خاطر امتیازگیری از جنبش کردستان حمایت کردند که نمونه بارز آن جمهوری مهاباد بود که با حمایت شوروی سابق تأسیس گردید و تعامل دیگر این بلوک پناهندگی ملامصطفی و همراهان او در شوروی تا سال ۱۹۵۸ یعنی زمان کودتای عبدالکریم قاسم در بغداد بود که با پشتیبانی شوروی‌ها به عراق بازگشت و از این زمان حمایتی از جنبش کردستان عراق به عمل آمد تا زمینه‌ی استفاده‌ی ابزاری آمریکا را از این جنبش بگیرد. و اینها سرآغاز خوبی برای روابط شرق و کردستان عراق بود. که نهایتاً منجر به توافق ۱۱ مارس ۱۹۷۱ شد که شوروی‌ها نقش مهمی در این زمینه داشتند، که علل و سرانجام آن را بررسی خواهیم کرد، اما این ماجرا نهایتاً شکست خورد و آمریکا برای اولین بار در طول جنگ سرد در سال ۱۹۷۵ با کردستان عراق و رهبری آن رابطه برقرار ساخت که نهایتاً این رابطه به ضرر ملت کرد تمام شد. اتحاد جماهیر شوروی از نظر جغرافیایی به کردستان نزدیک است و این امتیازی است که قابلیت نفوذ شوروی در این منطقه را افزایش می‌دهد. کردهایی نیز در شوروی زندگی می‌کردند و از طریق آنها می‌توانست در مناطق کردستان نفوذ نماید. در کل سیاست خارجی شوروی در قبال کردها در طی این سالها رابطه‌ای معکوس با موقعیت آن کشور در جلب نظر حکومت مرکزی بغداد داشت. شوروی همواره درصدد استفاده از کردها و حمایت از مسأله خودمختاری آنها در جهت تأمین منافع خویش بوده است. و در این راستا انگیزه‌های

ایدئولوژیک هرگز مطرح نبوده است. بلکه از مسائل ایدئولوژیک در جهت منافع خویش و برای فریب افکار عمومی کردها بهره برده است. قبل از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ عراق، رژیم سلطنتی که دست نشانده انگلستان بود به خصوص زمانی که پیمان بغداد را امضاء می کرد حافظ منافع غرب بود. در آن زمان شوروی سیاستی علیه حکومت بغداد داشت و از کردها حمایت می کرد، به طوریکه چندین حزب کردی در این مقطع به وجود آمدند که ایدئولوژی آنها کمونیستی بود. آرمانها و مواعید کمونیستی، بسیاری از جوانان تحصیلکرده کرد را به خود جلب کرد. چنانکه این تحصیل کرده‌های کرد پایان عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی قوم خویش را در محقق شدن آرمان‌ها و مواعید مذکور دیدند. (ملا عمر عیسی، ۱۳۷۹: ۱۵۳) به هر حال، هر چند رهبران شوروی سیاست محتاطانه‌ای نسبت به کردستان عراق داشتند اما در دهه‌ی ۷۰ و با توجه به اینکه کشور عراق به عنوان جزئی از اقسام سنتی و متحد قوی شوروی در منطقه بود که در سال ۱۹۷۲ قرارداد دوستی بین دو کشور امضاء شد، شوروی هم به خاطر اینکه دولت مرکزی عراق تضعیف نشود همزمان به طرح دوستی با رهبران کردستان عراق پرداختند و دولت مرکزی را ترغیب به حل مسأله به صورت داخلی نمودند. به عبارت دیگر حمایت مسکو از جنبش مزبور کاملاً تاکتیکی بود، به هنگام نیاز اعطای می شد و به هنگام دیگر اجتناب می گشت. از همان ابتدای شکل‌گیری جمهوری عراق در سال ۱۹۵۸ که رهبران کرملین با نظامیان بغداد نرد دوستی بازی می کردند، تادوره گورباچف که رهبران کرملین کشمکشهای منطقه‌ای را برای خود و مناسبات شرق و غرب «بستر داغ بی ثباتی‌ها» یافته بودند، ایستار مسکو در قبال کردهای عراقی در خودمختاری در چارچوب دولت عراق بود و نه استقلال. مسکو در سال‌های حکومت کمونیست‌ها کمتر از استقلال جنبش‌های ملی سخن می گفت و بیشتر به خودمختاری آنها قناعت می نمود (GaliaGolen, 1990, 159).

هرچند که شوروی نفوذ سنتی در کردستان عراق داشت و به حل مسأله از طریق میانجیگری بین بغداد و شمال عراق کمک‌های زیادی کرد و توانست بین کردها و حکومت مرکزی در ۱۱ مارس ۱۹۷۰ پیمان تاریخی را به امضاء برساند اما با تشدید رقابت‌های بین دو بلوک و در این روند اجرای سیاست دکترین دو ستونی (مهار دو جانبه) نیکسون در خاورمیانه و تنگ‌تر شدن فضای رقابت و همچنین نزدیکی بیشتر حکومت مرکزی عراق به شوروی در سال ۱۹۷۲ عملاً باعث شدند که برای امنیت شوروی حفظ یک همپیمان بزرگتر از کردستان عراق یعنی حکومت مرکزی اولویت بیشتری داشته باشد و به همین دلیل به حمایت از دولت مرکزی عراق پرداخت. این رویداد نقطه عطفی در روابط کردها با شوروی و هم روابط با آمریکا است. که از این زمان کردها متمایل به آمریکا شدند و از حمایت دولت و هم پیمان منطقه‌ای آمریکا یعنی ایران نیز برخوردار شدند. هرچند کردستان عراق در طول این سال‌ها (جنگ سرد) به عنوان ابزاری در دست شوروی بود اما تهدیدی جدی برای امنیت شوروی نبود که از دست دادن آن شوروی را وادار به ریسک بزرگی نماید، اما هرچند وقت از آن به عنوان پاشنه آشیلی در برابر رقابت با آمریکا استفاده می شده است. ولی در عین حال، شوروی منافع حیاتی غرب را در منطقه به رسمیت می شناخت و نمی خواست وضعی پیش آید که شوروی مجبور به رو آوردن به استراتژی دیگری مثلاً دخالت نظامی مستقیم شود. به همین دلیل انعطافی در برابر آمریکا برای نفوذ در عراق نشان داد و عراق نیز به تعدیل رفتار خارجی خود در مقابل غرب و هم پیمانان غربی، بخصوص ایران پرداخت و با قرارداد ۱۹۷۵ زمینه‌ی نزدیکی آمریکا و ایران و عراق فراهم شد. البته با انعطاف در سیاست خارجی شوروی در قبال مسائل خاورمیانه،

تحولات کردستان عراق هم تحت تأثیر این رویدادها قرار گرفت و دیگر کرملین به عنوان قبله‌ی جنبش آزادی‌بخش کردستان عراق به حساب نمی‌آمد.

۲-۱- ترس از جانشینی نظام‌های کمونیستی به جای نظام‌های موجود

تا پایان جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا سیاست خارجی گسترش یافته‌ای در سطح جهانی نداشت، اما با پایان جنگ جهانی دوم و رویارویی دو ایدئولوژی و رقابت دو بلوک شرق و غرب در سطح مناطق استراتژیک جهانی، ایالات متحده هم شروع به ایجاد روابط با کشورها و مناطق حساس استراتژیک نمود. اما این حضور در خاورمیانه تا ۱۹۷۱ به طور مستقیم نبود. چون وظیفه‌ی حفظ این مناطق در برابر نفوذ کمونیسم بر عهده‌ی انگلستان بود. اما با خروج نیروهای انگلستان در سال ۱۹۷۱، وظیفه‌ی حفظ این مناطق استراتژیک خاورمیانه بر عهده‌ی ایالات متحده بود. تا از نفوذ کمونیسم جلوگیری به عمل آورد و به تقویت دولت‌های دوست و هم‌پیمان خود در منطقه مانند ایران - ترکیه، پاکستان، عربستان بپردازد. چنانکه گفته شد روابط سنتی کردستان و رهبران آن با بلوک شرق بود و شیرازه‌ی آن بعد از جنگ جهانی اول بود و ارتباطات گسترده و همچنین نزدیکی اتحاد جماهیر شوروی به کردستان از عوامل ایجاد روابط کرد و شوروی بودند. و با توجه به اینکه از اول رهبران کرد با اتحاد جماهیر شوروی رابطه سیاسی داشته و از حمایت شوروی برخوردار بودند و اینکه شخص ملامصطفی بعد از سقوط جمهوری مهاباد به همراه ۵۵۰ تن به شوروی پناهنده شد و بعد از کودتای ۱۹۵۸ به عراق بازگشت، آمریکایی‌ها نسبت به کرد و کردستان سوء ظن داشته و آنها را عامل کمونیست‌ها می‌دانستند، این در حالی بود که بعد از دکتربین ترومن مبارزه با گسترش نفوذ کمونیسم در صدر اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا قرار داشت و آمریکا تا سال‌های دهه ۷۰ هیچ گونه ارتباطی با کردها نداشت، و آنها را حامی شوروی می‌دانست. اما تحولات کردستان عراق از ۱۹۷۲ به بعد و عدم حمایت شوروی از کردها در برابر حکومت مرکزی باعث گریز کردها از شوروی شد و به ایران نزدیک شدند که در این سال‌ها هم پیمان و دوست نزدیک آمریکا در منطقه بود که در دکتربین نیکسون به عنوان سیاست دو ستونی به تقویت هر یک از کشورهای ایران و عربستان از نظر نظامی می‌پرداخت. در برابر عراق هم پیمان شوروی، که در سال ۱۹۷۲ قرارداد دوستی ۱۵ ساله بین عراق و شوروی به امضاء رسیده بود. در مورد سیاست‌های آمریکا در مورد کردستان عراق در طول قرن بیستم، می‌توان به دو مقطع اشاره کرد: نخست، سیاست آمریکا در دهه ۷۰ و دوم، سیاست آمریکا بعد از جنگ دوم خلیج فارس (ملا عمر عیسی، پیشین، ۸۴-۸۳-۸۲).

این سیاست‌ها در هر دهه متأثر از ساختار نظام بین‌الملل بود. در دهه‌ی ۷۰ ساختار دوقطبی شرق و غرب و رقابت ایدئولوژیک که به سایر عرصه‌ها نیز کشیده شده بود در اوج خود قرار داشت. مخصوصاً در خاورمیانه و بخصوص در مورد کشورهایی چون ایران، عراق که کردستان هم در داخل آن قرار داشت. سپس سیاست آمریکا متأثر از این سیاست‌های کلی دو بلوک در این منطقه بود، که هدف اصلی آمریکا کمونیسم و سیاست سد نفوذ آن در دستور کار قرار داشت، و با روی کار آمدن نیکسون و هنری کسینجر به عنوان یک رئالیست گرا برای پیشبرد اهداف منافع ملی خود در این زمان و دوره به صورت تاکتیکی و ابزاری از مسأله‌ی کردستان عراق حمایت نمودند که بیشتر هدف از آن تضعیف بغداد بود تا از نزدیکی با شوروی پرهیز نماید و دوست و هم‌پیمان خود، یعنی ایران را نیز قادر به امتیازگیری از عراق بنمایند. که در این دهه این روابط به سود کردستان عراق تمام نشد و نهایتاً با قرارداد ۱۹۷۵ بین ایران و عراق جنبش

کردستان عراق با شکست مواجه شد. اما اوضاع در دهه های بعدی و بعد از جنگ دوم خلیج فارس کاملاً متفاوت از دهه ی ۷۰ بود. چون در سال ۱۹۸۹ به صورت رسمی پایان جنگ سرد بود و دیگر ساختار نظام بین المللی دوقطبی نبود و تقریباً ایالات متحده به عنوان تنها قطب برتر جهان مطرح بود، و شوروی در این سال ها با مشکلات متعدد داخلی و خارجی مواجه بود که بیشتر به فکر اروپای شرقی و کشورهایی که از آن استقلال می گرفتند بود و تقریباً خاورمیانه از عرصه ی رقابت دو کشور خارج گشت.

در سال ۱۹۷۳ ملامصطفی، که از سوی رژیم شاه ایران بر پایداری روی خواسته های خود در مقابل حکومت بغداد تشویق می شد. رسماً دولت عراق را تهدید به یک جنگ همگانی کرد و آشکارا از دولت آمریکا درخواست کمک نمود که کردها را در مقابل حمله ی احتمالی عراق یاری دهد. دولت بعثی عراق با این که در سال ۱۹۷۰ تعهد کرده بود که ظرف چهار سال متن موافقت نامه مذکور را به طور کامل اجرا خواهد کرد، ولی در سال ۱۹۷۴ مواد مهم آن موافقت نامه را حذف کرده و مناطق نفت خیر کردستان عراق، از جمله کرکوک، خانقین و سنجار را بخشی از منطقه خودمختار به شمار نمی آورد (شیخ عطار، ۱۳۸۳: ۱۵۷). بنابراین مجموعه ی این تحولات، باعث تیرگی روابط کردها و حکومت مرکزی شد که اکنون از حمایت قوی شوروی برخوردار است که حاضر نیست به خاطر کردها دولت و کشورهای استراتژیک خاورمیانه را از کف بدهد و نتیجه ی آن چرخش کردها بود که از شوروی رویگردان شدند و به سمت ایران و ابرقدرت دیگر آمریکا گرایش پیدا کردند، که البته زمینه این رویگردانی و گرایش به سمت آمریکا از سال ۱۹۶۹ به تدریج فراهم شده بود.

با توجه به تیرگی روابط میان کردها و اعراب در عراق و جنگ دولت بغداد با کردها، در دهه ی ۷۰ آمریکا نیز وارد صحنه شد و تلاش کرد با کمک محمدرضا شاه از شورش اکراد عراق به نفع سیاست منطقه ای خود و ایجاد تحولات مناسب در بغداد استفاده کند (فردوست، ۱۳۸۴: ۵۱۰). با دور شدن عراق از شوروی و گرفتن امتیازاتی از عراق توسط محمدرضا شاه، در مارس ۱۹۷۵ با میانجیگری سادات و بومدین در کنفرانس کشورهای عضو اوپک در الجزایر ایران با صدام حسین رقیب طبیعی اش در خلیج فارس آشتی کرده که نتیجه آشتی شاه و صدام حسین انعقاد یک قرارداد مرزی و حسن همجواری به نام قرارداد الجزیره بود. شاه در این قرارداد متعهد شد که کمک های ایران به کردها را قطع کند. (ملا عمر عیسی، پیشین: ۹۲) بنابراین، دیگر دلیلی برای حمایت ایران از کردها وجود نداشت و ظرف ۲۴ ساعت پس از اعلام بیانیه ی صلح الجزایر، مقاومت کردها در سرتاسر کردستان عراق درهم شکست. پس با توجه به سوابق همکاری کرد و شوروی ها و آرمان سوسیالیستی آنها آمریکایی ها هیچ وقت در دوره ی جنگ سرد دلخوشی از کردستان عراق نداشته اند، و رهبران آن را عاملی از طرف شوروی می دانستند که در پی ایجاد حکومت های کمونیستی هستند بخصوص به شخص ملامصطفی بارزانی بی اعتماد بودند چون شخص بارزانی به مدت ۱۲ سال زیر نظر شوروی ها در آنجا زندگی می کرد و نسبت به بازگشت او به عراق به دیده ی شک و نگرانی می نگریستند. فقط در دهه ۷۰ با توجه به رقابت های استراتژیک دو ابرقدرت در خاورمیانه بود که آمریکا در صدد برمد از کردها برای پیشبرد سیاست های منطقه ای خود سود برد. کسینجر می نویسد: «کردها ورق هایی هستند که بازی می شوند و ژتون هایی که ضمن بازی مبادله می گردند.» (عزتی، ۱۳۸۱: ۳۴۱) ایالات متحده آمریکا هنگامی که به سیاست های منطقه ای خود دست یافت علیه کردها موضع

گرفت و موجب متلاشی و فروپاشی شورش کردها در سال ۱۹۷۵ شدند. بدین ترتیب در دوره‌ی جنگ سرد، کردها قربانی ساختار نظام بین‌المللی دوقطبی شرق و غرب شدند و بزرگترین صدمات و آسیب‌ها را از این ابرقدرت‌ها خوردند. که بلوک شرق و شوروی حاضر نبوده به خاطر کردستان عراق حاضر به ریسک شود و سیاستی بسیار محتاطانه در قبال آن داشت و حاضر نبود امنیت خود را به خاطر درگیر شدن با آمریکا به خطر اندازد و همچنین آمریکا نیز به خاطر سیاست سد نفوذ کمونیسم ترس از جانشینی نظام‌های کمونیستی در منطقه از همگرایی و پشتیبانی از کردستان عراق سرباز زد و با شک و نگرانی به این جنبش می‌نگریست. و از این جنبش تنها به صورت ابزاری در این مقطع از آن استفاده شد و در سال ۱۹۷۵ ضربه‌ی سنگین خورد و دیگر مسائل مربوط به کردستان عراق تا سال ۱۹۹۰ به صورت بین‌المللی و در سیاست قدرت‌های بزرگ مطرح نشد.

۲- تحولات خاورمیانه پس از جنگ سرد و تأثیر آن بر کردستان عراق

در ساختار سیاست بین‌الملل، پایان جنگ سرد نقطه عطفی مهم به شمار می‌آید، علت اصلی پایان جنگ سرد، سقوط کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی بود. که این تحولات تأثیری شگرف بر سیاست‌های ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهان پس از جنگ سرد گذاشت. و تحولات خاورمیانه نیز در دهه‌ی ۹۰ متأثر از این تغییرات در ساختار نظام بین‌المللی دوقطبی به تک‌قطبی بود که جنگ دوم خلیج فارس در دهه‌ی ۹۰ از آن جمله است. حمله عراق به کویت پس از پایان جنگ سرد و متعاقب آن حمله‌ی آمریکا برای آزادسازی کویت و اخراج عراق از این کشور باعث به وجود آمدن مجموعه تحولاتی در کردستان عراق شد که بعد از تحولات دهه ۷۰ برای بار دوم بود که مسأله‌ی کردستان عراق بین‌المللی شد که این بار تحت تأثیر نظام بین‌المللی بعد از جنگ سرد قرار گرفت و توانست حمایت غرب و ایالات متحده را بدست آورد. شاخص مهم دیگر تغییرات پایان جنگ سرد، در نقش‌های جدید یا تغییر یافته سازمان‌های بین‌المللی نهفته است. پایان شکاف مجازی در شورای امنیت سازمان ملل متحد که در طول خطوط جنگ سرد شکل گرفته بود و باعث شده بود آمریکا و شوروی به طور همیشگی از وتو بر ضد پیشنهادهای یکدیگر استفاده کنند، پایان یافت و نیروهای بالقوه‌ای برای سازمان ملل به وجود آورد تا به صورت یک سازمان جمعی و هوشمند عمل کند (اسمیت و بیلینس، ۱۳۸۳: ۲۱۵-۲۱۴).

در ۱۱ مرداد ۱۳۶۹ (دوم آگوست ۱۹۹۰) نیروهای نظامی عراق وارد خاک کویت شدند و این کشور کوچک را که در رأس خلیج فارس قرار دارد تسخیر نمودند. این حمله‌ی عراق به کویت در شرایطی بود که دیگر اتحاد جماهیر شوروی آن قدرت سابق دوران جنگ سرد نبود و این بهانه لازم را به آمریکا جهت واکنش سریع و تند و مداخله‌ی نظامی در خلیج فارس را داد. (الهی، پیشین: ۳۴۱) صدام حسین در قالب‌های دوران جنگ سرد ارزیابی‌های بین‌المللی خود را تداوم داد. بدون اینکه به این مهم توجه کند که به جهت تحول بنیادین ساختار نظام بین‌المللی می‌بایستی سیاست‌های خارجی را نیز در بستر هژمونی ایدئولوژی حاکم که مبتنی بر ارزش‌ها و منافع غرب به رهبری آمریکاست تنظیم کند. در دهه‌ی ۸۰ سده‌ی ۲۰ پس از روی کار آمدن میخائل گورباچف، فضای جدیدی در جهان به وجود آمد و منطقه را دچار تحول کرد. اصلاحات سیاسی گورباچف در شوروی که به پایان جنگ سرد انجامید، نظام بین‌المللی

رادستخوش تغییر کرد و مناسبات دو قطبی جهان را دگرگون ساخت. در چارچوب «تفکر نوین» گورباچف حمایت وسیع از اعراب جای خود را به برقراری ارتباط با اسرائیل و ایجاد تعادل در رابطه شوروی، اعراب و اسرائیل داد. روشن بود که هدف اصلی وی بهبود فزاینده روابط با آمریکا است. حرکت دیگر گورباچف رها کردن متحدان سنتی خود در خاورمیانه برای اثبات حسن نیت خویش و کنار گذاشتن رقابت با آمریکا بود که این اقدام، متحدان پیشین شوروی را در معرض تهاجم و انتقام جویی سیاسی آمریکا قرار داد. همکاری اتحاد جماهیر شوروی با آمریکا در جریان جنگ عراق با کویت، بیانگر تحول جدی در سیاست خاورمیانه‌ای اتحاد شوروی است. (امیر احمدیان، ۱۳۸۴: ۱۱) بحران خلیج فارس موجب استمرار حضور نظامی آمریکا در منطقه شده است و تأثیر زیادی بر تحولات کردستان عراق نیز داشته است. کردها نیز در مارس ۱۹۹۱ قیام کردند و تقریباً اکثر مناطق کردستان عراق را به کنترل خود درآوردند. پس از آنکه ایالات متحده حمله به عراق را قطع کرد، حمله نیروهای رژیم بعثی به کردهای عراق آغاز شد و به کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از زنان و کودکان و آواره شدن بیش از دو میلیون نفر به کشورهای ایران و ترکیه منجر شد که انعکاس وسیعی نیز در افکار عمومی جهان داشت. بنابراین با منطقه‌ای امنی که برای کردها در نظر گرفته شد موجب یک نوع استقلال برای کردستان عراق گردید. که این بار از حمایت نظام بین المللی برخوردار گردید که در شورای امنیت ملل متحد قطعنامه ۶۸۸ برای مداخله در امور بشردوستانه تصویب گردید. و منطقه‌ی پرواز ممنوع ایجاد شد. که این خود محصول ساختار جدید نظام بین الملل پس از جنگ سرد بود که تقریباً با رضایت قدرت‌های بزرگ از جمله شوروی همراه بود. مسکو در باره‌ی روش آمریکایی حل موضوع کردها در عراق به دیده‌ی تردید می‌نگریست، اما بنا به دلایلی که گفته شد و ساختار نظام بین المللی پس از جنگ سرد، شوروی در این دوره اصراری در مخالفت با ایجاد مدار ۳۶ درجه منطقه‌ی امن برای کردها نداشت. بنابراین منطقه‌ی امنی که برای کردها در نظر گرفته شد موجب یک نوع استقلال برای کردستان عراق گردید، و ادامه‌ی حیات حکومت خودمختار منطقه‌ای کردستان عراق در دهه‌ی پایانی حکومت عراق، در پناه حمایت بین المللی، به ویژه ایالات متحده آمریکا و از طریق تضعیف دولت مرکزی عراق و اقدامات بازدارنده‌ی بین المللی میسر گشت. بنابراین مسأله‌ی کردهای عراق تبدیل به مسأله‌ی بین المللی شد و بخش زیادی از کردها از نوعی خودمختاری دوفاکتو و یک مجلس ملی برخوردار شدند. (میلتون ادواردز، ۱۳۸۴: ۱۰۰) و در کنار آن، سازمان‌های بین المللی و بویژه سازمان ملل و نهادهای وابسته آن همچون کمیساریای عالی پناهندگان و نیز سازمان‌های غیردولتی کمک رسان به فعالیت مشغول شدند. (کرمی، ۱۳۷۶: ۲۰۴) بنابراین شکل‌گیری مناطق امن از موضوعاتی است که در حقوق بشردوستانه بین المللی مطرح بوده و در سال‌های پس از جنگ سرد نیز بر آن تأکید شده است. بدین ترتیب ایجاد منطقه امن ۳۶ درجه شمال عراق که از موضوعات مطرح در حقوق بین الملل از نگاه مداخله‌ی بشردوستانه است، موجب شکل‌گیری حکومت اقلیم کردستان عراق در دهه‌ی ۹۰ گردید. پس می‌توان گفت که مسأله‌ی کرد در کردستان عراق با مداخله‌ی بشر دوستانه از طرف قدرت‌های بزرگ بین المللی شد. حال برای بررسی بیشتر می‌توانیم این سؤال را مطرح کنیم، آیا ساختار نظام بین المللی در شکل‌گیری این حکومت تأثیری داشت؟ چگونه و با چه ابزارهایی؟

۲-۱- مداخله‌ی بشردوستانه

مداخله‌ی بشردوستانه عبارت است از مداخله‌ی دولت و یا گروهی از دولت‌های X با توسل به اهرم‌های سیاسی و دیپلماتیک، رسانه‌ای، اقتصادی و در آخر نظامی، در داخل سرزمین دولت Y به نفع Z (اشخاص یا گروه‌های خاص)، با هدف خاتمه دادن یا حداقل کاهش نقض فاحش حقوق بشری که Z را بالفعل یا بالقوه (تحت شرایطی) تهدید می‌کند و دولت Y توانایی رفع آن را نداشته یا اصلاً مایل به اتخاذ تدابیری در این زمینه نمی‌باشد. (سرتیپی، ۱۳۸۶: ۴۵) در طول سالهای جنگ سرد، کشورها نسبت به استفاده از اهرم مداخله به این دلیل که آن را ابزاری سیاسی در جهت تحقق اغراض سیاسی دولت‌ها می‌دانستند، تمایلی به اجرای آن و یا در مرتبه‌ی بالاتر به مشروعیت بخشیدن به آن، نشان نمی‌دادند. (همان، ۴۶) مداخله‌ی بشردوستانه در جریان جنگ سرد اقدام مشروعی نبود، اما از اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییرات مهمی در دیدگاه‌ها در این زمینه پدیدار شد. در سال ۱۹۹۰ پس از فروپاشی جنگ سرد و نظام دوقطبی سران اعضای دائم شورای امنیت گردهم آمدند و در پایان مذاکرات خویش اعلام نمودند از این پس مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی را گسترش داده و علاوه بر شناخت اقدامات نظامی به عنوان تهدید علیه صلح موضوعات دیگری چون سلاح‌های کشتار جمعی، خلع سلاح، تخریب محیط زیست و نقض حقوق بشر را نیز تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد خواهند نمود. پس در ساختار کنونی پس از جنگ سرد، حقوق بشر و حمایت از آن از اهمیت و اولویت درجه دوم به درجه اول در سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. (همان، ۸۳) از مهمترین نظریه‌های سیستمی که به توضیح سیاست خارجی دولت‌ها می‌پردازد، نظریه واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز می‌باشد. بر اساس این نظریه مهمترین عامل شکل دهنده و حتی تعیین کننده سیاست خارجی دولت‌ها عبارت از ساختار نظام بین‌المللی است. مطابق این نظریه، ساختارهای تک قطبی، دوقطبی و چندقطبی تأثیرات گوناگونی بر رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها می‌گذارند. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۰۰۶-۱۰۰۵) می‌توانیم این ادعا را داشته باشیم که ساختار نظام بین‌الملل هم تأثیری مستقیم بر روی تحولات سیاسی کردستان عراق داشته است. به عنوان نمونه در این ساختار جدید بین‌المللی پس از جنگ سرد، مداخلات بشردوستانه‌ی متعددی در مناطق مختلف جهان صورت گرفت که در شورای امنیت نیز قطعنامه‌های مختلفی در این زمینه صادر شده است، از جمله قطعنامه‌های شورای امنیت به شماره‌های ۶۸۸ و ۷۰۶ در مورد عراق، ۷۳۳، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۱۸، ۷۹۸، ۷۸۷، ۷۹۸ (بوسنی و هرزگوین) می‌توان اشاره نمود. در این دوره بود که نقض حقوق بشر، تخریب محیط زیست، منع تسلیحات کشتار جمعی، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد شدند. در حالیکه در دوره جنگ سرد به این شدت مطرح نبودند، به عنوان نمونه، فاجعه‌ی شیمیایی حلبچه در سال ۱۹۸۸ یک جنایت علیه بشریت بود اما متأسفانه متأثر از جنگ سرد قرار گرفت و از حمایت بین‌المللی برخوردار نگردید.

۲-۲- احیاء و زنده شدن هویت‌های قومی

از پایان جنگ جهانی دوم، جهان شاهد احیاء موضوع قومیت‌ها به مثابه یک معضل در سیاست، موضوعی مهم در زمینه بسیج سیاسی مردم است و منبعی برای منازعات داخلی و بین‌المللی بوده است، اهمیت سیاسی موضوع قومیت نه تنها در قلمرو سرزمین‌های تحت استعمار جهان سوم، بلکه در دموکراسی‌های فراصنعتی پیشرفته‌ی اروپای غربی و

شمال آمریکا و نیز بسیاری از ملل کمونیست چون اتحاد جماهیر شوروی سابق، یوگسلاوی، اروپای شرقی و جمهوری خلق چین نیز مطرح است (دیوید میسون، ۱۳۷۷: ۱۲۶). با گسترش کشمکش‌های قومی و افزایش اهمیت آن در سیاست بین الملل در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی شاهد توجهی فزاینده نسبت به مسأله‌ی «قومیت» و ناسیونالیسم در شاخه‌های گوناگون علوم اجتماعی بوده‌ایم. حاصل این توجه در محافل آکادمیک و حکومتی جهان، انتشار صدها کتاب و مقاله درباره‌ی درگیر شدن گروه‌های مختلف زبانی، و نژادی در فعالیت‌های سیاسی و نیز کشمکش سیاسی و نظامی آن‌ها با دولت مرکزی بوده است (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۶). قرار گرفتن قومیت در حاشیه نظری علوم اجتماعی معاصر تا حدودی مبتنی بر رقابت پارادیمی (Paradigmatic) بین نوسازی و مکاتب مارکسیستی توسعه اجتماعی است. هر دو پارادایم هویت قومیت را مسأله‌ای پیش پا افتاده و بی اهمیتی می‌دانند که مناسبت آن با گسترش و نفوذ هرچه بیشتر جامعه صنعتی و مدرن کاهش می‌یابد. اما برخلاف انتظار هر دو مکتب ما شاهد تجدید حیات سیاست قومی هستیم آن هم درست در زمانی که نفوذ اقتصاد سیاسی جهانی و گسترش فرهنگ مدرن در تمامی زوایای جهان، بخش عمده‌ای از تحلیل‌گران سیاست تطبیقی را واداشته بود تا زوال فوری قومیت، بمثابه رابط بین سیاست و ملت، را پیش بینی کنند (دیوید میسون، پیشین: ۱۲۷-۱۲۶).

همچنین سیطره آیین ملت‌سازی یکی دیگر از عرصه‌هایی بوده است که به مطالعات قومی-نژادی در علوم سیاسی و روابط بین الملل سمت و سوی خاصی داده است. باز هم تحت تأثیر تجربه ملت‌سازی غربی و با رویکردی خطی و یکسان‌انگارانه فرض بر این قرار می‌گرفت که در فرآیند ملت‌سازی و در نتیجه تشکیل دولت مدرن، واحدهای کوچکتر قومی و عشیره‌ای در دوران واحد بزرگتر دولت مدرن ادغام می‌شوند. ملت‌سازی غرب محور به تحقق نظام وستفالیایی انجامیده که در آن دولت‌ها بر قلمرو و اتباع خود حاکمیت مطلق دارند، طبعاً نظم وستفالیایی نه تنوعات قومی فروملی را بر می‌تابد و نه بنابر ذات دولت گرایانه‌اش که مبنای نظریه رئالیسم می‌شود، قومیت را در سطح روابط بین دولت‌ها به رسمیت می‌شناسد (حق پناه، ۱۳۸۷: ۴۰). در دوره‌ی جنگ سرد با توجه به تسلط این رهیافت رئالیستی پشتیبانی از جنبش‌های قومی در مناقشات قومی داخل یک کشور در دستور کار سیاست خارجی ابر قدرت‌ها و نظام بین المللی قرار نداشت و اگر هم حمایت یکی از قطب‌ها را به دست می‌آورد جنبه‌ی ابزاری داشت و حمایت آنها در راستای منافع ملی و کسب امتیاز از کشورهای درگیر منازعه‌ی قومی بوده است. از دیدگاه نظام بین الملل تا اواخر دهه‌ی هشتاد تأکید خاصی بر حفظ وضع موجود کشورهای مستقل به ویژه کشورهای کثیرالمله از لحاظ بقا و حفظ تمامیت ارضی آنها بود. کنواسیون حمایت از اقلیت‌ها و مبارزه علیه تبعیضات نژادی و اصول عمومی حقوقی ضمن آنکه کشورها را موظف می‌نماید از تبلیغ اعمال تبعیض آمیز علیه اقلیت‌ها خودداری کنند و از تأسیس سازمان‌های مبتنی بر ایده‌های عدم تساوی نژادی، ملی، قومی و مذهبی جلوگیری نمایند، ولی در عین حال اقلیت‌ها را مکلف می‌نماید که از فعالیت‌هایی علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشوری که در آن زندگی می‌کنند خودداری نمایند (باوند، ۱۳۷۷: ۲۰۹). این آئین و رویه بین المللی تا آغاز دهه نود لازم‌الرعایه و پایدار بود اما متأثر از پایان جنگ و در پرتو تحولاتی که در دهه ۹۰ در سطح جهانی اتفاق افتادند، این رویه‌های بین المللی نیز سست گردیدند و دورانی تازه در نظام بین المللی جدید پس از جنگ سرد و جهان دوقطبی آغاز گردید که باعث نوعی روند واگرایی قومی شد و این بار در این نظام بین المللی قومیت‌ها نیز

در دستورکار جهانی قرار گرفتند. فروپاشی نظام دوقطبی و پایان دوران جنگ سرد در شروع دهه ۱۹۹۰ سرآغاز ایجاد تحولاتی بود که در خلال آن متغیر قومیت به تدریج از حاشیه به متن معادلات قدرت در عرصه‌های داخلی منطقه‌ای، و بین‌المللی وارد شد (حق پناه، پیشین: ۴۸).

بنابراین مسائل قومی - مذهبی یکی از عوامل اصلی منازعه بین کشورهای خاورمیانه است و گروه‌های قومی - مذهبی در دهه ۹۰ به عنوان یکی از بازیگران فراملی، اهمیت بسیار زیادی در سیاستهای داخلی و بین‌المللی پیدا کرده‌اند. کردها که یکی از مهمترین گروه‌های قومی در خاورمیانه هستند که در دهه ۹۰ از اهمیت بین‌المللی برخوردار شدند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷: ۴۵). می‌توان نتیجه گرفت که مسأله‌ی کرد در کردستان عراق نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. که مانند سایر موارد منازعات قومی جهانی متأثر از ساختار نظام بین‌الملل بوده است به طوریکه در دوره جنگ سرد و نظام دوقطبی مسأله‌ی کردستان عراق به عنوان یک منازعه قومی بعد بین‌المللی پیدا نکرد، اگر چه در موارد و مقاطعی توجه ابر قدرت‌ها را به خود جلب کرد. سیاست بین‌الملل (بازیگران بزرگ و منطقه‌ای در نظام بین‌الملل) از تفاوت‌های زبانی و مذهبی به شیوه‌ای ابزارگونه و در جهت رسیدن به اهداف خاص بهره‌برداری کرد. و در طرح مسائل و کشمکش‌های قومی مؤثر بوده است (احمدی، پیشین: ۳۰۸). اما اینگونه استفاده کردن ابزاری از قوم کرد در کردستان عراق در جنگ سرد توسط قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای نتایج منفی نیز در کل منطقه خاورمیانه به وجود آورد که می‌توان اینگونه ادعا کرد که تمامی جنگ‌های خلیج فارس بعد از دهه ۷۰ همگی محصول این بی‌توجهی به حل مسأله‌ی کردستان عراق بوده است. به عنوان نمونه استفاده ابزاری از کردستان عراق توسط ایران و آمریکا برای تضعیف عراق در دهه ۷۰ در نهایت موجب گرفتن امتیازاتی از عراق بر طبق قرارداد ۱۹۷۵ توسط محمدرضا شاه شد. و همچنین ایران نیز متعهد شد که کمک‌های ایران به کردها را قطع کند، اما در سال ۱۹۷۹ با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، صدام حسین از این امتیاز پشیمان شده و قرارداد را لغو و به ایران حمله نظامی کرد که به مدت ۸ سال تداوم پیدا کرد. که این جنگ باعث ورشکستگی اقتصادی و بدهی‌های خارجی زیاد عراق شد که صدام حسین برای جبران این بدهی و ورشکستگی اقتصادی به دولت کویت حمله کرد که نهایتاً موجب عکس‌العمل جهانی و حمله‌ی هم‌پیمانان به رهبری آمریکا شد که جنگ دوم خلیج فارس را به دنبال داشت.

۳- یازده سپتامبر و تأثیر آن بر سرنوشت رژیم صدام

هر برهه‌ای از تاریخ نظام بین‌الملل شاهد روندهایی است که بر رفتار واحدهای سیاسی نقش تأثیرگذار یا حتی تعیین کننده داشته‌اند. این مقوله‌ها بیشتر شامل آن دسته از موارد می‌شود که در محیط بین‌الملل به صورت جاری درآمده و به واسطه غلبه داشتن بر رفتار دولت‌ها اثرگذار هستند (دیلیمی معزی، ۱۳۸۷: ۲۶). بنابراین حوادث ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی مهم در تاریخ روابط بین‌الملل و تاریخ معاصر آمریکاست که موجب تغییرات گسترده‌ای در روابط بین‌الملل و بحث امنیت بین‌الملل شد و سهم عمده‌ای در تغییر استراتژی سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر داشت. هرچند شاید بتوان گفت که ۱۱ سپتامبر واقعاً باعث ساختارسازی جدیدی در نظام بین‌الملل شده است. قائل شدن توان ساختارسازی و ساختار شکنی در نظام بین‌الملل برای بازیگران غیردولتی چون گروه‌های تروریستی یا بازیگران میان‌پایه‌ای نظیر

عراق، امری دور از واقعیت است. تنها کشورها یا قطب‌هایی قادرند در سطح نظام بین الملل تغییر ایجاد کنند و توزیع قدرت و به دنبال آن، ساختار نظام را دگرگون سازند که از توانایی‌های مادی یا انسانی بالایی برخوردار باشند. کنت والتز عقیده دارد رویداد ۱۱ سپتامبر تغییری اساسی در ساختار نظام بین المللی به وجود نیاورده است (پارسای محمودی، همشهری دیپلماتیک، ۸۰:۱۳۸۷). اما به هر حال حوادث ۱۱ سپتامبر هرچند تغییرات اساسی را در ساختار نظام بین الملل به وجود نیاورد اما تأثیر مهمی در تغییر سیاست خارجی آمریکا داشت و باعث گفتمان جدیدی در مبحث امنیت بین المللی شد. که همین تغییرات موجب شد با گذشت کمتر از چند ساعت از رویداد ۱۱ سپتامبر، واشنگتن اعلام کرد وقوع این حوادث یک جنگ است. در پاسخ به چنین اعلام جنگ آشکاری تنها یک ماه پس از این رویداد، آمریکا و انگلستان در تاریخ ۱۷ اکتبر، ۲۰۰۱ حملات خود را به افغانستان آغاز کردند و باعث سرنگونی رژیم طالبان شدند و عراق نیز در مارس، ۲۰۰۳ مورد حمله قرار گرفت و رژیم صدام حسین نیز سرنگون گردید. درک تحولات نظام بین الملل و منطقه خلیج فارس بدون آگاهی از استراتژی قدرت‌های بزرگ تقریباً غیرممکن می‌نماید. چراکه تاریخ‌گوی آن است که تحولات نظام بین الملل و رفتار قدرت‌های بزرگ همواره تأثیر بسزایی بر این منطقه گذاشته است. بعد از یازده سپتامبر، استراتژی امنیت ملی ایالات متحده بر پایه مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح‌های هسته‌ای و رژیم‌های یاغی که به حمایت از تروریسم پرداخته و یا ضمن ارتباط با آنها به دنبال دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند طراحی شد (دولت آبادی، ۱۶۳:۱۳۸۳). تلاش روزافزون ایالات متحده در رویارویی با دشمن جدید (تروریسم) زمینه را برای تشکیل ساختار جدید بین الملل و بالطبع روابط بین الملل تابع آن فراهم کرده است. که به مدد آن ایالات متحده رژیم طالبان را سرنگون و افغانستان را اشغال کرد. روی هم رفته، رویدادهای ۱۱ سپتامبر آثاری ژرف بر سیاست خارجی آمریکا گذاشت و کاربرد نیروی نظامی به عنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار گرفت. مبارزه با تروریسم و جلوگیری از دستیابی مخالفان به جنگ افزارهای ویژه‌ی کشتار جمعی استراتژی کلان آمریکا را تشکیل داد. آمریکا در چارچوب استراتژی مبارزه با تروریسم، عراق را به عنوان دومین هدف خود برگزید (اطاعت، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۵۸:۲۴۸).

۴- کردستان عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و همسویی با آمریکا در سرنگونی رژیم صدام

بعد از یازده سپتامبر نقش و جایگاه بازیگران همسو و غیرهمسو با نظام بین الملل و هنجارهای بین المللی نه بر اساس میزان پابندی آنها به اصول و ارزش‌های دمکراتیک تبلیغ شده‌ی پیش از ۱۱ سپتامبر، بلکه بر اساس میزان همسویی و همکاری عملیاتی آنها با اولویت‌ها و عملیات‌های نظامی و امنیتی آمریکا در مناطق مختلف جهان تعریف و اجرا شده است. طبق این رهیافت عمل‌گرایان، اطلاق عنوان همسو یا غیرهمسو، شریک یا ناهمفاز به یک بازیگر خاص در روند مبارزه با تروریسم نه بر اساس وفاداری و پابندی بازیگران به اصولی چون دمکراسی و حقوق بشر، بلکه بر اساس میزان همراهی آنها با آمریکا تعیین و مشخص شد (سحرخیز، ۳۸۹:۱۳۸۱-۳۸۸). طی سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ درگیری‌های متعددی در داخل گروه‌های اسلام‌گرا و نیز میان آنها با حزب اتحادیه میهنی کردستان رخ داد. در هفته‌های نخستین آغاز بحران جندالسلام، اتحادیه میهنی تلاش نمود تا با بهره‌گیری از غوغای مبارزه با تروریسم بین الملل که در

پی حملات یازده سپتامبر به آمریکا آغاز شده بود، اسناد روشنی در خصوص روابط جندالسلام و القاعده که سازمان وابسته به اسامه بن لادن در افغانستان به شمار می‌رود، ارائه نماید (حق پناه، پیشین: ۲۱۹). در پی وقایع یازده سپتامبر و طرح شبکه‌های جهانی القاعده موقعیت مناسبی به دست جلال طالبانی افتاد تا با طرح موضوع ارتباط جندالسلام با القاعده و ارائه اعترافات برخی از عناصر دستگیر شده، توجه آمریکا را بر علیه این گروه جلب سازد. در گزارشی که توسط جفری گلدبرگ خبرنگار نشریه نیویورک در ماه مارس سال جاری منتشر شد، در مصاحبه وی با زندانیان، که در زندان حکومت حریم طالبانی با آنها ملاقات کرده، آنها به ارتباطات خود با القاعده و سازمان اطلاعاتی عراق (مخابرات) اشاره نموده‌اند. بنابراین پس از این اظهارات، و تبلیغ‌های گسترده جلال طالبانی بود که سرانجام موجب گردید تا توجه آمریکا به شمال عراق و گروه انصارالسلام جلب شود. که در سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ در سخنرانی‌های مختلف مقامات مختلف آمریکایی در مورد ارتباط عراق با القاعده و خصوصاً ابومصعب زرقاوی به این اطلاعات استناد می‌کردند. بنابراین بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر سیاست خارجی ایالات متحده کاملاً متوجه جنگ علیه تروریسم بود که موجب حمله آمریکا به افغانستان شد و در همین اثنا بود که کردستان عراق با درک صحیح از تحولات بین‌المللی جدید پس از رویدادهای تروریستی در آمریکا خود را با این واقعیت سازگار کرد و منافع خود را کاملاً همسو با ایالات متحده در جنگ با تروریسم تعریف نمود و توانست نظر آمریکا را به خود جلب کند. اما ترکیه که به مدت چند دهه دوست و هم‌پیمان آمریکا و عضو ناتو بود، از ایالات متحده پشتیبانی نکرد و مانع استفاده از خاک و سرزمین ترکیه برای آزادسازی عراق شد و شروط سنگین به ازای استفاده از خاک این کشور در برابر آمریکا برای حمله به صدام قرار داد. اگر ترکیه به ارتش آمریکا اجازه عبور می‌داد آسانتر و کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر عراق آزاد می‌شد. لکن آمریکا شروط ترکیه را رد کرد و ارتش آمریکا را به کویت انتقال داد. اما کردها همراه با رهبران آن در پروسه‌ی آزادی عراق با هم‌پیمانان همکاری کردند و کردستان عراق بدون هیچ پیش‌شرطی ایستگاهی آرام و مطمئن برای ارتش آمریکا گردید. زیرا کردها درک کرده بودند که سرنگونی رژیم صدام دستاورد بزرگی برای مسأله‌ی کرد می‌باشد و قدمی است به سوی برآورده شدن آرزوهای ملی کرد (سالم ناگره‌یی، ۲۰۰۷: ۲۰۹). حکومت کردستان عراق نتیجه‌ی تحولات نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد و جنگ سال ۱۹۹۱ بود که بنا به دلایل انسان‌دوستانه و مداخله‌ی بشردوستانه قدرت‌های بزرگ به شکل دو فاکتو به مدت ۱۲ سال به وجود آمد و بازیگری حاشیه‌ای در منطقه محسوب می‌شد. اما با درک رهبران کردستان عراق از حوادث یازده سپتامبر و تحولات بین‌المللی پس از آن با کنار گذاشتن اختلافات داخلی، خود را همسو با منافع ایالات متحده در جنگ علیه تروریسم قرار دادند و نهایتاً به عنوان بازیگری مهم در هم‌پیمانی با آمریکا توانستند رژیم بعثی عراق را سرنگون سازند که نقطه عطفی مهم در تاریخ معاصر کردستان عراق می‌باشد، چون این همسویی موجب گردید که کردستان عراق در تحولات بعدی صحنه‌ی داخلی عراق و نیز در صحنه‌ی خارجی عراق بعد از سقوط صدام بازیگری مهم محسوب گردد.

۵- تأثیر سیاست‌های نظام بین‌الملل بر روابط خارجی کردستان عراق از ۲۰۰۹-۱۹۹۱

روابط خارجی کردستان عراق از سال ۲۰۰۳-۱۹۹۱ با کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در سطح رسمی نبود و روابط بیشتر به صورت دو فاکتو بود و تعاملات عمدتاً با سازمان‌های بین‌المللی و سازمانهای غیردولتی برقرار گردید. اما

سرانجام پس از انتخابات سراسری ۳۰ ژانویه سال ۲۰۰۵ که در آغاز پارلمان تازه کردستان عراق نیز از سوی مردم کردستان انتخاب شد، کابینه‌ی پنجم حکومت منطقه‌ای کردستان که در واقع نخستین کابینه‌ی متحد و یکپارچه کردستان عراق بعد از سقوط صدام به شمار می‌رفت، به ریاست «نیپروان بارزانی» در تاریخ ۵/۷/۲۰۰۶ آغاز به کار کرد. این انتخابات که در واقع دومین انتخابات پارلمانی کردستان از سال ۱۹۹۲ به بعد به شمار می‌رفت، هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی از مشروعیت قانونی به شرح زیر برخوردار بود:

۱- قانون اساسی موقت عراق در مرحله انتقالی در چندین ماده و تبصره، انتخابات پارلمانی کردستان را مورد تأیید قرار داده است، از جمله بند پ؛ ماده‌ی ۵۷، بند الف؛ ماده، ۵۳، بند الف و ب؛ ماده ۵۴.

۲- با قطعنامه‌های شماره ۱۵۱۱۴۸۳ و ۱۵۴۶ شورای امنیت سازمان ملل که بر انجام انتخاباتی آزاد و تعیین آینده سیاسی این کشور توسط ملت عراق تأکید دارد (قربانی نژاد، ۱۳۸۷: ۲۷۴). همچنین بر اساس ماده ۱۱۳ قانون اساسی عراق بند ۱: در صورتی که این قانون اساسی به اجرا گذاشته شود بر اساس آن منطقه کردستان و مقامات فعلی آن به عنوان منطقه‌ای فدرال به رسمیت شناخته می‌شوند (الدستور العراقي، شوون الاوسط: ۱۰۹). با به رسمیت شناخته شدن کردستان عراق به عنوان منطقه‌ای فدرال در قانون اساسی عراق، در سطح بین‌الملل نیز به رسمیت شناخته شد و کردستان عراق اقدام به روابط رسمی با کشورهای مختلف جهان نمود که از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ با ۳۵ کشور رابطه‌ی کنسولی مستقلی برقرار نموده است که اکنون سرکنسولگری کشورهای زیادی در شهر اربیل پایتخت کردستان فعال می‌باشند. این حکومت نیز اقدام به برپایی نمایندگی‌هایی در کشورهای مختلف نموده است.

۱-۵- تحلیل قانون اساسی عراق

در این بخش روابط خارجی حکومت اقلیم کردستان را از این نظر که چه نوع رابطه‌ای خارجی و باکی داشته باشد و چگونگی این روابط را با توجه به قانون اساسی عراق مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. در حقیقت در قانون اساسی عراق، در ماده‌های مختلف آن حوزه اختیارات دولت فدرال و دولت ایالتی به سه صورت مشخص شده است:

۱- حوزه اختیارات دولت فدرال

۲- حوزه اختیارات دولت ایالتی

۳- اختیارات مشترک دولت فدرال و ایالتی.

در بحث روابط خارجی و ارتباطات خارجی داده‌های مختلفی وجود دارند که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد. اما نکته‌ی قابل تأمل اینجاست که این اصول قانون اساسی در ماده‌های مختلف باهم در تعارض بوده و احتمال تفسیرهای مختلف از آن وجود دارد که در آینده هر یک از حکومت فدرالی و حکومت ایالتی بنا به تفسیر خود آنها را اجرا کنند، منجمد در بحث روابط خارجی حکومت ایالت کردستان. در باب چهارم قانون اساسی عراق، وظایف و اختیارات مقامات فدرال تعیین شده است.

ماده ۱۰۷: وظایف و اختیارات انحصاری مقامات فدرال شامل موارد ذیل است: بند ۱- ترسیم سیاست خارجی و نمایندگی دیپلماتیک و مذاکره درباره معاهدات و توافقنامه‌های بین‌المللی و سیاست‌های دریافت وام و امضاء انعقاد آن و ترسیم سیاست اقتصادی و بازرگانی خارجی (همان، ۱۰۸-۱۰۷). در ماده ۱۰۷ قانون اساسی عراق ترسیم سیاست

خارجی و ترسیم سیاست اقتصادی و بازرگانی خارجی در انحصار حکومت فدرال درآمده است. اما در ماده‌های ۱۰۸ و ۱۰۹ قانونی اساسی عراق دچار تعارض خواهیم شد که همین تعارض تفسیرهای هریک از دولت فدرال و منطقه‌ای را به دنبال داشته است.

ماده ۱۰۸: نفت و گاز در تملک همه مردم عراق در همه مناطق و استان‌هاست.

ماده ۱۰۹: بند ۱- دولت فدرال مسئول اداره امور نفت و گاز استخراج شده از چاه‌های فعلی به همراه دولت‌های منطقه‌ای و استان‌های تولیدکننده است تا درآمدهای حاصله به صورت منصفانه و متناسب با توزیع جمعیتی سراسر کشور تقسیم شود. و سهم دوره‌های مشخص هر منطقه که متضرر شده و رژیم سابق در حق آن اجحاف کرده است، تعیین شود تا توسعه متوازن بخش‌های مختلف کشور تضمین گردد و این امر بر اساس قانون صورت می‌گیرد. بند ۲- دولت فدرال و دولت‌های منطقه‌ای و استان‌های تولیدکننده با هم سیاست‌های استراتژیک لازم برای گسترش ثروت نفت و گاز را ترسیم می‌کنند تا با استفاده از پیشرفته‌ترین فن‌آوری و اصول بازار و تشویق به سرمایه‌گذاری بیشترین منافع برای ملت عراق تحقق یابد (همان، ۱۰۸).

چنانکه در بند ۱- ماده ۱۰۷ قانون اساسی عراق، تمام اختیارات مربوط به سیاست‌های اقتصادی و بازرگانی خارجی در انحصار دولت فدرال است اما در بند ۲- ماده ۱۰۹ قانون اساسی تفاسیر مختلفی از آن، هم از طرف حکومت کردستان و هم از طرف حکومت فدرال شده است، در این ماده تقسیم درآمدهای نفت و گاز به طور مساوی بین مناطق را در خود گنجانده است، اما سرنوشت امتیاز و حق استخراج نفت نامشخص است. بر همین اساس است که حکومت کردستان با چندین شرکت خارجی قراردادهای نفتی را به امضاء رسانده است. حقوقدانان و سیاستمداران این حکومت برای اثبات قانونی بودن این قراردادهای ماده‌های ۱۱۰ و ۱۱۱ قانون اساسی عراق استناد می‌کنند.

ماده ۱۱۰: وظایف و اختیارات مشترک مقامات فدرال و مقامات مناطق به شرح ذیل است:

۱- اداره گمرکات با هماهنگی دولت‌های منطقه‌ای و استان‌های سازماندهی نشده هر منطقه و بر اساس قانون صورت می‌گیرد.

۲- سازماندهی منابع اصلی برق و توزیع آن

۳- ترسیم سیاست زیست محیطی برای تضمین حفاظت از محیط زیست در برابر آلودگی و حفظ آن با کمک مناطق و استان‌های سازمان‌دهی نشده در هر منطقه.

۴- ترسیم سیاست‌های توسعه و برنامه‌های کلی.

۵- ترسیم سیاست بهداشتی با همکاری مناطق و استان‌های سازمان‌دهی نشده در هر منطقه.

۶- ترسیم سیاست کل آموزش و پرورش با مشاوره مناطق و استان‌های سازمان‌دهی نشده هر منطقه.

۷- ترسیم سیاست استفاده از منابع اصلی آب با هدف تضمین توزیع عادلانه آن که براساس قانون صورت می‌گیرد (نامق سالم، ۲۰۰۷: ۱۱۵-۱۱۴).

ماده ۱۱۱: هر آنچه که در وظایف و اختیارات انحصاری مقامات فدرال تصریح نشده است در حیطه اختیارات

مناطق و استان‌های سازمان‌دهی نشده در هر منطقه و اختیارات دیگر بین دولت فدرال و مناطق مشترک است و در

صورت وقوع اختلاف اولویت با قانون منطقه است (برزگر، ۱۳۸۶: ۲۱۶). مقامات حکومت کردستان به استناد ماده ۱۱۱ قانون اساسی که در آن هر آنچه که در وظایف و اختیارات انحصاری مقامات فدرال تصریح نشده است را در حیطه‌ی اختیارات مناطق می‌داند و در ماده ۱۰۹ قانون اساسی هیچ اشاره‌ای به انحصاری بودن امتیاز حق استخراج و کشف نفت نشده است تمام قراردادهای نفتی را قانونی دانسته و آن را از اختیارات مناطق می‌دانند. همچنین در ماده ۱۱۱ به این نکته اشاره شده است، که در صورت وقوع اختلاف اولویت با قانون منطقه است، که مقامات حکومت کردستان باز هم به آن استناد می‌کنند و برای تأکید بیشتر به اصول ۱۱۶ و ۱۱۷ مندرج در باب پنجم، بحث مقامات مناطق، در قانون اساسی مراجعه می‌کنند.

ماده ۱۱۶: هر منطقه قانونی برای خود تدوین می‌کند که ساختار حکومت منطقه و اختیارات مقامات آن و سازوکار اجرایی این اختیارات را به گونه‌ای که با این قانون اساسی در تناقض نباشد مشخص می‌کند (الدستور العراقي، پیشین: ۱۰۹). در همین راستا مقامات حکومت کردستان در توجیه قانونی بودن عقدها و قراردادها با شرکت‌ها و دولت‌های خارجی به اصول قانون اساسی کردستان عراق هم استناد می‌کنند که در راستای قانون اساسی عراق است. بر طبق بندهای ۴، ۵، ۶، ۷ قانون اساسی کردستان عراق، هیأت وزیران منطقه کردستان از اختیارات و صلاحیت‌های زیر برخوردار است؛

۴- اداره نمودن آن بخش از میادین نفت و گاز منطقه‌ی کردستان که تا تاریخ ۲۰۰۵/۸/۱۵ به لحاظ تجاری قابل بهره برداری بودند، همراه با حکومت فدرال، مشروط بر آنکه درآمدهای حاصله به شیوه‌ای منصفانه و بر طبق اصولی که در ماده ۱۱۲ قانون اساسی فدرال ذکر شده‌اند، تقسیم شود.

۵- طراحی نقشه‌ی سیاست‌های استراتژیک مربوط به توسعه‌ی میادین نفت و گاز با مشارکت حکومت فدرال و رضایت پارلمان کردستان.

۶- تمامی امور مربوط به اکتشافات، استخراج، مدیریت بهره‌برداری، بازاریابی، فروش و صادرات به سایر کشورها و در آن میادین نفتی که هنوز به بهره‌برداری نرسیده‌اند و یا قبل از تاریخ ۲۰۰۵/۸/۱۵ به لحاظ تجاری قابل استفاده نبوده، بر عهده‌ی حکومت منطقه‌ای کردستان است.

مقامات حکومت کردستان به استناد به ماده ۱۰۹ قانون اساسی عراق چاه‌های نفتی عراق را به دو دوره زمانی تقسیم نموده‌اند، چاه‌های قدیمی قبل از ۲۰۰۵/۸/۱۵ و چاه‌های جدید بعد از ۲۰۰۵/۸/۱۵ که در ماده ۱۰۹ اینچنین آمده است؛ دولت فدرال مسئول اداره امور نفت و گاز استخراج شده از چاه‌های فعلی به همراه دولت‌های منطقه‌ای و استان‌های تولید کننده است تا درآمدهای حاصله به صورت منصفانه و متناسب با توزیع جمعیتی سراسر کشور تقسیم شود. که به وضوح به اختیارات مشترک حکومت فدرال و منطقه اشاره شده است.

بر اساس ماده ۱۱۰ قانون اساسی فدرال، تمامی مسئولیت‌هایی که در حیطه اختیارات حکومت فدرال نیستند بر عهده‌ی حکومت کردستان است. (www.mehrnews.com (2007/7/17))

در توجیه روابط خارجی حکومت کردستان و اختیارات آن، مقامات کردستان به ماده‌ی ۱۱۷ قانون اساسی عراق نیز استناد می‌کنند که بندهای آن به صورت زیر می‌باشد:

- ۱- مقامات مناطق حق دارند از اختیارات قانونگذاری و اجرایی و قضایی این قانون اساسی استفاده کننده، به استثنای مواردی که به عنوان اختیارات انحصاری مقامات فدرال تعیین شده است.
 - ۲- مقامات مناطق می توانند در اجرای قوانین فدرال در هر منطقه در صورتی که بین قانون فدرال و قانون هر منطقه در خصوص مسائلی که در اختیارات انحصاری مقامات فدرال است تداخل نشود اصلاحاتی ایجاد کنند.
 - ۳- از درآمدهای فدرال سهم عادلانه‌ای به هر منطقه و استان اختصاص می یابد که برای اجرای مسئولیت های مربوط به آن با توجه به درآمدها و نیازها و نسبت به جمعیت آن کافی است.
 - ۴- دفاتر فدرال مناطق و استان ها در سفارتخانه ها و هیئت های دیپلماتیک تشکیل می شود تا به پیگیری امور فرهنگی و اجتماعی و توسعه ای رسیدگی کنند.
 - ۵- حکومت هر منطقه هر آنچه که برای اداره منطقه لازم باشد و به ویژه تشکیل نیروهای امنیت داخلی منطقه، مثل پلیس و اطلاعات و گارد منطقه ایجاد می کند (الدستور العراقي، پیشین: ۱۱۰).
- مقامات حکومت کردستان در راستای ماده های ۱۱۶ و ۱۱۷ قانون اساسی فدرال عراق برای توجیه روابط خارجی خود به ماده ۹ قانون اساسی کردستان عراق نیز استناد می کنند که در موارد ذیل حکومت منطقه ای کردستان را از اختیارات مشروع و قانونی برخوردار دانسته است:
- ۱- قبل از امضای هرگونه موافقت نامه میان حکومت مرکزی عراق و حکومت ها و گروه های خارجی که مرتبط با وضعیت و حقوق منطقه ای کردستان در حال و آینده باشد، حکومت مرکزی باید نظر و عقیده ای حکومت منطقه کردستان را جویا شود.
 - ۲- حکومت منطقه ای کردستان می تواند در محدوده ای قدرت خود و در ارتباط با قوانینی که خارج از حوزه ای قدرت حکومت مرکزی بغداد هستند با حکومت های منطقه ای و دولت های خارجی توافق نامه به امضاء برساند. (<http://www.kRG.org>، ۲۷، سپتامبر ۲۰۰۷)
- بنابراین از لحاظ روابط بین المللی، بر اساس یک اصل کلی در قانون اساسی عراق، این اجازه به کردها داده شده است تا در هر یک از نمایندگی های عراق در خارج از کشور یک نماینده کرد نیز وجود داشته باشد تا با نظارت بر روابط خارجی دولت عراق از متضرر شدن کردها جلوگیری کند. در این چارچوب روابط خارجی مستقلی از سوی کردها با رئیس جمهوری و وزیر امور خارجه کرد و تشکلهایی مستقل در کشورهای هدف در حال شکل گیری است. کردها علاوه بر اعزام یک نماینده به سفارتخانه های عراق در خارج از کشور، با ۳۵ کشور نیز رابطه کنسولی مستقلی برقرار کرده اند (اسدی، ۱۳۸۷: ۲۴۰). در نهایت مقامات حکومت کردستان برای قانونی بودن تمام روابط خارجی، قراردادها و مصوبات این حکومت از زمان پیدایش تا تأیید قانون اساسی عراق به ماده ی ۱۴۱ قانون اساسی عراق استناد می کنند.
- ماده ۱۴۱: اجرای قوانینی که از سال ۱۹۹۲ در منطقه کردستان وضع شده است، ادامه می یابد و مصوبات دولت منطقه ای کردستان و از جمله احکام دادگاه ها و عقود تا وقتی که بر اساس قوانین منطقه کردستان و به دستور مقامات ذیربط اصلاح و یا لغو نشده اند و برخلاف قانون اساسی نیستند نافذ به شمار می روند (الدستور العراقي، پیشین: ۱۱۵-۱۱۴). در حقیقت مقامات حکومت کردستان اعلام نموده اند که برای گسترش روابط خارجی خود با مراجعه به حقوقدانان بین الملل و تفسیر

اصول قانون اساسی عراق، روابط خارجی خود را بر اساس قانون اساسی عراق تنظیم نموده‌اند. که نقض‌کننده‌ی قانون اساسی عراق نیست و آن را حق قانونی و مشروع خود می‌دانند. اما در مقابل حکومت فدرال هم با استناد به اصول قانون اساسی، تفاسیر حکومت کردستان را از ماده‌های قانون اساسی غیرقانونی می‌پندارد و کلیه سیاست خارجی و سیاست‌گذاری اقتصادی و بازرگانی خارجی را در انحصار و اختیارات حکومت فدرالی می‌داند که از جمله به ماده ۱۰۷ و بندهای ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ و ۸ که از وظایف و اختیارات دولت فدرالی محسوب می‌شوند، استناد می‌کنند. به همین دلیل هر قانون و ماده و بندی قانونی که از طرف اقلیم کردستان یا هر اقلیمی که در آینده تأسیس شود و یا از طرف انجمن‌های استان‌ها و شهرستان‌ها صادر می‌شود که با متن قانون اساسی و ماده‌های آن در تعارض باشد ملغی و غیرقابل اجرا می‌باشند. همچنین در جواب استناد مقامات حکومت کردستان عراق به ماده‌ی ۱۱۱ که در صورت وقوع اختلاف اولویت با قانون منطقه است، مقامات فدرال آن را به دو دلیل رد می‌کنند: نخست، نباید طبق ماده ۱۳ قانون اساسی اصلاً چنین حالتی پیش آید و دوم، اگر هم به وجود آمد، درست نیست و باطل است و از همان ابتدا طبق دستور قابل اجرا نیستند.

۶- روابط خارجی حکومت کردستان با ایالات متحده آمریکا

۱-۶- روابط سیاسی - امنیتی

کردها در طول دهه‌های اخیر با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک، که با محدودیت از طرف کشورهای منطقه‌ای اطراف خود مواجه بوده‌اند، همیشه به قدرت‌های فرامنطقه‌ای توجه فراوانی نشان داده‌اند و با آنان روابط برقرار ساخته‌اند. بعد از جنگ جهانی دوم و ایجاد ساختار دوقطبی، کردها با توجه به سوابق تاریخی و همچنین نزدیکی جغرافیایی به بلوک شرق، همواره امیدوار بودند که توجه این قطب را به خود جلب نموده و از پشتیبانی آنها در سطح بین‌المللی برخوردار گردند، تا اینکه در دهه‌ی ۷۰ میلادی با بالا گرفتن تنش‌ها در بین رهبران کردستان عراق و دولت مرکزی عراق، ملا مصطفی از پشتیبانی بلوک شرق ناامید شد و به قطب مقابل یعنی آمریکا امیدوار گردید. در ابتدای دهه‌ی ۷۰ با وساطت شاه ایران، کردهای عراق با آمریکا روابط برقرار ساختند. این آغاز و شروع روابط کرد و آمریکا در قرن بیستم بود، که هر کدام از طرفین با نیت خاص و منافع خود به برقراری این روابط اقدام نمودند، اما این روابط چندان طول نکشید و با قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، بین ایران و عراق، تحت الشعاع آن قرار گرفت و آمریکائی‌ها از حمایت و پشتیبانی خود از کردستان عراق دست برداشتند، که پیامد آن شکست جنبش کردستان عراق بود.

به هر حال در دهه‌ی ۷۰ که در آغاز آن کردستان عراق امیدهای زیادی به آمریکا داشت، بعد از قرارداد ۱۹۷۵ این امیدها به بیم و ناامیدی تبدیل گشت و در نهایت جنبش کردستان عراق دچار سرخوردگی نظامی، روانی و سیاسی شد. از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۱ کردستان عراق هیچ ارتباطاتی با آمریکا نداشت و مورد بی‌مهری کامل و عدم پشتیبانی در برابر حکومت مرکزی قرار گرفت. در حقیقت در ساختار نظام بین‌الملل دوقطبی و جنگ سرد دو ابرقدرت، به دلیل قرار داشتن کردستان عراق در موقعیت ژئوپولیتیکی خاص، هیچ کدام از آنها روابط استراتژیک با آن برقرار نداشتند و در طول جنگ سرد فقط نقش ابزاری در خدمت اهداف ابرقدرت‌ها داشته‌است. به دلایل مختلفی آمریکا در دهه‌ی ۷۰ با کردستان عراق روابط ایجاد نمود و در نهایت هم از آن پشتیبانی نکرد و شکست خورد:

۱- در طول جنگ سرد هیچ وقت آمریکائی‌ها نظر مثبتی به جنبش کردستان عراق نداشتند، و به آن بدبین بودند، بخصوص به شخص ملامصطفی بارزانی، اعتماد نداشتند و او را عامل شوروی‌ها می‌دانستند، چون معتقد بودند ملامصطفی در مدت اقامت خود در شوروی، زیر نظر سازمان‌های امنیتی بلوک شرق قرار داشته و در خدمت اهداف و منافع شوروی بوده است.

۲- بنا به گفته‌ی محمود عثمان یکی از سیاستمداران کرد عراق، رابطه کرد و آمریکا فقط از طریق کانال شاه ایران بود و این روابط در ابتدا با پیشنهاد شاه ایران به کسینجر وزیر امور خارجه‌ی نیکسون، و سپس با جواب مثبت آنها برقرار گردید. رابطه فقط تا زمانی ادامه یافت که شاه ایران می‌خواست.

نهایتاً با امتیاز گرفتن ایران از عراق در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، با پیشنهاد شاه به آمریکا تمام روابط خود با رهبران کرد را قطع نمودند. در حقیقت از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۸ آمریکا با نگاه بدبینانه همانند کره شمالی، به کردستان می‌نگریست و در سال ۱۹۵۸ هنگامیکه ملامصطفی از اتحاد شوروی به کردستان عراق برگشت، آمریکایی‌ها از جانب او احساس خطر می‌کردند. اما در سال ۱۹۶۱ ملامصطفی در پی ایجاد روابط با ایالات متحده بود، که عملی نشد. تا اینکه در سال ۱۹۷۲ با امضای قرارداد دوستی بین شوروی و عراق، شاه به آمریکا توصیه نمود، که با کردها روابط ایجاد شود و این روابط همچنانکه گفته شد به دست شاه ایران بود، که با قرارداد ۱۹۷۵ این روابط کاملاً قطع گردید. در حقیقت هردو بلوک در دوران جنگ سرد به دولت مرکزی توجه داشتند نه به کردستان عراق. به هر حال ملت کرد تا ۱۹۵۸ به اتحاد شوروی امید داشت تا به حمایت از جنبش کردستان بپردازد، اما بعد از آن و با توجه به تحولات کردستان و دولت مرکزی عراق، ملامصطفی به این نتیجه رسید که اتحاد جماهیر شوروی نگاه آنچنانی به مسئله کرد ندارد. آمریکا نیز در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود به این منطقه هیچ توجهی نداشته است و تا سال ۱۹۹۱ هیچ رابطه‌ای با کرد برقرار نداشت.

۶-۱-۱- روابط سیاسی - امنیتی از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳

آمریکا در سال ۱۹۹۱ در جریان شورش‌های داخلی در عراق نیز حتی کردها را رها کرد، تا اینکه با فاجعه هجوم دو میلیون آواره‌ی کرد عراقی به کشورهای همسایه و پیشنهاد «تورگوت اوزال» رئیس جمهور ترکیه، برای کمک به حل مشکلات آوارگان مواجه شد که جیمز بیکر برای پیگیری نزدیک رویدادها با هلیکوپتر از شمال عراق دیدن کرد و با مشاهده وضعیت بد آوارگان و فاجعه‌ی انسانی در کردستان عراق بود که آمریکا را در برابر عمل انجام شده قرار داد، و با قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر حمایت بشردوستانه، منطقه امن و پرواز ممنوع شکل گرفت. در واقع قضیه‌ی کردستان عراق در سیاست خارجی آمریکا در سال ۱۹۹۱ کاملاً انسانی و از بعد بشردوستانه بود. در حقیقت کردستان عراق به صورت تصادفی در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت، که هیچ برنامه و استراتژی خاص و بلند مدتی برای آن در کاخ سفید و در وزارت امور خارجه آمریکا وجود نداشت. در طول دهه ۹۰ روابط کرد و آمریکا هم متأثر از این عدم استراتژی بود، که در ادامه به آن اشاره می‌شود. اما با تحولات ۱۱ سپتامبر و تغییر فضای امنیتی نظام بین المللی و متعاقب آن حمله به افغانستان و عراق، روابط کرد و ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ وارد فاز دیگری شد که کرد به نزدیک‌ترین هم‌پیمان آمریکا در منطقه و در عراق بدل گشت.

رهبران کرد به خوبی آگاه‌اند که هرگونه کوشش و کنش در راستای به دست آوردن استقلال، حقوق و دیگر امتیازات ملی در حوزه‌ی خودمختاری و توسعه‌ی منطقه‌ی کردستان، با بی میلی و چه بسا مخالفت نیروهای فعال عراقی و قدرت‌های منطقه‌ای مواجه است. بنابراین متأثر از عوامل ژئوپولیتیک نمی‌توانند هم‌پیمانی راهبردی، در میان همسایگان بیابند. وجود چنین فشارهایی به همراه طرح و پیگیری مطالبات حداکثری از سوی کردها، خود به خود آنان را به سوی همکاری با بازیگران فرامنطقه‌ای به ویژه ایالات متحده می‌راند. به یقین دست آورد امروز آنها نیز برآیند همکاری با آمریکا است، از این رو، درصددند تا آنجا که مقدور باشد به سوی یک همکاری راهبردی پیش روند (کاوایانی، ۱۳۸۷: ۱۰۰). پس متأثر از همین محدودیت‌های ژئوپولیتیکی بوده است که رهبران کرد همیشه درصدد برقراری روابط راهبردی با دولت‌های فرامنطقه‌ای بوده‌اند. از موارد دیگر، باید به نامه‌ی تاریخی ۱۶/۱/۱۹۷۵ ملامصطفی به ایالات متحده اشاره کرد که در آن آمادگی خود را برای تحویل کردستان عراق به آمریکا، به عنوان ایالت پنجاه و یکم، اظهار نموده است، که حقیقتاً در راستای همین سیاست ارزیابی می‌گردد (مفیدی، ۱۳۸۶: ۱۴۲). بنابراین رهبران کرد در طول دهه‌ی ۹۰ سعی داشته‌اند که روابط خود را از صرف روابط بشردوستانه به سوی یک همکاری راهبردی هدایت کنند، که با توجه به محدودیت‌های ژئوپولیتیکی کردستان عراق، کردها می‌دانند که تنها پشتیبانی نیروهای فرامنطقه‌ای است که نقش سیاسی آنها را در منطقه تضمین می‌کند. به همین علت است که می‌خواهند، خود را به عنوان متحد راهبردی غرب و آمریکا در منطقه معرفی کنند. روابط کرد و آمریکا از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۹ میلادی فراز و نشیب‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است. این روابط را می‌توان به دو مقطع کلی تقسیم کرد: ۱- روابط کردستان عراق با آمریکا ۲۰۰۳-۲۱۹۹۱- روابط کردستان عراق با آمریکا از ۲۰۰۹-۲۰۰۳ که هر مقطع دارای خصوصیات و تحولات و سیاست مخصوص به خود است. حال سئوالات متعددی در ذهنمان مطرح می‌شود؛ آیا ایالات متحده استراتژی مشخصی در برابر کردها در دهه ۹۰ داشت؟ آیا در سطح سیاستمداران دو حزب عمده‌ی ایالات متحده جایگاه خاصی برای کرد در سیاست خارجی آمریکا وجود داشته است؟ آیا ایالات متحده کردها را به عنوان متحدان استراتژیک خود در منطقه به رسمیت می‌شناسد؟ آیا روابط کردستان عراق توانسته است با توجه به موقعیت ژئوپولیتیکی، ژئواکونومیکی و ارزش‌های دموکراسی غربی و سکولاریسم، خود را به عنوان متحدانی جذاب برای ایالات متحده تبدیل نمایند؟ آیا سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های فراملی، توانسته‌اند در توسعه‌ی روابط کردستان عراق و ایالات متحده نقش ایفا کنند؟

بسیاری از سیاستمداران منتقد کرد، معتقدند که ایالات متحده آمریکا در طول دهه‌ی ۹۰ هیچ استراتژی مشخصی در برابر تحولات کردستان عراق نداشت و در برنامه‌های میان مدت و بلند مدت سیاست خارجی آمریکا، کردستان عراق از جایگاهی برخوردار نبوده است. در حقیقت با تصویب قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت و ایجاد مناطق امن در عراق، کردستان فقط به یک اردوگاه بزرگ آوارگان تبدیل شده بود، که حتی بعد از انتخابات محلی در کردستان و ایجاد حکومت کردستان، ایالات متحده هیچ کمک و مساعدت مالی در اختیار این حکومت قرار نداد. در دوران بیل کلینتون با ایجاد سیاست مهار دوجانبه بیشتر، هدف مهار ایران و صدام بود و از کردستان عراق به عنوان اهرم فشاری برای کنترل بیشتر صدام استفاده گردید. سیاست آمریکا بعد از شکست نیروهای عراق از کشورهای ناتو، سرنگونی رژیم صدام نبوده است، بلکه سیاست آمریکا آنست که صدام همچنان بر مسند قدرت باقی بماند. اما به شرطی که همچنان در موضع ضعف

باشد. یکی از سیاست‌های آمریکا برای نیل به این هدف، یعنی ضعیف نگه داشتن صدام این بود که منطقه‌ای را در مدار ۳۶ درجه برای محافظت از کردهای عراق تشکیل داد، تا هواپیماهای آمریکایی به طور مداوم بر فراز عراق به پرواز درآیند و از این طریق بر تغییر و تحولات سیاسی آینده در عراق تسلط داشته باشند (ملا عمر عیسی، پیشین: ۱۹۹). بعد از چند سال آرامش در کردستان عراق، در مه ۱۹۹۴ درگیری‌هایی میان حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه‌ی میهنی آغاز شد. پس از مدتی درگیری میان دو حزب، ایران بر آن شد تا بین طرفین صلح برقرار کند. با توجه به فعالیت‌های ایران در کردستان عراق برای برقراری صلح، کشور آمریکا نیز برای کاهش نفوذ ایران در منطقه، نماینده خود «روبرت دویچ» مدیر بخش شمالی خلیج فارس و وزارت امور خارجه آمریکا را مسئول گفتگو با کردها و تضعیف نقش ایران در منطقه نمود. که امضاء دو توافقنامه در وهیدا و دوبلین تحت نظارت ایالات متحده در ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۹۵ به آتش بس میان دو حزب انجامید. اما اقدامات آمریکا موجب صلح بین دو حزب نشد و همچنان درگیری هادر کردستان عراق ادامه یافت (همان، ۲۰۴). از سرگیری جنگ میان احزاب کردی نشان از آن می‌داد که ایالات متحده آنچنان مصمم به پایان دادن درگیری‌ها نبود و افق روشنی برای آینده کردستان عراق نداشته است. و گرنه غیر از این بود، هیچ کدام از طرفین حاضر به از دست دادن هم‌پیمانی بزرگ چون ایالات متحده نبودند، وقایع و تحولات سال ۱۹۹۶ این ادعا را بهتر ثابت می‌کند، که دولت بیل کلینتون به نیروهای اپوزیسیون کردی کمتر بهاء می‌داده است. نمونه‌ی بارز آن شکست طرح آمریکا برای کودتا در عراق توسط کنگره‌ی ملی عراق در سال ۱۹۹۶ بود (حق پناه، پیشین: ۱۹۹). و همچنین باید به تصمیم کلینتون برای بهبود روابط با دولت صدام اشاره کرد. (همان، ۲۱۲) تلاش‌های آمریکا در سال ۱۹۹۵ به جایی نرسید. و سال ۱۹۹۶ سال اوج گرفتن جنگ بارزانی و طالبانی بود. در سال ۱۹۹۶ درگیری‌ها وسعت گرفت و موجب مذاکره و گرایش کردها به صدام حسین گردید، دولت آمریکا دچار وحشت شد که مبادا کردها با صدام حسین به توافق برسند و حضور آمریکا در منطقه، برای دفاع از منطقه‌ی امن و برای جلوگیری از حمله صدام به کردها مشروعیت خود را از دست بدهد و کردها نیز به حمایت از صدام حسین بپردازند. و بدین ترتیب سیاست‌های آمریکا در منطقه را دگرگون نمایند. اینها همه موجب شد تا آمریکا به صورت جدی تر به مسأله کردها بپردازد (شیخ عطار، پیشین: ۲۱۴).

حیث‌المجموع ایالات متحده تا سال ۱۹۹۶ در برابر مسائل و تحولات کردستان عراق علاقه‌ای نشان نمی‌داد و روابط آنچنانی هم با احزاب کردستان عراق برقرار نداشت و این باعث سرخوردگی و عدم اعتماد بیشتر کردها به آمریکا شد. بخصوص کردها این گفته‌ی «رابرت پلترو» معاون وزیر امور خارجه آمریکا در کنگره را به یاد داشتند که گفته حمایت از کردها سیاست این دولت نیست. (حق پناه، پیشین: ۲۰۳) همچنانکه گفته شد با نگرانی ایالات متحده از دخالت رژیم بعثی در بازپس‌گیری شهر اربیل توسط حزب دمکرات کردستان عراق باعث واکنش ایالات متحده نسبت به اوضاع و تحولات این منطقه گردید. غرب و آمریکا در آغاز درگیری خود را از معرکه کنار کشیدند، اما با وسعت گرفتن آن و سرعت گرفتن روند مذاکرات بین صدام و بارزانی، آمریکا از توافق احتمالی بغداد با بارزانی دچار وحشت شد، زیرا در این صورت بهانه‌ی مشروعیت حضور آمریکا برای دفاع از منطقه‌ی امن زیر سؤال می‌رفت. به همین دلیل آمریکا به صورت جدی تری به مسأله‌ی کردها پرداخت و پلترو (Peletro) معاون وقت وزیر امور خارجه آمریکا در امور خاور میانه، برای پایان دادن جنگ بین دو حزب وارد عمل شد و طی تماس تلفنی سران دو حزب رقیب را به لندن دعوت کرد (شیخ

عطار، پیشین: ۲۳۳-۲۳۲). این آغاز توجه جدی ایالات متحده به کردستان عراق بود که ناشی از رویدادهای سال ۱۹۹۶ بود.

به تدریج ایالات متحده نظارت و روابط بهتری با سران احزاب کردستان عراق برقرار ساخت و حتی در سال ۱۹۹۷ نمایندگی حکومت اقلیم کردستان در شهر واشنگتن تأسیس شد، که در واقع در سطح یک سفارتخانه عمل می‌کرد و این نشان‌دهنده رویکردی متفاوت از سال‌های اولیه دهه‌ی ۹۰ به کردستان عراق بود. در ژوئیه ۱۹۹۸ «دیوید ولش» از معاونت امور خاورمیانه وزارت امور خارجه آمریکا در سفر به کردستان عراق از دو رهبر کرد به طور رسمی دعوت کرد تا برای مذاکره و انعقاد صلح به آمریکا سفر کنند (حق‌پناه، پیشین: ۲۰۳). سرانجام رهبران دو حزب رقیب در کردستان عراق مسعود بارزانی و جلال طالبانی به دعوت آمریکا به ترتیب در ۱۱ و ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۸ وارد واشنگتن شدند و ضمن ملاقات با وزیر خارجه آمریکا و سایر مقامات این کشور، در شانزدهم سپتامبر در محل وزارت امور خارجه آمریکا با حضور مادلین آلبرایت و وزیر امور خارجه آمریکا توافقنامه صلح را به امضاء رسانیدند. بر اساس این توافقنامه (که در ۱۷ سپتامبر امضاء شد) دو گروه کرد عراقی اختلافات خود را کنار گذاشتند و موافقت کردند به طور مشترک اداره مناطق کردنشین شمال عراق را بر عهده بگیرند (فصلنامه خاورمیانه، ۱۳۷۷: ۲۰۴-۱۸۷). امضای پیمان واشنگتن علل گوناگونی داشت، که یکی از علل اصلی آن همزمان شدن با طرح آزادسازی عراق در کنگره ایالات متحده بود. همچنین ایالات متحده اهداف دیگری را هم از طریق پیمان واشنگتن دنبال می‌کرد، که عبارتند از: ۱- جلوگیری از مصالحه‌ی کردها با رژیم بعث؛ ۲- جلوگیری از نفوذ ایران در کردستان عراق؛ ۳- نفوذ در بین کردها به طوریکه کردهای عراق خود را مدیون آمریکا بدانند (ملاعمر عیسی، پیشین: ۲۰۵).

هر چند رهبران کردستان عراق، بنا به دلایل تاریخی اعتماد چندانی به ایالات متحده نداشتند، اما رهبران کردستان عراق هم‌انگیزه‌های خاص خود را از پیمان واشنگتن داشتند؛ از جمله جلب توجه سیاست خارجی قدرتمندترین کشور جهان به خود، که از طریق میانجیگری بین دو حزب اصلی کردستان عراق نمایان شد. همچنین با کنار گذاشتن اختلافات خود که همزمان بود با طرح آزادسازی عراق و تصویب بودجه ۹۷ میلیون دلاری کنگره‌ی آمریکا برای معارضین عراقی که دو حزب کردی هم جزو معارضین و گروه‌های اصلی دریافت‌کننده‌ی کمک محسوب می‌شدند و با پیمان واشنگتن رهبران کردستان عراق، تضمین امنیتی از ایالات متحده‌ی آمریکا گرفتند. چنانکه در پایان امضاء توافق نامه واشنگتن مادلین آلبرایت و وزیر خارجه آمریکا در حضور خبرنگاران به این نکته تأکید کرد که ایالات متحده آمریکا است که تصمیم خواهد گرفت که کی و چگونه، به اقدامات بغداد علیه همسایگان عراق، امنیت منطقه‌ای، منافع حیاتی آمریکا و مردم عراق از جمله ساکنان شمال کشور، پاسخ دهد. چنانچه عراق تلاش کند که از محدوده‌ی استراتژیک خود فراتر رود، پاسخ حتمی و قوی خواهد بود. اما ما بر طبق طرح خود اقدام خواهیم کرد و نه بر اساس طرح صدام حسین. (فاتح ره‌سول، ۲۰۰۷: ۵۰۷-۵۰۶) بدین ترتیب البرایت تأکید کردند که ایالات متحده متعهد به حفاظت از منطقه‌ی کردستان در برابر رژیم صدام می‌شود، و از آن پشتیبانی به عمل می‌آورد.

به دنبال اختلاف میان کمیسیون ویژه‌ی سازمان ملل (آنسکام) و دولت عراق پیرامون ردیابی برنامه‌ی سلاح‌های انهدام جمعی عراق، که مذاکرات دچار بن بست شد، کنگره‌ی آمریکا و مجلس سنای این کشور لایحه‌ای را در مورد

کممک به سرنگونی رژیم صدام حسین به تصویب رساندند. بر اساس این قانون، رئیس جمهور آمریکا اختیار پیدامی کرد که جهت سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق، کمک‌های مالی و نظامی در اختیار مخالفان بغداد قرار دهد. قانون آزادسازی عراق نیز، که کنگره‌ی آمریکا آن را تصویب کرد در مرحله‌ی اجراء در دست کلینتون معطل ماند و دائماً به مواضع متعددی روبرو گشت. کمک‌های مالی به معارضین در دوران کلینتون به سختی صورت گرفت و اسباب شکایت همه معارضین را فراهم ساخت (شیخ عطار، پیشین: ۲۸۶). به همین دلیل کردها علی‌رغم احساس وابستگی به قدرت نظامی آمریکا و با وجود تلاش برای جلب نظر این کشور، مصرانه معتقد بودند که آمریکا برای تغییر رژیم حاکم بر عراق جدی نیست (همان، ۲۸۹). اما روابط کرد و آمریکا از سال ۱۹۹۸ بعد از توافقنامه واشنگتن همچنان به آرامی و به تدریج روبه گسترش بود. و بر اساس یکی از بندهای توافق نامه، رهبران هر دو حزب هر دو ماه یکبار چه در داخل کردستان و یا در خارج، برای بهتر اجرایی شدن توافق نامه می‌بایستی دیدار می‌کردند. که گهگاهی این دیدارها در واشنگتن و با نظارت آمریکایی‌ها انجام می‌شد. در ۲۰۰۰/۷/۵ دو هیئت حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی در واشنگتن دیدار کردند، که هوشیار زیباری نماینده حزب دمکرات در باره‌ی نتایج این دیدار گفتند: در سفر اخیرمان دو نوع جلسه با مسئولین بلندپایه آمریکا داشتیم، نخست به مثابه جزئی از اپوزیسیون عراق و در بخش دوم هم ما به عنوان کرد با مسئولین آمریکا تشکیل جلسه دادیم. همچنین آقای سامی عبدالرحمن نیز گفتند: تعهد به محافظت از ملت کرد از سپتامبر ۱۹۹۸ به وجود آمد، در همان زمان امضاء کردن موافقت نامه، البرایت بر ادامه‌ی محافظت از کردستان عراق تأکید نمودند. در این سفر اخیر هم آنچه دیدم و شنیدم تأکید مجدد و همان مواضع قبلی است. (گولان، ژماره ۲۸۷، ۲۰۰۰: ۶) تا سال ۲۰۰۰ میلادی دیپلماسی کرد که توانسته بود نظر و سیاست خارجی آمریکا را جلب نماید و آمریکا را ملتزم به محافظت از کردستان عراق در برابر رژیم بعثی نمایند با موفقیت نسبی همراه بود، اما این به معنی اعتماد کامل رهبران کرد به ایالات متحده نبود و عمده نگرانی دیپلماسی کرد در اواخر سال ۲۰۰۰ نسبت به تغییر دولت و روی کار آمدن احتمالی رقیب حزب دمکرات یعنی جمهوری خواهان بود که ترس و امیدهایی برای رهبران کردستان عراق داشت. چرا که هنوز کردستان عراق در روابط خود با آمریکا نتوانسته بود وارد یک رابطه‌ی راهبردی شود، و هر آن نگران بودند که قربانی سیاست‌ها و منافع ایالات متحده شوند و آنها همانند سال ۱۹۷۵ فقط به صورت ابزاری استفاده گردند.

اما با پایان یافتن دوره‌ی کلینتون و پیروزی جورج بوش پسر در انتخابات، حزب جمهوریخواه دولت را در ایالات متحده به دست گرفت. با روی کار آمدن بوش، کردها و دیگر معارضین امید تازه‌ای یافتند که گروه جدید، مانند بوش پدر برخورد قاطع تری با مسئله عراق خواهند نمود. بوش در تبلیغات انتخاباتی خود بارها از سیاست‌های کلینتون در مورد عراق انتقاد کرده بود و تلویحاً گفته بود که باید مأموریت ناتمام پدرش به اتمام برسد. (شیخ عطار، پیشین: ۲۹۳) خوش بینی کردها به نئومحافظه‌کاران به این دلیل بود، که اکثر اعضای کلیدی حکومت بوش کسانی بودند که در دوران بوش پدر وی رادر جنگ خلیج فارس همراهی کرده بودند. از جمله چهره‌های سرشناس نئومحافظه‌کاران، رامسفلد، دیک چینی، پل ولفووتیز و ریچارد پریل در تیم بوش قرار داشتند که در سال ۱۹۹۸ به همراه دیگر استراتژیست‌های نئومحافظه‌کار طرح سرنگونی صدام رادر دستور کار خود قرار داده بودند و همچنین ارتباط نزدیکی با معارضین عراقی داشتند. ارتباط برخی از سیاستمداران کرد با برخی از چهره‌های سرشناس نئومحافظه‌کار مانند ولفووتیز جای خوش بینی بود اما این خوش بینی

به صورت کلی در مورد پرونده‌ی عراق مصداق پیدا می‌کرد، ولی هنوز تیم جدید دولت جدید بوش در مورد کردستان عراق هیچ سیاست مشخص و روشنی را نداشتند و سیاست‌هایشان مبهم بود، شاید اگر حوادث ۱۱ سپتامبر اتفاق نمی‌افتاد وضعیت روابط کرد و آمریکا حالت دیگری داشت. به همین دلیل بود که در همان ماه‌های نخستین روی کار آمدن بوش، جلال طالبانی و مسعود بارزانی به منظور جلب نظر حکومت جدید آمریکا مشترکاً نامه‌ای به جورج بوش نوشتند، که این نخستین تعامل رهبران سیاسی کرد با جورج بوش بود. در بخش‌هایی از این نامه آمده است؛ نخست اینکه اذعان داریم که کردها به ایالات متحده به عنوان یک تکیه‌گاه و نقطه‌ی امید و دوست صمیمی نگاه می‌کنند. ملت بزرگ شما امنیت مردم ما را در برابر خطرات بسیار تضمین نموده است. ما هر دو از دقت و توجه حضرت‌تعالی پیرامون موضوعات مربوط به ما کمال تشکر را داریم و تعهد می‌نماییم که با کابینه‌ی شما در منطقه در جهت صلح و دموکراسی همکاری نماییم. همچنین در قسمتی دیگر از نامه آمده است: تهاجم نظامی تازه سازمان یافته از جانب دولت بغداد وجود دارد. دخالت‌های خصمانه از سوی قدرت‌های منطقه‌ای تهدیدی علیه ثبات و امنیت پایدار منطقه می‌باشد. همچنین، از ایالات متحده آمریکا به عنوان اولین و مهمترین دولتی که از وضعیت جاری در منطقه کردستان عراق حمایت و از این موفقیت پشتیبانی نموده است، انتظار می‌رود به طور فعال از دستاوردهای اقتصادی پشتیبانی نموده و وضعیت سیاسی، امنیتی و تمامیت ارضی منطقه کردستان را تثبیت نماید. در واقع یک کردستان عراق پایدار، محکم و موفق به عنوان وزنه‌ای قوی در برابر تبلیغات دولت عراق محسوب می‌شود. در ورای سیاست سد نفوذ ایالات متحده آمریکا کردستان عراق می‌تواند به عنوان یک اهرم قوی و پایدار در روند هرگونه فعالیت جدی و بالقوه جهت ترویج دموکراسی و انتقال آن به عراق به حساب آید (همان، ۲۹۵). به طوریکه از محتوای نامه مشخص است؛ کردها در صدد جلب دوستی ایالات متحده آمریکا به عنوان یک هم‌پیمان فرمانطقه‌ای هستند و همچنین با موفق نشان دادن سیستم حکومتی در کردستان عراق در پس جلب ایالات متحده هستند تا در تعمیم آن به عراق و منطقه از تجربه‌ی کردستان عراق استفاده شود، بنابراین رهبران کرد در کنار تضمین حفاظت از کردها در مقابل حکومت‌های منطقه‌ای در عراق، قصد دارند روابط خود با ایالات متحده را به رابطه‌ای استراتژیک تغییر دهند.

یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تنها یک حادثه در ساختمان تجارت جهانی و پنتاگون وزارت دفاع آمریکا نبود، بلکه در ارکان روابط بین الملل تغییراتی به وجود آورد که عصرنوینی در فضای امنیتی بین الملل آغاز شد. که متعاقب آن مبارزه با تروریسم به عنوان بزرگترین تهدید و خطر برای ایالات متحده در رأس سیاست‌های خارجی آن کشور قرار گرفت. بعد از سال ۱۸۱۴ برای اولین بار بود که ایالات متحده از درون خاک این کشور مورد حمله قرار گیرد. به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، نظام بین المللی عرصه‌ای برای مبارزه با تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و رژیم‌های یاعی شده که در رأس این مبارزه ایالات متحده قرار داشت و عملاً بعد از این حوادث بود که جورج بوش در سخنرانی خود شعار یا ما، یا با تروریست‌ها را مطرح نمود. پیرو همین سیاست‌ها بود که ایالات متحده تنها بعد از گذشت یک ماه از حوادث ۱۱ سپتامبر به افغانستان حمله نظامی و آن کشور را اشغال کرد. رهبری کردستان عراق در چند روز اول بعد از حوادث یازده سپتامبر با درک وضعیت جدید بین المللی به فکر سازگاری و آماده شدن با وضعیت تازه بین المللی برآمدند تا از فرصت‌های آن استفاده و در مقابل تهدیدها و خطرات احتمالی، سیاست واحد و موضع قوی داشته باشند. به همین دلیل در مورخ

۲۰۰۱/۹/۱۵ هر دو کمیته سیاسی پارتی و اتحادیه میهنی در صلاح الدین تشکیل جلسه دادند؛ که در این جلسه حوادث یازده سپتامبر یکی از موضوعات اصلی دستور کار جلسه بود. در پایان به دو نقطه‌ی مشترک زیر رسیدند:

۱- ضمن مجرمانه شناختن این کارهای تروریستی، هر دو طرف (پارتی و اتحادیه میهنی) به تندی این کار تروریستی، و ضدانسانی و مدنی را محکوم کرده و به بازماندگان قربانیان و ملت آمریکا تسلیت گفتند.

۲- گسترش و افزایش همکاری و همصدایی هر دو طرف و همه‌ی گروه‌های سیاسی در منطقه‌ی کردستان عراق و ادامه‌ی روابطشان برای اتحاد صفوف ملت کرد و موضع متحد آنها در برابر رویدادهای جدید برای محافظت از منابع ملت کرد و موضع مشترک و متحد بر ضد هر نوع رویداد تروریستی در اقلیم کردستان عراق یک ضرورت تاریخی است (فاتح رسول، پیشین: ۵۸۴).

وقوع این حوادث تروریستی در سطح جهانی همزمان بود با حوادث تروریستی دیگر در سطح کردستان عراق در سال ۲۰۰۱ که در مناطق زیر کنترل اتحادیه میهنی در حلبچه و اطراف آن چند گروه اسلامی تندرو اعلام موجودیت نموده و دست به اقداماتی تروریستی زده بودند، از جمله در روز یکشنبه ۲۰۰۱/۱۲/۱۸ فرانسو حریری، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان عراق و استاندار اربیل را ترور نمودند. (www.ktv.com) همچنین در ابتدای ماه اگوست ۲۰۰۱ جندالاسلام اعلام موجودیت نمود که از اتحاد سه گروه کوچک اسلامی تشکیل شده بود. پس از آنکه آمریکا به پیروزی‌های سریعی در افغانستان دست یافت، مقامات واشنگتن از ضرورت حمله‌ی کوبنده به عراق به شدت سخن رانند. این همان فرصتی بود که دولت بوش آن را برای اتمام مأموریت ناتمام دولت بوش پدر غنیمت می‌شمرد. از نخستین تحرکات آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ افغانستان و از اواخر سال ۲۰۰۱ اعزام هیأت‌های نظامی و اطلاعاتی از طریق ترکیه و با همراهی مقامات امنیتی و دیپلماتیک ترکیه به شمال عراق بود. این گروه‌ها دو وظیفه‌ی شناسایی امکانات کردها برای یاری به حمله آمریکا و نیز مذاکره و قانع کردن سران بارزانی را به عهده داشتند. گرچه برخورد کردها با این هیأت‌ها همراه با استقبال گرم بود، اما آنها در عین حال صراحتاً به عدم اعتماد خود به عزم جدی و حمایت تضمین شده آمریکا از خود در صورت ورود به این عملیات اشاره می‌نمودند. این دیدارها منجر به دیدار «رایان کروکر» دستیار معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاورمیانه شد که در ابتدای سال ۲۰۰۲ رخ داد. بنابراین کردستان عراق در اواخر ۲۰۰۱ و اوایل ۲۰۰۲ مورد توجه دولت بوش قرار گرفت و رهبران کرد در گفت و گوهای مختلف علیرغم ابهام در سیاست آمریکا برای سرنگونی صدام و همچنین وجود نظرات مختلف در دولت آمریکا درباره‌ی عراق اعلام آمادگی کردند که در صورت وقوع حمله‌ی آمریکا به عراق در کنار آمریکا خواهند بود و همکاری‌های لازم را خواهند داشت. این در حالی بود که در ایالات متحده در دولت بوش بین وزارت امور خارجه و وزارت دفاع دیدگاه‌های مختلفی در مورد عراق وجود داشت، از جمله وزارت امور خارجه زیر نظر کالین پاول مخالف به کارگیری کردها و معارضین بودند، اما دونالد راسفلد و پل ولفووتیز درخواست می‌کردند تا نیروهای معارضین عراقی به سلاح مجهز گردند و آمریکا برای ورود به بغداد از نیروهای هوایی استفاده کند.

در سال ۲۰۰۲ فشارهای آمریکا برای سرنگونی صدام جدی‌تر شد و در همین سال چندین دیدار بارهبران کردستان عراق به عمل آمد و کنگره‌های اپوزیسیون عراقی در شهرهای لندن و واشنگتن تشکیل گردید که کردهای عراقی و

احزاب کردی نقش برجسته‌ای در این کنگره داشتند و توانستند به عنوان یک بازیگر در سطح کنونی و در آینده عراق خود را نشان دهند. این اجلاس فراگیرترین نشست معارضین عراقی در اواخر آذرماه همان سال در هتل متروپولتین لندن با شرکت حدود سیصد نفر از عناصر حزبی و مستقل اپوزیسیون عراقی بود. حضور بی سابقه و گسترده گروه‌ها و وجود شرایط منطقه‌ای و بین المللی باعث گردید تا کنفرانس به نتایج خاصی دست یابد. این جلسات بسیار مهم است، بخصوص اینکه دو کشور اصلی و فعال در تحولات آینده عراق یعنی آمریکا و بریتانیا نیز حضور مؤثری داشتند، زیرا محل برگزاری نشست اخیر در لندن و نماینده آمریکا، یعنی خلیل زاد نیز با استقرار در طبقه‌ی چهارم این هتل، با حضور مستقیم در نشست و تشکیل جلسات متعددی با سران این گروه‌ها و شرکت در تهیه پیش نویس برخی از توافق نامه‌ها نقش میانجی را در خلال بروز اختلاف نیز برعهده داشت (حق پناه، ۱۳۸۲: ۶). آمریکا در این نشست بیشتر به دنبال ایجاد سازوکاری برای آینده، شکل دهی و ساماندهی فرایند تحول در عراق بود که از ویژگی‌های این کنفرانس اشاره به بافت نظام فدرالی، چند حزبی و دمکرات در عراق، توجه به حقوق اقوام و مذاهب، به رسمیت شناختن دین اسلام، تأکید بر حسن روابط همجوار با کشورهای همسایه، عذرخواهی از کشورهای ایران و کویت بود. در کنفرانس لندن در کمیته ۶۵ نفره با توجه به جمعیت کردها در عراق ۱۲ نفر کرد حضور داشتند. مقرر شده بود جلسه‌ی بعدی کمیته‌ی هماهنگی اواخر دی ماه در شمال عراق تشکیل گردد که اجرایی نمودن این مصوبات و در دستور کار قرار دادن تحولات بعدی را پیگیری نماید. همه گروه‌های معارض برای تعامل با آمریکا و سایر کشورهای منطقه جهت اخذ و جابجایی قدرت در عراق به توافقاتی دست یافتند (همان، ۸).

بنابراین با جدی شدن حمله آمریکا به عراق و ایفای نقش در تحولات آینده عراق و کردها با درک اینکه در تحولات آتی عراق باید به صورت متحد و یکپارچه وارد میدان بازی شوند تا توجه هرچه بیشتر ایالات متحده را به خود جلب کنند پس از اجلاس لندن، بارزانی و طالبانی با تشویق آمریکا گام دیگری برای نزدیک شدن به یکدیگر، جهت تحقق کامل موافقت نامه سال ۹۸ واشنگتن برداشتند. این مهمترین تأثیر رابطه‌ی کرد و آمریکا بود که موجب همگرایی هرچه بیشتر احزاب کردی در شمال عراق شد. در تاریخ ۲۰۰۲/۱۰/۴ پس از ۹ سال با حضور مسعود بارزانی و جلال طالبانی و مادام میتران و دکتر کندیال پارلمان کردستان عراق تشکیل جلسه داد. در این جلسه پیام کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا خوانده شد که در ابتدای آن ضمن تبریک، تشکیل این جلسه مشترک پارلمان را یک رویداد تاریخی خواند. او در این پیام نمایندگان را به وحدت فراخواند و خواستار تعهد آنها برای برقراری امنیت و رفاه و آزادی برای مناطقی که ایشان نماینده آنها هستند و برای تمام عراق شد، ضمن یادآوری این نکته که راهی را که در پیش دارید، دشوار و سخت است (فاتیح ره‌سول، پیشین: ۵۸۷). مهمترین دستاورد کردستان عراق از هم پیمانی با ایالات متحده قبل از سرنگونی صدام در حقیقت در اجلاس لندن و صلاح الدین در سال ۲۰۰۲ بود، که تمامی گروه‌های عراقی و کشورهای آمریکا و انگلستان همگی با سیستم سیاسی فدرالیسم برای اداره سیاسی عراق آینده موافقت نموده و از حمایت بین المللی برخوردار گردید. اما به تدریج، با فرارسیدن زمان نهایی حمله به عراق در ایالات متحده درباره چگونگی این حمله نظرات مختلفی به وجود آمد. استراتژی ایالات متحده در بدو حمله به عراق این بود که به هیچ وجه از گروه‌های معارض عراقی همچون کردها و یا گروه‌های معارض شیعی برای ساقط کردن صدام استفاده نشود. به عبارتی، این کشور در نظر داشت به تنهایی

صدام را ساقط کند و پس از آن نیز بدون دخالت دیگران، دولت جدید را روی کار آورد و بر اداره این کشور نظارت کند. پیش از حمله به عراق، صراحتاً این موضوع به احزاب و گروه‌های معارض عراقی تفهیم شد و حتی مقامات آمریکایی اخطار دادند که در صورت دخالت این احزاب و گروه‌ها، همانند ارتش عراقی هدف حمله نیروهای آمریکایی قرار خواهند گرفت (امیری، ۱۳۸۸: ۳).

آمریکائی‌ها در استراتژی حمله به عراق دو محور اصلی را مدنظر داشتند، جبهه‌ی جنوب از کویت و خلیج فارس و جبهه‌ی شمال از طریق کشور ترکیه، ایالات متحده برای عبور سربازان و وسایل جنگی، اهمیت خاصی برای ترکیه قائل بودند و تا ماه مارس برای حمله به عراق، برای استفاده از خاک این کشور امیدوار بودند. اما اتفاق غیرمنتظره برای آمریکا مخالفت پارلمان ترکیه در روز اول ماه مارس برای لایحه تقدیمی دولت جهت استفاده آمریکا از خاک ترکیه بود. این ماجرا طبق اظهار سخنگوی وزارت خارجه آمریکا سبب شوکه شدن ایشان شد (شیخ عطار، پیشین: ۳۳۴). این در حالی بود که در روز ۱/۳/۲۰۰۳ نیروهای معارض عراقی، با حضور بارزانی و طالبانی و عبدالعزیز حکیم و احمد چلبی و امیر حسینی در "پیرمام" تشکیل جلسه دادند. که یکی از مصوبات این بود که طالبانی و نیچروان بارزانی همراه با خلیل زاد نماینده آمریکا به ترکیه سفر کرده و با مقامات ترکیه دیدار کنند. حکومت ترکیه به وضوح به این هیئت اعلام کردند که اجازه استفاده از خاک ترکیه برای حمله به رژیم بعثی را نخواهند داد (فاتیح ره‌سول، پیشین: ۵۰۹). بدین ترتیب در مارس ۲۰۰۳ کردستان جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی و استراتژیک ایالات متحده پیدا کرد.

۶-۱-۲- روابط سیاسی - امنیتی از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹

همانطور که اشاره شد قبل از حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ ترکیه از دادن پایگاه‌های نظامی خود به آمریکا جهت حمله به عراق امتناع کردند، این اقدام ترکیه، کردها را به طور مستقیم به یک متحد قدرتمند آمریکا تبدیل کرد. آمریکایی‌ها با همکاری پیشمرگ‌های کرد قادر شدند جبهه شمال در عراق و چاه‌های نفت کرکوک را تحت کنترل خود درآورند. آنان نقش مهمی در موفقیت آمریکایی‌ها در شمال عراق داشتند. چنین اقداماتی همراه با دیگر حمایت‌های کردها از آمریکا تأثیر چشمگیر کردها را برآینده عراق تضمین کرده بود (دوهارست، ۱۳۸۷: ۳۷۹). در راستای هم‌پیمانی کردها با ایالات متحده برای سرنگونی رژیم بعثی در همان ایام نیز برای جنگ با تروریسم نیز کردستان عراق از حمایت ایالات متحده برخوردار گردید و بخش‌های مهمی از مناطق مرزی با ایران در شهر حلبچه، خورمال، تویله و بیاره را که اتحادیه میهنی کنترل آنها را از سال ۱۹۹۷ عملاً از دست داده بود، و زیر نظر احزاب اسلامی اداره می‌شد، دوباره به زیر حاکمیت اتحادیه میهنی برگشتند. بعد از سقوط بغداد، حضور ژنرال گارنر به عنوان اولین حاکم منصوب آمریکا، به مقدار زیادی کردها را مسرور نمود، زیرا وی همان کسی بود که در سال ۱۹۹۲ در کردستان به عنوان نماینده ارتش آمریکا حضور یافت و برای تشکیل کردستان خارج از کنترل بغداد در بالای مدار ۳۶ درجه فرماندهی کار را به عهده داشت. وی در همین زمان روابط بسیار نزدیکی را با احزاب و مقامات سیاسی کرد برقرار نمود. گرچه مستعجل بودن دولت گارنر و جایگزین شدن او با دیپلمات کهنه کاری چون برمر تا حدی موجب مأیوس شدن کردها شد، زیرا عملکرد برمر نشانی از توجه ویژه به کردها نداشت (شیخ عطار، پیشین: ۳۵۰).

این تغییرات نشان از دو دستگی در ایالات متحده در اداره امور عراق داشت، از یک طرف شخص وزیر دفاع رامسفلد و از طرف دیگر کالین پاول در وزارت امور خارجه بود که در نهایت با منصوب شدن پل برمر یکی از نزدیک‌ترین چهره‌ها به پاول انتظار می‌رفت که در تحولات بعدی از وزنه و اهمیت کردها کاسته شود. کردها اولین گروهی بودند که با آغوش باز نیروهای ائتلاف را پذیرفتند و از آنها حمایت تام به عمل آورده و تا واپسین لحظات در مقابل صدام جنگیدند. آمریکا نیز برای راضی نگه داشتن کردها امتیازات خاصی به آنها اعطاء کرد و نقششان را در آینده عراق بسیار برجسته نشان داد. اما تحولات چندماهه اول ۲۰۰۴ نشان داد که آمریکا تحت فشار نیروهای خارجی و گروه‌های داخلی عراق و در همسویی با اهداف بلندمدت خود باز هم به خواسته‌های کردها پشت پا زده است (کریمیان، ۱۳۸۶: ۱۹). با وجود این کردها در قانون اساسی موقت امتیازات ویژه‌ای را دریافت کردند، اعطای حق وتو نسبت به تصمیمات دولت مرکزی و استثناء شدن نیروهای نظامی کردی از خلع سلاح و پذیرش آنها در ساختار نظامی کشور از جمله امتیازات ویژه‌ای بود که به کردها اعطا شد. در کنار این امتیازات پذیرش زبان کردی به عنوان دومین زبان رسمی کشور عراق نیز از جمله حقوق فرهنگی اعطایی به کردها بود. اما به رغم این امتیازات کردها انتظار داشتند در حکومت انتقالی یکی از دو پست حساس ریاست جمهوری یا نخست وزیری در اختیار آن‌ها قرار گیرد. با اعلام لیست کابینه، ۷ وزیر کرد که از جمله پست‌های وزارت خارجه و امنیت ملی به آن‌ها اعطاء شده بود در لیست بودند اما فقط یکی از معاونان قاضی الیور، رئیس جمهور موقت عراق از میان کردها انتخاب شد (همان، ۶). این اقدامات که موجب نگرانی کردها را فراهم ساخت تا حدود زیادی متأثر از نگرش‌ها و سیاست‌های کالین پاول بود که خواهان کم‌رنگ شدن نقش کردها در عراق بود. البته سیاستمداران منتقد به احزاب کردی در کردستان عراق، معتقدند که ایالات متحده حتی در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ هیچ سیاست و استراتژی خاصی برای کرد در کردستان عراق نداشته است و علت هم‌پیمانی آمریکا با کرد را فقط برحسب نیاز و شرایط زمانی می‌دانند. به نسبت بوش، چنین به نظر می‌رسد که این توجه ناچیزی که به کردها داده، چیزی جز ابراز عصبانیت نسبت به ترک‌ها بیش نبوده است. و اگر توجه به کردها در نظر گرفته شود، در حقیقت فقط بعد از این بود که ترک‌ها اجازه عبور ارتش آمریکا برای حمله به عراق را نداده بودند. چیزی که روشن و مشخص است اینست که جورج بوش پسر در انجام عمل برعکس پدر متأثر از محرک‌های درونی است تا علم سیاست، و متأثر از احساس و عاطفه است تا عقل (روژه‌لات، ۱۶ خرداد ۸۳). در حقیقت تا این اواخر، چنانچه در نیویورک تایمز ۸ ژانویه ۲۰۰۳ آمده است، اداره بوش حتی به شیوه‌ای جدی هم به فکر استفاده از فاکتور کردی نبوده است. بر طبق نوشته‌های اخیر و افراد مطلع و نزدیک به کاخ سفید، یکی از علت‌هایی که موجب شده که اداره بوش برنامه و استراتژی برای کرد نداشته باشد، این نظر عمومی است که کردها حال به همپیمان و دوست آمریکا تبدیل شده‌اند و بیشتر از اینها باید خود را مدیون به دولت آمریکا بدانند و نباید با خواسته‌های دولت آمریکا ضدیت داشته باشند. اینها نشان می‌دهند که چرا مخالفت مصرانه کردها با پیشنهاد ۷ ژانویه‌ی پل برمر که خواهان خودمختاری کمتر برای کرد بود، مانند شوکی برای ناظران سیاسی، از قبیل ویلیام سفایر در نیویورک تایمز و جیم هوگلند در واشتنگتن پست بود، که به طور کلی اهمیت به خواست و تقاضای کردها نمی‌دهند (همان). آنچه که اوضاع را بدتر نمود، رقابت دو جناح چنی و پاول بود، در آن حال کمپ چنی به شیوه‌ای جدید و رادیکال به اوضاع خاور میانه می‌نگریست. که در آن کردها کم و بیش نقش مبهم را ایفا می‌نمودند. اما جناح پاول خواهان

سیاست همیشگی و سابق ایالت متحده در منطقه است که شامل پشتیبانی از اسرائیل، حمایت از ترک‌ها، حل مسئله‌ی فلسطین و اسرائیل و نقش خیلی ضعیفی هم به کردها داده شود. از اولین نشانه‌هایی که رئیس جمهور آمریکا اندکی به سوی پاول و نظرات او جذب شده باشد، این بود که برمر را به جای «جی گارنر» که طرفدار پاول و کسینجر بود به عنوان حاکم مدنی عراق منصوب کرد. علت اینکه پاول چرا برمر را برای تحویل این پست به جلو فرستاد این بود که هر دو با هم در چندین دولت جمهور یخواهان با هم کار کرده بودند و هر دو از نظر فکری و ایدئولوژیک به همدیگر نزدیک هستند. برای همه کسانی که در اطراف بوش هستند روشن است که پاول دوست کرد نیست. در سال ۱۹۸۸ که صدام حلبچه را بمباران شیمیایی کرد پاول دستیار مشاور نزدیک ریگان بود که کوچکترین اظهار نظری نکردند. حتی در دیدار ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۳ در شهر حلبچه پاول سخنانی را برای دلجویی مردم شهر بیان کردند. اما کلمات و جملاتش را طوری انتخاب کرده بود که کمترین اشاره‌ای به کردستان و ناسیونالیسم کردی و تاریخ کردستان داشته باشد (همان). اما این فقط یک طرف مسأله بود که پاول و همکارانش نظیر پل برمر حاکم مدنی عراق، در مورد نقش کرد مدنظر داشتند، زیرا به دلیل ژئوپولیتیک تازه کردستان در عراق جدید ایالات متحده آمریکا ناگزیر به هم‌پیمانی و همراهی کرد است. همچنین از یک سو، عواملی همچون هم آوردی و ستیزش میان شیعیان با سنی‌ها، هراس از افزایش دامنه‌ی جنگ داخلی، نفوذ فزاینده‌ی ایران به ویژه در میان شیعیان و تضعیف سکولاریسم از سوی آنان و از دیگر سو قدرت‌یابی و نقش آفرینی کردها در مقام دومین فراکسیون پارلمان و بزرگترین گروه پشتیبانان سکولاریسم در مجلس عراق با در اختیار داشتن یک چهارم از کرسی‌های پارلمان، می‌توانست توازن قوا را نگاه دارند. همگی موارد کردها را به متحدانی جذاب تر برای ایالات متحده تبدیل کرده است (کاویانی، پیشین: ۱۰۱). کردها در مارس همان سال بر اثر پافشاری و مذاکرات فشرده توانستند به دریافت سند مهمی از دولت انتقالی عراق، که در آن حق خودمختاری کردها در قالب حکومت فدرال عراق به رسمیت شناخته شده است، دست یابند. اما این سند با مخالفت جدی شیعیان و سنی‌ها روبرو شده است، به گونه‌ای که شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه هشتم ژوئن خود هیچ اشاره‌ای به خودمختاری کردها نکرده است (همشهری دیپلماتیک، شماره ۳۱: ۵).

بنابراین هر چند در اوایل آزادسازی عراق، ایالات متحده برای راضی نگه داشتن هم پیمان خود یعنی کردها، برخی امتیازات را در قانون اساسی موقت برای آنها در نظر گرفت اما با رویدادهای سال ۲۰۰۴ و در دوران پل برمر به تدریج رویگردانی به کردها آغاز شد که از جمله در قطعنامه ۸ ژوئن شورای امنیت هیچ اشاره‌ای به کردستان عراق و منطقه‌ی فدرال نشده است و همچنین در دولت موقت هیچ کدام از دو پست اصلی، ریاست جمهوری و نخست‌وزیری به کردها واگذار نشد. که این با مخالفت جدی رهبران کرد مواجه شد و از سیاست‌های جدید به شدت انتقاد کردند. مسئولان آمریکایی با حضور کردها در پست‌های ریاست جمهوری و نخست‌وزیری عراق مخالفت نمودند. بر اساس این گزارش آمریکایی‌ها با این عنوان که کردها هم پیمان اصلی آمریکایی‌ها هستند و بایستی سیاست منطقه‌ای آمریکا را مورد توجه قرار دهند بر آن بودند که کردها از بخشی از حقوق خود برای تحقق خواست‌های آمریکا چشم‌پوشی نمایند (ناشتی، شماره ۱۱، ۱۶ خرداد ۸۳). همچنین بنا به منبعی شرکت کننده در گفتگوهای بغداد که در "میدیا" اعلام کرد، پل برمر حاکم مدنی ائتلاف در عراق در مقابل درخواست رهبری کرد برای واگذاری یکی از پست‌های اصلی عراق،

به رهبران کرد اعلام کرده است که ایالات متحده کرد را دوست و هم پیمان استراتژیک خود به حساب می‌آورد و باید مانعی برای آمریکا در راضی نگه داشتن شیعه و سنی نباشد. (همان) بعد از معرفی کابینه عراق اعتراضات شدیدی مناطق کردنشین عراق را فرا گرفت، روشنفکران و منتقدان سیاسی بیشترین اعتراضات خود را متوجهی فراسیون کرد در شورای حکومت انتقالی عراق نمودند. نیچروان بارزانی که در آن زمان به عنوان نخست وزیر کردستان عراق مسئولیت اداره حکومت کردستان را برعهده داشت، اولین زنگ خطر تحولات عراق و کردستان را به صدا درآورد و در عکس العمل‌های تعریف شده مخالفت رسمی خود را با تحولات اخیر و قطعنامه ۱۵۴۶ سازمان ملل اعلام نمود. در روز ۲۰۰۴/۶/۷ جلال طالبانی و مسعود بارزانی اطلاعیه‌ای مشترک را منتشر کردند و در آن تأکید کرده بودند؛ ضروری است شورای امنیت سازمان ملل به وضوح و آشکار، به شرایط جدید عراق اعتراف کرده و قانون فدرالیسم را به رسمیت بشناسند. همچنین روز بعد هم هر دو رهبری نامه‌ای گلایه آمیز را به جورج بوش رئیس جمهور آمریکا تقدیم کردند (فاتیح، ره‌سول، پیشین: ۵۹۸). آنها در این نامه تأکید کردند که:

«آمریکا در عراق متحدی مناسب تر از کردها نداشته و ندارد. کردها از ابتدا دوشادوش سربازان ائتلاف جنگیده و با آغوش باز نیروهای خارجی را پذیرا شدند. آنها دیگر تحمل ندارند که شهروند درجه دوم باشند. در دوران صدام و پیش از آن، کردها هرگز از نهادهای ریاست جمهوری و نخست وزیری عراق نقشی نداشتند و ما امیدوار بودیم که عراق جدید متفاوت باشد، اما از زمان آزادی این کشور، شاهد نوعی جریانات ضد کردی در میان مقام‌های آمریکایی هستیم و تشکیلات ائتلاف، درآمدهای برنامه «نفت در برابر غذا» را در اختیار گرفته است در حالی که بخش عمده‌ای از این درآمد مختص کردستان می‌باشد، اما اینک کردها نسبت به دیگر مردم عراق سرانه کمتری از این درآمد را دریافت می‌کنند [...] تشکیلات موقت ائتلاف، برابری زبان کردی و عربی را نادیده می‌گیرد و حکومت منطقه‌ای کردستان را - که تنها حکومت منتخب در عراق به شمار می‌رود - به رسمیت نمی‌شناسد، در حال حاضر نیز به ندرت پیش می‌آید که دولت آمریکا و تشکیلات موقت ائتلاف به کردستان و مردم آن مراجعه کنند. با وجود این، حتی اگر حمایت ما از آمریکا پاسخی متقابل نیابد، باز ما دوستان وفادار آمریکا باقی خواهیم ماند، چرا که سرنوشت ما رابطه‌ی تنگاتنگی با آزادی عراق دارد. ما می‌دانیم که به خاطر هم‌پیمانی با آمریکا، نقشی در دوران انتقالی خواهیم داشت که به ما این امکان را می‌دهد تا در دولت موقت، نقش فعال تر داشته باشیم. قانون اساسی موقت باید در قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در مورد کردها مورد توجه قرار گیرد، در غیر این صورت اگر این قانون فسخ شود، حکومت منطقه‌ای کردستان از مشارکت در دولت مرکزی سرباز زده، در انتخابات ملی شرکت نخواهد کرد. آمریکا باید در آغاز ناآرامی در عراق، از مردم و حکومت کردستان حمایت کند. نیروی ائتلاف باید از عربیزه شدن سرزمین کردستان جلوگیری و برطبق آرزوی مردم آن عمل کنند و کردهایی را که به دست صدام، پاکسازی قومی شده‌اند به این سرزمین بازگردانند و غیربومیان را از آن خارج کنند.» (کریمیان، پیشین: ۱۴۱)

کردها بعد از این اتفاقات و رویگردانی مقامات ائتلاف در عراق، از هم پیمانی با کردستان، به صورت تلویحی به نیاز جدید ایالات متحده به نیروی کردها در صحنه‌ی جدید سیاسی عراق اشاره نمودند و آن را متفاوت از شرایط و اوضاع قبل از ۲۰۰۳ دانستند، که رابطه‌ای تقریباً یکسویه بود، اما در این مرحله جدید آمریکایی‌ها نیازمند همکاری هرچه

بیشتر کردها در عراق هستند، که رهبران کرد آن را به ایالات متحده یادآوری نمودند. آمریکا به خوبی از نقش حساس کردها در عراق و تحولات آتی این کشور آگاه بود. بنابراین سعی کرده است تا همواره آن ها را با خود همراه سازد. چرا که هرگونه اعتراضی از جانب آنها نظم احتمالی را در عراق، به خطر خواهد انداخت. (همان، ۲۰) به همین دلیل بود که ایالات متحده در تیرماه ۱۳۸۳ رهبران کرد را مطمئن ساخت که حق و حقوق آنها در عراق جدید تأمین و تضمین می شود. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در واشنگتن در کنفرانس خبری اعلام کرد که ایالات متحده با اهمیت خاصی به این نگرانی ها که در نامه ی رهبران اشاره شده می نگرد. همچنین گفت «حکومت موقت عراق» که در ۱ ژوئیه ۲۰۰۴ قدرت را به دست می گیرد باید به عراق فدرال، دمکرات، پلورالیستی و یکپارچه، متعهد باشد، زیرا در این صورت است که پشتیبان این ترکیب بندی دولت موقت خواهیم گشت. (ناویر، شماره ۱۱۸، ۱۳۸۲) در ابتدای سال ۲۰۰۴ فضای سردی بر روابط کرد و آمریکا حاکم شد و افکار عمومی بابتی اعتمادی به روابطی می نگریستند. هر چند با اعلام کاخ سفید و جواب نامه ی بارزانی و طالبانی از طرف بوش به نوعی از کردها دلجویی شد. اما تحولات داخلی عراق در ابتدای سال ۲۰۰۵ با انتخابات مجمع ملی عراق وارد پروسه ی جدیدی شد، در مورخ ۳۰/۱/۲۰۰۵ انتخابات در عراق برگزار شد و لیست هم پیمان کردستان به عنوان جبهه ای متحد با جوش و خروش در انتخابات شرکت نمودند. که در نهایت توانستند ۷۵ کرسی پارلمان را به دست آورند که دومین لیست و فراکسیون داخل پارلمان عراق را تشکیل می دادند (فاتیح ره سول، پیشین: ۶۰۸). این موفقیت دوباره وزن و اهمیت کرد را برای آمریکا به اثبات رساند و آمریکا کردها را بازیگری مطرح در عراق شناخت و نگرش این کشور به گروه های کرد در چارچوب اهداف بلند مدت قرار گرفت. یکی از موضوعات مهم و قابل بررسی در عراق جدید، اوضاع کردستان عراق پس از برگزاری انتخابات مجمع ملی بود. مجمع ملی عراق چندین کارکرد اساسی دارد: کارکرد نخست؛ تشکیل شورای ریاست جمهوری است که متشکل از رئیس جمهور و دو معاون وی هستند. رئیس جمهور نقش تشریفاتی خواهد داشت، اما مصوبات باید مورد توافق هر سه نفر قرار گیرد. این شورا نخست وزیر را به مجمع ملی عراق معرفی خواهد کرد. کارکرد دوم مجمع؛ تأکید نخست وزیر و وزراء و همچنین استیضاح نخست وزیر و وزیران و همچنین تحقیق و تفحص درباره ی کارکرد نهادهایی است که در این مجموعه هستند. سومین کارکرد مجمع؛ تدوین قانون اساسی است، که قانون اساسی باید تا اوت ۲۰۰۵ تدوین شود و تا ۱۵ اکتبر به فرماندوم گذاشته شود و چنانچه مورد بررسی قرار گیرد، مجمع باید تا پایان دسامبر ۲۰۰۵ اختیارات را به دولت جدید واگذار کند. تا این دولت براساس قانون اساسی جدید، فعالیت خود را آغاز کند. با توجه به کارکردهایی که ذکر شد مجمع ملی از اهمیت بسیاری برخوردار است، چرا که اولاً نوعی مشروعیت را برای نهادهای جدیدی که در عراق شکل خواهد گرفت ایجاد می کند، ثانیاً سهم گروه های مذهبی عراق را در اداره کشور مشخص می کند. از این جهت انتخابات از حساسیت بسیار بالایی برخوردار است و حتی گفته می شود جدی ترین انتخابات عراق در طی چند دهه ی اخیر بوده است (حق پناه، ۱۳۸۶: ۵). از سه لیست اصلی که وجود داشتند، ائتلاف عراق یکپارچه موسوم به لیست مرجعیت با کسب ۴۸ درصد آراء ۱۳۲ کرسی در مجمع ملی عراق داشت. ائتلاف کردها در رتبه ی دوم بود که متشکل از ۱۲ حزب بودند. این ائتلاف با کسب ۲۵/۷ درصد کل آراء، ۷۵ کرسی را در مجمع ملی به دست آورد. و لیست «العراقیه» که ایاد علاوی، نخست وزیر وقت عراق در صدر آن قرار داشت، ۱۳ درصد کل آراء و ۴۰ کرسی را در مجمع ملی به دست

آورد. (www.KRG.net) به نظر می‌رسد کردها در شرایط فعلی خواهان تثبیت وضعیتشان در دولت جدید عراق هستند. در ساختار سیاسی عراق، پست‌هایی چون ریاست جمهوری و معاونین آن، نخست وزیری و وزاء و ریاست مجلس از اهمیت زیادی برخوردار هستند و در این راستا کردها در تلاشند تا سهم درخور توجهی داشته باشند. (حق پناه، پیشین: ۷)

بعد از انتخابات مجمع ملی در اوایل سال ۲۰۰۵، مسأله دیگری که در خصوص کردها می‌توان مطرح کرد، تعامل و همگرایی آنها با نیروهای آمریکایی است، بخش مهمی از دستاوردهای کنونی کردها، در سایه همسویی با آمریکایی‌ها است و به نظر می‌رسد کردها این روند را همچنان ادامه خواهند داد. نگاه مساعدی که آمریکایی‌ها به کردها برای اشغال مناسب و پست‌های اجرایی دارند، نشان می‌دهد که آنها نیز به تداوم این همکاری علاقمند هستند. به عنوان مثال، وزیر خارجه فعلی عراق، هوشیار زیباری یک کرد است، همچنین تلاش فراوانی صورت می‌گیرد تا سفرای عراق از کردها باشند و آمریکائی‌ها نیز با این مسأله موافق هستند. این در حالی است که شیعیان با وجود دستاوردهای قابل توجهی که از حضور آمریکائی‌ها در عراق داشته‌اند، برای اینکه در مظان اتهام قرار نگیرند، سعی می‌کنند فاصله‌ی خود را با آمریکایی‌ها حفظ کنند. اهل سنت نیز که در تقابل آشکار با آمریکایی‌ها هستند. در این میان به نظر می‌رسد، کردها همچنان در میان مدت، به عنوان نقطه‌ی اتکای آمریکا در عراق خواهند بود. (همان، ۹) در چنین شرایطی و در میان رقابت طیف شیعیان مذهبی (لیست ائتلاف عراق یکپارچه)، شیعیان سکولار مخالف ایران و متمایل به آمریکا (به رهبری ایاد علاوی) اعراب سنی (جبهه توافق) و ائتلاف احزاب کردستانی، مطلوب آمریکا این بود که لیست علاوی رای اکثریت را آورده و به اتفاق اعراب سنی و کردها دولت ائتلافی تشکیل دهند. اما علیرغم حمایت آمریکا از گروه علاوی برخلاف انتظار آنان لیست ائتلاف عراق یکپارچه با کسب ۱۲۸ کرسی با فاصله چشمگیری از رقبای پیشی گرفت و طرفداران علاوی علی‌رغم تغییر نتایج برخی حوزه‌های انتخاباتی شکست خوردند. بدین ترتیب حتی در صورت حل اختلافات گروه علاوی، کردها و اعراب سنی - که احتمال آن بسیار اندک است - ایجاد ائتلاف مورد نظر آمریکا منتفی بود و مقامات آمریکا ناچار واقعیت تشکیل دولت به رهبری شیعیان - که البته دولتی ائتلافی و با مشارکت کردها و اعراب سنی و حتی گروه علاوی بود - پذیرفتند. در چنین شرایطی علی‌القائده آمریکا کوشید هرچه بیشتر شیعیان را به همکاری و دادن امتیاز به سه گروه دیگر وادارد و تعادل نسبی در دولت آینده پدید آورد. بدین ترتیب همه گروه‌های رقیب عملاً یکدیگر را مهار می‌کنند تا آمریکا ضمن مهار نفوذ ایران، در جلب نظر اهل سنت و کاستن از فشار حملات تروریستی سلفی‌های اهل سنت و مرتبط با القاعده به توفیقاتی دست یابد و ضمناً متحدان کرد خود را نیز راضی نگه دارد (حق پناه، ۱۳۸۴: ۱۰).

در عین حال ایالات متحده آمریکا از نتایج انتخابات عراق کاملاً ناخرسند بود زیرا در طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا که خواهان گسترش دموکراسی در کشورهای خاورمیانه و ایجاد کشورهای سکولار و همسو با آمریکا بود، نتایج غیر از آن را نشان می‌داد. برخلاف پیش‌بینی آمریکایی‌ها، تحولات ترکیه، عراق، پارلمان بحرین و پارلمان اردن نشان داد که در صورت برگزاری انتخابات آزاد، اسلام‌گراها که عموماً ضد غرب نیز هستند، پیروز خواهند شد. این تعارض، استراتژی جدید آمریکا را به شکست کشانید. در واقع عامل اصلی ناکامی آمریکا در عراق، ناامنی‌هایی که وجود دارد، نیست، بلکه

علت اصلی آن پیروزی شیعیان و سنی‌های اسلام‌گرا در انتخابات بود. در حال حاضر مالکی یک اسلام‌گرای شیعی است و همچنین المشهدانی یک سنی اسلام‌گرا است که هر دوی آنها خواهان خروج آمریکایی از عراق هستند (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۲). بدین صورت می‌بینیم که نتایج انتخابات سال ۲۰۰۵ مجمع ملی عراق بار دیگر کردها را به عنوان یکی از بازیگران اصلی در صحنه‌ی سیاسی عراق مطرح نموده و با توجه به اینکه ایالات متحده آمریکا از پیروزی نیروها و گروه‌های اسلام‌گرای شیعی و سنی در انتخابات، چندان خرسند نبود، بی دلیل نبود که یکبار دیگر کردها به هم پیمانانی جذاب برای آمریکا بدل شوند. در اواخر سال ۲۰۰۵ روابط کرد و آمریکا رو به گرمی بیشتر می‌رفت، بنا به دعوت جورج بوش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در روز ۲۳/۱۰/۲۰۰۵ مسعود بارزانی و نیچروان بارزانی همراه با هیئتی بلندپایه وارد واشنگتن شدند و از طرف رئیس جمهور مورد استقبال قرار گرفته و با مقامات عالی رتبه ایالات متحده، دیدار و تشکیل جلسه دادند. (www.kurdistantv.ntv, 2005/10/30) روند روابط کرد و آمریکا در سال ۲۰۰۵ و بعد از انتخابات روز به روز، رو به گسترش بود، تا جایی که کردها در تدوین قانون اساسی عراق نقش اساسی را ایفا نمودند و یکی از گروه‌های اصلی بودند که در هنگام تدوین حامی درج ارزش‌های سکولاریسم در ماده‌های قانون اساسی عراق بودند و بر آن پافشاری می‌کردند و به همین دلیل پشتیبانی بیشتر ایالات متحده را به دنبال داشت. این وضعیت با انتخابات مجدد اواخر سال ۲۰۰۵ دوباره تثبیت گردید. در روز ۱۵/۱۲/۲۰۰۵ انتخابات عمومی در سراسر عراق برای انتخابات نمایندگان پارلمان عراق برگزار گردید. که سرانجام در این انتخابات نیز با وجود اینکه لیست هم‌پیمانی کردستان، کرسی‌های کمتری به نسبت انتخابات قبلی به دست آورد اما دوباره در پارلمان عراق حائز رتبه‌ی دوم بعد از لیست ائتلاف قرار گرفت، که توانست در مجموع ۵۸ کرسی پارلمان را کسب نمایند. (www.KRG.org, 2005/2/16) بعد از یک ماه و پنج روز از برگزاری انتخابات پارلمان عراق، سرانجام در روز ۲۰/۱/۲۰۰۶ نتایج انتخابات اعلام گردید. لیست ائتلاف شیعه ۱۲۸ کرسی، لیست هم‌پیمانی کردستان ۵۳ کرسی، جبهه توافق سنی ۴۴ کرسی، لیست العراقیه ایاد علاوی ۲۵ کرسی، لیست گفتگوی میهنی (صالح مطلق) ۱۱ کرسی، لیست اتحاد اسلامی کردستان ۵ کرسی، لیست صلح و آزادی ۳ کرسی، لیست رسالیون ۲ کرسی، لیست ایزیدیها، ترکمن‌ها، میسان، و رافدین هر کدام یک کرسی (روزه‌لات، ژماره ۴۸، ۱۳۸۴: ۱۴).

اکنون بعد از برگزاری دو دوره انتخابات پارلمان، وزنه و اهمیت کرد در معادلات سیاسی در داخل عراق هرچه بیشتر معلوم و خود را نشان می‌داد. حال با توجه به اینکه احزاب کردستانی اکثرأ معتقد به ارزش‌های دموکراتیک، لیبرال و سکولار هستند، برای ایالات متحده اهمیت استراتژیک پیدا می‌کنند و با استقبال رسمی از رهبران کرد این ارتباطات مستحکم تر می‌شوند. و در این دیدارها مقامات عالی رتبه ایالات متحده ضمن اعلام رسمی سیاست ایالات متحده، هم‌پیمانی و تعهدات خود در قبال کردها را یادآوری نموده‌اند و بر گسترش ارتباطات تأکید نموده‌اند. «زلمای خلیل زاد» سفیر آمریکا در عراق گفته: در نظم نوین جهانی، کرد و آمریکا هر دو در یک پروژه عضو هستند. و منافع استراتژیکی نه تنها در کردستان بلکه در عراق و منطقه، دوطرف را به همدیگر گره می‌زند. بخش عمده‌ای از شراکت استراتژیک کرد با آمریکا مربوط به پروژه‌ی نظم نوین جهانی است. او با تأکید عدم اعتماد کامل کردها به آمریکا و بدبینی‌ای که از عواقب شوم انعقاد پیمان ۱۹۷۵ الجزیره سرچشمه می‌گیرد، به سیاست‌های جدید و تغییر نگرش در سیاست‌های منطقه‌ای

آمریکا، و همچنین مصالح و منافع مشترکی که کرد و آمریکا را به همدیگر پیوند می دهد خواستار کنار گذاشتن تجربه های تلخ و پیشین شد. و گفت: "تغییرات عمیقی که از ۱۹۹۱ به بعد در منطقه ایجاد شده و آنچه مربوط به کردستان است یعنی تعیین منطقه پرواز ممنوع بر فراز کردستان، همکاری مداوم آمریکا با کردها، اشتراک مساعی دو طرف در سرنگونی صدام و مهمترین حادثه ای که اخیراً صورت گرفت یعنی سفر موفق رهبر کردستان به آمریکا و دعوت از وی برای دیدار با پرزیدنت بوش در کاخ سفید، نوید صفحات زرین در تاریخ روابط کرد و آمریکا می باشد و من امیدوارم این روابط روز به روز عمیق تر شود." (سیروان، شماره ۳۶۴، ۱۳۸۴)

در واقع نشانه های عمیق تر و استراتژیک تر شدن روابط کرد و آمریکا در سال های ۲۰۰۵ تا اوایل ۲۰۰۷ را باید از تصمیم ایالات متحده برای محافظت و ممانعت از مداخله نظامی کشورهای همجوار با منطقه کردستان درک کرد. ترکیه یکی از کشورهای همجوار با کردستان عراق و متحد استراتژیک و قدیمی ایالات متحده در منطقه می باشد، که نگرانی هایی از کردستان عراق دارد و از آمریکایی ها انتظار دارد کردهای استقلال طلب شمال عراق را سرکوب کند و یا این اجازه را به نظامیان ترکیه بدهد. به هر حال، در طول این سال ها هر از چندگاهی نیروهای نظامی ترکیه با تجمع در مرزهای کردستان عراق تهدید به مداخله ی نظامی می کردند. روزنامه ی آمریکایی واشنگتن پست در گزارشی نوشته است که شاید تنها موفقیتی که آمریکا در حمله به عراق به دست آورده است، ایجاد ثبات نسبی در منطقه کردستان عراق باشد و در همین چارچوب باید از حمله احتمالی ارتش ترکیه به مناطق شمالی عراق جلوگیری کند. واشنگتن پست نوشت در هرج و مرج خونین عراق که نتیجه اشغال عراق توسط دولت جورج بوش است ثبات نسبی و موفقیت مردم کردستان عراق شاید تنها نکته مثبت از اشغالگری عراق باشد، لذا محافظت دایمی از اقلیت کرد در برابر ضربات مرگبار بغداد خود یک موفقیت تاریخی خواهد بود. همچنین به نوشته ی این روزنامه، با افزایش احتمال حمله نظامی ترکیه به منطقه شمالی عراق، این تهدید وجود دارد که آخرین میراث مثبت بجا مانده از تهاجم آمریکا نیز از بین برود و نیروهای آمریکایی دیگر نتوانند در آینده نزدیک از پایگاه های خود در شمال عراق عقب نشینی کنند (هاوار، ۲۳ تیر، ۱۳۸۶). مقامات آمریکایی در مناسبت های مختلف به استراتژیک بودن روابط کرد و آمریکا تأکید کرده اند و یادآوری نمودند که منافع استراتژیک نه تنها در کردستان بلکه در عراق و منطقه، دو طرف را به همدیگر گره می زند. بخصوص زالمای خلیل زاده همیشه در دیدار با رهبران کرد به استراتژیک بودن این روابط تأکید داشته است. خبرنگار "هولیر پست" از زالمای خلیل زاد می پرسد: با توجه به توضیحات شما، چرا کشورهای منطقه و از جمله ترکیه نسبت به حکومت کردستان عراق نظر خوشی ندارند؟ و چطور ممکن است که کردها و ترکیه که هر دو متحد استراتژیک آمریکا هستند در دو جبهه مخالف قرار بگیرند؟ خلیل زاد صراحتاً می گوید: "هر دو طرف از متحدین استراتژیک ما هستند و برای ما بسیار مهم است که دو طرف دوست و متحد باشند. و لازم است که ترکیه نیز سیاست های خود را نسبت به حکومت کردستان اصلاح کند. در این باره ما در تلاش مداوم هستیم. من شخصاً بسیار مایلم که این روابط دوستانه باشد. چند روز قبل در سفر به ترکیه و دیدارهایم با مسئولان ترک صراحتاً به آنان یادآوری کردم که باید روابط خود را هم با کردستان و هم با عراق استحکام بخشند. این نظر شخصی من نیست بلکه، سیاست رسمی دولت آمریکاست. لازم است یادآوری کنم در آخرین کنگره ی اپوزیسیون عراقی که در شهرک "پیرام" برپا شد، من شرکت داشتم و در آن هنگام که ترکیه تهدید به مداخله ی نظامی

در کردستان عراق می‌کرد تلاش بسیاری کردم که آمریکا اجازه چنین کاری را به ترکیه ندهد. و دیدیم که در نتیجه آمریکا اجازه چنین کاری را به ترکیه نداد. امید دارم ترکیه نقش مثبتی در استقرار اوضاع عراق تبیین نظم نوین جهانی در منطقه خاورمیانه به عهده بگیرد" (سیروان، پیشین).

در سال ۲۰۰۶ به موازات گرم شدن و گسترش هرچه بیشتر روابط کرد و آمریکا، روز به روز شرایط امنیتی در بغداد و استان‌های شیعه و سنی نشین بدتر می‌شد و روزانه ده‌ها بمب‌گذاری و عملیات‌های انتحاری، صدها قربانی می‌گرفت، و می‌رفت که کشور از هم پاشیده شود و در آستانه یک جنگ داخلی قرار گیرد. این سال برخلاف انتظار دولت بوش سالی پراز خشونت، ناامنی، بی‌ثباتی و درد و رنج برای عراق بود. این کشور در مرز فروپاشی سیاسی، اقتصادی و امنیتی قرار گرفت. در این سال نه تنها شورشیان عرب سنی، بلکه گروه‌های دیگری نیز به مقابله با دولت و نیروهای ائتلاف برخاستند و بیش از پیش امنیت و ثبات عراق را به چالش کشیدند. القاعده بر میزان حضور و عملیات‌های مرگبار خود افزود و با هدف ایجاد جنگ فرقه‌ای در عراق اماکن مقدس را هدف قرار داد. گروه‌های شبه نظامی شیعه هم با هدف حمایت از وضع کنونی خود، برقراری امنیت در مناطق شیعه‌نشین و مقابله با اقدامات شورشیان سنی و القاعده به سازماندهی خود پرداختند و دیگر امور امنیتی شدند (خسروی، ۱۳۸۶: ۴). ناتوانی دولت بوش و نیروهای ائتلاف در بهبود اوضاع عراق در داخل آمریکا هم ایجاد نگرانی کرد. برخی از گروه‌های سیاسی از جمله دولتمردان از پی آمدهای ناگوار امنیتی جهانی و منطقه‌ای شکست عراق هشدار دادند، گروهی دیگر از افزایش هزینه‌های سرسام آور میزان تلفات انسانی و تحلیل رفتن توان ارتش آمریکا ابراز نگرانی کردند و برخی هم از اینکه احتمالاً واشنگتن درگیر جنگی فرسایشی در عراق خواهد شد سخن گفتند. پیروزی دمکرات‌ها در انتخابات دو مجلس نمایندگان سنا، بیانگر افول جایگاه دولت بوش و جمهوریخواهان در نزد مردم آمریکاست. با پیروزی حزب دمکرات، مقابله جویی در قبال سیاست‌های نظامی نئومحافظه‌کاران در عراق افزایش یافت. و در حالی که دمکرات‌ها درکنار جمهوریخواهان در سال ۲۰۰۳ موافق حمله بوش به عراق بودند، در حال حاضر آنها به مخالفان جنگ تبدیل شده و اجماع گذشته در روند سیاست خارجی در حال فرو ریختن است (همان، ۷).

در اوایل سال ۲۰۰۶ میلادی پس از محرز شدن شکست آمریکا در عراق و افزایش فشارهای محافل سیاسی آمریکایی علیه دولت بوش، هیئتی مرکب از ده نفر از سیاستمداران با سابقه آمریکایی از هر دو حزب دمکرات و جمهوریخواه به رهبری جیمز بیکر وزیر امور خارجه اسبق آمریکا از حزب جمهوریخواه و همیلتون از حزب دمکرات مأمور تحقیق و بررسی وضعیت آشفته عراق و چگونگی خلاص کردن آمریکا از این مخمصه شدند. طرح تأسیس کمیته‌ی بیکر - همیلتون از آنجا آغاز شد که عده‌ای از نمایندگان کنگره‌ی آمریکا در سال ۲۰۰۵ از عراق دیدن کردند و وضعیت وخیم مردم عراق و نیروهای نظامی آمریکا را از نزدیک مشاهده کردند و دریافتند که وقت آن فرارسیده است تا در سیاست‌های دولت آمریکا تجدیدنظر شود و پس از بازگشت به آمریکا و دیدار با مقامات کاخ سفید ضرورت تأسیس چنین کمیته‌ای را به رئیس جمهور گوشزد کردند. (پیام کردستان، شماره ۴۶، ۱۶ بهمن ۱۳۸۵) کمیته‌ی مزبور طی یکسال مطالعه و تحقیق و صرف هزینه‌های بسیار و مشاوره با مؤسسات و پژوهشکده‌های بی‌شمار یک طرح نود و نه صفحه‌ای و هفتاد و نه ماده‌ای که مورد تأیید قریب به اتفاق محافل سیاسی آمریکایی قرار گرفت تقدیم به جورج بوش

نمود تا بر اساس آن با چالش‌های فراروی سیاست خارجی آمریکا تعامل نماید. (www.uyklat.com) در دسامبر ۲۰۰۶ بیکر - همیلتون هشدار دادند که اگر بغداد سقوط کند، عراق از هم خواهد پاشید و دچار هرج و مرج خواهد شد (خسروی، پیشین: ۹). گزارش بیکر - همیلتون با واکنش رسانه‌ها و طیفی از سیاستمداران و روشنفکران و افکار عمومی کرد مواجه شد و چند روز پس از تهیه‌ی گزارش رهبران سیاسی کردستان عراق ضمن ابراز نگرانی از این طرح، آن را مورد انتقاد قرار دادند و باعث به وجود آمدن فضای ناامیدی و ترس و بی‌اعتمادی دوباره در روابط کرد و آمریکا شد. و حتی طالبانی رئیس‌جمهور عراق نسبت به عواقب این گزارش اظهار نگرانی عمیق کردند و آن را ناعادلانه و به دور از انصاف خواندند. اما جای بحث اینجاست که جناح‌های جنوب عراق و نوری المالکی نخست‌وزیر، حساسیت آنچنانی در برابر این گزارش از خود نشان ندادند، حتی از طرف بعضی از افراد مورد استقبال قرار گرفت و حکومت عراق هم خوشبینانه با آن برخورد نمود و معتقد بود که این گزارش امنیت را به عراق باز می‌گرداند. به عقیده‌ی بعضی از پژوهشگران کرد، این گزارش را نوعی سایکس - پیکو دیگر می‌دانند که به قصد تقسیم کشورهای منطقه طراحی شده است و گمان می‌رود که کرد این بار نیز از حقوق خود محروم و چیزی را برای آنها رواندیده‌اند، حتی از کرکوک قدس کردستان نیز محروم شده‌باشد، و نیز محدود کردن فدرالیسم و حکومت کردستان و قدرت و شرکت کرد در بغداد را نیز شامل شود. (پیام کردستان، شماره ۲۴۳، دیماه، ۱۳۸۵) در ادامه اعتراضات مقامات کرد، شبکه تلویزیونی الجزیره افزود: پارلمان کردستان عراق در یک جلسه‌ی فوق‌العاده، با بررسی بخش‌های مربوط به عراق در طرح بیکر - همیلتون، مخالفت خود را با آن اعلام کرد. از زمان اعلام گزارش کمیته‌ی بیکر - همیلتون تمامی احزاب و سازمان‌های جامعه مدنی در کردستان عراق محتوای این گزارش را محکوم و مردود دانستند. جلال طالبانی رئیس‌جمهور عراق نیز این طرح را رد کرد. طرف‌های کرد عراق معتقدند در این گزارش مسائل کردها و فدرالیسم نادیده گرفته شده‌است. بیکر - همیلتون در گزارش خود درباره‌ی عراق، اصل فدرالیسم را درباره‌ی این کشور به رسمیت نشناخته‌اند که این اقدام با واکنش‌های شدید طرف‌های عراقی حامی فدرالیسم مواجه شد. همچنین در روز ۱۷/۱۲/۲۰۰۶ مسعود بارزانی از طرف مردم کردستان عراق اطلاعیه‌ای ضد گزارش بیکر - همیلتون منتشر کرد و به صراحت اعلام نمود که ملت کرد، آن را قبول ندارد و هیچ التزامی هم به آن ندارد. متن دقیق اطلاعیه به شرح زیر است (www.inistiutekurde.org):

موضع ریاست حکومت کردستان نسبت به گزارش گروه تحقیق درباره عراق

به دنبال تحقیق، بررسی و گزارش گروه تحقیق درباره‌ی عراق لازم می‌دانیم که این نکات را یادآوری و مورد توجه قرار دهیم:

۱- نیامدن هیئت بیکر - همیلتون به کردستان، به هر دلیلی، از جنبه‌های بسیار ضعیف این گزارش بوده و به همین دلیل ارزیابی‌هایی را که انجام داده، اعتبار و روایی خود را از دست داده‌است.

۲- در پیشنهاد شماره (۲۶) گروه تحقیق خواستار اصلاح قانون اساسی، با حضور متخصصان سازمان ملل شده‌است. هر نوع تغییر و اصلاح در قانون اساسی عراق باید در چارچوب همان مکانیزم‌هایی باشد که در قانون اساسی عراق به آن اشاره شده‌است و غیر از آن، هر نوع تغییراتی را رد می‌کنیم و باید همه طرفین این را بدانیم که یکپارچگی خاک عراق، مشروط به متعهد شدن به این قانون اساسی است.

۳- در پیشنهاد شماره ۲۸ به این اشاره شده‌است که درآمد نفت زیر کنترل حکومت مرکزی قرار گرفته و بر اساس تعداد ساکنان

تقسیم گردد. و کنترل حکومت کردستان بر چاههای جدید نفت با پروسه‌ی آشتی ملی ناسازگار است. در خصوص این پیشنهاد، ما تعهد خودمان را به این قانون اساسی مجدداً اعلام می‌نمائیم، که راه حل مناسب را برای آن معرفی و هر نوع تغییرات در آن را رد می‌کنیم.

۴- در پیشنهاد شماره ۳۰ که درباره‌ی کرکوک است، گزارش خواهان به تأخیر انداختن اجرای ماده ۱۴۰ است و برای این موضوع خواهان راه حلی زیر نظر گروه پشتیبانان بین‌المللی عراق می‌باشد. نظر و عقیده‌ی ما اینست که قانون اساسی مکانیزم اجرای ماده‌ی ۱۴۰ را معین نموده، و این کمترین چیزی است که کردها به آن راضی می‌شوند، به همین دلیل هر تأخیری در پروسه‌ی اجرای ماده‌ی ۱۴۰ دارای عواقب وخیمی می‌باشد که به هیچ عنوان از طرف مردم کرد قابل قبول نیست.

۵- در سرتاسر گزارش اهمیت خاصی به قدر تمند شدن حکومت مرکزی و ضعیف نگه داشتن حکومت کردستان داده شده است که این خود به خود با اصول فدرالیسم و قانون اساسی، که عراق جدید بر اساس آن پایه‌گذاری شده در تعارض می‌باشد. در اینجا مجدداً تکرار می‌کنیم، که سیستم فدرالیسم تنها راه برای حفظ یکپارچگی عراق است.

۶- در چند بند گزارش به صورت آشکار به منافع و نگرانی‌های کشورهای همسایه عراق اشاره شده، و خواهان ایفای نقش بیشتر آنها شده، که به نظر ما این با منافع ملت و سرزمین عراق در تعارض است، بخصوص با منافع ملت کرد، و در عین حال مداخله در امور داخلی عراق است.

۷- در چند بند این گزارش مانند شماره ۷ و ۲ و ۳۵ خواستار این شده، که طرف‌هایی که مخالف پروسه‌ی سیاسی در عراق هستند و اقدامات خشونت آمیز انجام داده‌اند، از طریق مشارکت دادن آنها در قدرت تشویق شوند. که این نیز به نظر ما، بر خلاف منافع اکثریت ملت عراق و پروسه‌ی دموکراسی در عراق است.

۸- ضمن سپاسگذاری و قدردانی از رئیس‌جمهور ایالات متحده جناب آقای جورج بوش و دولت آمریکا که در سرنگونی رژیم سابق و برای بنیاد نهادن عراقی جدید تلاش نموده‌اند، چنین به نظر می‌آید که کمیته‌ی بیکر - همیلتون چند پیشنهادی غیر واقعی و نابجا را تقدیم کرده‌اند که گویا در بیرون رفتن از این تنگناها و مشکلات در عراق به ایالات متحده کمک خواهد کرد. اگر به این بهانه می‌خواهند این پیشنهادها را نابجا به ما تحمیل کنند، مادر این جابه‌نام مردم کردستان عراق اعلام می‌کنیم که هر چه بر خلاف قانون اساسی و منافع عراق و کردستان باشد را نمی‌پذیریم.

۹- این گزارش بر خلاف گفته‌هایی است که آقای جیمز بیکر با تلفن با ما در میان گذاشته بود. که تأکید کرده بودند، ویژگی‌های منطقه کردستان را در نظر گرفته‌اند. هر چند پیش از انتشار گزارش، ما نقطه نظرات کردستان را مشخص کرده بودیم، اما کمیته هیچ اهمیتی به برنامه‌های ما نداد و حتی آن را مطالعه ننموده است.

در پایان می‌گوییم:

- به هیچ عنوانی ما متعهد به این گزارش نیستیم.

- نباید پروسه‌ی دموکراسی و دست آوردهای ملت عراق به طور کلی و بخصوص کردستان کنار گذاشته شوند، مخصوصاً بعد از انتخابات و قانون اساسی که ۸۰ درصد مردم عراق آنرا تأیید کرده و جامعه بین‌المللی و قبل از همه ایالات متحده آمریکا از آن حمایت و پشتیبانی کرده است.

قبل از اینکه برای حل مسائل عراق و از طرف افراد دیگر راه چاره تجویز شود، بهتر است از طرف خود عراقی‌ها راه چاره‌ای اساسی و حقیقی برای حل مسائل و مشکلات عراق در نظر گرفته شود.

مسعود بارزانی، رئیس منطقه‌ی کردستان، ۱۷/۱۲/۲۰۰۶

هر چند از حدود یک ماه بررسی و مطالعه‌ی طرح مذکور، در تاریخ ۲۰/۱۰/۸۵ مطابق با دهم ژانویه ۲۰۰۷ جورج بوش در مورد راهبرد جدید دولت آمریکا به سخنرانی پرداخت و اعلام کرد که مسئولیت وقایع عراق را می‌پذیرد و در نظر دارد برای جبران شکست‌ها تعداد بیست هزار نظامی دیگر را به عراق اعزام نماید. اما این اظهارات نگرانی کردها را از

بین نبرد. چون عملاً اقدامات بعدی آمریکا تقریباً در راستای اجرای گزارش بیکر - همیلتون بود. از جمله گفتگوهای ایران و آمریکا درباره‌ی عراق، اصلاح و تغییر قانون اساسی عراق، و به تأخیر انداختن اجرای ماده ۱۴۰ قانون اساسی عراق که قرار بود تا پایان سال ۲۰۰۷ میلادی اجرا شود. بنابراین برای اصلاح و تغییر قانون اساسی کمیسیونی در پارلمان عراق تشکیل گردید. که خواهان به تأخیر انداختن ماده ۱۴۰ قانون اساسی بود و برای این ماده، بدیل‌های تازه‌ای را پیشنهاد نمود. محمود عثمان درباره‌ی موضع لیست هم‌پیمانی کردستان و رهبری کردستان گفتند: اگر چه این پیشنهادها را رد می‌کنیم اما در واقع آمریکا و بریتانیا فشارهای زیادی را بر ما تحمیل کرده‌اند، همچنین در جواب سؤال دیگر که آیا فشارهایی که آمریکا و بریتانیا بر آنها تحمیل نموده‌اند، آغازی برای اجرای ماده‌ها و پیشنهادهای بیکر - همیلتون نیست؟ وی گفتند: بلی، چون مسأله‌ی اصلی قانون نفت و گاز است و درباره‌ی اصلاح قانون اساسی نیز خودشان وارد مسأله نشده‌اند، بلکه می‌خواهند از طریق سازمان ملل متحد اصلاح صورت گیرد و آنها را به این کار تشویق می‌کنند (دیدگاه، شماره ۱۲، ۲۰۰۷). در واقع گزارش بیکر - همیلتون تأثیرات منفی بر روابط کرد و آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۶ گذاشت که می‌توان مهمترین تأثیر منفی آن را در اجرا نمودن ماده ۱۴۰ قانون اساسی در مورد کرکوک و مناطق دیگری که به مناطق «متنازع علیه» معروف هستند دانست. که در سال ۲۰۰۷ هیچ اقدام عملی برای برگزاری فراندوم و اجرای ماده ۱۴۰ از طرف دولت عراق انجام نشد و تقریباً در راستای گزارش بیکر - همیلتون که خواهان التزام ایالات متحده به در نظر گرفتن منافع همسایگان عراق بود، از جمله کشور همسایه ترکیه که در مورد ماده ۱۴۰ و فراندوم در شهر کرکوک نگرانی‌های عمده‌ای داشت، بود. اما با نزدیک‌تر شدن زمان انتخابات در آمریکا فشار دمکرات‌ها بر دولت بوش بیشتر شد و عراق تبدیل به یکی از موضوعات کلیدی تبلیغاتی دوطرف شد. الزام دولت به ارایه گزارش درباره اوضاع عراق، تعیین هجده ملاک برای ارزیابی عملکرد دولت عراق برای دریافت حمایت از آمریکا، تصویب لایحه تقسیم عراق و غیره از جمله اقداماتی است که حزب دمکرات و مخالفان سیاست دولت بوش در عراق برای تحت فشار قراردادن دولت بوش انجام دادند (خسروی، پیشین: ۸). طرح جدید دمکرات‌ها، یعنی تقسیم عراق به سه ایالت سنی، شیعه و کرد، مورد توجه قرار گرفت و از آن استقبال نمودند. همچنین در ایالات متحده این طرح در مؤسسات پژوهشی طرفداران بسیاری پیدا کرد، از جمله سناتورهایی از هر دو حزب جمهوریخواه و دمکرات از آن حمایت کردند. که مهمترین طرفدار دمکرات این ایده جوزف بایدن بود. پریزیدنت بوش برای پیروزی در عراق فاقد استراتژی خاصی بود. استراتژی او تلاش برای جلوگیری از شکست و واگذاری مسئولیت این معضل به نفر بعد خودش است. به همین دلیل، هر روز تعداد بیشتری از آمریکایی‌ها دانسته خواستار عقب نشینی سریع سربازان خود شدند، حتی اگر به قیمت قراردادن یک دیکتاتور برای رفع آشوب‌ها و جنگ‌های داخلی عراق، که ممکن است به یک جنگ منطقه‌ای تبدیل گردد، تمام شود. با این حال هر دوی اینها، گزینه‌های نامطلوبی بودند. راه سومی هم وجود داشت که از طریق آن می‌توان به دو هدف مشترک میان اغلب آمریکایی‌ها، که عبارتند از: بازگرداندن نیروهای نظامی به خانه بدون بازگشت هرگونه جنگ و آشوبی به عراق، دست یافت. این طرح عبارت بود از حفظ یکپارچگی عراق از طریق تقسیم آن به چند فدراسیون، که در آن کردها، سنی‌ها، شیعیان، هرکدام، در مناطق تحت نفوذ خود اختیار و کنترل لازم را داشته باشند، و حکومت مرکزی مسئول حفظ و نگهداری منافع مشترکی از قبیل، امنیت مرزی و توزیع درآمدهای نفتی باشد. این ایده سنی‌ها را - که فاقد ذخایر نفتی

می‌باشند - با اختصاص به تضمین سهمی متناسب از درآمدهای نفتی متحد و منسجم می‌ساخت (دیدگاه، شماره ۱۳۸۵، ۳۳).

بدین ترتیب با این اظهارنظرها و طرح تقسیم عراق، بعد از گزارش بیکر - هملتون، که موجب یأس و ناامیدی در روابط کرد و آمریکا شده بود، بار دیگر جوانه‌هایی از امید در میان سیاستمداران و روشنفکران کرد به وجود آمد و از این طرح حمایت و استقبال نمودند و همین طرح‌ها موجب مستحکم تر شدن روابط و و امید دوباره به آمریکا شد، هرچند گزارش بیکر - هملتون تأثیرات سوء خود را بر کردستان عراق در اجرای ماده ۱۴۰ بر جای گذاشت، اما رهبران کرد به این واقعیت پی برده بودند که تنها جلب نظر و حمایت ایالات متحده است که می‌تواند فدرالیسم را در عراق تثبیت کرده و مناطق کردی خارج از اقلیم کردستان را به زیر حاکمیت خود برگردانند. پس کردها در سال ۲۰۰۸ مشکلات عدیده و مسائل حل نشده‌ای با حکومت مرکزی داشتند، و به باور رهبری کرد برای حل مسائل و در جهت حداکثر منافع خود نیازمند همراهی و کمک ایالات متحده بودند، که از جمله این مشکلات حل نشده، می‌توان به مسأله کرکوک، (مناطق دیگری که شامل ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی عراق بودند) و قانون نفت و گاز، معضل پیشمرگه‌ها و فدرالیسم اشاره نمود. که فقط با کمک ایالات متحده و با حضور آمریکا در عراق این منافع و دستاوردها تثبیت می‌شدند. به همین دلیل بود که در سال ۲۰۰۸ کردها از حامیان اصلی توافقنامه‌ی امنیتی عراق و آمریکا بودند و توانستند خود را به عنوان یک متحد استراتژیک آمریکا در عراق نشان دهند. هر چند آمریکایی‌ها پس از اشغال عراق، اطلاعاتیه‌هایی را صادر و در آن خودشان را اشغالگر معرفی کردند، اما پس از گذشت مدتی با صدور قطعنامه‌ای در شورای امنیت نیروهایشان را در عراق به تأیید این شورا رساندند و اکنون چندسالی است که هر ساله این حضور را تمدید می‌کنند. که در این اواخر هر ۶ ماه، یکبار حضور نیروهایشان را به تأیید سازمان ملل می‌رسانند. سال گذشته نوری مالکی طی نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل شروطی را برای تمدید حضور آمریکایی‌ها مطرح کرد و حداکثر مدت حضور آمریکایی را در عراق تا پایان ۲۰۰۸ قرار داد و اعلام کرد که این تاریخ تمدید نخواهد شد. از آن زمان به بعد آمریکایی‌ها به این فکر افتادند که برای حضورشان در عراق توافقنامه راهبردی را با این کشور منعقد نمایند که اصطلاحاً توافق نامه امنیتی، اجتماعی و فرهنگی است، که به حضور آمریکایی‌ها در عراق مشروعیت می‌بخشد. بر اساس زمان‌بندی پیش‌بینی شده در متن قرارداد پیشنهادی، تا پایان ۲۰۰۸ نیروهای آمریکایی باید از شهرها به پادگان‌ها بروند و تا پایان ۲۰۱۱ نیز همه‌ی نیروهای آمریکایی عراق را ترک کنند (امیری، ۱۳۸۷: ۴). جناح‌بندی‌هایی را که در خصوص این توافق نامه در داخل عراق وجود داشت، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- **موافقان مطلق:** کردها از جمله گروه‌هایی بودند که کاملاً با انعقاد این توافقنامه موافق بودند.

۲- **موافقان و مخالفان مشروط:** که برخی از گروه‌های شیعه و سنی، همچون مجلس اعلاء، حزب الدعوة، حزب اسلامی و برخی گروه‌های سکولار، ملاحظات را در خصوص بعضی از مواد توافق نامه داشتند.

۳- **مخالفان مطلق:** که این دسته نیز برخی از گروه‌های افراطی سنی و برخی از گروه‌های شیعی همچون سپاه صدر را در بر می‌گیرد (حق پناه، ۱۳۸۷: ۳).

هر یک از جناح و گروه‌های عراق برای موافقت با انعقاد توافق نامه امنیتی امتیازاتی را طلب می‌کردند. به عنوان مثال

کردها امتیازاتی را در زمینه موضوع فدرالیسم مطرح می‌کردند یا اهل سنت، آزادی زندانیان سیاسی و مشارکت دادن بعضی‌ها را در ساختار سیاسی عراق خواستار بودند. کردها از جمله گروه‌هایی بودند که کاملاً با انعقاد این توافق نامه موافق بودند؛ بطوریکه بارزانی طی اظهار نظری اعلام کرد حتی در صورت مخالفت دولت عراق با انعقاد توافق نامه، کردها، مناطق لازم را برای تأسیس پایگاه‌های نظامی در اختیار آمریکایی‌ها قرار خواهند داد (همان، ۵). همچنین کردها بر این نظرند که چون بدیلی به جز امضای قرارداد وجود ندارد باید در هر صورت این قرارداد به امضاء برسد. از نظر آنها، اصلاحات انجام شده در محتوای قرارداد تا حد زیادی خواسته‌های دولت و مردم عراق را تأمین می‌کند. ضمن اینکه آنها در صورت خروج نیروهای آمریکایی از عراق، خطر وقوع کودتا را نیز پیش بینی می‌کنند و در حال حاضر، ارتش عراق عمدتاً در دست افراد بعثی است و آنها از حمایت کشورهای عربی نیز برخوردار هستند، ضمن اینکه آمریکایی‌ها نیز انگیزه‌ای برای حمایت از حکومت عراق نداشتند، لذا از نظر آنها برای رفع خطر کودتا، به ناچار باید این قرارداد امضاء می‌شد (امیری، پیشین: ۷). بنابراین به نظر کردها نظام فدرالی در عراق و تحقق خواسته‌های آنان با این توافق نامه تثبیت می‌شد و یک پشتوانه و حامی خارجی هم پیدامی‌کرد، که در نهایت هم در پارلمان عراق با اکثریت آراء به تصویب رسید.

اما با پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری و با به قدرت رسیدن، او با مجموعه‌ای از چالش‌های مهم و پیچیده و درهم تنیده در عراق مواجه می‌شود. شش سال است که سیاست آمریکا در خاورمیانه تحت تأثیر عراق قرار گرفته است. این شرایط نمی‌بایست ادامه یابد و ضرورتی هم به ادامه آن نبود. دولت اوباما بر آن بود به تدریج میزان نیروهای آمریکایی در عراق را کاهش دهد، نقش نظامی آنها را محدود کند و بیش از پیش مسئولیت را به نیروهای عراقی بسپارد (ان. هاس ریچارد، ۱۳۸۷: ۶). سیاست‌های باراک اوباما در قبال عراق، تقریباً نگرانی رهبران و سیاستمداران کرد و همچنین افکار عمومی کردستان عراق را به دنبال داشت که باز هم ترس و ناامیدی را بر روابط کرد و آمریکا حاکم نمود. اما سؤال اصلی اینجاست آیا باراک اوباما سیاست‌های استراتژیک دولت بوش را در قبال کردستان عراق ادامه خواهد داد؟ در حقیقت از زمان تبلیغات انتخاباتی، باراک اوباما نامزد دمکرات‌ها، در یکی از برنامه‌هایش، گسترش همکاری‌های ترکیه، آمریکا و کردها را در سخنرانی‌اش مطرح کرد، که جای تأمل داشت.

«نجم الدین کریم» رئیس انستیتوی کرد در واشنگتن، درباره‌ی پیامدهای انتخاب اوباما رئیس جمهور جدید ایالات متحده آمریکا بر عراق و اقلیم کردستان به روزنامه «روزنامه» می‌گوید: روابط آمریکا و کردستان در زمان اوباما در چارچوب عراق تداوم می‌یابد، در عین حال دستخوش تغییر می‌شود. دولت اوباما و جوزف بایدن عمیقاً باور دارند و برایشان مهم است که فدرالیسم در عراق تقویت شود. آشکارا از عراق با سه اقلیم کردستان، شیعه و سنی‌ها حمایت می‌کنند. در زمینه همکاری ترکیه و آمریکا، اوباما دولت بوش را متهم کرده که باعث تیره شدن روابط دیرینه و استراتژیک میان ترکیه و آمریکا شده است. با این وصف که در سال‌های اخیر روابط دو کشور بهبود و همدیگر را یاری می‌دهند. اما برای کردها مهم می‌نماید که آیا اوباما کوشش می‌کند در سطح عالی میان رهبران منطقه کردستان و دولت‌های ترکیه و آمریکا زمینه گفتگو را فراهم کند (روزه‌لالت، شنبه ۲۵ آبان ماه، ۱۳۸۷). همچنین در ادامه خبرنگار این روزنامه می‌پرسد، اکنون که اوباما در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پیروز شده، رهبران سیاسی کرد و منطقه کردستان چگونه از اوباما و دولت‌ش استقبال می‌کنند؟ وی در جواب می‌گوید: "عموماً مردم کردستان از اوباما برداشت و ارزیابی

اشتباهی دارند، می‌پندارند چنانچه مکین رئیس جمهور آمریکا می‌شد، برای همیشه نیروهای آمریکا از عراق خارج نمی‌شدند و این حضور آمریکا تضمینی برای حکومت کردستان می‌شد. به واقع او باما نظر چندان متفاوتی درباره‌ی حضور آمریکا در عراق ندارد. موضع او باما در مورد اقلیم کردستان «باز» خواهد بود و باید رهبران سیاسی کرد نیز با چشمان باز با دولت او باما رفتار کنند. چرا که دولت و کارگزاران آمریکا جدید هستند و به شیوه‌ی نوین کار می‌کنند. مشی جدید به مصلحت کردهاست، اگر بدانیم چگونه با دولت جدید تعامل کنیم. هرچند ارتباطاتی برقرار شده، بیشتر طالبانی رئیس جمهوری در آمریکا بود. اخیراً نیز که بارزانی رئیس منطقه، اینجانب بود، با او باما و مکین دیدار کردند، اما این روابط باید پررنگ باشد. چگونگی گفت و گوها باید روشن و آشکار باشد، سران کرد باید دریابند که می‌توانند در پاره‌ای مواقع، موضع مخالف آمریکا داشته باشند و نظر خودشان را در چارچوب مصالح دوستی دوطرف به آمریکایی‌ها بگویند» (همان).

در سفر نوری المالکی در ماه ژوئیه ۲۰۰۹ به ایالات متحده آمریکا، و دیدار با او باما بحث و گفتگوهای در مورد تحولات داخلی عراق، داشتند. دولت او باما ضمن ابراز نگرانی خود از روابط بحرانی حکومت اقلیم و حکومت مرکزی، خواهان ادامه‌ی گفتگوهای منطقه کردستان و دولت مرکزی بودند، تا در صورت خروج نیروهای آمریکایی، نگرانی از بابت امنیت و اوضاع داخلی عراق نداشته باشند، دولت او باما خود را موظف می‌داند که تا پایان سال ۲۰۱۰ میلادی اختلافات میان حکومت کردستان و حکومت مرکزی را خاتمه دهد.

بنابراین کردها نسبت به آمریکا و در برخورد خود و در تعامل با این کشور محتاط هستند و همواره جانب احتیاط را رعایت کرده‌اند. کردها اولین گروهی بودند که با آغوش باز نیروهای ائتلاف را پذیرفتند و از آنها حمایت تام به عمل آورده و تا واپسین لحظات در مقابل صدام جنگیدند. آمریکا نیز برای راضی نگه داشتن کردها امتیازات خاصی به آنها اعطاء کرد و نقششان را در آینده عراق بسیار برجسته نشان داد، اما تحولات چندماهه اول ۲۰۰۴ نشان داد که آمریکا تحت فشار نیروهای خارجی گروه‌های داخلی عراق و در همسویی با اهداف بلندمدت خود باز هم به خواسته‌های کردها پشت پا زده است، البته این مسئله از نظر کردها نوعی بی‌توجهی و خیانت به آنها محسوب می‌شد. آمریکا کردها را بازیگری مطرح در عراق می‌شناسد و نگرش این کشور به گروه‌های کردی در چارچوب اهداف بلندمدت قابل تعریف است، با این وصف مهم‌ترین نکات قابل درک در این نگرش عبارتند از:

۱- هدف اصلی آمریکا استقرار استراتژی و اهداف خود و نوع نظم سیاسی مورد نظر می‌باشد که این امر به خاطر حمایت از گروه یا حزب خاص به خطر نخواهد افتاد.

۲- آمریکا متحدانی چون ترکیه و اعراب را قطعاً به کردهای عراق ترجیح خواهد داد، چرا که این کشور همواره یک نوع رئالیسم سیاسی را در سیاست خارجی دنبال کرده است.

۳- حساسیت بازیگران منطقه‌ای و داخلی نسبت به قدرت‌یابی کردها و فشارهای آن‌ها موجب شده است تا آمریکا نتواند به خواست عمومی کردها تن در دهد.

۴- آمریکا به خوبی از نقش حساس کردها در عراق و تحولات آتی این کشور آگاه بوده بنابراین سعی کرده است تا همواره آن‌ها را با خود همراه سازد، چرا که هرگونه اعتراضی از جانب آنها نظم احتمالی را در عراق به خطر خواهد

انداخت. در مقابل، کردها همچنان که ذکر شد یک ذهنیت و بی‌اعتمادی تاریخی نسبت به آمریکا دارند، با این وصف تصور آنها بر این است که آمریکا رهایی بخش آن‌ها بوده و در آینده نیز از آن‌ها حمایت خواهد کرد و در مجموع کردها نسبت به آمریکا از نگرش خاصی برخوردارند که مهم‌ترین سرفصل‌های آن عبارتند از:

الف) کردها بر این نکته واقفند که نقش جدید خود را مدیون حمایت‌های آمریکا هستند و تداوم حضور و پر نقش آنها مستلزم حضور هژمون و برتر این کشور در منطقه و عراق است.

ب) کردها انتظار دارند که آمریکا در استقرار نظام فدرالیزم مورد نظر آنها و احتمالاً در حل مسأله‌ی کرکوک به نفع کردها مداخله کند.

ج) کردها از قدرت‌یابی شیعیان هراس دارند و از تجدید نقش اعراب سنی در این کشور نیز نگرانند. بنابراین درصدد اقناع آمریکا و نیروهای ائتلاف هستند تا به نوعی مسأله عراق را بر اساس فدرالیزم حل کنند. بنابراین به رغم اینکه فراز و نشیب‌هایی در روابط کرد و آمریکا در این سال‌ها وجود داشته است، اما کردها همچنان امیدوارند که آمریکا در تحولات احتمالی از آنها حمایت خواهد کرد.

همچنین در مورد روابط سیاسی کرد و آمریکا می‌توان به دو دیدگاه متفاوت اشاره کرد: دیدگاه بدبینانه؛ که معتقدند ایالات متحده آمریکا سیاست مشخصی درباره‌ی کردستان عراق ندارد و به نظرشان روابط کرد و آمریکا جنبه‌ی استراتژیک ندارد. آنها به عدم وجود مستندات مکتوب در بین کرد و آمریکا استناد می‌کنند. اما دیدگاه دیگر؛ دیدگاهی خوشبینانه است که با دیدی مثبت به آینده‌ی این روابط می‌نگرند و معتقدند که این روابط دارای بعد استراتژیک می‌باشند، برای نمونه به استقبال رئیس‌جمهور آمریکا از ریاست منطقه کردستان، مسعود بارزانی در سطح یک رئیس‌جمهور اشاره می‌کنند و آن را نشانه‌ی اهمیت روابط کرد و ایالات متحده می‌دانند.

۶-۲- روابط اقتصادی - بازرگانی

امروزه در جهان معاصر اقتصاد بهترین گزینه مناسب برای ایجاد ارتباطات سیاسی است. همچنین در اقتصاد سیاسی جهان، نفت به عنوان یک کالای استراتژیک از اهمیت خاصی برخوردار است. و مناطق استراتژیکی در قرن بیست و یکم همان مناطق ژئواکونومیک می‌باشند. باید به این نکته توجه شود که ۷۰ درصد از انرژی در قرن بیست و یکم از نفت تأمین می‌شود، همان‌طور که هم‌اکنون و در آینده نزدیک، جهانیان شاهد خواهند بود، کشورهای قدرتمند به جای توجه محض به ژئوپولیتیک عموماً به ژئواکونومیک روی آورده و سعی می‌کنند به مناطق حساس جهان به جای نگرش سیاسی - نظامی، توجهی سیاسی - اقتصادی داشته باشند (منصوری، ۱۳۸۵: ۷۶). آمریکا بزرگترین مصرف‌کننده، بزرگترین واردکننده و دومین تولیدکننده نفت جهان است. در عین حال این کشور خاستگاه تأسیس و توسعه صنعت نفت بوده و بزرگترین شرکت‌های نفتی جهان، ملیتی آمریکایی دارند. همچنین طی یکصد و پنجاه سال گذشته، نفت به اشکال گوناگون از محورهای اصلی توسعه اقتصادی آمریکا بوده است. به همین دلایل، اهداف و خط مشی‌های نفتی جزء اولویت‌های استراتژی ملی آمریکا بود. و لذا بسیاری از اقدامات سیاسی و نظامی این کشور در کل جهان مناطق نفتی به خصوص در خلیج فارس از این امر متأثر هستند (حشمت زاده، ۱۳۸۲: ۵۱۴).

در سرزمین‌های وسیعی از عراق هنوز کشفیات انجام نگرفته که مسلماً این مناطق دارای منابع عظیم نفتی است، مناطقی که ممکن است به عنوان بزرگترین منابع ذخایر باقیمانده جهان محسوب شود که ذخایر آن از مجموع ذخایر استخراج نشده آلاسکا/آفریقا و دریای خزر بیشتر است. ذخایر نفتی عراق ۱۱۲ میلیارد بشکه برآورد شده که پس از عربستان در رده‌ی دوم جهان قرار دارد (الهی، پیشین: ۳۷۷). با این اوصاف به طور کلی تولید نفت عراق در دو حوزه‌ی جغرافیایی متمرکز است: ۱- در شمال عراق و در منطقه کرکوک؛ ۲- در منطقه جنوب و در اطراف بصره. منطقه‌ی کرکوک با تولید ۷۰۰ هزار بشکه نفت در روز بیشترین نفتی را که در منطقه شمال عراق قابل صادر است، دارا می‌باشد (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۳۸). حکومت اقلیم کردستان نیز بعد از آزادی عراق در صدد کسب همکاری شرکت‌های نفتی مهم دنیا برآمده و از طریق امضاء قراردادهای نفتی با شرکت‌های کوچک و متوسط فراملی، سیاست جذب سرمایه‌گذاری خارجی را در پیش گرفته است. با توجه به اهمیت نفت و گاز در اقتصاد جهانی، کردها در صددند که خود را با منافع بلندمدت آمریکا تا سال ۲۰۲۵ همسو قرار دهند و توجه اروپائی‌ها و کشورهای صنعتی و نیازمند به نفت را به خود جلب نمایند. که از این طریق توجه سیاسی جامعه‌ی بین‌المللی به آنان جلب می‌شود.

با توجه به موقعیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه، در آینده حکومت منطقه کردستان می‌تواند در سطح بین‌المللی مقام ویژه‌ای در عرصه نفت و اقتصاد جهانی داشته باشد، زیرا به علاوای اینکه در مسیر خط لوله نفت قرار دارد، خود نیز دارای ذخائر غنی نفت و گاز می‌باشد. در راستای همین سیاست حکومت کردستان، بعد از سرنگونی صدام و بخصوص از سال ۲۰۰۵ به بعد با توجه به قانون اساسی عراق شروع به انعقاد قراردادهای نفتی با شرکت‌های بین‌المللی و فراملی نموده است. کردستان عراق هم‌اکنون در حال جذب سرمایه‌های خارجی می‌باشد. چندین شرکت خارجی قراردادهای نفتی را با حکومت کردستان امضاء کرده‌اند. یک شرکت ترکی در حال بستن قراردادی با حکومت کردستان برای توسعه منطقه نفتی «تق تق» می‌باشد. حکومت کردستان قرارداد دیگری را با شرکت نروژی DNO برای حفاری منطقه زاخو به امضاء رسانده است. (دوهارست، پیشین: ۳۸۴) کردها در افق اقتصادی خود، استراتژی صدور گاز کردستان، به اروپا را در سردارند که از طریق آن خود را به اقتصاد بین‌الملل پیوند دهند و با مطرح شدن منافع اقتصادی، مسائل سیاسی خود را نیز از این طریق حل نمایند. در راستای همین سیاست حکومت کردستان از ابتدای سال ۲۰۰۶ به توسعه‌ی میادین نفتی و قراردادهای نفتی با شرکت‌های بین‌الملل اقدام نموده است. کردها تولید یک میلیون بشکه نفت در روز را در افق خود می‌بینید و برای رسیدن به این هدف نیز با ۲۴ کمپانی اکتشاف نفت ۲۰ قرارداد نفتی را به امضاء رسانده‌اند. ذخایر نفت عراق بالغ بر ۱۱۲ میلیارد بشکه می‌باشد که پیش‌بینی می‌شود ۵۰ میلیارد بشکه آن در کردستان قرار دارد، که این رقم به معنی ۴٪ از نیازمندی نفت جهان می‌باشد (هاوار، ۹ به فرانباری ۸۶). بیش از ۵۰ کشور جهان در حال تولید نفت می‌باشند که در این میان، ۱۸ کشور تولیدی بیش از ۱ میلیون بشکه در روز تولید دارند (حشمت زاده، پیشین: ۵۱۱). پس این پیام مقامات کردستان عراق رو به شرکت‌های بین‌المللی و کشورهای مصرف‌کننده نفت می‌باشد و سعی در جذب سرمایه‌گذاری در زمینه نفت و گاز کردستان عراق بوده است. و در این زمینه نیز موفقیت‌های بسیاری به دست آوردند و حتی شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکایی نیز جذب سرمایه‌گذاری در این منطقه شده‌اند. در واقع با توجه به این که مسئولان کردستان عراق اعلام نموده‌اند که ذخایر نفت این منطقه برابر با ذخایر نفت

هر یک از کشورهای لیبی و نیجریه است، در یک کنفرانس خبری «ساموئل بودمانی» وزیر نیرو آمریکا گفت: ایالات متحده آمریکا هیچ فشاری به کمپانیهای بین المللی نفت برای توقف قراردادهای نفتی، قبل از تصویب قانون نفت و گاز عراق وارد نمی‌کند (هاوار، پیشین).

لازم به یادآوری است که در سال ۲۰۰۶ کمپانی «هنت اویل» که یکی از بزرگترین شرکت‌های نفتی ایالات متحده است و رئیس شرکت هم از افراد نزدیک به جورج بوش می‌باشد، با حکومت کردستان یک قرارداد نفتی به امضاء رساند. «رای هونت» رئیس شرکت نفتی «هنت اویل» در مصاحبه‌ای با روزنامه ول استریت ژورنال اعلام نمود: که شرکت «هنت اویل» در خصوص امضای قرارداد نفتی با حکومت کردستان، با دولت ایالات متحده مشورت ننموده، و از این به بعد هم مشورت نخواهد کرد و به کارهای خود در کردستان ادامه خواهد داد (همان). بالاخره در سال ۲۰۰۹، برای اولین بار در تاریخ، نفت منطقه کردستان از طریق لوله‌های نفتی کرکوک - جیحان صادر گردید. در مراسمی که در روز ۲۰۰۹/۶/۱ در شهر هولیر (اربیل) با حضور بارزانی ریاست منطقه و طالبانی رئیس جمهور عراق و با حضور مهمانان خارجی، و شرکت‌های نفتی، با بازکردن لوله‌های نفتی، نفت منطقه کردستان عراق، به خارج از منطقه صادر گردید. خالد صالح در یک کنفرانس خبری اعلام نمود: "حکومت کردستان از ۲۰۰۹/۶/۱ روزانه ۱۰۰ هزار بشکه صادر می‌نماید که سعی خواهیم کرد تا پایان سال جاری آنرا به ۲۵۰ هزار بشکه برسانیم و قصد داریم دوتا سه سال آینده این رقم را به یک میلیون بشکه در روز افزایش دهیم." (www.KRG.org.2009/6/2) به گفته آشتی هورامی، وزیر منابع طبیعی کردستان، بر اساس برآوردهای به عمل آمده ذخایر نفتی این منطقه حدود ۴۵ میلیارد بشکه و ذخایر گازی آن ۱۰۰ تریلیون مترمکعب بالغ می‌شود. همچنین ایشان از سرمایه‌گذاری ۸ میلیارد دلاری در بخش گاز کردستان عراق خبر داده که قرار است از طریق ترکیه به اروپا انتقال داده شود. (www.kurdistan.net, ۲/۶/۲۰۰۹)

بر پایه‌ی مصوبه پارلمان عراق حدود ۱۷ درصد از کل بودجه‌ی عراق به کردستان اختصاص دارد. از مجموع بودجه‌ی دریافتی، ۷۰ درصد آن صرف پرداخت حقوق ماهیانه به اتباع ناحیه می‌شود که به غیر از دریافت حقوق از حکومت، درآمد دیگری ندارد. با این وجود، کردستان تنها ناحیه‌ای است که از رشد اقتصادی ثابت برخوردار بوده و جاذبه‌ای برای سرمایه‌گذاری خارجی به وجود آورده است. در آنجا شرکت‌های ایرانی، ترکیه‌ای، آمریکایی، اروپایی، و ... مشغول به فعالیت هستند. (کاویانی، پیشین: ۹۶) در همین زمینه نیچروان بارزانی در سخنانی به مناسبت افتتاح نمایشگاهی گفت: که حکومت تمام تلاش خود را برای تبدیل منطقه کردستان به پایگاه اصلی برای تولید و سرمایه‌گذاری در سراسر عراق به کار خواهد بست. وی خاطر نشان کرد که حکومت کردستان در همین راستا با شرکت‌های داخلی و خارجی به منظور ایجاد اقتصادی قوی و مستحکم در کردستان همکاری خواهد کرد (پیام کردستان، شماره ۳۶، ۲۵ شهریور ۸۵). کردستان اهمیت استراتژیک ممتازی برای آمریکا دارد. همانگونه که فیلیپین سکوی آمریکا برای حفظ حضور در اقیانوس آرام بود، کردستان در این قرن می‌تواند به عنوان سکوی آمریکا برای خاورمیانه عربی باشد. کردستان می‌تواند یک چراغ راهنمای اقتصادی و دموکراسی باشد و کردها برای کسب حمایت آمریکا با هرگونه ترتیبات اقتصادی، سیاسی و نظامی تطبیق می‌کند (همشهری دیپلماتیک، شماره یک، ۱۳۸۵: ۲۷). به هر حال کردستان عراق در نقطه‌ای واقع شده است که با منافع بسیاری از کشورهای قدرتمند منطقه مرتبط است، خط لوله نفت، ترانزیت کالا، منطقه

کشاورزی و دادوستدهای اقتصادی شرق به غرب یا شمال به جنوب از این مسیر یا نزدیکی‌های این منطقه می‌گذرد.

۶-۳- روابط فرهنگی و آموزشی

اولین ارتباطات فرهنگی کرد و آمریکا به دهه ۹۰ بر می‌گردد، هنگامی که از سال ۱۹۹۱ به بعد با اهمیت یافتن مناطق شمالی عراق و حوادث مربوط به کردستان عراق، رادیو صدای آمریکا اقدام به پخش برنامه‌ی یک ساعته به زبان کردی نمود. در سال ۱۹۹۷ نیز با توسعه‌ی روابط سیاسی حکومت کردستان با آمریکا و گشایش نمایندگی حکومت کردستان در واشنگتن، ایالات متحده در دانشگاه آمریکا در واشنگتن، برای نزدیکی و شناخت هر چه بهتر کردستان عراق اقدام به تأسیس مرکزی به اسم ملامصطفی بارزانی نمود. کردهای مقیم آمریکا نیز در همین دهه انیستیتیوی کرد در واشنگتن را تأسیس نمودند که در واقع نقش لابی و انجمن دوستی و فرهنگی کردستان عراق و ایالات متحده را ایفا می‌نمایند.

متأثر از عوامل جغرافیایی و ایدئولوژیک بیشتر احزاب کردی گرایش سکولاریستی دارند (کاویانی، پیشین: ۱۰۰). که این خود بهترین شاخص برای نزدیکی هر چه بهتر روابط فرهنگی با ایالات متحده می‌باشد، زیرا ایالات متحده به عنوان یکی از اهداف استراتژیکی خود در منطقه خاورمیانه را سکولار نمودن، منطقه خاورمیانه را در رأس سیاست خارجی خود قرار داده است. در کنار سکولاریزم به عنوان یک ارزشی در فرهنگ آمریکایی، دموکراسی نیز به عنوان یکی دیگر از شاخصه‌های فرهنگ آمریکایی مدنظر قرار دارد که می‌توان گفت جامعه‌ی کردی از سال ۱۹۹۱ به نوعی تمرین دموکراسی را در منطقه و عراق داشته است. «برهم صالح» یکی از دست اندرکاران حکومتی کرد در این خصوص گفته است: اگر ما بتوانیم نتایج نیکوی تمرین دموکراسی را در بخش کوچکی از عراق به نمایش بگذاریم، آنگاه می‌تواند همین تجربه برای توسعه به کل عراق مورد استناد و توجه قرار گیرد (بیمان دانیل، ۱۳۸۶: ۵). اینها نمونه‌هایی از بسط گسترش روابط فرهنگی کرد و آمریکا می‌باشند.

کردها با برقراری ارتباط با سازمان‌های غیردولتی و پژوهشی آمریکایی نظر حمایتی آنها را به خود جلب نموده‌اند. از جمله آنها رابطه با انیستیتیوی «بروکننگز» یکی از مؤسسات پژوهشی و سیاسی ایالات متحده می‌باشد، که تأثیر مهمی بر سیاست‌های خارجی ایالات متحده دارد. و به حزب دمکرات آمریکا نزدیک است. در گزارشی که هر یک از «دانیل پیمان» و «کنت پولاک» در خصوص کرد آماده کرده‌اند، از حکومت ایالات متحده می‌خواهند که به حمایت و پشتیبانی کرد بپردازند و مانع مداخله‌ی ترکیه و ایران در مناطق کردنشین شوند. (پیام کردستان، شماره ۴۶، ۱۴ بهمن ۸۵) از دیگر اقدامات فرهنگی و آموزشی ایالات متحده در کردستان عراق، همکاری آمریکائی‌ها در زمینه‌های آموزش و پرورش و اعزام اساتید، تأسیس دانشگاهها و مؤسسات آموزشی آمریکایی، تأسیس کنسولگری، دادن بورس‌های تحصیلی به دانشجویان کرد و انجام سفرهای دوره‌ای نویسندگان هر دو طرف و ارباب جرائد، ادبا و دوره‌های آموزش موسیقی و دوره‌های آموزشی در دیگر زمینه‌های فرهنگی ...، از جمله اقدامات ایالات متحده برای سرمایه‌گذاری فرهنگی بلندمدت در کردستان عراق می‌باشند. «لویی تامیلین» یکی از وابستگاه وزارت امور خارجه آمریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی در هولیر از انتشار اولین مجله‌ی وزارت امور خارجه آمریکا به زبان کردی خبر داد. تامیلین که هماهنگی امور منطقه‌ای در سفارت آمریکا در عراق را به عهده دارد، در یک کنفرانس مطبوعاتی در پایتخت منطقه کردستان، گفت:

«آمریکا جورنال» اولین مجله‌ی آمریکایی است که از سوی وزارت امور خارجه آمریکا به زبان کردی در منطقه کردستان منتشر می‌شود. «جاناناتان بیرا» مسئول بخش فرهنگی سفارت آمریکا نیز در مورد ادامه‌ی انتشار مجله‌ی «آمریکا جورنال» گفت: ادامه انتشار این مجله به واکنش مردم کردستان به مطالب و محتوای آن بستگی دارد. (روژه‌لات، ۲۵ آبان ماه ۸۷) همچنین بعد از آزادی عراق، مسئولان کردستان عراق تلاش‌های مستمری برای ارتقاء سطح آموزش عالی در این منطقه را در رأس سیاست‌های آموزشی قرار داده‌اند و در این راستا نیز با همکاری کشورهای همسایه و قدرت‌های بزرگ و بخش خصوصی اقدام به تأسیس دانشگاه‌هایی به شیوه سیستم آموزشی غرب نموده‌اند. یک دانشگاه آمریکایی نیز در شهر سلیمانیه در منطقه کردنشین شمال عراق تأسیس شد. در این دانشگاه مثل پنج دانشگاه دیگر آمریکا در جهان از جمله در قاهره، بیروت، شارجه، آموزش به زبان انگلیسی می‌باشد. آموزه‌های لیبرالی در این دانشگاه آن را از ۶۳ دانشگاه دیگر عراق متمایز کرده است. (روژه‌لات، شماره ۶۵ ۱۳۸۵۶۵) این اولین دانشگاه آمریکایی در شهر «سلیمانیه» در کردستان عراق با حمایت دولت‌های آمریکا و عراق ۱۰ شهریور ۱۳۸۶ گشایش یافت.

نتیجه‌گیری

در تبیین تأثیر تحولات نظام بین الملل بر تحولات سیاسی و روابط خارجی کردستان عراق، این نوشتار، یک فرضیه اصلی را واکاوی و واریسی نموده است. در این فرضیه تحولات نظام بین الملل نقش اصلی را در تحولات سیاسی عراق داشته است، که می‌توان آن را به سه دوره مشخص تقسیم نمود؛ الف - دوران جنگ سرد، ب - دوران بعد از جنگ سرد، ج - بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. کردستان عراق در دوران جنگ سرد تحولاتی را از سر گذراند که متأثر از رقابت‌های دو بلوک شرق و غرب بود، مجموعه این تحولات هیچکدام منجر به ایجاد منطقه‌ای خودمختار یا کردستان مستقل نشد و بیشتر به عنوان ابزاری در خدمت منافع امنیتی ایالات متحده و شوروی قرار گرفت. به دلیل اینکه کردستان عراق در زیر مجموعه خاورمیانه قرار گرفته است، طبیعی است که تحولات آن متأثر از اوضاع سیاسی و امنیتی این منطقه در ساختارهای مختلف نظام بین الملل می‌باشد. تحولات نظام بین الملل و خاورمیانه و کردستان عراق پس از جنگ سرد، حمله عراق به کویت پس از پایان جنگ سرد و متعاقب آن حمله آمریکا برای آزادسازی کویت و اخراج عراق از این کشور باعث به وجود آمدن مجموعه تحولاتی در کردستان عراق گردید که بعد از تحولات دهه ۷۰ برای بار دوم بود که مساله کردستان عراق بین المللی می‌شد. اما این بار تحت تأثیر نظام بین الملل بعد از جنگ سرد قرار گرفت و توانست حمایت غرب و ایالات متحده را به دست آورد. و مساله‌ی کرد در کردستان عراق ابعادی انسان‌دوستانه پیدا کرد و با مداخله‌ی بشردوستانه از طرف قدرت‌های بزرگ بین المللی شد.

در هر برهه‌ای از تاریخ نظام بین الملل شاهد روندهایی هستیم که بر رفتار واحدهای سیاسی نقش تأثیرگذار یا حتی تعیین کننده داشته‌اند. به دلیل حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، سیاست بین المللی به طور بنیادین تغییر کرده و ایالات متحده به دنبال این رخدادها اولویت‌های خود را مشخص کرد و سرمایه‌بزاری را به جنگ علیه تروریسم اختصاص داد. به مدد آن ایالات متحده رژیم طالبان را سرنگون کرد. و عراق نیز در راستای مبارزه با تروریسم مورد حمله قرار گرفت. بنابراین کردستان عراق با درک صحیح از تحولات بین المللی جدید پس از ۱۱ سپتامبر خود را با

این واقعیت سازگار نمود و منافع خود را کاملاً همسو با ایالات متحده در جنگ با تروریسم تعریف کرد و توانست نظر آمریکا را به خود جلب نماید. بر اثر سیاست‌های نظام بین‌المللی در سال ۱۹۹۲ حکومتی دو فاکتو در کردستان عراق به وجود آمد و روابط خارجی به صورت غیر رسمی با دولت‌ها برقرار ساخت، هر چند اغلب روابط جنبه‌ی امنیتی و بشردوستانه داشت و بیشتر با سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های وابسته به سازمان ملل بود. اما روابط خارجی کردستان عراق از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ حالت رسمی به خود گرفت، و با به رسمیت شناخته شدن، اقدام به روابط رسمی با کشورهای مختلف جهان نموده است که یکی از این کشورهای ایالات متحده می‌باشد. کردها در طول دهه‌های اخیر با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک، که با محدودیت از طرف کشورهای منطقه‌ای اطراف خود مواجه بوده‌اند، همیشه به قدرت‌های فرامنطقه‌ای توجه فراوانی نشان داده‌اند. روابط کرد و آمریکا به دهه‌ی ۷۰ میلادی برمی‌گردد و اغلب همچون ابزاری در خدمت اهداف آمریکایی‌ها قرار گرفت. آمریکا در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود به این منطقه تا سال ۱۹۹۱ هیچ توجهی نشان نداد، اما در سال ۱۹۹۱ در جریان شورش‌های داخلی و هجوم آوارگان به کشورهای همسایه، با قطعنامه ۶۸۸ در شورای امنیت، منطقه‌ای امن برای کردستان عراق را تضمین نمود، در حقیقت این فقط جنبه‌ی انساندوستانه داشت و هیچ برنامه و استراتژی خاص و بلندمدتی برای کردستان در کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا در قبال کردستان عراق وجود نداشت. رهبران کرد در طول دهه ۹۰ سعی داشته‌اند که روابط خود را از صرف روابط بشردوستانه به سوی یک همکاری راهبردی هدایت کنند، روابط کرد و آمریکا از سال ۱۹۹۱-۲۰۰۹ فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است، این روابط را می‌توان به دو مقطع کلی تقسیم کرد:

از ۱۹۹۱-۲۰۰۳ و ۲۰۰۳-۲۰۰۹ که هر مقطع دارای خصوصیات و تحولات سیاسی مخصوص به خود است. ایالات متحده آمریکا در طول دهه ۹۰ هیچ سیاست مشخصی در قبال کردستان عراق نداشت، و این منطقه به صورت اردوگاه بزرگ آوارگان درآمده بود. حیث‌المجموع آمریکا تا سال ۱۹۹۶ در برابر مسائل و تحولات کردستان عراق علاقه‌ای نشان نمی‌داد و باعث سرخوردگی و عدم اعتماد بیشتر کردها به آمریکا شد. اما در نهایت با میانجیگری آمریکا توافق‌نامه‌ی ۱۹۹۸ واشنگتن در بین کردها به امضاء رسید که این موفقیت کردستان عراق بود که توانست توجه سیاست خارجی قدرتمندترین کشور جهان را به خود جلب کند. تا سال ۲۰۰۰ میلادی رهبران کردستان عراق از این روابط ترس و بیم‌هایی داشتند چرا که هنوز در روابط خود با آمریکا نتوانسته بودند وارد یک رابطه‌ی راهبردی شوند و هر آن نگران بودند که قربانی سیاست‌ها و منافع ایالات متحده شوند. اما با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر چرخشی در روابط سیاسی کردستان عراق و ایالات متحده به وجود آمد و رهبران کردستان عراق در چند روز اول بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر با درک وضعیت جدید بین‌المللی به فکر سازگاری با وضعیت جدید بین‌المللی برآمدند. در مارس ۲۰۰۳ کردستان جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی و استراتژیک ایالات متحده در حمله به عراق پیدا کرد. بعد از سقوط بغداد، روابط کرد و آمریکا وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید و پس از این فراز و نشیب‌های متعددی را گذراند. بنابراین تحولات نظام بین‌المللی بعد از ۱۱ سپتامبر باعث گسترش و تقویت روابط خارجی حکومت منطقه کردستان شده و روابط آن با قدرت‌های بزرگ به خصوص آمریکا را بیشتر و رسمی‌تر کرده است.

در راستای توسعه هر چه بیشتر روابط با کشورهای مختلف و از جمله کشورهای همسایه، حکومت کردستان باید

در دو بعد سیاسی و اقتصادی دیپلماسی فعالی را پیگیری نماید. در ابعاد اقتصادی باید در جهت جذب بیشتر سرمایه‌گذاری شرکت‌های خصوصی و فراملیتی تلاش نموده و به توسعه استخراج نفت و گاز ادامه دهد و بدین صورت خود را با اقتصاد جهانی پیوند دهد. هر چند امروزه کردستان عراق از پتانسیل خوب اقتصادی برخوردار است، اما هنوز موانع داخلی زیادی در این زمینه وجود دارند که از جمله می‌توان به نبود قوانین و مقررات مناسب در زمینه‌ی جذب سرمایه‌گذاری خارجی و نیز اختلافات با حکومت فدرال بر سر قانون نفت، گاز، بودجه و ... اشاره کرد. در بعد سیاسی نیز کردستان عراق بنا به دلایل تاریخی و سیاسی نباید تمام آینده سیاسی خود را به سیاست‌های آمریکا گره بزند، طبق برآوردهای بعضی از سیاست‌مداران کرد بهترین راهبرد، برای بدست آوردن منافع سیاسی و دیپلماتیک، حرکت هماهنگ با منافع غرب و آمریکا در منطقه است و کردستان عراق باید منافع خود را موازی با منافع این ابر قدرت تعریف نماید. اما با مطالعه تاریخ معاصر کردستان به این حقیقت پی می‌بریم که جهان سیاست، جهان منافع است و بدون شک منافع کوچک قربانی منافع بزرگ می‌شوند، بنابراین کیست که نداند که در سیاست‌های آمریکا، کردستان عراق و منافعش در برابر منافع آمریکا بسیار کوچک ترند و هر آن احتمال دارد که همانند قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵ کردستان عراق قربانی منافع بزرگ آمریکا شود، چیزی که در روابط کرد و آمریکا در سال‌های اخیر یادآور تکرار تاریخ تلخ گذشته است، گزارش بیکر - همیلتون بود که در واقع چیزی کمتر از قرار داد ۱۹۷۵ نبود و ایالات متحده از تمامی تعهدات و قول‌هایی که نسبت به بازگرداندن ولایت کرکوک به رهبری کردستان داده بود عقب نشینی نمود. این زنگ خطر، تکرار تاریخ را برای رهبری کردستان به صدا در آورد که در قربانگاه منافع آمریکا، ممکن است کردستان عراق بار دیگر قربانی منافع آمریکا در خاورمیانه گردد. بنا به همین دلایل و برای جلوگیری از تکرار تاریخ گذشته، رهبری کردستان عراق باید استراتژی فعال نمودن دیپلماسی و روابط سیاسی و اقتصادی با قدرت‌های بزرگ دیگر جهانی از جمله اتحادیه اروپا، چین و روسیه را در برنامه دیپلماسی خود قرار دهد. چین و روسیه به عنوان دو قدرت بزرگ، به چند دلیل نقش مهمی را در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند: ۱- هر دو عضو همیشگی شورای امنیت هستند. ۲- هر دو از اقتصادی بزرگ برخوردارند. ۳- هر دو مانعی در برابر سیاست‌های جهانی ایالات متحده هستند. بنابراین دستگاه دیپلماسی حکومت کردستان باید با این قدرت‌های نوظهور روابط برقرار نموده و بتواند پای منافع این قدرت‌های رقیب آمریکا را به کردستان عراق باز کند.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

- اسدی، علی اکبر، عراق پس از صدام و بازیگران منطقه‌ای، تهران، پژوهشکده‌ی تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷.
- اسمیت، استیو، بیلینس، جان، جهانی شدن سیاست در روابط بین الملل عصر نوین، ۲ جلد. تهران؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، ج ۱، ۱۳۸۲.
- احمدی، حمید، قومیت و قوم گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸.

- الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، قومیس، ۱۳۸۴.
- اطاعت، جواد، "دلایل و روند تهاجم نظامی آمریکا به عراق": اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۴۸-۲۴۷.
- امیری، بررسی تحلیل چشم انداز آینده تحولات عراق در پرتو موافقتنامه امنیتی عراق - آمریکا، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
- امیری، بررسی چشم انداز آینده تحولات عراق، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.
- ان. هانس، ریچارد، فراسوی عراق: راهبرد جدید ایالات متحده برای خاورمیانه، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.
- باوند، هرمیداس، "سیاست قومی در نظام بین المللی"، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷.
- برزگر، کیهان، سیاست خارجی ایران در عراق جدید، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۶.
- بیمان، دانیل، دموکراسی عراق و نقش نیروهای اشغالگر، مترجم: اصغر، افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.
- جعفری، محمد، بررسی چشم انداز آینده تحولات عراق، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.
- جعفری ولدانی، اصغر، چالش و منازعات در خاورمیانه، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد، "نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پس از جنگ سرد"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۱.
- حشمت زاده، محمدباقر، "نفث خلیج فارس؛ چشم انداز انرژی، روابط و رقابت های منطقه‌ای و جهانی" مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین المللی خلیج فارس، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- حق پناه، جعفر، انتخابات پارلمان عراق و پیامدهای خارجی آن، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.
- حق پناه، جعفر، بررسی تحولات کردستان عراق پس از تشکیل دولت مرکزی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.
- حق پناه، جعفر، نقش معارضین عراق در عراق بدون صدام حسین، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- حق پناه، جعفر، کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۷.
- خسروی، غلام رضا، بررسی و ارزیابی راهبرد کنونی آمریکا در عراق، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۸۶.
- خسروی، غلامرضا، آمریکا و خاورمیانه، راهبردها و چالش‌ها، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷.
- دولت آبادی، علی باقری، "تأثیر استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا بر امنیت کشورهای حوزه خلیج فارس"، مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین المللی خلیج فارس، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
- دوهارست، مارک، "آینده کردستان به کجا می‌رود"، مترجم: حسین آقاپوری، روزه‌ف، شماره ۸ و ۹ و ۱۰ تابستان ۱۳۸۷.
- دیلمی معزی، امین، "روند کلان نظام بین المللی در آغاز هزاره سوم"، پیام انقلاب، شماره ۷، آبان ۱۳۸۷.
- دیوید، میسون، "قومیت و سیاست"، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، بهار ۱۳۷۷.
- رضایی، مهدی، حضور نظامی ایالات متحده در عراق پس از جنگ، کتاب آمریکا (۲) ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق، تهران، مؤسسه فرهنگی و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.
- سرتیپی، حسین، مداخله‌ی بشردوستانه، از تئوری تا عمل، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۶.
- سحرخیز، علی اصغر، "جنگ سوم خلیج فارس و ترتیبات امنیتی جدید منطقه"، آرش غفوریان، مجموعه مقالات چهاردهمین همایش بین المللی خلیج فارس، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.

تأثیر تحولات نظام بین الملل بر روابط خارجی کردستان عراق با قدرت‌های بزرگ ■ ۱۴۹

- شیخ عطار، علیرضا، *کردها قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۲.
- صدر، سید محمد، "امنیت خلیج فارس در پرتو تحولات جدید بین‌المللی"، مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
- عزتی، عزت‌الله، *تحلیلی بر ژئوپولیتیک ایران و عراق*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.
- فردوست، حسین، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ۲ ج، ۱، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.
- قربانی نژاد، ربیاز، "بررسی ویژگی‌های ساختاری حکومت منطقه‌ای کردستان عراق"، *روژه‌ف*، بهار، تابستان و پاییز ۱۳۸۷.
- کرمی، جهانگیر، "گزارشی از تحولات شمال عراق در دهه ۱۹۹۰"، *مجله سیاست دفاعی*، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۶۶.
- کریمیان، کامل، *تعاملات و نگرش‌های کردها نسبت به بازیگران داخلی و خارجی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.
- مفیدی، صباح، "رویارویی احزاب کرد با نظم سیاسی نوین بین‌المللی"، *فصلنامه روژه‌ف*، شماره ۶ و ۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
- ملا عمر عیسی، صالح، *بحران آفرینی ابرقدرت‌ها در کردستان عراق*، تهران؛ توکلی، ۱۳۷۹.
- منصوری، جواد، *آمریکا و خاورمیانه*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵.
- میلتنون ادواردز، بوری، *پیتر منیچ کلیف، بحران در خاورمیانه*، مترجم؛ شهرزاد رستگار شریعت پناهی، تهران، قومس، ۱۳۸۴.
- مصاحبه با مسعود بارزانی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، شماره ۱۵-، ۱۴ پاییز ۱۳۷۷.

منابع کردی

- صالح ناکره‌یی، محمه‌مه‌د، *کورد و ده‌وله‌تی سه‌ربه‌خو*، دهوک، موکریان، ۲۰۰۷.
- فاتیح، ره‌سول، *له‌پیناو ده‌سه‌لاتدا*، هه‌ولیر، ۲۰۰۷.
- نامق سالم، جوهر، *کورد له‌گه‌مه‌ی ده‌قه‌یاساییه‌کاندا*، هه‌ولیر، بلاوکراوه‌ی ئاراس، ۲۰۰۷.

منابع عربی

- الدستور العراقي، *شؤون الاوسط*، العدد، ۱۲۶ صیف ۲۰۰۷.

روزنامه‌ها

- ناشتی، شماره ۱۱، ۱۶ خرداد ۱۳۸۳.
- ئاویره، شماره ۱۱۸/، ۱۳۸۲.
- پیام کردستان، شماره ۴۶، ۱۶ بهمن ۱۳۸۵.
- پیام کردستان، شماره ۳۶، ۲۵ خرداد ۱۳۸۵.
- پیام کردستان، ۲۴ دیماه ۱۳۸۴.
- دیدگاه، ۱۲ جوزه‌ردان، ۲۷۰۷ ژوئن ۲۰۰۷.
- دیدگاه، شماره ۳۳، ۷ مرداد ۱۳۸۵.

- رۆژەهەلات، ۱۶ خرداد ۱۳۸۳
- رۆژەهەلات، ژمارە، ۳۴۸ ریبەندان، ۱۳۸۴.
- رۆژەهەلات، شماره ۲۶۶.
- رۆژەهەلات، ۱۳۸۶/۸/۲۵.
- رۆژەهەلات، شماره، ۱۷۶۵ مهرماه ۱۳۸۵.
- سیروان، شماره، ۱۳۸۴/۱۰/۳۶۴.
- گولان، ژمارە، ۲۰۰۷/۷/۱۳۲۸۷.
- هاوار، ۲۳ تیرماه، ۱۳۸۶.
- هاوار، ۹ بەفرانبار، ۱۳۸۶.
- هەمشەری دیپلماتیک، شماره ۱، فروردین ۱۳۸۶.
- هەمشەری دیپلماتیک، شماره چەل و هەشتم، اردیبهشت، ۱۳۸۴.
- هەمشەری دیپلماتیک، شماره بیست و هەشتم و نهم، شەریور و مهر ۱۳۸۷.
- هەمشەری دیپلماتیک، شماره اول، ۲۴ فروردین ۱۳۸۵.
- هەمشەری دیپلماتیک، شماره ۳۱.

منابع انگلیسی:

- Galia, Golan , **the soviet policies in the middle East** , from world war II to Gorbacher , 1990.

سایت های اینترنتی:

- www.gksat.tv
- www.institute kurd.org
- www.KRG.org
- http://www.KRG.org
- www.kurdish tv.net
- http://www.mehrnews.com (2007/7/17)
- www.UYKLAT.com
- www.KRG.net
- www.Kurdistantv.net

روابط ایالات متحده - کرد بعد از حمله به عراق

نویسنده: آرام رفعت *

ترجمه: رسول تیموری **

چکیده

تمایل کردها برای حفظ و تقویت آزادی‌هایی که یک دهه قبل از حمله آمریکا به عراق از آن برخوردار گشته بودند، از بسیاری جهات به شکل‌گیری دوباره روابط روابط ایالات متحده - کرد انجامیده است. ایالات متحده به منظور حفظ یک عراق متحد دارای یک دولت مرکزی قوی، تلاش می‌کند تا اطمینان یابد که کردها به دنبال استقلال نیستند. هر چند، همزمان ایالات متحده در پی همکاری با حکومت منطقه‌ای کردستان (KRG)^۱ بوده است. و به همین صورت کردها از حضور آمریکا در عراق حمایت کرده و از همکاری با آن سود برده‌اند.

مقدمه

این مقاله به بررسی روابط ایالات متحده - کرد در دوره‌ی بعد از حمله به عراق می‌پردازد. محتوای آن شامل طرح‌ها و ارزیابی‌های آمریکا قبل از حمله، و سپس ارزیابی سطح موفقیت بعد از سقوط صدام حسین، مشکلات به وجود آمده، و تغییرات صورت گرفته در استراتژی هر دو طرف است.

* منبع مقاله:

Aramrafaat, "U.S - Kurdish relations in post-invasion Iraq", Middle east review of international affairs, vol. ۱۱, No. ۴, December ۲۰۰۷.

** کارشناسی ارشد روابط بین الملل.

اولویت اصلی کردها در عراق پس از صدام، حفظ و تقویت جایگاه شبه مستقل خود بوده است. برعکس، سیاست آمریکا تأکید بر تضمین حاکمیت عراق و وجود یک حکومت مرکزی قوی بود. این وضعیت به طور بالقوه دو طرف را در موقعیت‌های مخالف هم قرار داد.

مرحله‌ی اولیه، بازتاب خوانش نادرست آمریکا از واقعیت‌های عراق در میان خوش‌بینی فزاینده بود. قبل از حمله، «پل ولفوویتز» عراقی‌ها را به عنوان باسوادترین و سکولارترین افراد در جهان عرب توصیف کرد. و به همین صورت «دونالد رامسفلد»، وزیر دفاع، با چشم‌پوشی از فرقه‌گرایی عمیق در میان عراقی‌ها، معضل عراق را به معضل «یک کشور اروپای شرقی» تشبیه کرد که در آن یک دیکتاتور سرکوبگر پول و منابع را به جای سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی صرف ساخت کاخ‌ها و تسلیحات می‌کند. به همین دلیل، ولفوویتز اظهار داشت: "در صورتی که ایالات متحده در پی حذف رژیم صدام برآید، قدردانی و همکاری عراقی‌ها بسیار بیشتر از اروپای شرقی خواهد بود".

این خوش‌بینی بی‌جا بر سیاست‌ها و اظهارات رسمی آنها در طول نخستین سال تهاجم غالب بود. بلافاصله بعد از سقوط بغداد در آوریل ۲۰۰۳، ایالات متحده - تحت حکمرانی «جی‌گارنر» که ریاست اداره بازسازی و کمک‌های انسانی دوستانه (ORHA)^۲ را بر عهده داشت - خود را به عنوان آزادکننده‌ای با نقش محدود و انسان‌دوستانه نمایش داد. بنابراین، در ماه می همان سال، جرج دبلیو بوش، پایان مخاصمات را اعلام کرد. به دنبال آن رامسفلد، کاهش گام به گام نیروهای آمریکایی در عراق را به ۳۰ هزار نفر تا سپتامبر ۲۰۰۳ اعلام کرد.

بعد از آن، بوش فراتر رفته و اعلام کرد که «عراق به عنوان یک دموکراسی دارای قدرت بالایی برای الهام بخشی خاورمیانه است». از این رو مرحله‌ی اولیه چشم‌انداز سیاست آمریکا در عراق مثبت بود و نشان از آینده‌ای روشن برای ملت بود. طرح‌های آمریکا برای آن دوره بر اساس باور آنها مبنی بر امکان اتحاد عراق به دنبال حذف دیکتاتور قرار داشت. با وجود این، وضعیت شبه مستقل کردستان و تمایل کردها برای تجزیه به عنوان موانعی نگرین شده می‌شد که می‌بایست از میان برداشته شوند. در نتیجه، ایالات متحده در پی پایان دادن به این وضعیت شبه دولتی و تضمین ادغام کامل شمال در عراق جدید بود.

استراتژی ایالات متحده

در راستای غلبه بر این موانع، بسیاری از شاخص‌ها مانند از میان برداشتن یا حداقل تضعیف حکومت منطقه‌ای کردستان و نیروی پیشمرگ کرد به منظور اجرای یک سیستم استانی و اداری، ناموفق از آب درآمدند. بر اساس طرح اصلی آمریکا، ترک‌ها قرار بود که نقش عمده‌ای در جنگ و تعیین آینده‌ی عراق داشته باشند. طبق گزارش‌ها، ترکیه در پی ارسال نیروی نظامی بزرگی برای ایجاد یک هلال امن بود که بتواند به طور مسلط وارد شهرهای کردی شود. گفته می‌شد که ترک‌ها خواهان خلع سلاح نیروی پیشمرگ، جلوگیری از بازگشت کردهای تبعیدی به کرکوک و پایان دادن به تقاضا برای استقلال بودند. بعضی از نویسندگان ادعا کرده‌اند که ایالات متحده این تقاضاها را قبول کرد. علاوه بر این، به خاطر

نمایش پشتیبانی آمریکا از یک عراق متحد و کسب حمایت ترکیه، کردها تا ۳ هفته قبل از حمله وارد ائتلاف نشدند. هر چند، در دوره بعد از حمله، آمریکایی‌ها بر اساس گفته‌های ولفوویتز «در پی معرفی درجه‌ای از فدرالیسم برای تضمین عراق به عنوان یک کشور واحد» بودند. این دیدگاه در توافق نوامبر ۲۰۰۳ بین حکومت موقت ائتلاف (CPA)^۳ و شورای حکومتی عراق (IGC)^۴ به کار گرفته شده بود. در این توافق از پیشنهادهای برای خودگردانی قومی و جغرافیایی به نفع یک نظام فدرال ۱۸ استانی، صرف نظر شد.

این استراتژی به طور شفاف در اظهارات مقامات آمریکا منعکس شده بود. علاوه بر این، همانطور که جلال طالبانی و مسعود بارزانی توضیح دادند: «دولت آمریکا یا CPA به ندرت به کردستان یا مردم کرد اشاره کرده‌اند». همچنین، مسعود بارزانی تشریح کرد که پل برمر، رئیس CPA، «در پی حذف همه‌ی ارجاعات به KRG از قانون اساسی موقت بوده است». همچنین لازم به ذکر است که ایالات متحده از گشایش یک کنسولگری در کردستان خودداری کرد. برای کاهش تأثیر کردها در حمایت از فدرالیسم در بغداد، آنها از پست‌های رده بالا در دولت جدید مستثنی شده بودند. برای مثال، طالبانی و بارزانی، رهبران کرد، در نامه‌ای به بوش گلایه کردند که «نمایندگی ویژه شما به ما اطلاع داده است که کردها نمی‌توانند نه نخست‌وزیر و نه رئیس‌جمهور عراق باشند». روش دیگر برای تضعیف KRG اعمال محدودیت‌های اقتصادی در منطقه بود. به عنوان مثال، ائتلاف «درآمد ویژه اختصاص داده شده‌ی نفت در برابر غذا برای کردستان را متوقف کرد، و «انتشار واحد پول کردی» را لغو کرد.

علاوه بر این، ایالات متحده در پی خلع سلاح نیروی پیشمرگ برآمد. این طرح با طبقه‌بندی نیروی پیشمرگ به عنوان نیروی نظامی بومی انجام گرفته بود. هر چند برای اینکه وانمود شود که آنها در چنین مواردی دخالت نمی‌کنند، ایالات متحده کابینه عراق را واجد شرایط تصمیم‌گیری در این باره اعلام کرد. هر چند می‌توان گفت که قانون اساسی انتقالی حقوق زیادی را به کردها اعطا کرد، مانند به رسمیت شناختن حکومت منطقه‌ای کردستان، ایجاد یک سیستم فدرال برای عراق بر پایه‌ی واقعیت‌های جغرافیایی و تاریخی، حق وتو برای کردها و طرحی برای حل مسأله‌ی کرکوک. اما قانون اداری عراق برای دوره‌ی انتقالی اختیارات کمی را به حکومت منطقه‌ای کردستان اعطا کرد و حقوق انحصاری در مورد مجموعه‌ی وسیعی از مسائل حساس، مانند انحصار مرکزی نیروی نظامی، کنترل بر منابع طبیعی، قدرتهای مالی وسیع و کنترل بر قوه قضائیه را به دولت مرکزی واگذار کرد.

با اعطای هر دو مورد قدرت نظامی و درآمدهای نفتی به دولت مرکزی، سیستم پیشنهادی دارای پتانسیل تبدیل شدن به تمرکزگرایی مجدد و حتی بازگشت به اتوکراسی گشت. همانطور که «گری سیک» می‌گوید، کنترل مرکز بر درآمد می‌تواند پایه‌ای برای ظهور دیکتاتوری دیگری فراهم کند زیرا حکومت را از وابستگی به اراده مردم رها کرده و در نتیجه از تمایل به رفتار دموکراتیک و پاسخگویی می‌کاهد. علاوه بر این، بدون منابع مستقل درآمد، حکومت‌های ایالتی از نظر مالی وابسته به حکومت مرکزی می‌شوند. کردها به وسیله‌ی پل برمر برای اعطای امتیازات تحت فشار بودند. در نوامبر ۲۰۰۳، توافقی بین برمر و طالبانی مبنی بر ایجاد ساختار آینده‌ی عراق بر اساس ۱۸ فرمانداری موجود کشور، صورت

گرفت.

با وجود این، هر گونه استراتژی مبنی بر فشار بر کردها به خاطر نیاز ایالات متحده به پشتیبانی کردها، ناکام مانده بود. نگرانی در مورد قدرت روبه رشد احزاب شیعی طرفدار ایران، ایالات متحده را به جستجوی یک نیروی مقابل در یک ساختار فدرالی قوی واداشت. کردها همچنین دارای ارزش و سرمایه‌ی دیگری در این مانور بودند. انزوای نسبی ایالات متحده در سیاستش نسبت به عراق - مواجهه با مخالفت از طرف بسیاری از سنی‌ها و بعضی از عراقی‌های شیعه، ایران، تعدادی از کشورهای عرب و بخش قابل توجهی از اروپا - و آغاز طغیان و شورش، حمایت کردها و قدرت حدود ۷۰ هزار پیشمرگ طرفدار ائتلاف را ارزشمندتر کرد. ثبات نسبی شمال یکی از مزایای ایالات متحده بود. تنها تعداد کمی از ارتش آمریکا در نواحی کردی مستقر بودند.

اگر چه کردها هرگز آمریکایی‌ها را به لحاظ نظامی تهدید نکردند، ولی آنها توان تحریم دولت مرکزی و انتخابات، و حتی جدا شدن از عراق را داشتند. احتمال نافرمانی مدنی نیز بود به طوری که در حال برگزاری یک فراندوم برای جدا شدن از عراق بودند.

ایالات متحده همچنین دارای ابزارهای مهمی برای جلوگیری از هر گونه مخالفت با بلندپروازی کردها بود. یکی از آنها «کارت ترکیه» بود. ایالات متحده نگرانی‌های ترکیه را به رسمیت شناخت، ترکیه را دعوت به مشارکت در ائتلاف به رهبری آمریکا کرد و در مورد تهدید ترکیه مبنی بر عملیات بدون مرزی سکوت کرد. برای مثال، در آوریل، ۲۰۰۳ ایالات متحده نیروهای پیشمرگ را - که به عنوان بخشی از نیروهای ائتلاف وارد کرکوک شده بودند - به خاطر نگرانی‌های ترکیه از آنجا راند. سپس، کالین پاول، وزیر خارجه آمریکا، به ترکیه اجازه داد تا ناظران نظامی را برای نظارت بر جایگزینی نیروی کرد به وسیله‌ی نیروهای ویژه آمریکا به کرکوک ارسال کند. بنابراین، ایالات متحده به طور همزمان هم ترکیه، متحد قدیمی خودش را با کاهش نفوذ کردها در کرکوک راضی کرد و هم با زیرکی روابطش را با کردها حفظ و مدیریت کرد. با وجود این، برای نتیجه بخش بودن سیاست‌ها، آمریکایی‌ها بایست نفوذ ترکیه در شمال رانیز محدود کنند. در جولای ۲۰۰۳، نیروهای آمریکایی، ۱۱ نفر از افراد زبده‌ی ارتش ترکیه را که در حال اقدام برای کشتن فرماندار کرکوک و بی‌ثبات سازی حکومت دو فاکتوری کردی بودند، متوقف کرد.

ایالات متحده در سپتامبر ۲۰۰۳، تا حدی به خاطر رفع اختلاف با ترکیه و نیز به خاطر نیاز به حمایت فزاینده از تلاش‌های ائتلاف، تلاش‌هایی را در جهت کسب مشارکت ترکیه در ائتلاف صورت داد. در اکتبر، ۲۰۰۳ پارلمان ترکیه دعوت آمریکا برای ارسال ۱۰ هزار نیرو به بغداد را پذیرفت. هرچند این ایده توسط خود دولت عراق رد شد. در سال، ۲۰۰۴ ترکیه فشارهایش را برای محدود کردن فدرالسیم برای دولت آینده عراق و اعطای درجاتی از خودگردانی به هر منطقه فدرالیست کردی افزایش داد و تهدید کرد که آینده‌ی دشوار و خونی در انتظار چنین سیستمی خواهد بود. زمانی که در اکتبر، ۲۰۰۴ کردها برای اجرای ماده‌ی ۵۸ مربوط به کرکوک، بر ایالات متحده و عراق فشار آوردند، ترکیه از احتمال ارسال ارتش به شمال عراق سخن گفت و هشدار داد که نیروهایش قادر خواهند بود در عرض ۱۸ ساعت بر کرکوک تسلط یابند.

دگرگونی پی در پی در سیاست آمریکا بازتاب ماهیت پیچیده و چالش برانگیز مخالفت سیاسی و مذهبی با ایالات متحده در عراق بود. شواهد دال بر این واقعیت این است که در حالی که اکثر سنی ها مشارکت در انتخابات و پروسه سیاسی را رد کردند، علمای مذهبی شیعه و ۴۲ حزب شیعی در ژوئن ۲۰۰۳ دعوت به انتخابات عمومی کردند. در ژانویه ۲۰۰۴، دهها هزار معترض در حمایت از این تقاضا راهپیمایی کردند. از یک طرف، تحریم سنی ها به خاطر تقاضایشان مبنی بر بازگشت رژیم که در آن غلبه با آنها بود، مشروعیت فرآیند کل سیاسی را تضعیف و امنیت را کاهش داد. از طرف دیگر، تقاضای شیعیان برای یک دولت اسلامگرای شیعی - حداقل در جنوب - خطر قدرت گرفتن گروه های مذهبی ضد آمریکایی را به دنبال داشت. در این راستا، رفتار کردها و منافع شان شاید تسکین خوشایندی بود.

بنابراین، مرحله اول سیاست ایالات متحده مبنی بر تلاش برای تحمیل یک عراق سکولار بر شیعیان و یک حکومت مرکزی قوی بر کردها، منافع آن را به خطر انداخت. در مقام مقایسه، بسیاری از کردها ممکن است یک کشور مستقل کردی را ترجیح دهند، به ویژه در صورتی که وضعیت آنها در عراق آینده دشوار به نظر آید. بنابراین، به منظور کسب حمایت آنها از یک عراق متحد و ادامه تلاش هایشان برای کمک به ائتلاف، می بایست تعامل خوبی با آنها صورت گیرد.

انتخابات و تغییر در سیاست آمریکا

ترکیبی از ناکامی های سیاست آمریکا، نتایج انتخابات ژانویه ۲۰۰۵، و میانه روی نسبی کردها، نقطه عطفی را در روابط دو جانبه بین طرفین بوجود آورد. یکی از نگرانی های ویژه، عملکرد ضعیف سنی ها و شیعیان سکولار در انتخابات بود. «پاچه چی» نامزد مورد نظر آمریکا، هیچ کرسی به دست نیاورد، «غازی الیاور» از ۲۷۵ کرسی تنها ۵ کرسی به دست آورد، و ایاد علاوی، شیعه سکولار تنها ۱۴ درصد آراء را به خود اختصاص داد. در عوض ائتلاف یکپارچه عراق (UIA)، جناح مذهبی شیعه طرفدار ایران، بیش از نصف کرسی ها را به خود اختصاص داد.

بنابراین، توازن بین نیروهای سکولار و مذهبی به طرز قابل توجهی به نفع دومی تغییر کرد. انتخابات باعث تشدید فرقه گرایی و شکاف بین گروه های مذهبی شد. امیدهای آمریکا برای یک عراق سکولار و متحد تحت یک اداره ملی مرکزی کمرنگ شده بود.

در عوض، توازن جدید در جهت تمرکززدایی بیشتر پیش رفت که به نفع کردها بود، این وضعیت به طور شفاف در قانون اساسی دائمی انعکاس یافت. علاوه بر این، از زمانی که کردها دومین جناح بزرگ در پارلمان را از آن خود کردند و بزرگترین گروه سکولار شدند، علاقه ایالات متحده به کردها به طرز بی سابقه ای افزایش یافت. کردها تبدیل به یک عنصر ضروری شدند که آمریکایی ها نمی توانستند از آن چشم پوشی کنند. آنها جایگزین شیعیان میانه رو شکست خورده در دفاع از سکولاریسم در عراق گشته و تبدیل به یک عامل موازنه بین سنی ها و شیعیان شدند که به عنوان یک داور در بین آنها عمل کرده و آنها را تشویق به مصالحه می کردند.

و سرانجام اینکه، تعداد بالای تلفات ائتلاف در قبل و بعد از انتخابات، وضعیت آشفته و خطرناکی را برای ایالات

متحدہ ایجاد کرد. این وضعیت ایالات متحدہ را در گزارشهایش وادار به کاهش رویکرد پیروزی طلبانہ و بہ کارگیری استراتژیهای دفاعی کرد. انتقال قدرت بہ عراقیها تبدیل بہ یک آلترناتیو خوشایند ہمراہ با مزیت دوگانہ برای کردہا گشت. نخست، کردہا بہ عنوان شرکا در تقسیم قدرت، دریافتند کہ ساز و کار جدید می تواند بہ نفع آنها عمل کند. دوماً آنها با داشتن یک چہارم کرسی ها در پارلمان عامل موازنہ قدرت بودند، زیرا برای اعمال قانون نیاز بہ اکثریت دوسوم بود. تمایل آمریکا برای پشتیبانی از کردہا وابستہ بہ موقعیت ایالات متحدہ در عراق بود.

در این چہارچوب جدید، آمریکاییها بسیاری از مواردی را کہ در طی مرحلہ اول رد کردہ بودند، پذیرفتند. این موارد شامل انتخابات طالبانی بہ عنوان رئیس جمہور (تغییری در سیاست آمریکا)، فدرالیسم ہمراہ با یک دولت مرکزی ضعیفتر، تصمیم شفافتر برای کرکوک و بہ رسمیت شناختن نیروی پیشمرگہ بہ عنوان محافظان کردستان بود. کردہا کہ زمانی توسط مقامات آمریکایی نادیدہ گرفته می شدند، اکنون از آنها درخواست حمایت می شد. مقامات آمریکایی شروع بہ دیدار از کردستان کردند. برای مثال، در می ۲۰۰۵، کاندولیزا رایس، وزیر خارجہ آمریکا، کردستان را بہ عنوان نخستین توقفگاہش در اولین دیدار از عراق انتخاب کرد. همانطور کہ مایکل روبین می گوید: "رایس نخست با رفتن بہ مرکز فرماندہی بارزانی بہ جای بغداد، موقعیت رہبری کردی را در نگاہ همقطارانہش و در بین رہبران دیگر سیای عراق تقویت کرد." سپس در نوامبر ۲۰۰۵، مسعود بارزانی بہ طور رسمی از جانب کاخ سفید بہ عنوان رئیس جمہور حکومت منطقہای کردستان مورد استقبال قرار گرفتہ و بہ وی اطمینان دادہ شد کہ کردہا در عراق از «جایگاہ ویژہای» برخوردار خواهند بود. بنابراین بہ وضوح می توان دید کہ استراتژی اولیه ایالات متحدہ مبنی بر تضعیف کردہا و غلبہ بر جدایی طلبی آنها، جایگزین سیاست دیگری مبنی بر حمایت از موقعیت کردہا در بغداد، تضعیف اسلامگراہای طرفدار ایران و جلوگیری از جنگ داخلی شد. این مجموعہ از پیشرفتہا نشانہی این است کہ عنصر طرفداری از کردہا در سیاست ایالات متحدہ اجتناب ناپذیر نبود، بلکہ ناشی از ناکامی ها و ناامیدی از نیروہای دیگر بود. استراتژی شیعہ، ہر چند غیر عمد، در راستای این نتیجہ بود. رقابت قدرت با سنی ها، ترس از جنگ داخلی، افزایش نفوذ ایران، و تضعیف سکولاریسم ہمگی از کردہا متحد جذباتری برای ایالات متحدہ ساختند.

علاوہ بر این، بعضی از احزاب برجستہ شیعی در خواست منطقہ ویژہ شیعی متشکل از ۹ استان در جنوب کردند. این رویکرد ایجاد موردی مشابہ شمال را بہ شدت تقویت کرد. شیعیان نیز مانند کردہا در ازای پشتیبانی از آنها در پی معاملہ با آمریکا و ایجاد عراق نسبتاً سکولارتری گشتند، معاملہای کہ منافع کرد و آمریکا را بہ طور موازی پیش می برد و دلیل دیگری بہ آمریکا مبنی بر توجہ بہ ارزش اہرم کرد در داخل عراق جدید داد.

و بہ ہمین صورت، سیاست ایران نیز بہ نفع کردہا تمام شد. با افزایش پیوندہای شیعہ-ایران و رادیکالیزہ شدن حکومت ایران- در زمان محمود احمدی نژاد و تلاش برای تولید سلاح های ہستہای- سیاست آمریکا بر حمایت از نیروہای قویتری در عراق قرار گرفت کہ ارتباط زیادی با تہران نداشتہ باشند.

ظہور جریان صدر در بین شیعہ این وضعیت را تشدید کرد. در انتخابات دسامبر ۲۰۰۵، صدری ها بہ عنوان قویترین

جناح در داخل ائتلاف یکپارچه عراق (UIA) با ۳۲ کرسی ظاهر شدند. همچنین اندازه‌ی ارتش المهدی تحت کنترل مقتدی صدر در بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ به دو برابر رسید. صدر دو پیام قوی برای آمریکاییان ارسال کرد: یکی تقاضای جدول زمانی برای عقب نشینی ایالات متحده از عراق، و دیگری تمایلش برای دفاع از ایران در صورت حمله آمریکا بود. در مرحله‌ی نخست، پاسخ آمریکا مبنی بر تلاش برای استفاده از «کارت کرد» برای غلبه بر هر دو مشکل به وجود آمده از طرف شیعه و مناقشه شیعی - سنی بود. برای مثال، در انتخابات دسامبر، آمریکایی‌ها از کردها خواستند تا سنی‌ها را پذیرفته و به منظور کمک به ایجاد یک حکومت سکولار با عربهای سنی و شیعیان سکولار تحت رهبری علاوی وارد مذاکره شوند. در نتیجه یک ائتلاف رقیب موقتی متشکل از کردها، علاوی و سنی‌ها تشکیل شد که از ائتلاف یکپارچه عراق خواستند تا از ابراهیم جعفری صرف نظر کند.

با وجود این، نفوذ ایران در عراق محدود به شیعیان نیست و لازم به ذکر است که نمونه‌هایی از همکاری (البته به صورت غیرمداوم) بین کردستان عراق و ایران قبل از حمله آمریکا با ایجاد منطقه کردستان عراق در سال ۱۹۹۱ وجود داشت. به گفته‌ی یکی از تحلیلگران، «ایران بازیگر ذینفعی در سیاست کردستان عراق در هنگام اداره آن توسط حزب دموکرات کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) تحت منطقه‌ی پرواز ممنوع بوده است».

شواهدی از تمایل کردها برای کسب حمایت از ایران و حفظ روابط خوب با تهران واقعیتی است که بر مبنای آن از سال ۱۹۹۱ (زمانی که کردهای عراق کنترل منطقه را به دست گرفتند)، حکومت منطقه‌ای کردستان، احزاب اپوزیسیون کردی ایران را که در کردستان عراق مستقر هستند، از رخنه به داخل خاک ایران و انجام عملیات نظامی منع کرده است. علاوه بر این، از زمان تهاجم آمریکا به عراق، بعد اقتصادی نیز به این رابطه افزوده شده است. به گفته مقامات کردی، تجارت سالانه بین طرفین حدود ۸۰۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شود. کنسولگری‌های ایران هم در اربیل (پایتخت منطقه کردستان) و هم سلیمانیه (دومین شهر بزرگ در حکومت منطقه‌ای کردستان) وجود دارد. بر خلاف کشورهای دیگر همسایه، که حکومت منطقه‌ای کردستان هیچ‌گونه نماینده‌ی رسمی در آن ندارد، حکومت منطقه‌ای کردستان دارای نماینده رسمی در تهران است، و این می‌تواند حاکی از به رسمیت شناختن محکومت منطقه‌ای کردستان از جانب حکومت ایران باشد.

ایالات متحده در تلاش برای کاهش نفوذ ایران در عراق در پی کاهش روابط کردستان - ایران برآمده است. به عنوان مثال، در ژانویه ۲۰۰۷، نیروهای ایالات متحده همراه با هلی‌کوپترهای نظامی، به کنسولگری ایران در شهر اربیل کردستان یورش برده و پنج کارمند ایرانی را دستگیر کردند. همچنین، در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۷، ارتش ایالات متحده یک تاجر ایرانی را به اتهام قاچاق اسلحه به عراق برای استفاده بر ضد سربازان آمریکایی، دستگیر کردند. این اقدام به روابط ایران - کردستان آسیب رساند.

ایران در یک اقدام اعتراضی به بازداشت مقام ایران توسط ایالات متحده، موقتاً مرز اصلی با حکومت منطقه‌ای کردستان را بست. به گفته‌ی هوشیار زیباری، وزیر خارجه عراق، «ایران در حال تنبیه منطقه کردستان به خاطر بازداشت

یک شهروند ایرانی توسط آمریکا است». بستن مرز صدمات جدی برای اقتصاد حکومت کردستان داشته است به طوریکه هر روزه باعث از دست رفتن تجارتی به ارزش میلیونها دلار شده است. علاوه بر این، بسیاری از کردها بر این باورند که ایران برای نفوذ در حکومت منطقه‌ای کردستان به انصار الاسلام اجازه عملیات مرزی می‌دهد.

رویداد مهم دیگری که به شکاف بین حکومت منطقه‌ای کردستان و ایران کمک کرد، بمباران روستاها در کردستان عراق توسط ارتش ایران در آگوست ۲۰۰۷ بود که چندین هفته به طور انجامید. این حمله توسط هوشیار زیباری، حکومت منطقه‌ای کردستان و پارلمان آن محکوم شد. حکومت کردستان در ۲۸ آگوست ۲۰۰۷، همایش ویژه‌ای برگزار کرده و از حکومت عراق، سازمان ملل و نیروهای ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده خواستند که برای توقف حملات بر ایران فشار بیاورند. ایران در یک اظهار نظر رسمی توسط ژنرال یحیی رحیم صفوی این حملات را تأیید کرد. پاسخ ایالات متحده متناقض بود، علیرغم ادعاهای آمریکا مبنی بر دخالت ایران در امور عراق، دولت بوش در این مورد سکوت کرد. بازداشت دیپلمات‌های ایرانی در کردستان، بمباران ایران، بستن مرز بوسیله‌ی حکومت ایران، سکوت ایالات متحده درباره‌ی این رویدادها، و ناکامی نیروهای ایالات متحده در به عهده گرفتن مسئولیت برای دفاع از کردها، همگی شواهدی دال بر استراتژی آمریکا برای ایجاد شکاف بین کردها و ایرانیان هستند.

اختلافات بین کردها و ایالات متحده همچنین ناشی از مناقشات مربوط به منافع آنها در منطقه است. از یک طرف، سیاست حکومت منطقه‌ای کردستان در جهت حفظ توازن در روابطش با ایران ایالات متحده است. از طرف دیگر، استراتژی ایالات متحده در جهت حفظ روابط نزدیک با ترکیه، متحد ناتو است. هر چنی بین ایران و ایالات متحده تنش وجود دارد، اما مخالفت شدید ترکیه با موضوع کردستان، مانع جدی برای روابط ایالات متحده - کردستان به شمار می‌رود.

شاخص دیگری که ایالات متحده به کار برد، سیاست «تمرکزگرایی مجدد» بود. از یک طرف، مشارکت سنی‌ها همراه با ظهور شیعیان طرفدار تمرکزگرایی، نیروهای قدرتمندی را در داخل UIA به وجود آورد و امید جدیدی به ایالات متحده برای دستیابی به یک حکومت مرکزی قوی داد. این سیاست هم به پاس قدردانی از مشارکت سنی‌ها و همه تلاش برای جلوگیری از جنگ داخلی بود. همانطور که «زلمای خلیل‌زاد» سفیر ایالات متحده در عراق به سنی‌ها اطمینان داد که ایالات متحده از نگرانی‌های مشروع آنها حمایت خواهد کرد. خلیل‌زاد همچنین از راهبران عراقی خواست تا از عرب‌های سنی پشتیبانی بیشتری به عمل آورند. یکی از بزرگترین خواسته‌های سنی‌ها، یک حکومت مرکزی قوی بود. بنابراین، خلیل‌زاد در راستای نگرانی‌های سنی‌ها تشریح کرد که هدف وی آغاز فرآیند تشکیل یک دولت وحدت ملی است. رایس خواهان تداوم کنترل مرکزی شد و از نیروهای امنیتی خواست تا به دولت مرکزی وفادار باشند.

این سیاست جدید نیز در حل معمای عراق ناکام ماند. استراتژی ایالات متحده مبنی بر تشکیل یک دولت مرکزی سکولار قوی جای خود را به جلوگیری و مهار جنگ داخلی داد. احتمال جنگ داخلی تمام عیار بین شیعه و سنی در

پاییز ۲۰۰۵ زیاد بود. تعداد تلفات ناشی از جنگ فرقه‌ای در طول این دوره به سطح هشدار گونه‌ای رسید. اقدام مهم در جهت فرقه‌ای زمانی صورت گرفت که زیارتگاه حرمین عسگرین در سامراء در ۲۲ فوریه ۲۰۰۶ منهدم شد.

در یک دوره‌ی چند روزه صدها سنی کشته و دو مسجد سنی به نشانه تلافی مورد حمله قرار گرفتند. علاوه بر این، مشارکت سنی‌ها در فرآیند سیاسی و ظهور شیعیان مرکزگرا به عنوان یک نیروی قوی در پارلمان نتایج متناقضی بوجود آورد. از طریق ورود آنها به فرآیند سیاسی، پارلمان و نهادهای دولتی، فرقه‌گرایی قانونی و نهادینه شد. علاوه بر این، نیروها و نهادهای امنیتی به جای تأمین امنیت شهروندان عراقی از تهدید خشونت فرقه‌ای، خود مرتکب اقدامات خشونت‌آمیز می‌شدند، آنها بخشی از مشکل بودند. نمونه‌هایی از این دست شامل زندان مخفی وزارت داخلی (که سنی‌های بازداشتی در آن بودند) و جوخه‌های مرگ شیعی بودند. همچنین بسیاری از پلیس‌های سنی درگیر کشتار هویتی بودند.

نتیجه‌گیری

مناقشه در عراق به خاطر گره‌ی پیچیده‌ی حاصل از رقابت قومی، مذهبی، فرهنگی، تاریخی و ویژگی‌های سیاسی جامعه‌ی آن بسیار سخت و دشوار است. عراق یک ملت عمیقاً تقسیم‌شده همراه با میراثی از کشتار متقابل و مناقشات بین دولتی، جدال فرقه‌ای، سرکوب سیستماتیک، بیگانگی اجتماعی و تعصب قومی و مذهبی است. در حال حاضر، یک کشور پسا اقتدارگرا همراه با اندک یا هیچ‌گونه تجربه‌ای از دموکراسی انتخاباتی است. معضل عراق نتیجه مستقیمی از تأثیرات انباشته شده قرن‌ها مناقشه داخلی است. عنصر مهم دیگر دخیل در تقسیمات داخلی در درون عراق ناسیونالیسم قومی است. به مدت چندین دهه، ناسیونالیسم قومی به شکل جنبش‌های تجزیه طلبانه و ادغام گرایانه تعبیر می‌شده است، اما این امر منجر به مناقشه‌ی با ناسیونالیسم پان عربی سنی و تأکید بر تمامیت ارضی می‌گشت. عنصر کلیدی دیگر در مناقشه مدنی، برخورد هویت‌ها بوده است و به گفته‌ی «کارول اولیری» بسیاری از عراقیان «به هویت‌هایشان به عنوان هویت‌های اصیل و ازلی می‌نگرند». به عنوان مثال، فقدان احساس تعلق به عراق و عدم احساس هویت ملی عراقی در بین کردها وجود دارد.

در عوض، همانطور که «اولیری» تأکید می‌کند، شکل در حال ظهوری از فرم «کردستانی بودن» از هویت وجود دارد. به عبارت دیگر جامعه عراق تحت تسلط گروه‌های سازش‌ناپذیر همراه با تصورات متضاد از هویت‌شان است. به نظر می‌رسد که هویت کردی با هویت ملی عراقی ناسازگار است. برخوردهای پان عربیسم با ایده‌آل‌های ناسیونالیستی عراقی و برداشت‌های شیعه و سنی از اسلام مدتها باهم در تخاصم بوده‌اند. به واسطه‌ی عمق احساسی که این برخورد هویت‌ها را تقویت می‌کند، اولیری عراق را به عنوان یک دولت بدون ملت معرفی می‌کند، وی می‌افزاید که هویت و الگوهای مقایسه آن در یک دولت بدون ملت به تولید الگوهای مناقشه سیاسی متفاوت با دولت‌های ملی منجر می‌شود. در واقع از نظر اولیری، شکست در ایجاد یک هویت ملی عراقی که شامل همه‌ی عراقی‌ها باشد، عامل کلیدی در فهم فرهنگی نهادینه شده خشونت در عراق، ناتوانی آن در ایجاد اصلاحات سیاسی و تهاجمی بودن آن در قبال همسایگانش

است.

علاوه بر این، ۸۰ سال مناقشه بین این موارد متناقض منجر به منافع انحصاری برای هر گروه شده است. توازن خاص و منحصر به فردی بین حاکمان سابق، یعنی سنی ها و گروه های زیر سلطه مانند شیعیان و کردها وجود دارد. کردها خواهان خودگردانی محلی و حتی استقلال هستند. منافع اصلی سنی ها در بازگشت به قدرت ضمن حفظ تمامیت ارضی کشور است. شکل و منافع اصلی شیعیان که ۶۰ درصد از جمعیت عراق را تشکیل می دهند، حق آنها برای اداره کشور به عنوان گروه اکثریت می باشد. از این رو منافع اصلی گروه های قومی - مذهبی عراق در تقابل با هم بوده و ظاهراً سازش ناپذیر به نظر می رسد.

این منافع متناقض منجر به ایجاد نگرشهای خاص از طرف هر یک از گروه ها بر سر بسیاری از مسائل شده است. نقش اسلام یکی از این مصادیق به شمار می آید. اکثریت شیعیان و سنی ها بر هویت اسلامی در عراق تأکید دارند، اما «ابراهیم المرعشی» بر این باور است که کردها معتقدند که یک دولت اسلامی صرفاً در پی گنجاندن هویت کردی تحت لوای بیرق اسلام است. سیاست خارجی حوزه ی دیگر عدم توافق و اختلاف به شمار می آید. با وجود اینکه شیعیان و سنی ها خصوصاً متشنان را با اسرائیل ابراز می دارند، اغلب گفته می شود که کردها چنین احساسی را کمتر ابراز داشته و حتی توافقاتی با اسرائیل دارند. شیعیان به ایران به دید یک دوست و هم مذهبی ای قدرتمند می نگرند. سنی ها در عوض به ایران به عنوان دشمنی می نگرند که هویت عربی عراق را تهدید می کند. تمامی این مسائل و مشکلات عینی نه صرفاً به خاطر سوء برداشت ها یا ویژگی های شخصی رهبران بلکه ریشه در ماهیت مناقشه دارند. بنابراین جای شگفتی نیست که مدیریت چنین مناقشه ای در عراق دشوار به نظر آید. هر چند تمرکز کردها بر خودگردانی که خارج از مناقشه بر سر قدرت به عنوان یک کل در کشور می باشد، در این میان هدف نسبتاً آسانتری برای دست یابی است.

پی نوشتها

- 1-Kurdistan Regional Government
- 2- Office of reconstruction and humanitarian assistance.
- 3- Coalition Provisional Authority
- 4- Iraqi Governing Council
- 5- United Iraqi Alliance

سیاست‌های فرهنگی اتحادیه اروپا در کردستان عراق

حسین آقاپوری *

چکیده

این مقاله با رویکردی سازه‌انگارانه به بررسی روابط فرهنگی اتحادیه اروپا و منطقه کردستان عراق می‌پردازد. در آغاز مفاهیم پساوسفالیایی از "بازیگری" و "بازیگر بودن" از نگاه سازه‌انگاری مورد بحث قرار می‌گیرد و در این راستا اتحادیه اروپا و حکومت منطقه‌ای کردستان عراق دو مفهومی هستند که می‌توان در تعاریف جدید آنها را "بازیگر" نامید؛ به گونه‌ای که می‌توانند باهمدیگر به ایجاد روابط خارجی بپردازند. در این میان روابط فرهنگی از جمله حوزه‌هایی است که حکومت‌های منطقه‌ای فدرال می‌توانند بدون محدودیت‌های حوزه‌های امنیتی و سیاسی در آن به ایجاد روابط با دیگر کشورها و بازیگران بپردازند، چنانچه حکومت منطقه‌ای کردستان عراق نیز از این امر مستثنی نبوده است. اتحادیه اروپا نیز با تعمیق روابط فرهنگی خود با منطقه کردستان عراق در صدد است تا از یک سو نقش خود را به عنوان یک ابرقدرت فرهنگی در منطقه تثبیت نماید و از سوی دیگر برخی از کاستی‌های حوزه نظامی و اقتصادی خود را در این منطقه جبران نماید.

کلید واژه: سازه‌انگاری، دیپلماسی فرهنگی، حکومت منطقه‌ای کردستان، اتحادیه اروپا.

مقدمه

تحولات دهه‌های اخیر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، حاکی از اهمیت مقوله‌ی فرهنگ در دستیابی به اهداف و بهبود روابط میان دولت‌ها است؛ به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه‌ی جهانی بوده

تا از این طریق، تنازعات و چالش‌های بین‌المللی، برطرف و موجب هم‌گرایی دولت‌ها و ملت‌ها گردد. از این رو کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری، دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح نشده‌ی دیپلماسی کشورها در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل است که این مهم به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف، تعقیب می‌گردد. زبان فرهنگ زبان ملایمی است که می‌تواند زمینه‌ساز و حامی روابط رسمی میان دولت‌ها و نیز مانع بروز بحران‌های خشونت‌زا در عرصه‌ی روابط بین‌الملل گردد. از این رو دولت‌ها در صدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند، تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی (قدرت سخت) همراه خود نموده و با استعانت از مکانیسم اقناع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود هم‌سو نمایند.

حکومت منطقه‌ای کردستان عراق نیز به عنوان یک حکومت منطقه‌ای فدرال در دنیا از بسیاری جهات، ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند آن را در میان دیگر مناطق فدرال دنیا بی‌نظیر بسازد؛ این حکومت اگرچه در چهارچوب کشور عراق قرار دارد اما در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و در برخی از موارد سیاسی اختیارات ویژه‌ای دارد که هیچ یک از حکومت‌های فدرال دنیا آن را ندارند. اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر فراملی با رویکردی نرم‌افزارانه و از طریق گسترش نهادهای خود خصوصاً در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی به دیگر کشورها از یک سو در صدد است که ضعف خود در حوزه‌های سخت‌فزاری را جبران بنماید و از سوی دیگر حضور خود را به عنوان یک قدرت نرم و هنجاری در کشورهای مقصد به اثبات برساند. در این راستا نهادها، سازمان‌ها و مؤسسات اروپایی بهترین ابزار برای نیل به چنین سیاست‌هایی هستند.

سابقه حضور نهادهای اروپایی در کردستان به طور کلی، و در کردستان عراق بالاخص، نویددهنده یک فضای تعامل بین کشورهای اتحادیه اروپا و حکومت منطقه‌ای کردستان می‌باشد. می‌توان اذعان کرد که حضور فرهنگی اتحادیه اروپا خصوصاً برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپا همچون فرانسه، و انگلیس در منطقه کردستان عراق بسیار بیشتر از حضور نظامی-سیاسی و حتی اقتصادی آنان و همچنین بیشتر از هر کشور و یا ابرقدرت دیگر است. عمده حضور فرهنگی و اجتماعی نهادهای اروپایی در منطقه کردستان عراق در حوزه‌های آموزش ابتدایی و عالی، برندهای اروپایی، باستان‌شناسی، حقوق بشری، پزشکی و... می‌باشد.

۱- رهیافت سازه‌انگاری و روابط فرهنگی

رهیافت سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها می‌توانند در شکل‌گیری همگرایی یا واگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی موثر باشند. زیرا منافع از روابط اجتماعی برمی‌خیزد؛ بنابراین لزوماً نمی‌توان به نوع تعامل میان دولت‌ها و همکاری یا تعارض میان آنها نه خوش‌بین بود نه بدبین. از این نظر روابط دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای همدیگر قائل هستند و نه توزیع قدرت. با توجه به این امر است که هویت و به تبع آن فرهنگ به موضوعی مهم در روابط بین‌الملل تبدیل می‌شود. هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران

است. کنش‌گران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معنای جمعی به دست می‌آورند یعنی همان معانی که ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند.

همچنین براساس تعاریف سازه‌انگارانه مبنی بر "بازیگر بودن" کنشگران فروملی و غیر دولت-ملت، می‌توان منطقه فدرال کردستان عراق و حکومت منطقه‌ای آن را به عنوان یک بازیگر نوظهور قلمداد کرد. منطقه کردستان عراق از سال ۱۹۹۱ به بعد ماهیتی خودمختار پیدا کرده است. ابتدا به عنوان منطقه پرواز ممنوع از سوی قدرت‌های جهانی و سازمان ملل به رسمیت شناخته شد. از این پس، هویت نیمه مستقل کردستان عراق این منطقه را به عنوان منطقه‌ای مجزا وارد معادلات بین‌المللی کرد، به نحوی که هرگاه از کردستان عراق یاد می‌شود آن را تحت عنوان "عراق دیگر" نام می‌برند. این هویت خودمختار پس از حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ در مجامع بین‌المللی بیشتر به رسمیت شناخته شد و مقبولیت گسترده جهانی یافته است، به نحوی که بسیار فعال‌تر از گذشته در معادلات سیاسی منطقه خاورمیانه و جهان نقش آفرینی می‌نماید.

علاوه بر ساختار سیاسی متمایز، هویتی که کردها برای خود در نظر می‌گیرند نیز متفاوت از ملت‌های همسایه خود از جمله ترک‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها می‌باشد. این نوع هویت که ناشی از اشتراکات زبانی، نژادی، فرهنگی و تاحدودی مذهبی کردها می‌باشد، تصویری را در ذهن آنها متبلور ساخته است که "کرد بودن" خود را به عنوان هویت متمایز می‌شناسند.

حکومت منطقه‌ای کردستان عراق در طی دو دهه فعالیت خود، علی‌رغم مشکلات فراوان، هیچگاه درصدد به چالش کشیدن نظم منطقه‌ای و بین‌المللی برنیامده است. همسایگان جزو دوستان و اولویت‌های حکومت کردستان عراق، و قدرت‌های بزرگ نیز پس از مارس ۲۰۰۳ جزو متحدین آن می‌باشند. منطق رفتار و گفتار مقامات منطقه کردستان عراق در این برهه به گونه‌ای بوده است که تصور و فضای گفتمانی مطلوب و خوشایندی را برای آنها در بین اروپاییان به وجود آورده است. همچنین دیاسپورای کرد و جمعیت تأثیرگذار کردها در کشورهای اروپایی و نقش آنها در فضا سازی و لابی‌گری برای حکومت منطقه‌ای کردستان مؤثر بوده است.

روابط بین الملل و دیپلماسی فرهنگی

نظریه پردازی و تحلیل انتقادی و سازه‌انگارانه درباره فرهنگ، تمدن و فرآورده‌های فرهنگی آن، از چشم‌اندازهای گوناگون، ادبیات گسترده‌ای را به وجود آورده است که عواملی چون: مهاجرت‌های گسترده و ارتباطات فرهنگی، آمیختگی فرهنگ با سیاست، اقتصاد، گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای و ارتباطی با نقش رسانه‌ها در ترویج فرآورده‌های فرهنگی و ظهور اشکال مختلف فرهنگ، ضرورت مطالعات فرهنگی را مضاعف نمود؛ تا جایی که گسترش موج جهانی شدن فرهنگ، مقاومت‌هایی را از سوی خرده فرهنگ‌ها به همراه داشت. این مهم، موجب شد رابطه میان فرهنگ و حوزه‌های مختلف، از جمله قدرت و سیاست، در سطح بین‌المللی هویدا شده و در کانون توجه محققان روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل قرار گیرد.

از سویی فرهنگ به عنوان موتور محرکه‌ی توسعه، زمینه‌ساز حرکت جوامع و الگوهای رفتار سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی است که با فروکش کردن چالش‌های ایدئولوژیکی، نقش آن به عنوان پارادایم جایگزین به تدریج، اهمیت یافته است. از این رو نظریه‌های فرهنگی گوناگونی با هدف توضیح و تفسیر جایگاه فرهنگ در سیاست داخلی و خارجی و نیز در سطوح جهانی ظهور نمودند.^۱ پیش فرض اساسی نظریه‌های فرهنگی، آن است که رفتار و کنش‌های انسان در زندگی فعال و پویای اجتماعی و برقراری رابطه با دیگران، متأثر از الگوهای روابط اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی است. این نظریه‌ها به دنبال شناخت زمینه‌ها، فرایند شکل‌گیری و بروز الگوهای رفتاری، ارزش‌ها، اعتقادات و ترجیحات مادر زندگی اجتماعی هستند؛ بنابراین معتقدند که از این طریق می‌توان رفتار سیاسی انسان را شناخت.^۲

این نوع نگرش به سیاست (سیاست فرهنگی) الزامات نظری و عملی خاصی به همراه دارد: از جمله موجب می‌گردد که سیاست، نه منحصرأ در سطح و محدوده پدیده‌ای به نام دولت، بلکه به مثابه پدیده‌ای در همه روابط، جلوه‌ها و نهادهای اجتماعی تعریف شود. هم‌چنین تلقی سیاست به عنوان یک حساسیت فرهنگی تا یک فعالیت نهادمند، و باور به این که هر چیزی، فرهنگی است؛ بنابراین همواره، نظم اجتماعی از طریق فرهنگ ساخته می‌شود، مورد مخالفت قرار می‌گیرد و باز تولید می‌شود.^۳ بر این اساس، چهره زمخت سیاست و قدرت، به وسیله ابزارها و روش‌های فرهنگی، تلطیف می‌شود و زیرساخت‌های فرهنگی، موجب سامان دادن به فعالیت‌های سیاسی در سطح سیاست داخلی و سیاست جهانی می‌گردد.

مفهوم فرهنگ

فرهنگ از جمله واژگانی است که به دلیل تنوع و تکرر نگرش و رویکردهای معطوف به آن دارای تعاریف زیادی است. هر کس با توجه به نگرش خود به موضوع، تعریف خاصی ارائه نموده است. از این رو، جهت رفع این آشفتگی در مفهوم، به برخی از تعاریف اشاره می‌گردد. برخی معتقدند فرهنگ، مجموعه‌ی سازمان یافته‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و قواعد است. سر ادوارد تایلر معتقد است: فرهنگ، عبارت از مجموعه دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، رسوم و هر گونه توانایی و عادت دیگری که به وسیله انسان به عنوان عضو جامعه، اکتساب شود.^۴ فرهنگ در معانی وسیع‌تر شامل همه‌ی فرآورده‌ها و تولیدات انسانی است که در مقابل فرایندها و تولیدات طبیعت قرار می‌گیرد. برخی دیگر از فرهنگ شناسان و تمدن شناسان، دو واژه‌ی فرهنگ و تمدن را یکی تلقی نموده، در حالی که برخی دیگر، این دو را از همدیگر جدا می‌دانند.^۵ هم‌چنین تعریف ریموند ویلیامز از فرهنگ نیز قابل توجه است. به نظر وی، فرهنگ را به عنوان "فرایند عمومی تکامل و توسعه فکری، معنوی و زیباشناختی و به عنوان شیوه‌ی خاص زندگی مردمی خاص یا دورانی خاص" تعریف می‌شود و یا به طور کلی به عنوان فرآورده‌های فعالیت فکری و هنری تعریف می‌گردد که به نظر می‌رسد این تعریف، شامل کل فلسفه، اندیشه، هنر و خلاقیت فکری یک عصر یا کشور و هم‌چنین آداب، عادات و رسوم و مناسک اقوام و ادبیات و هنرهای مختلف می‌شود.^۶ بنابراین آن چه از مفهوم فرهنگ در این تحقیق، مدنظر است، تعریف خاصی از فرهنگ است که شامل بخش نرم افزاری یک تمدن می‌شود که مجموعه‌ی دانش‌ها، اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها، طرز تلقی‌ها، آداب و رسوم که به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه توسط انسان اکتساب می‌شود را در بر می‌گیرد.

قدرت نرم

اساساً از واژه‌ی فرهنگ در قاموس و عرف سیاست بین‌الملل به عنوان قدرت نرم یاد می‌شود و آن چه از محتوای کلمات متفکران و اندیشمندان در توضیح واژه‌ی قدرت نرم، بر می‌آید این است که قدرت نرم، محصول و برآیند تصویر سازی مثبت، ارائه‌ی چهره‌ی موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی، قدرت تأثیر گذاری غیر مستقیم توأم با رضایت بر دیگران و ... می‌باشد. به طوری که امروزه، این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت، قدرت نظامی و تسلیحاتی که به نحوی توأم با اجبار و خشونت‌های فیزیکی است به کار می‌رود. بنابراین می‌توان گفت: قدرت نرم، توانایی شکل دهی به اذهان دیگران است و جنس آن از نوع اقناع است؛ در حالی که چهره‌ی زمخت و سخت قدرت از نوع وادار و اجبار کردن است. جوزف نای از پیشگامان طرح قدرت نرم، در کتاب "کاربرد قدرت نرم" بر این عقیده است که: قدرت نرم، توجه ویژه به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی، یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند (اطلاعات و دانایی) را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به گونه‌ای ترسیم کند که از آنها امتیاز گیرد.^۷

هم چنین قدرت نرم، مباحث عقلانی و ارزش‌های عمومی را شامل می‌شود و هدف آن، افکار عمومی خارج و سپس داخل است. از این رو می‌توان گفت: قدرت نرم، رفتار توأم با جذابیت قابل رؤیت، اما غیر محسوس است. چه در قدرت نرم و یا قدرت فرهنگی، بر روی ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود و از جذابیت برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌ها و همه‌ی خواست‌ها سود می‌جوید. از این چشم‌انداز، قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌ها گفته می‌شود که با به کارگیری ابزارهایی چون فرهنگ آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی، به صورت غیر مستقیم بر منابع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. بنابراین به نظر نای، "قدرت نرم (قدرت فرهنگی) زمانی اعمال می‌شود که یک کشور، سایر کشورها را وادار چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد". توانایی تأثیرگذاری به آن چه دیگر کشورها می‌خواهند، با منابع نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها ارتباط دارد.^۸

عوامل ایجاد قدرت فرهنگی (قدرت نرم)

برخی از عواملی که تولیدکننده و یا تقویت‌کننده‌ی قدرت نرم هستند عبارتند از: ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ارائه تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت‌های تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فن‌آوری‌های تکنولوژیکی، توان‌مندی اقتصادی بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری از شبکه‌های خبری جهان گستر و قدرت تولید و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشورها و نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی.^۹ هم چنین برخورد مناسب و اتخاذ مواضع مقبول در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، ارائه خدمات بشر دوستانه، رعایت استانداردهای حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های سبز و محیط زیست، مشارکت در جنبش‌های صلح طلب و نیروهای حافظ صلح، تشکیل انجمن‌های دوستی با کشورهای مختلف، حضور گسترده در

جوامع فرهنگی و رایزنی‌های فرهنگی در سطح وسیع در ایجاد و تقویت قدرت فرهنگی مؤثرند. در مجموع می‌توان گفت از جمله ممیزات قدرت نرم، مردمی بودن و غیر رسمی بودن آن است. به عبارت دیگر، قدرت نرم، زمانی می‌تواند تولید گفتمان سازگاری با افکار عمومی نماید که مستلزم قدرت سخت نباشد و بتواند به دور از محدودیت‌ها و امر و نهی‌های قدرت سخت، در شرایط و فضای آزاد، تولید گفتمان محلی، منطقه‌ای و فراملی نماید و با سهولت، پیام خود را به افکار عمومی جهانیان برساند. نکته‌ی قابل توجه، آن است که قدرتی که از این طریق حاصل می‌شود را نباید با عوام‌گرایی و تولید عوامانه‌ی گفتمان، اشتباه گرفت، بلکه قدرت نرم (قدرت فرهنگی) به معنای تخصصی کردن، علمی کردن و عقلانی نمودن حوزه‌ی قدرت در همه‌ی عرصه‌هاست.^{۱۰}

رابطه‌ی فرهنگ و سیاست در عرصه‌ی نظام بین‌الملل

رابطه‌ی فرهنگ با سیاست، مدت‌ها مورد غفلت واقع شده بود تا این که نخستین بار "ایوشومی"، جامعه‌شناس فرانسوی اعلام کرد که فرهنگ، یک بعد سیاسی نیز دارد؛ زیرا فرهنگ، خود را در پشت تمام کنش‌های فردی و اجتماعی، پنهان نموده و همان‌گونه که بر رفتار اجتماعی، اثر می‌گذارد بر رفتار سیاسی هم، تأثیرات مهمی را بر جا می‌گذارد.^{۱۱} با این حال، سال‌ها طول کشید تا چگونگی رابطه‌ی سیاست و فرهنگ و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر در حوزه‌ی روابط بین‌الملل طرح شود و تنها در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن بیستم میلادی بود که نظر عده‌ای از متخصصین روابط بین‌الملل به این نکته مهم معطوف گردید که اساساً فرهنگ بر روی رفتار و کنش‌ها در سیاست خارجی و رفتارهای بین‌المللی کشورها در عرصه‌ی سیاست جهانی اثر می‌گذارد. این مسئله موجب شد شاخه‌ای از دانش با عنوان "جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل" شکل گیرد تا تأثیر فرهنگ و سیاست را در رفتارهای سیاسی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهانی مورد مطالعه قرار دهد.^{۱۲} از این رو محققانی چون ریمون آرون، مارسل مرل، استانی هافمن و... تلاش نمودند تا فرضیاتی پیرامون تأثیر خلق و خوی ملت‌ها و نقش هنجارها و ارزش‌های ملی و فرهنگی را مطرح و مورد بررسی قرار دهند. و به تدریج، این موضوع در بین محققان روابط بین‌الملل با استقبال مواجه شد.

یکی از وعده‌های نظریه‌ی سازه‌انگاری، بازگردانیدن فرهنگ و سیاست‌های داخلی به عرصه‌ی نظریه‌ی روابط بین‌الملل است. در این روند، سعی می‌گردد تا مختصات فرهنگ، سیاست و جامعه‌ی داخلی - که با هویت و رفتار دولت در سیاست جهانی ارتباط پیدا می‌کند - مورد بررسی قرار گیرد. براساس این رویکرد، هر نوع هویت دولت در سیاست جهانی تا اندازه‌ای، برآیند عملکردهای اجتماعی است که باعث تشکیل هویت در داخل شده است. بدین ترتیب، سیاست هویت در داخل، برای هویت و منافع و رفتارهای دولت در خارج، امکانات و نیز محدودیت‌هایی را فراهم می‌آورد. از این رو، دولت نیازمند است تا از طریق یک نوع هویت ملی در داخل، برای مشروعیت بخشیدن به اقتدار استخراجی که روی هویت آن در خارج، تأثیر می‌گذارد عمل کند.^{۱۳} بنابراین یکی از مختصات عمده نظریه‌ی سازه‌انگاری، توجه به ساختارهای فرهنگی و هنجاری در کنار عنصر مادی است؛ به گونه‌ای که حتی در این شرایط، انگاره‌ها هستند که به عناصر مادی قدرت، مانند تسلیحات، سرزمین و جمعیت، معنا بخشیده و هنجارها در شکل منافع، دارای نقش عمده‌ای هستند. آن چه در این حوزه، اهمیت دارد این است که باید دید تا چه اندازه، میان هنجارهای داخلی و

بین‌المللی تناقض وجود دارد. بنابراین، نظریه‌ی سازه‌انگاری، چهارچوبی برای فهم و درک این تناقضات هنجاری بین ارزش‌ها و هنجارهای داخلی و خارجی است که دستگاه سیاست خارجی را موظف به نزدیک کردن این هنجارها و تبدیل آنها به فرهنگی مشترک، جهت ایجاد تعاملات و مناسبات دوستانه در عرصه‌ی جهانی می‌کند.

بنابراین کشورها درصدد هستند که با گسترش و اشاعه فرهنگ خود به عنوان یک قدرت نرم به سه هدف؛ ارتقای میزان مشروعیت نظام سیاسی در دیدگاه افکار عمومی بین‌الملل، کسب پرستیژ بین‌المللی و در نهایت مدیریت افکار عمومی نائل آیند. از این نظر، در قرن بیست و یکم از برتری‌های بین‌المللی که به ندرت در هر عصری دیده می‌شود، بهره‌مند گشته و سعی در آن دارند تا با استفاده از این برتری‌ها به اهداف فوق دست یابند و هژمونی خود را به سایر نقاط گیتی گسترش و تحکیم بخشند.

۲- دیپلماسی فرهنگی اتحادیه اروپا در کردستان عراق

یکی از حوزه‌هایی که حکومت منطقه‌ای کردستان بدون هیچ گونه محدودیت و چالشی می‌تواند در آن با خارج ارتباط برقرار نماید حوزه همکاری‌های فرهنگی و آموزشی است. براساس بند ۴ ماده ۱۲۱ قانون اساسی کشور عراق، "حکومت منطقه‌ای کردستان عراق این اجازه را دارد که در حوزه‌های فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و توسعه اجتماعی با کشورهای خارجی ارتباط برقرار نماید".^{۱۴} در همین راستا حکومت منطقه‌ای کردستان در یادداشت تفاهم‌های خود با کشورهای خارجی بر روابط فرهنگی و آموزشی توجه ویژه دارد.^{۱۵} در حوزه روابط فرهنگی، در روابط حکومت منطقه‌ای کردستان با کشورهای عضو اتحادیه اروپا نکات زیر از اهمیت زیادی برخوردارند، به گونه‌ای که در عمده تفاهم‌نامه‌های طرفین دیده می‌شوند:

- همکاری‌های دانشگاهی؛ کمک‌های فنی و علمی به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کردستان.
- تشویق دانشگاه‌های اروپایی به حضور در کردستان
- ایجاد بورسهای تحصیلی برای دانشجویان کردستان
- تبادل استاد و دانشجو
- ایجاد مدارس اروپایی در سطوح ابتدایی و متوسطه در کردستان
- همکاری‌های باستان‌شناسی
- نظارت و حمایت اروپایی‌ها از رعایت موازین حقوق بشری، حقوق زنان و کودکان در کردستان
- همکاری‌های زیست محیطی و مین‌روبی

ابزارهای سیاست فرهنگی اتحادیه اروپا در منطقه کردستان عراق

همانگونه که اشاره شد، از دیدگاه سازه‌انگاری اگرچه دولت‌ها بازیگران اصلی سیستم بین‌المللی هستند اما این "دولت محوری" به معنای نفی امکان بازیگر بودن کنشگران غیردولتی، چه ملی و چه بین‌المللی، نمی‌باشد.^{۱۶} اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر فراملی با رویکردی نرم‌افزارانه و از طریق گسترش نهادهای خود خصوصاً در حوزه‌های

فرهنگی و اجتماعی به دیگر کشورها از یک سو در صدد این است که ضعف خود در حوزه‌های سخت‌افزاری را جبران نماید و از سوی دیگر حضور خود را به عنوان یک قدرت نرم و هنجاری در کشورهای مقصد به اثبات برساند. در این راستا نهادها، سازمان‌ها و مؤسسات اروپایی بهترین ابزار برای نیل به چنین سیاست‌هایی هستند.

سابقه حضور نهادهای اروپایی در کردستان بطور کلی و در کردستان عراق بالاخص نویددهنده یک فضای تعامل بین کشورهای اتحادیه اروپا و حکومت منطقه‌ای کردستان می‌باشد. می‌توان اذعان کرد که حضور فرهنگی اتحادیه اروپا خصوصاً برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپا همچون فرانسه، و انگلیس در منطقه کردستان عراق بسیار بیشتر از حضور نظامی-سیاسی و حتی اقتصادی آنان و همچنین بیشتر از هر کشور و یا ابرقدرت دیگر است. عمده حضور فرهنگی و اجتماعی نهادهای اروپایی در منطقه کردستان عراق در حوزه‌های آموزش ابتدایی و عالی، برندهای اروپایی، باستان‌شناسی، حقوق بشری، پزشکی و... می‌باشد. در اینجا به برخی از این فعالیت‌ها اشاره می‌شود.

۱. نظارت بر انتخابات منطقه کردستان عراق

اتحادیه اروپا در پاسخ به درخواست کمیسیون اعلاای انتخابات عراق و کمیسیون انتخابات کردستان دو هیئت تخصصی را جهت نظارت بر فرایند رأی‌گیری، شمارش و مرحله بعد از شمارش آرا به منطقه کردستان عراق اعزام می‌دارد. هزینه اعزام این هیئت‌ها را کمیسیون اروپا در قالب "برنامه کمک اتحادیه اروپا به توسعه دموکراسی و حقوق بشر" به عهده می‌گیرد. این هیئت‌ها در پایان هر کدام گزارشی را مبنی بر چگونگی نظارت و شفافیت انتخابات به کمیسیون‌های انتخابات منطقه کردستان، کمیسیون انتخابات عراق و همچنین کمیسیون اروپا ارائه می‌نمایند.^{۱۷}

۲. کنسول بریتانیا (British Council)

کنسول بریتانیا نهادی نیمه دولتی و نیمه مستقل بریتانیایی است که در حوزه‌های فرهنگی و آموزشی در عمده مناطق دنیا فعالیت دارد. این نهاد دارای سابقه‌ای ۷۵ ساله است که اهداف وجودی خود را "ایجاد روابط مفید فرهنگی و آموزشی بین بریتانیا و دیگر کشورها و تحسین دستاوردهای فرهنگی بریتانیا" معرفی می‌نماید.^{۱۸} این نهاد علاوه بر سرمایه‌گذاری‌های خود بودجه زیادی را نیز از دولت انگلستان دریافت می‌کند. کنسول بریتانیا در عراق هم در بغداد و هم در ه‌ولیر (اربیل) منطقه کردستان مستقر است. اما با توجه به امنیت و همچنین بستر مناسب‌تر منطقه کردستان برای فعالیت‌های فرهنگی، فعالیت این نهاد در منطقه کردستان بیشتر از دیگر مناطق عراق است. کنسول انگلستان تاکنون در حوزه همکاری‌های دانشگاهی و علمی نشست‌های زیادی با مسئولین حکومت منطقه‌ای کردستان برگزار کرده و اقداماتی را نیز در این حوزه انجام داده است.

۳. "برنامه سه ساله"

یکی از مهمترین اقدامات کنسول انگلستان در کردستان و در عراق اختصاص بودجه ۵ میلیون دلاری تحت عنوان "برنامه سه ساله"^{۱۹} جهت تقویت بنیه‌های آموزش عالی در کردستان و عراق است. هزینه این پروژه از سوی وزارت

توسعه بین‌الملل انگلستان تأمین می‌شود، اما پروژه تحت نظارت کنسول بریتانیا هم در کردستان و هم در عراق اجرا می‌شود. هدف اصلی پروژه اصلاح کتابهای درسی دانشگاهی، اصلاح شیوه‌های تدریس، بهبود کیفیت آموزش و تحقیق، و دسترسی زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی به تحصیل می‌باشد. این پروژه از اواخر سال ۲۰۱۰ اجرا و همانطور که پیش‌بینی می‌شود می‌بایست در سه سال به اتمام برسد.

۴. کنسرسیوم دانشگاه‌های عراق - انگلیس (British Universities Iraq Consortium)

یکی دیگر از اقدامات کنسول بریتانیا در کردستان و عراق ایجاد کنسرسیوم دانشگاه‌های عراق و انگلیس می‌باشد. بانی و مشوق این کار در عراق همسر رئیس جمهور کرد عراق، خانم "هیرو ابراهیم احمد" می‌باشد و طبیعتاً کردستان اولین جایی خواهد بود که مورد توجه کنسرسیوم قرار خواهد گرفت. این کنسرسیوم متشکل از دانشگاه‌های انگلیس است که در حوزه‌های کردشناسی و عراق و همچنین خاورمیانه شناسی فعالیت دارند.^{۲۰} دانشگاه‌های این کنسرسیوم می‌بایست سالانه به تعدادی دانشجوی عراقی بورسیه تحصیلی اعطا نمایند. علاوه بر پذیرش و تبادل دانشجو، این کنسرسیوم در حوزه‌های برگزاری دوره‌های آموزشی اساتید و بازسازی سیاست‌های دانشگاهی نیز با حکومت منطقه‌ای کردستان همکاری خواهد داشت.

۵. مدارس فرانسوی میسیون لیک (Mission Laïque Française)

مدارس فرانسوی میسیون لیک (MLF) از جمله مدارس بین‌المللی فرانسه است که دارای شعبات زیادی در دنیا می‌باشد. این مدارس در دو سطح ابتدایی و متوسطه به خدمات آموزشی می‌پردازند.^{۲۱} دو شعبه این مدارس در سال ۲۰۰۹ توسط خانم دانیل میتران، رئیس بنیاد فرانس لیبرته و بانوی اول پیشین فرانسه، در شهرهای اربیل و سلیمانیه منطقه کردستان عراق افتتاح شدند. زبان‌های کردی، انگلیسی، فرانسوی و عربی در این مدارس تدریس شده و نظام آموزشی مدارس براساس استانداردهای بین‌المللی و منطبق با نظام آموزشی فرانسه می‌باشد.^{۲۲}

۶. مدرسه بین‌المللی شویفات (Chouifat International School)

مدرسه بین‌المللی شویفات مدرسه‌ای انگلیس-لبنانی است و جزو مدارس بین‌المللی سابیس (Sabis International Schools) می‌باشد. این مدرسه در خاورمیانه در کشورهای لبنان، ترکیه، امارات و برخی دیگر از کشورهای عربی شعبه دارد. اولین شعبه عراق این مدرسه در اربیل منطقه کردستان عراق و در سال ۲۰۰۳ در سطوح ابتدایی و متوسطه ایجاد شد، شعبه دوم و سوم آن نیز در سال ۲۰۰۳ در شهرهای سلیمانیه و دهوک کردستان عراق افتتاح شدند. تدریس در این مدارس به زبان‌های انگلیسی، کردی و عربی می‌باشد.^{۲۳}

۷. مدرسه آلمانی اربیل

این مدرسه در سال ۲۰۰۸ تأسیس شده است و در سطوح ابتدایی و متوسطه دانش‌آموز می‌پذیرد. تدریس در این

مدرسه به زبانهای آلمانی، انگلیسی و کردی و منطبق با نظام آموزشی آلمان می‌باشد. این مدرسه توسط کنسولگری آلمان در اربیل اداره و تحت نظارت حکومت منطقه‌ای کردستان می‌باشد.

۸. مدرسه سوئدی

عملیات ساخت مدرسه سوئدی در شهرهای سلیمانیه و دهوک منطقه کردستان عراق از ژوئن ۲۰۱۰ آغاز شده است. زبانهای سوئدی، انگلیسی و کردی زبانهای تدریس، و نظام آموزشی آن منطبق با نظام آموزشی سوئد می‌باشد. این مدرسه توسط کنسولگری سوئد در کردستان عراق اداره خواهد شد، و تحت نظارت حکومت منطقه‌ای کردستان می‌باشد. ۲۴

۹. دانشگاه کردستان اربیل

دانشگاه کردستان دانشگاه دولتی وابسته به حکومت منطقه‌ای کردستان و اولین دانشگاه کردستان عراق است تدریس در آن به زبان انگلیسی می‌باشد. این دانشگاه در سال ۲۰۰۶ تأسیس شده است. نظام آموزشی، منابع درسی و بیشتر اساتید آن انگلیسی و یا تحصیل کرده دانشگاه‌های انگلیس می‌باشند. دانشگاه کردستان در آغاز تأسیس در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشجو پذیرش می‌کرد، اما از سال ۲۰۰۸ تاکنون فقط در مقطع کارشناسی دانشجو پذیرش می‌کند. ۲۵

۱۰. فروشگاه‌های زنجیره‌ای کارفور فرانسه (Carrefour International Store)

"فروشگاه‌های زنجیره‌ای کارفور" فرانسه مجموعه فروشگاه بین‌المللی عظیم است که در اکثر کشورهای دنیا شعبه دارد. این فروشگاه زنجیره‌ای وابسته به "گروه تولیدی و غذایی کارفور" فرانسه می‌باشد. اولین شعبه این فروشگاه‌ها در کردستان عراق در ماه سپتامبر ۲۰۱۰ افتتاح می‌شود. "فروشگاه‌های زنجیره‌ای کارفور" در کنار فروشگاه‌های بزرگ ۱۳ هزار متر مربعی "مجیدی مال" دومین فروشگاه بین‌المللی است که در اربیل کردستان عراق آغاز به کار می‌نماید. براساس اظهارات مسئولین این فروشگاه اروپایی مساحت و کیفیت خدمات و کالاهای "کارفور" از فروشگاه‌های بزرگ "مجیدی مال" بیشتر خواهد بود. ۲۶

۱۱. دانشکده کشاورزی و نفت فرانسوی

براساس اظهارات دکتر به‌رهه‌م صالح، نخست‌وزیر حکومت منطقه‌ای کردستان عراق، وزارت آموزش عالی و وزارت نفت فرانسه با همکاری وزارتخانه‌های تحقیقات و آموزش عالی و وزارت منابع طبیعی حکومت منطقه‌ای کردستان از اوایل سال ۲۰۱۱ اقدام به ساخت دانشکده نفت در منطقه کردستان عراق خواهند نمود. این دانشکده ابتداءً در سطح کارشناسی رشته‌های مربوط به نفت و گاز دانشجو پذیرش خواهد نمود. ۲۷

۱۲. آموزش پرسنل حکومت منطقه‌ای کردستان

براساس تفاهم‌نامه همکاری مسعود بارزانی رئیس منطقه کردستان با دولت فرانسه در ماه ژوئن ۲۰۱۰ فرانسویان متعهد می‌شوند که تعدادی از کامندان رده‌های میانی و بالایی وزارتخانه‌های اقتصاد و دارایی، و وزارت برنامه‌ریزی حکومت منطقه‌ای کردستان عراق را آموزش داده و تایک سال هم‌پس از آموزش بر کارهای آنان نظارت داشته باشند.^{۲۸} این آموزش‌ها در قالب اعزام افراد از منطقه کردستان عراق به فرانسه و همچنین اعزام هیئت‌های آموزشی تخصصی از فرانسه به منطقه کردستان خواهد بود.

۱۳. فعالیت‌های باستان‌شناسی فرانسوی‌ها، ایتالیایی‌ها و بلژیکی‌ها

کاوش‌های باستان‌شناسی یکی از مهمترین حوزه‌هایی است که اروپائیان پس از مارس ۲۰۰۳ به‌طور جدی در منطقه کردستان عراق بدان اهتمام ورزیده‌اند. فرانسه و ایتالیا و بلژیک اولین و مهمترین کشورهای اروپایی هستند که در این حوزه فعال هستند.^{۲۹} هم‌اکنون هیئتی از کشورهای فرانسه و ایتالیا در حال مرمت و احیای بافت فرسوده "قلعه تاریخی اربیل" می‌باشند.

۱۴. فعالیت آلمانی‌ها در حوزه‌های حقوق بشری، حقوق زنان و کودکان

عمده فعالیت‌های فرهنگی دولت آلمان در منطقه کردستان عراق در حوزه‌های زیر است:

- کمک‌های فنی و علمی در جهت قانون‌گذاری در کردستان عراق و چگونگی اجرای آن؛ باتوجه به اینکه کشور آلمان کشوری فدرال است، چگونگی ارتباط و تعامل دولت مرکزی و دولت فدرال از جمله مواردی بودند که دولت آلمان در تدوین و اجرای قانون اساسی حکومت منطقه‌ای کردستان به آنها کمک نمود.
- تلاش در جهت گنجاندن اصول حقوق بشری، بندهای رفع تبعیض علیه زنان و حمایت از کودکان در قانون اساسی حکومت منطقه‌ای کردستان.
- نظارت بر فرایند اجرا و شمارش آرا انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۹ منطقه کردستان عراق.

۱۵. پزشکان بدون مرز

پزشکان بدون مرز^{۳۰} سازمانی بین‌المللی است که در سال ۱۹۷۱ به‌منظور کمک‌های پزشکی و انسان‌دوستانه در کشورهای فرانسه، سوئیس و بلژیک تأسیس می‌شود. فعالیت‌های این سازمان در کشورهایی است که مردم آنجا بخاطر بحرانهای سیاسی و جنگ، اقتصادی و طبیعی دچار صاعقه و زیان شده‌اند.

حضور سازمان پزشکان بدون مرز در کردستان عراق حضوری بسیار فعال و انسان‌دوستانه بوده است. در طی عملیات‌های انفال، بمباران شیمیایی حلبچه و دیگر جنگ‌های کردها با صدام و همچنین جنگ‌های داخلی کردستان عراق، سازمان پزشکان بدون مرز همواره از اولین و فعال‌ترین نهادهای امدادرسانی پزشکی بین‌المللی بوده است که در کنار آوارگان و آسیب‌دیدگان جنگ و بحران ایستاده و به خدمات‌رسانی پرداخته است. با سقوط صدام و

رشد نسبی سطح رفاه و بهداشت در منطقه کردستان عراق، پزشکان بدون مرز توجه خود را در منطقه کردستان عراق به آموزش کادرهای درمانی و پزشکی بیمارستان‌های منطقه محدود کرد، به گونه‌ای که در سال ۲۰۰۷ اقدام به برگزاری دوره‌های آموزشی یک ساله و دو ساله کادر درمانی بیمارستانهای کردستان در بیمارستانهای شهرهای سلیمانیه و دهوک نمود.

با توجه به اینکه منطقه کردستان نسبت به بقیه عراق در ثبات، رفاه و آرامش بیشتری به سر می‌برد، پزشکان بدون مرز هم‌اکنون مأموریت‌های امدادی خود را به دیگر مناطق عراق انتقال داده است، به گونه‌ای که شعبه اصلی عراق آنها در کردستان قرار دارد و از آنجا خدمات درمانی به مناطق مرکزی و جنوبی عراق را سازمان‌دهی می‌کنند.^{۳۱}

۱۶. نمایندگی‌های رسمی و کنسول‌گری‌های کشورهای عضو اتحادیه اروپا در منطقه کردستان تا تاریخ سپتامبر ۲۰۱۰

دفتر دیپلماتیک فرانسه، کنسول‌گری سوئد، کنسول‌گری آلمان، کنسول‌گری بریتانیا، کنسول‌گری هلند، کنسول‌گری لهستان، کنسول‌گری یونان، کنسول‌گری ایتالیا از جمله نمایندگی‌های رسمی در کردستان می‌باشند. شایان ذکر است که طبق اظهارات فلاح مصطفی، وزیر روابط خارجی حکومت منطقه‌ای کردستان، اتحادیه اروپا در اواخر سال ۲۰۱۰ یا اوایل ۲۰۱۱ در کردستان عراق دفتر نمایندگی و کشورهای نروژ، فنلاند و اتریش نیز کنسول‌گری تأسیس خواهند نمود.^{۳۲}

۳- دیاسپورای کرد در اروپا

پدیده مهاجرت همواره یکی از مولفه‌های برجسته در تاریخ پرفراز و نشیب خود کردها در قرن بیستم بوده است. در ادبیات جامعه‌شناسی، و روابط بین‌الملل از مهاجرت‌های گسترده قومی و مذهبی با اصطلاحاتی همچون "دیاسپورا"^{۳۳} یا "ترانس ناسیونالیسم"^{۳۴} یاد می‌برند. از نظر لغوی دیاسپورا به معنی پراکندگی است.^{۳۵} دیاسپورا حاصل جابه‌جایی سرزمینی میان دولت‌ها و مهاجرت‌های گسترده فرامرزی است که بنا به ضرورت‌های سیاسی، اقتصادی و اعمال محدودیت برای گروه‌های قومی و مذهبی صورت می‌گیرد. در این حالت معمولاً پیوندها و تعلقات با سرزمین اصلی همچنان پابرجا می‌ماند^{۳۶}، به گونه‌ای که آنها در آرزوی بازگشت به کشور یا سرزمین خود بوده، هدف مشخصی دارند و در این راه با همدیگر همکاری می‌کنند، هدف آنها بالاتر از آرزوهای شخصی است.^{۳۷}

ترانس ناسیونالیسم نیز مرحله بالاتری از زندگی در دیاسپورا می‌باشد، یعنی وقتی است که فرد مهاجر در کشور میهمان بدون جذب در فرهنگ غالب، در هوای بازگشت به سرزمین اصلی خود بسر می‌برد و در این راه فعالیت مؤثر هم انجام می‌دهد. در واقع نوعی میهن‌دوستی و ناسیونالیسم از فاصله دور است. اما به مدد جهانی شدن و تکنولوژی اطلاعات، مهاجر در دیاسپورا احساس می‌کند که در خانه است، برای آن دل می‌سوزاند و با خیال بازگشت به آن زنده است.^{۳۸}

بحران دموکراسی، استبداد و انسداد فضای سیاسی در کشورهای در حال توسعه و در این میان کشورهای خاورمیانه، عامل مؤثری در مهاجرت اجباری گروه‌های اجتماعی است. نخبگان، فعالان سیاسی و اجتماعی، نویسندگان و حتی

برخی از مردم عادی که تحمل شرایط سخت زندگی در زیر قدرت سیاسی غیردموکرات و استبدادی را ندارند، گروه‌های قومی و مذهبی که به علت نابرداری قدرت سیاسی مجبور به کوچ و مهاجرت دسته جمعی می‌شوند؛ همه مثالهایی برای مهاجرت اجباری هستند و معمولاً کشورهای مقصد آنها هم کشورهای دموکرات غربی است، با این امید که حداقل در این کشورها کسی برای پیگیری حقوق سیاسی، مدنی، قومی و ملی و حتی مذهبی خود تهدید نمی‌شود و جان و مالش به خطر نمی‌افتد.^{۳۹}

کردها با توجه به نابرداری‌های سیاسی، قومی و مذهبی در کشورهایی که سرزمین کردها در آنها واقع شده است، همواره در بحران بسر برده و از جمله مهم‌ترین گروه‌هایی هستند که در عمده کشورهای غربی پراکنده هستند. به مدد امنیت فردی و اجتماعی در کشورهای دموکرات غربی (خصوصاً کشورهای اروپایی)، و همچنین گسترش وسایل ارتباط جمعی، شرایطی فراهم آمده است که ناسیونالیسم کردی در دیاسپورا بازسازی شده و به صورت چندبعدی بر خود مهاجران، برکشور میزبان و بر مردم کشور اصلی تأثیر بگذارد.^{۴۰}

شکل‌گیری پدیده دیاسپورای کرد در اروپا پدیده جدیدی است. موجی از کردها در دهه ۱۹۶۰ از ترکیه به عنوان مهاجرین کارگر به آلمان، کشورهای بنلوکس، سوئیس و فرانسه آمدند. پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ کودتای نظامی در ترکیه سال ۱۹۸۰ و همچنین آغاز سیاست‌های قتل‌عام و نسل‌کشی صدام در کردستان عراق موج دیگری از مهاجرت کردها به کشورهای اروپایی شروع شد که به مهاجرین موج دوم شهرت یافتند.^{۴۱} اگرچه آمار دقیقی در خصوص تعداد کردهای مهاجر در کشورهای اروپایی وجود ندارد اما می‌توان تعداد کردهای مهاجر در کشورهای اروپای غربی را حدود یک میلیون نفر تخمین زد. آمار تخمینی که انستیتو کردپاریس در خصوص جمعیت کردها در کشورهای اروپایی منتشر کرده است به شرح زیر است:^{۴۲} آلمان: ۶۰۰ تا ۶۵۰ هزار، فرانسه: ۱۰۰ تا ۱۲۰ هزار، هلند: ۷۰ تا ۸۰ هزار، سوئیس: ۶۰ تا ۷۰ هزار، بلژیک: ۵۰ تا ۶۰ هزار، اتریش: ۵۰ تا ۶۰ هزار، سوئد: ۲۵ تا ۳۰ هزار، بریتانیا: ۲۰ تا ۲۵ هزار، یونان: ۲۰ تا ۲۵ هزار، دانمارک: ۹ تا ۱۰ هزار، نروژ: ۴ تا ۵ هزار نفر، ایتالیا: ۳ تا ۴ هزار نفر، فنلاند: ۲ تا ۳ هزار نفر.

نهادهای نزدیک به کردها و حکومت منطقه ای کردستان در اتحادیه اروپا

۱. سازمان انترناسیونال سوسیالیست

سازمان انترناسیونال سوسیالیست^{۴۳} تحت عناوین "انترناسیونال اول" یا "انجمن بین‌المللی کارگران" اولین جامعه کارگری بود که تحت تأثیر عقاید مارکس و نیز با حضور خود وی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در لندن تأسیس شد. مدت‌ها بود که مارکس و فردریش انگلس برای ایجاد حزب طبقه کارگر مبارزه می‌کردند و تأسیس انترناسیونال اول به مثابه سازمان بین‌المللی پرولتاریا ثمره این مبارزه و پیروزی مارکسیستی در جنبش کارگری یک قرن پیش افتاده بود. بر اثر رشد سرمایه‌داری در نیمه دوم قرن نوزدهم و اعتلای نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نهضت‌ها در مقیاس جهانی، تشکیل سازمان بین‌المللی کارگران به یک ضرورت تاریخی مبدل شده بود. اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است. این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد

و در آن وظیفه پرولتاریا سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه سیاسی تعریف شده بود. مهم‌ترین کنگره‌های انترناسیونال اول در این مرحله از سال ۱۸۶۶ هر سال یک بار به ترتیب در شهر ژنو، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد. در مرحله بعدی مبارزه داخلی انترناسیونال اول علیه آنارشیزم جریان یافت که در اسپانیا و ایتالیا طرفدارانی داشت.^{۴۴}

بین‌الملل اول پس از بروز اختلاف بین افراد تأثیرگذار در سال ۱۸۷۶ فروپاشید و بین‌الملل دوم در سال‌های بعد با تفکرات سوسیال دموکراسی تجدید حیات یافت. انترناسیونال دوم به مثابه جامعه بین‌المللی احزاب سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ طی کنگره پاریس تأسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریش انگلس رهبری می‌شد و برشالوده‌تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوم به پخش اندیشه‌های سوسیالیسم و تحکیم احزاب کارگری کمک شایسته‌ای کرد و این احزاب به تدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس بتدریج رهبری انترناسیونال دوم بدست رفرمیست‌ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه و اسلوب بورژوایی در داخل جنبش کارگری شدند. بین‌الملل دوم با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ فروپاشید.

کمینترن (کوتاه شده عبارت روسی Communistichesky Internasional) یا انترناسیونال سوم، اتحادیه احزاب کمونیست جهان از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ بود. انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمینترن نیز معروف است از احزاب انقلابی سوسیالیستی تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ به فعالیت خود که نقطه تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد.

انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی بین‌المللی و مرکز رهبری جنبش جهانی طبقه کارگر بود. نخستین کنگره آن در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه‌های کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیایی نیز شرکت جستند. قبل از آن جلسه مشاوره‌ای به رهبری لنین در ماه ژانویه همان سال با شرکت ۸ حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمان‌های کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان، طبقه کارگر را به مبارزه جدی و به دست گرفتن قدرت حکومتی فرا خواند.

پس از جنگ جهانی دوم سوسیالیست‌ها در سازمان‌دهی جدید و این بار با تفکر سوسیال دموکراسی تحت عنوان "سازمان انترناسیونال سوسیالیست" در سال ۱۹۵۱ فعالیت خود را دوباره از سر می‌گیرند. این بار این سازمان محفلی برای تجمع احزاب سوسیال دموکرات جهان می‌شود. سازمان انترناسیونال سوسیالیست بر اساس اساس نامه خود "برای یک جامعه انسانی و مملو از عدالت" مبارزه می‌کند. این سازمان مهمترین و بزرگترین نهادی است که احزاب سوسیال دموکرات جهان در آن گرد هم می‌آیند.^{۴۵}

سازمان انترناسیونال سوسیالیست در طی مبارزات کردها با صدور بیانیه‌ها و قطعنامه‌های متعدد حمایت خود را از مبارزات آنان اعلام داشته است. این سازمان در نشست‌های لیما (۱۹۸۶)، استکهلم (۱۹۸۹)، برلین (۱۹۹۲)، همواره مسأله کردها را بعنوان یکی از مسائل حل نشده بین‌المللی مطرح کرده است. این سازمان علی‌رغم محکوم کردن حمله

آمریکاب‌ه عراق در سال ۲۰۰۳ در نشست سائوپاولو (۲۰۰۳)، و نشست آتن (۲۰۰۸) تصویب فدرالیسم در قانون اساسی عراق و پیشرفت‌های حکومت منطقه‌ای کردستان در عراق را دستاوردی بزرگ و تحسین برانگیز در منطقه خاورمیانه خوانده و همچنین بر حل مسأله آمیز کردها در دیگر بخش‌های کردستان نیز تأکید کرده است. از احزاب کردستانی دو حزب اتحادیه میهنی کردستان عراق و حزب دموکرات کردستان ایران به عنوان اعضای دائم و مشاور سازمان انترناسیونال سوسیالیست حضور دارند.^{۴۶}

۲- بنیاد فرانس لیبرته

بنیاد فرانس لیبرته^{۴۷} یکی از مهمترین نهادهای اروپایی است که نام آن برای کردها در همه بخش‌های کردستان نامی مهربان و آشنا است. این بنیاد در سال ۱۹۸۶ توسط دانیل میتران همسر رئیس جمهور سابق فرانسه، فرانسوا میتران تأسیس شد.^{۴۸} فرانس لیبرته از ابتدای تأسیس تاکنون شعار دفاع از حقوق، کرامت و آزادی‌های انسانی را سرلوحه کارها، و به عنوان بخشی از فعالیت‌های خود حمایت از حقوق اقلیت‌های نژادی دنیا همچون کردها، چچنی‌ها، تبتی‌ها و... را در اولویت فعالیت‌های خود قرار داده است.^{۴۹} این بنیاد یکی از مهمترین نهادهای بین‌المللی است که به طور جدی می‌توان اذعان کرد بیشتر از هر نهاد و سازمان بین‌المللی دیگری دغدغه مسائل و مشکلات کردها را در همه بخش‌های کردستان داشته است، به گونه‌ای که دانیل میتران رئیس این بنیاد به دلیل حمایت‌های بی‌دریغ مادی و معنوی خود از کردها در مقاطع مختلف، در بین آنها به "مادر کردها" لقب گرفته است.

فرانس لیبرته هنگام قتل عام "انفال" و بمباران شیمیایی "حلیچه" از اولین نهادهایی بود که از طریق حمایت‌های مادی و معنوی به یاری کردهای کردستان عراق شتافت. این بنیاد با همکاری "سازمان پزشکان جهان" و "سازمان پزشکان بدون مرز" اولین گروه‌هایی بودند که خدمات پزشکی و امداد رسانی را در کردستان عراق پس از بمباران شیمیایی حلیچه آغاز نمودند. فرانس لیبرته همچنین در افشاکاری جنایات صدام در کردستان عراق و مطرح کردن آن در مجامع بین‌المللی نقش بارزی داشت.

چند سالی پس از تشکیل حکومت دوفاکتوی کردستان عراق، با شروع جنگ داخلی در کردستان عراق بین دو حزب رقیب اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان عراق، بنیاد فرانس لیبرته از جمله نهادهایی بود که در جهت حل اختلاف بین دو حزب و ایجاد صلح در بین آنها تلاش نمود. پس از تصویب فدرالیسم در قانون اساسی عراق در سال ۲۰۰۵ و به رسمیت شناخته شدن حکومت منطقه‌ای کردستان از سوی دولت عراق، نقش بنیاد بنیاد فرانس لیبرته در منطقه کردستان عراق برجسته‌تر شد. این بنیاد در این مقطع تلاش کرد در حوزه اجتماعی-فرهنگی فعالیت‌های خود را گسترش دهد، لذا بعنوان یک نهاد فرهنگی و حقوق بشری در کردستان عراق فعالیت و همچنین تأثیرگذاری چشمگیری بر جامع سیاسی و فرهنگی کردستان و دیگر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی حاضر در عرصه کردستان دارد. از جمله حوزه‌های اجتماعی-فرهنگی که بنیاد فرانس لیبرته در خصوص منطقه کردستان عراق فعال است می‌توان به موارد زیر اشاره نمود^{۵۰}:

- تلاش در جهت به رسمیت شناختن انفال و بمباران شیمیایی حلیچه به عنوان نسل‌کشی علیه کردها در کشور

فرانسه، اتحادیه اروپا و دیگر مجامع بین‌المللی

- تسهیل روند ورود احزاب کردستان عراق (اتحادیه میهنی کردستان) به کنگره انترناسیونال سوسیالیست
- حمایت از تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی فرانسه در منطقه کردستان عراق
- حمایت از انجمن‌های حقوق بشری، حقوق زنان و کودکان در منطقه کردستان عراق
- مخالفت با بازگرداندن پناهندگان کرد به کشورشان
- برگزاری سیمینارها و کنفرانس‌های متعدد در خصوص کردها

۳. انستیتو کرد پاریس^{۵۱}

انستیتوی کرد پاریس در سال ۱۹۸۳ به عنوان یک نهاد مستقل، غیرسیاسی و سکولار توسط تنی چند از روشنفکران و نویسندگان کرد در فرانسه تأسیس شد. از بنیانگذاران آن می‌توان به یولماز گونای فیلمساز شهیر کردستان ترکیه، هه‌ژار شاعر و مترجم نامدار کردستان ایران، توفیق وهبی زبان‌شناس و وزیر سابق آموزش و پرورش عراق، قنات کوردو زبان‌شناس، جگر خون شاعر نامدار کردستان سوریه اشاره نمود.

این انستیتو در تلاش است تا محفلی کمک‌رسان برای دانشجویان، نخبگان، و اهل قلم کردستان در همه کشورها باشد. انستیتو کرد پاریس اهداف وجودی خود را "حفظ و ارتقای جایگاه اجتماعی کردها در اروپا، گسترش زبان و فرهنگ کردی، حفظ میراث گرانبهای کردها و تلاش در جهت ایجاد حس مشترک در میان کردهای مهاجر در اروپا و جهان" ذکر می‌نماید.^{۵۲}

انستیتو کرد پاریس پس از ده سال فعالیت نه‌چندان رسمی، سرانجام در سال ۱۹۹۳ به عنوان یکی از نهادهای دولتی فرانسه شناخته شد که می‌تواند از کمک‌های دولتی منتفع شود. این انستیتو خود نیز از پروژه‌های تحقیقاتی، کلاسهای آموزشی و فعالیت‌های خود درآمدزایی داشته است. علاوه بر موارد فوق، انستیتو کرد پاریس تاکنون از منابع مالی دیگری همچون کمک‌های افراد، سازمانها و شخصیت‌های کردی، کمک‌های نهادها و سازمانهای بین‌المللی همچون بنیاد فرانس لیبرته، سازمان پزشکان جهان، کمک‌های اتحادیه اروپا، کمک‌های بنیاد توسعه بین‌الملل سوئد، وزارت خارجه نروژ، شهرداری ایتالیا، بنیاد خیریه کاتالونیا و... بهرمند شده است.

۴- مرکز فرهنگی کرد-لندن

مرکز فرهنگی کرد^{۵۳} در سال ۱۹۸۵ در لندن به عنوان یک سازمان دفاع از حقوق پناهنده‌گان کرد در اروپا تأسیس شد. این مرکز در حوزه‌های مهاجرت، حقوق رفاهی، مسکن، بهداشت، اشتغال و آموزش فعالیت دارد. مؤسسين مرکز اهداف وجودی آن را "بهبود کیفیت زندگی پناهندگان، ارتقا و ترویج زبان، فرهنگ و ادبیات کردی، و ترغیب پناهندگان کرد به حضور فعال در فعالیت‌های اجتماعی، علمی و فرهنگی" بیان می‌دارند.

این مرکز تاکنون فعالیت‌های نسبتاً خوبی در خصوص برگزاری کنفرانس‌ها، سیمینارهای آموزشی و فرهنگی، در بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی داشته است. از دیگر اقدامات این مرکز می‌توان به کلاسهای آموزشی در قالب مدارس

ابتدایی و راهنمایی برای کودکان کرد اروپا در بریتانیا و کشورهای اسکاندیناوی اشاره کرد.^{۵۴}

۵- انجمن علمی کردستان

انجمن علمی کردستان^{۵۵} در آغاز به عنوان نهادی وابسته به دانشگاه صلاح‌الدین اربیل در لندن تأسیس شد. اما از سال ۲۰۰۰ به بعد مستقل از دانشگاه صلاح‌الدین به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. فعالیت‌های اصلی این انجمن در حوزه‌های تحقیقات علمی و پزشکی می‌باشد. بخشی از هزینه‌های این انجمن توسط فعالیت‌های پژوهشی خود انجمن و بخش دیگر نیز توسط حکومت منطقه‌ای کردستان و دولت بریتانیا تأمین می‌شود.^{۵۶}

۶- سازمان برنامه حقوق بشر کردستان

این سازمان به عنوان یک نهاد غیرانتفاعی در سال ۱۹۹۲ در لندن تأسیس شد. اهداف وجودی این سازمان عبارتند از:

- تلاش جهت آینده‌ای قانون‌گرا، مملو از عدالت و برابری
- پیشگام بودن در حمایت از حقوق بشر در همه‌ی بخش‌های کردستان و سراسر دنیا
- ارتقای آگاهی مردم کرد در خصوص مسائل حقوق بشری در کشورهای ترکیه، ایران، عراق، سوریه و قفقاز
- پایان دادن به خشونت (در هر شکل) در همه مناطق کردستان^{۵۷}

۷- دیگر نهادهای تأثیرگذار

نهادهای و مؤسسات مذکور فوق‌نهادهای کردی بودند که تأثیرگذاری آنها بر روابط اتحادیه اروپا و حکومت منطقه‌ای کردستان بیشتر از بقیه نهادها و بنیادهای کردی اروپایی می‌باشد. این بدان معنا نیست که کارایی آنها از بقیه بیشتر است، بلکه اهداف آنها بیشتر از بقیه حکومت منطقه‌ای کردستان را در برمی‌گیرد. دیاسپورای کرد در کشورهای اروپایی به‌گونه‌ای است که کردها در آنجا هویت کردی برجسته‌ای دارند؛ بیشتر نهادهای کردی در کشورهای اتحادیه اروپا نهادهایی هستند که دربرگیرنده کردها از همه بخش‌های کردستان می‌باشند، لذا اهداف آنها به طور کلی مربوط به کردستان در معنای عام می‌باشد نه حکومت منطقه‌ای کردستان عراق به تنهایی. علی‌رغم این، در اینجا به ذکر نام و آدرس پایگاه‌های اینترنتی انجمن‌ها، نهادها و بنیادهایی می‌پردازیم که توانایی تأثیرگذاری مستقیم یا غیرمستقیم بر روند تصمیم‌گیری سیاسی کشورهای اتحادیه اروپا در قبال کردها و حکومت منطقه‌ای کردستان را دارند و یا خواهند داشت. برخی از آنها عبارتند از: انجمن مسکن کردها^{۵۸}، جامعه کردهای گرینویچ لندن^{۵۹}، اتحادیه جوانان و دانشجویان کردستان در هلند^{۶۰}، جامعه پزشکان کرد سوئد^{۶۱}، آبرواتوار کرد-فرانسه^{۶۲}، فدراسیون جوانان کرد سوئد^{۶۳}، انستیتو کرد برلین^{۶۴}، کنگره ملی کردستان در اسکاندیناوی^{۶۵}، اتحادیه جوانان کردستان در دانمارک^{۶۶}، باشگاه فرهنگی کرد-دانمارک^{۶۷}، ائتلاف ملی ضد اخراج پناهندگان^{۶۸}، صندوق کودکان کرد-انگلستان^{۶۹}، اتحاد کردستان-ایرلند^{۷۰}، انجمن آزادی ایتالیا^{۷۱}، انجمن دموکراتیک کرد سوئد^{۷۲}، انستیتو کرد بروکسل^{۷۳}، گروه دوستی اتحادیه اروپا-کرد (EU-Kurd Friendship Group)، انجمن کردی گولان سوئد (Gulan Kurdish Association/Sweden).

۸- دفاتر نمایندگی حکومت منطقه‌ای کردستان عراق در کشورهای عضو اتحادیه اروپا

حکومت منطقه‌ای کردستان علاوه بر دفتر نمایندگی در مقر اتحادیه اروپا در بروکسل، در تعدادی از کشورهای عضو این اتحادیه نیز همچون فرانسه، آلمان، بریتانیا، سوئد، اتریش، سوئیس، هلند و بلژیک دارای دفتر نمایندگی می‌باشد.^{۷۴} علاوه بر دفاتر حکومت منطقه‌ای کردستان، حزب دموکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان نیز، به عنوان مهمترین احزاب صاحب قدرت در حکومت منطقه‌ای کردستان، در اکثر قریب به اتفاق کشورهای اروپایی دارای دفتر نمایندگی هستند.

نتیجه‌گیری

می‌توان اذعان کرد که هم اتحادیه اروپا و هم حکومت منطقه‌ای کردستان عراق نیز اهتمام جدی به گسترش روابط فرهنگی خود دارند و اینگونه تعاملات فرهنگی فرصت‌های بی‌نظیری را برای طرفین جهت درک همدیگر فراهم می‌سازد. در این راستا اتحادیه اروپا نیز به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی و فرهنگی از این فرصت‌ها غافل نمانده و در چند سال اخیر اقدام به گسترش حضور اقتصادی و فرهنگی خود در بازار سرمایه‌گذاری، مصرف و مراکز فرهنگی - آموزشی منطقه کردستان نموده است. اتحادیه اروپا پس از حمله ۲۰۰۳ آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق، حضور اقتصادی خود را در این کشور گسترش داده و به فعالیت در بازسازی عراق، توسعه زیرساختها، سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز، توسعه دانشگاهها و مدارس، ایجاد مراکز آموزشی اروپایی و دیگر ابزارهای فرهنگی اقدام ورزیده است. این تعاملات فرهنگی قدرت نرم اتحادیه اروپا در منطقه کردستان را تا حدودی به اثبات رسانیده است. اتحادیه اروپا اگرچه توانایی حضور در عراق و منطقه کردستان را ندارد (البته منطقه کردستان نیازی برای حضور آمریکا، اروپا و دیگر کشورها جهت تأمین امنیت خود ندارد)، اما با حضور نرم، فرهنگی، اقتصادی خود توانایی تأثیرگذاری بر فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطقه کردستان را خواهد داشت.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- محمد توحید فام، فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها، تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۲ ص ۴۵.
- 2-M. Thompson R. Ellis and A. Vildarski, Cultural Theory, Boulder: Westview. 1990, pp. 1-5.
- ۳- محمد رضا تاجیک، "جنبش دانشجویی و سیاست فرهنگی"، ماهنامه آیین، ش ۱۰، دی ماه، ۸۶ ص ۴۴.
- ۴- حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، تهران: نشر طلوع، ۱۳۷۹ ص ۸.
- ۵- گی‌روشه، کنش اجتماعی، ترجمه همازنجان، مشهد: نشر دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۷ ص ۱۲۰.
- ۶- بشیریه، پیشین، ص ۹.
- ۷- جوزف نای، کاربرد قدرت نرم، ترجمه سید رضا میرطاهر، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۲ ص ۱۰.
- ۸- همان، ص ۱۶.
- ۹- همان، ص ۴۵.
- ۱۰- محمد علی مشفق، "قدرت نرم"، روزنامه اعتماد ملی، ۱۰/۳۰، ۸۶ ص ۴.

- ۱۱- احمد نقیب زاده، تأثیر فرهنگ ملی بر رفتار سیاسی ایرانیان، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲ ص ۶.
- ۱۲- همان، ص ۷-۶.
- 13-Alexander Wendt, Social Theory of International Politics, Cambridge: Cambridge University Press, 1999. P. 35.
- 14-See: www.uniraq.org/documents/iraqi_constitution.pdf
- ۱۵-رک: مصاحبه نگارنده با به‌رهه‌م صالح، روژه‌ف، همین شماره.
- 16-Alexander Wendt, Op.
- 17-http://www.eu-un.europa.eu/home/index_en.htm/Iraq: EU Commission deploys electoral experts to Kurdistan Regional Elections
- 18-See: <<http://www.britishcouncil.org>>
- 19-Three-year Program
- ۲۰- از دانشگاه‌های این کنسرسیوم می‌توان به دانشگاه‌های Leeds, Newcastle, Exeter اشاره نمود.
- 21-See: <<http://www.mlfmonde.org>>
- 22-<http://www.albawaba.com/> 9 octobre 2009
- 23-<http://www.ekurd.net.30,08,2009>
- 24-<http://www.aknews.com/enaknews/july24/2010>
- 25-Observe: <http://www.ukh.ac>
- 26-Observe: "Carrefour to Open its First Store in Kurdistan Region", <http://www.pukmedia.com/english/index.php.17April2010>
- ۲۷-رک: مصاحبه مؤلف با به‌رهه‌م صالح، پیشین.
- 28-"Statement of Intent between the Government of the French Republic and the Kurdistan Regional Government of Iraq". Observe: http://www.krg.org/foreign_relations.htm
- 29-http://www.expatica.com/france_starts_archaeology_dig_in_Iraqi_Kurdistan/21/04/2010
- 30-Meres Jdecines Sans Frontieres
- 31-<http://www.msf.ca/focus-countries/iraq/>
- ۳۲- مصاحبه نگارنده با فلاح مصطفی، پیشین.
- 33-Diaspora
- 34-Trans-nationalism
- 35-Virinder S. Kalra; Raminder Kaur & Hohn Hutnyk; Diaspora & Hybridity, Sage Publication, 1st edition, 2005, p. 9.
- ۳۶- جعفر حق پناه، "موازنه فراگیر: چهارچوبی برای تبیین نقش و تأثیر قومیت بر سیاست خارجی"، راهبرد، شماره پنجاه و سه، سال هجدهم، زمستان، ۱۳۸۸ ص ۲۰۵.
- 37-Virinder S. Kalra, Op., p. 11.
- 38- Ibid, p. 12.
- 39-<http://www.tamilnation.org/selfdetermination/nation/kurdish-diaspora.pdf>
- 40-Khalid Khayati, From Victim Diaspora to Transborder Citizenship: Diaspora Formation and Transnational Relations among Kurds in France and Sweden, summary of PH.D dissertation, department of Social and Welfare Studies, Linköping University, Sweden, June, 2008.

- 41-http://www.institutekurde.net/kurdish_diaspora/
 - 42-Ibid.
 - 43-Socialist International Organization
 - 44-<http://www.socialistinternational.org/about.cfm>
 - 45-<http://www.socialistinternational.org/>
 - 46-<http://www.socialistinternational.org/members>
 - 47-France Libertes Foundation
 - 48-<http://www.france-libertes.org/>
 - 49-Ibid, Qui Somme Nous.
 - 50-<http://www.france-libertes.fr/presentation>
 - 51-Institute Kurde De Paris
 - 52-For more information, See: <http://www.institutekurde.net>
 - 53-Kurdish Culture Center
 - 54-For more information, see: <http://www.kcclondon.org.uk>
 - 55-Kurdistan scientific Association
 - 56-For more information observe: <http://www.newksa.org/default.asp>
 - 57-See: <http://www.khrp.org/frameset.htm>
 - 58-Kurdish Housing Association UK: <http://www.kurdishhousing.org/>
 - 59-Greenwich Kurdish Community- London: <http://web.onetel.com/~gkca>
 - 60-<http://www.kjsu.tk>
 - 61-<http://www.kurdishdoctor-sweden.com/>
 - 62-Observatoire Franco-Kurde: <http://www.ofkparis.org/>
 - 63-Kurdish Youth Federation in Sweden: <http://www.kurdcity.com/>
 - 64-<http://members.aol.com/kurdins/>
 - 65-Scandinavian Kurdish National Congress: <http://www.knscandinavia.com/>
 - 66-<http://www.yck.dk/>
 - 67-Kurdish-Danish Culture Club: <http://www.kurdisk.subnet.dk/>
 - 68-National Coalition of Anti-Deportation Campaign: <http://www.ncadc.demon.co.uk/>
 - 70-Kurdish Children Fund England: <http://www.kcf.org.uk/>
 - 71-Kurdistan Solidarity Ireland:<http://www.kurdistansolidarityireland.com> | <http://homepage.eircom.net/~ksi/>
 - 72-Azadi Association: <http://www.azadi-kurdistan.org/>
 - 74-Kurdish Democratic Association in Sweden-Lund: <http://home7.swipnet.se/~w-75079/>
 - 75-Kurdish Institute of Brussels: <http://www.kurdishinstitute.be/>
- ۷۶-همه این اطلاعات برگرفته از سایت روابط خارجی حکومت منطقه‌ای کردستان و مربوط به قبل از سپتامبر ۲۰۱۰ می باشد، رک:
- <http://www.krg.org/foreignrelations.htm>

چالش‌های سیاسی در روابط ترکیه و کردستان عراق

عباس کاکایی *

چکیده

بررسی روابط خارجی ترکیه و کردستان موضوع مقاله حاضر قرار گرفته است. عوامل سیاسی، راهبردی و ژئوپولیتیک مهمترین متغیرهای هستند که به روابط و مناسبات کردستان - ترکیه، جهت داده است. مطامع ترکیه نسبت به کردستان و حتی تلاش برای الحاق بخشی از نواحی این منطقه، به ویژه منطقه موصل به ترکیه، از جمله اختلافات ارضی دو کشور ترکیه و عراق به شمار می رود، که پس از بحران کویت، توجه مجدد مقام‌های آنکارا را به خود معطوف ساخت. از دیدگاه ترکیه مهم‌ترین اثر منفی جنگ عراق - کویت ظهور وضعیت جدید سیاسی در شمال عراق بود. شکست عراق در جنگ مزبور، تضعیف دولت مرکزی، برقراری تحریم‌های بین‌المللی علیه این کشور و تعیین منطقه امن در دو بخش شمالی و جنوبی عراق، زمینه مناسبی را برای ترکیه فراهم آورد تا در کردستان دخالت نماید. این امر سبب تنش‌های زیادی در روابط ترکیه و کردستان گردید. سقوط صدام، تغییر ساختار قدرت و تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر سیاست خارجی ترکیه در عراق را تحت تأثیر قرار داد. نخستین نتیجه سقوط صدام، عدم اجازه حضور نیروهای ترکیه در کردستان و تغییر سرنوشت حاکمیت سیاسی در منطقه کرکوک بود، لذا در این شرایط جدید ترک‌ها تلاش نمودند ضمن از سرگیری سیاست‌های گذشته خود در کردستان، واکنش جدی‌تری نسبت به تحولات کردستان نشان دهند.

کلید واژه: عراق، ترکیه، فدرالیسم، ناسیونالیسم، روابط خارجی، سیاست خارجی.

مقدمه

به دنبال سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ و بروز تحولات جدید، ساختار قدرت در این کشور دگرگون شد. شرایط

جدید کردها در عراق فدرال روابط پرتنش بین کردستان و ترکیه را تشدید کرد و موجب نگرانی های امنیتی ترک ها گردید. در حالی که برخی از بازیگران منطقه ای سقوط صدام را به عنوان فرصتی برای بهبود روابط پرتنش گذشته می دیدند، آنکارا حضور آمریکا در عراق و سقوط صدام را به عنوان تهدید بزرگی علیه منافع حیاتی این کشور و امنیت خود می دید. لذا تلاش های این کشور برای جلوگیری از سقوط صدام شروع شد و رهبران ترکیه با حمله آمریکا به عراق مخالفت کردند.

سقوط صدام به طور کلی پیامدهای مهم و اساسی برای امنیت ترکیه در برداشت که همه آنها پیامدهای منفی محسوب می شوند: نخست: آنها معتقد بودند، سقوط صدام منجر به افزایش خشونت فرقه ای در این کشور می شود و نگران بودند که ناسیونالیست های کرد، این کشور را قطعه قطعه کنند. چون دولت مرکزی توان کنترل آن را نخواهد داشت، این امر موجب تشدید معضلات امنیتی برای ترکیه خواهد شد. از طرف دیگر تهاجم به این کشور (عراق) موجب افزایش نفوذ بازیگران منطقه ای و تضعیف جایگاه خاورمیانه ای ترکیه گردید. مسئله بعدی اینکه ترکها نگران بودند که استقلال کردستان امنیت مرزهای جنوبی این کشور را به خطر اندازد و پ.ک.ک را تشویق به اقدامی مشابه علیه این کشور نماید. لذا با توجه به این ملاحظات بود که این کشور از مخالفان جدی حمله آمریکا به عراق بود. رهبران ترکیه با حمله آمریکا به عراق مخالفت کردند. نه اینکه آنها صدام حسین را دوست داشته باشند، که از نظر آنها صدام حسین یک دیکتاتور درنده خو بود، اما به هر حال صدام امنیت مرزهای جنوبی را تامین می کرد، این مسئله برای آنکارا مهم و اساسی بود و منجر به برتری آنها در منطقه می شد. در نهایت سقوط صدام معادلات منطقه ای را به هم زد و ترکیه را ناچار به واکنش نسبت به محیط پیرامون خود کرد.

در شرایط جدید بعد از سقوط صدام نگرانی های ترکیه در مرزهای جنوبی خود دو چندان گشت و روابط این کشور با کردستان وارد مرحله جدیدی شد. تنش های موجود در روابط این دو به شکل چشم گیری افزایش یافت. بررسی روابط ترکیه با کردستان عراق بدان جهت ضرورت دارد که این کشور (ترکیه) عضو ناتو و یکی از متحدان دیرینه ایالات متحده آمریکاست که نقش مهمی در استراتژی این کشور جهت شکل دادن به محیط امنیتی خاورمیانه دارد، به همین دلیل چالش در روابط این دو می تواند تاثیرات منطقه ای گسترده ای به جا نهد.

روابط ترکیه و کردستان قبل از ۲۰۰۳

عقب نشینی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک ابرقدرت از صحنه تاریخ، سبب به هم خوردن تعادلهای منطقه ای و جهانی شد و نشان از حرکت به سوی یک نظام جدید بین المللی داشت، لذا بعد از دهه ۱۹۹۰ و پایان جنگ سرد، ایالات متحده مصمم شد تا به تنظیم نظام جهانی مبادرت ورزد. این وضعیت تمام تعادل های منطقه خاورمیانه به ویژه سیاست و روابط خارجی ترکیه در عراق را دگرگون ساخت. جنگ دوم خلیج فارس در ابعاد گوناگون سیاسی و اقتصادی بعد از عراق ترکیه را متاثر ساخته است، این دوره که با اشغال کویت توسط عراق آغاز شد، و با درهم شکستن عراقی ها و ورود نیروهای آمریکایی به منطقه خاورمیانه ادامه یافت، منجر به حضور آمریکا در عراق و شکل گیری منطقه پرواز ممنوع گردید، پس از آن رقابت بازیگران منطقه ای و بین المللی در این منطقه با هدف تاثیرگذاری بر تحولات عراق افزایش

چشمگیری داشت.

از زمان جنگ دوم خلیج فارس، عراق دیگر تهدیدی برای ترکیه به حساب نمی‌آمد البته ترکیه به منطقه حفاظتی که برای کردها در کردستان عراق پدید آمده است، بدبینانه می‌نگریست. ولی این امر در عین حال زمینه را برای اعمال نفوذ آن کشور در منطقه به وجود آورده بود. شکست عراق در جنگ مزبور، تضعیف دولت مرکزی، برقراری تحریم‌های بین‌المللی علیه این کشور و تعیین منطقه امن در دو بخش شمالی و جنوبی عراق، زمینه مناسبی را برای ترکیه فراهم آورد تا در منطقه کردستان نفوذ و دخالت نماید. این امر بی‌تردید بر روابط ترکیه با کردستان تاثیر گذاشت.

در این دوره رویکرد آنکارا نسبت به عراق کاملاً تحت تاثیر مساله کردها در عراق و پیامدهای آن برای کردهای ترکیه بود، بگونه‌ای که همه ملاحظات ژئوپولیتیکی و استراتژیک دیگر در مقایسه با این موضوع از اهمیت کمتری برخوردارند. آنکارا ظهور دوباره احساسات ملی‌گرایانه کردها را که با قیام سال ۱۹۸۴ به رهبری حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) و متعاقباً با قیام کردهای عراق در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۱ آغاز شد، امری حیاتی تلقی می‌کند.^۱ به همین دلیل استراتژیهای خود را در عراق بر مبنای سرکوبی حزب کارگران کردستان، جلوگیری از تحقق دولت کردی و الحاق موصل و کرکوک به خود طراحی کرده بود. در این زمان حملات هوایی مکرر نیروهای نظامی ترکیه به مناطق کردنشین عراق و بمباران این مناطق به بهانه تلاش برای نابود سازی پناهگاه‌های حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) پیش از پیش به تیرگی روابط ترکیه با کردهای عراقی منجر شد.^۲ از اواسط دهه ۱۹۹۰ زمامداران ترکیه سیاست جدیدی در قبال عراق اتخاذ نمودند. آنان ضمن از سرگیری مرادوات اقتصادی با این کشور در قالب طرح «نفت در برابر غذا» در مناطق شمالی عراق با حمایت ترکمن‌های عراقی که اقلیت بسیار کوچکی را در این کشور تشکیل می‌دهند، به سیاست ترکی سازی شهرهای مهمی نظیر اربیل، دهوک و کفری روی آورده و در این راستا اقدام به سرمایه‌گذاری‌های گسترده در زمینه اشاعه فرهنگ ترکی و تغییر ترکیب جمعیتی مناطق همجوار با مرزهای خود با عراق کردند.^۳ این سیاست ترک‌ها در کردستان به شیوه‌های گوناگون تا سال ۲۰۰۳ ادامه یافت.

نگرانی‌ها و ملاحظات موجود در روابط دو کشور کماکان حکفرماست و ترک‌ها معتقدند بسیاری از این اختلافات از قرن بیستم برای آنها به ارث مانده است و کماکان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. تحولات جدید در عراق بعد از ۲۰۰۳ نگرانی ترک‌ها را در این زمینه افزایش داد. لذا تلاش کردند بگونه‌ای جدی نسبت به این تحولات واکنش نشان دهند.

۱- کرکوک و نگرانی ترک‌ها

اختلاف ترکیه و کردستان عراق بر سر «کرکوک» یکی از مهمترین فاکتورهای تاثیرگذار بر روابط طرفین می‌باشد. ترک‌ها معتقدند کرکوک یکی از شهرهای باقیمانده از امپراطوری عثمانی متعلق به ترکیه می‌باشد و ترکمن‌ها به عنوان نمایندگان آنان در این سرزمین حضور دارند و به هیچ وجه حاضر به مصالحه بر سر کرکوک نیستند، ترک‌ها معتقد هستند که سیاست‌های کردستان از سال ۲۰۰۳ حاکی از «کردستانی کردن» کرکوک می‌باشد و حکومت کردستان به دنبال آن است که کرکوک را تحت اختیار خود درآورد و موازنه قومی را به زیان اعراب و ترکمن‌ها ایجاد نماید. بزرگترین نگرانی ترک‌ها از در اختیار گرفتن کرکوک، ترس از استقلال مالی کردستان می‌باشد. آنان معتقدند این مسئله زمینه تشکیل دولت

کردی در عراق را فراهم می‌نماید که می‌تواند امنیت منطقه‌ای ترکیه را به شدت آسیب پذیر نماید. لذا تلاش‌های ترکیه از سال ۲۰۰۳ در این زمینه بیشتر شده است. رجب طیب اردوغان در این باره می‌گوید: «در صورتی که کرکوک تحت سیطره کردها در عراق درآید، دست بسته به نظار نخواهیم نشست، برپایی دولتی کردی در شمال عراق و ملحق شدن کرکوک به آن، تحریکی است برای کردهای ترکیه که آنها را برای جدا شدن تشویق می‌کند.»^۴

از دیدگاه اعراب دو قبیله عربی تکریتی و العبیر ساکنان اصلی این شهر هستند. قبیله‌ی تکریتی در قرن ۱۶ به همراه سلطان مراد چهارم. سلطان عثمانی از سوریه به عراق مهاجرت کردند. عثمانی‌ها نیز به پاس وفاداری زمین‌ها و روستاهایی در جنوب غربی کرکوک به اضافه شهر تکریت را به آنها بخشیدند. قبیله العبیر نیز پس از بروز درگیری‌های قبیله‌ای در شهر موصل آنجا را ترک و در سال ۱۹۳۵ در زمان حکومت یاسین الهاشمی به کرکوک مهاجرت کردند.^۵

از دیدگاه کردها، کرکوک جزئی از منطقه‌ای به شمار می‌رود که کردستان نامیده می‌شود. در قرن نوزدهم شهر کرکوک پایتخت امارت شهرزور کردستان بوده است. مسعود بارزانی معتقد است: «کرکوک شهری کردستانی است. بند ۱۴۰ قانون اساسی در خصوص کرکوک بایستی پیاده شود، پس مانده‌های سیاست تعریب از کرکوک، سنجار، فرماد، موصل، خانقین و دیگر مناطق کردستان باید محو شود و همه پرسی در خصوص آینده کرکوک برگزار شود.»^۶

مسئله کرکوک نقطه عطف مهمی در شکل‌گیری روند روابط کردستان عراق با بازیگران همسایه خود از جمله ترکیه و سوریه دارد، بگونه‌ای که کردستان را میان دو لبه تیغ قرار داده است. نپذیرفتن خواست کردها باعث ادامه اختلافات عربی - کردی و کردها با حکومت مرکزی در عراق خواهد بود و از سوی دیگر پذیرش خواست آنها باعث تیرگی روابط سوریه و عراق با کردستان و دولت عراق خواهد بود. بشار اسد در این زمینه معتقد است: «معضل کرکوک و جنگ قومیتی که میان کردها و اعراب روز به روز در حال گسترش است باید حل و فصل شود. پیوستن کرکوک به کردستان و تقسیم شدن عراق، نه تنها به عراق بلکه به سوریه، کشورهای خلیج فارس و آسیای مرکزی آسیب خواهد رساند» و در مقابل جلال طالبانی رئیس‌جمهور عراق می‌گوید: «مسئله کرکوک مسئله داخلی عراق است و باید طبق بند ۱۴۰ قانون اساسی حل و فصل شود. تمام گروه‌ها باید سیاست حکیمانه‌ای برای برقراری وفاق و زندگی مسالمت‌آمیز میان ساکنان این شهرها که از قومیت‌های ترک، کرد، عرب و کلدانی و آشوری تشکیل شده‌اند، پیش گیرند.»^۷

سرانجام پس از کشمکش‌های فراوان بین گروه‌های قومی بر سر کنترل کرکوک و مذاکره ترکیه با آمریکا و سایر بازیگران منطقه‌ای UN در می ۲۰۰۹ خطوطی کلی در نظر گرفت و گزینه‌های مختلفی را پیشنهاد نمود که یکی از این گزینه‌ها که فعلاً مورد توافق قرار گرفته است و آن اداره مشترک کرکوک توسط عرب و کردها می‌باشد. این امر تا حدودی از نگرانی ترک‌ها در این زمینه کاسته است اما در مجموع سرنوشت «کرکوک» نیز برای «ناسیونالیسم ترک» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و ترک‌ها تمام سعی و تلاش خود را در سالهای گذشته بر این امر متمرکز کرده‌اند که کرکوک در اختیار کردستان قرار نگیرد و به نظر می‌رسد در سال‌های آینده نیز تلاش خود را در این زمینه دوچندان نماید.

۲- چالش پ.ک.ک

یکی از بزرگترین نگرانی‌های ترکیه از سال ۱۹۹۰ در ارتباط با مسئله کردها و جمعیت آنها در ترکیه می‌باشد. در واقع

مهمترین عامل فعال شدن سیاست خارجی ترکیه در محیط پیرامون خود و منطقه خاورمیانه، چالش‌های است، که جنبش کرد در ترکیه برای این کشور ایجاد نموده است. از سال ۱۹۹۰ مسئله وجود نیروهای این حزب در شمال عراق، به عنوان یکی از معضلات مهم در روابط دو طرف مطرح گشته است. قبل از این تاریخ توافق امنیتی بین آنکارا و بغداد وجود داشت که به آنکارا اجازه می‌داد تا از مرزها گذشته و برای دنبال کردن انقلابیون کرد تا عمق ۱۵ کیلومتر وارد اراضی عراق شود. البته پس از عقب نشینی حکومت مرکزی بغداد از شمال به عنوان حوادث طوفان صحرا و اعلام این منطقه به عنوان منطقه امن تعداد نیروهای حزب کارگران کردستان افزایش پیدا می‌کند.^۸ از این مرحله به بعد بود که بسیاری از کارشناسان معتقد بودند، مسئله کردها در ترکیه مهمترین چالش این کشور از دهه ۹۰ به بعد بوده و رهیافت‌های گوناگون آنها در زمینه مدیریت مسئله کردها، موفقیت چندانی به دست نیاورده است. حکومت‌های مختلف ترکیه و احزاب و گروه‌های سیاسی این کشور سال‌هاست به دنبال حل این معضل بوده‌اند، اما کماکان به دلایل مختلف داخلی و بین‌المللی موفق به انجام این امر نشده‌اند و به نظر می‌رسد در قرن ۲۱ نیز ترکیه کماکان با این چالش دست و پنجه نرم کند.^۹

یکی از مقاصد ترکیه در کردستان عراق این بود تا جنگ خود با حزب کارگران را، که از نظر آنها جنگی داخلی با ابعاد امنیتی است، با استفاده از فرصت‌های که در کردستان پیش آمده، به جلو ببرد. رهبران ترکیه در اظهارات سیاسی خود و در فرمولهایی که برای برخورد با کردستان عراق طرح می‌کنند، به هیچ وجه قید و بندی در عنوان کردن دعاوی تاریخی و قصد ترکیه به اشغال یا در برخی موارد ضمیمه کردن خاک عراق یا تمایل به تعدیل مرزهای ترکیه و عراق قایل نمی‌شوند، اما در هر حال دلیل عمده‌ای که برای کلیه مداخلات، جنگ‌ها و تهاجم‌های مکرر آن به کردستان می‌آورند، دنبال کردن حزب کارگران کردستان است. به گفته آنها، این حزب به جنگ چریکی و فرسایشی مداومی با نیروهای ترکیه در داخل این کشور می‌پردازد و از مناطق کردنشین مرزی عراق به عنوان پایگاه‌های پشتیبانی و دور از جبهه، استفاده می‌کند که به آن آزادی مانور و فرصت آموزش و طرح ریزی می‌دهد.

حمله آمریکا به عراق منجر به افزایش تنش‌ها در روابط pkk با ترکیه شد و حملات آنها به ترکیه شدت بیشتری به خود گرفت، این امر فشارهای داخلی علیه دولت اردغان را افزایش داد. مبنی بر اینکه عملیات نظامی را علیه این حزب افزایش دهد. اما دولت اردغان نیاز به مساعدت نظامی آمریکا برای حمله به اردوگاه pkk در شمال عراق داشت، این در حالی بود که واشنگتن تمایلی به استفاده از نیروی نظامی علیه pkk نداشت زیرا جنگ علیه p.k.k اقدام آمریکا در بغداد و سایر بخش‌های آن که در حال نبرد مسلحانه بودند منحرف می‌کرد، از طرف دیگر مقامات آمریکایی نگران بودند که هر گونه اقدامی علیه این حزب منجر به بی‌ثباتی در شمال عراق که در آرامش نسبی نسبت به بقیه نقاط بود، شود. همچنین کردهای عراق حامیان وفادار به سیاست‌های آمریکا در عراق بودند و مقامات آمریکایی توجه خاصی به حمایت ضروری کردها برای متحد کردن عراق داشتند. در نهایت اختلافات داخلی بین تصمیم‌گیران ایالت متحده، از اجرای یک سیاست موثر و منطقی علیه p.k.k جلوگیری می‌کرد. اردوغان در آنکارا شدیداً از اظهارات راس ویلسون سفیر آمریکا انتقاد کرد و گفت این منصفانه نیست که آمریکا دست اسرائیل را جهت حملات نظامی به لبنان باز گذاشته و از اقدامات اسرائیلی‌ها حمایت به عمل می‌آورد، ولی با اقدامات ترکیه علیه پ.ک.ک در شمال عراق مخالفت می‌ورزد. وی هم

چنین افزود که ایالات متحده در منطقه معیار و رفتار دوگانه‌ای دارد، به طوریکه حملات اسرائیل را به لبنان تأیید می‌کند ولی مانع حملات ترکیه علیه پ.ک.ک می‌باشد.^{۱۰}

۳- بنیادگرایی اسلامی

تحولات دهه گذشته و طرح مسئله تروریسم بعد از یازدهم سپتامبر، نشان داد که خاورمیانه همچنان منطقه‌ای مهم در معادلات سیاسی و اقتصادی غرب است. بیشتر برداشت‌های موجود در مورد اسلام‌گرایی در میان کمالیست‌ها، ریشه در نگاه پوزیتیویستی آنها نسبت به مقوله دین دارد، از نظر این عده از نخبگان کمالیست، دین اصولاً پدیده عقب مانده است که بر اثر مدرنیزاسیون و افزایش شهرنشینی اندک اندک اهمیت خود را از دست می‌دهد و علم و عقلانیت جایگزین آن می‌شود. از نظر آنها رشد اسلام در حالت کلی و اسلام سیاسی در حالت خاص مقوله‌ای غیر طبیعی است که باید در صدد ریشه‌یابی آن بود. به همین دلیل بر خی از پژوهشگران بر نقش پول اعراب، عده دیگر بر نقش سیاست‌های اقتصادی اوزال و تعدادی نیز بر نقش ایران در گسترش اسلام سیاسی در ترکیه و اکثریت تصمیم‌گیران سیاسی معتقدند که عراق به مکان امنی برای تروریست‌ها تبدیل شده و از آنجا وارد ترکیه می‌شوند و دست به عملیات تروریستی می‌زنند.^{۱۱}

ترکیه یکی از بزرگترین بازنده‌های جنگ عراق در منطقه است، آنان معتقدند حمله آمریکا به عراق پیامدهای مهم امنیتی را برای ترکیه در برداشت. از همان ابتدا مقامات ترکیه می‌ترسیدند که سقوط صدام منجر به افزایش خشونت فرقه ای در این کشور شود و زمینه را برای نفوذ تروریسم در این کشور فراهم کند. این امر یکی از دلایل مخالفت ترکیه با حمله آمریکا به عراق بود.

ظهور یک رژیم اسلام‌گرا در عراق می‌تواند بیشترین نگرانی را برای ترکیه ایجاد کند. وضعیت آرمانی آن است که شیوه‌هایی برای گرد هم آوردن نخبگان سنی معزول از قدرت یا عناصر غیر بعثی، در ساختار قدرت پیدا شود. اکنون ترکیه بر خلاف سایر همسایگان عراقی هیچ ترسی از یک دولت قدرتمند یا دموکراتیک ندارد، به همین دلیل روابط خوبی با رهبری شیعه حفظ کرده است و حتی غازی الیاور، رئیس جمهور موقت وقت عراق، در نخستین سفر رسمی خارجی خود، به ترکیه سفر کرده است.^{۱۲} ترکیه بر خلاف دوره صدام اکنون موافق یک عراق ضعیف نیست، زیرا در صورت ضعف، پایگاهی در اختیار تروریست‌ها خواهد بود، که در داخل خاک ترکیه نفوذ خواهند کرد و راه ورود القاعده به ترکیه از طریق عراق انجام می‌گیرد. ترکیه سعی نموده که متحد آمریکاییش را به حمایت از این طرح و نقشه به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم جهانی در مرزهای شمالی عراق بکشاند، اما در عوض آمریکا، به دلیل اینکه احزاب کرد در شمال عراق، یعنی حزب P.U.K و K.D.P متحدان اصلی اش در جریان جنگ براندازی صدام بودند، مخالف لشکرکشی به کردستان عراق بود.

ترک‌ها معتقدند که انفجارهای اخیر استامبول بی ارتباط با این مسئله نیست. زیرا القاعده معتقد است ترکیه تنها کشور مسلمانی است که به صورت رسمی با اسرائیل روابط استراتژیک برقرار کرده و به نوعی به این رژیم مشروعیت بخشیده است. به نظر سازمان القاعده اگر الگوی روابط ترکیه با اسرائیل موفق و بدون چالش باشد، این احتمال وجود

دارد که سایر کشورهای اسلامی نیز به چنین روابطی تشویق شوند. الظواهری در شبکه الجزیره گفته بود: «رابطه ترکیه با کافران، شناسایی اسرائیل و رابطه گرم با آمریکا، مواردی است که باعث شده است ترکیه در معرض تیررس حملات سازمان القاعده قرار گیرد.»^{۱۳} از طرف دیگر رابطه استراتژیک ترکیه با آمریکا علیه سازمان القاعده؛ از نظر این سازمان برخلاف مصالح و منافع دنیای اسلام است. اتحاد با آمریکا علیه مسلمین، به خصوص علیه سازمان پیشرو و متقدم مسلمین، یعنی سازمان القاعده برای ناکارآمد کردن آن، همکاری با آمریکا در حمله به افغانستان و در اختیار گذاشتن پایگاه اینجریلیک به نیروهای مهاجم و مهم‌تر از آن به عهده گرفتن فرماندهی نیروهای ناتو در افغانستان نشان از همدستی دولت لائیک ترکیه در جنگ صلیبی علیه دنیای اسلام دارد. به همین دلیل القاعده برای پاسخ دادن به اقدامات ترکیه هم زمان با اقدام پارلمان ترکیه برای تصویب اعزام نیروهای حافظ صلح به عراق دست به انفجارهای پیاپی در آنکارا، استامبول و ازمیر زد.^{۱۴} لذا در حال حاضر آسیب‌پذیری ترکیه در مقابل گروه‌های بنیادگرا نظیر القاعده به دلیل حضور آنها در عراق، افزایش یافته است و می‌تواند نگرانی امنیتی ترکیه را افزایش دهد. این تحول دو نتیجه مهم و ظاهراً متناقض را در بر دارد. نخست اینکه می‌تواند با ایجاد فضای امنیتی در داخل موقعیت نظامیان را تقویت کند و دوم اینکه با افزایش آسیب‌پذیری کشورهای اروپا، باعث نزدیکی هرچه بیشتر آنها به ترکیه شود لذا تا زمانی که نظام امنیت منطقه‌ای جدیدی شکل نگیرد، تهدیدهای متنوعی همچنان متوجه ترکیه خواهند بود. تهدیدهای که حتی ممکن است ریشه در کشورهای حاشیه خلیج فارس و مسلمانان رادیکال مقیم اروپا داشته باشد.^{۱۵}

۴- ترکمن‌ها

آنچه در ملاحظات بین ترکیه و ترکمن‌ها در سیاست خارجی ترکیه قبل از ۲۰۰۳ به چشم می‌خورد لحن وابستگی بین آنها و ترکیه بود. ترکمن‌ها از اینکه ترکیه یک سیاست روبه‌رو با ترکمن‌ها را از هنگام امضای معاهده آنکارا در ژوئن ۱۹۲۶ که مرزهای عراق را از ترکیه جدا ساخته، تعقیب می‌کند ناراحتند، آنها معتقدند که اگر ترکیه به عنوان کشور «مادر» ایفای نقش می‌نمود و هنگامی که رژیم عراق علیه ترکمن‌ها دست به خشونت می‌زد، از ترکمن‌ها به طور همه‌جانبه دفاع می‌نمود، تاریخ آنها در عراق معاصر تا این حد متلاطم و سرشار از وقایع خونین ناشی از قتل عام و سیاست‌های این چنینی نبود. بنابراین آنها در دوره جدید به دنبال سیاستی از طرف ترکیه بودند که در آن ترکیه نقش «برادر بزرگتر» ترکمن‌ها را در رابطه با رژیم بغداد ایفا کند. بنابراین نخبگان تصمیم‌گیر سیاست خارجی ترکیه در سال ۲۰۰۳ تلاش کردند تا با توجه به این ملاحظات رابطه خود را با ترکمن‌ها تنظیم کنند لذا از سال ۲۰۰۳ دولت آنکارا همواره در روابط خود با عراق از اقلیت‌های ترکمن عراقی به عنوان وزنه‌ای در مقابل کردهای مخالف استفاده و سعی کرده است، با سنگین کردن کفه ترکمن‌ها از وزن و اهمیت کردها بکاهد. اعزام ۲۰۰۰ نیروی نظامی ترکیه به شمال عراق می‌تواند در جهت تضمینی جهت پیشی نگرفتن کردها از سایر اقلیت‌ها در آینده عراق باشد.^{۱۶} به عبارت بهتر ترکیه با اعزام نیرو به عراق می‌خواست از این نیروها به عنوان اهرمی جهت منافع خود استفاده کند. منافع ترکیه در این راستا عبارتند از:

۱- عدم تشکیل یک دولت کرد مستقل در عراق

۲- استفاده از ترکمن‌ها در عراق به عنوان مهره‌ای در مقابل کردها

۳- حضور آینده ترکیه در بازار عراق و بهره‌مندی مجدد از صادرات نفت عراق

۴- تشکیل جبهه‌ی متحد غیرشیعه که متشکل از کردها، ترکمن‌ها و عرب‌های سنی در جهت کاستن از نفوذ آتی ایران در آینده عراق است، و موقعیت و منافع ترکیه را در عراق آینده تأمین می‌کند.^{۱۷}

۵- ایجاد واسطه در مبادلات بازرگانی: ترکها سعی کردند در این رابطه سیاست شفاف‌تری در پیش گیرند. آنها در تدوین سیاست‌های خود سعی کردند که نقش ترکمن‌ها به عنوان واسطه مبادلات بازرگانی ترکیه به عراق را در نظر داشته باشند. تحت این شرایط نقش ترکمن‌ها در ساختار اقتصادی و سیاسی و به تبع آن نقش ترکیه افزایش می‌یابد.^{۱۸}

۶- ایفای نقش ترکیه به عنوان حافظ منافع ترکمن‌ها: از نظر نخبگان ترک بهترین گزینه برای ترکمن‌ها آن بود که آینده خود را در عراق دموکراتیک جستجو کنند. یعنی به گونه‌ای که نسبت به جمعیت خود نمایندگانی داشته باشند و واحدهای اصلی فدرال را در اختیار داشته باشند. این موضوع اگرچه جذاب به نظر می‌رسید اما به دلایلی که در این بخش به آن اشاره شد، احتمال وقوع این گزینه کم است بر عکس آن باید از راههای دیگری استفاده کرد و آن فعال تر شدن نقش ترکمن‌هاست. به این منظور حمایت کامل ترکیه نیاز است، بدین معنا که اگر ترکیه به صورت قدرتمندی از معادله برابری عراق مخصوصاً در کردستان عراق حمایت کند، به طوری که تنها کردها و اعراب به حساب آورده نشوند، ترکمن‌ها در بازی عراقی موقعیت بهتری را کسب می‌کنند. علاوه بر این برای این اجتماعات کوچک ممکن است در سیاست‌های بین‌المللی حافظ منافع پیش بینی شود که ترکیه قادر است به عنوان حافظ منافع ترکمن‌ها در عراق ایفای نقش کند. بنابراین در این صورت احتمال اخذ سیاست خارجی عملگرایانه‌تر ترکیه در قبال ترکمن‌ها با تثبیت وضعیت پایدارتر همخوان است.^{۱۹} در صورت بروز این اتفاق و تثبیت آن شرایط احتمالاً شاهد چالش‌های بیشتری در روابط ترکیه با کردستان خواهیم بود.

چشم انداز آینده

آینده روابط بین کردستان عراق و دولت ترکیه بستگی به مولفه‌های زیادی دارد که به دلیل غیر قابل پیش بینی بودن سیاست و حکومت در این دو منطقه گمانه زنی پیرامون آن را مشکل می‌نماید. در حالی که در بیشتر نقاط دنیا (غیر از خاورمیانه و آفریقا) بازیگران دولتی اقدامات خود را در باب امنیت گسترش داده‌اند و برنامه‌های حمایت از مردم و ارتقای امنیت مبتنی بر حقوق بشر را پیگیری می‌نمایند، خاورمیانه همچنان در مقابل استراتژی‌های مربوط به جلوگیری از جنگ و مدیریت منازعه، مقاومت می‌ورزد و مداخله نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی در این منطقه همچنان ادامه خواهد داشت. این منطقه در دو دهه اخیر شاهد بیشترین جنگ‌ها بوده است؛ آن هم جنگ‌هایی که دغدغه جهانی هستند. بنابراین در منطقه‌ای که مسئله امنیت کانون توجه همگان است، شاید دموکراسی، حقوق بشر یک کالای لوکس تلقی شود، لذا بر این اساس آینده این روابط به سناریوهای مختلفی بستگی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- آرایش نیروهای داخلی در ترکیه چگونه خواهد بود؟ آیا اسلام‌گرایان در قدرت باقی خواهند ماند؟ اگر حکومت آنکارا تغییر کند، حکومت جدید از چه طیفی خواهد بود؟ آنها موازنه خود را با کردهای داخل ترکیه، و در روابط منطقه‌ای با کردستان عراق چگونه تعریف خواهند کرد؟

- تحولات درونی کردستان عراق به چه سمتی هدایت می‌شود؟ نیروهای سیاسی آینده چه نگرشی نسبت به p.k.k خواهند داشت؟ اگر کردها از p.k.k حمایت کنند، مناسبات خود را چگونه با ترکیه تنظیم می‌کنند؟ pkk چه نقشی در تنظیم روابط کردستان با ترکیه ایفا می‌کند؟
- نگرش جدید کردها در عراق به «ترکمن‌ها» و «مسئله کرکوک» چگونه خواهد بود؟ ناسیونالیست‌های جدید کردستان چگونه به این دو مسئله می‌نگرند؟ ترکمن‌ها چه نقشی در تنظیم روابط بین ترکیه و کردستان خواهند داشت؟
- روابط رو به افول ترکیه با آمریکا و اسرائیل چه تاثیری بر روابط بین ترکیه و کردستان خواهد گذاشت؟
- همگرایی بین بازیگران منطقه‌ای (ترکیه، ایران، سوریه) چه ملاحظات را برای کردستان به همراه خواهد داشت؟
- اعراب شیعی و سنی عراق در آینده از لحاظ تئوریک و عملی چگونه با این روابط برخورد خواهند کرد؟ اگر عرب‌ها از کرکوک بیرون رانده شوند، کردستان چگونه به ساماندهی این روابط خواهد پرداخت؟
- هیدروپولیتیک چه تاثیری بر روابط طرفین دارد؟ اگر قرن ۲۱ بحران باشد، مدیریت منازعه و بحران در روابط بین عراق، کردستان، ترکیه و سوریه چگونه خواهد بود؟
- بی‌گمان سناریوهای ریز و درشت دیگری در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و... در روابط این دو وجود دارد. اما به لحاظ استراتژیک سناریوهای فوق‌الذکر نقش مهمی در این روابط ایفا می‌کنند که به دلیل ابهام آمیز بودن وضعیت موجود، امکان سنجش و ارزیابی هریک از این سناریوها بسیار مشکل به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- هنری جی بارکی، «ترکیه و عراق: گرفتار شرایط موجود»، ترجمه: رضا رضایی نصیر، هفته‌نامه ترجمان، سال پنجم، شماره، ۵۲ (چهارشنبه، ۱۶ آذر، ۱۳۷۹)، ص ۳۱.
- 2- Bill Park, "Iraqs Kurd And Turkey: Challenges For US Policy," **Parameters**, 2004, Valum. 18, p:21.
- 3- Ibid, p.24.
- 4 - Sinan Salaheddin, "Turkish Officials Meet Iraqi Kurds in Baghdad," Boston Globe, October 15, 2008.
See also Gareth Jenkins, "Turkey Bites the Bullet," Eurasia Daily Monitor, Vol. 5, No. 196, October 14, p.27.
- 5 - Ibid, p:33.
- 6 - Ibid, p:41.
- 7- Bill Park, op,cit, p:46.
- 8- Ibid, p:54.
- 9- Aliza Marcus, "Turkeys PKK: Rise, Fall, and Rise Again?" World Policy Journal, Vol. 24, No. 1, Spring 2007b, pp. 75-84.

10- Ibid, p:92.

11-<http://www>.Rasikal.com>

۱۲- گروه مؤلفان مؤسسه چاتام هاوس، «عراق در گذار... گرداب یاکاتالیزور»، ترجمه: اسماعیل بشری، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۴۰ (پاییز ۱۳۸۴)، ص ۱۵۵.

13 - <http://www.CNN Turk.com.tr.27Haziran2006>.

۱۴- روزنامه ایران دیپلماتیک، «تروریست‌ها استراتژیست می‌شوند» ۱۳۸۴/۴/۲۵.

۱۵- خبرگزاری مهر به نقل از واشنگتن تایمز، ۱۳۸۴/۵/۲۳.

16 - Bengio.O, "How Dose Saddam Hold on?,Foreigan, Affairs,aug2000,Vol.79, Issue .4,p:98.

17 Yaph,j., "Tribalism In Iraq the Old and "New,Middle East Policy.Vol.VII,No.3,Jun.2000,p:64.

18- www.cia.gov/cia.

19- Ibid, p:101.

بررسی فرآیند شکل‌گیری و تحولات درونی جنبش اسلامی کردستان / عراق (از آغاز تا ۲۰۰۴)

صبح مفیدی *

چکیده

مقاله حاضر به بررسی فرآیند شکل‌گیری جنبش اسلامی در کردستان جنوبی (عراق) پرداخته و تحولات درونی آن را تا سال ۲۰۰۴ دنبال کرده است. ضمن اشاره به تأثیرپذیری این جنبش از جنبش‌های اسلامی فراگیرتر در دنیای اسلام به خصوص خود عراق و، نیز تأثیر شرایط ویژه کردستان بر شکل‌گیری این جنبش، به احزاب و جریانات درون آن و روابط فکری-ایدئولوژیکی آنها حزب و جریانات داخلی آن با دیگران پرداخته شده است. در واقع تا حدودی چرایی ظهور این جنبش و رابطه آن با ملی‌گرایی کردی و نیز تأثیرات و عملکرد آن در منطقه خودمختار کردستان و اینکه آینده کدام جریان درونی آن تا حدودی موفقیت‌آمیز می‌باشد، بررسی شده است.

کلید واژه: جنبش اسلامی، حرکت اسلامی کردستان، جماعت اسلامی کردستان، اتحاد اسلامی کردستان، جندالاسلام، انصارالاسلام.

مقدمه

جوامع اسلامی در طول تاریخ خودشان با جنبش‌هایی مواجه بوده‌اند که به نام اسلام در جستجوی مقاومت در برابر وضعیت نامطلوب موجود بوده‌اند. جنبش‌های اسلامی، حرکت‌هایی جمعی با رهبری‌های متفاوت دینی و با تکیه بر

اصول دین جهت ایجاد تحول در وضع موجود (سیاسی، اجتماعی و...) را در بر گرفته که گاه قرین با موفقیت و گاه چنین نبوده‌اند. نوع جدید این جنبش‌ها، جنبش‌های اسلامی معاصر است که در طول حدود ۱۵۰ سال اخیر و به خصوص در برابر غرب نرم‌افزاری (تجدد) و غرب سخت‌افزاری (استعمار) به عنوان چرایی‌های برون دینی این جنبش‌ها در کنار پتانسیل‌های درونی اسلام به عنوان چرایی‌های درون دینی مثل مفاهیمی از قبیل جهاد، شهادت، عدالت و... شکل گرفته است.^۱ چنین جنبش‌هایی در اغلب جوامع اسلامی و در ابعاد مختلف وجود داشته‌است و به مرور به احزاب و جریانات مختلفی ختم شدند که به صورت سازمانی برای رسیدن به اهداف خویش فعالیت می‌کردند. کردستان عراق نیز از جمله این جوامع است که در طول سه دهه اخیر و تحت تأثیر موج اسلام‌خواهی و جنبش‌های اسلامی معاصر شاهد چنین احزاب و جریاناتی اسلامی بوده‌است که در نوشته‌ها و پژوهش‌های علمی کمتر مورد توجه واقع شده‌اند.

جنبش اسلامی کردستان عراق نیز بازتابی از جنبش‌های اسلامی جدید دنیای اسلام بوده‌اند و احزاب اسلامی آنجا نیز احزابی هستند که دغدغه‌شان احیاء اسلام و جبهه‌گیری در برابر دیگر احزاب غیر اسلامی کردستان بوده‌است، ضمن اینکه گاه‌آب‌پای آنها در برابر رژیم بعث عراق مبارزه داشته‌اند. تاریخ این احزاب پر از نوساناتی است که شاید قابل قیاس با هیچ یک از حرکت‌های اسلامی دیگر نباشد. گاه اتحاد و گاه انشعاب، گاه جنگ و جهاد و گاه رقابت قانونی، ایجاد انشعاب‌های گوناگون از رادیکال‌های اسلامی (انصار الاسلام) تا آرامترین احزاب اسلامی (اتحاد اسلامی)، از جنگ با دیگر احزاب کردستانی تا تسلط بر بخش‌هایی از کردستان و داشتن نماینده در پارلمان محلی کردستان و شورای حکومت انتقالی عراق بعد از صدام و نیز کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی در کردستان و... ویژگی‌هایی به این جریانات بخشیده که جای بسی تأمل است و گفتن از آن بی‌شک غنای ادبیات سیاسی جنبش‌ها و جریانات اسلامی را بیشتر خواهد کرد. لذا ضروری دانسته شد که در حد توان به آن پرداخته شود. در نوشته حاضر سعی شده برای پیش‌گیری از تکرار مکررات ضمن اشاره به جریانات سیاسی و اسلامی معاصر عراق و برخی خرده‌گروه‌های اسلامی کردستان، به طور اجمالی به جریان اسلامی اصلی در کردستان با تمام انشعابات و احزابش پرداخته شود.

نگاهی به جریانات سیاسی و اسلامی معاصر عراق

نظام سیاسی عراق از سه حوزه جغرافیایی با مردم کاملاً متفاوت تشکیل شده‌است. حوزه مرکزی از آن اعراب سنی مذهب، جنوب از آن اعراب شیعی و شمال در اختیار کردها است. مطالعات نشان می‌دهد که مردم عراق عمدتاً خود را یک زیرمجموعه قومی می‌دانند تا فرقه‌ای، از لحاظ قومی جمعیت عراق متشکل از حدود ۷۵٪ عرب (۵۵٪ شیعی و ۲۰٪ سنی) و ۲۰٪ کرد و چند درصد اقوام کوچک دیگر است.^۲

سه نوع از جریانات یا احزاب سیاسی غیر از حزب بعث حاکم در تاریخ سیاسی معاصر عراق حضور داشته‌اند: ۱- احزاب منطقه‌ای در کردستان ۲- احزاب جنبش چپ: شامل حزب کمونیست، حزب سوسیالیست عراق و... ۳- جریانات و احزاب اسلامی (مذهبی). جریانات اسلامی معاصر در عراق به طور کلی شامل سه شاخه است: ۱- جریانات اسلامی شیعی ۲- جریانات اسلامی سنی ۳- جریانات اسلامی در کردستان. به دلیل پیوند این سه جریان در تشکیل برخی گروه‌های میانی کوچک در کردستان، لازم است اشاره‌ای مختصر به جریانات شیعی و سنی هم داشته باشیم.

جنبش اسلامی شیعیان: مرحله اول جنبش اسلامی عراق به خصوص در میان شیعیان در سال‌های ۱۹۱۴ تا انقلاب ۱۹۲۰ در برابر استعمار انگلستان بود. احزاب عمده جنبش اسلامی شیعه در مراحل بعد: حزب الدعوه و سازمان العمل الاسلامی - حرکت الشباب المسلم - مجلس اعلاء انقلاب اسلامی عراق و برخی احزاب دیگر بودند. البته جنبش شیعیان وسیع بوده و شامل مراحل و حرکت‌های مختلف تا بعد از صدام و حتی جنبش مقتدی صدر و نقش آیت‌الله... سیستمی در عراق و... می‌شود که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. فقط به ۲ مورد که با جنبش اسلامی کردستان ربط دارد اشاره‌ای مختصر می‌شود:

۱- **مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق:** که در اواسط سال ۱۹۸۳ میلادی خود را به عنوان تنها نماینده‌ی رسمی نهضت اسلامی عراق اعلام کرد. احزاب و گروه‌های مهم تشکیل دهنده مجلس اعلا عبارت بودند از: «حزب الدعوه الاسلامیه»، «منظمه العمل الاسلامی»، «حرکت المجاهدین العراقیین»، «حزب... کردستان» به اضافه گروهی از «اخوان المسلمین» عراق که پس از بحران کویت به مجلس پیوستند.^۳

۲- **الکتنه الاسلامیه:** این گروه در حقیقت ائتلافی بود از: حرکت الاسلامیه (شیخ جواد خالصی)، حرکت الفتح الاسلامیه (شیخ ندیم الحاتمی)، الجماعه الاسلامیه (الشیخ البدری از علمای اهل سنت)، جیش الثوری الاسلامیه (ابواسامه) و العشائر العراقیه (محمد حسین الرکابی).^۴

لازم به ذکر است که بعد از صدام مجلس اعلاء و حزب الدعوه بیشترین تأثیر را در صحنه سیاسی عراق داشتند و شیعیان بیشترین سهم را در حکومت به دست آوردند و پس از انتخابات عراق، ابراهیم جعفری دبیرکل حزب الدعوه و بعداً نوری المالکی به نخست‌وزیری رسیدند.

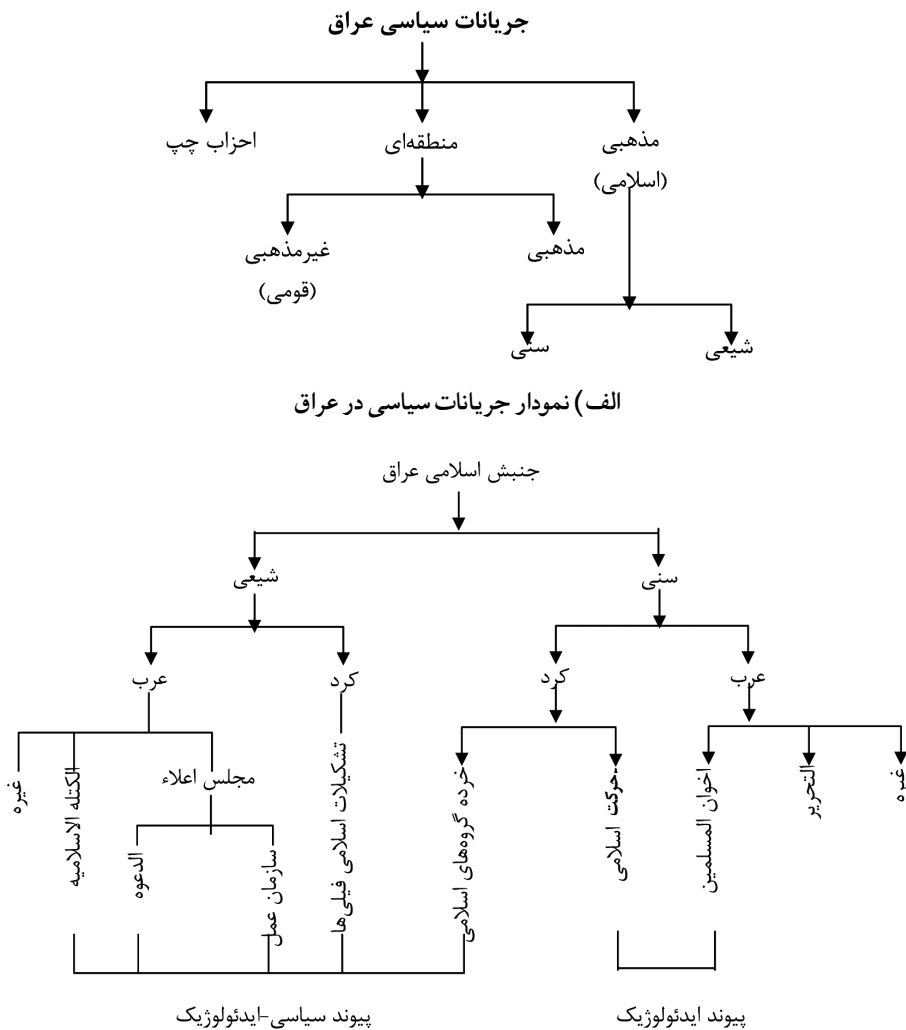
جنبش اسلامی سنی: در دوره پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۵۷ که بزرگترین و سازمان‌یافته‌ترین حزب اسلامی عراق یعنی «حزب الدعوه» (شیعیان) شکل گرفت، چند حزب اسلامی تأسیس شدند که ۲ حزب «اخوان المسلمین» و «حزب التحریر الاسلامی» سنی بودند و «حرکت الشباب المسلم» شیعی بود.

در سال ۱۹۴۶ با بازگشت «الشیخ محمد محمود الصواف» از مصر، جنبش اخوان المسلمین وارد عراق می‌شود، جماعت اخوان المسلمین در عراق در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد. ریاست مذهبی آنان نیز به عهده «الشیخ امجد الزهاوی» بود. از آنجا که جماعت اخوان المسلمین عراق شعبه‌ای از اخوان المسلمین مصر بود طبعاً از نظر اندیشه و شیوه عمل از آن پیروی کرده و روزنامه‌ها و کتاب‌های آنان را ترویج می‌کرد. سال‌های اولیه تأسیس اخوان المسلمین عراق در ایجاد تشکیلات و مسائل درون سازمانی سپری شد. این جنبش از آنجا که یک جنبش سنی بود، بیشتر در محافل اهل تسنن عراق هوادار داشت و نتوانست آن طور که باید در مرکز شیعی، مخاطب بیابد.^۵

از دیگر گروه‌های کوچک سنی «الجماعه الاسلامیه» به رهبری الشیخ بدری بود که در ائتلاف «الکتنه الاسلامیه» با گروه‌های شیعی حضور داشت. بعد از صدام احزاب و گروه‌های سنی دیگری در صحنه سیاسی عراق فعال شدند. البته جریانات سنی تا بعد از صدام به دلیل مذهب حاکم آنها از نظر سیاسی چندان تحرکی نداشتند.

ریشه‌های اصلی جنبش اسلامی در عراق به طور کلی به ۲ علت برمی‌گردد: ۱- فروپاشی خلافت عثمانی (به خصوص از نظر سنی‌ها). ۲- استعمار انگلیس (به خصوص از نظر شیعیان). اما از لحاظ مذهبی جنبش اسلامی

شیعیان بعد از ۱۹۲۰ بیشتر به سرکوب و عدم مشارکت در قدرت برمی‌گردد. و از لحاظ منطقه‌ای و قومی جنبش اسلامی کردستان دو عامل داشته است: ۱- مبارزه اسلامی بر علیه حکومت مرکزی در جهت رفع تبعیض قومی و برپایی عدالت. ۲- مقابله با رشد جریانات غیر دینی و سکولار در منطقه و حکومت منطقه‌ای کردستان و بنابراین احیاء اسلام. در واقع جنبش‌های اسلامی در عراق چندان پیچیده‌اند که شاید قابل قیاس با دیگر کشورها نباشد. جریانات اسلامی سنی، شیعی، کردستان (شیعی و سنی) در سه منطقه به صورت گاه مشابه و گاه متفاوت وجود داشته‌اند. بخصوص تأثیر جنبش اخوان در سنی‌های کردستان و تأثیر کم‌رنگ شیعیان بر شیعیان کردستان.



جنبش اسلامی کردستان عراق

هرچند اکثر قیام‌های کردها تحت رهبری افراد آیینی چون شیخ عبدالسلام و دیگر شیوخ بارزانی و شیخ محمود و ... بوده است اما در واقع جنبش آنها قومی و برای احقاق حقوق خویش بود نه اسلامی (برطبق تعریف جنبش‌های اسلامی معاصر)، هرچند این حقوق هم در اسلام مشخص و تعریف شده است. از طرف دیگر از لحاظ مذهبی اکثراً با حکومت عراق هم مذهب بوده و احساس مشکل نمی‌کردند. لذا نمی‌توان هیچ کدام از این جنبش‌ها را در قالب جنبش اسلامی بررسی کرد و در واقع قبل از ۱۹۸۰ عملاً جریانی اسلامی در کردستان وجود نداشت و تنها بعد از مرگ ملا مصطفی بارزانی (۱۹۷۹) و سال‌های پس از ۱۹۸۰ بود که به نحوی جنبش اسلامی در کنار جنبش قومی (شامل احزاب دموکرات و اتحادیه میهنی و ...) آغاز گردید و از ۱۹۸۷ احزاب و سازمان‌هایی در درون آن تشکیل شدند، هرچند سابقه اخوان المسلمین در کردستان به سال‌ها پیش یعنی ۱۹۵۲ برمی‌گردد.

به‌طور کلی می‌توان جنبش اسلامی کردستان را تحت ۲ زیرعنوان آورد: یکی، خرده احزاب و گروه‌های اسلامی و دیگری، گروه‌ها و احزاب اسلامی عمده (جریان اسلامی اصلی):

الف) خرده احزاب و گروه‌های اسلامی کوچک

این دسته بخش کوچکی از جنبش اسلامی کردستان را تشکیل می‌دهند که از اوایل دهه ۱۹۸۰ و تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران و تحت حمایت دفتر جنبش‌های آزادی بخش وابسته به سپاه پاسداران در ایران تشکیل شدند که چندان شناخته شده نبودند و بعداً اکثراً منحل شدند. این دسته شامل گروه‌های زیر بود: ۱- لشکر اسلامی کرد (الجیش الاسلامی الکردی) که سنی بودند و بنیانگذار آن عباس شاهین (ابواسامه) بود که در ائتلاف «الکته الاسلامیه» همچنان که قبلاً اشاره شد حضور داشتند. ۲- تشکیلات اسلامی کردهای فیلی: تشکیلات کردهای فیلی (شیعه مذهب) خود شامل سه گروه می‌شد که هریک خط و دیدگاهی خاص خود را داشتند، این سه تشکیلات عبارت بودند از: «حرکه الاکراد المسلمین» به رهبری حسین فیلی، «تجمع اسلامی اکراد فیلی» که در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) در تهران تأسیس شد، «جنبش اسلامی کردها فیلی» به رهبری جلیل فیلی که فعالیت‌های آن از قلمرو کارهای پراکنده تبلیغی فراتر نرفت. ۳- حزب الله کردستان عراق: این حزب هم مربوط به کردهای سنی مذهب بود، که از سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲ شمسی) در ایران پدید آمد و رهبری آن را شیخ محمد خالد بارزانی برعهده داشت. گفتنی است که ادهم بارزانی برادرزاده شیخ محمد خالد به خاطر اختلاف نظر با عمویش از این حزب انشعاب نمود و حزب دیگری را به نام «حزب الله انقلابی» (حزب الله الثوری) تأسیس کرد. گروه حزب الله انقلابی کرد در جذب نیرو و توفیق چندی نیافت و پس از سقوط صدام حسین، با صدور بیانیه‌ای، هدف خود را تحقق یافته تلقی و انحلال حزب را اعلام نمود. لازم به ذکر است که حزب الله کردستان عراق همچنان که اشاره شد در مجلس اعلاء شیعیان حضور داشت. ۴- انجمن مسلمان: این جریان نیز به کردهای اهل سنت تعلق داشت که در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۱ تأسیس شد و بینانگاران آن شیخ البرزنجی، شیخ احمد خانقا بوده‌اند. رابطه نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران داشتند. همچنین با مجلس اعلائی انقلاب اسلامی عراق مرتبط بوده و نماینده‌ای در مجلس داشتند. یکی از موارد اختلافی این گروه با اخوان المسلمین ارتباطشان با ایران بود. ۵- جنبش مجاهدین

کردستان: این جنبش (حرکه مجاهدی کردستان) هم به کردهای سنی تعلق داشت و توسط شیخ طالب البرزنجی تأسیس شد.

این خرده گروه‌ها در واقع چندان از حمایت مردمی و علمای دینی کردستان برخوردار نبودند و بیشتر افراد آنها از سطح پایین سواد علوم دینی برخوردار و یا از شیوخ سنتی که دیگر چندان نفوذی در منطقه نداشتند تشکیل می‌شدند (به جز برخی از افراد انجمن مسلمان). و اکثراً تحت تأثیر روابط با ایران به صورت صوری وجود داشتند و نتوانستند موفقیتی در کردستان کسب کنند و تقریباً یکی از دلایل ایجاد و حفظ آنها استفاده از کمک‌های دفتر جنبش‌های آزادی‌بخش ایران بود. و بیشتر هم با گروه‌های شیعی و مجلس اعلاء ارتباط داشتند. البته این گفته به این معنی نیست که گروه‌های اسلامی و غیر اسلامی دیگر از کمک‌های ایران استفاده نمی‌کردند اما اینها موجودیت خود را از ایران نمی‌گرفتند و روابطشان با ایران بیشتر جنبه سیاسی داشت.^۶

اما آنچه به عنوان جریان اصلی اسلامی در کردستان شناخته شده و به صورت گسترده فعالیت دارد و موفقیت‌هایی نسبی هم در صحنه کردستان و هم در صحنه عراق کسب نموده همان «حرکت اسلامی» (حرکه) و انشعابات آن است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

ب) گروه‌ها و احزاب اسلامی عمده کردستان

فلسفه اصلی فعالیت اغلب احزاب اسلامی و ایده اسلامیزم در عصر حاضر به نحوی علاقه به برگشت سیستم خلافت بود که در برابر جدایی دین از سیاست شکست خورد. لذا آوردن قانون اسلامی گذشته موضوع اصلی جنبش اسلامی است و وظیفه اصلی اعضای آن برشمرده شده است. اما علت تمایز جریانات اسلامی کردستان از دیگر جریانات اسلامی عراق را در اینجا می‌توان چنین برشمرده که، اولاً فعالیت آنها قلمرو کردستان را در برمی‌گرفت. هنجار سیاسی حاکم بر عراق عملاً فعالیت سیاسی احزاب غیر بعث را منتفی ساخته بود، بدین لحاظ به جز احزاب کردستان، که با حمایت بین‌المللی در مناطق تحت نفوذ فعالیت می‌کردند، احزاب عام و در سطح ملی، مجبور به فعالیت در خارج از عراق بودند. دوم اینکه، تا قبل از ۱۹۸۷ جنبش اخوان المسلمین کردستان آنچنان سازماندهی نداشت و بعد از خروج از عراق و به خصوص بعد از شیمیایی باران حلبچه یعنی مرکز فعالیت اخوان در سال ۱۹۸۸ و عملاً برخلاف دیگر گروه‌های سنی برای رویارویی با حکومت بعث خود را سازمان دادند. سوم اینکه، در داخل کردستان نیز هرچند همراه با دیگر احزاب کردستانی مخالف بعث بودند و اهداف مشترک ملی داشتند اما اغلب برای مقابله و در سال‌های اخیر اکثراً برای رقابت سیاسی با جریانات چپ و سکولار و تشکیل حکومت اسلامی و احیاء اسلام در کردستان وارد عرصه سیاست شده‌اند.

می‌شود گفت که سرچشمه اصلی تمام این جریانات اسلامی عمده کردستان، اخوان المسلمین مصر بوده است. به خصوص افکار و آموزش‌های حسن البنا خیلی مؤثر بوده است^۷، هرچند بعداً در انشعاب‌های جدید به خصوص انصارالاسلام و تا حد کمتر «کومل» (جماعت اسلامی) گرایش‌ها به سوی سلفی‌گری، وهابیت، جماعت اسلامی پاکستان و طالبانیسم افغانستان به وضوح دیده می‌شود. چنانکه برخی از این نیروهای کرد در افغانستان در کنار مجاهدان

افغان جهاد کرده بودند و همچنین از نیروهای آنها هم افغان و عرب و ... بعداً در کنار نیروهای انصارالاسلام در کردستان فعالیت داشتند و جنگیدند.

برخلاف خرده گروه‌هایی که قبلاً به آنها اشاره شد و اکثراً بعد از ۱۹۸۰ و در ایران تشکیل شدند، سابقه این جریان به سال ۱۹۵۲ برمی‌گردد. در تداول عامه، به‌طور کلی جریان اسلامی کردستان به خصوص بعد از اقدام نظامی آمریکا در عراق در عمل و بدون توجه به مرزبندی‌های موجود در داخل این جریان، در مقابل جریانات سکولار ملی قرار می‌گیرد. پیدایش و شکل‌گیری گرایش‌های اسلامی کردی در وجه علنی و تشکیلاتی آنها و مستقل از چارچوب جغرافیایی عراق حدوداً به سال ۱۹۸۴ برمی‌گردد یعنی زمانی که جمعی از جوانان کرد عراقی با محوریت تعدادی از روحانیون و علمای دینی کردستان عراق به رهبری «شیخ عثمان عبدالعزیز» در قالب «حرکت اسلامی کردستان» («بزوتنه وه») متشکل گردیده و اعلام موجودیت نمودند و در سال ۱۹۸۷ بعد از راهپیمایی تعدادی از علمای دینی و پیروانشان در شهر حلبچه به ایران فرار کردند و از این زمان به بعد به صورت سازمانی و حزبی شروع به فعالیت کردند. شیخ عثمان از علمای متنفذ کردستان عراق و امام جمعه شهر حلبچه بود که سابقه ارتباط با «اخوان المسلمین» عراق را نیز در کارنامه خود داشت.^۸ در واقع سابقه این جنبش به سال‌ها پیش برمی‌گردد. شیخ محمد صواف که برای تحصیل به مصر می‌رود با جماعت اخوان پیوند برقرار می‌کند. بعد از اتمام تحصیل به عراق برمی‌گردد. در سال ۱۹۴۶ همراه شیخ امجد زهاوی جماعت اخوان عراق را تأسیس می‌کنند. در سال ۱۹۵۲ با رفتن شیخ صواف به سلیمانیه و حلبچه و ارتباط با «ملا عثمان عبدالعزیز» و «ملا محمد بهاء‌الدین خرمال» این تفکر وارد کردستان می‌شود و به خصوص در حلبچه گسترش می‌یابد.^۹ حتی برخی شخصیت‌ها چون عبدالعزیز پرازانی، عمر رشوی و عثمان عبدالعزیز ادعا کرده‌اند که از دهه ۱۹۵۰ تا میانه دهه ۱۹۸۰ حزب اسلامی عراق را هدایت کرده بودند یعنی تا زمانی که در رهبری حزب بر سر ترکیب جنبش اسلامی کردستان عراق با گروه‌های مسلح و نظامی شکاف افتاد.^{۱۰}

در اواسط دهه هشتاد ارتباط میان بغداد و سلیمانیه و حلبچه تازه شد. در سال ۱۹۸۷ با تنظیم قانونی از طرف حکومت بعث بر اخوان فشار وارد کردند و عده‌ای از سران و داعی‌های آن بازداشت و تعدادی هم به خارج به خصوص ایران فرار کردند، که شمار کثیری از کردها را هم شامل می‌شدند.^{۱۱} کردها بعداً به ۲ شاخه اصلی تقسیم شدند عده‌ای حزب «اتحاد اسلامی کردستان» و عده‌ای دیگر جنبش اسلامی کردستان با انشعاباتش (حرکه) را تشکیل دادند که به آنها خواهیم پرداخت.

۱- حرکت اسلامی کردستان و انشعابات آن

از همان بدو شکل‌گیری، «حرکت اسلامی کردستان» (IMK)^{۱۲} مبارزه با رژیم بعثی را، به منظور براندازی آن، علناً در دستور کار خود قرار داد و با رویکرد جهادی، از همان ابتدا، بازوی نظامی را به عنوان برجسته‌ترین حوزه فعالیت خود، پیش‌بینی و تقویت نمود، هرچند که در مقطعی از زمان، استفاده از این بازو، رویکرد داخلی تری یافت و برخورد سنگین نظامی در «کفری» و «کلار» با نیروهای اتحادیه میهنی در سال ۱۹۹۲، یعنی اوایل رسمیت یافتن منطقه پرواز ممنوع به دنبال جنگ دوم خلیج روی داد. به هر جهت با امضای قرارداد آتش بس درگیری‌های نظامی پایان یافت، هرچند که به

لحاظ فاصله عمیق فکری و ایدئولوژیک، تنش‌ها در سطوح گوناگون در روابط بین دو حزب همچنان باقی ماند.^{۱۳}

در سال ۱۹۸۷ بعد از مهاجرت برخی از علما و مردم حلبچه و اطرافش به ایران، در اردوگاه «سریاس» و بعداً در شهر سنندج «حرکت اسلامی کردستان» به رهبری ملاعثمان عبدالعزیز و چند عالم و شخصیت دیگر تأسیس شد. بعد از بازگشت به کردستان عراق فعالیت و تبلیغ و دعوت را شروع کردند و همچنان که اشاره شد چند بار هم با احزاب سیاسی دیگر به جنگ و کشمکش پرداختند.^{۱۴} پس از اینکه نیروهای کرد، به دنبال عقب‌نشینی دولت عراق در سال ۱۹۹۱، کنترل منطقه کردستان شامل ۳ استان شمالی عراق را در دست گرفتند، گروه‌های اپوزیسیون فراوانی در این منطقه به فعالیت پرداختند. نیروهای سیاسی اسلامی عمده در کردستان که منحصرأ‌سنی هستند در قالب حزب جنبش اسلامی کردستان (IMK حرکه اسلامی) خودنمایی کردند. IMK چندین شاخه را که برخی اعضای آنها در طی سال‌های دهه ۸۰ در افغانستان جنگیده بودند، تحت لوای خود گرفت. در اواسط دهه ۹۰، IMK پس از PDK و PUK^{۱۵} سومین نیروی سیاسی - نظامی ذی نفوذ در مناطق کردنشین به شمار می‌آمد. IMK پس از ناکامی در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۲، فعالیت‌های خود را خارج از چارچوب اداره مشترک کردی (PUK, KDP) گسترش داد و در عوض، عمدتاً به توسعه و تقویت یک زیربنای مجزای اداری، سیاسی و نظامی در مناطق تحت کنترل خود به‌ویژه «اورامان» و «شاره‌زور» هم‌مرز مناطق تحت کنترل PUK پرداخت. در دسامبر ۱۹۹۳، درگیری‌های مسلحانه میان PUK و IMK در بخش‌هایی از استان‌های سلیمانیه و کرکوک به اوج خود رسید و IMK وادار به عقب‌نشینی تا نزدیک مرز ایران شد. رهبری جنبش منطقه را ترک کرد و چند ماه در مناطق بیلاقی «صلاح الدین» تحت محافظت PDK قرار گرفت. وقتی که تنش‌های روزافزون میان PDK و PUK رو به وخامت گذاشت و در ماه می ۱۹۹۴ به جنگ مسلحانه تبدیل شد، نیروهای IMK در کنار نیروهای PDK علیه قوای PUK می‌جنگیدند. سرانجام رهبری IMK توانست به پایگاه خود بازگردد و ستاد فرماندهی خود را در شهر حلبچه تأسیس نماید و تا سال ۲۰۰۱ که انشعابات این جریان رخ داد، فعالیت داشتند.^{۱۶}

تشکیل النهضه: در همان سال‌ها که جنبش اسلامی تأسیس شد، «ملا صدیق عبدالعزیز» برادر ملا عثمان همراه چند نفر دیگر «النهضه» را تأسیس کرد، که اساس فکر و اندیشه آنها خیلی به اخوان نزدیک بود و خودشان خود را اخوان قلمداد می‌کردند. هرچند تا حدودی موافق اسلحه و مسلح شدن بودند اما بیشتر کار دعوت و تبلیغ می‌کردند.

«حرکت اسلامی کردستان عراق» یا به زبان کردی «بزوتنه‌وه» یا «حرکه» در تاریخ خود، فراز و فرودهایی را تجربه کرده است که به‌طور عمده می‌توان به انشعاب‌هایی که حول محور دو تن از شخصیت‌های اصلی آن به نام‌های «علی بایر» و «نجم‌الدین فرج احمد» مشهور به «ملاکریکار» صورت گرفته اشاره کرد.^{۱۷}

در سال ۲۰۰۰ حرکت اسلامی با «النهضه» متحد و یکی شدند و خود را «یه‌کببون» («بزوتنه‌وه‌ی یه‌کببون» یا جنبش اتحاد) نامیدند. بر اثر مشکلات داخلی در سال ۲۰۰۱ در کنگره «ته‌ویله»، این اتحاد فروپاشید و تجزیه شد و به چهار شاخه اصلی تقسیم شدند: ۱- حرکت اسلامی کردستان، به رهبری ملاعلی عبدالعزیز ۲- جماعت اسلامی کردستان، به رهبری علی بایر ۳- الاصلاح، به رهبری ملاکریکار ۴- برخی افراد بی‌طرف که بعد از چند ماه با جماعت اسلامی یکی شدند و «شیخ محمد برزنجی» رهبر معنوی و علی بایر هم در مقام خویش ابقا شد. ۵- خرده گروه‌های تندرو «التوحید»، «الحماس» و «هیزی سوران» (نیروی سوران).

برخی گروه‌ها مثل گروه‌های «التوحید و الحماس» نظرات تند و افراطی داشتند و معتقد بودند باید بر علیه تمام غیر خودی‌ها بجنگند و آنها را از بین ببرند که بعداً با «نیروی سوران» که شاخه نظامی جنبش بود در «تویله» و «بیاره» مستقر و یکی شدند و گروه «جند الاسلام» را تأسیس کردند و با اتحادیه میهنی و پارت دموکرات جنگیدند و سرانجام پس از جنگ «خیلی حه‌مه» (اسم روستایی است) میان طرفین، جند الاسلام با «الاصلاح» یکی شدند و «انصار الاسلام» را تشکیل دادند.^{۱۸}

در بررسی علل انشعاب‌ها در «حرکت اسلامی کردستان» به این موارد اشاره شده است: «عدم شفافیت در روند اداره تشکیلاتی حزب، بسته بودن سیستم رهبری، موضوعیت یافتن قرائت‌های مختلف از دین و ناتوانی فکری و معنوی رهبران آن در امتناع بدنه».^{۱۹} هرچند این انشعاب‌ها که گفته شد در مقاطعی از زمان با ادغام مجدد خاتمه یافته است، اما در نهایت، از بازماندگان «حرکت اسلامی کردستان» سه گروه و حزب اسلامی برجای ماند که به صورت مختصر به آنها پرداخته می‌شود:

الف - حرکت اسلامی کردستان (IMK): گروهی به همان نام اولیه یعنی «حرکت اسلامی کردستان» بعد از فوت «شیخ عثمان» تحت رهبری برادر کوچکتر وی «ملاعلی عبدالعزیز» به حیات خود ادامه می‌دهد. به گفته برخی‌ها ملاعلی از حالت کاریزما گونه برادرش در رهبری «حرکت» بهره‌چندانی نبرده و رویه او در اداره حزبش به عنوانی مختلف و در سطوح گوناگون تشکیلاتی با انتقاداتی مواجه بوده است. شاید همین امر هم مقدمات انشعاب‌ها را فراهم آورد. به هر تقدیر «حرکت اسلامی کردستان» در رابطه با دو حزب اصلی کردستان بعد از ۱۹۹۱، به اشکال گوناگون از رویارویی نظامی تا شرکت در کابینه‌های محلی، با داشتن وزیر در کابینه‌های تحت اشراف «اتحادیه میهنی» و «حزب دموکرات» تعامل نموده است.^{۲۰}

بعد از سقوط صدام نیز، نیروهای آمریکایی، در یک اقدام تقریباً غیرمنتظره، ملاعلی را همراه ۱۴ نفر در خانه‌اش در شهر حلبچه در تاریخ حدود ۲۰۰۳/۸/۳ برای مدتی بازداشت نمودند^{۲۱} و بعداً آزادش کردند. برخی مواقع از «ملاعلی عبدالعزیز» رهبر روحانی «حرکه» به عنوان رهبر کل جنبش اسلامی کردستان با تمام احزاب دیگر یاد می‌کنند. لازم به ذکر است که این گروه هم‌اکنون هم به صورت فعال در عرصه سیاسی کردستان به خصوص در مناطق تحت نفوذ خودش یعنی حلبچه و دور و بر آن و نیز با داشتن شاخه‌هایی در شهرهای دیگر فعالیت قانونی دارد. همچنین باید گفت که IMK با ایران روابط خوبی داشته است. ارگان رسمی حزب دو هفته‌نامه «بز و وتنه‌وی ئیسلامی» (جنبش اسلامی) است.^{۲۲}

ب - جماعت اسلامی کردستان: این گروه به رهبری «ملاعلی بایپر» و تحت نام کردی «کومه‌ل» (جماعت) مشغول به فعالیت است. علی بایپر فرمانده نظامی با سابقه IMK به دنبال پیروزی در انتخابات داخلی کنگره در سال ۲۰۰۰ و عدم تمکین ملاعلی عبدالعزیز به نتایج حاصله، و نیز در راستای اختلافات پیشین و همچنین انشعاب‌های موقت و محدود گذشته، این بار به طور جدی‌تر و به همراه جمعی از همفکرانش از «حرکت اسلامی» جدا و «جماعت اسلامی» را بنیاد نهادند.^{۲۳} بعد از بحران ۲۰۰۰/۸/۱۱ در اولین کنگره جنبش «یه‌کیوون» (اتحاد) در ۲۰۰۱/۵/۲۰ اکثر اعضای شورای رهبری جنبش اتحاد طی اعلامیه‌ای تغییر خود را به جماعت اسلامی اعلام و «انجمن شورا» ملاعلی بایپر را به عنوان «امیر» انتخاب کرد.^{۲۴}

این حزب هرچند در این اواخر به لحاظ سیاسی وارد رقابت‌های انتخاباتی شده و تا حدودی به میانه‌روی روی آورده اما بخصوص در اوایل مخالف دموکراسی بودند، چنانکه رهبری آن در کتابی ۶۰۰ صفحه‌ای به نام «افسانه دموکراسی» اسلام و دموکراسی را ناسازگار دانسته و دموکراسی را حرام یا فاقد مشروعیت می‌دانست. ۲۵ بعد از تسلط یافتن آمریکا و انگلیس بر عراق «علی‌بابیر» با سه تن از یارانش و چند محافظ که عازم ملاقات با یکی از افسران آمریکایی در کردستان عراق بود در دهم ژوئیه ۲۰۰۳ به دست نیروهای آمریکایی بازداشت شد و بعد از ۲ سال زندانی در ۲۸/۲/۲۰۰۵ (اوایل اردیبهشت ۱۳۸۴) آزاد شد و به کردستان بازگشت. او در مصاحبه‌ای بعد از آزادی چنین می‌گوید: «با بعضی‌ها در زندان «کروپر» بودم حتی صدام هم در آنجا بود، هنگام آزاد شدن، نامه آزادیم را که در آن مرا بعضی قلمداد کرده بودند امضا نکردم چرا که تنها کسی بوده‌ام که در کردستان برادرم را به خاطر بعضی بودن کشته‌ام.» ۲۶

لازم به ذکر است که بعد از جنگ‌های میان انصارالاسلام با اتحادیه میهنی و بعداً حملات موشکی آمریکا به مواضع انصار و تصرف مناطق تحت نفوذ آنها به وسیله اتحادیه میهنی مقدمه اخراج «جماعت اسلامی» نیز از منطقه تحت کنترل اتحادیه میهنی فراهم شد. اما این کار صورت نگرفت و حتی «بابیر» در مصاحبه‌ای بعد از آزادی‌اش، آزادی خویش را مدیون کمک‌ها و پیگیری‌های احزاب کردستانی بخصوص دو حزب اصلی می‌دانست.

جماعت اسلامی خودش را به عنوان یک حزب کردستانی می‌شناسد و بعد از جنگ عراق (حمله آمریکا در مارس ۲۰۰۳) سلاح‌های خویش را تحویل آمریکاییان داد و مدعی شد که با انصارالاسلام و عرب و ... همکاری ندارد. این حزب به صورت قانونی و بیشتر در سلیمانیه و رانیه فعالیت می‌کند. ۲۷ و حتی ۴ یا ۵ نماینده در پارلمان کردستان دارند. «جماعت» (کومل) روزنامه و ارگان این حزب است.

ج - انصار الاسلام: گروه تحت رهبری «کریکار» (نجم‌الدین احمد فرج مشهور به ملا فاتح کریکار) و ابو عبدا... شافعی، انصارالاسلام در کردستان (حامیان اسلام در کردستان) نام داشت که یکی از گروه‌های اسلام‌گرای سنی در استان‌های کردنشین تحت کنترل احزاب کرد، در شمال عراق بود. پایگاه‌های این گروه، در داخل و مجاورت روستاهای "بیاره" و "تویله" متعلق به شمالی‌ترین شهر منطقه اورامان، یعنی حلبچه، واقع در استان سلیمانیه، هم مرز ایران، قرار داشتند. این گروه پس از حمله نیروهای آمریکایی به عراق در مارس ۲۰۰۳ توسط نیروهای PUK درهم شکسته شد و مناطق تحت کنترل خود را از دست دادند. ۲۸

فرایند شکل‌گیری انصارالاسلام چنین بود که در ابتدا چند شاخه کوچکتر IMK که از ایدئولوژی‌های افراطی‌تر اسلامی پیروی می‌کردند، به تدریج از این جنبش جدا شدند. برخی از این شاخه‌ها مخالف هرگونه همکاری با احزاب سیاسی سکولار بوده و با تصمیم IMK در سال ۱۹۹۷ مبتنی بر مشارکت در حکومت منطقه‌ای PUK مخالفت ورزیدند. آنان همچنان خواستار اجرای کامل و دقیق‌تر شرع اسلام در مناطق تحت کنترل IMK شدند. قوی‌ترین نیروی نظامی در میان این شاخه‌ها، گروه موسوم به نیروهای «سوران» (تحت فرمان ابوحیبیه) بود. این گروه صدها نفر مسلح که گفته می‌شد عرب‌های غیرعراقی هستند را در بر می‌گرفت، که برخی از آنها در افغانستان جنگیده بودند. دومین شاخه، افراطی‌ترین شاخه انشعابی است. این گروه ۳۰ تا ۴۰ نفره مدتی در «بالک» در کوه‌های قندیل نزدیک «حاجی عمران» و مجاورت مرز ایران استقرار داشت که به «التوحید» مشهور بودند. سومین گروه یعنی «الحماس» نیز با اقدام

IMK مبنی بر مشارکت در حکومت منطقه‌ای PUK مخالف بود. این گروه تحت فرمان حسن صوفی و ملاعمر بازیانی بودند.^{۲۹} انشعاب‌های کوچک IMK به تدریج درهم ادغام شدند. در جولای ۲۰۰۱، التوحید و حماس در هم ادغام شدند تا جبهه وحدت اسلامی (IUF) را تشکیل دهند. نیروهای سوران نیز یک ماه بعد به این گروه پیوستند. در اول سپتامبر ۲۰۰۱، IUF منحل گردید و سه گروه فوق‌الذکر تشکیل دهنده آن رسماً موجودیت «جند الاسلام» به رهبری ابوعبدالله... شافعی را اعلام نمودند. این گروه، بلافاصله جهاد علیه احزاب سیاسی سکولار در کردستان عراق را اعلام کرد. زیرا به زعم گروه فوق، این احزاب از «مسیر صحیح اسلام» خارج شده‌اند. جنگ‌های مسلحانه‌ای که در آنها PUK، جندالاسلام را در هم شکست، باعث انحلال این گروه در دسامبر ۲۰۰۱ شد و پس از آن باقی‌مانده گروه با گروه «الاصلاح» متحد و با نام انصارالاسلام به حیات خود ادامه داد. ملاکریکار از اعضای سابقه IMK رهبری (امیری) این گروه را برعهده گرفت.^{۳۰} کریکار از افرادی بود که افغانستان رفته بود و از نزدیک با جهاد اسلامی و مجاهدین آن کشور آشنا بود.

اعمال و نظراتی که به وسیله جندالاسلام و بعدها انصارالاسلام اشاعه یافت، از ظهور یک شیوه رادیکال برخاسته از مذهب رایج در کردستان عراق یعنی سنی، خبر می‌داد. این گروه دارای مشترکاتی با جنبش‌های بنیادگرای افراطی وهابی که خاستگاه آنان عربستان سعودی است، می‌باشد. این اصول مشترک از تفسیر خشک و لفظ به لفظ قرآن ناشی می‌شود و بر رجوع به جامعه ناب اولیه اسلامی تأکید می‌کند. جندالاسلام اعلام نمود بر آن است تا «از کنترل و مداخله سکولاریست‌ها بر سرزمین‌های اسلامی» جلوگیری کند. یکی از اهداف این گروه اشاعه فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» و همچنین کمک به گسترش شرع اسلام و اقدام به «جهاد بر ضد سکولارهای مرتد» بود.^{۳۱}

«سازمان دیده‌بان حقوق بشر» اعمال جندالاسلام را در بازدید از منطقه طی مأموریتی در سپتامبر ۲۰۰۲ چنین توصیف کرده است: «جندالاسلام در ۸ سپتامبر ۲۰۰۱ یک هفته پس از اعلام موجودیت خود فتاوی‌ای را صادر نمود که شامل: تعطیلی اجباری دفاتر و اماکن تجاری در اوقات نماز و حضور اجباری کارگران و کارفرمایان در مسجد در این اوقات، مجبور ساختن زنان به سرکردن چادرهای سنتی (عبا)، اجباری کردن ریش برای مردان، جدا ساختن زن و مرد، منع زنان از آموزش و اشتغال، زدودن تصاویر زنان از روی جعبه کالاهای وارداتی به منطقه، ضبط آلات موسیقی و جلوگیری از اجرای موسیقی در محافل عمومی و خصوصی و نیز استفاده از ماهواره و تلویزیون، می‌شد. جندالاسلام همچنین اعلام کرد که مجازات‌های اسلامی همچون قطع کردن دست، شلاق، سنگسار را برای گناہانی همچون دزدی، نوشیدن مشروبات الکلی و زنا، محصن (زنا با یکدیگر) اعمال می‌کند. جندالاسلام همچنین اعلام کرد مجازات‌های شدیدی را برای اعمال شرک‌آمیز اعمال خواهد کرد. از دیگر اعمال آنها، گرفتن «جذیه» از غیر مسلمانان و تخریب آرامگاه‌های مقدس و... بود.»^{۳۲}

لازم به ذکر است که به دنبال انحلال جندالاسلام و بازسازی آن تحت عنوان انصارالاسلام در دسامبر سال ۲۰۰۱ این گروه اعلام آتش بس کرد. از دسامبر ۲۰۰۱ تا اواخر مارس ۲۰۰۲ مذاکراتی به منظور رسیدن به توافق سیاسی، بین این گروه و PUK انجام شد. اما سوء قصد نافرجام به جان «برهم احمد صالح» نخست وزیر حکومت منطقه‌ای PUK در دوم آوریل ۲۰۰۲ مذاکرات را معلق ساخت. در ژوئن ۲۰۰۲ به دنبال دستگیری برخی از مسئولان انصارالاسلام به جرم دست زدن به یکسری اعمال خرابکارانه، توسط PUK روابط دو طرف رو به وخامت نهاد.^{۳۳} و جنگ‌هایی بین دو گروه اتفاق

افتاد تا حمله آمریکا و نابودی آنها. همچنین باید اشاره کرد که ملا کریکار در سپتامبر ۲۰۰۲ در هلند بازداشت شد (در فرودگاه مهرآباد تهران دستگیر و تحویل آن کشور داده شد). ولی او ادعای رابطه با القاعده یا صدام حسین و نیز توانایی تولید سلاح‌های شیمیایی توسط گروهش را انکار کرد. اما کالین پاول در فوریه ۲۰۰۳ به شورای امنیت UN گفته بود که انصارالاسلام نقش کلیدی در اتصال شبکه القاعده اسامه بن لادن با حکومت عراق بازی می‌کند، حکومت US فوراً بعد از سخنان پاول به طور رسمی انصارالاسلام را به عنوان گروه تروریست اعلام کرد.^{۳۴}

۲- اتحاد اسلامی کردستان

در سال ۱۹۸۷ که اخوان بر اثر فشار بعث ناچار به فرار از عراق شدند، بخشی از آنها به ایران آمدند. اخوان‌های کردستان که به ایران آمدند در اردوگاه‌ها به صورت پنهانی شروع به فعالیت و تأسیس طرح و برنامه‌هایی کردند و در سال ۱۹۹۱ که به کردستان بازگشتند تقریباً صاحب سازمانی منظم بودند.^{۳۵} از سال ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۴ رهبران «یه‌کگرتوو» (اتحاد) به عنوان گروهی در میان جنبش اسلامی کردستان (حرکه) فعالیت می‌کردند. و حتی در انتخابات ۱۹۹۲ در قالب جنبش اسلامی عمومی کردستان جایگاه سوم بعد از KDP و PUK را کسب کردند تا بعداً که مثل یک حزب رسمی کردستانی در عرصه کردستان فعالیت‌های خود را آشکار ساختند.^{۳۶}

در سال ۱۹۹۴ «اتحاد اسلامی کردستان» (به زبان کردی «یه‌کگرتوو ی ئیسلامی»^{۳۷}) بزرگترین سازمان اسلامی در کردستان عراق که بر اصلاح و دعوت تأکید می‌کند، با سه شعار محوری «آزادی»، «برادری» و «عدالت» اعلام موجودیت کرد. این گروه برخلاف رویه رایج کردستان عراق - به خصوص در آن مقطع زمانی - در همان بیانیه اعلام موجودیت، فعالیت نظامی و مبارزه مسلحانه را نفی نموده و در چارت تشکیلاتی خود نیز جایگاهی برای «بازوی نظامی» تعریف نکرد. اما در عوض اتحاد اسلامی با اتخاذ مثنی سیاسی، فرهنگی و خیریه در منطقه مانند ساختن مساجد، کلینیک، برنامه‌هایی در مناطق روستایی (در آنجا که پیروان بیشتری داشتند) و ... با پشتوانه سازمان‌های اسلامی سعودی، توانست در اندک زمانی به یکی از نیروهای سیاسی تأثیرگذار در صحنه کردستان عراق تبدیل شود. رهبران حزب معتقدند به اینکه موقعیت منطقه به مبارزه دموکراتیک و سیاسی بیشتر نیاز دارد و دموکراسی و انتخابات راه‌های رسیدن آنها به قدرت سیاسی است لذا آنها به هیچ نوع خشونت اعتقاد ندارند.^{۳۸} شاید یکی از دلایل توفیق این حزب در کسب موقعیت اجتماعی زود هنگام، تمرکز آن بر انجام اقدامات بشردوستانه از قبیل احداث و اداره پرورشگاه‌های کودکان بی سرپرست و تحت پوشش قرارداد دادن تعداد قابل توجهی از خانواده‌های بی سرپرست در مقطعی بود که آتش جنگ داخلی بین احزاب کرد دستاوردهای سیاسی سال‌ها مبارزه ملت کرد را در آستانه نابودی قرار داده بود. از نکات جالب در رویه اتحاد اسلامی در ارائه خدمات بشردوستانه‌اش، این بود که گروه هدف در دریافتن این خدمات شاخصه‌ای غیر از زندگی در کردستان نداشت و بازماندگان (جانب‌اختگان سایر احزاب غیراسلامی هم) به همان میزان از کمک‌ها و توجهات این حزب برخوردار بودند که بازماندگان اسلامی‌ها. در پرورشگاه‌ها، فرزندان بازمانده از نیروهای متخاصم همه احزاب به چشم می‌خوردند.^{۳۹}

همزمان و در کنار این اقدامات فعالیت این حزب در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی هم گسترش یافت. در حوزه فرهنگی، این حزب با درک شرایط خاص کردستان عراق و شناسایی طیف مخاطبانش، اقدام به تشکیل سازمان‌هایی از قبیل «جمعیت نویسندگان مسلمان کردستان» کرد، در حوزه مطبوعات، جرایدی با رویکردهای متفاوت منتشر نمود. در حالیکه روزنامه «یه‌ک‌گرتوو» (اتحاد) با مشی خبری، سیاسی و تحلیلی، به‌عنوان ارگان رسمی حزب عرضه شده، «په‌بام راستی» ارگان جمعیت نویسندگان مسلمان کردستان، با رویکرد ادبی، فرهنگی منتشر شده است. در کنار اینها فصلنامه «هه‌ژان» قدم در وادی بحث‌های تئوریک و روشنفکری گذاشته و به تبلیغ و تبیین آموزه‌های دینی در گفتمانی متناسب با جو فکری نخبگان کردستان می‌پردازد و در این رهگذر از برخوردهای گزینشی در انتخاب مقالات خودداری کرده است. در کل رویکرد این نشریات در جهت تلطیف فضای گفتمان دینی کردستان و جانداختن روحیه تسامح و تساهل و مدارامی باشد. همچنین توجه شایانی به پرورش کودکان داشته‌اند. در کنار بخش مطبوعات، به رسانه‌های دیداری و شنیداری توجه خوبی شده و با پخش برنامه‌های متنوع توانسته‌اند توفیق نسبی در فضای آزاد و رقابت‌آمیز رسانه‌ای کردستان کسب نمایند.^{۴۰}

به نظر برخی‌ها شاید بخشی از توفیقات این حزب در این عرصه‌ها، صرف‌نظر از قابلیت‌هایی که به لحاظ سازمانی و در چارچوب اساسنامه خود دارد، مرهون شخصیت جامع و چندبعدی رهبری آن و توانایی فکری تنی چند از شخصیت‌های این حزب است. «صلاح الدین محمد بهاء الدین» علاوه بر پابندی به اصولی که برای رهبر یک حزب اسلامی ضروری است، از هوشیاری سیاسی خاصی نیز برخوردار است. او که دانش آموخته علوم دینی در مقطع دکترا می‌باشد، غالباً فراتر از اندازه یک عالم دینی ظاهر می‌شود. در جریان اقدام نظامی آمریکادر پاسخ به انتقادات برخی از شخصیت‌ها و احزاب دنیای اسلام در بیان دیدگاهش راجع به فتاوی صادره علیه گروه‌هایی که با نیروهای هم‌پیمان همکاری می‌کنند، به خبرنگار سایت «اسلام آن لاین» گفت: «نظر هر عالمی به‌عنوان یک نظر محترم است. اما صلاحیت صدور فتوا در مورد مسائلی که در سرزمین ما به وقوع می‌پیوندد، در درجه اول با خود ماست. شاید دوری آنها از محیط و عدم درک شرایط آنان را در صدور فتوا به بیراهه می‌کشاند». در پاسخ به بیانیه اخوان المسلمین اردن مبنی بر تحریم فقهی شرکت در شورای حکومتی موقت عراق و وجوب مبارزه مسلحانه علیه حضور هم‌پیمانان، با صراحت کامل و بدون رعایت اشتراکات اساسی که در مشرب فکری با این حزب دارد، به «تقبیح» بیانیه صادره پرداخت و آن را نشانه بی‌اطلاعی آنان از واقعیت‌های غیرقابل انکار جاری در عراق عنوان کرد.^{۴۱}

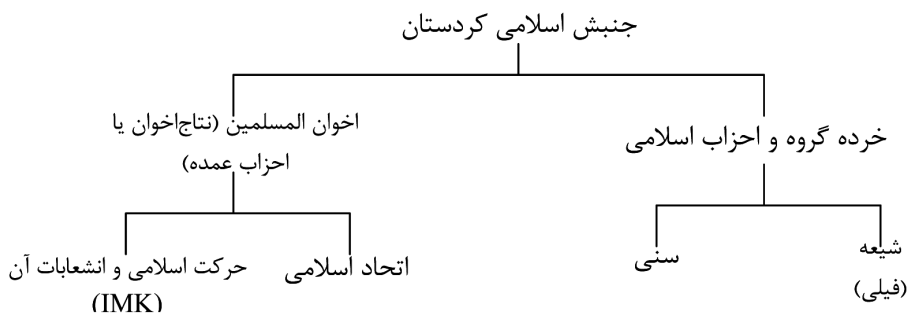
از دیگر شخصیت‌های برجسته این حزب می‌توان به عمر عبدالعزیز، ابوبکر علی، عبدالرحمن صدیق و هادی علی اشاره نمود. ابوبکر علی حقوق‌دان است و در زمینه «ناسیونالیسم» و موضوعیت آن در قلمروی اندیشه یک فرد مسلمان بحث‌های جدی و قابل تأملی ارائه کرده است و در باز کردن گره کوری که بخشی از نخبگان سیاسی و فکری کردستان را سال‌ها به خود مشغول کرده بود، توفیق نسبی حاصل نموده است. مهندس عبدالرحمن صدیق نیز فردی توانا و اهل تحلیل است و علاوه بر آن از اعضای جمعیت «کردستان سبز» می‌باشد و شاید در همین راستا «وزارت محیط زیست» در کابینه موقت عراق به وی سپرده شده بود.

«اتحاد اسلامی» هرچند تشکیلاتی مستقل و دارای نظم سازمانی و فکری ویژه خود است، اما در بنیادهای فکری متأثر از اندیشه‌های بنیانگذاران «اخوان المسلمین» می‌باشد. برخلاف رویه موجود در اکثر کشورهای اسلامی که هواداران فکر اخوان

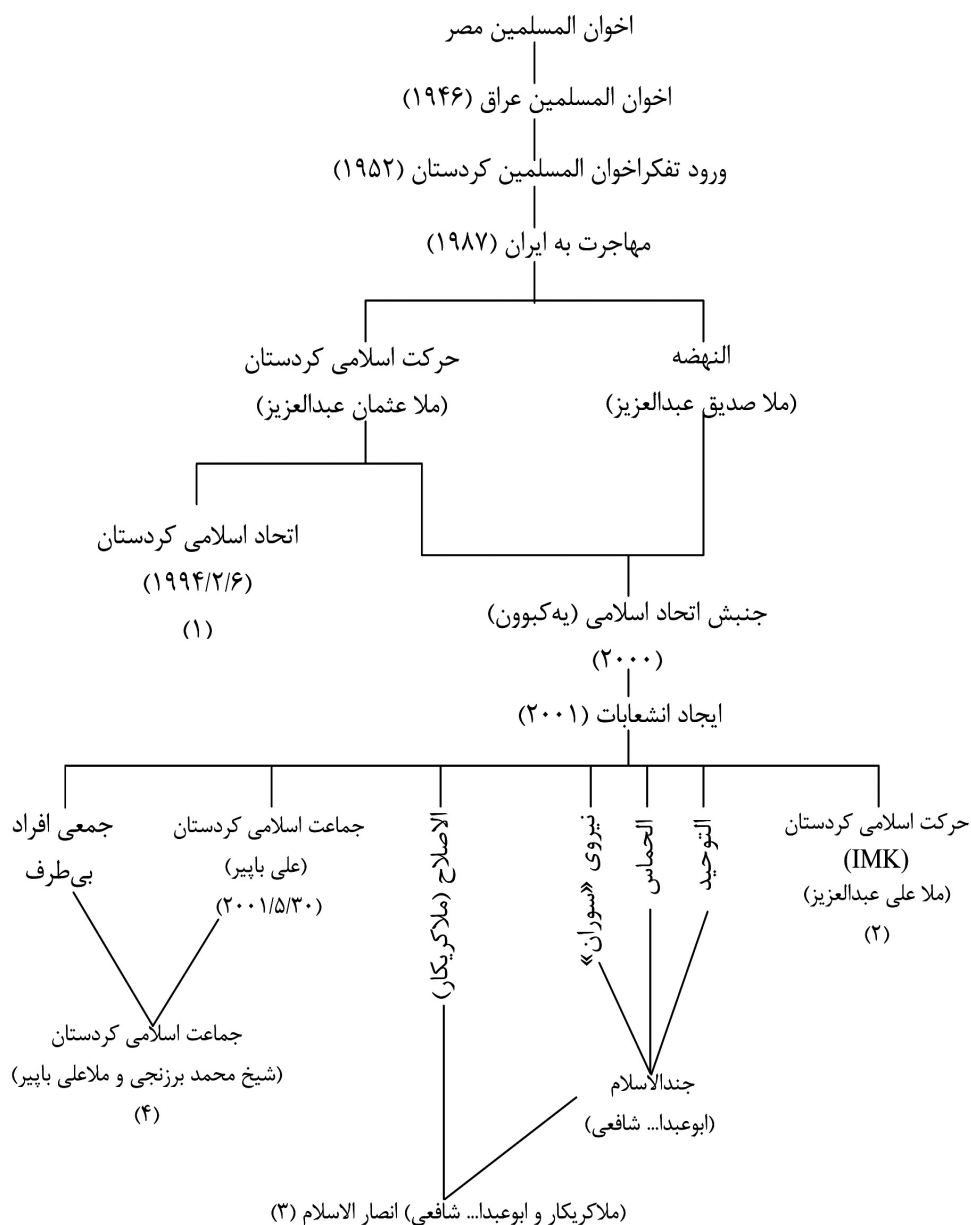
المسلمین در قالب یک حزب اسلامی سراسری قرار می‌گیرند، «اتحاد اسلامی کردستان» با توجه به شرایط خاص کردستان و مختصات ویژه جامعه کردی، خارج از چهارچوب تشکیلاتی و حتی در برخی زمینه‌های فکری «حزب اسلامی عراق» که نماینده اخوان المسلمین در عراق تلقی می‌شود، به فعالیت می‌پردازد. هرچند در شاخه حرکت اسلامی (IMK) برخی گروه‌ها همان طور که اشاره شد خود را اخوان تلقی می‌کردند اما نماینده اخوان در کردستان در واقع همین حزب بوده است. لازم به ذکر است که چهارمین کنگره اتحاد اسلامی از ۲۰۰۵/۴/۳۰ تا ۲۰۰۵/۵/۳ با شعار (ایستگاهی برای توسعه دروازه‌ای برای آینده) در شهر اربیل برگزار شد^{۴۲} که خود نشانی از برنامه‌های به روز و پیشرفته این حزب می‌باشد.

ویژگی‌های خاص این حزب آن را در جایگاهی متفاوت از بقیه احزاب اسلامی کردستان و در سال‌های اخیر در ردیف سوم بعد از «حزب دموکرات» و «اتحادیه میهنی» قرار داده است. نمود بارز این اقبال عمومی را می‌توان در نتایج انتخابات شهرداری‌ها و نیز انتخابات صنفی دانشجویی در هر دو منطقه تحت نفوذ سنتی KDP و PUK و نیز در انتخابات اخیر پارلمان عراق و کردستان به وضوح مشاهده کرد. شاید همین جایگاه قابل قبول هم باعث شد تا کردها در ترکیب نمایندگان خود در شورای حکومتی انتقالی، یکی از سه کرسی حزبی خود را به اتحاد اسلامی واگذار نمایند. «صلاح الدین محمد بهاء الدین» دبیرکل این حزب هم یکی از پنج شخصیت کرد حاضر در شورای ۲۵ نفره حکومت انتقالی بود. همچنین در کمیته تدوین پیش نویس قانون اساسی عراق که ۲۵ نفر بودند، ۵ نفر از آنها کرد بودند که یکی از آنها عضو اتحاد اسلامی بود. در پارلمان عراق (هنگام تصویب پیش نویس قانون اساسی) این حزب ۶ نماینده داشت.

به طور خلاصه بازتاب اعمال و کارکردهای این حزب نشان داد که یکی از اقدامات راهگشا در مهار گرایش‌های افراطی مذهبی، که نفعی به حال معنویت، عقلانیت و توسعه و توازن جامعه ندارد، توجه به آلترناتیوهای با گرایش‌های منعطف و متناسب با شرایط جامعه و روز و حمایت از آنها است.

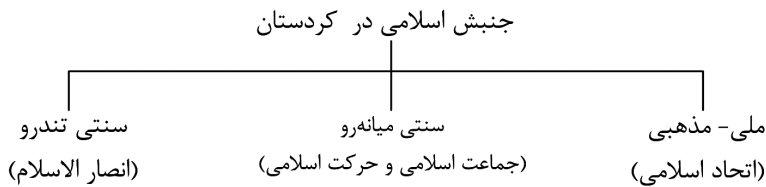


الف) نمودار کلی جنبش اسلامی کردستان عراق



ب) نمودار سیر تاریخی جریان‌ات اسلامی اصلی در کردستان و رابطه آن با اخوان المسلمین.

(شماره‌های ۱، ۲، ۳ و ۴ باقیمانده‌های این جنبش تا سال ۲۰۰۳ بوده‌اند.)



پ) گرایش‌ات احزاب اسلامی و رابطه آنها با ملیت و رادیکالیزم

جمع بندی

بررسی گروه‌ها و احزاب مختلف جریان اسلامی کردستان نشان‌دهنده آن است که اغلب گرایش‌ات اسلامی کردستان تابع این اصل بوده‌اند که تمام مسائل دین اسلام در پنج نکته جمع شده و اهداف اسلام را چیزی غیر از این پنج اصل نمی‌دانند: ۱- حفظ دین، ۲- حفظ جان و نفس انسان، ۳- حفظ نژاد و نسل، ۴- حفظ مال و اقتصاد و ۵- حفظ عقل.^{۴۳} لذا این گروه‌ها و احزاب اسلامی به طور نسبی حفظ حقوق شهروندی و ملی خویش و حفظ دین را هدف برنامه‌های خویش دانسته‌اند و ضمن تأثیرپذیری از جنبش‌های اسلامی عمده همچون: اخوان المسلمین، جماعت اسلامی و جنبش‌هاییت و نیز، ارتباط و تشابهاتی با دیگر جنبش‌ها و جریانات اسلامی شیعی و سنی عراق، اختلافاتی هم که مربوط به حقوق کردها، مسائل سیاسی و شرایط کردستان بوده است، با آنها داشته‌اند. چرا که احزاب دیگر به لحاظی مشکل ملی نداشته‌اند، اما احزاب اسلامی کردستان به لحاظ سیاسی هم خواستار برابری با دیگر ملل اسلامی بوده‌اند. لازم به ذکر است که ارتباط آنها با دیگر جنبش‌های اسلامی خارج عراق، بیشتر فکری و ایدئولوژیکی بوده است و رابطه آنها با جریانات اسلامی عراقی بخصوص شیعی هم بیشتر سیاسی و در جهت مبارزه با رژیم بعث بوده است. با وجود این، ضمن پیدایش خرده گروه و احزاب مختلف در طول تاریخ جنبش اسلامی کردستان، در واقع سه گرایش متفاوت در جریان عمده اسلامی کردستان در نهایت ظهور یافتند که اختلافات مشخصی با هم دارند و گرایش هر کدام تقریباً نزدیکی آنها به یکی از جنبش‌های عمده جهان اسلام را نشان می‌دهد:

۱- ملی - مذهبی‌ها؛ حزب اتحاد اسلامی تا حدودی این گرایش را دارد که تسامح‌پذیرترین و سازگارترین گروه اسلامی با جامعه مدرن و نسبتاً دارای دموکراسی است. این گروه همان‌طور که اشاره شد، بدون شاخه نظامی است و وارد فاز مسلحانه نشده‌اند. فعالیت خود را در قالب نهادهای جامعه مدنی بیشتر از دیگران انجام می‌دهد. نماینده واقعی اخوان المسلمین در کردستان و متأثر از رهبران اولیه آن بخصوص حسن البنا است.^{۴۴} برای دیگر افکار و گرایش‌های فکری جامعه احترام قائل‌اند. در عدم تشابه به دیگر احزاب اسلامی کردستان، اتحاد اسلامی ادعا دارد که موافق و طرفدار دموکراسی و حقوق بشر است و رهبران حزب در آوردن قانون دموکراتیک به کشورشان خود را صاحب نقش اصلی می‌دانند. این حزب در زمینه تئوریک دارای افراد زبده و برجسته‌ای است و در جهت پیوند میان نهادها و افکار مدرن مثل ناسیونالیزم و ... با اسلام فعالیت می‌کنند. این گروه موافق حمله آمریکا به عراق بوده‌اند و در حکومت موقت عراق هم شرکت کردند. بنابراین توجه به ملیت، دموکراسی و رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز و حزبی در این دسته بیشتر نمود

یافته است و مسائل دینی را در قالب جهاد تبلیغی مطرح کرده‌اند. و معتقدند که ایده‌ئال‌های دموکراتیک حمایت شده توسط حزب با آموزش‌های قرآن و سنت دو منبع اصلی شریعت سازگارند.^{۴۵}

۲- **تندروهای اسلامی؛** این دسته همان‌طور که اشاره شد، نمونه بارزشان گروه «انصارالاسلام» بود، که تقریباً با طالبانیسم و افکار وهابیت و سلفی‌گری عقایدشان یکی است، و برخلاف «اتحاد اسلامی» به آنها گرایش دارند. کاملاً احکامی را که طالبان در افغانستان اجرا می‌کرد اینها هم اجرا می‌کردند و نه تنها شاخه نظامی داشتند بلکه دست به عملیات انتحاری هم می‌زدند. تا حدی که گاهی به عنوان شاخه‌ای از «القاعده» شناخته می‌شدند. و کاملاً مخالف مدرنیته و کشورهای غربی و به خصوص آمریکا بودند و برخلاف «اتحاد اسلامی» جهاد رانه تنها علیه آمریکاییان بلکه علیه گروه‌های سکولار جایز می‌دانستند و اعلام جهاد مسلحانه کردند. رهبران سکولار را تکفیر کرده و فتوای زیادی برای اجرای احکام صادر می‌کردند. بنابراین توجه به حفظ دین براساس قرائت خویش از اسلام در این گروه بیشتر نمود یافته است.

۳- **سنتی میانه‌رو؛** گرایشی که در میان دو طیف بالا قرار می‌گیرد و در باقی مانده حرکت اسلامی و حزب جماعت اسلامی دیده می‌شود. اینها از هر دو جریان اخوان المسلمین و سلفی‌گری، تأثیراتی را پذیرفته‌اند. از طرفی به اخوان المسلمین دوران بعد از «حسن البنا» بخصوص دوران سید قطب نزدیک هستند و گروه‌هایی از آنها مثل «النهضة» در «حرکت اسلامی» خود را اخوان می‌خواندند. و از طرفی دیگر تا حدودی گرایش به سلفی‌گری و بخصوص طالبانیسم دارند و دارای شاخه نظامی بودند، ولی درعین حال در حد انصارالاسلام، تندروی نداشته و در نهایت به رقابت‌های حزبی روی آوردند، هرچند نتوانسته‌اند مانند «اتحاد اسلامی» در قالب نهادهای مدنی فعالیت گسترده داشته باشند.

در مقایسه این سه گرایش نیز، گرایش ملی - مذهبی با توجه به موضع‌گیری مختلف و مثبت آنها نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی و درک شرایط ویژه کردستان با ویژگی‌های اجتماعی - سیاسی خاص خویش، نسبت به دو گرایش دیگر دارای جایگاه بهتری در جامعه کردستان بوده‌اند و گرایش افراطی‌گری معمولاً تا حدودی جایگاه خویش را از دست داده است. کسب درصدهای نسبتاً بالا در انتخابات سال‌های اخیر توسط حزب اتحاد اسلامی، وجود جایگاه نسبتاً خوب احزاب ملی - مذهبی و معتدل را نسبت به دیگر احزاب و جریانات سنتی و تندرو نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمد باقر خرمشاد، جزوه کلاسی درس «جنبش‌های اسلامی قرن ۲۰» سطح کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی: دانشکده حقوق و علوم سیاسی، بهار ۱۳۸۴.
- ۲- برای آگاهی بیشتر ببینید: حسن سیف‌زاده، عراق، ساختارها و فرآیند گرایشهای سیاسی، چاپ اول (تهران، چاپ دایره سفید، ۱۳۷۹)، ص ۶۹. البته در این کتاب جمعیت کردها را ۱۸٪ آورده اما آمارهای رسمی اخیر ۲۰٪ اعلام کرده‌اند.
- ۳- ببینید: رضا ناظمیان، جریان‌های سیاسی معاصر عراق، (کرج: مؤسسه فرهنگی کتاب و عترت، ۱۳۸۱)، ص ۸۷.
- ۴- همان، ص ۹۱.
- ۵- همان، ص ۳۸.

- ۶- برای آگاهی بیشتر از این خرده گروه‌ها ببینید: رضا ناظمیان، همان، ص ۲۷۵-۲۶۹.
- 7-Hiwa Jamal, "An Islamic Political Current in Iraqi Kurdistan", (November 29, 2004), (فروردین ۱۳۸۴)
- [http://The tharwa project- file://D:\Docume~1\Admin~1\Locals~1\Temp\%20xkqw60tz.htm](http://The%20tharwa%20project- file://D:\Docume~1\Admin~1\Locals~1\Temp\%20xkqw60tz.htm)
- ۸- هیوانیک انجام، «اتحاد اسلامی کردستان: اسلام کردی در گفت‌وگو»، مجله «روانگه»، سال چهارم، شماره ۱۶، مهر ۱۳۸۲، ص ۲۳-۲۵.
- ۹- ابراهیم مردوخ، میزگرد «اسلام، سیاست، سکولاریسم»، هفته‌نامه «روژه‌لات»، سال اول، شماره ۲۱۴، شهریور، ۱۳۸۳، ص ۸-۹.
- 10-Hiwa Jamal, op.cit.
- ۱۱- مردوخ، پیشین.
- ۱۲- (IMK) "Islamic Movement in Kurdistan" یاد زبان کردی «بزووتنه‌وی ئیسلامی کوردستان»
- ۱۳- نیک انجام، پیشین.
- ۱۴- مردوخ، پیشین.
- ۱۵- PDK: حرکت دموکرات کردستان عراق و PUK: حزب اتحادیه میهنی کردستان عراق.
- ۱۶- «گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر از انصار الاسلام در کردستان عراق»، مترجم: عبدالباقی روشنی، هفته‌نامه «روژه‌لات»، شماره ۳، سال اول، ۱۳ اسفند ۱۳۸۲، ص ۴.
- ۱۷- نیک انجام، پیشین.
- ۱۸- مردوخ، پیشین.
- ۱۹- نیک انجام، پیشین.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- «خبر دستگیری رهبر جنبش اسلامی کردستان» سایت بی بی سی نیوز، (فروردین ۱۳۸۴) <http://newssearch.bbc.co.uk/cgi-bin>
- 22-"Kurdish Islamic Mivement"- Media reports- (13 January, 2003)
- <http://news.bbc.co.uk file:///A:Lislamic-L.htm> (فروردین ۱۳۸۴)
- ۲۳- نیک انجام، پیشین.
- ۲۴- «کومه‌ل»، روزنامه سیاسی و ارگان حزب جماعت اسلامی کردستان، شماره ۱، ۲/۶/۲۰۰۱، ص ۱.
- در سایت: www.komall.org (فروردین ۱۳۸۴).
- 25-Hiwa Jamal, op.cit.
- ۲۶- «خبر آزادی ملاعلی باپیر»، سایت جماعت اسلامی کردستان (عربی - کردی): <http://www.komall.org> (فروردین ۱۳۸۴).
- ۲۶- «خبر آزادی ملاعلی باپیر»، سایت جماعت اسلامی کردستان (عربی - کردی): <http://www.komall.org> (فروردین ۱۳۸۴).
- ۲۷- سایت «کومه‌ل» (جماعت اسلامی): www.komall.org (فروردین ۱۳۸۴).
- ۲۸- «گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر...»، عبدالقادر روشنی، پیشین.
- ۲۹- محسن محمودی، «نه‌نساوولئیسلام، گروپیکی تیروریستی یان پیره‌وانی ئیسلامی راسته‌قینه!»، هفته‌نامه «ئاسو»، شماره ۸۶، ۸ اسفند ۱۳۸۳.
- ۳۰- «گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر...»، عبدالقادر روشنی، پیشین.

۳۱- همان.

۳۲- همان.

۳۳- همان.

34-Kurdish Islamist Movement, op.cit.

۳۵- مردوخ، همان.

36-Kurdish Islamist Movement, op.cit.

37-Kurdistan Islamic Union (KIU)

38-Hiwa Jamal, op.cit.

۳۹- نیک انجام، پیشین.

۴۰- همان.

۴۱- همان.

۴۲- ببینید: «گزارش چهارمین کنگره اتحاد اسلامی»،

سایت: <http://www.Kurdiu.org/index.htm> (اردیبهشت ۱۳۸۴).

۴۳- امام شاتبی در کتاب «الموافقات» گفته‌اند که اهداف اسلام غیر از این پنج اصل نیست. گروه‌های کرد اسلامی که اکثر آسانی هستند

هم اغلب از این اصل پیروی کرده‌اند. ر.ک به: مردوخ، پیشین.

۴۴- هیوا میرزا مدیر سازمان‌های عمومی و تخصصی اتحاد اسلامی گفته که: «برنامه داخلی سازگار شده توسط حزبش در حقیقت براساس

نوشته‌های البنا و احمد راشد و دیگر علمای اسلامی است.»، ببینید: Jamal, op.cit..

45-Hiwa Jamal, op.cit.

شکل گیری انفال کردستان و نقش عناصر مختلف

داود نظری *

چکیده

این نوشتار بر آن است تا پس از تعریف و شناساندن انفال و بیان موقعیتهای زمانی و مکانی که این عملیات هشت مرحله ای در آن صورت گرفته و چرایی نامگذاری اش با سوره ای از قرآن کریم، به بررسی شکل گیری آن در ارتباط با عناصر مختلف بپردازد و نقش این عوامل را در انجام این فاجعه نشان دهد. چراکه برخی تنها صدام حسین را صورت دهنده این عملیات می دانند و نگاهها کمتر متوجه دیگر عناصر می شود.

واژگان کلیدی: انفال، بعثیزم، کاریزما، فاشیزم، جاش.

آغاز

ژنوساید، کشتن فردی و جمعی، به بند کشاندن، آسمیلاسیون، تبعید، شکنجه و ... در جهان و خصوصاً در خاورمیانه و در میان حکومتهای جهان سوم و حکومت هایی که دین را همچون ابزاری برای توجیه اعمال قبیح خود بکار می گیرند رخدادی طبیعی و نرمال است خصوصاً از نظر دولتمردانی که پورتره ای کاریزماتیکی و کذاب برای خود ساخته اند.

با توجه به اینکه در خلال متن به شناساندن انفال کردستان پرداخته‌ام شاید نیازی به این توضیح نباشد اما از آنجا که شکل‌گیری هر مسئله اجتماعی، سیاسی و... در ارتباط با آیت‌های گوناگونی است انفال کردستان نیز از این مقدمه خارج نیست پس بی معنا جلوه می‌کند اگر آن را با نسبت دادن به یک عنصر خاص تنزل دهیم، مثلاً اگر آن فضای خاص سیاسی نبود انفال روی نمی‌داد، اگر جنبش کرد بدان شیوه عمل نمی‌کرد انفال صورت نمی‌گرفت. آیا اگر جنگ ایران و عراق روی نمی‌داد انفال در کار بود؟ پاسخها هم نمی‌تواند مطلقاً قانع‌کننده باشد زیرا همه این رویدادها نیز از یک منبع تراوش نمی‌کنند. انفال پدیده‌ای است پیچیده که برای بررسی آن نیاز به بیش از یک متد است و عواملی که در ایجاد آن سهیم بودند متفاوت هستند. بعضی از عوامل معطوف به همان درگیری‌های درونی است که دولت عراق از بدو تأسیس به عنوان یک کلیت سیاسی با آن درگیر بوده است، این مسئله که شاید در میان نوشته‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد، عدم توانایی حاکمان عراقی در ایجاد اجتماعی سیاسی و بوجود آوردن تفکر «هموطن» و آفرینش یک احساس عراقی بودن فراگیر است. این ابزار سرمایه اجتماعی و حربه‌ای جهت یک شکل کردن جوامع است که دولتها با عوامل نژادی، مذهبی همچون مسلمانان، سنی و شیعه، کاتولیک، عرب، و... از آن بهره می‌گیرند، شاید بنیانی واقعی هم نداشته باشد اما چون توانسته‌اند آن را در جامعه نهادینه کنند به ابزاری مؤثر تبدیل شده است. **

عرب‌بسم و بعثیزم که اصول بنیادی افکار صدام را تشکیل می‌دادند بر اصول قوم‌پرستی و تعصبات خاص نژادی بنیان گردیده بودند. صدام در تلفیق آنها با دیکتاتوری خود، سیستم حکومتیش را اداره می‌کرد. این عرب‌بسم و بعثیزم بود که صدام حسین توانست به کمک آنها شخصیتی کاریزمایی معطوف به خشونت و قدرت از خود نشان دهد. حکومت کاریزماتیک در اصطلاح سیاست به حکومت مبتنی بر فرمانبرداری غیر عادی و استثنایی یک فردی به خاطر تقدس دینی و الگو بودن است.^۱ شخصیت کاریزمایی گویا نشأت گرفته از پیامبران و با اتکا به اخلاق بوده است. اما در عرصه‌ی سیاست، منفعت طلبی هم در کنار اخلاق قرار می‌گیرد و دیگر سازش و تفاهم جایگاه خود را بتدریج از دست می‌دهد و قهرمان پروری جایگزینش می‌گردد و به فاشیزم، یعنی همان نظام حکومتی خودکامه، می‌انجامد که برخی اصول آن از دیدگاه موسولینی عبارتند از: ۱- عدم اعتقاد به صلح، ۲- مخالفت با لیبرالیسم، ۳- تبعیت زندگی همه گروهها از دولت، ۴- تقدس پیشوا تا سرحد امکان، ۵- مخالفت با دموکراسی (بالهوسی و خودپرستی دانستن آن)، ۶- اعتقاد شدید به قهرمان پروری، ۷- تبلیغ روحیه رزمجویی، ۸- نظام تک حزبی.^۲ با تأملی کوتاه بر حکومت بعث و تطبیق آن با این ویژگیها، فاشیزم بودن این حکومت به خوبی نمایان می‌شود. چرا که صدام هیچگاه از در مسالمت با گروههای متعارض سرزمین عراق در نیامد و شعارها و افکار سیاسیش نیز سازش کلی با اصول بیان شده دارد. و این خود منشاء خیلی اعمال غیر انسانی و جنایات گسترده‌ای شد که عملیات "انفال" در کردستان عراق یکی از آنها بود که در این نوشته به شکل‌گیری و عناصر مختلف موثر در آن پرداخته می‌شود.

تعریف و تاریخچه انفال

همه تعاریف انفال را برابر کلمه غنیمت دانسته و غنیمه به معنای آنچه است که بعد از جنگ بر جای می‌ماند، اما بر

** متأسفانه حکومت بعث در میان اعراب عراقی هم نتوانست این مسئله را نهادینه کند چرا که آنها را هم به دودسته شیعه و سنی تقسیم کرده بود و گاه به شیعیان و گاه به هر دوی آنها می‌تاخت.

خلاف همه این تعاریف عدنان سید حسین می‌گوید: انفال از ریشه نفل و در فرهنگ المنجد فی اللغة و الاعلام (نفل - نفلاً) به معنی انجام کار نیک زیاد بدون چشم‌داشت پاداشی، آمده است. همچنین در فرهنگ (المختار الصحاح) آمده که انفال جمع تکثیر است و نفل مفرد آن به معنی «زیادی» آمده همچون «نافله الصلاه» یعنی نماز زیادی، در قرآن کریم این واژه به معنای زیادی به کار رفته و همچنین تفاوت واژه انفال و غنیمه را واضح تر می‌کند (و يسألونک عن الانفال).^۳

انفال مجموعه عملیات کشتار فیزیکی مردم کردستان به صورت دسته جمعی، شیمیایی باران، ویرانی بخشهای وسیعی از سرزمین کردستان و جابجایی قومی با هدف نابودی ساختار قومی - ملی، طراحی و اجرای سیاستهای تعریب، تخریب روستاها و مکانهای تاریخی و آثار باستانی با هدف نابودی فرهنگ ملی، نابودی زیربنایهای اقتصادی با اجرای سیاست زمین سوخته، بازداشت جمعی کردها و انتقال آنها به اردوگاههای اجباری و... بود که در یک دوره‌ی زمانی فعال یکصد روزه در سال ۱۹۸۸ توسط رژیم حاکم بر عراق انجام شد.^۴ انفال پدیده‌ای فاجعه آمیز بود که برنامه آن از طرف حزب بعث عراق و در رأس آن صدام حسین طراحی شد که هدف اصلی این برنامه نسل‌کشی کردها و ویران کردن حداقل سرچشمه‌های تولیدی و خودکفایی موضعی (روستاها) بود که از ماه فوریه سال ۱۹۸۸ میلادی لغایت سپتامبر همان سال در هشت مرحله انجام شد که طی این مراحل ۱۸۲۰۰۰ نفر انسان پیر و جوان و کودک (زن و مرد) قربانی شدند (این آمار مربوط به جمع اسناد و مدارک استخبارات حزب بعث است) که بعضی از اجساد آنها بعد از ۲۲ سال هنوز اثری از آنها نیست.

جدای از این حملات هشتگانه، در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ میلادی، نظامیان بعث ۹۰۰۰ کرد فیلی را مفقود الاثر کردند و اموال و ثروتشان را به غارت بردند. در سال ۱۹۸۳ هشت هزار کرد بارزانی را در مناطق (قشته، بحرکه، هریز و دینا) دستگیر و قربانی اهداف نژادپرستانه خود کردند که گور دسته جمعی آنها در سال ۲۰۰۵ کشف شد.^۵ عملیات انفال در زمینی به مساحت ۷۷۲۹ کیلومتر مربع از سرزمین کردستان و در یک دوره زمانی فعال یکصد روزه انجام گرفت که علاوه بر کشتار مستقیم ناشی از عملیات متعارف نظامی، شیمیایی باران و سیاست زمین سوخته، هزاران اسیر دیگر بر اثر گرسنگی، تشنگی، بیماری و تیرباران و مهمتر از همه کشتار دسته جمعی جان باختند. عملیات انفال در هشت مرحله از تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۸۸ در مناطق کردنشین تحت سلطه عراق آغاز و در ۶ سپتامبر همان سال پایان یافت.

مرحله اول انفال از ۲۳ فوریه شروع شد و تا ۱۹ مارس ۱۹۸۸ ادامه داشت و در مناطق سرگلو، برگلو، روستاهای سورداش، عمر، شدله، و منطقه‌ی جافایه تی در شمال سلیمانیه انجام شد. در تاریخ ۱۹ مارس طی بیانی‌ی شماره ۳۰۸۷ فرمانده کل نیروهای مسلح عراق اعلام کرد: "جنایتکاران و مزدوران و... و صهیونیسم از شمال عراق رانده شدند."^۶ در ۲۳ فوریه همان سال وزارت دفاع عراق در بیانه‌ای رسمی اعلام کرد: تمامی نظامیان بعثی که در عملیات انفال کشته می شوند شهیدان قادسیه اند (بالاترین درجه شهادت برای نظامیان عراقی) در این مرحله اکثر مناطق تحت سلطه اتحادیه میهنی مورد اصابت بمبهای حکومت بعث قرار گرفت.^۷

مرحله دوم انفال از ۲۲ مارس تا اول آوریل همان سال در مناطق جافایه تی، منطقه قره داغ، روستای کوشک، نکسیه، سنور، عمر فلاح، و در منطقه زرده در غرب (دکان) روی داد و مناطق (سیوسینان و تکیه) نیز شیمیایی باران شدند. مرحله سوم انفال از ۷ آوریل ۱۹۸۸ تا ۲۰ آوریل همان سال در مناطق توز خورماتو، قادکریم، سنگاو، چمچمال و

دیگر روستاهای تابعه انجام شد. از ویژگیهای این مرحله کوچ اجباری ۴۰ هزار خانوار، تخریب ۷۲۸ روستا، استقرار ۲۶ هزار خانوار در اردوگاهها و زندانی کردن ۱۴ هزار خانوار و شیمیایی باران مناطق، آغاز سیاست زمین سوخته و نابودی آثار حیات بود.^۸ مناطق گرمیان نیز در این مرحله مورد تهاجم رژیم بعث قرار گرفتند.

مرحله ی چهارم انفال از ۳ می ۱۹۸۸ تا ۸ می همان سال ادامه داشت و مناطق گویتپه، پیرمگرون، باینجان، دوکان، تق تق، شوان، و شرق رودخانه زاب کوچک مورد یورش و تهاجم رژیم بعث قرار گرفت، از ویژگیهای این مرحله نیز غیر از قتل عام و کشتار ادامه سیاست زمین سوخته و شیمیایی باران بود. در این مرحله (MEW) بدون اشاره به شماره نامه ارتش عراق به نقل این جمله از آن اکتفا می کند: «۱۳۸ روستا نابود، سوزانده و پاکسازی شد.»

مرحله ی پنجم و ششم و هفتم انفال از ۱۵ می ۱۹۸۸ تا ۲۶ آگوست ۱۹۸۸ در مناطق شقلاوه، رواندوز، باليسان، و شیخ وسان انجام شد.^۹

انفال هشتم: از ۲۵ آگوست ۱۹۸۸ شروع شود و تا ۶ سپتامبر ادامه داشت و در منطقه ی بادینان صورت گرفت. انفال هشتم پس از اعلام آتش بس جنگ ایران و عراق انجام شد.

نامه شماره ۱۰۷۶ مورخ ۱۶ آگوست ۱۹۸۸ در مورد تصرف مناطق زاخو و شیخان است.^{۱۰}

محمد صالح نیک بخت چنین اظهار می کند: "ریشه ی انفال به اعتقاد من به قبل از ۱۹۷۸ یعنی اوایل سالهای ۱۹۵۰ بر می گردد که در آن سالها شروع به کوچاندن افراد از مناطق نزدیک کرکوک و جاهای دیگر کردند، از همان زمان این وضعیت ادامه پیدا کرد. در انقلاب ایلول یا در سپتامبر ۱۹۵۹ و سالهای بعد از آن دولت عراق اقدامات خارجی برای کوچاندن کردها انجام داد و از سلاحهای کشتار جمعی مانند سلاح های فسفریک که در آن زمان رایج بود استفاده کرد که در سالهای دوره انقلاب «گلان» (اردیبهشت) ۱۹۷۴ بار دیگر این سلاح ها را به کار گرفت. عمده ترین و در واقع اساسی ترین مسئله مربوط به انفال درست بعد از قرارداد ۱۹۷۵ که توطئه ای بین المللی برای به انزوا کشاندن انقلاب کردها و مبارزات ملی آنها در کردستان عراق بود صورت گرفت. در این دوره آنان که به حمایت از کردها خود را ملزم دانسته بودند با همدیگر متحد شده و با پیشدستی آقای حواری بومدین، رئیس جمهور تحصیلکرده ی دانشگاههای فرانسه، شاه ایران و همچنین صدام حسین را که در آن زمان معاون رئیس جمهور بود وادار کردند با همدیگر متحد شوند."^{۱۱}

رشاد شادمیران، زبان شناس و محقق می گوید: "در دین اسلام انفال در برابر کسانی صورت می گرفت که با ماهیت دین مخالف بودند و در برابر آن قد علم می کردند اما حال این سؤال مطرح است که چرا حزب بعث نام این سوره قرآن را در برابر کسانی به کار می برد که به گواه تاریخ بیش از ۹۵ درصد مردمان آن پیرو آئین اسلام اند. بنا به نظریه فروید زمانی که انسان در مقابل نیروهای طبیعت در بیرون از خود و نیروهای غریزی درون خود توانایی مقابله کردن را ندارد ناچاراً به دین پناه می برند و سعی در توجیه افکار خود می نمایند. از این رو پناه بردن به قرآن و انتخاب واژه انفال توجیه اعمال ژینوساید و فریب افکار عمومی جهت شرکت بیشتر افراد در این فرایند و مشروعیت بخشیدن به اعمال خویش است. منش رژیمهای توتالیتار و سرکوبگر این است که بی محابا عمل نمی کنند بلکه به نوعی سعی در توجیه و مشروع جلوه دادن جنایتهایشان دارند. حکومت بعث در این سالها بر آرمانهای مقدس تأکید داشته و خود را طرفدار حق و حقیقت

قرار داده است. در واقع ارزش آن کس که می‌کوشد غیر حقیقت را خوش‌باورانه و به گمان اینکه حقیقت است با پاکدلی و فروتنی و یا با خشونت بر کرسی بنشاند بسیار بیش از کسی است که با نادانی سعی در بدنام کردن مخالفان خود دارد و به شیوه‌ای مبتذل از حقیقت ناب دفاع می‌کند.^{۱۲}

پس از اولین مرحله انفال در ۲۳ فوریه، هفت مرحله دیگر انجام شد و نیروهای عراقی با حملات هوایی و نظامی اکراد را بمباران کردند. نیروهای زمینی با یورش به دهکده‌ها و شهرها غیرنظامیان را دستگیر می‌کردند. اسرای کرد ابتدا به اردوگاه‌ها و زندانهای محلی و بعد از آن به اردوگاههای نظامی در حوالی کرکوک، تکریت و دهوک منتقل و بمباران می‌شدند. آنانی که از این قتل عام جان سالم به در بردند نقل می‌کنند که چطور شاهد بودند بولدورها زمین را می‌کنند و در هر حفره صدها جسد می‌ریختند. بدین شیوه دهها هزار کرد فقط به جرم کرد بودن و زندگی در مناطق کردنشین به قتل رسیدند. بسیاری از زنان کرد به خاطر هوسرانی‌های افسران بعث زنده ماندند و نه تنها در عراق بلکه در کویت و عربستان سعودی نیز کنیز مردان ثروتمند شدند و سندی با طبقه بندی فوق سری به قلم یکی از ژنرالهای ارتش عراق به دست آمده که در آن چنین آمده است: «تعداد کثیری دختر ۱۴-۲۹ ساله در بین اسرا بودند که روانه حرمسراها و کلوب‌های شبانه مصر شدند» (سند شماره الف) ماجرای انفال نقطه‌ی اوج درگیری‌های طولانی مدت بین رژیم عراق و کردهای ملی گرا بود که در آن مجموعاً ۱۲۰۰۰ روستای کردنشین ویران شده بود. در مورد آمار کشته شدگان اختلاف نظر وجود دارد، منابع کردی رقم ۱۸۲۰۰۰ را بیان کردند، دیده بان حقوق بشر کمی محافظه کارانه تر عمل کرده و آمار ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر را اعلام کرده‌اند. در مذاکرات سال ۱۹۹۱ بین کردها و حکومت، علی حسن مجید جمله‌ای بیان کرد که ذات حکومت بعث را نشان می‌دهد: «۱۸۲۰۰۰ نفر! چه خبره؟ امکان ندارد بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر را کشته باشیم!»^{۱۳}

این پدیده فاجعه آمیز برای من کرد مسئله مرگ هزاران انسانی است که با یک طرح سنجیده و از قبل طراحی شده به زندگی‌شان خاتمه داد و آنها را رهسپار گورستان کرد. در همان حال مسئله مردگانی است که هیچکس از محل دفن و شیوه‌ی قتل عامشان مطلع نیست؟ و نیز مسئله مرگ و زندگی آنهاست که مانده‌اند و احتمال دارد دوباره و هر آن‌ها با چنین واقعه‌ای مواجه شوند. انفال برای من به عنوان یک کرد در درجه اول تجربه مرگ است و ترس از تکرار دوباره مرگ. انفال تلاشی برای از بین بردن یکی از جنبه‌های وجودی گروهی خاص نیست، مجازاتی نیست که به یکی از ابعاد زندگی نظر داشته باشد و فقط تهدید زندگی اقتصادی یا اجتماعی یا فرهنگی یک گروه باشد بلکه هجوم مستقیم و طراحی شده همه جانبه‌ای است نسبت به زندگی یک جمع به عنوان یک کلیت از هم جدا شده، حمله ایست به وجود مادی و معنوی مردمانی تا حد فنا کردن ابدی‌شان.^{۱۴}

ارتباط بین بعثیزیم و انفال

برای فهم انفال باید از ابتدا بعث را بشناسیم چون بعث همچون بستری بود برای پدید آمدن هر پدیده‌ای در عراق و هر پدیده‌ای که در این کشور نوظهور روی می‌داد از درون بعثیزم سر بیرون می‌آورد. اگر بخواهیم انفال را بشناسیم باید از کیفیت کار و شیوه‌ی برخورد بعثیزم و ایدئولوژی‌اش آگاهی بیابیم.

ماهیت بعث همچون سیستمی سیاسی ویژه وابسته به شیوه‌ی اعمال قدرت اوست. وجود بعث در رأس هرم قدرت،

انعکاس ائتلاف دسته جمعی طبقات مختلف قاعده‌ی هرم نیست که به شیوه‌ای تقلیدی در نهایت خود را در طبیعت دولت سازماندهی کرده باشند. نوعی قدرت هم نیست که حکومت را به شیوه‌ای موروثی به دست آورده باشد تا تصویر کهنی از قدرت بازتولید کند. قدرت بعث نوعی از قدرت است که ارتباط ارگانیکی با هیچ یک از مراکز و دیگر مدلهای قدرت موجود در جامعه ندارد. منظور از قدرت ارگانیکی ارتباطی است که اگر یکی از قطبها یا رئوس این رابطه دچار بحران شد قطب دیگر نیز یقیناً با بحران روبرو خواهد شد.^{۱۵}

بعثی بودن پل ارتباط بین مقدس بودن و ناسیونالیسم عربی است و هر چیزی خارج از بعثی بودن نه مقدس است و نه به ناسیونالیسم عربی ختم می شود و این بعث است که تشخیص می کند چه چیزی مقدس است تا بر علیه غیر مقدس ها به کارش گیرد؛

«مقدس بودن + بعثی بودن = ناسیونالیسم عربی».^{۱۶}

در متن قانون اساسی جمهوری عراق آمده است که «عراق بخشی از وطن عربی است و این رژیم تا یکپارچه و اتحاد نمودن امت عربی و تشکیل وطن عربی از پا نخواهد نشست»، حزب بعث در همان آغاز کسب قدرت مردم را به دو دسته تقسیم کرد. کسی که با من است دوست من، و کسی که با من نیست دشمن من است که این قاعده بطور اتوماتیکی کردها را از گردونه قلمرو خود به در می کرد. با توجه به دیدگاه میشل افلق که تولد پیامبر را تولد عربیزم می داند تنها اعراب را در جرگه مسلمانان به حساب می آورد. مسلمان بودن کردها در نظر آنان بهایی ندارد، معلوم می شود که دیدگاه آنان نسبت به کردها دیدگاهی نژاد پرستانه است و اسلام نیز وسیله ای برای رسیدن به ناسیونالیسم عربی است.^{۱۷}

قدرت کردی در همان معنای رایج آن قدرت آغاها، بیگزاده‌ها و شیخ است و در کنج کوهستان و در تاریکی دره‌ها و دور از روشنایی دنیا صورت بسته و متبلور شده است. این قدرت ساختاری محکم دارد و بعث برای تبدیل این قدرت به قدرتی دنباله‌رو و سایه و شکست ساختار عشره‌ای از هر ابزاری استفاده می کند.^{۱۸} چون او می داند که در کردستان با مشکل بزرگی روبه‌رو است و می داند که انسان کرد به آسانی از دل طبیعت خارج نمی شود و به قدرتی دنباله‌رو تبدیل نمی‌گردد به همین جهت از همان ابتدا برای پایه‌ریزی سیاستی عینی و بالفعل بر ضد این جامعه تفاوتی بین تکنیک‌هایی که باید در شهر و روستا پیاده کند تشخیص می دهد.^{۱۹} او مستقیماً به سوی امحای جامعه روستایی پیش می‌رود و قدم در راه پیاده کردن سیاست کوچاندن اجباری می‌گذارد و انفال ادامه‌ی سیاست پاک‌سازی حاشیه‌هاست.^{۲۰}

بعث سیستمی است که از همان روز نخست که قدرت را به دست می‌گیرد به حدی بزرگ می‌شود که به تنهایی و در مقیاس وسیع قدرت آفرینش رویدادها را به انحصار در می‌آورد و هیچ رویدادی خارج از نقشه‌ها و برنامه‌های او روی نمی‌دهد و خواهان آن است که غیر از خود و غیر از مراکز و سران خود هیچ حادثه‌ساز دیگری در سیستم حضور نداشته باشد. فلسفه اصلی قدرت بعث این است که فعالیت تمام نیروهای اجتماعی را در خلق روی داد تا کمترین حد ممکن تنزل دهد و توانایی خود را برای به حرکت در آوردن اجتماع به منظور رویدادهای بزرگ به بالاترین حد ممکن ارتقا دهد.^{۲۱} صدام زاده‌ی آن خاک و سرزمین و آن نسلی است که در ادامه نسل‌های پیشین آمده‌اند و متعلق به تاریخی تعیین شده و فرهنگی مشخص است و تمام آنچه را که عملی کرده محصول فکر او به تنهایی نیست و با دستهای خود انجام نداده است. بلکه گروه و نیزه و سپاه مطیعش در اطراف او پشتوانه‌اش بوده‌اند. لازم به ذکر است که این صدام نبود که عراق

را اینچنین ساخت بلکه این عراق بود که صدام را پرورش داد. صدام موجودی نبود که اتفاقی و برای حکومت بر عراق افتاده باشد.^{۲۲} صدام ساخته و پرداخته‌ی همان جامعه عرب و کشور عراق است. سؤال اینجاست که بافت و ساختار جامعه‌ی عرب و تاریخ و پیشینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن چگونه بوده که صدام و صدامیزم را به وجود آورده؟ آنچه از تاریخ عراق می‌توان استخراج کرد این است که این کشور در طول تاریخ خود همیشه جولانگاه مسائل و جنگهای دینی و ملی بوده است. این کشور مانند بسیاری از همسایگان خود تاریخی به خون آغشته دارد که جنگها و کودتاها پی در پی اخیر این کشور نمونه بارز این مقوله است. از لحاظ دیگر دیکتاتور خیز بودن خاورمیانه نیز بر روند این جنگ ها تأثیر فراوانی داشته است. از سوی دیگر بافت موزائیکی عراق از لحاظ آیینی و ملی (کرد، عرب، آشوری و غیره) جنگ های داخلی را به اوج خود رسانده است.^{۲۳} چنین محیط هایی است که مدعیان یک تاز میدان قدرت چون صدام را پرورش می دهد. او در عراق تنها فردی بود که به طور مطلق تصمیم می گرفت، حکومت می کرد و آرزو داشت یک تاز میدان سیاست و قدرت در عراق و در میان اعراب باشد و این خود شیفتگی و فردگرایی مطلق باعث شده بود که هر گونه اعتراضی را بی رحمانه سرکوب کند چون حکومت محصول کودتا و بحران آفرینی در رژیم های قبلی عراق بود، ادامه ی حیات خود را نیز در تولید بحران و خلق دشمنان خیالی می دانست و در همان آغاز به دست گرفتن قدرت به خوبی می دانست که ملت کرد جزئی از پیکر حکومت نمی شوند و ملت کرد حاضر به قبول فرامین و اطاعت کورکورانه از دستورات او نیست و حس زیاده خواهی و دیکتاتوری او نیز چنین رفتاری را از کسی قبول نمی کرد. پس سعی می کرد با اعمال مختلف آنها را سرکوب نماید.^{۲۴}

در سیستم بعث همه ی قدرتمندان کوچک پایین دست، باید تا منتهی الیه درجه در لاک خود فرو روند تا بزرگی و عظمت رهبری و سرکرده، ظاهر شده و تبلور پیدا کند. باید همگی تا آخرین حد نازل شوند تا بزرگی رهبر و نمایندگانش روشن شود.^{۲۵} ترسناک ترین لحظه از نظر حزب بعث لحظه ای است که دیگر نمی تواند خود را بر روی نقشه های کوچک و بزرگ بیابد، هراس عظیم او از رهبران کوچکی است که هنوز قدرتش را به نمودی از نمودهای قدرت وی تبدیل نشده است. و ترس از کسانی است که حضور خود را در زندگی روزانه آنها احساس نمی کند.^{۲۶}

از نظر کنعان مکیه ایجاد مناطق ممنوعه در دهه هفتاد و کشیدن خط قرمز مابین دولت و آنهایی که تحت سلطه دولت نیستند، از اصلی ترین عواملی است که زمینه را برای وقوع حادثه انفال در دهه هشتاد فراهم کردند. مکیه وقوع انفال را به خشونت پیوند می زند که دولت عراق در مقابل کردها در پیش گرفته است، خشونت که در نهایت به بخشی از فرهنگ سیاسی و روشی برای برخورد با مسئله ی کرد در عراق تبدیل شده است.^{۲۷}

میشل افلق همچون بنیانگذار بعث تحت تأثیرات ایدئولوژی نازیسم بوده و از ادبیات آنها پیروی می کرد. چنین افرادی با چنین ایدئولوژی هایی آغازگر جنگهایی اند که در طول تاریخ برپا شده اند، صدام همان رؤیایی را در سر می پروراند که هیتلر در سر داشت و می خواست امپراطور جهان عرب (قائد الامه العربی) شود.^{۲۸}

حزب بعث فاشیزم از طریق حلقه ی تروریسم دولتی رفتار و طرح های سیاسی خود را به انجام می رسانید. فاشیستهای بعثی حکومتی توتالیتر را بر جامعه ی عراق تحمیل کردند و اندیشه قوم پرستی و مذهبی عربی آنها در عراق با فرهنگ فاشیزم آمیخته بود که تاریخی سراسر خون را در اروپا به نام خود ثبت کرده است که منشعب از عمل پلید حزب

نازی آلمانی (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان) به رهبری هیتلر است، همزمان از همان فرهنگ اندیشه (ناسیونال، عربیزم اسلامی) که حکومت مذهبی خلفا در مورد ملت‌های تحت سلطه‌ی خود اعمال می‌کرد، پیروی می‌کرد.

خلفای عرب همیشه خود را جانشین خدا بر زمین به حساب آورده و به همین خاطر ملت‌های دیگر تحت سلطه و گوش به فرمان آنها بودند.^{۲۹} حنا بگاگو می‌گوید: آنچه قبل از همه در گسترش و پیشرفت اندیشه ناسیونالیستی عربی مؤثر بود تسلط انگلیس بر عراق در سال (۱۹۱۴/۱۹۱۸) بود و احساس اتحاد مذهبی هم از طرفی دیگر عامل مشوق بود برای حرکت به سوی پایه‌گذاری ناسیونالیزم عربی و این آغاز زنگ خطری بود برای زنده کردن عقلیت نزاع و فلسفه خون در رگ‌های عراق تا احساس خونریزی و قلع و قمع تحت اندیشه ناسیونالیستی ظهور پیدا کند و به سوی فاشیزم حرکت نماید. سمیر امین می‌گوید: هر جنبش ناسیونالیستی که با زور و خشونت حاکم شود به فاشیزم می‌انجامد. پیدایش عراق عربی هم بدین خاطر که پرورش یافته خشونت و جدال بوده شگفت نیست اگر به فاشیزم انجامید.^{۳۰} آدونیس شاعر و متفکر عرب معتقد است عرب برای برجسته کردن خویش همیشه دیگری را به عنوان دشمن لازم دارد و چنین دشمنی را برای خود تعریف می‌کند و هر گاه لازم باشد ناسیونالیزم اسلامی - عربی که دنیا را به دو قسمت کافر و مسلمان تقسیم می‌کند برای پیشبرد اهداف خود بر می‌گزیند و این نیز یکی از شیوه‌های مشروعیت بخشیدن به هر گونه اعمال غیر انسانی است که صدام و رژیم بعث در انفال از آن استفاده کردند. پدیده نسل کشی کردها را انفال نامید و دستاویزی برای بعث، یعنی اینکه در این پروسه صدام و عوامل آن بگونه‌ای با کفر جنگیده‌اند و آن نیز جنگی یک طرفه و ناگهانی با کردها. همچنانکه جنگ با ایران را جهاد اسلامی و شرکت تمامی مسلمانان عرب را در این جنگ واجب می‌دانستند در این راستا نیز رسانه‌های گروهی بخصوص تلویزیون بغداد چهره‌ای کاریزما و مسلمان از صدام ارائه دادند که تأثیر آن تا امروز هم در میان اعراب مسلمان به خصوص اهل تسنن بجا مانده است.^{۳۱} در واقع بعثیزم و عربیزم کاریزمای عراق بود.

کاریزما نه بعنوان شخص، بلکه همچون سیستمی، بعنوان حضور همیشگی رهبران بزرگ و کوچک در درون اکثریت مراکز اجتماعی تا حدی که کاریزما وجود همیشگی و حاکمیت خود را به ثمر می‌رساند. قدرت کاریزماتیکی بعثیزم است که صدام، عدی، قصی، علی حسن مجید و حسین کامل و افسران امنیتی را پرورش می‌دهد. هم اوست که تعیین می‌کند که بچه‌های مدرسه در زنگ تفریح چه سرودی بخوانند. در واقع صدام همچون قدرت کاریزماتیک نماینده سیستم کاریزماتیک بعثی و جزء قدرت مجازات کننده‌ای نیست که در آن حاکم حق کشتن و گرفتن زندگی انسان دیگری را داراست بلکه در این سیستم قدرتی، تفاوتی میان پیکر دولت و پیکر رهبر وجود ندارد. برای مثال در عراق شعار (صدام مرکز ثقل همه‌ی عراقیان است) مطرح کردن نیازی است که کاریزما را به مسئله‌ی مشروعیت و رسمیت پیوند می‌زند، یا «اگر صدام گفت بله، همه عراق گفته بله». این هم آمیزش وحشتناک اراده دولت و کاریزماست و این آمیزش ساختار و قدرتی را بنیان نهاد که زندگی در گرو بله گفتن بی قید و شرط صدام و کارهایش باشد تا همه را رهسپار کانال مرگ دسته جمعی کند. انفال آن ویرانه‌ای است که قدرت کاریزمی بر اساس قدرت کاریزمی مدرن آن را خلق کرد، قدرتی که مستقیماً روی مقوله مرگ عمل می‌کرد.^{۳۲}

بنابراین حزب بعث پیرو دو منبع بود که اولی تقلید و استفاده از فرهنگ (ناسیونال - مذهبی پان عربیزم) و دومی

تکنیک و فرهنگ سیاسی و نظامی احزاب فاشیزم مدرن همچون نازیسم و فاشیست هیتلر، موسولینی که دستی قوی در کشتن انسان ها داشت. ۳۳ به هر حال بعضی ها در انفال نهایت قضاوت خود را نشان دادند. پس از این عملیات تنها ۶۷۳ دهکده در کل کردستان عراق باقی مانده بود. در طول چندین سال کشتار کردها رژیم ۴۰۴۹ روستا را از بین برده بود. شهر قلادزه که صدهزار نفر جمعیت داشت و در انفال مورد حمله قرار نگرفت تبدیل به یکی از اردوگاههای آوارگان شد و در ژوئن ۱۹۸۹ تخلیه و با خاک یکسان شد. اگر در سال ۱۹۹۰ بحران جنگ خلیج فارس پیش نمی آمد معلوم نبود این فاجعه تا کی ادامه می یابد. ۳۴

رابطه بین جنگ ایران، عراق و انفال

انفال بخشی از جنگ ۸ ساله ی ایران - عراق نیست و نمی توان در چارچوب این جنگ به درک و فهم این پدیده پرداخت. از طریق جنگ ایران - عراق فقط یکی از جنبه های وقوع انفال را می توان بررسی کرد و بیان کرد که چرا انفال در این مقطع خاص رخ داده است و آشکار ساخت که چگونه در مدت زمانی کوتاه نقشه اجرایی آن به اجرا گذاشته شد. جنگ ایران - عراق به تنهایی نمی تواند ابزار بررسی همه ی جنبه های فاجعه ی انفال را فراهم کند. در واقع جنگ ایران - عراق ابزار تجزیه و تحلیل انفال نیست بلکه برعکس این انفال است که آشکار می سازد چرا جنگ در عراق دستاورد مداوم ساختار قدرت و دولت و جامعه عراق می باشد. انفال توضیح می دهد که چرا جنگ نتیجه ی منطقی هندسه و قالب اجتماعی تحمیل شده ای است که دولت عراق را در این قالب و هندسه زندانی کرده و ناچارش نموده است که شکل و جوهرهای را بپذیرد که در تضاد با ساختار درونی آن جامعه است و مستقیماً در راستای انکار و حذف تمایزات قومی آن جامعه عمل می کند. هر چند که با نظامی کردن همه جنبه های ابعاد زندگی و شهری و تبدیل عراق به یک اردوگاه بزرگ نظامی در آن موقع، اجرای انفال آسانتر گشت. هر چند که در دهه هشتاد از دوازده میلیون نفر عراقی نزدیک به پنج میلیون به نوعی سرباز و نظامی دولت عراق بودند و برای یک سرباز عراقی سهم شدن در انفال و تهدید کردها و روستائیان غیر نظامی از بسیاری جهات ایمنتر از سهم شدن در جبهه های مختلف جنگ ایران و عراق و رویارویی نظامی با ایران بوده، هر چند که جنگ ایران - عراق و پشتیبانی سنجیده و حساب شده ی جامعه ی بین الملل از دولت عراق، مسئله به اجرا گذاشتن انفال را با یک سکوت بین المللی کشنده مواجه کرد و در بهترین حالت به عنوان بخشی از جنگ ایران - عراق نشان داده می شد که از این طریق دست دولت عراق برای تخریب بی قید و شرط کردستان باز گذاشته شده بود اما از طریق این جنگ هشت ساله نمی توان عوامل بوجود آورنده انفال را تحلیل کرد. اکنون به دو مسئله که انفال را از جنگ هشت ساله جدای می کند اشاره می کنیم:

۱- عملیات انفال یک محدوده ی جغرافیایی را در بر می گرفت که بخش اعظم آن خارج جبهه های جنگی ایران - عراق بودند و از نظر نظامی برای جنگ و سرنوشت حملات نظامی هیچگونه اهمیت استراتژیکی و تاکتیکی در بر نداشت. برای مثال ویران کردن بسیاری از روستاهای «گرمیان» (مناطق بیلاقی) و تخریب روستاهایی که در مسیر جاده (اربیل - کرکوک) قرار داشتند، یا تخریب روستاهایی همچون (برکوت) که بخشی از شهر اربیل شده بود، این مطلب را آشکار می سازد که انفال بخشی از جنگ ایران - عراق نیست بلکه پدیده ای است که باید معجزا و مستقل از این جنگ

بررسی شود.

۲- عملیات انفال بعد از جنگ ایران و عراق همچنان ادامه داشت، هشتمین هجوم عملیات انفال که مناطق بادینان را در بر می‌گرفت و صد هزار انسان را آواره کرد و دهها هزار نفر را با سلاح شیمیایی هلاک ساخت یک ماه بعد از خاتمه جنگ ایران - عراق بود. ۳۵

پس از آنکه حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری بارزانی در جنگ با عراق همدوش نیروهای ایرانی به رژیم بعث حمله کرد عقده رژیم نسبت به ملت کرد دو چندان می‌شود و به بهانه‌ی انتقام، به بارزانیها حمله و تمام افراد ذکور بالای ۱۲ سال را انفال می‌کند. کشتن و عذاب دادن یک جامعه آنگاه که هیچ رابطه‌ی حزبی نداشته باشد به خاطر عمل یک حزب حرکتی فاشیستی است. ۳۶

علی حسن مجید بر اساس فرمان حکومتی که گرفته بود دقیقاً به قصد این نیامده بود که با پیشمرگ‌های کرد یا با نیروهای ایرانی مبارزه کند چون در آن زمان نیرویی ایرانی در داخل خاک عراق وجود نداشت و اگر وجود داشت تنها در شهر حاج عمران بودند و او می‌خواست انتقام همکاری حزب دمکرات کردستان عراق را با دوستان در تصرف حاج عمران ابتدا از بارزانیها بگیرد و بعد این موضوع را ادامه داد و در سال ۱۹۸۸ که عملیات تشدید شد، و تقریباً حدود هشت ماهی بود که جنگ تمام شده بود، رژیم بعث به خاطر همکاری جامعه بین‌الملل در حمله به ایران احساس غرور فراوانی می‌کرد و ادعا می‌کرد کردها با ایران همکاری کرده‌اند بر همین اساس صدام گفت: «این منطقه را که بدان مظنونم پاک می‌کنم و مرزهای آن را می‌بندم.» سپس انفال را در هشت مرحله به اجرا گذاشت. ۳۷

هنگامی که رژیم بعث متوجه شد ایران در مناطق شمالی عراق به آن مرحله از نفوذ رسیده است که سربازانی پرورش داده و تعدادی از کردهای عراقی برای ایران می‌جنگند، و ابعاد این همکاری وسیعتر شده و هماهنگی بین نیروهای ایران و کرد عراقی ابعاد تازه‌تر و نظام‌مندتری به خود گرفته است ۳۸، آن زمان که ارتش ایران در داخل خاک عراق بود حکومت عراق مناطقی را که بدان مظنون بود شیمیایی باران کرد. در این هنگام نیروهای ایرانی که ابزار و وسایل محافظت از خود همچون ماسک را در اختیار داشتند از آنها استفاده کردند و تنها مردم و پیشمرگهای کردستان که به خاطر ضعف اقتصادی توانایی استفاده از وسایل ضد شیمیایی را نداشتند نابود شدند. ۳۹ اگر چه عراق به وسیله‌ی موشکهای دوربرد و سلاح‌های شیمیایی توانست ضربات سنگینی بر ایران وارد کند اما غریضه‌ی کشتار و ویرانگری به قوت خودش و در اوج ناکامی باقی ماند. در جنگ ایران و عراق تصویر افسانه‌ای رژیم از خود به عنوان نیرویی که کسی نمی‌تواند جلودارش شود دچار شکست سنگینی شد. در طول هشت سال جنگ، بعث بارها شکست خورد و این شکست ها مجموعاً بر غریضه‌ی ابتدایی رژیم که همان غریضه‌ی کشتار است تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشت. در زمان جنگ دفاع و ضربه نیروهای کرد علیه حکومت مشکل کشنده‌ای برای بعث به وجود آورده بود و بعث روزانه با اعمال وحشیانه و قتل عام به این اعمال پاسخ می‌داد. اگر چه معادلات جنگ قبل از انفال این مسئله را نشان می‌داد که ایران به پذیرش شروط آتش بس تمایل دارد، اما هنوز آرزوی کشتار و ویرانگری در رژیم بعث همچنان پابرجا بود. پس انفال تکامل این پروسه‌ی ناتمام و ارضای آرزوی ستیزه جویی بود که در جریان جنگ آنچنان که باید ارضا نشده بود. روشن بود که دیگر میادین جنگ محل انباشتن این آرزویند و لازم است راهی دیگر و مکانی دیگر برای ارضای این امیال پیدا شود. انفال همان راه تازه بود که از این طریق

آدمکشانی بعثی عقده‌های ستیزه‌جویی درونی خود را در مراسمی وحشتناک خالی کردند و انفال راهی برای جبران کم و کاستی‌ها و آمال تحقق نیافته جنگ بود.^{۴۰}

جنگ ایران و عراق بعث را به یک بازگشت عوام‌فریبانه به سوی دین رهنمون ساخت و در واقع باعث شد تا بازگشت به سرزمین و جهان‌بینی و طرح‌های ایده آل قبل از مدرنیته در دهه هشتاد یک مسئله عادی و تا حدود زیادی از نظر ایدئولوژیک مورد تحسین قرار گرفته باشد. احتمالاً عنوان انفال برای نامگذاری آن سیاست ژنوسایدی که بعث در مقابل افراد در پیش گرفت بهترین مثالی باشد که این سیاست نوین بعث را فاش کرد.^{۴۱}

رابطه‌ی بین انفال و جنبش‌های کرد

به گفته آدونیس "اگر ملتی دارای جنبش‌های آزادی‌خواه نباشد تاریخ آن تکرار گذشته هایش خواهد بود." وجود احزاب و جنبش‌ها برای تحقق آرمانهای ملی هر ملتی از ضروریات است بنابراین اگر در این موضوع به بررسی ارتباط بین احزاب و انفال می‌پردازیم هدف بیان این مطلب نیست که اگر نیروهای نظامی (پیشمرگه‌های کرد) نبودند و با صدام مخالفت نمی‌کردند رژیم بعث به ژنوساید کردها نمی‌پرداخت.

به بلندی تاریخ قیام‌های کرد در همه‌ی بخش‌ها همیشه روستاها جایگاه و خواستگاه و آرامگاه پیشمرگ‌ها بوده و در جنبش‌های نو ملت ما هم سهم بزرگی شورش به عهده‌ی روستائینان بود و روستاهای کردستان برای همیشه مأمن پیشمرگ‌ها شدند و از همان جا هم طرح جنبش‌ها را می‌ریختند و برای همه نبردها آماده می‌شدند. البته نباید فراموش کرد که نیروهای دفاع ملی که در روستاها فراهم می‌آمدند همیشه حامی پیشمرگه‌ها بودند به همین جهت رژیم بعث بیشتر به روستاها مظنون شد و بیشترین خسارات را به آنها وارد کرد. در سال ۱۹۸۶ که جبهه متحد کردستان تشکیل شد کردها قوتی تازه گرفتند در اوایل ۱۹۸۷ عراقی‌ها متوجه شدند که قسمت‌های زیادی از جنوب کردستان به دست اتحادیه میهنی، در شمال نیز مناطق دهوک، هولی و زاخو و... به تصرف نیروهای پارت دمکرات کردستان عراق در آمده و آن را خطر بزرگی دانستند. در همین حال صدام در سال ۱۹۸۷ ژنرال حسن المجید را به عنوان حاکم شمال عراق منصوب کرد. با شروع مذاکرات بین طالبانی و دولت عراق صدام چهار لشکر را که به جبهه جنوب منتقل کرده بود به سوی کردستان برگرداند برای این که نیروهای اتحادیه میهنی تا نزدیکی کرکوک پیشروی کرده بودند، همچنین حزب دمکرات کردستان عراق هم دهوک را محاصره کرده بودند. در این حال برای علی حسن المجید فرمانی را صادر کرد که بنا به ماده پنج این فرمان آمده است باید کردستان طوری پاکسازی شود که هیچ نیروی مبارز کرد و هیچ فردی که از کرد حمایت می‌کند در آنجا وجود نداشته باشد.^{۴۲}

نوشیروان مصطفی می‌گوید بعد از ۱۹۹۱ میان جبهه متحد کرد و هیئت عراقی مذاکره‌ای صورت گرفت، در مرحله‌ی دوم که نمایندگان جبهه متحد به رهبری مسعود بارزانی به بغداد رفتند وی معاون مسئول هیئت کرد بوده است، جلسه به دو بخش تقسیم شد بخشی به نام «به حالت طبیعی برگرداندن وضعیت» و در نیمه دوم بحث از دموکراسی و خودمختاری (اتونومی) بود. موی و جوهر نامق و رسول مامند با هم بوده‌اند و هیئت عراقی هم علی حسن مجید، صالح مهدی و صابر نوری، بر سر به حالت طبیعی برگرداندن وضع موجود گفتگو کرده‌اند. یکی دیگر از موارد بحث تعیین

سرنوشت انفال شدگان بوده است. آنها چند بار این مسئله را با هیئت عراقی در میان می‌گذارند که، علی حسن مجید به مسئله انفال خیلی حساس بوده است. یکبار عصبانی شده و گفته بود: شما که از ۱۹۶۱ تا کنون حکومت عراق قتل عامتان می‌کند چرا از آن زمان بحث نمی‌کنید و تنها از کشته شدگانی می‌گویید که در زمان ریاست من (علی حسن مجید) کشته شده‌اند. آنها هم در جواب می‌گویند چون آنهایی که در دوران ریاست شما کشته شده‌اند به اندازه‌ی تمام کسانی است که از سال ۱۹۶۱ به بعد کشته شده‌اند. بعد از گفتگوی زیاد، علی حسن مجید وجود زندانیان کرد را انکار کرده بود و چند لحظه بعد چیزی متناقض با آن می‌گوید: ما می‌توانیم گمشدگان شما را مفقود الاثر به حساب بیاوریم و گواهی فوت آنها را صادر کنیم تا بعضی مشکلات بازماندگان آنها حل شود.^{۴۳}

نخستین مرحله‌ی انفال که ۲۳ فوریه آغاز شد علیه اعضای حزب اتحادیه میهنی کردستان بود که در نوار مرزی ایران موضع گرفته بودند. بیشتر دهکده‌های مناطق مرزی کردنشین تخلیه شد و ساکنانشان به ایران یا شهرهای بزرگ کردستان پناه بردند. در ماههای بعد عملیات‌های دیگری انجام شد و نظامیان بعثی به شکلی منظم مناطق حساس تحت کنترل کردها را هدف قرار دادند ارتش عراق از زمین و هوا به این نقاط حمله و در به کارگرفتن بمبهای شیمیایی هم هراسی به خود راه نداد مشخص بود که هدف نهایی عملیات کشتار توأمان مردم و نظامیان است.^{۴۴} پس از یک رشته عملیات موفقیت آمیز puk، در ماه چهارم ۱۹۸۷ ارتش عراق اولین بمبارانهای شیمیایی خود را در کردستان انجام داد؛ در روز ۱۵/۴/۱۹۸۷ روستاهای (به‌رگه‌بو، هه‌له‌دان، ناوه‌ژی، کانی توو و ...) به شدت بمباران شدند. این بمباران‌ها ۱۳۰ کشته و بیش از ۴۰۰ زخمی به دنبال داشت و دیگر قطع نشد تا فاجعه حلبچه. در سال ۱۹۸۸ کردها بخش وسیعی از مناطق کوهستانی کردستان را در اختیار داشتند و به آسانی در شهرهای (هه‌ولیر، سلیمانیه، کرکوک، بعقوبه و ...) عملیات انجام می‌دادند. مسموم نمودن آب و خوراک رهبران کرد به وسیله‌ی سالبوم از جمله تاکتیک‌های بعث برای کاستن از فشار کردها بود.^{۴۵}

در ۱۴ مارس حلبچه به دست پیشمرگ‌های کرد آزاد شد و در ۱۶ مارس در انتقام این حمله بیش از دویست تن انواع گازهای شیمیایی بر سر حلبچه ریخته شد و ۵۰۰۰ نفر در دم شهید شدند. پس از اتمام انفال اول، رهبر puk دستور عقب نشینی را صادر نمود و پایگاههای خود را نیز به مناطق دورتری انتقال داد. بعد از اجرای آتش بس ایران - عراق بعثیان برای سرکوب کردستان فرصت یافتند و کم‌کم انفالهای ۲ و ۳ و ۴ و ... نیز روی داد رهبران کرد هر چقدر می‌کوشیدند توجه سازمان ملل و افکار عمومی جهان را نسبت به ژنوساید وسیع ملت کرد جلب نمایند موفقیت‌های چشمگیری نمی‌یافتند. در نتیجه این حملات puk تقریباً تمامی پایگاههای خود را از دست داده و بخش عظیمی از نیروهایش را به کردستان ایران انتقال داد و هیچکدام از احزاب دیگر وضعی بهتر از این نداشتند. چندین هزار پیشمرگ (از احزاب مختلف) کشته شدند و تمامی پایگاههای کرد سقوط کردند.^{۴۶}

به گفته‌ی یوسف هیتلرمان: "رهبران کرد برای آنکه انفال را به موضوعی ویژه تبدیل کنند هیچ گام مهمی بر نداشتند آنها برای پیشبرد مسئله‌ی انفال در سطح دیپلماتیک هیچ اقدام قابل توجهی انجام ندادند به عقیده‌ی من رهبران کرد بیشتر منتظرند جامعه‌ی بین الملل علیه عراق اقدام کند." ^{۴۷} ضعف و عدم درایت جنبش سیاسی کرد به شیوه‌ای خود خواسته یا تحت فشار نظامی و از روی ناچاری، در هر صورت دچار عقب نشینی ترسناکی شده بود. شهروندان عادی

کرد بی پشتیبان و بی پناه مانده بودند، این وضعیت وحشتناک بیشتر و بیشتر نهال ترس را در دل مردم بارور می کرد. ۴۸

ارتباط نیروهای مزدور خودی (جاش) و انفال

به گفته بختیار علی "کرامت ملت ما زمانی به خطر می افتد که تقصیرات خود را در انجام انفال به عهده نگیریم." جاش در تاریخ ملت کرد حضوری چشمگیر و سابقه‌ای دیرینه دارد. اگر به ادبیات، داستانها، ضرب المثل های پیشینیان همچون داستان منظوم هم و زین، محمد و سیوی، شیرین و فرهاد نگاه کنیم نقش جاش را همچون یک معضل در تاریخ خود مشاهده خواهیم کرد. اکنون نقش این معضل را در انجام عملیات انفال بررسی می کنیم:

در عملیات ارتش عراق علیه کردها سربازان مزدور کرد که در زبان کردی آنها را جاش می نامند نقش مهمی در موفقیت ارتش بعث ایفا کردند. رژیم بعث جاش را در اوایل دهه ۱۹۸۰ سازماندهی کرد تا ابزار مؤثری برای کنترل حکومت بر مناطق کردنشین را در اختیار داشته باشد. مهمترین علت حضور کردها در این گروه این بود که جاش ها از شرکت در جنگ ایران و عراق معاف بودند و می توانستند به لحاظ مادی زندگی مرفه تری داشته باشند. ۴۹

جاش چه (ربایه) و چه (ته‌رک) همه آفتند جاش (ته‌رک) به آنهایی گفته می شود که حقوق و وسایل ماهانه شان را به وسیله‌ی اعضای مخفی به آنها می رسانند. عده ای از افراد تحت تأثیر فشارهای سیاسی منطقه‌ای به این عمل ناشایست مجبور شدند و از درون جاش نبودند فقط تظاهر به این عمل می کردند از این افراد می توان به آرام صابر اسماعیل و ستار عمر درویش اشاره کرد که توسط حسن المجید اعدام شدند (بنا به دستور شماره ۱۹۸۷/۱/۶) (متن دستور در میان اسناد با حرف ج مشخص شده است).

در عین حال افرادی هم بودند که سر پیشمرگه های کرد را به بعثیان می فروختند از این افراد هم می توان به تحسین شاهویس اشاره کرد. جاش کرد خدمت بزرگی برای بعث انجام داد چه قبل از سپاه بعث جهت ویران کردن و تحت سلطه در آوردن روستاها و چه غارت و حراج آنها. در خیلی از مواقع مستشار جاش ها روستاها را به کنترات از حکومت می گرفتند تا ویران کنند. حزب بعث با همه‌ی توانائی های لوجستیکی و نظامی خود یکی از همکاران بزرگش برای پدیده‌ی انفال جاش ها بودند. به همین خاطر است که نمی توان بدون بررسی نقش جاش، انفال را بررسی کرد. به خصوص زمانی که جاش ها خود در روزنامه ها اقدامات شان را با افتخار بیان می کردند. در یکی از نسخه های روزنامه (هاوکاری) یکی از جاشها بیان می کند که ما از اولین کسانی بودیم که به «سه ره‌لوو و به‌ر گه‌لوو» رسیدیم یعنی به مقر اتحادیه میهنی کردستان. این جاش می گوید که ما از اولین کسانی بودیم که به پایگاه خیانتکاران رسیدیم و آن را ویران کردیم. اگر به سخنان این فرد دقت کنیم واژه خیانتکار را برای پیشمرگه ها به کار می برد. ۵۰

لطیف فاتح تعداد جاش ها را ۴۰۰ گروه و تعداد پیشمرگه ها را ۱۰۰۰۰ نفر ذکر کرده است. وی می گوید اگر هر گروه جاش را ۱۰۰۰ نفر حساب کنیم با این حال چهارصد هزار جاش در مقابل ۱۰۰۰۰ پیشمرگه یعنی با نسبتی ۴۰ برابر، اینان افرادی خائن بودند که در تسریع پدیده‌ی انفال نقش به سزایی داشتند. ۵۱

نجم الدین شوکر معروف به (مامه ریشه) بعد از آنکه سالها بر ضد اسرائیل همدوش فلسطینیان به مبارزه پرداخت به

کردستان عراق بر می‌گردد و با حزب اتحادیه میهنی ارتباط برقرار می‌کند و بعد از نشان دادن رشادتهایی از خود به فرماندهی نظامی این حزب می‌رسد. در مذاکره‌ای میان حزب و بعث ایشان به تحسین شاهویس می‌رسد و از او می‌خواهد دست از اعمال پلیدش بردارد و با ملت کرد همکاری کند ایشان با تمسخر به مامه ریشه قول مساعدت و همکاری می‌دهد. با اینکه آزاد سه‌گرمه، مامه ریشه را از حيله تحسین شاهویس مطلع می‌سازد، مامه ریشه با بهانه دادن به حرفهای آزاد در ۲۵ کانون دوم ۱۹۸۵ همراه با سردار حه‌مه شریف و محسن مجید سلیم به سوی سفره دعوت مذاکره تحسین شاهویس می‌رود و تحسین جلاد آنها را به شهادت می‌رساند. شهادت ریشه ضربه سختی بر پیکره حزب وارد آورد. ۵۲

یکی از آوارگان کرکوک که در اردوگاه (بنه سلاوه) در اربیل ساکن و از نجات یافتگان فاجعه انفال است چنین می‌گوید: در سال ۱۹۸۸ از دست رژیم بعث گریختیم و ناچاراً به مستشار کرد تحسین شاهویس پناه بردیم تا شاید این مستشار کرد ما را از انفال و مرگ برهاند. ایشان به گرمی ما را پذیرفت و به ما قول مساعدت و همکاری داد ما هم به خاطر این وعده‌ها خود را به او تسلیم کردیم بعد از چند روز همه ما را سوار بر کامیونی کردند و گفتند شما از مناطقی می‌گذرید که نظامی است بنابراین کوچکترین حرکتی به مرگتان می‌انجامد به چمچمال که رسیدیم، پسرانمان را از ما جدا کردند و خودمان را در سوله‌هایی در آن اطراف که تحت نظارت بود جای دادند، یکی دو روز گذشت از همسایه‌ای پرسیدیم پسرانمان را کجا بردند گفت: بعث آنها را برد که بفروشد، بکشد و نابود کند ما را هم در آن بیابان رها کردند بدون هیچ امکاناتی و اینچنین بود که تحسین شاهویس ما را هم فریب داد. ۵۳

متأسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم آن ادبیات، ضرب‌المثل‌ها، اشعار و داستانهایی را که در مورد جاش در ادبیات ملی کرد نوشته شده‌اند گردآوری کنیم. جاش بودن با اینکه از لحاظ اخلاقی منفور است و سبب رسوایی می‌شود معضل بزرگی است در تاریخ ملت ما که در حقیقت نمی‌توان از آن چشم پوشید چون عادی و رایج شدن آن ضربه بزرگی بر ملت و جامعه وارد می‌کند.

نقش دول غرب در شکل‌گیری انفال

قطعاً در شروع و ادامه هر جنگی دولتها و عواملی غیر از عوامل داخلی نقش دارند خواه این عوامل سیاسی یا اقتصادی باشد. چون هر دولتی در پی منفعت خویش است بنابراین فرصت را غنیمت شمرده و در هنگام جنگ با یکی از طرفین قراردادهایی همکاری که بیشتر جهت فروش تسلیحات نظامی است امضاء می‌کنند. اگر چه انفال کردستان جنگی دو طرفه نبود اما در این میان دول بیگانه همچون آلمان فدرال در تهیه مواد شیمیایی عراق نقش به سزایی داشتند:

کشمکش میان آلمان و آمریکا در مورد سلاح شیمیایی عراق

در سال ۱۹۸۳ دولت آلمان از طریق هشدارهای دولت آمریکا مطلع شد که حکومت عراق با همکاری کارگاههای آلمان غربی سلاح شیمیایی (تابون) می‌سازد. (CIA) آن هنگام این موضوع را به وزیر اقتصاد آلمان در آمریکا گوشزد کرده بود و همچنین سفارش کرده بود که آن را به حکومتش اطلاع دهد. بعد از آنکه حکومت آلمان عکس‌العملی نشان

نداد، اطلاع رسانی آمریکا این خبر را در رسانه های عمومی ابلاغ نمود. در بهار ۱۹۸۴ روزنامه نیویورک تایمز این خبر را منتشر کرد. که دو کارگاه آلمانی (کارل کلب پیلوت پلانت) در ناحیه درای آیش در حریم (هیسن) حوالی شهر فرانکفورت آلمان غربی مدت دو سال است که ابزار و مواد اولیه و آموزشهای لازم را به حکومت عراق صادر می کند و به عنوان مواد ضد آفات نباتی به آنجا انتقال می دهد و بدین منظور عده ای از آلمانی ها در عراق مشغول به کار شده اند. بدین شیوه حکومت عراق توانست به چندین سلاح شیمیایی دسترسی پیدا کند و آنها را در انفال کردستان به کار گیرد (با توجه به اینکه این سلاح ها از لحاظ بین الملل ممنوع هستند). یکی از این مواد کشنده گاز تابون است که آلمانی ها خود در سال ۱۹۳۶ بدان دست یافتند و در جنگ جهانی اول از آن استفاده کردند و کشتار زیادی به راه انداختند. روزنامه نیویورک تایمز در ۱۹۸۴/۳/۳۱ موضوع را تکرار کرد. منبع اطلاعات نیویورک تایمز وزارت دفاع آمریکا، وزارت امور خارجه و رسانه های اطلاع رسانی آمریکا بودند. روز بعد خبر ساخت این سلاح در روزنامه مشهور فرانکفورت آلمان (الگماین تسایتونگ) منتشر شد. و در آن خاطر نشان شد که طرف آمریکایی چندی پیش از طریق دیپلماتهایش به آلمان فدرال اطلاع داده اما موضوع بی اهمیت واقع شد. نشریه "Spiegel" آلمانی در ۱۹۸۴/۸/۶ چنین می نویسد: اولین بار دستگاه اطلاعاتی آمریکا این اطلاعات را در ماه ۱۹۸۴/۳ منتشر کرد از آن هنگام به بعد آمریکا و اسرائیل فشارشان بر آلمان بیشتر شد تا از صادر کردن این مواد و سلاح های شیمیایی به عراق خودداری کند. در ماه ۱۹۸۴/۵ مسئولین اطلاعاتی سیا به وزارت اقتصاد آلمان در شهر (بون - دوسیدورف) آمدند تا حقایق را به چشم ببینند. آمریکائی ها آشکار کردند که کارگاههای گاز زهراگین در سامراء عراق چندین متر در زیر زمین قرار دارند که این اسناد و اطلاعات هم در خیلی از موارد مورد اعتراض آلمانی ها قرار گرفت و پذیرفته نشد. بعد از تلاش و کوشش زیاد وزیر اقتصاد آلمان یکی از دست اندرکاران حکومتی را مأمور کرد که به کارگاههایی که با میل و رغبت خود به عراق مواد و دستگاههای شیمیایی صادر می کنند هشدار دهد که از انتقال این مواد خودداری کنند اما درخواستشان مورد پذیرش واقع نشد. ۵۴

بنا به آخرین گزارشات در آن سالها ۸۲ کارگاه مشغول صادرات مواد و سلاح شیمیایی به عراق بوده اند. ۵۵ لیست برخی کارگاههای آلمانی صادر کننده مواد و وسایل شیمیایی به عراق به صورت زیر می باشد:

Preussagag

Auptsitz:leib.3

Filialen:2

Kanalstr.130

Looberl:in47

Tel.030/6 60 0010

Messerschritte I Know

8012 OTTObrun Blahm postan schrift:Postfach

1000 Munt 1109

Gildemisterprojecta

Postfach 110180

4800 Bielefelda11 tel: 05205/751-0

Karl Kolbgmbhirn Steingrund 3

6072 preieichBuchsclay tel.06130: 6530

herrBack fisch مدیر مسئول کارگاه

KrausK offGmb Hleunastr.48

2000 Hambury 50

Tel. 040/857464-66

Gesch ftsfuhrer: Reinhold Krauskopf. Adalbert Meyer

FIRMA herbiyer

Plato Kuhn

Neustada. Rubenberge Landwehr str 39.

Geschäfts Fuherer: Losef kuhn

- Waffen Geschäft فروشندگان دستگاههای سردکننده

Koordinier tedas B

Sigrha cherni Grun walder weg 3080 24 Oberhaching

Tel. 089ro 1301

Liefertedia - سلاح بیولوژیکی پ

Waffen

Gewer Bayefn Fanrzeugbau 8950 kbstr 61

Antoney erie-مدیر

Liefer Tefahr bare Laborsinden Irak

بانکهای آلمانی سهام در هزینه پروژه

Butsche BANK

Deutsche Genossen Schaft

العدد / ۱۶۰۱
التاريخ / ۱۶/۱۰ / ۱۳۸۶

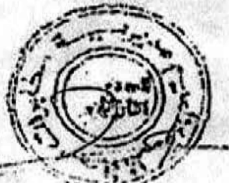
بسم الله الرحمن الرحيم
(سري وعلى الفور)

مديرية معابرات محاذلة التاميم

الى / مديرية المعابرات العامة

الموضوع / اجرا * ت

بعد الايمان بالمباشر من لدن القيادة السياسية، وقيامنا بعمليات الانفال الاولى والثانية، والتي تم فيها حجز مجاميع مختلفة من الاعيان ومن تلك المجاميع مجموعة من الفتيات التي تتراوح اعمارهن بين (۱۲ الى ۲۹) سنة، وقد قمنا وحسب اوامركم، بأرسال مجموعة من تلك الفتيات الى لاسي والدوا دي الليلية لجمهوريصة مصر العربية وحسب الطلب، والىكم باراً بالخدمة بأسماء تلك الفتيات مع عمر كل واحدة، منهن للتعفل بالاطلاع مع التقدير .



التوقيع
مديرية معابرات
محاذلة التاميم
۱۶/۱۰ / ۱۳۸۶

الاسماء *	العمر
كلاويز عادل رحيم	۱۷
جهنم نازم عباس	۲۳
ليني عباس جوهري	۲۱
لمينة ناضم عمر	۱۹
ريمان شكر مصطفى	۱۶
خراسان عبدالله توفيق	۲۰
قدريه احمد ابراهيم	۱۷
كوليلك ابراهيم علي	۱۹
عوله احمد فخر الدين	۲۰
عصمت قانر عزيز	۲۴
نجيبة حسن علي	۱۸
حسيبة امين حمزه	۲۹
عليه حسن علي	۲۰
شكريه رستم محمد	۲۷
حسيبة هيدايه ابراهيم	۱۵
كوستان عباس مولود	۲۶
سروه عثمان كرم	۱۷
سوزه مجيد بهيم	۲۹

ج

بسم الله الرحمن الرحيم

سرى للغاية

قيادة

القائد الفيلق الاول
(الامن الداخلي)
الاستخبارات

١٥٩٩ / ٥٤ / ٢ ق ١

١٩٨٧ / ٦ / ١

((من مائل بمشرف مستحق المجد))

الى / مديرية امن محافظة السليمانية
الموضوع / ارسار شهمين

ترسل اليكم الشهمين الدين اسميهما دنا الشهمين الى فون الدفاع الوطني ٧٩ /
والذي القي القبض عليهما من قبل مفارضا بتاريخ ١٠ تموز ٨٧ لورود معلومات عن
تعاونهما مع زمرة علاء ايران ولدى التحقيق معهما اعترفا بتعاونهما مع الممثلة
والتخطيط لتنفيذ عملية اغتيال مستشار الفون اعلاء جلال اسعد رضا جرمك ونرفق
نسخه من افادتهما وعما :-

٠١ ارام صابر اسماعيل

٠٢ ستار محمد رويس

نرجوا اتخاذ ما يلزم بصددهما واعلامنا الاستاذ .

المرفقات

(٢) افساد


العميد الركن

ع / قائد الفيلق الاول

نسخه الى

قيادة مكتب تنظيم الشمال - نرفق نسخه من افادتهما . يرجى التفضل بالاطلاع . . .
مع التقدير .

مديرية الاستخبارات العسكرية العامة (٣) - نرفق نسخه من افادتهما . نرجو الاطلاع .

(١ - ١)

سرى للغاية

کوتاه سخن

آنچه از این نوشتار به دست آمد اینکه عملیات انفال کشتار دسته جمعی ملت کرد بود که از طرف حزب بعث و با همکاری بعضی دول غربی و در میان سکوت محض دول مسلمان ماب و به ظاهر آزادیخواه جهان بر ملت کرد انجام گرفت.

حزب بعث بدون توجه به تعدد قومی عراق و بنا به ایدئولوژی پان عربیسم خود و با الگو برداری از نازیسم آلمانی و اندیشه‌های هیتلری با خیال سلطه و رهبریت ملت عرب (قائد الامة العربیه) در جهت سلطه بر اقلیت‌ها برآمد. اما در این میان ملت کرد با بیان خواسته‌ها و اهداف قومی جهت تقویت و حفظ بنیان‌های قومی، حقوق خود را در برابر حزب بعث برجسته کرد و در جهت احقاق حقوق ملی خود با حکومت به مبارزه برخاست. بعد از آنکه حکومت بعث از طریق مذاکرات متعدد حاضر به قبول خواسته‌های افراد نشد و واکنش کردها شیوه‌ای مسلحانه به خود گرفت. بعث که می‌دانست ملت کرد به آسانی تحت سلطه در نمی‌آیند از هر حربه و وسیله‌ای جهت نابودی آنها استفاده کرد. فرهنگ سیاسی و چگونگی مواجه شدن و حل مسئله تعدد ملی و تکثر فرهنگی در چارچوب دولت و نیز تصوراتی که در درون دولت قرار داشت از عوامل مهم اجرای پدیده‌ای است که به انفال نام گرفت. منش رژیم‌های توتالیتراست که همیشه به نوعی در صدد مشروع جلوه دادن جنایات‌هایشان هستند، حزب بعث نیز با استفاده از واژه قرآنی انفال و پناه بردن به دین در جهت توجیه اعمال خود برآمد همچنانکه جنگ با ایران را نیز قادیسیه نامید، واضح است که چگونه در این جوامع دین نیز به یکی از قربانیان تبدیل می‌شود. نقش عوامل و عناصر گوناگون در از بین بردن و ژنوساید ملت کرد در عراق ما را متوجه این موضوع می‌کند که چگونه منافع، سیاست و اقتصاد و وجدان راهدایت می‌کند و رکوع و سجود‌ها را به کنترل در می‌آورد. منافع است که امروزه یکی را به کرسی می‌نشانند و فرداراهی دادگاهش می‌کند.

پی نوشت‌ها

۱- دانشنامه wikipedia

۲- دانشنامه wikipedia

۳- عدنان سید حسن، «نه نفال و به عس»، وه‌رزنامه (فصلنامه) هه‌شتا و هه‌شت، ژ ۴، ۵۸ ۲۰۰۴.

۴- محمد علی سلیمان پور، انفال "ویژه‌نامه حلبچه"، انجمن ادبی بیان، دانشگاه ابوعلی سینا همدان، ۵۱۳۸۳.

۵- کمال امینی، «پدیده انفال از فرایند یک مسئله تا...» ماهنامه اورامان، ش ۲، ۱۰۱۳۸۴.

۶- بهزاد خوشحالی، «انفال‌یسم، تروریسم دولتی، تروریسم مقدس»، ص ۲۰، برگرفته از سایت www.chelchame.com.

۷- همان ص ۱۷.

۸- همان ص ۱۸.

۹- همان ص ۱۹.

۱۰- همان ص ۲۰.

- ۱۱- محمد صالح نكیخت، «ابعاد حقوقی ژینوساید عراق»، گفتگو با ماهنامه گفتمان نو، ش ۲، ۱۱۳۸۵.
- ۱۲- صابر مرادی، «درآمدی بر آسیب شناسی روانی انفال»، ماهنامه اورامان، ش ۲، ۱۳۱۳۸۴.
- ۱۳- مایکل لیزنبرگ، «انفال در کردستان عراق»، ترجمه: امیر احمدی آریان، ماهنامه گفتمان نو، ش ۲، ۹۱۳۸۵.
- ۱۴- مریوان وریا قانع، «انفال و مدرنیته»، ترجمه: هدیه مساعد و عطاء مرادی، فصلنامه رافه، ش ۱، ۶۷، ۱۳۸۰ و ۶۹.
- ۱۵- بختیار علی، «از اراده معطوف به کشتار تا...»، ترجمه: مصطفی احمدزاده، فصلنامه رافه، ش ۳، ۳۰۰، ۱۳۸۱.
- ۱۶- مرادی، پیشین: ۱۳.
- ۱۷- همان، صص ۱۳ و ۱۴.
- ۱۸- بختیار علی، پیشین: ۳۲۹.
- ۱۹- همان، ۳۲۵.
- ۲۰- همان، ۳۲۸.
- ۲۱- همان، ۳۰۳.
- ۲۲- آدونین «خوانش از تجربه صدامیزم»، ترجمه: پروین شیخمرادی، ماهنامه اورامان، ش ۲، ۶: ۱۳۸۴.
- ۲۳- امینی، پیشین: ۱۱.
- ۲۴- مرادی، پیشین: ۱۶.
- ۲۵- بختیار علی، پیشین: ۳۰۸.
- ۲۶- همان، ۳۱۳.
- ۲۷- وریا قانع، پیشین: ۷۷.
- ۲۸- سالار، همه سور، باسیره: هه له بجه و ئه نفال، ۷۳۲۰۰۳.
- ۲۹- یاسین، له تیف، «ئه نفاله کان شیوازیك له فاشیزم» وهرزنامه هه شتا و هه شت، ش ۴، ۱۶۶۲۰۰۴.
- ۳۰- ماهر، شهریف، «چینه کومه لایه تیه کان و بزوتنه وه شورشگیریه کان» وهرگیرانی له عهره بییه وه کارزان ئه حمه د، گوڤاری هه نده رین، ژ ۱، ۶ ل.

- ۳۱- امینی، پیشین، ۱۱.
- ۳۲- وریا قانع، پیشین، ۸۳-۸۴-۸۵-۹۰.
- ۳۳- یاسین له تیف، ئه وهی پەشوو، ۱۶۶.
- ۳۴- لیزنبرگ، پیشین: ۱۱.
- ۳۵- وریا قانع، پیشین، ۷۱-۷۲.
- ۳۶- علی محمد محمود، چه ند لایه ره ی شاراو له ئه نفال، ج ۱ کرکوک، ۳۱: ۲۰۰۶.
- ۳۷- احسان محمد، "گفتگو با گفتمان نو"، ش ۲، ۱۶۱۳۸۵.
- ۳۸- لیزنبرگ، پیشین: ۹.
- ۳۹- سالار همه سور، ئه وهی پەشوو، ۱۴.
- ۴۰- بختیار علی، پیشین: ۳۵۱، ۳۵۰، ۹۴.
- ۴۱- وریا قانع، پیشین: ۹۴.
- ۴۲- نیکیت، پیشین: ۲۴ و ۲۵.
- ۴۳- سالار همه سور، ئه وهی پەشوو، ۵۷ و ۵۶.
- ۴۴- لیزنبرگ، پیشین: ۹.
- ۴۵- عدنان حسن پور، "اتحادیه میهنی کردستان"، فصلنامه رافه، ش ۳، ۲۱۷: ۱۳۸۱.

۴۶- همان، ۲۱۷ و ۲۱۸.

۴۷- ئاراس، فه تاح «انفال و جامعه بین المللی» گفتگو با یوست هیتلرمان، ترجمه کامل نجاری، فصلنامه راه، ش ۳، ۱۳۸۱، ۲۸۸.

۴۸- بختیار علی، پیشین: ۲۳۹.

× جاش در لغت به معنی "گره خر" می باشد که وارد ادبیات سیاسی کردها شده است و به کسانی تلقی می گردد که در قالب مزدور به ملت خویش خیانت می کنند.

۴۹- لیزنبرگ، پیشین: ۱۱.

۵۰- له تیف، فاتح فه رج، رولی جاش له نه نفالدا»، وه رزنامه ی هه شتا و هه شت، ژ ۳، ۲۰۰۳-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰.

۵۱- له تیف، فاتح فه رج، «رولی جاش له نه نفالدا»، ۶۲: ۲۰۰۴.

۵۲- شازین هیرش، «بیره وری ساته کانی مهرگ و ژین»، وه رزنامه ی هه شتا و هه شت، ژ ۴، ۲۳۷، ۲۰۰۴، ۲۳۶.

۵۳- سالار همه سوور، نه وه ی پیشوو، ۵۹ و ۶۰.

۵۴- هه ر نه وه، ل ۱۲- ۱۳ و ۱۴.

۵۵- هه ر نه وه، ل ۲۰.

بررسی رابطه تنگاتنگ ایدئولوژی و سادیسیم (با تاکید بر دودده اخیر در کردستان ترکیه و عراق)

فاتح مرادی *

چکیده

نوشته حاضر رابطه ایدئولوژی و سادیسیم در دو بخش کردستان ترکیه و عراق با تکیه بیشتر بر دو دهه اخیر را مورد بررسی قرار می دهد. همچنین این رابطه پیچیده و به نوعی ساده با شرایط سیاسی و تاریخی دیگر در نوشتار همگام شده است به صورتی که کلیت موضوع را به دست بدهد. سادیسیم و ایدئولوژی فردی و جمعی با چه سرانجامی روبرو خواهند شد و تا چه حدی در اجتماع انسانی وخامت بار خواهند بود؟ این مسئله در کردستان ترکیه و عراق چگونه ریشه دار شده و به کجا منتهی می شود؟ مشارکت فردی و جمعی، سادیسیم و کمک به ایدئولوژی با یدک مذکور چگونه و از چه راههایی امکان ضعف و قوت پیدا می کنند؟ این نوشته با گریزی بر این مسائل نتیجه ای با ذهنیت علمی به دست خواهد داد تا نوع این ارتباط و راهکارهای تقریبی آن را به بحث بگذارد. قابل ذکر است که مفهوم ایدئولوژی صرفاً بر انواع آن در عصر جدید تکیه ندارد، بلکه ریشه یابی عوامل تاریخی، فکری و... که به فرایند و ساختار آن چه در گذشته و چه در حال کمک کرده است را در نظر گرفته است.

واژگان کلیدی: ایدئولوژی، سادیسیم، سادیست، سادیسیم خفیف، سادیسیم شدید، سادیسیم جمعی، مازوخیسم، سادومازوخیسم، هیستری جمعی.

مقدمه

تحولات جهان به ویژه کردستان تا چه حد، برگرفته از مسائل وخیم روانی و سیاسی است و در این میان سادیسم به عنوان فرایندی روانی و ایدئولوژی با ساختاری سیاسی تا چه اندازه برای حل یا وخامت مسائل اجتماعی و سیاسی در خدمت هم قرار گرفته اند؟ آیا سادیسم در راستای ایدئولوژی در می آید یا عکس آن صادق است؟ ایدئولوژی و سادیسم در سیاست بین الملل و داخلی کشورها، گروهها، خانواده ها و... تا چه حد نقش ناکارآمد داشته اند و چگونه جوامع را دستخوش عقب ماندگی و دماغوژی (عوام فریبی) یا پیشرفت کرده اند؟ در کردستان این وضعیت چگونه است و چه تفاوتی با دیگر نقاط جهان یا همسایگان داشته است؟ اینها و بسیاری از سؤالات دیگر ذهن را در این نوشتار و مقالات متعدد به خود مشغول می دارد تا بر آن باشیم تحلیلی در حد توانایی ایدئولوگ نشده مطلب داشته باشیم.

در اینجا نظر بر آن نیست که راهکارهای سیاسی دمکراتیک در همه جوامع و راهکارهای انسانی اجتماعی دارای استقرار قوانین مدنی زیر سؤال برده شود، بررسی مسائل سادیستیک (دگرازاری) شدید، ضعیف، سرد و امثال آن به تحلیل گذاشته می شود، مسئله ای که کمتر ذهن بعضی نویسندگان و رهبران یا اساتید را به خود مشغول می دارد. در حالی که با کمی تیزبینی می توان رگه های سادیسم را در ایدئولوژی خصوصاً در عصر جدید، حتی پیش و پس از جنگ جهانی اول و دوم مشاهده کرد. به طوری که ما تقریباً هر روزه جدای از سادیست بودن از جنبه شخصی و فردی شاهد سادیسم و هیستری جمعی در میان اجتماع و خانواده ها نیز هستیم. به اشکال گوناگون سادیسم انسان را در گذشته و هم اکنون (چه به روش فیزیکی و چه به اشکال دیگر) شکنجه و نابود کرده و می کند، در حالی که گذر از این مسأله ساده نخواهد بود. چرا باید ملیت، تنوع اندیشه و... راهی برای توجیه زجر دیگران باشد. برای جواب اینگونه ابهامات، باید بیشتر بر فرایندهای روانی مسئله توجه نمود تا مسخ شدگی ایدئولوژیک شده فردی و سیاسی. از طرفی سادیسمی که در ایدئولوژی خود را نمایان می سازد به طور پوشیده، آشکار، شدید و ضعیف وجود دارد، بر این اساس همیشه قابل مشاهده نیست. مسئله یاد شده در انواع مکاتب سیاسی نه لزوماً در فاشیسم و حکومت های سرکوبگر انواع آن با شدت مختلف به چشم می خورد به گونه ای که تاریخ نشانگر و شاهدهی بر این مسئله است. نه کاپیتالیسم، نه ناسیونالیسم و نه کمونیسم و انواع دیگر شکلهای حکومتی از سادیسم بی بهره نبوده اند، اما همانطور که گفته شد کم و کیف آن به نسبت متفاوت وجود داشته است. از طرفی وجود سادیسم شکل یافته در کردستان و افراد آن بی ارتباط با استقرار انواع ایدئولوژی استثمارگرانه نیست، به هر حال در بیشتر جوامع که سادیسم تحکم قانونی بیشتری دارد، زور و قدرت و تبعیض و خصوصاً عوامل نامشروع غیر انسانی دیگر حرف اول را می زند. اجرای سادیسم به واقع امنیت را از بین می برد و بهانه ای در اختیار ایدئولوژی خواهد داد تا در اجرا توجیه شود.

بعضی اندیشمندان چون توماس هابز، افلاطون، ارسطو و دیگران تجزیه و تحلیل ژرفی از تأثیر عواطف و جاه طلبی های بشری بر سیاست ارائه می دهند.^۱ با این حال به تحریر در آوردن سادیسم و ارتباط آن با ایدئولوژی شاید بیانگر حتی بخش عمده مسئله ای به آن گستردگی نباشد، چرا که بسیاری از فجایع تاریخی و سیاسی و خانوادگی به تحریر در نیامده است و این مسئله در کردستان هم به گونه ای وخیم تر در جریان بوده است. اما تلاش برای کلیت موضوع و تحقیق درباره آن بسیاری از مسائل و راهکارها را نمایان می سازد. انواعی از سادیسم همیشه در جوامع و عده زیادی از افراد وجود دارد

درحالی که نوک پیکان انتقادات باید بر جمع یا افرادی باشد که ایجاد کننده رفتارهای سادیستیک عمده هستند، البته این به معنی بی تفاوتی در مقابل دیگر رفتارهای سادیستی نیست. با این توضیح که ناسیونالیسم مثبت و خوش خیم که اصولاً بانی دیکتاتوری و استثمار نیستند باید با تقویت مثبت روبرو باشند که خود یکی از راههای حذف رفتارهای سادیستی است. با این اوصاف نمی توان سوزاندن لوسی برکن، حکم ارتداد اراسموس^۲ و کشتن توماس مور^۳ را بدون ارتباط با سادیسم ایدئولوگ شده به ورطه فراموشی سپرد. تاریخ ایران نیز شاهدی است بر تجاوزهای متعدد و مداوم به جان و مال مردم، نمونه های زیادی وجود دارد از جمله اینکه شاه اسماعیل دوم به وسیله بستگانش به قتل رسید، محمد خدابنده را کور کردند، عباس اول همه پسران خود را کشت. نادر شاه افشار (که غلام اسیری توسط یکی از ایلات بود و بعدها بنیانگذار سلسله افشار شد) فرزند خود را کور کرد، آقا محمد خان، شاهرخ (که به دست دیگران کور شده بود) را چنان شکنجه کرد که جان سپرد و در حمله به کرمان آنقدر مردم این شهرها را کور کرد و به غارت دست زد که هنوز عواقبش گریبانگیر آن مردم است.^۴ شاه صفی به خاطر شاید یک اشتباه جزئی حاکم قم، به پسر او (یعنی پسر همان حاکم) دستور داد سبیلهای او را بکند، بینی او را ببرد، گوش او را ببرد، چشم او را در آورد و آخر سر، سر و تنش را از هم جدا کند.^۵ این مسئله نمی تواند صرفاً توجیه سیاسی داشته باشد. تیمور لنگ معتقد بود مقاومت در برابر من به هر دلیل یعنی مرگ، و قتل و عام لذت بخش است.^۶ کشتارهای فراوان او درست کردن مناره های سر و توجیه کشتارها، غارتها، تجاوزهای توجیه شده و توجیه نشده و هزاران فجایع دیگر از صحنه تاریخ پاک نمی شود.^۷ یک نمونه آن در سال ۱۴۰۱ در بغداد بود که، وقتی بغداد را با خاک یکسان نمود هرمی از ۹۰ هزار سر برافراشته کرد.^۸ کار به جایی رسید که اسقف سلطانی (از نزدیکان تیمور) گفته است من تصور نمی کنم در جهان بی رحم تر از تیمور بیگ (لنگ) مردی آمده باشد.^۹ به روایت سید علی اکبر خطایی در "خطایی نامه" به امر شاه اسماعیل در تبریز: "پسر صارم کرد را گفتند که در مجلس کباب فرمودند او را زنده. اول لقمه از او خود خورد و به تبعیت او توابع و لواحق او خوردند و برادر او را زنده در دیگ جوشانیدند و پختند و..."^{۱۰} در طرفی دیگر دامنه تداوم سادیسم اعراب بادیه نشین بر روی زنان را نباید قابل تعجب دانست.^{۱۱} و تداوم بیشتر آن در سال ۱۹۳۰ بر روی زنان و بچه های یهودی و تجاوزات گوناگون در عراق را نباید انکار کرد.^{۱۲} به هر دلیل شاید ماهیت تداوم این سادیسم ایدئولوژیک بود که بعدها بر روی کردستان کامل شد. باید دانست که مجریان این مسائل صرفاً در سادیسم غوطه ور بوده اند و در این باره نمی توان بر تحلیل صرف سیاسی و تاریخی اکتفا نمود.

قسمت اعظم تاریخ جهان و وضعیت مکاتب شکل گرفته سیاسی و رویدادهای تاریخی هم از بین این وقایع، مستثنی نیست. ویکتور هوگو که وضعیت زمان خود را در فرانسه نقل می کند، می گوید: در فرانسه هنوز دهات و قصباتی وجود دارند که هر وقت جامعه بخواهد کسی را بکشد، مردم از تماشای آن لذت می برند.^{۱۳} به علاوه در این زمانه نیز تنفر و دغل بازی در زیر لوای ادب اجتماعی شدیداً رواج دارد.^{۱۴} مائو، استالین، هیتلر، صدام و... نامهای آشنایی هستند که در تداعی کردن جنایت های این رفتارهای سادیستانه ملبس به ایدئولوژی انکار ناپذیر هستند. در این باره حتی مجریان ایدئولوژی با ناشایست ترین شیوه نسبت به طرفداران خود رفتار می کنند.^{۱۵} سادیسم در منطقه هم به طور وفور بر روی کردستان اجرا شده که در جاهای متعدد سعی می شود به کلیت این مسائل چشم اندازی داشته باشیم. سادیسم فقط آزار جنسی یا فیزیکی با انواع خاص و آشکارا نیست، سادیسم می تواند حتی پوشیده، ضعیف و سرد، نرم، منظم، و حتی به

شیوه پست مدرنیسمی (پست مدرنیستی) هم باشد. گاهی سکوت، خنده، حتی شادی یک گروه یا یک سیاستمدار می‌تواند منشأ گرفته از سادیسم باشد، به قول بختیار علی خنده ستمگران بر جنازه‌های قربانیان خود دارای بعد اساسی تحقیر ارزش انسان است^{۱۶} و تحقیر منشأ گرفته از سادیسم است. داستایوسکی در رمان ابله می‌گوید: بعضی اشخاص بالبخند تمسخرآمیز خشنودی خود را از گرفتاری‌های دیگران نشان می‌دهند.^{۱۷}

بخش نظری

الف) ایدئولوژی

هر ایدئولوژی طرحی آرمانی است، که هم می‌خواهد جهان را توضیح دهد و هم می‌خواهد دگرگون کند به طوری که (اطاعت) از هواداران خود را خواستار است.^{۱۸} درباره‌ی ایدئولوژی نظرات سیاسی متفاوتی اما تقریباً همسو داده شده است که اگر توجه به آن در حد تحلیل علمی مناسب و بجا باشد، رابطه ریشه‌دار آن با عوامل روانی و یا مهیاکننده آن از جمله سادیسم از نظر دور نمی‌باشد. ایدئولوژی گرچه در درون خود انسجام دارد، اما اساساً مخدوش است، یعنی عینیت قابل اثباتی که به وسیله علم بیان می‌شود بیان نمی‌کند، به نظر مارکس ایدئولوژی نمایش واقعیت به شکلی کاذب است.^{۱۹} در جایی دیگر مقداری متفاوت تر اشاره شده است، که به نظر بعضی مارکسیست‌ها ایدئولوژی نوعی آگاهی کاذب است. مارکس معمولاً از این واژه استفاده نکرده است، این مفهوم اغلب به لوکاچ نسبت داده می‌شود، اما مطمئن نیستیم این منصفانه باشد.^{۲۰} به نظر مارکس که همواره درجه‌ای از تفکر موهومی و تخیلی نیز در ایدئولوژی وجود دارد.^{۲۱} برای نمونه میلیتاریسم نیز که خود معمولاً نتیجه نوعی ایدئولوژی رقیق است، اهداف و علایق و باورش بر یک دروغ غیر منطقی برقرار است، که حتی هسته بنیادی آن جنگ غیر انسانی را قابل توجیه می‌کند.^{۲۲}

از طرفی این مسئله هم حائز اهمیت است که همه مردم از روی اعتقاد و باور به ایدئولوژی حکومتی از دولت اطاعت نمی‌کنند، بلکه ممکن است اطاعت به دلایل ترس، عادت، نفع طلبی یا دلبستگی شخصی به حکام باشد.^{۲۳} از نظر بیشتر اندیشمندان از جمله کارل فون اشتاین، ریمون آرون، ژان لاپیر، هانا آرنست، مارکس، پوپر ایدئولوژی خصلت مشترک نوعی واماندگی و تضاد با علم را دارد که اجازه دخالت را در پیش فرضها و آزمایشات نمی‌دهد.^{۲۴} در این میان کارل پوپر معتقد است دلیل موفقیت ایدئولوژی این است که انسان را از اندیشیدن معاف می‌کند.^{۲۵} که این خود نوعی مسخ فکر را به وجود خواهد آورد تا سادیسم را با قابلیت ایدئولوژی توانمند سازد. به قول فتح الله زاده این در ذات هر ایدئولوژی نهفته است که در پی هواداران وفادار و متعصب و به طور کلی سرسپرده باشد.^{۲۶} البته شکی نیست که ناسیونالیسم، لیبرالیسم، دموکراسی، فمینیسم به شیوه مثبت و آگاهانه تفاوت‌های زیادی با فاشیسم و دیگر مکاتب رقیق تر ایدئولوژی را دارند، و البته این زمانی است که به صورت آگاهانه و منطقی هدایت شوند. صورتی از آن بدینگونه است که باید بر این نکته کائوتسکی باور داشت، حفاظت از اقلیت‌ها همچون سیادت اکثریت‌ها شرطی واجب برای تکامل دموکراتیک است.^{۲۷} این یک واقعیت است که، تنوع بی پایان زندگی هرگز نمی‌تواند در یک تئوری منعکس شود.^{۲۸} یعنی مکاتب انعطاف پذیرتر بیشتر منافع انسانی را در نظر داشته باشند تا منافع سیاسی، و از این جهت به حذف عوامل رفتار خطر ساز کمک کنند.

به نقل از فروید علم باید توجهات متافیزیکی، پیش داوریها و خرافات راپشت سر بگذارد تا به مفاهیم عقلانی حقیقت و آزادی و عدالت دست یابد.^{۲۹} این در حالی است که ایدئولوژی این قابلیت را ندارد. تفاوت‌های زیادی بین ایدئولوژی دمکراسی و لیبرالیسم و دیگر مکاتب وجود دارد، بارزترین خصیصه ایدئولوژی خشک و متعصبانه بودن، جزمیت و دگماتیسم است که پتانسیل تبدیل زیادی به رفتارهای سادیستانه و گذشته‌نگر را دارا می‌باشد، با توجه به اینکه هنوز در جهان تداوم دارند و ممکن است طولانی باشند. لذا از این باب می‌توان پایان ایدئولوژی که برخی اندیشمندان به آن اشاره می‌کنند را هم زیر سؤال برد.^{۳۰} هر چند فروپاشی کمونیسم هم نشان داده باشد تلاش‌های ایدئولوژی برای ایجاد جامعه کامل ورشکسته خواهد بود.^{۳۱} و هر چند در دنیا افرادی امثال توماس مور مثل سده‌های ۱۵۰۰ کشته و بعد ممکن است قدیس شوند،^{۳۲} و اگرچه در بسیاری از جوامع افراد مانند عصر اسکولاستیک قربانی نمی‌شوند، یا حکم و حذف فیزیکی آنان بسیار اندک باشد. از این رو بر این سخن سوفوکل که بزرگترین خوشبختی زندگی فقدان عقل سلیم است^{۳۳} با توجه به گزندگی و وفور سادیسیم نمی‌توان در بعضی جوامع بی تفاوت بود. بزرگترین خوشبختی برای مجریان ایدئولوژی دوری گزیدن از سختی و مصائب اندیشیدن است که این نسخه به خودی خود نوعی نفی خود و هم‌رنگ کردن دیگران با خود و در نهایت سلب آسایش دیگران است، همانطور که نیچه خود را نفی کردن و ایثار، در خویشتن را با خشونت سازمان یافته مرتبط می‌داند.^{۳۴} نیز پیداست ایثار ایدئولوژیک با ایثار انسان دوستانه محتملاً متفاوت است. پس قابل تعجب نیست اگر بدانیم ایدئولوژی بر پایه‌ای از نظام‌های ارزشی باید و نباید قرار دارد و بر آن اساس خوب و بد را تعیین می‌کند.^{۳۵} هر چند گاهی هم بانیان یک مکتب ممکن است مخالف ایدئولوژی سرکوبگرانه باشند، اما عقبه‌های آنان ممکن است از بزرگترین ایدئولوگ‌های جهان باشند، از جمله مارکس و انگلس در نخستین شماره نشریه کمونیست نوشتند ما از آن کمونیست‌هایی نیستیم که در پی از بین بردن آزادیهای فردی هستند و ما تمایلی به عوض کردن آزادی با مساوات نداریم.^{۳۶} اما تاریخ و تجربه کمونیسم و دنباله روان آنها را شاهد بوده‌ایم. در شکل‌گیری تاریخی ایدئولوژی عوامل زیادی وجود دارند که بستر را برای رشد آن و افزایش خشونت فراهم کرده‌اند از جمله منطقه جغرافیایی در مبداء و رشد ایدئولوژی سادیسیم ساز بی تأثیر نیست. در این باره ابن خلدون بحث اعتدال آب و هوایی و عصبیت را بخوبی دنبال می‌کند.^{۳۷} عصبیت و سادیست بودن مکان رشد ایدئولوژی در مناطق ناهموار و خشن انکارناپذیر است. پژوهش‌ها نشان داده‌اند، احتمال وقوع جرایم در مناطق خشن و در روزهای گرم‌تر بیشتر از روزهای سرد و مناطق آرام‌تر است.^{۳۸} بهر حال نمی‌توان منکر خشونت محیطی در باب شکل‌گیری ایدئولوژی‌های کوچک و بزرگ بود. به تصور مارکس نقش این نوع ایدئولوژی مشروعیت بخشیدن به قدرت است.^{۳۹} باز نمی‌توان انکار کرد که ایدئولوژی ریشه در فرهنگ ملی، قبیله‌ای و دارد، سعی دارد نظام فکری حتی غیرمشروع و خشن خود را به مرحله اجرا و مشروعیت بگذارد، یعنی به قدرت مشروعیت ببخشد که اگر این مشروعیت با مسخ ذهنیت بیشتری همراه باشد وضع پیچیده‌تر و جبران‌ناپذیرتر می‌نمایاند. بر همین اساس قابلیت تحمیل ایدئولوژی و قدرت در قسمت‌های پوشیده آن خصوصاً تقدس دادن به خود است. در همین باب فوکو معتقد است دلیل عمومی و تاکتیکی که به نظر می‌رسد این است که قدرت در صورتی قابل تحمل است که بخش قابل ملاحظه‌ای از خودش را پنهان کند،^{۴۰} پس تعجبی ندارد که توجیهات و مکانیسم‌های روانی مخفی و فراوانی در مجریان ایدئولوژی وجود داشته باشد تا ایدئولوژی و سادیسیم را به نفع خود پیروز گرداند و به جلو هدایت کند. پژوهش‌ها ثابت کرده است که، هر نوع نمایش دفاع از خود (از قبیل انکار، فرافکنی یا عقلایی کردن) از طرف یک رهبر سیاسی در

وضعیت پر تنش علامتی برای بیشتر کردن رفتار غیر منطقی در اوست.^{۴۱} این دفاعها رشد نیافته و دارای نتایج سویی نسبت به دفاع‌های سالم‌تر هستند.^{۴۲} از این رو ممکن است شخص و رفتار سادیستی را در او توجیه کند، خصوصاً زمانی که با ایدئولوژی همگام شده باشد. ایدئولوژی‌های تندرو مدعی ساختار جامعه‌ای یکدست و تابع اتوریتیه هستند، جا دارد در این باره از پوپر یاد کنیم که می‌گوید کوشش برای پدید آوردن بهشت در زمین، همواره دوزخ ساخته است.^{۴۳} در واقع هرچه طرح ارائه شده فریبنده‌تر باشد، خشونت بهتر توجیه می‌شود.^{۴۴} با توجه به تفاوت‌های فردی و اجتماعی، پلورالیسم ستیزی (چه در قدیم و خصوصاً در عصر حاضر تلاشی بیهوده و واهی) بوده و هست، حتی اگر ایدئولوژی‌ها به خردگرایی اعتقاد و اعتنائی نداشته باشند. به اعتقاد پوپر عقل یگانه چاره در برابر خشونت است، و خشونت اگر هنگامی که اجتناب ناپذیر باشد، به کار بسته شود خیانت است.^{۴۵} بر همین اساس فروید امیدوار بود که افراد بتوانند اعتقادات جزمی خود را رها کنند و عقل را حاکم کلی عالم بدانند.^{۴۶} ایدئولوژی‌ها به سمت انقلاب‌گرایی خاصی دارند و این‌گرایی در وضعیت تنگنا و سخت آنان بیشتر امکان دارد اما چون جهت‌دهنده سادیسم هستند حتی به افراد انقلابی خود رحم نمی‌کنند و چه بسا به نزدیکترین خویشاوندان خود. در جایی دیگر پوپر اظهار می‌دارد که خشونت همواره انسان را عمیق‌تر به خشونت می‌کشاند انقلاب‌های خشونت آمیز انقلابی‌ها را می‌کشد و آرمانهایشان را تباه می‌سازد.^{۴۷} نتیجتاً سخن از سادیسم و توجیه آن و فرار از عقل برای مجریان ایدئولوژی آسان است. در کل بیشتر متفکرین و منتقدین بر بار منفی ایدئولوژی تأکید داشته‌اند و این بار منفی را مصطفی ملکیان در هفت مورد خلاصه کرده است، که مبحث را قابل تفهیم‌تر می‌نماید. اینک از خصیصه‌های کلی ایدئولوژی که با علم در ستیز است نام برده می‌شود^{۴۸}:

- ۱- ایدئولوژی عقیده‌ای است که پذیرش آن بدون دلیل است، بیشتر عقاید هم به این معنی ایدئولوژی هستند.
- ۲- ایدئولوژی جزمیت (عدم پذیرش رای مخالف) دارد. داستایوفسکی در دفتر خاطرات یک نویسنده نوشته است برای اینکه از عقل سلیم خود مطمئن شویم، راه چاره آن نیست که همسایه‌مان را محبوس کنیم.^{۴۹}
- ۳- ایدئولوژی به خاطر جزمیت‌گرایی، روی خوش به تغییر نشان نمی‌دهد مگر از روی اجبار (البته به خاطر نفع طلبی خود خصوصاً در راس قدرت احتمالاً تغییراتی به نفع خود داشته باشند).
- ۴- ایدئولوژی‌ها در پی منافع گروهی خاص قدم بر می‌دارند که معمولاً با مضاف‌الیه همراه است مثلاً در علم نمی‌توان گفت فیزیک بورژوازی اما در ایدئولوژی کلمات بازیچه امیال آنها هستند.
- ۵- ایدئولوژی دنبال آرزواندیشی است، به معنی دیگر فرد ایدئولوگ خواسته‌هایی را که از آن خوشش می‌آید جهت آن دلیل می‌تراشد و توجیه عقلانی می‌کند.

- ۶- ایدئولوژی‌ها عموماً اتوپایی هستند که غیر عملی‌اند و از انسان چیزی می‌خواهند که فوق وسع او هستند.
 - ۷- ایدئولوژی‌ها انسان‌ها را به جان هم می‌اندازند، مرزبندی می‌کنند در صورتی که علم اینگونه نیست.
- در اینجا توجه بیشتر و ساده‌تری به ایدئولوژی شد که اشتراکات و رابطه پیچیده‌ی آن با سادیسم حائز اهمیت می‌باشد از این رو در توصیف سادیسم به نکات بیشتری در این هم‌رنگی اشاره خواهد شد.

ب: سادیسم

سادیسم یعنی لذت از آزار و شکنجه دادن دیگران که در اوایل آزار جنسی را مدنظر قرار داده و از نام کنت دوساد

(conte de sade) که در قرن ۱۸ می زیسته گرفته شده است، که بعد از مجالس عروسی زنان برهنه را با شلاق مورد آزار قرار داده است. در این رابطه لازم است که اشاره‌ای به مازوخسیم نیز داشته باشیم که از نام شر مازوخ (sache mosoch) نویسنده آلمانی گرفته شده است، که از انحرافات روانی لذت از آزارطلبی در نوشته‌هایش سخن می‌گوید یعنی اصل آن لذت بردن از آزار طلبی است.^{۵۰} افراد سادیست بیشتر مجذوب و مسحور اسلحه، خشونت، صدمه رساندن و یا شکنجه‌اند.^{۵۱} سادومازوخسیم ترکیبی از هردوی این موارد (با گرایشات سادیسم و مازوخسیم) می‌باشد.^{۵۲}

امروزه سادیسم فقط به این الفاظ بنیادی و اولیه جنسی محدود نمی‌شود. از آنجا که روان انسان به شدت با نقش‌ها و الگوهای رفتاری اجتماعی آمیخته است، نابسامانی‌های اجتماعی احتمالاً در قالب اغتشاشات احساسی و پریشانی شدید فردی نمود می‌کند.^{۵۳} در واقع گستره و وسعت سادیسم وضوح بیشتری یافته است، این کشف ما را کمک می‌کند به طوری که حتی به وجود سادیسم در خانواده‌ها، والدین نسبت به فرزندان یا برعکس، سیاستمداران، انواع و اقسام جامعه، معلمین، اساتید و ... پی ببریم. آسمیلاسیون، بی‌اطلاعی یک ادیب از نوشتن مسئولانه، کلیت نگرانی یک سیاستمدار، معادلات سیاسی به ضرر فراموشی گروه‌ها و ملل ضعیف شده و زیر دست و مثالهای متعدد دیگر تنها نمونه‌هایی از سادیسم هستند. در این میان دو تن از اندیشمندان (اریک فروم و کارن هورنای) بیشترین توجه را به سادیسم نشان داده‌اند، که به بررسی و شناسایی اندیشه‌های آنان در این زمینه خواهیم پرداخت.

یکی از نمونه‌های سادیسم غیرجنسی بدرفتاری با بچه‌هاست،^{۵۴} کتک زدن و بدرفتاریهای کلامی و فیزیکی و حتی غیرکلامی دیگر به وفور وجود دارد. دور از انتظار نیست که باور کنیم، دخترکی هشت ساله با بیش از صد مورد شکستگی و زخم در بدن در گذشته باشد، آن هم توسط پدر و مادری که مطلب را از ادامه نوشتن باز می‌دارد.^{۵۵} جالب است بدانیم که اختلال سادیسم با کودک آزاری توسط والدین ارتباط دارد.^{۵۶} نمونه‌ای از آن پدر استالین که مردی عامی و بسیار خشن بود، خشونت و بی‌رحمی او در این طفل تأثیر عمیقی به جای گذاشت، و او را به سادیسم آمیخته با ایدئولوژی تبدیل کرد.^{۵۷} بر همین اساس صدام هنوز متولد نشده بود که پدرش را از دست داد و وقتی مادرش با عمویش (برادر شوهرش) ازدواج کرد، گزارش شده است بدرفتاریهای روانی و جسمی زیادی با صدام داشت، تا جایی که در سن ده سالگی از خانه فرار کرد. این زیربنای خشن کودکی منجر به عدم امنیت و خود مجروح (The wounded self) از نظر هاینز کوهورت (Heinz kohut) می‌شود.^{۵۸} که زیربنای سادیسم غیرجنسی در جامعه را به وجود می‌آورد، در پژوهشهایی هم از ارتباط اختلال شخصیت ضد اجتماعی (personality Antisocial) و نارسیستیک (narcissistic) با سادیسم و جنایات صحبت به میان آمده است.^{۵۹} وقتی این مسئله به سیاستمداران یا افراد مؤثر در پستهای جامعه خصوصاً از انواع ایدئولوژیکی رسوخ پیدا می‌کند، فجایع جبران ناپذیری به بار خواهد آورد. بی‌رحمی از نظر پوپر خصوصاً در جوامع ایدئولوژیک هشدار دهنده است که نوعی از آن بی‌رحمی روانی است و به عقیده او از بی‌فکری، حماقت، تنبلی یا خودخواهی ناشی می‌شود.^{۶۰}

به نظر اریک فروم جوهره سادیسم یعنی داشتن نفوذ و کنترل بر دیگری اعم از حیوان، کودک و شخص بالغ، یعنی به مایملک در آوردن آن. همانطور که اشاره شد سادیسم در معلمها، زندانبانها و غیره نیز وجود دارد که این نوع سادیسم سادیسم گرم و شهوانی نامیده می‌شود.^{۶۱} نوع دیگر از سادیسم، سادیسم سرد که عمومی‌ترین نوع سادیسم است. سادیسم توأم با مهربانی که بین مادران و رؤسا بیشتر وجود دارد، به نوعی خیرخواهی کسی با محدود کردن اوست به طوری که شاید

متوجه خطرات این رابطه نیست. ۶۲ از آنجاست که باید بر این گفته لائوتزو ارج نهیم که می‌گوید: پدر باش یا مادر باش مالک و صاحب مباش. ۶۳ این نوعی رأی منفی به سادیسیم والدین و دیگران حدود ۲۷۰۰ سال پیش است در حالی که ما هنوز در سادیسیم روزانه و در فشار آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، در واقع انسانها مالک یکدیگر نیستند بر خلاف آنچه معمولاً در جوامع شرقی و خصوصاً در کردستان نسبت به فرزندان و دیگران وجود دارد. پس نمی‌توان منکر گفته کارن هورنای شد که معتقد است میل به استثمار و محروم کردن دیگری تمایل سادیستی است. ۶۴ به اعتقاد دورکیم مجازات در جامعه‌های عقب مانده از آنجا که قدرت متمرکز و مطلق است، بیشتر است که بخش عمده آن محرومیت از آزادی است. ۶۵ در بخش دیگر از این مسئله نوع روابط پدر سالارانه در میان خانواده‌ها و دیگر اقشار اجتماعی و سیاسی میل محدود کردن دیگران و محدودیت استبدادی شیوه‌های فرزند پروری، دور از تمایلات سادیستی نیست. ۶۶ ساختار مردسالار و محدودیت استثمار شیوه‌های فرزند پروری که در کردستان زیاد است دور از سادیسیم نیست. از میان سبکهای تربیتی استبدادی، سهل‌گیرانه، استدلالی، مقتدرانه سبک استبدادی بیشترین کاربرد را در خاورمیانه دارد. ۶۷ کافیست اشاره کنیم، پژوهش‌ها نیز از سبک تربیتی مثبت و مقتدرانه با شرایط مثبت دیگر از جمله تأثیر آن روابط زناشویی خوب یا برعکس حمایت می‌کنند (توجه به دیدگاه سیستمی این گفته را بیشتر مشخص می‌کند، به طوری که ممکن است فردی که از خانواده با سبک مثبت پرورش می‌یابد بعدها در زندگی و در رویکردهای سیاسی و اجتماعی مثبت و مفیدتر است). ۶۸ شاید بی‌ربط نباشد که بگوییم، به دلیل عدم آگاهی و عدم درک خطر سادیسیم در دیگران، امثال یلماز گونای در زندانهای ترکیه (۱۹۷۸) خود را وادار کنند، که بر علیه فرزند پروری استبدادی و دولت فاشیستی برای کودکان بنویسند و فریاد بکشند. ۶۹

فاصله تمایلات سادیستی اشخاص متفاوت هستند تا جایی که گاهی بی‌اطلاعی نوعی خطای سادیستی است و دامنه این مسئله گاه به سادیست‌های ویرانگر می‌رسد. ممکن است دو شخص همزمان به یک نفر که دارای نقص بدنی ظاهری است بنگرند، یکی از آنها احساس لذت ضعفی در وجود خود دارد، چون خودش دارای این نقص نیست، دیگری ناراحت است و می‌اندیشد که کاش او هم مانند من سالم بود. این دو شخص دو رفتار یا اندیشه متفاوت را دارا می‌باشند که اولی نشانی بر سادیسیم و دومی غیر سادیستیک است، اینجا متوجه خواهیم شد حتی در ترحم هم گاهی تمایلات سادیستی وجود دارد. بر همین اساس همانطور که اشاره شد خیرخواهی که آزادی دیگران را محدود کند میل سادیستیکی است ۷۰ اما محتملاً از نوع خفیف آن است و آمیخته با نوع کم اطلاعی سادیستی باشد.

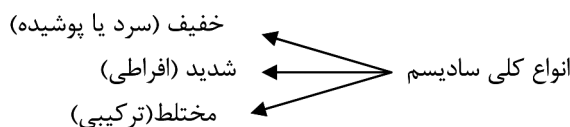
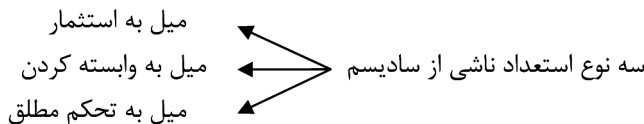
استثمار از نظر اریک فروم تنها شامل تحکم مطلق بر دیگران نیست بلکه استعمار خفیف یا سرد است. ۷۱ وابستگی به دیگران چه سیاسی چه از هر طریقی از جمله وابستگی غیر معقول فرزندان و شیوه فرزند پروری مستکبرانه هم نوعی تمایل سادیستی است که شرح آن در بالا رفت. ۷۲

از نمونه‌های سادیسیم افراطی (یا شدید) به کالیگولا امپراطور دیوانه رم باید اشاره کرد که می‌خواست خدا شود و میل بسیار زیادی به جباریت خود داشت. ۷۳ از این نمونه‌ها در تاریخ فراوان است به طوری که اریک فروم می‌گوید: حتی قرن بیستم کالیگولاهای زیادی را در همه دنیا به ما رزانی داشته است، ۷۴ و با میل فرومایگی و فرمان راندن بر دیگری که نوعی دیگر از سادیسیم می‌باشد، شایع است. ۷۵ با این واقعیت که در کشورهای سرکوبگر کالیگولاهای فراوان‌تر هستند، تا حدی که در بسیاری جماعات بشری، اقتدار بر خشونت جسمی تکیه می‌زند. ۷۶

در مجموع تشابهات زیادی میان تقسیم‌بندی سادیسزم از نظر اریک فروم و کارن هورنای وجود دارد. از نظر کارن هورنای موارد تمایلات سادیستی به صورت زیر واضح‌تر می‌نماید: میل به اطاعت در آوردن دیگری، بازی با احساسات و عواطف دیگران، استثمار، محروم ساختن دیگری با میل به تسلط استثماری، میل به تحقیر دیگران، میل به حسادت نسبت به دیگران (مثلاً دیدن جنبه‌های زشت و منفی دیگران)، احساس یأس و درماندگی نسبت به دیگران (که از طریق دلسوزی نیش‌دار یا راه‌های دیگر انجام می‌شود)، خود ایده آلی (که شخص به هدفی نمی‌رسد و آن را به شیوه ناشایست به دیگران تعکس می‌دهد). با این اوصاف پرستیژ گرفتن، پولداری، مقام بالا، چندچهرگی، حتی گاهی کسب معلومات وسیع نوعی تمایل سادیستی است تا میل به آزار خود را از طریق آزار دیگران تخفیف دهد.^{۷۷} نمونه‌های میل به تحقیر دیگران در رهبران سیاسی غیرنرمال هم فراوان است مثلاً خروشچف درباره استالین می‌گوید: او از تحقیر و خندیدن بر کسانی که صاحب موقعیت بودند (از جمله خود من) لذت می‌برد.^{۷۸}

یک عارضه سادیسزم این است که مازوخیسم و به مرور درماندگی آموخته شده را جزء لاینفک خود می‌سازد، داستایفسکی در *رمان شیاطین* می‌گوید: عده‌ای یک آزار خود را با هزاران شادی عوض نمی‌کنند.^{۷۹} به صورتی دیگر شخصی یا گروه‌های دیگری جزئی از شخص یا اشخاص یا قوانین سادیستی می‌شوند که سادیست برای فرار از تنهایی به وفور آن پناه می‌برد.^{۸۰} در اینجا می‌توان اثر صادق هدایت (*زنی که مردش را گم کرد*) نام برد که شخص آلت و لذت‌بخش دست سادیست و دیگری مازوخیست او خواهد شد. این نوع سبک رفتاری ممکن است در بسیاری از مردان و خصوصاً زنان کرد به وجود آمده باشد یا خواهد آمد که مسلمانا لطامات ناشایستی را به همراه خواهد داشت. به قول شری لیزر زنان کرد در دوطرفه وفاداری و مرگ: صلیبی که باید بر دوش کشند، قرار دارند.^{۸۱} در این باره رابطه والد کودکانه که اریک برن به آن اشاره می‌کند نوعی تبادل متقاطع است، می‌تواند جنبه سادیستی پیدا کند و بسیاری از مشکلات زناشویی، ارتباطی، خانوادگی و اجتماعی را به همراه خود داشته باشد.^{۸۲} در این باره می‌توان به سلطه سنتی (سلطه پدر بر خانواده و اطلاعات اربابانه زن و بچه‌ها از پدر) از نظر وبر اشاره کرد.^{۸۳} از طرفی از طریق خریدن هدایای گران‌بها و جوایز دیگر برای شخصی (مثلاً شوهر برای همسر) محدودیت سادیستی او جبران نمی‌شود^{۸۴} تا به راهکارهای دیگر تصنعی دلخوش بود. انواع و شرایط سادیسزم زیادند و در کل ممکن است التقاطی یا مختلط باشند مثلاً یک شخص یا یک گروه ممکن است همزمان چند نوع گرایش سادیستی داشته باشد، اما در اینجا به کلیت فهم مطلب و شاخصه‌های آن اشاره شد و مثالهایی بیشتر در این باب آمده است.

با این توضیحات به خلاصه‌ای از سادیسزم و جمع‌بندی آن در بخش‌تئوری می‌پردازیم:



جدول ۱: انواع و نشانه‌های سادیسیم

جمع‌بندی انواع و نشانه‌های سادیسیم			
از نظر کارن هورنای		از نظر اریک فروم	
مثالها	موارد	مثالها	موارد
رابطه والد و فرزند با میل سادیستیک، وقایع سیاسی	۱- میل به استثمار و محروم ساختن دیگری	سادیسیم معلم و زندانبانها (شاگردان و زندانیان)	۱- گرم و شهوانی
میل به دیدن جنبه های صرفا زشت دیگران	۲- حسادت و میل به درمانده کردن دیگران	میل به تسلط بر دیگری	۲- سرد
کوچک کردن دیگری	۳- تحقیر دیگران	مادر و رؤسا و دیوانسالاران	۳- توأم با مهریانی
میل به آزار غیر فیزیکی در دیگران	۴- بازی با عواطف دیگران	به صورتهای خشن و فیزیکی	۴- افراطی
دست نیافتن به اهداف فرد باعث تعکيس و خشم نسبت به دیگران در او شود	۵- خود ایده آلی	جنايات و ژنوسايد سياسی و فرمان بر دیگری	۵- فرومایگی

جدول ۲: اشتراکات سادیسیم و ایدئولوژی

بعضی نقاط مشترک سادیسیم و ایدئولوژی	
سادیسم	ایدئولوژی
تبعیض نوعی سادیسم است	تبعیض در اندیشه و جزمیت اندیشی وانکیزیسیون
مانند حذف فیزیکی در سادیسم افراطی	کلیت گرایی (همه یا هیچ بودن)
محدودیت برای دیگران نوعی سادیسم است	خود ایدئولوژی محدودیت است
خشونت سادیسم همراه با عینت است	عینی بودن
میل به ایده آل خواهی با استفاده از آزار دیگران	اتوپایی بودن
کمک به اجرای عملی استثمار و تحقیر	خود اندیشه ایدئولوگ شده شروع استعمار و تحقیر است
تثبیت اندیشه ها صورت گرفته است	مصادره و توجیهات اندیشه بر نفع یا ضد خود
ابراز تمایل سادیست کسب قدرت است	پذیرش بدون قید و شرط و تکیه بر قدرتگرایی
نظم سادیستی	قبول بدون پرس و جوی در ایدئولوژی وجود دارد
خویشاوند پروری در حکومت‌های سرکوبگر به نوعی سادیسم	در ایدئولوژی نوعی نپوتیزم (خویشاوند پروری) به نفع
تبدیل شده و معمولا وجود دارد	ایدئولوژی و خودپروری وجود دارد

ملاحظه می شود در موارد جمع بندی شده بالا گاهی سادیسم به طور مختلط به کار می رود به طوری که گاهی جای انواع سادیسم باهم در نوع افراطی، خفیف و ... عوض می شود، یعنی اینکه یک شخص همزمان در طول روز یا یک زمان واحد چندین نوع سادیسم را ممکن است به کار گیرد.

به تعداد انسانها استعداد جنون وجود دارد و خودپرستی نوعی تشنگی جنون است^{۸۵} که عاقبت نشانه‌های سادیستیکی از خود نشان می‌دهد. با استناد به برخی توضیحات فوکو در تاریخ جنون ما از جنون سادیستیک نام می‌بریم که بسیاری از وقایع ناخوشایند تاریخ را ایجاد کرده است. با این وصف که ایدئولوژی با پتانسیل خود می‌تواند جنون ساختارمند و منظم بسازد، که رفتار مجریان امر را توجیه می‌کند. در سال ۱۵۳۲ دیوان عالی پاریس حکم کرد گدایان را دستگیر و آنان را در حالی که دو به دو زنجیر کرده‌اند و ادار به کاری در مجاری فاضلاب شهر کنند.^{۸۶} این در حالی است که قبل و بعد از سال ۱۸۱۵ هر یکشنبه با روند حتی قانونی، دیوانه‌های خشمگین را در ازای یک پنی به نمایش می‌گذاشتند و مانند حیوانات با آنها رفتار کرده و ادار به رقص و دلچک بازی می‌کردند، در این باره از شلاق زدن و شکنجه‌های فیزیکی ابایی نداشتند و از این رو بیشتر بر این امر و رسمیت سادیسم واقف خواهیم شد.^{۸۷} قابل ذکر است نمونه‌های عوض شده و تغییر یافته و حتی عینی این نوع رفتارها در دنیای کنونی غریب نیست.

در زمان برادران کارامازوف داستایفسکی از رنج کودکان و سادیسم والدین از زبان ایوان صحبت شده است.^{۸۸} شاید در وهله اول باورکردنی به نظر نرسد، اما زمانی که در کنار خود دختری را می‌بینیم که دچار خودسوزی شده و از طرف والدین برای حفظ آبرو یا مغالطات دیگر با آن همه درد و زجر زندانی می‌شود، به طوری که تاروهای پس از آن جان می‌سپارد، باور خواهیم کرد. همچنین وقتی می‌بینیم که سادیست خشونت وار با ایجاد تابوهای فراوان هر روز به کار خود ادامه می‌دهد و بسیاری از این موارد را که به حقیقت دیده و شنیده‌ایم، دیگر از برادران کارامازوف و بقیه نیز متعجب نخواهیم شد.^{۸۹} محدودیت‌ها و تابوهای فراوان، جامعه، هنر، طنز و خاصیت‌های مثبت دیگر را بدون شک مستعد سادیسم و آلوده می‌سازد. و وقتی ایدئولوژی سازنده تابوهاست طبیعتاً مسائل زیادی را گریبانگیر افراد و جامعه می‌کند. فروید هشدار می‌دهد که، تابوها قوانین، سنت‌ها و محدودیت‌های دیگر به وجود می‌آورند که هم به زنان و هم به مردان لطامت زیادی می‌زند.^{۹۰}

مسئله فقط به اینجا ختم نمی‌شود، همانطور که قبلاً ذکر شد کم‌اطلاعی بعضی والدین و صاحبان امر خود نوعی سادیسم فراگیر است، وقتی نویسنده‌ای مشهور اتفاقات مهم دنیا را به اشتباه درج می‌کند و آن را فراموش می‌کند آیا یک نویسنده نباید در مقابل نوشتن مسئول باشد؟! خصوصاً وقتی که اثراتش جهانی باشد و مهم‌تر از آن زمانی است که مسئله اشتباه کرده او به وضوح روشنی روز باشد. آیا این سادیسم خفیف و خزنده کم‌اطلاعی به کجا منتهی می‌شود؟! در مقابل نویسنده و صاحب نظری چون سارتر می‌گوید: من هنگامی آزادم که همه جهانیان آزاد باشند، تا هنگامی که در جهان یک نفر اسیر هست آزادی وجود ندارد.^{۹۱} آیا این شخص سادیسم را در وجود خود نخشکانده یا ضعیف نکرده است؟ و کسی چون شاملو در زندان سازنده و مستعد سادیسم، سادیسم را موشکافی و بر علیه آن سخن می‌گوید و این واقعیت را نمایان می‌سازد که، سادیسم در زندان در کسی به اوج می‌رسد و در کسی کشته می‌شود.^{۹۲}

وقتی ایدئولوژی سازنده ممنوعیت‌هاست و در نهایت منجر به سادیسم می‌شود، بهتر است اذعان کرد مفهوم برتری به هر شیوه (جز نکات مثبت زندگی مانند ورزش و امثال آن) نشانه‌ای از تفکر فاشیستی (سادیستی) است،^{۹۳} چرا که معمولاً از نظر یک سادیست سیاسی ایجاد امپراطوری و جنگ مظهر نجات‌بخشند.^{۹۴} که این خود نیازهای فراوانی برای ایجاد تابو دارد. وقتی هم موسولینی و هم گوبلز انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را از تاریخ حذف شده دانسته‌اند، چه جایی برای این

توضیحات بالا وجود دارد که تابو و سیاست را با هم به خدمت سادیست بودن خود و عده‌ای دیگر به کار می‌برند.^{۹۵}

بخش سیاسی و تاریخی

بحث سادیسم و ایدئولوژی شاید بیشتر از حد یک مقاله بگنجد، لذا در اینجا با استفاده از تاریخ مستند به برخی از رفتارهای سادیستی توسط سیاستمداران یا کسانی که مجریان ایدئولوژی خصوصاً از نوع قدرت هستند پرداخته می‌شود. در کلیت مطلب و ذکر نمونه‌ها از مواردی سخن به میان آمده که توسط حکومتها و اشخاص ایدئولوگ انجام شده است، از این رو بعضی مسائل سیاسی، تاریخی و رویدادهای جهان با توجه به شدت آن ذکر شده، و نمی‌توان بر تفسیر سیاسی صرف پسند و اکتفا کرد. فهم از دگر آزاری است که در اینجا می‌تواند نمایانگر بخش عمده‌ای از مسئله باشد.

لنین دستور داد خانواده تزار نیکلای را طوری از بین ببرند که حتی استخوانهای آنان محو شود، بر همین اساس بعد از اعدام آنان جسد‌های آنان را در اسید سولفوریک ریخته و بعد از حل آنها در چاهی ریختند (وقتی خانواده نیکلای اعدام شدند همسر و یکی از بچه‌های او از مریضی رنج می‌بردند).^{۹۶} از آن گذشته چه سرباهایی که در حکومت مائو و امثال آن از بدن جدا نشد،^{۹۷} چه جمعیت‌هایی که به طور عجیب و با سرعت کم نشد. لی شائوچو از دستیاران مائو در هفتم دسامبر در شهر فوتیان بعضی افراد را به شیوه شکنجه مین‌های انفجاری می‌کشت، به آهستگی انگشت قربانیان را می‌شکستند و زجرکش می‌کردند، در روش دیگر بدن قربانی را با فتیله به تدریج می‌سوزاندند و همسران قربانی‌ها را عریان، بدن‌ها و آلت‌های جنسی‌شان را با فتیله می‌سوزاندند و پستانهای آنها را با چاقو می‌بریدند.^{۹۸} شکنجه‌ها توسط مائویست‌ها بسیار عادی شده بود تنها در منطقه‌ای بیش از ۱۲۰ نوع شکنجه وجود داشت، در یکی از این روش‌ها لوله تفنگ داغ را به ماتحت قربانی فرو می‌کردند، در روش دیگر سیمی از آلت جنسی زندانی عبور می‌دادند، دور گوش او را می‌بستند و سیم را به ارتعاش در می‌آوردند، در تمامی مناطق مواردی از شکافتن سینه و بیرون آوردن قلب دیده می‌شد.^{۹۹} بستن سیم آهنی به بیضه‌ها و گرداندن شخص در شهر و اعدام او به راحتی اجرا می‌شد.^{۱۰۰} در تاریخ جنون، فوکو از تجاوزهای زیاد به زندانیان و مسائل بغرنج دیگر به وفور سخن گفته است.^{۱۰۱} بی دلیل نیست که بعضی از اعتقادات چشم اندازی تخیلی و زمینه‌ای اوهامی فراهم می‌کنند که برای ایجاد هر گونه وهم و خیال و هذیان و در نهایت (توجیه سادیسم) راه را هموار می‌کند.^{۱۰۲} این توهم زمانی بیشتر امکان اجرا دارد که صاحبان و مجریان در کنار خود به جای دوست افراد چاپلوس داشته باشند^{۱۰۳} و از این طریق رفتار سادیستیک خود را شعله‌ورتر کنند. لذا وقتی بعضی از رؤسای زندان مثلاً در روسیه به ساکنین اردوگاه کار اجباری می‌گفتند؛ کار کردن شما برای ما مهم نیست، مهم عذاب و درد و شکنجه روحی و مرگ تدریجی شماست، نباید زیاد متعجب بود.^{۱۰۴} اگرچه این مسائل در بطن اصلی خود باطل و لکه دار است، اما نباید از یاد ببریم که، در زندگی روانی فرض ما مبنی بر باقی ماندن همه وضعیت‌های گذشته فقط به این شرط صادق است، که اندام روحی ما سالم مانده باشد و قبلاً توسط سادیسم تخریب نشده باشد.^{۱۰۵}

در کنفرانس پوتسدام وقتی ترومن شنید گربه زائیده شد یا نوزاد متولد شده است (اشاره به آزمایش موفقیت آمیز بمب اتمی) به وجد آمد.^{۱۰۶} همین بمب وقتی بر سر ژاپنی‌ها در هیروشیما و ناگازاکی ریخته شد ترومن با غرور گفت «این بمب بزرگترین خبر در تاریخ است» و اصلاً از استفاده این بمب متأسف نبود.^{۱۰۷} اما مائو فراتر از آن برای تولد (تولید)

بمب جشن و سرور به پا کرد و کمی بعد در خلوت خود شعری بدین مضمون سرود «بمب اتم منفجر می شود، هر گاه تصمیم گرفته شود. آه چه لذت بی پایانی!»^{۱۰۸} وقتی روح سادیستیکی در کسی گل کند همه مسائل را تحت پوشش قرار می دهد، یک شخص به ظاهر نرمال حتی اگر بمب اتم برای او توجیه شدنی هم باشد، باید ناراحتی خاص خود را به دلایل انسانی و زیست محیطی پنهان نکند.

اردوگاه های کار اجباری (امثال آن از سوی اسپانیا در جنگ با کوبا، بریتانیا در جنگ با بوئرهای مهاجر هلندی و... در آفریقای جنوبی، شوروی، چین، فرانسه ۱۹۳۹ و اوج آن در هلوکاست نازیسم علیه یهودیان)، ژنوساید های تاریخ، تبعیدهای اجباری، زنده زنده سوزاندن تاینوس ها در قرن ۱۶ (نخستین قومی که کریستف کلمب با آنها روبرو شد) و امثال آن مواردی نیست که نتوان ریشه سادیسم را در آن نیافت، یا بهتر گفته باشیم مسائلی هستند که در شکل گیری ریشه سادیسم با ایدئولوژی همگام شده اند.^{۱۰۹} چکا (سازمان اطلاعاتی شوروی) در سه سال اول آن در بازجویی های سریع و بدون محاکمه ۲۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ نفر را اعدام کرد و لنین در مقابل موج اعتراضات در باره چکا گفت: من در مقابل این همه شکایات از چکا متحیرم اما همه اینها در مقابل خدمات چکا و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ناچیز است.^{۱۱۰}

از آن گذشته ریشه یابی ایدئولوژی سادیسم شده، قدرت کار را به آنجایی رساند که نادرشاه افشار یک شبه چشمان پسر خود را در بیابان^{۱۱۱} در حالی که رفتارهای از این قبیل با پوشش عدالت و غیره همراه است. کشتارهای سادیستیکی مناره های سر و امثال آن به پایان نرسیده و در تاریخ تداوم یافته است. در زمان صفویه در لشکر کشی به گرجستان هزاران اسیر زن و دختر و پسر آن مردم را به ایران آوردند و فروختند^{۱۱۲} که بعداً اثرات سوء آن یتیمی ها و بی خانمانی ها و بدبختی های دیگر در تاریخ ایران تداوم یافت. ساروتقی در زمان شاه عباس دوم در حکمرانی گیلان متهم رابطه با بچه ای شد، نتیجه آن قطع آلت او بود که تا آخر عمر برای جلوگیری از دفع ناشیست چکمه می پوشید.^{۱۱۳} در این مواقع تنبیه صرف کاری را از پیش نمی برد، جز آنکه دیگران را به یادگیری انواع سادیسم یا پس راندن عقده ها هدایت می کند، مسئله خوب و بد اینجا با پوشش سادیسم از بین می رود و خود را در قالب مالک تابو گونه جلوه می دهد (منظور ممنوعیتی است که در اشخاص به جا می ماند و با روشهای سرکوب حل نخواهد شد).

سنگدلانه تر وقتی است که اتهام بر بی گناهی سوار شود، به قول عمومی: خشونت های غیر لازم که حتی به مرگ متهم در زیر شکنجه منجر می شد، بی آنکه چیزی نصیب بازجو کند تداوم می یافت.^{۱۱۴} وقتی بیمارهای روانی در زندان قرار می گرفتند چه انتظاری برای سلامتی قانونی دیگر افشار باید قائل شد.^{۱۱۵} سادیسم با پوشش خشونت در کشتار زندانیان بی دفاع رشت در سال ۳۷ طوری بود که با یورش نیروهای نظامی عده ای توسط اسلحه گرم کشته شدند، حتی پس از اصابت گلوله، فردی به نام "رفیق اقدام دوست" نیمه جان بر روی زمین افتاد و یکی از نظامیان با پوتینی که بر پا داشت آنقدر به بیضه های او فشار آورد تا جان سپرد.^{۱۱۶} از این اتفاقات فراوان است در صورتی که محمدرضا شاه پس از حدود ۲۰ سال از زندانی بودن زندانیان ارتشی و... با تعجب می گوید مگر آنها هنوز در زندان هستند.^{۱۱۷} اینجا سادیسم بی خبری و کم اطلاعی هم گاهی آنقدر گل می کند که باورش برای خواننده سخت است. کشتن و کور کردن، خرید و فروش زنان و فرزندان توسط نادرشاه در کرمان، بخشیدن سه روزه مردم هویزه به سر بازان خود و قتل عام آنان، اخذ پانصد دختر باکره یا به جای کمبود دخترها اخذ پسران در کازرون طوری بود که باعث شد، مردم سیستان در کشتن زن و بچه ی

خود و بسیاری از فجایع دیگر به خاطر نداشتن مالیات (نداشتن امنیت) و امثال آن تعلل نکنند،^{۱۱۸} این شاید نتیجه همان سادیسم نظم باشد که اریک فروم از آن یاد می کند.^{۱۱۹} این نظم سادیستیک به جایی می رسد که منظره های آمیخته با سادیسم و ایدئولوژی عقب ماندگیهای فاشیسم و... را از هر لحاظ جبران کند (مثلا به سادیسم خود در اثر نظم ربانی پی نمی برند).^{۱۲۰} مرضی مانند پارانویا عمدتاً تجلی نیاز به تحمیل نوعی نظم و قاعده (همراه با خصیصه اصلی بدگمانی) بر دنیایی است که موحش و غریب شده است.^{۱۲۱} از آنجاست که تعجبی نیست که از اجساد یهودیان هولوکاست برای صابون و کود استفاده شود^{۱۲۲} و نیز تعجبی ندارد به اتهام گرسنگی توسط نگهبانان نازی کشته شوند، یا کودکان و زنان با چکمه های دارای سر آهنی به شدت کتک می خوردند و کشته می شدند.^{۱۲۳} وقتی به حرف های هنرش هیلمر فرماندهی پلیس نازی اس.اس که در سال ۱۹۴۳ در باره ی کشتار یهودیان می گفت: ما این مسئولیت را با نهایت عشق و با هیچ نوع صدمه درونی انجام دادیم و لذت می بردیم،^{۱۲۴} نظری افکنیم بیشتر به این نظم سادیستیک ایدئولوژیک پی می بریم.

در جریان هولوکاست مردی به نام "سپ" در آزار و اذیت زنان یهودی وقتی با اعتراض آنان مواجه می شد (که بچه به همراه داریم)، در مقابل کودک را از بغل مادر بیرون می کشید و آن را از وسط دو شقه می کرد یا پاهایش را می گرفت و سر او را به دیوار می کوفت، جسد او را به کناری پرتاب می کرد.^{۱۲۵} شاید نوع خفیف تر آن جدا کردن بی رحمانه و اجباری فرزندان و والدین در حکومت استالینی باشد.^{۱۲۶} این خشونت های سادیستی افراطی توسط بعثیان و شخص علی حسن المجید (علی شیمیایی) در کردستان عراق انجام می شد که از آن ذکر خواهد شد.

در همان اثنا وقتی بچه های یهودی از دست مأمورین اس.اس فرار می کردند، آنها با ضربات شدید تنبیهی اس.اس ها مواجه می شدند و قبل از فرستادن به کوره های مرگ با لبخند رضایت آمیز و خوشحالی غیر قابل وصف چهره سادیستی شان بیشتر مشخص می شد.^{۱۲۷} وقتی این چهره ها را بیشتر بشناسیم دیگر تعجبی در ویتنام، نرماندی، جنگ جهانی اول، دوم، واقعه ی دهکده می لای و صدها جنگ و فجایع شاید غیر لازم دیگر نداریم.^{۱۲۸} از این رو ماسک های روانی مخرب سیاست و ایدئولوژی در دنیا ما را به انواع وقایع ناخوشایند این اتفاقات آشنا می کند، و قطع سر اسیران و کشتن مردم عادی با پوشش ایدئولوژی سادیستانه را امکان پذیر می سازد.

بی نظیر بوتو نقل می کند وقتی برای آخرین بار پدرم (نخست وزیر عزل شده پاکستان با استفاده از کودتا توسط ژنرال ضیاء) را می خواستم ببینم و در سلول زندان با وضعیتی ناخوشایند هر چه از نگهبان درخواست کردم بگذارید داخل شوم و او را برای آخرین بار در بغل بگیرم اجازه ملاقات نزدیک نداند.^{۱۲۹} نظم سادیستیک بیشتر از اینها در وجود جوامع خسته سیاسی خود را نشان می دهد (منظور جوامع و شرایط نابهنجار سیاسی است که مردم آن را به بی تفاوتی یا دخالت سیاسی مخرب دور از جامعه پذیری سیاسی خوب وادار می کند)، در همین ارتباط بوتو نقل می کند زمانی که در پی ناآرامی هایی سیزده نفر از اعضای خانواده ای از طرفداران حزب مردم پاکستان (ppp) توسط طرفداران احزاب دیگر در آتش می سوختند، یکی از قربانیان در حالیکه از درد به خود می پیچید در خواست آب کرد و مزدوران در دهان او ادرار ریختند.^{۱۳۰} زمانی که سادیست های افراطی اینگونه ثابت می کنند چگونه رفتار می کنند دیگر شکنجه ها در زندان توسط مخالفین و با استفاده از نظامی گری عادی است و از به سخره گرفتن های روانی تا چسباندن سیگار به متهمین و استشمام بوی گوشت خود و بدتر از آن در تاریخ سادیسم و ایدئولوژی برای آنان عادی است.^{۱۳۱}

دادگاه‌های فرمایشی استالینی، شکنجه‌ها و ترورهای سری او از عجیب‌ترین‌های تاریخ است که بازگویی آن خود نیاز به کتاب‌ها دارد، پارانویای قدرت، پرستش شخصیت و سادیسیم ایدئولوژی کمونیستی در پس چهره‌ی عقده‌های فردی خود را پنهان کرده بود و این عقده‌ها به کسی حتی نزدیک‌ترین‌های او رحم نکرد. ۱۳۲

وقتی موسولینی ساعت حرکت قطارها را منظم کرد، یا هیتلر رفاه زیادی به مادران، میهن پرستان وطنی و کارگران داد، چه سودی دارد آنگاه که اتیوپی با گاز سمی نابود شود یا ملل دیگر غرق خون و قربانی (سادیسیم) آنها شوند، و چه سودی دارد اگر ملتی را برده سازند و قربانی ایدئولوژی سادیستانه ملت دیگر کنند. ۱۳۳ وقتی که کرملین (استالین) در آوریل ۱۹۳۵ مجازات مرگ را برای کودکان مجرم ۱۲ ساله و بالاتر تصویب کرد ۱۳۴ دیگر چه مهم است اردوگاه کمونیست چه موقعیتی دارد.

کرملین با تمسخر، برابری را تعصب بورژوازی، ۱۳۵ و مطرح کردن دموکراسی را دروغ بزرگ و تحقیر آن می‌داند. ۱۳۶ این مسئله شامل گروه نزدیک چون منشویک هم می‌شود و باعث می‌شود بلشویک‌ها تظاهر به منشویک بودن را با تیرباران کردن جواب دهند، و زمینه برای ریشه رفتار سادیستانه فراهم شود. ۱۳۷ پس با این بهانه این سرشت حکومت آنان می‌شود که به دیده تحقیر بر انسانهای تحت حاکمیت خود بنگرند و خوشحالند آزار تزاریسیم را بر دیگری جبران کنند. ۱۳۸ غافل از آنکه خود با شعار برابری رشد نموده‌اند، این کشاکش نتیجه ایدئولوژی آمیخته با سادیسیم، این پیامد را به دنبال دارد که وقتی مردم عادی از جمله هنرمندی در روسیه پرسشی درباره اخلاقیات می‌شنود، می‌گوید: اخلاقیات؟! وقت فکر کردن به آن را ندارم! اما اگر بین اخلاقیات و شلوار دست به انتخاب بزنم شلوار را انتخاب می‌کنم. ۱۳۹ زمانی که به این مهم اطلاع یابیم، کسانی که در طول شبانه روز با جبر چندباره در شوروی برای لباس نشان و دزدیدن آن توسط دیگران لخت می‌شدند، دیگر از گفته این هنرمند لب به دهان نمی‌گیریم. ۱۴۰ وقتی بین استالین، هیتلر، آمریکا و بریتانیا و بسیاری از وقایع تاریخی (ایدئولوژیکی) دیگر پیمانیهایی برای ضمیمه کشورهای دیگر به خود یا تقسیمات غیر انسانی وجود داشته و دارد، دیگر برای آنها چه مهم ملتی هست، انسانی هست، زندگی هست یا نیست! ۱۴۱ در نظام‌های قبیلگی و ایدئولوژیک شرط احراز سمت، سرسپردگی ایدئولوژیکی ظاهری به ارزش‌های نظام و پذیرفتن ظاهری شعاری و تکراری آنهاست. ۱۴۲ در اینجاست که سادیسیم بر تخصص و تعهد پیشی می‌گیرد و ناتوانی بر توانایی مقدم می‌شود. وقتی خسرو پرویز به دست درباریان کشته می‌شود و از سرسپردگی خبری نیست ۱۴۳ (در اینجا اشاره به ماهیت قدرت آمیخته با خشونت و سادیسیم است، که کشتار سردمداران یا گروه‌های تندرو معمولاً برای جایگزینی سادیست‌های دیگر است نه حذف سادیسیم) در آن نمی‌توان شک داشت که قدرت قابلیت تبدیل به قدرت منفی (یعنی سادیسیم) را دارد. اما تاسف آور آن است که حیوانی ترین جنبه‌های جنون و سادیستی تقدیس شود. ۱۴۴ پس راه چاره آن نیست که سادیسیم به مراحل حیوانی و شعاری تنزل یابد و اصولاً آن نیست که تقدس شود، بلکه باید شناخته و درمان شود. به قول اراسموس آیا چشم پوشیدن بر خطای دیگران، کورکورانه قضاوت کردن، خوشحالی از انحرافات آنها و... آیا همه اینها از دیوانگی (سادیسیم) ناشی نمی‌شود؟ ۱۴۵ مارتین لوتر کینگ می‌گوید: زندگی ما همان روزی به پایان می‌رسد که ما در مقابل اتفاقاتی که جلو چشمانمان به وقوع می‌پیوندد ساکت بمانیم. ۱۴۶ به معنی دیگر وقتی سادیسیم فراگیرتر شود آیا احساس ناامیدی بیشتر و به نوعی بی تفاوتی اخلاقی را نوید نمی‌دهد؟! با این مسئله که

ایدئولوژی به سوی یک‌رنگی گرایش دارد. اگر این گرایش ما را از تفاوت‌های فردی حتی در طبقه‌ای از مردم باز دارد ناسازگارانه و بالقوه خطرناک است.^{۱۴۷} برای ایجاد این یک‌رنگی و امثال آن حتی اگر به اندازه‌ای ماهر باشیم می‌توانیم خود را قانع سازیم که قتل و عام وحشیانه کودکان فضیلتی محسوب می‌شود.^{۱۴۸} در یک پژوهش ثابت شد وارد کردن درد و رنج عمدی به دیگران برای اغلب مردم مشکل است مگر اینکه بتوانند راهی برای انسانیت‌زدایی از قربانی خود بیابند.^{۱۴۹} آیا ایدئولوژی راهی جمع‌گرایانه و عوام‌پسندانه با چشم‌انداز امنیت روانی برای شخص به دست نمی‌دهد؟! بر این اساس رئیس انجمن روانشناسی آمریکا در اوایل دهه‌ی هفتاد شاید تا حدی حق داشته است بر پیشنهاد خود مبتنی بر دارویی در سطح جهان برای کاهش خشونت (سادیسیم) خصوصاً برای رهبران ملی با جوانب‌ریشه‌ای تأکید کند.^{۱۵۰} آیا بر این باور نبوده است تا هشدار برای خطر خشونت و سادیسم در جهان داشته باشد. عوامل ماثو معلمین ملی‌گرا را به شیوه‌های ناشایست با چاقو اعدام و یا می‌کشتند، در صورتی که قربانیان برای خود گور می‌کنند، قربانیانی دیگر زنده بگور می‌شدند و بدون هیچ احساس گناهی با شیوه‌های سادیستی کشته می‌شدند.^{۱۵۱} همچنین عشق‌بازی در ارتش سرخ ماثو باعث اعدام دو طرف می‌شد در صورتی که این امر برای رهبران از جمله ماثو اجرائی می‌شد، مفتول سیمی مذاب استخوان را از ران راست سیوچی تان عبور دادند و بسیاری دیگر زنده به گور شدند، این امور ایدئولوژیکی با پرسونای سادیستیک محرزتر خواهد بود.^{۱۵۲} یکی از کمونیست‌ها در نیان (چین) تعریف می‌کند، ما با عزت کامل گودالهایی را با دست خود قربانیان کن‌دیم آنها را در آنجا زنده بگور کردیم، وقتی داد زدند ملی‌گرا نیستیم، ما هم گفتیم حرامزاده‌ها برای ما فرقی نمی‌کند، ما می‌خواهیم شما بمیرید.^{۱۵۳} یکی دیگر از اشخاصی که ماثو برای لذت او از شکنجه دادن دیگران نهایت استفاده را می‌کرد ک‌کانگ بود، او در دادگاه‌ها با ساختار دگرآزایی استالین شرکت کرده بود و از شکنجه قربانیان لذت وافر می‌برد، این در حالی است که دهها هزار دهقان بر اثر گرسنگی تلف شدند و حتی آب و برنج پیدانمی‌شد تا با ولع بنوشند.^{۱۵۴} چه توجیهی می‌توان برای حکومتی که مدعی مدافع پرولتاریا است، داشت. جز اینکه سادیسم نیاز به توجیه بازی با گرایش ایدئولوژیک دارد.

ماهیت این مسائل وقتی برای ما آشکارتر می‌شود که متوجه شویم، غافل از آن هستیم که آدمی دشمنان قدیم آزادی را از میدان به در می‌کند و دشمنان تازه با کیفیتی دیگر که از لحاظ ماهیت با موانع برونی اختلاف دارند را به میدان می‌آورد. در اروپا (و دیگر جاها) غرور ملی و طبقاتی کسانی که قبلاً منزوی بودند چون خود را به گروهی وابسته می‌دیدند که از دیگر دسته‌ها بالاتر است، احساس غرور (اطلاعات کورکورانه) می‌کردند.^{۱۵۵} به همین سبب در کردستان با بافت سنتی و لطمه بر عزت نفس ملی تعجبی ندارد که فرد به سوی امیال سادیستی هدایت شود. و این امر طبیعی است که وقتی به دلیل ترس از دست دادن امنیت خود و از دست دادن عشق‌های گوناگون به مسیر قدرت سادیستانه گرایش پیدا کند.^{۱۵۶} از این رو ترس عدم امنیت یکی از نشانه‌ها و دلایل آشکار ساختار و جهت‌دهی سادیسم است.

نمی‌توانیم به این گفته فروید که جای سؤال دارد: واقعاً وقتی بورژوازی ریشه کن شد شوراها به چه کاری دست خواهند زد؟ بی تفاوت باشیم.^{۱۵۷} چرا که وقتی سادیسم جامی افتد و یکی از ارکان قانونی حکومت می‌شود آیا رفتارهایی مانند آنکه پسری وادار می‌شود با سیمی بینی پدر را سوراخ کند و خون آلود در دهکده بکشد تکرار نخواهد شد، زنی متهم به مخفی کردن غله در حکومت کمونیستی ماثو همراه نوزادی تازه متولد شده به کثیف‌ترین شیوه ممکن شکنجه

نخواهند شد. ریختن روغن داغ بر سر و روی دیگران و وادار کردن مردم به سادیسم اجباری، همچنین فشارهای سادیستیکی هزاران خودکشی به وجود نمی‌آورد.^{۱۵۸} بی‌شک وقتی سادیسم به شیوه منظم، و اجباری و آموزش داده جا بیافتد نمی‌توان تداوم سادیسم حتی بعد از فروپاشی بورژوازی و... را شاهد نشد، مطمئناً سادیست‌ها همیشه بهانه‌هایی برای اجرای اعمال پرخاشگرانه و غیرانسانی خود در موقعیت‌های مختلف خواهند داشت. بختیار علی نیز به این امر اشاره می‌کند که: همیشه قاتلان انسانی (سادیست‌ها) توجیهاتی برای آزار و شکنجه و کشتار دیگران در ذهن خود دارند.^{۱۵۹} جا دارد از فروید نقل کنیم که: ارزیابی انسانها کوششی است به منظور استحکام بخشیدن به اوهاشان به وسیله استدلال.^{۱۶۰} بچه‌هایی که یاد گرفته‌اند بچه‌های هفت، هشت ساله و همسن خود را بکشند، آیا دیگر فرصتی برای بلوغ فکری غیر سادیستیکی خواهند داشت تا بدانند که اوهام در ذهن آنان چگونه رشد نموده است!^{۱۶۱} و آیا بهانه‌هایی غنی و نهاده‌ینه شده در ذهن پرورش یافته سادیستیکی خود ندارند.

وقتی آموزش و پرورش، آموزش و قانون سادیستی باشد دیگر کسی گوشش به حقیقت و شکنجه بدهکار نیست تا خود را به زحمت ببیند از دو حقیقت راهم چون امری پنهان که باید طی کاوش‌های طولانی به دست آید، کشف کند. طبیعتاً این افراد شکنجه و وحشیانه در ملاء عام برای ابزار تحکیم قدرت را مورد بازبینی قرار نمی‌دهند.^{۱۶۲} و استحکام قدرت سادیستانه سیاسی حتی از راه غیر انسانی در جامعه‌ای که آسیب‌های سادیستی دیگری را به همراه دارد قبول می‌کند، تا بدینگونه کسی جرأت آزار آنها با توسل به قدرت را پیدا نکند.^{۱۶۳} پس عجیب نیست که مهرطلبی همان شخص که از میان کشاکش عقده‌های زیاد به قدرت یا رفتار مخلصانه دست یافته است را مشاهده کنیم، و کافیست بدانیم تظاهر به خوش رفتاری او گاهی قدرت خانوادگی، سیاسی، اجتماعی دنیایی را بر هم می‌زند یا آزار دهد.^{۱۶۴} غافل از آنکه همان سادیسمی که خود در دیگران ایجاد کرده فرد را ممکن است قربانی سادیسم کند.^{۱۶۵}

آدمی که کاملاً تسلیم به اصول و قوانین نظم و قدرت است، توانایی و استعداد عشق بی قید و شرط را از دست می‌دهد،^{۱۶۶} به طوری که او را هم مستعد سادیسم می‌کند و حداقل او را دچار عشق‌های نوروتیک می‌کند.^{۱۶۷} اریک فروم هشدار می‌دهد اگر انسان نتواند به عنوان موجودی آزاد زندگی کند و آزادی را درک نکند خطر پناه بردن به ایدئولوژی‌های فاشیستی و آزادی‌کش (سادیسم) در او وجود دارد، در واقع مغز او قرن بیستمی است اما قلب او عصر حجری.^{۱۶۸} مسئله اصلی آنجاست که اگر ایدئولوژی‌ها با حقیقت سروکار دارند چگونه می‌توانیم بگوئیم کدام یک از آنها درست است و چگونه در این باب می‌توانیم قضاوت کنیم!^{۱۶۹} با توجه به این مسئله که همه آنها مدعی راستی و حقیقت ایده خود هستند، این مسئله و سوءاستفاده از تفکرات انسانی باعث خواهد شد که مسئله‌ای مانند ناسیونالیسم با بار منفی همراه نشود.^{۱۷۰} حتی اگر این ناسیونالیسم خوش خیم، مثبت و انسانی پیشرو و لیبرال در چارچوب حقوق انسانی و اجتماعی باشد.^{۱۷۱} اما با همه سوءاستفاده‌هایی که امروزه از خیانت‌ها، تسلط‌های ملی، سرکوب و وحشیانه و... می‌شود، تفاوت ایدئولوژی‌های فاشیستی با دموکراسی بسیار است.^{۱۷۲}

وقتی مرگ از فرط گرسنگی، کارهای سنگین فیزیکی و اجباری، زنده به گور کردن و سوراخ کردن و بریدن اعضا، آدم‌خواری بر اثر قحطی، قربانی کردن چندین میلیون انسان، افراط در کتک زدن، خشن‌ترین رفتارهای سادیستی با معلمین، تجهیز خشونت دانش‌آموزان، توهین و اعدام نسبت به نویسندگان و... لذت بردن از تماشای شکنجه و خنده

بر آن، خوراندن نان آغشته به مدفوع، بریدن اعضای زنده و مرده انسانی و خوردن آن، بریدن حنجره و نای زنی قبل از اعدام، دستور به کشتار گسترده ولو غیر لازم، ریاضت کشی جنسی اجباری برای دیگران، شکنجه‌های شنیع و مرگ والدین در جلو چشمان دختر ۶ ساله‌اش، کشیدن دندانها با گاز انبر، آتش زدن باروت در حلق، قدغن کردن میهمانی و بسیاری از اعمال خشونت وار غیر انسانی برای شخصی و خصوصاً یک رهبر سیاسی عادی و تغفن می‌شود، دیگر چه انتظاری به داشتن درک تفاوت‌های فردی و انسانی و ملی در او می‌توان داشت و چه انتظاری بر حذف سادیسم از جامعه و ایدئولوژی داشت. ۱۷۳ منشا بسیاری از جنگها ریشه در فرازونشیب‌های اعمال سادیستی دارد. ظاهراً و به اعتقاد عده‌ای یکی از دلایل جنگ اول خلیج فارس با توجه به حرف‌های جرج بوش نوعی مبارزه احساسی با سادیسم بوده است: آه... شکنجه یک بچه معلول، تیر اندازی به پسران جوان در مقابل چشمان والدینشان، تجاوزات به زنان، شیشه شکسته در بدن مردم فرو کردن، شوک الکتریکی به آلت جنسی زنان و مردان کویتی و... (اینها بخشی از صحبت‌های بوش پدر قبل از حمله به عراق بود). ۱۷۴ البته با توجه به اینکه این اعمال و فجایع بارتر از آنها سال‌ها بر علیه مردم کرد انجام می‌گرفت و با سکوت مجامع بین‌المللی همراه بود، این ذهنیت تضعیف می‌گردد.

سادیسم جمعی

جنون جمعی و هیستری جمعی رفتارها و نوعی شیدایی جمعی هستند، که در آن افراد کنترل و رفتار منطقی خود را از دست می‌دهند به گونه‌ای که دچار هراس شده و رفتارهای غیر منطقی یکدیگر را تقویت می‌کنند، اگرچه این مدت زمان کوتاه باشد. ۱۷۵ شاید بهترین گزینه‌ای که جوابگوی ایجاد این شکل‌گیری سادیسم جمعی باشد چشم‌اندازی به روانشناسی اجتماعی است، هرچند ماهیت ایدئولوژی خود دارای بار کشش روانی جمع به سوی رفتارهای خشونت بار را داراست. افراد ناهم‌رنگ (اما مثبت) ممکن است مدت‌ها بعد مورد ستایش قرار گیرند از این رو کشش و فشار روانی به هم‌رنگ بودن در اجتماع قوی‌تر است و ناهم‌رنگی نوعی رسوایی در اجتماع با گرایش سادیسم جمعی می‌باشد. ۱۷۶ با توجه به اینکه سادیسم جمعی در این نوع اجتماعات و گروه‌ها بیشتر به صورت هم‌رنگی یا عقیده پذیرفته شده در خواهد آمد، هم‌رنگی در اثر فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی یا گروهی صورت می‌گیرد. ۱۷۷ یکی از عواملی که باعث این نوع هم‌رنگی می‌شود آراء اکثریت (یا فشار قانونی و جمعی) است. ۱۷۸ این در حالی است که ایدئولوژی همه چیز را قبلاً به نفع خود مصادره کرده است و زمینه را برای ایجاد خشونت جمعی پرورانده و فراهم کرده است. به عقیده دورکیم محکم‌ترین ارزشها و هنجارهای مشترک در میان افراد با قانون سرکوبگر به مورد اجرا گذاشته می‌شود، تا وجدان جمعی شکل بگیرد. ۱۷۹ به اصطلاح باید هیجان جمعی شکل بگیرد تا اختیار از کف برود و به اجرای هیجان پرداخته شود. ۱۸۰ اگرچه این امر مستلزم خشونت است، و زمینه را خود به خود مستلزم اجرای سادیسم می‌کند. وقتی اثر هاله‌ای (برداشت جزئی و یک سوگیری عمومی) به نفع یا ضرر کسی یا گروهی در افراد دیگر به وجود می‌آید ۱۸۱ پس می‌تواند اعمال سادیستی جمعی را برای خود هم توجیه و به وجود آورد. خصوصاً وقتی منظره‌های آمیخته با سادیسم و ایدئولوژی که به آنان احساس برتری بر دیگران و تشفی هیجانانگیز و کمبودها همراه باشد، این امر آسان‌تر می‌نمایاند. ۱۸۲ وقتی به کسی القاء شود که در خانه‌اش را به روی جذامی نگشاید و این عمل او باعث رستگاری او است

و یا تعقیب و گریز دیوانگان به خارج از شهر با شلاق نه تنها گناه نیست بلکه خیر و سرگرمی است،^{۱۸۳} پس نباید بر این گفته فوکو خرده بگیریم که سادیسم واقعیت فرهنگ همه‌گیری است که در پایان قرن هجدهم پدید آمد.^{۱۸۴} و حتی اگر انسان گرگ انسان است به طوری که او را کمک کند، شکنجه دهد، تحقیر کند قابل باور و حتی (تقدس) است و تعجب ندارد.^{۱۸۵} از این رو نباید بر گفته فروید بی تفاوت بود، که معتقد است: همیشه عده کثیری را می‌توان با عشق پیوند داد به شرط آنکه کسانی باقی بمانند که بتوان آنان را مورد پرخاشگری قرار داد.^{۱۸۶}

وضع ثابت به قول فروید و حتی سلسله‌ای از روزهای خوش با استناد به گوته^{۱۸۷} برای انسان قابل تحمل نیست اما چرادر بعضی موارد به صورت سادیسم هدایت می‌شود؟ (با این توضیح که در جوامع توسعه یافته تا حدودی به صورت مثبت هدایت شده و از وضعیت سادیستی بیرون رفته است) تلاش‌های ناشی از سادومازوخیستی فراری از تنهایی است^{۱۸۸} و این گریز بعدها در قالب جمع‌گرایی به دلایلی تاریخی، جغرافیایی و ... توانسته است در قالب سادیسم جمعی خود را نشان دهد. اگر تا حدودی دور اندیش باشیم، وقتی حیوانی که به نیت حمل گناهان از قبیله‌ای بیرون رانده می‌شد به سپر بلا معروف می‌شد، اما در روزگاران جدید سپر بلا برای توصیف شخص بی‌گناه نسبتاً بدون قدرتی به کار می‌رود که برای تقصیری که مرتکب نشده است سرزنش و نکوهش می‌شود، به چنین شخصی اجازه داده نمی‌شود به صحرا هم بگریزد، بلکه در معرض بی‌رحمی و شقاوت (سادیسم) و حتی مرگ قرار می‌گیرد.^{۱۸۹} اینگونه اسطوره‌ها توانسته‌اند بعدها این قابلیت شکل‌گیری را داشته و جمع را به سوی آن سادیسم بکشانند، لذا توجه به ریشه‌یابی جمعی شکل‌گیری سادیسم کار چندان دشواری نیست علی‌الخصوص زمانی که در قالب اندیشه خود را نشان دهد. هاینز کوهورت (روانکاو) اسطوره‌ها را اشیاء شخصی (cathexis) می‌داند، که بخشی از آنها گاه جزئی از خویشتن فرد می‌شوند و توجه مفرط خودشیفتگی می‌شوند. تا حدی که کوهورت نیاز روحی به این اشیاء شخصی را با نیاز جسمی به اکسیژن مقایسه می‌کند و اگر این اشیاء ارزش خود را از دست بدهند سلامت فرد به خطر می‌افتد. مثلاً فرد در تغییرات سریع اجتماعی و روحی از دست دادن شی و اسطوره باعث ویرانگری ساختارهای روحی خواهد شد. از جمله شکست صدام در جنگ خلیج فارس که برای بسیاری از عربها به شی مورد نظر تبدیل شده بود (یا شی گم شده خود را در صدام می‌دیدند) از این قبیل است. به همین دلیل روانکاو در باره کاریزما بر کسانی تکیه می‌کند که دارای جذبه کاریزمایی و شی از دست داده شده باشند. از این رو به عقیده نورمن کامرون افراد ممکن است در پی بحران شکست معنای شی و کاریزمای خود به پارانویا که محصول تلاش ناموفق است ممکن است دچار شده و پناه خود را در آن جستجو کنند که به جنون در جامعه کاذب منجر می‌شود.^{۱۹۰} به عقیده هاینز کوهورت خشم خودشیفتگی برای تیمار کردن جراحات خودشیفتگی فعال می‌شود.^{۱۹۱} از نظر اوتو کرنبرگ (otto kernberg) این نوع خود شیفتگی پارانویدی خود شیفتگی بدخیم است. با استفاده از این ترکیب شخصیتی رهبر کاریزمایی ویرانگر و سادیست حامیان مصیبت کشیده‌اش را از طریق متهم ساختن دشمنان خارجی، متحد و سازماندهی می‌کند.^{۱۹۲} خیلی از اعراب مازوخیسم، سادیسم، و اسطوره گم شده ترکیبی و گاه منفرد را حتی علی‌رغم تضاد با آنان در فرار یا ارجاع مشکلات به صدام را در او دیدند و از او حمایت کردند، با توجه به اینکه تاریخ عرب مملو از وسوسه‌های روانشناختی برای فرار از مشکلات سیاسی است.^{۱۹۳} پس درک آنکه اساساً ملت‌های زیادی از توهمات رهبران خود آسیب دیده‌اند، زیاد نمی‌تواند مشکل باشد.^{۱۹۴} تعجبی ندارد در

این شرایط بی‌رحمی توجیه شود و نوعی فراغت و آسودگی ذهنی و عملی به وجود آورد،^{۱۹۵} روشن است وقتی که جمع یا قدرتی تصمیم بر رأی بگیرد این آسودگی ذهنی آسان‌تر روی می‌دهد. وقتی بعد از حوادث هیروشیما و ناکازاکی از مردم آمریکا در مورد استفاده از این سلاح‌ها نظرخواهی کردند تنها ۴/۵ درصد جمعیت آمریکا احساس می‌کردند نباید از سلاح‌های شیمیایی استفاده می‌شد، عجیب آنکه ۲۲/۷ درصد معتقد بودند پیش از تسلیم ژاپن باید تعداد خیلی بیشتری از این بمبها استفاده می‌شد.^{۱۹۶} وقتی که در حکومت مائو اصرار می‌شد به دهقانان آموزش دهید هیچ رحم و دلسوزی نداشته باشند،^{۱۹۷} یعنی سادیسیم جمعی به وجود می‌آمد، که در نهایت با اعمال و فریادهای خشن بر تصدیق حذف فیزیکی شعار سر می‌دادند.^{۱۹۸} زمان استحکام سادیسیم وقتی فرا برسد و معمولاً با بهترین یدک خود یعنی ایدئولوژی همراه باشد، دادگاههای مائوئیستی و حکومت این شهامت را دارند کتابهای کوچک سرخ به سوی متهمین پرتاب کنند و سادیسیم جمعی را تثبیت و توجیه کنند.

کافی است بدانیم استالین سادیست ملت یا ملل شوروی را سادومازوخیست شده تحویل دنیا داد، سادیسیم نسبت به دیگران و مازوخیسم نسبت به خود را در راس امور مهم می‌دانست، و کفایت در این زمینه بدانیم تشییع جنازه او بقدری شلوغ بود که عده زیادی از مردم زیردست و پاله شدند. تحقیقات زیاد انجام شده در روانشناسی اجتماعی از جمله مطالعات صورت گرفته در بین سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۴۶ درباره سنگسارهای انجام شده نشان داد که بین اندازه توده جمعیت و خشونت رابطه‌ی قوی یافت می‌شود، هر چه جمعیت بیشتر بود بی‌رحمی‌ها بیشتر بود.^{۱۹۹} توده‌ها به وضوح قوه تصویری دارند، که می‌توان آن را همانند قوه تصور همه موجودات فاقد تفکر منطقی به آسانی و بسیار عمیق تحریک کرد. از این رو جنایت‌های توده‌ای و جمعی حاصل یک تلقین (گاه یک وهم بدون احساس گناه) هستند که پس از انجام امر یقین دارند به وظیفه خود رفتار کرده‌اند (معمولاً از این اعمال هم خوشحالند).^{۲۰۰} کفایت در اینجا به یکی از موارد همانند بعضی موارد دیگر در این نوشته یاد کنیم، و آن هم کشتن فرماندار باستیل به نام دولونه است که وقتی توسط جمعیتی محاصره شده بود ضربات بر روی او باریدن گرفت، و لگد او وقتی در حین کشیدن به صورت غیرعمد به پای یکی از حاضران خورد، کسی در میان جمعیت پیشنهاد کرد تا همان شخص سر فرماندار را از تنش جدا کند و جمعیت یکصدا چنین پیشنهادی را تصدیق کردند.^{۲۰۱} پس توده‌ها و جمع به صورت آسانتری خود را به اجرای سادیسیم راضی و خشنود می‌کنند، که چنین مسئله‌ای همبستگی نزدیک و مثبتی بین جمعیت بیشتر و خشونت بیشتر را نشان می‌دهد.

سادیسیم در کردستان

دولت‌های حاکم بر کردها، به طور سطحی برخی از شیوه‌های مدرنیته را برگزیده‌اند، ولی محتوای انسانی آن را به کنار نهاده‌اند.^{۲۰۲} اثرات سلطه سادیسمی در کردستان بیداد می‌کند، تنها می‌توان بدون زحمت در مکالمات و زندگی روزمره مردم به طور وفور به اثرات رفتار سادیستیک پی برد، بدبختانه‌تر آنکه خیلی‌ها به این سادیسیم ایجاد شده مفتخرند و در انجام آن به رقابت می‌پردازند. از نظر زیمل سه نوع سلطه وجود دارد: سلطه به وسیله فرد، جمع و قانون.^{۲۰۳} این سه نوع بر کردستان اجرا شده است، خصوصاً دو مورد آخر رنگ بیشتری داشته که این خود اجرای سادیسیم بوده و وضعیت را بیشتر و ریشه‌دارتر برای سادیسیم فراهم نموده است. ریشه سادیستی ترکها و عراق تنها به زمان حاضر محدود

نمی‌شود. وقتی سربازان ترک در منطقه نیش با زدن گردن ۹۵۲ سرباز صرب مناره سر درست کردند و یونانی‌های شیو را قتل و عام کردند، ۲۵۰۰۰ هزار نفر را کشتند و ۴۰ هزار را به بردگی فروختند، دیگر انتظارات ریشه سادیسم تبدیل شده به ایدئولوژی علیه کردها شاید عجیب نباشد اما آنان که هنوز از دست این سادیسم می‌نالند و نجات نیافته‌اند و قدرت کلی ترکها بر سادیسم علیه آنان متمرکز است، کردها هستند. ۲۰۴ وقتی تیمور بر بغداد و عراق و ایرانی سادیستی هدیه کرد دیگر چگونه انتظار نمی‌رود ریشه این اعمال صدام‌ها را بسازد. اگر گفته باشیم اجرای سادیسم در کردستان تابه حال همه مدارک و شواهد گفته شده را به تنهایی داراست شاید اغراق نکرده باشیم. بارزترین عرضه سادیستی در کردستان نداشتن پایه و تکیه عزت نفس ملی و آسیمیله شده برای این دیار و بوم است. اگر چه سادیسم در کردستان بنا به دلایل بسیار که اصلی‌ترین عامل آن وجود خود سادیسم و تداوم آن است به قلم در نیامده است، لیک کمبود شواهد بر آن هم محدود نیست. همچنان که اشاره شد، ساختار ریشه‌گذاری سادیسم و تداوم آن در کردستان به گونه‌ای بوده است که آدم گاهی می‌بیند در کلام، رفتار و دیگر وجوه زندگی این مردم نهادینه شده است. وقتی پایه‌گذاران ایدئولوژیک به سرسخت‌ترین سرکوبی‌های سادیستانه علیه خلق کرد دست زده‌اند، نمی‌توان انتظار بیشتری از این نوع نتایج بر مردم داشت. در این باره کافیه است اشاره کنیم بیش از شانزده حمله تاریخی به کردستان شده و جنگهای زیادی برای ژنوساید و کولونیالیسم کردستان انجام شده است. ۲۰۵ همیشه دشمنان آزادی با سادیسم سرد، گرم، محدود کردن، نرم و ملایم، افراطی و به همه شیوه‌های دیگر سادیستانه سعی در مازوخیست کردن این مردم داشته‌اند و از هیچ تلاشی برای ارضای سادیسم خود نسبت به این مردم فروگذاری نکرده‌اند. با این وصف به بررسی سادیسم در کردستان ترکیه و عراق می‌پردازیم.

کردستان ترکیه

در این مباحث گاهی بحث کردستان ترکیه و عراق به صورت اشتراکی و باهم یاد می‌شود، این دلیلی جز سادیسم مشترک علیه کرد نیست که مارا گاه و امی دارد به صورت درهم از آنها یاد کنیم. در دوران استالین (۱۹۲۷) برای خوشامد و رعایت نظر آتاتورک، گروه عظیمی از کردها از قفقاز جنوبی به آسیای میانه تبعید شدند. ۲۰۶ در سرکوب درسیم (کردستان ترکیه) در غارهایی را که مردان و زنان کرد بدانها پناه برده بودند دیوار کشیدند و آنها را زنده زنده سوزاندند، جنگل‌هایی که مردم بدانها پناه برده بودند آتش زدند و مردمی را که در آنها مخفی شده بودند کشتند. ۲۰۷ وقتی در بند ۸۸ قانون اساسی ترکیه آمده است: تمام ساکنان ترکیه، صرفنظر از نژاد و مذهب ترک هستند. ۲۰۸ دیگر این مسائل وظیفه و سرگرمی ایدئولوژیک می‌شود. از این رو باید بدانیم سرکوب ملی، آسیملاسیون و نابود کردن یک فرهنگ به هر صورت سادیسم است، سادیسمی که مولد صدها نوع سادیسم دیگر است.

از انکار کرد گرفته تا سرکوب قیام‌های شیخ عبدالله نه‌ری، شیخ سعید پیران و هر چیزی که نام کردی به خود به همراه داشته است و یا نام ارمنی را نشانه گرفته است تا کوچکترین مسائل کردی همه در قالب سادیسم شوونیستی ترک خواهانه عثمانی و آتاتورکی جای شده است. دولت ترکیه شواهد فراوانی در باره عملیات شیمیایی صدام و بیماران کرد عراقی در بیمارستانهای خود در سال ۱۹۸۸ داشت اما به علت مصلحت اندیشی و نرنجاندن بغداد ساکت ماند. ۲۰۹ همانطور

که سه روز پس از بمباران شیمیایی حلبچه در کنفرانس عالی اسلامی در بیست مارس ۱۹۸۸ بر سر همه مسائل منطقه بحث کردند، اما در مورد یکی از فجایع جدید قرن یعنی کرد و حلبچه و انفال تنها یک کلمه نیز مطرح نگشت.^{۲۱۰} وقتی پیمان لوزان برای ترک‌ها به معنی تداوم استقلال شوونیستی سادیستانه کشور مستقل و برای کردها به معنای مستعمره درآمد لابد نیازی نداشت بحثی در کنفرانس‌های عالی و امپریال‌ها در مورد کردها به میان آید.

ترکیه حتی اجازه نداد هیئت سازمان ملل بیماران شیمیایی کرد در ترکیه را ببینند.^{۲۱۱} تعجبی ندارد وقتی باز هم به سادیسم مشترک علیه کرد پی می‌بریم، در سال ۱۹۳۷ وقتی دو تن از رهبران کرد در روزنامه‌های عراقی بیانه چاپ کردند و از عراق و دیگر نمایندگان خارجی در مورد فجایع ترکیه علیه کرد از جمله استفاده از گازهای سمی ترکیه کمک خواستند، همه ساکت ماندند.^{۲۱۲} این در حالی است که، در سال ۱۹۸۳ وقتی پنج هزار پناهنده افغان به ترکیه رسیدند خوراک و مسکن کافی و پول مناسب در اختیارشان گذاشته شد. حتی بدانها کار داده شد.^{۲۱۳} اما ترکیه در قبال کردها تنها به اینها بسنده نکرد، ساکنان اردوگاه‌ها که حال عده زیادی از آنان وخیم بود راکتک می‌زد و بسیاری از اعمال غیرانسانی شدید را از آنان دریغ نکرد.^{۲۱۴} وقتی ایدئولوژی رسمی دولتی متکی بر مجازات (سادیسم) است^{۲۱۵} و وجوه اشتراک آن با دولت صدام فراوان است، دیگر زجر و مرگ بیماران چه معنایی برای آنها جز لذت بردن دارد. هزاران فجایع علیه کرد با ایدئولوژی کمالیستی وجود دارد که جان باختن ۴۵ کرد در زیر شکنجه یکی از موارد کوچک آن است.^{۲۱۶} سادیسم راسیسمی نظامی‌گری ترک به گونه‌ای گل کرده بود که در یورش به روستاها همه اهل روستا را جمع می‌کردند بچه‌ها و زنان در یک طرف و جوانان را در طرف دیگر قرار می‌دادند، مردان را لخت کرده و در جلوی چشم همگان زنان و مردان را شکنجه می‌دادند و بعدها آن را به زور در روستا می‌گرداندند، که به گفته PKK این آزمایشی برای نابودی خصائص انسانی است.^{۲۱۷} اما سادیسم تنها چیزی که برایش مهم نیست، انسانیت است. در یک کلام اسماعیل بیشکچی رسا می‌گوید کُردستان حتی مستعمره نیست بلکه از مستعمره بدتر است.^{۲۱۸} شکنجه کردن زنان در مقابل مردان دست و پا بسته آنها و تجاوزات گوناگون به آنها، عوض کردن نام‌های کردی و ضدیت با آثار فرهنگ کردی، خوراندن موش به زور به زندانیان و کشیدن همه دندان‌های آنان برای ترکیه کاری عادی بوده و هست.^{۲۱۹} آن وقت ترکیه از کوچکترین مسئله ترک‌های بلغاری بزرگترین مسئله بین‌المللی می‌سازد، و از این طریق نژادپرستی سادیستی خود را بهتر پوشش می‌دهد. طبیعی است تا وقتی که محمد طلعت وزیر داخلی ترکیه عثمانی بعد از ترور توسط یک جوان ارمنی به صورت محترمانه و سمبولیک به ترکیه برده می‌شود^{۲۲۰} دیگر اوج سادیسم نیز به صورت محترمانه و سمبولیک باقی خواهد بود.

کردستان عراق

سادیسم مشترک عراق و ترکیه بر علیه کردها و حتی دیگر ملیت‌ها و مذاهب مخالف خود دامنه وسیعی دارد، اما در این میان بیشترین اعمال سادیستی بر روی کردها انجام گرفته است به طوری که شاید صدها فیلم و کتاب نتواند بخشی از انفال را بازگو نماید. سادیسم بعث به لحاظ تاریخی و سیاسی پیشینه طولانی دارد اما زمان عبدالکریم قاسم شاید پایه آن محکم‌تر شد و در زمان صدام به اوج خود رسید. در زمان عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۶۱ با یورش بر علیه کردها حدود ۳ هزار نفر کشته و صدهزار آواره و ویرانی روستاها بر جا ماند.^{۲۲۱} عربیزه کردن مناطق مهم کردنشین (از لحاظ اقتصادی)

خصوصاً کرکوک آنقدر آشکار از زبان مقامات بعث رانده می شد که راهی برای اثبات مدرک نمی خواهد.^{۲۲۲} آنچه اهمیت ندارد کمترین حقوق انسانی برای کردها بود، سکوت سازمان ملل در مقابل شکایت کردها نسبت به برخی عوامل وخیم علیه آنان، فرصت این یاغی گری ها را به بعثیزم و کمالیسم می داد تا جایی که بعد از جنگ ایران و عراق (در زمان صلح) بارها از مواد شیمیایی علیه مردم کرد استفاده شد.^{۲۲۳} از قبل ریشه تاریخی ظلم به کرد بر سادیسیم بنیان گذاشته شده بود، قتل عام های مختلف کردها (از زن و کودک و پیر گرفته) و تجاوزات مختلف بسیار عادی انجام می گرفت.^{۲۲۴} در حوالی مارس / آوریل ۱۹۸۸ ارتش عراق، شمار زیادی از روستاییان کرکوک و باراده (Barada) را بازداشت کرد. در جریان این بازداشت یک رشته اعمال وحشتناک انجام گرفت: به دخترها در حضور پدر و مادرهاشان تجاوز شد، دیگران را شکنجه کردند و کشتند. بازماندگان را به اردوگاه های مخصوص و بسیار بدنام کوچ دادند.^{۲۲۵} در یکی از این اردوگاه ها تنها در یک ماه ۱۳۰۰ کودک در اثر سوء تغذیه و بدی شرایط و نبود دارو و درمان کافی مردند، که این شرایط در مورد سالخوردگان هم صادق بود.^{۲۲۶}

وقتی که صدام در مقابل دوربین می خندید و جنایات علیه بارزانی ها را به افتخار جهنم حواله کرد،^{۲۲۷} به قول بختیار علی به همه چیز بی شرمانه می خندید و کشتار نیروهای انبوه ایرانی برای او سرگرمی و خنده سادیستیکی بود،^{۲۲۸} دیگر او و عواملش چگونه می توانستند به آن فکر کنند که تنها در یک روستای کوچک ۳۳ بچه زیر چهار سال کشته اند،^{۲۲۹} زنده به گورها و کشتارها، آمال و آرزوی اصلی آنها بود. دیگر چه لزوم جوابگوی آن شبهای فراوانی که گروههایی از انفال شده ها از ترس کشتار و زنده بگور پیاده نشدند که با ماشین به آتش کشیده شوند، باشند. تلف شدن سه هزار نفر بر اثر گرسنگی، گرفتن نوزادان به زور از مادران و آزار زنان و تجاوزات فیزیکی و روانی به آنان، حواله زنان به دولت های مصر و دیگر کشورهای عربی با اسناد و مدارک هم فراوان و هم ناپیدا، از این داستان های سادیستانه (که سرگرمی لذتبخشی برای مجریان آن بود) در انفال و تاریخ کرد آنقدر فراوان است که نمی توان بازگو کرد.^{۲۳۰} به راستی زندگی در کردستان ساد و مازوخیستی شده و آنقدر سخت شده است که به قول شیرکوبی کس "نمی دانم از چه برایتان بگویم از حکایت آن نوزادی.... که ربع ساعتی زیست و در قهقهه یک سرباز مرد؟! از چه بگویم، از چه بگویم،...." ^{۲۳۱} تنها می توان گفت با این همه رنج آدم به یاد آموزه های بودا می افتد، زندگی رنج است، پیری رنج است، مریضی رنج است... به راستی در کردستان همه چیز رنج در رنج است.

در سال ۱۹۸۹ آمریکا در شرایط وخیم عراق (خصوصاً کردستان) کمک های قبلی خود را به عراق نه تنها متوقف نکرد بلکه دو برابر کرد.^{۲۳۲} آیا واقعا بوش (بوش پدر) نمی دانست صدام از بخش عمده این پول جز برای ژنوساید استفاده نمی کند، و آیا نمی دانست در فاصله سال های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸ حدود ۱۹۵ بار از اسلحه شیمیایی استفاده کرده بود.^{۲۳۳} لابد وقتی سادیسیم خفیف در سیاست قدرت های بزرگ به رنگهای گوناگون جا افتاده است دیگر نیازی به گوشزدی نیست. وقتی سخنگوی از مقامات بالای نزدیک ریگان اعلام کرد مسئله کرد جای نگرانی برای آنها نیست و ربطی به آنها ندارد دیگر نیازی نبود که برای آنها توضیح دهی و بنمایی که صدام بعد از جنگ و قبل از جنگ و زمان جنگ و همه وقت می کشد و نابود می کند.^{۲۳۴} علی حسن المجید صراحتاً به مزدور کردی گفت نمی توانم روستایت را ویران نکن من آن را ویران می کنم و آنگاه زن و بچه تو هم خواهند مرد. براستی این دیالوگ ها در نمایشنامه ها شاید یافت شوند با این

تفاوت که این واقعیت است، و شاید خواننده نمایشنامه‌ها و رمانها نداند در گورستانهای کشف شده و کشف نشده دسته جمعی انفال کردها هنوز گیسوان بافته شده زنان کرد، پستانک نوزادان و هزاران تراژدی دیگر یافت می‌شود.^{۲۳۵}

مسئله خطای سادیستی بحث که یکی از بنیان اصلی ایجاد سادومازوخیستی علیه کرد بوده است کم نخواهد شد، اما این بدان معنی نیست که از زمینه‌های دیگر خطای سیاسی احزاب کردی که به سادیسم و آلودگی سیاسی کمک کرده‌اند بگذریم. وقتی به این گفته داستایوفسکی می‌رسیم که هر کسی در برابر همه انسانها و امور باید جوابگو باشد شاید این امر بیشتر برایمان روشن می‌شود.^{۲۳۶} بختیار علی به درستی اشاره می‌کند که بدون شناخت سادیسم بحث نمی‌توان انفال را به کلیت پدیده‌های تاریخی، اجتماعی و روانی دیگر ربط داد به همان اندازه که خوانشی سیاسی است خوانشی اخلاقی و روانی نیز هست.^{۲۳۷} وقتی که زخمی‌ها زنده به گور می‌شوند و فجایع‌ها آفریده می‌شود چگونه این خوانش خصوصاً از لحاظ روانی گسترده نمی‌شود.^{۲۳۸} همچنان که گفته شد وقتی سادیسم مشترک بر علیه کرد اجرا می‌شد حتی ترکیه و بعضی کشورهای عربی از خوانش که هیچ به دور بودند بلکه بسیاری از ظلم‌های وحشیانه علیه کرد را انکار کردند.^{۲۳۹}

هر نوع گرایش دگر آزاری که فرض آن بر ذهن برسد علیه مردم کرد انجام شده است، از آن بچه‌هایی که علی حسن المجید (علی شیمیایی) آنها را به تانک می‌کوبید و با فریاد می‌گفت اینگونه کردها را ریشه کن خواهم کرد، گفته باشیم تا قربانی‌های مین‌گذاری جنگ بی‌طرف، به جان هم انداختن کردها علیه یکدیگر و ایجاد کردن یتیم خانه بزرگی به نام کردستان^{۲۴۰} که شبیه سادیسم مشترک همچون کشتار صد هزار یونانی توسط آتاتورک در ازمیر و کشتار و بریدن سر ارامنه بود، و همان سادیسم ویرانگری است که صد روشنفکر را (توسط آتاتورک) به دریاچه وان می‌اندازد.^{۲۴۱} همان طور که قبلاً اشاره شد، حکومت ترکیه کردهای زیادی را در غارهای در بسته سوزاند همین عمل هم توسط ارتش عراق در ۱۹۶۹ انجام شد و ۶۷ نفر از زن و بچه‌ها را در غاری زنده زنده سوزاندند.^{۲۴۲} همه دیکتاتورها که رگه‌های سادیستی زیادی در وجودشان هست به توجیه سادیسم یکدیگر با الفاظ عجیب و غریب ایدئولوژیکی می‌پردازند. یا خیلی راحت مانند علی الحسن المجید می‌گویند با اسلحه شیمیایی همه کردها را نابود می‌کنم، سازمان ملل هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.^{۲۴۳}

دیگر چه اهمیتی دارد که کشته شده‌های شکنجه را جلو سگ پرت کنند و چه اهمیتی دارد افسرانی به کشتار انسانهای بپردازند.^{۲۴۴} لابد ارضای سادیسم به هر حال باید اجرا شود و چه طعمه‌ای بهتر از مردم کرد که دستشان از آسمان و زمین کوتاه است. هر جا که سادیسم در رأس قدرت و ایدئولوژی ارضا بشود عواقب وخیم ناخوشایند روانی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی باید در انتظار آن مردم باشد. در بعضی نقاط جهان از طرف کشورهای غیر آسیایی و آسیایی پیشنهاد خرید زنانی داده می‌شود که خشونت بیشتری نسبت به آنها اعمال شود. در این میان بیشترین مشتری رازن‌های آسیایی که خشونت بیشتری را ممکن است پذیرا (نه از روی تمایل شخصی) باشند، دارند.^{۲۴۵} بر این اساس نمی‌توان منکر سادیسم خزنده قانونی شده خفیف و شدید در دنیا و در قانون دولت‌ها خصوصاً بر روی کردستان و زنان آن شد. چگونه باید انتظار داشت این نوع سادیسم در دنیای مردسالارانه کردستان بر علیه دختران و زنان مظلوم که چند باره و اجباراً مازوخیست شده‌اند، به وخامت بیشتری نگراید.

تداوم سادیسیم دودده اخیر در کردستان ترکیه و عراق

وقتی آدم صدای شکستن دست کودک کرد ترکیه‌ای را در قهقهه سربازی می‌شنود که به طور فجیعی آن را جلو دور بین می‌شکند، یادمان کوری سامارگو می‌افتد که می‌گوید: "... در آن هنگام که سرباز درست نشانه‌گیری کرده بود احساس رضایت می‌کرد و گفت باید مرده باشد، گلوله عدل خورد توی صورتش." ۲۴۶ با این تفاوت که این رامی خوانی و آن رامی بینی به ناچار باید بگویی شنیدن کی بود مانند دیدن. آن کودکی که چهره مظلومانه او را بخشی از کودکان بزرگ شده چون او فقط درک می‌کنند. چهره‌ای پر از تاریخ و تراژدی، چهره‌ای که ندیدند تا صدای شکستن دست او را شنیدند. باید معترف باشیم اگر هم دیده شد فراموش کردند.

سوزاندن کردها در غارها و جنگلها باز در سالهای ۱۹۹۴ در ترکیه تکرار شد ۲۴۷ و در همان سال چیلر حزب دموکراسی که حزبی کردی بود را منحل کرد. ۲۴۸ همین چند مدت پیش لازم بود باز سادیسیم به طور منظم اجرا شود لذا حزب د.ت.پ را بدون استدلال خاصی بصورت غیرقانونی در دسامبر ۲۰۰۹ توقیف و شوونیسم سادیستی خود را در حمله به مراکز فرهنگی در سال ۲۰۱۰ ادامه و تثبیت کردند، بماند چه‌ها که مخفیانه با نظر سادیستی بر کرد روان داشته‌اند. به قول یکی از سران کرد صدها هزار تیمور در کردستان هستند (تیمور یکی از بازماندگان عینی انفال که به طور عجیبی در یک قدمی مرگ انفال شدگان با آنکه تیر خورد، نجات یافته بود، می‌باشد). در مجموع روزانه صدها نتایج سوء از سادیسیم و اجرای آن که علیه کردها وجود داشته در قالب گفتار، رفتار و کردار آنها خود را نشان می‌دهد. در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ حدود ۳۲ هزار فعال روشنفکری ناپدید شدند. اینها فقط ناپدید نشدند بلکه با جا گذاشتن میراث نسل و صدها مسائل دیگر آن هم در جامعه توسعه نیافته کردی به وفور تداوم سادیسیم را خود به خود جا گذاشتند. در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ با تجهیز عشیره‌های غیرکرد کرکوک و سادیسیم ملی و شخصی و تعریب کردن ادامه داشت، با بخشش زمین و امکانات بیشتر به عرب‌های کرکوک، اسکان فلسطینی‌ها در کرکوک، ممنوعیت گفتگوی کردی در ادارات و مکانهای رسمی و تغییر نامهای کردی به عربی، حتی عدم باور به کردهای با هویت عربی شده، ویران کردن گورستانهای مربوط به کردها در کرکوک، خشونت‌های جدای دیگری صورت گرفت. ۲۴۹

از این گذشته با وجود تحولات مثبت دو دهه اخیر خصوصاً در کردستان عراق تنها با برگزاری انتخابات و حاکمیت ساختار دموکراسی در آنجانی توان ادعا کرد که دموکراسی در جامعه تحقق پیدا کرده است و همه دموکرات شده‌اند باید افکار، اندیشه و فرهنگ یک جامعه سنتی مبتنی بر ارزشهای دموکراتیک تغییر یابد. ۲۵۰ با این حال نباید از یاد برد که تداوم سادیسیم به صورت مدرن در حکومت عراق علیه کردها ادامه دارد، تا این لحظه هر روز بمباران‌های ترکیه در شمال عراق را می‌بینیم و هر از چند گاهی قربانیان جانی تازه‌ای می‌گیرد، دیگر آوارگی و اضطرابات خاص اثرات روانی آن بماند. تا جایی که صدام و بعثیزم تا آخرین لحظات زندگیشان و تا جایی که توان داشتند به سادیسیم خود خصوصاً علیه کرد ادامه دادند. آیا به پشت میز نشینهای بغداد کنونی که با خود درگیرند و کل کاسه کوزه‌های بی برنامه‌گی خود را بر سر کرد باز می‌شکنند و به تداوم سادیسیم خود و جمعی آن مشغولند چه می‌توان گفت. شاید همین بس که لغو کردن قراردادهای نفتی حکومت منطقه کردستان با روحیه سادیستی آنها سازگار است. ۲۵۱ و با این اعمال و قوانین خشک و دست و پاگیر آیا به پدران سادیسیم می‌توان سادیسیم را تدریس کرد، لابد نیروها تغییر یافته و اینها نیز دارند به گونه‌ای دیگر ادعای تداوم

وظیفه دگر آزاری می‌کنند.

مشکل است بیست یا سی سال زیر سلطه دیکتاتوری چون صدام حسین زندگی کرد بدون آنکه از آثار تداوم آن مجازات در امان بود. ۲۵۲ یعنی همانطور که اشاره شد یکی از عواقب سادیسم علیه مردم کرد ایجاد رفتارها و گفتارهای سادیستی در آنان می‌تواند باشد. نیچه پرمعنا به این وصف می‌پردازد که یک وجدان ناراحت به انسان آزارکردن می‌آموزد. ۲۵۳ به هر حال تداوم سادیسم در دو دهه اخیر علیه کردها را نمی‌توان انکار کرد، اما به دلایل تحولات سیاسی خصوصاً در کردستان عراق شاید در آن قسمت کردستان دارای تغییرات بیشتری بوده است، و از آن سادیسم همه جانبه فیزیکی، سیاسی و روانی و... کمی ضعیف‌تر خود را نشان دهد، اما آنچه ناخوشایند و خطرناک است آموزش و القاء سادیسم به خود مردم کرد است. با توجه به خشونت‌های تاریخی و تابوهای فراوان این مردم خصوصاً در خانواده‌ها و رفتار علیه فرزندان و روابط اجتماعی دیگر، سادیسم شکل دیگری به خود گرفته است و در این میان سادیسم تبعیض جنسی بیشتر روا داشته می‌شود، یعنی علیه زنان و دختران این خشونت هیستریکی ادامه بیشتری دارد، از این رو نیاز زیادی به آزادی، آموزش، علم پروری هست تا اندکی و در طی زمان به حذف رفتارهای سادیستی خطرناک و اصلی مبادرت نمود، تا تولد شیخ‌زاناها در کردستان حذف و از بین برود و به حداقل ممکن برسد. تا زمانی که اشخاصی از قدرت سادیستانه صدام هنوز خشنود هستند، و تا زمانی که بیشتر رسانه‌های جهان از کمترین سادیسم علیه کرد به خود زحمتی نمی‌دهند، باید اعتراف نمود که آموزش درک آزادی راهی بس دشوار اما آینده‌دار است.

سرانجام سادیسم و راهکار

سادیسم پدیده‌ای روانی است و انتظار برای ریشه کنی و ضعف آن کار آسانی نیست، تا جایی که می‌توان گفت ضعف همه جانبه آن دور از انتظار است. مطمئناً یکی از راههای اساسی ضعف برای سادیسم وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی است. فروید معتقد است تضاد اساسی (که ممکن است عامل اصلی و یکی از دلایل به وجود آورنده سادیسم باشد) از برخورد تمایلات غریزی با نهیات جامعه یا سوپرایگو ایجاد می‌شود، طبیعی است ریشه کن ساختن آن از این نظر مشکل است. اما به نظر کارن هورنای چون تضاد اساسی ناشی از رابطه خشن و ناسالم افراد با یکدیگر است، از بین بردن آن و جلوگیری از بروز را کاملاً ممکن می‌داند و به وسیله تغییر شرایط و محیطی که تضاد اساسی را به وجود آورده به طور حتم می‌توان آن را ریشه کن ساخت. ۲۵۴ گاهی شخصی سادیست از ترس آزردن دیگران چنان وحشت زده است که از هر گونه رفتار که علیه دیگران رنجش ایجاد کند بسیار می‌ترسد. ۲۵۵ این مسئله باید به صورت رفتارهای انسانی درمان شود، نه به صورت ترس سادیست از سادیست دیگر تا تضادهای اصلی از بین برود. طبیعتاً در جامعه‌ای با تولید رفتارهای روزانه فراوان و تولید تابوهای فراوان ایدئولوژیکی، تاریخی و.... نیازها (حداقل نیازهای اولیه) باید برطرف گردد، که این در وهله اول به آزادی و آموزشگاهها و گشایش دمکراتیک علمی فراوان نیاز دارد. محرومیت از نظر عاطفی آسیب جبران ناپذیری به همراه دارد که باید در انتظار اختلالات جدی آن بود، پس باید از خود پیرسیم در آغاز تکامل تمدن تحت چه تأثیراتی بوده، چگونه ایجاد شده است و چه چیزهایی روند آن را تبیین کرده‌اند. ۲۵۶ تا به گشایش زیربنای اصلی سادیسم بپردازیم و آن را به حداقل ممکن در رشد سادیسم و حذف آن برسانیم.

ارسطو معتقد است: بسیاری از مردم را نمی‌توان فقط با رفتار منطقی مجاب کرد زیرا استدلال مبتنی بر دانش نیاز به آموزش دارد و کسانی هستند که نمی‌توان آنها را آموزش داد.^{۲۵۷} اما آنچه مهم است اینکه آموزش ممکن است بسیاری از مردم را از پرخاشگری و گرایش سادیستانه دور نماید یا سادیسم آنها را خفیف می‌سازد، که ضرر کمتری برای جامعه دارد و آنها را از خشونت بیشتر به دور می‌کند. لمپن کردن و لمپن جلوه دادن دیگران باید به حداقل ممکن برسد تا ریشه کنی سادیسم دارای چشم اندازی امیدوارانه باشد.

خشونت باعث عدم ارائه انتقادهای سازنده علیه خود می‌شود، که این می‌تواند در اضمحلال و ضعف سادیسم با توجه به تجارب دنیا کمک زیادی بکند.^{۲۵۸} برای پیشرفت دموکراسی که خود ایدئولوژی‌های رقیق‌تر را می‌کشد و سادیسم را به کنار می‌راند، نباید به حدی که به دست آمده اکتفا کرد و باید بیشتر برای شکوفایی و فرایند رشد آن تلاش کرد. شکست نیروهای اصحاب انکار تنها در صورتی میسر است که دموکراسی به بزرگترین ایمانهای یعنی راستی و آزادی مسلح گردد و در تحقق مثبت خودانگیخته فردی به جستجو پرداخته شود.^{۲۵۹} تا این مسئله به واقعیت بپیوندد که اندیشه‌ها تا جایی دارای قوت و اعتبار و سلامتند، بتوانند نیازهای برجسته انسانی یک خوی اجتماعی را جوابگو باشند.^{۲۶۰} بجاست که بگوئیم ایدئولوژی و سادیسم نمی‌تواند جوابگوی اعتبار و قوت باشند چون با آزادی و نیازهای انسان در تضادند. تاریخ به ما می‌آموزد هیچگاه نباید به جنگ جهان رفت، نه ناپلئون توانست پیروز شود نه هیتلر، چه رسد به صدام، دلخوش کردن به چند جریان کوچک و بازی‌های خطرناک (خصوصاً در سادیسم) نشانه کج فهمی و بی خبری است.^{۲۶۱} به هر حال اثرات ایدئولوژی سادیستی است که مصیبت کرد بودن زائیده شده است و با کمک به افول آنتروپی آن این مهم رفع روز افزون می‌یابد. پوپر معتقد است هیچ ایدئولوژی جدیدی راهگشانیست و مبارزه در این راه در هر حال ارزشمند است، چرا که خطرات بزرگی در آن نهفته است.^{۲۶۲} و حتی در این راه ممکن است به متعصبانی هیستریک تبدیل شویم.^{۲۶۳} (همان هیستریک سادیست شده که از خطرات آن ذکر رفت). یکی از نمونه‌های آن شاید ساخاروف (دانشمند هسته‌ای روسیه) باشد که در ابتدا و تا حدود ۴۰ سالگی شدیداً مجری و مطیع کمونیسم استالینی بود و حتی استالین را انسان دوست بزرگ می‌دانست، ساخاروف بعداً پشیمان شد و از کار خود شرمندگی اذعان کرد^{۲۶۴} اما این شخص قابلیت این را داشت که در جوانی مانند یک جنایتکار سادیست رفتار کند.^{۲۶۵}

نتیجتاً باید با تمام تعصبات و مصائب گذشته و در پیش رو که سادیسم و ایدئولوژی آن را به وجود آورده‌اند باید اذعان کرد و فهمید که، راههای بی نهایت متنوعی می‌توانند این تمایلات پرخاشگرانه و سادیستی را در مردم کاهش دهند و برای تقویت همدلی و تقویت عزت نفس در میان آنان نباید ناامید شد. آموزش یکی از این شیوه‌ها است. با استفاده از آموزش‌های غیر خشونت بار و تحکیم و تلاش آزادی توأم با مسئولیت برای صلح پایدار (حذف و به حداقل رساندن سادیسم) گام برداشت.^{۲۶۷} مسئولیت ما در برابر بچه‌ها زیاد است، دست کم به آنها در مورد این حقیقت که بزرگترین اهریمنی‌هایی رحمی است، به فرزندان خود آموزش دهیم.^{۲۶۸} به عقیده دموکریتوس آموزش شخص را اصلاح و سرشت او را از نو می‌سازد، چرا که سرشت و آموختن رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند.^{۲۶۹} و اگر فرومایگان (که یکی از انواع خطر ساز آن میل به سادیسم است) به منصب دست یابند، به همان اندازه ناشایستگی نیز بی پروا تر و خطرناک‌ترند.^{۲۷۰} به علاوه پیشرفت بشر به تلاش او بستگی دارد، انسانها باید به یاری مغزها و دست‌های خویش نهادهایی بنا کنند که به

آنها امکان متمدن شدن (و محور رفتارهای سادیستیکی) را بدهد.^{۲۷۱} از این رو باید سعی کنیم این گفته دموکریتوس را به اجرا گذاریم، که اگرچه در نظر همه آدمیان چیز واحد نیک و راست است (در ایدئولوژی این میل وجود دارد)، اما باید بدانیم مردمان متفاوت چیزهای متفاوت را لذتبخش می دانند.^{۲۷۲} لذا این تفاوت های فردی را با تکثرگرایی برای حذف و نابودی سادیسم و راهکارهای مثبت دیگر مستقر سازیم. در هر صورت وقتی سیاستمداران به این نتیجه برسند که فراغ از جهت گیری های سیاسی به مسائل فرایندهای روانی از جمله سادیسم و علی الخصوص در نظامهای سرکوبگر توجه کنند، می توان انتظار بهبود شرایط برای حذف سادیسم را داشت. باید قبول کرد که حجم مطالعات در این گستره سیاسی روانی باید بیشتر شود. انکار سادیسم مانند این گفته حسن ارفع در باره کردها است: و بدین ترتیب اگر وجود قضیه ای به نام کرد انکار شود، باز هم مسئله کرد باقی خواهد ماند.^{۲۷۳} مسئله سادیسم هم با انکار و اجحاف بیشتر از بین نمی رود. به قول تروتسکی ترجیح فرار از خطر شلیک یک رولوی مستقیم ضروری تر از فرار تکه های کوچک سم است، اما این به هیچ وجه به معنی آن نیست که خطر سم شر کمتری دارد.^{۲۷۴} خطر سادیسم ریشه دار همانند آن سم است.

نتیجه گیری

با تحلیل ها و نگاهی به تاریخ کلی جهان و حوادث کوچک و بزرگ نمی توان منکر رابطه پیچیده و ریشه دار بین ایدئولوژی و سادیسم (کسب لذت از دگر آزاری) شد. با توجه به اینکه بین سادیسم و ایدئولوژی مشابهت هایی چون کلی گرایی و مسخ شدگی ذهن وجود دارد چگونگی این پیچیدگی و سیستماتیک بودن مسئله نیاز به موشکافی تاریخی، اجتماعی و روانی دارد تا به بررسی کلی و فرایند نتیجه گیری نهایی مبتنی بر این رابطه رسید.

سادیسم در تاریخ باز نمود پیدا کرده است که این باز نمود و انعکاس مشکلاتی بسیار وحشت انگیز و جبران ناپذیر فردی، اجتماعی علی الخصوص سیاسی آفریده است. ایدئولوژی ها هر چه خشک تر و سخت ساختارتر باشند باعث ذهنیت سادیستیک شدیدتر و در نهایت دگماتیسم می شوند. در شکل گیری سادیسم آمیخته با ایدئولوژی عوامل زیادی از جمله خشونت جغرافیایی منطقه محل رشد ایدئولوژی، شکل گیری توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی مناطق و مسائل روانی و شخصیتی و مواردی از این قبیل مؤثر است، بنابراین واقعیت که رشد خشونت و دیکتاتور مابی در مناطقی افزون تر بوده است.

از طرفی تاثیر جزمیت و غیر تغییر پذیر بودن ایدئولوژی در مستعد بودن رشد سادیسم افراد طبیعی است. دو تن از روانشناسان (کارن هورنای و اریک فروم) توجه بیشتری به سادیسم نشان داده اند. آنها تقسیمات متنوع و مختلف از جمله افراطی، سرد (نرم و ضعیف)، محدودیت برای دیگران، تسلط بر دیگران، تحقیر دیگران و استعمار، توأم با مهربانی و خود ایده آلی انجام داده اند، در این باره بسیاری از رفتارهای کوچک و بزرگ بنا به نوع آن که هدف دگر آزاری در آن گنجانده باشد جزء سادیسم است.

ایدئولوژی با ماهیت تابویی خود به ایجاد و رشد سادیسم در افراد کمک می کند، تا حدی که به تعداد انسانها تنوع جنون و دگر آزاری بسازد. در تاریخ ما شاهد رفتار و فجایع علیه بشریت هستیم از ژنوساید گرفته تا آسیمیلیسیون و محدودیت های زیادی برای ملت ها و قوم ها، فرزندان و صدها مورد دیگر مشاهده می شود، که شاید استالین، هیتلر و

تیمور لنگ و آتاتورک‌ها تنها نمونه‌هایی از آن باشند.

سادیسیم جمعی در اجتماع به صورتی در خواهد آمد که جمع را به سویی سوق می‌دهد تا نوع قانونگذاری، اندیشه و هیستری جمعی را بارنگ اصلی سادیسیم انجام دهند، تا جایی که لذت از شکنجه فردی و جمعی توسط توده عادی شود و بدتر از آن بر آن مهر تایید قانون هم گذاشته می‌شود. این جاست که وضع وخیم‌تر می‌شود و تولید رفتار آزارگرانه افراد و جمع‌گرایی سادیستی تا جایی پیش می‌رود که در زندگی هنجار می‌شود به این معنی که لزوم سادیسیم انکارناپذیر می‌شود. اما در جوامع پیشرفته‌تر و توسعه‌یافته‌تر با توجه به دموکراسی انسان‌مدار این عوامل جای خود را به فعالیت‌های مثبت انسانی و آزادی داده‌اند تا جایی که ممکن است ریشه سادیسیم را بسیار ضعیف و حتی خشکانده باشند.

کردستان ترکیه و عراق نیز از قربانیان اصلی سادیسیم ورده‌اول در جهان هستند، چه به صورت افراطی و نسل‌کشی فیزیکی و... و چه به صورت آسیمیلیاسیون فرهنگی و سیاسی و فردی قربانی شده‌اند، تا جایی که از هیچ تلاشی در این زمینه فروگذاری نشده است. ۱۸۲ هزار کشته و مفقودالاثر انفال، ویرانی پنج هزار روستا در کردستان عراق و بیش از ۴۵۰۰ روستا در کردستان ترکیه تنها نمونه‌های از نتایج این سادیسیم ملی هستند. سادیسیم ملت علیه ملت با ایدئولوژی راسیسمی و مقدس سالهاست کردستان را قربانی کرده و می‌کند.

سادیسیت‌های کردستان تقدیس می‌شوند و این تقدیس در دو دهه اخیر ادامه بیشتری داشته است، بمبارانهای روزانه، بستن احزاب از جمله د.ت.پ، سرکوبهای مختلف منابع فرهنگی و سیاسی و مخفی پست مدرنیستی دیگر ادامه دارد. کشتن روشنفکران، ترور نخبگان در گذشته و حال، محرومیت همیشگی مناطق کردنشین حتی توسط عراقیون ائتلافی و غیرائتلافی کنونی آنان را در یک نقطه مشترک، یعنی سادیسیم علیه کرد، ائتلاف و ارتباط برای انجام قدرت با پرسونای سادیستی، بهم مرتبط ساخته است.

با همه اینها نمی‌توان اذعان کرد سادیسیم ریشه کن نخواهد شد یا نمی‌توان مطمئن به ریشه کنی یا تضعیف آن هم شد. آموزش، آگاهی عمومی، آزادی، خودانگیختگی مثبت با دوری از تعصبات ملی و فردی و مذهبی می‌تواند به تضعیف ایدئولوژی سادیستانه کمک زیادی بکند، در این راه بار گرانی بر روی شانه نخبگان سنگینی می‌کند، تا به روشن اندیشی بیشتر به پایان امیدوار بود. به طور مسلم آزادی سادیسیم را ضعیف می‌سازد و حذف قوانین سفت و سخت و تبعیض آمیز و غیرانسانی به حذف انواع سادیسیم از جمله انواع عمده آن کمک شایانی خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱- اسپریگنز، توماس. فهم اندیشه‌های سیاسی. تهران، نشر آگه، چاپ پنجم، مترجم: فرهنگ رجایی، ۱۳۸۷ ص ۲۲.

۲- اراسموس، دسیدروس. در ستایش دیوانگی، تهران، نشر پژوهش فرزانه روز، چاپ ششم ۱۳۸۷. ص ۴.

۳- همان ص ۱۵.

۴- قلی، علی رضا. جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران، نشر نی؛ چاپ نوزدهم، ۱۳۸۱. ص ۴۲.

- ۵- همان ص ۴۴.
- ۶- بریون، مارسل، *منم تیمور جهانگشاہ*. تهران، انتشارات بهزاد، چاپ چهاردهم ۱۳۸۸. ص ۹۷.
- ۷- بریون، مارسل به کلیت کتاب مراجعه شود.
- ۸- برتون، رولان. *قوم‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی، مترجم: ناصر فکوهی. چاپ سوم، ۱۳۸۷ ص ۲۰۱.
- ۹- بریون، پیشین، ص ۶۳۸.
- ۱۰- ابریشمی، عبدالله. *هویت تاریخی و مشکلات کنونی مردم کرد*. تهران، نشر آنا، چاپ اول ۱۳۸۵ ص ۱۳۶.
- ۱۱- روزولت، آرچیبالد. *شوق آموختن*. تهران: انتشارات اطلاعات، مترجم: صهبا سعیدی، چاپ دوم، ۱۳۷۴. ص ۲۰۸-۲۰۶.
- ۱۲- روزولت، همان، ص ۱۷۱.
- ۱۳- هوگو، ویکتور. *عصیان*، چاپ شفق. ترجمه: حمید عنایت بخش. چاپ اول، ۱۳۶۲. ص ۲۴۲.
- ۱۴- فتح‌الله زاده، اتابک. *خانه دایی یوسف*. تهران، نشر قطره، چاپ ششم. ۱۳۸۸. صفحات ۶۹ تا ۷۴.
- ۱۵- اسپریگنز، همان ص ۱۴۴.
- ۱۶- بختیار علی، "دواہمین زہرہ خہنہی دیکتاتور" (آخرین لبخند دیکتاتور). www.bachtyar.ali.com.
- ۱۷- داستایوفسکی، فودور. *ابله* (جلد اول)، تهران: انتشارات نگارستان کتاب، چاپ اول. مترجم: منوچهر بیگدلی خمسه. ص ۲۰.
- ۱۸- آشوری، داریوش. *دانشنامہ سیاسی*. انتشارات مروارید، تهران، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۷. ص ۵۲.
- ۱۹- بشیریه، حسین. *آموزش دانش سیاسی*، تهران، نشر نگاه معاصر. چاپ ششم، ۱۳۸۵. ص ۱۰۶.
- ۲۰- یان‌کرایت، *نظریہ اجتماعی کلاسیک*. تهران، نشر: آگہ. چاپ چهارم، مترجم: شہناز مسمی پرست، ۱۳۸۸. صفحات ۱۸۶ تا ۱۹۷.
- ۲۱- همان.
- 22- Rennison, Lalgee; Arden, Bucholz. (2008). Militarism. Encyclopedia of Violence, peace, & Conflict. Pages 1218-1227.
- ۲۳- بشیریه، پیشین، ص ۱۰۵.
- ۲۴- عباس زاده، یوسف. "بررسی زمینه‌های روانشناختی بروز ایدئولوژی‌های خاص در جوامع خاورمیانه"، *نشریہ روزه‌ف*، شماره ۵ و ۴، سال ۱۳۸۶ ص ۶۲.
- ۲۵- همان، ص ۶۳.
- ۲۶- فتح‌الله زاده، همان ص ۴۹.
- ۲۷- کائوتسکی، کارل. *علیہ لنینیسم*. تهران، نشر اختران، ترجمه: منوچهر صالحی. چاپ: اول، ۱۳۸۳. ص ۲۸.
- ۲۸- کائوتسکی، همان ص ۱۰۷.
- ۲۹- فروید، زیگموند. *تمدن و ملالتهای آن*. تهران، نشر ماهی. مترجم: محمد مشبری. ۱۳۸۲. ص ۱۴.
- ۳۰- رابرت اکلشال و همکاران. *مقدمه‌ای بر ایدئولوژیهای سیاسی*. تهران، نشر مرکز. مترجم: محمد قائد. ۱۳۸۵. صفحات ۲۶، ۲۷، ۲۸.
- ۳۱- همان، ص ۳۰. همچنین میتوانید نگ کنید به: اسپریگنز، همان ص ۵۰.
- ۳۲- اراسموس. *پیشین*، ص ۱۵.
- ۳۳- همان ص ۳۵.
- ۳۴- احمدی، بابک. *معمای مدرنیته*. تهران نشر مرکز. چاپ پنجم، ۱۳۸۷. ص ۳۵.
- ۳۵- همان ص ۱۸۴.
- ۳۶- رابرت اکلشال، پیشین، ص ۷۷.
- ۳۷- توماس، هنری. *بزرگان فلسفہ*. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (جلد گالینگور). مترجم: فریدون بدره‌ای، چاپ

پنجم، ۱۳۸۶، ص ۴.

۳۸- ارونسون، الیوت. روانشناسی اجتماعی. تهران: انتشارات رشد. مترجم: حسین شکر کن. چاپ پنجم، ۱۳۸۷، ص ۲۹۳.

۳۹- کاکایی، عباس. "نقش ایدئولوژی در رفتار سیاسی (بررسی جنبش کرد در ترکیه)"، نشریه روژه ف، شماره ۸ و ۹، ۱۰، ۱۳۸۷، ص ۱۸۹.

۴۰- فوکو، میشل. اراده به دانستن، تهران، نشرنی. مترجم: نیکو سرخوش و همکار، چاپ پنجم، ۱۳۸۸، ص ۱۰۱.

۴۱- رنسون، استانی ای (آلن). روانشناسی سیاسی جنگ خلیج فارس. تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ: اول،

ص ۱۳۹.

42- Andrews, Gavin; Singh, Michelle; Bond, Michael. (1993). The defense style questionnaire. journal of nervous and mental disorder. Vol: 18 No: 1 pp:246_256.

۴۳- مارکوزه و پوپر (گفتگو). انقلاب یا اصلاح، تهران، انتشارات خوارزمی، مترجم: ه. وزیری. چاپ چهاردهم، ۱۳۸۰، ص ۶.

۴۴- اسپریگنز، همان ص ۱۳۳.

۴۵- مارکوزه و پوپر، همان ص ۵۲.

۴۶- اسنودن، روت، خود آموز فروید. تهران، انتشارات آشیان. مترجم: نورالدین رحمانیان. چاپ: اول، ۱۳۸۸، ص ۱۶۸.

۴۷- مارکوزه و پوپر، همان ص ۵۳.

۴۸- ملکبان، مصطفی. آیا دین ایدئولوژیک است؟، روزنامه ایران، ۱۴ و ۱۶ و ۱۳۷۹/۸.

۴۹- فوکو، میشل. تاریخ جنون، تهران، انتشارات هرمس. مترجم: فاطمه ولیانی، چاپ هفتم، ۱۳۸۸، ص ۱.

۵۰- اسلامی نسب، علی. رفتارهای جنسی انسان. تهران، انتشارات حیان، ۱۳۷۶، ص ۶۳.

۵۱- کاپلان و سادوک. دستنامه روانپزشکی بالینی. تهران، انتشارات ارجمند، چاپ: دوم. مترجم: محسن ارجمند، ۱۳۸۶، ص ۳۵۷.

۵۲- همان ص ۳۵۷.

۵۳- اسپریگنز، همان ص ۵۵.

۵۴- فروم، اریک. آنا تومی ویران سازی انسان، تهران، انتشارات آشیان، مترجم: احمد صبوری، ۱۳۸۵، ص ۳۵۳.

۵۵- احمدی، پیشین، ص ۱۳۳.

۵۶- کاپلان و سادوک، پیشین، ص ۳۵۷.

۵۷- طلوعی، محمود. از لنین تا پوتین. تهران، انتشارات تهران. چاپ دوم، ۱۳۸۸، صفحات ۱۵۶ و ۲۰۴.

۵۸- رنسون، همان، صفحات ۷۱، ۷۲ و ۱۶۲.

59-J. Reid Meloy. (2000). The nature and dynamics of sexual homicide: An integrative review

Aggression and Violent Behavior, Volume 5, Issue 1, 2Pages 1-22.

۶۰- پوپر، کارل. زندگی سراسر حل مساله است. تهران، نشر مرکز؛ مترجم: شهریار خواجهان، چاپ: پنجم، ۱۳۸۷، ص ۲۳۵.

۶۱- فروم، اریک. بنام زندگی. تهران، انتشارات مروارید، مترجم: اکبر تبریزی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، ص ۷۸.

۶۲- فروم، همان ص ۷۸.

۶۳- لائوتزو، استاد پیر. تهران، انتشارات رشد، مترجم: سید مهدی ثریا، ۱۳۸۲، ص ۸۲.

۶۴- هورنای، کارن. تضادهای درونی ما. تهران، انتشارات بهجت. مترجم: محمد جعفر مصفا. چاپ یازدهم، ۱۳۸۴، ص ۱۶۱.

۶۵- کرایت، پیشین، ص ۱۴۸.

۶۶- برن، اریک. بازیها. تهران، انتشارات ذهن آویز. مترجم: اسماعیل فصیح. چاپ چهاردهم، ۱۳۸۸، صفحات ۱۹ تا ۳۲.

۶۷- عباس زاده، پیشین، ص ۶۶.

68-Sevinc,M., Sibel Garip, E.(2010). A study of parents child raising styles and marital. hamony.

journal of Procedia social and behavioral, sciences 2, 1648-1653

- ۶۹- یلماز گونای. فاشیسم چیه؟، تهران انتشارات دنیای نو، مترجم: ایرج نوبخت، ۱۳۸۰.
- ۷۰- فروم، پیشین، ص ۷۹.
- ۷۱- فروم، اریک. گریز از آزادی. تهران، انتشارات مروارید. مترجم: عزت الله فولادوند، چاپ دهم، ۱۳۸۵ ص ۱۵۶.
- ۷۲- همان ص ۱۵۶.
- ۷۳- فروم، بنام زندگی، پیشین، ص ۷۹.
- ۷۴- همان، ص ۸۰.
- ۷۵- همان، ص ۸۴.
- ۷۶- دوورژه، موریس. اصول علم سیاست. تهران، انتشارات: امیر کبیر، چاپ هشتم. مترجم: ابوالفضل قاضی، ۱۳۸۵ ص ۱۹۴.
- ۷۷- هورنای، کارن. همان، ص ۱۵۸ تا ۱۶۹.
- ۷۸- طلوعی، همان صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷.
- ۷۹- بختیار علی، همان. کورته بابه تی: "یاری به زهنجیره که ت بکه... نهی دوست".
- ۸۰- فروم، اریک. هنر عشق ورزیدن، تهران، انتشارات مروارید. مترجم: پوری سلطانی، چاپ بیست و ششم، ص ۳۲.
- ۸۱- لیزر، شری. گشتی در کردستان ترکیه. تهران: نشر پانید، مترجم: ابراهیم یونسی. چاپ اول، ۱۳۸۲ ص ۹۱.
- ۸۲- برن، پیشین، ص ۲۸.
- ۸۳- کرایت، همان ص ۲۳۵.
- ۸۴- همان ص ۵۴.
- ۸۵- فوکو، پیشین، ص ۳۴.
- ۸۶- همان، ص ۵۹.
- ۸۷- همان، ص ۶۰.
- ۸۸- احمدی، پیشین، ص ۱۳۴.
- ۸۹- بسیاری از این اعمال و رفتارهای شنیع غیر انسانی اتفاق افتاده است، که از حوصله این بحث خارج است.
- ۹۰- فروید، همان ص ۶۹.
- ۹۱- سارتر، ژان پل. اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر. تهران، انتشارات نیلوفر، مترجم: مصطفی رحیمی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ ص ۷۰.
- ۹۲- شاملو، احمد. مجموعه آثار، انتشارات نگاه، تهران. چاپ نهم، ۱۳۸۹. ص ۳۳۳ "اشاره به قطعه شعر کیفر".
- ۹۳- رابرت، اکلشال. پیشین، ص ۲۳۵.
- ۹۴- همان ص ۲۵۸.
- ۹۵- همان ص ۲۷۲.
- ۹۶- طلوعی، محمود. همان، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲.
- ۹۷- جان هالیدی، جانگ جنگ. مانو داستان ناشناخته. تهران، انتشارات ثالث، مترجم: بیژن اشتری. ۱۳۸۷. صفحات: ۱۰۵ و ۱۱۳.
- ۹۸- همان ص ۱۵۶.
- ۹۹- همان ص ۱۶۰.
- ۱۰۰- همان ص ۱۶۱.

- ۱۰۱- فوکو، تاریخ جنون. پیشین، ص ۱۹۷.
- ۱۰۲- همان، ص ۲۰۵.
- ۱۰۳- اراسموس، پیشین، ص ۷۰.
- ۱۰۴- فتح الله زاده، همان، صفحات ۲۵۰ و ۲۵۷.
- ۱۰۵- فروید، پیشین، ص ۲۷.
- ۱۰۶- راژنیسکی، ادوارد. زندگینامه استالین. تهران، انتشارات اطلاعات. مترجم: مهوش غلامی. چاپ چهاردهم، ۱۳۸۷. ص ۸۰۸.
- ۱۰۷- لافه بر، والتر. پنجاه سال جنگ سرد. تهران، نشر مرکز. مترجم: منوچهر شجاعی، ۱۳۷۶. ص ۳۶.
- ۱۰۸- جان هالیدی، پیشین، ص ۷۵۹.
- ۱۰۹- برتون، همان صفحات ۲۱۶-۱۸۵.
- ۱۱۰- طلوعی، محمود. همان صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷.
- ۱۱۱- رجبی، پرویز. سده های گمشده، جلد اول. تهران، انتشارات پژواک کیوان، ۱۳۸۶. ص ۲۳.
- ۱۱۲- قلی، علی رضا، پیشین، ص ۴۷.
- ۱۱۳- همان، ص ۴۸.
- ۱۱۴- عمویی، محمد علی، درد زمانه، تهران، نشر اشاره، چاپ پنجم، ۱۳۸۷. ص ۱۰۶.
- ۱۱۵- همان، ص ۱۱۲.
- ۱۱۶- همان، ص ۱۵۳.
- ۱۱۷- همان، ص ۳۷۴.
- ۱۱۸- قلی، علی رضا، پیشین، ص ۵۷.
- ۱۱۹- فروم، بنام زندگی، ص ۸۳.
- ۱۲۰- فروم، گریز از آزادی، ص ۲۲۸.
- ۱۲۱- رنسون، همان ص ۳۹۱.
- ۱۲۲- بروشفلد، استغاف. بر شمایست که این واقعه را بازگو کنید (کتابی در باب کشتار یهودیان)، بی نشان. ص ۱۷.
- ۱۲۳- همان، ۲۳ و ۴۵.
- ۱۲۴- همان، ۴۶.
- ۱۲۵- همان، ۵۲.
- ۱۲۶- فتح الله زاده، همان ص ۲۷۹ تا ۲۸۷.
- ۱۲۷- بروشفلد، همان ۶۰.
- ۱۲۸- غفوری، علی. صد جنگ بزرگ تاریخ. تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۴. "به کلیت کتاب مراجعه شود".
- ۱۲۹- بوتو، بی نظیر. خاطرات. تهران، انتشارات اطلاعات، مترجم: علیرضا عیاری. چاپ چهارم، ۱۳۸۸. ص ۴۲.
- ۱۳۰- همان، ص ۱۳۳.
- ۱۳۱- همان، صفحات ۲۵۹ و ۲۶۴، ۲۶۵.
- ۱۳۲- کتابهای نسبتاً زیادی درباره جنایات استالین نوشته شده است که یکی از آنها کتاب راژنیسکی می باشد (به پی نوشت ۱۰۶ مراجعه شود).
- ۱۳۳- فیشر، لویی. چراغ را به سوی درونت بیافروز (شرحی اندر باب گاندی و استالین)، ترجمه: غلامعلی کشانی، ۱۳۸۳. بدون نشان.

ص ۲۰.

۱۳۴- همان، ص ۳۶.

۱۳۵- همان، ص ۵۲.

۱۳۶- کائوتسکی، همان صفحات ۶۹ و ۲۲۳.

۱۳۷- همان، ص ۲۳۴.

۱۳۸- همان، ص ۶۳ و ۱۵۷.

۱۳۹- فیشر، همان، ص ۹۶.

۱۴۰- فتح الله زاده، پیشین، ص ۲۵۱ تا ۲۵۳.

۱۴۱- فیشر، همان صفحات ۱۰۴ تا ۱۰۸.

۱۴۲- قلی علی رضا، پیشین، ص ۱۲۱.

۱۴۳- فیروزی، داود. تروریسم، "تاریخچه و رهیافت های موجود در تحلیل پدیده تروریسم"، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران شماره ۳، ۱۳۸۷، صفحات ۱۴۵ و ۱۶۵).

۱۴۴- فوکو، پیشین، ص ۹۶.

۱۴۵- اراسموس، پیشین، ص ۴۶.

۱۴۶- بوتو، بی نظیر، پیشین، ص ۵۵۶.

۱۴۷- ارونسون، پیشین، ص ۳۲۵.

۱۴۸- همان، ص ۳۴۹.

۱۴۹- همان، ص ۳۱۷.

۱۵۰- همان، ص ۳۰۹.

۱۵۱- جان هالیدی، پیشین، صفحات ۲۰۹، ۲۳۰.

۱۵۲- همان، صفحات ۲۵۸، ۲۷۴.

۱۵۳- همان، ص ۳۳۷.

۱۵۴- همان صفحات ۴۷۲ و ۴۱۹.

۱۵۵- فروم، گریز از آزادی، ص ۱۳۶.

۱۵۶- فروید، همان، ص ۹۵.

۱۵۷- همان، ص ۸۲. همچنین می توانید نگ. کنید به اسپریگنز، همان ص ۱۰۰.

۱۵۸- جان هالیدی، همان صفحات ۵۰۰ و ۵۰۱.

۱۵۹- بختیار علی، همان. کورته بابیه تی: "دسته سره که ی ئوتیلو"

۱۶۰- فروید، همان، ص ۱۲۰.

۱۶۱- جان هالیدی، پیشین، ص ۵۰۲.

۱۶۲- همان، ص ۵۰۰.

۱۶۳- احمدی، پیشین، ص ۶۶.

۱۶۴- هورنای، پیشین، ص ۳۱.

۱۶۵- هورنای، پیشین، ص ۴۹.

- ۱۶۶- فروم، هنر عشق ورزیدن، ص ۴۴.
- ۱۶۷- همان، ص ۶۲.
- ۱۶۸- همان، ص ۱۲۰ به بعد.
- ۱۶۹- همان، صفحات، ۸۲ و ۸۱.
- ۱۷۰- رابرت، اکلشال، پیشین، ص ۳۴.
- ۱۷۱- همان، ص ۱۹۵.
- ۱۷۲- فروم، گریز از آزادی، ص ۲۷۶.
- ۱۷۳- جان، هالیدی، همان، صفحات:
- ۸۴۵ و ۸۳۸ و ۸۱۴ و ۸۰۹ و ۸۰۸ و ۸۰۶ و ۸۰۳ و ۷۱۶ و ۶۸۹ و ۶۸۷ و ۶۸۴ و ۶۶۷ و ۶۶۶ و ۶۱۹ و ۱۸ و ۸۴۷ و ۸۲۷ و ۵۲۶ و ۹۴۲ و ۵۱۳.
- ۱۷۴- رنشن، همان صفحات ۵۸ و ۲۴۱.
- ۱۷۵- کوئن، بروس. مبانی جامعه شناسی. تهران، انتشارات سمت، چاپ شانزدهم. ترجمه واقتباس: غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ۱۳۷۶، صفحات ۳۳۴ و ۳۳۵.
- ۱۷۶- ارونسون، پیشین، ص ۴۳.
- ۱۷۷- همان، ص ۴۷.
- ۱۷۸- همان، ص ۵۱.
- ۱۷۹- کرایت، پیشین، ص ۱۷۰.
- ۱۸۰- همان، ص ۱۷۱.
- ۱۸۱- همان، ص ۱۶۳.
- ۱۸۲- فروم، پیشین، ص ۲۲۷.
- ۱۸۳- فوکو، پیشین، ص ۱۶ و ۱۲.
- ۱۸۴- همان، ص ۱۹۹.
- ۱۸۵- فروید، پیشین، ص ۷۸.
- ۱۸۶- همان، ص ۸۱.
- ۱۸۷- همان، ص ۳۴.
- ۱۸۸- فروم، پیشین، ص ۱۶۳.
- ۱۸۹- ارونسون، پیشین، ص ۳۵۴.
- ۱۹۰- رنشن، همان صفحات ۴۰۱ تا ۴۱۲.
- ۱۹۱- همان، ص ۴۸۵.
- ۱۹۲- همان، صفحات ۷۷ و ۷۸.
- ۱۹۳- همان، صفحات ۱۰ و ۳۵.
- ۱۹۴- نقیب زاده، احمد. جامعه شناسی بیطرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران. تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. چاپ دوم، ۱۳۸۴ ص ۲۲.
- ۱۹۵- ارونسون، همان ص ۲۴۴.
- ۱۹۶- همان، ص ۳۲.

- ۱۹۷- جان هالیدی، پیشین، ص ۴۹۹.
- ۱۹۸- همان، ص ۱۶۴.
- ۱۹۹- ارونسون، پیشین، ص ۲۹۹.
- ۲۰۰- لوبون، گوستاو؛ روانشناسی توده ها. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، مترجم: کیومرث خواجوی ها. چاپ: دوم، ۱۳۸۴ صفحات ۸۷ و ۱۳۰.
- ۲۰۱- لوبون، همان ص ۱۸۵ و ۱۸۶.
- ۲۰۲- ابریشمی، همان ص ۱۱.
- ۲۰۳- کرایت، همان ص ۲۷۴.
- ۲۰۴- برتون، همان ص ۲۰۱.
- ۲۰۵- خوشحالی بهزاد. برای اطلاعات بیشتر می توان به پژوهشهای "ژنوساید ملت کرد" و "کولونیالیسم فرهنگی ملت کرد" از همین نویسنده مراجعه کرد.
- ۲۰۶- ابریشمی، پیشین، صفحات: ۱۲ و ۱۱۶.
- ۲۰۷- زندل، جانانان. با این رسوایی چه بخشایشی، تهران، انتشارات پانید، مترجم: ابراهیم یونسی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، ص ۳۳۷.
- ۲۰۸- خوشحالی، بهزاد. ژنوساید ملت کرد. بخش ژنوساید در شمال کردستان.
- ۲۰۹- زندل، همان، ص ۲۸۱.
- ۲۱۰- بشیکچی، اسماعیل. مسأله ی کردستان در ترکیه و عراق، تهران، انتشارات حمیدا، مترجم: محمد رئوف مرادی. چاپ دوم ۱۳۷۸، ص ۸۱.
- ۲۱۱- بشیکچی، همان، ص ۱۳۳.
- ۲۱۲- ارفع، حسن. کردها، یک بررسی تاریخی و سیاسی. تهران، نشر آنا، چاپ دوم. به کوشش: محمد رئوف مرادی.، ۱۳۸۷، ص ۷۶.
- ۲۱۳- شری لیزر، همان ص ۱۷۷.
- ۲۱۴- همان، ص ۲۵۳.
- ۲۱۵- بشیکچی، همان، ص ۳۰.
- ۲۱۶- همان.
- ۲۱۷- همان، ص ۴۶.
- ۲۱۸- همان، ص ۵۴.
- ۲۱۹- همان، صفحات ۱۷۳ و ۱۱۶ و ۶۶.
- ۲۲۰- محمد رئوف، عبدالعزیز. نه نغال و ره هنده سوسیولوجی یه کانی (منبع به زبان کردی است) سلیمانیه، دانشگاه سلیمانیه، دانشکده جامعه شناسی (علوم اجتماعی). صفحات ۲۸ و ۲۹.
- ۲۲۱- سه مانسا، پاوه. نامریکا و نه نغال. وه رگیران: به اختیار که ریم. ل ۱۵.
- ۲۲۲- هه ره نه وه، ص ۳۴.
- ۲۲۳- مارتین وان برویین سن، جامعه شناسی مردم کرد (آغا، شیخ، دولت)، تهران، نشر پانید: مترجم: ابراهیم یونسی. چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۵۴.
- ۲۲۴- همان، ص ۲۰۱.
- ۲۲۵- شری لیزر، پیشین، (قسمت مصاحبه با مسعود بارزانی)، ص ۲۴۴.

- ۲۲۶- همان ص ۲۴۶.
- ۲۲۷- محمد رثوف، عبدالعزیز، پیشین، ص ۳۸.
- ۲۲۸- بختیار علی. تأملی بر آخرین لیخنند دیکتاتور (مقاله). همان وبلاگ.
- ۲۲۹- محمد رثوف، عبدالعزیز، پیشین، ص ۳۹.
- ۲۳۰- همان صفحات ۵۸ و ۵۹ و ۷۴ و ۷۵.
- ۲۳۱- شیرکو بیکه‌س. گورستانی چراکان. سلیمانی ۲۰۰۴ (منبع به زبان کردی می باشد)، ل ۴۴.
- ۲۳۲- سه‌مانسا، پاوه. هه‌ر ئه‌وه، ل ۱۰.
- ۲۳۳- هه‌ر ئه‌وه، ل ۱۵.
- ۲۳۴- هه‌ر ئه‌وه، ل ۳۲.
- ۲۳۵- هه‌ر ئه‌وه، ل ۳۸ و ۸۲.
- ۲۳۶- عه‌لی، مه‌حمود. چه‌ند لا په‌ر به‌یه‌کی شاراو له میژوی کومه‌لکوژییه‌کان، کوردستان، کرکوک. ۲۰۰۶. ل ۴۶ و ۵۶ (منبع به زبان کردی است).
- ۲۳۷- بختیار علی، "از اراده‌ی معطوف به‌کشتار تا اراده‌ی معطوف به‌نسیان" فصلنامه‌ی رافه، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۱. ص ۲۹۷.
- ۲۳۸- عه‌لی، مه‌حمود محمه‌د. ئه‌وه‌ی پیشوو، لاپه‌ره‌ی ۱۱۶.
- ۲۳۹- دزه‌یی، یوسف. ئه‌نفال کاره‌سات، ئه‌نجام و ره‌ه‌نده‌کانی. کوردستان، هه‌ولیر، ۲۰۰۱، ل: ۱۶ (منبع به زبان کردی است).
- ۲۴۰- هه‌ر ئه‌وه، لاپه‌ره‌کانی: ۲۹، ۴۸، ۵۲، ۵۱.
- ۲۴۱- هه‌ر ئه‌وه، لاپه‌ره‌کانی: ۵۲، ۵۳، ۵۶.
- ۲۴۲- هه‌ر ئه‌وه، ل ۵۹.
- ۲۴۳- فریشته‌که‌وه. کاره‌ساتی هه‌له‌به‌جه (تویزیه‌وه‌یه‌کی سایکولوژی)، هه‌ولیر، چاپخانه‌ی ئاراس. ل: ۶۲. (منبع به زبان کردی است).
- ۲۴۴- دزه‌یی، یوسف. ئه‌وه‌ی پیشوو، لاپه‌ره‌کانی: ۹۸ و ۱۵۳.
- ۲۴۵- موئقی، سیداحمد و همکار. "قاچاق انسان، بردگی در عصر جدید"، فصلنامه‌ی سیاست، شماره ۳ پاییز، صفحات ۳۱۲-۲۸۷.
- ۲۴۶- سامارگو، ژوزه. کوری، تهران، نشر علم، مترجم: مینو مشیری. چاپ نهم ۱۳۸۷ ص ۵۷.
- ۲۴۷- رندل، جانانان، پیشین، ص ۳۳۷.
- ۲۴۸- همان، ص ۳۶۸.
- ۲۴۹- دلیر سه‌لیم. پاکتاوی ره‌گه‌زی له نیوان ساله‌کانی ۲۰۰۲ و ۲۰۰۱ دا و هه‌وله هه‌لوکه‌یه‌یه‌کان بو به‌ره‌نگاربوونه‌وه‌ی چاپخانه‌ی ته‌ما، سلیمانی، ۲۰۰۲. لاپه‌ره‌کانی ۲۴ و ۲۶ و ۵۴ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۸ و ۳۱ (منبع به زبان کردی است).
- ۲۵۰- کاکایی، عباس. "چالش‌های دیمکراسی در عراق جدید" فصلنامه‌ی روژه‌ف شماره ۱۱ و ۱۲ و ۱۳. دانشگاه تهران ۱۳۸۸ ص ۲۳۲.
- ۲۵۱- عباس زاده، آسو. "ناسیونالیسم: پرخاشگری خوش خیم در تقابل با پرخاشجویی بدخیم" فصلنامه‌ی روژه‌ف، شماره ۱۰ و ۹ و ۸. ۱۳۸۷. ص ۴۹.
- ۲۵۲- کوچرا، کریس. چالش جنبش ملت کرد یا رویای استقلال، چاپ دوم سلیمانیه. ۲۰۰۸ ص ۲۶.
- ۲۵۳- نیچه، فردریک (فریدریش)، چنین گفت زرتشت، تهران، انتشارات اهورا، مترجم: حمید نیرنوروزی. چاپ سوم، ۱۳۸۶ ص ۱۶۹.
- ۲۵۴- هورنای، پیشین، ص ۲۷.
- ۲۵۵- همان ص ۱۶۹.
- ۲۵۶- فروید، پیشین، ص ۶۲.

- ۲۵۷-ارونسون، پيشين، ص ۳۱۰.
- ۲۵۸-رنشون، پيشين، صفحات، ۷۸، ۹۰ و ۹۱.
- ۲۵۹-فروم، گريز از آزادي، صفحات ۲۷۵ و ۲۷۹.
- ۲۶۰-همان، ص ۲۸۴.
- ۲۶۱-نقيب زاده، همان، ص ۱۷۲.
- ۲۶۲-پوپر، كارل. زندگي سراسر حل مساله است. ص ۷۶.
- ۲۶۳-همان، ص ۱۰۳.
- ۲۶۴-همان، ص ۱۸۳.
- ۲۶۵-همان، ص ۱۹۰.
- ۲۶۶-ارونسون، پيشين، صفحات ۲۷۹ و ۳۱۸.
- ۲۶۷-پوپر، زندگي سراسر حل مساله است. صفحات ۲۳۵ تا ۲۳۲.
- ۲۶۸-همان، ص ۲۳۵.
- ۲۶۹-كارتلج، پل. دموكريتوس. تهران، نشر اگه؛ مترجم: اكبر معصوم بيگي، چاپ اول، ۱۳۸۳. ص ۴۶.
- ۲۷۰-همان، ص ۶۴.
- ۲۷۱-اسپريگنز، پيشين، ص ۲۰.
- ۲۷۲-كارتلج، پل، پيشين، ص ۲۶.
- ۲۷۳-ارفع، پيشين، ص ۲۲۸.
- ۲۷۴-تروتسكي، لئون. نبرد با فاشيسم در آلمان و مبارزه مدني با فاشيسم در ايالات متحد. تهران، نشر ديگر. چاپ: اول، مترجم و گردآورنده: رضا اسپيلي. ۱۳۸۷ ص ۳۶.

ضرورت همسویی لیبرالیسم و جامعه مدنی (مورد ترکیه)

نوشته: عمر جاها*

ترجمه: سلیمان عبدی**

سخن مترجم: این مقاله علمی توسط پروفسور جاها از اساتید بنام لیبرال ترکیه در رشته علوم سیاسی نوشته شده است. ایشان به صراحت بخش عمده‌ای از مسایل و مشکلات ترکیه را مورد بررسی قرار داده‌اند اما متأسفانه در نظام دانشگاهی ترکیه مسأله کردها هنوز یک تابو محسوب می‌شود و چنانکه مشاهده می‌شود ضمن اشاره به جنبش زنان، مذهب‌یون و .. هیچ اشاره‌ای به جنبش کردها نشده است ولی چنین تحقیقاتی به نوبه خود کور سویی از امید محسوب می‌گردند. همچنین لازم می‌دانم اضافه نمایم که متن اصلی این مقاله را در آغاز از انگلیسی به زبان کردی ترجمه نمودم ولی بنا به درخواست مسئولین فصلنامه متن را به فارسی برگردانده‌ام.

* منبع مقاله:

Omer Caha, "The inevitable coexistence of civil society and liberalism: the case of turkey",
Journal of economic and social research ۲ (۲). ۲۰۰۲ preliminary issue, ۳۵-۵۰.

** کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی.

چکیده

هدف اصلی این تحقیق بررسی همسویی لیبرالیسم و جامعه مدنی در ترکیه است که برای این منظور ترکیه را در سه دوره تاریخی؛ مرحله اول شامل اواخر امپراطوری عثمانی، مرحله دوم از ۱۹۲۳ تا ۱۹۸۰ که به تشکیل جمهوری ترکیه منجر گردید و در انتها سالهای بعد از ۱۹۸۰ که با رشد ارزشهای لیبرالیستی در ترکیه روبرو هستیم به ترتیب بررسی خواهیم کرد. در این تحقیق تلاش خواهیم کرد از سویی به تاثیر منفی دخالت دولت در بازار و از سوی دیگر به رشد ارزشهای دموکراتیک به عنوان پیامد توسعه جامعه مدنی اشاره کنیم. در خصوص ترکیه لازم به ذکر است که رشد جامعه مدنی تنها در صورت عدم دخالت دولت در امور اقتصادی و اجتماعی مردم ممکن خواهد بود پس می توان گفت لیبرالیسم به معنی بی طرفی دولت در تعامل با احزاب مختلف و واگذاری فعالیت های اقتصادی به بخش خصوصی است.

واژگان کلیدی: جامعه مدنی، لیبرالیسم.

مقدمه

با صراحت می توان گفت که رشد و توسعه جامعه مدنی و لیبرالیسم همسو هستند و ما نیز لیبرالیسم را با مفاهیمی همچون دولت حداقل، فردگرایی، گوناگونی اجتماعی، قانون مداری، حقوق بشر و آزادی مترادف می دانیم و به خصوص در ترکیه پس از ۱۹۸۰ این ارزشها پررنگ تر شده اند و ما نتایج مثبت تغییراتی را که در این سالها در ترکیه رخ دادند همچون دلیلی برای ادعای خود مد نظر داریم چنانکه بسیاری از خرده فرهنگها با تعامل بیشتر درهمدیگر ادغام شدند، نهادهای حقوق بشری در گونه های متعدد شروع به فعالیت کردند، نظریات مخالف و مختلف در رسانه ها علنی شدند و بخش خصوصی رشد چشمگیری داشته و انحصار دولتی پایان یافت و آنچنان که مشهود است جامعه مدنی در این سالها بسیار فعال بوده است که ما البته بدین منظور اشاره ای به تاریخ ترکیه خواهیم داشت.

لیبرالیسم و جامعه مدنی

جامعه مدنی چه ارتباطی با لیبرالیسم دارد؟ در آغاز لیبرالها چندان نگاه خوش بینانه ای نسبت به جامعه مدنی نداشتند زیرا که جامعه مدنی را نوعی برانگیختن احساسات جمعی جهت مقاصد سیاسی می دانستند و این را تهدیدی علیه آزادی های فردی قلمداد می کردند. در واقع مخالفت آنان بیشتر مبنایی تئوریک داشت ولی به صورت کلی دو دلیل عمده مخالفت آنان عبارت بودند از: (۱) جامعه مدنی ریشه در اندیشه هگل داشت و همچون ابزاری برای نیل به دولت متافیزیک مد نظر بود، (۲) از سالهای ۱۹۶۰ گروه های متعددی از قبیل فمنیستها، بنیادگرایان، مدافعان محیط زیست و گروه های مختلف قومی تحت عنوان جامعه مدنی از سوی سوسیالیستها ترویج و تحریک می شدند و ارزشهای جمعی را (در تضاد با ارزشها و معیارهای فردگرایانه) تقویت می کردند و این

خود عامل بدگمانی لیبرالها نسبت به گروههای تشکیل دهنده جامعه مدنی بود.

البته تاریخ نشان داد که با همه این اوصاف گروههای شکل دهنده جامعه مدنی تنها در کشورهای لیبرال توانستند ادامه حیات بدهند برای نمونه در قیاس میان اروپای شرقی و اروپای غربی این واقعیت به درستی نمایان می شود چنانکه در اروپای غربی رشد شهرنشینی، تمرکز زدایی دولت، رشد اقتصادی و استقلال بخش خصوصی و همچنین رشد و پذیرش عمومی لیبرالیسم فرهنگی از عوامل پیشرفت و توسعه دموکراسی در اروپای غربی بود و این خود تنها در حاکمیت نظام سرمایه داری ممکن بود. در واقع می توان گفت مبانی اجتماعی، سیاسی و فلسفی لیبرالیسم موجب کارا شدن جامعه مدنی شد، فردگرایی، حاکمیت قانون، تنوع و گوناگونی اجتماعی، حقوق بشر و آزادی از اصول لیبرالیسم هستند که برای نهادینه شدن جامعه مدنی از ضروریات بودند.

در مقابل در اروپای شرقی که متأثر از اندیشه های مارکس و ایدئولوژی سوسیالیستی بود با تضعیف جامعه مدنی روبرو هستیم. سوسیالیستها نگاهی منفی به بخش خصوصی داشتند و آن را از مبانی رشد نظام سرمایه داری می دانستند، در چنین نظامی ارزشهایی از قبیل تمرکز گرایی قدرت، جمع گرایی، نظام تک حزبی، ایدئولوژی سفت و سخت اداری، انحصارگرایی دولتی، اطاعت محوری، عدم رعایت حقوق بشر و عدم استقلال نهادها و ارگانها اجتماعی تقویت می شدند.

این مقایسه خود به پیوستگی لیبرالیسم و جامعه مدنی اشاره دارد و چنانکه مشهود است در نظام لیبرالی با وجود آلترناتیوهای همچون آزادی و دولت حداقلی این امر ممکن شد.

لیبرالیسم و جامعه مدنی در ترکیه

در خصوص ترکیه باید گفت که دو دهه اخیر در این کشور گواهی بر ارتباط و همسویی لیبرالیسم و جامعه مدنی بوده است البته در آغاز نگاهی خواهیم داشت به واپسین سالهای حاکمیت امپراطوری عثمانی در اوایل قرن بیستم. در اواخر سالهای حاکمیت عثمانی ها تعداد زیادی دانشجوی برای تحصیل به کشورهای اروپایی روانه شدند به خصوص به فرانسه و بریتانیا که همین تحصیل کرده های غرب پس از بازگشت به ترکیه تلاش کردند که سیستم سیاسی کشور را باز نویسی کنند، جنبشهای زیادی در خصوص حفظ ارزشهای دموکراتیک برپا شدند که فعالان جنبش زنان از عمده ترین این گروهها بودند و با برپایی کنفرانسهای خیابانی و سخنرانی و میتینگ به ارتقای آگاهی عمومی و بویژه زنان در خصوص حق و حقوق خود کمک شایانی کردند.

گروههای اسلامی نیز در این میان بسیار خوب ایفای نقش کردند اسلام گرایان در یک چهارچوب عقلانی و با حفظ ارزشهای اسلامی به تعامل با دیگر طرفداران ادیان از قبیل مسیحیان و یهودیان پرداختند و آزادی زنان را به رسمیت شناختند.

دو فاکتور عمده رشد ارزشهای لیبرالیستی در واپسین سالهای امپراتوری عثمانی عبارت بودند از تنوع احزاب سیاسی که بیش از ۳۰ حزب و گروه سیاسی را با اندیشه های متعدد (سوسیالیست، ناسیونالیست، طرفداران نظام بازار، اسلام گراها و...) در بر می گرفت، و دوم گروهها و ارگانهای مستقل اقتصادی که موجبات رونق اقتصادی و

شکوفایی بازار را فراهم نمودند بخصوص گروههای اقلیت که بازار عثمانی را با بازارهای غربی ارتباط دادند و بدین گونه در نوعی ساختار لیبرالی با رشد جامعه مدنی روبرو شدیم.

اما پس از ۱۹۲۳ و با سرکار آمدن حکومت جمهوری ترکیه ما با نوعی عقب نشینی جامعه مدنی روبرو شدیم زیرا که حکومت نوپا با اعمال نوعی سیاست شبه سوسیالیستی به انحصار بازار دست زد و به کلی بخش خصوصی را تضعیف نمود همچنین سیاست تک حزبی را اعمال کرده و مشارکت سیاسی را به حداقل خود رسانید و با رویکردی میلیتاریستی بیشتر عرصه های اجتماعی را مدیریت نمود و در نتیجه جامعه مدنی روز به روز ضعیف تر گردید.

ولی در سالهای پس از ۱۹۸۰ ما با تغییر رویه سیاسی در ترکیه روبرو شدیم، پس از سرکار آمدن حزب مام میهن به ریاست تورگوت اوزال جامعه مدنی جان تازه ای گرفت و از رخوت به درآمد. اوزال با حمایت از سیاست نظام بازار و پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا تغییرات عدیده ای را در نظام سیاسی ترکیه اعمال کرد. همچنین قوانینی از قبیل ماده ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۶۳ از قانون اساسی ترکیه را که به تضعیف روند توسعه و کارایی نظام بازار می انجامیدند حذف کرد و زمینه را برای رشد و رونق اقتصادی فراهم کرد. این تغییرات بخش عمده ای از جامعه ترکیه را تحت تاثیر قرار داد چنانکه زنان، سیاستمداران، دانشجویان، روزنامه نگاران و ... همگی متأثر از این جو سیاسی پیش آمده به پردازش نوعی گفتمان سیاسی عقلانی کمک نموده اند.

گروههای اسلامی پس از ۱۹۸۰ با رویکردی معقول به این تغییرات واکنش نشان دادند آنها با حفظ ارزشهای اسلامی هیچ واکنش منفی نسبت به ارزشهای غربی نداشتند و حتی از بسیاری از این مفاهیم دفاع کرده اند چنانکه از پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا دفاع کرده و حتی مدافع سکولاریسم نیز بوده اند آنان در تعامل و گفتمان با مسیحیان و یهودیان شرکت کرده و فضای باز و دموکراتیکی را برای این امر مهیا نمودند.

زنان نیز به نوبه خود پس از ۱۹۸۰ به مشارکت هر چه بیشتر در امور سیاسی کشور اقدام نموده اند و هم اینک به دفاع از حق سقط جنین و حق داشتن روسری در ادارات دولتی می پردازند. ارگانها و سازمانهای اقتصادی نیز در این میان نقش بسیار مهمی ایفا کرده اند چنانکه قبل از سالهای ۱۹۸۰ تنها دو سازمان صنعت و تجارت ترکیه و کنفدراسیون صنعت و اشتغال ترکیه فعالیت داشتند ولی بعد از ۱۹۸۰ سازمانهای عدیده ای از قبیل سازمان تجارت مستقل، سازمان تاجران جوان آناتولی، سازمان تجارت و پیشه وران جوان، سازمان تجارت آناتولی وارد میدان شدند که همگی در رونق ترکیه در این سالها نقش عمده داشته اند و بسیار نیز موفق بوده اند البته این سازمانها تنها به کار و تجارت در داخل ترکیه بسنده نکردند بلکه به صورتی جهانی عمل کرده و در تعاملات و تجارت بین المللی مشارکت نموده اند.

در انتها می توان گفت که این مسیر هموار و ساده ای نبوده است و تاریخ چند سال اخیر نشان داده که ارتش ترکیه از عمده ترین مخالفین این تغییرات بوده است و به قول یکی از فرماندهان ارتش دو دشمن اصلی آنان عبارتند از لیبرالها و گروههای مذهبی. چنانکه پس از سرکار آمدن حزب رفاه در انتخابات ۱۹۹۵ که حزبی اسلامی بود ارتش به مداخله مستقیم و بدون حد و مرز در امور سیاسی کشور اقدام نمود. همچنین حزب راه راست منحل

گردید و همچنان دخالت ارتش در امور کشور ادامه دارد و این خود موجبات تضعیف جامعه مدنی و ترویج خشونت را در پی خواهد داشت.

لیبرالیسم همچون مبنایی برای جامعه مدنی

ترکیه مثال خوبی برای اشاره به رقابت آزاد به عنوان یک زیر بنا برای سیاستهای لیبرالی است، قطعاً دخالت دولت برای دفاع از یک گروه یا دسته‌ای به بهانه عدالت محوری نه تنها حفظ عدالت و برابری نیست بلکه موجب عدالت زدایی و تهدید برابری است زیرا که دولت نهادی عمومی است و به همه اقشار و گروههای جامعه تعلق دارد (به صورت یکسان) و چنانکه هگل نیز متذکر گردیده دولت باید تجاوز به مال مردم را مانع شود نه اینکه خود به بخشی از مشکل و تهدید علیه جامعه تبدیل گردد.

در ترکیه رشد و توسعه جامعه مدنی رابطه نزدیکی با نقش دولت دارد و هر گاه دولت در بازار دخالت کرده و اعمال نفوذ نموده است ما با تضعیف نقش جامعه مدنی روبرو بوده‌ایم. تجربه نشان داده که مداخله دولت نه در ترکیه بلکه در بسیاری از کشورهای دیگر که سیاستی شبهه سوسیالیستی اعمال نموده‌اند منجر به شکست گردیده است. همچنین سیاستهای سوسیالیستی که برای اعمال دخالت غیر مستقیم دولت در بازار گروههایی را به کار می‌گرفتند نیز نتیجه‌ای در بر نداشته زیرا که این گروههای به کار گرفته شده نه بر اساس یک فضای آزاد و مبنی بر رقابت بلکه در واقع بر اساس درخواست و توقع دولت به اعمال نقش پرداختند و به جای کمک به رشد و افزایش دارایی کشور در واقع به تلنبار کردن دارایی موجود اکتفا می‌کردند.

ترکیه کشوری چندگانه از لحاظ قومی، مذهبی و اجتماعی است و این خود باید زمینه‌ساز اعمال سیاستهای لیبرالیستی باشد که پیامد نهایی آن تقویت جامعه مدنی خواهد بود. البته هر گروهی به عنوان بخشی از جامعه مدنی قابل تعریف نخواهد بود چنانکه گروههای قومی که بر اساس نوعی رابطه غیر انتخابی تشکیل گردیده‌اند را نمی‌توان در این مجموعه جای داد. در واقع جامعه مدنی ویژگیهایی از قبیل نقد دولت، لابی کردن، شرکت در انتخابات، برگزاری میتینگ و کنفرانس، اعتراض و تحسن و گفتگو با مسئولین و سیاستمداران برای اعمال آراء و نظریات خودشان را در بر دارد.

این گروهها البته که باید بتوانند با رهبران خود در تعامل بوده و نظریات و آراء خود را به گوش آنان برسانند و حتی آنان را نقد کرده و مورد بازخواست قرار دهند. قابل ذکر است که جامعه مدنی نیز ارتباط تنگاتنگی با دموکراسی دارد و به تعبیر پل هاریست رویکرد طبیعی به دموکراسی از مبانی دموکراسی مدرن است یعنی تجربه روزانه عموم مردم از دموکراسی است که دموکراسی مدرن را شکل می‌دهد.

نتیجه گیری

در پایان باید گفت که نقش اساسی دولت حفظ صلح و آشتی است تا جامعه مدنی بتواند به خوبی رشد کرده و در امور کشور مشارکت کند. طبیعی است دموکراسی از پیامدهای یک جامعه مدنی شکوفا است و تجربه اروپای

غربی در مقابل اروپای شرقی از ادله روشن برای ارتباط جامعه مدنی و دموکراسی است و چنانکه مشهود است جامعه مدنی کارا در حوزه عمومی موجب استقلال ارگانهای اجتماعی خواهد شد. در قرن بیستم مارکس و هگل به صورتی موقت به جامعه مدنی نظر داشتند و آن را مبنایی برای دست یابی به دولت متافیزیک (برای هگل) و یا کمونیسم تلقی می کردند و در واقع نگاهی ابزاری به آن داشتند ولی تاریخ نشان داد که جامعه مدنی تنها در یک نظام لیبرال قادر به ادامه حیات است.

فلسفه ژئوپولیتیک عثمانی و ترکیه نسبت به کرد؛ از همگرایی در عثمانی تا واگرایی در ترکیه جدید

احمد غم‌پرور *

چکیده

مدیریت سیاسی یک سازه ناهمگن قومی مستلزم رعایت عدالت در اندیشه جهت نیل به همزیستی مسالمت‌آمیز سیاسی است. تحقق شدن چنین بروندادی (همزیستی مسالمت‌آمیز سیاسی) بستر ساز مضاعف شدن انسجام و امنیت ملی در داخل و اقتدار ملی در سطح بین‌الملل خواهد گردید. در غیر اینصورت، چنین جریانی تحلیل نیروهای تقویت‌کننده نظام سیاسی را به دنبال خواهد داشت. این در حالی است که استراتژی قرار دادن رفتار همزیست‌گونه (چشمداشت سیاسی از همزیستی) تحقق امنیت کوتاه مدت و ظهور ناامنی در یک روند سینوسی را به دنبال خواهد داشت. زمامداران ترک در قالب امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید پیروکننده چنین سیاستی بودند، آنان قبل از باب شدن اندیشه‌های ناسیونالیستی، در چارچوب جهانبینی اسلامی سازه کرد را با وجود اختلاف در مذهب با خود همگام ساختند (هرچند این دوران نیز خالی از فراز و فرود سیاسی نبود) اما رواج اندیشه دولت - ملت و تلاش جهت تحقق دولت - ملت واحد ترک در اوایل قرن بیست (از آنجایی که اساس چنین سیستمی (دولت - ملت) بر تحلیل و هویت‌زدایی اقلیت کرد استوار بود) واگرایی و بحران در کردستان را بار آورد.

واژگان کلیدی: امپراتوری عثمانی، همگرایی، ترکیه جدید، واگرایی.

مقدمه

وجود یک جامعه‌ی همگن قومی از نقاط قوت و بالابرنده‌ی وزن ژئوپولیتیک هر کشوری به حساب می‌آید، اما عدم تحقق چنین حالتی، کشور و جامعه‌را به پرتگاه نابودی نخواهد کشاند، بلکه نوع تعامل سازه‌ی حاکم با گروه اقلیت (چه از نظر کمی و چه از نظر مشارکت در قدرت سیاسی) تعیین کننده خواهد بود، که در این میان تعامل سازنده به بالابردن وزن ژئوپولیتیک منتهی شده و سیاست هویت‌زدایی و همانندسازی از اقلیت در موارد مختلف نتیجه‌ای جز بحران ژئوپولیتیک به بار نیاورده است.

تعامل هر چند سازنده امپراطوری عثمانی اسباب همگرایی سازه کرد گردید، در حالی که برونداد تعامل غیرسازنده جهت تمرکز قدرت و تشکیل دولت - ملت در ترکیه جدید نسبت به کردها سبب درگیری‌های قومی، و در نهایت واگرایی سیاسی شده است. در همین راستا در این نوشتار به دنبال آنیم که بدانیم، علت اصلی تغییر خط‌مشی سازه کرد از همگرایی در امپراطوری عثمانی به واگرایی در ترکیه جدید چیست؟ فرض بر آن است که تعامل نظام سیاسی عامل اصلی در تغییر خط‌مشی سازه کرد به شمار می‌آید. این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی به تحلیل داده‌های حاصله از مطالعات کتابخانه‌ای می‌پردازد.

مباحث نظری

از لحاظ تاریخی حداقل دو الگوی جداگانه برای دعوت گروه‌های مختلف فرهنگی در گرایش به یک سیاست ملی واحد وجود داشته است. یکی از آن دو، الگوی همانندسازی است که هدفش نابود کردن شخصیت فرهنگی اقلیتهای قومی - ملی است و تمایز بین فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی مدنی را از بین می‌برد. الگوی دوم صورت قانونی به یک گروه قومی - ملی در نظام سیاسی است، با فرض اینکه آن گروه قومی - ملی اجازه می‌یابد مشخصه‌های فرهنگی خود را همچنان حفظ نماید (لوسین پای، ۱۳۸۰: ۲۷۰).

در دولتی که در تعیین استراتژی نوعی تبعیض علیه اقلیت پیاده می‌کند، هیچ فرصتی برای ظهور میانه روی خلق نمی‌شود، نه از طرف مرکز که همیشه از طریق تهدید علیه اقلیت بر آن مسلط شده و نه از طرف اقلیت که احساس می‌کند استعمار شده است. در این بین آنچه که مایه آرامی می‌گردد، قدرت سرکوب دولت است نه نیروی پیروی و مطیع آرزومندانه ساکنان (نسه سهرد؛ ۲۰۰۲: ۳۷).

در اکثر دولتهای عمومی گرایش زیادی به همگون‌سازی (Assimilation) قومیت‌های گوناگون درون بافت ملی وجود دارد و برای آنها تنها ملیت قابل تصور، ملیتی است که بر روی اوراق هویتی نقش بسته است. این استدلال نیز که تفاوت‌های فرهنگی سرچشمه غنایی فرهنگی یک کشور هستند و هویت یک کشور می‌تواند در نمونه‌هایی با تفاوت‌های ظریفی چشم‌بیاورد، استدلال مورد پسند چنین دولتهایی است (برتون، ۱۳۸۷: ۳۱-۳۰).

در حالی که به ندرت با کشورهایی رو به رو بوده‌ایم که حاضر به پذیرش ملتی دوگانه به معنی نوعی شهروند در تعلق به دولت و نوعی هویت قومی خاص بوده باشند. از این لحاظ چندین مورد استثنایی وجود داشته‌اند: مثلاً امپراتوری عثمانی که در آن هر یک از افراد به یک "ملت" (Millet) خاص (ترک، یونانی، کرد، ارمنی، یهودی...) تعلق داشتند

(همان: ۳۱-۳۰). نظام ملیت هرچند با چشمداشت سیاسی واقعیت یافته بود اما به قول لوسین پای مثال خوبی از فدرالیسم جامعه شناختی (Communal autonomy) را به نمایش می گذاشت که در آن پایه برنامه ریزیهای سیاسی سنتی بر این استوار بود که گروه های مختلف قومی، بر خودشان حکومت کنند. تمامی اولیاء امور در چنین نظامهایی خود را به ارتباط با رهبران چنین جماعت هایی محدود می کنند (لوسین پای، ۱۳۸۰: ۳۴۱).

ژئوپولیتیک همگرایی امپراطوری عثمانی

در انتخاب بین دو الگوی (تعامل سیاسی همزیستی و همانندسازی) امپراطوری عثمانی بنا به ضرورت وقت امپراطوری مشارکت قانونی گروه های قومی (ملی) را در نظام سیاسی برگزید و موجبات همبستگی اجتماعی و اقتدار امپراتوری عثمانی را فراهم آورد.

همبستگی اجتماعی که کانون اصلی مطالعات دورکیم را تشکیل می دهد آن را اینگونه تعریف می کند: "افراد دور هم جمع شده، احساس همانندی می کنند، احساسات مشترک، ارزشهای مشترک دارند و مفهوم مشترکی از تقدس دارند" (جلایی پور، ۱۳۷۲: ۱۷۸)، اما امپراتوری عثمانی به عنوان یک کشور کثیرالملله با سابقه طولانی در مدارای قومی و وحدت قومیتها از تصفیه های قومی (Ethnic cleansing) یعنی ایجاد مناطق یکدست قومی از طریق کشتار جمعی، کوچ های اجباری و تبعیدهای دسته جمعی و... نیز در قبال کردها بهره برده است. سلاطین عثمانی از زمانهای قدیم از روشی بنام سورگون (Surgun) استفاده فراوانی می کردند که عبارت بود از انتقال جمعیت از یک ناحیه به ناحیه دیگر به منظور اسکان و عمران. این انتقالات گاهی جنبه مجازات داشت و گاهی صرفاً برای هدفهای سیاسی، اقتصادی و نظامی مانند انتقال جمعیت به ولایات تازه فتح شده و یا نا آرام صورت می گرفت (لویس، ۱۳۷۲: ۱۳). در ترکیه جدید هم چنین سیاستی در تمام طول قرن بیست به عنوان سیاست پایه ای جهت تشکیل دولت ملت ترک پیروی شده است. در یک برخورد مقایسه ای - تاریخی، رفتار سیاسی عثمانیهای دیروز متفاوت از رفتار سیاسی عثمانیهای امروزه که خود را ترک می نامند بوده است و بر اصول همزیستی مصلحتی استوار بوده که قدرتش را از پارامترهای گوناگون همچون مذهب، دشمن مشترک (مسیحی) و... می گرفت.

اوجالان در این باره می نویسد: سیاست طوایف ترک در آن قرن ها، بر کوچانیدن کردها و سکونت در سرزمین شان استوار نبوده است بلکه بر اساس هجوم بر دیار رم و تبدیل آنجا به کشور خود طی سازش با کردها می باشد. می توان گفت که این برخورد تا سده بیستم مهر خود را بر سیاست های امیرنشینها و سلطان ترک زده است. هر چند گاه مشکلاتی نیز بروز یافته باشد، اما این سیاست از درجه اعتبار ساقط نشده است. ترکها بر این امر واقف اند که از طریق دشمنی با کردها نمی توانند موقعیت نیرومندی در خاورمیانه کسب کنند و دشمنی با کردها یعنی خسران و بازگشت مجدد به جایی که از آن آمده بودند (اوجالان، ج ۱، ۱۳۸۱: ۵۳۴). در واقع دوره امارات فتودالی کرد با سلطنت عثمانی که از قرن ۱۱ میلادی با سلاطین بزرگ سلجوقی و سرازیر شدن طوایف اغوز آغاز می شود، بیش از درگیری با سازش اداره شده است. اتفاق اسلام سنی علیه امپراتوری بیزانس اساس گرفته شده است. احترام به حقوق یکدیگر رعایت شده و خانهای کرد و ترک موجودیت همدیگر را به رسمیت شناختند. توافق آنها در جنگ ملازگرد (۱۰۷۱ م) در اخذ نتیجه تعیین کننده بوده

است (همان: ۶۰۶) به رسمیت شناختن موجودیت «کرد» حاوی نتایج مثبت فراوانی برای عثمانی و ترکیه جدید بوده است. اعتمادسازی در روابط باب عالی و امارات کرد اولین نتیجه به رسمیت شناختن موجودیت کرد بود.

برای نمونه زمانی که سلطان سلیمان قانونی از کردستان به استانبول برگشت، مادرش از وی پرسید، پسر من حال که تو بازگشتی، در این مدت زمان کم گرجی و قزلباش ها به سرزمین تو هجوم نمی آورند؟ سلطان در جواب گفت: "مادرم دیواری سخت و محکم بین امپراتوری عثمانی و دولتین صفویه و گرجی ایجاد کرده ام که دیگر دشمن نمی تواند هیچ زبانی را به ما برساند." مادر از او پرسید: "چطور توانستی این فاصله طولانی را دیوار بکشی". سلطان گفت: مادر من این دیوار را از گوشت و خون درست کرده ام، اداره این مناطق را به طوایف کرد و اگذار کرده ام... دشمن نمی تواند با آنها مقابله و داخل دولت اسلامی شود (مدنی، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

عثمانی ها همچنین در مقابل برخوردهای تند حکومت صفویه با کردها سیاست پخته ای را نسبت به کردان در پیش گرفتند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۱۵۳). البته باب عالی از چنین سیاستی اهداف ذیل را جستجو می کرد:

* امپراتوری عثمانی به دلیل تازه کار بودن نیازمند حمایت قشر اریستوکرات کرد که از نمایندگی اکثریت جامعه کرد برخوردار است، بود.

* با طرف معامله قرارداد این قشر خود را از دخالت های قومی که در نهایت کاهش پرستیژ اجتماعی امپراطوری را به دنبال داشت، خودداری می کرد.

* با دادن امتیازات و ارج نهادن به قشر فوق و راضی نگهداشتن آنان تا حد زیادی می توانست از بروز و ظهور حرکت های واگرایانه و در نهایت فرسایشی جلوگیری به عمل آورد.

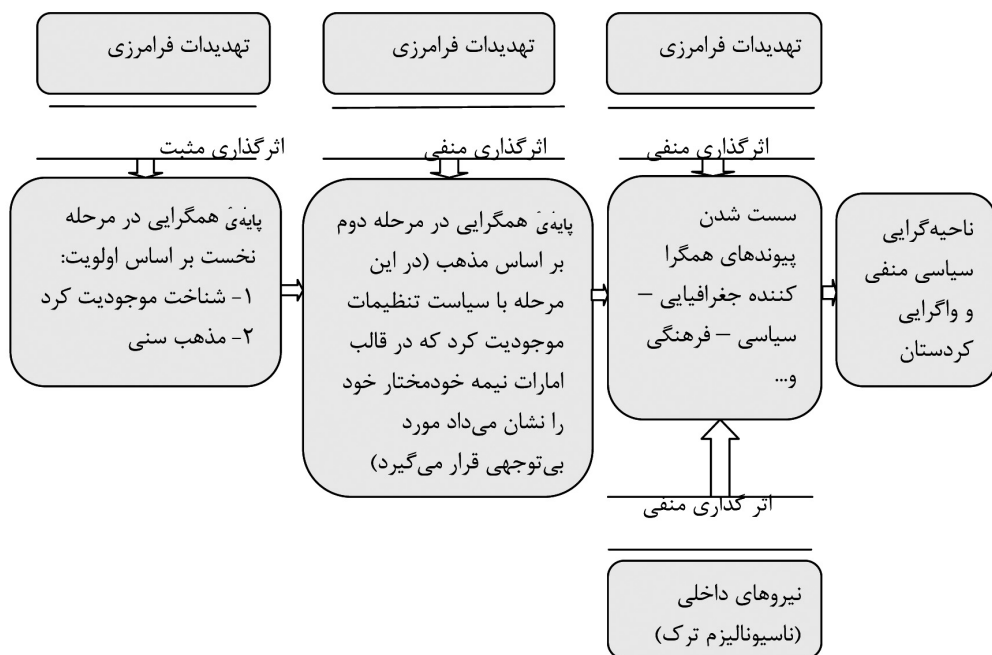
* در نهایت با برقراری ثبات در داخل با اطمینان خاطر بیشتری می توانست به گسترش جغرافیایی اسلام بپردازد.

باب عالی بعد از جنگ ۱۵۱۴ به عوض اعمال خشونت، جانب "مصلحت" را گرفت. به تشخیص بدلیسی حکامی را که شاه اسماعیل از حکومت برکنار کرده بود از نو به مناسب سابق نصب کرد و استقلال و حاکمیت شماری از رؤسا را در ازاء قبول حکم و اقتدار عثمانی تایید کرد، اکثریت رهبران کرد از این انتصاب مجدد، حسن استقبال کردند و طیب خاطر ترتیباتی را که به موجب آن از شناسایی و تاثیر عثمانی و استقلال نسبی بهره مند می شدند پذیرفتند و پذیرفتند که در صورت درخواست حکومت، او را با افراد سواره و پیاده خود یاری کنند (مک داول، ۱۳۸۰: ۸۰-۷۸). در حقیقت عثمانیها تقریباً تا سال ۱۶۸۳ یک پیمان دوستی بین خود و ۲۳ امیرنشین کرد داشتند و به موجب آن کردان نیز به تعهدات خود در برابر حکومت عثمانی عمل می کردند. از جمله در همه جنگ های این حکومت شرکت می جستند و دهها هزار نفر در این راه کشته دادند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۳۱۶).

به طور کلی امپراتوری عثمانی اگرچه ایرادات بسیاری داشت اما از بعضی جهات ویژگی های مثبتی را نیز دارا بود. عمده ویژگی مثبت امپراتوری عثمانی این بود که در درون یک چارچوب اصلی، میزان بالایی از خودمختاری و استقلال منطقه ای وجود داشت. اما آن چارچوب متأسفانه مستبد و ظالم و فاسد بود (چامسکی، روزنامه اعتماد: ۲).

نتیجتاً آن که همگرایی (سیاسی - مصلحتی) بین دو سازه کرد و ترک در اوایل سرکار آمدن امپراتوری عثمانی علت وجودیش را در مرحله نخست، از شناخت موجودیت کرد از جانب سازه ترک که در قالب برقراری سیستم خودمختاری

(ملت-millet) پراکتیک می شد، می گرفت، چنین به رسمیت شناختنی به دلیل مورد توجه قرار دادن فرهنگ و تاریخ کرد از ثبات زیادی برخوردار بود، در مرحله دوم مذهب نقش پیونددهنده و همگرایی را بین دو سازه برقرار می کرد. اما از اواخر قرن هجدهم و با اجرا کردن سیاست تنظیمات (تمرکز قدرت سیاسی) جای پارامترهای همگراکننده تغییر و این بار مذهب در اولویت همگرایی و پیونددهنده دو سازه نقش ایفا می کرد، اگرچه مذهب اساسی برای اتحاد و ائتلاف محسوب می گشت و به تفاوت های قومی، زبانی بهایی داده نمی شد (همچنانکه لفظ ترکی در دوران عثمانی نشانه ای از تحقیر و پست بودن را می رساند)، اما به دلیل آنکه کمتر به غنای فرهنگی، تاریخی کرد توجه داشت و تا حد زیادی متأثر از تمایلات شخصی بود، شکننده تر نمودار شد. این در حالی بود که با اجرای قانون تنظیمات عامل اساسی همگرایی سازه کرد (شناخت موجودیت کرد که در قالب امارات خود را نشان می داد) مورد بی توجهی قرار گرفته بود، البته به موازات نیروهای فوق، نیروهای فرامرزی با تاثیرگذاری مثبت و منفی غیرمستقیم و گاه مستقیم در نقش تقویت کننده و تزلزل کننده عوامل همگرایی، خود را نشان می داد.



مدل اساس همگرایی در امپراطوری عثمانی با تاثیرپذیری از تهدیدهای فرامرزی (نگارنده)

ژئوپولیتیک و اگرایی

۱- تنظیمات امپراطوری عثمانی

در دهه سوم سده نوزدهم سلطان محمود (۱۸۰۸-۱۸۳۹) سیاستهای تمرکزگرایی را به اجرا گذاشت که به موجب آن تمام ایالات از استانبول دستور می‌گرفتند و حکومتهای محلی از میان برداشته شدند (ح مه‌دئه‌مین، ۲۰۰۸: ۱۱-۱۰). بورزویی به نقل از کرزن می‌نویسد؛ تا زمانی که کردها بر سرنوشت خود مسلط بودند نارضایتی عمده‌ای پدید نیامد اما انتصاب حاکمان ترک در شمال کردستان، اوجگیری ستم مالیاتی و تحریکات عثمانی زمینه‌ای را برای نارضایتی و سرکشی مساعد کرد (بورزویی، ۱۳۷۸: ۴۷). مسئولان عثمانی همچنین برای دستیابی به اهداف خود (تضعیف امارات کرد و تمرکزگرایی) از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده کردند، آنها برای تضعیف حکومتهای محلی کرد با تفرقه انداختن میان آنها باعث درگیری و مشکلات داخلی میان این قوم می‌شدند، مسئولان عثمانی با حيله و مکر سعی در توسعه و گسترش حکومت خود داشتند (هروتی، ۲۰۰۸: ۱۰۱-۱۰۰). پیرو کردن سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن ویرانگر (PERTKE ZALBE) به همراه نادیده گرفتن و پایمال شدن حقوق اقلیتها به طور اعم و کرد به طور اخص از زمان روی کار آمدن سلطان محمود زمینه را فراهم نمود تا در قیام یزدان شیر اقلیت‌های یونانی، آشوری، ارمنی برای به دست آوردن حقوق پایمال شده خود زیر چتر کردها تلاش کنند (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۳۲).

۲- ترکیه جدید (تحلیل هویت، تبعیض اقتصادی، اقدامات امنیتی - نظامی)

با ظهور اتحادیون به عنوان مظاهر ناسیونالیسم ترکی در ژوئیه سال ۱۹۰۸ بر صحنه سیاسی ترکیه کم‌کم شرایط برای نابرابری اجتماعی که از پتانسیل‌های مهم منازعه به شمار می‌آید، فراهم گردید. این مساله (نابرابری اجتماعی) به همراه سیاست تحلیل هویت ملی کرد اثرگذاری مضاعفی بر تعامل دو سازه بر جای نهاد.

بشکچی در رساله تحقیقی‌اش در مورد کردستان و هویت ملی کرد می‌نویسد؛ کردستان سرزمینی است که به لحاظ اجتماعی در سطح پایین‌تر از یک کشور مستعمره قرار دارد و کردملتی است که در سطحی نازلتر از سطح ملت مستعمره قرار دارد و ملتی بی‌شناسنامه و بی‌هویت است. وضعیت اجتماعی کردستان قابل قیاس با سطح اجتماعی کشورهای مستعمره و یا نیمه مستعمره نیست. ملت کرد حتی به سطح مردم مستعمره نیز نرسیده است. درجه پیشرفت اجتماعی کردستان و ملت کرد به مراتب پایین‌تر از میزان پیشرفت اجتماعی کشوری استعمار شده می‌باشد. فشارهای زیادی برای خفه کردن و نابودی هویت ملی کرد وارد می‌شود و همانطور که تبدیل آنها به برده و محو نمودن اسم و رسم، فرهنگ، تمدن و زبان آنها از صفحه تاریخ در روی زمین پیوسته در جریان است، در واقع هدف، تحلیل و از بین بردن هویت ملی کردهاست (بشکچی: ۷۵).

تجربه اکثر جنبشهای قومی در جهان هم‌نشان می‌دهد که جستجو و احیای هویت قومی، یکی از علل شکل‌گیری و تکوین آنها می‌باشد. در واقع، آنها برای "دفاع از هویت" ظهور کرده و بر محور روابطی رشد می‌کنند که داوطلبانه و مبتنی بر انگیزه‌های اعضای هم‌تبار و هم‌زبان باشند (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۳: ۹۱). سیاستهای هویت‌زدایی اقلیت‌های قومی - ملی به همراه تبعیض و نابرابری اجتماعی در جوامع کثیرالملله به علت برخورداری از پتانسیلهای بالقوه و اگرایی،

جدای از رژیم سیاسی، چارچوب ارضی کشور را نیز با تهدیدهای اساسی مواجه می‌سازد و مشوقی برای بسیج‌های سیاسی زیرملی، ناحیه‌گرایی سیاسی و در نهایت واگرایی سیاسی خواهد بود.

نابرابری‌های فضایی اقتصادی و رفاهی، به ویژه بین مناطق مرکزی و پیرامونی می‌تواند شکافهای سیاسی را عمیق نماید و نارضایتی ناحیه‌ای را تغذیه کند (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۰: ۲۳۰) و این عامل سبب می‌گردد که دل‌بستگی محلی که یک حس عمومی است و می‌تواند سالم و بدون ضرر باشد را تبدیل به وفاداری زیر ملی کرده و آن وقت است که تاثیر منفی بر وحدت ملی خواهد گذاشت (همان: ۲۲۷) اما سؤال اصلی اینجاست که چه عواملی جنبه سیاسی بدان بخشیده و واگرایی سیاسی را از آن متبادر می‌سازد؟ مسلماً بخش اصلی پاسخ سؤال را باید در عدم احقاق حقوق و اعمال تبعیض و سیاستهای هویت زدایی از جانب نظام حاکم دانست که در نتیجه آن احساسات و وفاداری یک اقلیت جنبه سیاسی به خود می‌گیرد.

به عنوان مثال کردستان ترکیه با وجود توانمندیهای ذیل: رود فرات با ۳۳/۶ میلیارد متر مکعب و دجله ۴۹ میلیارد متر مکعب بازده در سال، با ۹۰ هزار میلیون کیلووات ساعت انرژی سفید (مدنی، ۱۳۷۹: ۲۴) به همراه رود ارس که مرز ایران با جمهوری خودمختار نخجوان و کشورهای ارمنستان و آذربایجان را تشکیل داده و دریاچه وان (اخباری، ۱۳۸۳: ۳۶) و ۲۱ دام‌هایی از قبیل گوسفند و ۲۵ دام‌هایی از قبیل گاو و ۵۰٪ مس، ۷۰٪ کروم، ۷۵٪ آهن، ۳۵٪ منگنز، و ۷۵٪ باریتین همچنین مقدار قابل توجهی نفت و سنگ نمک استخراج شده در سطح ترکیه (<http://gototorkey.ir>) از محرومیت رنج می‌برد.

بنابر گزارش فیگارو حدود ۴۰ درصد از مردم دیاربکر ترکیه بی‌کار هستند و سطح زندگی آنها ۱۰ تا ۱۵ برابر پایین‌تر از استانبول و نواحی اطراف آن است. این ضعف (محرومیت) با حملات پی‌درپی ارتش ترکیه تشدید شده است (مشکینی، ۱۳۷۸: ۱۷۰). مک‌داول در این باره می‌نویسد؛ همه می‌دانستند درآمد سرانه جنوب شرقی کشور تنها ۴۲٪ متوسط درآمد سرانه ملی و شاید کمتر از یک چهارم درآمد غنی‌ترین مناطق کشور، نظیر نواحی اطراف اژه و مرمره است. این راه می‌دانستند که هیچ دولتی تاکنون برای از بین بردن این فاصله اقتصادی که شرق و غرب کشور را از هم جدا می‌کند کوچکترین قدمی برنداشته‌اند. استانهای کردنشین که بی‌شک فقیرترین استانهای کشور بودند تنها ۱۰٪ از بودجه عمرانی را دریافت می‌داشتند (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۶۸۰).

به طور کلی یکی از ویژگیهای اساسی کردستان کنونی این است که ثروتهای آن منظمأ به سود "متروپل" ترک غارت می‌شود. شکاف موجود بین سطح توسعه دو بخش ترک‌نشین و کردنشین، که روز به روز در افزایش است، خود گویای اختلافی است که بین سطوح زندگی در مناطق کردنشین و نواحی ترک‌نشین موجود است. این اختلاف بیش از آن است که بتوان آن را براساس رشد و توسعه نابرابر سرمایه‌داری در دو بخش یک کشور توضیح داد. جمهوری ترکیه پس از تأسیس، دستگاه سرکوب خود را برای کوبیدن مردم کرد به وجود آورد. مردم کرد پس از جنگهای استقلال که در آن به عنوان "شرکای برابر" و "ملت برادر" مورد ستایش بودند، دریافتند که حتی منکر موجودیتشان می‌شوند، از آن پس کوشش مقامات پیوسته بر این بود که آنچه را ممکن است به نحوی بر هویت مردم کرد اشاره دارد نابود کنند. دستگاهی کامل از تمهیدات زیان‌شناسی و شبه‌تئوریهایی تاریخی برای "اثبات" ترک بودن کردها، در انهدام هویت کردی را به کار

گرفتند. این "تئوری‌ها" در تعالیم رسمی شکل گرفته‌اند که در مدارس تدریس می‌شدند و به اطفال تلقین می‌گردند و در دانشگاه‌ها، سرباز خانه‌ها و روز نامه‌ها و نشریات تبلیغ می‌گردند (کندال، ۱۳۷۲: ۱۳۸). واکنش به این اقدام فوق از جانب سازه‌کرد در قالب جنبش‌ها و قیام‌ها خود را نمودار ساخت. اوج‌الان در این باره می‌نویسد؛ قیام‌های کرد که در سراسر قرن نوزده و بیست ادامه داشته است، نه به منظور جدایی طلبی از نظام بلکه به سبب طردشان از آن ظهور یافته‌اند، مرکزگرایی رو به رشد، جایی برای کردها باقی نگذاشته است کردها همانگونه که اتونومی‌های گسترده سابق را از دست داده بودند، می‌دیدند که در نظام مرکزی تازه نیز جایی برایشان وجود ندارد (اوج‌الان، جلد ۲، ۱۳۸۱: ۶۱۲). از این رو می‌توان نتیجه گرفت که گرچه بیشتر ناظرین به طور ضمنی کردها را برای بی‌ثبات کردن خاورمیانه سرزنش می‌نماید، روشن است که این کردها نیستند که مسئول بی‌ثباتی در خاورمیانه‌اند، بلکه این امر برعهده دولتهایی است که حقوق ملی کردها را نادیده می‌گیرند. تا زمانی که این وضع ادامه دارد، عامل کردی همچنان مشکلات بیشتری در سیاست منطقه‌ای خاورمیانه به وجود خواهد آورد (گانتز، ۱۳۷۶: ۱۷).

و همچنان که نماینده سابق فرانسه در ترکیه اریک رولو می‌گوید: زمانی قیام ملت کرد پایان می‌یابد که قانوناً و [به طور طبیعی و معمول] شناسنامه کرد به رسمیت شناخته شود، حقوق سیاسی و روشنفکری تحقق یابد و اصول دموکراتیک برای همشهریان ترکیه‌ای به شیوه یکسان پیاده بشود. اما ترکیه برای حل مساله کرد تنها از یک زاویه نگریسته و در پی حل آن است:

* تلاش برای ذوب ملت کرد در داخل جامعه ترک

* پاسخ دادن به جنبش ملی کرد با تندترین طرق نظامی و به کار گرفتن مفهوم ترور در قبالشان

* حل مشکلات کردستان از طریق پروژه‌های اقتصادی و محدود کردن مشکل کرد به عقب ماندگی اقتصادی

(عبدوللا، ۲۰۰۷: ۲۷).

به طور کلی دوره حاکمیت آتاتورک از زمان اعلام جمهوری (۲۹ اکتبر ۱۹۲۳) که او به مقام اولین ریاست آن می‌رسد، تا زمان مرگش (۱۰ نوامبر ۱۹۳۸) تیره‌ترین دورانهای تاریخ کردها در ترکیه می‌باشد (کوچرا، ۲۰۰۸: ۲۸۸). در این دوران ناسیونالیسم رهایی بخش ترک مرزهای شوونیستی را در نوردید و شکاف عمیقی از تنفر را در میان اقلیتهای ملی ترکیه نسبت به نظام حاکم برجای گذاشت و بحرانی را سبب گردید که نزدیک به یک قرن است که ترکیه از آن رنج می‌برد. با این حال اگرچه رفع این گسست و اگرایی معالجه‌پذیر است اما به دلیل تاثیرپذیری آن از بینش ناسیونالیستی مستمر و مداوم، هنوز لاینحل باقی مانده است.

جواهر لعل نهرو که هم عصر "مصطفی کمال" و "شیخ سعید" بود در کتاب "نگاهی به تاریخ جهان" بسیار واقع بینانه نظر خود را در این باره اظهار می‌دارد و می‌گوید: بدین شیوه ترکها که خودشان تازه برای آزادی قیام کرده و جنگیده بودند، هم اینک که کردها، همین درخواست را دارند، آنها را می‌کشند. به راستی که تعجب آور است، چگونه ناسیونالیستی مدافع رنگ ناسیونالیسمی مهاجم به خود گرفته و تلاش برای خودمختاری و استقلال ملی حالتی هجومی و سلطه‌گر در قبال مردمی دیگر به خود می‌گیرد (قاسملو، ۱۹۳۷: ۶۰-۵۹).

به طور کلی در میان کشورهایی که دارای اقلیت کرد زبان هستند، ترکیه کمترین تحمل را داشته و بر این باور است

که در دراز مدت وحدت ملی خود به خود از طریق اعمال سیاست همسان سازی بدست می آید (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۰: ۲۱۵). نتیجه چنین دیدگاهی قیامهای کردی در اوایل قرن بیست بود. شیخ سعید رهبر قیام سال ۱۹۲۵ در این رابطه می گوید؛ قبلاً خلیفه نقطه اشتراکمان بود، وی حسی را به ملت آیینی ما تزریق می کرد که در همان جامعه، با ترکان می توانستیم زندگی کنیم، اما از آن زمانی که خلیفه را خلع کردند، تنها ستم و ظلم ترکان برایمان باقی مانده است (مدنی، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

بکارگیری نیروی نظامی از جانب دولت برای مقابله با قیامهای کردی، بدون توجه به فاکتورهای دیگر مساله کرد، از اصول تثبیت شده کمالیزم بود که عقیده داشت سرکوب اقلیتها از مرگ دولت جلوگیری می کند. از زمان گفته وزیر داخلی ترکیه "جلال بیگ" در زمان قیام درسیم در سال ۱۹۳۷ این سیاست عبارت بوده از "متمدن کردن"، زمانی که سخن مشهور خود را بر زبان آورد و گفت؛ با قوت نیرو یاغیان را شهرستانی و متمدن می سازیم (نوره دین، بخش ۳: ۷). اما اینکه رژیمهای ترکیه چه نوع سیاستی را برای متمدن و شهرستانی ساختن - به قول جلال بیگ این یاغیان قانون شکن - اتخاذ خواهند کرد، حائز اهمیت است.

دولت در اولین گام سخن گفتن به زبان کردی را ممنوع اعلام کرد، در واقع سیاست رسمی دولت ترکیه در آن دوراها وادار کردن اقلیتهای زبانی به استفاده از زبان ترکی بود (مانگو: بخش ۲: ۱). همچنین کوچ دادن اجباری و نفی بلد و تبعید در داخل و خارج کشور، از دیگر سیاستهای دولت در این زمینه بود، هرگونه فشاری به کار برده شد تا مردم مجبور شوند روستاها و شهرهایشان را ترک کنند، اگر هم علی رغم تمامی این اقدامات، توده مردم حاضر به ترک روستا و زادگاهشان نشوند و تن به کوچ اجباری ندهند، آن وقت بر طبق قوانین و مقررات رسمی، آنها را در جایی که خود می خواهند، به زور اسکان می دهند (بشکچی، ۱۳۷۸: ۵۳). به موازات آن ترور دولتی هم به مثابه سیاست پایه ای، پیاده می شد، نیروهای امنیتی گوناگون مانند کماندو، ژاندارم و تیمهای ویژه ضربت مستمراً به روستاهای کردستان یورش برده و به ضرب و شتم و تفتیش مردم می پرداختند (همان: ۴۶). در نتیجه از دهه ۱۹۶۰ به بعد ناسیونالیزم کرد قویاً احیا و ترویج شد. در آنجا (ترکیه) نیز مانند عراق این سرکوبها نتوانست روحیه کردها را درهم شکند، بلکه به عکس موجب ظهور یک ناسیونالیزم ستیزه جو شد. همانگونه که هرگاه آزادی بیان از سوی دولتها سلب می شود، افراد به مبارزه روی می آورند (ادواردز و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۰۲). از دل سیاستهای شوونیستی رژیم و برای پاسخگویی بدانها در ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۵ حزب دموکرات کردستان ترکیه در دیاربکر (کوچرا، ۱۳۷۷: ۲۹۴) و سازمان قانونی کردی با عنوان انجمن فرهنگی انقلابی شرقی (ddko) در سال ۱۳۶۸ تاسیس گردید.... نوشته های اصلی ddko در باره مسائل اقتصادی در شرق ترکیه، ظلم و ستم به روستاهای کرد توسط مالکان (کرد) و رهبران قبیله ای، رفتار بی رحمانه و وحشی واحدهای نظامی ترک در روستاهای کرد بود (bruinessen, 1984: 8). واکنش به سیاستهای امحایی رژیم نسبت به کردها تنها به سازه کرد محدود نماند، حزب کارگران ترکیه (WPT) در کنگره چهارم خود در ۱۹۷۰ لب به اعتراض می گشاید و آشکارا اعلام می کند:

* ملت کرد در شرق وجود دارد.

* از همان روزهای اول، طبقه حاکم در ترکیه، نسبت به ملت کرد سیاست ظلم و کشتار و ذوب را که بسیاری از اوقات در قالب اعمال خونین خود را نشان داده، پیرو کرده است.

* یکی از دلایل اساسی عقب ماندگی مناطقی که ملت کرد در آن زیست می‌کند، نسبت به دیگر مناطق، جدای از قانون توسعه ناهمگن سرمایه‌داری، ناشی از سیاست اجتماعی و اقتصادی طبقه حاکم که در این مناطق پیرو کرده‌است، می‌باشد.

از این رو محدود نمودن "مساله شرق" به مساله رشد و توسعه منطقه‌ای (توجیه اقتصادی مساله کرد) به جز رواج اندیشه شوونیستی - ناسیونالیستی طبقه حاکم چیز دیگری نیست (قاسملو، ۱۹۳۷: ۳۵۲).

قیام کرد به رهبری اوجالان، اثر وارونه سیاست تبعیض نژادی را در دموکراسی مورد ادعای ترکها از یک موضوع پنهان درونی به یک مساله پرنش جهانی مبدل کرد (ابریشمی، ۱۳۷۸: ۳۷). اوجالان در این باره می‌گوید: "در واقع رژیم ترکیه دست پرورده غرب است، اما در قالب رژیم های غربی نمی‌گنجد و تضادهای زیادی با آن دارد، در کل زبانها و ملتها را از بین می‌برد... [وگرنه] پس بگذارید کردها نیز مانند انسانهای دیگر با هویت و فرهنگ خودشان زندگی کنند، گناه ما گفتن این حرفهاست... چرا تداوم و بقای یک فرهنگ را دشوار می‌بینید؟... چرا همه چیز را ممنوع می‌کنید؟ چرا به زبان آوردن یک واژه کردی پانزده سال زندان سزایی یک کرد باشد؟ لازم است انسانهای روی زمین به این نکات توجه کنند... بپاک جنبش خود را در ضدیت با از خود بیگانگی و بحران انسانیت به مفهوم عام معرفی نمود، هدف از جنگ را به وجود آوردن زیبایی و انسانیت معرفی کرده است." متاثر از سالهای انکار هویت کردی و منع زبان، اوجالان می‌گوید: "توجه کنید که کرد بریده نشده بلکه از ریشه کنده شده است. من از ریشه کن شدن می‌گویم، این اواخر از خودش کنده و ریشه‌کن شده... اما به ظاهر هنوز شبیه انسان است (میلان، ۱۳۸۰: ۲۳). او در ادامه تحلیل هویت کرد می‌گوید: "ترکها کاری کرده‌اند که زندگی ما از زندگی حیوانات پست تراست. در واقع هم تظاهرات صدام حسین و بی‌عدالتی‌های او بیشتر کردها، ترکیه را با توجه به سرکوب شدید شورشی‌های کرد و سیاست انعطاف‌پذیری که برای جذب کردها و تبدیل آنها به ترک در پیش گرفته بود، بدترین دشمن خود بر می‌شمردند." وی در ادامه می‌افزاید: "من در قبول هویت کردی خودم با دردسرهایی زیادی روبرو بودم، گفتن این که من کردم به معنای این بود که باید خودم را برای رو به رو شدن با دشواری‌های زیادی آماده می‌کردم و همه درها را به سوی خود بسته می‌یافتم" (راندل، ۱۳۷۹: ۳۰۷).

بشکچی هم در گوشه‌ای دیگر از نوشته‌هایش به اقدامات آسمیلاسیون رژیم توجه نموده و آورده است: ترکیه از طریق سیاسی اقدام به اسکان پناهندگان ترک افغانی و ترک بلغاری در کردستان کرده است. این کشور دیوانه‌وار تلاش می‌کند تا ملت کرد را به ترک و عرب تبدیل کند. کوچ دادن اجباری کردها از سرزمین پدریشان و اسکان دادن ترک و عرب به جای آنها و به کار بردن بهترین و حاصلخیزترین زمینهای کردستان برای تولیدات کشاورزی دولتی و پادگانهای نظامی عبارتند از سیاست خشن و شدیدی که با تلاش این دولتها پیش برده می‌شود (بشکچی، ۱۳۷۸: ۷۸). محمد علی ابرین که عضو پارلمان از طرف حزب سوسیال دموکراتیک بود (۱۹۸۸)، در این باره می‌گوید: مساله کرد امروزه همچون زخم‌های اجتماعی شده و همه را نگران کرده و ضروری است نگاهی همه جانبه به موضوع داشته و راهی همیشگی و نهایی برای مساله کرد در شرق در پیش گرفته شود، کردها صحبت کردن به زبان کردی از آنها ممنوع شده، سیاست ذوب علیه آنها به کار بسته شده و در حال تداوم است، نام روستاهایشان تغییر و شهروندان در شرق نمی‌توانند آزادانه نام بچه‌هایشان را انتخاب کنند لازم است ترکیه دموکراسی واقعی در تمام کشور در پیش بگیرد (حسره‌تپان، ۲۰۰۷: ۷-۱۲۶). در واقع هیچ

کشوری در قرن بیست به اندازه ترکیه هویت ملی کرد را نابود و ریشه کن نکرده است (انتسار، ۱۳۸۱: ۵۸). این در حالی است که دولت ترکیه برای حل مساله کردها از چند الگوی مشخص پیروی کرده است. ترکیه با گزینه راه حل سیاسی که مستلزم گفتگو با پ ک ک است و نیز با برقراری سیستم فدرالی (اعطای خود مختاری به کردها) که مستلزم یک قانون اساسی واحد برای دو قوم مختلف است، مخالفت ورزیده است. دولتهای مختلفی در ترکیه روی کار آمده اند که همواره بر انهدام توان نظامی، پشتوانه سیاسی و نفوذ ایدئولوژیک پ ک ک تاکید کرده اند (جی مارتین، ۱۳۸۳: ۲۴۲). با این وجود سازه کرد از چشم انداز خود منافع سیاسی را موشکافانه جستجو کرده و مورد تعریف قرار می دهد و اگر ترکیه اراده سیاسی بخش بزرگی از کردها را با عناوین تروریست و... می شناساند، جامعه کرد با نگاهی تقدس گرا از آن یاد می کند.

به عنوان مثال در سیرناک (شرناخ) که یک شهر کردنشین در دامنه کوههای جودی در جنوب شرق ترکیه است مقدس ترین مقبره، قبر یک دختر جنگجوی ۱۶ ساله پ ک ک به نام زایدیه (Zaydie) است که در میانه دهه ۱۹۸۰ در نبرد با نیروهای ترک کشته شد. والدین کرد بچه هایشان را در نزدیک زایدیه به خاک می سپارند چون معتقدند که به خاک سپاری بچه هایشان در نزدیک قبر قهرمان، خوشبختی بزرگی است و زنانی که آرزوی بچه دار شدن دارند مرتب سر قبر او می روند، گل و یادبودهای کوچک روی قبر می گذارند و از روح او در خواست دارند تا آنها و بچه هایشان را تبرک بخشد" (انتسار، ۱۳۸۱: ۸۴).

نتیجه گیری

تحلیل و تحریف هویت کردی از اصول تثبیت شده سیاست دولت ترکیه به حساب می آید، و طرحهای گشایش دموکراسی اساسی در درک واقعیتها ندارد، بلکه تلاشی جهت جزم پشتیبانی سازه کرد برای نیل به اهداف تعریف شده رژیم می باشد.

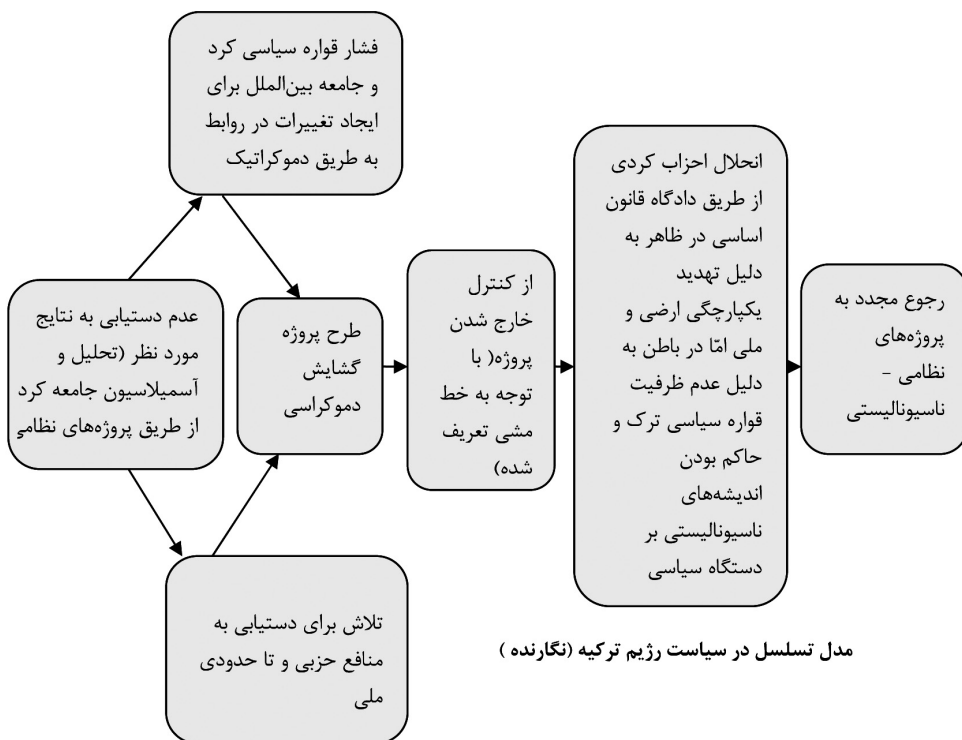
سیاست دولت ترکیه همواره از مدل آزمون و خطا تبعیت می کند بدین معنی که هنگامی که سیاست های دولت نتایج معکوسی را به بار آورد، پروژه حل دموکراتیک مساله کرد را به جریان می اندازند، به عنوان مثال بعد از شکست زاب سال ۲۰۰۷ هنگامی که سیاستهای نظامی نتایج منفی را بار آورد، اقدام به طرح پروژه گشایش دموکراتیک نمود، اگرچه پروژه های دموکراتیک نیز تقریباً نتیجه مستقیم فشار قواره سیاسی کرد بود.

برای نمونه، احمد تورک که در نشست گروه حزب جامعه دموکراتیک (DTP) در پارلمان ترکیه نسبت به ممنوعیت DTP سخنرانی می نمود ضمن تحلیل سیاست حزب عدالت و توسعه می گوید: اردوغان گفته است که اگر حزب جامعه دموکراتیک وجود نداشت هرگز حزب عدالت و توسعه سخنی از حل دموکراتیک مساله کرد نمی نمود (www.NETKURD.com).

از طرف دیگر در صورت عدم پیش بینی آینده پروژه ارائه شده (از کنترل خارج شدن پروژه) یا احساس تهدید از جانب احزاب کردی قانونی، از دید دولت نسبت به خط مشی تعریف شده در پروژه، رژیم با اهرم بسیار قوی و قانونی به

نام دادگاه قانون اساسی مبادرت به انحلال احزاب و پروژه‌های نظامی می‌نماید.

به طور کلی سیاست دولت را نسبت به سازه کرد می‌توان به طریقه ذیل نشان داد:



بدین معنی که برخورد دولت ترکیه با بحران کردستان (مساله کرد) خود را در یک روند سینوسی تعریف می‌کند که نیروی محرکه آن فشار سازه کرد جهت به رسمیت شناختن و احقاق حقوقش است و از جانب پارامترهای داخلی (احزاب، روشنفکران و...) و بین‌المللی (اتحادیه اروپا، سازمانهای فعال در زمینه حقوق بشر و...) همچنین پارامترهای جغرافیایی و ژئوپلیتیکی اقلیت کرد به همراه موقع جغرافیایی ترکیه تقویت می‌گردد، و در این میان خودداری دولت ترکیه از به رسمیت شناختن حقوق اقلیت کرد به نوعی تداوم‌دهنده‌ی این روند سینوسی به شمار می‌آید و در این راستا از اهرم قانونی دادگاه قانون اساسی بهره می‌جوید که نهاد قانونی برای انحلال احزاب و اهرمی برای تداوم بحران ژئوپلیتیک در کردستان ترکیه به شمار می‌آید.

فهرست منابع

منابع فارسی

کتاب ها

- ابریشمی، عبدالله، مساله کرد در خاورمیانه و عبدالله اوجلان؛ تهران، انتشارات توکلی، ۱۳۷۸.
- اخباری، محمد، جغرافیای کشورهای همجوار - ترکیه؛ تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۳.
- ادواردز، مورلی میلتن - پیتر هینچ کلیف، بحران در خاورمیانه از ۱۹۴۵ تا کنون؛ شهرزاد رستگار شریعت پناهی، تهران، قومس، ۱۳۸۴.
- اوجلان، عبدالله، از دولت کاهنی سومر بسوی تمدن دموکراتیک؛ جلد ۲، مترجم: مرکز انتشاراتی ارده، مرداد ۱۳۸۱.
- انتشار، نادر، قومیت گرایی کرد؛ عبدالله عبدالله زاده، تهران، انتشارات معرفت، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- بشکچی، اسماعیل، مساله کردستان در ترکیه و عراق؛ محمد رفوف مرادی، انتشارات حمیرا، ۱۳۷۸.
- برتون، رولان، قوم شناسی سیاسی؛ ناصر فکوهی، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- جلالی پور، حمیدرضا، کردستان و کرد و علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی (۱۳۷۰-۱۳۵۸)؛ تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- رندل، جانانان، با این رسوایی چه بخشایشی (تحلیل مسائل سیاسی کردستان)؛ ابراهیم یونسی، نشر پانید، ۱۳۷۹.
- درایسدل، آلاسدایر و آج بلیک، جرال، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا؛ دره میر حیدر، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰.
- کوچرا، کریس، جنبش ملی کرد؛ ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- کوچرا، کریس، جنبش ملی کرد؛ عزیز ماملی، سلیمانیه، چاپ دوم، ۲۰۰۸.
- کندال، عصمت شریف و انلی، مصطفی نازدار، قاسملو، کردها؛ ابراهیم یونسی، تهران، روزبهان، ۱۳۷۲.
- لوئیس، برنارد، ظهور ترکیه نوین؛ ترجمه محسن سبحانی، چاپ اول، نشر مترجم، ۱۳۷۲.
- مانگو، آندرو، ترکه‌های امروز؛ ترجمه اختصاصی برای سکولاریزم، بی نام، بی جا، بی تا.
- مک داول، دیوید، تاریخ معاصر کرد؛ ابراهیم یونسی، تهران، نشر پانید، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- مینورسکی، ولادیمیر، مینورسکی و کورد؛ ترجمه حبیب الله تابانی، نشر گسترده، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- نیکیتین، واسیلی، کرد و کردستان؛ محمد قاضی، چاپ دوم، انتشارات نیلوفر، زمستان ۱۳۶۶.

مقالات

- بنی هاشمی، میرقاسم، "رژیم های جهانی و تحول جایگاه جنبش های قومی"؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم شماره اول، بهار

۱۳۸۳

- پای، لوسین و دیگران، "بحرانها و توالی در توسعه"؛ غلامرضا خواجه سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- مروئی میلان، جبار، "کمالیسم و شکل گیری جنبش های مسلحانه کرد در ترکیه (۱۹۹۰-۱۹۲۵)"؛ مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰.
- نصری مشکینی، قدیر، "امکانات و موانع پیدایش دولت کردی در منطقه خاورمیانه"؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵ و ۶، ۱۳۷۸.
- گانتر، مایکل، "عامل کردی در سیاست خاورمیانه"؛ علی کریمی، مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، شهریور ۱۳۷۶.
- لی نورجی، مارتین، "چهره جدید امنیت در خاورمیانه"؛ قدیر نصیری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

روزنامه ها

- آزادی رانمی شود تعریف کرد، پرسش و پاسخ و سخنرانی نوام چامسکی در دیاربکر ترکیه، اعتماد، ۸-۱۱/۱۱/۸۱.

منابع کردی

- ئەسەسەرد، فەزید؛ پوکانەوێ دەولەتی کە مایەتی (ئەزمونی سیاسی شیعەکان لە عێراقدا)؛ مەکتەبی بیر و هوشیاری؛ سلیمانی ۲۰۰۲.
- مۆجەتەبا پورزویی، بارودوخی سیاسی کوردوستان (۱۸۸۰-۱۹۴۶)؛ وەرگیر نازناز محەمەدی و...، چاپی یەکەم، هەولێر، وەزارەتی پەروەردە، ۲۰۰۵.
- حسین مەدەنی، کوردستان و ئیستراتژی دەولەتان؛ چاپی ئەهل، بەرگی ۲، رەزبەری ۱۳۷۹.
- ئیسماعیل بێشکچی، تیزی تورک بو میژو تئوری زمانی خور و کیشە ی کورد؛ ئاسوس هەردی، چاپ و پەخشی دەزگای سەردەم، سلیمانی.
- م. ئە. حەسەرەتیان، د. دلیر ئەحمەد، یاسا دەستورییەکانی تورکیا و کورد لە سەردەمی نویدا؛ سلیمانی، مەلبەندی کوردولوجی، چاپی یەکەم، ۲۰۰۷.
- عەبدولرەحمان قاسملو، کوردوستان و کورد لیکولینەو یەکی سیاسی و ئابوری؛ عەبدوللا حەسەن زاده، ۱۹۳۷.
- ئیسماعیل بێشکچی، کوردوستان و کولونییەتی نیو دەولەتی؛ حەمەرەشید، سلیمانی، ۲۰۰۲.
- ئەحمەد حەمەد ئەمین، دوزی کورد لە چەند باسیکی میژوویدا؛ دەزگای تویژینەو و بلاوکرانەوێ مۆکوریان، چاپی یەکەم ۲۰۰۸.
- نووڕەدین، محەمەد، تورکیا لە سەردەمی گوراندا؛ ئازاد بەرزەنجی،
- هیرش، عەبدوللا حەمە کەریم؛ پەيوەندییە سیاسیه‌کانی نیوان هەریمی کوردوستان و تورکیا (۱۹۹۸-۱۹۹۱)؛ مەلبەندی کوردولوجی، سلیمانی ۲۰۰۷.

منابع عربی

- سعدي عثمان هروتي، كوردوستان و الامبراطورية العثمانية؛ الطبعة الاولى، ۲۰۰۸ مطبعة خاني (دهوك).

منابع انگلیسی

- Martin van Businesen, The Kurds; Me rip Reports; February 1984

منابع اینترنتی

- www.NETKURD.com

http://gototorkey.ir

کشمکش بودن و نبودن؛ بررسی وضعیت کردها در ترکیه

گلاره کمانگر *

ایوب زارعی

"آنکارا شاید قادر باشد دریا را بخشکاند اما نخواهد توانست ماهی بگیرد."
(یاشار کمال)

چکیده

دلایل وضعیت پیچیده و بغرنج کردها در ترکیه کانون اصلی این بحث می باشد. این نوشتار در صدد است تا با نگاهی اجمالی به تاریخ چند دهه‌ای اخیر ترکیه و نوع برخورد سردمداران ترک با کردها به بررسی عوامل ایجاد تنش در این کشور بپردازد. در این راستا سخن از پان ترکیسم و نحوه‌ی عمل این ایدئولوژی و نیز به وجود آمدن احزاب مبارزی چون پ.ک.ک ناگزیر است. لذا در این مقاله به اختصار به هر کدام از این مباحث پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: ترکیه، کرد، مسئله کرد، پ.ک.ک، آتاتورک

مقدمه

مجموعه عوامل تشکیل دهنده ملیت را می توان نژاد، دین، زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و پیشینه اسطوره‌ای و تاریخی دانست. و از میان این مجموعه دین تنها عنصر گزینشی و انتخابی از سوی فرد است و سایر موارد و به ویژه زبان

و نژاد با فرد زاده می شود و تجمع افرادی با زبان، نژاد و پیشینه فرهنگی واحد یک گروه ملیتی را تشکیل می دهند. ناسیونالیسم برخاسته از قرن بیستم در آغاز کار این تصور را به وجود آورده بود که به ازای هر ملت می توان یک دولت وجود داشته باشد و مرزهای سیاسی که دولت ها را از هم جدا می کند در واقع حفاصل ملت های گوناگون است و در چارچوب هر کشوری یک ملت واحد به سر می برند.

با چنین پیش فرضی، شرط ناگفته تشکیل هر دولتی وحدت ملی مردمانش بود؛ وحدت زبانی، نژادی و فرهنگی. اما مشکلی که پس از تعیین مرزهای جدید سیاسی به ویژه در آسیا پیش آمد این بود که اصل هر ملت یک دولت رعایت نشد و اغلب کشورها دارای تنوع زبانی و فرهنگی و نژادی بسیار هستند در حالی که برخی کشورها به خصوص کشورهای بزرگ دنیای قدیم در برابر تقسیم شدن مقاومت می کردند و در عین حال نتوانستند مانند برخی کشورها راه حلی چون ایالاتهای متحد و حکومت های فدرالی را پیاده و عملی کنند. لذا همیشه و از همان ابتدای قرن بیستم تلاش بر این بود که ثابت شود آن جمعیتی که در درون مرزهای کشور ها زندگی می کنند یک ملت واحدند و این نبود مگر انکار و نادیده گرفتن دیگر ملیت هایی که به هر دلیل در درون مرزهای آن کشور قرار گرفته بودند.

دولت ها سعی می کردند ملت های گوناگون درون کشورهایشان را متقاعد کنند که ملت نیستند و در این کار از مفهوم قومیت استفاده کردند و قوم را واحد کوچکتر و زیر مجموعه ملت نامیدند و با بحث از لهجه و زبان در صدد حل مشکل تفاوت زبان برآمدند. نخبگان علمی ملت حاکم تلاش می کردند این دو موضوع را در مورد ملت های اقلیت اثبات کنند. خانلری از کسانی بود که در ایران چنین نگاهی داشت او در تعریف زبان کردی می گوید: نام کردی عادتاً به زبان مردمانی اطلاق می شود که در سرزمین کوهستانی مغرب فلات ایران زندگی می کنند (خانلری، ۱۳۶۵: ۲۹۴). قید عادتاً در این جمله تردید و بیش از آن حتی ناباوری شان را نشان می دهد و در ادامه همین تردید را چنین تصریح می کند: «... تردید است در این که کلمه کرد به قوم واحدی که دارای مختصات نژادی یا ایلی با گویش معینی باشند اطلاق شده باشد.» (همان: ۲۹۴) نه تنها کردی را زبان نمی داند و کرد را یک ملت نمی شناسد بلکه حتی بر آن است که این مردمان به اشتباه خود را یک قوم واحد تصور می کنند! این استاد بزرگ زبان فارسی گویا به این نیندیشیده اند که اگر چنین است چه چیز باعث شده این مردمان چنین تصویری داشته باشند و آیا ممکن است چند گروه ناهمگون بدون هیچ پیوندی و سود و منفعتی به یکباره با یکدیگر احساس یگانگی کنند؟

استفاده از الفاظ قومیت و گویش زمانی که قابل اثبات نباشد تلخی و رنجشی را متوجه ملیتی که در اقلیت قرار گرفته می کند، چرا که این واژگان در بنیان خود بر تحقیر دیگری استوارند به این ترتیب که «زبان با جامعه ای متمدن انطباق دارد، گویش ها و لهجه های محلی با جوامع غیر متمدن منطبق اند، جامعه های متمدن در قالب خلق ها و ملت ها گرد آمده اند و جوامع غیر متمدن در قالب قبیله ها و برای نشان دادن تمام بدی هایی که برای نحوه گفتار خاصی قابل هستند مجموعه ای از کلمات وصفی مانند: گویش، لهجه محلی، زبان زرگری و... را به کار می برند.» (کالوه، ۱۳۷۹: ۸۲)

بسیاری از مواردی که به عنوان گویش و لهجه در برابر زبان قرار داده می شوند در واقع زبان های مستقل هستند. «بر روی کره زمین بین چهار تا پنج هزار زبان مختلف و در حدود یکصد و پنجاه کشور [در حال حاضر حدود دویست کشور] وجود دارد. با یک محاسبه ساده در می یابیم که به لحاظ نظری هر کشوری باید سی زبان داشته باشد... و تمام نقاط دنیا

چند زبانه است و جامعه های زبانی همواره در کنار و ارتباط با هم قرار می گیرند.» (کالوه، ۱۳۷۹: ۴۳) با چنین واقعیت آشکاری ادعای وجود یک زبان واحد در کشورهایی چون ایران و ترکیه جز تحقیر اقلیت های زبانی و ملی نبوده و نتیجه ای جز برانگیختن احساسات ناسیونالیستی در میان این مردمان ندارد.

شاید اگر شیوه برخورد دولتمردان به ویژه مصطفی کمال و ادبیات گفتاری آنان در قبال کردها چنین شدید، تند و تحقیر آمیز نبود مسأله کرده به معضلی چنین پیچیده تبدیل نمی شد. رویه ای که آتاتورک و اعقاب او در ترکیه پیش گرفتند از همان ابتدا محکوم به شکست بود؛ زبان مادری چیزی نیست که بتوان با تکیه به نیروی نظامی از یک ملت گرفت. تأکید و اصرار بر این اشتباه موجب جنگ های دراز دامنی بود که تا امروز هم ادامه دارد و عجب آن که با گذشت قریب به نود سال از وضع آن قوانین و اصول نژاد پرستانه ی آتاتورک هنوز هم دولت ترکیه حاضر به پذیرش هویت کردی نیست و نام «کرد» و مسأله کرد همچنان یک مسأله امنیتی تلقی می شود.

جمهوری ترکیه و نفی هویت کردی

سال های نخستین قرن بیستم مقارن بود با ضعف و اضمحلال امپراطوری عثمانی که آخرین امپراطوری دنیای قدیم بود و نفوذ اندیشه های ناسیونالیستی و شکل گیری دولت-ملت های جدید و نسبتاً کوچکی که بر پایه تعریف های نوین انسان معاصر از هویت و ملیت به وجود می آمدند. در همین سال ها بود که ملیت هایی که امپراطوری عثمانی را تشکیل می دادند از جمله ترک ها، یونانیان، ارمنی ها و کردها تلاش هایی را در جهت ایجاد دولت هایی مبتنی بر هویت و ملیت خود آغاز کردند.

در رأس این ملت ها ترک ها قرار داشتند که با سرکردگی نظامی مقتدری چون مصطفی کمال ایجاد دولت مستقل ترکیه را به سرعت پی ریزی کردند و در سال ۱۹۲۴ جمهوری ترکیه تشکیل و دو سال پس از آن دستگاه خلافت برچیده شد (کینان، ۱۳۷۶: ۸۱). مصطفی کمال متأثر از انقلاب فرانسه و ژاکوبنیسم در پی تشکیل کشوری بود متمرکز و جدا از دین که ملت های مختلف را در کیش پرستش ملتی واحد حتی به زبان فرهنگ ها و زبان ها و مذاهب و سایر مظاهر قومی این ملل به هم می پیوست. پس از جنگ جهانی اول ژاکوبنیسم به نظر تنها فرمولی می رسید که بتواند به ترکیه امکان دهد به سنت های ننگین و آبرو باخته ی امپراطوری عثمانی پشت کند. (رندل، ۱۳۸۳: ۳۳۰)

مصطفی کمال در نهایت به این مهم دست یافت و پس از آن تمام هم خود را با تعصبی خاص مصروف تثبیت ناسیونالیسم شوونیستی ترکیه کرده و هر صدایی را از جمله صدای کردهایی که در کنارش برای به دست آوردن جمهوری جنگیده بودند در گلو خفه کرد. بسیاری از سران کردها از سال ۱۹۱۶ که مصطفی کمال فرماندهی سپاه شانزدهم دیار بکر را به عهده داشت با وی آشنایی داشتند و در کنار هم جنگیده بودند. (بیات، ۱۳۷۴: ۱۷) وی از همان زمان اظهار کرده بود که اگر قدرت را به دست گیرد یقیناً کردها نیز به حقوق خود خواهند رسید. (مک داول، ۱۳۸۰: ۲۳)

مصطفی کمال در سال ۱۹۱۹ چنین گفت: تا وقتی که مردم خوب و شریف و محترم وجود دارند ترک ها و کردها همچون دو برادر به زندگی با هم ادامه خواهند داد و سدی آهنین در برابر دشمنان داخلی و خارجی ایجاد خواهند کرد. (همان: ۳۲۸) باور چنین سخنی از سوی آتاتورک برای کمالیست هایی که لفظ «کرد» در قاموس آن ها تابویی اکید

تلقی می شود مطمئناً دشوار خواهد بود اما واقعیت آن است که رویه‌ی مصطفی کمال در آغاز چنین بود، سیاست کمال در برابر کردها سیاستی فریب کارانه بود، از وجود آن ها در زمان نیاز برای رسیدن به قدرت استفاده کرد و پس از آن نه تنها هیچ حقی برای آن ها قائل نشد که حتی به انکار هویت آن ها پرداخت، در واقع با پیروزی نیروهای کمال بر نیرو های یونانی (در تابستان ۱۹۲۲) که به تثبیت حاکمیت جدید منجر شد و به ویژه پس از حل و فصل اختلاف های ترکیه و قدرت های اروپایی در خلال معاهده لوزان (ژوئیه ۱۹۲۲) نخستین نشانه های جدایی کردها و ترک ها پدیدار گشت. هنگامی که کمالیون بر استانبول چیره شدند بسیاری از سازمان های سیاسی کرد که با مقامات سیاسی و نظامی متفقین نیز بی ارتباط نبودند سرکوب شده و غالب رهبران شان به سوریه تحت اشغال فرانسه گریختند، نیروهای کردی نیز که در خلال تحولات اخیر با کمالیون همکاری کردند اینک متوجه شدند تمام مواعید مصطفی کمال و هوادانش در رعایت خواسته های ملت کرد اساس چندان نداشته است. (بیات، ۱۳۷۴: ۱۸) و اینچنین حکومتی که با تکیه به نیروی نظامی به قدرت رسید با تمام توان هر صدای غیر ترکی را سرکوب کرد، جوخه هایی معروف به جوخه های رامبو (یعنی گروه های ضد شورشی که در خارج از کشور آموزش دیده بودند) به هیچ چیز ابقا نمی کردند. (لیزر، ۱۳۸۲: ۲۲۹)

نخستین نمود این رفتار خصمانه و خشونت آمیز در مورد کردها بمباران درسیم در ۱۹۲۵ بود که در آن هزاران بی گناه قربانی شده و یا در غار هایی که در آن پناه بسته بودند زنده به گور شدند. دختر خوانده آتاتورک (صبیحه گوکجن) پنجاه سال پس از بمباران درسیم می گوید که نه آن زمان و نه بعد از آن هرگز تأسفی از این بابت احساس نکرد. «این کار برای حمایت از زنده ماندن جمهوری جوان لازم بود». (رندل، ۱۳۸۳: ۳۳۷)

جمهوری دمکراتیک ترکیه زنده ماندن خود را در گرو رفتار استبدادی و سرکوبگرانه در قبال کردها می یافت و قوانین و اصول نژاد پرستانه آتاتورک در ترکیه همچون آیات و کلمات کتاب مقدسی غیر قابل تغییر و تخطی بود و تا امروز نیز چنین است. کمالیسم بر ۶ اصل استوار است: اصل غیر مذهبی بودن، اقتصاد دولتی، اصل مردمی، جمهوری خواهی، اصل انقلاب و ناسیونالیسم ترک. بر اساس این اصول، ترکی تنها زبانی است که در ترکیه وجود دارد. بند ۶۹ از قانون اول ترکیه مصوب ۱۹۲۴ تصریح می کند که: تمام ترک ها در مقابل قانون برابرند! (عمر گل، ۲۰۰۷: ۷۵) و این در حالی است که اکثریت غالب جمعیت شرق و جنوب شرق ترکیه را کردها تشکیل می دهند، پس راهی نبود جز محو و انکار هر چیزی که نشان دهنده این موضوع باشد. در اکتبر ۱۹۸۳ قانون شماره ۲۹۳۲ وضع شد که در آن کاربرد زبان کردی ممنوع شده بود. (مک داول، ۱۳۸۰: ۶۶۵) و در دسامبر سال پیش از آن یعنی ۱۹۸۲ وزیر آموزش و پرورش به استانداران گوشزد کرده بود که آواز های شرق و جنوب شرق آناتولی باید فقط و فقط به زبان ترکی خوانده شود. (همان: ۶۶۵)

از دیگر برنامه های دولت کمالیستی برای محو هویت کردی تغییر نام اماکن و روستاهای کردستان بود. تا ۱۹۸۶ به این منظور در آبادمان، گازی آنتپ، اورفه، ماردین و دیاربکر نام ۲۸۴۲ روستا از مجموع ۳۵۲۴ روستا عوض شده بود (همان: ۶۶۵) در ترکیه سیاستمداران حتی از به کار بردن کلمه «کرد» اکراه داشتند و کردستان را آناتولی شرقی می خواندند (کندال، ۱۳۷۹: ۱۴۳) و هر نوع متن ادبی یا نشریه کردی به صورت ممنوع و پنهانی دست به دست می گشت. (همان: ۹۰) این افراط در آزار و محدودیت و فشار در دهه ۱۹۳۰ تا حدی بالا بود که نیروهای امنیتی پلیس، کشاورزان و مردمان محلی را کنترل می کردند که بدانند به چه زبانی صحبت می کنند و اگر کردی صحبت می کردند پنج

قروش جریمه می شدند. (عمر گل، ۲۰۰۷: ۷۵)

از دیگر سیاست های دولت ترکیه در ضدیت با کردها سیاست جابه جایی بود. در سال ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ در حدود یک میلیون کرد به خارج از شهر ها و مناطق کردنشین کوچانده شدند. (همان: ۸۱) و آغاز این سیاست همزمان بود با اعدام شیخ سعید پیران و چهل و هشت تن از همراهانش در سپتامبر ۱۹۲۵. (بیات، ۱۳۷۴: ۲۲)

آتا تورک برای سرکوب و حذف کردها تمام راه های ممکن را آزمود از اجبار و فشار سیاسی تا آزار و شکنجه و اعدام و حتی نسل کشی و ژنوساید. نسل کشی شیوه ای است که حکومت های فاشیستی به عنوان راه حل برای مشکل ناهمگونی به آن متوسل می شوند. اگرچه همواره حتی بارزترین نمونه های آن از جمله هولوکاست و انفال هنوز هم از سوی نفو فاشیست ها و دولت ها انکار می شود اما واقعیت های فاجعه باری هستند که اتفاق افتاده اند و البته هیچ گاه به نتیجه نرسیده اند. فجایع این چنینی اگرچه توجه مجامع بین المللی را جلب می کند اما به دلیل از بین رفتن شواهد و مدارک این جنایتها از سوی دولت ها، هیچ برخورد قاطع و قانونی با چنین رفتارهایی از سوی نهاد های بین المللی صورت نمی گیرد و بحث بر سر چنین نسل کشی هایی هرگز از صفحات کتاب ها و روزنامه ها فراتر نمی رود. حکومت فاشیست ترکیه نیز در قبال کردها بارها اقدام به نسل کشی کرده است.

علاء الدین سجادی در کتاب تاریخ جنبش های کرد ماجرای یکی از این نسل کشی ها را چنین نقل می کند: "در اطراف وان سربازان آتا تورک حدود دو هزار مرد و زن و کودک بی دفاع کرد را در دره ای گرد آوردند تمام قله ها و تپه های مشرف به دره را محاصره کردند، مردم نیز از علت گردآوری خود در این مکان بی اطلاع بودند... فرمانده نیروها از مصطفی کمال دستور داشت در ساعتی معین این مردمان را به رگبار تیربار ببندند... چنین تصمیمی در حالی اتخاذ شده بود که هشتاد نفر افسر و سرباز کرد در میان نیروهایی بودند که فرمان شلیک به آن ها داده می شد... دلیل این انتخاب این بود که آنان نیز قتل عام را به چشم خود ببینند و بعد خود هدف گلوله دیگر سربازان قرار گیرند... در ساعت معین دستور اجرا شد... در این میان فوزی قاوقچی فرمانده کل نیروهای منطقه سر رسیده صحنه را می بیند با دیدن این جنایت سراسیمه با مصطفی کمال تماس گرفته می گوید در صورت ادامه کشتار من نیز خودم را خواهم کشت و به این ترتیب آتا تورک را از ادامه این رویه بازداشت. بعد از اتمام کشتار افسر و سربازان کرد را همگی دستگیر و روانه مناطقی دیگر نمودند." (سجادی، ۱۳۸۷: ۵۱ و ۵۰)

واکنشهای جهانی نسبت به مسئله کرد

پیمان سور

نخستین بحث برون مرزی در باره ی کردها در همان سالهای پیش از تشکیل جمهوری مطرح شد. در سال ۱۹۲۰ معاهده ای تنظیم شد که بر اساس ماده ۶۲ آن «کمیسیونی در قسطنطنیه اجلاس خواهد کرد و به ترتیب مرکب از سه عضو منصوب دولتهای بریتانیا، فرانسه و ایتالیا خواهد بود و ظرف شش ماه از تاریخ به اجرا در آمدن پیمان حاضر طرحی را برای خود مختاری مناطق کردنشین واقع در شرق فرات، جنوب مرز جنوبی ارمنستان که بعداً معین خواهد شد و نیز مناطق واقع در شمال ترکیه با سوریه و بین النهرین به نحوی که در ماده (، ۲۷ II و ۳) مشخص شده است تهیه و تنظیم

خواهد کرد... طرح مزبور حاوی کلیه‌ی پیش‌بینی‌های لازم به جهت حمایت از اقلیت آشوری-کلدانی و سایر اقلیت‌های نژادی یا مذهبی ساکن این مناطق خواهد بود و به این منظور کمیسیون مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ایران و کردها برای بررسی و اخذ تصمیم در باره‌ی اصلاحاتی که عندالزوم باید در مرز ترکیه - آنجا که این مرز بنابر پیمان حاضر با مرز ایران انطباق حاصل می‌کند - به عمل آید از محل دیدار خواهد کرد». (لیزر، ۱۳۸۲: ۲۳۶)

در ماده ۶۴ همین معاهده آمده است: «هرگاه ظرف یک سال از تاریخ اجرای این پیمان مردم کرد ساکن مناطقی که در ماده ۶۲ مشخص شده اند به شورای جامعه ملل مراجعه کنند و به نحوی ثابت کنند که اکثریت جمعیت این مناطق مایل به جدایی از ترکیه اند و هرگاه شورا تشخیص دهد که این مردم شایسته چنین استقلالی هستند و توصیه کند که این استقلال بدانها داده شود، ترکیه به موجب این پیمان موافقت می‌کند به چنین توصیه‌ای عمل کند و از کلیه حقوق و امتیازات خود در این مناطق چشم‌پوشد... در صورت انجام این چشم‌پوشی و ترک حقوق، قدرت‌های عمده‌ی متفق با پیوستن داوطلبانه کردهای ساکن آن بخش از کردستان که تاکنون جزء ولایت موصل بوده است به چنین کشور مستقل کردی مخالفت نخواهد کرد.» (همان: ۲۳۷) و در ماده ۶۳ دولت ترکیه موافقت می‌کند که تصمیمات هر دو کمیسیون مطرح در ماده ۶۲ را ظرف سه ماه از تاریخ اعلام به دولت مذبور اجرا کند. (همان: ۲۳۷) اما این پیمان برای همیشه بر روی کاغذ ماند و هرگز به مرحله اجرا گذاشته نشد.

آکوپوف به نقل از نیکیتین درباره‌ی اهمیت پیمان سور می‌گوید این پیمان در رشد مسئله کرد چرخشی بسیار پراهمیت بود برای نخستین بار در تاریخ مسئله خودگردانی ولایت‌هایی که باشندگان‌شان سر به سر کرد هستند در یک سند به بررسی گذاشته شد از آن دم دیگر در اهمیت بین‌المللی کرد گمان و دودلی نیست. (آکوپوف، ۱۳۷۶: ۱۱۴) اگر چه که نیکیتین و بسیاری دیگر همین پیمان ناکارآمد را موفقیتی برای کردها می‌دانند اما از سوی دیگر می‌توان گفت که شاید همین پیمان دلیل اصلی آن نگاه مداوم امنیتی به مسئله‌ی کرد بود. هرگونه سازش و برخورد دیپلماتیک در نظر ترک‌ها ممکن بود منجر به بازگشایی پیمان سور یا پیمان دیگری چون آن شود که برابر خواهد بود با چشم‌پوشی از خاک کردستان. «آمارگیری مجله صبح در بهار ۱۹۹۲ نشان می‌داد در حالی که ۷۰ درصد کردها تاکید می‌کردند که خواستار تشکیل کشوری مستقل نیستند ۸۹ درصد مردم ترک یقین داشتند که هستند!» (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۶۹۰)

تلاش برای به دست آوردن خود مختاری زمانی که در گذشته سخن از خود مختاری قابل تبدیل به استقلال رفته مطمئناً تلاشی است که به شدت با مقاومت و سرکوب دولتی مواجه می‌شود. مسئله‌ی کرد با وجود ابعاد گسترده مبارزه و کشتار و نسل‌کشی در اتحادیه‌ی اروپا تنها در چند بیانیه خطاب به دولت ترکیه نمود پیدا کرد. بیانیه‌ی ۱۹۸۵/۵/۲۳ که در آن ترکیه را از آزار سیستماتیک کردها باز می‌دارد. و بیانیه‌ی ۱۹۸۵/۱۰/۲۳ که در آن به تکرار همان توصیه‌ها می‌پردازد و حضور ترکیه در اتحادیه‌ی اروپا را مشروط به رعایت حقوق بشر در مورد کردها می‌کند و در بیانیه‌ی دیگری در ۱۹۹۲ با همین مضامین آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا ترکیه را از سرکوب کردها باز می‌دارند در حالی که جنگ افزار نظامی برای این سرکوب از همان مسیر وارد ترکیه می‌شود. «در سال ۱۹۹۴ که بدترین سال سرکوب استان‌های کردنشین بود ترکیه بزرگترین واردکننده‌ی سخت افزار نظامی آمریکایی بود و به این ترتیب بزرگترین خریدار اسلحه جهان بود. ذرات خانه‌ی ترکیه که ۸۰ درصد آن آمریکایی بود مشتمل بود بر تانک‌های ام-۶۰، بمب افکن‌های اف-۱۶، هلیکوپترهای

کبر Cobral و بلاک هاوک Black hawk و از همه‌ی اینها علیه کردها استفاده می‌شد. (زندل ۱۳۸۳: ۳۴۷)

وقتی گروه‌های حقوق بشر فاش کردند که هواپیماهای اف-۱۶ اس ترکیه روستاهای کردنشین را بمباران کرده و تلفات بر مردم غیر نظامی وارد آورده اند و شکنجه قدری سراسیمه شد اما پنتاگون با یافتن راه گریز کاری کرد که دولت کلینتون به رغم قانونی که تحویل جنگ افزار را در مواردی که از آن استفاده نابجا به عمل می آمد منع می کرد، همچنان به تحویل اسلحه به ترکیه ادامه داد. (همان: ۳۴۸) برخورد های دوگانه و گاهاً چندگانه‌ی قدرت های سیاسی جهان در قبال مسئله‌ی کرد همیشه طرح سؤالی را ممکن می سازد که چرا؟! سؤالی که در عین حال که پاسخی ساده دارد نیاز به تجزیه و تحلیل و درون کاوی عمیقی نیز دارد.

پ.ک.ک و ورود به دوره ای جدید در ترکیه

حزب p.k.k را می توان از مهمترین احزاب چند دهه‌ی اخیر کرد قلمداد کرد که تحت تاثیر اندیشه ها و آرمانهای عبدالله اوچلان رهبر و بنیانگذار این حزب کماکان به فعالیت های خود ادامه می دهد. طی دوره زمانی دشوار اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ چندین گروه کرد استقلال طلب در ترکیه به وجود آمدند که حزب کارگران کردستان (Kurdistan Partiya Karkarena) که برنامه‌ی عملش تلفیقی از مارکسیسم و ملی گرایی کرد بود، قوی ترین این گروهها محسوب می شد (مرادی، ۱۳۷۸: ۱۶).

ظهور پ.ک.ک تنها از اندیشه یک تن، یعنی عبدالله اوچلان که توسعاً با نام مستعار «آپو» (APO) شناخته شده است ناشی شد. اوچلان در کودتای ۱۹۷۰ در آنکارا دانشجو بود و در فدراسیون جوانان انقلابی و گروه چپ دیگری به نام «انجمن آموزش عالی آنکارا» فعالیت می کرد. منطقه‌ی زادبومی او حلوان - سیورک بود اما وی نیز مانند بسیاری از کردهای شهری به زبان ترکی سخن می گفت، دیگر همراهان اوچلان نیز چنین بودند و این رنجی بود که تندی و تلخی احساس ملی را برای این گروه در آغاز کوچک تشدید می کرد (مک داول، ۱۳۸۰: ۶۵۶) و در نهایت نیز ناسیونالیزمی تندرو و خشن و جنگجو را از پ.ک.ک به نمایش می گذاشت.

اوچلان پس از عفو سال ۱۹۷۴ برای تاسیس یک جنبش آزادی بخش صرفاً کردی بر اساس مارکسیسم -لنینیسم شش تن از یارانش را گردهم آورد. این عده بر آن شدند که کلیه‌ی پیوندهای خود را با گروههای چپ ترکیه بگسلند. (همان: ۶۵۵ و ۶۵۶) پ.ک.ک بر خلاف معمول در آنکارا تاسیس شد و اعضای آن در ۱۹۷۵ به حاشیه‌ی کردستان آمدند (کوچرا، ۲۰۰۸: ۳۱۶) و در آنجا در شهرهای اورفه، الازیگ، تونجلی، گازی آنتپ و مرعش شروع به عضوگیری و گسترش گروه خود کردند. و تقریباً تمام اعضای خود را از پرولتریای رو به رشد ترکیه می گرفتند (مک داول، ۱۳۸۰: ۶۵۶).

پس از یک سری جلسات مخفیانه، در تاریخ ۵ مارس ۱۹۷۹ و در دیاربکر نام کلاسیک «حزب کارگران کرد» پ.ک.ک به تصویب رسید، سازمان حزب (کمیته مرکزی، دفتر سیاسی، دبیر کل و ...) از دیگر احزاب چپ ترکیه اقتباس شدند و ایدئولوژی آنها مبارزه طبقاتی و ناسیونالیزم را در هم می آمیخت. و نام ارگان حزب: "سرخه‌بوون" (استقلال) که مظلوم دوگان سردبیر آن بود به روشنی هدف نهایی پ.ک.ک را مشخص

می ساخت (کوچرا، ۲۰۰۸: ۳۱۸ و ۳۱۷). در مرحله نخست اوجلان تمام هم و نیروی خود را مصروف ناحیه‌ی زادبومی خود کرد و آگاهای ئتوفاشیست را هدف حملات خود قرار داد. این موضع پ.ک.ک باعث ایجاد محبوبیت در میان توده‌ی مردم شد و روز به روز بر این محبوبیت افزوده می‌شد.

ترکیه کشوری است کودتاخیز و هرازگاهی کودتایی در این کشور رخ می‌دهد که مهمترین دلیل آن را می‌توان قدرت و نفوذ ارتش دانست که آن هم در بنیان وابسته و متکی به ایدئولوژی اقتدارگرایی آتاتورک به عنوان یک نظامی است. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ کودتایی نظامی در ترکیه رخ داد و پس از آن ۱۷۹۰ تن که مظنون به عضویت در پ.ک.ک بودند بازداشت شدند. در طی دوره‌ی حکومت نظامی (۸۳-۱۹۸۰) پ.ک.ک در کمین نشست. در ۱۹۸۱ نخستین کنگره‌اش را برگزار کرد و بر آن شد که به منظور تأسیس پایگاه‌های مطمئنی در شمال عراق با کردهای عراق روابطی برقرار کند. (مک داول، ۱۳۸۰: ۶۵۸) در دومین کنگره خود در ۱۹۸۲ یک استراتژی سه مرحله‌ای را طرح ریزی کرد: دفاع، موازنه و تعرض. پ.ک.ک امیدوار بود با تعقیب این برنامه که با جنگ‌های چریکی آغاز می‌شد و به جنگ‌های متعارف می‌انجامد بتواند نیروهای ترکیه را از کردستان براند. و مرحله اول آن را با چنان مهارتی به اجرا گذاشت که حکومت را به رغم نیروهای فوق العاده‌ای که داشت در کردستان در موضع تدافعی قرار داد (همان: ۶۵۸) و در آگوست ۱۹۸۴ شورش چریکی رو به تزییدی را در جنوب شرقی آناتولی آغاز کرد (مرادی، ۱۳۷۸: ۱۶).

در آوریل ۱۹۸۵ گارد های روستا به هزینه دولت ایجاد شد و هدف از آن مقابله با پ.ک.ک توسط خود کرد های روستانشین بود. انگیزه روستاییانی که در طرح گارد روستا شرکت می‌کردند اقتصادی بود. با وجود بیکاری و درآمدهای بسیار نازل که در آمد سرانه سالیانه مناطق روستایی کردستان حدود چهارصد دلار بود، در آمد ماهیانه یک گارد به دویست و سی دلار می‌رسید. (مک داول، ۱۹۸۰: ۶۶۱) پ.ک.ک نیز در مقابل به طرز خشونت باری دست به کشتار آگاه و خانواده‌های گارد روستا زد و در این عمل چنان افراط کرد که گاردها از تسلیم شدن و طلب عفو وحشت داشتند و به همین دلیل نظام گارد روستا به حیات خود ادامه داد. (همان: ۶۶۷) و این واکنش های خشونت بار و وحشت انگیز شاید یکی از اشتباهات اساسی پ.ک.ک بود که تا سال ها قسمت زیادی از انرژی حزب را صرف قلع و قمع گارد روستا کرد که در واقع کردهای روستایی بودند و نابودیشان آسیب چندانی برای دولت ضد کرد ترکیه در بر نداشت. این تقابل خونین پ.ک.ک و نیروهای امنیتی تا ۱۹۹۰ ادامه داشت و در این مدت بر محبوبیت و قدرت پ.ک.ک به طور مستمر افزوده می‌شد. (همان: ۶۶۷)

اوجلان و پ.ک.ک دریافته بودند که حکومتی غیر دمکراتیک چیزی به نام مذاکره نمی‌شناسد و طرف مقابلش را رسماً انکار می‌کند. پ.ک.ک با خشونت زیادی که در آغاز کار از خود نشان داد در واقع موجودیت کرد را اثبات می‌کرد، موجودیتی که حکومت در نهایت، ناگزیر، به آن اعتراف کرد و قیمت این اعتراف البته هزاران کشته بود. در آوریل ۱۹۸۸ پ.ک.ک توانست کنفرانسی را در لاطاکیه برگزار کند که به مدت دو هفته دوام داشت و سیصد کرد در آن مشارکت داشتند. (همان: ۶۶) و به نظر می‌رسید به صورت مخفیانه به درون نظام سیاسی ترکیه هم بخزد. حزب مردم کارگر را نمایندگان کردی تأسیس کرده بودند که دو سال پیش از حزب سوسیال دمکرات اخراج شده بودند و مراد از تأسیس آن آشکارا کوشش در راه ارتقاء حقوق سیاسی و فرهنگی و انسانی مردم کرد بود. راست ترکیه آن را بازوی سیاسی پ.ک.ک

می دانست. (همان: ۶۷۴) در سال ۱۹۸۹ عبارت «مسئله کرد» برای نخستین بار در مطبوعات ترکیه ظاهر شد (همان: ۶۷۲) و کلمه «کرد» که تابوی اکید ترک ها بود بالاخره بر زبان جاری شد. گزارش محرمانه برای سال ۱۹۹۰ می گفت که پ.ک.ک اکنون در بسیاری از شهرهای استان های بوتان و دیاربکر از پشتیبانی وسیع مردم برخوردار است، این محبوبیت در شهرهای وان و آگری که ارتش در آن ها خشونت کمتری به خرج داده بود این اندازه نبود (همان: ۶۷۲). ناگفته نماند که در دهه ۱۹۸۰ احساسات مذهبی که در ترکیه کمالیستی سرکوب شده بود با حمایت های ایران و عربستان مجدداً تقویت شد، تقویت احساس مذهبی خود به خود مخرب احساسات قومی و ناسیونالیستی بود به همین علت حکومت با وجودی که در بنیان حرکت های اسلامی را در تقابل با قانون اساسی آتا تورک می دید اما به امید آن که این جریانات ناسیونالیسم کردی را تخریب و تضعیف کند در مقابل آن سکوت کرد و حزب الله در دیاربکر تأسیس شد و شروع به ترور شخصیت های ناسیونالیست کرد کرد که از مهمترین آن ها می توان به ترور موسی انتر اشاره کرد. از این سو پ.ک.ک که یارگیری موفق اسلامیون در میان عامه بی سواد را می دید در صدد برآمد احزاب اسلامی را ایجاد کند که ناسیونالیسم را تأیید کنند و به مقابله با آن جریان برآید پس «پارتیا اسلامی کردستان» و «حرکت اسلامی» در وان ظهور کردند. به موازات این جریانات پ.ک.ک در صدد کمک گرفتن از ایران در جهت مخالفت با ترکیه بود و برای رسیدن به آن باید مذهبی و اسلامی نشان می داد؛ «اوجلان در سخنانی که به مناسبت نوروز ایراد کرد جنبه های مثبت انقلاب اسلامی ایران را به گرمی ستود.» (مک داول، ۱۳۸۰: ۶۸۰)

در ژوئیه ۱۹۹۰ حزب سوسیال دمکرات ترکیه برای تخفیف بحران توصیه های تکان دهنده ای ارائه کرد: آزادی اظهار هویت، آزادی بیان به زبان مادری، انحلال گاردهای روستا و الغای وضعیت فوق العاده و اجرای یک برنامه فراگیر عمرانی. (همان: ۶۷۱) پ.ک.ک در پایان سال ۱۹۹۰ از حمله به غیر نظامیان دست کشید. (همان: ۶۶۹) اوجلان به آنکارا پیشنهاد آتش بس داد، مشروط بر این که آنکارا زندانیان پ.ک.ک را آزاد کند، به جنگ مخفیانه در کردستان پایان دهد، فعالیت آزادی سیاسی را در ترکیه اجازه دهد و پیوستن خود را به آتش بس رسماً اعلام کند. (همان: ۶۷۴) در نوامبر ۱۹۹۱ (نخستین روزنامه کردی به نام «روژنامه» در همین سال اجازه نشر یافت) عصمت امشت روزنامه نگار از اوجلان پرسید آیا حاضر است یک راه حل فدرالی را بپذیرد؟ او در پاسخ گفت مسلماً این چیزی است که ما می خواهیم. چنین پاسخی از سوی رهبری که تاکنون با قاطعیت از ضرورت ایجاد کردستان مستقل سخن گفته بود مبین تمایلی بود که به سازش از طریق مذاکره داشت. (مک داول، ۱۳۸۰: ۶۷۳) پس از خودمختاری کردستان عراق بود که پ.ک.ک و نیز برخی از رهبران مبارزاتی کردستان ایران به راه حل فدرالی متمایل شدند، در واقع سابقه ای سال ها مبارزه سخت و فرساینده با دولت های مجهز و کاملاً مسلح ثابت کرده بود که کردستان مستقل رویایی است که در شرایط دنیای امروز بر اجساد هزاران کشته ی کردها قابل بنا کردن نیست و نیروهای مبارز کردستان به لحاظ روحی و روانی روز به روز در حال تحلیل رفتن بودند لذا تجربه حکومت خود مختار اقلیم کردستان و رویه ای که آن ها در پیش گرفته بودند امیدی بود که می توانست حداقلی از خواست های ملت کرد را تأمین کند و فضایی برای تنفس ایجاد کند.

در ۱۹۹۲ اوزل نخست وزیر وقت ترکیه نیز از لزوم تغییر برخورد سخن گفت: عفو چریک ها و قبول پ.ک.ک به عنوان حزبی که بتواند در نظام سیاسی کشور مشارکت کند. (همان: ۶۷۵) همه چیز رو به بهبود می رفت و مسأله کرد

می‌رفت که باراه حل‌های دیپلماتیک و دادن حداقلی از حقوق اولیه و اساسی مردم کردستان و نیز با یک قدم به عقب رفتن اوجلان و پذیرش راه حل فدرالی به نتایج مثبتی برسد. اما در بهار ۱۹۹۲ همه چیز به طرز شگفت‌انگیز و ناباورانه‌ای دوباره برآشفته و دور جدیدی از درگیری‌های خونین دوباره آغاز شد که حکومت مرکزی ترکیه به روشنی مسئول آن بود. قتل حدود ۱۰۰ غیر نظامی کرد در مراسم نوروز زنگ آغاز همان دشمنی‌ها و کینه جویی‌های دیرینه بود، حادثه‌ای که شاید نتیجه دخالت خودسرانه‌ی نیروهای امنیتی در مسائل سیاسی بود. در اوت ۱۹۹۲ نیروهای امنیتی به شهر شرناک که از مراکز فعالیت پ.ک.ک بود حمله برد و بیست هزار تن را از شهر راند و بسیاری از ساختمان‌ها را تخریب کرد و مشابه همین رفتار در دیگر نقاط کردستان نیز انجام شد. پ.ک.ک نیز متقابلاً چهل عضو یک دودمان گارد روستایی را اعم از زن و کودک کشت و روز پس از آن بیست و پنج نظامی را به کمین انداخت و کشت. کردستان عراق راهم که با ترکیه همکاری‌های اقتصادی داشت تحت محاصره اقتصادی قرار داد و همین کار باعث همکاری کردستان عراق با نیروهای امنیتی ترکیه شد. نیروهای ترکیه به پنج هزار تن چریک پ.ک.ک که در دره‌های بادینان پنهان بودند حمله کرد و طی عملیاتی وسیع بیشتر آن‌ها را کشت و یا دستگیر کرد و مابقی نیز به کردستان عراق پناهنده شدند.

راست‌های ترکیه راضی بودند؛ پ.ک.ک در حال نابودی بود اوجلان اعلام کرد که حاضر است مبارزه مسلحانه را به کنار نهد و آنچه می‌خواست همان چیزی بود که نمایندگان کرد مجلس می‌خواستند: آزادی فرهنگی، حق پخش به‌رنامه‌های کردی از رادیوی کردی، انحلال گارد روستا و پایان وضعیت فوق‌العاده در کردستان. بی‌هیچ‌نامی از حق تعیین سرنوشت. حاصل چندین سال مبارزه برای استقلال کردستان و هزاران کشته و آواره همین بود. اما راست‌های ترکیه که نیروهای نظامی کمالیست هم همراه آن بودند به همین حداقل هم گردن نمی‌نهاد و مصر به محو کامل پ.ک.ک بود.

ترکیه هیچ واکنش مساعدی در مورد آتش بس و خواست‌های پ.ک.ک نشان نداد و پ.ک.ک چاره‌ای برای خود نمی‌دید جز از سر گرفتن مبارزه با همان توان ناچیز، و تلفات این بار به ۶۵۰۰ تن رسید. پ.ک.ک با آن حداقل توانی که برایش مانده بود راهی جز بمب‌گذاری‌های پراکنده و عملیات تروریستی نداشت حمله به مراکز توریستی و سفارت ترکیه در کشورهای اروپایی که خود ضربه مهلکی به سازمان و هوادارانش در خارج از کشور وارد می‌کرد. درگیری در کردستان همچنان ادامه داشت و شمار تلفات در ۱۹۹۳ به بیش از ۱۰۰۰۰ تن رسید. در ۱۹۹۴ وضع به نحو چشمگیری به وخامت گرایید، دولت نیرویی ۳۰۰۰۰ نفری را در منطقه گرد آورد تا پ.ک.ک را برای همیشه شکست دهد، آنان بیش از دو هزار و ششصد روستا و کوخ را از جمعیت تهی کرده و قریب به دو میلیون روستایی بی‌خانمان شدند. (رندل، ۳۳۲: ۱۳۸۳) قریب به ۲۰۰۰۰ تن جان باختند، ۲۰۰۰۰ تن هم به کردستان عراق پناهنده شدند.

حزب دمکراتیک رنجبران کردستان پس از ترور عده‌ای از اعضا و بمب‌گذاری در مرکز حزب عملاً از صحنه سیاست رانده شد، شش نماینده کرد بازداشت و مصونیت پارلمانی آن‌ها لغو شد (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۶۸۷-۶۸۵) و دولت ترکیه ثابت کرد که هیچ علاقه‌ای به حل مسئله کرد ندارد و راهی جز پاک کردن صورت مسئله نمی‌شناسد.

سرانجام پس از همه‌افت و خیزها عبدالله اوجلان رهبر پ.ک.ک طی یک عملیات از قبل طراحی شده در ۱۶ فوریه ۱۹۹۹ در حالی که چندین کشور از پذیرفتن وی به عنوان پناهنده سیاسی خودداری کرده بودند دستگیر و به ترکیه تحویل داده شد و در آن جا پس از مدتی به زندانی واقع در جزیره ایمرالی منتقل گشت. دستگیری اوجلان موج عظیمی از

مخالفت های مردمی را چه در داخل و چه در خارج از مرز های ترکیه در پی داشت و تا مدت ها مسأله دستگیری و آینده او جلان تیت در شت روزنامه ها و کانال های معتبر جهانی شد. پ.ک.ک بعد از دستگیری او جلان (رهبر کاریزماتیک خود) به فعالیت های خود ادامه داد و هنوز هم یکی از مهمترین معضلات اساسی حکومت ترکیه همین حزب، یعنی حزب کارگران کردستان است.

در اینجا لازم است اشاره ای هر چند کوتاه به این موضوع داشته باشیم که طی سال های اخیر در ترکیه در راستای مبارزه سیاسی - پارلمانیستی چندین حزب کردی تأسیس شده که دولت ترکیه هر بار و به بهانه های مختلف فعالیت های قانونی این احزاب را ممنوع اعلام کرده است. از این احزاب می توان به: DEHAEP، HADEP، DEP، HEPA اشاره کرد. حزب DTP که رهبری آن را احمد تورک بر عهده داشت آخرین قربانی تنگ نظری دولتمردان ترک بود. این حزب که در انتخابات ۲۹ مارس ۲۰۰۹ توانست ۱۰۸۱ پست شهرداری در مناطق کرد نشین را به دست آورد تنها چند ماه پس از این موفقیت بزرگ که بازتاب های گوناگونی در ترکیه داشت منحل و تعطیل گشت. اموال این حزب مصادره و عده زیادی از سران حزب دستگیر و دادگاهی شدند. اکنون این مبارزه سیاسی - پارلمانیستی کردها در حزب تازه تأسیس (B.D.P) تجلی پیدا کرده است.

حزب عدالت و توسعه و سیاست های آن در قبال کردستان

حزب عدالت و توسعه حزبی اسلامی است به سرکردگی رجب طیب اردوغان، که در سال ۲۰۰۵ با شعار تغییر و اصلاح به میدان مبارزات انتخاباتی آمد و توجه خود را معطوف به دو جریان منکوب شده در ترکیه کرد. یکی اسلام گرایان که در قانون اساسی ترکیه جایگاه چندانی نداشتند و دیگر اقلیت ها و در راس آنها کردها که در قانون اساسی ترکیه به کلی انکار شده بودند. جلب حمایت این دو قشر می توانست موفقیت چشمگیری نصیب اردوغان و حزبش کند، اردوغان تأکید کرد که به دنبال راه حل سیاسی و قطعی برای مسئله ی کرد است و در دیداری که با جلال طالبانی رئیس جمهور کرد عراق داشت حمایت و تحسین او را نیز برانگیخت و نتیجه آن شد که مردم کردستان به جای حزب جامعه دموکراتیک که تنها حزب سیاسی کردی در ترکیه بود آرای خود را در صندوق حزب عدالت ریخته و باعث موفقیت قطعی اردوغان شدند.

اردوغان و حزبش در انتخابات پیروز شدند. یک کانال دولتی کردی تأسیس شد و اجازه ی انتشار نشریاتی به زبان کردی داده شد، و این در نظر اردوغان برابر بود با حل مسئله ی کرد. کردها حالا کانالی داشتند که در آن مبارزان شان تروریست خوانده می شدند و نظام سیاسی کمالیستی تحسین و برتری قومی و نژادی ترکها به زبان کردی تصریح می شد، و اردوغان نمی دانست که کردها چرا چنین پرتوقع اند که به این لطف دولت و جمهوری چنین ناسپاسانه نگاه می کنند.

اردوغان یا به واقع نمی دانست مسئله ی کرد در ترکیه با وجود حدود چهل هزار کشته و هزاران آواره بسیار پیچیده تر از آن است که با یک کانال تلویزیونی حل شود و یا می دانست و فریب مردم کردستان برای به دست آوردن آرای آنها یک استراتژی حزبی بود، که البته گزینه ی دوم معقول تر می نماید. اردوغان مردم کردستان را فریب داده بود و بنا به پیش بینی

کریس کوچرانویسنده و پژوهشگر تاریخ کرد هیچ کاری در جهت حل سیاسی مسئله‌ی کردانجام نداد و تغییراتی که در نظر داشت هرگز بنا نبود تغییراتی در سیاستهای کلی ترکیه نسبت به کردستان باشد.

حزب عدالت و توسعه نه تنها مسئله‌ی کرد را به لحاظ سیاسی حل نکرد بلکه به لحاظ فرهنگی و اقتصادی نیز سیاست‌های تند و سخت‌گیرانه‌ای در پیش گرفت که بیشتر به سیاستهای ارتش شبیه بود، آغاز حکومت اردوغان در ترکیه آغاز دور جدیدی از مصائب ملت کرد در ترکیه بود. تجاوز به عراق و حمله به پ.ک.ک، فرستادن شمار زیادی از نمایندگان کرد مجلس به زندان، ضرب و شتم کودکان و نوجوانانی که در جشن نوروز شرکت کرده بودند آن هم در برابر دوربین تلویزیون ملی ترکیه، حکم حبس ۵۸ ساله برای شش نوجوان ۱۳ تا ۱۸ ساله تنها به علت شرکت در یک تظاهرات، محکومیت ۱۰ ساله مجدد برای لیلانا (نماینده مجلس) و اقدام به بازپس گرفتن دیاربکر از کردستان در طی انتخابات شهرداری ها که با مقاومت مردم دیاربکر مواجه شد. (جهان، ژماره ۳: ۲۴-۲۷) اینها نمونه‌هایی از تغییراتی بودند که رجب طیب اردوغان و حزب اسلامی عدالت و توسعه به کردها وعده داده بود!

سیاست احزاب ترکیه در سالهای اخیر در قبال کردستان بیش از هر چیز متمرکز بر استفاده از احساسات مردمی در جهت به دست آوردن آرای جمعیت مردم کرد است که جمعیتی قابل توجه است و برای هر حزبی گامی جدی در جهت موفقیت تلقی می‌شود. ناامیدی و سرخوردگی دائمی مردم کردستان و مشاهده‌ی ناتوانی آنان در یافتن و اجرایی کردن راه حلی سیاسی در تقابل با دولت ترکیه آنها را بر آن داشت که از سر ناامیدی به ریسمان پوسیده‌ی حزب نوکمالیست عدالت و توسعه متوسل شوند که بی نتیجه بودنش در اندک زمانی مشخص شد. حزب عدالت به کمک مردم کردستان پیروز می‌شود، اردوغان به نخست وزیری می‌رسد و مسئله‌ی کرد که قرار بوده از طریق سیاسی حل شود باز هم تبدیل به همان تابوی اکید و کابوس وحشتناک جمهوری دمکراتیک ترکیه می‌شود و هر سخنی درباره‌ی حل مسئله برابر است با واکنش شدید و ادعای تهدید تمامیت ارضی.

به زعم تمام سیاستمداران و دولتمردان ترک تنها راه حل برای کردستان تسلیم شدن و تن دادن به قوانین دمکراتیک آتاتورک است و این راه حلی است که سالهاست سعی می‌شود بر مردم کردستان تحمیل شود. چیزی به نام راه حل سیاسی و مذاکره هرگز از سوی احزاب ترکیه به صورت جدی و واقعی در دستور کار قرار نداشته و ندارد و جمهوری دمکراتیک ترکیه در قبال کردستان هیچ شیوه‌ای جز استبداد و سرکوب رانه می‌پسندد و نه برمی‌تابد. دمکراسی برای مردم ترک زبان است و کرد تا زمانی که خود را کرد می‌داند سهمی از این دمکراسی ندارد.

به گفته محمد علی بیراند نویسنده‌ی ترک: ترک‌ها به کردها می‌گویند ما نمی‌خواهیم سخن شما را بشنویم پس به سوی کوهها بروید. (همان، ص ۲۷) در چنین بستری هر نوع تغییری و هر نوع اصلاح و رفورمی نمی‌تواند نتیجه‌ی مثبتی برای کردها در برداشته باشد. و دولت ترکیه با وجود فشارهای اتحادیه اروپا در مورد رعایت حقوق اقلیت‌ها حاضر است از عضویت در اتحادیه اروپا صرف نظر کند اما یک گام از سیاست‌های مصطفی کمال در مورد کردها به عقب نرود.

تمام ادعای اصلاح طلبی حزب عدالت و توسعه در مسئله‌ی حجاب خلاصه شد و این موضوع کاملاً حاشیه‌ای بر مسئله‌ی تاریخی و بغرنج کردار جحیت داده شد و اردوغان دیدگاه واقعی خود را در خصوص کردها به صراحت در کنگره اعلام کرد: «در ترکیه یک ملت، یک پرچم و یک زبان و یک دولت وجود دارد و هر که این را نمی‌پذیرد می‌تواند خاک

ترکیه را ترک کند» (همان، ص ۲۴)

نتیجه گیری

سیاست کنونی همان سیاست کمالیست های اولیه است، انکار موجودیت کردها و هویت کردی و انکار جمعیتی قریب به بیست میلیون نفر که در شرق و جنوب شرق ترکیه به زبانی غیر از زبان ترکی تکلم می کنند. کارنامه ی اردوغان که قرار بود اوزل دیگری باشد در مورد مسئله ی کرد سیاه تر از آن است که بتوان امیدی به آینده ی سیاسی رابطه ی حزب عدالت و توسعه با مردم کردستان داشت.

در این میان پ.ک.ک که علی رغم در بند بودن بانی آن همچنان در کوهستانهای کردستان عراق به مبارزه مسلحانه ی فرساینده ی خود ادامه می دهد اخیراً باز هم اعلام داشته که حاضر به ترک مبارزه مسلحانه است به شرطی که دولت ترکیه پاره ای از حقوق اولیه ی سیاسی مردم کردستان را اعلام کند، اما دولت به اصطلاح اصلاح طلب اردوغان حاضر نیست با کردها به خاطر هیچ چیز مذاکره کند. پس برای پ.ک.ک راهی نمی ماند جز آنکه با توان نظامی ناچیزش در برابر ارتش مجهز ترکیه همچنان مقاومت کند و باز هم عملیاتهای کوچک نظامی و بمب گذاری های پراکنده و روند فرسایشی خود را دنبال کند. در واقع بن بست موجود حاصل جزمی نگری حکام ترک (از هر حزب و با هر مرام سیاسی) می باشد و ادامه ی این روند تنگناهای بیشتری فراروی دولت ترکیه قرار می دهد.

منابع:

- ۱- آکوف، گ.ب و ام.ا. حصارف، کردان گوران و مساله کرد در ترکیه، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶.
- ۲- بیات، کاوه، شورش کردهای ترکیه و تاثیر آن بر روابط خارجی ایران، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.
- ۳- رندل، جاناتان، با این رسوایی چه بخشایشی؟، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، نشر پانید، ۱۳۸۳.
- ۴- سجادی، علاءالدین، تاریخ جنبش های کردستان، ترجمه: رثوف کریمی، سنج، انتشارات کردستان، ۱۳۸۷.
- ۵- عومه رگول، مارف، جینو سایدی گه لی کورد، هه ولیر، ئینتشاراتی ئاراس، ۲۰۰۷.
- ۶- کالوه، لویی ژان، درآمدی بر زبان شناسی اجتماعی، ترجمه: محمد جعفر پوینده، تهران، انتشارات نقش جهان، ۱۳۷۹.
- ۷- کندال و دیگران، کردها، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، چاپ روزبهان، ۱۳۷۹.
- ۸- کوچرا، کریس، جنبش ملت کرد و خواست استقلال، ترجمه: عزیز ماملی، بیجار، ۲۰۰۸.
- ۹- کینان، درک، کردها و کردستان، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
- ۱۰- لیزر، شری، گشتی در کردستان ترکیه، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، نشر پانید، ۱۳۸۲.
- ۱۱- مرادی، محمد رثوف، داستان دوباره زیستن، خاطرات و اندیشه های عبدالله اوجلان، تهران، انتشارات حمیدا، ۱۳۷۸.
- ۱۲- مک داول، دیوید، تاریخ سیاسی کرد، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، نشر، ۱۳۸۰.
- ۱۳- گوفاری جیهان، ژماره ی ۳، هه ولیر ۲۰۰۹.

تبیین نظریه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک خلق‌ها در سپهر اندیشه‌های سیاسی اوجالان

جلال حاجی زاده *

«سرانجام تاریخ از ملت کرد جانبداری خواهد کرد.»
(عبدالله اوجالان)

چکیده

نظریه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک خلق‌ها، مطابق ایستار اوجالان شیوه‌ای از زندگی مسالمت آمیز، آزاد و برابر خلق‌ها با هم دیگر بوده و تنها راه برابری و تداوم حیات آزاد انسان‌های اجتماعی و تحقق رهایی خلق‌ها، از جمله کردها قلمداد می‌شود. اهمیت پژوهش پیرامون این مبحث در نشان دادن پیوند منطقی و قابلیت تعمیم مقاصد نظری و آموزه‌های مدل پیشنهادی این اندیشمند سیاسی با ماهیت مسأله ملت کرد است. در این پژوهش، سعی بر آن است با تجزیه و تحلیل مفصل الگوی مطلوب اوجالان و بهره‌گیری از رهیافت توصیفی - تحلیلی، مبانی و موازین کنفدرالیسم دموکراتیک و مؤلفه‌های برجسته و نظری آن ایضاح و بازساخت گردد. از منظر کلان، پیکار اوجالان با مفاهیم و انگاره‌های مدرنیته سرمایه‌داری و نگره‌اش در باب مدرنیته دموکراتیک و آفرینش تمدن دموکراتیک شایسته تدقیق و احراز جایگاه رفیعی است، اما از سویی، کندوکاو نقادانه در آراء و فتاوای سیاسی اوجالان در باب پروبلماتیک کردها، پژوهشگر را به این نتیجه‌گیری رهنمون ساخته است که ایده‌ی اتوپیک رهبر P.K.K. فارغ از رویکرد خوشبینانه و موضع فروکاهنده‌ی وی در قبال سوژه‌ی کردها، نه تنها راهکار توانمندی برای حل منازعات ملی آنان به شمار نمی‌رود بلکه ملت کرد را کماکان در حاشیه‌ی گفت‌وگو دولت - ملت‌های موجود، و در آرمانی‌ترین وضعیت، در شکل اتونومی متعارف محصور می‌سازد. از این لحاظ نسبت کنفدرالیسم با مسأله‌ی معرفتی کردها و تعمیم آن مبهم و از این حیث نیازمند بازنگری و تأمل بیشتری است. از سوی دیگر باید این نکته را خاطر نشان نمود که انگاره‌های مطرح شده از سوی اوجالان را باید به تأثیر از متن و زمینه‌ی سنت قدرتمند چپ در ترکیه، سعی وی در پیوند رابطة‌ی نظر و عمل، و شرایط یک فرد زندانی مورد بررسی قرار داد. از سوی دیگر هر گونه بازخوانی از آرای وی همواره می‌تواند با حب و بغض سیاسی و مسائل سیاسی روزمره آمیخته گردد که در نتیجه می‌تواند قرائت صحیح از آرای وی را مخدوش نماید. از اینرو سعی گردیده است با احتراز از هرگونه جهت‌گیری خاص اندیشه‌های وی بازخوانی گردد.

واژگان کلیدی: کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها - حیات آزاد - مدرنیته سرمایه‌داری - تمدن دموکراتیک

پیشگفتار

مطالعه‌ی کتاب گرانسنگ "از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک"، رئوس فکری جامعی در رابطه با معرفت‌شناسی (Epistemology) و نیز خود عبدالله اوجالان در اختیار ما می‌گذارد. این کتاب با نوشته‌های اخیر او با عنوان "مانیفست تمدن دموکراتیک" و "آزمونی در باب جامعه‌شناسی آزادی" که در قالب دفاعیه انتشار یافته‌اند بیانگر کوشش نظری و تدقیق هوشمندانه اوجالان و ایستار تأملاتی او هستند. عمده‌ی اندیشه‌های این متفکر خاورمیانه‌ای در قالب فلسفه سیاسی و رویکرد جامعه‌شناختی سیاسی به تصویر کشیده شده‌اند. فهم نظریه سیاسی هر اندشمندی مستلزم تبیین و تشریح مبسوط آراء و اندیشه‌های نظری اوست. از این رو پژوهشگر استلزام دارد مهمترین رگه‌های فکری و بنیاد نظری اوجالان را نسبتاً مفصل به مباحثه بگذارد. پژوهش پیرامون نظریه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک و سنجش و شناخت مفروضات و تبیین مبانی قوام بخش آن هدفی است که پژوهشگر دنبال می‌کند. ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که اوجالان نگرش رایج و متعارف به غالب موضوعات را درنور دیده است؛ به گونه‌ای که افق و فصل تازه‌ای فراروی سیاستمداران و صاحب نظران گشوده است. درست به همین دلیل نظریه‌پردازی دایمانی اوجالان، فهم ما را از مدرنیته و بحران‌های آن به نحو چشمگیری افزایش می‌دهد. از این رو بررسی و نقد آراء و منظومه فکری این متفکر و نیز فراگیرندگی اندیشه‌هایش نیازمند تحقیق و مطالعه دقیق و جامعی است.

اوجالان با نظریه‌ورزی در باب کنفدرالیسم دموکراتیک و سویه‌های ایجابی‌اش بر آن است که نه تنها خاورمیانه بلکه تمدن کاپیتالیستی معاصر را متحول سازد. او کارزار خود را مبارزه‌ای با تداوم بازتولید سنت ۵۰۰۰ ساله‌ی نظام کاهنی سومر و میراث آن تاکنون قلمداد می‌نماید. در این زمینه می‌نویسد: «برای اولین بار در جوامع خاورمیانه با تمام نظامهای استثمار قدیم و جدید به مقابله برخاسته و به سوی عدالت تا آخرین مرزهای آزادی» گام نهاده است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۵۹). نقطه عطف فکری و تحول جهان‌بینی اوجالان تفسیر پدیده‌های سیاسی و نمادهای بشری از لحاظ تاریخی است که او را به این سمت سوق داده است تا ایدئولوژی را جایگزین شیوه تولید و مناسبات اقتصادی کارل مارکس نماید. اما این کار مستلزم تغییرات بنیادین در ساختار معرفتی و مادی جامعه است. این تحولات را با مقوله زنان، جوانان و بعد اکولوژیک جامعه قابل تحقق می‌داند. در افکار مارکس اشکال ایدئولوژی و سیر تطور آن بازتاب دگرگونی‌های بنیادی در ساختار اقتصادی جامعه است، لیکن مطابق آموزه‌های اوجالان دگرگونی در ایدئولوژی سبب دگرگونی در پایه‌های اقتصادی و ابعاد مادی و معنوی جامعه می‌شود. از منظر رابرت دال ایدئولوژی نافذترین جنبه سیاست است. به عقیده او نظریات رهبران سیاسی غالباً ایدئولوژیهای سیاسی نامیده می‌شوند. موسکان نیز آن را به مثابه‌ی فرمول سیاسی می‌شمارد (دال، ۱۳۶۴: ۷۳). تحلیل ایدئولوژیکی اوجالان معطوف به تأسیس یک دولت کردی و یا استقرار حاکمیت سیاسی خاص در خاورمیانه نیست، بلکه او درصدد پایه‌گذاری منظومه معرفتی و پارادایم نوینی است که منادی ایدئولوژی عصر جدیدی به شمار می‌رود. خاستگاه عزیمت این عصر دموکراتیک که سنگ بنای تمدن دموکراتیک است

مطابق قاعده‌ی اصل تسلسل تاریخی، از کردستان (و نه الزاماً کردها) آغاز می‌شود. آپو سرزمین مزوپوتامیا (بین النهرین)، یعنی سرزمین آبا و اجدادی کردها را گهواره‌ی آفرینش انسانیت می‌داند و تصریح می‌کند: ۹۹ ما از اینجا سربرآورده‌ایم و مبارزه خود را نیز برای انسانیت از "همین جا" آغاز کرده‌ایم.:: (کوچوک، ۱۳۷۷: ۴۶). تبیین سیاسی مقولات و دوره‌های تاریخی استحکام قابل قبولی به نظریه کاوی‌های اوجالان بخشیده است. به نظر ویلویی، تاریخ بعد سوم علم سیاست است (عالم، ۱۳۸۱: ۶۸). پیوند برداشتهای سیاسی با تفاسیر تاریخی در نقد و پردازش‌های اوجالان نمایان است. اوجالان که به تبار خاورمیانه‌ای خود افتخار می‌کند شکل‌گیری کمون نخستین عصر نئوتیک را وضعیت مطلوب حیات سالم جامعه انسانی - اکولوژیک می‌داند. او معتقد است پیدایش دولت و زایش قدرت دولتی در تمدن سومر سرآغاز رشد جامعه دولتی و تشدید اختلافات طبقاتی شده است، به گونه‌ای که منشأ کائوس و تمرکزگرایی جوامع سرمایه‌داری کنونی و عوارضات و تعمیق آسیب‌های ناشی از مدرنیته کاپیتالیستی حاصل تداوم این دگردیسی تاریخی بوده است. به باور اوجالان مکاتب دینی و نحله‌های ایدئولوژیک مارکسیسم و سوسیالیسم که داعیه‌ی پیکار با آفات و کاستی‌های سرمایه‌داری و کژدیسی‌های برخاسته از آن را داشته‌اند در باب بازسازی و سالم سازی روابط و مناسبات صحیح و طبیعی انسان‌ها و بازیافت معنا با موفقیت همراه نبوده است. به همین جهت اعلام می‌دارد که تحلیل و ارزیابی‌های تاریخی - اسطوره‌ای او که سندیت پنج هزار ساله دارد به خوبی قادر به برون رفت از بحران‌های جوامع سرمایه‌داری و امتناع از کژریختی‌های موجود می‌باشد. ارائه نظریه‌ی تمدن دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها در گستره‌ی خروج از قفس آهنین سرمایه‌داری و ابتدای جامعه‌ای دموکراتیک - اکولوژیک قابل شناخت است (اوجالان، ۲۰۰۹ ب: ۳۸). بعد نظری این آرمان با مخاطرات و انتقاداتی روبه‌روست. موضع کارل پوپر نسبت به اصالت تاریخ یا تاریخ‌گرایی (Historicism) و نحله اصالت ماهیت (بازگشت به اصل هر چیز) موضعی صریحاً خصمانه است و بر شالوده این باور راسخ قرار دارد که اصالت تاریخ بیهوده و عبث و حتی بدتر از آن است (پوپر، ۱۳۸۰: ۶۷). به‌طور کلی این فیلسوف سیاسی در مورد نظریه‌های کلان، یا به تعبیر پست مدرنیست‌هایی نظیر لیوتار، کلان - روایت‌ها^۱ شکاک است؛ به ویژه درباره‌ی آن نظریاتی که مورد توافق قرار نگرفته‌اند و به دنبال معنا و یا قواعدی در تاریخ هستند. حسب فرایافت کارل پوپر اوتوپیانسم و تاریخیگری دشمنان فکری جامعه باز و دموکراسی به شمار می‌روند. از این منظر، همواره در برابر بکارگیری روش‌های متکی به رویکردی آرمان‌گرایانه و کلی‌گرا هشدار داده است. به اعتقاد پوپر، رؤیای جامعه‌ای در حد کمال نه تنها خطرناک است بلکه جهنمی از خشونت و زور گویی و جباریت را موجب می‌شود. با این وصف تحلیل اساطیر به مثابه منشأ تاریخ و سیر تطور و تکامل آن با رویکرد عینی و متد تاریخی‌گرایی در بررسی مسائل اجتماعی و انسانی سهم اوجالان در روش‌شناسی است. تا جایی که از آن با عنوان "رژیم حقیقت" صحیح یاد می‌کند.

از دیدگاه اوجالان جامعه‌ی دموکراتیک مناسب‌ترین بستر جهت هم‌آهنگ ساختن آزادی‌های فردی و جمعی می‌باشد. می‌توان اظهار داشت که جامعه‌ی دموکراتیک به اندازه‌ی متوازن گردانیدن آزادی‌های فردی و جمعی، جهت تحقق نگرش برابری [خواهانه‌ای] که تفاوت‌ها را اساس کار قرار می‌دهد نیز مساعدترین رژیم سیاسی اجتماعی می‌باشد (اوجالان، ۲۰۰۹ ب: ۳۹) میلوان جیلاس در کتاب "جامعه ناکامل" به این امر معترف می‌گردد که جامعه ممکن نیست کامل شود، و به این نتیجه رسیده است که تصور اینکه جامعه‌ای می‌تواند به حد کمال برسد خطای اساسی کمونیست‌ها

بوده است (مگی، ۱۳۵۹: ۱۵۸). به رغم تأملات نقادانه فرا روی مدینه فاضله اوجالان، تحلیل تاریخی او به لحاظ شناخت‌شناسی و ایستار روشی، متأثر از رهیافت تفسیری است. از این حیث اقامه‌ی براهین و تشریح نظریه‌ی اوجالان در راستای بررسی و سنجش این سؤال است که: نظریه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها در آراء و اندیشه‌های اوجالان بر چه مؤلفه‌هایی استوار گردیده و تأثیر رویکرد نظری او در حل منازعات ملی خلق کرد چگونه است؟

۱- نظریه کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها

برداشت نظری اوجالان از نظریه‌ی کنفدرالیسم رژیم‌های سیاسی با آنچه کنفدرالیسم سنتی خوانده می‌شود یکسره متفاوت است. از منظر سیاسی، پیدایش تمرکز، با آفرینش دولت‌های ملی همراه بوده است (خوبروی، ۱۳۸۷: ۱). تراکم زدائی و عدم تمرکز نوعی از واگذاری قدرت در بطن نظامهای متمرکز ملی، ساختار سیاسی فدرالیسم را شکل می‌دهد. پیوند میان دولت‌های فدرال و دموکراتیک ملی با همدیگر و استقرار حاکمیت مشخص سیاسی - اقتصادی در چارچوب کنفدرالیسم قابل تحلیل است. به هر روی اشکال سیاسی فدرال و کنفدرال در ساختار معرفتی سرمایه‌داری متأثر از ذهنیت دولت - ملی‌گرایی است که به صراحت از جانب اوجالان هجو و نقض شده است. از این رو فهم نظریه اوجالان و شاکله‌های گفتمانی آن، مستلزم دور ریختن دریافت‌های سنتی و موجود از مفاهیمی نظیر کنفدرال، دموکراسی، خلق، تمدن، دین و ... است. اوجالان در تعریف و ترسیم دریافت خویش از این مفاهیم نگرش نوینی در پیش گرفته است. غالباً تعبیر او با رویکرد تبارشناسانه‌ی تاریخی بر ساخته شده است. باز یافت و ریشه‌یابی شکل‌گیری اولیه‌ی این مفاهیم در بطن اسطوره‌های خاورمیانه‌ای و سپس معناکاوی و بکارگیری آنها در نظام معرفتی نوین (رژیم‌های حقیقت) استنباط اوجالان را شکل می‌دهند. زندگی نخستین انسانها در کمون‌های اولیه عصر پیشا سومری بنیان کنفدرالیسم را نمایان می‌سازد. حیات آزاد و برابر مردمان نخستین در چارچوب کمونال دموکراتیک خلقها (اتنیکهای خاورمیانه) اساس کنفدرالیسم دموکراتیک است. ساختار این نظام نوین از ساختار دولتی و اقتدارگرایی تجمع دولت‌ها در سیستم کنفدرال متعارف، متمایز است. محور مرکزی در کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها، برخلاف رویکرد جاری، اتنیکهای موجود است نه دولت - ملت‌های مشخص. به عبارتی، سازماندهی آزاد و برابر خلقها در ساختار سیاسی - اجتماعی بنا شده بر روابط لایه‌های تحتانی جامعه سنگ بنای کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها را شکل می‌دهد. به تعبیر دقیق‌تر، اوجالان از چشم انداز خلقها در صدد نظریه‌ورزی در باب کنفدرالیسم بر آمده است حال آنکه در نگاه مرسوم، کنفدرالیسم عمدتاً معطوف به قدرت است. تقسیم و تسهیم عناصر و مؤلفه‌های قدرت میان دولت - ملت‌های مشخص بر اساس قانون و چگونگی تعاملات و مناسبات میان این دولت‌ها در چارچوب کنفدرالیسم موضوع عمده‌ی رویکرد سنتی است. همزیستی مسالمت آمیز و روابط دموکراتیک میان دولت‌ها مکانیزم دموکراتیک آن است. از دیدگاه اوجالان نظریه اش فرمی است سیاسی - اجتماعی برای حیات آزاد که نماد و شاخصه نمود و تجلی مدرنیته‌ی دموکراتیک در عصر تمدن دموکراتیک است. از این حیث، نظریه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها یک ساختار سیاسی - اکولوژی منعطف برای زیست اجتماعی آزاد (خلقها) است که بر بنیاد معرفتی رژیم حقیقت تمدن دموکراتیک و سنجه‌ی حیات آزاد بیرون از حوزه دولت استوار است. مطابق ایستار اوجالان کنفدرالیسم خلقها زندگی مسالمت‌آمیز و دموکراتیک، آزاد و

برابر خلقها با هم دیگر است. این روابط فارغ از کیفیت و کمیت مناسبات اقتدارمحور دولت‌ها است. کانون محوری در نظریه‌ی اوجالان ملتها و نه دولت‌هاست. این مسأله تمایز معرفتی و نقطه افتراق آن دو از یکدیگر است.

میزان قدرت سیاسی و اقتصادی دولت - ملت‌ها در ساختار کنفدرالیسم بر اساس قوانین دموکراتیک و سهم هر کدام از آنها معیار کنفدرالیسم‌های کنونی است. لیکن آنچه در نظریه‌ی اوجالان حائز اهمیت است نه چیدمان قدرت، بلکه اساساً تفاهم میان خلقها بنا به شرایط آزاد و برابر در ارگانیزم کنفدرال است. تجمع داوطلبانه و آزاد خلقها با یکدیگر، حیات آزاد آنها را فراهم می‌سازد. فروپاشی ذهنیت دولت - ملت از خلقها در فهم صحیح این دانشاوزه سودمند است. رژیمهای سیاسی معاصر، بر آمده از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و یا تمدن دولتی سرمایه‌داری و جامعه‌ی طبقاتی است. نگرش دولت - ملت محوری متکی به این رژیمهای سیاسی است. به عنوان مثال کنفدرال اتحادیه‌ی اروپا متشکل از دولت - ملت‌های اروپایی با مرزها و جغرافیای سیاسی مشخصی است. مکانیزم نقش و سهم این دولت‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی و میزان مشارکت آنها اساس کار است. مورد مقابل دولت - ملت به عنوان فرم اساسی دولتی مدرنیته‌ی رسمی، نظام کنفدرالیست دموکراتیک در مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد. تعریف آن به صورت شکل مدیریت سیاسی غیردولتی نیز ممکن است. این ویژگی نظام است که آزادیش را بدان می‌بخشد. هرگز نباید مدیریت‌های دموکراتیک را با مدیریت اداری دولت همانند دانست. دولت‌ها حکم می‌رانند، [نظام] دموکراسی‌ها مدیریت می‌کنند. دولت‌ها متکی بر قدرت‌ها هستند، دموکراسی‌ها متکی بر رضایت جمعی. در دولت‌ها انتصاب، در دموکراسی‌ها انتخاب اساس کار است. می‌توان تفاوت‌های مشابه دیگری را نیز برشمرد (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۳۵۸).

کنفدرالیسم دموکراتیک به دلیل اتکایش بر ذهنیت ژرف دموکراتیک و شعور آزادی، بدون قائل شدن تبعیض میان خلقها، وحدت آزادانه و برابر خلقها را بنا به تفاوتشان اساس قرار می‌دهد. به جای نگرش ملت دولت‌گرا و ملیت‌گرایی مبتنی بر مرزهای قطعی، ملت دموکراتیک را ارتقا می‌دهد. رویکرد ملت مبتنی بر حقوق دموکراتیک و تنوع فرهنگی را می‌پذیرد. ملت دموکراتیک به عنوان شکل مدیریتی قرابت بسیاری با کنفدرالیسم دارد. کنفدرالیسم نوعی شکل مدیریت سیاسی ملت‌های دموکراتیک است. تکوین ملی دموکراتیک و ملت‌های دموکراتیک بدون خودمدیریتی شهری، بومی و منطقه‌ای، نیروی مدیریتی کسب نمی‌نمایند. یا دچار کائوس گشته و فرومی‌پاشند و یا با مدل نوینی از گرایش دولت - ملت از آن‌ها گذار صورت می‌گیرد. از این لحاظ جنبش ملت دموکراتیک قطعاً ناچار از توسعه‌ی خودمدیریتی‌های دموکراتیک شهری، بومی و منطقه‌ای می‌باشد (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۴۷۶). از دیدگاه اوجالان کنفدرالیسم دموکراتیک در برابر مسائل اتیک، دینی، شهری، بومی، منطقه‌ای و ملی که از مدل جامعه‌ی فاشیستی مونولیتیک، هموژن و تک‌رنگی نشأت گرفته، و نظام مدرنیته بدست دولت - ملت آن را اجرامی نماید، به عنوان ابزار اساسی چاره‌یابی، گزینه‌ی ملت دموکراتیک را ارائه می‌دهد. هر اتنیسیته، نگرش دینی، واقعیت‌های شهری، بومی، منطقه‌ای و ملی، دارای حق جای گرفتن در ملت دموکراتیک با هویت ذاتی و ساختار فدره‌ی دموکراتیک خویش می‌باشند (اوجالان، ۲۰۰۹ ب: ۴۲۳). اندیشه‌ی تفوق و حاکمیت یک ملت، که نتیجه‌ی ایدئولوژی ملیت‌گرایی است، را نژادپرستی برمی‌شمرد. با محافظت از ارزش‌های تاریخی و فرهنگی هر خلقی آن را ارتقا داده و متداخل نمودن آن در تجمعات خلقها را غنی شدن و تکثر آن محسوب می‌نماید (باران، ۱۳۸۹: ۳). این "نظام حقیقت"، نظام نوین معرفتی، اجتماعی و سیاسی است که

انسان و طبیعت را اساس می‌گیرد و معتقد به هیچ نیروی هژمونیک فراطبیعی نیست و هیچ نیروی خارج از انسان و طبیعت بر آن حاکم نیست. تنها راه تداوم حیات آزاد انسانهای اجتماعی و رهایی خلقها است. مطابق استدلال اوجالان گونه‌ی مدیریت کنفدرال دموکراتیک که بیشترین شانس دستیابی به ایده‌آل‌های برابری و آزادی را فراهم می‌آورد، برای کردها هم از لحاظ خصوصیات تاریخی و جغرافیایی و هم از لحاظ خصال ویژه‌ی آنها، مناسب‌ترین فرم‌یابی سیاسی است. کنفدرالیسم دموکراتیک در صدد حساس نمودن دولت‌ها نسبت به دموکراسی از طریق رفومی ریشه‌ای، دموکراتیزه شدن جامعه و سیاست است. همچنین تبدیل نگشتن به مانعی در برابر فرایند دموکراتیزاسیون و بر چیده شدن تمامی موانع را خواستار بوده و در راستای این هدف مبارزه می‌نماید (باران، ۱۳۸۹: ۳).

اوجالان با نقد سیستم مدرنیته سرمایه‌داری و چالش‌اش با تمدن دولتی، مفاهیم مطلوب خویش، یعنی مدرنیته‌ی دموکراتیک و تمدن دموکراتیک را اساس آرایش سیاسی می‌داند. از این زاویه نقش و سهم خلقها در قالب کنفدرال را اساس می‌گیرد. کنفدرال خلقها بر موازین دموکراتیک را می‌توان فراسوی مرزهای جغرافیایی دولت - ملت‌های موجود تصور کرد. من باب مثال، حسب این نظریه امکان تشکیل‌یابی خلق کرد در میان چهار واحد جغرافیایی ایران، ترکیه، عراق و سوریه براساس کنفدراسیون دموکراتیک خلق کرد ممکن است. این در حالیست که هر کدام از اقلیت‌های اتنیکی خلق کرد در درون نظام دولت - ملت‌های این کشورها در بافت جغرافیایی سیاسی مشخصی است. این مدل قادر است به همان میزان، کنفدراسیون دموکراتیک خلقهای خاورمیانه (کردها، ترکها، اعراب و فارس‌ها) و حتی جهانی را نیز شکل دهد. ارگانیزاسیونی مبتنی بر آزادی جنسیتی، اتنیکی، مذهب و اعتقادات، آزادی فرهنگی اجتماعی و سیاسی جامعه، یگانگی سازماندهی‌ها در عرصه کمونال، اکولوژیک و خودمدیریتی جامعه سازماندهی شده، می‌باشد (باران، ۱۳۸۹: ۳). رهبری (اوجالان) با احساس مسوولیتی عظیم در برابر مجادله رهبری‌کردن و خلق و هم‌با ارزیابی خوب تجارب کسب شده، تحلیل واقعیت ارایه انتقاد و خودانتقادی و تحولات سیاسی دنیا همراه با مشکلات به میان آمده رئال سوسیالیسم به نوسازی مهمی در دیدگاه ایدئولوژیک و تئوریک P.k.k^۲ دست زده است. هدف اساسی، گسست از ذهنیت اقتدارگرا و دولت‌گرا می‌باشد. رهبری نه تنها در راستای کردستان و خاورمیانه بلکه سرچشمه اصلی ناگواری‌ها را برای تمام دنیا و انسانیت با ذهنیت اقتدارگرا و دولت‌گرا و کیفیت کسب شده ملت - دولت‌گرای همراه با کاپیتالیسم مرتبط ساخته است. در نتیجه این نیز، تغییر برنامه را در اساس کار PKK پیشنهاد کرده است. جهت انصراف از نگرش ملت - دولت، عدم صحت بینش "برای هر ملتی یک دولت" و تحمیل دیدگاه ممکن دیدن فقط ملت - دولت توسط ادعای نیروهای حاکم بر ملت برای چاره‌یابی مشکلات ملی همچنین چاره‌یابی مشکلات ملی بدون تشکیل ملت - دولت را نیز مشخص ساخته است. ذهنیت ملت - دولت‌گرا نه تنها برای خلق‌ها و ملل سرکوب شده، در عین حال برای خلق‌ها و جوامعی هم که با ذهنیت ملت - دولت‌گرا حاکم بوده‌اند، فایده‌ای آنچنانی در پی نداشته است (قرسو، ۱۳۸۹: ۲). مکانیزم عملی این فرایند و چگونگی کار ویژه‌ها و کیفیت و کمیت روابط میان آنها موضوعی است که اوجالان و حواریونش بایستی بدان پاسخ دهند. نظریه پرداز PKK از این نظریه گاهی با عنوان فدراسیون خلقها نیز یاد می‌کند. او معتقد است که حیات مشترک و آزاد میان خلقها در ساختار فدراسیون منطقه‌ای و حتی جهانی امکان‌پذیر است. روند دموکراتیزاسیون جهانی زمینه‌های این اتحاد را فراهم ساخته است. به باور او امروزه امکان دستیابی به صلح و آرامش از

طریق ایجاد رژیم دموکراتیک و معاصر وجود دارد. یکی از اساسی‌ترین ایده‌آل‌های ملل، زندگی در یک فدراسیون جهانی است. در آینده فدراسیون‌های وسیع منطقه‌ای که در آن تنوعات فرهنگی، دینی، نژادی و زبانی وجود دارد، به عنوان شکلی از دموکراسی معاصر که مخالف هر نوع واگرایی و جدایی طلبی است پدید خواهند آمد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۵۷۷). پر واضح است برداشت اوجالان از مفاهیم فدراسیون، کنفدراسیون و دموکراسی با دریافت‌های مصطلح متفاوت است. اما او توضیح نداده است که چگونه می‌توان یک دموکراسی جهانی را ایجاد کرد؟ موازین و مکانیزم‌های دموکراسی جهانی چیست؟ این در حالی است که دیوید هلد و هابرماس نیز از آن سخن رانده‌اند ولی در این راستا هنوز اتفاق نظری حاصل نشده است. تکیه‌ی عمده‌ی اوجالان بر نقش نهادهای غیر دولتی در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی است. تأسیس و توسعه‌ی انجمن‌ها و گروه‌ها و سازمان‌های خودجوش به نظرات گرامشی، لوکزامبورگ و هابرماس شباهت دارد. در بحث اکولوژیکی و ایجاد انجمن‌های مدافع آن نیز به شدت متأثر از آخرین آثار شیسم‌قرن یعنی مورای بورکهم است. بر اساس رهیافت وی تأسیس نهادهای مدنی، تعمیق آن و برقراری روابط با نهادهای مدنی در دیگر جوامع در کشورهای هم‌جوار در چارچوب یک سازمان فراهم ساختن مقدمات فدراسیون دموکراتیک است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۳۸).

بنا به دریافت اوجالان سازماندهی ملت‌های گوناگون در چارچوب یک ملت در کنفدرالیسم در سطح کشوری، منطقه‌ای و جهانی امکان‌پذیر است. از این زاویه‌ی مدعی است که این مدل توانمندی جایگزینی با سازمان ملل کنونی را نیز داراست و دارای کارویژه‌ها و کارایی مفید و مؤثرتری است (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۸۶) آلترناتیو اتحاد جهانی ملل دموکراتیک در مقایسه با سازمان ملل، کنفدراسیون جهانی ملل دموکراتیک می‌باشد. بخش‌های قاره‌ای و حوزه‌های فرهنگی بزرگ در سطحی پایین‌تر می‌توانند کنفدراسیون‌های ملت دموکراتیک خویش را تشکیل دهند. اتحادیه‌ی اروپا اگر در این مورد برخوردی هژمونیک پیشه ننماید، می‌تواند اولین گام محسوب گردد. جنبش‌هایی که در برابر قدرت هژمونیک جهانی و منطقه‌ای هستند، در این چارچوب تلقی می‌گردند (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۴۷۷).

ضرورت دموکراتیزه کردن جامعه از طرف اوجالان مکرراً خاطر نشان گردیده است به باور وی جوانان و زنان در این فرایند نقش پیشاهنگی را ایفا می‌نمایند. کنفدرالیسم دموکراتیک خلقهای خاورمیانه بیانگر برحذر بودن از ساختار تمدن دولتی است. این فرم نه تنها یکی از اشکال سیاسی است بلکه نوعی زیستن دموکراتیک آزاد و برابری طلبانه است. تشریح کارکرد و نحوه‌ی استقرار و کوردیناسیون میان واحدهای فدرال و تشکیل‌یابی آنها تا اندازه‌ای توسط خالق نظریه مذکور انجام شده است، ولی حقیقت آن است که به شکل خیره‌کننده‌ای پیچیده می‌نماید. او در خصوص ساز و کار هماهنگی میان گروه‌ها و تشکلهای غیر دولتی در حوزه‌ی عمومی خاورمیانه و چگونگی پیشگیری از حاکمیت سیاسی شان که منجر به تولید و تحکیم قدرت سیاسی - اجتماعی و لاجرم هژمون گرایی می‌گردد توضیح قابل قبولی ارائه نکرده است. راههای نظری و عملی پیشگیری از آنومی و بی‌نظمی ناشی از اجتماع و اجتناب از پیدایش حاکمیت و ضرورتاً اقتدار بر ابراهام و کژفهمی این نظریه افزوده است. نظم خودجوش تکاملی میان حوزه‌ها و لایه‌های فوقانی و تحتانی جامعه محال می‌نماید. لیبرالیسم گریزی اوجالان مانع از توسل او به نظریات موجود در این عرصه می‌گردد. مطالعه‌ی آثار اندیشمندانی نظیر دیوید هلد، هابک، گیدنز، هابرماس، شنتال موف و دیگران در این زمینه می‌تواند راهگشا باشد (برای مطالعه بیشتر

رجوع کنید به: لسناف، ۱۳۸۴: فصول هایک و هابرماس). به اعتقاد هایک نظم موجود در جامعه حاصل طراحی عقلانی نیست، بلکه خودجوش (Catallany) است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۳). از طرفی به نظر می‌رسد اوجالان با دستگاه فکری هابرماس چندان آشنایی نداشته باشد به همین جهت نتوانسته است در راستای ترسیم و توجیه نظریه‌اش از آن بهره گیرد. مقولات و مؤلفه‌هایی نظیر حوزه عمومی، عقلانیت مفاهمه‌ای، کنش ارتباطی، وضعیت آرمانی گفتار و اجماع تفاهمی در این راستا سودمند می‌باشند. با این حال خالق این نظریه در این رابطه چنین آورده است: «کنفدرالیسم دموکراتیک همانگونه که دارای پتانسیل گذار از نامطلوبی‌های ناشی از نظام دولت-ملت است، مناسب‌ترین ابزار سیاسی نمودن جامعه نیز می‌باشد. ساده بوده و قابل اجراست. هر اجتماع، اتنیسته، فرهنگ، جماعت دینی، جنبش روشنفکری، واحد اقتصادی و مواردی نظیر آن می‌توانند به عنوان یک واحد سیاسی اتونوم تشکیل خویش را شالوده‌ریزی نمایند. باید اصطلاحی که [نظام] فدرال و یا اتونوم و خودگردان نامیده می‌شود را نیز در این چارچوب ارزیابی نمود. هر نظام خودگردان از نظام‌های خودگردان بومی گرفته تا جهانی، شانس تشکیل کنفدراسیون را دارا هستند. اساسی‌ترین عضو [نظام] بومی، حق بحث و تصمیم‌گیری آزادانه می‌باشد. هر واحد خودگردان و یا فدرال به سبب اینکه شانس اجرای دموکراسی بلاواسطه‌ای که با اصطلاح دموکراسی مشارکتی نیز بیان شده را دارد، بی‌نظیر می‌باشد. تمامی توانش را از امکان توان اجرایی دموکراسی بلاواسطه کسب می‌نماید. این توجیه وجود یک نقش اساسی نیز می‌باشد. به میزانی که دولت-ملت نفی دموکراسی بلاواسطه است، کنفدرالیسم دموکراتیک نیز برعکس شکلی است که به همان میزان آن را تشکیل داده و کارایی می‌بخشد. واحدهای فدرال به عنوان سلول‌های بنیادین دموکراسی مشارکتی بلاواسطه از نظر تحول به واحدهای کنفدرال به میزانی که شرایط و نیازها را مقتضی می‌گردانند نیز بی‌همتا و ایده‌آل می‌باشند. هر نوع اتحاد سیاسی که به شرط اساس گرفتن واحدهای مبتنی بر دموکراسی مشارکتی بلاواسطه ایجاد شوند، دموکراتیک می‌باشند. می‌توان همه نوع فعالیت سیاسی دارای کارایی، از واحدهایی که در بومی‌ترین سطح، دموکراسی بلاواسطه در آن وجود داشته و اجرا می‌گردد گرفته تا جهانی‌ترین شکل را سیاست دموکراتیک نامید. نظام واقعی دموکراتیک، فرمولاسیون پیش آمدن تمامی این مراحل می‌باشد» (اوجالان، ۲۰۰۹: ۴۷۷). به اجمال می‌توان مبانی و آموزه‌های این نظریه را در نه ویژگی اصلی مورد اشاره قرار داد:

۱. متکی بر سیاست دموکراتیک می‌باشد.

۲. متکی بر دفاع ذاتی است.

۳. جایی برای عموماً هژمونی‌گرایی و به ویژه هژمونی‌گرایی ایدئولوژیک وجود ندارد.

۴. استقرار ملت‌های دموکراتیک و متحد و تسهیل خود مدیریتی در میان اتنیک‌های متکثر.

۵. تکیه بر تفاوت‌های فرهنگی و ذاتی اقلیت‌ها و ملت‌های دموکراتیک.

۶. متکی بر جامعه‌ی اخلاقی، سیاسی و اکولوژیک است.

۷. تأکید بر نقش زنان، جوانان، مبانی فکری اکولوژیست‌ها و جنبش‌های نوین اجتماعی.

۸. توازن انسان با طبیعت منجر به رشد و سازگاری در جامعه است.

۹. در برابر نگرش اتحاد دولت-ملت‌های تحت نظارت نیروی ابر هژمون همانند مدل «سازمان ملل»، خواهان

برقراری اتحاد دموکراتیک و کنفدرال جهانی جوامع ملی می‌باشد.

نکته قابل ذکر آن است که این متفکر دامنه‌ی وسیعی از نظریه‌های متفکران افراطی چپ و راست را در خود درونی ساخته است. از یک طرف طیف وسیعی از افکار و انگاره‌های اندیشمندان رادیکال مارکسیستی و چپ نو را از نظر گذرانده است و از طرف دیگر، آرا و اندیشه‌های متفکران راست و نئو لیبرالها را نیز مورد ملاحظه قرار داده است و در دو سر این طیف نظریه ورزی کرده است؛ لیکن همدلی اوجالان با متفکران حوزه‌ی مارکسیستی قابل کتمان نیست. باید خاطر نشان ساخت که در خصوص آراء و افکار اوجالان دو نظریه مطرح است، از یک سو عده‌ای معتقدند که وی با استفاده از دستگاه فکری اندیشمندان چپگرا تلاش دارد تا مسأله‌ی ملی را ذیل مجموعه‌ی بزرگتری ارزیابی و تفسیر نماید، و از سوی دیگر تعدادی نیز بر این باور هستند که وی می‌کوشد تا مسأله‌ی کرد پیوسته در کانون مباحثات قرار داشته باشد؛ به این معنا که جامعه کردستان به علت کثرت فرهنگی و شکاف‌های متعدد و فعال قومی - مذهبی مستلزم این نگرش است. به هر روی نویسنده بر این باور است که هر دوی این نظریه‌ها صحیح هستند و رابطه‌ی دوجانبه‌ای میان جامعه کردستان و انگاره‌های وسیع تر اوجالان وجود دارد. وی می‌کوشد همپای ترسیم نگره‌های نوین در باب مدرنیته دموکراتیک، جامعه‌ی غیر دولتی کردستان را نیز به سوی تحول و دگرگونی‌های بنیادی سوق دهد. نگرش پراگماتیستی اوجالان در باره‌ی پیوند نظر و عمل متضمن این مسأله است. به هر روی اوجالان کوشیده است تا فاصله بین ایدئولوژی و عمل را هر چه بیشتر از میان بردارد.

همسویی و هم ارزی نظر و عمل در اندیشه‌های اوجالان موضوعی است که نبایستی مغفول بماند. این متفکر عمل گرا با نقد نگره‌های سوژه محور و یا بژه محور در صدد است تا دستگاه نسبتاً منسجم فکری اش سوژه - بژه محور باشد. وی معتقد به رابطه‌ی دیالکتیکی و چند جانبه میان آن دو است. این برداشت به بینش هم‌پیوندی نظر و عمل در آرای اوجالان بر می‌گردد. رهبر زندانی PKK صرفاً اندیشمندی خوش نشین و نظریه ورز نیست که تنها عقاید و خلاقیت‌های فکری اش را بیان و منتشر نماید، بلکه قویاً در پی آن است تا آنها را در عمل بکار گرفته و عملیاتی سازد. به همین جهت اوجالان متفکری است که به سودمندی نظریات و مبدعات فکری اش در عمل می‌اندیشد. او در این راه مبارزات سیاسی و پراکتیکی سنگینی را در سطح کردستان شروع کرده است.

در راستای عملی ساختن ایده‌های اوجالان و فراهم ساختن زمینه‌ها و مقدمات آن، احزاب، گروه‌ها، مجالس و سازمان‌های متعدد و پیچیده‌ای نظیر ^۳KCK - ^۴YJRK - ^۵PAJK - ^۶HPG - ^۷YJA - ^۸KJP - ^۹(YJA_STA, KJB) به عنوان نهادها و قوای تقنینی، اجرایی و قضایی فورموله و سازمان یافته‌اند. برای پیشبرد آرمان و تفکر چهار منطقه‌ای (پارچه‌ای) اوجالان در خاورمیانه نیز احزابی مانند حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) در ایران و "پارت چاره‌سهری دیموکراتی کوردستان" (حزب راه حل دموکراتیک کردستان) در عراق و سوریه با اساسنامه‌های مستقل و هم ارز راه اندازی شده‌اند.

به رغم تکاپوی رهبر محبوس PKK و امداد رفقای حزبی اش هنوز این نظریه به طور کامل ساخته و پرداخته نشده است چرا که در تازه‌ترین اثرش (مانیفست تمدن دموکراتیک) تصریح دارد: «در دفاعیاتم تعهد دارم آن را تحت نام دموکراتیک خاورمیانه و راه حلی جهت مدنیت دموکراتیک کردستان ارائه دهم. سعی خواهم کرد پروژه کنفدراسیون

دموکراتیک منطقه را مورد بحث قرار دهم» (اوجالان، ۱۳۸۸: ۵۳۸). حمایت اوجالان از کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها و دموکراسی نه به خاطر مزایا و موازین ایجابی آن در حل مسأله‌ی کرد است بلکه به دلیل اجتناب و رهایی از شر آسیبها و بدیهای نگرش دولت - ملت محورانه‌ی برخاسته از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است. کنفدرالیسم دموکراتیک کردستان سیستمی دولتی نمی‌باشد، سیستم دموکراتیک غیردولتی خلق می‌باشد. سیستمی است که [در آن] تمامی اقشار مردمی و در راس آن زنان و جوانان، سیاستهای برآمده از سازماندهی دموکراتیک خویش را به صورت مستقیم بر اساس شهروندی آزاد - برابر کنفدراسیون، در حوزه‌ی بومی نیز در مجالس شهروندی آزاد [مربوط به] خویش اعمال می‌گردد. به عبارتی بر نیروی ذاتی و توانایی ذاتی تکیه می‌کند. نیرویش را از خلق می‌گیرد. و اعمال اراده خلقها از طریق کمون، کانون، مجلس و کنگره‌ها، اتحادیه‌ها و فدراسیونهای مختلف موجود در عرصه‌های عمومی ابراز خواهد شد (باران، ۱۳۸۹: ۱-۲). گیدنز معتقد است که نظریه انتقادی فرا مارکسیستی باید دید بسیار وسیعی درباره‌ی معنی و پیش شرطهای "رهایی" ارائه نموده و به تحلیل و بررسی جنبش‌های اجتماعی‌ای پردازد که می‌توانند به مثابه‌ی ابزار مکملی برای مبارزه طبقه پرولتاریا در کسب آزادی و برابری در عرصه تولید به شمار آیند (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۴۴) عطف به توصیه‌ی گیدنز اوجالان به طور قابل توجهی شاکله‌های نظریه خود را با رهیافت پسا مارکسیستی مورد توجه قرار داده است. رؤس پایه‌ای و موازین این نظریه زنان، جوانان، آگاهی اکولوژیک و توسعه مبانی فکری جنبش‌های نوین اجتماعی می‌باشد که در سرفصل‌های بعدی مورد بحث و مطالعه قرار می‌گیرند.

۱-۱- زنان و جوانان

زاویه‌ی دید اوجالان نسبت به زن بسیار انسان‌دوستانه، اسطوره‌ای و متعالی‌نگر است، وی در کتاب "داستان دوباره‌زیستن" که از نقطه نظرات کتاب انگلس (اصول خانواده، دولت و مالکیت خصوصی) بهره‌های فراوانی برده است، دیدگاه خود را در رابطه با زن و نوع نگاه اجتماعی‌اش نسبت به زن در جامعه روشن می‌سازد، وی می‌نویسد: «من مردانه بر ضد نظریه‌ی مشهور به مرد برتر، مبارزه‌ای بزرگ به راه انداخته‌ام و تأکید می‌کنم که زن نزد من، مرد میهن و خود زندگی است» (کوچوک، ۱۳۷۷: ۵۶). اوجالان با معرفی کردن زنان به مثابه‌ی ملت، مدعی است که نزد سومریان باستان، زن از احترام و جایگاه مناسبی برخوردار بوده و در نظام الهی به طور مساوی سهم برده است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۴۱). اشاره عمده اوجالان به نقش الهگی زنان است. اما با پیدایش حاکمیت دولتی این وضعیت به نفع مردان تغییر یافته است و از آن زمان تا عصر سرمایه‌داری کنونی به گونه‌ای مستمر موقعیت تنازلی زنان باز تولید گردیده است. نظریه‌ی تکرر و بازتولیدی اساطیر در طول هزاره‌ها دستاورد مفیدی به قصد تحلیل انتقادی و بر ساخت نظریه با خود به همراه دارد. فرناندز بر این باور است که رویداد مکرر یک اسطوره، شهادتی بر سودمندی آن است، نه حقیقت داشتن آن (فرناندز، ۱۳۸۵: ۱۵ مقدمه) اوجالان به فراست از این ویژگی اسطوره بهره جسته است. تحلیل اسطوره‌ای نقش مقدس زنان در اعصار باستان عمدتاً ناشی از تفکر مردان است. از یک سو کمیابی و حضور نامحسوس زنان در سطح جامعه، و از سوی دیگر توانایی آنان در زایش نگرش تقدس‌زایی زنان را دامن زده است. زن - خداهای باستان در عین اینکه برخاسته از رویکرد جنسی مردان است، نشان از نوعی محدودیت جنسی و کنترل شده دارد. چرا که زن‌ها خدای شوند و از دسترس

اکثریت خارج شده و موقعیت اجتماعی‌شان را از دست می‌دهند، موقعیت زن به عنوان الهه‌ی خالق جامعه‌نوسنگی در طول تاریخ جامعه‌ی طبقاتی تنزل یافته است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۵۸۳). شأن الهه‌ی ایشتار در اسطوره‌ی گیل گمش و نقش اداره‌کننده‌گی‌اش در پرستشگاه اوروک و محصور ساختن زنان فاحشه‌ی مقدس به خوبی بیانگر این امر است (گیل گمش، ترجمه شاملو، ۱۳۸۶: ۷۳ و ۷۰).

مبدع نظریه‌ی ژنئولوژی^{۱۰} (زن‌شناسی)، تبار زنان را به الهه‌های سومری خاورمیانه متصل می‌سازد و معتقد است که زنان یا می‌بایست در حد قداست الهه‌ها ظاهر شوند و یا هرگز وجود نداشته باشند. اما قداست به معنای جدا شدن از جامعه است و این همان اصل پنهان سازی زنان در پرستشگاه‌های مخصوص ایشتار در عصر سومر است. کنترل مقام زنان همگام با پیشرفت ابزار تمدن صورت پذیرفته است. به‌کارگیری گاو آهن و افزایش سبک‌شبنانی، نقش زن در تولید را با محدودیت روبه‌رو ساخته است. به‌گونه‌ای که منجر به حبس زنان در خانه و تداوم آن تا به امروز شده است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۹۰). به باور اوجالان از یک سو تضاد جنسیتی همزمان با تضاد طبقاتی در جامعه‌ی سومر ایجاد شده است (اوجالان، ۱۳۸۳، ۴۹) و از سوی دیگر تضاد طبقاتی موجب ابداع دولت در عصر سومر بوده است. منطقاً برای آزادی زن مبارزه با تضاد طبقاتی و اثرش یعنی دولت لازم می‌آید.

زن که از دوران نئوتیک (عصر نوسنگی) به بعد از بطن جامعه رانده شده بود، در نهایت احترام جایگاه واقعی خودش را به شکلی آزاد و برابر پیدا خواهد کرد. هر اندازه زن به آزادی و برابری دست یابد، به همان اندازه سایر اقشار جامعه به آزادی و برابری دست خواهند یافت. نقش زنان در پیشرفت دموکراسی و استقرار لانیسم تعیین‌کننده است. این توضیح مختصر نشان می‌دهد که مسأله‌ی زنان در پیشاهنگی جنبش‌های اجتماعی جدید و سازماندهی آنها در کنفدرالیسم دموکراتیک بسیار دارای اهمیت است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۵۵۴). اوجالان به درستی روی این نکته انگشت گذاشته است که سطح زندگی زنان یک جامعه، معیار اساسی تعریف آن جامعه به شمار می‌رود (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۱۰). به اعتقاد رفقای حزبی اوجالان تا زمانی که در برابر رفتار اخلاقی و ایدئولوژی مردسالار حاکم مبارزه صورت نگیرد، نمی‌توان از دموکراتیزاسیون واقعی و ایجاد حیاتی آزاد و سوسیالیستی سخن به میان آورد. به همین دلیل بر اساس تحول اجتماعی، تحقق رویکردی انقلابی مبتنی بر آزادی جنسیتی اساس می‌باشد. با مبنای قرارداد این تشخیص که: «میزان آزادی زن بیانگر میزان آزادی جامعه می‌باشد» حل مسأله‌ی آزادی، زنان را در بنیان دموکراتیک سیستم می‌گنجاند (باران، ۱۳۸۹: ۶).

اوجالان در تبیین جایگاه زنان از رویکرد فمینیستی انتقاد می‌کند و معتقد است اصطلاح «ژنئولوژی» بهتر و فراتر از فمینیسم می‌تواند هدف را برآورده سازد (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۱۶۵) آزادی زن و کنش و تشکلیابی آنان در سطوح گوناگون جوامع در شکل‌گیری عادلانه‌تر تمدن (دموکراتیک) جدید و پیشبرد آرمان کنفدرالیسم دموکراتیک بسیار جدی است. به همین جهت دو بعد اصلی شکل‌گیری و استقرار این نظریه مقوله زنان و جوانان می‌باشند.

۱-۲- اکولوژی

عشق به طبیعت و محیط زیست یکی از دل‌مشغولی‌های این رهبر سیاسی می‌باشد. وی به شدت طرفدار محیط

زیست بوده و از زیبایی و سرسبزی طبیعت که عشق و زندگی رستاخیز را به نمایش می‌گذارد، لذت می‌برد، ایشان همین مقوله را به عنوان وعده‌ای می‌پندارد که با اهمیت بالایی در صدر برنامه‌های او قرار داده شده است که بایستی به انجام برسد، در مانیفست حزبی خویش آن را گنجانده است و تلاش در این راه را یک وظیفه‌ی عینی قلمداد می‌کند، وظیفه‌ای که آن را به ملت و میهن کردستان پیوند زده است. اگرچه اصطلاح اکولوژی معنای زیست‌بوم‌شناسی را دارد اما اساساً علم تحلیل روابط مستحکم بین پیشرفت اجتماعی و زیست‌بوم آن می‌باشد. اکولوژی، دوستی با طبیعت و اعتقاد به دین طبیعی است. از این نظر باز نمود دوباره‌ی کلیت با جامعه‌ی طبیعی و ارگانیک به وسیله‌ی شعور بیدار شده می‌باشد. شعورمندی اجتماعی که از شعور اکولوژیک محروم می‌باشد، نمی‌تواند از فروپاشی و انحطاط رهایی یابد. در شعور اکولوژیک، شعور ایدئولوژیکی اساس کار می‌باشد. به مانند پلی ارتباطی میان فلسفه و اخلاق است. سیاست رهایی‌بخش در بحران معاصر، فقط در صورتی که اکولوژیک - محور باشد، می‌تواند رهنمون جامعه‌ای نظام‌مند گردد. به مانند مسأله‌ی آزادی زنان، در حل مسائل اکولوژیک هم نگرش اقتدار دولتی‌گرایی مردسالار علت این همه عقب‌افتادگی و زندگی مملو از اشتباهات است. همزمان با ارتقای فمینیسم و اکولوژی، تمامی معادلات سیستم دولتی‌گرا - مردسالار در حال فروپاشی است و تحلیل از بین رفتن نگرش اخلاقی که کاپیتالیسم ایجاد نموده را به ارمغان می‌آورد (باران، ۱۳۸۹: ۶). این در حالیست که شخصیت‌هایی همچون فرانسیس بیکن چنین می‌اندیشیدند که طبیعت جنس مؤنث است، لذا بایستی از سوی مردان مورد بهره‌برداری قرار بگیرد تا سرکشی‌اش از میان برود و رام شود (بال، ۱۳۸۴: ۴۰). به باور اوجالان پژوهش پیرامون انسان خارج و منفک از جامعه خطایی است که تمامی نظام‌های تمدن و حتی مدرنیته کاپیتالیستی بدان دچار گشته‌اند. اوجالان از انسانی بحث می‌نماید که بر سازنده و نیز فرآورده‌ی جامعه است. جامعه نظامی است که انسان را از حیوان متمایز می‌سازد. به نظر اوجالان انسان بدون جامعه، نمی‌تواند فراتر از پریما‌ها^{۱۱} برود. شاید هم جامعه ارگانیزاسیونی است که انسان والا و برتر را آفریده و خواهد آفرید (اوجالان، ۲۰۰۹ الف: ۶۱).

تأثیر عمیق واحدهای جغرافیایی بر تاریخ و مناسبات اجتماعی مورد تأیید اوجالان است. به اعتقاد او جغرافیا گهواره‌ی نظام اجتماعی است. از این جهت تداوم حیات اجتماعی صحیح بشر منوط به حفظ جغرافیا و همسویی و توازن تمدن با طبیعت است. به همین دلیل حفاظت از اکولوژی و جلوگیری از تخریب و تخریب جغرافیا و طبیعت ضروری است (اوجالان ۱۳۸۳: ۲۶۳). حراست از زیست‌بوم و میزان سلامت آن سنجه‌ی جامعه‌ای سالم و باز محسوب می‌شود. امروزه بحران اکولوژیک از دو جنبه حائز اهمیت است. اول: تخریب طبیعت به شکلی جبران‌ناپذیر و دوم: بیگانگی جامعه (انسانی) از طبیعت؛ به این معنی، جامعه‌ای که خود بخشی از تکامل طبیعت است، در واقع به شکلی کاملاً غیر طبیعی وارد چنین رشد فزاینده‌ای از تخریب شده است، حال آنکه جامعه اساساً پدیده‌ای طبیعی و در حقیقت پدیده‌ای اکولوژیک است. به همین جهت از دیدگاه اوجالان انسان با درک طبیعت، متوجه خویش می‌شود. اخلاق‌گرایی و خردگرایی هر سیستم و اجتماعی که با طبیعت یکی نگردد، قابل دفاع نیست. بنا به دیدگاه اوجالان تضادهای بین جامعه و طبیعت حداقل به اندازه تناقضات اجتماعی دارای اهمیت هستند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۵۵۴).

بحران زیست محیطی ناشی از مداخله و تصرف بشر، در حقیقت در تنظیم رابطه‌ی انسان با محیط و طبیعت تأثیر

گذار بوده است؛ «تلاشی برای بدست آوردن رابطه میان طبیعت، فرهنگ و جامعه، گویای این امید بود که انسان‌ها خود را به عنوان جزئی از نظم موجود در طبیعت به رسمیت بشناسند» (فرهنگ اندیشه انتقادی، ۱۳۸۴: ۳۱۹).

گرایش‌های منطقه‌گرایی زیستی که اکوفمینیسم‌ها (فمینیسم سبز) از آن‌ها حمایت می‌کنند پایه‌ی «جامعه‌ی ژرف» یعنی جامعه‌ای که مردم سالاری در آن مرده باشد، را وارد ادبیات سیاسی کرده‌اند. (وینسنت، ۱۳۷۸: ۳۰۶) آنان بر این نکته تاکید دارند که جامعه‌ای که زنان در آن از آزادی و برابری همیشگی برخوردار بوده‌اند در واقع بیشتر با طبیعت در تعامل و هماهنگی بوده است. از این زاویه دموکراسی و آزادی زنان در پیش زمینه‌ی یک هماهنگی و توازن اکولوژیک، امکان تحقق می‌یابد؛ زنان ماهیتاً نزدیک‌تر از مردان به طبیعت هستند. سبزها معتقدند که انسان‌ها و سایر موجودات زنده می‌توانند به معنای واقعی کلمه آزاد باشند و به هدف‌های خود برسند مشروط به آنکه انسان‌ها حق حیات سایر موجودات و محیط زیست آن‌ها را نادیده نگیرند (حاجی زاده، ۱۳۸۷: ۸). اخلاق اکولوژیک بسیار کارساز است. اوجالان به درستی انسان و جامعه‌ی بدون اخلاق را به دیناسورهایی همانند می‌سازد که با تخریب محیط زیست زمینه انقراض خویش را فراهم می‌سازند.

جنبش اکولوژیک همانند موردی که در جنبش فمینیستی دیده می‌شود، نیاز بزرگی به کیفیت ایدئولوژیک دارد. باید سازمان و فعالیت آن را از کوچه‌های تنگ شهری گرفته تا تمامی جامعه به‌ویژه جامعه‌ی غیر شهری روستایی-زراعی انتقال داد. اکولوژی اساساً راهنمای فعالیت مناطق غیر شهری، جامعه‌ی روستایی-زراعی، تمامی کوچ‌کنندگان، بیکاران و زنان می‌باشد (اوجالان، ۱۳۸۸ الف: ۱۵۲). هدف این است که احساس مسئولیت و اخلاق اکولوژیک در اعضاء جامعه نهادینه گردد مسئله حفظ محیط زیست و ارتباط انداموار آن با جامعه یکی دیگر از ابعاد نظریه اوجالان است. فلیکس گاتاری معتقد بود که «محیط زیست فقط شامل محیط طبیعی انسان نیست بلکه مجموعه‌ی وجود او را در بر می‌گیرد؛ هم بعد اجتماعی و هم بعد ذهنی.» (شایگان، ۱۳۸۱: ۳۵۴) به نظر اوجالان نیز ارتقای آگاهی اکولوژیک می‌تواند محدود به محیط زیست نگردد و در پیوندی دیالکتیک با انسانها توانش تبدیل به نیروی چاره‌یابی ایده‌آل طبیعت اجتماعی را دارد (اوجالان، ۱۳۸۸ ب: ۱۵۳-۱۵۴).

به اعتقاد سبزها تنها یک تغییر اساسی و تحول بنیادین در آگاهی (معرفت) انسان‌ها می‌تواند مانع از تخریب محیط زیست شود. به منظور گذار از بحران زیست محیطی و بیگانگی انسانها با طبیعت و لذا جامعه، نیاز به انقلابی اکولوژیک وجود دارد که بازگشت دوباره به طبیعت زنده و مقدس و تحول ذهنیت هیپراشیک که از حاکمیت انسان بر انسان آغاز شده و به تحت حاکمیت در آوردن طبیعت ختم شده را هدف قرار دهد. سیستم «کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها» با متفاوت بودن از دیگر سیستمها، با تحولی مبتنی بر انقلاب جنسیتی و اکولوژیک، دموکراسی رادیکال و ژرف را ایجاد خواهد نمود (باران، ۱۳۸۹: ۷). از یک منظر حیات آزاد بدون جامعه‌ی آزاد ممکن نیست، و جامعه‌ای آزاد است که مطابق اصل فراماسیون ماهوی طبیعت سامان یابد؛ چراکه به نظر اوجالان طبیعت بسیار عادل تر از تشکلهای انسانی است (اوجالان، ۱۳۸۸ الف: ۵۴). لازمه این کار استقرار و توسعه نظام کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها است؛ با قید این تبصره که دستیابی به جامعه‌ای آزاد، برابر، سبز و دموکرات، بیش از هر چیز دیگری، مستلزم اخلاق و ارتقای "آگاهی اکولوژیک" است.

۲- خاورمیانه: عرصه برنهاد تمدنی نوین

به نظر اوجالان خاورمیانه خاستگاه تمدن فئودالی است. به همین خاطر بر واکاوی علمی حقیقت تمدن دموکراتیک و خدایانش (به ویژه الگوی تک خدایی) اصرار دارد. وی از اسلام به عنوان یک انقلاب عظیم در خاورمیانه و نیز آخرین درخشش بزرگ در این عرصه یاد می‌کند. او هنوز بر مرکزیت خاورمیانه در ساختن تمدن نوینی ایمان دارد و معتقد است که با یک رنسانس، یعنی انقلاب ایدئولوژیکی در خاورمیانه می‌تواند جایگاه شایسته و مقدس آن را احیا کرد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۲۷۶-۲۷۴) اوجالان با نقد جامعه و سیستم سرمایه‌داری به ایجاد و استقرار نظام دیگری می‌رسد. به عبارت دقیق تر نقاط تشابه و تفاوت هر تمدنی را با تمدنهای ماقبل خودش استخراج و نظریه خود را استنتاج می‌کند. به اعتقاد او سیستم سرمایه‌داری با بحرانهای مداوم و عمیقی مواجه شده است و طبیعتاً رو به افول و فروپاشی نهاده است. در این وضعیت نظریه‌ها و سیستم‌های جایگزین، از جمله رئال سوسیالیسم، ملی‌گرایی و دیگر مکاتب به دلیل سازش و یا سترونی‌اشان قادر به ایفای نقش موثری در تأسیس تمدن جدید نیستند (اوجالان، ۱۳۸۸ الف: ۴۹۶)

اوجالان همپای مارکس در تحلیل طبقاتی تمدنها براساس موازین ایدئولوژیکی بینش خود را گسترش می‌دهد و در این میان مناطق سیاسی و دولتهای موجود جهان نظیر چین، روسیه، هندوستان، آفریقا، آمریکای لاتین، ایالات متحده آمریکا و... را در خلق برنهاد تمدن جدید و ایجاد تحول در تمدن معاصر عقیم می‌داند و هر کدام را بنابه تحلیل‌های کوتاهی به حاشیه می‌راند، در این راستا استدلال می‌کند که نیروی فرهنگی خاورمیانه تنها عرصه‌ای است که قادر به ایجاد یک سنتز نوین در خلق تمدن جدید خواهد بود (همان، ۱۳۸۳: ۵۹۷-۶۰۲) فرایند سنتز تمدن جدید مستلزم تعریف و تبیین پایه‌های آن است. نقش‌کنشی خاورمیانه در این میان حائز اهمیت است. اما خاورمیانه با معضلات و مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو است. از همین رو قادر به ایفای نقش آنتی تز خویش نیست؛ برای این کار به تأسیس تمدن‌های دموکراتیک نیاز دارد، و آن هم مستلزم ایجاد رنسانس، اصطلاحات دینی و انقلاب روشنگری است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۰۹) به همین جهت نیازمند ارتباط دیالکتیکی صحیح با تمدن اروپا است. چنین مراودات و تعاملاتی نه تنها برای منطقه، بلکه برای رهایی کل بشر نیروی قابل توجهی را پدید خواهد آورد.

بنابه فراگرد زنجیره‌های تاریخی، چنین تحولی نیازمند گامهای عظیم تاریخی است. از سرآمدن این تحول عظیم می‌توان به شخصیت‌هایی نظیر گیل گمش، سارگن، ابراهیم، موسی، زرتشت، سقراط، عیسی و محمد (ص) اشاره کرد. اوجالان خاطر نشان می‌سازد که در این فرهنگ گام‌های عظیم تاریخ ساز به صورت زنجیره‌ای برداشته شده‌اند اما بیشتر از هزار سال است (از حضرت محمد (ص) تا کنون) در این زنجیره گسست‌هایی پدید آمده است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۱۴). بدون تردید، اوجالان به عنوان مبدع و خالق تمدن دموکراتیک جدید خود را امتداد این شخصیت‌ها و چهره‌های تمدن ساز می‌پندارد. اقتدار اوجالان به گونه‌ای شعرگونه و عجیب و انمایی اقتدار آسمانی و الهی پیامبران است. وی نه تنها این مسأله را انکار نمی‌کند بلکه مرتب خواهان درک و تفهیم این بعد از جایگاه‌اش در میان اصحابش است. او غالباً در بیان نظریات و تحلیل‌های خود درک ایدئولوژیکی‌شان و نقش خود را نزد بارانش متذکر می‌گردد. به همین جهت می‌گوید لازم است نیروهای ایدئولوژیکی PKK معنای راستین سخنان او را بفهمند. او در میان رفقای

حزبی‌اش به دنبال یارانی است که نقش حوارین عیسی و یا صحابه محمد (ص) را برای آن دو بازی می‌کردند. اوجالان که همچون گرامشی از طریق دیگران (وکلایش) افکار و آرای خود را به بیرون از زندان منتقل و به رفقایش می‌رساند، مدام تکرار می‌نماید که لازم است ایشان را به صورت درستی ارزیابی کنند و سعی نمایند وی را بشناسند چرا که هرکس بر سبیل مصلحت و یا دیدمان خود او را تفسیر می‌کند. با این وجود "آپو" (اوجالان) معتقد است که انسانی تک بعدی نیست و از دیدگاه انسانیت، بایستی به وی نگاه شود. شاید این گفته یالچین کوچوک مصداق این معنا باشد: «شاید ما همه‌آپو را می‌شناسیم، منتهی نمی‌توانیم او را [درست] ارزیابی کنیم» (کوچوک، ۱۳۷۷: ۵۹). اگر کولاکوفسکی مارکس را پرمومه‌ی زمان می‌خواند (کولاکوفسکی، ۱۳۸۷ ج ۳: ۶۰۷) اوجالان خود را پرمومه‌ی عصر حاضر و قربانی خدایان بی نقاب تمدن سرمایه داری می‌نامد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۲۰). جسارت نظریه پردازی اوجالان و کوشش نظری‌اش پیرامون حل مسائل و بحران‌های مدرنیته و داعیه‌اش در خصوص خصلت‌هایی بخشی آرا و افکارش از طلسم آهنین سرمایه داری ریشه در این گونه نگاه دارد. شاید از این لحاظ با نظریه پردازان و اندیشمندان بزرگی نظیر مارکس قرابت نزدیکی داشته باشد. به علاوه این خودشیفتگی خوش خیم، جسارت و شجاعت بی‌بدیلی در نظریه پردازی و نقد و ابطال دیگر نظریه‌ها به او بخشیده‌است، و از طرف دیگر روحیه پیکارجویی و مقاومت را در "زندان خلق مسلط ترکیه" در او تدویم بخشیده‌است.

وی تمامی تنش‌های چند صد ساله خاورمیانه‌ای‌ها را در قالب ملی گرایی، احیاء اسلام گرایی، سوسالیسم و امثالهم را سترون، نابسند و بعضاً خائنانه می‌انگارد. به نظر می‌رسد اوجالان در برابر دیالکتیک تاریخی مارکسیسم معتقد به دیالکتیک ایدئولوژیکی است. اگر مارکس تاریخ ۲۰۰ ساله اروپا را بر مبنای عوامل اقتصادی تحلیل می‌کند اوجالان تاریخ ۵۰۰۰ ساله خاورمیانه را بر مبنای ظهور و افول ایدئولوژیها می‌کاود. اوجالان موافقت خود را با این فتوای مارکس اعلام کرده‌است که: تاریخ بشر تاریخ مبارزه طبقاتی است. اما از دید اوجالان ابزار این مبارزه، نه اقتصاد بلکه ایدئولوژی است. وی در شرح و ترسیم هویت ایدئولوژیک از همان سیاق مارکس با خوانشی وارونه بهره می‌گیرد. به نظر او "مغز" ساختار روبنای جامعه و "اقتصاد" ساختار زیر بنای جامعه است. (اوجالان، ۱۳۸۳: ۲۷۷) به همین جهت تغییر در ایدئولوژیها که محصول اذهان هستند منجر به تغییر در زیربنا نیز خواهد شد. در این زمینه به قرائت انگلس نزدیک شده‌است. انگلس در آنتی دورینگ معتقد بود که ماتریالیسم دیالکتیک «علم قوانین عمومی حرکت و تکامل طبیعت، جامعه بشری و اندیشه است» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۰۸).

اوجالان بر کنش انسان در ترسیم و طراحی آینده خویش تأکید دارد. مارکس اظهار داشته‌است که انسان‌ها خود سازندگان تاریخ خویش هستند، ولی نه طبق اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده‌اند، بلکه در شرایط موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیماً با آن روبه‌رو هستند (مارکس، ۱۳۸۶: ۲۸). به این معنا انسان‌ها تحت انقیاد جبری قانون طبیعی تکامل تاریخ هستند و این فرایند بر بنیاد ماتریالیسم تاریخی مبتنی بر نظام اقتصادی استوار است. اوجالان از یک سو، اراده‌ی انسانها را در کانون تحولات تاریخی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، ماتریالیسم ایدئولوژیکی را جایگزین قانون تعیین گرایی مارکس در تغییرات بطئی و عمقی تاریخ، ساخته‌است. به موجب بینش اصالت تاریخی (از جمله مارکسیسم) تاریخ برحسب قوانین اجتناب ناپذیر و جبری مراحل راطی می‌کند، و برحسب همان

قوانین، آینده جامعه قابل پیش بینی است. اما به نظر می‌رسد اوجالان تحولات تاریخی را عمدتاً متأثر از تغییرات ایدئولوژیکی می‌داند تا تابع قوانین جبری. درست به همین جهت از منظر اوجالان انسانها (تفکرات و اعمالشان) تحت انقیاد جبری قانون طبیعی تکامل تاریخ نیستند؛ بر عکس نگرشی که مارکس را سخت تحت تأثیر قرار داده بود. مارکس قدرت نازای سیاست را در پیشبرد تحولات تاریخی جدی نمی‌گرفت؛ اما اوجالان بر نقش سرنوشت ساز قدرت سیاست (دموکراتیک) در ایجاد و تحکیم جامعه‌ی صحیح و باز انسانی اهمیت وافری قائل است؛ امری که با بنیان گذاری pkk به مثابه‌ی دستگاه ایدئولوژیک نظریاتش عملاً در پی دستیابی به آن برآمده است.

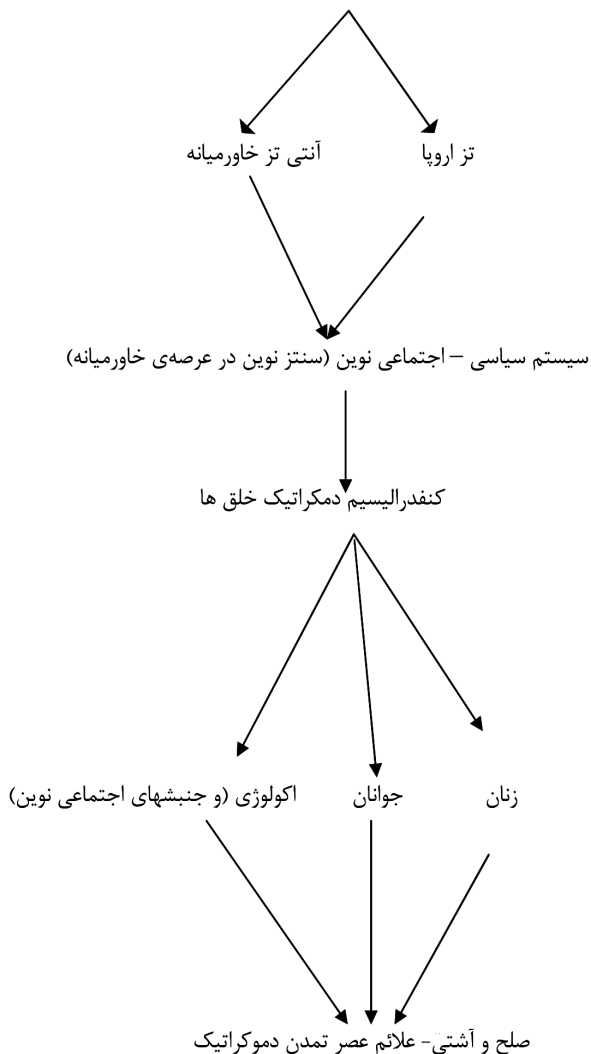
این فرزند راستین خاورمیانه با طرح این سؤال که: چگونه می‌توان رابطه‌ی آنتی‌تزی و سنتز را با تمدن اروپا برقرار کرد؟ به پامی خیزد، و بر آن است که فرزند خلف و حلقه‌ی به‌گوش خاورمیانه باشد. پیوند میان دو تمدن و خلق برنهادی تمدن جدید مشغله اصلی اوجالان بوده است.

یکی از اساسی‌ترین وظایف تاریخی، تجدید هویت ایدئولوژیک است. این مهم وقوع یک رنسانس را در خاورمیانه الزامی می‌سازد. مبانی و موازین این رنسانس براساس داده‌های عینی تاریخی و اسطوره‌ای از سومر تا [حضرت] محمد (ص) است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۱۹). او با مطرح کردن ایده‌ی تمدن دموکراتیک از طریق دیالکتیک ایدئولوژیکی‌اش بار دیگر خاورمیانه را آبستن عصر جدیدی می‌داند. به موجب دستگاه فکری اوجالان، تمدن اروپا جناح راست تمدن دموکراتیک، و خاورمیانه جناح چپ آن را شکل می‌دهند. زنان و ملل خاورمیانه در ایجاد تمدن دموکراتیک و آنتی‌تزی که اروپا بدان محتاج است مناسبترین موقعیت را دارند. (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۳۱) نقش و جایگاه خلقها به عنوان نیروهای اصلی و فعال در خاورمیانه می‌تواند در ایجاد آنتی‌تزی برجسته باشد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۴۱) به‌طور کلی بنا به فرادید اوجالان خلقهای اسرائیل و اعراب، ایران و ترکیه در این آنتی‌تزی حامل نقش‌های اساسی هستند، این در حالیست که هر کدام از آنها نیازمند نهادینه ساختن دموکراسی در درون خود هستند. اما شبهه کردها در ایجاد آنتی‌تزی مبهم و اصلاً فاقد نقش هستند. تنها خاستگاه تاریخی کردستان (و نه الزاماً کردها) در ایجاد انقلاب عصر نوسنگی و کوشش آنها در دموکراتیزه کردن خلقهای ذکر شده مورد اشاره اوجالان قرار گرفته است. به هر روی اوجالان معتقد است که تنها راه پیشرفت کردها در شرایط موجود، تحول دموکراتیک است؛ لذا نسخه اوجالان برای کردها این است که در این روند مشارکت نمایند و در چارچوب دولتهای موجود از ملی‌گرایی، جدایی طلبی و شورشی بودن پرهیز نمایند. چرا که فرایند دموکراتیزه شدن کشورهای سلطه منجر به چاره‌یابی مسأله آنان نیز خواهد شد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۵۴) اوجالان به صراحت در دفاع ضمنی از کوشش خود اعلام می‌دارد تا زمانی که ساختار روبنایی ایدئولوژیکی جوامع خاورمیانه به خوبی تحلیل و به جای آن یک ایدئولوژی جدید که پاسخگوی نیازهای کنونی‌اش نباشد، ایجاد نشود، نباید انتظار داشت تا از بحرانها و بن‌بست‌های اجتماعی موجودهایی یافته و در ایجاد سنتز عالی تری موفق شد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۲۷۲) سنتز ناشی از جذب جنبه‌های ایجابی اروپا و خاورمیانه و استقرار سامانه‌ی تمدن نوین و کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها، و عزیمت آغازین آن از کردستان جان کلام اوجالان است.

مهمترین مؤلفه‌های مشروح در نوشتار فوق را می‌توان به عنوان رئوس اصلی تمدن فاضله‌ی اوجالان به اختصار در نمودار زیر به تصویر کشید:

نمودار (۱)

سنتز ایجاد تمدن دموکراتیک ← پیدایش علائم ظهور تمدن جدید ← نقد سرمایه‌داری و تمدن دولتی



اوجالان پیوستار فکری - معرفتی خود را پیرامون مبارزه با مدرنیته سرمایه‌داری مفصل بندی نموده است. در این فرایافت دال مرکزی نظریه‌ی وی بر پیروزی خلقهای خاورمیانه و تحکیم اتحاد آنان متمرکز شده است. و در مبارزه گفتمانی خویش از دال شناور خلق فرودست کرد سود جسته است و عمده دالهای دیگر را حول این پیروزی مفصل بندی کرده است. در این کارزار فرادستی خلق - ملتهای دیگر خاورمیانه را هدف قرار داده است، لیکن بر خلاف تصور رایج شناور بودن مسأله‌ی کرد مانع از محوریت آن در نظریه‌های اوجالان و دستاوردهای لازم گردیده است.

۲-۱- تمدن دمکراتیک و تمایز آن با تمدن مدرنیته سرمایه داری

اوجالان منشأ شکل گیری تمدن و آموزه ها و ساختمان آن را با تأویل افق معاصر مورد مطالعه قرار می دهد و خواهان عملی شدن نتیجه آن در عصر کنونی است. به باور او ایده و آرمانهایی نظیر زندگی طبیعی آزاد، دوستی پایدار با طبیعت، برابری زن و مرد، جهان دیگری که متأثر از نیروهای ترسناک الهی نباشد، عقاید، ایدئولوژیها، تفکر، زبان و... همگی مرهون و متعلق به انقلاب روستایی نوسنگی در ۱۲۰۰۰ سال قبل است. نگرش او در باب ضرورت شناخت و تبیین های تاریخی و جامعه شناختی صحیح و علمی، شناخت و درک منشأ پیدایش تاریخی جوامع انسانی، یعنی عصر سومر و پیشاسومری ها است. بنابراین، تفهم و تجزیه اساطیر و ادیان ضروری است. از این لحاظ تحلیل و ارزیابی پیدایش و بسط اسطوره ها و ادیان را با این گزاره ی سئوالی پاسخ می دهد که «انسان چگونه انسان شد؟» (اوجالان، ۱۳۸۳: ۴۳ - ۴۵) دیدگاه اوجالان در باره الهیات و مصادیق و مفاهیم آن اساساً معطوف به نقش اجتماعی آگاهی مذهبی در قالب سکولار آن است؛ و از بعد هستی شناختی به آن وقعی نمی نهد. اوجالان همچون آدورنو احیاء آگاهی مذهبی سکولار را دارای خلصتی انتقادی و رهایی بخش می داند. تحلیل و پژوهش پیرامون اساطیر به مثابه منشأ تاریخ و سیر تحول و تکامل آن با رویکرد عینی و متد تاریخی در بررسی مسائل اجتماعی و انسانی سهم اوجالان در روش شناسی است. از منظر تئولوژی اوجالان از اندیشه های متافیزیکی و الهی افسون زدایی کرده است و آن را از هر گونه رمز و راز الهی پیراسته است. او و رفقاییش معتقد به دین طبیعی هستند که متأثر از ایدئولوژی برساخته توسط انسان است. لذا دین منبع و منشأ شناخت برساننده اش یعنی انسان است. فویرباخ نیز راز الهیات را در انسان شناسی نهفته می دید (کولاکوفسکی، ۱۳۸۶: ۱۳۴). اوجالان اساساً در پی بازگشت به اصل، بازگشت به ماهیت اصیل و کار ویژه های اولیه دین، جامعه و... است و نه تغییر در ماهیت آن. او استدلال می کند که شناخت صحیح و سالم هر چیزی مستلزم شناخت خاستگاه اصلی آن چیز است. به همین جهت وی ماهیت گرا و بنابراین پیرو نحله اصالت تاریخ است.

اوجالان از یک سو با تبیین کلی روندهای تاریخی - اسطوره ای و تحلیل ایدئولوژیکی تاریخ تمدن ها و نقش مبانی ایدئولوژی جدید در بر ساختن تمدن جدید، و استتال تمدن دولتی قدیم، و از سوی دیگر با تأکید بر بسط ایدئولوژیکی در میان خلقهای خاورمیانه (و کردها) و هواداران در قالب کنفدرالیسم دمکراتیک خلقهای خاورمیانه، به گونه ای خود را مروج و منادی ظهور تمدنی جدید با احیاء مناسبات و بازسازی مفاهیم مثبت گذشته (سومر) و زدودن مفاهیم منفی عصر حاضر معرفی می نماید. او رسالت خود را در پایه گذاری عصر جدیدی می داند که بر اساس اصل تسلسل تاریخی به ناچار از کردستان آغاز می شود. تأکید او بر ایدئولوژی در همین معنا قابل فهم است. به اعتقاد او تأسیس تمدن بدون ایدئولوژی (جدیدی) ممکن نیست (اوجالان، ۱۳۸۳: ۳۴۸).

فوئر باخ در تحلیل تاریخ، کاملاً متکی به ایدئولوژی به خصوص تخیلات دینی بود. وی دین را علت موثر تغییرات بزرگ می دانست (کولاکوفسکی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۶۱) آریو نیز در بررسی های خویش از تاریخ تمدن و تمدنها (به مثابه محصول ایدئولوژی ها) به جای پادشاهان و زمامداران، خدایان و سیر تحول ادیان را مورد توجه قرار می دهد. او خود را پیامبر و یاب تعبیری پیامبر تمدن دمکراتیک و سرآغاز عصر جدیدی می پندارد. اگر ابراهیم زمینه گذار از برده داری عصر سومر را به فئودالی همواره ساخته است و موسی گذر فئودالیه را به ملی گرایی، اوجالان نیز گذار از تمدن دولتی

سرمایه‌داری به تمدن دموکراتیک خلقها را هموار می‌سازد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۲۸۷-۲۹۰) در این راستا ضمن نقد روشهای علمی سرمایه‌داری بر ایجاد روشهای دیگر علمی تأکید دارد. بحث اوجالان درباره‌ی روش علم و اهمیت انتقاد و خودانتقادی با نظریه‌ی او درباره‌ی تمدن دموکراتیک که ماهیتاً با تمدن کاپیتالیستی در تعارض می‌باشد، ارتباط وثیقی دارد. او نظیر غالب اندیشمندان عرصه‌ی مارکسیستی از منظر انتقادی به پدیده جهانی شدن می‌نگرد و معتقد است جهان سرمایه‌داری با آمبورژوازه کردن طبقات و دامن زدن به مقوله جهانی شدن در صدد احیا و ابقای آموزه‌ها و انگاره‌های خود پرآمده است.

این متفکر خاورمیانه‌ای با بر شمردن معضلات و آفات مدرنیته سرمایه‌داری از یک سو وارد حوزه پست مدرنیسم نمی‌شود و از دیگر سو، از همسویی با مدافعان تداوم مدرنیته و اصلاح و ترمیم آن نیز ابا دارد. او نه در پی رفع نواقص مدرنیته است، نه به دنبال نفی و براندازی آن است، بلکه مسیری متفاوت را تعقیب می‌کند. این مسیر تباری خاورمیانه‌ای و کهن دارد. به استناد یافته‌های اوجالان تنها خاورمیانه است که مدام با مدرنیته کاپیتالیستی در جدال بوده است و در این راستا دچار عقب نشینی و یا همگونی با آن نگردیده است. به همین جهت معتقد است که بایستی از فرهنگ خاورمیانه در مقابل کاپالیسم دفاع کرد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۲۷۵) درست از این زاویه است که استدلال می‌کند با ایجاد آنتی تز در خاورمیانه از یک طرف، می‌توان به مدرنیته دموکراتیک گذار کرد، و از طرف دیگر بنای تمدن دموکراتیک را پایه گذاشت. ایستار لازم جهت گذار از مدرنیته کاپیتالیستی و بسط و ترویج مدرنیته دموکراتیک، مستلزم عبور از روش و رژیمهای دانش مورد استعمال مدرنیته کاپیتالیستی است (اوجالان، ۱۳۸۸: ۷۴) اوجالان متعاقب بر شماری چهارده مورد از عوارضات و آسیب‌های سرمایه‌داری، دستورالعملی را در خصوص برون رفت ارائه می‌دهد. از جمله با عنایت به مفهوم سیاست دموکراتیک به ضرورت تشکیل ملت دموکراتیک اشاره دارد. از دیدگاه او ملت دموکراتیک هم می‌تواند منفک از پدیده دولت - ملت مبتنی بر موازین و مبانی مدرنیته سرمایه‌داری باشد. و هم اینکه قادر است در کنار و یا حتی در درون آن جای گیرد. مدیریت سیاسی ملت دموکراتیک براساس فرم‌هایی نظیر کنفدرالیسم دموکراتیک بومی، منطقه‌ای و جهانی قابلیت اجرایی خواهد یافت (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۵) مدرنیته‌ی دموکراتیک با روش‌هایی که کثرت‌گرا بوده، به احتمال‌ها جای داده، به آلترناتیوها اجازه‌ی وجود داده و نمایانگر جامعه‌ی دموکراتیک است، به تقابل با انسان هموژنی (یک تیپ) که دولت-ملت مدرن می‌خواهد در خط ترسیمی با روش کیهان‌گرا، پیشرفت مستقیم و مطلق‌گرا (نگرش متدیک که جایی به احتمالات و آلترناتیوها نمی‌دهد) ایجاد نماید. و جامعه‌ی رمه‌ای و توده‌ای برمی‌خیزد. با ساختار چند فرهنگی‌اش که در مقابل تشکلهای سیاسی متفاوت، باز و در مقابل برقراری انحصار بسته بوده و جوابگوی نیازهای اجتماعی اساسی اکولوژیکی، فمینیستی و اجتماعی می‌باشد و دارای ساختار اقتصادی متکی بر اختیار جامعه است، آلترناتیوش را ایجاد می‌نماید. بدیل سیاسی مدرنیته‌ی دموکراتیک در برابر دولت-ملت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، کنفدرالیسم دموکراتیک می‌باشد (اوجالان، ۱۳۸۸: ۳۵۲).

ایدئولوژی عصر تمدن دموکراتیک، موازین دموکراسی و آموزه‌های آن است. اوجالان می‌نویسد: «بر پرچم هویت ایدئولوژیکی قرن بیست و یکم، تمدن دموکراتیک معاصر» نقش بسته است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۵۶۲) رهایی جامعه از سلطه‌ی حاکمیت و هیپراشیک قدرت دولتی با استفاده از نیروی عظیم زنان و جوانان بر اساس طبیعت سیاست

دمکراتیک است. تمدن دمکراتیک بر سه پایه جامعه دمکراتیک، سیاست و دولت تأسیس می شود. وی از فرد آزاد متعهد و دمکراتیک و نیز جامعه مدنی به مثابه عرصه سوم این تمدن یاد می کند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۵۶۳) مؤلفه های اجمالی و مهم تمدن دمکراتیک عبارتند از:

۱- دولت حداقلی و محور تدریجی حاکمیت دولتی

۲- انقلاب در ساختارهای معرفتی علوم انسانی

۳- ایجاد تغییرات بنیادین در مناسبات جامعه و پیوند سالم با اکولوژی (اوجالان؛ ۱۳۸۸ ج: ۲۶-۲۸)

در آرا و اندیشه های اوجالان تمدن دمکراتیک مقوله ای مجزا از تمدن دولتی است. بنیان تفارق میان این دو فراهم ساختن زمینه مشارکت جامعه در مدیریت و هدایت امور آن و خارج ساختن از اقتدار و حاکمیت آن است (اوجالان، ۱۳۸۸: ۵۹۶) او معتقد است همانطور که دولت کانون محوری تمدن سرمایه داری است، نظم کومونال ابتدایی نیز هسته ی مرکزی تمدن دمکراتیک به شمار می رود (اوجالان، ۱۳۸۸ الف: ۵۹۷) نقطه عزیمت آن استقرار نظم زیرین جامعه بر پایه ی همان اصول کمونالیتی است. این مهم با دمکراسی مشارکتی و حقیقی، یعنی سازماندهی امورات و نیازهای جامعه در دست شهروندان آزاد آن جامعه محقق می شود. اوجالان بر ساخت دولت را از مصنوعات اساسی سومری ها می داند و تداوم ریشه های آن را در بافت سرمایه داری تبارشناسی می کند. از این رو رهایی از مقوله ی دولت مستلزم بازگشت به نظام پیشا سومری ها و بازسازی و بازاندیشی در اصول و قواعد جامعه طبیعی کومونال آن است. نظام حاصله در حقیقت سنتز نوینی با دورنمای تمدن دمکراتیک است. بازسازی مبانی انقلاب صنعتی با انقلاب نئوتیک نخستین و احیای جامعه اکولوژیکی اساس رهایی و حیات آزاد است. این مسأله مهمترین شاخصه ی تمدن دمکراتیک نزد اوجالان محسوب می شود.

۳- مسأله کرد و رویکرد اوجالان

کردها به عنوان بزرگترین ملت خاورمیانه با موضوع انکار هویت و تحقق اراده ی ملی مواجه شده اند. به این معنا که کردها در جغرافیای سیاسی و ارضی شان با مسأله خاورمیانه روبه رو هستند. بنا به شرایط خاص سرزمینی، مسأله کردها تا حدود زیادی محصول وضعیت جغرافیایی آنهاست. انتخاب راهبرد سیاسی توسط کردها متأثر از این وضعیت است. به زعم غالب محافظه کاران، سیاست دولت ها متأثر از جغرافیای آنان است (دوروزه، ۱۳۸۶: ۹).

به هر روی، قرائت نخبگان و فعالان سیاسی کرد غالباً حول موضوعات سیاسی، تاریخی، قومی و منطقه ای بوده است. به این معنا که مسائل و معضلات سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی پیرامون کردها مبنا قرار داده شده است. کردها نه تنها فاقد یک نظریه ی منسجم و ملی هستند بلکه عمدتاً دچار خطای تئوریک نیز شده اند. از این زاویه عمدتاً قضیه کرد ساده سازی شده و ماهیت آن با فروکاستی روبه رو می شود. شکی نیست که کردها با قضایای سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و اتنیک در ارتباط با دیگر ملت های مسلط خاورمیانه مواجه هستند لیکن ماهیت و اساس مسأله کرد مبنای معرفتی دارد. به تعبیری، از منظر فلسفی مسأله کرد مورد مطالعه قرار نگرفته است. بنیان فلسفی مسأله ی کرد عبارت است از انکار معرفتی آنها در گفتمان معرفت مسلط دیگر ملت های دینفع در خاورمیانه. به همین جهت مسأله ی کردها

از جنس فلسفه‌ی سیاسی است و نه فقط علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی صرف. فارغ از چیستی مسأله‌ی کرد راه‌حلهای موقتی و منطقه‌ای از جانب فعالان کرد و غیرکرد در چارچوب ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های غیر بومی پیشنهاد شده‌است و اکثر قریب به اتفاق رهبران و احزاب سیاسی کردها تدابیری در این زمینه اندیشیده‌اند. آنچه که در طول هشت دهه غالب بوده‌است، تعریف تقلیل‌گرایانه‌ی مسأله‌ی کرد در چارچوب کشورها و ملت‌های فرادست به لحاظ سیاسی و یا نظامی بوده‌است. راهکارهایی همچون خودگردانی، خودمختاری و فدرالیسم مطالبه‌ی اصلی کردها در میان چهار کشور ایران، ترکیه، سوریه و عراق بوده‌است. چارچوب تثوریک کردها عمدتاً ناسیونالیسم قومی منطقه‌ای، اسلامی و مارکسیستی است. اوجالان نیز از این قاعده مستثنی نیست. خاستگاه مارکسیستی اوجالان و تبار خاورمیانه‌ای - اسلامی بودن او منجر به قرائت‌های گوناگونی از مسأله کرد و چگونگی چاره‌یابی آن شده‌است. به‌گونه‌ای که در پاره‌ای از رهیافت‌های اوجالان تنازل و تزلزل در تعریف و ارائه راهکارهای اعلامی مشاهده می‌شود.

سوژه‌ی اصلی رهبر p.k.k خاورمیانه‌است و مسأله کردها در حاشیه‌ی آن قرار می‌گیرد. اوجالان هنگامی که در پهنه‌ی خاورمیانه و مقایسه آن با اروپا می‌اندیشد چشم انداز وسیعی دارد و در این راه استلزام دارد تا مهمترین عقاید و انگاره‌های جهانی و متأثر از مدرنیته سرمایه‌داری را با نگاه انتقادی به مباحثه بگذارد؛ ولی زمانی که در سرفصل کردها وارد می‌شود به نظر می‌رسد رویکرد ناسیونالیستی‌اش بر دیگر مباحث غلبه می‌یابد.

باید اقرار نمود که مباحث نسبتاً تثوریک اوجالان و نظریه ورزی‌هایش، در مقایسه با دیگر رهبران کرد از وسعت فکری و بداهت معرفتی بسیار بالاتری برخوردار است. لیکن حقیقت مسأله این است که کانون تمرکز نظری اوجالان پیرامون خاورمیانه و خلقهای آن بوده‌است. دستگاه نظری اوجالان به نسبت کردها همانند پیوستار نظریه مارکسیسم، کمونیسم و امت اسلامی در مقام مسأله کرد است. غایت اصلی این ایدئولوژی‌ها دستیابی و گذار به بهشت موعود زمینی و یا آن جهانی‌اند. اوجالان نیز با بینش پرفکسیونیستی^{۱۲} با طرح تمدن دموکراتیک معاصر و ساختار سیاسی - اجتماعی کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها در صدد برقراری این بهشت زمینی و صلح و آشتی جهانی پایدار است. به همین جهت مسأله کرد در درجه دوم اهمیت قرار داشته و در آراء و اندیشه‌های تاریخ‌انگاران‌ی اوجالان کردها کماکان در وضعیت انضمامی باقی می‌مانند.

از یک نظر یکی از روش‌های بررسی علم سیاست، رهیافت تاریخی است. رویکرد تاریخی افق فکری را گسترش می‌دهد (عالم، ۱۳۸۱: ۴۴) اما باید در کاربرد روش تاریخی بسیار با احتیاط عمل شود زیرا ممکن است به خوش بینی فکری و یا بدبینی مفرط بیانجامد. تحلیل تاریخی در ثبت رویدادها، چگونگی پیدایش آنها را می‌نماید. لیکن در بیان چگونگی و پیش‌بینی‌های روند تحولات آتی ناتوان به نظر می‌رسد. رویکرد نقادانه‌ی سیر تکوین و رشد نهادها و ایستارهای تمدنی، به ویژه از سومر به این طرف از دیدگان اوجالان ظالمانه و منفی ارزیابی شده‌است، و به این لحاظ دچار نوعی بدبینی است، اما از سویی، بحث اصلی او پیرامون نشانه‌های زوال تمدن سرمایه‌داری و پیدایش عصر دموکراتیک و استقرار بهشت موعود به شدت خوش‌بینانه، و بعضاً اتوپیک به شمار می‌رود.

ایدئولوژی بر پایه تفسیر گذشته، حال و آینده را توضیح می‌دهد، و تصویری ایجابی از آینده عرضه می‌دارد و کمال مطلوب‌ها و مقاصدی را می‌نمایاند که جامعه باید در پی‌گیری آنها جدیت به خرج دهد. به زعم اوجالان کردستان می‌تواند

در دمکراتیزاسیون خاورمیانه و ایجاد وحدت ایفای نقش نماید. استراتژی اصلی این است «اتحاد دموکراتیک با کشورهای همسایه، خاورمیانه دموکراتیک را نتیجه می دهد و خاورمیانه دموکراتیک، به معنای اتحاد دموکراتیک کردستان است» (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۳۷).

اوجالان در مقام وکیل تسخیری ملت کرد، تجزیه‌ی جغرافیایی کردستان را موهبتی ارزشمند می داند و بر آن است تا با نظریه پردازی هایش در باب شبه سنتز تمدن دموکراتیک تجزیه‌ی معرفتی را در آنها تعمیق بخشیده و به ظاهر نقش کنشگرانه‌ای به آنها محول نماید. وی می نویسد: «تاریخ، در هر مرحله‌ی دمکراتیزه شدن خاورمیانه و ایجاد آنتی تز تمدن دموکراتیک معاصر، نقش استثنایی به ملت کرد محول کرده است. این نقش ناشی از تکه تکه شدن آنها و تقسیم شان در میان ملت های سلطه است و این را برای آنان یک امتیاز جلوه می دهد. نقش این خلق آن است که با ایجاد تحول دموکراتیک در خود، ملت های مسلط بر خود را نیز وادار به انتخاب راه حل های دموکراتیک نمایند. اوجالان تا آنجا پیش می تازد که جنبش آزادی بخش گذشته کردها را برابر با جدایی طلبی و آلت دست بیگانگان شدن بخواند و جنبش معطوف به تحقق آزادی، صلح و برابری خواهی کنونی شان را پایه‌ی اصلی و وحدت دولت های فرادست و حفظ تمامیت ارضی آنها بداند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۵۵). بنا به تحلیل اوجالان همپای تحولات دموکراتیک در سیادت دولت - ملت های مرتبط با کردها مسأله آنان نیز رفع خواهد شد.

تجزیه طلبی (همگرایی ملی کردها) یکی از مقولاتی است که همواره از جانب آپو رد شده است و در پروسه استقرار آپوئیسم جایگاهی برای آن یافت نمی گردد. آپوئیسم بنا به تجزیه هراسی از سویی خود را از این اتهام مبرا دانسته است و از دیگر سو، باور دارد که چنین اندیشه‌ای بسی ساده لوحانه است، کتمان نمی توان کرد که آپو با تفکیک شهروندی از ملیت علناً با آن به مبارزه برخاسته است. وی اظهار می دارد: واژه شهروندی پیوند فرد را با دولت بیان می کند و معنای اصلی آن عضویت در دولت است و فاقد هرگونه ارزش اتنیکی و ملی می باشد در عین حال ملیت یک پدیده‌ی سیاسی - تاریخی محسوب می گردد که تعلق به یک ملت را در چهارچوب دولت در بر می گیرد، فرد می تواند به یک ملت تعلق داشته باشد اما اجباری برای شهروندی همان دولت وجود ندارد، به تعبیری عضویت در دولت اجباراً عضویت در ملت را به دست نمی دهد بر همین اساس یک کرد حق اظهار این را دارد که بگوید: «من به ملت ایران، ترکیه، سوریه و ... تعلق دارم، اما در همان حال کرد هستم» (اوجالان، شهروند آزاد: ۲۳).

از دیگر سو اوجالان می نویسد: «اگر کردها به جای تاکید بر جدایی طلبی و راهکارهای خشونت آمیز با توسل به راهکارهای سیاسی دموکراتیک و تطبیق حقوق در مورد وضعیت مشخص خود و به کارگیری راه حل های مشروع از سه بعد حقوق اساسی بشر گرفته تا به کارگیری حق دفاع مشروع، به شکلی آگاهانه و سازمان یافته به مبارزه ادامه دهند، موفقیت بیشتری به دست خواهند آورد، بنابراین فعالیت و موفقیت، مطابق راهکار حقوق دموکراتیک، بیش از پیش در حکم وظیفه‌ای اساسی است.» همچنان که بیان جمله‌ی فوق بسیار روشن است، ایشان رسماً و به وضوح همگرایی بین کردها را امری مردود و مضر به حال کردها ارزیابی می کند. شکی نیست همگرایی کردها با اشغالگران (واگرایی) و انتخاب راهبرد مبارزه‌ی درون رژیم ها منجر به همگونگی (integration) و نهایتاً انحطاط آزادانه و خود خاسته‌ی مطالبات معرفتی و ملی آنان می گردد. به اعتقاد داورزه مبارزه در رژیم همچنان که شکلی از پیکار است شکلی از ادغام

و همگونی نیز هست (دوروزه، ۱۳۸۶: ۲۰۹).

به نظر می‌رسد رفقای حزبی اوجالان خودآگاهی ملی بیشتری دارند و در این زمینه با او کاملاً موافق نیستند. تأکید مکرر و ملت محور احزاب برخاسته از گفتمان آپو در چهار منطقه‌ی کردستان بیانگر این امر مهم است. در ادبیات سیاسی و جامعه‌شناختی سیاسی اوجالان کردها هیچ وقت سوژه نخواهند شد. نقش عظیم و تاریخی کردها در خاورمیانه همانا اقدام در راستای دموکراتیزه کردن ملت‌های مسلط بر خود و تلاش در جهت توسعه‌ی دموکراسی است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۵۵). در تفسیر فتواگونه‌ی اوجالان ملت کرد همان نقش پرولتاریای انگلس را بازی می‌کند. در این جا خلق کرده تنها ستم دیده‌ترین و رنج کشیده‌ترین خلقهاست بلکه رسالت دارد تا هرگونه ستمی را از میان بردارد.

اوجالان مبارزه‌ی خود را به منظور جدایی از سایر خلقهای همسایه و جنگی علیه آنها قلمداد نمی‌کند. بالعکس، جنگ جمهوریت دموکراتیک و اتحاد آزاد میان خلقهای بدون دولت را مد نظر قرار می‌دهد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۳۶). به نظر او حل معاصر مسأله کرد از راه معیارهای دموکراسی حقیقی و دولت حقوقی گذار می‌کند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۸۷). از این زاویه خدمت و هزینه‌ی کردها به ملت‌های مسلط در چارچوب دولتهای اشغالگر خدمت به خودشان محسوب می‌گردد. اما سهم و حق و جایگاه مستقل کردها را معلوم نساخته است. دید او متوجه این گزاره است: «به همان شیوه که اجداد کردها در سپیده‌دمان تمدن (عصر نوسنگی) در زایش تمدن در شخص سومریان نقش اساسی و گهواره را بر عهده گرفتند. امروزه نیز در همان جغرافیا و به عنوان اساسی ترین خلق در زایش تمدن دموکراتیک ایفای نقش خواهند کرد. خلق کرد با دموکراتیزه کردن خود، تمدن ریشه گرفته از بین النهرین را نیز در خاورمیانه وادار به دموکراتیزه شدن می‌کند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۸۹).

رویکرد اوجالان به مسأله‌ی کرد در کشورهای ایران، ترکیه، سوریه و عراق متأثر از نظریه‌اش در باره‌ی دموکراتیزه کردن خاورمیانه و خاستگاه این انقلاب است. آنچه اوجالان چاره‌یابی مسأله کرد در ترکیه می‌داند این است که خلقها به نیرومندترین شیوه با اراده آزاد سرنوشت خود را تعیین می‌نمایند؛ اما بلافاصله اوجالان مروج این تعبیر تقلیل انگارانه است که تعیین سرنوشت به معنی برقراری راستین یکپارچگی کشور و وحدت دولت (ترکیه) است. در این راه حل، بحثی از تغییر مرزها، اتونومی و فهرست جداگانه‌ای از حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کردها در میان نیست (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۷۹). در این راستا PKK در جریان انعقاد کنگره هفت (۲۰۰۰) رد جدایی طلبی را صراحتاً اعلام نموده است و آمادگی خود را برای حل مسأله کرد با حفظ تمامیت ارضی ترکیه و برپایه‌ی دولتی واحد در چارچوب آشتی و سازش دموکراتیک اعلام داشته است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۰۷۰).

لذا اوجالان راه حل مسأله‌ی کرد در ایران را در پرتو نظریات سابقش، در قالب ایران اسلامی و فدرال دموکراتیک می‌داند؛ به زعم وی پیشبرد و توسعه‌ی اسلام دموکراتیک در ایران و تلاش و کمک کردها به تسریع آن، نه تنها در دموکراتیزه کردن خاورمیانه دارای جایگاه ویژه‌ای است بلکه کلید چاره‌یابی مسأله کرد هم به شمار می‌رود. (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۸۸) لیکن در واپسین بازنگری‌هایش بر تقویت مبانی دموکراسی در میان خلقهای ایران نظر دارد و معتقد است راه حل مسائل اتنیک در ایران در قالب ساختار منعطف کنفدرالیسم دموکراتیک تمامی خلقهای ایران بدون در نظر داشتن حوزه جغرافیایی‌اشان بهترین استراتژی به شمار می‌رود. از این رو در مواضع جدیدترش بر استقرار و تحکیم

دموکراسی در ایران و لزوم اتحاد و کنفدرال خلقهای تحت ستم ایرانی و لزوم ایجاد تشکل های خود-مدیر در حوزه ی عمومی کردستان ایران تأکید ورزیده است. اوجالان در عراق راه حل اتونومی ناسیونالیستی ابتدایی را اشتباه می پندارد و مدیریت فدرال کرد در عراق، با اتحاد دو حزب اصلی آن و تلاش برای دموکراتیزه کردن خود و عراق را راه چاره در جنوب کردستان می داند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۹۷). از نظر اوجالان استقرار نظام دموکراتیک در سوریه با به رسمیت شناختن هویت و موجودیت فرهنگی اقلیت ها و اعطای حقوق اساسی به آنها می تواند مسأله کرد را در داخل کشور سوریه حل نماید (اوجالان، ۱۳۸۳: ۹۰۰-۸۹۹). آنچه وی در صدد بیانش است این گزاره ی تحکم آمیز است که: «باید اتحادیه ی دموکراتیک خاورمیانه همواره به عنوان هدف و انتخاب استراتژیک کردها مد نظر قرار گیرد» (اوجالان، ۱۳۸۳: ۳۰).

اساساً هنر اوجالان در تحلیل تاریخی وقایع و برکشیدن رئوس کلی تحولات به گونه ای تلخیص وار است. آنچه آشکار است بحث دموکراتیزه کردن کشورهای موجود و بنابراین تلطیف و حل مسائل اقلیت های قومی - مذهبی درون آنها چیز تازه ای نیست. بدون شک او یک مجیزگوی هوشیار است. اوجالان بارها و بارها در جای جای کتابش مسأله وحدت تمامی کردها در یک واحد جغرافیایی را غیر واقع بینانه و اتوپیک می انگارد و آن را رد می کند. حسب احتجاج دولت - ملت هراسی اوجالان «یک کردستان مجزا و ایزوله شده در داخل خود، همان گونه از لحاظ ایدئولوژیک صحیح نمی باشد، از نظر پراکتیکی نیز واقع بینانه نیست» (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۳۷). به زعم یکی از هواداران اوجالان، وی با رد بینش ملت-دولت از منظری ایدئولوژیک بسیار خوب پی برده که جستجوی مشکل کرد با ذهنیت ملت-دولت گرا جنگ های موجود در خاورمیانه را تعمیق بخشیده، درگیری های بسیار خونینی را با خود به همراه آورده و چاره یابی را دشوارتر می سازد. به همین دلیل با الزومات بینش سوسیالیستی نیز بر چاره یابی آسان تر مشکل کرد با برادری با خلق ها و در درون مرزهای موجود دولت تأکید کرده است. PKK در گذشته نیز از یک برخورد جستجوی چاره یابی همراه با برادری با خلق ها و در درون مرزهای موجود برخوردار بود. تأثیرپذیری از ذهنیت ملت-دولت گرا و همچون سوسیالیست ها برداشت حق تعیین سرنوشت ملت ها توسط خود و حق ایجاد یک دولت برای هر ملتی، PKK را در جستجوی چاره یابی بر اساس برادری با خلق ها و در درون مرزهای موجود با ضعف هایی روبه رو ساخته است (قرسو، ۱۳۸۹: ۳). زعیم کردهای ترکیه بر آن است که تمامی خلقهای خاورمیانه، از جمله کردها (اگر واقعاً به مرحله خلق رسیده باشند) دارای میهنی واحد به نام خاورمیانه هستند. و لذا کردها باید میهن دوست در خاورمیانه ی دموکراتیک باشند. او می گوید که خاورمیانه ای دموکراتیک نیز با تشکلی از نوع اتحادیه اروپا، به همراه خود خواهد توانست به طور کلی پاسخی برای آرزوی وحدت کلیه خلق ها در بطن آزادی ارائه دهد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۹۰۱) اما اوجالان تفاوت ماهوی ملت فرو دست کرد را با ملت های موجود در آن اتحادیه نادیده می گیرد. نقش و جایگاه بی نظیر کردها در میان دولت های موجود، جذب و سوق دادن آن کشورها به سوی وضعیتی دموکراتیک، یا به تعبیری تمدن دموکراتیک است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۹۰۱). در این راه حتی نقش واعظان اخلاقی ملتهای حاکم و فرادست را به کردها محول می سازد تا در روند رشد و اعتلای اخلاقی آن ملتها نقش تاریخی خود را ایفا نمایند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۹۷) نگرش دولت - ملت هراسی اوجالان سبب می گردد تا در مقام حامی مصالح و حافظ تمامیت ارضی دولت - ملت های موجود خطر استقلال خواهی کردها را گوشزد نماید. به همین جهت می نویسد: «برای آنکه بوسنی، کوزور و چچن های تازه ای سر بلند نکنند، لازم است

تمامی محافل بین‌المللی و طرف‌های تأثیرپذیر از مسأله‌ی کرد، آن را در چارچوب دولت‌های موجود به طریقی دموکراتیک حل کنند» (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۹۷). دولت‌زدایی از جامعه، تمدن، دموکراسی، ملت، خلفها و مدرنیته و غیره همیشه در کانون توجه اوجالان بوده است. جامعه‌ی دموکراتیک، تمدن دموکراتیک، ملت و خلق دموکراتیک و... به معنای قطب مخالف جامعه دولتی، تمدن دولتی، ملت دولتی و... برآمده از سرمایه‌داری و ایدئولوژی آن است. بنا به رویکرد متدولوژی و دیدگاه‌تئوریک اوجالان تأسیس دولت به مثابه‌ی ماهیت اصلی جامعه‌ی طبقاتی در عصر سومری‌ها و سپس باز تولید آن در سرمایه‌داری و تداوم آن، وجه تفارق بنیادین میان آن دو عصر است.

پیچیدگی ابعاد مسأله کرد در خاورمیانه راهکار اوجالان را در حل مسأله کرد با تضاد و چندگانه‌گویی‌های مکرر مواجه ساخته است. از یک سو خواستار همگرایی بین کردها و تبدیل شدنشان به یک ملت (خلق) است و از دیگر سو، با ناامیدی خواهان همگرایی با دیگر خلفهای مستقر در جغرافیای کردستان است. به طور کلی اوجالان کردها را به معنای واقعی یک ملت نمی‌داند. و لذا بر آن است که بدون دستیابی به دولت ملی، زیستن توأم با آسایش در چارچوب دولت دموکراتیک به عنوان تجمع آزاد ملی، مناسب‌تر و غنا بخش‌تر است.

از نظر اوجالان منافع خلق‌ها (به ویژه کردها) بر جدایی طلبی استوار نبوده، بلکه در اشکال همزیستی و اتحادیه‌های گوناگونی که متکی بر برابری حقوق و آزادی‌ها هستند، تجلی می‌یابد (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۹۴). اگر چه آبخشور فکری اوجالان نئو مارکسیسم و دیگر مکاتب سوسیالیستی است ولی همچون دیگر چپ‌های معاصر مفاهیم و مقولات دیگر مکاتب فکری را سوسیالیزه و آنها را بازنمایی می‌کند. اوجالان با صراحت اعتراف می‌کند که برای زنده نگه داشتن راه‌رفقای کمونیست ترکش (انقلابیون ترکیه) از جنگل بکر کرد و پتانسیل کرد بهره گرفته است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۲۶). به همین جهت «به مباحث چپ‌گرایی [اش]، کردگرایی نیز افزوده» شده است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۲۰). اوجالان رویکرد P.k.k را با اعتقاد به سوسیالیسم علمی عقیم ارزیابی کرده است. اگر چه او با مارکسیسم و سوسیالیسم موجود زاویه گرفته است لیکن با قرائت دموکراتیک و انتقادی به سوسیال - دموکراسی غربی نزدیک شده است. اما بقایای مارکسیستی را هنوز می‌توان در ضدیت اوجالان با ملی‌گرایی کردها و چالش با مدرنیته سراغ گرفت. بنا به تحلیل اوجالان تجارب دوپست سال اخیر آشکار ساخته است که مشکل کرد با برخوردهای ملی‌گرایی بورژوا و اتو نومیستی فئودالی قابل حل نخواهد بود (اوجالان، ۱۳۸۳: ۸۵۹). جمله‌ی مقدم در گزاره‌ی فوق منطقاً متضمن جمله تالی و منتج از آن است. بلا تردید تحول خواهی آمرانه و فتاوای قدیس گونه‌ی عبدالله اوجالان پیرامون بازسازی و بازآفرینی شخصیت فرو کوفته شده و دگردیسی تاریخی کردها متوجه‌ی این قضیه است که سرشت ذاتی آنها را وانمایی نماید و به خلق کرد این مسأله را تفهیم کند که کردها رکن اساسی دمکراتیزه کردن دولت‌های مسلط و موتور توسعه‌ی دموکراسی خاورمیانه هستند.

به زعم دیدگاه اسطوره‌ای اوجالان حقیقت تاریخی کردها این است که آنان هیچ گاه سازمان و نهادی مخصوص به خود نداشته‌اند و همواره در تأسیس تمدن‌ها و دولت‌های مشترک همسایگان‌شان ایفای نقش کرده‌اند. لذا واقع‌بینانه آن است که هنوز هم آنها را در این نقش بپذیریم و در ایجاد تمدن‌های مشترک به همسایگان‌شان کمک نمایم. زیرا اصل و ذات آن‌ها، چنین است (اوجالان، ۱۳۸۳: ۷۳۸). رستگاری (steriology) ملت‌ها با محوریت آغازین کردها آرمان مطلوب رهبر گریلاهای کرد است. او به طور قطع به دنبال راه‌اندازی قطار به اصطلاح دمکراتیزه کردن خاورمیانه و

خلقه‌های آن است.

اوجالان به عنوان فرزند خلف مزوپوتامیا با طراحی چنین الگوریتمی از یک طرف در صدد حل نهایی معضل و مسأله‌ی تاثیر گذار به نام کردها برآمده و از طرف دیگر در پی رهایی خلقهای مچاله شده خاورمیانه نیز می‌باشد. درست به همین علت نبرد خلقی بر جدال طبقاتی در اندیشه‌های آپوئیسم پیشی گرفته و رنگ و بوی بیشتری به خود می‌گیرد. ولی بایستی هوشیار بود که تفکر چهار پارچه‌ای آپوئیسم در بنیاد معرفتی‌اش کاملاً واگرایانه است و به طور قطع با اندیشه ارتقای خود آگاهی ملت کرد و ضرورت همگرایی‌شان در تضاد است. ولی نباید فراموش ساخت که آپو به دنبال ایفای نقش پیامبرگونه خود در خاورمیانه و اشاعه آموزه‌های آن به جهان است. (حاجی زاده، ۱۳۷۸: ۱۲) اوجالان شأن و جایگاه خود را کاملاً با نقش و جایگاه ابراهیم عبرانی بازنمایی کرده است، از این جهت وی به گونه‌ای در نقش ابراهیم کردستان احیاگر جوهر تمدن نخستین بشر در خاورمیانه است. او می‌نویسد: «بار دیگر در همان راه حضرت ابراهیم هجرت من، از اورفابه یک سرزمین مقدس دیگر [سوریه] صورت پذیرفت» (اوجالان، ۱۳۸۳: ۱۱۲۲). ناجی خاورمیانه خواستار حفظ هویت قومی - اتنیکی کردها و نه تحقق راستین هویت و اراده ملی آنهاست. اوجالان در کسوت رهبری دارای همان ضعف‌ها و کژدیسی و خود کم‌بینی مشهور و سنتی کردهاست؛ ولی اوجالان در مقام نظریه پرداز و حامی و ناجی ملت‌های دیگر خاورمیانه و جهان بسیار قوی و شایسته‌ی تحسین است. بدون تردید رهبر فکری احزاب آپوئیستی فاقد فرمول قابل قبول و ارائه راهکار اثر بخشی در خصوص ترسیم نقشه‌ی ایجاد ملت واحد کرد است. به اعتقاد او کردها می‌توانند هویت اتنیکی و قومی خود را داشته باشند و چون فاقد هویت ملت کردی هستند، می‌توانند خود را در چارچوب هویت ملی ایرانی، ترکیه‌ای و یا سوریه‌ای تعریف، و به هویت وسیع تری دست یابند (اوجالان، ۱۳۸۳: ۶۸۰). از این زاویه است که اوجالان اصرار دارد شکل مدیریت کنفدرال دموکراتیک که بیشترین شانس دستیابی به ایده‌آل‌های برابری و آزادی را فراهم می‌آورد، برای کردها هم از لحاظ خصوصیات تاریخی و جغرافیایی و هم از لحاظ خصال ویژه آنها، مناسب ترین فرم یابی سیاسی است. در این راستا، کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه کردستان (ک.ج.ک) دارای نقش حیاتی است (اوجالان، ۱۳۸۸ الف: ۲۶) بدیهی است تغییر و تبدیل خلق کرد به مجموعه‌ای سیستم وار از کردهایی که مرزهای طبیعی و استعماری را پشت سر گذارده و لزوم اتحاد و هماهنگی کردهای چهار اقلیم (پارچه) کردستان و حرکت در راستای خلق شدن از ضروریات چنین کنفدراسیونی می‌باشد. چیزی که رهبر بلامنازع کردهای ترکیه به مدد اقبال بلندش وقعی بدان نمی‌نهد. به زعم وی موفقیت آمیز نبودن جنبش‌های رهایی ملی و به فساد کشیده شدن‌شان در طول دورانی کوتاه، از نزدیک با عدم توسعه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک در ارتباط می‌باشد (اوجالان، ۱۳۸۸ الف: ۴۷۶). بدیهی است در مقطع کنونی این نظریه تا آنجا دارای مشروعیت و مقبولیت ملی است که مسأله‌ی کردها را در یک گفتمان ملی - محور به سوی همگرایی و ملت شدن سوق دهد. اگر ترکیه و دیگر کشورهای خاورمیانه به سوی ایجاد فدرال‌های دموکراتیکی که برآمده از مراودات و مناسبات لایه‌های زیرین جامعه باشد حرکت نماید دو مسأله قابل ذکر خواهد بود: نخست آنکه مسائل و منازعات اتنیکی و تکثر طبیعی شکافهای موجود در آن جوامع حل خواهند شد، و دوم آنکه این فدرال‌های موجود در ساختار بزرگتری قادر به همگرایی در قالب کنفدرال خواهند بود، به گونه‌ای که تنازعات ملی گرایانه جای خود را به همکاریهای انسانی و پیشروانه خواهد داد. مطابق ایستار نظری اوجالان چنانچه دولت - ملت‌های

موجود در این پروسه مشارکت نمایند لازم است خلقها رأساً به دور از ساختار دولتی، این پروژه را در جامعه‌ی غیر دولتی خود پراکتیزه نمایند. این رویکرد فراسوی مرزهای مصنوعی و سیاسی موجود خواهد بود.

نویسنده معتقد است چنانچه کردها در گستره‌ی این نظریه قادر به ایجاد فدرال در میان خود باشند و از خلقهای پراکنده به یک خلق منسجم و متحد تبدیل شوند که در نهایت با دکلراسیون نظری و عملی دیگر خلقها را به پیوستن به این ساختار دموکراتیک و استقرار کنفدرال خلقها فراخوانند، مبارزه و تلاش در این راه ارزشمند و سودمند خواهد بود. پیش بینی می‌شود به لحاظ نظری بر غنای نظری مبانی و آموزه‌های این نظریه روز به روز افزوده شده و علمی تر خواهد شد، لیکن از نظر پراکتیکی خلق فرودست کرد در نهایت به سمت سازش و توافق کم دامنه تری در چارچوب دولت - ملت های فرادست نهادینه خواهند شد. به همین جهت لازم است رابطه‌ی دقیق و هوشمندانه‌ای در خصوص تأثیرات این نظریه بر مسأله معرفتی-فلسفی کردها تنظیم و اندیشه شود.

نتیجه گیری

بدون تردید قرائت عبدالله او جالان از دانشواژه‌ی کنفدرالیسم با رویکرد دیگر متفکران سیاسی، تمایزی معرفت شناختی دارد. بنا به سیاق آرای او در ابعاد نظری، شیوه‌ی حیات سیاسی کنفدرالی وجه تفارق تمدن دولتی از تمدن دموکراتیک به شمار می‌رود. وی بر ضرورت بازتعریف آن به نفع حیات آزاد خلقها اصرار می‌ورزد. آپو به دنبال کلان-روایتی است که از تباری ۵۰۰۰ ساله برخوردار است. او زمینه‌های بکر آن را در سرزمین کردستان یافته است. از یک سو، برداشت کلاسیک و فهم اروپا محور از این مقوله را به چالش می‌کشد و از سوی دیگر، وجه سلبی و آنارشستی نقش و جایگاه خلقها را بر صورت ایجابی اقتدارآمیز آن ترجیح می‌دهد. پایه‌ها و مؤلفه‌های اساسی این نظریه زنان، جوانان و فرایافت های اکولوژیکی است. به اعتقاد او شاه بیت کنفدرالیسم دموکراتیک ابتدای جامعه اکولوژیک - دموکراتیک، انسجام، برابری و حصول حیات آزاد است. چالش اساسی فراروی این اندیشه این است که بعد آرمانی آن از واقعیت وجودی و پراکتیکی اش بازتر است. اگر چه غالب آثارش صبغه‌ی مارکسیستی دارد لیکن به شیوه‌ی بدیعی به حوزه‌ی نئولیبرالیسم نیز وارد شده است.

در خصوص جایگاه دولت، آنچه برای او جالان اهمیت حیاتی دارد، ابطال حاکمیت سیاسی و یا ایجاد محدودیت برای ساختار قدرت و کمینه ساختن اقتدار دولتی است. اگرچه پویایی این نظریه می‌تواند در پیشبرد و بسط روشهای خودمدیریتی خلق کرد در کسوت طبقه نه مفهوم حقیقی ملت، مفید و توانمند باشد ولی پتانسیل و دستاوردهای لازم را برای خود-زمامداری ملت کرد ندارد. عمده تمرکز فکری و سیاسی او جالان روی مسأله کرد متوجه تعریف و تنظیم تعامل و مناسبات اتنیکی در بافت کشور - ملت های مسلط بر آنان است. در اندیشه‌های گرانسنگ او جالان شکل مدیریت کنفدرال دموکراتیک و سبک خودمدیریتی برای خلق کرد با استلزام به حفظ تمامیت ارضی کشورهای سلطه، مناسب ترین فرم یابی سیاسی قلمداد می‌شود. مطابق سنجه‌ی آپوئیسم راه برون رفت از نارسایی ها و کاستی های جوامع سرمایه داری مدرن، ایجاد تفاهم، برابری و ایجاد و استقرار جامعه‌ای دموکراتیک و باز است. به رغم اتهامات فزاینده و اختلاف نظر در کنفدرالیسم دموکراتیک خلقها، به ویژه پیرامون وضعیت کردها و صرف نظر از میزان عملی بودن آن،

این طرح از اندیشه‌های زمانه‌ی خود در سطح خاورمیانه و اروپا جلوتر و سودمندتر است. به باور پژوهشگر، گفتمان سترگ اوجالان در عرصه‌ی سوژه‌ی کردها، تا جایی که منجر به سازماندهی دموکراتیک ملت کرد و احقاق حقوق ملی آنها، بسان دیگر ملل خاورمیانه و جهان شود شایسته تدقیق و احراز جایگاه رفیعی است.

پی‌نوشت‌ها

1-Grand Theory – Meta -Narative

2-PARTÊN KRÊKARÊN KURDISTAN

۳- حالت اختصاری KCK، KOMA CIVAKEN KURDISTAN می‌باشد. KOM به عنوان کلمه‌ای از گروه زبانی آریایی بیانگر همزیستی و زندگی مشترک می‌باشد. کلمه کمونالیتیه مشتق از کوم KOM می‌باشد. عنوان رسمی سیستم کنفدرال دموکراتیک مردم کردستان است.

۴- مجلس خلق کردستان [GONGRA GELÊ KURDISTAN] - کنگره خلق عالی‌ترین ارگان قانونگذاری "کنفدراسیون جامعه دموکراتیک کردستان" (KCK) می‌باشد. متناسب با تصمیمات اتخاذ شده در KCK و مطابق با برنامه و اساسنامه تنظیم شده داخلی کار می‌کند.

۵- نیروی ایدئولوژیک پیشاهنگ در ارتباط با زن. PARTOYA AZAD OYA JONA KURDISTAN

۶- HEZEN PARASTONA GEL - نیروهای دفاع از خلق.

۷- YÊKONEYÊN JONÊN AZAD - (اتحادیه‌های زنان آزاد).

۸- KOMA JONÊN BOLA ND - [جمعیت زنان متعالی].

۹- نیروهای دفاع مشروع زنان و جوانان و کمیته‌های مربوط به آنان.

۱۰- Jineoloji: علم زن‌شناسی، ژنولوژی نیز گفته می‌شود. «ژن» در زبان کردی به معنی زن می‌باشد که حاکی از قرابت زبان‌های هند و اروپایی

می‌باشد. کلمات ژن و ژنتیک نیز از مشتقات همان واژه‌ی کردی می‌باشند. صورت لاتینی آن: Geneology

۱۱- primate شبیه انسانهای نخستین.

۱۲- Perfectionism: آیینی است که می‌گوید تکامل اخلاقی، مذهبی و اجتماعی می‌تواند و باید در همین دنیا تحقق پذیرد.

منابع و مأخذ

- ۱- نگلس، فردریک (۱۳۸۶). منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه خسرو پارسا، تهران: نشر دیگر.
- اوجالان، عبدالله (۱۳۸۱)، کاروانی سهرکه‌وتن، انتشارات: مرکز نشر آثار عبدالله اوجالان.
- _____ (۱۳۸۳). از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک: دفاعیه‌ی عبدالله اوجالان در دادگاه حقوق بشر اروپا، ترجمه‌ی رحیم بیگ زاده، تهران: نشر پیام امروز، ج ۱ و ۲، چاپ اول.
- _____ (۲۰۰۳). زنان آزاد، عبدالله اوجالان. (برگرفته از اینترنت)
- _____ (۲۰۰۴). میهن آزاد، عبدالله اوجالان. (برگرفته از اینترنت)
- _____ (۱۳۸۴). شهروند آزاد، عبدالله اوجالان. (برگرفته از اینترنت)

- _____ (۲۰۰۹) الف. مانیفست تمدن دموکراتیک: مسائل گذار از مدرنیته کاپیتالیستی و روند دموکراسی، عبدالله اوجالان، ترجمه آوکار دوخ، کتاب اول و دوم، (برگرفته از اینترنت).
- _____ (۲۰۰۹) ب. مانیفست تمدن دموکراتیک: آزمون‌ی در باب جامعه‌شناسی آزادی، کتاب سوم، عبدالله اوجالان. (برگرفته از اینترنت)
- اوج آلان از زبان خودش، روزنامه صبح امروز، ۱۱ بهمن ۱۳۷۷.
- اسطوره گیل گمش (۱۳۸۶). برگردان احمد شاملو، تهران: انتشارات نشر چشمه.
- بال، ترنس و ریچارد داگر، ایده‌الوژی‌های سیاسی و ایده‌آل دموکراتیک (۱۳۸۴)، برگردان رؤیا منتظمی (کیوان شکوهی)، انتشارات پیک بهار، چاپ اول.
- بایک، جمیل (۱۳۸۳). تاریخ پ.ک.ک، انتشارات: مرکز نشر آثار عبدالله اوجالان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۲): لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران: نشر نی، چاپ هفتم.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۰)، جامعه‌باز و دشمنان آن، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- پنجاه پرسش و پاسخ در باب KCK، ترجمه باران، روژ، ۱۳۸۸، برگرفته از سایت: www.pkk.org
- پین، مایکل (۱۳۸۴)، فرهنگ اندیشه انتقادی: از روشنگری تا پست مدرنیته، ترجمه‌ی پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- حاجی زاده، جلال (۱۳۷۸)، "مروری بر ایدئولوژی آپوئیزم و شکل‌گیری PKK"، روزنامه شرق
- حاجی زاده، جلال (۱۳۸۷)، جستاری سیاسی بر جنبش‌های اکولوژیستی، هفته‌نامه آشتی.
- خاطرات و بیانات اعضای پ.ک.ک و نامه‌ها و اظهارات اوجالان از درون زندان امرالی. (برگرفته از اینترنت)
- خوبروی پاک، م.ر (۱۳۸۷). اندیشه آزاد و آزادی اندیشه برای همزیستی اقوام ایران، بخش دوم، برگرفته از سایت: <http://www.iranworldinstitute.org/pdf/2eme%20pour%20Keyhan.doc>
- دال، رابرت (۱۳۶۴)، تجزیه و تحلیل سیاست، ترجمه حسین مظفریان، تهران: نشر مترجم.
- دوورژه، موریس (۱۳۸۶)، اصول علم سیاست، ترجمه‌ی سید ابوالفضل قاضی شریعت پناهی، تهران: بنیاد حقوقی میزان، چاپ چهارم.
- شایگان، داریوش، هویت چهل تکه و تفکر سیار (۱۳۸۱)، ترجمه‌ی فاطمه ولیانی، نشر پژوهش فرزانه روز، تهران.
- عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۱)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، چاپ نهم.
- فرناندز، فیلیپ (۱۳۸۵). مقدمه، جهان اسطوره‌ها، ج ۲، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- قرسو، مصطفی (۱۳۸۹)، اتونومی دموکراتیک و کردستان اتونوم دموکراتیک، برگرفته از سایت: <http://ironi71.co.de/index.php?q=1efv3Jucotjj2Jvjy83Mm%2BLT05Dd2NPfj93b0avK0bCSnZGf>
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، فراسوی چپ و راست، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- کوچوک، یالچین (۱۳۷۹)، داستان دوباره زیستن: خاطرات و اندیشه‌های عبدالله اوجالان، ترجمه محمد رئوف مرادی، چاپ اول.
- کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۷). جریان‌های اصلی مارکسیسم: برآمدن، گسترش و فروپاشی، ترجمه عباس میلانی، تهران: نشر اختران، ج ۲ و ۳.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
- مارکس، کارل (۱۳۸۶)، هجدهم بر ومر لوئی بناپارت، ترجمه‌ی محمد پورهرمزبان، آبادان: نشر پرسش، چاپ اول.
- مگی، برایان (۱۳۵۹)، پوپر، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات خوارزمی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، باز خوانی هابرماس: در آمدی بر آراء و اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.
- وینسنت، اندرو، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی (۱۳۷۸)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، شمشاد، چاپ اول

بررسی دیدگاه شهروندان شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی نسبت به تحولات عراق و مسایل کردها در ایران

عبدالعزیز مولودی *

چکیده

تبدیل جمهوری عراق به جمهوری فدرال عراق، در اثر وقوع تغییر و تحولات رویداده در این کشور بعد از حمله آمریکا و متحدین؛ نه تنها در این کشور بلکه در کشورهای همسایه آن نیز موجب بروز تغییر و حتی تنش شده است. مقاله حاضر درصدد بررسی دیدگاه شهروندان کرد شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی نسبت به تحولات عراق و ارتباط آنها با مسائل کردها در ایران است. مقاله به صورت توصیفی، به ارائه و جمع بندی دیدگاه جامعه نمونه مورد پرسش می پردازد. بر اساس داده های به دست آمده، دیدگاه افراد مورد مراجعه نسبت به تحولات عراق مثبت و خوشبینانه بوده و آن را پایدار و قابل اطمینان تصور کرده اند. این تصور، به نوبه خود به افزایش انتظارات مردم کرد از سایر دولت ها و از جمله در کشور ما منجر شده است.

کلید واژه ها: تحولات کردستان عراق، کردهای ایران، انتظارات و خواسته ها.

مقدمه

مقاله حاضر چکیده یک کار تحقیقی است که در سال ۱۳۸۵ انجام داده ام. البته بخشی از این کار را در هیجدهمین سمینار موسسه AISLF فرانسه با محوریت "بودن در جامعه" که در نهم جولای ۲۰۰۸ در دانشگاه گالاتسرای شهر

استانبول ترکیه برگزار شد، ارائه کرده‌ام.

اگرچه از نظر زمانی، گذشت چند سال بر انجام کار سایه افکنده است ولی همین راه فال نیک گرفته، به عنوان مبنایی جهت نقد و بررسی نتایج حاصل از آن تلقی می‌کنم. فارغ از این بایستی در نظر داشت که علی‌رغم تغییرات ایجاد شده در سیستم سیاسی عراق، وجود اختلافات اساسی دولت منطقه‌ای کردستان با حکومت مرکزی در زمینه مسئله کرکوک و ماده ۱۴۰ قانون اساسی این کشور هنوز از موانع جدی در زمینه همگرایی سیاسی کردها و دولت مرکزی عراق به شمار می‌رود.

طرح مساله

وقوع برخی از تنشها و بحرانهای اجتماعی در شهرهای کردنشین ایران، به دنبال تحولاتی که طی سالهای اخیر در نظام سیاسی عراق و معادلات منطقه‌ای مخصوصاً نقش کردها در آینده عراق رویداده است و تثبیت مشارکت و حضور آنها در قدرت سیاسی، برپایه قانون اساسی جدید این کشور بیانگر این واقعیت است که پدیده‌های سیاسی و اجتماعی هم‌سنگ به صورت متقابل بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. جنبش اجتماعی کردها با توجه اینکه محدوده زندگی آنان در مرزهای چهار دولت منطقه قرار گرفته است، از دیرباز تحت تاثیر مسائل، بحرانها و تصمیم‌گیریهای منطقه‌ای بوده و به همین لحاظ فراز و نشیب زیادی را طی کرده است. با وصف این، پیوندهای خانوادگی، یکسانی‌های فرهنگی، زبانی و دینی از عوامل موثر در تداوم ارتباط کردها در ورای مرزهای رسمی بوده و در ضمن این روابط، علاقه مندی‌ها و آرزوهای مشترک نیز شکل گرفته و مطرح شده است. وجود احساس نابرابری و تبعیض از جمله تصورات مشترک کردها در چهارچوب کشورهای محل سکونت آنهاست.

سؤال اصلی

مقاله حاضر در پی بررسی و پاسخگویی به این سؤال اصلی است که دیدگاه شهروندان کرد شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی نسبت به تحولات عراق چگونه است و چه ارتباطی با مسائل کردها در ایران دارد. به عبارت دیگر تحولات عراق و تغییر موقعیت سیاسی و اجتماعی کردها در این کشور، در سطح انتظارات و رفتار کردها در شهرهای جنوب استان آذربایجان غربی چه تاثیری داشته است؟

فرضیه‌های مورد بررسی

با توجه به سؤال اصلی مطرح شده، فرضیه‌های مورد بررسی عبارتند از:

(۱) به نظر می‌رسد مشارکت بالایی کردها در قدرت سیاسی عراق و ایجاد دولت منطقه‌ای فدرال (حکومت منطقه‌ای کردستان) در ایجاد این تصور که نابرابری و تبعیض‌های موجود برای کردها در عراق از بین رفته، در اذهان عمومی مردم کرد در شهرهای جنوب استان تاثیر مستقیم داشته است.

(۲) به نظر می‌رسد در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی اثرپذیری بیشتری مشاهده می‌شود.

۳) بین دیدگاه نخبگان کرد جنوب استان بادیگاه عمومی مردم در شهرهای کردنشین جنوب استان آ.غ هم خوانی وجود دارد.

چهار چوب نظری

تغییرات اجتماعی، اصل و تعیین کننده اند و همواره زمینه ها و شرایط تغییرات سیاسی را فراهم می آورند. از سوی دیگر تغییرات و تحولات سیاسی به نوبه ی خود هنگامی موثر و پایدار و بازگشت ناپذیرند که جنبش های اجتماعی موتور محرکه و عامل و فاعل ایجادکننده ی مستقیم، اصلی، آگاه، داوطلبانه و آزاد آنها باشند. جنبشهای اجتماعی، امروزه نقش مهمی در جامعه شناسی سیاسی جدید بر عهده دارند. سابقه مطرح شدن این مفهوم اگرچه در کشور ما مانند سایر کشور های در حال توسعه زیاد نیست؛ اما مطرح شدن آن، به یکباره حجم زیادی از مباحث؛ موضوعات موردی و مقالات علمی را در پی داشته است. «تام باتامور» جنبش اجتماعی را کوشش جمعی برای پیشبرد یا مقاومت در برابر دگرگونی در جامعه ای که خود بخشی از آن را تشکیل می دهد، دانسته است. از این دیدگاه فرق جنبش با حزب در این است که جنبش خصلت کمتر سازمان یافته ای دارد و در آن ممکن است هیچ گونه عضویت منظم یا به آسانی قابل تشخیص یا چیزی مانند دفتر یا ستاد مرکزی وجود نداشته باشد. تعلق داشتن به یک جنبش از نظر باتامور بیشتر مربوط به طرفداری از بینش اجتماعی یا اصول اعتقادی خاص، بیان آن در بحثهای سیاسی روزانه و آماده بودن برای مشارکت در فعالیتهای اتفاقی مانند نمایشهای خیابانی یا اجتماعات آشوبگرانه است. (باتامور، ۱۳۶۸: ۵۵) «گی روشه» جامعه شناس، معتقد است که جنبش اجتماعی سازمانی کاملاً شکل گرفته و مشخص است که به منظور دفاع، گسترش و یا دستیابی به هدفهای خاص به گروه بندی و تشکیل اعضا می پردازد. آنچه که اصولاً جنبش اجتماعی را مشخص می سازد ادعای آن است که جنبشها برای شناساندن و پیروزی ایده ها و منافع وارزشهای معینی تلاش می کنند. بدین منظور پیوسته سعی در افزایش اعضا و کوشش در جهت جلب توجه عامه و نیز برگزیدگان جامعه می نماید. (روشه، ۱۳۶۶: ۱۶۴) چنانکه پیداست روشه، مفهوم سازمان را در جنبش های اجتماعی غلظت بیشتری می دهد و آنرا به گروههای اجتماعی ذینفوذ نزدیک می کند.

از سوی دیگر، «ویکتور بالد ریگ» جنبش اجتماعی را شکلی از رفتار جمعی گروهی از مردم سازمان یافته برای ایجاد تغییر یا ممانعت از آن می داند. جنبش از نظر او اهداف را در یک ساختار سازمانی بیان و ایدئولوژی روشنی را برای ایجاد تغییرات بنیادی ارائه میدهد. جنبش به صورت آگاهانه و هدفدار خط مشی های خود را معمولاً در فعالیت های سیاسی یا فرهنگی، مشخص و ایجاد می کند. از این نظر اولاً جنبش گروهی از مردم سازمان یافته است. بدین معنی که جمع ساده ای از افراد نیست، عمل افراد به تنهایی هم نیست، بلکه فعالیتی است که همبستگی گروهی پایدار و عمل در چهار چوب آن را در مدت زمان طولانی به همراه دارد؛ دوم اینکه برای ایجاد تغییر یا ممانعت از آن دارای سازمان است. باید در نظر داشت که جامعه شناسان معمولاً به جنبشهایی توجه کرده اند که عامل تغییرات بوده اند، نه حرکات محافظه کارانه که مانع تغییرات می گردند. سوم اینکه جنبش به تعریف اهداف می پردازد. هر چند ممکن است در مراحل اولیه، هدفهای جنبش مشخص نشده باشد، اما در ابتدا بر یک یا چند هدف مشترک تمرکز می یابد؛ بعد به عنوان جنبش،

هدفهای خود را کاملاً آگاهانه در چهارچوب فعالیتهای فرهنگی و سیاسی مشخص می نماید.

رودلف هبرل جنبشهای اجتماعی را تلاشهای متنوع جهت ایجاد تغییر در نهادهای اجتماعی خاص، یا فقط بر ایجاد یک نظم نوین می داند. (sills, ۱۹۶۴: ۴۴۰) هبرل در توضیح تعریف خود، می افزاید که میان جنبشهای محدود و فراگیر تمایز وجود دارد. در حالیکه که جنبشهای فراگیر تغییرات اساسی را در نظم اجتماعی مورد توجه قرار می دهند و تبدیل به جنبشهای همه گیر توده ای می شوند، جنبشهای محدود مانند جنبشهای اعتراضی، تنها تغییرات مشخصی را مدنظر دارند. هبرل جنبشهای اجتماعی را نوعی مشخص از عمل گروههای هم‌نوا میداند که تمایل بیشتری به گسترش و انسجام داشته و آنها را در مقابل جمعیتها و تجمعات دیگر که سازمان نیافته اند قرار می دهد. او به نقش آگاهی در جنبش واقف است و وجود آگاهی را به صورت گروهی در جنبش برای ایجاد تعلق و همبستگی بین اعضای گروه، مهم و اساسی تلقی می کند. «کیت نش» اصطلاح جنبشهای اجتماعی جدید را برای توصیف جنبش هایی بکار برده است که از دهه ۱۹۶۰ میلادی در عرصه اجتماعی اهمیت یافتند. این جنبشها عبارتند از جنبش دانشجویی، جنبش حقوق مدنی، جنبش زنان، جنبش زیست محیطی، جنبش صلح و اخیراً جنبشهای ضد نژادپرستی، جنبش حقوق مردم بومی و غیره. «نش» معتقد است که این جنبش ها از دو جنبه جدید تلقی شده و از هردو جنبه نیز در معرض بحث های گسترده ای قرار گرفته اند. اول اینکه این جنبش ها ویژگی هایی دارند که آنها را کاملاً از جنبشهای اجتماعی پیشین متمایز می سازد. دوم اینکه تازگی این جنبش ها نتیجه ظهورشان در متن یک صورتبندی جدید اجتماعی است؛ به عبارت دیگر آنها جدید تلقی می شوند چراکه نمونه و نمادی از روابط اجتماعی و سیاسی جدید هستند (نش، ۱۳۸۰: ۱۳۱). البته منظور از جنبش های اجتماعی قدیم از نظر "نش" جنبش های کارگری است که توجه آن بیشتر معطوف به دولت کورپوراتیستی، با هدف بازتوزیع و توسعه حقوق شهروندی است؛ به گونه ای که این جنبش در اتحادیه های تجاری و احزاب بوروکراتیکی سازمان داده شده اند که از منافع اعضا دفاع می کنند و توجه اندکی به موضوعات وسیعتر یا مشارکت سیاسی فراگیر تر نشان می دهند. با این وصف؛ او جنبش های اجتماعی جدید را در بعضی از ویژگیها با جنبش اجتماعی قدیم یکسان می بیند (نش، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

تغییرات عمده ای که در نظم اجتماعی جهان در طول قرن گذشته روی داده است؛ نتیجه مستقیم و غیر مستقیم جنبش های اجتماعی بوده است، حتی اگر یک جنبش همه هدفهایش را به دست نیاورد و تنها بخشی از برنامه هایش پذیرفته شود، با تغییر همواره ی نظم اجتماعی در می آمیزد. این مسئله بیانگر نقش و کارکرد جنبشهای اجتماعی است. گی روشه سه کارکرد مهم را برای جنبشهای اجتماعی بر می شمارد و به آنها نیز بسنده می کند. کارکرد میانجیگری میان افراد، ساختها و حقایق اجتماعی که مشارکت رامیسر می سازد، کارکرد ایجاد و بالابردن آگاهیهای جمعی و بالاخره ایجاد فشار بر نخبگان قدرت است تا جنبش به اهداف خود برسد. (روش، ۱۳۶۶: ۱۶۹) هبرل در این زمینه معتقد است که وقتی جنبش رشد می کند، بعضی نقشهای ثانوی دیگر را علاوه بر دنبال کردن اهداف اصلی برعهده می گیرد. مثلاً جنبش در شکل دادن به افکار عمومی با فراهم نمودن زمینه بحث در مسایل اجتماعی و سیاسی و در آمیختن احتمال برخی عقاید جنبش در افکار عمومی مسلط جامعه، سهم می شود. یا اینکه رهبرانی را پرورش می دهد که در نهایت به موقعیت های رهبری در دولت می رسند و از این راه اهداف جنبش پیگیری یا تحقق می یابد. جنبشهای سوسیالیستی کارگری و

جنبشهای ملی مستقل از این نظر نسبت بالایی از رهبران آینده دولتها را در جهان عرضه کرده‌اند. رهبران کارگری و رهبران در جنبشهای دیگر، حتی اگر آنها نتوانند دفاتر عمومی داشته باشند، بخشی از نخبگان سیاسی در بیشتر کشورها هستند. واقعیتی که در بعضی موارد سران دولتها آن را پذیرفته‌اند و به آنها احترام گذاشته و در مورد مسایل سیاسی با آنها مشورت می‌نمایند. وقتی جنبشها دو نقش و کارکرد یاد شده را به انجام برسانند، در واقع به بخشی از جریان زندگی جنبش تبدیل می‌شوند. به قول هبرل اینجا دیگر پایان راه جنبش است و تبدیل به یک نهاد اجتماعی می‌شوند. در مقابل این روند اومعتقد است که هر جا اصلاح اجتماعی ضرورتاً به تأخیر انداخته شده یا در برابر آن مقاومت کرده‌اند، جنبشهای انقلابی رشد کرده‌اند و مانع از ایجاد چنین تحول مسالمت آمیزی شده‌اند (sills، ۱۹۶۴: ۴۴۵).

تحولات کردستان عراق

از نظر تاریخی سابقه تشکیل حکومت محلی کردها در عراق (خودمختاری محلی) به سال ۱۹۷۰ برمی گردد که بعد از طی دو دوره شورش و زدو خورد، میان حکومت وقت عراق و رهبران کرد منعقد شد. اما در سال ۱۹۷۵ کردها طی هماهنگی منطقه‌ای مورد سرکوب شدید دولت قرار گرفته و با عنوان مبارزه با امپریالیسم شورش آنها درهم کوبیده شد. هر چند این قضیه به خاتمه یک دوره جنگ لفظی و بعضاً درگیری‌های مرزی میان عراق و ایران انجامید (قرارداد ۱۹۷۵) اما وقوع انقلاب اسلامی و شروع یک دوره بحرانی دیگر، سرآغاز رویدادهایی بود که به جنگ ۸ ساله عراق علیه ایران منتهی شد. جنگ تا سال ۱۹۸۸ ادامه یافت و در این میان کشتار دسته جمعی کردها در عملیات انفال و بمباران شیمیایی حلبچه، موجی از اعتراضات را برانگیخت. از این زمان فشار جامعه جهانی و آمریکا در مورد احتمال وجود فعالیت‌های هسته‌ای و مخصوصاً انهدام سلاح‌های کشتار جمعی بالا گرفت. تا این که عراق در سال ۱۹۹۱ با بهانه قرارداد اتحاد سرزمینی به کویت حمله کرد و این کشور را با عنوان استان دیگر عراق به تصرف درآورد. از اینجا به بعد است که ارتش آمریکا در صدد شکست ارتش عراق برمی آید. شکست ارتش عراق در کویت، شورش‌های جنوب (شیعیان) کردها در شمال این کشور در سال ۱۹۹۱ به ایجاد منطقه ممنوعه پروازی حد فاصل مناطق کردنشین عراق انجامید. از این زمان به بعد است که منطقه کردستان عملاً از تسلط دولت مرکزی خارج و طی انتخابات محلی، پارلمان و دولت محلی کردها تشکیل می‌شود. احزاب رقیب پارت دمکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، در منطقه آزاد شده و ممنوعه پروازی، بر سر تصاحب سهم هریک از دولت و درآمدها یک دوره بحرانی را آغاز و پشت سر گذاشتند. طی آن کم‌کم هریک محدوده مشخصی را به عنوان منطقه تحت حاکمیت خود ایجاد کردند. پارت دمکرات کردستان مناطق شمالی کردستان را شامل استان‌های اربیل، دهوک و زاخو تا مرز سوریه و اتحادیه میهنی نیز در مرکز سلیمانیه و شهرهای اطراف آن در بخش جنوبی کردستان عراق مستقر شد. دوگانگی قدرت فوق منتهی به تشکیل دو حکومت محلی با دو پارلمان به مرکزیت اربیل (هولیر) و سلیمانیه شد بدین ترتیب یک دهه پرتنش و رقابت حزبی میان دو حزب مسلط آغاز شد. در دسامبر ۱۹۹۸ بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا، دکترین سیاسی - نظامی خود را ارائه و با استفاده از آن در صدد تغییر رژیم عراق برآمد. دکترین بیل کلینتون حاوی این اصل سیاسی بود که در شرایط معینی نظیر آنچه در یوگسلاوی روی داد، می‌توان برای تغییر یک رژیم به نیروی نظامی متوسل شد. به این ترتیب

ایالات متحده آمریکا برای برقراری نظم نوین جهانی به شیوه حملات نظامی متوسل گردید. در دسامبر ۱۹۹۸ عملیات روباه صحرا توسط آمریکا و انگلیس اجرا شد. هدف از آن سرنگونی رژیم تحت رهبری صدام حسین از قدرت و روی کار آوردن حکومتی دموکراتیک در عراق بود. علی رغم اینکه فروپاشی صدام حسین در این عملیات محقق نشد و حتی برخی معتقد بودند که آمریکا در تحقق هدف خود شکست خورده است اما آمریکا در مارس ۲۰۰۳ و با هم پیمانی کشورهای اروپایی و منطقه ای عملیات آزادسازی عراق را شروع و چنانکه گفته شد در نتیجه آن دولت بعثی فروپاشید و صدام حسین سرنگون گردید.

فروپاشی دولت بعث و به تبع آن از بین رفتن قانون اساسی آن، به تدوین قانون اساسی موقت عراق و نهایتاً قانون اساسی دولت فدرال عراق انجامید که در پانزدهم اکتبر سال ۲۰۰۵ میلادی در همه پرسی مردم عراق به رای گذاشته شد و توانست رای مثبت اکثریت مردم عراق (۷۸ درصد کل آراء) را به دست آورد و به عنوان قانون اساسی عراق پذیرفته شد.

اولین ویژگی قانون اساسی جدید عراق، تعریف نظام حکومتی این کشور است که طبق ماده اول این قانون، جمهوری عراق کشوری مستقل و دارای حاکمیت است که نظام حکومتی آن جمهوری پارلمانی دموکراتیک و فدرال است. فدرالیسم امر پذیرفته شده ای در قانون اساسی جدید است و براساس آن سه سطح دولت فدرال، دولت ایالتی (محلی) و استانها (خارج از سیستم ایالتی) از نظر سیاسی و اداری وجود دارد. در ماده سوم این قانون، هویت متنوع فرهنگی عراق پذیرفته شده و بر خلاف قانون اساسی رژیم گذشته، آن را صرفاً کشوری عربی برنشموده است. "عراق کشوری دارای اقوام، ادیان و مذاهب مختلف است و بخشی از جهان اسلام به شمار می رود و عضو مؤسس و فعال و موثر در اتحادیه عرب است و به منشور آن پایبند است" (ماده سوم قانون اساسی). ماده چهارم این قانون به زبان رسمی اختصاص یافته است. زبان عربی و کردی، زبانهای رسمی عراق هستند و حق عراقی ها برای آموزش زبانهای مادری مانند ترکمنی، سریانی و ارمنی در موسسات آموزشی دولتی یا خصوصی بر اساس مقررات آموزشی به فرزندان نشان تضمین می شود. در ادامه ماده چهارم دامنه اصطلاح زبان رسمی و اجرای مقررات این ماده مشخص شده است:

- انتشار روزنامه رسمی دولت به این دو زبان.
- در اماکن رسمی مانند مجلس نمایندگان، شورای وزیران (هیات دولت)، دادگاه ها و کنفرانس های رسمی از این دو زبان استفاده می شود.
- به رسمیت شناخته شدن اسناد و مدارک رسمی و نامه ها و انتشار اسناد رسمی به این دو زبان صورت می گیرد.
- باز شدن مدارس با این دو زبان براساس مقررات آموزشی صورت خواهد گرفت.
- در زمینه های دیگر مانند اسکناس، گذرنامه و تمبرها اصل برابری (دو زبان عربی و کردی) باید رعایت شود.
- در ادامه ماده چهارم، دو مسئله دیگر مورد توجه قرار گرفته است. اول اینکه ارگانها و سازمانهای فدرالی در ایالت کردستان دو زبان عربی و کردی را مورد استفاده قرار می دهند. دوم اینکه زبان ترکمن و سریانی در واحدهای اداری که اکثریت جمعیت آنجا را تشکیل می دهند زبان رسمی به شمار می روند. طبق قانون اساسی در صورتی که مردم یک منطقه یا استان در همه پرسی عمومی موافقت کنند، می توانند هر زبان محلی را به عنوان زبان رسمی دیگر خود برگزینند.

برابری میان زبان عربی و کردی و رسمیت یافتن هر دو در کنار یکدیگر از وجوه قابل توجه قانون اساسی جدید عراق است و در کنار آن احترام به سایر زبانها پیش بینی شده است که به نظر می رسد نه تنها مانعی برای توسعه این کشور نباشد، بلکه عامل وحدت بخش ملی نیز به شمار می رود. از مفاد ماده چهارم این قانون برمی آید که در ایالت فدرال کردستان، زبان رسمی در سطح نهادهای محلی کردی است و تنها در نهادهای مربوط به دولت فدرال عراق، هر دو زبان رسمیت خواهند داشت. علاوه بر آن ماده ۱۱۳ قانون اساسی عراق اشاره دارد به اینکه به محض اجرای این قانون، ایالت کردستان و قوای موجود در آن به عنوان یک ایالت فدرال به رسمیت شناخته می شود و ترتیبات اداری، تابع قانون محلی خواهد بود که توسط پارلمان کردستان به تصویب می رسد. ماده ۱۱۷ تاکید میکند که قوای ایالت ها حق استفاده از اختیارات قانونگذاری، اجرایی و قضایی را دارند، مگر مواردی که در انحصار قوای دولت فدرال قرار گرفته است. علاوه بر آن قوای ایالت ها در اجرای قوانین دولت فدرال، در صورت وجود تناقض یا تعارض میان قوانین فدرال و قانون ایالتی، میتوانند به گونه ای که با اختیارات انحصاری قوای فدرال تداخلی ایجاد نشود، تعدیلاتی به وجود آورند.

طبق ماده ۱۱۷ میتوان استنباط کرد که غیر از آنچه اختیارات انحصاری دولت فدرال یا اختیارات مشترک دولت فدرال و دولت ایالتی است (موضوع مواد ۱۰۹ و ۱۱۰ قانون اساسی دائمی عراق)، ایالتها میتوانند قوانین محلی مصوب پارلمان خود را داشته باشند در چارچوب آن عمل کنند. به عبارت دیگر زمینه های قانونی لازم برای تامین خواسته های محلی فراهم آمده است. ذیل ماده ۱۱۱ قانون اساسی موارد تعارض قوانین دولتی و ایالتی چنین بیان گردیده است: "هر آنچه که در وظایف و اختیارات انحصاری قوای دولت فدرال تصریح نشده است، در حیطه اختیارات ایالتها و استانهای خارج از سیستم ایالتی قرار میگیرد و اختیارات دیگر میان دولت و ایالتها به صورت مشترک میباشد و در صورت بروز اختلاف، اولویت با قانون ایالتها و استانهای خارج از سیستم ایالتی است." ماده ۱۱۱ آشکارا تفوق قوانین ایالتی را بر قوانین فدرال در مواردی که جزو وظایف دولت فدرال نیست، پذیرفته است.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله از نوع پیمایشی است که در مقابل روشهای آزمایشی قرار می گیرد. در روشهای پیمایشی برعکس روشهای آزمایشی کنترل متغیرها، انتخاب کاملاً تصادفی و دستکاری متغیرها انجام نمی گیرد. در عوض برحسب گروه هایی که قبلاً شکل گرفته اند از جمله جنسیت، قومیت، سطوح سنی و غیره مقایسه هایی در بین افراد گروه نمونه صورت می گیرد. از نظر زمانی در مقطع خاصی از زمان تحقیق انجام گرفته است. از نظر رابطه علت و معلولی نیز از نوع توصیفی است.

تکنیک گردآوری اطلاعات، حوزه تحقیق، جامعه آماری و حجم نمونه

واحد نمونه گیری در پژوهش حاضر افراد جامعه است، نه خانوار ها. ویژگی اصلی افراد نمونه که از بین عموم مردم انتخاب شده اند دارا بودن حداقل ۱۸ سال تمام است. این افراد با توجه به طبقه بندی شهرهای انتخاب شده به بلوک ها و انتخاب تصادفی از بین بلوک ها و افراد ساکن آنها، انتخاب شده اند. حداقل حجم نمونه مورد نیاز ۳۸۴ نفر است که به ترتیب و تفکیک زیر سهم هر یک از شهرهای مورد پژوهش تعیین گردید:

جدول شماره ۱: تعیین حجم نمونه به تناسب جمعیت شهرها و به تفکیک هریک از آنها

نام شهر	جمعیت به نفر	حجم نمونه
بوکان	۱۸۳۰۰۰	۱۵۰
مهاباد	۱۶۰۰۰۰	۱۴۰
سردشت	۳۵۰۰۰	۳۲
پیرانشهر	۴۱۰۰۰	۳۱
اشنویه	۲۹۰۰۰	۳۱
کل	۴۴۰۰۰۰	۳۸۴

لازم به ذکر است که جمعیت شهرهای مورد نظر براساس آمار سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ در نظر گرفته شده است، آمارهای بدست آمده از سرشماری ۱۳۸۵ حاکی از کاهش جمعیت در همه شهرهای یاد شده است. با توجه به پیمایشی بودن روش، متغیر وابسته یا ملاک تحقیق، دیدگاه افراد نسبت به موضوع تحقیق است و متغیرهای مستقل یا پیش بین ها (x) عبارتند از طبقه بندی های جنسیتی، سنی، شغلی و نیز طبقه بندی هایی که با توجه به پاسخ افراد به برخی از سوالات تحقیق داده شده است. ابزارهای مورد استفاده در گردآوری اطلاعات مورد نیاز عبارتند از پرسشنامه و مصاحبه با نخبگان کرد در سطح شهرهای مورد بررسی.

روش تحلیل داده ها: روش های آماری تحلیل داده ها در مرحله توصیف عبارتند از ترسیم جداول توزیع فراوانی و رسم نمودارهای مربوط به متغیرها و نیز محاسبه شاخص های گرایش مرکزی (میان، نما و میانگین) و نیز محاسبه شاخص های پراکندگی از جمله دامنه تغییرات، واریانس و انحراف معیار می باشد. در روش های آمار استنباطی نیز برای مقایسه طبقه بندی های موجود از آزمون های خی دو (X^2) توزیع نرمال (z) استفاده شده است.

یافته های تحقیق

الف) بررسی نتایج پرسشنامه ها: از مجموع ۳۸۴ فقره پرسشنامه موجود تعدادی از آنها به دلیل مشکلات جدی در نحوه پاسخگویی یا ایرادات بسیار، تنها ۳۷۰ مورد در این طبقه بندی ها وارد و بررسی شده اند. توزیع افراد نمونه بر حسب جنسیت نشان می دهد که از تعداد ۳۷۰ نفر افراد نمونه ۱۱۹ نفر زن شامل ۳۰/۳ درصد از افراد و ۲۵۱ نفر مرد شامل ۶۹/۷ درصد می باشد.

میانگین سنی افراد نمونه سی سال و یک ماه بوده و میان بهر برابر بیست و هشت سال و نما برابر سی سال می باشد. همچنین واریانس سن در افراد نمونه برابر ۸/۴۳ و انحراف معیار برابر ۹/۱۸ می باشد. این در حالی است که دامنه متغیر سن برابر ۴۳ سال است. هم چنین حداقل سن در افراد نمونه بیست و حداکثر ۶۷ سال می باشد.

از تعداد ۳۷۰ نفر از افراد نمونه یک نفر بی سواد، ۱۵ نفر دارای مدرک تحصیلی ابتدایی برابر ۴/۱ درصد، ۱۱ نفر دارای تحصیلات راهنمایی برابر ۸/۱ درصد، ۱۴ نفر دارای تحصیلات متوسطه برابر ۳/۸ درصد، ۱۳۶ نفر دارای تحصیلات دیپلم

برابر ۳۶/۸ درصد و ۴۷ نفر دارای تحصیلات فوق دیپلم برابر ۱۲/۷ درصد، تعداد ۹۹ نفر لیسانس شامل ۲۶/۸ درصد نمونه و سرانجام ۹ نفر فوق لیسانس برابر ۲/۸ درصد از افراد نمونه می باشند. بر این اساس ۵۳/۳ درصد از افراد نمونه دارای مدرک تحصیلی پایین تر از دیپلم می باشند. همچنین ۱۰/۷ درصد از افراد نمونه بنا به دلایلی مدرک تحصیلی خود را عنوان نکرده اند. از تعداد ۳۷۰ نفر افراد نمونه، ۱۲۹ نفر برابر ۳۴/۹ درصد از شهر مهاباد، ۱۵۴ نفر برابر ۴۱/۶ درصد از شهر بوکان، ۳۵ نفر برابر ۹/۵ درصد از سردشت، ۲۴ نفر برابر ۶/۵ درصد از پیرانشهر و ۲۸ نفر برابر ۷/۶ درصد از اشنویه بوده اند.

در پاسخ به این سوال که آیا تغییرات به وجود آمده در موقعیت سیاسی کرد ها در عراق قابل اعتماد است؟ افراد نمونه به ترتیب زیر به این سوال پاسخ داده اند. از تعداد ۳۷۰ نفر از افراد نمونه تعداد ۲۰۳ نفر برابر ۵۴/۹ درصد به قابلیت اعتماد به موقعیت فعلی کردها در عراق جواب بلی داده اند. تعداد ۵۱ نفر از افراد برابر ۱۳/۸ درصد جواب نظری ندارم به قابلیت اعتماد به موقعیت فعلی کردها در عراق داده اند و تعداد ۱۱۶ نفر نیز برابر ۳۱/۴ درصد از افراد به این سوال جواب خیر داده اند. بر اساس فراوانی های مشاهده شده و اختلاف آنها با فراوانی های مورد انتظار، ملاحظه می شود که این اختلاف ها در سطح معنی داری ۰/۰۱ معنی دار می باشند. لذا می توان گفت که تفاوت های مشاهده شده واقعی بوده و تصادفی نیستند. بنابراین به نظر می رسد که بیشتر افراد به موقعیت جدید کردها در عراق خوشبین هستند و آن را قابل اعتماد می دانند.

کسانی که پاسخ منفی به سؤال داده اند، دلایل زیر را عنوان کرده اند: وجود شکاف میان کردها (دو حزب مسلط در عراق)، نامشخص بودن اهداف جنبش کردی در کردستان عراق، تعارض میان ملیت کردی با عراقی بودن، فرهنگ سیاسی هرج و مرج طلبانه حاکم بر عراق بعد از آزادی و مخالفت کشور های اسلامی و عربی با موقعیت جدید کردها در عراق. اما کسانی که نسبت به موقعیت کردها در عراق خوشبین بوده اند دلایل خود را چنین بر شمرده اند: به رسمیت شناختن موقعیت کردها در قانون اساسی جدید عراق، به رسمیت شناختن زبان کردی در کنار زبان عربی در قانون اساسی جدید عراق و حضور کردها در مقامات و پست های بالای تصمیم گیری در عراق. این در حالیست که در مورد تاثیر تشکیل حکومت محلی کردستان عراق نظرات موافق (۵۳ درصد) و مخالف (۴۷ درصد) تقریباً مشابه بوده است.

در پاسخ به این سؤال که به نظر شما تحولات کردستان عراق بر مردم کرد ساکن در سایر کشورها تاثیر می گذارد؟ اکثر افراد نمونه (کاملاً موافق ۴۸ درصد و موافق ۳۷ درصد) بر این عقیده بوده اند که تحولات کردستان عراق بر مردم کرد سایر کشورها تاثیر دارد. برای دانستن جهت این تاثیرات نتایج زیر به دست آمد:

جدول شماره ۲: جهت تاثیرات

جهت تاثیرات	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
جدایی طلبی	۳۵	۹/۵	۱۱/۶
بروز اغتشاش	۱۵	۴/۱	۱۶/۶
تهدید نیست	۶۴	۱۷/۳	۳۷/۷
بالا بردن سطح انتظارات کرد ها	۱۸۸	۵۰/۸	۱۰۰
جمع	۳۰۲	۸۱/۶	
بدون پاسخ	۶۸	۱۸/۴	

با توجه به جدول فوق دیده می شود که به اتفاق ۵۰/۸ درصد افراد نمونه بر این رای اند که مهم ترین تاثیر تحولات کردستان عراق بالا رفتن سطح توقع و انتظارات کردها در دیگر کشورهای همسایه عراق می باشد. پس از آن، تعداد ۱۸/۴ از افراد در این رابطه اظهار بی اطلاعی نموده اند. همچنین ۱۷ درصد از افراد بر این تاکید دارند که تاثیرات یادشده تهدیدی برای کشورهای دارای اقلیت کرد منطقه نیست. به علاوه ۹/۵ درصد از افراد به طرح خواست جدایی طلبی پرداخته و ۴/۱ درصد از افراد نیز آنرا موجب بروز اغتشاش در کشورهای همسایه عراق دانسته اند.

در پاسخ به این سوال که تاثیر تحولات عراق بر جنوب استان آذربایجان غربی چگونه است؟ داده های بدست آمده به شرح جدول شماره ۳ دسته بندی و در موضوعات ششگانه زیر مرتب شده اند:

جدول شماره ۳: تاثیر تحولات بر جنوب استان آذربایجان غربی

تاثیر	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
تشدید احساس نابرابری	۶۰	۱۶/۲	۱۶/۲
بالا بردن انتظارات	۵۳	۱۴/۳	۳۰/۵
بروز اغتشاش و نارضایتی	۱۹	۵/۱	۳۵/۶
می تواند تنش آفرین باشد.	۲۵	۶/۸	۴۱/۴
بستگی به نوع تعامل دولت مرکزی با انتظارات کردها دارد.	۱۶۸	۴۵/۴	۸۶/۸
بدون پاسخ	۴۵	۱۱/۹	۱۰۰

با توجه به جدول شماره ۳ و در بررسی تاثیر تحولات کردستان عراق بر شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی، ۱۶۸ نفر یعنی حدود بیش از ۴۵ درصد افراد نمونه معتقدند که دامنه این تاثیرات بستگی به نوع تعامل دولت مرکزی با انتظارات کردها در منطقه دارد. در حالی که تنها ۶۰ نفر یا ۱۶ درصد معتقدند که تاثیر تحولات به شکل تشدید احساس نابرابری در استان خواهد بود. ۱۴ درصد نیز تاکید کرده اند که سطح انتظارات را افزایش می دهد.

در جدول شماره ۴ مهمترین حوزه های تحت تاثیر مورد بررسی قرار گرفته است. بر پایه ی داده های به دست آمده نتایج زیر قابل بحث است:

جدول شماره ۴: حوزه های تغییر

حوزه های تغییر	میزان موافقت						معنی داری
	بسیار موافقت	موافقت	معتدل	معتدل	موافقت	بسیار موافقت	
فکری و فرهنگی	۸۷	۵۶	۱۰۴	۳۶	۸۷	۴۰/۶۲۲	۰/۰۰۰
سیاسی	۱۳۰	۶۶	۹۲	۴۷	۳۵	۷۸/۰۲	۰/۰۰۰
اجتماعی	۱۱۸	۷۱	۹۸	۴۹	۳۴	۶۴/۱۳۵	۰/۰۰۰

در جدول شماره ۴ دیده می شود که اکثریت افراد نمونه بیشترین میزان تغییر را در حوزه فکری و فرهنگی در طی ده سال گذشته دیده اند. و لذا در سطح معنی داری ۰/۰۱ می توان گفت که تعداد افرادی که موافق این گزینه هستند از افرادی که موافق ایجاد تغییرات در حوزه های سیاسی یا اجتماعی بوده اند بیشتر است. پس از تغییرات فکری و فرهنگی، بیشتر افراد موافق تغییرات سیاسی و پس از آن نیز موافق تغییرات در حوزه اجتماعی در طی ده سال گذشته بوده اند. در حوزه فرهنگی مهمترین شاخصهای مورد توجه پاسخ دهندگان عبارت بوده است از: علاقه مندی به چاپ و نشر کردی و علاقه مندی به خواندن و نوشتن به زبان کردی، تمایل به انتخاب دانشگاه های کردستان عراق برای ادامه تحصیل و تمایل به موسیقی کردی که در اولویت آخر قرار گرفته است. در حوزه سیاسی نیز گزینه های استقلال کردستان و تجزیه ایران، برابری های حقوق شهروندی و تشکیل استانی جدید (مکریان) در جنوب استان آذربایجان غربی بوده است. این در حالی است که بکارگیری نیروهای نخبه محلی در مقامات سیاسی و اجرایی خیلی مورد توافق پاسخ دهندگان نبوده است. در حوزه اجتماعی بیشترین تمایلات به ایجاد همبستگی اجتماعی بر محور جنبش کردی و در مقابل عدم توجه به الگوهای رفتاری کلامی و پوششی کردستان عراق بوده است.

در زمینه نقش رسانه های عمومی (مانند نشریات ملی و محلی، تلویزیون و ماهواره ...) در ایجاد تغییرات و افزایش یا کاهش سطح انتظارات مردم؛ از پاسخ دهندگان خواسته تا به ترتیب اهمیت رسانه های عمومی را ارزش گذاری نمایند. جدول زیر نتیجه آن را نشان می دهد:

جدول شماره ۵: پاسخ ها در مورد اهمیت رسانه های عمومی

معنی داری	مقدار خی دو	میزان موافقت (۱=موافقت کم تا ۶ = موافقت زیاد)						رسانه های عمومی
		۱	۲	۳	۴	۵	۶	
۰/۰۰۰	۴۳۰/۴۹	۱۸۵	۶۸	۳۶	۲۳	۳۱	۲۷	شبکه محلی مهاباد
۰/۰۰۰	۴۰۲/۶	۱۹۹	۷۴	۳۰	۱۷	۲۳	۱۷	شبکه استانی ارومیه
۰/۰۰۰	۱۵۶/۷	۵۸	۱۷	۲۹	۳۵	۲۲	۱۰۹	کانال های کردی ماهواره ای
۰/۰۰۰	۱۱۳/۶۶	۷۶	۵۳	۱۱۰	۸۹	۳۴	۸	نشریات محلی
۰/۰۰۰	۶۰/۳۱۴	۷۵	۴۱	۶۱	۷۰	۹۵	۲۰	اینترنت
۰/۰۰۰	۳۲/۶۸۱	۶۸	۳۹	۶۶	۸۹	۷۱	۳۷	رادیو های خارجی

تحلیل گزینه های مربوط به نقش رسانه های عمومی نشان می دهد که بیشترین توجه پاسخ دهندگان در میان رسانه ها، ابتدا اینترنت، سپس نشریات محلی و به فاصله کمی از آنها رادیو های خارجی و کانال های کردی ماهواره ای بوده است. این در حالی است که کمترین توجه را مردم به شبکه محلی مهاباد و شبکه استانی ارومیه داشته اند. در این زمینه می توان گفت که رتبه دوم توجه عمومی در مورد نشریات محلی، نشان از تاثیر نشریات محلی در شکل گیری افکار عمومی دارد. شاید یکی از راه های منطقی رشد افکار عمومی و گسترش رفتار مدنی در جامعه دادن اجازه فعالیت بیشتر به مطبوعات محلی باشد. امری که به نظر می رسد مورد تقاضای اهل قلم نیز بوده و دیربست که در این زمینه برخی اقدام

کرده ولی نتیجه ای هنوز نگرفته اند. در ادامه با طرح سؤال مبنی بر میزان واقع نمایی کانالهای ماهواره ای از دید پاسخ دهندگان نتایج زیر حاصل گردید:

جدول شماره ۶: بررسی میزان واقع نمایی کانال های ماهواره ای

میزان واقع نمایی	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
بسیار کم	۱۳	۳/۵	۳/۵
کم	۴۸	۱۳	۱۶/۵
متوسط	۱۳۲	۳۵/۷	۵۲/۲
زیاد	۹۱	۲۴/۶	۷۶/۸
بسیار زیاد	۷۳	۱۹/۷	۹۶/۵
بدون پاسخ	۱۳	۳/۵	۱۰۰
جمع	۳۷۰	۱۰۰	

بر اساس داده های به دست آمده در جدول شماره ۶، بیشترین فراوانی ها مربوط به طبقات متوسط، زیاد و بسیار زیاد به ترتیب با تعداد ۹۱۱۳۲ و ۷۳ نفر و درصد های مربوطه ۳۵/۷، ۲۴/۶ و ۱۹/۷ بوده است و بیانگر نوعی اعتماد عمومی پاسخ دهندگان به شبکه های ماهواره ای کردی است.

و در رابطه با این سوال که با توجه به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با حقوق ملت (مانند اصول ۱۵ و ۱۹)، آیا فکر می کنید که قانون اساسی چارچوب مناسبی برای حل مشکلات است؟ نتایج حاصله در جدول شماره ۷ دسته بندی شده است:

جدول شماره ۷: بررسی میزان اعتماد به قانون اساسی

میزان اعتماد	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
بسیار کم	۱۰۰	۲۷	۲۷
کم	۸۷	۲۳/۵	۵۰/۵
متوسط	۹۴	۲۵/۴	۷۵/۹
زیاد	۵۳	۱۴/۳	۹۰/۲
بسیار زیاد	۲۰	۵/۴	۹۵/۶
بدون پاسخ	۱۶	۴/۳	۱۰۰
جمع	۳۷۰	۱۰۰	

در جدول شماره ۷ اکثریت پاسخ دهندگان، گزینه های بسیار کم، کم و متوسط را انتخاب نموده اند. اطلاعات به دست آمده نشان می دهد که بیشتر افراد با این گزینه که "با توجه به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه

با حقوق ملت، آیا فکر می کنید که قانون اساسی چارچوب مناسبی برای حل مشکلات موجود است؟" مخالف هستند. به عبارت دیگر در سطح معنی داری ۰/۰۱ اکثر افراد مورد سؤال فکر می کنند که قانون اساسی برای حل مشکلات موجود مناسب نیست. بررسی پاسخ به سؤالات دیگر شاید بیشتر راهگشا باشد.

در پاسخ به این سؤال که به نظر شما در چارچوب وضعیت موجود چقدر می توان مشکلات استان را حل کرد؟ داده های بدست آمده در این زمینه در جدول شماره ۸ دسته بندی شده و نتایج زیر حاصل شد:

جدول شماره ۸: امکان حل مشکلات استان

امکان حل مشکلات استان	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
بسیار کم	۹۶	۲۵/۹	۲۵/۹
کم	۱۱۰	۲۹/۷	۵۵/۶
متوسط	۷۷	۲۰/۸	۷۶/۴
زیاد	۵۸	۱۵/۷	۹۲/۱
بسیار زیاد	۱۴	۳/۸	۹۵/۹
بدون پاسخ	۱۵	۴/۱	۱۰۰
جمع	۳۷۰	۱۰۰	

در جدول شماره ۸ مشاهده می شود که بیشترین افراد (۲۸۳ نفر معادل ۷۹/۷ درصد از پاسخ دهندگان) گزینه های بسیار کم، کم و متوسط را در پاسخ به سؤال انتخاب نموده اند. اطلاعات به دست آمده نشان می دهد که بیشتر افراد مورد سؤال، در جواب اینکه "در چارچوب وضعیت موجود استان و کشور چقدر می توان مشکلات را حل کرد؟" گزینه های کم و بسیار کم و نهایتاً متوسط را انتخاب نموده اند. به عبارت دیگر در سطح معنی داری ۰/۰۱ اکثر افراد فکر می کنند که در چارچوب وضعیت فعلی کشور و استان مشکلات موجود را نمی توان حل کرد. این امر نشان از نوعی یاس و ناامیدی برای بهبود وضعیت موجود از نظر پاسخ دهندگان دارد. تا حال هنوز مشخص نیست که راه حل مناسب مشکلات از دیدگاه پاسخ دهندگان کدام است، بنابراین سؤال بعدی اینگونه مطرح شد: برای حل مشکلات موجود کدام راه حل را اساسی می دانید؟

مورد سؤال در اینجا مهمترین تئوریهایی است که تا حال در این زمینه مطرح شده و در طیفی از یک حداکثر از جنگ مسلحانه (اعمال خشونت و درگیری) یا شدیدترین روش برخورد گرفته تا مسالمت آمیزترین آنها که توجه به توسعه اقتصادی شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی و انجام سرمایه گذاریهای زیربنایی است قرار می گیرد. جدول شماره ۹ فراوانی داده ها را در هر مورد نشان می دهد:

جدول شماره ۹: راه‌حلهای پیشنهادی

تجمعی	درصد	فراوانی	راه حل های پیشنهادی
۰/۵	۰/۵	۲	اعمال خشونت و درگیری
۶/۲	۵/۷	۲۱	بکارگیری نخبگان کرد در مقامات محلی
۳۲/۴	۲۶/۲	۹۷	ایجاد اعتماد اجتماعی (بدون در نظر داشتن تفاوت‌های مذهبی و قومی)
۴۳/۵	۱۱/۱	۴۱	تغییر در قانون اساسی
۴۹/۲	۵/۷	۲۱	طرح خواسته‌ها به صورت مسالمت‌آمیز برای تغییر
۸۰/۶	۳۱/۴	۱۱۶	سرمایه‌گذاری‌های زیر بنایی
۱۰۰	۱۹/۴	۷۲	بدون پاسخ
	۱۰۰	۳۷۰	جمع

در جدول شماره ۹ مشاهده می‌شود که بیشتر افراد نمونه (۱۱۶ نفر شامل ۳۱ درصد از پاسخ‌دهندگان) با گزینه انجام سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در شهرهای کردنشین جنوب استان موافق بوده‌اند و تعدادی (۹۷ نفر و ۲۶ درصد از پاسخ‌دهندگان) نیز با گزینه ایجاد اعتماد اجتماعی و اعتماد متقابل بدون در نظر داشتن تفاوت‌های مذهبی و قومی در سطح استان و کشور موافق بوده‌اند. در حالیکه گزینه‌های دیگر بسیار کم مورد توجه قرار گرفته‌اند.

ب) بررسی نتایج مصاحبه‌ها: مصاحبه با نخبگان فرهنگی فعال در زمینه‌های مختلف در سطح شهرهای محل تحقیق، از اهداف دیگری بود که در زمینه بررسی و آزمون فرضیه‌ها به آن می‌بایست پرداخته شود. به تناسب هر یک از شهرها و حجم نمونه‌ای که برای اجرای پرسشنامه‌ها پیش‌بینی شده بود، سقف مصاحبه‌های مورد نیاز تعیین گردید. اما از مجموع ۱۳۰ نفر مورد نظر، تعداد ۶۶ نفر به شرح جدول شماره ۱۰ به سئوالات مصاحبه پاسخ دادند:

جدول شماره ۱۰: تعداد نخبگان مورد مصاحبه به تفکیک شهرها

نام شهر	فراوانی مورد انتظار	حاصله	تجمعی
۱ بوکان	۳۴	۲۶	۲۶
۲ مهاباد	۳۰	۲۰	۴۶
۳ سردشت	۱۲	۱۲	۵۸
۴ پیرانشهر	۱۲	۴	۶۲
۵ اشنویه	۱۲	۴	۶۶

در پاسخ به این سؤال که لطفاً وضعیت کردها در رژیم گذشته عراق (حزب بعث حاکم) را با وضعیت حال مقایسه نمایید نتایج زیر به دست آمد:

جدول شماره ۱۱: دیدگاه نخبگان نسبت به وضعیت کنونی کردها

وضعیت فعلی	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
با گذشته قابل مقایسه نیست	۵۲	۷۸/۸	۷۸/۸
بدتر از گذشته است	۰	۰	۷۸/۸
بهتر است ولی کافی نیست	۱۲	۱۸/۲	۹۷
فرقی نکرده است	۲	۳/۰	۱۰۰
جمع	۶۶	۱۰۰	

نتایج به دست آمده نشان می دهد که از تعداد ۶۶ نفر از افراد نمونه ۵۲ نفر برابر ۷۸/۸ درصد از افراد مصاحبه شده بر این باورند که وضعیت فعلی کردها در عراق بهتر از گذشته (رژیم گذشته) بوده و با آن قابل مقایسه نیست. تعداد ۱۲ نفر برابر ۱۸/۲ درصد نیز از افراد نخبگان بر این باورند که وضعیت فعلی بهتر از گذشته بوده ولی آنرا هنوز کافی نمی دانند و معتقدند که می تواند بهتر از این نیز باشد. تعداد ۲ نفر نیز از افراد برابر با ۳ درصد از کل نخبگان بر این باورند که وضعیت فعلی فرق چندانی با گذشته نکرده است. در حالی که موردی یافت نشد وضعیت فعلی را بدتر از گذشته تلقی کند. به نظر می رسد نوعی دید مثبت میان پاسخ دهندگان در مورد تغییرات صورت گرفته وجود دارد.

در پاسخ به این سؤال که به نظر شما چه تغییراتی در وضعیت کردهای عراق صورت گرفته است؟ با در نظر گرفتن مواردی که پاسخ دهندگان بر شمرده اند تغییرات صورت گرفته را در چهار حوزه کلی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دسته بندی کرده؛ نتایج در جدول ۱۲ قابل مشاهده است:

جدول شماره ۱۲: تغییرات صورت گرفته در وضعیت کردها در عراق

زمینه تغییرات	فراوانی از ۶۰ نفر	درصد
سیاسی	۵۹	۹۸/۳
فرهنگی	۴۵	۷۵
اجتماعی	۲۸	۴۶/۶
اقتصادی	۲۶	۴۳/۳

از آنجا که در این سؤال هر یک از پاسخ دهندگان بر حسب دیدگاه های خود بر یک یا چند حوزه کلی تاکید کرده اند، فراوانی بدست آمده در هر حوزه مستقل از حوزه های دیگر است. بنابراین، طبق بررسی های صورت گرفته از تعداد شصت و شش نفر پاسخ دهنده به این سؤال، با تغییرات در حوزه سیاسی در کردستان عراق ۵۹ نفر موافق بوده اند. همچنین تعداد ۴۵ نفر نیز با گزینه تغییرات فرهنگی در وضعیت کردهای عراق موافق بوده اند. بیست و هشت نفر نیز با گزینه وقوع تغییرات اجتماعی در کردستان عراق موافق بوده اند و نهایتاً بیست و شش نفر با گزینه تغییرات اقتصادی در کردستان عراق موافق بوده اند. از طرف دیگر با توجه به این که افراد می توانستند نظر خود را آزادانه بیان نمایند و

محدودیتی در تعداد گزینه‌های قابل انتخاب وجود نداشت، می‌توان گفت اکثر افراد تغییرات مورد نظر خود را چند بعدی و در اکثر زمینه‌ها دیده‌اند. اما به شکل جدی یک اتفاق نظر کلی در زمینه وقوع تغییرات در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی وجود دارد.

و در مورد این سؤال که آیا تغییرات ایجاد شده به اعتقاد آنها با دوام است یا خیر؟ داده‌های زیر به دست آمده است:

جدول شماره ۱۳: بررسی استمرار یا عدم استمرار تغییرات

وضعیت فعلی	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
خیر	۵	۷/۶	۷/۶
مشروط است	۱۸	۲۷/۳	۳۴/۹
بلی	۴۲	۶۳/۶	۹۸/۵
بی پاسخ	۱	۱/۵	۱۰۰
جمع	۶۶	۱۰۰	

نتایج جدول ۱۳ نشان می‌دهد که از تعداد ۶۶ نفر از افراد نمونه تعداد ۴۲ نفر برابر ۶۳ درصد از افراد نمونه تغییرات ایجاد شده در عراق و مخصوصاً کردستان عراق را با دوام میدانند. همچنین ۱۸ نفر از افراد نمونه برابر ۲۷ درصد از پاسخ‌دهندگان نیز دوام این تغییرات را مشروط به نحوه عملکرد عوامل محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اعلام نموده‌اند. اینان در واقع، به نوعی نسبت به آینده تحولات در عراق احساس بی‌اعتمادی می‌کنند. تعداد ۵ نفر نیز تغییرات را بی‌ثبات قلمداد کرده‌اند.

جنبه‌های مثبت تغییرات ایجاد شده کدامند؟ در سؤال دیگری و در دو بخش مجزا خواسته شده که نخبگان مورد مصاحبه جنبه‌های مثبت و منفی تغییرات در کردستان عراق را برشمارند. در هر دو مورد پاسخ‌ها و مصادیق بیان شده متنوع است. در جدول‌های شماره ۱۴ و ۱۵ به تفکیک پاسخ‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که از دیدگاه نخبگان مورد مصاحبه، مهمترین جنبه‌های مثبت تغییرات صورت گرفته در کردستان عراق وجود ثبات سیاسی نسبی و تثبیت حاکمیت دو حزب مسلط (پارتی دمکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی) در کردستان عراق می‌باشد. پس از آن، گسترش ارتباطات فرهنگی از طریق کانال‌های ماهواره‌ای و تاثیر مثبت ارتباطات فرهنگی بر گستردگی و بکارگیری زبان کردی و انسجام نسبی هویت کردی است. گزینه‌های دیگری که به آنها اشاره شده اما از فراوانی کمتری برخوردار بوده‌اند، به ترتیب عبارتند از ایجاد زمینه برای برخی از نمودهای دمکراسی و سپس برقراری نوعی ثبات اقتصادی و زمینه برای اشتغال نیروی کار است. در نهایت مورد تثبیت موقعیت کرد‌ها در سطح عراق و تا حدودی در جهان است که با کمترین فراوانی مشخص شده و بیانگر آن است که علیرغم تاکید تعدادی از آنها (۲۰ نفر) اما مورد اتفاق نظر اکثریت قرار نگرفته است. شاید نوسانات سیاسی در سیاست جهانی و مخصوصاً آرایش نامنظم نیروها در داخل از جمله عوامل موثر در این زمینه باشد. در هر صورت نتایج

نشان می‌دهد که نخبگان مصاحبه شونده به زمینه‌های اخیر خیلی خوشبین نبوده‌اند.

جدول شماره ۱۴: جنبه‌های مثبت تغییرات

جنبه‌های مثبت تغییرات	فراوانی	درصد
ثبات اقتصادی و اشتغال	۲۴	۳۶
ثبات سیاسی و حاکمیت دو حزب مسلط کردی	۳۹	۵۹
زمینه تمرین برخی از نمودهای دموکراسی	۲۸	۴۲
تثبیت موقعیت کرد ها در عراق و جهان	۲۰	۳۰
گسترش ارتباطات فرهنگی و تاثیر آن بر هویت فرهنگی از طریق کانال‌های ماهواره	۳۳	۵۰

جدول شماره ۱۵: جنبه‌های منفی تغییرات

جنبه‌های منفی تغییرات در عراق	فراوانی	درصد
ناپایداری عراق و وابستگی وضعیت موجود به حضور آمریکا	۱۷	۲۵/۷۵
ضعف و مشکلات فرهنگی	۹	۱۳/۶۳
ضعف نگرش علمی	۴	۶/۰۶
عدم توسعه سیاسی و بی توجهی به نقش احزاب کوچک	۱۷	۲۵/۷۵
عوامل منطقه‌ای بازدارنده تحقق خواست کرد ها	۱۰	۱۵/۱۵
ضعف ساختار اجتماعی (عشیره‌گری، بی بند و باری و...)	۲۱	۳۱/۸۱
مشکلات اقتصادی (پیدایش نوکیسه‌ها، قاچاق و...)	۱۸	۲۷/۲۷

بررسی گزینه‌های موجود در زمینه جنبه‌های منفی تغییرات (جدول شماره ۱۵)، نشان دهنده آن است که از دید نخبگان مورد مراجعه، مهمترین جنبه منفی تغییرات ایجاد شده در سطح کردستان عراق ضعف ساختار اجتماعی در جامعه کردستان عراق است که از جمله مصادیق آن عشیره‌گری و وجود برخی بی بند و باری‌های اجتماعی ذکر شده است. پس از این گزینه مشکلات اقتصادی از جهت اشتغال، وجود طبقه نوکیسه جدید است که بواسطه موقعیت سیاسی به ثروت رسیده‌اند و نیز قاچاق کالا و تقسیم نامناسب ثروت اقتصادی ناشی از کمکهای صورت گرفته به احزاب مسلط به عنوان جنبه منفی دیگر مطرح شده است که ۲۷/۲۷ درصد از افراد نخبه نمونه با آن موافق بوده‌اند. به نظر می‌رسد این مشکلات به ایجاد نوعی ساختار یا فاصله طبقاتی در کردستان عراق منجر شده است. در مرحله بعد به عدم توسعه سیاسی در کردستان عراق و بی توجهی احزاب مسلط به نقش احزاب کوچک و نیز وابستگی دوام وضعیت فعلی به حضور نیروهای آمریکایی در منطقه اشاره شده که هر کدام از این عوامل میزان ۲۵/۷۵ درصد از نظرات افراد نمونه را به خود اختصاص داده‌اند. در نهایت عوامل بازدارنده

منطقه ای (کشورهای همسایه عراق که با نگاه های متفاوت اما در عین حال منفی به تحولات نگاه می کنند)، ضعف و مشکلات فرهنگی موجود و نهایتاً ضعف دیدگاه علمی قرار دارند که البته خیلی جدی مطرح نشده اند. در بررسی جنبه های منفی تغییرات آن اجماع نظری که در مورد جنبه های مثبت در برخی از زمینه ها وجود داشت، مشاهده نمی شود. بنابراین بایستی با احتیاط بیشتری نتایج بدست آمده را مد نظر قرار داد.

در پاسخ به این سؤال که به نظر شما تحولات کردستان عراق بر کردهای ایران چه تاثیری داشته است؟ بررسی های انجام شده نشان می دهد که از افراد نمونه نخبه ۹۲/۴ در صد بر این باورند که ارزیابی کلی تاثیر تحولات اخیر کردستان عراق بر کردهای ایران مثبت می باشد. جزئیات این ارزیابی را در بخش های دیگر مصاحبه می توان دید. سایر گزینه ها (منفی و بی تاثیر) بسیار جزئی بوده و جای بحث ندارند.

در پاسخ به این سؤال که اگر ارزیابی شما از تاثیر تغییرات مثبت است، بیشتر چه حوزه هایی در کردستان ایران (شامل همه مناطق کردنشین است) تحت تاثیر تغییرات قرار گرفته است؟ بررسی ها نشان می دهد که اکثریت افراد نمونه (۷۱ درصد) با تاثیرات سیاسی تحولات کردستان عراق بر جنوب استان موافق بوده اند که ۴۷ نفر از ۶۶ پاسخ دهنده را در بر می گیرد. برخی از مصادیق سیاسی مورد اشاره در این زمینه عبارتند از، تقویت روحیه مقاومت مدنی در میان مردم، تقویت حس ناسیونالیستی و حتی تاثیر بر برنامه ها و خط مشی احزاب کردی و تغییر آنها متناسب با شرایط جدید (مانند برگزیدن فدرالیسم به عنوان استراتژی جدید حزب دمکرات کردستان ایران و یا تغییر جهت جریان انشعابی سازمان کومه له از یک گروه صرفاً مارکسیست به سازمانی با اهداف ناسیونالیستی کردی در کنار اهداف چپ گرایانه). پس از آن ۴۴ نفر از نخبگان نمونه (۶۶/۶۶ درصد)، با تاثیر در حوزه فرهنگی موافق بوده اند و در این زمینه مصادیقی را نام برده اند از جمله، توجه بیشتر به زبان کردی و یادگیری آن، علاقمندی برای چاپ کتاب های کردی و فارسی، علاقمندی برای برگزاری برنامه های فرهنگی مختلف از جمله هفته های فرهنگی مشترک میان کردستان عراق و ایران. علاوه بر آن ۲۵ مورد (۸۷/۳۷ درصد) نیز تاثیرات اجتماعی تحولات را مورد توجه قرار داده اند. از جمله مصادیق این حوزه، تاثیر مثبت بر خودباوری در میان کردها و مخصوصاً تاکید بیشتر بر نقش سازمان های غیر دولتی فعال در زمینه های فرهنگی و اجتماعی است. نهایتاً ۱۵ نفر یا کمترین افراد (۷۲/۲۲ درصد) به تاثیرات اقتصادی (مهاجرت نیروی کار به قصد اشتغال) نظر داشته اند. هر چند جابجایی نیروی کار یکی از وجوه تاثیر تحولات کردستان عراق بر کردهای ایران بوده است. به نظر می رسد اهمیتی که نخبگان مورد سؤال به تغییر در حوزه های سیاسی و فرهنگی داده اند، برای حوزه اقتصادی قابل نیستند. در حالیکه جابجایی نیروی کار متخصص و نیمه متخصص از کردستان ایران به عراق از وجوه مشخص تغییرات حاصله است و موازنه نیروی کار را در منطقه تحت تاثیر قرار داده است.

برای سنجش تفاوت نگرش نخبگان در مورد تاثیر تحولات یاد شده بر شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی به طور خاص این سؤال مطرح شد که تحولات کردستان عراق بر شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی را چگونه می بینند؟ داده های به دست آمده و دسته بندی آنها در جدول شماره ۱۶، نتایج زیر را به دنبال داشت:

جدول شماره ۱۶: تاثیر تحولات بر شهرهای کردنشین جنوب استان آ.غ

درصد	فراوانی	تاثیر تحولات جدید عراق بر جنوب استان آ.غ
۴۱/۶۹	۳۱	همه جانبه
۳/۰۳	۲	صرفاً موجب رونق اقتصادی در مرز ها شده
۴۲/۴۲	۲۸	بیشتر در زمینه های فرهنگی - سیاسی تاثیر داشته است
۶/۰۶	۴	مهاجرت به قصد تحصیل یا کار

بررسی داده های جدول شماره ۱۶ نشان می دهد که اکثر نخبگان نمونه، این تاثیرات را همه جانبه و مخصوصاً در زمینه های سیاسی و فرهنگی می دانند (۴۱ درصد و ۴۲ درصد). این در حالی است که کمترین افراد با این گزینه ها موافق بوده اند که تاثیرات تنها انعکاس اقتصادی داشته و موجب رونق اقتصادی شهر های مرزی شده یا مهاجرت به قصد تحصیل یا کار را افزایش داده است. مشاهده می شود که نوعی همبستگی میان تصور نخبگان در مورد تاثیر مشابه و همزمان تحولات کردستان عراق بر مناطق کردنشین ایران به طور کلی وجود دارد. بی توجهی به مهاجرت نیروی کار در اینجا نیز مشاهده می شود.

هم چنین در پاسخ به این سوال که آیا برابری شهروندی در بین شهروندان عراق به صورت عام و در رابطه با کردها به صورت خاص حاصل شده یا نه؟ پاسخ دهندگان عموماً بر این باورند که برابری در حال حاضر حاصل شده است (۴۸/۵ درصد) یا اینکه تا حدودی حاصل شده است (۳۹/۴ درصد). به عبارت دیگر دسته دوم معتقدند که هنوز هم می تواند برابری ها افزایش یابد. در حالی که ده درصد نیز بر این باورند که علیرغم تصور موجود نسبت به وقوع تغییرات در عراق، برابری شهروندی برای کردها حاصل نشده و هنوز تا رسیدن به آن باید اقدامات زیادی انجام گیرد.

آیا تحولات کردستان عراق انتظارات کردها را در ایران افزایش داده است؟

بررسی تاثیر تحولات کردستان عراق بر سایر کشورهای همسایه ی این کشور در منطقه، وقتی بیشتر نتیجه بخش خواهد بود که در رابطه با افزایش یا کاهش انتظارات یا خواسته های جنبش اجتماعی کردی در این کشورها مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. این مسئله طبعاً در مورد کردستان ایران مخصوصاً شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی نیز مطرح است. معمولاً در طرح خواسته های جنبش، همواره نوعی ابهام وجود داشته است. به این معنا که همیشه طیفی از خواسته ها از یک حداقل تغییر شرایط زندگی و نسبتاً برابر با دیگران گرفته تا یک حداکثر استقلال سیاسی در میان مردم، نخبگان، رهبران و احزاب سیاسی مطرح شده است. این مسئله را می توان به عنوان یکی از مشکلات جنبش کردی دانست. ضمن اینکه تا حدودی چنین موضعگیری را از سوی جنبش یا کارگزاران آن می توان به عملکرد سیستم سیاسی ایران در گذشته و حال نسبت داد. برای اینکه این تحقیق در پاسخ به سؤال مورد نظر به ابهام گویی در انتظارات و خواسته های جنبش از زبان نخبگان نمونه دچار نشود، ضمن طرح این سؤال از پاسخگویان خواسته شد تا اگر به بالا رفتن سطح خواسته ها و انتظارات در اثر تحولات کردستان عراق رای می دهند، نوع خواسته ها و انتظارات را بیان دارند. جدول های

شماره ۱۷ و ۱۸ نتایج به دست آمده را نشان می دهند:

جدول شماره ۱۷: آیا تحولات عراق سطح انتظارات کردها را بالا برده است؟

ارزیابی	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
افزایش نداده است	۲	۳	۳
افزایش داده است	۶۱	۹۲/۴	۹۵/۴
نمی دانم	۰	۰	۹۵/۴
بی پاسخ	۳	۴/۶	۱۰۰
جمع	۶۳	۱۰۰	

بررسی داده های جدول ۱۷ نشان می دهد که از تعداد ۶۶ نفر از نخبگان نمونه، تعداد ۲ نفر معتقد بوده اند که تحولات صورت گرفته در کردستان، عراق انتظارات کردها را در ایران افزایش نداده است. این در حالی است که ۶۱ نفر از نخبگان نمونه معتقد اند که تحولات کردستان عراق باعث افزایش انتظارات در کردستان ایران مخصوصاً در سطح جنوب استان آذربایجان غربی شده است. هیچ یک از مصاحبه شوندگان گزینه "نمی دانم" را انتخاب نکرده اند. به عبارت دیگر، اکثر قریب به اتفاق پاسخ دهندگان سطح انتظارات را افزایش یافته تلقی کرده اند. در این بین ۳ نفر نیز سوال را بی پاسخ گذارده اند. اما در مورد خواسته ها یا انتظارات موجود باید بخش دوم سؤال را مورد توجه قرار داد. برای این منظور به نتایج داده ها در جدول شماره ۱۸ بایستی توجه کرد:

جدول شماره ۱۸: انتظارات کردها در حال حاضر چیست؟

انتظارات	فراوانی	درصد
درخواست حق برابری شهروندی	۳۵	۵۳/۰۳
زدودن نگاه امنیتی از منطقه	۳۳	۵۰
واگذاری پست ها به افراد متخصص بومی	۳۷	۵۶/۰۶
مشارکت کردها در حکومت یا مناصب بالای دولتی	۳۵	۵۳/۰۳
اجرای اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی	۱۷	۲۵/۷۵
توجه بیشتر به نیاز ها و خواسته های فرهنگی کردها	۲۶	۳۹/۳۹
توجه بیشتر به کردها از منظر سرمایه گذاری اقتصادی	۱۹	۲۸/۷۸

بررسی داده های این جدول در مورد انتظاراتی که ممکن است در اثر تحولات کردستان عراق، در کردستان ایران به وجود آمده باشد نشان می دهد که از دید اکثر نخبگان نمونه، واگذاری پست های اجرایی به افراد متخصص بومی ۳۷ نفر برابر با ۵۶ درصد اولین اولویت آنهاست. بعد از آن، تحقق حق برابری شهروندی و مشارکت کردها در مناصب بالای دولتی ۳۵ نفر برابر با ۵۳ درصد قرار گرفته است. اولویت دیگر، زدودن نگاه امنیتی از منطقه است با ۳۳ نفر که ۵۰ درصد

نخبگان نمونه را در برمیگیرد. نهایتاً تعداد کمتری از افراد با سرمایه گذاری زیربنایی اقتصادی ۱۹ نفر ۲۸ درصد و ۱۷ نفر با اجرای اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی موافق بوده اند. از شواهد به دست آمده، می توان استنباط کرد که حوزه سیاسی فعال ترین بخش اندیشه و دغدغه های نخبگان نمونه می باشد.

در سؤال دیگر از نخبگان خواسته شده بود که راجع به اینکه چه تغییراتی باید در جهت گیری برنامه های ملی و محلی نسبت به کردها در سطح شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی ایجاد شود؟ دیدگاه خود را بیان کنند. داده های به دست آمده در جدول شماره ۱۹ دسته بندی شده است:

جدول شماره ۱۹: جهت گیری برنامه های محلی و ملی نسبت به کردها

درصد	فراوانی	انتظارات در مورد برنامه ریزی دولت در منطقه
۶۳/۶۳	۴۲	تغییر کامل رویکرد برنامه ریزی های دولت به نفع مردم منطقه
۷۷/۲۷	۵۱	رفع تبعیض و بی عدالتی در تامین نیاز های منطقه
۳۴/۸۴	۲۳	تغییر جهت برنامه های کلان از تمرکز گرایی به تمرکززدایی پلورالیستی و محلی گرایی
۱۳/۶۳	۹	تاسیس استان جدید مکریان
۶/۰۶	۴	اجرای اصول قانون اساسی

بررسی داده های جدول ۱۹، با در نظر گرفتن اینکه برخی از آنها یک یا چند انتخاب داشته اند نشان می دهد که در میان افراد نخبه ای که به عنوان نمونه انتخاب شده اند بیشتر آنها ۵۱ نفر برابر ۷۷ درصد به خواست "رفع تبعیض و بی عدالتی در تامین نیاز های منطقه" گرایش دارند. این مسئله نشان دهنده آن است که احساس تبعیض در سطح جنوب استان وجود دارد. همچنین ۴۲ مورد برابر با ۶۳ درصد از افراد نخبه "تغییر کامل رویکرد برنامه ریزی های دولت به نفع مردم منطقه" را خواستار شده اند. از برآورد دو خواست مطرح شده با گرایش اکثریت پاسخ دهندگان به نظر می رسد که نگاه دوگانه ای نسبت به مسایل در نظر نخبگان مورد سؤال وجود دارد. در سطح کلان نسبت به دولت مرکزی و در سطح خرد نسبت به تصمیم گیری و مدیریت استانی. در هر دو زمینه نیز پاسخ دهندگان معتقداند که ایجاد تغییر در برنامه ریزی ها و تصمیم گیریهای مقامات رسمی مرکزی و محلی لازم و ضروری است. این پیشنهادات به نظر می رسد که هم پوشانی کامل با انتظارات افزایش یافته دارد که نخبگان مورد مصاحبه در پاسخ به بخش دوم سؤال ۹ مطرح کرده اند. گزینه "تغییر جهت برنامه ریزی کلان کشور از تمرکزگرایی بالابه نوعی تمرکززدایی پلورالیستی و محلی گرایی" گزینه ای است که مورد درخواست اکثریت قرار نگرفته است. چرا که تنها ۲۳ مورد به آن اشاره شده که برابر با ۳۴ درصد از حجم نمونه مورد مراجعه می باشد. در نهایت تنها ۹ نفر برابر با ۱۳ درصد از نخبگان پاسخ دهنده به گزینه "تقسیم استان به دو استان و تاسیس استان جدید مکریان" رای داده اند. پدیده ای که سابقه طرح آن به رژیم گذشته برمی گردد و در گذشته و حال ذهنیتی در مورد آن وجود داشته است، دست آخر ۴ نفر برابر با ۶ درصد از پاسخ دهندگان به مورد "اجرای اصول قانون اساسی" رای داده اند.

معمول آن بوده است که به دلیل وجود بی اعتمادی متقابل میان خواست جنبش کردی با مسئولان دولتی در

سطح عالی یا محلی مخصوصاً در دوره‌های بحرانی، طرح هرگونه خواسته‌ای به جدایی طلبی، گریز از مرکز و عناوین دیگری از این دست تعبیر می‌شده است. با علم به این مسئله و با توجه به نوع انتظارات مطرح شده نخبگان نمونه و با لحاظ اینکه در هر صورت تحولات کردستان عراق آثار مثبت و مستقیم خود را بر ذهنیت کردها در ایران برجای می‌گذارند؛ طرح این سؤال که "آیا رابطه مثبت میان پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده از سوی دولت (مقامات مرکزی و محلی) با تقویت همگرایی ملی در ایران وجود دارد یا خیر؟" اساسی به نظر می‌رسید. از این نظر، سؤال مطرح شد و نتایج بدست آمده حاکی از آن است که اکثریت قریب به اتفاق نخبگان مورد مصاحبه ضمن داشتن دیدگاه خوشبینانه، معتقدند که رابطه مثبت و مستقیم است. به عبارت دیگر، هرچه پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده بیشتر باشد در ایجاد حس تعلق کردها به جامعه ایرانی و تقویت همگرایی ملی تأثیر مثبت خواهد داشت. نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که از تعداد ۶۶ نفر از افراد نمونه نخبه ۵۰ مورد از نظرات نخبگان نمونه برابر با ۷۵/۷ درصد به رابطه مثبت و مستقیم پاسخگویی به انتظارات و ایجاد همگرایی ملی رای داده‌اند، در حالیکه تنها دو مورد به رابطه منفی و مستقیم این دو نظر داشته‌اند. ۴ نفر نیز معتقد به وجود چنین رابطه‌ای نبوده و تعداد ۱۰ نفر نیز اظهار نظر نکرده‌اند.

در زمینه راه‌حلهای پیشنهادی نخبگان این سؤال مطرح شد که به نظر شما برای پاسخگویی به انتظارات موجود، راه‌حل‌های احتمالی از نظر شما کدام است؟ در این زمینه باید گفت که راه‌حلهای پیشنهادی برای مشکلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جوامعی که دارای کثرت فرهنگی اند، حالت موزاییکی به خود می‌گیرند که احتمال تأثیرگذاری متفاوت و گاه متناقض را ایجاد می‌کند. از جمله تصوراتی که در این زمینه می‌توان طبیعی تلقی کرد تأثیر متقابل هر تغییر مثبت در وضعیت یک بخش از جامعه چند فرهنگی ایران در سایر بخشهای آن است. بنابراین، می‌توان انتظار داشت که هر یک از زیر سیستمهای فرهنگی ایران (کردها، ترکها، عربها، بلوچها، ترکمن‌ها و...) وضعیت خود را با سایرین مقایسه کنند و انتظار داشته باشند که همه به صورت مشابه از امکانات و فرصتها بهرمنند شوند. این انتظارات در شرایطی مانند حاشیه‌های مرزی که در آن احتمالاً بخشی از جمعیت به هر دلیل در آنسوی مرز قرار گرفته است، تشدید می‌شود. چرا که علاوه بر نگاه داخلی (وضعیت زیر سیستمهای داخلی مانند کردها، ترکها و... نسبت به هم)، نگاه به آنسوی مرز هم وجود دارد. به عبارت دیگر هر تغییری در آنسوی مرز می‌تواند انعکاس داخلی یابد. به این اعتبار افزایش انتظارات را نباید لزوماً منفی دید یا آن را با مضامین دیگری ارتباط داد که از آنها تصور توطئه یا نگاه امنیتی حاصل شود. چرا که این تصورات می‌تواند نقش بسیار منفی در رابطه دولت با جامعه بازی کند و آثار زیانباری ایجاد نماید. به این دلیل در طرح این سؤال به ارائه راه‌حلها توسط نخبگان نمونه توجه شده است تا میزان همخوانی پاسخ‌ها با هم سنجیده شود. طبیعی است کسی که به رابطه مثبت و مستقیم میان پاسخ به انتظارات ایجاد شده و همگرایی ملی معتقد است؛ هیچ وقت راه‌حلهای خشونت آمیز مانند مقابله نظامی را تجویز نمی‌کند. داده‌های بدست آمده به تأیید این رابطه می‌پردازند. در جدول شماره ۲۰ مهمترین راه‌حلهای پیشنهادی نخبگان نمونه مطرح شده است:

جدول شماره ۲۰: بررسی راه حل‌های احتمالی برای پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده

درصد	فراوانی	راه حل
۲۸/۷۸	۱۹	اصلاح و اجرای قانون اساسی
۶۶/۶۶	۴۴	تقویت زیر بناهای اساسی (تقویت سازمان های غیر دولتی - دانشگاه ملی در مهاباد و...)
۶۸/۱۸	۴۵	ایجاد فرصت مشارکت برای صاحب نظران سیاسی کرد در تصمیم گیری های کشوری و منطقه ای
۵۶/۰۶	۳۷	پذیرش مسایل مربوط به حقوق اقلیت ها به عنوان یک مسئله (زدودن نگاه امنیتی)
۱۵/۱۵	۱۰	تاسیس استان مکریان

بررسی داده های جدول فوق نشان می دهد که از تعداد شصت و شش نفر از افراد نمونه تعداد ۴۵ مورد برابر با ۶۸/۱۸ درصد با این گزینه که بایستی "فرصت برای مشارکت صاحب نظران سیاسی کرد از طریق روش های مسالمت آمیز و قانونی در تصمیم گیری های کشوری و منطقه ای فراهم آید"، موافق بوده اند. تقریباً به همان نسبت یعنی ۴۴ مورد برابر با ۶۶/۶۶ درصد با گزینه "تقویت زیر بناهای اساسی و ساختاری در مناطق کردنشین" موافق بوده اند. برخی از زیر بناهای مورد نظر آنها عبارتند از تاسیس دانشگاه ملی معتبر در مهاباد، سرمایه گذاری صنعتی متناسب با پتانسیل های موجود در منطقه، گسترش و تقویت تعداد و نقش سازمان های غیر دولتی در منطقه است. این در حالی است که ۳۷ مورد برابر با ۵۶ درصد از نخبگان نمونه، مسئله "پذیرش مسایل مربوط به حقوق اقلیت ها به عنوان یک مسئله واقعاً موجود و زدودن نگاه امنیتی" در این زمینه را مطرح کرده اند. بنابراین از نگاه نخبگان مورد سؤال در رابطه با کردها و سایر اقلیت های موجود (قومی، ملی و زبانی) نگاه امنیتی حاکم است یا حداقل اینکه هنوز در ایران تنوع فرهنگی به عنوان یک مسئله موجود فرهنگی، اجتماعی در دستور کار قرار نگرفته است. در همین حال تعداد ۱۹ مورد "اصلاح و اجرای قانون اساسی" و ۱۰ مورد نیز تاسیس "استان مکریان" را در بخش جنوبی استان آذربایجان غربی پیشنهاد داده اند. در پیشنهادات چنانکه ملاحظه می شود موردی دایر بر مبارزه مسلحانه و خشونت آمیز وجود ندارد. بنابراین میتوان نتیجه گرفت که همگی به نوعی خوشبین به روشهای مسالمت آمیز می باشند. در عین حال با توجه به فراوانی اندک گزینه اصلاح و اجرای قانون اساسی در جدول، به نظر می رسد که اکثریت نخبگان مورد مصاحبه قانون اساسی را نیازمند اصلاح تلقی می کنند به همین دلیل است که در خارج از آن راه حلها را پیشنهاد داده یا برخی از پیشنهادات مستلزم تغییر ضمنی قانون اساسی نیز هست.

این سؤال که آیا بهبود وضعیت کرد ها در عراق برای امنیت ملی ایران تهدید به شمار می رود؟ نیز یکی از دغدغه های مورد نظر در بررسی دیدگاه نخبگان نمونه بود. مسئله امنیت ملی کشور غیر از مقامات رسمی ملی و محلی، معمولاً مورد توجه بسیاری از نویسندگان، روشنفکران و فعالان سیاسی غیردولتی بوده است. در اغلب تحلیلها مشاهده می شود که طرح مسئله اقلیتها (چه در داخل کشور، چه در سطح منطقه) با امنیت ملی ایران در تعارض قرار داده می شود. بدون اینکه در تحلیلهای یاد شده به این واقعیت اشاره شود که رابطه ای خطی و ضروری میان آنها وجود ندارد. چه بسا حل مسائل مربوط به اقلیتها، نقش مثبتی در تامین امنیت ملی کشور بازی کند. در هر صورت نگاه نخبگان نمونه تحقیق از نوع دیگريست و نتایج بدست آمده نشان می دهد که ۴۳ نفر از نخبگان برابر با ۶۵/۲ درصد کل آنها اعلام نموده اند که

این موضوع تهدیدی برای امنیت ملی ایران نیست. ۱۴ نفر نیز برابر با ۲۱ درصد از نخبگان نمونه معتقدند که تهدید بودن یا نبودن تحولات کردستان عراق منوط به عملکرد دولت است. به عبارت دیگر این تعداد نیز در ذات خود تحولات را تهدید آمیز نمی بینند، اما آنرا مشروط به عملکرد ایجابی دولت می دانند. در این بین تنها ۶ نفر برابر با ۹ درصد این رابطه را تهدید آمیز تلقی نموده اند.

آزمون فرضیه ها

فرضیه اول) به نظر می رسد مشارکت بالای کردها در قدرت سیاسی عراق و ایجاد دولت منطقه ای فدرال (حکومت منطقه ای کردستان) در ایجاد این تصور که نابرابری و تبعیض های موجود برای کردها در عراق از بین رفته، در اذهان عمومی مردم کرد در شهرهای جنوب استان تاثیر مستقیم داشته است.

با توجه به نتایج به دست آمده از پرسشنامه ها و مصاحبه با نخبگان محلی که ذیلا مروری کوتاه بر آنها صورت گرفته است می توان چنین در مورد فرضیه اول اظهار نظر کرد:

- بیشتر افراد و نخبگان مورد سؤال در پرسشنامه ها و مصاحبه های صورت گرفته به موقعیت جدید کردها در عراق خوشبین و آن را قابل اعتماد دانسته اند.

- اکثر افراد نمونه با این گزینه موافق بوده اند که به رسمیت شناختن موقعیت کردها در قانون اساسی جدید عراق، موجب تثبیت موقعیت فعلی آنان در عراق و منطقه است.

- اکثر افراد نمونه با این گزینه موافق بوده اند که به رسمیت شناختن زبان کردی در کنار زبان عربی در قانون اساسی جدید عراق موجب تثبیت موقعیت کردها در عراق است.

- اکثر افراد نمونه با این گزینه موافق بوده اند که حضور کردها در مقامات و پست های بالای تصمیم گیری در عراق در تثبیت موقعیت کردها موثر بوده است.

- اکثریت پاسخ دهندگان بر این باور بودند که برابری شهروندی میان کردها و عربها در عراق فعلی حاصل شده است.

- اکثر افراد نمونه بر این عقیده اند که تحولات کردستان عراق بر مردم کرد سایر کشور ها تاثیر دارد و به اتفاق، مهم ترین تاثیر تحولات کردستان عراق را بالا رفتن سطح توقع و انتظارات کردها در دیگر کشورهای همسایه عراق دانسته اند.

با توجه به نتایج به دست آمده به درجه ای از اطمینان فرضیه اول تایید می شود. بنابر این می توان گفت که اذهان عمومی مردم کرد (نخبه و غیر آن) در ایران و مخصوصا در شهرهای کردنشین جنوب استان آذربایجان غربی، از تحولات کردستان عراق تاثیر مثبت پذیرفته است.

فرضیه دوم) به نظر می رسد در حوزه های فرهنگی و اجتماعی اثرپذیری بیشتری مشاهده می شود.

اکثریت افراد نمونه (در پرسشنامه ها) بیشترین میزان تغییر را در حوزه فکری و فرهنگی در طی ده سال گذشته دیده اند و پس از تغییرات فکری و فرهنگی، تغییرات در حوزه سیاسی بیشتر مورد توجه بوده، پس از آن حوزه اجتماعی مطرح است. در حالی که از دیدگاه نخبگان، اولویت اول تغییرات در کردستان عراق تغییر در حوزه سیاسی و اولویت

دوم با تغییر در حوزه فکری و فرهنگی بوده و این دو حوزه مورد تاکید جدی قرار گرفته است. اولویت‌های بعدی به ترتیب تغییر در حوزه اجتماعی و اقتصادی بوده‌اند. در حالیکه چندان این دو بخش مورد تاکید جدی قرار نگرفته‌اند. به طور کلی می‌توان گفت که اکثر افراد تغییرات حاصله را چند بعدی دیده‌اند، اما به شکل جدی یک اتفاق کلی در مورد وقوع تغییر در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی وجود دارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد اثر پذیری در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی بیشتر از سایر حوزه‌ها بوده‌است. به عبارت دیگر بخش اول فرضیه دوم (اثرپذیری فرهنگی) تایید و بخش دوم آن (اثرپذیری اجتماعی) رد می‌شود.

فرضیه سوم) بین دیدگاه‌های نخبگان کرد با دیدگاه عمومی مردم در شهرهای کردنشین جنوب استان آ.غ هم خوانی وجود دارد.

۱) این که اکثریت افراد نمونه (عموم مردم و نخبگان) بر این عقیده بوده‌اند که تحولات کردستان عراق باعث افزایش سطح انتظارات مردم کرد در کشورهای منطقه، مخصوصاً ایران شده است، هم خوانی میان دیدگاه نخبگان با عامه مردم وجود دارد.

۲) اینکه اکثریت پاسخ دهندگان بر این باور بودند که برابری شهروندی میان کردها و عرب‌ها در عراق فعلی حاصل شده است، به نظر می‌رسد هم خوانی میان دیدگاه نخبگان با عامه مردم وجود دارد.

۳) از آنجا که اکثریت افراد نمونه (در پرسشنامه‌ها) بیشترین میزان تغییر را در حوزه فکری و فرهنگی دیده‌اند و تغییرات در حوزه سیاسی برای آنها در اولویت دوم مطرح است. در حالیکه از دیدگاه نخبگان اولویت اول تغییر در حوزه سیاسی و اولویت دوم با تغییر در حوزه فکری و فرهنگی است بنابراین در این مورد هم خوانی میان دیدگاه نخبگان با عامه مردم وجود ندارد. اما در تاکید همزمان آنها بر این دو حوزه به یقین هم خوانی میان دیدگاه نخبگان با عامه مردم وجود دارد.

۴) اینکه اکثریت (عامه مردم و نخبگان مورد سؤال) در پرسشنامه‌ها و مصاحبه‌های صورت گرفته به موقعیت جدید کردها در عراق خوشبین و آن را قابل اعتماد دانسته و معتقد بوده‌اند که به رسمیت شناختن موقعیت کردها در قانون اساسی عراق فدرال، موجب تثبیت موقعیت آنان در عراق و منطقه است. هم چنین در مورد تاثیر به رسمیت شناختن زبان کردی در کنار زبان عربی در قانون اساسی عراق فدرال و حضور کردها در مقامات و پست‌های بالای تصمیم‌گیری در سطح ملی در تثبیت موقعیت کردها در عراق و حصول برابری شهروندی میان کردها و عرب‌ها در عراق فعلی، هم خوانی میان دیدگاه نخبگان با عامه مردم وجود دارد.

۵) از دید اکثریت نخبگان نمونه، واگذاری پست‌های اجرایی به افراد متخصص بومی، اولین اولویت درخواست‌ها است. در ردیف دوم تحقق برابری شهروندی و امکان مشارکت کردها در مناصب بالای دولتی است. هم چنین اولویت دیگر، زدودن نگاه امنیتی از منطقه است. از شواهد بدست آمده، می‌توان استنباط کرد که حوزه سیاسی فعال‌ترین بخش اندیشه و دغدغه‌های نخبگان نمونه می‌باشد. در حالیکه خواسته‌های مورد نظر از دیدگاه عامه مردم، سه گزینه متناقض نمای استقلال کردستان، برابری حقوق شهروندی و تشکیل استانی جدید در محدوده جنوب استان آذربایجان غربی بوده است. به نظر می‌رسد که این شکل بیان حاوی نوعی سلسله مراتب خواسته‌ها به صورت جایگزین باشد. این در حالی است که بکارگیری نیروهای نخبه محلی در مقامات سیاسی و اجرایی خیلی مورد توافق نبوده‌است. در این زمینه می‌توان

گفت که هم خوانی میان دیدگاه نخبگان با عامه مردم وجود ندارد. تنها مورد توافق در زمینه کسب حقوق شهروندی برابر با سایرین است.

بنابراین در مورد این فرضیه که بین دیدگاه نخبگان با عامه مردم هم خوانی وجود دارد، می توان اظهار عقیده کرد که در برخی از زمینه ها هم خوانی دیده می شود و در برخی دیگر تفاوت اساسی به چشم می خورد.

نتیجه گیری

ایران به تعبیر حمیدرضا جلالی پور جامعه مدرن و در عین حال بدقواره است. علیرغم اینکه تحولات بسیاری در شیوه و سطح زندگی ایرانیان روی داده است و دسترسی به امکانات و موسسات مدرن فراهم شده است، اما به نظر می رسد آنگونه که انتظار می رفت جامعه ایرانی به لحاظ انسانی، اجتماعی و سیاسی توسعه نیافته است. یکی از زمینه های توسعه نیافتگی جامعه ایرانی را می توان وجود مسئله قومی برشمرد. البته کم نیستند نویسندگان و فعالان سیاسی داخل و خارج از حوزه قدرت که با نگاه بیرونی به تحلیل مسئله قومی در ایران پرداخته و در نتیجه آنرا از یک موضوع مورد بحث درونی خارج کرده یا اصولاً قابل بحث نمی دانند. کاوه بیات از نویسندگان و محققان مستقل ایرانی در مقاله "حق و ناحق مسایل قومی در ایران" همانند حمید احمدی در کتاب "قومیت و قوم گرایی در ایران" هنگام طرح این مسئله معتقد است که "در تحلیل چگونگی شکل گیری و نحوه طرح و بحث مسایل قومی در ایران، به راحتی می توان با اشاره به ابعاد خارجی امر پاسخی ساده و گویا نیز برای آن یافت. شکل گیری خواسته قومی در ایران بیش از آنکه محصول مناسبات سیاسی و فرهنگی در خود ایران باشد، بازتاب شکل گیری یک چنین پدیده هایی در خارج از مرزهای ایران بوده است" (بیات، ۱۳۸۵: ۱). این دسته از نویسندگان بدون در نظر گرفتن بدقوارگی های موجود در جامعه ایران مخصوصاً با شروع دوران مدرنیزاسیون پهلوی و ادامه طولی آن تا به امروز، مانع ایجاد زمینه ارتباط تفهمی میان تنوع فرهنگی موجود در ایران می شوند. علاوه بر این فعالان سیاسی دیگر نیز هستند که از اساس به نفی وجود مسایل قومی یا حذف کلی آن از جامعه ایرانی می پردازند. کوروش زعیم عضو شورای مرکزی جبهه ی ملی، معتقد است که: «ما در ایران مسأله ای به نام قومیت به طوری که مجزا از بدنه ی ملت و مسأله ی ملی باشد، نداریم؛ هر چند اخیراً واژه ی قومیت و ملت را خیلی با هم جابه جا می کنند. از دیدگاه من ملت یک تعریف بین المللی دارد. یعنی مردمی که زبان، قانون اساسی، مرزهای مشترک و دولت مشترک دارند. اما قومیت شامل اقوام مهاجری است که کاملاً در فرهنگ یک ملت ذوب نشده اند و البته به نظر من در ایران چنین پدیده ای وجود ندارد. همه ی اقوامی که به ایران آمده اند، دستکم صدها سال بلکه هزاران سال قدمت دارند. اگرچه جریان های تجزیه طلب از عناوین ملت ترک یا کرد یاد می کنند اما من در تاریخ و فرهنگ ایران چنین چیزی نمی بینم. ما مثل یک خمیر شیرینی هستیم که هزاران سال است همه ی اجزای آن، درهم آمیخته است. این چند تیره ی آریایی که وارد ایران شده اند، مادها، پارس ها و پارت ها به عنوان تیره های اصلی و نیز کردها و آذری ها از همان تیره ها هستند که همگی چند هزار سال است در این سرزمین به سر می برند و با هم آمیخته شده اند. بنابراین نمی توان پارت ها را از پارس ها و این دو را از بلوچ ها، گیلک ها و دیگران جدا کرد. در عین حال گستره ی فرهنگی این ملت چند برابر مرزهای کنونی است. هیچ قوم با اقلیتی در ایران وجود ندارد که از سایرین جدا باشد. این تیره ها از یک نژاد بوده اند که در زمان های مختلف وارد فلات ایران شدند. البته ما (در ایران)

اقلیت مذهبی داریم ولی اقلیت قومی نداریم.» (شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۸۵ سیروان نیوز) کم نیستند کسانی که مانند کوروش زعیم می‌اندیشند. به اعتقاد من در این شرایط و با ساده کردن مسئله طبیعی می‌نماید که قدرت سیاسی نیز به سمت ساده کردن صورت مسئله تمایل یابد. تجربه دولت پهلوی و مسائل و بحرانهای بعد از انقلاب صورت واقعی این تصورات است. در حالیکه به اعتقاد اکثر نویسندگان، شروع روند نوسازی در ایران، با شکل‌گیری دولت شبه‌مدرن مطلقه در زمان رضا شاه، صورت و شکلی کاملاً بارز و برجسته پیدا کرد. اتفاقی که در زمان تشکیل دولت مطلقه‌ی رضاخان در خصوص مسایل قومی روی داد این بود که یک دولت متمرکز قوی با در اختیار داشتن بسیاری از ابزارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی، برای نخستین بار شکل‌گرفت که بخشی از برنامه‌های نوسازی و ایجاد عمران و آبادانی آن منطبق بود بر سرکوب و قلع و قمع عشایر، طوایف و اقوام پیرامونی دور از مرکز که تا پیش از آن نقش تعیین‌کننده و بسیار مؤثری در تعیین سیاست‌های قدرت مرکزی داشته و خود بخشی از ساخت قدرت مرکزی به‌شمار می‌رفتند. انکار نمی‌توان کرد که تا قبل از شکل‌گیری و موجودیت دولت شبه‌مدرن پهلوی اول، رؤسا، رهبران، شیوخ طوایف و عشایر و اقوام در آذربایجان، کردستان، خوزستان و بلوچستان دارای اختیارات و قدرت زیادی بودند. حتی تمرکزگرایی دولت در ایران که از زمان قاجار شروع شده بود نیز نتوانست قدرت و حوزه‌ی نفوذ اقتدار برخی از رؤسا و رهبران ایلات و اقوام را به‌کلی از بین ببرد. یعنی حاکمان قاجار تا زمانی که از لحاظ نظامی و مالی به قدرت نیروهای قومی و ایلی وابسته بودند، نمی‌توانستند به‌صورت مطلقه قدرت حکومت خویش را افزایش دهند. آن‌چه در زمان رضاشاه در رابطه با اقوام روی داد این بود که به‌یک‌باره، شکل‌گیری پدیده‌ای به‌نام دولت ملی مدرن که می‌خواست ویژگی ملی بودن دولت را با تأکید بر علایم و ظواهر صوری خاصی در قالب وحدت ملی به نمایش درآورد، در تقابل و تخاصم آشکار با منافع و حتی موجودیت طوایف و ایلات و اقوام، قرارگرفت. تقابلی که به‌صورتی خشن و سرکوب‌گرانه به حذف آن‌ها منجر شد. در واقع نطفه‌های اصلی خصومت و دشمنی اقوام ایرانی که به‌نوعی می‌توان آن‌ها را به‌سبب موقعیت زیست‌گاه جغرافیایی شان در مدارهای پیرامونی و حاشیه‌ای ایران مشاهده کرد با حکومت و دولت مرکزی از آن زمان بسته شد.

یکی از نتایج طرح مسئله قومیت‌ها در ایران از منظر بیرونی و با نگاه امنیتی که خواسته یا ناخواسته خود را به آن تحمیل می‌کند، انباشت مطالبات قومی است. احمد زیدآبادی از نویسندگان و تحلیلگران واقع‌گرای کشور در این مورد معتقد است که عدم پاسخ مناسب به مطالبات قومی در سالهای گذشته و در کنار آن، ارتقای حقوق قومیت‌ها در دو کشور عراق و افغانستان سبب شده است که جامعه ایرانی اکنون با مطالبات انباشت شده قومی روبرو شود. انباشت مطالبات در هر زمینه‌ای خبر خوشایندی نیست، زیرا از یک سو باعث ترویج افراط‌گرایی در بین پاره‌ای از مطالبه‌کنندگان می‌شود و از دیگر سو پاسخ منطقی به انبوه مطالبات را با مشکل مواجه می‌سازد. (احمد زیدآبادی سه شنبه ۴ مرداد، ۸۴ سایت جمهوری) او معتقد است که ایران مانند هر کشور چند قومی دیگر، در روند رشد و توسعه خود با مطالبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اقلیت‌های قومی روبرو شده است و ناگزیر است به گونه‌ای معقول و معتدل به این مطالبات پاسخ دهد.

اکنون کردها در عراق پس از سقوط صدام حسین، مرحله حساسی را تجربه می‌کنند در عین حال به آینده‌ی این کشور با آمیزه‌ای از خوشبینی و نگرانی می‌نگرند؛ چرا که بعد از فروپاشی رژیم بعث و پس از سپری شدن یک دوره اختلافات داخلی، اعمال تروریستی و انفجارهای روزانه، دولت موقت عراق توانست قانون اساسی جدید را به تصویب رساند. در

این قانون و در کنار بررسی دیگر مسائل حقوقی که با قانون اساسی بحث تفاوت فاحشی دارد، شهروندی برابر تا حدودی حاصل شده است، خواست فدرالیسم که سالهاست از جانب کردها و احزاب حاضر در کردستان بر آن پافشاری می شود، بعنوان ساختار سیاسی آتی این کشور به رسمیت شناخته شد و نیروهای مختلف سیاسی، قومی و مذهبی غیر کرد پس از اندکی مقاومت آن را پذیرفتند، زبان کردی به عنوان زبان رسمی عراق در کنار زبان عربی پذیرفته شد، در عین حال از نظر سیاسی و فرهنگی به نظر می رسد که تغییرات بیشتر بوده است. حکومت منطقه ای کردستان با پارلمان محلی تشکیل شد، تجربه وجود و اداره محلی علی رغم علاقه دو حزب حاکم به ادامه این روند، تحت فشارهای داخلی (افکار عمومی مردم و احزاب دیگر) و خارجی (آمریکا و هم پیمانان) و یک مانع حقوقی که قانون اساسی جدید بود و برپایه ی آن تنها یک حکومت منطقه ای در کردستان به رسمیت شناخته می شد؛ به حکومت یکپارچه منطقه ای کردستان تبدیل شد. هر چند هنوز نسبت به روند ادغام انتقاد و اشکال جدی وارد است. در بعد فرهنگی ارتقای زبان کردی به زبان رسمی، پویایی زبان را در زمینه های مختلف فرهنگی باعث شده است. گسترش صنعت چاپ کتابهای کردی و در این اواخر فارسی، چاپ و نشر مطبوعات، گشایش مراکز علمی و دانشگاهی، آغاز به کار کانال های متنوع کردی و شبکه های اطلاعاتی الکترونیک زمینه تحولات فرهنگی را تدوین فراهم آورده است. البته به اتفاق عامه مردم و نخبگان بر تغییر در دو حوزه فرهنگی و سیاسی نظر داده اند، اما تاکید آنها بر تقدم یکی بر دیگری متفاوت است. نخبگان ابتدا به تغییرات سیاسی اهمیت داده اند در حالیکه عامه مردم به تغییرات فرهنگی اولویت داده اند. هم عامه مردم هم نخبگان به اتفاق معتقد بوده اند که حوزه اجتماعی کمترین تغییر را پذیرفته است. از نظر اقتصادی نیز می توان گفت که هر چند نه در پرسشنامه ها و نه از سوی نخبگان تغییرات در این حوزه چندان جدی گرفته نشده، اما تخصیص ۱۷ درصد از درآمد نفت به حکومت منطقه ای کردستان، ایجاد فضا برای سرمایه گذاری داخلی و خارجی در کردستان حاکی از انتظار تغییرات بیشتر در این حوزه است، اما به نظر می رسد هنوز در عراق به طور کلی و در کردستان نیز حوزه های زیر تغییر با چالشهایی مواجه است. از نظر جامعه و نخبگان نمونه، این چالشها عبارتند از خطر وابستگی یکسویه به سیاستهای آمریکا، عدم توسعه اجتماعی و به تبع آن عدم توسعه سیاسی در یک جریان آرام و دمکراتیک و علاوه بر آنها تهدید یا نوعی مداخله همسایگان عراق نسبت به آهنگ تغییرات است. مخصوصا دولت ترکیه در این بین مقاومت سرسختانه تری را در مقایسه با دیگران از خود نشان داده است.

در بررسی اینکه تغییرات کردستان عراق چه انعکاسی در مناطق کردنشین ایران مخصوصا در شهرهای جنوب آذربایجان غربی برجای نهاده است، به اتفاق جامعه و نخبگان نمونه آثار آنرا مستقیم و مثبت ذکر کرده اند و بنابراین قائل به افزایش سطح خواسته ها و انتظارات از وضع موجود در سطح استان بوده اند. از آنجا که با توجه به نتایج به دست آمده به نظر می رسد تاثیر پذیری مثبت از تحولات کردستان عراق پدیده غیر قابل انکاری است و از نظر جامعه شناسی و همچنین به لحاظ ضرورت تامین حقوق زبانی، قومی، مذهبی و ملی نمی توان از روابط خویشاوندی، فرهنگی و حتی گاه سیاسی در ورای مرزهای رسمی جلوگیری کرد، باید دید که تاثیر این تحولات به صورت سلبی و ایجابی بر وضعیت کلی استان چگونه است؟

جامعه و نخبگان نمونه به اتفاق بر این اعتقاد بودند که تغییرات کردستان عراق علی رغم افزایش انتظارات کردها از دولت مرکزی و سازمان محلی آن در سطح استان، تهدیدی برای امنیت ملی ایران محسوب نمی شود و به اتفاق به وجود

دیدگاه امنیتی در سیستم سیاسی و اداری در این حوزه اشاره کرده‌اند. ضمن اینکه روابط موجود در سطح استان را نیز تبعیض آمیز دیده‌اند چه در سطح اشتغال و بکارگیری نیروها، چه در سرمایه‌گذاریهای زیربنایی و توسعه اقتصادی. این مسئله از نگاه گزارش کمیسیون تحقیق مجلس شورای اسلامی از تحولات کردستان عراق پنهان نشده‌است، وقتی که در مقایسه با مناطق کردنشین ایران به مشکلات موجود اشاره کرده‌اند: "منطقه حدود ۱۵ سال درگیری‌های داخلی داشته و این موضوع باعث شده که روند توسعه در غرب کشور کند باشد. تحولات آنسوی مرزهای ایران در غرب کشور (عراق) هم خواسته‌ها را سرعت بخشیده و طبیعتاً باید کار توسعه و عمران این مناطق با سرعت بیشتری پیش برود. خیلی از شهرهای کردنشین از محرومیت رنج می‌برند و بسیاری از جوانان افق زندگی خود را تاریک می‌بینند. باید زمینه‌های اشتغال‌زایی به تناسب ظرفیت‌ها جدی‌تر شود. البته خوشبختانه با تصویب قانون اساسی عراق ثبات سیاسی بیشتری در منطقه حاکم می‌شود." (گزارش محرمانه کمیسیون تحقیق مجلس از تحولات کردستان)

افکار عمومی مورد مراجعه در جواب این سؤال که کدام یک از راه‌ها عملی‌تر به نظر می‌رسند؟ ابتدا گزینه توسعه اقتصادی و پس از آن ایجاد وفاق و اعتماد اجتماعی را موثر دانسته‌اند. در حوزه سیاسی بیشترین موافقت‌ها با گزینه‌های استقلال کردستان و تجزیه ایران و کسب برابری حقوق شهروندی و نیز تشکیل استانی جدید در جنوب استان آذربایجان غربی بوده‌است. این در حالی است که بکارگیری نیروهای نخبه محلی در مقامات سیاسی و اجرایی خیلی مورد توافق نبوده‌است. در این حوزه به نظر می‌رسد که خواسته‌ها سلسله‌مراتبی و جایگزینی است. چرا که حضور همزمان این سه با هم امکان‌پذیر نیست. بنابراین می‌شود گفت که خواست مطرح شده در پرسشنامه‌ها ابتدا استقلال، اگر محقق نشد، برابری شهروندی در ایران و یا اینکه حداقل استان به دو بخش تقسیم شود. در حوزه اجتماعی بیشترین تمایل به ایجاد همبستگی اجتماعی بر محور جنبش کردی و در مقابل عدم توجه به الگوهای رفتاری کلامی و پوششی کردستان عراق بوده‌است. این امر نمایانگر آنست که هر چند امکانات ارتباطی مانند دسترسی به اینترنت، ماهواره، رفت و آمدهای متقابل و دیگر وسایل ارتباط جمعی نقش و جایگاه خاصی در نظر جامعه و نخبگان نمونه دارد، اما نوع رفتار فردی و اجتماعی کردها در ایران تابع مد و سلیقه کردستان عراق نیست. در حالی که نگاه نخبگان نمونه متفاوت و از منظر دیگری است. اولویت اول از دیدگاه آنان ایجاد "فرصت برای مشارکت صاحب‌نظران سیاسی کرد از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز و قانونی در تصمیم‌گیری‌های کشوری و منطقه‌ای" بعد از آن "تقویت زیربنایهای اساسی و ساختاری در مناطق کردنشین" مانند تأسیس دانشگاه ملی معتبر در مهاباد، سرمایه‌گذاری صنعتی متناسب با پتانسیلهای موجود در منطقه، گسترش و تقویت تعداد و نقش سازمانهای غیر دولتی، سپس مسئله "پذیرش مسایل مربوط به حقوق اقلیت‌ها به عنوان یک مسئله واقعی موجود و زدودن نگاه امنیتی" در این زمینه را مطرح کرده‌اند. بنابراین از نگاه نخبگان مورد سؤال در رابطه با کردها و سایر اقلیت‌های موجود (قومی، ملی و زبانی) هنوز نگاه امنیتی حاکم است یا حداقل اینکه هنوز تنوع فرهنگی به عنوان یک مسئله موجود فرهنگی - اجتماعی در دستورکار قرار نگرفته است. مشخص است که از نگاه جامعه و نخبگان نمونه راه‌های نظامی و خشونت‌آمیز مورد توجه نبوده است. اما این امر مانع از آن نیست به وضعیت موجود هم رضایت داشته باشند. در پاسخ به این سؤال که "با توجه به اصولی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با حقوق ملت موجود است، آیا فکر می‌کنید که قانون اساسی چارچوب مناسبی برای حل مشکلات موجود است؟" پاسخ‌ها منفی است

و اکثر افراد فکر می کنند که در چارچوب وضعیت فعلی کشور و استان، مشکلات موجود را نمی توان حل کرد که نشان از نوعی یاس و ناامیدی برای بهبود وضعیت موجود از نظر پاسخ دهندگان دارد. در عین حال خوشبینی وجود دارد که در صورت پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده، همگرایی ملی افزایش یابد. اکثریت قریب به اتفاق نخبگان مورد مصاحبه ضمن خوشبینی نسبت به آن، معتقدند که رابطه میان پاسخگویی به انتظارات و همگرایی در کشور مثبت و مستقیم است. به عبارت دیگر، هرچه پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده بیشتر باشد در ایجاد حس تعلق کردها به جامعه ایرانی و تقویت همگرایی ملی تاثیر مثبت خواهد داشت.

به عنوان نتیجه گیری مفهومی، باید گفت که تغییرات اجتماعی تعیین کننده تر بوده و همواره زمینه ها و شرایط تغییرات سیاسی را فراهم می آورند. در عین حال تغییرات سیاسی به نوبه خود وقتی موثر و پایدارند که جنبش های اجتماعی موتور محرکه و عامل ایجاد کننده آنها باشند. در کردستان عراق تغییر در حوزه سیاسی بیشتر صورت گرفته است در حالی که، تغییرات اجتماعی متناسب با آن، قبلاً یا همزمان با آن مشاهده نمی شود. به نظر می رسد که در کردستان عراق، گروه ها و احزاب حاکم استراتژی مشخصی در این زمینه ندارند. در کشور ما ایران نیز نگاه نسبت به پدیده قومی، امنیتی - سیاسی است. این نوع نگاه توأم با مشکلاتی که در مناطق قومی از نظر عدم توسعه سیاسی و اجتماعی وجود دارد نشان دهنده همان کاستی ها است که در مورد کردستان عراق دیده می شود. این در حالیست که خواست جامعه نمونه تاکید بر تغییرات اجتماعی است.

منابع

- ۱- احسانی، علی اصغر (۱۳۷۸) قیام افسران خراسان، تهران، نشر علم.
- ۲- باتامور، تام (۱۳۶۸) جامعه شناسی سیاسی، ترجمه صبوری کاشانی، تهران، انتشارات کیهان.
- ۳- بهنود، مسعود (۱۳۷۷) ۲۷۵ روز بازرگان، تهران، نشر علم.
- ۴- بیات، کاوه، "حق و ناحق مسایل قومی در ایران"، هفته نامه سیروان، شماره، ۳۵۸، شنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۸۴
- ۵- جلالی پور، حمیدرضا (۱۳۷۲) کردستان و علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه.
- ۶- ریشه، گیتی (۱۳۶۶) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
- ۷- زیدآبادی، احمد، سه شنبه ۴ مرداد، ۱۳۸۴ سایت جمهوری
- ۸- فوران، جان (۱۳۷۷) مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۹- گزارش محرمانه کمیسیون تحقیق مجلس از تحولات کردستان، (به نقل از سایت سیروان نیوز
- ۱۰- "مسئله ای به نام قومیت ها"، در مصاحبه با مجید تولایی، کوروش زعیم و عباس عبدی (شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۸۵) به نقل از سایت

سیروان نیوز

- ۱۱- نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه شناسی سیاسی معاصر، محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.

12- Hussain-Asaf, 1985, Islamic Iran, New York, ST. Martin's Press.

13- <http://fa.wikipedia.org>.

14- Sills-David, 1964, international encyclopedia of the social sciences, the, London, Macmillan company and the free pres

ایرانیت و کردیت: همزیستی یا همستیزی

سعید شمس *

چکیده

این مقاله در صدد تبیین رابطه‌ی پارادوکسیکال بین ایرانی بودن و کرد بودن همزمان بر آمده است، در این راستا با تقسیم این مقاله به سه بخش مجزا و در عین حال مرتبط به هم در ابتدا به قرائت‌های رسمی از ناسیونالیسم در انگاره‌ی روسی آن پرداخته است. بخش دوم که منوط به درک ناسیونالیسم رسمی می‌باشد، دگردیسی در گفتمان دوران مشروطه و ظهور ناسیونالیسم رسمی در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد و استدلال می‌نماید که در ایران ناسیونالیسم با دو گفتمان رمانتیک و ضد امپریالیستی پدیدار گردید و در بخش سوم با در کانون گذاردن مسئله‌ی کرد و اشاره به آراء تنی چند از تحلیلگران این مسئله در پایان این مدعا را مطرح خواهد نمود که اگر ایرانیت و دنیای ایرانی را چنان رشته‌ای از پیوندهای مشترک فرهنگی، تاریخی، زبانی تعریف کنیم که بیش از سیصد میلیون گروه‌های انسانی ساکن منطقه خاور میانه را در بر می‌گیرد و فرایند دولت-ملت‌های متعدد را طی کرده است، در چنین برداشتی البته ایرانیت و کردیت می‌توانند با همدیگر همزیستی داشته باشند و با همکاری برادرانه جایگاه شایسته‌ای را برای 'جان پریشان ایرانی' در این دنیای گلوبال اما چند فرهنگی بیابند.

همه مفاهیم به مشکلات و مسایلی اشاره داشته و در ارتباطند که متمایز از آن مسایل و به خودی خود معنا و محتوی ندارند و تنها زمانی معنای خواهند داشت که از هم تفکیک شده و همچون راه حل آن مسایل مطرح شوند. [مفاهیم] در هم می‌تنند، از هم دیگر پشتیبانی می‌کنند [...] و مسایل مورد بررسی خود را تبیین می‌کنند و به یک فلسفه یگانه تعلق دارند، هر چند که تاریخ متمایزی داشته باشند.

«دیپلوز و کوتاری»^۱

بخش اول: ناسیونالیسم رسمی

۱. پیش در آمد

پارادکس غریب و گاه لاینحلی رودرروی کسانی قد علم می‌کند که بخواهند و یا مجبور باشند که رابطه هویت ملی کردها را در پیوند با ایران و مفهوم ایرانیت توضیح دهند. از یک طرف بسیاری بر این باورند که کردها ایرانی هستند، اما از طرف دیگر، هر شکلی از بروز هویت کردی بلافاصله به مثابه خطری که تمامیت ایران و هویت ملی آن را آماج تیر خود دارد، سنجیده می‌شود. پارادکس همزیستی یا همستیزی میان هویت کردی (کردیت) و هویت ایرانی (ایرانیت) را چگونه باید درک، طرح و بررسی کرد. نگاهی که کردیت را تنها چون عامل اختلال می‌بیند منطقاً سیاست سرکوب علیه آن را توصیه کرده، و اگر در قدرت باشد، کاری می‌کند تا جامعه ایران شرایط سالم و بدون کشمکش خود را باز یابد و یگانگی ملی خود را از دست ندهد.

در تاریخ معاصر ایران گفتمانهای ناسیونالیستی رسمی و دولتی چه در شکل سلطنتی و چه در شمایل فقهاتی و اسلامی آن، به مسئله‌کرد و رشد جنبش ملی در کردستان نه به مثابه مسئله سیاسی و یا فرهنگی بلکه چنان خطری که مستقیماً یگانگی و امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کند برخورد کرده‌اند. در تمامی این دوران، و حتی در دوران به اصطلاح چهارگانه آزادی موقت در تاریخ صدسال اخیر ایران^۱، ما هیچ نشانه و سندی نداریم که گفتمانهای سیاسی حاکم با مسئله‌کرد در ایران چون مسئله‌ی سیاسی، فرهنگی و ملی برخورد کرده، در فکر تدوین لایحه‌ی قانونی جهت برخورد، بررسی و نهایتاً حل این مسئله باشند. درست بر عکس، مسئله‌کرد همواره چنان مسئله امنیتی، ضد فرهنگی و ضد ملی تبیین و تفهیم شده و ارگانهای ذینفع و تصمیم گیرنده همچون رکن ۲ ارتش، ساواک، نیروهای ارتش، ژاندارمری و در آن دخیل بوده‌اند.

به علاوه ما در دو دهه گذشته شاهد آن بوده‌ایم که گفتمانهای دموکراتیک و چپ و یا ناسیونالیسم خلقی و رادیکال از مواضع سابق پیشین در برخورد با مسئله ملی در ایران و برخورد با ملل غیر فارس بطور کلی و مسئله‌کرد بطور مشخص عقب نشینی کرده، بطور تدریجی و گام به گام به مبانی گفتمانی ناسیونالیسم دولتی و رسمی نزدیک شده‌اند. اگر قبلاً این نیروها بر این باور بودند که ایران کشوری کثیرالمله است و از این منظر به شکلی از اشکال خواهان 'حل مسئله ملی' در ایران بودند، اکنون برای بخشی از این نیروها خود مفهوم تنوع و کثرت در بافت ملی ساکنین سرزمین ایران بیش از هر زمان دیگری مورد بازنگری و یا در بهترین حالت به سطح 'تنوع قومی ملت ایران' - آنهم فقط در رابطه با ملل غیر فارس مقیم ایران - تقلیل داده شده است. این بازنگری در برخورد با بافت ملی ساکنین ایران خود نیازمند بررسی انتقادی است. چرا؟ اولاً، مفهوم هویت ملی و تئوری راهنمای آن، ناسیونالیسم، در راستای نقدهای جاری پسا-ساختاری و پسا-مدرنیستی از مدرنیته و گفتمانهای آن، مورد بازنگری همه جانبه قرار گرفته، و با تفاسیر و تعبیر متفاوت بازسازی شده‌اند. در این بازنگری هم مبنای تئوریک مارکسیستی، که قبلاً راهنمای ایدئولوژیکی این نیروها بود، و هم نظریه‌های لیبرالی در مورد ملت گرایی و دولت-ملت، که اکنون از طرف بخشی از نیروهای اپوزیسیون ایرانی به مثابه احکام قطعی و جاودانی پنداشته می‌شود، مورد بازنگری قرار گرفته‌اند.

از طرف دیگر، انعکاس این نگرش جدید به مدرنیته بطور کلی، و هویت ملی و ناسیونالیسم بالاخص در ادبیات جاری این نیروها به شکلی انکشاف یافته است که بیشتر نمایانگر حالت عصبی و واکنشی در مقابل تحولات بعد از پایان جنگ سرد است تا بررسی جدی از محدودیتهای تئوریک مبانی پیشین در خصوص مسئله ملی در ایران، به ویژه محدودیتهای گفتمانی مارکسیستی در خصوص پرنسپ حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. به دیگر سخن رشد گرایشات ناسیونالیستی در امپراطوری شوروی و یوگسلاوی سابق و عواقب ناگوار جنگها و کشمکشهای قومی و ملی در این مناطق و پیامدهای اشغال عراق توسط امریکا و متحدانش در منطقه، حالت روحی خاصی را گسترش داده که ضدیت تندروانه‌ای را نسبت به ناسیونالیسم و جنبشهای ناسیونالیستی در اذهان بخشی از روشنفکران سیاسی ایرانی ایجاد کرده است.

سهل انگاری و غفلت اصلی این دیدگاه از آنجاست که فراموش می‌کند که ناسیونالیسم اساساً پدیده و مفهومی مدرن است. بربریتی که صربها در جنگ علیه کرواتها و به ویژه در پاکسازی قومی در بوسنی هرزگوین مرتکب شدند نافی این نیست که ناسیونالیسم پدیده‌ای مدرن است، بلکه تنها ناسیونالیسم صربی مدل معینی را نمایندگی می‌کرد. این گزینه و مدل بیانگر تلفیقی از نظریه حق تعیین سرنوشت - که خود پرنسپی مدرنیستی است - با عناصر تجدد ستیز به ارث مانده از دوران پیش - مدرن است به این اعتبار مدل ویژه‌ای از ناسیونالیسم را نمایندگی می‌کند. زمانی که از این مدل ویژه صحبت می‌کنیم خطا خواهد بود که تفاوت بنیادین آن را با مدل اروپایی غربی به فراموشی بسپاریم. چرا که این حالت ویژه که تلفیقی است از نظریه دولت - ملت با تمایلات عظمت طلبانه‌ی به جا مانده از میراث اداری و فکری امپراطوریهای سابق که هیچگاه در مقام عمل تجربه موفق نبوده و عاجز از آن بوده که پروسه‌ی تکوین دولت - ملت را به شیوه‌ای دموکراتیک به سرانجامی برساند. این مدل در علوم اجتماعی با اصطلاح 'ناسیونالیسم رسمی'^۴ از مدل‌های دیگر تفکیک شده است.

۲. ناسیونالیسم رسمی

مطالعه و بحث در باره ناسیونالیسم در سه دهه‌ی اخیر ابعاد کاملاً بی سابقه‌ای به خود گرفته است. این استقبال تنها محدود به محافل و مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی نیست بلکه سیاستمداران، فعالین سیاسی سابق و مهاجر و مقیم در خارج از کشور، روزنامه نگاران و هم چنین مردم عادی را هم در بر می‌گیرد. اما مفهوم ناسیونالیسم رسمی با به طور کلی در این بررسی‌ها غایب است و یا اینکه تنها اشاره‌ای گذرا به آن می‌شود. مشکل مرکزی دقیقاً در اینجاست. چرا که اکنون به نظر می‌رسد از یک سو توافق نسبی در میان نخبگان ایران وجود دارد و علت اصلی تلاش نافرجام صد ساله‌ای ایرانیان در راستای کسب آزادی را در پرتو گسترش نیافتن خرد و ناتمام بودن پروژه‌ی مدرنیته ایرانی بررسی می‌کند. اما از سوی دیگر فراموش می‌شود که دستاورد اساسی این تلاش ناموفق به گفته داریوش آشوری 'صورت نیم بند دولت - ملت کنونی'^۵ است. 'مبانی گفتمانی این 'صورت نیم - بند' همانا چهارچوب ایدئولوژیک - سیاسی است که ناسیونالیسم رسمی نام گرفته است. اگر قرار است بنیادهای گفتمانی این پروژه ناتمام را نقد کنیم می‌بایست اندیشه‌های راهنمای این 'صورت نیم - بند' را هم زیر سوال ببریم. مقاله‌ی حاضر تلاشی اندک در این راستا است و در این بخش صرفاً ناسیونالیسم

رسمی را مورد بحث قرار می‌دهد. در بخش دوم ناسیونالیسم رسمی ایران در نحله‌های شاهنشاهی و فقه‌های موضوع بحث خواهد بود.

ستن-واتسن (Seton-Watson) می‌گوید ناسیونالیسم رسمی محصول تلفیق نظریه‌دولت-ملت با دستگاه دیوانسالاری به‌جای مانده از امپراطوریه‌های سابق است که از سده‌های میانه تا دوران مدرن معمولاً بر سرزمینهای گسترده چند قومی، زبانی و فرهنگی سیادت و فرمانروایی داشته‌اند.^۶ سیاست روسی کردن ساکنین امپراطوری سابق تزاری، صربی کردن ساکنین یوگسلاوی سابق، سیاست کمالیستی ترکی کردن اهالی و گروه‌های ملی و اقلیت‌های قومی غیر ترک زبان امپراطوری سابق عثمانی و بالاخره سیاست 'یک ملت، یک کشور و یک زبان' که توسط رضا شاه پهلوی در ایران پی‌ریزی شد، همه‌اشکالی از ناسیونالیسم رسمی هستند.

بندیکت اندرسون (Benedict Anderson) در تبیین این مفهوم به‌گفته‌ای از ستن-واتسن اشاره می‌کند: "مسئله‌کلیدی در تبیین 'ناسیونالیسم رسمی' - که همانا تلفیق اراده‌گرایانه ملت با سیستم دولتی امپراطوری است - باید بیاد داشته باشیم که این پدیده (ناسیونالیسم رسمی) دقیقاً بعد از موج‌های جنبش‌های ناسیونال - خلقی که از دهه ۱۸۲۰ به بعد در اروپا نضج گرفته بودند و در واکنش و کشمکش با آنها سر برآوردند. اگر این جنبش‌های ناسیونال - خلقی بر مبنای تاریخ‌های آمریکا و فرانسه طراحی شده بودند، اکنون آنها خود به مدل تبدیل شده بودند. پس از این تحول تنها به کمی تردستی نیاز بود که تا اجازه دهد امپراطوری کینه‌پيچده در قبا و شمالی ملی مدرن و جذاب به نظر برسد."^۷

در تعریف و ادراک ناسیونالیسم رسمی ناچاریم از مدل روسی آن شروع کنیم. چرا که نحله‌های بعدی ناسیونالیسم رسمی، حداقل در منطقه ما، همه‌کمابیش بازتولید این مدل هستند. سرآغاز قرن نوزدهم برای روسیه تزاری دوران توسعه طلبی و انکشاف و وسعت خاک امپراطوری و تداوم انقیاد مردم و ساکنین گرجستان، ارمنستان و دیگر سرزمین‌های مردم غیر روس زبان بود. هر چند روسیه تزاری از نظر صنعتی و پیشرفت‌های فنی، اقتصادی و سیستم اداری و اجتماعی بسیار عقب مانده‌تر از کشورهای نظیر انگلیس و آلمان و فرانسه بود اما مصمم بود در صحنه‌ی اروپایی همچنان به مثابه قدرتی نظامی - سیاسی حضور و نفوذ داشته باشد. این شرایط مدرنیزاسیون امپراطوری را، به‌ویژه بعد از حمله ناپلئون، به عنوان مسئله مبرم در مقابل سیستم تزاری و نخبگان روسی آن قرار داده بود. گزارش رسمی و کارشناسانه‌ای در سال ۱۸۳۲ با هدف متقاعد کردن دربار تزاری که سیستم سیاسی امپراطوری باید بر اساس سه اصل 'اتوکراسی، ارتدوکسی و ملیتی (nationality)' پی‌ریزی شود، تدوین شد. دو اصل اول به قول اندرسون قدیمی بودند. در حقیقت در روسیه تزاری هویت ارتدوکسی همواره مبنای ترسیم تفاوت هویتی اتباع امپراطوری روسیه با سایر کشورهایی بود که اکثریت ساکنین آن مسیحی بودند، در همان حال اتوکراسی سلطه مطلق تزار را منعکس می‌نمود و نماد شاخص نظام تزاری بود.

اما این مفهوم آخری (ملیتی) کاملاً جدید بود. ستن-واتسن (Seton-Watson) و اندرسون بر این نکته پای می‌فشارند که در سرزمینی که نصف ساکنین آن اهالی غیر روس بودند و اکثریت نصف دیگر یعنی ساکنین روسی چنان رعیت در سیستم سرواژ زندگی می‌کردند ایده 'ملت' کاملاً جدید و تا حدی غریب می‌نمود. حاصل تلفیق دو اصل اول و دوم (ارتدوکسی و اتوکراسی) با سوم (اصل ملیتی) برآمد و چیرگی پدیده نوظهوری را به دنبال داشت. حاصل تلفیق

دو ایده پیش-مدرن با مفهوم ناسیونالیسم تبیین نوینی از دکتترین ناسیونالیستی ای که برخاسته از ویژگیهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن دوران روسیه تزاری بود، گسترش داد. همچنان که اشاره شد روسیه در همان حال که قدرتی نظامی و اروپایی بود اما از سیستم اقتصادی و اجتماعی عقب مانده تری در قیاس با کشورهای دیگر اروپایی رنج می برد و نیازمند آن بود که سیستم اداری و اقتصادی امپراتوری رادر راستای اهداف توسعه طلبانه سیاسی و نظامی خود نوسازی کند. اشغال روسیه از سوی ناپلئون و پیامدهای آن امر توسعه و رفع عقب ماندگی های اقتصادی و اجتماعی را به نیاز فوری و فوری تبدیل کرده بود.

کاشف و تدوین کننده آن گزارش کارشناسانه و سه گانگی (تثلیث)، ارتدوکسی، اتوکراسی و ناسیونالیستی (نارودنوست)^۸ سرگی اواروف (Sergi Uvarov)، وزیر محافظه کار آموزش و پرورش امپراتوری بود. اواروف تاکید داشت که تمایز روس ها با ملل دیگر غربی از آنجاست که احترام و وفاداری به اتوکراسی غربی را با عشق و ایمان به کلیسا توامان دارا هستند. به همین دلیل در روسیه تنها هویتی ملی که بر مبانی پایه های ارتدوکسی و اتوکراسی استوار بوده امکان رشد و انکشاف دارد. بنابراین اواروف گزارش خود را با شعار رسمی 'ارتدوکسی، اتوکراسی و ناسیونالیستی' به پایان می برد. بعدها اصطلاح ناسیونالیسم رسمی در تبیین و تعمیم مدل روسی در فرهنگ سیاسی جای قابل توجهی به خود اختصاص می دهد.^۹

برخاسته از این سیاست توصیه شده توسط اواروف مفهوم 'ملت' روس خلق شد و نیکلای اول، تزار جدید، در مراسم تاجگذاری سه بار در مقابل 'ملت' به نشان احترام سر خم کرد، سنت کاملاً جدید و کشف شده ای که از زمان تاجگذاری او تا لغای سیستم تزاریسم در روسیه متداول بود. این در حالی بود که مفهوم 'ملت' جزء تازه خلق شده و ناخوانده آن تثلیث مقدس تنها تداعی اطاعت، فرمانبرداری و پیروی بی شبهه از دولت را می کرد. در حقیقت در نگاه ناسیونالیسم رسمی جامعه ی روسیه به مثابه خانواده واحد و مستقلی تصور می شد که تزار پدر و بقیه روس ها کودکان او بودند. پدر صاحب اتوریتته و قدرت مطلق است در اداره کودکان و اگر مناسب بداند به آنها آزادی اعطا می کند و البته هرگاه هم ضروری باشد و در راستای اعتلای فرزندان حق تنبیه آنها را دارد و آزادی را از آنها سلب می کند.^{۱۰}

روسیه تزاری با بهره گیری از این مفهوم هویت ملی مصمم بود که سیاست کلان مدرنیزاسیون را پی گیرد. عنصر مرکزی که هویت ملی این 'ملت' جدید را نمایندگی می کرد، زبان روسی بود. و به همین دلیل، زبان روسی زبان رسمی دربار، اشرافیت و اداری امپراطوری شد. در این راستا اندرسون در ادامه این بحث با بهره گیری از کار تحقیقاتی پیشین ستن-واتسون این نکته مهم را به ما یاد آور می شود که زبان دربار سن پترزبورگ در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم زبان فرانسه، و زبان اشرافیت امپراطوری روسیه تزاری آلمانی بود. اما پس از پذیرش اصل 'ملیتی' و در راستای بازسازی و نوسازی روسیه تزاری مطالعه زبان و تاریخ روسیه جزو واحدهای اجباری تحصیل در دانشگاه ها شده، سرود ملی 'خدا تزار را حفظ کند' و یک اپرای ملی تحت عنوان 'زندگی برای تزار' که توسط موسیقیدان مشهور، میخائل گلینکا (Glinka) (Mikhail) تنظیم شده بود، عناصر لاینفک این هویت ملی شدند.^{۱۱}

مرکزی ترین عنصر سیاست کاربردی روسیه تزاری در راستای مدرنیزاسیون همانا ایده روسی کردن همه اتباع امپراتوری بود. سیاست روسی کردن در روسیه تزاری حداقل سه تبیین بهم پیوسته اما در همان حال متمایز را تداعی

می‌کرد، اولاً، برای نیکلای اول و کاترین کبیر سیاست 'روسی کردن'^{۱۲} به مفهوم ایجاد سیستم واحد و متمرکز و مدرن‌سازی و نرهای یگانه‌بنیان نهاده شد. ثانیاً، روسی کردن در شکل پروسه نسبتاً خودانگیخته تصور یکپارچگی همه مردم و ساکنین تحت سلطه امپراتوری و در راستای ریزی سیاست انطباق مردم به شیوه زندگی واحد که زبان روسی کاتالیزور اصلی آن بود انکشاف یافت.^{۱۳} نهایتاً سیاست روسی کردن در شکل و معنای فرهنگی آن نضج گرفت. روسی کردن فرهنگی به مثابه سلاح کارایی امپراتوری در پروسه و روند دولت-سازی محصول سیاست واکنش عجولانه دولتهای الکساندر سوم و نیکلای دوم در تقابل با ناسیونالیسم مردم غیر روس زبان تکوین یافت. در حالی که دولت‌های مختلف روسیه تبیین نخست روسی کردن را از اوایل قرن نوزدهم دنبال می‌کردند، تبیین‌های دوم و سوم بسیار بعدها انکشاف یافتند و بدون نقش مؤثر روشنفکران روسی و اقشار تحصیل کرده بومی غیر روس اما روسی شده دولتهای روسیه تزاری عاجز از تولید مبانی گفتمانی آن و عملی کردن آنها بودند.^{۱۴} در این راستا اندرسون می‌گوید که "در همان حال، اشتباه بزرگی خواهد بود از آنجا که سیاست روسی کردن یک سیاست امپراطوری بود گمان کنیم که به یکی از هدفهای اصلی خود یعنی بسیج 'ناسیونالیسم روسیه کبیر' در پشت سر سلطنت بود، نائل نشد." ۱۵

روسیه تزاری بر عکس دولتهای بریتانیا، فرانسه و بلژیک امپراتوری 'بورژوا-لیبرال' نبود و از این زاویه از تناقض و تقابل میان مفاهیم حقوق و آزادیهای جهانشمول و شکل و ساختار دولتی امپریالیستی رنج نمی‌برد. اما از آنجا که روسیه هم در دوران و فضای 'بورژوایی' اروپایی بسر می‌برد و ناگزیر از احیا و مدرنیزاسیون امپراتوری کهنه و پیش-مدرن خود بود. حاصل تلاش در جهت نوسازی امپراتوری برآمد و چیرگی مدل ویژه‌ای از ناسیونالیسم بود. مدل روسی یا ناسیونالیسم رسمی در واقع دورزدن مدل اروپایی غربی به طور کلی و مدل فرانسوی و آمریکایی بطور مشخص بود. گسترش مفهوم ناسیونالیسم در نظم سیاسی و اجتماعی اروپایی غربی - که بر پایه‌ی حکومت ملی و قانونی و دموکراسی بود - تنها به این دلیل میسر شد، که در چهارچوب مفهومی خود پدیده ملت به مثابه جامعه سیاسی فورموله و تصور می‌شد که از دولت و دستگاه‌داری متمایز بوده و در نتیجه حامل ظرفیت مستقلی بود که می‌توانست و می‌بایست مبنای ساورنتی (اقتدار سیاسی) بوده و مرز و مشروعیت قدرت سیاسی را تعیین نماید. درست بر عکس در گفتمان روسی و ناسیونالیسم رسمی ملت با دولت، تزار و کلیسای ارتدوکس توضیح داده می‌شد و در این در هم آمیزی این دولت بود که هم حافظ و نگهدار کلیسای ارتدوکس و هم منعکس کننده حاکمیت سیاسی بود و به این اعتبار تنها عنصر در این هویت تثلیثی بود که حق تعیین مرزهای مشروعیت قدرت سیاسی را دارا بود.

این قرائت از هویت ملی در جامعه چند-قومی، چند-فرهنگی و چند زبانی روسیه کهن دولت پاره‌مندی^{۱۶} را بنیان نهاد که نابرابری میان روسها - که خود در برگیرنده جامعه‌ای چند-قومی بود و تنها در پرتو مبنای ایدئولوژیکی-سیاسی روسی کردن تصور یگانگی و یکپارچگی داشت - و مردم غیر روس زبان را گسترش می‌داد. دستاورد و نتایج اصلی برآمد و چیرگی ناسیونالیسم رسمی در روسیه پروژه‌ی ناتمام مدرنیته و شکست آن در این سرزمین بود. در تولید بنیانهای گفتمانی این هویت ملی تنها نخبگان بورژوا-ملاک تزاری سهم نبودند. به دیگر سخن، ناسیونالیسم روسی به یک بینش ایدئولوژیک خاص و متعلق به 'روسیه بورژوایی' محدود نبود، بلکه شمار بسیاری از محافل و گروه‌هایی را که سودای ایدئولوژی‌های رادیکال و دمکراتیک در سر داشتند، نیز در خود گرفتار ساخته بود. آن زمان که نخبگان ایرانی

از ناسیونالیسم و از خطرات گفتمانهای ناسیونالیستی 'تحول طلب' و 'تجزیه طلب' در کردستان صحبت می کنند غافل از خویشاوندی گفتمان خود با سنت ناسیونالیسم رسمی و تنگ اندیشانه ایرانی هستند. ایرانیان با فرهنگ برخاسته از این سنت پرورده شده اند و زیسته اند، در حالیکه اندیشه های پسا-مدرن در سالهای اخیر در میان روشنفکران ایرانی با استقبال نسبتاً گسترده ای روبرو شده است اما ضرورت نقد ناسیونالیسم رسمی و تجدد ستیز ایرانی به طور جدی طرح نشده است. پس از این درآمد در بخش بعدی برآمد ناسیونالیسم رسمی ایرانی و چیرگی آن در اشکال سلطنتی و فقهاتی رایی خواهم گرفت.

بخش دوم: دگردیسی در گفتمان دوران مشروطه و ظهور ناسیونالیسم رسمی در ایران

۱. پیش نویس و متمم قانون اساسی مشروطه

بحث پیشین را از اینجا پی می گیریم که اکنون توافق نسبی در میان مورخین و صاحب نظران تاریخ معاصر ایران وجود دارد که جنبش 'مشروطه خواهی' را باید به مثابه سر آغاز و برآمد ناسیونالیسم در ایران سنجید. از آنجا که این توافق وجود دارد و در ارتباط با این تحول تاریخی سخن بسیار گفته شده است، من در اینجا قصد ندارم وارد جزئیات این مبحث بشوم و تنها اشاره ای گذرا به پیش نویس و متمم قانون اساسی مشروطه می کنم. چرا که این توافق هم وجود دارد که انقلاب مشروطه به مثابه جنبش اصیل ملی در ایران، رویکرد و گرایش به قانون، عدالت خواهی و آزادی را در ایران پی ریزی کرد و پتانسیل آن را داشت که همزیستی داوطلبانه و دموکراتیک همه ساکنین ایران را در چهارچوب حکومت واحد ملی میسر سازد. اما تثبیت حکومت استبدادی رضا شاه این تحول را از مسیر اصلی خود خارج کرده، این حالت مطلوب را به طور موقت ناممکن ساخت. این جمع بندی ناظر بر آن است که آن امید از دست رفته را می توان با بازگشت به قانون اساسی مشروطه متحقق کرد. غفلت اصلی این نگاه از آنجاست که فکر می کند تحول از گفتمان ناسیونالیسم خلقی مشروطه به استبداد رضا شاهی و ناسیونالیسم دولتی در خلا انکشاف یافته و 'خویشاوندی انتخابی'^{۱۷} میان این دو گفتمان را نادیده گرفته، کارگری آن را در این تحول به فراموشی می سپارد.

به علاوه این روزها که بحث در باره تحول سیاسی در ایران و ساختار مطلوب سیاسی آتی در جریان است، کسان بسیاری بر این باورند که با بازگشت به قانون اساسی و اجرای آن، شرایط مناسبی در راستای پاسخ به مسئله 'اقوام' ایرانی ایجاد خواهد شد. هم قانون اساسی مشروطه و هم قانون اساسی جمهوری اسلامی در شرایط تاریخی متفاوتی تدوین شده، و به تصویب رسیده اند. امروز سطح آگاهی و انتظارات ایرانیان بسیار فراتر از سقف هر دو سند قانون اساسی است و قاعدا خواست تدوین قانون اساسی دیگری نمی بایست اینهمه حساسیت ایجاد کند. فراتر از این کردها در تهیه و تدوین هر دو سند یا در حاشیه قرار داشته، یا با زور عریان به حاشیه رانده شده، از هرگونه نمایندگی سیاسی محروم بودند. در نتیجه، خواست کردها برای تدوین قانون اساسی نوین خواست منطقی و مشروعی است. ما از این منظر مرور فشرده ای بر قانون اساسی مشروطه خواهیم داشت. اما در آغاز لازم است تاکید شود که انقلاب مشروطیت ایران، با همه کاستی های آن، یکی از مهم ترین تحولات تاریخی در منطقه ما و دو سند قانون اساسی مشروطه جزء دستاوردهای

مهم این تحول تاریخی بوده، این مکث کوتاه در باره این دو سند به معنای کم جلوه دادن اهمیت آنها نیست. قانون اساسی مشروطه مشتمل بر دو سند پیش نویس قانون اساسی ۱۹۰۶م. و متمم قانون اساسی ۱۹۰۷م. است. پیش نویس قانون اساسی، سند شفاف و موزونی نیست. پیش نویس قانون اساسی شامل دیباچه‌ای موجز و ۵۲ ماده است که به علت مریضی مظفرالدین شاه با عجله سر هم بندی شده و هدف آن بود که قبل از فوتش توسط او امضا شود. ۶ ماده این سند مطابق قانون اساسی بلژیک و حداقل ۵ ماده آن برگردان قانون اساسی سال ۱۸۷۹ بلغارستان است. در حالی که ایده دو مجلس قانون گذاری، مجلس شورا و مجلس سنا، مطابق با قانون اساسی بلژیک و در همان حال حق انتصاب نیمی از اعضای مجلس سنا توسط شاه مطابق با قانون اساسی روسیه بود.^{۱۸} پیش نویس سند دیگری در فوریه ۱۹۰۷ توسط هیئتی ویژه با هدف تکمیل سند پیشین و رفع نارسایی های آن تهیه شده، در اکتبر ۱۹۰۷ به امضای محمد علی شاه رسید که به نام متمم قانون اساسی شناخته شده است. متمم قانون اساسی شامل ۱۰۷ ماده است و مهمترین مواد آن اختیارات و قدرت نمایندگان مجلس را تعریف کرده، در مواردی ضمن تصریح حدود و ثغور قدرت شاه در نظام مشروطه، بر مسئولیت دولت و وزرا در قبال مجلس تاکید دارند. به علاوه با لویحی ویژه در مورد ضرورت وجود شوراهای استانی و شهری، و چگونگی اداره امور اقتصادی و ارتش، در کلیت خود از صراحت بیشتری در قیاس با سند پیشین برخوردار است.^{۱۹}

این سند هم برگردان کلمه به کلمه قوانین اساسی بلژیک و بلغارستان با در نظر داشتن مذهب شیعه، سنت و فرهنگ ایران است. برای مثال طبق این سند پرچم رسمی ایران مثل پرچم بلغارستان همان سه رنگ را داشت با این تعدیل که جای دو رنگ اول عوض شد، یعنی رنگهای سبز، سفید و قرمز در سه ردیف قرار داده شدند و به منظور تداوم اصل سلطنت نشان شیر و خورشید در وسط آن قرار گرفت.^{۲۰} بی گمان هدف اصلی مشروطه خواهان، آنچنان که خود مفهوم 'مشروطه' تداعی می کرد، تحدید قدرت مطلقه شاه بود. در راستای رسیدن به این هدف سند متمم قانون اساسی شفاف تر از سند مصوبه سال ۱۹۰۶ است. ماده ۳۵ سند چنین تدوین شده است: "سلطنت و دیعه ای است که ملت نزد شخص شاه به امانت گذارده است".^{۲۱} اما این سند هم در برگیرنده ابهامات بسیاری است. طبق مواد سند متمم، شاه حق وتوی قوانین مصوب مجلس را ندارد، اما در همان حال ماده ۴۹ این گونه تدوین شده است: "صدور احکام و دستورات برای ترتیب اثر دادن به قوانین، از اختیارات شاه است".^{۲۲} در ماده ۲۷ تصریح می شود که شاه در راس قوه مجریه است، اما در همان حال بر اساس ماده ۴۴ پادشاه از پاسخگویی در قبال دولت معاف است. شخص پادشاه فرمانده قوا محسوب می شود (ماده ۵۰)، و حق اعلان جنگ و یا پذیرش صلح را دارد (ماده ۵۱).

دو سند قانون اساسی مصوب سال ۱۹۰۶ و مصوب سال ۱۹۰۷ هر چند روشمند و منسجم نبودند، اما در بر گیرنده عناصری از فرهنگ و مفاهیم سیاست بین الملل آن دوران بودند. فی المثل ماده ۲۶ ناظر بر اصل حاکمیت ملی است: "قدرت حاکمه برخاسته از اقتدار مردم است." و در ماده ۸ تاکید شده بود که "تمام اتباع ایران در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردارند."^{۲۳} اغلب این مواد سند متمم، ترجمه کلمه به کلمه از مواد قانون اساسی بلژیک بود، به همین دلیل محتوای مدرن و دمکراتیک دارند. اما باید توجه داشت که عرصه فکر و سیاست در دوران مشروطه یکدست نبود، هم روشنفکران آن دوران و هم تدوین کنندگان سند قانون اساسی برداشت روشن و واحدی از مفاهیمی چون 'ملت'، 'مردم'،

و 'ایرانیان' نداشتند. مفهوم شهروندی در فرهنگ سیاسی آن دوران هنوز رسوخ نکرده بود و منظور از مردم و بعدها واژه "ملت" همانا 'اجماع رعایا' بود.^{۲۴} در ماده ۸ از برابری حقوقی همه اتباع و یا 'مردم' ایران سخن رفته است اما بر عکس قانون اساسی بلژیک، در سند متمم قانون اساسی هیچ اشاره‌ای به تنوع اتنیکی و زبانی و فرهنگی ایرانیان و یا ساکنین ایران نشده است. بر خلاف تصور رایج و نسبتاً فراگیر در پذیرش و به رسمیت شناختن اقوام ایرانی در قانون اساسی، تنها سندی که در آن از اقوام ایرانی اسمی برده شده است، متن اولین قانون انتخاباتی مصوب ژوئیه ۱۹۰۹ است، نه دو سند قانون اساسی. در این متن تعداد نمایندگان به ۱۲۰ عضو محدود شده، برای هر یک از ۵ قوم برشمرده ایران - (شاهسون، قشقایی، خمسه، ترکمن و بختیاری) یک نماینده در نظر گرفته شده بود. امید است که این نکته نیازی به توضیح نداشته باشد که بکارگیری عبارت 'اقوام برشمرده' پیامد جنگ داخلی و فتح پایتخت توسط مشروطه خواهان و نقش این پنج گروه قومی در این کارزار بود. جدا از این سند قانون انتخاباتی سال ۱۹۰۹ نه در قانون اساسی و نه در متمم آن، اشاره‌ای به تنوع قومی 'اتباع ایرانی' نشده بود. تدوین کنندگان این اسناد یا متوجه اهمیت این مسئله نبوده‌اند و یا تعدد در این مورد سکوت را ترجیح داده‌اند. در ادامه بحث متوجه خواهیم شد که چگونه و در کدامین سو این سکوت شکسته می‌شود.

۲. شرایط تاریخی برآمد و چیرگی ناسیونالیسم 'دوگفتمانی' در ایران

زمینه‌ها و شرایط تاریخی ظهور و رشد و غلبه گفتمان ناسیونالیسم رسمی در ایران از آنجا نیازمند بازنگری و بررسی است که آن شرایط نه تنها محتوای دگرذیسی از ناسیونالیسم خلقی مشروطه به ناسیونالیسم دولتی، بلکه همچنین افق‌ها و دورنماهای آتی هویت ایرانی را هم رقم زد. دوران مورد بحث درست یک دهه (۳۹-۱۳۲۹ق ۲۱-۱۹۱۱م)، یعنی از زمان اولتیماتوم روسیه و انحلال مجلس دوم تا کودتای ۱۲۹۹ش. را در بر می‌گیرد. در این دهه بحران سیاسی و اقتصادی مزمنی در ایران نصبح گرفته بود که هر دم وضعیت کشور را نابسامانتر می‌کرد. درست سه سال پس از انحلال مجلس دوم، در ۲۸ ژانویه ۱۹۱۴م. انتخابات مجلس سوم برگزار شد. نمایندگان مجلس سوم و کابینه‌های متعدد این دوران عاجز از ایفای هر نوع نقشی در مسائل خارجی و منطقه‌ای بودند. در نوامبر ۱۹۱۴م. پس از آن که امپراتوری عثمانی به نفع آلمان وارد جنگ شد، دولت مرکزی سیادت خود را بر مناطق غربی و شمالی که تحت کنترل نیروهای عثمانی بودند، و بخشی از شمال و جنوب که تحت نفوذ روسیه و بریتانیا بودند، از دست داده بود. در نوامبر ۱۹۱۵م. پس از ۱۱ ماه مجلس سوم منحل شد و تا پایان جنگ جهانی اول کابینه‌های بدون مجلس بر ایران حکومت می‌کردند.

پس از پایان جنگ شرایط نسبتاً مساعدتری برای رجال و روشنفکران ایرانی در برخورد با مسائل و مشکلات جامعه فراهم شد. پایان جنگ نه تنها به معنای پیروزی متفقین و سقوط امپراطوری عثمانی، بلکه تدوام انقلاب در روسیه باعث شد که این کشور نیروهای خود را از ایران خارج کند. پس از این تحول عملاً بریتانیا تنها قدرت موجود در ایران بعد از جنگ بود. منطقه ما و به ویژه خلیج فارس برای بریتانیا منطقه حیاتی نه صرفاً به خاطر منابع و ذخایر غنی آن، بلکه همچنین برای اینکه خلیج فارس دروازه ورود به هندوستان بود و حفظ امنیت این منطقه به منظور تدوام سیادت بر هندوستان یکی از ستون‌های اصلی سیاست این کشور را در قبال منطقه ما تشکیل می‌داد. اما از سوی دیگر، بریتانیای فاتح جنگ و ابر قدرت، از بحران مالی شدیدی رنج می‌برد و نیاز داشت حضور خود در این منطقه را با حداقل

بودجه ممکن ادامه دهد. اولویت های سیاست بریتانیا می طلبید که این کشور هزینه مالی و انسانی را که به حفظ امنیت خلیج فارس اختصاص داده بود به حداقل برساند و نیروهایی را که در سالهای پیش از پایان جنگ به ایران اعزام داشته بود از ایران خارج کرده، در عراق مستقر کند. در همان حال این چرخش، سیاست و استراتژی آلترناتیو به منظور تحکیم کنترل بریتانیا بر ایران را مطرح کرده بود. این شرایط زمینه های بازسازی دولت ناتوان ایران و کمک به ایجاد دولتی واحد و مقتدر در کشور را مهیا کرد. همه جوانب نقش بریتانیا در کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ ق. هنوز کاملاً روشن نیست، ولی مسلم است که ژنرال آیرون ساید، فرمانده نیروهای بریتانیا در ایران، هم در ارتقای رضا خان به فرماندهی تیپ قزاق و هم بعدها در تشویق او به کودتا نقش جدی ایفا کرده است.^{۲۶} ولی مسلم است که منافع اصلی بریتانیا در راستای ایجاد ثبات در ایران و ایجاد دولتی که بتواند این ثبات را ایجاد کرده و در همان حال منافع بریتانیا را هم تهدید نکند، سمت گرفته بود. در واکنش در برابر این شرایط جدید منطقه ای و وضعیت نابسامان داخلی، دو گرایش و یا دو دیدگاه نضج گرفتند و در تحولات آتی کشور نقش جدی ایفا کردند. اول، خیزش دوباره گرایش ناسیونالیستی رمانتیک و خلقی در میان روشنفکران ایرانی بود. این گرایش هر چند به شکلی از اشکال تداوم موج جنبش ناسیونالیستی دوران مشروطه بود، اما در تلاش خود برای 'بازسازی' پروژه مشروطه منشأ دگرذیسی معینی شد. یعنی گفتمان ناسیونالیستی دوران مشروطه که تلاش داشت مبانی گفتمانی خود را در راستای سازگاری با تمدن مغرب زمین تدوین کند، متأثر از نتایج ویرانگر جنگ جهانی اول بر جامعه ایران و خطر اضمحلال و فروپاشی کشور جای خود را به احساسات ناسیونالیستی تند، رمانتیک، متجدد اما ضد امپریالیست و بیگانه ستیز داد. به قول مورخ معاصر، همایون کاتوزیان، ظهور این گرایش ناسیونالیستی در "سیاست و ادبیات پس از انقلاب مشروطه" و در پایانه ی جنگ جهانی اول برخاسته از احساس "خشم و شرم از اضمحلال فرهنگی، عقب ماندگی و ضعف سیاسی" بود که تاروپود جامعه سیاسی و ادبی کشور را فرا گرفته بود. میرزاده عشقی که به معنای اخص کلمه شاعر 'واقعی دوران مشروطه' و ناسیونالیست بود این شرم و خشم را چنین بیان می کند:^{۲۷}

پدر ملت ایران اگر این بی پدر است
به چنین ملت و گور پدرش باید رید

این گرایش ناسیونالیستی، گفتمانی متناقض داشت: "مخالف امپریالیسم اروپایی و در عین حال شیفته و مفتون فرهنگ و قدرت جدید آن بود، از همه هنجارها و سنتها - شامل بخش اعظم میراث ایرانی، حتی شعر کلاسیک ایران - احساس بیزاری و گاه حتی شرم می کرد و در عوض به افتخارات ایران باستان در قالبی رمانتیک مغرور بود، از عوام و رفتار و عادات آنها در عذاب بود، و از این می ترسید که داوری اروپاییان در باره 'ما' بر مبنای شکل و قیافه و رخت و لباس و طرز زندگی 'آنها' استوار شود، لیکن به کورش، داریوش، انوشیروان و 'نژاد آریا' می بالید، به این ترتیب هم طرفدار اروپا و هم ضد امپریالیست، هم به خود می بالید و هم خود را نفی می کرد."^{۲۸} این گرایش در دوران جنگ اول جهانی و به ویژه در وضعیت سیاسی بحرانی پس از جنگ در اشعار شعرای چون عارف قزوینی، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی و فرخی یزدی رنگ و جای ویژه ای داشت.

ثانیا، در کنار این جریان پوپولیست و رمانتیک باید از گروه دوم صحبت کرد که بخش قابل توجهی از مشروطه خواهان، سیاستمداران، دولتیان و تکنوکراتها و روشنفکران دولتی را در می گرفت. سیاستمدارانی چون محمد علی فروغی، علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، علی دشتی و فرج الله بهرامی؛ و نظامیانی چون سرتیپان، امیر طهماسبی، امیر احمدی، یزدان پناه و سرهنگ حبیب الله شیبانی، در صفوف این گروه بودند. بر عکس گروه اول، طرح مسئله برای گروه دوم از زاویه عقلانی مطرح بود نه احساسی و رمانتیکی. به سخن دیگر سؤال مرکزی برای این گروه این بود که آیا اجرای اصول مشروطیت با این وضعیت خراب اقتصادی ایران، هرج و مرج و ناامنی از لحاظ استقلال سیاسی کشور، کاری است عاقلانه؟ خطای جدی خواهد بود که اگر تفاوتهای این دو گروه، که اولی عمدا در گیر کار مطبوعاتی و روزنامه نگاری و دیگری مقام و موقعیتی در دستگاه اداری و نظامی داشت، نادیده گرفته شود. اما هر دو گروه از وضعیت نابسامان اداری و سیاسی کشور پس از انقلاب مشروطه و پایان جنگ جهانی اول به شدت ناراضی بوده، از دو زاویه متفاوت طرفدار تحول جدی و بنیادی سیستم اداره کشور بودند. عشقی که خواستهای خود و خلق را در پناه 'انقلاب ادباری' و دولت های ناتوان دوران جنگ اول جهانی بر باد رفته می دید، چنین شکوه سر می دهد:

چه گویمت من ازین انقلاب بد بنیاد
که شد وسیله ای از بهر دسته ای شاید
چه مردمان خرابی شدند از آن آباد
گر انقلاب بد این، زنده باد استبداد
که هر چه بود، ازین انقلاب بود بهین

گرایش دوم آشکارا صبغهی ضد اجنبی و به ویژه ضد عربی داشت. این گرایش ضد اجنبی خود محصول کارهای روشنفکران ایرانی در دهه های پیشین بود اما بر بستر تحولات ده ساله ی گذشته (۱۹۱۱-۱۹۲۱) جذابیت ویژه ای برای نسل دوران مشروطیت پیدا کرده بود. هر چند گرایش اول ارزش های مذهبی و اشرافی کهن را به سخره می گرفت اما در همان حال سخت شیفته شکوه و جلال ایران باستان و شاهنشاهی بود و در سودای نوسازی ایران با بیان نوستالژیک این ارزشها را در زبان و گفتمان مدرن بازتولید می کرد. این ویژگی گروه اول زمینه مساعدی برای شکل گیری نوع پیوند با گروه دوم ایجاد کرد که می توان آن را با مفهوم 'خویشاوندی انتخابی'^{۲۹} توضیح داد.

مفهوم 'خویشاوندی انتخابی' توسط ماکس وبر جامعه شناس آلمانی به منظور تجزیه و تحلیل علل رشد و ظهور سرمایه داری در مغرب زمین اختراع شد. وبر تلاش داشت مدل متفاوتی از مدل مارکس، که او آن را مفید، علمی و سودمند اما یک جانبه ارزیابی می کرد، در تجزیه و تحلیل ظهور سرمایه داری در غرب را ارائه کند. از دید ماکس وبر، آنچه به طور قطع تعیین کننده مسیر حرکت تمدن مغرب زمین در راستای مدرنیته بوده، نه عقلانیت محض بلکه شکل ویژه ای از عقلانیت بوده است که او آن را 'عقلانیت رسمی' می نامد. در همان حال ماکس وبر تاکید داشت که عقلانیت رسمی تنها منحصر و محدود به جهان مدرن مغرب زمین نبود، بلکه در جهان باستان، دوران قرون وسطی و در جوامع غیر غربی مانند چین و هند نیز وجود داشت. ماکس وبر متوجه بود که رشد و توسعه سرمایه داری ابتدا در مغرب زمین متحقق شد و

ویژگی منحصر به فرد غربی یافت. در راستای پاسخ به این سؤال که چرا این طور بود، ماکس وبر تحلیل طبقاتی کارل مارکس را مفید و لازم اما به هیچ وجه کافی نمی‌دید. به عقیده ماکس وبر، یکی از عوامل اصلی این رشد و توسعه در مغرب زمین، "اخلاق پروتستانی" بود.^{۳۰}

ماکس وبر در توضیح رابطه 'روح سرمایه‌داری'^{۳۱} و اخلاق پروتستانی تاکید داشت که در پی آن نیست 'ابلهانه' نتیجه بگیرد که دومی علت ظهور اولی است. درست بر عکس، او تجزیه و تحلیل رابطه بسیار پیچیده و بغرنج میان اخلاق پروتستانی و بخشی از عقاید کالوینیست‌ها با روح سرمایه‌داری و منطق ناظر بر فعالیت سرمایه‌داران جهت کسب سود و ارزش اضافی را مد نظر دارد. او در توضیح این رابطه اصطلاح "خویشاوندی انتخابی" به کار برد. با بکارگرفتن مفهوم خویشاوندی انتخابی در توضیح رابطه این دو گروه من هم نمی‌خواهم تمایز میان پایگاه اجتماعی و ایده‌های آنها را نادیده گرفته، نتیجه بگیرم علت اصلی ظهور رضا شاه و تثبیت سلطنت او را باید در ایده‌های گروه اول، به ویژه مانیتسم آنها جستجو کرد. در حقیقت سیاست هر دو گروه متناسب با سطح رشد آگاهی آن دوران و از منظر گفتمان امروزی ایران، عقلانی بود. عقلانی بودن سیاست آنها به این دلیل نبود که محتوی اعمال آنها عقلانی بود، بلکه به این دلیل بود که هر دو گروه اعمال خود را در یک رشته معناهای آگاهانه محصور می‌کردند. آنچه سیاست دو گروه را دمساز و هماهنگ می‌کرد تاکید هر دو گروه بر ضرورت نوسازی کشور با هدف کنترل و روشمند زندگی "ایرانیان" در راستای احیای عظمت باستانی "ایران" بود.

در کنار این خویشاوندی انتخابی فاکتوری دیگر در ایجاد شرایط مساعد و تحکیم زمینه‌همیاری آن دو گروه نقشی جدی داشت و زمینه‌همیاری میان گرایشهای مختلف را فراهم ساخت، ابزار تحلیلی بود که می‌توان آن را "برخورد گزینشی"^{۳۲} به مدرنیته نام نهاد. ماقبال در تاملی که در چگونگی تدوین مواد قانون اساسی و اقتباس آنها از قوانین بلژیک و بلغارستان داشتیم به شکلی از اشکال به کارکرد این شیوه در اقتباس از فرهنگ غرب به منظور تدوین قانون اساسی اشاره کردیم. برخورد گزینشی بدین معنی که بخشی از مبانی تمدن غرب را می‌توان اقتباس کرد و همزمان بخش‌های دیگر را کنار گذاشت. تکنولوژی آن را می‌توان به کار گرفت اما تئوری‌های راهنما و شیوه مدیریت آن را نفی کرد. می‌توانیم صنعت و علوم طبیعی آن را اخذ کنیم، اما برای آن که از چهارچوب 'فرهنگ و سنت ایرانی' خارج نشویم، سعی نماییم که بین مبانی این علوم و سنت خودمان سازشی ایجاد کنیم. در راستای برخورد با مدرنیته، روشنفکران آن دوران فرهنگ مغرب زمین را معمولاً به پنج دسته تقسیم می‌کردند: اول، حکومت مشروطه؛ دوم، علوم جدید؛ سوم، تکنولوژی و صنعت؛ چهارم، مفاهیمی چون دموکراسی، پلورالیسم، آزادی‌های مدنی و رومان؛ و پنجم، فلسفه مادی. این توافق وجود داشت که سه دسته اول را می‌بایست اخذ کرد و چهارم و پنجم را نفی کرد. علی‌اکبر دهخدا ادیب و روشنفکر پر آوازه آن دوران بطور تلویحی خطاب به اروپائیان می‌نوشت: "تمدن را ما دو قسمت می‌کنیم: یکی تمدن معنوی و روحی، و یکی تمدن مکانیکی. از قسمت اول شما بهره‌ور نیستید و هیچ مددی هم به آن نکرده‌اید [...] و هر چه ممکن بوده سیر تمدن را کندتر کردید. دیر یا زود او را مغرب باید از شرق اقتباس کند. اما در تمدن مکانیکی کسی دست ما را نبسته است، مشغولیم و خیلی هم به سرعت."^{۳۳} در واقع این جمله‌گزارش فشرده‌ایست از وحشت و هراسی که این گفتمان از خصلت جهان‌گرایانه مدرنیته داشت هر چند تلویحاً می‌پذیرد "مدرنیته تقدیر ماست".

۳. رضا خان میر پنج، رضا شاه می شود

تاریخ سیاسی ایران از پایان جنگ اول جهانی تا ظهور سلطنت پهلوی بسیار پیچده و مملو از حوادث، حسابگری‌های سیاسی گروه‌های مختلف و فرازونشیب‌های ویژه‌است. در اینجا به هیچ وجه قصد آن را ندارم خود را درگیر بررسی این دوران تاریخ بکنم، اما از آنجا که شخصا بر این باورم که ظهور رضا شاه را نباید خلق الساعه و یا در نتیجه کودتای طراحی شده توسط انگلیسی‌ها، بلکه چنان انعکاس کشاکش‌های درونی بخشی از جامعه‌ی آن دوران سنجید، مروری بر حوادثی که منجر به قدرت گیری رضا شاه شدند مفید است.

کودتای اسفند سال ۱۲۹۹، ش ۱۹۲۱ م که تحت ائتلاف رضا خان میر پنج و سید ضیاء الدین طباطبایی به وقوع پیوست، دوران حاکمیت دوگانه‌ای را به مدت شش سال در ایران به دنبال داشت. در ابتدا سید ضیاء نخست وزیر و رضا خان وزیر جنگ بود. پس از سه ماه سید ضیاء از پست نخست وزیری استعفا داد و ایران را ترک کرد. مورخین معاصر ایران در مورد این واقعه بسیار نوشته‌اند و اکثریت آنها آن را همچون کودتای درونی که به وسیله رضا خان انجام گرفت ارزیابی می‌کنند. در سال ۱۳۰۲ رضا خان به نخست وزیری رسید. در اواخر سال ۱۳۰۲ خواست برقراری حکومت جمهوری در میان اقشاری شهری و بخشی از روشنفکران شکل می‌گیرد. رضا خان هر چند وانمود می‌کرد که به عنوان نخست وزیر بی طرف است، اما نقش فعال ارتش در اردوی جمهوری خواهان بسیار محرز بود. داستان جنبش 'جمهوری' خواهی اینگونه به پایان خود رسید که رضا خان شخصا دستور حمله به اجتماع اعتراضی را داد که پس از ضرب و شتم آیت الله مدرس توسط یکی از نمایندگان هوادارش، دکتر احیاء السلطنه، به اعتراض به این در مقابل در ورودی مجلس بر پا شده بود. به دنبال این رویداد رئیس مجلس به رضا خان تاخت و او را مورد مؤاخذه قرار داد که منجر به استعفای او از پست نخست وزیری و ترک تهران گردید.

اما پس از تهدید سران ارتش و نامه‌هایی در اعتراض به استعفای رضا خان به مجلس توسط هواداران رضا خان، سران مجلس را مجبور کرد هیاتی را که در آن مشیرالدوله، مستوفی الممالک و دکتر مصدق قرار داشتند به حضور رضا خان بفرستند و رسماً از او بخواهند به تهران برگردد و دوباره پست نخست وزیری را تقبل کند. پس از انتصاب دوباره به نخست وزیری، رضا خان به قم رفته، با آیات عظام ملاقات کرده، ظاهراً پس از این ملاقات با مدرس هم از در سازش درآمد و این پایان کار جنبش جمهوری خواهی بود. در اواسط سال ۱۳۰۲ لایحه‌ای توسط تعدادی از نمایندگان به مجلس تسلیم شد که در آن خواست الغای سلطنت قاجار و انتقال موقتی عنوان و اموال احمد شاه به رضا خان تا تشکیل مجلس مؤسسان جهت تفویض نهایی این موضوع مطرح شده بود.

در آبان ۱۳۰۴، ش رضا شاه فرمان تشکیل 'مجلس مؤسسان' را به منظور اصلاح قانون اساسی صادر کرد. مجلس مؤسسان مواد ۳۶ تا ۳۸ قانون اساسی را دوباره بازنویسی کرد تا زمینه قانونی خلع احمد شاه قاجار و انتقال سلطنت به 'رضا شاه پهلوی' و اعقابش را میسر سازد. مهمترین نکته در بازنویسی سه ماده ذکر شده این است که در قانون قید شد وارث تاج و تخت باید 'مادری ایرانی الاصل' داشته باشد، و چون سلسله قاجار گویا فاقد چنین کیفیتی جهت مصدر سلطنت یا نیابت آن هستند مجلس تصمیم به خلع آخرین شاه قاجار گرفت. در اواخر سال ۱۳۰۴ پس از تاجگذاری، رضا خان میر پنج، رضا شاه شد و بدینسان دوران حکومت دوگانه و جنبش جمهوری خواهی همراه با سلطنت قاجار

به پایان خود رسید و سلسله جدیدالتاسیس پهلوی بر ایران مسلط شد.

امروز کسان بسیاری از قانون اساسی دوران مشروطه سخن می‌گویند و تاکید دارند که 'اقوام ایرانی' طبق آن از حقوق مساوی برخوردارند. اما یا فراموش می‌کنند یا متوجه نیستند که قانون اساسی مشروطه در آبان ۱۳۰۴ ش. اصلاح شد. با این تغییر تبیین روشن تری از مقوله 'ملت ایران' به دست داده شد که بر صفت و یا 'نمادین قومی - نژادی' معینی دلالت داشت. این تحول بیش از هر چیز ویژگی دو گفتمانی ناسیونالیسم ایرانی را منعکس می‌کرد که امروز هم در بررسی های اجتماعی تاریخی از سوی بخش قابل توجهی از روشنفکران ایرانی بکار گرفته می‌شود. از یک طرف 'ملت ایران' پدیده نوظهور و جدیدی است، اما از طرف دیگر، این پدیده نوین بسیار قدیمی و پیوسته و مکرر است. از یک طرف پذیرفته شده است که کاربرد اصطلاح ملت به معنای جدید محصول اندیشه نویسندگان مشروطه خواه است، اما از طرف دیگر، استدلال می‌شود این مفهوم بر اساس عناصر فرهنگی و اجتماعی و نمادی ذهنی استوار است که هویت قومی چندین هزار ساله ای را نمایندگی می‌کند. شاخص اصلی و پارامتر نمادین در حفظ و تدوام این هویت قومی چیزی نیست به جزء زبان و ادبیات فارسی.

۴. سلطنت رضا شاه و چیرگی ناسیونالیسم رسمی در ایران

در کنار تاکید بر مدرنیسم و ضرورت نوسازی کشور، دو مؤلفه اصلی که به رضا خان میر پنج یاری رساندند که 'شاهنشاه' ایران شود، تاکید او بر تلفیق سنت و ناسیونالیسم بود. اگر بیاد بیاوریم که مسئله کلیدی در تبیین ناسیونالیسم رسمی تلفیق اراده گرایانه مفهوم دولت - ملت با سیستم دولتی امپراتوری است آنگاه هم محتوی ناسیونالیسم رسمی ایرانی بهتر درک خواهد شد و هم بخت و اقبال رضا خان میر پنج در احراز مقام پدری این ناسیونالیسم.

از یک طرف، سلسله پهلوی باتاسی به تاریخ گذشته، به ویژه با بازسازی اسطوره ای سلسله های شاهنشاهی، خود را همچون وارث طبیعی تاج و تخت شاهنشاهی چندین هزار ساله ای معرفی می‌کرد. در همان حال سلسله پهلوی وسیله استقرار دولتی جدید شد که در حوزه مدیریت کشور، تمرکز بیش از حد ممکن را در پیش گرفت، مبلغ ایدئولوژی ناسیونالیستی بوده، و سیاست برنامه ریزی اقتصادی، فرهنگی و آموزشی آن مدرنیستی بود.

سیاست نو سازی ایران، سه عرصه پیوسته را مد نظر داشت. اولاً، چون نیکلای اول، برای رضا شاه، نو سازی به منظور ایجاد دولتی قدرتمند و متمرکز بود. بر خلاف تبلیغات زیادی که سلطنت طلبها و بخشی از ناسیونالیستهای ایرانی تا کنون کرده اند، رضا شاه علاقه چندانی به اصلاحات بنیادین اجتماعی که به سود عموم مردم ایران باشد، نداشت. سیاست های نوسازانه ای او عمدتاً اقداماتی در زمینه تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی، از جمله مهار و حذف تمایلات مرکز گریز و سرکوب جنبش های مردم غیر فارس زبان و تقویت ارتش و نظام اداری بود. دوماً، نو سازی به معنای ایجاد تصور هویت واحد ملی از طریق برنامه های آموزشی اجباری، سیستم پرورشی هم که به الزام روابط با اروپا و هم ارضای رجال ترقی خواه و اروپا رفته ضروری به نظر می‌رسید و در همان حال توجه و حساسیت شاه و درباریان او را به تقلید از اقدامات کمال آتاتورک منعکس می‌کرد. ثالثاً، نو سازی به معنای نهضت فرهنگی بود. نهضت فرهنگی به معنای 'بازگشت به اصل خویش' و احیای فرهنگ اصیل ملی بود.

در حالی که دولت رضا شاه و روشنفکران دولتی آن قادر بودند سیاست 'نوسازی از بالا' را در عرصه‌های اول و دوم به پیش ببرند، در راستای متحقق کردن معنای آخر، آنها به یاری روشنفکران غیر دولتی نیاز جدی داشتند. آنچه در این راستا سیاست دو گروه را دمساز و هماهنگ می‌کرد همانا 'خویشاوندی انتخابی' گفتمانی آنها بود. نهضت فرهنگی در سال ۱۳۱۳. ش. ۱۹۳۵ م. با برگزاری جشن هزاره فردوسی و تعیین شاهنامه به مثابه تکیه‌گاه ملی‌گرایی و مبنایی برای زبان استاندارد، به اوج خود رسید. خطا است اگر فکر کنیم که تحول با استقبال ناسیونالیست‌های خلقی و رمانتیک روبرو نشد. برعکس، اکثریت روشنفکرانی که به‌گرایش ناسیونالیستی خلقی تعلق داشتند، با جدیت تمام از اقدامات دولت مرکزی در این کارزار حمایت کردند. برای اینکه سخن به درازا نکشد به نمونه‌ای اشاره می‌کنم که موجز و گویا است. تقی ارانی بنیانگذار گروه معروف ۵۳ نفر در زمانی که در برلن مشغول نوشتن پایان نامه دکترای رشته شیمی بودگاه مقالاتی جهت انتشار در مجلات مشهور آن زمان تدوین می‌کرد. در یکی از این مقالات تحت عنوان "قهرمانان بزرگ ایران" که در ایرانشهر چاپ شده است او از ابن سینا، خیام، فردوسی، داریوش و کوروش نام می‌برد. در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان "مسئله مرگ و حیات برای ایران" که در فرهنگستان چاپ شده است ارانی به مسئولین دولتی و آموزشی کشور توصیه می‌کند که جهت محو زبان بیگانه ترکی آذری در استان زادگاهش، که اشغالگران مغولی این زبان بیگانه را بر جمعیت آریایی آن دیار تحمیل کرده‌اند، اقدام عاجل و فوری در پیش گیرند: "همه میهن پرستان ایرانی، به ویژه مسئولین آموزشی کشور، باید هر آنچه در توان دارند به کار گیرند و زبان فارسی را به جای ترکی در این استان به کار گیرند. ما باید مجله، روزنامه و کتاب‌های فارسی و معلمان فارسی به زادگاه زردشت و آریاها اعزام داریم." ۳۴

ظهور و چیرگی ناسیونالیسم رسمی در ایران فرایند ایجاد هویت واحد ملی در ایران را با اعمال جبر و بخش قهر به فرجام رساند. سیستم مدرن دولت ایران که بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیستی و برنامه اقتصادی نسبتاً مدرنیستی استوار بود در تلفیق با ارزشها، میراث‌ها و اسطوره‌های نظام‌های 'شاهنشاهی' هدف پایه‌ریزی ایران نوین را مدنظر خود داشت. نیازی به تحلیل مفصل این مسئله نیست که چرا این تلفیق نظریه‌ای ناهمگون و متناقض ناسیونالیستی را انکشاف داد. نظریه ناسیونالیسم در مدل اروپایی ناظر بر تعریف ملت و تبیین حقوقی حاکمیت آن و در عرصه پراتیک پی‌ریزی ساختار سیاسی بر اساس مفهوم تقسیم قوای حاکمه است که ضامن آن است که هیچ نیرویی نتواند اراده ملی را نقض کند. اما در گفتمان رسمی هیچ کدام از این مفهوم-های مهم و بنیادین ناسیونالیستی و مدرنیستی آنگونه که در فلسفه حقوق و علوم سیاسی مغرب زمین تبیین شده و انکشاف یافته بودند محلی از اعراب نداشتند.

عنوان شاهنشاه ایران یا ایران زمین برای رضا شاه بیش از هر چیز محتوای این تناقض را منعکس می‌کند. این مفهوم اگر معنایی هم داشته باشد نمایانگر موقعیت و یا جایگاه ویژه 'شاه‌شاهان'، یعنی شاه‌بزرگ در میان شاهان دیگر است، که تنها در نظامی امپراتوری سنتی ساتراپی قابل درک و تصور است. این عنوان در یک نظام متمرکز توتالیتار، که تنها در دوران مدرن امکان شکل‌گیری داشته و در آن شخص شاه قدرت مطلق است و جان و مال و حیات و امنیت مردم یکسره در گرو امیال خودکامه او است، بی‌معنی است. از طرف دیگر در نظام سنتی و ساتراپی برای اداره کشور به قانون اساسی نیازی نبود و تنها در دوران مشروطه است که مفهوم قانون اساسی وارد ادبیات سیاسی و حقوقی ایران می‌شود. این تلفیق، سرنوشت ناهنجاری را برای قانون اساسی دوران مشروطه رقم زد. طبق قانون اساسی مشروطه، 'سلطنت موهبت الهی

است که موقتاً از جانب ملت به شخص شاه تفویض می‌شود، و مجلس به عنوان نماینده ملت، ارگانی است که این حق را و سایر پیشنهاد های قانونی دیگر را تعیین می‌کند. ۳۵ در حالی که به اعتراف مورخ سلطنت طلب ایرانی، عبدالحسین زرین کوب، این مسیر در ایران طی نشد: "سلطنت او، یک استبداد مطلق بود، که ظواهر مشروطیت را که از جمله شامل مجلس و مطبوعات و عدلیه و هیئت دولت می‌شد حفظ کرده بود- اما 'اراده ملوکانه' او جایی برای استقلال هیچ یک از آنها باقی نگذاشت. در مقابل اعتلاء قدرت او، هم مجلس فاقد اراده شد هم احزاب و مطبوعات بی تحرک گشت." ۳۶

۵. فرجام: قواعد بنیادین گفتمانی ناسیونالیسم رسمی

جهش تاریخی انقلاب مشروطیت سرآغاز نوینی در تاریخ ایران و تلاش جدی و نخستین کوشش فراگیر 'ایرانیان' بود در راستای نیل به مدرنیته. اما همچنانکه می‌دانیم جنبش مشروطه در نهایت تلاش نافرجامی بود. مهم ترین دستاورد جنبش مشروطیت دو سند پیش نویس قانون اساسی و متمم آن است. با همه کاستی ها و تلقی های اجتماعی و سیاسی بسیار متفاوت روشنفکران آن دوران از مفاهیم مندرج در دو سند، قانون اساسی مشروطیت تلاشی جدی بود در راستای سازگار کردن نهادهای قدرت حاکم در ایران با تمدن مغرب زمین. پروژه مشروطیت بر آن بود که فرهنگ سیاسی و مراکز قدرت را در ایران بر مبنای الگوئی غربیان باز سازی کند. تجربه ناموفق انقلاب مشروطیت، که عده ای از آن چون 'انقلاب شهید' و 'انقلاب ناتمام' ۳۷ یاد کرده اند، ضرورت بازنگری در مبانی گفتمانی دوران مشروطه را پیش کشیده بود. در طرح این مسئله باید یاد داشت که هر تلاشی در جهت تبیین هویت ملی و یا هر شکلی از ناسیونالیسم در اساس خود واکنشی است در مقابل شرایط ویژه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معین.

ایران جزو محدود کشورهای 'جهان سوم' است که چهارچوب ارضی و مرزهای کنونی اش را مدیون تعادل قوا و سیاست های استراتژیک میان دو امپراتوری روسیه و بریتانیا و تحولات پس از پایان جنگ اول جهانی است. هر چند هر دو قدرت بارها نیروهای خود را وارد بخش هایی از سرزمین تحت سیادت دولت ایران کرده بودند، اما منافع استراتژیک دو قدرت بر بستر موقعیت سوق الجیشی ایران و تعادل قوای موجود میان آنها ایجاب می کرد که هر دو قدرت از حصول هر گونه سیاستی در جهت اشغال دائم همه یا بخشی از 'ایران' اجتناب ورزند. در فاصله سالهای مشروطیت شکننده (۱۹۲۱-۱۹۱۲) ایران در معرض سقوط قرار داشت. در پایان سال ۱۹۱۷، م نیروهای بریتانیا و روس تقریباً بخش های زیادی از خاک ایران را در اشغال خود داشتند. پایان جنگ اول جهانی همراه بود با وضعیت ناهنجار اجتماعی، خرابی و بحرانی که پیامدهای جنگ در کل منطقه برانگیخته بود. در همان حال انقلاب فوریه ۱۹۱۷، م روسیه مانع آن شد ایران به سرنوشت امپراتوری عثمانی دچار شده، بخشی از قلمرو تحت کنترل خود را از دست دهد. در فضای هیجانات برخاسته از انقلاب، روسها نه تنها نیروهای خود را از ایران خارج کردند بلکه بعدها با انتشار بخش زیادی از توافقات نامه های فی مابین روسیه تزاری و بریتانیا، پرده اسرار از روی امیال دو قدرت امپراتوری برداشتند.

هر چند پس از خروج روسها از ایران بریتانیا عملاً یکه تاز میدان سیاست در ایران بود، اما تحت تاثیر تعادل قوای جدید در منطقه، اولویت های استراتژیک بریتانیا در نهایت در مسیر خارج کردن نیروهایش از ایران سمت گرفت. شرایط جدید علی رغم ناتوانی اداری و سیاسی به دولت ایران امکان آنرا داد که چهارچوب ارضی پیش از جنگ را حفظ کند.

علیرغم این، در نتیجه ناتوانی دولت ایران هراس زدگی^{۳۸} نیرومندی در میان رجال و روشنفکران ایرانی گسترش یافته بود که ایران ضعیف را همواره در معرض تهدید و سقوط تصور می کرد. این شرایط مسئله استقلال سیاسی و یا آنگونه که بعدها و امروز ادراک می شود، حفظ 'تمامیت ارضی ایران'، را به شاه مفهوم گفتمان ناسیونالیستی ایرانی تبدیل کرد، به این معنی که تمام الزام های دیگر چون آزادی، پیشرفت و دموکراسی را تنها می بایست بر محور این مفهوم تبیین کرد.

از آنجا که هم عرصه سیاست و فرهنگ در دوران مشروطیت، عرصه ای یکدست نبود و هم نیروهای محرکه انقلاب محدود به طرفداران آزادی نبود، در دوران پس از مشروطیت از دو گرایش ناسیونالیستی می توان نام برد: در میان مشروطه خواهان گروهی از رجال قرار داشتند که به علت ناتوانی سلسله قاجار در اجرای اصلاحات و ایجاد دولتی مقتدر به امید آن که تحدید قدرت شاه مسیر را برای اصلاحات هموار خواهد کرد به انقلاب پیوسته بودند. اکنون که انقلاب نه تنها ایران را به این هدف نزدیک نکرده بلکه آن را در وضع بحرانی تری هم قرار داده بود، این گروه را متقاعد کرده بود که اجرای اصول مشروطیت با توجه به خطر از هم پاشیدگی کشور با آن ایده آل ها ممکن و عقلانی نیست. محمد علی فروغی از طرف این گروه ضرورت بازنگری را این گونه فرموله کرد: اول نظم، بعد پیشرفت، و بعد آزادی. آزادی تنها بعد از حصول پیشرفت امکان پذیر است چرا که آزادی محصول اراده فردی نیست بلکه نتیجه منطقی نهادهای مستقر شده و کارا است. گروه دوم همانا ناسیونالیستهای خلقی، رمانتیک، و پوپولیست دوران سالهای مشروطیت شکننده بودند. اینان نسل دوم روشنفکران مشروطه خواه بودند. مجله کاوه که توسط تقی زاده، جمال زاده و چند نفر دیگر در برلن منتشر می شد بیشترین کمک را به قوام این گروه کرد. اینان تلاش داشتند بر محور نقادی از تجربه ناموفق مشروطه، در عین تاکید بر ارزشها و ایده های اروپایی آن، راهی برای خروج از بن بستی که ایده مشروطه در آن گیر کرده بود بیابند. حاصل تلاش اینان در تلفیق ناسیونالیسم متجدد مشروطه با گفتمان "بازگشت به اصل" در معنای ایران باستانی خلاصه شد. این سخن نباید این گونه تلقی شود که جلال و شکوه ایران باستانی برای نسل پیش از اینان دارای اهمیت نبود. درست بر عکس اکثر روشنفکران دوران مشروطه که از عقاید میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا عبدالحسین مشهور به میرزا آقاخان کرمانی متأثر بودند و در پیروی از آنها جلال و شکوه ایران باستانی را ستایش می کردند. تفاوت در اینجا است که اصلاحگران دوران مشروطه در کلیت خود تلاش داشتند فرهنگ، سیاست و نهادهای قدرت در ایران را با مدل اروپایی سازگار کنند. حسن تقی زاده که مشهور است زمانی می گفت: "نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم شدن مطلق به اروپا [...] بدون هیچ استثناء [...] و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را 'وطن پرستی کاذب' توان خواند"^{۳۹}، همان تقی زاده در مجله کاوه اخذ مدرنیزه را مشروط به احیای همان 'خود پسندی و مهین پرستی کاذب' می کرد. تقی زاده که در دوران مشروطه به شکلی رادیکال طرفدار تحدید قدرت شاه و اقتدار مجلس در مقابل او بود و به همین خاطر به عضویت هیئتی تدوین کننده پیش نویس متمم قانون اساسی انتخاب شد، هم او بعدها به مبلغ و توجیه گر قدرت مطلقه شاه تبدیل شد: "نباید این پارلمان را به پارلمان های دویست سیصد ساله ممالک مشروطه تاسیس شده، قیاس کرد که دولت از پارلمان نظارت و رای بخواهد [...] این مجلس از راه های عادی نمی تواند داخل کار شود، بلکه به یک قوه فوق العاده و پنجه آهنینی باید مملکت را اصلاح نماید [...] چطور محمد علی

پاشا در مصر و ناپلئون در فرانسه کرده‌اند.^{۴۰}

در اینجا سخن نه بر سر فرصت طلبی تقی زاده، آنگونه که برخی می‌پندارند، بلکه بحث بر سر دگرذیسی در اندیشه‌های مشروطه‌خواهان است. بررسی‌های آموزنده‌ای در باره علل ظهور رمانتیسم آلمانی در اوایل قرن بیستم انجام گرفته است. اکثریت این بررسی‌ها بر این نکته دلالت دارند که بحرانی که در دهه‌های اول قرون ۱۸ و ۱۹ تار و پود جامعه آلمانی را فراگرفته بودند کاتالیزور اصلی برآمد رمانتیسم در آلمان بود. به عبارت دیگر دکترین بازگشت به 'اصالت فرهنگی خویش' برای مردمی که جامعه‌شان در بحران عمیق غوطه‌ور است جذابیت و کشش فوق‌العاده‌ای دارد. سرچشمه و منشا این شیفتگی را نباید صرفاً در دل‌بستگی مردم به 'اصل‌ها' جستجو کرد بلکه باید متوجه بود که فرهنگ در جامعه بحران زده مناسب‌ترین عامل سازمانگر و هماهنگ کننده در نبرد با بی‌عدالتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. به این اعتبار این موج جدید ناسیونالیسم رمانتیک نام نهادیم چرا که در مواجهه با وضعیت نابسامان ایران در آن دوران با بیرق فرهنگ ایرانی می‌خواست به رویارویی انحطاط، عقب‌ماندگی و ضعف‌های جامعه‌برود. آنها تجددگرایی را به سبک رمانتیست‌ها، با فکر احیای جبروت و شکوه باستانی ایران توأم می‌خواستند.

این دو گفتمانی و یا دوگانگی در گفتمان^{۴۱} ناسیونالیستی پدیده منحصر به فرد یا نادری نیست. اکثریت جنبش‌های ضد کولونیالیستی در راستای تدوین هویت ملی تلاش دارند نوعی هویت 'فرهنگی و اصیل گروهی' را خلق و یا 'احیا' و آن را با مدرنیسم مخلوط کنند. فرضیه هویت فرهنگی و تاریخی اصیل چون ابزار مؤثر در مبارزات ضد استعماری رویکرد قوی داشت، چرا که احیای آن 'هویت' تنها از طریق راهی از استعمار ممکن و میسر بود. این التقاط در گفتمان ایرانی ویژگی خاص خود را داشت، چرا که ایران از قرن ۱۶ م. بعد تا ورود مدرنیته به منطقه ما مستعمره کشورهای اروپایی نبود و مبارزات ضد استعماری از پایانی قرن نوزدهم در ایران به معنای تحدید و نهایتاً قطع دخالت و نفوذ قدرتهای اروپایی در اداره و امور کشور بود نه راهی ملی از سیستم کولونیالیستی. برخاسته از این تبیین، هویت ملی در ایران همواره منشا تناقضاتی بوده و اکثراً به مثابه شمشیر دو لبه بکار گرفته شده است. از یک طرف خواهان مدرنیته است و بر بستر عقلانیت خاص خود می‌پذیرد که مدرنیته تقدیر ماست و از طرف دیگر مدرنیته را هم چون عاملی اجنبی و بیگانه می‌شناسد و آن را رد می‌راند. از یک طرف می‌پذیرد که هویت ملی و گفتمان تولید کننده آن ناسیونالیسم، پدیده‌های مدرنی هستند که بر بستر سیستم جهانیگیر دولت - ملت امکان گسترش یافتند. این سیستم که از پایان قرن هیجدهم در اروپا نضج گرفته و گسترش یافته و از پایان قرن نوزدهم به بعد در مابقی دنیا جهانیگیر شده، به عنوان تنها فرم پذیرفته شده سیاسی شاخص تنظیم مناسبات بین‌المللی است. اما از طرف دیگر، این ساختار مدرن و هویت نوین در ایران تاریخ هزاران ساله‌ای داشته و دولت نوین و مدرن باید پاسدار این پیوستگی تاریخی و تداوم آن باشد.

خویشاوندی انتخابی دو گروه ذکر شده در متن نیاز به احیای شکوه و عظمت گذشته نضج گرفته و بر بستر آن قوام و دوام یافت. توجه به این مسئله که تاریخ گذشته ایران در کلیت خود تاریخ امپراتوری‌های متعدد بوده کمک خواهد کرد قواعد بنیادین گفتمانهای ناسیونالیستی ایرانی و اشکال تولید و چگونگی انتقال آن را بهتر درک کنیم. آن گذشته عظیم عبارت بود از از تاریخ امپراتوری‌های باستانی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانی، که بر اساس نظر مورخین ایرانی پس از دوره نسبتاً طولانی غلبه دین اسلام، این تاریخ در امپراتوری‌های صفویه و قاجاریه تداوم می‌یابد. در آن دوران بحرانی

دوران جنگ جهانی اول آنچه از این تاریخ کهن و امپراتوری پهناور باقی مانده بود همانا چهارچوب ارضی آن زمان و کنونی ایران است. در نتیجه احیای آن عظمت باستانی قبل از هر چیز در گرو حفظ هر آنچه از آن امپراتوری باقی مانده و به هر قیمتی بود.

هویت همیشه متغیر و در حال شدن است: گاه خود-پرداخته و گاه توسط دیگران تبیین شده، بخشا می تواند یک شرایط، یک موقعیت و یا یک عنوان باشد، و گاه سپر، سنگر و قلعه ای برای دفاع از خود در رویارویی با حریفان. گفتمان های متنوع هویت ملی ایرانی چه در روایت ناسیونالیست های خلقی و رجال دوران جنگ اول جهانی به منظور احیای 'نمادین قومی' با شکوه گذشته، چه در گفتمان بازگشت به تشیع سرخ علوی شریعتی، و چه در تئوری ولایت فقیه آیت الله خمینی، هیچ کدام بازگشت مستقیم به گذشته و یا هویت صرفا شرقی نیست، بلکه تولید کلیت معینی است با مفاهیم و اصطلاحات مدرن، با ابزار و تکنیک مدرنیستی، و در شرایط مدرنیته که همانا تعریف هویت ملی در ایران بر اساس نمادین 'قومی' و یا 'اسلامی' است. در حقیقت، آنچه همه این روایت ها را دمساز و هماهنگ می کند نه الزامات واحد، نه محتوی ویژه تجویزهای اخلاقی، نه مبانی تئوریک مشترک و نه حتی استراتژی همگون، بلکه همسویی در تاکید بر حفظ هر آنچه از آن امپراتوری باقی مانده با بکارگیری ایده ها، ابزار و سیستم مدرن و معاصر است.

امروز بسیاری می پذیرند که پروژه مدرنیته در ایران علی رغم فراز و نشیب های تاریخ یک قرن خود پروژه ای ناتمام بوده، و به سرانجام خود نرسیده است. در سال های گذشته بخش قابل توجهی از روشنفکران ایرانی خود را درگیر نقادی این تحول تاریخی متناقض کرده اند و می پذیرند علیرغم صد و یا صد بیست سال تاریخ ورود مدرنیته به ایران و یارویاری ایران با مدرنیته، پاشنه درگاه بحث های امروزی حول همان دو قلوهای مشهور دیکتاتوری و آزادی، سنت و مدرنیته، روستایی و شهری، مقلد یا رعیت و شهروند، و ولایات و مرکز می چرخد. متفکرین بسیاری این مدل ناتمام را در پوشش های 'مدرنیته ایرانی'، و 'مدرنیته اسلامی-ایرانی' به نقد کشیده اند. در همان حال اکثریت این روشنفکران بر این باورند تحول تاریخی انقلاب مشروطیت فرایند دولت-ملت را در جهت تکوین منطقی خود سوق داده و به پایان منطقی خود رسانده است. چنین جمع بستی بر مفهوم مدرن از دولت تکیه دارد. بدین معنی که دولت مدرن عبارت از سیستمی است که با تولید زبان واحد و ملی و با برخورداری از ماشین بوروکراتیک و هم چنین نیروهای حرفه ای مسلح هم انحصار بکارگیری قهر در در جامعه را در دست خود داشته و هم توانایی سیادت و حاکمیت (ساورنتی) بر سرزمین معینی را دارد. بر اساس این شاخص، هم دولت های شاهنشاهی و هم جمهوری فقهاتی در ایران دولت-ملت هستند.

اگر با هدف نقد پروژه مدرنیته در ایران، مجبوریم به اهمیت 'دو قلوها' در بحث های امروزی اعتراف کنیم به این دلیل است که این دو قلوها تاثیر خود را در یک رشته معناهای آگاهانه و محصور کننده در این روند تاریخی بجای گذاشته و هنوز اندیشه 'پیشانی' ایرانی گریبان خود را از دست آنها رها نکرده است. اگر این روش ارزیابی درست باشد آنگاه جایز نیست که دو قلو 'امپراتوری و دولت-ملت' را فراموش کرد یا در نظر نداشت. وجود ماشین دولتی مدرن در برگیرنده بوروکراسی و نیروهای مسلح حرفه ای تنها شاخص تعیین و تعریف انستیتیوی دولت-ملت نیست. امپراتوری بریتانیای کبیر در تمامی دوران قرن نوزدهم و بخش قابل توجهی از قرن بیستم توسط مورخین و متفکرین علوم اجتماعی همچون امپراتوری تعریف شده و نام برده شده است، در حالیکه هم صاحب مدرن ترین بوروکراسی و هم ارتش حرفه ای و نوین بود.

آن شاخص اساسی که تمایز میان دولت - ملت و امپراتوری را در سرزمین چند فرهنگی، چند قومی و چند زبانی روشن می‌کند مفهوم 'کولونیالیسم داخلی' است.^{۴۲} اگر در جامعه‌ای چند هویتی به جا مانده از یک امپراتوری پیشامدرن روند دولت - سازی در مسیری تکوین یابد که دولت نه تنها نمایندگی رسمی سرزمین را در مناسبات بین المللی، بلکه فرایند و انجام منطقی روند درهم تنیدگی و انطباق همه هویت‌ها با هم و ایجاد یک هویت مشترک باشد، آنگاه می‌توان از ساختار دولت - ملت سخن به میان آورد. اما اگر تعدادی از این هویت‌ها خود را خارج از هویت ایجاد شده و مرکزی تعریف کنند و یا آن را رد کنند، و دولت مرکزی تنها با توسل به جبر قادر به اعمال اتوریته در آن منطقه یا مناطق باشد، آن وقت ما با انستیتیوی بنام امپراتوری سروکار داریم.^{۴۳} اعمال جبر هم می‌تواند قهری باشد و هم مدنی، چنان که امپراتوری بریتانیا در آن دوران یک دولت بورژوا - دمکراتیک بود، اما بر اساس شاخص کولونیالیسم داخلی آن را امپراتوری می‌خواندند.

پروژه دولت - سازی رضا شاهی بر اساس نمادین قومی پاریسی در جامعه‌ای که بیش از نصف ساکنین آن غیر پاریسی بودند منطقاً از طریق انکار و سرکوب آن هویت‌ها ممکن و میسر بود. "دولت پهلوی، به ویژه تحت رهبری رضا شاه، به ژنوساید، قوم کشی^{۴۴}، و زبان کشی^{۴۵} متوسل شد تا غیر فارس زبان‌ها را تبدیل به فارس بکند.^{۴۶} "دولت پهلوی، دولت پاره‌مندی^{۴۷} بود بر رابطه نابرابر بین مرکز با هویت نمادین قومی پاریسی و غیر پارسیان بنا نهاده شد. هم برنامه‌نوسازی که بر اساس سیاست تبعیض میان مرکز و غیر مرکز تدوام یافت و هم سرکوب واحدهای ملی غیر پاریسی توسط دولت، و هم مقاومت آنها در مقابل این سیاست‌ها مانع از آن شدند که یک 'جمعیت متصور واحد'^{۴۸} به نام ملت ایران امکان پذیر باشد. با 'انقلاب اسلامی' این روند تاریخی با بغرنجی‌ها و پیچیدگی‌های نوینی ادامه حیات داده است. آنچه اتفاق افتاد این بود که روحانیت شیعه با حمایت جدی روشنفکران اسلامی و بخشا سکولار، ماشین دولتی رژیم پهلوی را تصاحب کرد. در حقیقت بازسازی دولت در ایران بر اساس نمادین 'شیعی - قومی' تناقضات ساختاری دولت را پیچیده‌تر کرده، بیشتر از گذشته آن را از مدار دولت - ملت خارج کرده است. در کنار این تصرف، دولت برآمده از 'انقلاب اسلامی' هم خود مسئله ملی و هم روش برخورد با آن را از رژیم پهلوی به ارث برده بود. انکار و سرکوب ملل غیر پاریسی در ایران و پاکسازی قومی در کردستان توسط جمهوری اسلامی به منظور انهدام جنبش ملی کردستان در سی سال گذشته در تاریخ معاصر جهان و منطقه به مثابه نمونه کشتار دسته جمعی، بی‌رحمی و دیکتاتوری بی سابقه است.

حتماً بسیاری خواهند گفت که در اینجا فراموش می‌شود که گفتمان‌های دمکراتیک اسلامی و ایرانی معاصر با هر دو مدل رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی مخالف بوده و خواهان ایرانی دمکراتیک و آزاد که در آن همه 'اقوام' ایران آزادانه و برادانه با هم زندگی کنند، چنین ایرادی وارد نیست. چرا که در اینجا از گفتمان‌های ناسیونالیستی ایرانی صحبت به میان آمده، نه یک گفتمان. دوما، گفتمان‌ها سیستم‌های بسته و یا تک - بعدی نیستند. هر گفتمان عناصری که از گفتمان‌های دیگر را بازتولید کرده و از آن خود می‌سازد. ثالثاً، به این اعتبار در اینجا از قواعد بنیادین گفتمان‌های ناسیونالیستی ایران سخن رفته است. تلاش این بود قواعد بنیادین آنها را درک کنیم، توضیح بدهیم و بازتولید و انتقال آنان را به فرایندهای وسیع‌تر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کنونی مرتبط سازیم.

به این اعتبار من اولاً، از 'خویشاوندی انتخابی' میان روشنفکران معاصر ایرانی در طرح و تبیین مسئله ملی در ایران

با گفتمان‌های ذکر شده صحبت می‌کنم. آنها تبیینی از هویت ایرانی و یا ایرانیت به دست می‌دهند که ایرانیت تنها به مثابه هویت ملی صرفاً به عنوان هویتی واحد و در قالب دولت ایران قابل درک بوده، بیرون از این چهارچوب به معنای هویتی فرهنگی یا چند ملیتی قابل تصور نیست. به این منظور به کنوانسیونهای سازمان ملل و مباحث جاری مراجعه می‌شود که اثبات شود در ایران تنها یک ملت وجود دارد و تمام امکانات ذهنی و مادی موجود بکار برده می‌شود تا تبیین ایرانیت به عنوان هویتی فراملیتی و یا چند ملیتی مخاطبانی نداشته باشد. در این تلاش همان متد و یا 'برخورد گزینشی' دوباره به کار گرفته می‌شود. یعنی از درون ادبیات موجود در باره ناسیونالیسم و ملت هر آنچه را که در اثبات مدعای خود به کار می‌آید انتخاب کرده و باقی به کناری گذاشته می‌شود. تا سطح افراط از مفهوم قوم استفاده می‌شود اما فراموش می‌شود که اگر بکارگیری اصطلاح قوم و هویت قومی تاریخ بسیار کهن دارد اما مفهوم 'قومیت' ۴۹ اصطلاح نسبتاً تازه‌ای است، به معناهای متفاوت به کار گرفته می‌شود. ۵۰

فراموش می‌شود که امپراتوری ایرانی در فاصله بین قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ یا به علت ناتوانی اداری یا در نتیجه شکست در جنگ با روسیه تزاری، بخش قابل توجهی از خراسان و کمابیش تمامی قفقاز را از دست داد. اکنون مردم آن سرزمین‌ها در چهارچوب دولت - ملت‌های به رسمیت شناخته شده به نام تاجیک، ترکمن، آذری و ازبک به سر می‌برند، اما ترکمن‌ها و آذری‌های ساکن ایران تنها قوم هستند. از این زاویه، گفتمان پان - ایرانیت‌های کلاسیک بسیار روشن‌مندتر، منسجم‌تر و شفاف‌تر از گفتمان این دوستان بود. پان - ایرانیت‌ها بر این باور بودند که ملت واحدی به نام ملت ایران وجود دارد. آنها شاخص اصلی این هویت ملی را زبان فارسی می‌دانستند و پنهان نمی‌کردند که خواهان ایجاد یک امپراتوری ایرانی بر اساس دولت مدرن و نیرومندی هستند که قادر باشد همه آن سرزمین‌های از دست داده را بار دیگر تصرف کند.

امروز هم بخشی از روشنفکران ایرانی همچون پان - ایرانیت‌ها بر این دعوی نادرست پای می‌فشارند که در ایران تنها یک ملت وجود دارد و هر گونه اشاره به تنوع ملی و زبانی بافت ساکنین ایران زمین از نظر آنان برابر است با خیانت، که تنها فروپاشی و اضمحلال کشور را به دنبال خواهد داشت. در حالیکه باز هم مثل پان - ایرانیت‌ها آنها هم بر این باورند شاخص اصلی هویت ایرانی زبان فارسی است، اما صراحت پان - ایرانیت‌ها را در پرستش نمادین قومی ایرانی و جنگ ملی برای ایجاد یک امپراتوری مدرن ایرانی را ندارند. تلاش من در این بخش این بود که نشان دهم تبیین‌های متفاوت از هویت ایرانی که در نهایت رویکرد ناسیونالیسم رسمی ایرانی را بازتولید کرده و می‌کنند، همگون نبوده و با هم اختلافاتی دارند. اما در همان حال پیوستگی یا خویشاوندی آنها سیستماتیک و منظم است نه اتفاقی. علت این امر این است که به قول فوکو، گفتمان نه تنها همیشه ریشه در قدرت دارد، بلکه قدرت تنها از طریق سیستم و ساختارهای گفتمانی و بر بستر آنها به گردش در می‌آید. ۵۱

در بخش بعدی مفهوم 'مسئله کرد' را دنبال می‌کنیم، و از طریق این بحث تلاش خواهیم کرد که اشاراتی داشته باشیم بر تناقضات نهفته در گفتمان‌های ناسیونالیستی رسمی ایرانی در دو شکل آریایی و اسلامی و در نتیجه همستیزی ایرانیت و کردیت را پی گیریم. نمونه کردها از این زاویه قابل توجه است که کردها ظاهراً جزو عوامل تشکیل دهنده آن نمادین قومی ایرانی هستند که قواعد بنیادین گفتمان ناسیونالیستی ایرانی را تعیین می‌بخشد. اما در همان حال جنبش

ملی، حق طلبی و 'استقلال خواهی' کردها، به‌ویژه بر بستر تحولات اخیر در عراق و برآمد جنبش ملی کرد در ترکیه، خطری علیه امنیت ملی 'ایرانی' بوده و در جنگ مقدس با این خطر ناسیونالیست‌های ایرانی در دفاع از تمامیت ارضی ایران همسنگر دولتیان هستند. خویشاوندی انتخابی ناسیونالیسم معاصر ایرانی در نحله‌های شیعی - ولایتی، شیعی - رفرمیستی، ایرانی - مشروطه‌خواهی، و ایرانی - دمکراتیک و بازتولید قواعد بنیادین گفتمان دولتی و رسمی در برخورد آنها با مسئله کرد بارزتر منعکس می‌شود. در گفتمان‌های معاصر ناسیونالیستی ایرانی کردها قوم بوده و پروسه تکوین ملت را طی نکرده‌اند. زمانی تناقض این تبیین زیر سؤال قرار می‌گیرد که اگر چنین است ما چگونه می‌توانیم برآمد جنبش کردها را در عراق در سالهای گذشته به مثابه ملت و به رسمیت شناختن این موقعیت را هم در توافق نامه‌های دوران جمهوری عراق تحت رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم، در بیانیه‌ای سال ۱۹۷۰ م، هم در قانون اساسی اخیر عراق، و هم تأیید این توافق نامه‌ها از سوی مجامع بین‌المللی را توضیح دهیم. در جواب به چنین پرسشی گفتمان‌های ناسیونالیستی ایرانی خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول، بر این باورند که این تحولات نتیجه ایده‌های ناسالم و مخرب جداسازی خواهانه و تجزیه طلبانه‌ای است که در نتیجه رسوخ مارکسیسم و دخالت ابر قدرت اتحاد شوروی سابق در منطقه ما نضج گرفته بودند و پیش از عراق هم در ایران در شکل جماهیر آذربایجان و کردستان هدف تجزیه ایران را مد نظر داشتند اما خوشبختانه شکست خوردند. تحولات اخیر عراق هم و به‌ویژه پذیرش حقوق کردها به مثابه یک ملت یکی از پیامدهای ناگوار اشغال عراق از سوی امریکا است. دسته دوم، هر چند در نگرانی‌ها و دلهره‌های دسته اول حول دسیسه‌های امپریالیستی در منطقه ما سهم و شریک است، اما در همان حال می‌پذیرد که کردها در عراق و ترکیه ملت هستند و به همین دلیل از حق تعیین سرنوشت سیاسی برخوردارند، اما در همان حال تأکید دارد که کردهای ساکن ایران قوم بوده و بخش تفکیک ناپذیر ملت ایران هستند، و صحبت از حق تعیین سرنوشت برای آنها به معنای نقض حق ملت ایران در اعمال سیادت بر سرزمین ایران است. از هر دو سو، الزامات نه تحول و تکوین تاریخی بلکه حفظ تمامیت ارضی ایران است. این بحث را در بخش بعدی پی می‌گیریم.

بخش سوم: مسئله کرد

حقیقت بیرون از مکانیسم قدرت نیست [...] و تنها بوسیله نیرو و زور در اشکال متنوع آنها تولید می‌شود. هر جامعه‌ای 'سیاست‌های عمومی' خاص خود برای تولید حقیقت دارد و این عبارت است از انواع گفتمان، که به مثابه حقیقت پذیرفته شده و به کار گرفته می‌شوند؛ مکانیسمها و مواردی که انسان را قادر می‌سازند عبارات 'درست' را از گزاره‌های 'نا درست' تشخیص دهد.

۵۲ «میشل فوکو»

۱. پیش در آمد

علی‌رغم اینکه تاریخ پدیدار شدن و کاربرد اصطلاح 'مسئله کرد' در سیاست بین‌الملل به دوره‌ی بین دو جنگ جهانی

و تحولات تاریخ ساز آن، یعنی همانا شکل‌گیری و به رسمیت شناخته شدن چهار دولت مدرن ایران، ترکیه، عراق و سوریه از سوی قدرت‌های اروپایی بر می‌گردد، اما این اصطلاح تا دهه‌های پایانی قرن بیستم با در ادبیات سیاسی و تاریخی موجود در این چهار کشور به کار گرفته نمی‌شد، یا توسط نیروهای اپوزیسیون به مثابه مفهومی یکسره مبهم به کار گرفته می‌شد. ریشه این ابهام را باید در چگونگی تحول سیاست قدرت‌های اروپایی و به ویژه بریتانیا، در سالهای پس از پایان جنگ اول جهانی جستجو کرد. در دوران جنگ اول جهانی، محور متفقین و به ویژه سیاست پردازان و ماموران بریتانیا در راستای اولویت‌های سیاسی قدرت‌های اروپایی، به طور کلی از حق ملل برای تعیین سرنوشت سیاسی خود سخن می‌گفتند. آنها در معاهده سور منعقد در سال ۱۹۲۰، به ویژه در مواد ۶۲ و ۶۴ حق تعیین سرنوشت سیاسی کردها را در ولایات کردنشین امپراتوری سابق عثمانی و، پس از یک سال تحت نظر اتحادیه ملل، پذیرفته بودند. اما تغییر تعادل قوا در منطقه بر اثر پیشروی بقایای ارتش امپراتوری عثمانی تحت رهبری کمال آتاترک منجر به انعقاد معاهده صلح لوزان شد.^{۵۳} مذاکرات و توافقنامه صلح لوزان برآمد توازن جدیدی در منطقه بود. در واقع بریتانیا و فرانسه بر بستر شکست نظامی نیروهای ارمنی، ایتالیایی و یونانی در برابر کمالیست‌ها، به بهای قربانی کردن کردها و پشت کردن به تعهدات پذیرفته در پیمان نامه سور، قرارداد ترک مخاصمه با ترکیه را امضا کردند. یکی از پیامدهای این معاهده صلح، پذیرش شرایط کمال آتاترک مبنی بر مشروعیت دولت جدید جمهوری ترکیه به عنوان نماینده مردم این کشور به مثابه کلیت یکپارچه، در میدان سیاست بین‌المللی بود. مسئله کرد که تا این مقطع به علت موقعیت سوق الجیشی کردستان و منابع غنی آن توجه قدرتهای اروپایی را به خود جلب کرده بود، اکنون به دلیل تقسیم کردستان و قرار دادن مردم کرد تحت حاکمیت چهار دولت ایران، ترکیه، عراق و سوریه، از مسئله ملتی که حق تعیین سرنوشت سیاسی دارد، به موضوع خواست یک اقلیت فرهنگی تحت حاکمیت ملی چهار کشور تقلیل داده شد.

دولت جدید التاسیس ترکیه با بهره‌گیری از این شرایط و توازن قوای جدید در منطقه و انعقاد معاهده صلح لوزان، با دست بازتری جنگ با کردها را ادامه داد. یکی از دلایل موفقیت کمالیسم در خنثی کردن فشار، و ادا کردن غریبان به سکوت در مقابل سیاست نسل‌کشی و پاکسازی قومی کردها، این بود که گفتمان کمالیستی موفق شد که مسئله کرد را به مثابه یکی از موانع عمده تحقق پروژه مدرنیزاسیون در ترکیه بشناساند. گفتمان کمالیستی، مدرنیزاسیون ترکیه را، هم چون پروژه‌ای اجتماعی، عقلانی و جهانشمول معرفی می‌کرد. برای گفتمان کمالیستی، پروژه‌نوسازی در ترکیه عبارت بود از متجانس شدن با غرب مدرن در همه عرصه‌های اقتصادی، اداری، فرهنگی و سیاسی آن. گفته می‌شد که این پروژه بدون برنامه توسعه همه جانبه به منظور جبران عقب ماندگی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، ممکن نیست. در این راستا مقاومت کردها به عنوان مانع جدی در راه وصول به این هدف معرفی می‌شد. این تبیین، به دولت ترکیه اجازه داد تا سیاست زدودن هویت کردی را به جزء تفکیک ناپذیر پروسه مدرنیزاسیون در ترکیه تبدیل کند. نظریه 'مدرن' کمالیسم، روایت‌های تبیین کننده مدرنیته را به کار گرفته و، نظریه پردازان کمالیستی، پیش فرضهای نظری خود را از معرفت شناسی ماتریالیستی و سکولاریستی مغرب زمین به وام گرفتند، اما در راستای محو مانع 'هویت کردی' ضرورت بازتولید دوگانه‌های مدرن-سنتی، متمدن-بربر، شهری-روستائی، و صنعتی-شبانی را که از اجزای اصلی نظریه استعمار بودند، به وام گرفتند. بدین گونه اجزای نظریه استعمار با رنگ و لعابی دیگر، به ابزار مؤثر و، جزء

تفکیک ناپذیر سیاست کمالیستی در سرکوب جنبش ملی کردها تبدیل شد. تنها تفاوت این بود که استعمار غربیان یخشا لیبرال بود در حالی که کمالیسم منشا گسترش سیاست توتالیتری در جامعه ترکیه شد که تا امروز هم نه تنها ماشین اصلی سرکوب کردها بلکه هم چنین مانع بزرگ در راه تحول آن است.

چنانکه در بخش پیشین گفتیم ناسیونالیسم رسمی در ایران کارایی این مدل را در برخورد با مشکل کردها دریافت و به کار گرفت. با تاخیر کمی گفتمانهای "عروبه" - ناسیونالیسم عربی، در عراق و بعدها در سوریه همین سیاست را در قبال کردها در پیش گرفت. بدین سان مسئله کرد، به یکی از مسائل بسیار پیچیده منطقه‌ای ما تبدیل شد. اگر درست بنگریم در باب برخورد با مسئله کرد، میان گفتمانهای کمالیستی، ناسیونالیسم رسمی ایرانی و اسلامی و عروبه و بعضی، تفاوتی چندانی وجود ندارد. تفاوت اینها تنها در شیوه‌ها و اشکال کار است نه در محتوی. هدف همه آنها ایجاد یک پروژه (ترکی، ایرانی و عربی) است که این پروژه مدرنیزاسیون در راه وصول به آن هدف، باید از مانع کردها عبور می‌کرد. بدین سان پروژه‌ی مدرنیت‌ه ایرانی و ترکی و عربی خواست سیاسی کردها را به مثابه مانع و مشکل توسعه و پیشرفت ملی معرفی کرد.

در دوران جنگ سرد و در حاشیه برخورد به تحولات خاورمیانه، مسئله کرد گاه توجه سیاستمداران، ژورنالیست‌ها، مورخین و بخش نسبتاً کوچکی از محافل آکادمیک و دانشگاهی را به خود جلب می‌کرد. به‌ویژه آنگاه که درگیری جنبش ملی کردستان با نیروهای مسلح خطر آن را در بر داشت که منشا گسترش تنش منطقه‌ای باشد. اما در کل مسئله کرد به مثابه موضوع ملت بی دولت و محروم از نمایندگی سیاسی، از اولویت خاصی در سیاست پردازی قدرتهای بزرگ در خاورمیانه برخوردار نبود. به همین دلیل مباحث نظری حول مسئله کرد یا در حد تاریخ نگاری کلاسیک توضیحی و توصیفی در جامی زد و یا در بهترین حالت در چهارچوب تئوری مارکسیستی در باب مسئله ملی طرح و فرموله می‌شد. در حوزه داخلی هم، هر نوع توجه و تلاشی در راه جستجو و پرسش حول کردستان، مسئله کرد، تاریخ کردها و گاه حتی نوشتن به زبان کردی خطر دستگیری، زندان و حتی اعدام را بدنبال داشت. در این دوره و برخاسته از این شرایط، برای روشنفکران کرد شعر و شاعری تنها حوزه و عرصه‌ای بود که در آن آرزوها و امیال مردم کرد را در قالبهای احساسی و حماسی نه‌الزاماً علمی بیان می‌کردند.

در اروپا چنین بوده است که گاه هنر الهام بخش نظریه پردازان و فیلسوفان زمان خود برای طرح مباحث نوین نظری و تئوریک بوده است. فرانکس کافکا بسیار پیش از برخی از متفکران مکتب فرانکفورت، مسئله غلبه عقل ابزاری و تاثیرات مخرب آن در زندگی انسان معاصر را لمس کرده، سیمای انسان خورد و 'مسخ' شده در زیر چنگالهای زنجیر بوروکراسی مدرن به مثابه قربانی عقل ابزاری در آثارش به شیوه‌ای بدیع بیان کرده بود. در کردستان هم برخی از شعرا کرد در اشعار خود تبیینی از هویت ملی کرد مطرح کردند که بعدها الهامی شد برای محققین و مورخین در راستای تحلیل نظری و یا روایت تاریخی از مسئله کرد. برای مثال در سال ۱۹۷۴ هیمن موکریانی در یکی از اشعار خود، مسئله کرد را همچون مسئله ملتی که عملاً موجود است اما هویت ملی آن انکار می‌شود بیان کرد.^{۵۴} این تبیین شاعرانه از هویت کردی به دو دلیل در پایانه قرن بیستم مبنایی شد برای تحلیل نظری روشن تری از مسئله کرد. اولاً، علوم اجتماعی در اروپا از دهه شصت قرن بیستم بدین سو، مرحله تحول کیفی را طی کرده که هم مرزهای سابق میان تاریخ نگاری از یک طرف و

جامعه‌شناسی و فلسفه از طرف دیگر کم رنگ شده، هم نظریه‌ناسیونالیسم در همه شاخه‌های علوم انسانی به موضوع بررسی و تبیین تبدیل شد. ثانیاً، پایان جنگ سرد همراه بود با تحولات جدی منطقه‌ای که امکانات مساعدتری برای جنبش ملی کرد ایجاد کرد. بر خاسته از این دو فاکتور امروز کردشناسان با زبان گفتمانی روشنتری طرح و تحلیل نظری از مسئله کرد به دست می‌دهند، و بخش قابل توجهی از کردشناسان این مسئله را چنان دیالکتیک انکار هویت ملی کردها از سوی این چهار دولت و مقاومت کردها در برابر این سیاست انکار تبیین می‌کنند، و این امکان شناخت و درک روشنتری از شکل سیاسی و خصلت ناسیونالیسم کرد را برای همه ایجاد کرده است.^{۵۵}

۲. مسئله کرد در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷

پایان جنگ سرد، که نقطه پایانی بر سیستم دو قطبی در جهان هم بود، امکانات سیاسی قابل توجهی را برای مبارزه ملی کردها مهیا کرد. اکنون در عراق ما با وجود یک دولت محلی کردی روبرو هستیم که هم مشروعیت بین‌المللی دارد و هم ظرفیت‌های دستگاه‌اداری - بروکراتیکی آن در راستای پاسخگویی به نیازهای مردم گام به گام در حال افزایش است. این دولت همچنین با تشکیل نیروهای مسلح حرفه‌ای توان اقتدار سیاسی بر منطقه کردستان و قدرت دفاع از آن را در صورت یورش احتمالی در دست خود متمرکز کرده است. آینده عراق هر چه باشد وجود دولت کردی، چه به مثابه دولت منطقه‌ای در چهارچوب سیستم فدرالیستی عراق و چه در شکل دولتی مستقل، در صورتی که عراق روند تجزیه را طی کند، یک واقعیت سیاسی عملاً موجود است. در ترکیه هم پس از سالها سیاست پاکسازی قومی، زبانی و فرهنگی علیه کردها در راستای پروژه همگون سازی^{۵۶} آتاترکی، امروز پس از فراز و نشیب‌های دهه‌های گذشته، بخشی از جامعه سیاسی ترکیه پذیرفته است که نه تنها مسئله عضویت ترکیه در جامعه اروپا، بلکه همچنین آینده خود دولت ترکیه در گرو چگونگی برخورد با، و نهایتاً حل مسئله کرد است. به علاوه، پس از سرنگونی رژیم سلطنتی، جنبش ملی کرد مهمترین نیروی اپوزیسیون علیه روند استقرار نظامی تئوکراتیک در ایران بود. هر چند رژیم جمهوری اسلامی ایران با هدف نابودی جنبش ملی کرد رکورد تازه‌ای از سیاست پاکسازی قومی کردها را برای خود ثبت کرده است، اما جنبش ملی کرد در ایران پس از جمهوری اسلامی، علیرغم شکست نظامی، تحول کیفی معینی را پشت سر گذاشته است که در برآمد آتی سیاسی در ایران جای خاصی را ایفا خواهد کرد.

با در نظر گرفتن تحولات سه دهه گذشته و توازن قوای منطقه‌ای، گفتمانهای ناسیونالیستی ایرانی اکنون چگونه با مسئله کرد روبرو می‌شوند؟ علی‌رغم همه این تحولات، سخن گفتن از مسئله کرد و یا کردستان در ایران آسان نیست و تبیین این موضوع در زبان فارسی هم خالی از اشکال نیست، چرا که آنگاه که ما از مسئله کرد صحبت می‌کنیم، لغت 'مسئله' هم به معنای 'درخواست'، 'حاجت' و 'مطلب'، هم به معنای مشکل یعنی 'سخت'، 'پیچیده' و 'دشوار'، و نهایتاً به معنای معضل یعنی 'اشکال'، 'دردسر' و 'گرفتاری' که به 'مشکل گشا' و یا راه حل نیاز دارد می‌تواند به کار گرفته شود. ما در زبان انگلیسی و کردی این مشکل را نداریم، یعنی می‌توانیم طرح مسئله کرد به عنوان پرسش را از مسئله کرد به مثابه معضل تفکیک کنیم. اما واژه مسئله، که منشأ عربی دارد، در زبان فارسی معنای استعاره‌ای یا شاعرانه‌ی آن با معنای علمی آن یعنی زمانی که به مثابه مفهومی که بار تئوریک و فکری دارد به کار می‌رود، بسیار متفاوت خواهد بود.

فعالین سیاسی دوران انقلاب سال ۱۳۵۷ بیاد دارند که در آن سالهای اول پس از سرنگونی رژیم سلطنتی اصطلاح 'مسئله دار' متداول شده بود که بار منفی بسیار قوی داشت. مسئله دار به کسی اطلاق می شد که حول خط مشی سیاسی سازمانی که معمولاً در صفوف آن فعالیت می کرد سؤال های مشخصی در ذهنش شکل گرفته بود از آنجا که او ناروشتی در استراتژی و تاکتیک سازمان خود حس می کرد و جهت شفافیت بیشتر جرئت طرح سئوالاتی را به خود می داد. اما در فضای هیجانات انقلابی آن دوران اصطلاح 'مسئله دار' چنان داغ ننگی را منعکس می کرد که کسانی که در موقعیت رهبری نبودند، و یا زیر پایشان در سازمان و یا گروهی که به آن تعلق داشتند چندان قرص و محکم نبود، ناچار بودند سئوالها و خواسته های خود را به گونه ای مطرح کنند که این بار ننگ را بر جان نحیف خود هموار نکنند.

به طور کلی وقتی واژه ای مفهوم (concept) می شود یک رشته مسائل حاد سیاسی، بر بستر منافع گروه های انسانی و بر اساس تبیین نظری، جایگاهی ویژه را در انگاشت آن اشغال می کنند که تنها در پرتو آنها، برداشت مفهومی آن واژه قابل درک است. وقتی که دلوز می گوید، "همه مفاهیم با مسائل و مشکلاتی در ارتباطند که بدون آنها و متمایز از آنها به خودی خود معنی ندارند"، درست بر این امر تأکید دارد. تفاوت واژه، متافور و مفهوم که اولی بیشتر توصیفی و، دومی توصیفی و تشریحی با زبان استعاره ای و تشبیهی و نمادین (سمبولیک) است، در اینجا است که این آخری با بهره گیری از روش نظری و کیفیت تحلیلی و استدلالی آن بیشتر وسیله ای است در مسیر رسیدن به هدفی مشخص. به باور من این مشکل زبانشناسانه در کاربرد مفهوم 'مسئله' به منظور برخورد با مسئله کرد می تواند منشأ بد فهمی های بسیاری باشد. سوای ناروشتی مفهوم 'مسئله' در گفتمان های سیاسی معاصر در ایران، مسئله کرد در یک فرایند تاریخی ویژه، به مسئله ای سیاسی - حقوقی، ملی، منطقه ای و بین المللی تبدیل شده است، که طرح و در نهایت ارائه راه حلی جهت یافتن افقی به منظور حل آن، بدون درک نسبتا درستی از مکانیسم چالشهای آن دوران و پیامدهای آن، بسیار دشوار خواهد بود. چرا که واژه 'مسئله'، که در اینجا به مثابه مفهوم اشاره و یا دلالتی است بر تعلق گروه انسانی خاصی که به شکلی از اشکال آگاهی 'ملی' در اندیشه سیاسی آنان وزن قابل توجهی دارد. برخورد و یافتن راه حلی برای حل مسئله این گروه را نمی توان صرفاً در چهارچوب حق و مفهوم شهروندی جستجو کرد. به سخن دیگر، کاربرد مفهوم مسئله، به مثابه ابزاری تحلیلی و استدلالی در راستای برخورد با خواست و طلب کردها، بدون درک پیوستگی معنایی آن با تحولات تاریخی، که خود محصول دخالت قدرتهای اروپایی در منطقه خاورمیانه بوده و پیامدهای ملی، منطقه ای و جهانی خاصی را به دنبال داشته، غیر ممکن است. اگر نوشته های محدودی را که در سی سال گذشته در باره کردها نوشته شده است، بتوان پژوهش های تاریخی و یا حوزه علوم انسانی خواند، در بهترین حالت حاشیه ای است بر تاریخ نویسی ایرانی. وانگهی، نویسندگان ایرانی، به ویژه اسلامی، از دیدگاه تحول تاریخی ایران و بسط تمدن ایرانی و اسلامی در تاریخ مردمی مانند کردها نظر می کنند و در واقع، از دیدگاه منطق تحول تاریخی ایران، در نهایت، به نوعی، کل تاریخ کردستان را پاورقی تاریخ ایران می دانند.

البته، بحث در باره مفهوم مسئله کرد پیچیده تر از آن است که در این مقاله کوتاه بتوان به تفصیل به آن پرداخت و با وضع سیاسی و امکانات کنونی تاریخ نگاری و علوم اجتماعی در ایران در چشم انداز کنونی تقریباً غیر ممکن است. در بخش سوم و پایانی مقاله از این حیث به این نکته ها اشاره می کنم که، به هر حال، طرح بحث در باره همزیستی یا همسبزی

ایرانیت و کردیت، به‌ویژه در پیوند با تاریخ اندیشه در ایران، زمانی امکانپذیر خواهد شد که منظور از مسئله‌کرد روشن شده باشد.

اگر اشارات گذرا و موقتی من به‌مبحث مسئله‌کرد و سیر تاریخی آن یکسره به‌خطا نرفته باشد، بر مبنای آن می‌توان نتایجی مهم برای ایضاح برخی مفاهیم تاریخ ایران گرفت. بی‌شک حساسترین و مهمترین مرحله تاریخی این مبحث دوران جمهوری اسلامی است. اما بررسی‌های تحقیقی در باب مسئله‌کرد در دوران جمهوری اسلامی پدیده‌ای نادر است. اکثریت رساله‌های نوشته‌شده در تحلیل انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران و تحولات پس از آن یا اصلاً به مسئله‌کرد نپرداخته و، یا تنها اشاره‌ای گذرا به آن کرده‌اند. در خارج از ایران از محدود کارهای تحقیقی در مورد جنبش ملی‌کرد پس از انقلاب ۱۳۵۷ که درخور توجه جدی‌تری است کاری است که خانم فرشته‌کوهی کمالی در دانشگاه اکسفورد بریتانیا به‌اتمام رسانده، بعدها به‌مثابه‌کتابی تحت همان عنوان رساله‌ای آن رشد سیاسی کردها در ایران: ناسیونالیسم شبانی^{۵۷} توسط انتشارات مکمیلان در سال ۲۰۰۳ چاپ شد. تلاش خانم کوهی کمالی این است که جواب این سؤال را بدهد که چرا پس از انقلاب ایران کردستان به‌مرکز مبارزات توده‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد و در این راستا ایشان مروری دارد بر دلایل رشد ناسیونالیسم کردی در دوران رضا شاه و جنبش اسماعیل آقاسمیتکو. ایشان هم چنین جمهوری کردستان در دوران پس از جنگ دوم جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهند. سپس در راستای پاسخ به سؤال اصلی به تحلیل علل قدرت جنبش مقاومت ملی کرد در سالهای پس از انقلاب می‌پردازند. در کل، خانم کوهی کمالی علی‌رغم سمپاتی به مقاومت کردها در برابر رژیم و ستایش شخص دکتر قاسملو، ناسیونالیسم کرد را، در چهارچوب ویژگی رشد سرمایه‌داری در ایران که رشد ناموزون آن مقاومت‌های روستای و دهقانی به‌دنبال داشت، به‌مثابه واکنشی در برابر سیاست‌های تمرکزگرایی دولت و همچون 'ناسیونالیسم شبانی' ارزیابی می‌کند.^{۵۸}

در میان کارهایی که در ایران انجام گرفته است، من جزوه حمید رضا جلالی پور تحت عنوان: کردستان: علل تدوام بحران آن پس از انقلاب اسلامی^{۵۹} را برای ادامه بحث انتخاب کرده‌ام. جلالی پور خود سه دلیل عمده را که مشوق ایشان در نوشتن این جزوه بوده‌اند چنین بیان می‌کند: اول، جامعه‌شناسی در ایران تاریخ پنجاه‌ساله‌ای پشت سر خود دارد و می‌بایست با 'به‌کارگیری روش‌های این رشته'^{۶۰} مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران را تجزیه و تحلیل کرد. دوماً، ایشان در کردستان برای ده سال مسئولیت‌های دولتی مهم داشته و تجربه و مشاهدات شخص ایشان عامل مهمی در راستای این هدف خواهد بود و، نهایتاً، مسئله کردستان بسیار پیچیده و مشکلات آن ساختاری است با توجه به دو دلیل ذکر شده ایشان کاندید مناسبی برای این کار هستند.

من سه دلیل دیگر هم به دلایل ایشان اضافه می‌کنم. (۱) جلالی پور یکی از چهره‌های اصلی جنبش اصلاحات - مذهبی است و تلاش می‌کند با نگرش و راهکار امنیتی در برخورد با مسئله کردستان و به قول وی 'بحران کردستان و علل تدوام آن'، فاصله داشته باشد و، هر چند تبیین ایشان هم در چهارچوب نگرش امنیتی به مسئله‌کرد در ایران است، اما جلالی پور کوشش بسیاری به خرج می‌دهد تا در اذهان این تلقی را ایجاد کند که با گرایش امنیتی دیگر در رنگ و لعاب پوپولیستی - فاشیستی جناح اصولگرا فاصله جدی دارد.^{۶۱} (۲) جلالی پور پس از بازگشت از کردستان به تحصیلات خود ادامه داده، پایان‌نامه دکترای خود را در دانشگاه معتبر سلطنتی لندن در مورد انقلاب ایران نوشته و اکنون سالها است

به عنوان استاد جامعه‌شناسی درگیر فعالیت‌های تدریسی و تحقیقاتی است، بنابراین باید صلاحیت علمی و انگیزه فردی برای این هدف داشته باشد. ۳) آنچه ایشان می‌گویند هر چند از زوایائی با نظرات سکولارهای دمکرات خارج از حکومت کمی فرق دارد، اما فرجام کار و نتیجه‌گیری ایشان در چهارچوب پیش فرض‌های نظری روایت‌های جاری دیگر نیروهای اپوزیسیون ایرانی ملی-مذهبی، دمکراتیک-سکولار، و مشروطه‌خواه‌دمکرات قرار می‌گیرد، در نتیجه در خور توجه است.

۳. بحران کردستان یا مسئله کرد؟

نطقه‌آغاز کار جلالی پور در تحلیل 'بحران کردستان' پاسخ به این پرسش نیست که: چگونه می‌توان شرایطی را ایجاد کرد که همه ساکنین ایران، از جمله کردها، بتوانند در کنار هم در سعادت و آسایش زندگی کنند، بلکه پرسش اصلی برای ایشان، مانند بسیاری از 'نظریه‌پردازان' مسئله 'اقوام ایرانی'، این است که چگونه می‌توان تمامیت ارضی ایران را حفظ کرد. جلالی پور علی‌رغم اینکه فصلی از رساله خود را به شکل‌گیری مسئله کردستان در بعد تاریخی اختصاص داده است، اما ترجیح می‌دهد از "بحران کردستان" و نه مسئله کرد صحبت کند. ۶۲ ایشان پنج عامل را که در شکل‌دهی و تداوم 'بحران کردستان' نقش جدی ایفا کرده‌اند بدین ترتیب خلاصه می‌کند: (۱) 'همبستگی کردی'، (۲) 'احزاب سیاسی کردی'، (۳) 'موقعیت برون مرزی (عامل خارجی)'، (۴) 'جغرافیایی سیاسی کردستان'، و (۵) 'سیاست ویژه امنیتی دولت'. ۶۳ به نظر وی 'همبستگی کردی' یکی از عوامل جدی 'بحران کردستان' بوده و در راستای تبیینی 'جامعه‌شناختانه' از این پدیده اظهار می‌دارد: "نظریه 'عصبیت ابن خلدون'، همان همبستگی اجتماعی است که بر اساس خون یا نژاد یادین و یا ترکیبی از اینها در بین گروهی از مردم به وجود می‌آید" ۶۴ اینکه چرا در توضیح این پدیده از میان همه نظریه‌های جاری جامعه‌شناسی، که اساساً گفتمانی مدرن است، باید به نظریه 'عصبیت' ابن خلدون متوسل شد، در نگاه اول ممکن است چنین به نظر آید که اعتقادات مذهبی ایشان در این انتخاب نقش داشته باشد. اما انتخاب با هدف ترسیم مرزی روشن میان 'همبستگی ملی' با 'همبستگی قومی'، و توضیح 'همبستگی کردی' در چهارچوب دومی به کار گرفته شده است. "همبستگی ملی، به همبستگی در میان افراد یک سرزمین مشخص (دارای مرز) گفته می‌شود که دارای زبان، دین، آداب و رسوم، دردها و شادی‌ها و آرزوهای مشترک باشند. اما همبستگی قومی در میان منطقه‌فرهنگی (نه منطقه‌ای که با مرزهای سیاسی روشن شده باشد) که دارای نژاد، زبان، دین، آداب و رسوم مشترک باشند، شکل می‌گیرد. ۶۵ در تعریف و توضیح همبستگی کردی پارامترهای متعددی چون: 'اعتقادات'، 'زبان'، 'مختصات نژادی'، آداب و رسوم کردها و حتی 'رقص چوبی' کردی توسط ایشان مورد بررسی قرار گرفته‌اند. و پس از تلاش بسیار و بخش ناموفق در تبیین تحلیلی و پیوند این عوامل با هم، در پایان به خواننده یادآور می‌شود که با طرح این مباحث "در پی آن نیستیم که برای کردها ملیتی مستقل اثبات کنیم یا ملیت و قومیت آنها را همان ملیت ایرانی بدانیم [...] بلکه سخن ما بر سر تفاوت‌های قومی و 'برآیند آن' است. ۶۶ البته در زیر نویس این بخش خواننده را مراجعه می‌دهند به بحث حقیقت ملیت رشید یاسمی و بدین ترتیب روشن می‌شود که جمله‌ی "در پی آن نیستیم [...] ملیت کردها را ایرانی بدانیم"، بیشتر تعارف است. در پایان و پس از تلاشی بسیار نتیجه می‌گیرند که 'تفاوت در زبان و گویش، عقاید، آداب و رسوم بین فارسها و کردها' هر چند دلالتی

بر هویت مستقل ملی کردها نیست اما حکایت از "احساسی می‌کند که کردها خصوصا در هنگامی که کردستان نا امن می‌شود و دولت مرکزی ضعیف می‌گردد و کرد احساس خطر می‌کند، درون گرا می‌شود و به‌طور نانوشته بر روی ویژگی‌های خود تکیه می‌کند."^{۶۷} این تبیین از همبستگی کردی با هدف نفی هویت ملی و آگاهی ملی و تقلیل آن به ویژگی‌های 'گوشی-زبانی' و آداب رسوم محلی است. خطای اصلی و تناقض مستتر در این تبیین آنجا نمایان می‌شود که نویسنده همبستگی کردی را مترادف با 'کردایتی' بکار می‌گیرد. هر خواننده متوسط و آشنا با مسئله کرد می‌داند که اصطلاح 'کردایتی' یعنی ناسیونالیسم کردی، که راهنما و مبنای ایدئولوژیکی سیاست تامین حق تعیین سرنوشت سیاسی برای کردها است، و مانند هر نوع دیگر ناسیونالیسم اساسا پدیده‌ای سیاسی است. به سخن دیگر، 'همبستگی کردی' همچون پدیده‌ای اجتماعی ناظر بر تفاوت‌های گوشی و آداب و رسومی، به خودی خود نمی‌تواند منشا اصلی به اصطلاح 'بحران کردستان' باشد، و به همین دلیل جلالی پور به بررسی فاکتور دوم، احزاب و تشکیلات سیاسی کردی می‌پردازد.

جلالی پور تلاش دارد تفکیکی میان آنچه او 'بحران کردستان' نامگذاری کرده با مسئله کردستان ترسیم کند، دومی "بیشتر ناظر به جریانی در کردستان است که خواهان خودمختاری می‌باشد و یا خواهان استقلال سیاسی کردستان است - جریانی که سعی دارد برای کردها یک هویت سیاسی مستقل در نظر بگیرد." اما اولی؛ "وقتی است که: این خواست خودمختاری یا استقلال به شکل برخورد نظامی با قوای حکومتی در می‌آید و صحنه سیاسی مناطق کردنشین به‌طور جدی نا امن می‌شود."^{۶۸} در نگاه نخست برای خواننده روشن نیست که اگر هدف اصلی این بررسی 'بحران کردستان' است، آنگاه چرا ایشان یک فصل این بررسی را به مسئله کرد در بعد تاریخی آن اختصاص داده‌اند. یعنی جریان سیاسی که در راستای تامین 'خواست خودمختاری یا استقلال سیاسی، کردها' راز دهه‌های پایانی قرن نوزدهم تا کنون نمایندگی کرده و می‌کند. اما اندکی تامل روشن می‌سازد این 'تناقض در مفاهیم'^{۶۹} برخاسته از گفتمان دوگانه، و یا دوگانگی در گفتمان ناسیونالیستی ایرانی است به گونه‌ای که شرح اجمالی از آن را در بخش دوم آوردیم. چنانکه در بخش دوم تلاش کردیم نشان دهیم، این دوگانگی در گفتمان، محصول ورود مدرنیته به ایران بود که 'جان پریشان ایرانی' را دچار بحرانی ساختاری جدی کرده بود. دو گرایش عمده‌ای که بر اثر وضعیت بحرانی دوران جنگ جهانی اول و در راستای یافتن راه‌برون رفت از بحران، رشد کرده به گفتمان هژمونیک تبدیل شده بودند، حامل دوگانگی و یا 'تناقض در مفاهیم' بودند. این گفتمان از آن زمان تا امروز رویکردهای مختلفی داشته و دارد، اما همه آنها به شکلی از اشکال، همان دوگانگی را منعکس کرده و می‌کنند. گفتمان رفرمیسم - مذهبی این دوگانگی را در لعاب و رنگ شیعی‌گری خاص خود تبیین می‌کند؛ از یک طرف علوم انسانی مدرن را در بررسی‌های خود به کار می‌گیرد، اما از طرف دیگر، مفاهیم آن بر متافیزیک اسلامی - شیعی استوار است. از یکسو، روش میشل فوکو را در مرحله‌بندی تحول گفتمانی در تاریخ ایران به کار می‌گیرد، و از سوی دیگر، تاریخ تحول گفتمان سیاسی در ایران را به دوره 'عصر غیبت' و دوران 'بعد از غیبت' تقسیم‌بندی می‌کند.^{۷۰} جلالی پور تاکید دارد که: "مسئله کردستان نه فقط در ایران بلکه در ترکیه و عراق نیز مطرح است [...] پدیده‌ای نیست که به پس از پیروزی انقلاب اسلامی مربوط شود بلکه مسئله‌ای است مسبق به سابقه" و از سوی دیگر، "مسئله کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی به شکل بحرانی تدوام پیدا کرد."^{۷۱} اگر تحلیل وی را جدی بگیریم و

مسئله کرد را همچون 'جریانی که سعی دارد برای کردها یک هویت سیاسی مستقل در نظر بگیرد' جریانی که 'خواهان خودمختاری می‌باشد و یا خواهان استقلال سیاسی کردستان است'، خود مسئله کردستان همواره مسئله‌ای بحران‌زا است، چرا که هر زمان این خواست در کردستان مطرح شود و دولت مرکزی ظرفیت حل آن را به شیوه‌های دموکراتیک و غیر نظامی نداشته باشد، خواست خودمختاری و یا استقلال سیاسی به بحران فرا می‌رود. در نتیجه این سؤال مطرح خواهد شد که وجه تمایز قائل بودن میان مسئله کردستان و بحران کردستان با چه هدفی تبیین شده است؟ در واقع این تفکیک هدف و ویژه‌ای را پی می‌گیرد و بر آنست که اثبات کند جمهوری اسلامی ایران، اگر احزاب کردستانی به شیوه غیر قهرآمیز این خواست را مطرح می‌کردند، توانایی پاسخگویی به مسئله کرد را داشت، و نتیجه می‌گیرد که خطا و مسئولیت اصلی تبدیل مسئله کرد به بحران کردستان، بر عهده احزاب کردی، به ویژه حزب دموکرات کردستان و کومله بود، نه نظام جمهوری اسلامی. این عامل با بهره‌گیری از 'همبستگی کردی' (عامل ۱) که پس از فروپاشی نظام سلطنتی مجدداً تقویت شده بود، و هم چنین جغرافیای کوهستانی کردستان (عامل ۳) با شعار خودمختاری به میدان آمدند و کارزار جنگی سازمان یافته و خونین را به دولت جدید التاسیس انقلابی - اسلامی ایران تحمیل کردند. در این جنگ موقعیت منطقه‌ای - بین‌المللی کردستان (عامل ۴) در شکل کمک دشمنان انقلاب ایران، به ویژه دولت عراق، که "از اول پیروزی انقلاب با دولت در حالت تخاصم قرار داشت"، "عامل مؤثری در استمرار اقدامات سیاسی - امنیتی" احزاب کردی بود. ۷۲ و در آخر می‌افزاید که سیاست ویژه امنیتی جمهوری اسلامی (عامل ۵) هم در تداوم این بحران نقش ایفا کرد. "اساس سیاست امنیتی دولت جمهوری اسلامی در کردستان بر اساس این جمله رهبر [...] که حساب مردم کرد از ضد انقلاب جدا است یعنی با مردم رفت با ضد انقلاب شدت. بر اساس چنین سیاستی دولت جمهوری اسلامی، در همان حالی که در کردستان با پیشمرگان کومله و دموکرات می‌بایست مقابله می‌کرد در همان حال وظیفه داشت تا خدمتگذار مردم کرد باشد. ۷۳"

نیازی به مکث و احیاناً پاسخ دادن به روایت ایشان از حوادث و وقایع کردستان در سال‌های پس از سرنوشتی نظام سلطنتی در ایران نیست، چرا که هر خواننده نسبتاً مطلع از تحولات آن سالها، به خوبی آگاه است که تا چه اندازه، این جمع‌بندی مغرضانه، یکجانبه، نامنتقی و جعل آمیز است. ۷۴ از سوی دیگر، روش و مفاهیم ایشان، حتی در سطح جامعه‌شناسی تجربی هم موفقیت آمیز نیست. اما این پرسش مطرح خواهد شد، اگر چنین است چرا این همه روی آن تاکید شد. به این دلیل ساده که اولاً، این رساله جدی‌ترین کاری است که از طرف روشنفکران ایرانی در مبحث مسئله کرد در ایران پس از انقلاب اسلامی نوشته شده است. دوماً، علی‌رغم همه کاستی‌های آن، این رساله همان قواعد بنیادین گفتمان‌های ایرانی را در مبحث مسئله کرد بازتولید می‌کند. در بخش دوم متذکر شدیم که گفتمان‌های ناسیونالیستی ایرانی، و اساساً هر گفتمان دیگری، بر اساس شرایط و موقعیتی که در آن شکل می‌گیرند رویکردهای متفاوت اجتماعی و سیاسی دارند، و به ویژه با توجه به موقعیت، جایگاه و ویژگی فردی کسانی که آنها را تولید می‌کنند، حتماً متفاوت خواهند بود. اما در همان حال، گفتمان‌های ناسیونالیستی ایرانی در رویکرد تاریخی خود در باب مسئله مردم غیر فارس زبان ایران، به ویژه کردها، از قواعدی بنیادین پیروی کرده و می‌کنند.

جلایی پور در پایان رساله خود، تاکید دارند که، بررسی ایشان کوششی است در پاسخ به مسئله‌ای پیچیده که به علت خصوصیات پارادوکسی آن، "از یک طرف به سرنوشت ۲/۵ میلیون انسان مربوط می‌شود و از طرف دیگر به وحدت و

هویت و تمامیت ارضی ایران^{۷۵} پاسخ دادن به آن چندان ساده نیست. و نتیجه می‌گیرند که دو سوی این معادله "در پاره‌ای از زمینه‌ها با هم تعارض دارد." به همین دلیل است که وی اصطلاح بحران در کردستان را بر عبارت مسئله کرد ترجیح می‌دهند. به سخن دیگر، مسئله کرد در ایران 'معضل' جدی است نه پرسش و یا خواست. و این معضل برخاسته از دو واقعیت متعارض است. واقعیت اول، خواست کردها برای 'خودمختاری یا استقلال سیاسی' که ایشان هم می‌پذیرند تاریخی نزدیک به ۱۲۰ سال پشت سر خود دارد. در همان حال این خواست در ایران مسئله ساز بوده چرا که بلافاصله با واقعیت دوم، "تمامیت و وحدت ایران" در تعارض قرار می‌گیرد. واقعیت دوم حاصل رنجها و "یکی از افتخارات ایرانیان است که ایران و هویت جغرافیایی، زبانی، سیاسی و بالاخره تمدنی آن را حفظ کرده‌اند. لذا ایران یک واقعیت صرفا تاریخی نیست بلکه، ایران واقعیتهای زنده است که یک تاریخ طولانی هم پشت سر دارد."^{۷۶} و در اثبات تفسیر خود، در باب 'وحدت و هویت ایرانی' از میان همه 'پیامبران، جرجیس را انتخاب کرده‌اند' و از حسین زرین کوب نقل قول می‌آورند.^{۷۷} "به رغم جدایی‌های ظاهر که شمال و جنوب و شرق و غرب را از یکدیگر دور افکنده بود اشتراک در معنویت، وحدتی پدید آورده بود که اختلاف سلاله و نزاع خاندانها آن را نمی‌کاست" (حسین زرین کوب، تاریخ ایران، ص ۳).^{۷۸} جلالی پور، در خاتمه، این معضل کرد با بحران کردستان را جمع بندی می‌کنند: "لذا مشکل از اینجا شروع می‌شود، اگر خودمختاری که در کردستان به عنوان نسخه‌ای شفاف بخش پیچیده شود، چه ضمانت اجرایی برای حفظ این تمامیت و هویت ایرانی است؟ ایرانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی از هر سو آماج حملات دشمنان خارجی و داخلی است. خلاصه این که یکی از معضلات کردستان این است که پاره‌ای از روشنفکران کرد نسخه‌ای برای کردها می‌پیچند که با همبستگی و یکپارچگی ایران منافات دارد، مگر اینکه در این نسخه نویسی یکپارچگی و وحدت و هویت ایرانی را در نظر بگیرند. چرا که کشور ایران کشور عراق و ترکیه نیست."^{۷۹}

چرا تحلیل جلالی پور که با تاکید بر اهمیت مسئله کرد با تاریخ حداقل یک قرن آن، که خود ایشان توجه خوانندگان را به اهمیت آن جلب کرده در فصل دوم تحت عنوان، شکل گیری مسئله کردستان در بعد تاریخی آن را مرور می‌کند، با این نتیجه به پایان می‌رسد. این دستورالعمل سیاسی که، نسخه‌ای پیچید که با همبستگی و یکپارچگی ایران منافات نداشته باشد، به چه معنی است؟ مؤلف و جامعه شناس رفرمیست پیش از آن که چنین دستورالعمل سیاسی را از کار 'تحقیقاتی' جامعه شناسانه‌ی خود بیرون بکشد، می‌بایست نشان دهد که طرح پیشنهادی احزاب کرد در کردستان، به ویژه حزب دمکرات کردستان به رهبری عبدالرحمن قاسملو، نسخه‌ای بود که با همبستگی و تمامیت ایران منافات داشت. اگر ایشان در اثبات این موضوع، تحلیلی متکی بر اسناد ارائه می‌کرد، آن زمان خواننده هم می‌پذیرفت که احزاب کرد، در ایجاد بحرانی که موضوع بحث ایشان هست، نقش داشته‌اند. اما، ایشان می‌دانند چنین نبود و درست بر عکس، همه طرح‌های ارائه شده توسط نمایندگان کرد در سالهای اول پس از سرنگونی نظام سلطنتی، با نظر داشت همبستگی و تمامیت ایران تهیه شده بودند. مشکل این بود که در نظام سیاسی جدید نیز، تنها دکان عطاری، نه داروخانه، موجود بود و در آنجا به جای 'آنتی بیوتیک' برای درد مزمن یک قرن کردها 'گل گاوزبان' همراه با امدادهای غیبی [...] تحویل مشتری می‌دادند که نتیجه چنین مداوایی، رماتیسم شدیدی بود که مریض ما از شدت آن امروز بیش از گذشته درد می‌کشد. در واقع دکتر همان نسخه مطلوب جلالی پور را برای خود بیمار نوشته بود و او را روانه عطاری نظام کرده بود با

این امید که در بستوی عطار در میان دعاهاى 'آخزالزمانى' چند قرص 'آنتى بیوتیک' هم موجود باشد.

مشکل اصلی طرح ارائه شده توسط احزاب کرد، 'دمکراسى برای ایران و خودمختارى برای کردستان'، ریشه در آن نداشت که گویا 'باهمبستگی و تمامیت ایران منافات داشت'، بلکه مشکل اینجا بود که برای تحقق این استراتژى احزاب کرد نیازمند متحدی بودند که ظرفیت پذیرش شکلی از دمکراسى را داشته باشد، که خودمختارى برای کردستان در چهارچوب آن عملی باشد. امروز همگان می دانند در قدرت ائتلافی حاکم مولود انقلاب توده‌ای سال ۱۳۵۷ و، حتی در صفوف نیروهای اپوزیسیون آن، علی‌رغم تلاش‌های بی‌وقفه رهبران کرد و به‌ویژه شخص قاسملو، نیرویی در میدان نبود که خواهان شکلی از دمکراسى باشد که 'خودمختارى برای کردستان' هم در چهارچوب آن میسر باشد. جلالی پور در تحلیل به اصطلاح 'بحران کردستان'، به جای مجرم، قربانی را متهم کرده‌اند. شیوه‌بررسی، ساختار گفتمانی و نتیجه‌گیری وی، همه‌نه‌نشان از یک کار تحقیقاتی جامعه‌شناسانه، بلکه حکایت از پژوهشی اطلاعاتی - سیاسی به‌منظور تبرئه مجرم دارد.

اما چنانکه پیشتر هم اشاره کردیم، علی‌رغم این نارسایی‌ها و کاستی‌ها، این نوشتار از آنجا که منعکس‌کننده نظرات بخش قابل توجهی از نیروهای اصلاح‌طلب و هم‌چنین اپوزیسیون سکولار در برخورد با مسئله کردستان است، در خور توجه است. در عین حال این نوشتار، در برگیرنده تحول فکری بخشی از نیروهای اسلامی حاکم، موسوم به فراکسیون اصلاح‌طلب است. این نیرو که تا سالهای پس از پایان جنگ عراق و ایران، در شیوه‌اندیشیدن با فراکسیون شناخته شده به اصولگرا، مرز چندان روشنی نداشت، امروز از عقلانیت بنیادگرایانه اوائل انقلاب فاصله گرفته است. هدف اصلی اسلام سیاسی بنیادگرایانه آن دوران که بنیان و اساسش بر مذهب شیعه، سنت، زهد و تقوی، فداکاری و ایثار استوار بود، غضب قدرت و به حاشیه راندن همه نیروهای سکولار و دگراندیش بود. این هدف با پایان جنگ به دست آمده بود. در دوران به اصطلاح سازندگی، بخشی از نیروی حاکم گام به گام از عقلانیت بنیادگرایانه دور شد. این تحول همچنانکه می‌دانیم آسان به دست نیامد و از مسیر نقد گفتمان 'غربزدگی' آل احمدی و 'تشیع سرخ' شریعتی عبور کرد. در نقد شریعتی، آنها ضرورت بازسازی اسلام سیاسی را در جهت عکس آنها، یعنی نه در اختلاط شیعی‌گری با افکار چپ - پوپولیسی بلکه در اختلاط شیعی‌گری با اندیشه لیبرالی مغرب زمین، به‌ویژه از نوع کارل پوپری آن، سامان دادند، و البته در این مسیر گناه 'غرب ستیزی' آل احمد و شریعتی را هم به گردن حزب توده و مارکسیست‌ها انداختند.^{۸۰} آنچه در این تحول برای بحث من اهمیت دارد جایگزینی عقلانیت اسلام سیاسی بنیادگرا با شکل معینی از عقلانیت رسمی است. ماکس وبر عقلانیت رسمی را حسابگری هدفمند و کارآمدترین ابزار در روند رسیدن به هدف تعریف می‌کند.

این عقلانیت رسمی، بر عکس فراکسیون اصولگرا، می‌فهمد که دنیای دو قطبی به پایان خود رسیده است و، یکی از آن دو قطب فعلاً به تاریخ پیوسته است. و دیگری، آنچه دیروز 'بر قدرت' غرب نام داشت، امروزه 'نظم نوین جهانی' نام گرفته، توانایی آن را دارد که یوگسلاوی را از نقشه‌ی جغرافیا محو نموده به جای آن چند دولت - ملت جدید به لیست سازمان ملل اضافه کند؛ به عراق حمله کرده صدام را سرنگون نماید. در این شرایط، عقلانیت رسمی اصلاح‌طلب می‌فهمد که شعار 'نه شرقی نه غربی'، دیگر راه رسیدن به هدف نیست و باید جای خود را به شعار 'هم شرقی و هم غربی'، هم اسلامی و هم غربی' بدهد. من البته در اینجا قصد ارزش‌گذاری و یا مخالفت با این عقلانیت رسمی - را تعقیب

نمی‌کنم و تنها بازتاب آن را در برخورد مسئله‌کرد مد نظر دارم. این نگرش می‌بیند که سربازان 'نظم نوین جهانی' در دو سوی مرز ایران در حال گشت و گذارند. و تجربه دیروزین صدام حسین را هم از یاد نبرده‌است. از طرف دیگر، این عقلانیت متوجه‌است که کردها هم بیش از هر زمان فعال شده‌اند، امروز در عراق دولت منطقه‌ای کردی موجود است و در ترکیه هم جنبش توده‌ای آنها قوی بوده و، شرایط بین‌المللی هم بر عکس دوران دو قطبی بیشتر پشتیبان روش برخورد دمکراتیک و 'حقوق بشری' در رویارویی با تنش‌های منطقه‌ای است. عقلانیت رسمی و جناح اصلاح طلب می‌فهمد که باید در بازی بزرگ 'دمکراسی و حقوق بشری' شرکت داشته باشد تا بازی در عرصه داخلی را نبازد. در واقع جمع‌بندی جلالی پور در رساله تحلیلی‌شان، امروز منعکس‌کننده نظرات بخش قابل توجهی از نیروهای اپوزیسیون هم هست. توصیه‌ایشان به روشنفکران کرد که 'در طرح مسئله‌کرد نسخه‌ای را تعقیب کنید که یکپارچگی و وحدت و هویت ایرانی را در نظر بگیرد'، به این معنی که گزینه‌هایی مانند خودمختاری و بدتر از آن استقلال جهت حل مسئله‌کرد کارایی خود را از دست داده و روشنفکران کرد باید با تاکید بر دمکراسی و حقوق بشر، ظرفیت‌های لازم در سیستم موجود در ایران را چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی بالا ببرند و از این منظر چاره‌یی برای حل مسئله‌کرد بیابند. و چنانکه مشاهده کردیم در چهارچوب این نظریه بیش از هر زمان بر قوم بودن ملت کرد تاکید دارد، چرا که قوم از حق تعیین سرنوشت سیاسی برخوردار نیست.

۴. قوم یا ملت کرد؟

مسئله‌کرد، به‌گونه‌ای که شرح اجمالی از آن را در این بخش ذکر کردیم، به یکی از پیچیده‌ترین مسائل انسانی، فرهنگی و سیاسی امروز منطقه خاورمیانه تبدیل شده‌است. مسئله‌کرد، مسئله بزرگترین ملت بی دولت در خاورمیانه و اگر هم بگویم در جهان معاصر است سخنی به‌گراف نگفته‌ام. بیش از سی میلیون "کرد در کردستان تحت حاکمیت ملی چهار دولت مقتدر ترکیه، ایران، عراق و سوریه زندگی می‌کنند که به‌روشنای مختلف هویت ملی کردی آنها را انکار کرده، با نیروی زور از تجلی همه‌ی خواسته‌های سیاسی-فرهنگیشان ممانعت به عمل می‌آورند."^{۸۱} دول چهارگانه ذکر شده در تمام دوران جنگ سرد با این مسئله دست و پنجه نرم کرده و هنوز هم می‌کنند. در پایان دهه هشتاد قرن گذشته دول ایران، عراق و ترکیه به دنبال یک دهه کارزار بی سابقه نظامی به منظور سرکوب خیزش مجدد جنبش ملی کرد، تلاش داشتند که این احساس را در افکار عمومی ایجاد کنند که عملیات نظامی آنها هر چند پرهزینه اما بیهوده نبوده‌است. صدام حسین، نمایندگان جمهوری اسلامی و ترکیه در رسانه‌های گروهی و بین‌المللی تاکید داشتند که در کشور آنها چیزی به نام مسئله‌کرد وجود ندارد. اما این تبلیغات چندان مؤثر واقع نشد، چرا که این منطقه پس از پایان جنگ سرد آستان حوادث جدیدی بود که بیش از هر چیز بی‌ثباتی و بحران مزمن سیاسی سیستم حاکم در این چهار کشور را عیان کرده، نشان داد متمایز از رویکردهای متفاوت، هیچ‌کدام از این چهار کشور توانایی برون رفت از این بحران را نداشته و ندارند. این بحران که در تداوم خود و پس از جنگ دوم خلیج به سرنوشتی نظامی در عراق منجر گردید، در سه کشور ایران، ترکیه و سوریه هم در ابعاد جدیدتری انکشاف یافته‌است. در چنین شرایطی و در کنار تداوم جنبش ملی کرد، ما شاهد تلاشهایی در صفوف گروه‌های اپوزیسیون ایرانی در راستای پذیرش ضمنی مسئله‌کرد هستیم. اما مخالفت‌ها،

کشمکشها و حتی ضدیت آشکار این نیروها با نظام ولایت فقیه، مانع نوعی همسویی با نظام و یا خویشاوندی انتخابی آنها در برخورد با مسئله کرد نیست.

به سخن دیگر، امروز بخشی از این نیروها تلویحا خواست 'خودگردانی' کردها را در نظام آتی می پذیرند، اما این پذیرش منوط به رعایت خط قرمزی است، که عبور از آن به هیچ وجه قابل تصور نیست، چرا که "کشور ایران، کشور عراق و یا ترکیه نیست". خلاصه، مسئله کرد در جوهر خود ظرفیتی دارد که آن را به معضل و مشکل تبدیل می کند، معضلی که سرنوشت ایران زمین را به خطر می اندازد. از این منظر چهره های شناخته شده اپوزیسیون ایرانی، روشنفکران کرد را نصیحت می کنند که دست از افراط گرایی، 'تجزیه طلبی' و 'استقلال خواهی' بردارند و 'نسخه ای' برای کردها بپیچند که با همبستگی و یکپارچگی ایران منافات نداشته باشد و، تلاش بی وقفه ای را به خرج می دهند تا با خلق اصطلاح هایی چون قوم، زیر-ملت، و خورده-ملت برای تبیین هویت ملی کردها، نشان دهند که در ایران تنها یک ملت وجود دارد. بحث حول هویت ملی کردها سالهاست ادامه دارد. در صفوف کردشناسان هم به طور کلی دو گرایش اصلی را می توان از هم متمایز کرد؛ اول، مکتب باستان گرایی، و یا ازلی گرایی است. باستان گرایان بر این باورند که هویت کردی و ایدئولوژی راهنمای آن ناسیونالیسم کردی (کردایتی) پدیده ها و مقولات مدرن و معاصر نیستند و شکل گیری آنها محصول ورود مدرنیته به منطقه ما و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از این چرخش تاریخی نیست. باستان گرایان استدلال می کنند، واژه کردستان به سرزمینی اطلاق می شود که کردها در آنجا زندگی می کنند و واژه کرد حداقل از قرن دوازدهم به بعد در منابع اسلامی-عربی به شکل جمع 'اکراد' به کار رفته و منظور از کردستان سرزمین اکراد بوده است. آنها به ویژه تاکید دارند که از سده های قرن شانزدهم میلادی به بعد ما شاهد ظهور و اعتلای امارات و امیرنشین های کردی بودیم که در پرتو آنها، ادبیات و شعر کردی زایش و تولدی دوباره می یابد. و در این تحول، و یا زایش ناسیونالیسم کردی برای احمد خانی، که باید او را فردوسی کردها خواند، نقش تعیین کننده ای قائلند. در حقیقت خانی در منظومه "مهم و زین" نه تنها چون رودکی و فردوسی آنچه را امروز ما به عنوان زبان کردی می شناسیم به شیوه ای زیبا و حماسی مدون می کند، بلکه در اثر خود انگشت بر تفاوت قومی کردها در برابر عجم ها (ایرانیان)، رومیان (ترکان عثمانی) و عرب ها می گذارد و در آرزوی ایجاد وحدت و یگانگی کردها، امیران کرد را مانع اصلی ایجاد این یگانگی می بیند و آنها را سرزنش می کند که چرا از این مهم غافل اند. در خور توجه است که در باب فهم و تبیین هویت کردی، گفتمان باستان گرایی کردی حلقه های مشترکی با گفتمان ناسیونالیستی ایرانی دارد، تفاوت تنها در فرجام کار است. هر دو گفتمان علی رغم پذیرش تاثیر ورود مدرنیته به منطقه در برآمد هویت ملی، برای هویت ملی خود ریشه تاریخی هزار ساله ای قائلند. نمادین قومی، کردی یا ایرانی، جوهر اصلی دستگاه مفاهیم و مقولات گفتمان باستان گرایی کردی و ناسیونالیسم ایرانی را تشکیل می دهد، تنها یکی، از این تبیین، ملت بودن کرد را نتیجه می گیرد و دیگری در دغدغه ی حفظ تمامیت ارضی ایران، برای کردها جایگاه قوم را پسندیده و می شناسد.

مکتب دوم، مدرنیسم است که اکنون اکثریت کردشناسان معاصر را در بر می گیرد، و در دو دهه گذشته آثار آنها کردشناسی را به مرحله ای نوین ارتقا داده و گام به گام زمینه گشایش رشته کردشناسی را در دانشگاه های اروپایی را مهیاتر کرده است. مدرنیست ها نه منکر آنند که از قرن ۱۲ میلادی به این سو واژه کرد و بعدها کردستان در منابع اسلامی به کار

رفته و نه منکر تاثیر خیزش ادبی کردی از قرن شانزدهم میلادی به بعد و به ویژه اشعار احمد خانی در شکل‌گیری ناسیونالیسم کردی هستند، که برآمد و ظهور آن را در ارتباط با تحولات سیاسی-اجتماعی در کل منطقه و جامعه کردی می‌سنجند. مدرنیست‌ها تنها بر دکترین ناسیونالیسم در شکل‌گیری ملت‌کرد به مفهوم سیاسی آن مانند دیگر ملل موجود در منطقه خاورمیانه تاکید دارند. من در ذیل فشرده‌ای از مکتب مدرنیستی را بیان خواهم کرد، اما پیش از آن مایل‌م توجه شما را به یک واقعیت جلب کنم و اظهار کنم که با توجه به پیچیدگی تحولات قرن گذشته در منطقه ما بعید به نظر می‌رسد که گفتمان باستان‌گرایی کردی و گفتمان ناسیونالیسم رسمی در ایران، قادر به تحلیل امروزی ناسیونالیسم به طور کلی و مسئله‌کرد به طور مشخص و ارائه راه‌حلی مطلوب به منظور حل مسئله‌کرد باشند. به ویژه ناسیونالیسم رسمی ایرانی (در هر دو روایت ملت‌آرایی و اسلامی ایران) که بر بستر ساختار گفتمانی و سنت تاریخی خود همچون تلاشی مقرون به صرفه نمی‌شناسد، تلاش برای تبیین سیر تاریخی مسئله‌کرد و درک مختصات 'کردایتی'، نه تنها باید در برگزیده نقد این نگرش‌ها باشد، بلکه هم چنین نباید در سطح نظریه‌های مدرنیستی مارکسیستی و لیبرالی سابق درجا بزند. شرایط نوین بین‌المللی برخاسته از رشد سرمایه‌داری و امکان به وجود آمدن 'دهکده‌ی جهانی' میدان نبرد گفتمانی را بر تبیین‌های نژادپرستانه و آیین گرایانه از هویت ملی را به زیر سؤال کشیده است. نسل جوان کرد و ایرانی معاصر نباید اجازه دهد که زمانه او، که در برگزیده تنوع‌بی سابقه در آراء سیاسی، رونق فرهنگ و هنر، شکل‌گیری شور و هیجان عمومی برای درک مدرنیته و ایجاد فرهنگ نوین و دموکراتیک است در اختلاط با حسی نوستالژیک به 'گذشته‌زیرین' و با آفت کینه‌توزی و دشمنی نسبت به 'دیگران' تباه شده و از دست برود. چنین تلاشی، بیش از هر چیز مستلزم تبیین درستی از هویت ملی به طور کلی و هویت ملی کرد و ایرانی به طور مشخص است.

در واکنش به گفتمان باستان‌گرایی و نارسایی‌های آن، گفتمان دیگری در سالهای گذشته رشد کرد و طرفدارانی پیدا کرد که به نام پارادایم 'نمادگرایی قومی'^{۸۲} شناخته شده است. برخلاف باستان‌گرایان، نمادگرایان تلاش دارند با برجسته کردن عناصر ذهنی چون اسطوره، احساس، سیستم‌های ارزشی، و آداب و رسوم، فونکسیون ناسیونالیسم را درک کنند. اما در همان حال آنها برخلاف مدرنیست‌ها از تاثیر عوامل عینی و تاریخی در شکل‌گیری ملت‌ها غافل نیستند. به گفته آنتونی اسمیت نمادگرایی قومی به عنوان آلترناتیو دو مکتب باستان‌گرایی و مدرنیست برآمد کرد؛ و 'از آنجا که مدرنیست‌ها در تئوری قوی هستند و اما در تاریخ ضعیف، و درست بر عکس، باستان‌گرایان در تاریخ قوی‌اند و در تئوری ضعیف' این مدل تلاش داشت به عنوان آلترناتیو بالانس منطقی میان دو سوی این معادله را حفظ کند.^{۸۳} بر خلاف ارزیابی مثبت آنتونی اسمیت در باره این پارادایم، من بر این باور نیستم که نمادگرایان قومی در ایجاد آلترناتیوی در مقابل دو مکتب دیگر چندان موفق بوده‌اند. این تذکر را از آنجا لازم دانستم که جای پای این نگرش در بررسی‌های جاری که توسط بخشی از روشنفکران کرد و ایرانی انجام می‌گیرد محسوس است. به سخن دیگر می‌گویم امروز نمی‌توان با تکیه بر درک مکانیکی سابق و به ویژه لیست مشهور استالین ناسیونالیسم را درک کرد و توضیح داد، و استدلال کرد ملت به مجموعه‌ای از افراد گفته می‌شود که دارای سرزمین، زبان، تاریخ و فرهنگ مشترکی هستند. و با استدلال کرد که ملت تنها در رابطه با دولت قابل توضیح است. این نظرات امروز در سطح آکادمیکی و در توضیح ناسیونالیسم طرفداران زیادی ندارند.

همچنان که اکثر تئوریسین های معاصر تاکید دارند، ناسیونالیسم مقوله ای است بسیار پیچیده و، تقلیل دادن عناصر تشکیل دهنده آن به شاخص های زبانی، تاریخی، هویت قومی، و غیره تنها به تبیین یک جانبه از این پدیده پیچیده منجر خواهد شد. بی شک ناسیونالیسم به شکلی از اشکال با هویت فرهنگی و دیگر عناصر تشکیل دهنده هویت اتنیک در پیوند است. اما "ناسیونالیسم را نباید به طور مستقیم به؛ نوع خاصی از ویژگی فرهنگی و یا همبستگی اجتماعی، و یا ساختار معین ارتباطاتی، و یا به هر نوع، از منافع طبقاتی، مناسبات اقتصادی، و یا حالت و نیاز روحی خاص مربوط دانست."^{۸۴} ناسیونالیسم اصطلاحی است که به جنبش های سیاسی اطلاق می شود که تلاش دارند قدرت سیاسی را به دست گیرند و یا از دولت های استقرار یافته دفاع کنند و معمولاً این تلاش را بر پایه یک گفتمان ناسیونالیستی میسر می سازند. بنابراین ناسیونالیسم بیش از هر چیز یک دکترین سیاسی بوده و مبانی گفتمانی آن بر سه ستون استوار است؛ ۱) پدیده ای به نام ملت (کرد، ایرانی، عرب) با ویژگی و خصوصیات خاص خود وجود دارد، ۲) منافع و سیستم ارزشی ملت بر همه منافع دیگر ارجحیت دارد، ۳) ملت نیازمند استقلال سیاسی است، یعنی باید تلاش کند که اقتدار سیاسی را در دست خود داشته باشد و دیگران بر آن حکومت نرانند.^{۸۵} تاکید مکتب مدرنیسم بر محوریت سیاست در تعریف ملت و ملت گرایی، به معنی این نیست که هر کسی و یا گروهی می تواند اراده کند و جنبش سیاسی را بر پا داشته و برای خود یک کشور تاسیس کند.

معمولاً این ایراد از طرف کسان بسیاری مطرح می شود که می گویند با این استدلال، مازمینه این را ایجاد می کنیم که هر گروهی، به بهانه گویش محلی و یا ستم دولت مرکزی، در منطقه ای خود یک ملت خلق کند و بخشی از خاک ایران را تجزیه کند. وقتی که بر محوری بودن سیاست در تشکیل ملت تاکید می شود، هدف آن است که نشان داده شود که عناصر تشکیل دهنده ملت بسیار وسیع و گسترده است، اما آنچه اجازه می دهد بخشی از این عناصر و یا همه ای آنها یک هویت ملی تولید کرده و در یک مسیر تاریخی، علیرغم فراز و نشیب ها، استمرار آن را تضمین کنند، فاکتور سیاست است. به دیگر سخن هویت ملی نه تک بعدی و نه ثابت، بلکه چند بعدی و مدام در حال تغییر و تحول است، اما آنچه انسجام آن را حفظ می کند، فاکتور سیاست است.

دیوید میلر (David Miller) فیلسوف بریتانیایی و یکی از صاحب نظران مطرح در باب ناسیونالیسم، تعریفی از این مقوله به دست می دهد که من تلاش دارم فشرده ای از آن را به منظور روشن شدن بیشتر این بحث در اینجا بیان کنم. میلر ناسیونالیسم را به شکل مقوله ای سه بعدی و یا سه لایه ای در هم تنیده تعریف می کند. اولین بعد این مقوله، هویت شخصی یا فردی است. وقتی کسی در پاسخ سؤال دیگری می گوید من کرد، ایرانی یا سوئدی هستم، بر نکته ای مهم انگشت می گذارد. بعد دوم، چهارچوب اخلاقی معین است که ملت به مثابه 'جمعیتی متصور' می تواند با تکیه بر آن کارکردی عملی و اجتماعی داشته باشد. عبارت 'جمعیت های متصور' را بندیکت اندرسون در کتاب مشهور خود به همین نام تبیین کرد و منظور اینست در حالی که دایره ارتباطات و پیوندهای اجتماعی هر عضو یک ملت از محدوده چند هزار کس تجاوز نمی کند، اما این شخص، در همان حال نوعی احساس پیوند و نزدیکی را در ذهن خود از کلیت احاد بطور مثال ۷۰ میلیون ملت خود تصور می کند. منظور از چهارچوب اخلاقی این است که تعهدات اخلاقی که مانسبت به هم ملیت های خودمان احساس می کنیم، بسیار عمیقتر از تعهداتی است که در مقابل سایر بشریت برای خود قائل

هستیم. برای مثال وقتی که صدام در شانزدهم مارس ۱۹۸۸ حلبچه را بمبارن کرد که در اثر آن بیش از ۵ هزار کرد جان خود را از دست دادند، به قول آقای ابراهیم یونسی احساس ایشان و سایر کردهای مقیم مرکز نسبت به قربانیان و زخمی‌های بستری شده در بیمارستان‌های تهران همانی نبود که اهالی تهران به آنها داشتند، هر چند کردها گویا ایرانی هم هستند. البته منظور این نیست که اهالی تهران هیچ احساس تاسفی نسبت به این تراژدی نداشتند، بلکه به دلیل تعهدات اخلاقی در قبال قربانیان کرد این تراژدی برای کردهای مقیم تهران از جنس دیگری بود. سومین بعد هویت ملی ناظر بر آن است که اعضای یک ملت و یا یک جمعیت ملی طالب تعیین سرنوشت سیاسی خود هستند و برای تحقق آن در اشکال دولت و یا انیستیتوهای مشابه دیگر فعالیت می‌کنند.

نکته محوری در تئوری دیوید میلر ناظر بر آن است که این هویت سه بعدی، نوعی انسجام درونی و ساختار ویژه خود را دارد، و هر نوع خلل در یکی از این ابعاد روند فروپاشی سیستم و زوال آن را به دنبال دارد. و فاکتوری که استمرار و انسجام این هویت سه بعدی را تامین می‌کند، سیاست است، البته سیاست به معنای خاص آن. برای درک این تئوری، می‌توان در جهت عکس هم آن را مورد سنجش قرار داد. مثال کردها در ترکیه می‌تواند نمونه‌ای گویا باشد. دولت ترکیه در راستای ایجاد ملت همگون ترک در طول نزدیک به ۹۰ سال، سیاست پاکسازی قومی را علیه کردها به اجرا گذاشته و در این راستا از اعمال زور، در خشن‌ترین شکل آن، دریغ نکرده است. نه تنها زبان کردی، بلکه آداب و رسوم آنها، از جمله جشن نوروز و حتی واژه کردستان تا این اواخر در ترکیه ممنوع بود. تا اواسط دهه هشتاد اکثریت کردهای ترکیه، به ویژه نسل جوان قادر نبودند به زبان کردی مکالمه بکنند. اما علیرغم همه اینها، اکنون در ترکیه، جنبش ملی کردی فعال و زنده‌ای موجود است که ساختار آن با همین تئوری هویت سه لایه‌ای قابل توضیح است. هویت ملی کرد در ترکیه را نمی‌توان با عناصر مندرج در لیست استالین توضیح داد، چرا که کمالیسم با زور آنها را از میدان خارج کرده بود. در همان حال وجود جنبش کرد را در ترکیه نمی‌توان با اراده‌ی شخصی عبدالله اوجلان توضیح داد. منظور این نیست که آن عوامل و یا شخص اوجلان در ایجاد هویت ملی کردی و زنده نگاه داشتن آن نقشی نداشته‌اند، که قطعاً داشته‌اند. نکته آن است که ملت نه مقوله‌ای است طبیعی و نه ارادی و برای ایجاد و شعله‌ور نگاه داشتن آن، به فاکتوری سیاسی نیاز هست، و آن فاکتور سیاسی، دکتربین ناسیونالیسم است.

دکتربین ناسیونالیسم فونکسیون یا کارکرد ویژه‌ای دارد که هویت ملی را ایجاد می‌کند و آن را در فاصله زمانی معینی زنده نگاه می‌دارد. این کارکرد را در ایجاد هویت ملی، می‌توان به پنج دسته خلاصه کرد: (۱) برای ایجاد احساس و آگاهی ملی و در نهایت هویت ملی، قبل هر چیز احساس تعلق گروهی لازم است. یک ملت، زمانی وجود دارد که اعضای آن به وجودش باور داشته باشند، (۲) هویت ملی، یک هویت فعال و زنده است؛ اعضای یک ملت یکسری فعالیت‌های مشترک اجتماعی با هم انجام می‌دهند، (۳) هویت ملی باید یک نوع استمرار تاریخی را در خود منعکس کند، (۴) معمولاً نوع و یا شکل خاصی از تعلق جغرافیایی و یا عرق به مکان و سرزمین مشخص در میان اعضای یک ملت می‌بایست جاری باشد، و (۵) هویت ملی مستلزم ایجاد احساس تفاوت با ملل دیگر است، یعنی اعضای هر ملت بر این باورند که ملت آنها خصوصیات ویژه‌ای دارد که آن را از ملل دیگر متمایز می‌کند. بحث سر این نیست که این تفاوتها طبیعی هستند یا نه، بحث بر باور به این تفاوتها در میان اعضای یک جمعیت ملی است.^{۸۶} خصلت

کارکردی دکترین ناسیونالیسم، برای اینکه قادر به ایجاد چنین رویکردهایی باشد، به شرایط معین اجتماعی، ارتباطاتی و شناختی ویژه‌ای نیاز داشته و دارد که تنها در دوران مدرن فراهم گردید. زمانی که ارزست گلنر اظهار کرد "ناسیونالیسم بیداری ملل به خودآگاهی ملی نیست، بلکه ناسیونالیسم ملل را درست در شرایطی که وجود ندارند خلق می‌کند"، درست این فونکسیون ناسیونالیسم را مد نظر داشت. کسان بسیاری این عبارت گلنر را نقل قول می‌کنند و از آن کلیشه‌ای ساخته‌اند اما معنی آن را در زمینه‌کلیت بحث او درک نکرده‌اند. خصلت کارکردی ناسیونالیسم و رویکردهای اجتماعی و سیاسی آن تنها در ساختار سیاسی دولت-ملت ممکن بود و این ساختار سیاسی در دوران مدرن بوجود آمد، چرا که ما حاصل ایده‌های مدرن بوده و ابتدا در آمریکای شمالی و اروپایی غربی نضج گرفته، از اوسط قرن نوزدهم وارد سایر کشورها شده و پس از جنگ جهانی اول جهانگیر شده‌است. در چهارچوب چنین سیستمی است که دکترین ناسیونالیسم می‌تواند آن نقش کارکردی را داشته و رویکردهای ذکر شده را در روند ایجاد هویت ملی ایجاد کند.

ناسیونالیسم کردی هم مثل ناسیونالیسم ترکی، عربی و ایرانی دارای تاریخی خاص خود است و بیش از ۱۰۰ سال قدمت داشته، راهنما و ایجادگر جنبش‌های ملی کرد است. طبق هر سه مکتب ناظر بر تئوری ملت‌گرایی و ناسیونالیسم، یعنی باستان‌گرایی، نمادین قوم‌گرایی و مدرنیستی، کردها ملت هستند، و هیچ متخصص علوم اجتماعی آشنا به تاریخ منطقه، اگر متأثر از ناسیونالیسم ایرانی، ترکی و یا عربی نباشد، مرتکب این خطا نخواهد شد که بگوید کردها قوم هستند نه ملت. اصولاً هر شیوه‌ای از تاریخ نویسی به دستگاه مفاهیم و مقولات خاص خود نیاز دارد تا سیر تحولات تاریخی مورد بحث را بر زمینه آنها به لحاظ گفتمانی تبیین کند. قوم خواندن هویت کردها با نظر داشت تاریخ تحول و تکامل هویت کردی چه پیامدهای نظری نه تنها برای تبیین هویت ملی کردها، بلکه هم چنین برای هویت ایرانی به دنبال خواهد داشت؟ اگر قوم را برگردان و معادل مناسبی برای اصطلاح گروه‌های اتنیکی بدانیم آنگاه باید متوجه باشیم که زمانیکه آنها به بخشی از دستگاه مفاهیم و مقولات خود وارد می‌کنیم این کار بدون به کارگیری مفهوم 'قومیت' امکان پذیر نیست. و در اینجا رودر روی معضل جدی تئوریک قرار می‌گیریم، که پیامدهای جدی برای تبیین هویت ملی در ایران، اعم از کردی و ایرانی خواهد داشت. اشکال کار از اینجا سرچشمه می‌گیرد که هر چند مفهوم اقوام به مثابه گروه‌های انسانی، تاریخی نسبتاً طولانی دارد و از قرون وسطی بدین سو کاربرد این اصطلاح را می‌توان مشاهده کرد، اما مفهوم 'قومیت'^{۸۷} کاملاً جدید است و برای اولین بار در فرهنگ آکسفورد انگلیسی در سال ۱۹۵۳ ذکر شد. و بسیاری از متخصصین تاکید دارند که 'این اصطلاح به نظر می‌رسد بسیار معاصر باشد و معنی آن هم چندان روشن نیست' و یا همزمان چندین معنی متفاوت را تداعی کند و از آنجا که خود واژه از لغت اتنیک انگلیسی مشتق شده، آنها هم به سهم خود برگرفته از زبان یونانی است باید توجه داشت که در قرون وسطی این واژه در مورد بی دینان، غیر یهودیان و غیر مسیحیان به کار گرفته می‌شد.^{۸۸} و در نتیجه مفهوم قومیت حداقل حامل معنی کاربردی منفی در توصیف مناسبات میان انسانها و طبقه بندی 'ما' و 'دیگران' است، و آن مرادی را که روشنفکران ایرانی مد نظر داشته و اظهار می‌کنند که در ایران فارسها، کردها، و همه اقوام برابر حقوق ایرانی در چهارچوب ملت واحد ایران هستند را منعکس نمی‌کند.

۶. فرجام: ایرانیت و کردیت، همزیستی یا همستیزی؟

پارادوکس همزیستی یا همستیزی میان ایرانیت و کردیت را چگونه باید طرح، درک و حل کرد. این مقاله کوششی اندک بود بر این مدعا که یک جانب این پارادوکس، یعنی همستیزی ایرانیت و کردیت، بیان خیال و گمان نبوده، بلکه حکایت از وضعیت واقعی و جدی دارد، چرا که دو سوی این معادله در تعارض باهم اند.

کردیت، آنگونه که ما آن را تعریف کردیم، عبارت است از هویت ملی کردها، که نمی توان آن را به هویت فرهنگی و قومی؛ زبان کردی، لباس کردی، 'رقص چوبی' و غیره تقلیل داد. همه این عناصر قومی در ایجاد و تکامل و استمرار هویت کردی نقش جدی ایفا کرده، بدون آنها ایجاد هویت مستقل ملی کرد اگر ناممکن نبوده، حداقل بسیار دشوار می بود، اما هویت ملی کرد چیزی فراتر از ابراز هویت فرهنگی و قومی کردی است و اساساً ابراز این هویت فرهنگی کردی به خودی خود نمی توانست و نمی بایست به مشکل و معضل چهار دولت مدرن منطقه خاورمیانه، که حداقل دو تای آنها، ایران و ترکیه رویا و ادعای ابر قدرت بودن منطقه ای را داشته و دارند، تبدیل شود. به این اعتبار اگر اشارات گذرا و تیتروار ما به این مبحث 'کردیت' یکسره به خطا نرفته باشد، بر پایه تبیین آن می توان نتایجی مهم برای مفاهیم تاریخ معاصر منطقه ما، به ویژه رابطه ایرانیت و کردیت و نهایتاً 'مسئله کرد'، گرفت. یکی از نتایج مهم این بحث از نطقه نظر من، که امیدوارم توجه روشنفکران دمکرات ایرانی را به خود جلب کند، این است که مسئله کرد در جوهر خود پریشی سیاسی است نه مسئله و معضل. این پرسش متأثر از فرایندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در فاصله زمانی ۹۰ ساله ی گذشته و چگونگی سمت گیری آنها به مسئله و معضل پیچیده و لاینحل ملی، منطقه ای و بین المللی تبدیل شده است. گفتیم که از دهه های پایانی قرن نوزدهم و متأثر از ورود مدرنیته به منطقه ما، سیستم سنتی و پیش - مدرنی که تنظیم کننده مناسبات اجتماعی و اقتصادی در منطقه ما بود دچار ساختاری بحرانی شد. این بحران در دوران جنگ جهانی اول و به ویژه در سالهای پس از آن زمینه ساز دگردیسی در ناسیونالیسم خلقی مشروطه و تبدیل آن به ناسیونالیسم رسمی ایرانی شد.

بدون اینکه نیاز باشد بحث ارائه شده در بخش های اول و دوم این مقاله را در مبحث ایرانیت تکرار کنیم، در اینجا تنها به این نکته بسنده می کنم که بگویم یکی از الزامات برنامه نویسی دولت های مدرن و جدید، که بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیستی قوام یافته بود، به منظور یافتن راه برون رفت از بحران ساختاری محصول ورود مدرنیته به منطقه، ممنوع کردن 'کرداندیشی' بود، چرا که 'کرداندیشی' انعکاس نوعی 'دگراندیشی' بود که مانع جدی در راه ایجاد همگون سازی که نظام پهلوی برای ایجاد ایران مدرن به آن نیاز داشت ایجاد می کرد. سرودن شعر به زبان کردی در دوران پیش از ظهور پهلویسم و کمالیسم پدیده عادی در منطقه بود. اما هم در ایران و هم در ترکیه پس از تشکیل دولت مدرن زبان کردی ممنوع شد، چرا که 'کرداندیشی' که نه تنها انعکاس دگراندیشی بلکه الهام بخش 'دگرباشی' ای بود که روبرو با دولت ملی خود را طلب می کرد، زمانی که 'هیمن موکریانی' در اولین شعر خود در سال ۱۳۲۱ ش. تحت عنوان من کرد هستم می گفت: 'مرا از زنجیر و حلقه و چوبه دار باکی نیست حتی اگر مرا تکه تکه کنید، هنوز خواهم گفت که کرد هستم'، کردیت برای او صرفاً لباس کردی و رقص 'چوبی' کردی نبود، بلکه عمده تا یک هویت سیاسی بود. به دیگر سخن برای هیمن و دیگر روشنفکران 'کومله ژ.ک.' سرودن و نوشتن به زبان کردی تنها بیان احساسات شاعرانه به زبان کردی نبود،

بلکه بیش از هر چیز ابزاری بود در راستای ایجاد فرهنگ ملی و دولت کردی. و به همین دلیل نظام پهلوی نمی توانست 'کرداندیشی' را تحمل کند چرا که حامل 'دگر باشی'ی بود که هویت تمامیت گرای ایرانی را زیر سؤال می برد.^{۸۹}

از این منظر می توان گفت خواست مردم کرد که خواهان رو بنای سیاسی و دولت ملی خود بودند و هنوز هم هستند، نه تنها تولیدکننده مسئله یا معضلی نیست بلکه اگر در بازسازی و نوسازی ساختار مناسبات سنتی پرنسپ دمکراتیک رعایت می شد و به کردها هم حق انتخاب کردن داده می شد، مسئله ای به نام مسئله کرد در تاریخ تحولات معاصر منطقه ما ثبت نمی شد. در حقیقت در چرخش تاریخی معین، خواست کردها قربانی اشتراک منافع سه نیروی سیاسی شد که هر کدام هدف حفظ و در نتیجه بازسازی سیستم امپراتوری خود را تعقیب می کردند. تا قبل از شروع جنگ جهانی اول، کردها تحت حاکمیت دو امپراتوری ایرانی و عثمانی بسر می بردند، و تنها رشته ی پیوند کردها با هر دو - که همواره دستخوش فراز و نشیب هم بود - این بود که امیران و عشایر کرد به هر دو امپراتوری باج و خراج می دادند. به هر حال، بسیار پیش از جنگ جهانی اول، هنگامی که مدرنیته به قلمرو هر دو امپراتوری پا گذاشت، سیستم آنها را دچار بحرانی ساختاری کرد. در تمام دوران جنگ هر دو امپراتوری در چنین بحرانی زندگی می کردند. پایان جنگ اول برای امپراتوری عثمانی که در جبهه شکست خوردگان جنگ بود، تنها افق فروپاشی را نوید می داد. از امپراتوری ایرانی هم تنها دولت ضعیف و ناتوانی باقی مانده بود که تشکیل کابینه هایش منوط به لطف و مرحمت انگلیسی ها بود. از طرف دیگر، امپراتوری کبیر بریتانیا که فاتح اصلی جنگ جهانی اول بود، در بحران مالی شدیدی به سر می برد که منافع آن، سیاست های ویژه ای را طلب می کرد. در واقع پس از دوران کوتاه درگیری نیروهای بریتانیا با بقایای ارتش امپراتوری عثمانی تحت رهبری کمال آتاترک، تحولات سیاسی منطقه ما در مسیر دیگری سیر کرد. نقشه سیاسی و به ویژه مرزهای شناخته شده امروزی خاورمیانه ارثیه چاراندیشی وینستون چرچیل، وزیر استعمارات آن زمان امپراتوری بریتانیا در ریزنی با کارگزاران و ماموران سیاسی و نظامی بریتانیا به منظور حفظ منافع بریتانیای کبیر بود.

این سیاست با دو گرایش در ترکیه و ایران، منافع و گفتمانی مشترک پیدا کرد. از یک طرف سیاست کمال آتاترک، که عبارت بود از حفظ بقایای قلمرو وسیع و پهناور امپراتوری عثمانی زیر پرچم ناسیونالیسم ترکی، از طرف دیگر، سیاست ناسیونالیست های ایرانی به رهبری قزاق تا آن زمان گمنامی به نام رضا میر پنج به عنوان ناجی 'ایران'، که تحت رهبری او هدف نوسازی ایران را در سر داشتند. در دو بخش پیشین بحثی اجمالی در باب نظریه ناسیونالیسم رسمی و چگونگی برآمد آن را در ایران داشتیم، و گفتیم که گفتمان ناسیونالیسم رسمی ناظر بر تلفیق مفهوم دولت - ملت با ساختار اداری و سنتی به ارث مانده از یک امپراتوری چند قومی، چند فرهنگی و چند زبانی است. مدلی که در مورد ایران و ترکیه پیش - مدرن صدق می کند. در اینجا توجه ما بیشتر بر این محور استوار است که چگونه این سه گرایش، اشتراک منافع و گفتمانی پیدا کردند و با چه نتایجی، هم کمالیست ها و هم 'پهلویست ها' متوجه شده بودند که حفظ قدرت به شیوه سابق و بر اساس مفهوم سنتی قدرت، دیگر ممکن نیست. در ساختار سنتی هر دو امپراتوری رابطه قدرت با اتباع و ساکنین قلمرو امپراتوری مفروض رابطه ای ارباب - رعیت بود، یعنی سلطنت به عنوان نهاد قدرت حاکم به مشروعیت سیاسی نیاز نداشت و تنها بر توجیه شرعی و سنتی استوار بود. هم پهلوی و اعوانش و هم آتاترک و طرفدارانش متوجه بودند که برای حفظ امپراتوری، نیازمند نوسازی، به ویژه در ساختار قدرت هستند. قدرت جدید و مدرن به

مشروعیت سیاسی، آن گونه که تئوریسین های مقوله دولت - ملت و بویژه ماکس وبر فورموله کرده اند، یا به نوعی رضایت و خشنودی اتباع (بعدها شهروندان) نیاز دارد و توجیهات شرعی و دینی این کارکرد را ندارد. اما از طرف دیگر، نوسازی کمالیست ها و پهلویست ها هدف حفظ بقایای به ارث مانده از سیستم امپراتوری را دنبال می کرد، در نتیجه مفهوم مشروط و محدود کردن قدرت سیاسی حاکم به اراده مردم (که متنوع و چند قومی بود) که در هر دو امپراتوری توسط گرایشات ناسیونالیستی خلقی در پایانه قرن نوزدهم رشد کرده، جای خود را به مفهوم ملت 'ترک' و 'ایران' داد. بدینسان مفاهیم ملت و حکومت ملی به عنوان اصل اساسی حکومت پذیرفته شد و در مناسبات بین المللی به کار بسته شد و هنوز هم می شود، اما حکومت ملی به مفهوم محدود و مشروط بودن قدرت سیاسی به همه مردم هیچگاه در این دو کشور متحقق نشد، و ساختار دولت تلفیقی است از دولت - ملت و سیستم امپراتوری.

شانس و اقبال کمالیسم و پهلویسم تنها به علت اشتراک منافع امپراتوری بریتانیا با سیاست آنها به ویژه پس از سالهای ۱۹۲۰ با این تحول، ممکن و تدوام پیدا کرد، و قربانی اصلی این تحول کردها بودند. البته الزام منافع بریتانیای کبیر و قدرتهای اروپایی در مناطق دیگر هم منجر به شکل گیری 'دولت - ملت' هایی از این نوع در افریقا، آسیا و اروپا شد که همان مشکل مشروعیت سیاسی را داشتند که امروز ایران و ترکیه دارند. امروز اکثر آنها از نقشه سیاسی دنیا پاک شده اند، آخرین نمونه ها، دولت یوگسلاوی و چکسلواکی بودند. اما در خاورمیانه، ما هنوز هم با این مشکل دست و پنجه نرم می کنیم. و پیچیده ترین مسائل امروز خاورمیانه مسئله کرد و فلسطین است. امروز برای اکثر ناسیونالیست های کمالیستی و روشنفکران عرب و بخش قابل توجهی از روشنفکران ایرانی، مسئله کرد، یعنی تراژدی بیش از سی میلیون انسان، چیزی بیش از طغیان اقلیت فرهنگی علیه فرهنگ ملی ایرانی، ترکی و عربی نیست و وجود آن نافی حق و تمامیت ملل ایران، ترک و عرب و عامل بی ثباتی و نا امنی منطقه است، اما اکثریت آنها با تمام قوا پشتیبان مسئله فلسطین بوده که جمعیتی در حدود سه میلیون را در بر می گیرد و از حق آنها برای تشکیل یک دولت مستقل ملی دفاع می کنند. امید است خواننده فکر نکند که ما دفاع از حق ملت فلسطین را جایز نمی دانیم. بلکه سخن بر سر این است که این یک بام و دو هوایی چرا؟ به ویژه اینکه چنین برداشتی از سوی ایرانیان از چه نشأت گرفته است؟ چرا که اکثر روشنفکران ایرانی تشکیل یک دولت فلسطینی، در کنار بیست و دو دولت عربی موجود را حق مسلم فلسطینی ها و عرب ها دانسته و در این راستا هم رزم آنان هستند، اما نسبت به سرکوب کردها و نقش دولت های منطقه در همکاری و تعاون جهت ژنوساید کردها هیچ عکس العملی نشان نمی دهند.

به باور من این تناقض ریشه در تبیین ناسیونالیسم رسمی از هویت ملی ایرانی دارد. در بخش اول، مقوله ناسیونالیسم رسمی را به بحث گذاشتیم، و در بخش دوم، اشاراتی داشتیم بر شرایط دوران جنگ اول جهانی، چگونگی و مکانیسم دگردیسی در ناسیونالیسم مشروطه و 'تناقض در مفاهیم' و دوگانگی در صورت بندی (ساختار) گفتمانی ناسیونالیسم پس از مشروطه در ایران را بررسی کردیم. همچنین گفتیم که نقدهای جاری از انقلاب مشروطیت در این نکته توافق دارند که این تحول تاریخی را باید به مثابه تجلی اراده ای ایرانیان در راستای گام گذاشتن و ورود به عصر نوین و یا مدرنیته ارزیابی کرد. این نقدها با در نظر گرفتن ایران به عنوان جامعه ای در حال گذار از ساختار سنتی به صورت بندی نوین و با تاکید بر سیر تحولات سیاسی آن دوران روی این نکته هم توافق دارند که با تثبیت حکومت رضا شاه این تحول دچار وقفه شده و

نهایتاً به شکست رسید. از این منظر، اکثریت نگرش‌های انتقادی معاصر علت اصلی نهادینه نشدن دموکراسی را در استقرار دیکتاتوری رضا شاه جستجو کرده و تلاش دارند با بررسی سیستم ترک خورده و اما مقاوم و جان سخت، سنتی در ایران و، با تأکید بر تأثیر دو قلوها یا دوگانه‌های سنتی-مدرن، روستایی-شهری و دیکتاتوری-دموکراسی، پروژه‌ی ناتمام 'مدرنیته ایرانی' را در مسیر دیگری به فرجام برسانند. این نگرش که اکثراً می‌پذیرد که 'مدرنیته، تقدیر ماست'، اما فراموش می‌کند که اکتاو پاز از پدیده‌ای بنام 'دیکتاتوری نهادی' هم سخن می‌گفت. به سخن دیگر، علت اصلی نهادینه نشدن دموکراسی در ایران وجود مانعی است به نام دیکتاتوری نهادی و یا نهادینه شده و، چنانکه در بخش دوم اشاره کردیم، این نقدها، هم‌ماز دو قلوهای ذکر شده صحبت می‌کنند و، اما دو قلو ی دولت-ملت و امپراتوری را فراموش می‌کنند. در نقد علل ناتمامی و یا شکست مدرنیته در ایران بیش از هر فاکتور دیگر باید به دو دلیل بر نقش نهاد دولت-ملت انگشت گذاشت. اول، نهاد دولت-ملت مهمترین شاخص تمایز جامعه مدرن از جامعه سنتی است و دوم، مدرنیته در ایران، از آغاز پروژه‌ای دولتی بوده و عمداً از بالا و توسط دولت و از طریق نوسازی دولتی در جامعه ایران ریشه دوانده است.

در ایران پروژه مدرنیته عبارت بود از پروژه‌ی رضاشاهی نوسازی دستگاه دولتی و اداری کهن و اما پوسیده باقی مانده از امپراتوری‌های گذشته. این مهم از طریق مهندسی سیاسی صرفاً نوسازی دستگاه نظامی-اداری و ایجاد سیستم آموزشی مدرن و بدون هیچ توجهی به ترکیب پر تنوع قومی و فرهنگی و زبانی سرزمین‌های بازمانده از آن امپراتوری‌های گذشته به فرجام خود رسید. چنانکه در بخش دو اشاره شد، در هم آمیزی و امتزاج منافع و آمال دو گروه، روشنفکران خلقی از یک سو و رجال و مقامات اداری و نظامی از سوی دیگر، بستر مناسبی برای دگردیسی در ناسیونالیسم خلقی مشروطه و ظهور ناسیونالیسم رسمی در ایران را ایجاد کرد که ایدئولوژی راهنمای پروژه مدرنیسم در ایران بود. این فاکتور معرف یکی از مهمترین تمایزات مهم گذار از ساختار سنتی به مدرن در ایران است. در گفتمان ناسیونالیسم رسمی، ملت همچون توده‌ی رعایایی که پروسه فردیت پذیری (individualisation) را هم طی نکرده است، تنها ابزاری است جهت مشروعیت دولت در حوزه بین‌المللی و به عنوان جامعه سیاسی مستقل از دولت در حوزه داخلی محلی از اعراب ندارد. دموکراسی در ایران زمانی ممکن است نهادینه شود که در روبنای سیاسی جامعه مانعی بنام دیکتاتوری نهادی از بین برده شود و این مهم زمانی میسر می‌شود که میدان مانور و قدرت جامعه سیاسی به طور کلی و دولت به طور مشخص، همواره توسط نهادهای مستقل جامعه مدنی محدود شود. تا زمانی که گفتمان ناسیونالیسم رسمی گفتمان هژمونیک در جامعه ایران است تنها پدیده‌هایی چون: استبداد سلطنتی و فقه‌داری؛ پدرسالاری؛ تاریک اندیشی؛ رهبر پرستی؛ و قدرت ستایی در حوزه اجتماعی تولید و بازتولید می‌شود و امکان ایجاد بستر مناسبی برای گسترش و تعمیق فردیت پذیری را در جامعه ایران مسدود نگاه داشته می‌شود. اما در همان حال باید به یاد داشته باشیم که ایجاد و تحکیم نهادهای مستقل جامعه‌ی مدنی تنها در گرو وجود بستر مناسبی برای گسترش و تعمیق فردیت پذیری در جامعه نیست، بلکه همچنین در گرو به رسمیت شناختن ترکیب پر تنوع چند-ملتی، چند زبانی و چند فرهنگی جامعه ایران است و بدون این عامل بستر مناسبی در راستای به فرجام رساندن ساختار نیم بند دولت-ملت در ایران ممکن نیست و، این هم به نوبه خود در گرو نقد و به حاشیه راندن گفتمان هژمونیک ناسیونالیسم رسمی و تبیین آن از تک ملتی بودن ساکنین ایران است.

امروز، ایرانیت یعنی هویت سیاسی و ملی 'ایرانیان' که توسط نظام جمهوری اسلامی در عرصه بین الملل نمایندگی می شود. با تاملی اندک ما متوجه خواهیم شد حلقه ای مشترک، در چنبره صورتهای متفاوت، میان رضا شاه و اعوانش و کارگزاران امروزی جمهوری اسلامی وجود دارد که بر اساس آن، پذیرش ملت به مثابه کلیت سیاسی مستقل از دولت و نهادهای رسمی دینی و دولتی اساساً قابل تصور نیست. همین درک است که خواست و ادعای ناسیونالیسم کرد در راه تحقق حق تعیین سرنوشت سیاسی برای ملت کرد را خطری جدی برای آینده ایران می بیند. ایرانیت به این معنا در مواجهه با مسئله کرد تلاش دارد که روشنفکران کرد را متقاعد کند که 'نسخه ای پیچیده که منافاتی با تمامیت ارضی ایران' نداشته باشد و بسر عقل آمده دست از این خواب و خیال دولت کردی بردارند. چرا که اگر عاقل نشوند، ایرانی ها با کسی شوخی ندارند و در راه حفظ تمامیت ارضی ایران از بکار بردن هیچ شیوه ای ابا ندارند. به سخن دیگر، ناسیونالیسم رسمی (در هر دو شکل و شمایل آریایی و اسلامی) مانع جدی در راه همزیستی همه ساکنین ایران و عامل اصلی همستیزی ایرانیت و کردیت است.

در پایان می گویم که امکان همزیستی ایرانیت و کردیت ممکن و میسر است به شرط آن که مفهوم ایرانیت را به یک هویت ملی واحد و در چهار چوب دولت عقب مانده ای که هنوز هم رابطه ی قدرت سیاسی آن با شهروندان بر اساس الگوی خداوندگار-رعیت، [...] و مراد-مرید است، تقلیل ندهیم. بلکه ایرانیت و دنیای ایرانی را چنان رشته ای از پیوندهای مشترک فرهنگی، تاریخی، زبانی تعریف کنیم که بیش از سیصد میلیون گروه های انسانی ساکن منطقه خاورمیانه را در بر می گیرد و فرایند دولت-ملت های متعدد را طی کرده است. در چنین برداشتی البته ایرانیت و کردیت می توانند با همدیگر همزیستی داشته باشند و با همکاری برادرانه جایگاه شایسته ای را برای 'جان پریشان ایرانی' در این دنیای گلوبال اما چند فرهنگی بیابند. ناسیونالیسم ایرانی با تعریفی که ما از آن کردیم نه تنها تا کنون کاردان کاملی برای این مهم نبوده است، بلکه خود یکی از موانع اصلی آن است.

پی نوشت ها

1-G. Deluez & F. Guattari (1994), **What is Philosophy?** Trans. H. Tomlinson & G. Burchill, London: Verso, pp, 16 and 18.

۲- مورخین دوران چهارگانه آزادی موقت را بدینگونه تقسیم بندی کرده اند: اول) سال های پس از استبداد صغیر - ۱۲۸۸ تا ۱۳۰۰؛ دوم) ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ سوم) دوران ۵-۶ ماه قبل از انقلاب بهمن تا سال ۶۰؛ و به گفته مسعود بهنود دوره چهارم، دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی را در بر می گیرد.

3-reduction

4-Official Nationalism

۵- داریوش، آشوری، ماو مدرنیت، چاپ اول، تهران: طلوع آزادی، ۱۳۷۶ ص ۱۹۴.

6-Seton-Watson, H. (1977), **Nations & States: An Enquiry into the Origins of Nations and the Politics of Nationalism**, Colo: Westview press, p. 148.

7- Anderson, B. (1983), **Imagined Communities**: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism, London: Verso, pp. 86-87.

8-Nationality

9-Riasanovsky, N. (1967), *Nicholas I and Official Nationality in Russia, 1825-1855*, Berkeley: University of California Press, p.134.

10-Mikhail Pogodin, cited in *ibid.* pp.118-119.

11-Mosse, G. (1985), **Nationalism and Sexuality**: Middle-Class Morality and Sexual Norms in Modern Europe, Madison: University of Wisconsin Press.

12-Russification

13-Slocum, J. W. (1993), "The Boundaries of National Identity: Religion, Language, and Nationality Politics in Late Imperial Russia" (PhD diss., University of Chicago), p.10.

14-Thaden, E.G.(1981), *Russification in the Baltic Provinces and Finland, 1855-1914*, Princeton: Princeton University Press.

15-Anderson, *op.cit.*, 88.

16-Composite State

17-Elective affinity

۱۸- در خصوص قانون اساسی مشروطه مراجعه کنید به: (۱) "مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول تقنینیه، ۱۳۲۴ق.

19-Arjomand, Said Amir (1993) *The Constitutional Law in E. Yarshatar, Constitutional Revolution*, volume VI, California: Mazda Publishers.

20-Lockhar, L (1959) "The Constitutional Laws of Persia,: an Outline of Their Origin and Development " *Middle East Journal*, 13, pp. 327-88

۲۱- بر اساس یک منبع تاریخی ولیعهد یعنی محمد علی [شاه] به دستخط خود عبارت "به موهبت الهی" را افزود، تاریخ پیداری ایرانیان، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ۳۶۲-۶۹.
۲۲- سیرجانی، همان.

23-See, Browne, E .G. (1966), *The Persian Revolution 1905-9*, Cambridge: Cambridge Martin, V. (1989), *Islam and Modernism: The Iraian Revolution of 1906*, New York: Syracuse Uniersity Press.

۲۴- در این زمینه مراجعه کنید به ماء شالله آجودانی، مشروطه ایرانی و پیش زمینه های نظریه "ولایت فقیه"، ۱۹۹۷صص ۱۵۳-۱۷۹.

25-Double Discourse

۲۶- در این مورد به اولمن، روابط انگلیس و روس، دنیس رایت، انگلیسها در میان ایرانیان مراجعه کنید.

۲۷- ماشاء الله، آجودانی، یا مرگ یا تجدد، (۲۰۰۲)، ص ۱۶۱.

28-Katouzian, H. (1991), *Sadeq Hedayat: the Life and Legend of an Iranian Writer*, I.B. Tauris, p. 86-89.

29-Elective Affinity

30-Protestant Ethic

31-The Spirit of Capitalism

32-Selective approach

۳۳- جمشید بهنام، تجدد اندیشه، دهخدا، دیوان ۸، ص ۱۰۹.

34-Abrahamian, E. (1983) Iran Between Two Revolutions. PP. 156-57

۳۵- تاریخ بیداری ایرانیان، به همت، سعیدی سیرجانی، جلد دوم، ص ۳۵.

۳۶- عبدالحسین، زرین کوب، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات سخن، چاپ پنجم، ص ۸۷۱.

۳۷- انقلاب ما چو شد از دست ناپاکان شهید / نیست غیر از خون پاکان خونبهای انقلاب، فرخی یزدی، دیوان، ص ۹۲.

38-Phobia .

39-Browne, E. G (1978) A Literary History of Persia, vol. IV, pp.485-86.

۴۰- مذاکرات، اظهارات تفتی زاده، ۱۵ ربیع الثانی، ۱۳۲۶ ص ۵۵۰.

41-Double Discourse

42-Internal Colonialism

43-Hecher, Michael (1975) Internal Colonialism: The Celtic Fringe in British National Development, University of California Press. pp. 60-64

44-Ethnocide

45-Linguicide

46-Mojab, Shahrzad & Hassanpour, Amir (1996) "The Politics of Nationality and Ethnic Diversity",

در S. Rahnema & S. Behdad, Iran: after the Revolution, London: I.B. Tauris, pp 229-250

47-Composite state

48-A Single imagined community

49-Ethnicity

50-Hutchinson, John & Smith Anthony D. (1996) Ethnicity , Oxford: Oxford University Press, p.4

51-Foucault, Michel (1980) Truth and Power, در C. Gordon(ed.), Michel Foucault: Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977, Brighton: Harvest Press, p.122

52-Foucault, M (1981) Power/Knowledge, New York: Pantheon, pp131-33.

۵۳- مذاکرات صلح از نوامبر سال ۱۹۲۲ در لوزان شروع شده بود. اما پیشروی غیر منتظره نیروهای کمالیست مقامات بریتانیا را چنان به وحشت انداخته بود، که لرد کرزن وزیر خارجه آن وقت بریتانیا، پیش از امضای پیمان نامه صلح در تلگرامی که از لوزان به لندن می فرستد، صراحتاً پیشنهاد کرده بود که تمامی مناطق کردنشین در مقابل پذیرش صلح از طرف دولت ترکیه را می توان واگذار کرد.

۵۴- اکثر شعرای کرد در قرن بیستم به شکلی از اشکال در اشعار خود این درک را منعکس کرده اند. برای مثال می توان از هیمن موکریانی شاعر سرشناس کرد نام برد که در سال ۱۹۷۴ رنج مصائب زندگی تبعیدی سیاسی خود در غزل نامه ای بنام 'ناله ی جدایی' در بیانی استعاره ای پرده راز از این مسئله کرد بر می دارد آنگاه که می سرايد:

شیوه‌نی من شیوه‌نی نینسانی به بانگی نازادی و گروی یه‌کسانی یه
شیوه‌نی من شینی کوردی بی به‌شه نه و گه‌له‌ی حاشا ده‌که‌ن لیبی و هه‌شه

(فغان من فغانی انسانی استبانگ آزادی و برابری است، فغان من، فغان کرد بی سهم است آن ملتی که انکارش می‌کنند و اما وجود دارد).

۵۵- عباس ولی جزو اولین کسانی بود در ادامه بحث خود حول مفهوم 'تاریخ نظری' در رساله ایران پیش از سرمایه‌داری، که در سال ۱۹۹۳ منتشر شد، این متد بررسی را به کار گرفته و در مقاله‌ای تحت عنوان "منشا و ساختار ناسیونالیسم کرد در ایران" که در مجله کریتیک، به زبان انگلیسی، در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، مسئله کرد را چنان دیالکتیک سیاست انکار و مقاومت کردها در برابر این سیاست فرموله کرد. کردشناسان دیگر چون مارتین بروینسین، امیر حسن پور، حمید بوزارسلان و رابرت اوسلان، از دهه ۱۹۹۰ به بعد قرن گذشته این روایت را از مسئله کرد

به دست داده اند.

56-Assimilation .

57-Koochi-Kamali, F. (2003) **The Political Development of Kurds in Iran: Pastoral Nationalism**, New York: McMillan

۵۸- مؤلف بر این باور است که "هر اجتماع چادر نشین که ساکن شود لزوماً آرمانهای هویت ملی را دنبال نمی‌کند. اما در مورد کردهای ایران ناسیونالیسم کردی به طور چشمگیری در نتیجه سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت بسط یافت"، بدین سان، مؤلف می‌گوید که هم جامعه کردستان، جامعه‌ای چادر نشین اسکان داده شده بود و، هم ناسیونالیسم کرد، جنبشی سیاسی صرفاً واکنشی علیه اصلاحات و سیاست‌های تمرکزگرایانه‌ای حکومت رضا شاه بود.

۵۹- حمیدرضا، جلالی پور، کردستان: علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی (۱۳۷۰-۱۳۵۸)، چاپ اول (۱۳۷۲) انتشارات وزارت

امور خارجه، تهران.

۶۰- همان، ص، ۹.

۶۲- همان، صص ۱۳۹-۷۳.

۶۳- همان، صص ۱۹-۲۰.

۶۴- همان، ص ۷۸.

۶۵- همان، ص ۷۹

۶۶- همان، ص ۱۰۷

۶۷- همان، صص ۱۰۸-۱۰۹

۶۸- همان، ص ۱۲

69-Contradiction in Terms

۷۰- برای مثال مراجعه کنید به کتاب جمیله کدیور، تحول در گفتمان سیاسی شیعه در ایران، به ویژه فصل دو، صص ۴۵-، ۹۹ تهران: طرح

نو، ۱۳۷۸.

۷۱- جلالی پور، پیشین، ص ۱۵۵.

۷۲- همان، صص ۱۳۲-۱۲۳.

۷۳- همان، صص ۱۳۷-۱۳۲.

۷۴- ایراد اصلی سیاست امنیتی جمهوری اسلامی در کردستان از نظر داشت جلالی پور این بوده که سیاست رژیم جمهوری اسلامی در سالهای پس از سرنگونی نظام سلطنتی در برخورد به مسئله کردستان؛ "نه بر اساس مذاکره و نه بر اساس سرکوب بود." ایشان بر این باورند که در دوران جمهوری اسلامی "ما خبری از قتل عام کردها به عنوان یک سیاست نداریم." و اضافه می‌کنند که "خرده‌گیران ممکن است به پاره‌ای وقایع نظامی و سیاسی در طول این دوازده سال اشاره کنند و از آن بخواهند سیاست [...] سرکوب را نتیجه بگیرند [...] از هیچک از این وقایع سیاست سرکوب را نمی‌توان نتیجه گرفت. چرا که مهمترین دلیل اولاً گسترش قوای حکومتی برای برقراری امنیت در کردستان است که زحمات و رنجها و شهادتهای زیادی به قوای حکومتی وارد کرد." (همانجا، ص ۱۳۵) آقای جلالی پور تلاش بسیاری انجام می‌دهد که بگوید با گرایش دوم، فراکسیون اصول گرا، در برخورد به مسئله کرد فاصله دارد، امروز بسیاری می‌دانند که نمایندگان گرایش دوم، بارها صراحتاً اظهار کرده‌اند که سرشت کردها با جمهوریت کردستان در مهاباد و قاضی محمد آغشته شده و فاسد گشته است و نتیجه گرفته‌اند که باید مناطق اصلی پرورش این افکار را از سکنه خالی کرده و جایش سبب زمینی کاشت اما مطالعه رساله‌ای ایشان نشان می‌دهد که نگرش ایشان، همچون گرایش اصول گرا، در برخورد با مسئله کرد نگرشی امنیتی است.

۷۵- همان، ص ۱۶۳

۷۶- همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۳

۷۷- همان، ص ۱۶۵

۷۸- همان، ص ۱۶۵

۷۹- همان، صص ۱۶۵-۱۶۴

۸۰- برای نمونه مراجعه کنید به کتاب صادق زیباکلام، گفتن یا نگفتن؟ تهران: انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۹.

81-Vali, Abbas (1998) The Kurds and Their Others: Fragmented Identity and Fragmented

Politics, Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, Vo: XVIII, No. 2, PP. 82-95

82-Ethno-symbolism

83-Smith, Anthony D (2001) Nationalism, London: Polity Press

84-Breuilly, John (1993) Nationalism and the State , Manchester University Press, 2nd Edition, p. 420

۸۵- همان، ص ۲.

86-Miller, David (2000) Citizenship and National Identity, Oxford: Polity Press, pp. 24-38

87-Ethnicity

88-Hutchinson John Y Smith Anthony D (1996) Ethnicity Oxford: Oxford University Press, pp. 4-7

۸۹- کومله ژ.ک در روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۱.ش در شهر مهاباد توسط عده‌ایی از روشنفکران کرد تشکیل شد. شماری از مورخین و کردشناسان بر این باورند که شکل‌گیری ژ.ک را باید به مثابه آغاز ناسیونالیسم کرد در ایران دانست. به باور من این ارزیابی یک جانبه است و دقیق نیست، و در جای دیگری آن را نقد کرده و گفته‌ام که شکل‌گیری کومله‌ی ژ.ک را باید به مثابه یک چرخش جدی و مهم در تحول گفتمان کردی در ایران ارزیابی کنیم، اما تبیین آن به عنوان شروع ناسیونالیسم کردی در ایران نا دقیق بوده و با دو هدف انجام می‌گیرد، اول، نادیده گرفتن و کم اهمیت جلوه دادن جنبش های ملی کرد از پایان جنگ اول جهانی، تا ظهور ژ.ک به مثابه جنبش های فتودالی و غیر ناسیونالیستی، و به ویژه حرکت اسماعیل آقا سمیتکو، و، دوم ارزیابی از خیزش مردم کرد در آن سالها تحت رهبری کومله‌ی ژ.ک. و حزب دمکرات کردستان (ح.د.ک)، به مثابه ناسیونالیسم و جنبشی صرفا واکنشی در مقابل دیکتاتوری رضا شاه و در نتیجه انکار عناصر کردی تشکیل دهنده این ناسیونالیسم و پیوستگی گفتمانی و سیاسی آن با دیگر جنبش های ملی کرد در کردستان تحت کنترل امپراتوری عثمانی و، بعدها دولت ترکیه و، در کردستان جنوبی یا کردستان عراق. در آنجا گفته‌ام که درست بر عکس، هر چند که برآمد جنبش ملی کرد در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۱ بدون تردید عکس العملی در مقابل دیکتاتوری سیاه‌پوشان رضا شاه و، جنبش و حرکتی علیه آن بوده، اما در همان حال گفتمان های ژ.ک. و ح.د.ک متأثر از گفتمان های کردی در ترکیه و عراق انکشاف یافتند و ژ.ک. بیش از هر چیز متأثر از حزب هیوا بود نه صرفا حرکتی منفعل و بی هویت در برابر دیکتاتوری رضا شاه. عباس ولی و دیود مک دوال (David McDowal)، هم جزو کسانی هستند که در کارهای خود از زاویه دیگری شکل‌گیری کومله ژ.ک. را همچون آغاز و شروع ناسیونالیسم کرد ایران ارزیابی کرده‌اند. گفته می‌شود که عناصر محرک عمده کومله ژ.ک عبارت بودند از روشنفکران و محافل محدودی از طبقه متوسط در شهرستان مهاباد و ظهور و اعمال رهبری این نیروی اجتماعی، که اظهار می‌شود خود محصول اقدامات اداری نوسازانه دولت رضا شاه بود، بر جنبش سیاسی کردها به معنی پایان سلطه سنتی طبقه فتودال- عشایر بر حرکات اعتراضی مردم و ظهور ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران است. بدینسان این شیوه بررسی هم، نهضت های مردم کردستان در ایران را تا شکل‌گیری کومله ژ.ک، به علت ساختار فتودال- عشایری آن دوران، همچون جنبش های فتودالی و غیر ناسیونالیستی ارزیابی می‌کند. در همان حال به نظر می‌رسد که از منظر این نگرش جنبش مشروطه و نهضت های پس آن، برای مثال جنبش جنگل، قیام پسیان خان و جنبش شیخ محمد خیابانی، که عناصر فتودال- عشیرتی مسلط بر آنها هم در شکل سازماندهی و هم در ترکیب نیروی محرک عمده آنها نقشی به سزا داشته‌اند، را همچون حرکات خلقی، ملی و مهین پرستانه ارزیابی کردن اشکالی ندارد. به طور فشرده من بر این باورم که شکل‌گیری کومله ژ.ک، که بعدا در روز ۳ آبان ۱۳۲۴ اش بر مبنای تشکیلات آن حزب دمکرات کردستان اعلام موجودیت کرده و قاضی محمد به عنوان رهبر حزب در کنگره اول حزب که در همین روز برگزار شد انتخاب شد، را باید به مثابه نه آغاز بلکه چرخشی تاریخی مهم در سمت‌گیری جنبش ملی کرد و تحول کیفی در گفتمان ناسیونالیسم

کرد در ایران سنجید.

۹۰- این سخن از اکتاوا پار، شاعر و روشنفکر مکزیکی - آمریکای لاتینی است. اکتاوا پار در سال ۱۹۱۴ م. متولد شد و طبق سنت نویسندگان آمریکای لاتین؛ مانند نرودا و آستوریاس مدتی هم دیپلمات بود. اما در سال ۱۹۶۸ پس از اقدامات خشونت آمیز دولت برای جلوگیری از تظاهرات دانشجویان که به کشتاری خونین در مکزیکوسیتی منجر شد، از پست خود در سفارت مکزیک در هندوستان استعفا داد. پار در بررسی جالبی که از مشکلات جوامع آمریکای لاتین انجام داد به این نتیجه رسید که کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی با اصحاب روشنگری و جنبش رفورماسیون ظهور کنند، در حالیکه آمریکای لاتین با ضد اصلاحات و مدرسه‌گرایی به وجود آمدند، اولی با مدرنیته متولد شد و دومی علیه مدرنیته زاده شد، از این منظر، او از پدیده‌ای بنام 'دیکتاتوری نهادینه شده' در آمریکای لاتین صحبت می‌کند.

توسل به زور و دفاع مشروع از منظر حقوق بین الملل

عباد روحی *

چکیده

تعدد و تنوع مخاصمات مسلحانه بین المللی و مخاصمات مسلحانه واجد خصیصه غیر بین المللی و عکس العمل طرفین متخاصم و استدلال متخاصمین به مشروعیت و قانونی بودن جنگ و توسل به زور و مبانی حقوقی عکس العمل طرف مورد تجاوز در دفاع از خود برای سرکوب متجاوز و اعاده به وضعیت سابق با استفاده از زور و کاربرد قوای نظامی رویه های متفاوت حقوقی و غیر حقوقی را در گذار تاریخی تکامل مفهوم جنگ و توسل به زور و حقوق مخاصمات موجب شده است. بررسی مفهوم دفاع مشروع و حق دفاع از خود، در مقابل به کارگیری نامشروع زور و جنگ ناعادلانه و تجاوز، موضوع این نوشتار است که با رویکردی حقوقی در حوزه حقوق بین الملل و در روندی تاریخی و تکاملی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: دفاع مشروع، توسل به زور، جنگ عادلانه، تجاوز، حق دفاع.

مقدمه

جنگ که مهمترین وسیله ارتباطی میان ملت ها بوده، یک وضعیت خاص و استثنایی نسبت به حالت صلح به حساب می آید که در صورت آغاز، روابط میان طرفین متخاصم را تابع قوانین و قواعد ویژه ای می گرداند که در چهارچوب حقوق بین الملل و قواعد آمره بین المللی و قواعد ناظر بر مخاصمات مسلحانه تعریف می گردد. مشروعیت و یا عدم مشروعیت

جنگ و توسل به زور و قوای مسلح و نظامی نیز، در متن این قواعد و بر اساس آن سنجیده می‌شود. اگرچه از نظر تاریخی تا عصر حاضر هیچ رویکرد قاطعانه‌ای در قبال منع توسل به زور اتخاذ نشده بود و جنگ و توسل به زور و مخاصمه، روابط را شکل می‌داد اما در عصر حاضر رویه غالب بر منع کاربرد زور و مخاصمه به عنوان حل و فصل اختلافات به وجود آمده است و در این میان نیز استثنائاتی بر آن تعریف گردیده است که تحت عنوان حق دفاع مشروع قابل بررسی می‌باشد.

دفاع مشروع یا حق دفاع از خود، نوعی جنگ و توسل به زور علیه جنگ نامشروع و تجاوزکارانه می‌باشد که طبیعت عکس‌العملی آن در مقابل نامشروع بودن جنگ نامشروع و متجاوزانه، به آن مشروعیت می‌بخشد. بررسی حقوقی مفهوم دفاع مشروع از رهگذر پرداختن تاریخی و حقوقی به مفاهیم جنگ و توسل به زور و حق دفاع از خود، در چهارچوب رویه و عرف و معاهدات بین‌المللی و نگرش فلسفی، مذهبی و سیاسی غالب در هر برهه زمانی و تاریخی میسر می‌گردد. ضروری است که ابتدا به قوانین و مقررات و اصول عرفی و تدوین شده در ارتباط با منع کاربرد زور و انواع مختلف جنگ و مشروعیت یا عدم مشروعیت آنها از نظر تاریخی و از نظر مکاتب مختلف فکری و فلسفی و تکامل حقوق مخاصمات مسلحانه در ارتباط با مفاهیم جنگ، توسل به زور، تجاوز و دفع تجاوز و دفاع مشروع پرداخته شود.

سیر تاریخی جنگ و توسل به زور: مشروعیت یا عدم مشروعیت؟

از آنجایی که جنگ از اعمال حاکمیتی دولت‌ها بوده و نوع نگاه به آن، به شیوه نگرش‌های حاکمیتی بستگی دارد پس به جاست که در ارتباط با مفاهیم مطلق حاکمیتی و حکومت مطلقه و یا حاکمیت نسبی از نظر تقابل تاریخی مورد مطالعه و بازخوانی قرار بگیرد. با توجه به اینکه گذار حاکمیت‌ها از مطلق بودن به سوی نسبیت و همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌المللی و تعهد نسبت به جامعه بشری صورت گرفته است در همین راستا نیز مفهوم جنگ و توسل به زور و مشروعیت آن نیز گذاری موازی را طی کرده و از اصل مطلق حاکمیت اراده، برگرفته از مبانی مکتب وضعی، تکیده بر گرایش اراده‌ی مشترک و تحدید ارادی حاکمیت دولت‌ها، به سوی دیدگاه‌های حقوقی و مکاتب جامعه‌شناسی حقوقی و حاکمیت قانون سیر کرده است. بنابراین مفهوم جنگ و صلح و تجاوز و حق دفاع نیز به مراتب تغییر و تحول پیدا کرده است. سیر تاریخی حاکمیت‌ها و حکومت قانون چه در سطح داخلی و چه در حوزه حقوق بین‌الملل، متأثر از وقایع حقوقی و انقلابات فکری و سیاسی بوده است؛ از این رو ضروری است که با نیم‌نگاهی به این امر به تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی سیر این مفاهیم پرداخته شود.

در تقسیم‌بندی تاریخی می‌توان این مفاهیم را در دوران باستان و قرون وسطی و سالهای قبل از تأسیس جامعه ملل و در دوران حیات جامعه ملل و پس از آن در دوره سازمان ملل و معاهدات بین‌المللی و عصر توافقات جمعی و بین‌المللی بررسی کرد.

جنگ و مشروعیت آن در دوران باستان

دوران باستان عصر حاکمیت‌های مطلق و جنگهای وحشیانه و خونین بوده و جنگ روابط بین ملت‌ها را تعریف

می‌کرد و مشروعیت آن را نیز میزان قدرت و منافع ملت‌های مقتدر مشخص می‌کرد. در این دوران اصولاً مفهومی تحت عنوان جنگ نامشروع وجود نداشت. در آن دوران اصل بر مشروعیت زور بوده و تنها محدودیت وارده بر آن، در یونان باستان و آن هم اعلان رسمی جنگ پیش شرط توسل به جنگ بود. عدم توسل به زور و تحریم جنگ در آن دوران معنایی نداشت.

جنگ و مشروعیت آن در قرون وسطی: نظام مسیحیت و اسلام

سده‌های میانی مملوء از جنگهای خونین مشتقات کشوری شکل یافته از شکست امپراتوری روم در ۳۹۵ میلادی بود که متعاقب تأسیس روم شرقی و غربی و شکست روم غربی رخ داد. جنگهای خونین طی سالهای زمامداری و حاکمیت نظام فئودالیده تشدید شد و در نهایت این مسیحیت بود که به عنوان تنها عامل وحدت مردمان اروپایای نقش کرد و پاپ‌ها بودند که در تمام امور دخالت می‌کردند؛ تا سرانجام نفوذ مسیحیت و حاکمیت کلیسایی باعث شد تا نظریه جنگ مشروع یا عادلانه مطرح شود و مشروعیت آن را کلیسا و پاپ‌ها و مقامات مذهبی تعیین می‌کردند. منع توسل به زور و جنگ در بعضی از ایام هفته با اعلام «متارکه الهی» به رسمیت شناخته شد. در این دوره نیز در زمینه ممنوعیت جنگ هیچ تفاوتی حاصل نشد و تنها مبنای مشروعیت بخشی به آن از سلطان به پاپ و از دربار به کلیسا تغییر پیدا کرد و هیچ قاعده‌ای در این خصوص به وجود نیامد. در این دوره پادشاهان می‌کوشیدند تا پاپ‌ها را با خود همسو کنند. ظهور اسلام تعریف جدیدی از جنگ و توسل به آن را ارائه کرد و تنها آن را تحت نام «جهاد» مجاز می‌دانست و آن را جنگ مقدس قلمداد می‌کرد و اصولی را نیز برای آن مشخص نمود. برای نمونه دعوت به اسلام و عدم پذیرش طرف مقابل را شرط آغاز به جنگ می‌دانست و در بعضی از ماههای سال مانند ذیحجه و ذیقعد و رجب و محرم الحرام و در بعضی از اماکن مانند مسجد الحرام، جنگیدن را حرام قلمداد می‌کرد. البته در جنگ تدافعی هیچ یک از شروط مذکور وجود نداشت و باعث سلب حرامیت از آن می‌شد. پس اسلام برای مشروعیت جنگ شروط زمانی و مکانی و واجد شرط جهاد بودن را لازم می‌دانست.

جنگ در عصر جدید: از ابتدای قرن ۱۶ تا آخر قرن ۱۸ میلادی

در این سه سده جنگ از مظاهر اقتدار حاکمیت و به مثابه حق پادشاهی برای کشورها بود و اصولاً نیازی به توجیه نداشت، می‌توان آن را به نوعی بازگشت به نگرش‌های مطلق حاکمیتی دانست چرا که در این دوره تنها پادشاه بود که جنگ را توجیه می‌نمود. در این عصر که به نوعی عصر حاکمیت کشوری بود، توسل به زور و جنگ از تجلیات حاکمیت بود و برای رسیدن به اهداف طمعکارانه و حاکمیتی «جنگ عمومی» را به رسمیت شناخته بودند. در این دوره نظام فئودالی سقوط کرده و قدرت مرکزی مقتدرانه‌تر عمل نموده و حکومت‌های خودکامه و مطلقه بنا نهاده شد و پادشاه تنها مرجع تشخیص جنگ و مشروعیت آن بود.

در این دوره دانشمندان مسیحی نظریه جنگ مشروع و عادلانه را پیشنهاد کردند که با استقبال چندانی روبرو نشد. بنابراین در این دوره نیز جنگ گفتمان غالب در فضای مابین ملت‌ها و دولت‌ها بود.

جنگ از آغاز قرن ۱۹ تا تأسیس جامعه ملل

در این دوره اتفاقات امیدوارکننده‌ای در زمینه صلح و منع جنگ رخ داد که می‌توان به اتفاق اروپایی برای صلح و جلوگیری از جنگ در ۱۸۲۵ با شرکت پادشاهان اروپایی اشاره کرد و موفقیت چشمگیری نیز حاصل شد. اما لازم به ذکر است که جنگ کریمه ۱۸۵۶-۱۸۵۴ نیز در همین دوره اتفاق افتاد. کنفرانس‌هایی برای صلح در لاهه بسته شد که در کنفرانس اول ۱۸۹۹ در زمینه تحریم جنگ و منع توسل به زور و توافق در خصوص تأسیس دیوان دائمی داوری به عنوان یک مرجع ذیصلاح جهت جلوگیری از جنگ از طریق اقدامات اصلاحی و میانجیگری و حکمیت موادی گنجانده شده بود. در کنفرانس دوم ۱۹۰۷ نیز توسل به زور تنها در راه اجرای حق مجاز دانسته شده بود. در عهدنامه «دراگوپورتر» نیز «محدودیت توسل به زور برای مطالبات قراردادی» به رسمیت شناخته شد و در آن ابتدا پیشنهاد رجوع داوری شده و تنها در صورت خودداری از قبول داوری و یا در صورت عدم التزام به رأی داوری توسل به زور و اقدامات مسلحانه مجاز دانسته شده است.

جنگ در دوره جامعه ملل

در دوره حیات جامعه ملل علاوه بر میثاق جامعه ملل، معاهدات و میثاق‌های دیگری نیز جهت برقراری صلح و منع توسل به زور و اقدامات خصمانه منعقد گردید که می‌توان به معاهدات «لوکارنو» و میثاق «بریان-کلوگ» اشاره کرد که هرکدام حاوی مواد مهمی در ارتباط با صلح و ممنوعیت جنگ بودند.

در میثاق جامعه ملل از لغو مبادرت به جنگ سخن به میان آمده ولی ممنوعیت کلی و مطلق آن صورت نگرفت و تنها یک محکومیت نسبی برقرار گردید. قواعدی که میثاق جامعه ملل در نظر گرفته بود از ضمانت اجرایی برخوردار نبودند اما تنها در شرایط خاصی مبادرت به جنگ را مجاز دانسته بود. برای نمونه عدم جنگیدن با طرفی که از تصمیمات شورای جامعه تمکین کرده بود و یا عدم مبادرت به جنگی که هدفش وارد آوردن صدمه به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی اعضای جامعه باشد و عدم تجاوز خارجی نیز به رسمیت شناخته شده بود. با این وجود می‌توان گفت جامعه توفیق چندانی در اجرای عدم توسل به زور به دست نیاورد.

دو سند تحت عنوان معاهدات لوکارنو در ۱۹۲۵ منعقد گردید که اولی یک معاهده چند جانبه میان آلمان و بلژیک و فرانسه و ایتالیا بود و دیگری معاهده دو جانبه میان آلمان از یک طرف و هریک از دولت‌های بلژیک و فرانسه و چکسلواکی و لهستان به عنوان طرف دیگر منعقد شده بود. در این معاهدات طرفین به سیاست متقابل عدم تجاوز و حفظ وضعیت سرزمینی موجود در اروپای غربی و آیین داوری برای حل و فصل اختلافات مابین خود متعهد شده بودند.

جنگ و میثاق بریان - کلوگ یا پاریس

این میثاق که عنوان یک پیمان عمومی منع جنگ و تحریم جنگ شناخته شده است، اقدام مستقل وزیران امور خارجه فرانسه و ایالات متحده آمریکا بود که جنگ تجاوزکارانه را منع کرده و برای جنگ ممنوعیت تمام عیاری قائل شده است. این میثاق محدودیت زمانی و مکانی برای این ممنوعیت قائل نشده و دارای ویژگی جهانی گرای و ویژگی سیاسی و

حقوقی و کیفری می باشد و مبنای محکم و استواری برای دادگاههای نورمبرگ و توکیو و مجازات جنایتکاران جنگی و گامی نوین در راستای جهانی کردن حقوق کیفری شد.

این میثاق، توسل به جنگ در خدمت یک نفع سیاسی را محکوم پنداشته و در مقابل اقدامات دسته جمعی در قالب میثاق و مطابق آن را جنگ نمی پندارد و به آن مشروعیت می دهد.

جنگ در نظریه استیمسون

نظریه عدم شناسایی و عدم به رسمیت شناختن کشوری که بر اساس جنگ تشکیل شده باشد از جانب استیمسون وزیر امور خارجه آمریکا ۱۹۳۲ متعاقب حمله ژاپن به منچوری چین و تشکیل منچوکو ارائه شد و مورد قبول جامعه ملل نیز قرار گرفت. این نظریه در خصوص عدم مشروعیت بخشی به زور و خاستگاه نامشروع مبتنی بر زور از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

جنگ پس از تأسیس سازمان ملل

شعله ور شدن آتش خانمان سوز جنگ دوم جهانی و ناتوانی جامعه ملل در خصوص قواعد عدم توسل به زور باعث شد تا قدرت های جهانی در جنگ به فکر ایجاد تأسیس سازمانی برای ابقای صلح و نظم بخشیدن به روابط و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات و پرهیز از جنگ بیافتند و در همین راستا متعاقب کنفرانس های آتلانتیک، دهمارتن اکس، مسکو، تهران و سانفرانسیسکو ۱۹۴۵ سازمان ملل تأسیس شد و در مقدمه سند تأسیس آن نیز اهمیت صلح و فجاجع جنگ نیز بیان شده است. در منشور اتخاذ تدابیر دسته جمعی برای جلوگیری و از میان بردن تهدیدهای علیه صلح و متوقف ساختن هر عمل تجاوزکارانه یا سایر اعمال ناقض صلح عنوان شده و ممنوعیت کلی توسل به زور نیز به رسمیت شناخته شده است.

فصل ششم منشور تصفیه مسالمت آمیز اختلافات از طریق مذاکره، تحقیق، بازجویی، سازش و آشتی، داوری و آیین قضایی یا مراجعه به سازمان ها و موافقت نامه های منطقه ای و دیگر آیین های مسالمت آمیز و درخواست توصیه از شورای امنیت نیز پیشنهاد شده است.

منشور تحت عنوان قاعده منع توسل به زور، جنگ، تهدید به جنگ، اقدامات مقابله به مثل، محاصره دریایی و یاهر شکل دیگر از استفاده از تسلیحات را ممنوع اعلام کرده است و مجمع عمومی نیز طی قطعنامه های مختلفی تبلیغات جنگی، تبلیغات علیه صلح، توسل به زور و تهدید به استفاده از زور را ممنوع اعلام کرده است.

جایگاه جنگ در نظام معاهدات بین المللی

امروزه معاهدات به عنوان منابع اصلی حقوق بین الملل مورد استناد قرار می گیرند که تنوع و گستردگی آنها در حوزه های مختلف، باعث شده است تا دولت ها رفتارهای بین المللی و بعضاً داخلی خود را مطابق با این معاهدات شکل دهند. علاوه بر میثاق ها و معاهدات ذکر شده، تعداد بسیاری از معاهدات و سازمان های منطقه ای و جهانی هستند که

در آنها نیز ممنوعیت جنگ و عدم توسل به زور به رسمیت شناخته شده است. برای نمونه می توان به پیمان تأسیس اتحادیه عرب ۱۹۴۵، آتلانتیک شمال ۱۹۴۹، ورشو ۱۹۵۵، عهدنامه حقوق معاهدات ۱۹۶۹ وین و ... اشاره کرد.

مشروعیت جنگ

علی رغم پذیرش ممنوعیت توسل به زور و تحریم جنگ، در پاره ای از مواقع جنگ و توسل به زور مشروع و قانونی قلمداد شده و طرفی را واجد این حق می کند که به زور توسل جسته و اقدامات مسلحانه را شکل دهد و عناوینی حقوقی و قانونی را نیز برای این اقدام برگزیده و آن را تحت عنوان جنگ مشروع یا عادلانه، دفع تجاوز و دفاع مشروع، عملیات نظامی برای حفظ صلح و امنیت بین المللی و مداخلات بشردوستانه بین المللی قلمداد می کنند. پس در مقابل یک جنگ نامشروع و ناعادلانه یک دفاع مشروع و یا یک جنگ عادلانه قابل تعریف است تا به سرکوب ناعدالتی و تجاوز بپردازد. اما این دفاع و میزان عادلانه بودن آن بر چه اساسی سنجیده می شود و اصولاً چه زمانی و تحت چه شرایطی تجاوز و یا جنگ و تعدی ناعادلانه صورت می گیرد و معیار این ناعدالتی چه اصولی خواهد بود و مشروعیت عکس العمل های داده شده به آن بر اساس چه اصول و معیارهایی سنجیده می شود؟ در نظام های مختلف فکری و سیاسی و حقوقی و در حقوق بین الملل نیز مصادیقی به عنوان تعدی و تجاوز و جنگ نامشروع و ناعادلانه مشخص گردیده و اصولی نیز تحت عنوان حق دفاع از خود و دفاع مشروع شناسایی شده است.

جنگ مشروع یا عادلانه

این نوع جنگها که غالباً ریشه ای مذهبی داشته، اکثر ادیان به آنها و به ویژه اسلام و مسیحیت و یهودیت آن را به رسمیت شناخته اند. عبری ها جنگ برای منافع یهود را مشروع می پنداشتند. جنگی عادلانه است که دارای عنوان عادلانه یعنی با اعلام رسمی مقام صلاحیت دار و با انگیزه عادلانه و ضرورت و راهبری عادلانه صورت گرفته باشد. نظریه سنت اگوستین: جنگهایی مشروع است که جنبه تدافعی داشته باشند و یا اگر هم تعرضی باشند به تلافی تجاوز یا به جهت جبران خسارت صورت گرفته باشد و جنگ را به عنوان سلاحی جهت تحصیل صلح نگاه می کرد. نظریه سنت توماس اکویناس: اگر جنگی مشروع نباشد طبق وجدان اخلاقی و عرفی محکوم است. جنگیدن شاهان با تأیید رهبران کلیسا و یا به فرمان آنان مشروع بوده و غیر از آن نامشروع خواهد بود. نظریه اسلامی: جنگی در اسلام مشروع است که دربرگیرنده تعریف جهاد بوده و جنگ مقدس قلمداد شود و به خاطر دین و در راه حق و در دفاع از آزادی های والای اسلامی باشد.

نظریه هوگو گرسیوس: جنگی مشروع است که پاسخگوی بی عدالتی باشد و زمانی که حقوق بنیادین و حقوق طبیعی خسارت ببیند. هیچ کشوری نمی تواند حقوق بنیادین دیگران را پایمال کند.

نظریه واتل: جنگی مشروع یا عادلانه است که به صداقت و درستی و با اعلان قبلی آغاز شده باشد.

نظریه ماکیاوول: جنگ از زمره اعمال حاکمیت است و سلطان نیز مطهر حاکمیت است و جنگی مشروع است که سلطان آن را تشخیص دهد. بنابراین هر جنگ لازم، جنگ مشروعی است و تشخیص عناصر ضرورت با سلطان یا پادشاه

است؛ زیرا وظیفه پادشاه رعایت منافع ملت و سلسله سلطنتی است.

نظریه آلمانی: جنگ هنگامی که با منافع کشور منطبق باشد جنگ مشروع یا عادلانه است و نیاز به هیچ دلیلی ندارد. کانت و هگل و نیچه از این نظریه حمایت می‌کردند.

نظریه ژان ژاک روسو: «ظلم» و «جنگ» بزرگترین طاعون بشریت است و جنگ برای آزادی نه تنها جنگ مشروعی است، بلکه یک وظیفه مقدس هم هست. این نوع جنگ در اسلام نیز مشروع و به عنوان یک تکلیف شرعی هم قلمداد شده است.

نظریه مارکسیست‌ها: جنگ مشروع و عادلانه از نظر مارکسیست‌ها جنگی است که برای منافع طبقه کارگر بوده و رهایی آنان را از یوغ بردگی و سرمایه‌داری فراهم کند.

دفع تجاوز و دفاع مشروع

دفاع مشروع استثنایی بر یک اصل و قاعده قانونی است. استثنایی بر قاعده منع توسل به زور و تحریم جنگ و حقی مسلم در مقابله با تجاوز است. در ترمینولوژی حقوقی دفاع مشروع را این گونه تعریف کرده‌اند: شخص مورد تجاوز در صورت نداشتن وقت برای توسل به قوای دولتی به منظور دفع تجاوز حق دارد به نیروی شخصی از ناموس و جان و مال خود دفاع کند، این دفاع را دفاع مشروع می‌نامند. دفاع مشروع هم نوعی جنگ است که در پاسخ به جنگ نامشروع داده می‌شود. از آنجایی که دفاع مشروع در مقابل تجاوز به وجود می‌آید و وجود آن بسته به وقوع تجاوز دارد، پس لازم است که بدواً مفهوم تجاوز مورد بررسی قرار گرفته و بر اساس قواعد حقوق بین الملل این جرم تعریف و شناسایی و احراز گردد.

تجاوز

تجاوز عملی ناقض حقوق بین الملل است که برای طرف مورد تجاوز موجد اعمال حق دفاع مشروع می‌شود. ماده ۱ قطعنامه ۳۳۱۴ تعریف تجاوز ۱۹۷۴ جرم تجاوز را اینگونه تعریف می‌کند: تجاوز عبارت است از کاربرد نیروی مسلح به وسیله یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی و یا استقلال کشوری دیگر و یا کاربرد آن از دیگر راههای مغایر با منشور ملل متحد، به نحوی که در این تعریف آمده است.

از «تجاوز» و تعریف آن تا ۱۹۱۴ تعریف مشخصی ارائه نشده بود. در ۱۹۱۹ در ماده ۱۰ میثاق جامعه ملل این جرم وارد حقوق موضوعه بین الملل شد و به موجب این ماده «اعضای جامعه ملل متعهد می‌شوند که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کنونی کلیه اعضای جامعه را محترم شمرده و آن را نیز از هر گونه تجاوز خارجی محفوظ بدارند. در صورت تجاوز و یا تهدید به تجاوز، شورا، وسایل تأمین اجرای این تعهد را توصیه می‌کند». علی رغم این امر مفهوم آن در میثاق روشن نشده بود.

در پیمان‌های عدم تجاوز ۱۹۳۳ معروف به معاهدات لندن و یا پیمان‌های عدم تجاوز مصادیق آن برشمرده شده است. اعلان جنگ به یک کشور، حمله و تهاجم مسلحانه به قلمرو یک کشور، محاصره دریایی یک کشور، کمک به

گروههای مسلح جهت حمله به قلمرو یک کشور و اعطای پناهندگی به آنان، حمله مسلحانه به کشتی ها و هواپیماهای یک کشور از جمله مصادیق جرم تجاوز محسوب می گردند.

در بند یک ماده یک منشور ملل متحد «متوقف ساختن هر گونه عمل تجاوز» و در بند ۴ ماده ۲ «منع توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور» درج گردیده است که همان منع عمل تجاوز می باشد. در ماده ۵۱ منشور «وقوع حمله مسلحانه» برابر با مفهوم تجاوز دانسته شده و موجب «حق دفاع مشروع» می گردد. و تشخیص عمل تجاوز نیز به عهده شورای امنیت می باشد.

شورای امنیت وجود هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوز را احراز و توصیه های لازم را خواهد کرد و یا تصمیم خواهد گرفت که برای حفظ و یا اعاده صلح و امنیت بین المللی به چه اقدامی بر طبق ماده ۴۱ و ۴۲ منشور مبادرت ورزد. در این خصوص شورای امنیت آزادی وسیعی در احراز عمل «تجاوز» را دارد. در ارتباط با این جرم شورای امنیت، صلاحیت «توصیف»، «احراز»، «توصیه» و «تصمیم» را دارد.

ژرژسل یکی از اساتید برجسته حقوق بین الملل به کمیسیون حقوق بین الملل سازمان ملل در خصوص جرم تجاوز چنین تعریفی را پیشنهاد می کند: تجاوز یک جنایت علیه صلح و امنیت بشری است. این جنایت بر اثر هر گونه توسل به زور که ناقض مقررات منشور ملل متحد باشد به وجود می آید، اعم از اینکه هدفش تغییر وضعیت حقوق بین الملل موضوعه باشد و یا نتیجه اش برهم زدن نظم عمومی باشد.

مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه معروف به «اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها» ۱۹۷۰ جنگ تجاوزکارانه را به عنوان جنایت علیه صلح قلمداد می کند که از نظر حقوق بین الملل موجبات مسئولیت بین المللی را فراهم می آورد. بر اساس بند ۱ ماده ۵ قطعنامه: هیچ گونه ملاحظه سیاسی، اقتصادی و نظامی نمی تواند عمل تجاوز را توجیه کند. ماده ۷ قطعنامه تجاوز اعلام می دارد که: هیچ یک از اعمال تجاوزکارانه مقرر در ماده ۳ نباید به حق ملت ها به ویژه ملت های زیر سلطه رژیم های استعماری و نژادپرست یا دیگر شکل های تسلط بیگانه که به زور از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال ناشی از منشور محروم شده اند و «اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها» برای مبارزه در راه رسیدن به آن هدفها و درخواست و دریافت پشتیبانی طبق اصول منشور ملل متحد مطابق با اعلامیه مذکور، لطمه ای وارد آورد.

مفهوم دفاع مشروع

دفاع مشروع جزء لاینفک هر نظام حقوقی است و تفاوتی در مفهوم آن در نظام های حقوق داخلی و حقوق بین الملل وجود ندارد. در حقوق داخلی استثنایی بر قاعده است و خود، قاعده محسوب نمی شود، اما در حقوق بین الملل یک قاعده است که خود استثنایی بر قاعده منع توسل به زور و تحریم جنگ است. امروزه دفاع مشروع به منزله یک اصل کلی حقوقی به رسمیت شناخته شده ملت های متمدن می باشد که اعمال آن خارج از هر گونه صلاحیت قراردادی قابل پذیرش است و نیازی به قانونگذاری و یا انعقاد قرارداد و معاهدات چه در حوزه حقوق داخلی و چه در حقوق بین الملل وجود ندارد.

دفاع مشروع به وضعیتی اطلاق می شود که در آن به کشور مورد تجاوز حق می دهد تا به فوریت در مقابل تهاجم مسلحانه کشور یا کشورهای دیگر با هر وسیله ممکن، حتی اگر مخالف حقوق بین الملل هم باشد، متوسل به زور شده و با دفاع از خود، دشمن تجاوزگر را سرکوب کند. دفاع مشروع در حقوق بین الملل مانند دفاع مشروع در حقوق داخلی بوده که در نبود فرصت برای توسل به قانون، به قربانی تجاوز حق می دهد تا به فوریت با توسل به زور، به دفاع از خود و سرکوب تجاوزگر بپردازد.

دفاع از خود از جمله مواردی است که وظیفه دولت، در خصوص اجرای تعهدات بین المللی در مورد خودداری از کاربرد زور یا تهدید به استفاده از آن در روابط بین المللی را به تعلیق در می آورد و یا به کلی منتفی می سازد. در وضعیت دفاع از خود و دفاع مشروع رکن موضوعی عمل نادرست از نظر بین المللی، یعنی نقض تعهد به خودداری از کاربرد زور، وجود ندارد. در واقع هیچ عمل نادرستی صورت نمی گیرد تا مسؤولیتی متوجه مدافع گردد.

در یک نظام حقوقی خاص مبنای قبول مفهوم دفاع از خود، به معنای واقعی کلمه آن است که نظام مزبور به عنوان یک قاعده عام اشخاص را از کاربرد زور به طور کلی منع می کند و استفاده از زور را تنها در مواردی می پذیرد که هدفها دقیقاً و صرفاً دفاعی باشند، یعنی در مواردی که کاربرد زور به صورت مقاومت در برابر حمله خشونت آمیز طرف دیگر باشد.

برخلاف منع کاربرد زور که استفاده از آن حتی برای مقاصد دقیقاً دفاعی به عنوان یک قاعده عام پذیرفته نشده بلکه تنها استثنایی بر این قاعده است که قدرت مرکزی انحصار واقعی به کار بستن زور برای تضمین به حقوق دیگران را دارد. استفاده از زور و وسایل دفاعی برای دفاع و تضمین احترام، کاربرد زور را مشروعیت می بخشد.

برای درک بهتر حق دفاع مشروع و حق دفاع از خود لازم است که به ویژگی ها و شرایطی که موجب این حق می شوند در حقوق داخلی و حقوق بین الملل پرداخته شود. از آنجایی که بررسی تک تک قوانین داخلی دولت ها مقدور نمی باشد ذیلاً به قوانین داخلی دولت جمهوری اسلامی اکتفا می شود و سپس از نظر حقوق بین الملل به این مفهوم پرداخته می شود.

دفاع مشروع در حقوق داخلی ایران

سابقه تاریخی دفاع مشروع که امروزه از مهمترین موضوعات حقوق جزای عمومی است به «مشروعیت ذاتی توسل به دفاع طبیعی» در مقابل هر نوع تعرض و تجاوز برمی گردد. علیرغم نظریات گوناگونی که در مورد مبانی دفاع مشروع بیان شده است می توان گفت که حق طبیعی هر انسان برای دفاع در مقابل هر گونه حمله و تجاوز ناحق از جمله مهمترین توجیهات مبنای این حق است. در اسلام تحت عنوان «دفاع از نفس» و «دفاع از مال و عرض و ناموس» به آن مشروعیت بخشی شده است و در چهارچوب رعایت این شرایط مجاز دانسته شده است و به عنوان یک حق استثنایی معرفی شده است. حتی در برخی موارد نیز در خصوص اقدام به دفاع مشروع بارعایت شرایط آن، استفاده از این حق را تکلیف شرعی دانسته اند. با توجه به معنای حقوقی تکلیف شرعی باید گفت در صورت نیاز و عدم استفاده از این حق، در شریعت اسلامی، معصیت رخ داده است و فردی که از آن صرف نظر کرده و یا آن را از خود سلب کرده است، مستوجب عقوبت

الهی خواهد شد.

در حقوق داخلی ایران در قانون مجازات اسلامی در مواد ۶۱ و ۶۲ قواعد دفاع مشروع با تأسی از مقررات اصل ۴ قانون اساسی (مطابقت مقررات با موازین اسلامی) به عنوان یکی از علل موجه جرم مورد تصریح قرار گرفته است. مطابق ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی، هر کس در مقام دفاع از نفس یا عرض یا ناموس و یا مال خود و دیگری و یا آزادی تن خود و یا دیگری در برابر هر گونه تجاوز و خطر قریب الوقوع، فعلی یا عملی را انجام بدهد که جرم باشد در صورت اجتماع شرایط زیر قابل تعقیب و مجازات نخواهد بود:

۱- دفاع با تجاوز و خطر متناسب باشد.

۲- عمل ارتكابی بیش از حد لازم نباشد.

۳- توسل به قوای دولتی بدون فوت وقت عملاً ممکن نباشد و یا مداخله قوای مذکور در رفع تجاوز و خطر مؤثر واقع نشود.

زمانی دفاع از نفس و ناموس و یا عرض و یا مال و یا آزادی تن دیگری جایز است که او ناتوان از دفاع بوده و نیاز به کمک داشته باشد و در ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی، دفاع در مقابل قوای تأمینی و انتظامی که از حدود وظیفه آنان خارج شده باشد تجویز شده است.

قید «فعلیت تجاوز» یا «قریب الوقوع بودن خطر» و نیز شرط ضرورت دفاع با قیدهای «متناسب» و «حد لازم» و «عدم امکان توسل به مأمورین دولتی» جملگی مؤید آن است که قانونگذار با تبعیت از اسلام، دفاع مشروع را نه به عنوان اصل، بلکه به عنوان یک حق استثنایی با رعایت شرایط آن تجویز کرده است و هر گونه تجاوز و تخطی از قیود و شروط را مانع از برخورداری از چنین حقی دانسته است تا مبادا با توسل به این قاعده، حقوق افراد و جامعه تضییع گردد.

در نظام‌های حقوقی و کیفری دنیا نسبت به حق دفاع مشروع هماهنگی خاصی وجود دارد و تنها از حیث توجیه مبانی دفاع مشروع است که تفاوت وجود دارد. برای نمونه ژان ژاک روسو مبنا و منشأ دفاع را «قراداد اجتماعی» بیان می‌کند.

دفاع مشروع و سابقه تاریخی آن در حقوق بین الملل

دفاع از خود عملی را از ناحیه یک دولت توجیه می‌کند که در غیر این صورت نادرست بود. پس حق دفاع از خود مبنای مشروعیت بخشی به عملی است که در صورت فقدان این حق جرم بین‌المللی محسوب می‌شد و موجبات مسؤولیت بین‌المللی دولت را فراهم می‌کرد.

تنها عمل انجام شده در دفاع از حقوقی که یک دولت طبق حقوق بین‌الملل می‌دارد باید از مسؤولیت مبرا باشد، در چنین حالتی، عمل مزبور، عملی مغایر با حقوق بین‌الملل نیست. دفاع از خود نخستین موردی است که نادرستی عمل مغایر با تعهدات بین‌المللی دولت را از بین می‌برد و در نتیجه سبب رفع مسؤولیت دولت می‌شود. در صورت فراهم آمدن شرایط لازم دولت می‌تواند در دفاع از خود به نیروهای مسلح متوسل شود. تفسیر و تعریف دفاع از خود هر چه باشد، این مفهوم قطعاً استثنایی بر منع کاربرد زور محسوب می‌شود و ناگزیر این استنتاج را سبب می‌شود که نادرستی عمل دولت

در توسل به نیروهای مسلح در شرایط دفاع از خود از میان می‌رود.

دفاع مشروع واجد شرایطی است که در صورت عدم احراز این شرایط نمی‌توان گفت که حق دفاع مشروع به وجود آمده است. از شروط اساسی دفاع مشروع می‌توان به احراز تجاوز و مناسب بودن عملیات تدافعی با حدود و دامنه تهاجم اشاره کرد. این رویکرد در هم حقوق داخلی و حقوق بین الملل رسمیت دارد. تجاوز باید محرز باشد و عمل تجاوزکارانه باید عینیت پیدا کرده باشد و در مقابل این تجاوز عینی باید اقدامات دفاع مشروع به گونه‌ای باشد که معقول و متناسب با عملیات تهاجمی و تجاوزکارانه باشد، نه اینکه اعمال این حق خود زمینه‌های یک جنگ خارج از چهارچوب دفاع مشروع را به وجود آورد.

سابقه تاریخی دفاع مشروع در حقوق بین الملل

تا سال ۱۹۱۹ صلاحیت بی قید و شرط دولت‌ها در توسل به جنگ و زور باعث شده بود که مفهوم دفاع مشروع به صورت عمومی گسترش پیدا نکند. در مقدمه میثاق بریان - کلوگ به صورت تلویحی و در معاهدات لوکارنو و منشور ملل متحد و پیمان‌های دسته جمعی تدافعی و برخی آراء قضایی بین‌المللی صراحتاً به آن اشاره شد.

منشور ملل متحد در ماده ۵۱ آن را به رسمیت شناخت. مطابق این ماده، در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عمل آورد، هیچ یک از مقررات منشور به حق ذاتی و طبیعی دفاع از خود انفرادی و یا دسته جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضا باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می‌آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت برطبق منشور دارد و به موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی و در هر موقعی که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم به عمل خواهد آورد، تأثیری نخواهد داشت. پس در منشور ملل متحد نیز تحت شرایطی دفاع مشروع و حق دفاع از خود برای طرف مورد تجاوز محفوظ قلمداد شده است. بسیاری از حقوقدانان بر این باورند که قبول مفهوم دفاع از خود در حقوق بین‌الملل نتیجه منطقی پیشرفت منع کاربرد زور است.

در تفسیری مضیق از ماده ۵۱ منشور و حق دفاع مشروع این حق را به عنوان استثنایی بر اصل عدم توسل به زور توسط کشورها می‌باشد که بر اساس منشور ملل متحد صرفاً و فقط چنانچه حمله نظامی انجام شود قابل اعمال است. در این نوع تفسیر، پیشدستی در دفاع به صورت دفاع ابتدایی یا پیشگیرانه در مقابل تهدید به حمله‌ای که منتهی به حمله نظامی نمی‌شود را مجاز ندانسته، بر این اساس که ماده ۵۱ تصریح دارد که دفاع مشروع فقط زمانی قابل اعمال است که حمله نظامی «رخ داده باشد».

تفسیر موسع از مفهوم دفاع مشروع در منطوق عبارات ماده ۵۱ منشور ملل متحد گویای این است که دفاع مشروع صرفاً در مقابل حمله نظامی مندرج در ماده ۵۱ منشور قابل اعمال نیست، بلکه در مقابل حمله احتمالی یا حمله‌ای هم که به حمله نظامی منتهی نمی‌شود نیز جایز خواهد بود. طرفداران این نظریه استدلال می‌کنند که تدوین دفاع مشروع در ماده مذکور به این دلیل نبوده که دفاع مشروع مندرج در منشور، جایگزین دفاع مشروع در حقوق عرفی پیش از منشور

شود و درج عبارت «حق ذاتی» در این ماده نیز مبین همین امر است.

با این وجود سازمان ملل موضع‌گیری‌های یکنواختی در مقابل تفاسیر این مفهوم و اقدامات دولت‌ها بر اساس تفاسیرشان از دفاع مشروع نداشته است و بسیاری از حقوق‌دانان بزرگ بین‌المللی با تفسیر مضیق از ماده ۵۱ منشور، دفاع مشروع را فقط در صورت وقوع حمله نظامی جایز دانسته‌اند و بر این باورند که تفسیر موسع از دفاع مشروع می‌تواند توجیهی برای اقدامات تجاوزکارانه باشد.

نتیجه‌گیری

تکامل تدریجی حقوق مخاصمات مسلحانه و رودیکرد حقوقی منع کامل توسل به زور و اقدامات خصمانه و به رسمیت شناختن قواعد منع کاربرد زور و منع تجاوز و اقدام علیه صلح و شناسایی جرم تجاوز به عنوان یکی از شنیع‌ترین جرایم سنگین بین‌المللی و برهم زنده صلح و امنیت جهانی و عامل تهدید کیان بشریت، دگرگینی حقوق جنگ و شمولیت این قواعد بر مخاصمات داخلی و واجد خصیصه غیر بین‌المللی و حمایت این شاخه حقوقی از جنبش‌های رهایی‌بخش، موجبات قانونمند کردن جرم انگاری و شناسایی مجرم و راهکارهای حقوقی مقابله با عاملین جنگ و تجاوز را فراهم ساخت. در تدوین این قوانین با تأسی از حقوق طبیعی و قواعد بنیادین و عرف بین‌المللی علاوه بر ضمانت اجراهای بین‌المللی برگرفته از حقوق بین‌الملل، مبتنی بر عرف و معاهدات و رویه قضایی بین‌المللی، اصل دفاع مشروع و حق دفاع از خود نیز، به عنوان عکس‌العملی مشروع با توسل به زور علیه عملی نامشروع، در مقابل هرگونه تعدی و تجاوز و اقدام مسلحانه، به رسمیت شناخته شد.

اغلب نظام‌های فکری و فلسفی حق دفاع مشروع را به رسمیت شناخته و آن را به عنوان ابزاری در مقابل تعدی و تجاوز تلقی می‌کنند. ژان ژاک روسو استفاده از این اصل جهت مقابله با ظلم و در راستای دفاع از آزادی و حق تعیین سرنوشت، نه یک حق، بلکه یک وظیفه اجتماعی و انسانی عنوان می‌کند و آن را همچون اهرمی علیه ظلم و عوامل سالب آزادی و ناقض کرامت انسانی می‌پندارد و بر این باور است که برای احترام و تضمین حقوق و آزادی‌های انسان، حق دفاع مشروع برای وی باید محفوظ بماند.

دفاع مشروع به عنوان یک استثنای حقوقی بر یک قاعده حقوقی هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت نظام‌های مختلف حقوقی در حقوق داخلی و در حقوق بین‌الملل قرار گرفته است و به عنوان حقی طبیعی قلمداد شده است که توسل به زور را تحت شرایطی مشروع کرده و باعث زدودن آثار عدم مشروعیت از آن می‌شود. دفاع مشروع به صورت انفرادی و جمعی در منشور سازمان ملل و در میثاق جامعه ملل و همچنین در پیمان‌نامه‌ها و میثاق‌های مختلف منطقه‌ای و جهانی مورد شناسایی و حمایت قرار گرفته است.

استفاده از زور و وسایل دفاعی، برای دفاع و تضمین احترام، کاربرد زور را مشروعیت می‌بخشد. حق طبیعی هر انسان برای دفاع در مقابل هرگونه حمله و تجاوز ناحق از جمله مهم‌ترین توجیهات مبنای این حق است و این حق یکی از اصول شناخته شده در نظام حقوقی تمام ملل متمدن در دنیا است.

منابع:

- امین زاده، ا. (۱۳۸۰) - "مفهوم دفاع مشروع در قبال تروریسم" - مرکز مطالعات توسعه قضایی - تهران.
- جعفری لنگرودی، م. (۱۳۷۲) - ترمنولوژی حقوق - انتشارات گنج دانش - تهران.
- رضا زاده، م. (۱۳۸۶) - حقوق بین الملل عمومی - انتشارات گنج دانش - تهران.
- روسو، ش. (۱۳۶۹) - حقوق مخاصمات مسحانه - ترجمه سید علی هنجی - دفتر خدمات حقوقی بین المللی - تهران.
- ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۶۵) - اسلام و حقوق بین الملل - شرکت انتشارات - تهران.
- ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۶۵) - "نگرشی اجمال به حقوق جنگ" - مجله حقوقی - شماره ۶ - دفتر خدمات حقوقی بین الملل - تهران.
- ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۷۰) - "مشروعیت جنگ و توسل به زور از دید حقوق بین الملل" - مجله سیاست خارجی شماره ۲ - دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی - تهران.
- ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۸۴) - حقوق معاهدات بین المللی - انتشارات گنج دانش - تهران.
- ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۸۵) - حقوق بین الملل عمومی - انتشارات گنج دانش - تهران.
- ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۸۶) - حقوق جنگ - انتشارات گنج دانش - تهران.
- فیض، ا. (۱۳۸۰) - "بررسی اجمالی تروریسم و دفاع مشروع از نظر اسلام و حقوق بین الملل" - مرکز مطالعات توسعه قضایی - تهران.
- مستقیم، ب و طارمسری، م. (۱۳۷۷) - مسؤولیت بین المللی دولت - انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران - تهران.
- نوربها، م. (۱۳۸۵) - حقوق جزای عمومی - انتشارات گنج دانش - تهران.
- ولیدی، ص. (۱۳۷۲) - حقوق جزای عمومی - نشر داد - تهران.
- اساسنامه دیوان کیفری بین المللی.
- منشور سازمان ملل متحد.
- قطعه نامه ۳۳۱۴ تعریف تجاوز مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
- قانون مجازات اسلامی.

مبانی فلسفی دموکراسی در اندیشه‌های سیاسی کارل پوپر

جلال حاجی‌زاده *

چکیده

پژوهش پیرامون نظریه‌ی دموکراسی کارل ریموند پوپر (۱۹۹۴-۱۹۰۲) و سنجش نسبت مبانی علمی، فلسفی و معرفت‌شناختی‌اش با آن، هدفی است که دانش پژوه در این مقاله دنبال می‌کند. پوپر آموزه‌های مضمّر در فلسفه‌ی علم خود را به گستره‌ی اندیشه‌های سیاسی، به ویژه دموکراسی، تعمیم داده است. از این حیث سعی بر آن است که از یکسو با کاویدن افکار و بازاندیشی آراء و منظومه‌ی نظری پوپر، مبانی و موازین دموکراسی و مؤلفه‌های برجسته و نظری آن شرح و تبیین گردد، و از سوی دیگر با مطالعه تطبیقی آراء و اندیشه‌های این فیلسوف سیاسی، الگوی دموکراسی مورد نظر او بر مبنای رویکرد فلسفی و مفروضات وی، بازشناخته شود؛ یافته‌های پژوهش حاضر بیانگر آن است که مباحث فکری و مناقشات نقادانه‌ی پوپر در حوزه اندیشه‌های سیاسی و دموکراسی، هماهنگ با مفروضات فلسفی اوست؛ به عبارتی، وی نظریه‌ی دموکراسی خود را بر مبنای و انگاره‌های ابطال‌پذیری، عقلانیت انتقادی، سودنگری منفی و مهندسی اجتماعی گام به گام استوار ساخته است.

واژگان کلیدی: دموکراسی (بازدارنده)، نظریه ابطال‌پذیر^۱، عقلانیت انتقادی^۲، مهندسی اجتماعی تدریجی^۳، سودنگری منفی^۴.

پیشگفتار

قرائت کارل ریموند پوپر^۵ از مفهوم دموکراسی با رویکرد دیگر متفکران سیاسی، تمایزی معرفت‌شناختی دارد.

مباحث فکری و مناقشات نقادانه‌ی پوپر در حوزه اندیشه‌های سیاسی و دموکراسی، هماهنگ با مفروضات فلسفی اوست. از این دیدگاه و بر ضرورت بازتعریف دموکراسی اصرار می‌ورزد. از یک طرف برداشت کلاسیک از مقوله‌ی مردم را به چالش می‌کشد و از طرفی دیگر، وجه سلبی نقش و جایگاه مردم را بر صورت ایجابی آن ترجیح می‌دهد. به لحاظ شناخت‌شناسی و ایستار روشی، متأثر از تلقی پریکلس^۶ یونانی (۴۳۰ ق. م) و فهم سقراطی است. به اعتقاد او بنیاد دموکراسی در گفته‌ی پریکلس مضمّن است. به این معنا که «مانمی توانیم همگی حکومت کنیم، بلکه می‌توانیم درباره‌ی آن قضاوت کنیم». (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۳۹) پوپر بین فلسفه علم خود و دیدگاه‌های سیاسی اش، به ویژه درباره دموکراسی، پیوند برقرار می‌کند. در سیاست استعمال مبانی و موازین فلسفه‌ی علم، معطوف به عبرت آموزی از اشتباهات، انتقاد و بحث آزاد درباره اقدامات حکومت است. تأثیر شناخت‌شناسی^۷ و روش شناختی^۸ کارل پوپر بر نظریه‌ی دموکراسی وی از جمله مفروضات پذیرفته شده در این نوشتار است. بنابراین بررسی و شناخت مهمترین مبانی برکشیده از نگرش شناخت‌شناسی و روش شناختی کارل ریموند پوپر و تأثیر آن در شکل‌گیری و بسط نظریه‌ی دموکراسی او مورد مطالعه قرار می‌گیرد. از این حیث اقامه‌ی براهین و دلایل ایجابی معطوف به دموکراسی پوپر در راستای بررسی و سنجش فرضیه‌ی ذیل می‌باشد، که در حقیقت پاسخ حدسی به این سؤال است که نظریه دموکراسی در آرا و اندیشه‌های کارل پوپر بر چه مؤلفه‌هایی استوار گردیده و تأثیر رویکرد فلسفی - معرفتی او در تدوین و ارائه مدل دموکراسی چگونه بوده است؟ فرضیه ما این است که: موازین و آموزه‌های نظری متأثر و مأخوذ از رهیافت شناخت‌شناسی و روشی پوپر، (نظیر: ابطال‌گرایی، عقلانیت انتقادی، مهندسی جزء به جزء، لغزش پذیری، سودنگری منفی و نقد تحصیل‌گرایی) به مثابه برجسته‌ترین مبانی و مؤلفه‌های نظری در بسط و تکوین دموکراسی کارل پوپر به شمار می‌روند.

بنا به این مقدمه‌ی اجمالی، کوشش پژوهشگر بر بازشناخت و تبیین مبانی دموکراسی کارل پوپر و ارتباط انداموار آن با منظومه‌ی فلسفی او متمرکز شده است. به این منظور با ارجاع به سؤال و فرض اصلی پژوهش حاضر، در پرتو رهیافت توصیفی - تحلیلی، مهمترین وجوه مذکور بازنمایی می‌گردد. و در نهایت با عطف توجه به مبانی و مباحث مورد مطالعه و تبیین مؤلفه‌ها و موازین دستگاه فکری این فیلسوف سیاسی، یافته‌ها و دریافت‌های حاصله، در یک نتیجه‌گیری کلی، تجزیه و تحلیل و ارائه خواهد شد.

جستاری بر احوال و آثار کارل ریموند پوپر

کارل ریموند پوپر در ژوئیه ۱۹۰۲ در شهر کوچکی به نام هیملهوف^۹ در ناحیه‌ی ابرست فیت^{۱۰} وین در خانواده‌ای یهودی از طبقه متوسط دیده به جهان گشود. پدر و مادر پوپر هردو یهودی بودند اما در جامعه‌ای با اکثریت مسیحی، هردوی آنان به مذهب پروتستان تغییر کیش داده بودند. پوپر می‌نویسد نخستین کتابی که در ۱۲ سالگی در باره سوسیالیزم خوانده است تأثیر بسیار زیادی بر وی گذاشته است. پوپر عضو انجمن دانش آموزان سوسیالیست بود و در اجتماعات آنان شرکت می‌جست. در سال ۱۹۱۹ بر اثر تبلیغات کمونیست‌ها، خصوصاً این مسأله که آنان صلح طلب و ضد خشونت هستند. به مدت چهار ماه کمونیست می‌شود. اما حادثه‌ای که وی را به ضدیت با کمونیسم کشانید یکی از مهمترین حوادث زندگی وی به شمار می‌رود. وی ثبت نام خود را در دفتر مرکزی حزب کمونیست با عنوان "محک زدن" معرفی

می‌کند (و از طرفی اظهار می‌دارد که من در آستانهٔ فرو افتادن در «تلهٔ موش ایدئولوژیکی مارکسیسم» یا سیاه چاله‌ی روشنفکران قرار داشتم (پوپر، ۱۳۸۰: ۷۲).

اندکی پیش از هفده همین سالروز تولدش با مشاهدهٔ خشونت پلیس در تظاهرات سوسیالیست‌های غیرمسلح و کشتار آنان، نسبت به مارکسیسم مردد گردید. وی با طرح سؤالاتی از خود در رابطه با مارکسیسم اعتقاد خودش را به آن متزلزل می‌سازد. وی متوجه می‌شود که عقیده‌ی خطرناکی [کمونیسم] را به طور جزمی و غیرانتقادی پذیرفته است. و لذا کمی بیش از ۱۷ سالگی به صف مخالفان مارکسیسم می‌پیوندد. پوپر علت گرویدن خویش (یا تقریباً گرویدن) به مارکسیسم و چگونگی تبدیل شدنش به مخالف مادام‌العمر مارکسیسم را (قبل از ۱۷ سالگی) ادعای گزاف صلح‌طلبی مارکسیست‌ها، و کشته شدن رفقاییش در جریان تظاهرات کمونیست‌ها اعلام می‌دارد (پوپر، ۱۳۸۷، ص ۲۲۱). با شدت گیری بحران سال‌های پایانی دهه بیست و آغازین دهه سی و گسترش نفوذ و پیروزی فاشیسم، اتریش را ترک و به زلاندنو رفت؛ وی در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۴۵ در یکی از دانشگاه‌های این کشور به تدریس پرداخت. مهمترین و عمده ترین اثر پوپر در فلسفه‌ی سیاسی، یعنی "جامعه باز و دشمنان آن" ۱۱ محصول این دوران است (پوپر، ۱۳۸۴: ۲۶). به یاری فریدریش هایک، ۱۲ تدریس در مؤسسه اقتصاد لندن به پوپر پیشنهاد شد، وی از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۹ که باز نشسته شد، در کرسی استادی منطق و روش علمی در مدرسه‌ی اقتصاد و علوم سیاسی لندن تدریس می‌کرد. این در حالی بود که در خلال این مدت، هرازگاهی به عنوان استاد مدعو در دانشگاه‌های آمریکا، استرالیا، ژاپن و اتریش تدریس و به ایراد سخنرانی می‌پرداخت. وی پس از اقامت در انگلستان، در سال ۱۹۵۷ کتاب فقر تاریخیگری؛ ۱۳ در ۱۹۶۳ حدس‌ها و ابطال‌ها؛ ۱۴ و در سال ۱۹۷۲ شناخت عینی، برداشتی تکامل‌گرا، ۱۵ را به رشته‌ی تحریر درآورد. از دیگر آثار مهم او می‌توان به: جستجوی ناتمام (۱۹۷۶)، خود و مغز آن (۱۹۷۷)، در جستجوی یک دنیای بهتر (۱۹۹۲)، اشاره داشت. همچنین باید به مؤخره‌ای بر منطق اکتشاف علمی درسه جلد اشاره کرد: الف) جهان باز: برهانی برای عدم موجبیت ۱۶ (۱۹۸۲)؛ ب) نظریه کوانتوم و اختلاف نظر در فیزیک ۱۷ (۱۹۸۲)؛ ج) رئالیسم و هدف علم ۱۸ (۱۹۸۳) (بشیریه، ۱۳۸۶، ۵۸-۵۹). مصنفات دیگری نیز پس از مرگ وی (۱۹۹۴) نشر یافته است که عبارتند از: درس این قرن ۱۹ (۱۹۹۷)، دنیای پارمیندس: مقالات نهضت روشنگری فلاسفه پیش از سقراط ۲۰ (۱۹۹۸)، زندگی سراسر حل مسأله است (۱۹۹۹).

عموماً آثار وی با سبکی ساده و بی تکلف نگارش یافته‌اند. وی طرفدار ساده نویسی و پرهیز از دشوار گویی است و روشنفکری استفاده از الفاظ مطمئن و پرطمطراق را زیان آور می‌داند. این فیلسوف پر آوازی اتریشی الاصل که به سال ۱۹۹۴ درگذشت، تأثیر ژرفی بر فلسفه‌ی علم و حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی داشته است. از آنجایی که وی اساساً فیلسوف علم به شمار می‌رود بازخوانی افکار و علایق علمی او در فهم و تبیین دیگر حوزه‌های اندیشه ضروری است.

نظریه‌ی دموکراسی (بازدارنده) پوپر

پوپر بارد اصالت تاریخ و نظریه‌های وابسته به آن می‌کوشد مبنای فلسفی نظریه‌ی دموکراسی خود را آشکار سازد. روش او عبارت است از حذف و ابطال سایر نظریاتی که در تقابل با جامعه باز ۲۱ و دموکراسی هستند. به باور او رویکرد فلسفی افلاطون در باب مدینه‌ی فاضله و اهتمام او برای تحمیل و تثبیت آن سرآغاز تکوین توتالیتاریانیسم ۲۲ به شمار

می‌رود. این مسأله متکی به نگرش تاریخی انگارانه و بینش اتوپایی افلاطون است. (Popper, 2002: 765)

قرائت کارل پوپر از مفهوم دموکراسی با رویکرد دیگر متفکران سیاسی، تمایزی معرفت‌شناختی دارد. وی به ضرورت و بازتعریف آن تأکید می‌ورزد. از یک طرف برداشت کلاسیک از مقوله‌ی مردم‌را به چالش می‌کشد و از طرفی دیگر، وجه سلبی نقش و جایگاه مردم را بر صورت‌ایجابی آن ترجیح می‌دهد. به لحاظ شناخت‌شناسی و ایستار‌روشی، متأثر از تلقی پریکلس یونانی (۴۳۰ ق. م) و فهم سقراطی است. به اعتقاد او بنیاد دموکراسی در گفته‌ی پریکلس مضمّن است. به این معنا که «ما نمی‌توانیم همگی حکومت کنیم، بلکه می‌توانیم درباره‌ی آن قضاوت کنیم.» (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۳۹). از این جهت رویکرد پوپر به دموکراسی با آموزه‌ی دموکراسی اعلام شده توسط پریکلس همپوشانی مفهومی دارد. به این تعبیر که دموکراسی، مستلزم قوه‌ی نقادانه‌ی مردم مبنی بر قضاوت درباره‌ی حاکمان است و نه امکان استقرار و نصب آنان. بنابراین وجه سلبی دموکراسی، یعنی امتناع ما از پذیرش فرمانروایان و برکناری آنان بر وجه‌ایجابی آن در معنای امکان انتخاب و نصب فرمانروایان ارجحیت معرفتی دارد. از این لحاظ مهمترین مؤلفه‌ی دموکراسی پوپر وجود شرایط قضاوت و امکان سلب حاکمیت از حاکمان است. ضرورت این مسأله از یک سو، پیشگیری از استمرار قدرت استبدادی و ابقای جباران است، و از سوی دیگر اجتناب از محدودیت آزادی است. از این حیث ماهیت دموکراسی از دیدگاه پوپر اساساً وجهی بازدارنده و سلبی دارد. این رهیافت در سراسر مبانی فلسفی و آموزه‌های نظری و علمی او ساری و جاری است. به عبارتی، به دلیل خاستگاه معرفت‌شناختی دموکراسی پوپر و ساحت بازدارندگی آن، به نظر می‌رسد "دموکراسی بازدارنده" تعبیر معرفتی مناسبی برای دموکراسی مطلوب پوپر باشد.

بعد اصلی آن همان چیزی است که کارل پوپر مزیت و قدرت آن را در عزل حاکمان توسط نهادهایی، نظیر انتخابات به وسیله مردم می‌داند. مطابق دیدگاه پوپر، دموکراسی شیوه‌ای برای نظارت عامه و امکان برکناری حاکمان توسط آحاد مردم است. او در این خصوص می‌نویسد:

غرض از دموکراسی چیزی مبهم و دوپهلو مانند «حکومت مردم» یا «حکومت اکثریت» نیست؛ منظورم مجموعه‌ای از نهادهاست (بخصوص انتخابات عمومی، یعنی حق مردم برای برکنار کردن حکومتشان) که نظارت عامه بر حکمرانان و برکنار ساختن ایشان امکان‌پذیر کند و به مردم تحت فرمان اجازه دهد بدون خشونت‌گری و حتی برخلاف خواست فرمانروایان، به اصلاحاتی که می‌خواهند دست یابند (پوپر، ۱۳۸۰ الف، ۹۵۸-۹۵۷). پوپر معتقد است، افلاطون با طرح این سؤال که «چه کسی باید حکومت کند؟» باعث آشفتگی فکری و خلطی پایدار در فلسفه سیاسی شده است. (Popper, 2002: 286)

از طرفی این نظریه که «قدرت سیاسی ذاتاً دارای حق حاکمیت است»، مسأله را بغرنج‌تر کرده است. این فرض به «نظریه حاکمیت مهار نشده» منتهی می‌شود و مقوله‌ی «نظارت و توازن» را نادیده می‌گیرد. او استدلال می‌کند که موضوع سیاسی، پس از پرسش انحرافی افلاطون به مسیری افتاد که بیانگر این مسئله بود که چه کسانی و چه گروه‌هایی و یا چه طبقاتی باید قدرت سیاسی را قبضه کنند و آن را نگاه دارند. لیکن به تجربه اثبات شده است که برعکس این اندیشه، هرکس قدرت را به دست می‌گیرد همواره وسوسه می‌شود که از آن سوء استفاده کند. بنابراین پرسش اصلی و مهمتر این است که چگونه می‌توان آن‌هایی که قدرت را در دست می‌گیرند و آنرا اعمال می‌کنند، کنترل کرد. به تعبیری

دیگر، چگونه می‌توان از طریق نهادهای سیاسی موثرترین شکل نظارت و کنترل بر استفاده از قدرت را سامان بخشید و دموکراسی پاسخ به این پرسش است. به همین جهت پوپر بر این باور است که بزرگترین مزیت دموکراسی امکان اعمال کنترل و نظارت - از طریق نهادهای دموکراتیک - بر عملکردهای حاکمان و صاحبان قدرت است. (مک فرسون، ۲۰:۱۳۸۶)

پوپر تعریف کلاسیک دموکراسی را در معنای «حکومت توده‌ی مردم» نمی‌پذیرد و آن را همسو با پرسش مشهور افلاطون ارزیابی می‌کند. وی پاسخ افلاطون را سرآغاز انحراف در اندیشه‌های فلسفه‌ی سیاسی می‌داند. افلاطون حکومت فیلسوف یا خردمندترین و بهترین فرد را پاسخی مناسب به سؤال ذکر شده می‌دانست. از طرفی بسیاری هم، مردم را صاحبان حاکمیت می‌دانند. لیکن پوپر چنین تعبیری از دموکراسی را خطرناک تشخیص می‌دهد چراکه «اولاً» دیکتاتوری اکثریت می‌تواند برای اقلیت خطرناک باشد، ثانیاً مردم می‌دانند که خود حکومت نمی‌کنند، بنابراین احساس می‌کنند که دموکراسی فریب و حيله‌ای بیش نیست» (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۳۷). ارزش دموکراسی نه به دلیل حاکمیت (مرهوم) مردم و یا اخذ تصمیمات توسط حداکثر مردم است، بلکه به دلیل نظارت نهادی به روش دموکراتیک و مقابله با مداخله‌گری (بیش از حد لزوم) دولت و یا تبدیل شدن آن به دیکتاتوری است (نانسی و دیگران، ۵۵: ۱۳۸۰). بنابراین، پیشنهاد پوپر بنا به ملاحظات معرفت شناختی، جایگزینی «قضاوت و داوری مردم» به جای «حکومت موهوم مردم» است.

ملاحظات و تأملات انتقادی پوپر بر دموکراسی، به معنای حکومت کردن مردم، معطوف به دلایل زیر است:

- ۱- ایجاد و افزایش تعدد احزاب. پوپر وجود دو حزب را برای هر نظام سیاسی مطلوب می‌داند.
- ۲- ترویج ایدئولوژی غیر عقلانی و دامن زدن به خرافات.
- ۳- ایده‌ها و طرح‌های جدید از سوی افراد و نه مجموعه‌ای از افراد است. یعنی حاصل ابتکار فردی است، نه ابتکار جمعی.

۴- خلق فضایی عوام‌فریبانه و غوغا سالارانه. (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۴۱-۱۳۹).

به عقیده پوپر دموکراسی، حکومت اکثریت نیست؛ بلکه ترتیبات نهادی است «که نظارت عامه بر حکمرانان و برکنار ساختن ایشان را امکان‌پذیر کند و به مردم تحت حکومت اجازه دهد بدون خشونت‌گری و حتی بر خلاف خواست فرمانروایان به اصلاحاتی که می‌خواهند دست یابند» (پوپر، ۱۳۸۰ الف: ۹۵۸) وی بر آن است که تجربه تاریخی به ما نشان داده است که فرمانروایان ایده‌آل و خوب دست نیافتنی هستند؛ به همین جهت طرح ریزی نهادهایی که اهمیت دارد که مانع آن شود تا فرمانروایان بد آسیب فراوان برسانند.

به رغم این قضیه، پوپر مطلع است که به همان اندازه که انتخاب مردم می‌تواند خطا باشد، قضاوت و داوری مردم نیز عاری از خطا و اشتباه نیست. پوپر در مخالفت با نظریه‌ی حاکمیت^{۲۳} برآمده است، زیرا بنا به استدلال او اینگونه نظریه‌ها در پی پاسخ گفتن به این پرسش غلط، که «چه کسی باید فرمان براند؟» می‌باشند. دموکراسی مستقیم در عصر یونان، مثالی است که پوپر از طریق آن ایجاد و استقرار نهاد را مستدل و به تأیید می‌رساند. در این رابطه می‌نویسد: «آنها [مردم یونان] آگاهی داشتند که رأی مردم می‌تواند دچار خطا شود، لذا نهاد تبعید قانونی را ایجاد نمودند». در این نهاد، هر کس

در میان مردم محبوبیتی احراز کند، برای جلوگیری از تبدیل شدن او به یک جبار، او را نفی بلد می‌کردند. این مسأله در راستای پیشگیری از چرخش معکوس تبدیل دموکراسی به دیکتاتوری تفسیر می‌گردد. پوپر در کتاب «زندگی سراسر حل مسأله است» خود را طرفدار دموکراسی معرفی می‌کند ولی روش او با دیگران متفاوت است. وی اظهار می‌دارد که ما راهی بهتر از دموکراسی نداریم، تا بتوان در چارچوب آن تصمیمات اکثریت را بپذیریم؛ (پوپر، ۱۳۸۷، ص ۳۲) پوپر در رویکرد دیگری به دموکراسی این بحث را مطرح می‌کند که شعار «حکومت مردم بر مردم به وسیله مردم» دروغی بیش نیست و شعار «حکومت اکثریت» هم دروغ بزرگی است که به دموکراسی نسبت داده می‌شود؛ زیرا به نظر پوپر هیچ وقت اکثریت حکومت نمی‌کند: «صرف نظر از این که کدام حزب انتخابات را برده، من و شما حکومت نمی‌کنیم و البته دموکراسی هم هرگز حکومت مردم نبوده است و هرگز هم نباید و شاید که چنین باشد». پوپر حتی می‌گوید تعدد و تكثر احزاب و نیز شیوه نمایندگی نسبی، الگوی مطلوبی نیستند؛ زیرا تشتت و چندگانگی احزاب اجباراً باعث شکل گرفتن دولت‌های ائتلافی می‌شود و در این گونه دولت‌ها، از آن جا که همه چیز بر محور سازش و بده و بستان می‌چرخد، هیچ کس در محضر دادگاه مردم، تقبل مسئولیت نمی‌کند. همچنین معلوم نیست که بتوان دولتی را برکنار کرد؛ زیرا تنها چیزی که دولت‌ها برای باقی ماندن در رأس قدرت نیاز دارند، یافتن یک شریک ائتلافی کوچک است. (پوپر، ۱۳۷۶: ۱۵۶)

وی ضمن رد مفهوم دموکراسی در معنای «حکومت به وسیله مردم»، خود را حامی یک دموکراسی پاسخگو و مسؤول معرفی می‌نماید. پوپر تصریح می‌کند که حکومت مردم نمی‌تواند پاسخگو باشد. به باور او دولت منتخب توسط اکثریت، دولتی پاسخگو نیست. بنابراین می‌نویسد: «من طرفدار یک حکومت مشروطه هستم که به روش دموکراتیک انتخاب شده باشد». (پوپر، ۱۳۷۶: ۴)

پوپر در تشریح و تفهیم نظریه‌ی دموکراسی خود، حکومت را بر دو نوع تقسیم می‌کند:

(الف) حکومت‌هایی که جابجایی قدرت در آنها بدون خشونت (خونریزی) صورت می‌گیرد.

(ب) حکومت‌هایی که این امکان در آنها وجود ندارد.

پوپر تصریح می‌دارد که نام شکل حکومت اهمیت ندارد. بلکه تعویض حکومت‌ها و یا جابجایی در آنها حائز اهمیت است. مکانیزم‌ها و نهادهای متعددی برای این کار وجود دارد؛ به اعتقاد وی، بهترین نهاد صندوق رأی (انتخابات) است. مزیت دموکراسی نزد پوپر بیشتر ناشی از کارویژه‌های آن در حفاظت از آزادی و اصالت فرد است. به همین جهت وی در پی تشریح اصول و آموزه‌هایی است که به باور او می‌توان آن را دموکراسی و یا هر چیز دیگری خواند. به عبارتی، تعریف لفظ دموکراسی از نظر وی فاقد اهمیت است؛ نباید درباره الفاظ و نیز درباره مسائل کاذبی همچون معنی حقیقی، یا اصلی کلمه "دموکراسی" نزاع کنیم؛ برای این دو نوع حکومت هر نامی می‌توان قرار داد. من ترجیح می‌دهم حکومتی را که بتوان بدون به کار بردن شدت (مثل انقلابات) تغییر داد، "دموکراسی" بنامم و دیگری را "استبدادی"؛ ولی چنان که گفتم، این نزاع در خصوص الفاظ نیست بلکه تمایز مهمی میان دو گونه نهاد است. (Popper, 2002: 396-398)

او مخالف سرسخت تعریف مفاهیم است و تأکید می‌کند که «من به هیچ وجه نمی‌خواهم نظریه را تعریف کنم». او می‌گوید: «من سی سال است که پوچی تعاریف را اعلام کرده‌ام و بطلان این خرافه را نشان داده‌ام که می‌گوید اگر

بخواهیم دقیق باشیم باید الفاظی را که به کار می‌بریم تعریف کنیم. سعی کرده‌ام با رواج این خرافه، به خصوص در فلسفه اجتماعی و سیاسی، مبارزه کنم» (پوپر، ۱۳۸۰ الف: ۱۳۳۴).

آنچه برای پوپر اهمیت دارد، توانش نظارتی مردم بر حاکمان و کنترل قدرت سیاسی وسیع با استقرار نهادهای لازم است. او اظهار می‌دارد:

«من به این فکر متمایل‌م که فرمانروایان چه از لحاظ اخلاقی و چه از نظر عقلی، به ندرت بالاتر از متوسط و اغلب حتی پایین‌تر از آن حد بوده‌اند... دیوانگی است که تمام مساعی سیاسی خویش را با این امید ضعیف پی‌ریزی کنیم که در به دست آوردن فرمانروایان عالی... کامیاب خواهیم شد.» وی نهاد را جایگزین شخص یا حاکم مورد نظر افلاطون می‌نماید. بنابراین، به جای پرسش افلاطون، این سؤال را پیشنهاد می‌دهد که «چگونه ممکن است نهادهای سیاسی را به نحوی سازمان دهیم که بتوانیم از آسیب حکمرانان بد یا نالایق، جلوگیری به عمل آوریم؟» (پوپر، ۱۳۶۸: ۳۰۳).

وی به این دلیل دموکراسی را به عنوان شکل حکومت می‌پذیرد که تنها در دموکراسی، چارچوبی نهادی برای انجام اصلاحات بدون خشونت و بنابراین، استفاده از عقل در امور سیاسی به دست می‌دهد. به نظر پوپر در دراز مدت، هر مسأله‌ای در سیاست، مسأله چارچوب قانونی و حقوقی است نه مسأله افراد؛ و یگانه راه تضمین پیشرفت به سوی برابری بیشتر، مهارکردن قدرت از طریق نهادهایی همچون انتخابات است. بدین ترتیب از نظر پوپر دموکراسی‌ها حاکمیت‌های مردمی نیستند، بلکه بیش از هر چیز نهادی هستند که به مردم اجازه می‌دهند خود را علیه دیکتاتوری مجهز کنند. بنابراین مهم‌ترین آموزه دموکراسی، حذف حکومت (و حاکمان) جبار و جلوگیری از تضييع حق مردم (انسان‌ها) و حفظ و بسط آزادی‌های آنان است. چنین مفهومی از دموکراسی مطلوب پوپر است. «شی یرمر» برای باور است که تعبیر پوپر از دموکراسی دارای دوجنبه عمده است: اهمیت توان ما برای برکناری حاکمان بدون توسل به خشونت؛ و استفاده از واکنشهای انتقادی و ارزیابی عقلایی شهروندان. (Shearmur, 1996: 79)

نکته‌ی قابل تأمل این است که پوپر معترف است که در همه احوال و در کلیه‌ی شرایط، مخالف انقلاب خشونت بار نمی‌باشد. بلکه مانند برخی از متفکران مسیحی قرون وسطا و دوران رنسانس که کشتن حاکمان جبار را جایز می‌دانستند براین باور است که واقعاً ممکن است در یک حکومت جبار و زورگو چاره‌ای جز این نباشد و در چنین وضعیتی انقلاب خشونت باری را باید موجه شمرد. با این تبصره که یگانه هدف هر انقلاب و استعمال روشهای خشونت آمیز، می‌بایستی معطوف به تأسیس دموکراسی باشد. به سخن دیگر خشونت‌گری فقط تحت حکومت‌های جابر و زورگو موجه است که اصلاحات بدون خشونت‌گری را غیر ممکن می‌سازد و یگانه هدف آن باید ایجاد شرایطی باشد که اصلاحات مسالمت آمیز در آن ممکن شود. پوپر خاطر نشان می‌سازد که «تنها در یک مورد دیگر در منازعات سیاسی» استفاده از خشونت موجه است و آن در هنگام ایستادگی در برابر هرگونه حمله (چه از داخل و چه از خارج کشور) به اساس حکومت دموکراتیک و تعرض به روشهای دموکراسی است که پس از استقرار دموکراسی صورت بگیرد. در این صورت بر همه شهروندان واجب است که در برابر هر حمله‌ای به قصد فروپاشی نهادهای دموکراتیک، حتی با توسل به خشونت ایستادگی کنند، بخصوص اگر حمله از طرف حکومت مصدر قدرت در خودکشور صورت بگیرد یا حکومت نسبت به آن بردباری و تساهل نشان بدهد (پوپر، ۱۳۸۰ الف: ۹۵۷) ما برای دفاع از دموکراسی مکانیزم‌هایی نیز بایستی لحاظ گردد

و قواعدی را مدنظر قرارداد. به اعتقاد پوپر دموکراسی تنها به شرطی عملی است که به ویژگی‌های کارکردی آن به شرح ذیل معتقد باشیم:

- ۱- دموکراسی منحصر به حکومت اکثریت نیست و نمی‌بایستی فعالیت اقلیت برای حصول تغییرات مسالمت آمیز در معرض خطر قرار بگیرد.
 - ۲- به منظور جلوگیری از تضاد در ساخت قانونی یک حکومت بایستی فقط یک نوع تغییر در نظام حقوقی منع گردد و آن تغییری است که کیفیت و خصلت دموکراتیک آن را به خطر بیندازد.
 - ۳- در دموکراسی حمایت کامل، مشمول اقلیتهایی که از قانون سرپیچی می‌کنند، نمی‌شود. به عبارتی اقلیت‌هایی که قواعد بازی را نمی‌پذیرند نبایستی تحت حمایت حکومت دموکراتیک باشد.
 - ۴- در ایجاد نهادهای ضامن دموکراسی همواره این مسأله بایستی مفروض گرفته شود که امکان رشد گرایش ضد دموکراتیک هم در حکومت شوندگان و هم در حکومت کنندگان وجود دارد.
 - ۵- نابودی دموکراسی، و بنابراین آزادی، برابر است با نابودی کلیه حقوق.
 - ۶- دموکراسی بهترین میدان رقابت و مبارزه برای حصول تغییرات خردمندانه را فراهم می‌کند، چرا که ایجاد تغییرات عاری از خشونت را امکانپذیر می‌سازد (پوپر، ۱۳۸۰: الف: ۹۷۸-۹۷۱).
- پوپر دموکراسی مورد نظر خود را همچون شیوه‌ای از حکومت تلقی می‌کند که بهترین شکل اداره، در "جامعه باز" ۲۴ محسوب می‌شود. وی از یک سو خردگرایی انتقادی را سرآغاز شناخت فلسفی و از دیگر سو گذار از جامعه بسته ۲۵ به جامعه باز می‌داند. لذا نظریه دموکراسی را نیز به گونه‌ای، روشی برای عبور از جامعه بسته به سوی جامعه باز تعبیر می‌کند. (نانسی و دیگران، ۱۳۸۰: ۴۱)

انگاره‌ی ابطال‌گرایی و تأثیر آن بر نظریه دموکراسی بازدارنده‌ی پوپر

معرفت‌شناختی پوپر بر ابطال‌پذیری^{۲۶} و نه اثبات‌پذیری گزاره‌ها تأکید دارد. لذا می‌نویسد: «در نظر من، علمی بودن هر دستگاه، در گرو اثبات‌پذیری به تمام معنای آن نیست، بلکه منوط به این است که ساختمان منطقی‌اش چنان باشد که رد آن به مدد آزمونهای تجربی میسر باشد. براین اساس «هر دستگاه علمی تجربی، باید در تجربه قابل ابطال باشد.» (پوپر، ۱۳۸۴: ۵۱) به باور پوپر یک گزاره (یک نظریه، یک حدس) تنها و تنها وقتی به علوم اختباری^{۲۷} تعلق دارد که ابطال‌پذیر باشد. به عبارتی یک گزاره هنگامی ابطال‌پذیر است که اگر، و تنها اگر، دست کم یک ابطال‌گر بالقوه وجود داشته باشد؛ یعنی لااقل یک گزاره شالوده‌ای که به صورت منطقی با آن تعارض داشته باشند. (پوپر، ۱۳۷۰: ۱۹)

از یک سو ابطال‌پذیری ملاک تمییز علم از غیر علم است، و از سوی دیگر مکمل عقل‌گرایی انتقادی نیز به شمار می‌رود. مطابق آموزه‌ی معرفت‌شناختی ابطال‌پذیری، پذیرش هر گزاره و یا نظریه‌ای مستلزم میزان مقاومت آن در برابر آزمونهای شدید است. فرایند آزمون و حذف خطا تنها روشی است که توان تمییز سره از ناسره را به دست می‌دهد. از نظر پوپر رهیافت ابطال‌پذیری معیار تمییز علم از شبه علم به شمار می‌رود. روش علمی متشکل از ارائه‌ی جسورانه فرضیه‌های موقت و قراردادن آنها در معرض آزمون‌های قاطع است. به همین منوال این رویکرد را به حوزه‌ی مسایل اجتماعی و

سیاسی نیز تعمیم داده است. از این لحاظ یکی از محوری‌ترین مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناسی پوپر، مقوله‌ی تمیز است. با اندکی تأمل در میابیم که مدل دموکراسی پوپر کاملاً متأثر از این مفهوم و معیار می‌باشد. به عقیده پوپر دموکراسی مستلزم رویکردی نقادانه است که در آن امکان ابطال و برکناری حاکمان وجود داشته باشد. بنا بر این انتخاب حاکمان شرط کافی دموکراسی نیست. وی تأکید خود را نه بر چگونگی انتخاب، بلکه بر امکان طرد و ابطال حکومت از کار، سامان می‌دهد. حکومت مستقر و حاکمان آنها بنا به فرایند آزمون و خطا مستمراً بایستی در معرض نقد و آزمون قرار بگیرند تا در صورت کشف خطا بتوان آن را عزل یا به تعبیر شناخت‌شناسی پوپر، آن را ابطال کرد. از دیدگاه پوپر امکان ابطال حاکمان و حذف و سرنگونی دولت‌ها لازمه‌ی دموکراسی است. همانگونه که امکان بطلان، علم و شبهه علم را از هم مجزای دارد، تحقق پیشرفت سیاسی در جامعه باز نیز نیازمند آزمون، کاویدن و بررسی دقیق است (ادموندز، ۱۳۸۶: ۲۶۰). پوپر روش انتقادی کوشش و حذف خطا را برای حل مسائل سیاسی و اجتماعی نافذ می‌داند. جامعه‌ای را دارای کفایت در اداره امور خویش می‌شناسد که از چنین رویکردی عقلانی در حل مسائل خود پیروی کند. اقتضای چنین رهیافتی حق بیان افراد و تامین آزادی فکر و نقد و در نتیجه آزادی فردی است (پوپر، ۱۳۸۰: ب: ۴۵). بدین معنا که افراد آزادانه به بیان اندیشه‌های خود مبادرت می‌ورزند و آزادانه اندیشه‌ها را نقد می‌کنند تا از این رهگذر به حقیقت نزدیکتر شوند. با نگاهی به آثار پوپر پیداست که به عقیده او علوم اجتماعی باید در خدمت اصطلاحات اجتماعی باشد. شی‌یرم بر این باور قویاً تأکید می‌کند که آنچه پوپر با آن می‌جنگید، برنامه‌ای برای اصلاحات انسان دوستانه به وسیله آزمون و خطا و با احترام به آزادی فرد بوده است (شی‌یرم، ۱۳۸۶: ۵۷). استفاده از این روش سلبی (ابطال‌پذیری) در نگاه به دموکراسی، همچون یکی از پایه‌های فلسفی دموکراسی پوپر قلمداد می‌گردد. نگرش ابطال‌پذیری پوپر پیرامون دموکراسی، از یک سو تقدس و اقتدار رهبران را کاهش می‌دهد، زیرا هم مردم و هم رهبران خطا پذیر بوده و باید هر لحظه مواظب و مراقب خطاهای احتمالی در سیاست‌ها و طرح‌های مطرح شده خود باشند؛ و از سوی دیگر میزان پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری رهبران و دولت را در مقابل مردم افزایش می‌دهد، چرا که امکان برکناری رهبران، در صورت عدم پاسخگویی و اشتباه، وجود خواهد داشت.

همچنین می‌توان این فرایند را در راستای رشد و گسترش جامعه و کارایی دولت تعبیر کرد. این امر به نوبه‌ی خود باعث افزایش مشروعیت و تبعات کلی نظام خواهد شد. رویکرد پوپر به دموکراسی، امکان استبداد و همچنین فریب توده‌ها را کاهش می‌دهد. زمانی که به دولت مردان همچون افرادی عادی نگاه می‌شود که دائماً در معرض خطا هستند، دیگر نمی‌توانند داعیه مطلق بودن داشته باشند و خود را مقدس جلوه دهند و از این طریق توده‌های مردم را بفریبند و جامعه را به سوی استبداد و دیکتاتوری سوق دهند (نانسی و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۴۲). از طرفی مردم نیز با علم به این مسأله، دیگر فریب شعارهای دروغین و غوغا سالاری رهبران را نخواهند خورد. نظریه‌پردازی پوپر پیرامون جامعه باز و نیز تکوین فهم پوپر از دموکراسی ماحصل ابطال مبانی نظری افلاطون، هگل و مارکس بوده است. در واقع نظریه پوپر درباره‌ی جامعه باز و دموکراسی نتیجه استعمال روش ابطال‌پذیری، یعنی ابطال نظریه مذهب اصالت تاریخی در فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی است. پوپر خود می‌گوید فقر تاریخی‌گری و جامعه باز نتیجه کوشش فکری او در ایام جنگ بوده است؛ هردوی این آثار در دفاع از آزادی و مبارزه با کلیت‌گرایی و مخاطرات بینش افسانه‌ای تاریخ‌انگارانه

نگارش یافته است. (پوپر، ۱۳۸۰: ب: ۲۳۵)

یکی از مبانی فلسفی پوپر برای نظریه دموکراسی همین ضابطه تمییز وی بر اساس مسلک قیاسی است. پوپر موازین رداستقرا، و بنابراین اصل اثبات، و جانشین کردن آن با استدلال و شواهد معطوف به بطلان و نفی نظریه‌ها را به نظریه‌ی دموکراسی خود گسترش داده است. از این زاویه آنچه شایان توجه و اهمیت است امکان نقض و عزل حاکمان است، نه اثبات قدرت سیاسی و انتخاب حاکمان. بنا به دیدگاه پوپر دموکراسی همچون فرضیه‌ای است که تاکنون شواهدی دال بر ابطال آن یافت نشده است و لذا در قیاس با دیگر شیوه‌های حکومتی، معتبرتر و لذا به حقیقت نزدیکتر است و بایستی از آن محافظت گردد. لیکن در صورت وجود حاکمیت حاکمان نالایق به جای براندازی خود دموکراسی می‌باید حاکمان کنار زده شوند. به زبان علمی پوپر، دموکراسی گزاره‌ی کلی حقیقی‌ای است که با گزاره‌های وجودی و شخصی امکان ابطال آن فراهم نشده است. از دید پوپر انتقاد و آزمون به معنای سعی در ابطال است و نه اثبات یک نظریه. لذا تأکید پوپر بر دموکراسی نه وجه ایجابی آن بلکه وجه سلبی آن است. دموکراسی از آن رو به عنوان نظریه‌ای قریب به حقیقت پذیرفته شده است چونکه تاکنون تاب نقد و آزمونهای سخت را در مقایسه با دیگر اشکال حکومت داشته، و گزاره‌ی کلی جایگزینی برای آن مشاهده نشده است. نقض حاکم و عملکرد ناشایست حاکمیت (گزاره‌ی شخصی) سبب نقض دموکراسی (گزاره‌ی کلی) نیست. امکان اثبات و نیز ابطال این گزاره‌ی وجودی دشوار است؛ حال که ابطال این گزاره وجودی امکان پذیر نمی‌باشد (نه به دلیل دشواری آن) آن را متافیزیکی می‌خواند، و همین عدم امکان منطقی اثبات نفی کلی آن هم هست. اگر یک گزاره وجودی را اثبات کنیم، می‌توانیم از آن ابطال یک قانون کلی را هم برداشت کنیم. در واقع عدم امکان منطقی ابطال یک گزاره وجودی همان چیزی است که عدم امکان منطقی اثبات نفی کلی آن، همان است. گزاره‌های وجودی نمی‌تواند منجر به اثبات یک قضیه کلی باشد ولی می‌تواند دلیل بر ابطال آن باشد. اثبات گزاره‌ی کلی "هیچ قوی سیاهی وجود ندارد"، امکان پذیر نیست؛ چراکه تمام قوهای دنیا مشاهده نشده اند. اما اگر گزاره‌ی مشاهده شدن یک "قوی سفید" احراز گردد آن گزاره‌ی کلی نقض می‌گردد. از این دیدگاه کنش دافعه‌ای و سلبی ممکن در نظریه دموکراسی پوپر حاکمی از رویکرد ابطال‌گری وی می‌باشد.

از طرفی، به باور پوپر فرضیه‌ها هیچگاه تحقیق پذیر^{۲۸} نیستند، اما می‌توان آنها را ابطال کرد. (پوپر، ۱۳۸۴: ۳۵۹) مطابق این قاعده فرضیه‌ی حکومت منتخب مردم (و حاکمیت موهوم مردم) و یا بافضیلت‌ترین حاکمان و تثبیت جایگاه حکومتی آنان قابل احتجاج و اثبات نیست؛ لیکن می‌توان در صورت لزوم آن را ابطال و برانداخت. با عنایت به ایستار ابطال‌گرایی پوپر شرط لازم و کافی برای وجود دموکراسی برکناری و عزل دموکراتیک حاکمان و نه گزینش و استقرار آنان است. بنا بر این، عنصر استعلایی در دموکراسی پوپر، ویژگی نفی‌کنندگی اش است.

آموزه‌ی عقلانیت انتقادی و نسبت آن با نظریه‌ی دموکراسی پوپر

پوپر در پایان کتاب جامعه باز و دشمنان آن تأکید می‌کند که مقصود از نوشتن کتاب یادداشت‌هایی مطابق خواست و سلیقه‌ی خودش در حاشیه اصالت تاریخ بوده است. به گونه‌ای که رویکرد عقلانیت انتقادی بر فلسفه‌ی جامعه و سیاست نیز در آن توسعه و گسترش داده شد. وی معتقد است که اظهار نظر درباره‌ی سرگذشت مذهب اصالت تاریخ

بدون بحث در مسائل اساسی جامعه و سیاست و اخلاق تقریباً غیرممکن است. این مهم از آن روست که مذهب اصالت تاریخ یکی از اقسام فلسفه اجتماعی و سیاسی و اخلاقی است (پوپر، ۱۳۸۰: الف: ۲۵). پوپر در حدس‌ها و ابطال‌ها، سر آغاز ایستار نقادی را به مکتب ایونیایی نسبت می‌دهد. در واقع بازگشت به فلسفه پیشا سقراطیان (که در آن مسأله جهان‌شناختی و نیز پرسش‌هایی درباره‌ی نظریه شناخت مطرح بود) شعار شورانگیز پوپر است. مطابق نوشته‌ی وی، در آن مقطع خاص، لااقل یک مسأله مهم فلسفی وجود دارد که مورد علاقه متفکرین بود و آن مسأله فهم جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. به همین منوال پدیده‌ی برخورد فرهنگها^{۲۹} در عصر یونان باستان سرمنشأ عقلانیت انتقادی است. منازعه‌ی عقلانی و بسط رویکرد انتقادی یونانیان با دیگر فرهنگها نمودار رشد عقلانیت در تمدن غربی به شمار می‌رود. (Popper, 1992, P. 119) پوپر قدیمی‌ترین قطعات عقل‌گرایی انتقادی را به کسنوفانس^{۳۰} نسبت می‌دهد و در آثار هراکلیتوس نیز رگه‌هایی از این رویکر را مشاهده می‌کند (پوپر، ۱۳۶۸: ۱۸۸). اما بنیان‌گذار عقل‌گرایی انتقادی مشخصاً سقراط است، که معتقد بود علم، و قوف بر جهل است.

ارتباط میان معرفت و عقلانیت مستلزم رهیافتی نقادانه است. بنا به دیدگاه کانرتون، عقل‌گرایی انتقادی به اصل ابطال‌پذیری پوپر گره می‌خورد. عقل‌گرایی انتقادی پیامدهای عملی و سیاسی مشخصی دارد. روش کنترل شده آزمون انتقادی برای آنکه موثر باشد مستلزم ضمانت‌های نهادی است، این روش بر پایه‌ی یک جامعه «باز» استوار است و همین نوع جامعه را تقویت می‌کند؛ جامعه‌ای که در آن دیدگاه‌های معارض آزادانه بیان شوند، جایی که هرکس آزاد است تا راه حلهاها و پاسخ‌های پیشنهاد دهد و راه حلهای پیشنهادی دیگران را نقد کند، و نهایتاً اینکه جایی که سیاست‌های درست در پرتو این انتقادات تغییر می‌کند. (کانرتون، ۱۳۸۷: ۳۵) بسط و پرورش این شیوه فقط در دموکراسی‌ها امکان‌پذیر است. بحث و گفتگوی انتقادی که خاص جوامع باز و دموکراتیک به شمار می‌رود از یک سو در پی اثبات حقانیت طرفین درگیر مباحثه برنمی‌یابد و اینکه حق با چه کسی است، و از سوی دیگر هدف آن نیز توافق و اجماع بر سر آن نمی‌باشد. چرا که ممکن است بر سر مسأله‌ای اشتباه اجماع حاصل شود، حال آنکه هدف از عقل‌گرایی انتقادی و نگرش مدارا‌گزینی، سوق یافتن به وادی حقیقت و نزدیکی آن است. رشد و ترقی ماحصل چنین فضایی است.

پوپر یونانیان دوران باستان را نخستین کسانی می‌داند که گامهای اولیه‌ای را برداشتند که در طول زمان به خلق جامعه باز، یا به عبارت دیگر، تمدن غربی انجامید. آنها در وهله نخست این کار را با اتخاذ نگرشی انتقادی و عقلانی به باورها و اعتقادات و نهادهای موجودشان انجام دادند. پوپر از این تغییر نگرش به عنوان عمیق‌ترین انقلاب در تاریخ بشر یاد می‌کند (لنساف، ۱۳۸۰: ۲۹۴ - ۲۹۳)

دموکراسی در نگاه پوپر تا آنجا موضوعیت دارد که بتواند کارکردهای زیر را تأمین و تضمین کند:

الف) کندوکاو نقادانه‌ی شهروندان از اعمال حکومت.

ب) در صورت لزوم تغییر مسالمت آمیز حکومت به وسیله نهادی همچون انتخابات؛ ولی نمی‌توان از انتخابات برای تأمین یک نظام توتالیتیر سود جست (قادری، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

از ویژگی‌های اساسی دموکراسی پوپر توجه به عقلانیت و نقد بین‌الذهانی است. بنابه اصل عقلانیت انتقادی، نظارت مردم بر حاکمان نهایتاً دلالت بر برکناری دارد؛ این مضمون سلبی نظارت از آن روست که فرایند مداوم آزمون و

خطا و نیز ابطال، حذف حاکمان را میسر می‌سازد. دیکتاتور اقتدارگرا جلوی هرائقادی را مسدود می‌کند و به آسانی حاضر نیست بپذیرد که کسی درباره‌ی اقداماتش زبان به شکایت بگشاید. از سوی او نخواهد توانست بدون چنین بازخوردی بفهمد آیا اقداماتش در راستای هدف خیرخواهانه و دستیابی به آن است یا نه (پوپر، ۱۳۸۰: ب: ۳۰۸) در جامعه بسته و دیکتاتورزده که حقایق در آن مطلق و غیر قابل نقض انگاشته می‌شود مجالی برای نقد و ابطال سیاست‌ها باقی نمی‌نماند. درحالی که دموکراسی با تأیید انتقادگرایی چنین امری را تسهیل می‌بخشد. از این حیث دموکراسی عبارت است از فرایند مداوم نقد و ابطال زمامداران.

موازن لغزش پذیری و شأن آن در دموکراسی بازدارنده‌ی پوپر

اصل لغزش پذیری مورد اشاره‌ی پوپر ماهیتی معرفت شناختی دارد. او با اصرار خستگی ناپذیری تصریح می‌کند که هیچ کس مصون از خطا نیست. و ارتکاب خطا امری است که دقایق شناخت بشری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وی بر آن است که بنا به این اصل، شناخت پایدار و معرفت یقینی غیر ممکن است. این مسأله ما را وامی‌دارد که همواره در پی کشف و حذف خطاهای خود باشیم. پوپر نتایج بر خاسته از لغزش پذیری را به سایر مقولات فلسفی و سیاسی تعمیم می‌دهد. به این معنا هیچ نظریه‌ای به گونه‌ای دائمی قابل اتکا و اعتبار نیست. به این لحاظ نیازمند روشی هستیم تا در کشف خطاهایمان ما را توانا سازد. به باور پوپر این روش علمی فرایند آزمون و خطا است که با رویکردی انتقادی همراه است. به گفته پوپر در مرحله‌ی ماقبل علمی ما از این اندیشه که ممکن است در اشتباه باشیم نفرت داریم. بنابراین تاجایی که ممکن است به شیوه‌ای جزئی حدسیات خود را حفظ می‌کنیم. اما در سطح علمی مابه‌طور منظم در جست و جوی اشتباهات و خطاهای خویشیم). بنابراین، رویکرد فعالانه و آگاهانه‌ی معطوف به ابطال، نقطه‌ی انفصال روش علمی از رویکرد پیشا علمی است (پوپر، ۱۳۸۷: ۲۳). به عبارتی آنچه علم را از شبه علم جدا می‌سازد، نه استقرا بلکه خطا پذیری^{۳۱} و ابطال پذیری احکام است. زیرا تنها احکام قابل رد^{۳۲} آزمون پذیرند. ^{۳۳} وی معتقد است که در مرحله‌ی حذف، مفهوم انتقادی بروز می‌یابد، چرا که حذف راه‌حلهای ناموفق، مستلزم روش انتقاد آگاهانه است. و علم با ابداع روش غیر جزئی و انتقادی آغاز می‌شود. وی تصریح می‌دارد که در منطق پژوهش، این استدلال را پرورش داده است که معرفت ما از طریق آزمون و حذف خطا رشد می‌یابد. و در سطح علمی ما آگاهانه به دنبال خطاهایمان می‌گردیم. از این جهت اتخاذ آگاهانه روش انتقادی منجر به رشد می‌گردد و از این منظر رهیافت انتقادی به طور کلی عبارت است از کاوش دشواریها و تضادها و حل موقتی آنها. مطابق ایستار شناخت شناسی پوپر، ما همواره با خطا روبرو بوده و مرتکب آن می‌شویم و عقل می‌تواند با رویکردی انتقادی به نقد آن خطاها پرداخته و با یافتن آنها و اصلاح و تجدید نظر مستمر به حقیقت نزدیک تر شود. بر همین اساس از نگاه پوپر عقل و نقد نه تنها با هم همپوشانی دارند بلکه در اساس یکی هستند. چرا که عقلانیت در گرو بحث انتقادی است. در عرصه سیاسی عقل ما را در نقد فرضیه‌ها تشویق و توانا می‌سازد و آنهایی را که قانع کننده نیستند قابل ابطال و کنار می‌گذاریم و بی آنکه لازم باشد مرتکبان یا مدافعان خطا را جسماً یا روحاً نابود کنیم. چنین نگرشی مستلزم راهکارهای مدارا آمیز و دمکراتیک است، در واقع ضد خشونت است. دموکراسی مطلوب پوپر، در حقیقت بهترین موقعیت ظهور و بروز بینش مذکور است.

اگر بپذیریم که حاکمان بر خطا هستند، لاجرم باید اولاً ابزار شناسایی و تشخیص این خطا، یعنی عقلانیت انتقادی را داشته باشیم، در ثانی ابزار نقض و حذف آن، یعنی ابطال و عزل آنها، و نیز وسیله و امکان اصلاح آن، یعنی مهندسی تدریجی اجتماعی را هم در اختیار داشته باشیم. ماریو بارگا یوسا معتقد است وقتی برخی از حقایق (بظاهر مسلم) مشمول آزمون و خطا نباشند، وقتی آزاد نباشیم که صحت و اعتبار نظریه‌ای را مورد تردید و مقایسه قرار دهیم، سازوکار شناخت از کار می‌افتد و راه برای تحریف آن باز می‌شود. آنگاه به جای حقایق عقلی، آنچه خواهیم داشت، اسطوره و تفتیش عقاید و سوزاندن کتاب و اعلام مرتدان و سحر و جادو خواهد بود (یوسا، ۱۳۸۷: ۱۷۵). اگر دانش و شناخت علمی ما همواره خطاپذیر است، دانش و شناخت ما از علوم اجتماعی و مسائل سیاسی به طریق اولی چنین است. بر این منوال اگر حاکمان خود را مصون از خطا بپندارند زمینه رشد عوامفریبی و دیکتاتوری فراهم می‌گردد. بدیهی است در این صورت امکان برکناری فرمانروایان خطاکار میسر نمی‌شود. از این حیث به اعتقاد پوپر تنها در دموکراسی شرایط دموکراتیک و بدون خشونت حذف و برکناری حاکمان خطاکار مهیا می‌باشد. اصل لغزش پذیری ما را به انتقاد بر می‌انگیزد و آن هم ما را به استفاده از ابطال پذیری. بنابراین پذیرش اصل خطاپذیری از جمله مبانی فلسفی و روشی دموکراسی بازدارنده‌ی پوپر به شمار می‌رود. از سویی دیگر، پوپر رهیافت ابطال‌گرایی خود را سنگ بنای آرا و اندیشه‌های سیاسی خود قرار می‌دهد. در بحث دموکراسی نیز، همچنانکه در مباحث قبلی به تفصیل مورد پژوهش قرار گرفته است، تمرکز و تأکید محوری پوپر بر وجه ابطال حکمرانان در برابر گزینش آنان است. نقادی پوپر از مکتب اثبات‌گرایی و طرح و تدوین مسلک قیاسی ابطال‌گرایی او را به سوی خوانشی از دموکراسی سوق داده است که بنیاد آن سلبی محور است. مساعی ما (مردم) در دموکراسی بایستی اقامه‌ی برهان معطوف به عزل حاکمان ناشایست و ممانعت از ظهور دیکتاتوری باشد. چرا که همیشه دلایل و قراینی وجود خواهد داشت که بیانگر نقض عملکرد مؤثر و خلل در حاکمیت هستند؛ از این حیث آنچه حائز اهمیت است برکناری به جای ابقای مستند به شواهد است. این امر همان ضدیت پوپر با اثبات‌گرایی و تأثیر ایجابی آن بر نظریه دموکراسی بازدارنده‌ی او را عیان می‌سازد.

مهندسی اجتماعی تدریجی و جایگاه آن در نظریه‌ی دموکراسی پوپر

پوپر نوعی مهندسی اجتماعی آرمان‌گرایانه را در نظریات و فلسفه‌ی افلاطون، هگل و مارکس تشخیص می‌دهد. وی با نقد جسارت آمیز خود در صدد کشف ریشه‌های تاریخی توتالیتاریسم و تأثیر این نوع مهندسی کلی‌انگازانه است. به طور کلی پوپر نسبت به هرگونه نظریه کلان و آرمان‌گرایانه‌ی مشکوک است و آن را سرآغاز رشد و پرورش مبانی تمامیت‌خواهی تلقی می‌نماید. مهندسی اجتماعی ناکجا آبادی روشی است که افلاطون از آن در راستای طراحی و هدایت جامعه به قصد حصول ایده‌های آرمانی خود از آن بهره می‌گیرد. به اعتقاد پوپر این شیوه مختص جوامع بسته و قبیله‌ای است. از این رو پوپر در تقابل با آن و همسو با مبانی معرفتی خود نظریه‌ی مهندسی اجتماعی تدریجی و جزء به جزء را ارائه می‌دهد. به اعتقاد او بکارگیری این شیوه مناسب جوامع باز و دموکراتیک است. دیدگاه پراگماتیستی پوپر در تکوین و طرح این شیوه کاملاً نمایان است. به باور پوپر باید امکان نقد از سیاست‌های حکومت و حاکمان به منظور دستیابی به اهداف هرگونه مهندسی اجتماعی محفوظ باشد. این برداشت منتج از نظریه پوپر درباره رشد دانش به منزله

فرایند حذف خطاست. بعلاوه نقد سیاست حکومت به دلایل دیگر نیز ضرورت دارد. از آن جمله این که عمل سیاسی همواره پیامدهای ناخواسته دارد. به اعتقاد پوپر نظامی که امکان چنین برخورد علمی و عقلانی‌ای را در حل مسائل خود می‌دهد، در واقع همان راهی است که جوامع غربی مشترکاً در پیش گرفته‌اند؛ یعنی دموکراسی. در چنین نظامی با ابداع نهادهایی، امکان اصلاح، تغییر و نقد مسالمت آمیز فراهم است (پوپر، ۱۳۸۰ الف: ۱۴۸). پوپر معتقد است هرگونه تلاش و اقدامی که به روش شیوهی مهندسی ناکجابادی صورت بگیرد و بخواهد با استفاده از نقشه‌ی تمام جامعه، دولتی آرمانی یا مثالی تأسیس کند، مقتضی حکومت متمرکز و نیرومند عده‌ای قلیل خواهد بود، و بنابراین محتملاً به دیکتاتوری خواهد انجامید. (همان: ۳۵۷) به همین دلیل روش مهندسی تدریجی یا جزء به جزء الزاماً منجر به دموکراسی می‌گردد. مهندسی تدریجی در یک جامعه باز با خصلت نقدپذیری به معنی ارائه نظریه‌های خاص برای مشکلات خاص است (قادری، ۱۳۸۵: ۱۸۵) نگره‌ی مهندسی اجتماعی جامعه، مبتنی بر این پیش فرض است که علم، الگوی اندیشه درست را در اختیار انسان می‌گذارد و تا وقتی انسان به شیوه علمی اقدام نکند، اقدامات او ناقص و معیوب خواهد بود. این دیدگاه، زیربنای مهمترین عنصر نظریه مهندسی اجتماعی علوم سیاست را تشکیل می‌دهد.

مطابق دیدگاه پوپر در خصوص مهندسی تدریجی اجتماعی، به نوعی برخورد عقلانی در حل مسأله، دارای خاصیتی تکنولوژیکی است. بنابراین «عجیب نیست که تئوری سیاسی او دارای جهت تکنولوژیکی باشد» (بیخوخ، ۱۳۷۳: ۲۰۴). این تکنولوژی عقلانی، همانا «هدایت جامعه و مدیریت امور آن» است. از نظر پوپر همین مهندسی جزء به جزء یا تکنولوژی عقلانی «علت اصلی رشد و توسعه اقتصادی غرب بوده است». (بشیریه، ۱۳۸۶: ۷۶) پوپر تصریح می‌کند که آنچه لازم است گونه‌ای تکنولوژی اجتماعی است که نتایج آن را بتوان به وسیله مهندسی اجتماعی تدریجی یا جزء به جزء به آزمون گذارد. (پوپر، ۱۳۸۰ الف: ۱۰۵۷) طراحی جامعه انسانی و مهندسی آن، بیانگر این مسئله است که انسان می‌تواند از دانش عملی خود بهره‌مند شود. برایان فی^۱ آن را بدینگونه بیان کرده است؛ سودمندی علم اجتماعی این است که می‌تواند تمهیدات اجتماعی انسان را به سوی خود هدایت و راهنمایی کند. انسان باید نهادهای خود را بر طبق معیارهای درست علمی، مهندسی کند.

ضرورت این کار مخالفت با این عقیده است که جامعه انسانی توسط نیروهای نامعلوم و یا سرشت اجتناب ناپذیری هدایت نمی‌شود. بلکه انسان لازم است به خود اتکا و اعتماد نماید. از این نقطه نظر، وظیفه علوم اجتماعی این است که مبنای نظری امکان این طرح ریزی را فراهم سازد. (فی، ۱۳۸۳: ۳۴)

مهندسی اجتماعی اگر بناست در آن آزادی فردی محترم شمرده شود، باید خصلت اجتماعی داشته باشد؛ بدین معنا که باید به قسمی باشد که اگر خودمان مشمول آن قرار بگیریم رضایت داشته باشیم. مهندسی اجتماعی نه تنها باید اخلاقاً همه ما را ذاتاً غایت بشمارد، بلکه افرادی محسوب دارد دارای دل مشغولی‌ها، خواستها و عقاید خاص خودمان که نادیده گرفتن آنها برای مهندسان اجتماعی نامعقول و غیرمنطقی خواهد بود.

شی‌یرم فرایند مورد نظر پوپر را اینگونه بیان می‌کند؛ خواست‌های سیاسی گوناگون در جامعه‌ای خاص مورد قبول قرار می‌گیرد و از راه انتخابات به شیوه دموکراتیک در جریان تصمیم‌گیری مطرح می‌شوند. سپس کسانی که در موضع قدرت سیاسی نشسته‌اند برای اینکه بهتر آن خواست‌ها را برآورده سازند، نهادهایی را طراحی می‌کنند یا تغییراتی در آنها

می‌دهند. آنان در طراحی اینگونه نهادها، از شناخت محصول علوم اجتماعی بهره می‌برند، ولی به دلیل لغزش پذیری این شناخت و به دلیل وابستگی اینگونه مهندسی اجتماعی به تجربه عملی، و نیز به علت نیاز به پذیرفتن مشکلات، به ترتیبی که پیش می‌آیند و آمادگی برای وارد کردن تغییرات احتمالی در هدفها، باید استفاده از واکنش‌ها و نظرهای انتقادی ادامه یابد. استدلال پوپر در خصوص اهمیت برخورد نهادی (در مقابل برخورد شخصی) بر این پایه صورت می‌گیرد که ما با آزمون و خطا به طور موثر یاد می‌گیریم. برخورد نهادی چارچوبی به وجود می‌آورد که برای هر شهروند قابل درک و شناخت است و کارکرد آن نیز قابل درک و قابل پیش بینی خواهد بود. (Shearmur, 1996:23)

از آنجایی که اعمال انسانی پیش بینی ناپذیر هستند و پیامدهای هر عملی را عامل آن نمی‌تواند از پیش بداند و نمی‌داند، آن احتیاط مورد توصیه پوپر را که اصطلاحات اجتماعی بایستی «تدریجی و جزء به جزء» و موقتی و تجربی باشد، تقویت ساخته و آن را موجه می‌گرداند. (لسناف، ۱۳۸۰: ۲۹۹) این مسأله و اصل خطاپذیری انسان و ایستار انتقادی، پوپر را به سمت مهندسی اجتماعی تدریجی سوق داده است. خصلت تدریجی اصلاحات اجتماعی پوپر برخاسته از اصرار او به اصل لغزش پذیری است و از این فکر سرچشمه می‌گیرد که نمی‌توانیم یقین داشته باشیم فلان اقدام خاص حتماً به نتیجه مطلوب ما خواهد رسید

پوپر در جریان انتقاد از افلاطون، تأکید می‌کند آنچه که اهمیت دارد، تأسیس نهادهای غیر فردی و خالی از خصوصیات شخصی است نه گزینش رهبران سیاسی. او تصدیق دارد که نهاد، مانند دژ نظامی مستحکمی است که هم باید درست طرح ریزی شده باشد و هم افراد اصلاح (و صحیح) در آن کار کنند. به عقیده او هر سیاست در دراز مدت از طریق نهادها عمل می‌کند. (شی یر مر، ۱۳۸۶: ۷۴)

طریقه دموکراتیک به منظور ایجاد و پرورش و حفظ نهادهای سیاسی مانع از حکومت جابرانه تلقی می‌شود. هر چند مدعی آن نیست که نهادهای سیاسی بی عیب و گزند ناپذیر هستند با این حال استلزام در اتخاذ اصل دموکراتیک این اعتقاد راسخ است که تا هنگامی که هنوز تلاش برای تغییرات مسالمت آمیز مقدور باشد، حتی پذیرش سیاستی غلط در دموکراسی به تسلیم در برابر یک حاکم جبار، هر قدر هم فرزانه و نیکخواه باشد، مرجح است. با این رویکرد، روشهای تساوی طلبانه نظارت، به شیوه دموکراتیک، مانند انتخابات عمومی و حکومت انتخابی نباید چیزی بیش از ضمانت‌های مجرب و نسبتاً موثری در برابر جبر و زور بشمار آیند که از طریق نهادها به اجرا گذاشته می‌شوند و نه تنها همیشه قابل اصلاح هستند بلکه خود، روشی اصلاح خویش را بدست می‌دهند. از این زاویه دموکراسی چارچوبی نهادی برای اصلاح نهادها فراهم می‌آورد. امکان اصلاح آنها را بدون توسل به خشونت و، از این راه، امکان استفاده از عقل را در طراحی نهادهای جدید و تعدیل نهادهای قدیمتر بدست می‌دهد. (پوپر، ۱۳۸۰ الف: ۳۱۱-۳۰۹) پوپر معتقد است که دو پرسش اساسی افلاطون و مفروض داشتن نظریه کلی حاکمیت در آن، مسأله نظارت بر فرمانروایان و متوازن ساختن قدرتشان از طریق نهادها را حذف کرده است.

مسأله مهار کردن حکمرانان و نظارت بر اختیاراتشان مسأله‌ای است نهادی و نه شخصی. این قضیه قدرت اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد. در واقع مداخله دولت در اقتصاد از طریق برنامه ریزی متمرکز، مستلزم افزایش قدرت اقتصادی است، اما میان دو روش مداخله اقتصادی دولت در امور بایستی قائل به تفاوت بود. روش اول، طراحی (چارچوب

حقوقی) معینی مرکب از نهادها و برای حمایت‌گری است. روش دوم برای حصول هدفهایی است که حکمرانان مقرر داشته‌اند، تا هر طور لازم دیدند عمل کنند. اولی را می‌توان روش مداخله «نهادی» و یا «غیرمستقیم» نامید و دومی را روش مداخله «شخصی» یا «غیرمستقیم». پیدا است که در کلیه موارد مداخله به شیوه دموکراتیک مستلزم بکارگیری روش اول است. مگر اینکه این روش وافی به مقصود نباشد. (پوپر، ۱۳۸۶: ۹۲۸-۹۲۷) از نظر مهندسی اجتماعی تدریجی یا جزء به جزء، فرق این دو روش بسیار مهم است.

از دیدگاه پوپر علوم و تکنولوژی اجتماعی باید در خدمت اصطلاحات اجتماعی باشد. شی‌یرمر براین باور قویاً تاکید دارد که آنچه پوپر با آن می‌جنگید، برنامه‌ای برای اصلاحات انسان دوستانه به وسیله آزمون و خطا و روش مهندسی تدریجی است (شی‌یرمر، ۱۳۸۶: ۵۷).

مطابق آرای پوپر مهندسی اجتماعی ناکجا آبادی، غیر عقلانی و غیر علمی است. به گفته‌ی وی مبانی فلسفه سیاسی افلاطون، این بزرگترین و تاثیرگذارترین دشمن جامعه باز، براساس اوتوپیانسم و تاریخیگری استوار گردیده است که هر دوی این مبانی ویژه، دشمنان فکری جامعه باز و دموکراسی به شمار می‌روند. از این منظر، پوپر با طرح و تدوین مهندسی اجتماعی گام به گام، ضمن رد نظریه‌های کلی‌نگرانه و ناکجا آبادی و اجتناب از پیامدها و تبعات ویرانگر و غیر قابل جبران نقشه‌های اوتوپایی، که خاص جوامع توتالیتار و بسته است، به سوی جامعه‌ای باز و دموکراتیک که در آن امکان اصلاح و تغییر سیاست‌های غلط وجود دارد سوق می‌یابد. در چارچوب مدل مهندسی اجتماعی تدریجی همیشه امکان تأیید مشاهدات ایجابی و حذف و ابطال موارد و مشاهدات سلبی وجود دارد. در این راستا می‌توان پنج کارکرد دموکراسی بازدارنده‌ی پوپر را با توجه به چشم انداز مهندسی اجتماعی تدریجی به شرح ذیل برشمرد:

۱- دموکراسی این کارکرد را دارد که ما را قادر به تغییر رژیم سیاسی به وسیله نهادهای نظیر انتخابات و نه توسل به خشونت می‌سازد.

۲- از طریق مهندسی اجتماعی جزء به جزء ما قادر به بهبود و اصلاح در نهادها به منظور رسیدن به اهدافمان خواهیم بود.

۳- پذیرش موضع نقادانه شهروندان در عملکرد حکومت.

۴- مهار تدریجی و دموکراتیک قدرت اقتصادی از طریق قدرت سیاسی به منظور حل تدریجی و جزء به جزء مسایل و معضلات اقتصادی - اجتماعی.

۵- امتناع دموکراتیک در برابر ظهور توتالیتاریسم و ممانعت از انعقاد دیکتاتوری.

مساعی پوپر معطوف به نقد و اصلاح مسالمت آمیز و اجتناب از آسیب‌ها و تبعات منفی به دور از هر گونه خشونت است. این امر به خوبی در نظریه‌ی دموکراسی او انعکاس یافته است. براساس فلسفه روش شناختی او، یعنی حذف خطا، بهترین شیوه رسیدن به جامعه‌ی باز حل تدریجی مسائلی است که جامعه گرفتار آن هاست. همچنانکه در علم، پیشرفت نیازمند نقد مستمر است در سیاست و جامعه نیز راه رشد و توسعه در آزادی انتقاد و استقرار نهادهای لازم و راه حل‌های گوناگون و حل مسائل و ایجاد تغییر گام به گام براساس آنهاست.

بحث و نتیجه‌گیری

پوپر به گونه‌ای هوشمندانه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خود را بر مبانی علمی و فلسفی اش استوار می‌سازد و مضمون آن را به سایر مقولات دیگر، از جمله دموکراسی تعمیم بخشیده است. نظریه‌ی دموکراسی پوپر در نقض سؤال مشهور افلاطون (چه کسی باید حکومت کند؟) و متأثر از رویکرد علمی و معرفت‌شناختی او شکل گرفته است. وی در این راستا حاکمیت فضلا، مردم و اکثریت را رد می‌کند و بر آن است که می‌بایستی به وجه سلبی دموکراسی، یعنی امکان نفی حاکمیت مستقر و برکناری فرمانروایان ناشایست بها داده شود. رویه‌ی دیگر این رهیافت ممانعت از ظهور دیکتاتوری است. با توجه به ایضاح و ارزیابی آرا و اندیشه‌های پوپر در این پژوهش به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که نظریه‌ی دموکراسی پوپر بر اساس مبانی علمی و فلسفی او بنیاد گذاشته شده است. سرشت نظریات فلسفی و به تبع آن نظریات سیاسی پوپر، اساساً سلبی محور است. از اینرو مطابق دیدگاه پوپر دموکراسی شیوه‌ای برای برکناری حاکمان توسط احاد مردم است. ضابطه پوپر برای تمیز علم از شبه علم، یعنی ابطال‌پذیری، ملاک تمایز دموکراسی از سایر اشکال حکومت قرار گرفته است. پوپر بر اساس اصل عقلانیت انتقادی معتقد است که کاربرد آن در سیاست، عبرت آموزی از اشتباهات، انتقاد و بحث آزاد درباره اقدامات حکومت است. در واقع نظریه دموکراسی وی بر همین شالوده پی ریزی شده است. روش مهندسی تدریجی اجتماعی، مبنا قرار دادن اصل سودنگری منفی و تأکید بر لغزش‌پذیری انسان و نقادی پوپر از پوزیتیویسم تماماً بیانگر دغدغه‌های عمیق و سیاسی پوپر به شمار می‌روند که در دموکراسی بازدارنده‌ی او به مثابه تنها شیوه‌ی حکومتی قریب به حقیقت تبلور یافته‌اند پوپر معتقد بود هیچ نظریه علمی مسجل و اثبات شده، قطعی نیست و شناخت علمی، ماهیتی غیرقطعی و غیرنهایی و حدسی دارد. از این حیث باید از طریق آزمون سنجیده شوند تا بتوان آنها را رد یا تکذیب کرد. پس باید نظریه‌های علمی را چنان تنظیم کنیم که به سهولت قابل انتقاد ابطال باشند؛ زیرا دانش از طریق رد و نقد پیشرفت می‌کند. این آموزه به نوعی در آموزه‌های روشی و شناخت‌شناسی پوپر بازتاب یافته است. این مسأله آنگاه وضوح بیشتری به خود می‌گیرد که مبانی و آموزه‌های جامعه‌باز وی مورد تعمق و تأمل قرار داده شود دموکراسی امکان آن را فراهم می‌کند که سیاست‌های دولت همچون فرضیاتی تلقی شوند که باید مدام در معرض حک و اصلاح قرار گیرند. سیاست‌گذاری ذاتاً متضمن تبعات پیش‌بینی نشده است و هرچه بحث و انتقاد درباره‌ی آن بیشتر باشد، امکان توفیق آن بیشتر است؛ زیرا انتقاد، احتمال حذف خطا را افزایش می‌دهد. خطا در تصمیمات سیاسی، همانند نظریه‌های علمی، وقتی آشکار می‌شود که انتقاد ممکن باشد و این خود مستلزم وجود جامعه باز و تکثرگراست. ضرورت حفظ آزادی و زدودن آثار و تبعات منفی، اجتناب از خشونت و اصلاحات گام به گام و غیر انقلابی، پذیرش ایده‌ی عدم معرفت‌ایقانی و بسط رهیافت انتقادیگری به عنوان اصول و بنیان جامعه‌ی باز، نظریه‌ی دموکراسی پوپر را تقویت، و این احتجاج او بر بطلان دیگر اشکال حکومتی، به ویژه رژیم‌های توتالیتار و جبار را مستدل می‌سازد به گونه‌ای که تا کنون برهانی بر ابطال و کذب آن اقامه نگردیده است. نتیجه‌ی مشخص و اجمالی از مباحث ذکر شده‌ی فوق‌رأمی توان در این گزاره‌ی ایجابی خلاصه کرد که؛ مهمترین مبانی و مؤلفه‌های تبیین شده در این پژوهش که برخاسته از رهیافت شناخت‌شناسی و روش‌شناسی کارل پوپر هستند سبب شکل‌گیری و بسط نظریه‌ی دموکراسی او گردیده است.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Refutability, Falsifiability
- 2- Critical Rationality
- 3- Pies to pies of Social Engineering
- 4- Negative Utilitarian
- 5- Karel R. Popper
- 6- Pricles
- 7- Epistemological
- 8- Methodological
- 9- Himmelhof
- 10- Oberstveit
- 11- the Open Society and Its Enemies
- 12- Fridrish Hayek
- 13- The Proverty of Hitoricism
- 14- counjectores and refutations
- 15- The Growth of Scientific knowledge Objective Knowledge: an Evolutionary Approach
- 16- The Open Universe AN Argument for Indeterminism
- 17- Quantum theory and The Schism in Physics
- 18- Realism and the Aim of science
- 19- the lesson of This century
- 20- the world of furmenides :E sass of the Presocratic Enlightenment
- 21- The Open Society
- 22- Totalitarianism
- 23- Theories of Sovereignty
- 24- Open Society
- 25- Clused Society
- 26- Falsifiable
- 27- Empirical
- 28- Verifiable
- 29- Culture Clash

۳۰- کسنوفانس کولوفونی (Xenophanes of Colophon) از نگرش علمی مکتب ملطی تأثیر پذیرفته بود. او اگرچه فیلسوفی تراز اول نبود لیکن به عنوان نقادی برجسته در آن روزگار چهره‌ای درخشان یافته بود. آوازه‌وی به دلیل شکاکیت تمام عیارش نسبت به دین یونانی است؛ (پژوهشگر).

31-Fallibility

32-refutable

33-Testable

منابع و مآخذ

- ادموندز، دیوید و آیدینو، جان (۱۳۸۶)، ویتگنشتاین - پوپر: و ماجرای سیخ بخاری، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- ارمه، گی (۱۳۷۶)، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، پخش انتشارات یونسکو، چاپ اول.
- اوت وایت، ویلیام (۱۳۸۶)، هابرماس: معرفی انتقادی، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: نشر اختران، چاپ اول.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶) الف، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۲): لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران: نشر نی، چاپ هفتم.
- بیتهام، دیوید و کوین بویل (۱۳۸۴)، دموکراسی چیست؟، ترجمه شهرام تبریزی، تهران: انتشارات ققنوس، پخش انتشارات یونسکو، چاپ سوم.
- پارخ، بیخوخ (۱۳۷۲)، متفکرین سیاسی معاصر، ترجمه منیرالسادات مادرشاهی، تهران: نشر سفید.
- پایلوت، هرالد (۱۳۸۷)، "فلسفه تاریخ هابرماس": جامعه‌شناسی انتقادی، ویراستار: پل کانتون، ترجمه حسینی چاوشیان، تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۶)، درس این قرن، برگردان علی پایا، تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۶۸)، حدس‌ها و ابطال‌ها، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ (۱۳۷۲) منطق اکتشاف علمی، ترجمه حسین کمالی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۴)، شناخت عینی، برداشت تکاملی، ترجمه احمد آرام، ویراسته سیروس پرهام، مجموعه اندیشه‌های عصر نو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۸)، "اندیشه‌ای درباره تئوری و کارکرد حکومت مردم‌سالاری"، برگردان کورش زعیم، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۲-۱۴۱.
- _____ (۱۳۸۰) الف، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۸۰) ب، جست‌وجوی همچنان باقی، زندگی‌نامه فکری خودنوشت، ترجمه سیامک عاقلی، با گفتاری در معرفی آرای نظری و سیاسی پوپر، تهران: نشر گفتار، چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۴)، اسطوره چارچوب (در دفاع از علم و عقلانیت)، ترجمه علی پایا تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۸۷)، زندگی سراسر حل مسئله است، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
- پولادی، کمال (۱۳۸۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب قرن بیستم، تهران: نشر مرکز، چاپ نهم.
- پیوزی، مایکل (۱۳۸۴)، یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس، چاپ دوم.
- حریری اکبری، محمد (1386)، "اندیشه‌های یورگن هابرماس"، برگرفته از سایت اینترنتی: <http://rcirib.ir/viewwertebat.asp?id=452>
- شی‌یرمر، جرمی (۱۳۸۶)، اندیشه سیاسی کارل پوپر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی، چاپ اول.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۸۷)، فلسفه و جامعه و سیاست، مجموعه مقالات گردآوری شده، نشر ماه، چاپ اول.
- فی، برایان (۱۳۸۳)، نظریه اجتماعی و عمل سیاسی، ترجمه محمد زارع، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- قادری، حاتم (۱۳۸۵)، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: نشر سمت.
- کانتون، پل (۱۳۸۷)، نظریه و عمل در تمدن علمی، جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
- کوهن، کارل (۱۳۷۳)، دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: نشر خوارزمی، چاپ اول.

- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، فراسوی چپ و راست، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۸۶)، سیاست، جامعه‌شناسی، نظریه اجتماعی، تهران: نشر ترجمه‌ی منوچهر صبوری، چاپ چهارم.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
- محیی، بهرام (۱۳۸۷)، "یورگن هابرماس و دغدغه‌ی ژرفش مکراسی"، برگرفته از سایت اینترنتی:
http://www.dw-world.de/popups/popup_printcontent/0,,4330906,00.html
- مک فرسون، سی.بی (۱۳۸۲)، سه چهره‌ی دموکراسی، ترجمه‌ی مجید مددی، تهران: نشر دیگر، چاپ اول.
- مک کارتی (۱۳۸۷)، "نظریه‌ی توانش ارتباطی"، جامعه‌شناسی انتقادی، ویراستار: پل کانتون، ترجمه حسنی چاوشیان، تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
- میراحمدی، منصور (۱۳۸۴)، اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نشرنی، چاپ اول.
- نانسی، نصرالدین و حسین هرسبیج (۱۳۸۴)، پوپر و دموکراسی: (نقد و بررسی نظریات پوپر در باب دموکراسی)، اصفهان: انتشارات مهر قائم، چاپ اول.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، بازخوانی هابرماس: درآمدی بر آراء و اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.
- وایت، استیون (۱۳۸۰)، خرد، عدالت و نوگرایی: نوشته‌های اخیر یورگن هابرماس؛ ترجمه محمد حریری اکبری؛ چاپ اول؛ تهران: نشر قطره.
- ویستر، فرانک (۱۳۸۳)، نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، ترجمه اسماعیل قدیمی، تهران: قصیده سرا، چاپ دوم.
- ولادی، کمال (۱۳۸۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب قرن بیستم، تهران: نشر مرکز، چاپ نهم.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۷)، "مسائل مشروعیت در سرمایه‌داری اخیر"، جامعه‌شناسی انتقادی، ویراستار: پل کانتون، ترجمه حسنی چاوشیان، تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۸۶)، جهانی شدن و آینده‌ی دموکراسی: منظومه‌ی پسا ملی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، چاپ چهارم.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، یورگن هابرماس، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی، چاپ اول.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، یورگن هابرماس، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی، چاپ اول.
- یوسا، ماریو بارگاس (۱۳۸۷)، "اهمیت کارل پوپر"، فلسفه و جامعه و سیاست، مجموعه مقالات گردآوری شده، نشر ماه، چاپ اول، ۱۷۳-۱۹۱.

منابع لاتین

- Karl Raimund Popper.(2002), **The Open Society and Its Enemies: The Spell of Plato**, Routledge; New edition. Routledge, pp.117.125.
- popper, Karl(1992), "On culture Clash," in In Search of Better World, Lectures and Essays From Thirthy Years london and New York:
- Shearmur, Jeremy(1996), **The Political Thought of Karl Popper**, London and New York: Routledge.

نقش آفرینی منطقه کردستان عراق در معادلات بین المللی (با تأکید بر روابط اتحادیه اروپا و منطقه کردستان عراق)*

در گفتگو با دکتر برهم احمد صالح و فلاح مصطفی بکر

گفتگواز: حسین آقاپوری

بخش اول

گفتگو با دکتر برهم احمد صالح، نخست وزیر حکومت منطقه ای کردستان

دکتر برهم احمد صالح متولد سال ۱۹۶۰ شهر سلیمانیه می باشند که در اواخر سال ۱۹۷۶ به صفوف حزب اتحادیه میهنی کردستان پیوست. در سال ۱۹۷۹ دو بار از سوی رژیم بعث به اتهام ارتباط با جنبش آزادی خواه کردستان دستگیر شد. در ابتدای دهه هشتاد میلادی مسئول روابط اتحادیه میهنی در لندن شد. همزمان با مبارزه سیاسی در سال ۱۹۸۳ موفق به اخذ مدرک مهندسی عمران از دانشگاه کاردیف و سپس مدرک دکترای آمار و پردازش کامپیوتر در سال ۱۹۸۷ از دانشگاه لیورپول در بریتانیا شد. در اولین کنگره اتحادیه میهنی به عنوان عضو شورای رهبری انتخاب گردید و مسئولیت روابط خارجی این حزب در ایالات متحده آمریکا به وی سپرده شد. در فاصله سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ نخست وزیر حکومت منطقه کردستان - اداره سلیمانیه بوده است. بعد از سقوط رژیم بعث مدتی معاون نخست وزیر حکومت موقت عراق و سپس وزیر برنامه ریزی حکومت انتقالی عراق و بعدا معاون نخست وزیر حکومت انتخابی عراق شد. ریاست لیست کردستانی جهت مشارکت در انتخابات پارلمان کردستان در روز ۲۵/۷/۲۰۰۹ را بر عهده داشته است که اکنون نخست وزیر حکومت کردستان می باشند.

* این مصاحبه بخشی از پایان نامه ی کارشناسی ارشد آقای حسین آقاپوری در رشته مطالعات منطقه ای اروپا تحت عنوان «سیاست های اتحادیه ی اروپا در منطقه ی کردستان عراق» در دانشگاه علامه طباطبائی تهران می باشد. لذا سوالات مطرح شده پیشتر در راستای اهداف و سوالات پایان نامه بوده است.

● **کردستان عراق پس از مارس ۲۰۰۳ تغییرات و تحولات چشمگیری به خود دیده است. شما به عنوان یک سیاستمدار عمل‌گرای کرد در صحنه سیاست کردستان و عراق این تحولات را در چه زمینه‌هایی می‌بینید؟**

تغییرات زیادی در خاورمیانه روی داده است. البته این تغییرات از دو دهه قبل شروع شده بود. در خصوص کردستان عراق این تغییرات قبل از ۲۰۰۳ هم بیشتر از دیگر مناطق خاورمیانه بود، به گونه‌ای که از سال ۱۹۹۲ به بعد منطقه کردستان عراق به تشکیل حکومت خود اهتمام ورزید. تا قبل از ۲۰۰۳ تعامل مجامع بین‌المللی با "منطقه پرواز" ممنوع کردستان عراق بخشی از سیاست‌های کلی جامعه بین‌الملل در قبال رژیم صدام حسین بود. اما تغییرات سال ۲۰۰۳ و سقوط صدام حسین به عنوان "نقطه عطف" در نظر گرفته می‌شود. در این مرحله کرد در عراق به یکی از مهمترین بازیگران تأثیرگذار صحنه سیاسی عراق و خاورمیانه تبدیل شد. علاوه بر آن، منطقه کردستان عراق به عنوان یک منطقه فدرال در قانون اساسی جدید عراق به رسمیت شناخته شد و جامعه بین‌الملل این بار بصورت مشروع و رسمی با منطقه کردستان تعامل نمودند. کردستان عراق به عنوان یک منطقه فدرال دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که هیچ یک از دیگر مناطق فدرال جهان ندارند. منطقه کردستان را، خصوصاً در شرایط کنونی، نمی‌توان با یکی از ایالت‌های فدرال آمریکا، سوئیس یا آلمان مقایسه کرد. وزن سیاسی کرد، موقعیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی کرد، و همچنین موقعیت قانونی کرد در عراق، کرد را به یکی از بازیگرانی تبدیل کرده است که جامعه بین‌الملل و کشورهای جهان اهمیت ویژه‌ای برای آن قائلند. از آن تاریخ به بعد بیشتر کشورهای حاضر در صحنه سیاسی خاورمیانه و عراق مرکز دیپلماتیک و کنسولگری خود را در کردستان ایجاد نموده‌اند. البته این موضوع دلایل زیادی دارد، اما نقطه تحول و تغییر همان مارس، ۲۰۰۳ و تعامل قانونی منطقه کردستان با دولت عراق می‌باشد.

● **چرا کردستان چنین اهمیتی پیدا کرده است، آیا رویکرد جهان غرب به کردستان تغییر کرده یا این اهمیت محصول شرایط منطقه‌ای است؟**

در حال حاضر در منطقه‌ای که مملو از بی‌ثباتی، ناآرامی، ترور، نامنی و عقب‌افتادگی است، منطقه کردستان امن‌تر و و افق‌های توسعه اقتصادی و سیاسی آن روشن‌تر و باثبات‌تر از دیگر مناطق عراق است. این امر به خودی خود جای تأمل است، قبلاً کردستان در عراق به عنوان کانون بی‌ثباتی و نامنی نگریسته می‌شد، اما اکنون این دیدگاه کاملاً برعکس شده است. کرد در عراق امروزی بین همسایگان خود و قدرت‌های بین‌المللی پلی ایجاد کرده است تا به عنوان یک بازیگر معتدل مورد اعتماد همه باشد.

● **حضور اروپایی‌ها قبل و بعد از جنگ در صحنه سیاسی عراق و کردستان چگونه بوده است؟**

اروپا بطور مستقیم در جنگ ۲۰۰۳ عراق حضور نداشت و تنها بریتانیا حضور داشت. اروپایی‌ها قبل از شروع جنگ تمام تلاش‌های خود را در جهت عدم بروز جنگ بکار بردند اما نتوانستند جلوی جنگ عراق را بگیرند. اما بعد از جنگ هر کدام از کشورهای عضو اتحادیه اروپا با توجه به منافع ملی و اروپایی خود، در صحنه سیاسی و اقتصادی عراق حضور یافتند و وارد این صحنه شدند.

● منطقه کردستان عراق چه جایگاهی در سیاست‌های خارجی و خاورمیانه‌ای اتحادیه اروپا دارد؟

اولاً کردستان دروازه ورود عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه به اروپا است. کردستان برای اروپا یک همسایه است. یا بهتر بگویم، همسایه‌ی همسایه است. اما در صورت الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا به همسایه بسیار مهم اروپا تبدیل می‌شود. لذا امنیت و منافع اقتصادی اروپا از کردستان می‌گذرد. همچنین اتحادیه اروپا در صورتی که بخواهد وارد بازار تولید و فروش مرکز و جنوب عراق شود باید از دروازه کردستان بگذرد.

یکی دیگر از مؤلفه‌های تأثیرگذار در روابط کردستان و اتحادیه اروپا حضور جمعیت کثیری از کردها در کشورهای اتحادیه اروپاست. لابی کرد در حال حاضر با دوران گذشته بسیار متفاوت است. در دوران ما [دورانی که دکتر برهم در اروپا اقامت داشت]، در اروپا ما یک جنبش کردی بودیم که فقط برای مسئله کرد تلاش می‌کردیم. اما اکنون جوانان کردها در اروپا هستند بخشی از نظام‌های اجتماعی و سیاسی آن کشورها هستند. امروزه کردهای زیادی در اروپا هستند که در پارلمان‌های اروپا، دولت‌های اروپا، سازمان‌ها و نهادهای اروپایی دارای قدرت هستند. نهادهای کرد و غیر کرد حامی کردها در اروپا امروز بسیار زیادند و طبیعی است که تأثیرگذاری زیادی روی روابط کردستان و اروپا خواهند داشت. برای مثال در انتخابات آینده سوئد هر دو حزب بزرگ سوئد به دنبال رأی کردها هستند. حال که بعد لابی‌گری و بعد منافع مشترک را در کنار همدیگر قرار دهیم می‌توان انتظار اقدامات بزرگ را داشت.

همچنین به دلیل ظهور اسلام‌گرایان افراطی در منطقه و تأثیر آن بر امنیت اتحادیه اروپا، نقش کردستان عراق به عنوان یک بازیگر معتدل در رابطه با اروپا بسیار افزایش یافته است.

یکی دیگر از مهمترین مؤلفه‌های رابطه کردستان عراق و اتحادیه اروپا مسأله انرژی (نفت و گاز) است. امروزه نیازهای اتحادیه اروپا به نفت و گاز از نیازهای بسیار اساسی است. کردستان عراق و منطقه فدرال کردستان عراق دارای ذخایر زیاد نفت و گاز است. هم‌اکنون اروپایی‌ها در حال عملیات اجرایی پروژه گاز "ناباکو" هستند و بطور جدی در صدد مشارکت فعال منطقه فدرال کردستان در این پروژه هستند. لذا کردستان نقش بسیار مهمی در تأمین گاز این خط لوله عظیم خواهد داشت. خصوصاً برخی از قدرت‌های بزرگ اروپایی اهمیت ویژه‌ای برای کردستان قائل هستند. برای مثال در سفر رسمی اخیر آقای مسعود بارزانی به فرانسه، تشریفاتی که از وی بعمل آمد در نوع خود بی‌نظیر بود. اگرچه بعد انسانی و دوستی فرانسوی‌ها، خصوصاً سارکوزی و برنارد کوشنر به عنوان دوستان قدیمی و صمیمی کردها، رانمی‌توان نادیده گرفت، اما بی‌شک یکی از عواملی که امروز نقش کردستان عراق را در بین اروپایی‌ها بالا برده است موقعیت استراتژیک ترانزیتی و ژئوپولیتیک انرژی آن است. در سفر ماه قبل بنده به بریتانیا برای حضور در "کنفرانس تجارت و سرمایه‌گذاری در کردستان"، اهمیتی که برای من قائل شدند بسیار بیشتر از هنگامی بود که به عنوان معاون نخست وزیر عراق سفرهای رسمی انجام می‌دادم. دلیل این اهمیت این است که کردستان به عنوان یک منطقه آرام و باثبات فرصتی برای شرکت‌های خارجی و اروپایی فراهم کرده است تا بلحاظ اقتصادی در بازار پرسود کردستان سرمایه‌گذاری نمایند. این بدان معناست که مادر خلق یک تصویر زیبا از خود در جامعه بین‌المللی کم و بیش موفق عمل کرده‌ایم.

● **حکومت منطقه ای کردستان چه رویکردهای استراتژیکی در رابطه با اتحادیه اروپا، کشورهای منطقه و آمریکا دارد؟**

ما در منطقه خاورمیانه زندگی می کنیم. برای ما همسایگان در اولویت قرار دارند و نمی توانیم منافع خودمان را مجزا از منافع همسایگان در نظر بگیریم. اما در عین حال نمی توان نقش ابرقدرتی بزرگ در دنیا همچون آمریکا را نادیده گرفت. اهمیت آمریکا برای ما بسیار زیاد است چراکه نقش آن در برکناری صدام بسیار زیاد بود. اما واقعیت این است که اروپا همسایه ی ماست و جمعیت کثیری از کردها نیز در اروپا هستند، لذا باید نقش مهمتری برای آن قائل باشیم و روابط خود را در حوزه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با اتحادیه اروپا بیش از پیش تقویت نماییم.

● **فعالیت های اتحادیه اروپا در منطقه کردستان عراق در چه حوزه هایی چشم گیر است؟**

پس از سقوط صدام اتحادیه اروپا در صدد جبران ضعف های خود ناشی از عدم حضور در جنگ برمی آید و وارد فرایند بازسازی و سرمایه گذاری عراق می شود. با توجه به ثبات و امنیت بیشتر منطقه کردستان عراق، فضای فعالیت برای نهادها و شرکت های اروپایی و غیراروپایی بسیار بیشتر از دیگر مناطق عراق است.

اتحادیه اروپا به عنوان یک اتحادیه فراملی ابرقدرت بر انتخابات ماه جولای ۲۰۰۹ منطقه کردستان نظارت داشت. در حال حاضر عمده فعالیت های کشورهای اتحادیه اروپا در منطقه کردستان در بخش های عمران، معماری، نفت و گاز، و سرمایه گذاری در بخش های فرهنگی و دانشگاهی می باشد، به گونه ای که هم اکنون در منطقه کردستان چندین مدرسه، مرکز آموزشی اروپایی وجود دارد، که افق این فعالیت ها بسیار گسترده تر خواهد بود.

● **آیا حضور اتحادیه اروپا در منطقه کردستان را می توان به عنوان چالشی برای همسایگان کردستان عراق در نظر گرفت؟**

زمانی حتی خود کردستان عراق در نظر قدرت های خارجی و کشورهای اروپایی به عنوان تهدید شمرده می شد. اما امروز موجودیت کردستان عراق یک "امر واقع" است. همه کشورها اگر دیدگاهی واقع نگران به روابط بین الملل داشته باشند نباید حضور رقبای دیگر در منطقه کردستان را به عنوان تهدید نگاه کنند. آنچه در کردستان برای همسایه ها و دیگر کشورها حرف اول را می زند منافع مشترک است. کردها هم باید این را در نظر داشته باشند که کشورها براساس منافع ملی خود وارد صحنه کردستان می شوند. اما امروز منافع آنان بطور مشترک به حداکثر می رسد و نه به تنهایی. گفتمان امروز منطقه کردستان عراق گفتمان منافع مشترک، تفاهم و درک متقابل است.

● **در بسیاری از محافل علمی و رسانه ای شایعه ای در خصوص ارتباط گسترده اسرائیل با حکومت منطقه ای کردستان وجود دارد. آیا این امر (در صورت وجود) چالشی در رابطه منطقه کردستان با دیگر همسایگان ایجاد نمی کند؟**

یک واقعیت را برای همه مشخص نمایم. ایران، ترکیه و اعراب همسایگان ما هستند. و در سوال قبل اشاره کردم که در استراتژی ما همسایگان در اولویت قرار دارند. حکومت منطقه ای کردستان همانند هر حکومت عاقل دیگری به دنبال منافع ملی خود است. ما دلیلی نمی بینیم روابطمان را با دنیای عرب، ایران و ترکیه بخاطر اسرائیل برهم بزنیم، چون در راستای منافع ملی ما نیست. ثانیاً، منطقه فدرال کردستان عراق در سیاست های خارجی اینچنین با اهمیتی، پیرو دولت

مرکزی عراق است و نمی تواند مستقل از دولت عراق به چنین اموری مبادرت بورزد. ما با جمهوری اسلامی ایران دیدگاههای متفاوتی راجع به خیلی از مسائل داریم اما به آن به عنوان یک کشور دوست و تأثیرگذار در منطقه می نگریم. و نمی خواهیم مسئله "ایدئولوژی" مانع همکاری های دو طرف بشود.

● رویکرد اتحادیه اروپا نسبت به ایده "کردستان مستقل از عراق" چگونه است؟

رویکرد اروپا در راستای تمامیت ارضی عراق است، البته در حال حاضر رویکرد و گفتمان غالب جهانی در راستای تمامیت ارضی عراق است. اما نقش، جایگاه و ویژگی های منحصر به فرد کردستان نیز نادیده گرفته نمی شود.

● حکومت منطقه ای کردستان عراق مسائل مربوط به ترکیه، کردستان ترکیه و همچنین ورود ترکیه به اتحادیه اروپا را با

چه نگاهی می نگرد؟

به اعتقاد ما مسأله کرد در ترکیه مسأله داخلی این کشور است. در راستای منافع ما نیست که وارد این مسئله شویم و نمی توانیم نقش مداخله گری را در این مسئله داشته باشیم. اما در حد توان خود در جهت کاستن از تنش های طرفین و چالش ها تلاش نموده ایم. ما معتقدیم مسأله کرد نه در کردستان ترکیه و نه در دیگر بخش های کردستان راه حل نظامی ندارد، و نمی توان در دنیای امروز چالش ها و مشکلات را با اسلحه از بین برد. راه حل مسئله کرد دموکراسی، آزادی، فضای باز و صلح است. با اسلحه جلوی خواسته های یک ملت رانه در ترکیه و نه در دیگر بخش های کردستان و نه در هیچ جای دنیای می توان گرفت. ما به عنوان حکومت منطقه ای کردستان وارد امور داخلی هیچ یک از کشورها نمی شویم اما همواره از راه حل های مسالمت آمیز حمایت می کنیم.

در مورد الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا، ما به عنوان یک همسایه کرد و مسلمان ترکیه دوست داریم که ترکیه به بخشی از اروپا تبدیل شود. زیرا این امر تحول بزرگی در منطقه خاورمیانه خواهد بود. ما نمی گوییم ورود ترکیه به اتحادیه اروپا مستقیماً بر ما تأثیرگذار خواهد بود اما طبیعی است که در راستای منافع ما و همچنین منافع همه کشورهای خاورمیانه خواهد بود.

● آیا تفاوت چشمگیری در رویکرد حکومت شما با حکومت قبلی در خصوص "نگاه به خارج" وجود دارد؟

هم من و هم کاک نجیروان بارزانی هر دو ادامه دهنده فرایندی هستیم که منطقه کردستان را در مسیر پیشرفت و ترقی قرار می دهد. استراتژی هر دو حکومت شبیه به هم است و تفاوت های زیادی در استراتژی ها وجود ندارد. در حکومت قبلی دروازه های کردستان به نحو احسن به روی دنیای خارج باز شد و وظیفه من است که همین مسیر را ادامه دهم. البته شرایط خیلی فرق کرده است و طبیعی است که شرایط و فرصت های جدید سازوکارهای جدید می طلبد که من تلاش خواهم نمود در این راستا گام بردارم.

بخش دوم

گفتگو با آقای فلاح مصطفی بکر، وزیر روابط خارجی حکومت منطقه‌ای کردستان*

آقای فلاح مصطفی بکر، متولد سال ۱۹۶۴ شهر هولیر (اربیل) می‌باشند. دارای مدرک لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه موصل در سال ۱۹۸۶ و مدرک فوق لیسانس در زمینه توسعه جهان سوم از دانشگاه باث در بریتانیا در سال ۱۹۹۵ می‌باشد یک دوره ویژه را نیز در دانشکده سیاست‌گذاری دانشگاه هاروارد آمریکا در زمینه مدیریت حکومت در سال ۲۰۰۱ گذرانده است. مدت چند سال عضو کمیته روابط خارجی پارت دموکرت کردستان بوده است و بعداً در سال ۱۹۹۶ معاون سرپرستی کمیته شد. در کابینه سوم حکومت کردستان معاونت وزارت کشاورزی، در کابینه چهارم پست وزیر امور داخلی منطقه کردستان، در کابینه پنجم و ششم سرپرست اداره روابط خارجی حکومت منطقه کردستان به وی سپرده شد.

● منطقه کردستان عراق از سال ۱۹۹۱ به بعد شاهد تحولات سیاسی زیادی بوده است، اما علی‌رغم همه این تحولات، می‌توان گفت که سال ۱۹۹۱ و سال ۲۰۰۳ مهمترین نقطه عطف‌های این منطقه چه در بعد داخلی و چه در بعد بین‌المللی بوده‌اند. شما به عنوان کسیکه سالهاست در بخش روابط خارجی منطقه کردستان مسئولیت دارید تغییر نقش داخلی و بین‌المللی منطقه کردستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ما در منطقه کردستان عراق در دو مرحله بعد از خیزش کردها در سال ۱۹۹۱ و بعد همچنین بعد از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ شاهد تحولاتی بودیم که هر دو به نوعی منجر به آزادی و خودمختاری کردها در کردستان عراق شدند. از سال ۱۹۹۱ منطقه کردستان عراق به یک منطقه و حاکمیت دوفاکتو تبدیل شد. این منطقه یک ساختار سیاسی داشت اما جامعه بین‌الملل بصورت رسمی آنرا به رسمیت نمی‌شناختند. ولی حاکمیت سیاسی در کردستان وجود داشت و در معادلات بین‌المللی (نه بصورت کاملاً رسمی) نقش داشت. از آن زمان به بعد کردستان به سوی انتخابات و تشکیل حکومت منطقه‌ای کردستان گام برداشت و با جامعه بین‌الملل ارتباط برقرار کرد، اما از لحاظ شناسایی قانونی بین‌المللی هنوز با چالش‌هایی مواجه بود. از سال ۲۰۰۳ به بعد این امر تغییر یافت، از آن زمان به بعد منطقه کردستان به عنوان یک ساختار سیاسی به "رسمیت شناخته شده" و به یک منطقه خودمختار در یک کشور فدرال تبدیل شد. و تعاملات جهانی با آن براساس همین فاکتورهای فوق بود. لذا ما از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ شاید در برخی از مسائل از قدرت و آزادی عمل بیشتری برخوردار بودیم. اما از سال ۲۰۰۳ به بعد ما به عنوان یک قدرت منطقه‌ای در یک کشور فدرال به حاکمیت پرداخته‌ایم و پیرو همان سیاست‌هایی بوده‌ایم که در بغداد برای کشور فدرال عراق طراحی می‌شوند. منطقه کردستان از سال ۲۰۰۳ به بعد در همه امور به غیر از سه حوزه اصلی وظایف حکومت فدرال شامل سیاست خارجی، دفاعی و پولی، بطور مستقل و براساس قانون اساسی منطقه کردستان و پارلمان کردستان عمل کرده است. طبق قوانین حکومت‌های فدرال، قدرت در برخی از حوزه‌ها تفکیک و در برخی از امور بطور مشترک می‌باشد، اما می‌توانم بگویم بعد از ۲۰۰۳ ما حتی از برخی آزادی‌های خود در راستای ایجاد یک حکومت قانون‌مند فدرال و دموکرات چشم‌پوشی کردیم تا به نیروی اساسی در

* بر اساس قانون اساسی عراق، منطقه‌ای کردستان اختیار ایجاد وزارت خارجه را ندارد، لذا منطقه‌ای کردستان به جای وزارت خارجه دارای «اداره‌ی روابط خارجی» است. آقای فلاح مصطفی بکر سرپرست این اداره با اختیارات وزیر است و در اکثر محافل رسمی و غیررسمی با عنوان «وزیر» خطاب می‌شود.

تصمیم‌گیری‌های حکومت مرکزی تبدیل شویم، به گونه‌ای که بتوانیم بعنوان بخشی از کشور عراق در تصمیم‌گیری‌های اساسی این کشور مشارکت داشته باشیم و در عین حال هویت مستقل و متمایز خود را نیز حفظ کنیم چرا که همه باید بپذیرند که کرد دومین ملت عمده عراق است و می‌بایست در یک چهارچوب قانونی با آن تعامل نمود. لذا اهتمام به تدوین قانونی نمودیم که منافع منطقه کردستان و عراق را در نظر گرفته و در جهت ارتقاء جایگاه منطقه کردستان و عراق باشد.

● باتوجه به گفته‌های شما، آیا می‌توان گفت که از ۲۰۰۳ به بعد حکومت منطقه‌ای کردستان بیشتر به سمت وابستگی به حکومت مرکزی پیش رفته است تا اینکه خودمختاری و آزادی‌های قبلی خود را گسترش دهد؟

نمی‌توانیم بگوییم وزنه حکومت منطقه‌ای کردستان به سمت وابستگی و یا دوری جستن از حکومت مرکزی عراق تمایل پیدا کرده است. مادر دو برنامه و یا جبهه فعالیت می‌کنیم؛ اول در جبهه کردستانی؛ که در آن براساس قانون اساسی منطقه کردستان در جهت توسعه زیرساختهای اقتصادی، فرهنگی، عمران، آموزشی، سرمایه‌گذاری و درکل توسعه فراگیر منطقه کردستان تلاش می‌نماییم. توسعه همه جانبه فرهنگی و اقتصادی تضمین کننده یک ساختار سیاسی موفق نیز خواهد بود. در همان حال، مادر جبهه عراق نیز فعال هستیم؛ در این بخش ما تلاش می‌کنیم نقش خود را در ساختار سیاسی عراق و فرایند تصمیم‌گیری‌های کلی نظام تقویت نماییم.

در راستای سیاست‌های فوق (فعالیت در دو جبهه) حکومت منطقه‌ای کردستان در نگاه خود به جهان دارای سیاست "درهای باز اقتصادی" است و می‌خواهد روابط آزاد اقتصادی با دنیای خارج داشته باشد. در این رویکرد همه کشورها چه اروپا، چه آمریکا و چه همسایگان در صورتیکه در جهت به مخاطره انداختن منافع منطقه کردستان فعالیت نکنند، مورد استقبال قرار می‌گیرند و هیچ‌گونه محدودیتی در ورود کشورها به منطقه وجود ندارد. مبنای کار در این رویکرد منافع مشترک و درک متقابل است.

ما در حال حاضر توانسته‌ایم منطقه کردستان را به یک الگو و به عنوان مرکز تولید و سرمایه‌گذاری در عراق تبدیل نمائیم. اینها همه در نوع خود موفقیت‌ها و دستاوردهای چشم‌گیری است، اما همزمان می‌خواهیم از حمایت‌های بین‌المللی از عراق نیز بی‌بهره نباشیم. در بعد دیپلماسی بین‌المللی نیز هم اکنون بیش از بیست کشور خارجی در منطقه کردستان دارای دفتر دیپلماتیک و کنسولگری با اختیارات ویژه هستند. این روند به سرعت در حال افزایش است، این بدان معنی است که کشورهای خارجی واقیت کردستان و صراحت و شفافیت سیاست‌های آن را درک نموده‌اند و درصدد ایجاد رابطه با آن می‌باشند.

● اتحادیه اروپا مدعی این است که این اتحادیه یک قدرت غیر نظامی و "هنجاری" است، بدین معنی که در سیاست‌های خود از مؤلفه‌های سخت افزارانه قدرت بهره نمی‌گیرد و به مؤلفه‌های فرهنگی و اقتصادی سیاست خارجی خود بها می‌دهد. آیا این امر درخصوص کردستان و عراق صدق می‌کند؟ حضور و نقش آفرینی اتحادیه اروپا در عراق و منطقه کردستان بیشتر در چه حوزهایی است؟

ابتدا باید بگوییم که اتحادیه اروپا در حال حاضر دفتر نمایندگی در منطقه کردستان ندارد. ما با بخش فرهنگی و

حقوقی دفتر نمایندگی اتحادیه اروپا روابط گسترده‌ای داریم. در سال ۲۰۱۱ به احتمال بسیار زیاد دفتر نمایندگی اتحادیه اروپا در منطقه کردستان نیز افتتاح خواهد شد.

پس از سال ۲۰۰۳ عراق شاهد سیل عظیمی از کمک‌های کشورهای خارجی و سازمان‌های بین‌المللی تحت عناوین کمک‌های انسان‌دوستانه، کمک‌های بازسازی، کمک‌های حقوق بشری و... بود. اما واقعیت این است که عراق به مدت طولانی تحت حاکمیت یک سیستم تمرکزگرای شدید بود که همه امور از مرکز کنترل می‌شد و این تمرکزگرایی حتی مدتها بعد از تصویب نظام فدرالی برای عراق هنوز کاملاً محو نشده است. متأسفانه کمک‌های عظیم کشورها و نهادهای بین‌المللی در چند سال اولیه پس از سقوط صدام عمدتاً به بغداد می‌رفتند و منطقه کردستان آنچنان که باید سهم زیادی در این کمک‌ها نداشت.

اتحادیه اروپا در آغاز دوران پس از صدام بیشتر حضوری سیاسی در عراق داشت، و حضور خود را در جهت حفاظت و دفاع از این نظام فدرال و دموکرات نوظهور در عراق اعلام می‌کرد. در مرحله بعد، اتحادیه اروپا در عراق حضور اقتصادی می‌یابد و کمک‌های اقتصادی خود را تحت عنوان "برنامه کمک به عراق" در چندین سال به اجرا درآورد. اما باید اذعان داشت که عمده کمک‌های اتحادیه اروپا بطور غیرمستقیم از طریق نهادهای بین‌المللی به عراق سرازیر شد نه از طریق خود اتحادیه اروپا.

در کل می‌توان گفت که اتحادیه اروپا در آغاز حضور خود در عراق پس از صدام برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی خود را برای منطقه کردستان در قالب برنامه برای عراق اعلام داشته است. اما در دو سال اخیر ارتباط ما با اتحادیه اروپا بطور مستقیم و خارج از سیاست‌های اتحادیه اروپا برای دولت مرکزی است. اتحادیه اروپا هم‌اکنون به این درک رسیده است که نیازها، چالش‌ها، فرهنگ، و اقتصاد منطقه کردستان تا حدود زیادی متمایز از حکومت بغداد است و لذا ضروری است با رویکرد جداگانه بدان نگریده شود. برای مثال اتحادیه اروپا با همکاری سازمان ملل نقش فعالی در نظارت بر انتخابات منطقه کردستان بعنوان مهمترین مؤلفه دموکراسی داشتند. در حال حاضر علاوه بر مشارکت در بخش‌های مربوط به حقوق بشری، اروپایی‌ها در بخش‌های دانشگاهی، ایجاد مدارس اروپایی در کردستان، عمران، نفت، گاز و... در منطقه کردستان فعالیت دارند. ما ادعا نداریم که دارای یک حکومت بی‌نقص و کاملاً دموکرات و پیشرفته هستیم، اما بی‌گمان از لحاظ ساختارهای دموکراتیک و فرایند توسعه بسیار جلوتر از دیگر مناطق عراق هستیم. اما این ادعا را داریم که در یک مسیر درست حرکت می‌کنیم تا کمبودها و ضعف‌ها را جبران نمائیم. حکومت منطقه‌ای کردستان عراق تلاش دارد در همه امور از جمله آزادی‌های مدنی، زنان، اقلیت‌ها، حقوق بشر، عمران و آبادانی و توسعه زیرساخت‌ها و... در همه بخش‌ها به نماد یک حکومت موفق تبدیل شود. ما ضعف‌های خود را قبول داریم اما باید اذعان کرد که تغییر از یک سیستم دیکتاتوری و تمرکزگرا به یک سیستم دموکرات و فدرال تحولی زمان‌بر است، هرچند منطقه کردستان قبل از ۲۰۰۳ هم خودمختار بوده است اما منطقه کردستان نمی‌توانست قوانین عراق را کاملاً فسخ کند، می‌توانست قوانینی را که علیه منطقه کردستان بود اجرا نکند، با توجه به اینکه قانون جایگزینی وجود نداشت نمی‌توانست همه قوانین عراق را فسخ نماید. پس طبیعتاً محدودیت‌های داخلی و بین‌المللی در عراق دوران صدام بر منطقه کردستان هم تأثیرگذاری داشت. اما پس از سال ۲۰۰۳ منطقه کردستان بطور قانونی در ساختار عراق فدرال خود دارای قوانین داخلی برای منطقه

تحت حاکمیت خود می باشد.

● عمده فعالیت های اتحادیه اروپا یا کشورهای اروپایی در منطقه کردستان در چه حوزه هایی است ؟

همانطور که قبلاً اشاره کردم کمک های اقتصادی اتحادیه اروپا در قالب عراق بوده و کردستان با توجه به شرایط و نیاز خود سهم دریافت می کند. اما باید اذعان داشت که با توجه به رشد و توسعه بیشتر منطقه کردستان نسبت به سایر مناطق عراق، میزان این کمک ها (چه از سوی اتحادیه اروپا و چه دیگر کشورها) چندان قابل توجه نبوده است. می توان گفت که فعالیت کشورهای عضو اتحادیه اروپا در کردستان بیشتر از فعالیت های خود اتحادیه اروپاست. کشورهای عضو اتحادیه اروپا در حال حاضر در بخش های عمران، انرژی، علمی و آموزشی، فعال هستند.

● یکی از اهداف سیاست خارجی اتحادیه اروپا در خاورمیانه "تعدیل" بازیگران منطقه ای است، منطقه کردستان عراق هم بستری است که تقریباً همه بازیگران منطقه ای و بین المللی مجال حضور در آن را دارند. آیا این هدف سیاست خارجی اتحادیه اروپا و همچنین حضور فرهنگی اقتصادی آن در منطقه کردستان از نظر همسایگان کردستان به عنوان فرصت نگر بسته می شود یا تهدید ؟

همانطور که شما هم اشاره کردید، منطقه کردستان درهای خود را به روی جهان باز کرده است. می توان گفت که منطقه کردستان تنها منطقه عراق است که سکولاریزم در آن غالب است و همه ادیان، فرهنگ ها، اقوام بطور آزادانه در آن زندگی کرده و با همدیگر آزادانه تعامل دارند. مردم منطقه کردستان به این درک رسیده اند که تا هنگامی که زندگی آنها بر اساس موازین انسانی، احترام به حقوق همدیگر و درک متقابل باشد زندگی آرام، مرفه و پر باری خواهند داشت. حکومت منطقه ای کردستان نیز همه ادیان، مذاهب و ملیت های داخل حاکمیت خود را از یک موضع می نگرد، به گونه ای که بسیاری از مجامع و محافل بین المللی هم بدین امر اذعان دارند، و این یکی از افتخارات حکومت منطقه ای کردستان است. اتحادیه اروپا، بر اساس این افتخارات حقوق بشری و دموکراتیک در کردستان، حکومت منطقه ای کردستان را الگو و نمونه موفق برای آینده عراق و حتی خاورمیانه می داند که در آن با وجود تفاوت های قومی و مذهبی فرایندهای سیاسی بطور دموکراتیک پیش می روند.

ما معتقد نیستیم که حضور اتحادیه اروپا و دیگر بازیگران بین المللی به عنوان یک تهدید برای همسایگان منطقه کردستان تلقی شود و تأثیر منفی بر آن کشورها داشته باشد. ما در منطقه خاورمیانه، یا حداقل با کشورهای همسایه خود می توانیم اتحادیه اروپا را الگوی همکاری ها و تعاملات سیاسی خود قرار دهیم. اتحادیه ای که در آن ۲۷ کشور با زبان، مذهب و ویژگی های ملی متفاوت برای منافع بیشتر با هم در یک اتحادیه گرد آمده اند و همکاری می کنند. پس اگر همسایگان ما درک و بینش درستی از شرایط تعاملات سیاسی و اقتصادی جهان امروز داشته باشند نباید نه حضور اتحادیه اروپا و نه هیچ قدرت دیگری را در کردستان به عنوان تهدید علیه خود تلقی نمایند. علاوه بر آن، ما هم نمی خواهیم منطقه کردستان و یا عراق منشأ تهدید علیه همسایگانمان باشد. عراق دوره صدام منشأ تهدید علیه همسایگان و جامعه جهانی بود. اما کشوری که نتواند در کنار پیشرفت اقتصادی مبانی دموکراتیک و حقوق بشری را رعایت کند نمی تواند

افق روشنی حتی در زمینه اقتصادی خود داشته باشد. برای مثال اگر به تاریخ عراق نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که عراق دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پیشرفته‌تر از عراق کنونی بود، اما در نتیجه جنگ، سیاست‌های نادرست، غیردموکراتیک و ضدانسانی (توسعه اقتصادی و عدم توسعه سیاسی دوران حزب بعث در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی) حتی نتوانست توسعه اقتصادی مستمری هم داشته باشد.

● یکی از مسائلی که امروزه بسیار در محافل رسانه‌ای جهان و منطقه مطرح می‌شود مسئله حضور منطقه کردستان در پروژه انتقال گاز ناباکو است که قرار است گاز مناطق دریای خزر را به اتحادیه اروپا انتقال دهد. حضور منطقه کردستان در این پروژه به چه صورت خواهد بود و هم‌اکنون منطقه کردستان با چه چالش‌هایی در این خصوص مواجه است؟

کردستان عراق و همچنین منطقه کردستان سرشار از منابع طبیعی نفت و گاز است. قبلاً از این ذخایر خاک کردستان برای خرید تسلیحات علیه خود کردها و ناامنی منطقه استفاده می‌شد. اما ما می‌خواهیم از این منابع به‌منظور عمران، آبادانی و پیشرفت بهره بگیریم. منطقه کردستان می‌خواهد در پروژه ناباکو جهت صدور گاز طبیعی به اتحادیه اروپا مشارکت داشته باشد. هم‌اکنون با یک سری سیاست‌های کلی در خصوص انرژی و منابع طبیعی در حال گفتگو با طرف‌های مربوطه همچون دولت مرکزی عراق، ترکیه و اتحادیه اروپا هستیم. حضور منطقه کردستان در پروژه ناباکو یکی از برگ‌های برنده‌ای است که حکومت منطقه‌ای کردستان در آینده در اختیار خواهد داشت.

چالش بسیار خاصی نداریم. پروژه ناباکو پروژه بزرگی است و طبیعی است که مشارکت در آن، نه تنها برای ما بلکه برای هر بازیگر دیگری، چالش‌های به‌همراه دارد. برخی مشکلات نه‌چندان بزرگ در خصوص چگونگی استخراج و صدور گاز به ناباکو با حکومت مرکزی عراق داریم که درصدد حل آنها هستیم. اگر همه طرفین در ناباکو به این درک برسند که حضور در این پروژه یک بازی برد-برد خواهد بود، چالشی غیرقابل حل وجود نخواهد داشت.

هویت و خود در تجربه‌ی جنوب کردستان در گفتگو با ری‌بوار سیویلی

ری‌بوار سیویلی متولد سال ۱۹۶۸ سلیمانیه‌ی کردستان، در سال ۱۹۸۵ از طریق ایران به اروپا پناهنده گشته و بعد از ۱۳ سال زندگی در دانمارک و کسب درجه کارشناسی ارشد فلسفه از دانشگاه "روسکیله" در سال ۲۰۰۰ به کردستان باز گشته است. تاکنون کتابهای فراوانی را همچون "جهان اشیا کوچک"، "ملت و حکایت"، "ترس از فلسفه"، "دکارت و عقل‌باوری"، "پیر بوردیو"، جامعه‌شناسی فلسفی و... را به رشته تحریر درآورده است. علاوه بر تخصص حرفه‌ای وی در فلسفه، وی به ترجمه‌ی رمان و شعر نیز مبادرت ورزیده است. سیویلی اکنون رئیس دپارتمان فلسفه در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه صلاح الدین می‌باشد. تاکنون مصاحبه‌ها و نوشته‌هایی از این نویسنده در نشریات فارسی منتشر گردیده است.

روژه‌ش: با مبنا قرار دادن هویت و مسئله‌ی هویت، ایدئولوژی در جایگاه یک دیسکورس گشاده - نه در معنای مارکسیستی آن و نیز نه بر بستر سیاسی موجود در کردستان - تا چه میزان در تاسیس هویت موثر می‌باشد؟

اگر مسئله‌ی هویت را نه در چارچوبی مرزبندی شده، بلکه در جایگاهی سیال و نامتناهی قرار دهیم، خود (self) از این طریق هم به تاسیس‌اش مبادرت می‌ورزد و هم از این طریق با دیگران ارتباط برقرار می‌نماید؛ بدون آن که از استقلال و اصالت و منحصر بفرد بودن‌اش چشم‌پوشی نماید. در جنوب کردستان نه در سالهای بعد از خیزش و نیز نه فروپاشی رژیم بعث ما از هیچ‌گونه پروژه‌ی سیاسی برای مذاقه در مسئله‌ی هویت برخوردار نبوده‌ایم. در اینجا نگرشی

چهارچوب بندی شده و واکنشی در ارتباط با مسئله‌ی هویت حضور دارد که بنظر می‌رسد بازتاب ایدئولوژی ناسیونالیسم و حامل همان قالبی باشد که عناصر ناسیونالیستی ما را در برابر عناصر ناسیونالیستی دیگران به نمایش می‌گذارد. از این منظر، توانایی ابداع و ایفای نقش اصیل ما به سطوحی پایین و حماسی تقلیل پیدا کرده و درک ما از خود تا اندازه‌ای دچار محدودیت گشته تا جایی که سعی می‌نماییم که در سطوح درونی راهی برای توجیه کمبودها و نواقص خود با فرافکنی آن به ستمکاری و ظلم دیگران بیابیم. بدین صورت که بر مبنای چنین درکی در جنوب، (ما) ی کردی هنگامی خود را به یاد می‌آورد که دیگری در برابرش قد علم نموده باشد، یا وی را مورد تهاجم، توپ باران یا با تجاوز به مرزها و مورد تمسخر قرار داده باشد. در چنین موقعیت‌هایی است که (ما) از موجودیت خود خبردار گشته و واکنش نشان می‌دهد، اما این واکنش لزوماً به عملی ابداعي و مبتنی بر آفرینش در راستای به نمایش گذاردن خودیت و استقلال‌اش منتهی نخواهد گردید، تا جایی که حتی یا حتی بلحاظ فکری نیز بتواند به ابداع بپردازد.

در معنایی دیگر، منظری را که تجربه‌ی جنوب کردستان بطریق سیاسی برای مسئله‌ی هویت آشکار نموده است حاکی از نگاهی صورتگرا، واکنشی، ساده و مناسبی است. هویت کرد یا انسان در این نگره به مجموعه‌ای از شعارهای حماسی، رادیکال و مناسب گونه (کارناوالی)، که توسط آنها عامه به واکنش واداشته می‌شود یا وادار به این یا اقداماتی دیگر می‌شود، محدود گردیده است. در این نگره چندان که برای هویت در جایگاه اجتماع تفکرات تقلیدی و رسومات و احیای فرهنگ قبیله و عشیره و طایفه اهتمام ورزیده می‌شود برای هویت مبتنی بر موقعیت مستقل برای خود، فردیت و آفرینش‌گری جایگاهی در نظر گرفته نمی‌شود، بازتاب چنین درکی از هویت را می‌توان در فستیوال‌ها و مناسبت‌های مختلفی دید که اعضای این عشیره یا قبیله یا نوادگان فلان شخص آن را با اجازه و امکانات مالی گروه‌های سیاسی حاکم بر پای می‌دارند. چنین نگره‌ای به هویت را در موسیقی، معماری، شهرسازی و حتی رسانه‌ها نیز می‌توان دید، مزید بر این موارد تاسیس چندین دانشگاه و مرکز آموزشی رانیز می‌توان خاطر نشان ساخت که چیز دندان‌گیری را در ارتباط با کرد، آموزش تاریخ و تجربه‌ی تراژیک آن تدریس نکرده و حکومت منطقه‌ای کردستان نیز مجوز چنین مراکز را مشروط به رعایت و در نظر داشتن این موارد ننموده است. برای مثال در وزارت اوقاف و امور دینی هیاتی برای تالیف کتب درسی اسلامی تشکیل گردیده بود و از قرار مسموع حتی یک کلمه در ارتباط با کرد در این کتابها نیامده بود. حتی شهرداری به هنگام اعطای مجوز ساخت ساختمان، مجتمع‌های تجاری و پاساژ بلحاظ نامگذاری و تبلیغات و... هیچ شرطی را جهت مد نظر داشتن زبان کردی، جغرافیای کردستان یا استفاده از سمبل‌های کردی، لباس ملی کردی، و حتی هنر کردستانی برای کارفرمایان مقرر نمی‌دارد. در تعداد بسیار قلیلی از موسسات ماهمچون؛ فرودگاه، ریاست کردستان، پارلمان، کابینه‌ی وزرا و در اکثریت ساختمان‌های متعلق به مسئولین بلند پایه، هتل‌ها و دیگر اماکن عمومی هنر و صنایع دستی کردی را می‌توان دید که دیوارها را مزین ساخته باشند. قاطعانه می‌توانم اذعان داشته باشم کودک کردی که در سوئد مشغول به تحصیل می‌باشد بیشتر از کودکان منطقه‌ی کردستان در ارتباط با کردیت و انسانیت خود آموزش می‌بیند. در این راستا می‌توان گفت مسئله‌ی هویت، به معنای هویت کردی، انسانی و خود (self)، در معرض تهدید فراوانی قرار گرفته و وجود هویتی گشاده و سیال در دیسکورس سیاسی، اداری و علمی در وضعی مفرط به سر می‌برد. عده‌ای آشکارا سرود ملی کرد و پرچم آن را مورد تمسخر قرار می‌دهند، و آنچه رانیز که در دیسکورس سیاسی احزاب و سازمانهایشان

در ارتباط با میهن در می‌یابیم، مسئله‌ای ایدئولوژیک و امری تکراری است که توان تجمع و بسیج مردم کردستان را ندارد.

روژه‌ش: دیگری در تاسیس هویت دارای چه جایگاهی است؟

در نزد من اصطلاح دیگری، اصطلاحی است تماماً فلسفی و از گذشته‌ای چینی و هندی برخوردار است و می‌توان آن را در متدهای تفکری بودیزم و ژن‌باوری مشاهده نمود. این مسئله در فلسفه‌ی یونانی قبل از سقراط نیز احیا می‌شود و بعدها در فلسفه‌ی مدرن غرب نیز خود را به نمایش می‌گذارد، خصوصاً در فرانسه و در نزد کسانی چون پل ریکور و امانوئل لوی‌ناس و حتی دریدا، که معانی مدرن آن تثبیت می‌گردد. در این سنت، دیگری درک عمیقی است از وجود، که شامل طبیعت، جاندار و بی‌جان و جهان فیزیک و متافیزیک را نیز شامل می‌شود؛ که آدمی نیز در این میانه از جایگاه مختص به خود برخوردار است. با در نظر داشتن چنین پیشینه‌ای از مفهوم "دیگری" ما کردها در جنوب کردستان، همچنانکه بخش اعظم هویت‌مان از نظر ما در غیاب به سر برده و به هیچ وجه برجسته نگردیده است و در عین حال هویت‌های محلی و لوکالی در کانون قرار گرفته‌اند، بهمین میزان نیز "دیگری" ما، در چارچوبی دوستانه، و مجاور از شناساندن خود به ما با داشته‌اند تا خصلت‌های انسانی ما برجسته‌تر شوند. وجود "ما" در گستره‌ی جغرافیایی که حاصل کشمکش‌های تاریخی انباشته شده، امپراتوریهای جنگجوی و مذاهب گوناگون همواره مانعی بوده است تا دیگران در چارچوبی آشتی طلبانه و صلح‌آمیز به "دیگر"ی ما تبدیل شوند. بر همین مبناست که در طول تاریخ و حداقل از ابتدای قرن بیستم تا به کنون که در راه شناختن تلاش داشته‌ایم، کسانی که میبایستی "دیگری"های ما می‌شدند بمثابة دشمن و اغیار با ما رفتار نموده‌اند. تعامل و ارتباط دوستانه‌ی دیگران برای ما امری نادر بوده و دلیل آن را نیز به درک غرورآمیز و نگاه از بالای ملت‌هایی انتساب می‌دهم که در جوار ما و با ما زیسته‌اند. حتی در دوره‌ی کنونی نیز خیره سری سیاسی و مذهبی این ملت‌ها حاصل بازتاب همان درک غرورآمیز و ناریسمی است که اکنون می‌توان آن را در اقداماتی از تجاوزهای مرزی، بمباران روستا نشینان، حملات نظامی، صادرات کالاهای اکسپایر گرفته تا از بین بردن امنیت منطقه دید. در این ارتباط اگر نسل کنونی را در برابر این پرسش قرار دهیم که دیگری در تاسیس هویت ما چه نقش مثبتی را ایفا کرده است بدون شک جواب این نسل منفی خواهد بود. به همین علت پاسخ این سوال اندکی دشوار خواهد بود و احتمالاً تا زمانی که پروسه‌ی دموکراتیزه شدن سیستم‌های بسته و سکولاریزه شدن و حقوق مدنی فرد-ها در جوامع همسایه‌ی ما تثبیت نگردند و ملت‌های اطراف ما در ارتباط با کرد بودن و انسان بودن ما رفتارهای انسانی‌تر و معتدل‌تری را در پیش نگیرند - که این امر نیز به نوبت خود فرصتی را ایجاد نماید که "دیگر"ی، بمثابة آئینه‌ی شناخت ما دیده شود - براین باورم از نقش مثبتی برخوردار نبوده است. این امر نیز تنها راه جامعه‌ی ما و اجتماعات اطراف ماست تا با فرصت آفرینی همانی باشیم که خواهان آئیم و نه آئی که آنها (دیگری) خواهان آنند. چرا که اگر ما نتوانیم به قدرتمند نمودن هویت خودمان مبادرت ورزیده و بر خود متکی باشیم همواره دیگران در جایگاه یک غیر و دشمن به ذهن متبادر می‌شوند. برعکس آن نیز، نگاه انسانی ملت‌هایی چون عرب، ترک و فارس در برابر این تجربه‌ی کردستان باعث می‌گردد که کردها نیز هویت خود را بر مبنای امری طبیعی و مختص به خود و نه صرفاً در مقام امری واکنشی و در برابر "دیگر"ان -ی که به مقابله با آنها برخاسته‌اند تاسیس نمایند. بر همین مبناست که هیچ امری غیر از ترویج آشتی (تسامح و تولرانس)، مدارا

و زندگی مشترک و احترام به تمایزات یکدیگر برای آینده‌ی کردها و فارس‌ها و اعراب و ترک‌ها و دیگر ملیت‌ها و مذاهب منطقه مهم‌تر نمی‌باشد. تنها در این رابطه است که "دیگر" -ی می‌تواند توانایی‌های من و ما را برای ابداع و خودآفرینی شکوفاتر ساخته و من نیز چشم دیدن زیبایی و شکوه و اعتبار دیگری را داشته باشم.

روژه‌ش: "خود" در کنش و واکنش با دیگری می‌تواند دچار چه تحولاتی گردیده و چه اثراتی را پذیرا باشد؟

به درازای تاریخ آگاهی، لحظه‌ای نبوده است که "خود" (self) دچار تغییر و تطوری گردد بدون آنکه خارج از مدار ارتباطات مستقیم با "دیگر"ی بوده باشد. شما به ارتباط انسان و طبیعت و تغییر فصول و تاثیرات متقابل بین آنها بنگرید. انسان در ارتباط با دیگری، مثلاً طبیعت، روایت، تقلید، موسیقی و رقص را فرا گرفته است، فلسفه نیز نتیجه‌ی دیگر این ارتباط آدمی است که طی آن به "دیگر"ی فکر می‌نماید خاصه آن هنگام که اولین معنای "دیگر"ی می‌تواند طبیعت، آب و تغییر فصول به شمار آید. بر همین اساس در عرصه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نیز، وجود و تاسیس خود و اثبات کردن خود، همیشه منوط به وجود و حضور دیگری بوده است، "دیگر"ی برای "خود" در جایگاه آینه‌ای است که تا بی‌نهایت این دو به انعکاس همدیگر می‌پردازند؛ "دیگر"ی همیشه نقطه‌ی مقایسه‌ای است برای خود تا هم به تاسیس هویت پرداخته و هم برای شناخت تمایزاتش با خود آن را در اختیار داشته باشد. "ما" بدون "دیگر"ان، خالی از هرگونه معنایی بوده، همانگونه که خارج از حیطه‌ی اجتماع توان یافتن فردیت خود را نداریم بدینگونه بدون دیگری توان یافتن "خود" را نیز نخواهیم داشت. اما اگر "دیگر"ی بر تمایزات "ما" صحنه نگذارد، می‌تواند با استفاده از طرق بسیار ستمکارانه و تاسیس هم هویت "ما" را در خود اسیمبله نماید یا "ما" را به موجودی جنگجو، غیر و دشمن مبدل نماید. بر همین مبناست که هیچ تغییری در رفتار و تعقل "خود" اگر بدون دیگری باشد ممکن نخواهد بود.

روژه‌ش: از نگاه شما، و با قرائتی گذرا، مفهوم "خود" (self)، در دیسکورس ناسیونالیسم و هویت کردی در جنوب

کردستان تا به کنون دچار چه تغییراتی گشته و چه مراحل گسستی را طی نموده است؟

اگر با نگاهی کلی و از منظری تاریخی در پی پاسخ به این پرسش باشیم می‌توان گفت: با تاسیس دولت عراق در دهه‌ی بیست "خود" کردی مورد تهدید جداگانه‌ای قرار می‌گیرد که تا به کنون نیز با این تهدیدات دست به یقه بوده است؛ به همین علت نیز بوده است که تا به کنون این خود نتوانسته است به تاسیس "خود" به شیوه‌ای تمام و کامل مبادرت ورزد؛ چرا که بخشی از ضعف "خود" با ستمکاری و هژمونیک بودن دیگری در ارتباط است که به ساخت چارچوبی مختص به خود اقدام ورزیده و خارج از این چارچوب وی را تنبیه می‌نماید. بر همین اساس "خود" کرد در سایه‌ی رژیم و حکومت‌های پی در پی عراقی، و بلحاظ سیاسی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی بصورت مداوم یک "خود" تنبیه شده به حساب آمده است. اما بنظر من بزرگترین تهدید در دوره‌ی بعث و طی چند مرحله بوده است، مقطع اول؛ تعریب یا عرب کردن بود، دومین مقطع "دیگر"ی کردن و سومین مقطع تبدیل به دشمن کردن بود. در هر کدام از این مقاطع که آن‌ها را (در قفس آهنین: یا چرا دوباره عراقی شوم؟ ۲۰۰۳) به دقت توضیح داده‌ام "خود" کردی در معرض تهدید و امحای نژادی واقع گردیده، بیگانه قلمداد گشته و در نهایت جهت ایجاد زمینه‌ی ژنوساید به دشمن تبدیل گشته است. از اینرو

بر این باورم که بعضی‌ها رژیم‌ی به تمام عقلانی بودند و از تکنولوژی جنگ نیز که یکی از مصادیق و نمونه‌های عقل‌باوری است به تمامی متنفع شده بودند. در هر کدام از این مقاطع "خود" کردی چه در زندگی واقعی خود و نیز چه در دیسکورس ناسیونالیستی‌اش دچار تغییری عمده گردیده است، اما نمی‌توانم اذعان نمایم که دچار گسست گردیده است. آنچه را می‌بینم و به نظرم مثبت جلوه می‌کند این مسئله است که بعضی‌ها در هر کدام از مقاطع رفتار کردن و تفکرشان در باب جاننداری به عنوان کرد، این جاندار را ناچار و تشویق به جستجوی هر چه بیشتر "خود" و تبدیل آن به "خود" نموده‌اند. تا جایی که در خیزش سال ۱۹۹۱ این "خود" برای اولین بار در برابر این رژیم و با چنین گستردگی‌ای زبان باز کرده و از نو متولد می‌شود. بر همین اساس، خیزش به هنگام لحظه، و رخداد خیزش، لحظه‌ای بسیار مهم تلقی می‌گردند. اما همان امری که "خود" کردی در جریان خیزش و بر آن مبنا در صدد افاده‌ی خود برآمده است در تجربه‌ی نزدیک به بیست ساله‌ی حکومت اقلیم کردستان بصورت پیوسته در عقب نشینی بوده است. در خلال سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ در ادبیات حکومت منطقه‌ای کردستان و دیگر احزاب کردستانی بندرت از کلمه‌ی بعث یا رژیم استفاده می‌گردید و تنها حکومت مرکزی مورد استفاده قرار می‌رفت. من شخصا و بعد از سال ۲۰۰۰ طی مقالاتی که در روزنامه‌ی "برایه‌تی" یا "کردستانی نوی" از چنین ادبیاتی استفاده می‌کردم، در آنها به تغییر اصطلاح رژیم بعث می‌پرداختند و از اصطلاح حکومت مرکزی استفاده می‌نمودند. چنین شرم و ترسی هیچگاه با فریاد و ضجه‌های مملو از آزار "خود" کردی در جریان خیزش شباهتی ندارد. اکنون نیز "خود" کردی روی بسوی پراکندگی و آشفتگی هویتی میل نموده است و ناامیدی و یاس در این رابطه پدیده‌ای شایع به شمار می‌آید. دیسکورس ناسیونالیستی احزاب در عقب نشینی بوده و اپوزیسیون واقعی نیز ایجاد نگردیده است تا توان بازتولید هویت معاصر و امروزی را داشته باشد. برای این موارد مثال‌های فراوانی در دست است؛ اما من بر این باورم که اگر با چنین ترتیبی امور به پیش رود "خود" کرد به جایی سوق داده خواهد شد که در میان مسائل پیش پا افتاده و مصرف‌گرایی بدون مانع خود را از یاد خواهد برد. در این صورت لزومی در کار نخواهد بود تا هیچ کس با توپ باران مرزها و و لشکرکشی به تهدیدمان بپردازد. چرا که در اینجا ما در قبال هیچ کدام از رفتارهای نامتمدنانه‌ی دیگران مقاومتی از خود نشان نداده و در خانه‌ی خود و در مقابل چشم‌هایمان؛ با قبول ظلم راه را برای زدودن فرهنگ و هویتمان مهیا نموده‌ایم.

روژه ش: اجازه بدهید سوالها را کمی انضمامی تر نماییم؛ با در نظر گرفتن پاسخ شما و مبنا قرار دادن جنوب کردستان،

روایت ملت قبل از سال ۲۰۰۳ و بعد از آن دچار چه تمایزاتی گردیده است؟

تا قبل از سال ۲۰۰۳ مفهوم ملت معنایی قریب به همان مفهومی داشت که ما اکنون در ارتباط با هویت و تمایزات در مورد آن بحث نمودیم. با فروپاشی بعث و ورود آمریکایی‌ها و عراقی کردن و عراقی شدن مجدد رهبران سیاسی کرد، مسئله‌ی هویت و درک "خود" (self) دچار تشتت و آشفتگی گشته است. در انتخاباتی که در سال ۲۰۰۴ و از سوی جنبش رفاندوم انجام گردید سوالی با چنین مضمونی پرسیده می‌شد: آیا خواهان جدایی منطقه‌ی کردستان از عراق هستید؟ بیشتر از نود درصد پاسخ دهندگان به این پرسش جواب مثبت دادند. چنین پاسخی در بردارنده‌ی درک "ما" و هویت "ما" در برابر "دیگر"ی است، در آن دوره، در آن هنگام رهبران کرد به عکس چنین خواستی تصمیم گرفته و در

بغداد به احیای مجدد حکومت نحیف و ارتش مضمحل شده‌ی آن پرداختند. بدینگونه "ما" به بخشی از "دیگری" پیشین خود تبدیل گشتیم. از آن زمان تا کنون ما دوباره به همان عراقی‌ای تبدیل شده‌ایم که هشتاد سال بود حکومت‌هایش کردستان را به اشغال خود درآورده بودند. متعاقبا با وعده‌های سرخرمن آمریکاییان به ما، "خود" کردی ما را در راستای جستجوی هویت‌مان تضعیف، درمانده و سست نمود تا جایی که آن را مجبور به شناسایی و تعریف خود در جایگاه یک عراقی نمودند. اکنون نیز کردها و جامعه‌ی کردستان با رهبران سنی و شیعی عراقی دچار همان منازعاتی گردیده‌است که در دوره‌ی یعنی‌ها و با ناسیونالیست‌های عرب و سنی مذهب در بغداد با آن دست و پنجه نرم می‌کردند. این گفته نیز که یعنی‌ها با ارتش و حکومت جدید عراقی و تنها با دیپلماسی به جنگ با ما مبادرت می‌ورزند چندان گفته‌ی واقعی و حقیقی نیست، چرا که حکومت جدید نیز ارتش عراق را در مرز نواحی محل مناقشه‌ی کردها به حالت جنگی درآورده‌است. چنین مسائلی باعث گردیده‌است که دیگری ما پیوسته در تغییر جایگاه برآید، اما در این میان تنها نکته‌ای که ثابت و بدون تغییر باقی خواهد ماند این نکته است که، مهم نیست که چه کسی و کجا "دیگر"ی کردها در عراق می‌باشد، مسئله اینست که این "دیگر"ی کردها را همواره به مثابه یک تهدید و نه یک شریک یا هم‌پیمان و یک عراقی که خواهان صلح و زندگی مشترک و دارای حقوق باشد تصور می‌کند.

روژه‌ف: ورود سرمایه و عادت گرفتن به شیوه‌ی مصرف سرمایه‌داری در جنوب کردستان "خود" (self) کردی را دچار چه تطوراتی نموده است؟

در بعد آموزش و پرورش بسیار عقب مانده‌تر گشته‌ایم و به نسبت گذشته بسیار کودن‌تر و نادان‌تر! همانگونه که اطلاع‌دارید سیستم آموزشی از تاثیر به سزایی در تاسیس "خود" در انسان برخوردار است، بر همین مبنا اگر اذعان داشته باشم که در سیستم آموزش کنونی حکومت منطقه‌ای کردستان هیچ درکی از "خود" وجود ندارد دچار اشتباه یا افراط نشده‌ام. از سوی دیگر شیوه‌ی زندگی (ستایل زندگی) مصرفی کنونی تاثیر به سزایی در تضعیف بعد معنایی و روحی ما داشته و مزیدی بر فقر زبان و درون این انسان بوده‌است. ثروت و سرمایه‌ی کنونی جامعه‌ی ما هیچگاه نتوانسته‌است به عاملی برای رنسانس روحی و وجدانی ما تبدیل گردد. روز به روز بر شمار بازرگانان صاحب سرمایه و یک شبه‌ی ما افزوده می‌شود، اما بدون وجود پشتوانه‌ی سرمایه‌ی سمبلیک و اجتماعی، زبان زندگی روزمره‌ی خانواده‌ها مملو از کلمات بیگانه و غیر است؛ ارتباط فرزندان و مادران و پدرها سرد و خالی از معنا گشته است؛ روز به روز سالخورده‌گان و بازنشستگان بیشتر مارژینال و حاشیه‌نشین می‌گردند. زندگی مصرفی در جامعه‌ی ما تلاش برای پرورش و بازتولید "خود" را غیر ممکن و پاسیف نموده‌است، سیاست کنونی که در جریان است چنین ایده‌ای را به ذهن عامه تزریق نموده است که همگی به ناگاه می‌توانند ره صد ساله را یک شبه طی نمایند. نیروی کار و توانایی‌های نخبگان جامعه‌ی ما در رشته‌های مهندسی و تکنیکی و حرفه‌ای از سوی شرکت‌های بزرگی چون آسیاسل و کورک تلکوم و شرکت‌های فروش نفت از نهادها و موسسات خدماتی و حکومتی دور نگاه داشته شده و عامه‌ی مردم توان استفاده از خدمات آنها را ندارند. زندگی عاطفی مان با تهدیدات جدی رو به رو مانده‌است؛ کاهش ازدواج‌های دائمی، میزان بالای طلاق و کاهش میزان اعتماد به جنس مخالف، از این دست مسائل است؛ و در این میان یافتن زوج مخالف نیز بسیار دشوار و آشفته گردیده

است. ارتباطات آزاد جنسی به مد تبدیل گشته، سنت خواهی تقلیدی احیا گشته، فشار دینی و خشونت علیه جوانان روی به ازدیاد نهاده است. در سایه‌ی آزادی نسبی کنونی نیز رسانه‌ها با تحریف واقعیات پای گرفته و فقط به عوامفریبی و تخریب شخصیت مبادرت می‌ورزند. دموگرافی شهرها تغییر یافته، معماری بدون تناسب به تغییر سیمای شهرها انجامیده و آثار و اماکن تاریخی در حال تخریب و روی به مرگ می‌باشند، مهاجرت جوانان به خارج ادامه دارد، باندهای قاچاق و آدم ربایی و تقلب به فعالیت می‌پردازند. اقتصاد روستاها ویران گشته است. اگر خلاصه نمایم؛ خود بودن در چنین فضایی در شرایطی آشفته و سرگردان بوده و سیستم کنونی نیز برای آینده‌ی هویت و خود از هیچ ایده و تلاشی برخوردار نیست.

روژه‌ش: دانشگاه در جایگاه یک نهاد مدرن در ارتباط با تاسیس یک "خود" جدید (new self) چه گونه واکنش نشان

داده است؟

وزارت آموزش عالی و دانشگاهها تنها بلحاظ اسمی، یک موسسه‌ی مدرن به شمار می‌روند در حالی که از تفکر و اندیشه‌ی مدرن بسیار دورند. با قاطعیت می‌توانم بگویم بخش زیادی از عقلانیت موجود در دانشگاههای منطقه‌ی کردستان از مفهوم "خود" و هویت به تمامی بدون اطلاع می‌باشند. اصلا در دانشگاههای ما لحظه‌ی کنونی یک پایان نامه در هیچ یک از مقاطع لیسانس، کارشناسی ارشد یا دکتری در ارتباط با شخصیت، هویت یا سایر موضوعات مرتبط با این موضوعات تالیف نگشته است و در صورت وجود چنین تالیفاتی نیز آنچنان ضعیف می‌باشد که توان هیچ گونه تاثیرگذاری‌ای را نخواهد داشت. برعکس، به دلیل بازتولید اخلاق رایج اجتماعی و دینی در دانشگاهها، به دلیل آمادگی برای کنترل قدرتمند اجتماعی در مدیریت دانشگاهها، این نهادهای مدرن به مکانی تبدیل شده‌اند که در آنها "خود" و هویت فردی تحت فشار شدیدی واقع گشته‌اند، از آزادی نسبی‌ای که در خانه‌ها برای دانشجویان مهیاست در دانشگاهها خبری نیست.

روژه‌ش: در این میان زبان در جایگاه فاکتور اصلی از نقش مهمی در ایجاد هویت برخوردار است، از سال ۲۰۰۳ تا کنون

دو استاندارد بودن زبان کردی چه تاثیری بر مسئله هویت گذاشته است؟

من متخصص زبان نیستم و اظهاراتم در این رابطه را باید اظهار نظر شخصی قلمداد کرد، ارتباط جوهری "زبان" (language) و "هویت" (identity) و "خود" (self) امری حاشا ناپذیر است؛ چرا که نه خارج از "خود"یت ما زبانی وجود دارد و خارج از زبان نیز "خود" -ی تاسیس نمی‌گردد، زبان و خود نیز هیچگاه و مفهوم ترنسدنتال و متافیزیک نبوده و ایجاد شده‌ی واقعیت انسان می‌باشند. بر این مبنا زبان همواره، زبان "خود" -ی است جوای تاسیس و ساخت هویت خود و در میان واقعیتی که آدمی در آن زیسته و در تنازع بقا به سر می‌برد. من در سطح زندگی روزمره، شخصا چند زبانی و دیالکتی را ثمر بخش تر قلمداد می‌کنم. چرا که دلیل اصلی این تعدد را به طبیعت جغرافیایی و ستایل زندگی نواحی مختلف انتساب می‌دهم، منطقه‌ی کردستان به لحاظ تعدد و تمایز و تکثر، سرزمینی نادر و غنی به شمار می‌آید، وجود ادیان و مذاهب گونه گون، فرهنگ و تمدنهای متمایز، زبان و لهجه و زیر لهجه‌های گوناگون و اتنیکهای متمایز،

همگی آنها نتایج گوناگونی را نیز داشته‌اند که در سطوح ذهنی و اساسی "خود" -یت مردمان آن منطقه انعکاس یافته‌اند. ما نیز نباید از در مخالفت با آن برآمده و با نگاهی ناشی از سبک بینی به آنها بنگریم. چرا که تمامی این تمایزات الزام ما را به فرهنگ باهم زیستن و تسامح تاکید می‌نماید. آنچه نیز که در این میان به کردهای این منطقه ارتباط می‌یابد؛ در بسیاری از ابعاد و خصوصاً بعد از ۲۰۰۳، از سنگینی این زبان کاسته شده است؛ برای نمونه تا قبل از این تاریخ در رسانه‌ها و نامه نگاری‌های رسمی ادارات حکومت منطقه‌ای کردستان و دادگاهها، امکان نام بردن از اقتدار و سیستم بعث با اسامی رسمی شان امکان‌پذیر نبود و مباحثی از این دست را می‌بایست در چارچوب رمز و استعاره و به شیوه‌ای بسیار محترمانه استتار می‌نمودند. بنظر من این امر نیز کمک مناسبی برای تداوم نفوذ بعثی‌ها در این منطقه بشمار می‌رفت. اما همین پرده‌پوشی‌ها و بکار بردن استعاری بعثی‌ها از زبان رسمی حکومت منطقه‌ای کردستان به عاملی برای معوق گذاردن شناسایی چهره‌ی واقعی و درنده‌ی بعثی‌ها به نسل جدید گردید. از این بعد متضرر گشتیم، اما با فروپاشی این رژیم درنده خو، سنگینی ناشی از متافورها و سمبل‌سازی‌ها بر زبان ما از بین رفت، حروف و کلمات در جایگاه واقعی خود مورد استفاده واقع گشتند. بر این اساس نیز بر استقامت زبان مان در برابر دشواری‌های واقعی افزوده گشت و زبان با اعتماد به نفس مجددی که به آن دست یافته بود توانست دقیق‌تر و واقعی‌تر بر روی مباحث مرتبط به گفتگو درآید. به نظر من این مهم‌ترین تاثیر آزاد شدن زبان ما از تهدید جور است که به نوبه خود از منافع فراوانی در تاسیس مجدد خود و تداوم پروسه‌ی تاسیس هویت برخوردار است. با این وجود نباید فشارهای شدیدی را که جنگ‌های داخلی و رسانه‌های حزبی بر زبان ما وارد کردند را از یاد برد. چرا که در جریان این جنگ تمایزات طبیعی لهجه‌های کردی به تمایزات سیاسی و منطقه‌ای تبدیل گردید، امری که در نهایت جریان توسعه‌ی زبان را چند گام به عقب بازگردانید. اکنون، در منطقه‌ی کردستان ما محتاج تفکر و اندیشه‌ای هستیم که زبان را به مثابه یک هدف و نه یک وسیله مد نظر داشته باشد. چرا که آنچه که تا کنون و در خلال ۲۰ سال تجربه‌ی حکومت -حزب (ی) در منطقه‌ی کردستان وحشتناک به نظر می‌رسد، همانا استفاده از زبان به مثابه یک ابزار بوده است. هرگاه ما بتوانیم چنین نگاه ابزارگرایانه‌ای را به زبان، به نگاهی جوهر گرایانه تغییر مسیر بدهیم می‌توانیم از نوار تباط "زبان" و "خود" -یت و "زبان" و "هویت" را قدرتمند نماییم.

روژه‌ف: به نظر شما و از نگاه یک آکادمیسین و نه اکتور سیاسی، مسئله‌ی دو استاندارد بودن زبان کردی چگونه می‌تواند حل شود؟

همانگونه که پیشتر نیز گفتم من در این رابطه متخصص نیستم اما به طبیعی بون توسعه و تغییر زبان و لهجه‌ها اعتقاد دارم، همانگونه که طبیعت زبان آن را پذیرا باشد. هر نوع تغییر مصنوعی و دخالت در جریان توسعه‌ی زبان را در راستای انحراف از مسیر طبیعی آن قلمداد می‌کنم و در این رابطه همان مسیر طبیعی زبان است که ارتباطی جوهری با خود و هویت دارد؛ هنگامی که خارج از مدار طبیعی اثبات کردن و بقای آن به این مسئله نگاه کنیم مسئله‌ی استاندارد زبان به کاری سیاسی تبدیل و زبان را به ابزاری تبدیل نموده‌ایم که خواهان آن بوده‌ایم نه آن هدفی که در بطن خود و به شیوه‌ای ذاتی در خود داشته است.

رؤژه‌ش: اگر به این موضوع از یک زاویه‌ی صرف سیاسی نگاه کنیم حکومت منطقه‌ای کردستان در این راستا باید چه اقداماتی را انجام دهد؟

رئیس منطقه‌ی حکومت کردستان و پارلمان در این باره می‌توانند تصمیم بگیرند. به نظر من بهترین تصمیم نیز اینگونه خواهد بود که لهجه‌ها و تمایزات‌شان در استفاده‌ی روزمره کاملاً دست نخورده باقی مانده و یکی از لهجه‌ها به زبان رسمی ادارات و نهادهای حکومتی تبدیل گردد، اما برای تدقیق و تصمیم‌گیری بهتر؛ چه باید کرد را مسئله‌ای دیگر می‌دانم! در این میان نیز چه کسی و با کدام لهجه ادبیات و تولیدات فکری خود را تولید می‌نماید کاملاً آزاد خواهد بود. چنین مسئله‌ای را تنها در ارتباط با زبان رسمی حکومت و نهادهای آن صحیح ارزیابی می‌کنم و نه جهت زبان روزمره‌ی افراد.

رؤژه‌ش: در اطلاعیه‌های رسمی و غیر رسمی، چنین به ذهن متبادر می‌گردد که حکومت در جایگاه یک پروژه مسئله‌ی هویت را چندان مهم تلقی نمی‌نماید یا اساساً چندان توجهی به آن ندارد. شما و دیگر آکادمیسین‌های کردستان آیا طرح یا پروژه‌ای را در این راستا به حکومت پیشنهاد داده‌اید؟

براین باورم که این مسئله برای حکومت از اهمیت برخوردار می‌باشد اما از آنجا که در جامعه‌ی ما تا به کنون حکومت و حزب از یکدیگر مجزا نگشته‌اند وجود چنین پروژه‌هایی را کارآمد تلقی نمی‌کنم. مسئله‌ی هویت بیشتر مقوله‌ای فکری و عقلانی بوده و چیزی بیشتر از مشغله‌های سیاسیون ما می‌باشد. جامعه‌ی ما جامعه‌ای سیاسی است که در عین حال میزان سواد آکادمیکی آن نیز در سطحی پایین قرار داشته و در عین حال نهادهای قدرت پذیرا و شنوای سخن کسانی نیز نمی‌باشند که خارج از احزابشان چنین پروژه‌هایی را آماده نمایند. آنها پذیرای آکادمیسین‌های وابسته به خود می‌باشند که در چارچوب روابط و ایدئولوژی حزبی و در درون یک حزب با هم فعالیت می‌نمایند. چنین کسانی نیز طرح و آماده‌سازی چنین پروژه‌هایی را برای سیاسیون لازم نمی‌دانند. منافع نیز در این میان بخش دیگری از موضوع است. بعضی از اوقات فکر می‌کنم که [احتمالاً] مسئله‌ی هویت و تاسیس "خود" کردی و فردیت انسان کرد نیز همچون بیشتر پروژه‌های این مملکت به به یک شرکت ترکی واگذار خواهد شد! شما خودتان بگویید؛ هنگامی که پروژه‌ی بازسازی قلعه‌ی باستانی هولیر که بخشی از هویت ما را تشکیل می‌دهد به یک شرکت ترکی واگذار گردد دیگر برای کردها چه باقی می‌ماند؟

دگرگونی در گفتمان ناسیونالیستی

مصاحبه با دکتر سعید شمس*

دکتر سعید شمس متولد روستای «باجه‌وند» واقع در منطقه‌ی آختاچی مهاباد است. تحصیلات ابتدایی را در سنندج و خوزستان به اتمام رسانیده است. بعدها در تهران و قزوین به ادامه‌ی تحصیل مشغول گشته و در ابتدای دهه‌ی نود به اروپا مهاجرت کرده و ساکن انگلستان می‌گردد. به ادامه تحصیل در جامعه‌شناسی پرداخته و اواخر دهه‌ی ۸۰ از رساله‌ی دکترای خود با عنوان "ناسیونالیسم، اسلام سیاسی و مسئله ملی کرد در اواخر قرن بیستم" دفاع می‌نماید. این تز قرائتی جامعه‌شناختی - تاریخی بر مبانی دیدگاه‌های فوکو می‌باشد. وی اکنون استاد علوم اجتماعی دانشگاه کردستان در هولیر و مدیر مرکز توسعه حرفه‌ای پایدار (CPD) می‌باشد.

روژه ش: جناب دکتر، برای شروع بحث از بندیکت اندرسون (Benedict Anderson) و تز اصلی او در کتاب جوامع فانتازیک (تصویری) شروع می‌کنیم که بر این باور است صنعت چاپ و تصویر سازی‌های نشأت گرفته از آن در ایجاد تصویر سازی از ملت و سرانجام پروسه‌ی ملت - دولت سازی مدرن دخیل و موثر بوده‌اند. بر مبنای این تز و در نظر داشتن روزنامه‌ی کردستان بدرخان و دیگر آثار تصویر ساز از ملت، ناسیونالیسم در نزد کردها چگونه می‌تواند قرائت و بازخوانی گردد؟

کتاب بندیکت اندرسون، جوامع تصویری، یکی از مهمترین تکست‌های است که در سده‌ی گذشته در مورد ناسیونالیسم نوشته شده و شهرت بی‌ظیری برای نویسنده آن به دنبال داشت، که اکنون از آن می‌بایست به عنوان یک

* این مصاحبه به صورت مکتوب انجام گشته و طی نامه‌نگاری، ایشان به سوالات روژه ف پاسخ داده‌اند.

کتاب کلاسیک در باب ناسیونالیسم نام برد. اما اهمیت این کتاب و عمده‌ترین محورهای نظری مستتر در آن با شرایط دوران انتشار روزنامه‌ی کردستان انطباق ندارد و فراتر از آن رشد اجتماعی-اقتصادی کل منطقه‌ی خاورمیانه در پایانه‌ی قرن نوزدهم در سطحی بود که نمی‌توان با تکیه بر آن حد از رشد اجتماعی و فرهنگی شروع و ظهور ناسیونالیسم را در خاورمیانه با این تئوری توضیح داد. به عبارت دیگر، عمده‌ترین تزه‌های مندرج در این تکست، تحولات بنیادین اجتماعی، سیاسی و شناختی در جوامع اروپایی را مد نظر دارد و دربرگیرنده مفاهیم و مقولاتی است که الزاما منعکس کننده تحولات سیاسی-اجتماعی جوامع خاورمیانه در پایانه قرن نوزدهم نیست. باید توجه داشت اندرسون بیشتر تاثیر ظهور پدیده‌ای به نام 'سرمایه‌داری چاپ، نه صنعت چاپ، را مد نظر دارد. مقوله "سرمایه‌داری چاپ" قبل هر از چیز به عرصه‌ی ویژه‌ای از مبادلات و ارتباطات و با بازار مبادله که مناسبات میان تولیدکنندگان فرآورده‌های چاپی و خریداران و مصرف کنندگان این کالاها میسر و ممکن می‌سازد، اشاره دارد. منظور از این کالاها عمدتاً رمان و در مرحله بعدی روزنامه‌ها است. برای اندرسون، مانند بسیاری از منتقدان و تئوریسین‌های اجتماعی دیگر، ظهور رمان و ایجاد بازاری که مشتریان در آن به این کالای جدید دسترسی داشتند، افق و فضای معینی را در پشت سر و موازی با ساختار و موسسات مدرن مانند: پلیس، قانون، جهان سرمایه و جنایت، ارتش و دولت مدرن را می‌گشاید، که تنها در این فضا است که بخش‌های معینی از مردم قادر به درک جامعه‌ای خیالی (تصویری) می‌شوند که در بطن احساس همبستگی با اکثریت مجموعه‌ی چند میلیونی ساکنین یک واحد جغرافیایی ممکن می‌شود، در حالی که شعاع ارتباطات ملموس و اجتماعی هر کدام از آنها حداکثر در محدوده چند هزار نفر محبوس است. به دیگر سخن، اندرسون بر این باور است که ظهور رمان و روزنامه بر بستر پدیده سرمایه‌داری چاپ، انسانها را قادر می‌سازد که فراتر از جامعه سیمابه‌سیما و در کنار آن یک جامعه خیالی گسترده را نیز ادراک نمایند، این تحول بستر مناسبی برای رشد احساسات و عرق ملی در توده‌های مردم را در گستره سرزمین‌ها ایجاد می‌کند. در نقد اندرسون از تبیین و فرمولبندی ارنست گلنر، دیگر نظریه پرداز تئوری ناسیونالیسم، آنجا که او بیان می‌دارد: "ناسیونالیسم انعکاس روبنایی ملت نیست، درست بر عکس ناسیونالیسم در جای که ملت وجود ندارد آن را اختراع می‌کند" وی اظهار می‌دارد که غفلت اصلی و خطای گلنر آنجاست که به جای مفهوم خیالی و تصویری، مفهوم اختراع را به کار می‌گیرد و بدینسان بیان می‌دارد که ملت‌ها پدیده‌های مصنوعی و غیر واقعی هستند، در حالیکه همه کلیت‌ها و مجموعه‌های انسانی بزرگتر از جامعه روستایی و چهره به چهره، چه ملت و طبقه، باید به تصویر در آیند تا ادراک شوند. این مجموعه‌های انسانی را نباید بر مبنای اختراعی (مصنوعی) و یا واقعی بدون آنها از هم تفکیک کرد، همه این جوامع در عین حال هم واقعی و هم خیالی هستند، این جوامع را باید بر اساس اینکه چگونه، و توسط چه کسانی به تصویر در می‌آیند از همدیگر متمایز کرد.

در پایان قرن نوزدهم ما نمی‌توانیم از این تحول اجتماعی-اقتصادی و شناختی در کردستان صحبت کنیم. فراتر از این، اکثر تئوریسین‌های اجتماعی آمریکای لاتین بر این باور هستند که این تحول در آن قاره هم متناسب با نظریه‌ی اندرسون طی نشده است. به طور خلاصه هر چند که کتاب "جوامع تصویری" اندرسون اثری مهم در باب ناسیونالیسم است، اما باید از کلیشه‌پردازی و کاربردهای مکانیکی از این تکست و یا اثرهای مشابه، دوری جست. کلیشه‌پردازی و آنالوژی مکانیکی افت خطرناکی در کار تئوریک است. ما تا پایان جنگ دوم و به طور دقیقتر تا اوایل دهه‌ی ۷۰ قرن

گذشته از پدیده سرمایه‌داری چاپ، به معنایی که اندرسون مد نظر دارد، در کردستان برخورداری نیستیم و شاهد تاثیر و کارکرد این پدیده در شکل دهی افکار و احساسات مردمی در کردستان با این ابعادی که او مد نظر دارد نمی‌توانستیم باشیم، در حالی که نضج ناسیونالیسم کرد به دوره پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر می‌گردد. اهمیت تئوری اندرسون و گلنر و سایرین و به‌کارگیری متدولوژی آنها نباید به این معنی باشد که همه اجزای تحلیل آنها مو به مو در مورد همه کشورها مصداق دارد. اهمیت کار آنها در واسازی (deconstruction) تئوری مارکسیستی و لیبرالی در توضیح پدیده ناسیونالیسم است. هم مارکسیسم و هم لیبرالیسم از دو زاویه متفاوت بر این باور بودند که ناسیونالیسم هم پدیده‌ای گذرا و هم بخش‌غیر ضرور گذار به جامعه نوین است. اولی تلاش داشت، با به تابع در آوردن آن به مکانیسم مبارزه طبقاتی پروسه زوال این پدیده گذرا را تسریع کند و آسیب‌های آن را در مسیر ایجاد جامعه سوسیالیستی به حداقل برساند. لیبرالیسم تلاش داشت و هنوز هم دارد که با محور قرار دادن فرد و هویت فردی و با تاکید بر مفهوم شهروندی همین هدف را به شیوه‌ای دیگر میسر کند. اندرسون و گلنر با نقد هر دو مکتب نشان دادند که ناسیونالیسم پدیده‌ای گذرانیست و بخش لاینفک تحول مدرن است.

روژه‌ش: متعاقب جنگ دوم و متأثر از فضای رئال سیاسی این ایدئولوژی برای اولین عنصر جدید دیسکورسیک تا چه اندازه در غنا و رتوریک بلاغی آن ایفای نقش نمود و تا چه میزان در تعمیق و پیشبرد آن میان لایه‌های زیرین جامعه‌ی کردستان موفق بود؟

اگر منظور شما غلبه و هژمونی گفتمان مارکسیستی، و یا دقیق‌تر بیان کنیم گفتار محوری مارکسیستی در جنبش‌های ملی ملل غیر فارس زبان در ایران به‌طور کلی و ملت کرد به‌طور مشخص در منطقه است، این تحول بیشتر در دوره پس از پایان جنگ دوم جهانی و شروع دوران جنگ سرد آغاز می‌شود. درست است که در دوران جنگ جهانی دوم اتوریته اتحاد شوروی برخاسته از نقش ارتش این کشور در جنگ علیه فاشیسم روی همه جنبش‌های رهایی‌بخش تاثیر چشمگیر و غیر قابل انکاری داشت، اما به باور من گفتار محوری مارکسیستی در جنبش ملی کرد علی‌رغم تمایل کلی روشنفکران ژ.ک و حزب دمکرات کردستان به قدرت شوروی و جذابیت ایدئولوژیک آن، تنها پس از پایان جنگ و در فضای تقابل تند میان دو قطب جهانی نضج گرفت.

از طرف دیگر، هر چند تاثیر گفتمان مارکسیستی در رشد تئوریک در جنبش ملی کردامری است محرز اما تاثیر آن روی جنبش ملی کرد هم منفی بوده و هم مثبت. از یک طرف آشنایی روشنفکران و نویسندگان کرد با ادبیات مارکسیستی، با متدولوژی آن، با فلسفه تاریخی‌اش تا حد قابل توجهی در غنا و بلاغت تئوریک چند نسل آنها تاثیر به‌سزایی داشته است. اما از طرف دیگر این، به چندین دلیل تاثیرات آن منفی هم بوده است. اولاً، مارکسیسم در منطقه ما بیشتر در سنت مارکسیسم روسی نضج گرفته و در چهارچوب محدودیت‌های آن انکشاف چشمگیری یافت. به علت نزدیکی منطقه ما به اتحاد شوروی سابق و اتوریته معنوی انقلاب اکتبر به عنوان تنها روایت مشروع از مدرنیته، عرصه ابراز وجود روایت‌های دیگر از مدرنیته ناممکن شده بود. ثانیاً، مارکسیسم در شکل روسی آن همواره به مثابه یک بسته کامل، که هم فلسفه، هم تاریخ، هم جامعه‌شناسی، هم سیاست، اخلاق، زیبایی‌شناسی، اقتصاد، و غیره در خود داشت درک می‌شد.

که منطقاً در روشنفکران این احساس را ایجاد می‌کرد که با دسترسی و بهره‌گیری از این بسته کامل و بی‌عیب و نقص نیازی به روایت‌های دیگر نیست. ثالثاً، با تاسی از میشل فوکو می‌بایست گفت که هر گفتمانی، از جمله مارکسیسم روسی، ماهیتی بسته دارد که باعث بیان گزاره‌های خاصی گشته و منطقاً از بیان گزاره‌های دیگر جلوگیری می‌کند. شما اگر تاملی در گفتمان ناسیونالیستی کرد از زمان شکل‌گیری جمعیت تعالی و ترقی تا سقوط جمهوری کردستان بکنید، متوجه خواهید شد که گفتمان ناسیونالیستی کرد در این دوره، علی‌رغم زبان ساده و بلحاظ سیاسی ابتدایی آن، ماهیتی گشوده داشت که با قواعد محدودی بیان گزاره‌های نامحدودی را ممکن و میسر می‌ساخت. به باور من نگاهی هر چند سرپایی به روزنامه‌ها و مجلات آن دوران مانند؛ "هه‌تاویی کورد"، "روژی کورد"، و غیره در کردستان شمالی (امپراتوری عثمانی) و، گه‌لاوژ، برای نمونه در کردستان جنوبی انسان را متوجه این تفاوت می‌سازد. اما نکته آخر سؤال شما که این پروسه متناقض تا چه حد در تعمیق درک تئوریک نقش داشته، که بی‌گمان داشته، باید گفت در همان حال به انکشاف نوعی عامیگری هم کمک کرده است. برای مثال، نقد محمد ملا کریم (حه‌مه‌ی مه‌لا که‌ریم) از مقالات و کارهای مارتین برونسین، کردشناس پرکار معاصر، در مورد خانی و مسئله ناسیونالیستی خواندن اشعار او در منظومه‌ی "مهم و زین"، شاهد این مدعی است. محمد ملا کریم یکی از روشنفکران پر آوازه کرد است که همچون ادیبی توانا خدمات به سزایی به فرهنگ و زبان کردی کرده است. اما ایشان با تاسی از متدولوژی مارکسیستی و تاریخ‌نگاری روسی و تبیین نظری آن در باب مقوله ملت و ملیت طی مقاله‌ای سه‌بخشی نه تنها توانایی نقد در خور توجه‌ای از کارهای مارتین برونسین از خود نشان داد، بلکه این مقاله‌ی سه‌بخشی در لایه‌های زیرین جامعه کرد با استقبال بی‌سابقه‌ای روبرو شد.

روژه‌ف: جناب دکتر در این راستا گمان می‌کنم جای یک پرسش اساسی در سیاست در کردستان هم‌اره خالی بوده

است؛ آیا ما با گفتمان ناسیونالیسم کرد سروکار داریم یا با گفتمان‌های ناسیونالیستی کرد؟

به گمان من گفتمان ناسیونالیسم، علی‌رغم ادعای خود، هیچگاه ناسیونالیسم یک ملت معین نیست، بلکه درست برعکس، ناسیونالیسم را باید چونان عرصه‌ای که در بطن آن گفتمان‌های متنوع و متفاوت در پروسه‌ای متداوم دیالوگی، جدلی و گاه اتحادی و ائتلافی با هدف کسب هژمونی و نمایندگی تمام و کمال همه‌ی ملت با هم درگیر هستند، درک کرد. آینده هر ناسیونالیسمی تا حد قابل توجهی در گرو این است که پروسه در کدامین سمت، در کدامین اشکال، و با چه فرجامی سیر می‌کند.

این تز البته در مورد ناسیونالیسم کرد هم مصداق دارد. هم اکنون در کردستان از چهار گفتمان سیاسی به شرح ذیل می‌توان نام برد: (۱) حقوق شهروندی، (۲) خودمختاری خواه، (۳) فدرالیستی، و (۴) تحول طلب و استقلال طلب. البته می‌توان به لحاظ تاریخی و هم چنین معرفتی هم به گروه‌بندی‌های دیگری دست زد، که در این مجال کوتاه امکان آن نیست. من تنها خواستم در پاسخ شما بگویم که بله، ما باید از گفتمان‌های ناسیونالیستی در کردستان صحبت کنیم. و اگر ما خود را در چهارچوب گفتمان‌های سیاسی ذکر شده محدود نگاه داریم، می‌توان هم با وام‌گیری از میشل فوکو و هم "قواعد گفتمانی" این چهار گفتمان را بررسی کنیم. و بدین منظور شکل‌گیری گزاره‌های هر یک از این گفتمان‌ها را بر اساس متدولوژی تحلیل - گفتمانی (discourse-analysis)، بررسی کرد. برای این کار باید سه فاکتور ذیل را مد نظر

داشت: (۱) مراجع بیانی و گفتمانی آنها (روحانیت، و یاروشنفکران سکولار، احزاب سیاسی و نهادهای سنتی، سنت‌های فکری هژمونیک و غیره) و پایگاه و نقش اجتماعی آنها، (۲) موسسات و نهادهای مشروعیت بخش (مانند احزاب، اتوریته‌های تاریخی و اجتماعی، متون و اسناد مربوطه، امکانات موجود مادی و فرهنگی، و غیره)، و (۳) موقعیت و پایگاه‌های سخنگویان آنها، بر چنین بستری می‌توان قواعد گفتمانی هر یک را بررسی کرد و در این راستا با تحلیل چهار عرصه: (۱) عرصه شناختی، (۲) ساختار گزاره‌ای، (۳) مفاهیم بنیادین، و (۴) استراتژی‌ها، هر گفتمان به "واسازی" (deconstruction) دست زد و با این کار نشان داد که هر گفتمان در آینه قطب مقابل خود معنا می‌یابد و آنها را هم می‌توان از هم تفکیک کرد و هم در همان حال پیوستگی آنها را نشان داد.

روژه‌ها: سقوط رئال سوسیالیسم و کم اعتبار شدن چپ ارتدکس تا چه میزان در مفصل بندی شدن عناصر لیبرال در

دیسکورس ناسیونالیسم کنونی کرد در ایران و عراق تاثیر داشته است؟

بی‌گمان سقوط نظام سوسیالیستی و اتحاد شوروی و تحولات فکری که امروز متفکران معاصر آن را پسا-مارکسیستی می‌نامند باعث رشد و تا حدی غلبه و موقعیت هژمونیک لیبرالیسم و نئولیبرالیسم در گفتمان‌های متنوع ناسیونالیستی کنونی کرد شده است. چنانکه اشاره کردیم برای دوره نسبتاً طولانی جنبش ملی کرد و گفتمان‌های سیاسی آن تحت تاثیر گفتار محوری مارکسیستی بود و قطعاً این تحول فکری یعنی گفتار محوری مارکسیستی بخشی از فرایند بسیار وسیع و همه جانبه: پسونه-اثبات گرایی (post-positivism)، پسا-ساختاری، پسا-استعلام‌گرایی (post-transcendental)، ضد شالوده‌گرایی (anti-foundationalism)، پسونه-لیبرالیسم، و غیره است. به دیگر سخن ما پا در عصری نهاده‌ایم که می‌توان آن را دورانی خواند که هر گونه بنیاد و شالوده استعلایی، فراتاریخی و فراایدئولوژیکی انکار می‌شود.

در ایران انکشاف لیبرالیسم و نئولیبرالیسم متأثر از سمتگیری اصلاح طلبان مذهبی و موقعیت هژمونیک آن در تولید اندیشه و نشر، در شرایطی که جمهوری اسلامی عرصه را بر دیدگاه‌های سکولار کاملاً مسدود کرده بود، در سطح بسیار متفاوتی سیر می‌کند و امکان تاثیرات منفی آن روی ناسیونالیسم کرد بسیار جدی‌تر است. اصلاح طلبان مذهبی و متفکران آنها، چون ع. سروش در راستای واسازی اندیشه‌های الیت اسلامی نسل پیش از انقلاب و به ویژه دکتر علی شریعتی و هم چنین برخاسته از تمایلات ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی، در این دگردیسی ایدئولوژیک بیش از هر کسی بر اندیشه‌های کارل ریموند پوپر، کسی که با کتاب "جامعه باز و دشمنانش" آوازه فیلسوف ضد چپ و ضد مارکسیستی را برای خود رقم زد، تکیه داشتند. به همین دلیل مکثی کوتاه حول این متفکر نئولیبرالیسم مفید است. این مورد لازم است. پوپر خود به شدت از نظراتی که ف.آ. هایک اشراف زاده تحت تاثیر اندیشه‌های شبه علمی دوران نازیسم آلمان در زمینه اقتصاد سیاسی پرورانده بود، متأثر بود. نظرات هایک روشنترین و واضحترین انعکاس ایدئولوژی ضد ماتریالیستی یا مابعدالطبیعه مدرن فرهنگ مسیحی دوران نازیسم آلمان بود، که ایستهمی معرفتی خود را در مخالفت با سوسیالیسم علمی و مارکسیسم تعریف می‌کرد. پوپر رسالت بازتولید این اندیشه‌ها را در دورانی که شکست نازیسم بطلان همه شبه علمی نظیر هایک را نشان داده بود، بر عهده گرفت. او در راستایی مشروعیت بخشیدن به

خرافات شبه علمی متافیزیک در فرهنگ غرب استعداد ویژه‌ای از خود نشان داد. پوپر در متن "جامعه باز"، در ضدیت و دشمنی با سوسیالیسم و ماتریالیسم موجد توجیه شبه منطقی مابعدالطبیعه و تجدد محافظه‌کاران سنتی و افراطیان دست راستی مسیحی در غرب شد.

پوپر فلسفه جدیدی تدوین نکرده است و آنچه که بیان داشته در مسیر قدیم مخالفت تخیلات سنتی مسیحی با تجربه‌گرایان و ماتریالیسم علمی و آراء "مکتب وین" است و هم در این رابطه تکرار نه چندان بهتر نظرات دیگر مخالفین ماتریالیسم علمی و منتقدان تجربه‌گرایی نظیر کانت و هیوم بوده است. اما از همین جا می‌توان دایره شعاع اهمیت او و خویشاوندی نزدیک او با متفکران جنبش اصلاح طلبی در ایران را درک کرد. اندیشه سیاسی پوپر به انکشاف ایدئولوژی سیاسی "نئو کان - نئو لیبرال‌های" دهه اول قرن بیست و یکم کمک زیادی کرد. فرهنگ ضد ماتریالیستی مسیحی و سیاست فرا محافظه‌کاری دوران ریگان و تاجر در غرب، چه بلحاظ ایدئولوژیک و چه از زاویه به اصطلاح فلسفی آن، متکی بر نظراتی است که کارل پوپر "فیلسوف" در دشمنی با سوسیالیسم و لذا پیش‌داوری غرض ورزانه‌اش نسبت به ماتریالیسم علمی تولید کرده بود. از نظر پوپر، نظریه‌های متافیزیکی نه تنها ممکن است معنی داشته باشد، بلکه ممکن است کاربرد پراتیکی هم داشته باشد، اگر چه اذعان می‌دارد که راهی برای آزمایش تجربی آنها وجود ندارد. در کل، سیستم فلسفی او مبشر متافیزیک و ویژه‌ای است که بر اصالت نسبی ذهنیت در رابطه با تعبیه دنیای دوم (حالات روانی) و دنیای سوم (افکار و نظریه‌ها) در مقابل دنیای اول (مادیات)، یعنی تلفیق واقعیت با مابعدالطبیعه است. متافیزیکی که برای توجیه دیدگاه اسلام سیاسی ایران از طریق ایجاد یک زمینه شبه علمی و ضد چپ برای این دیدگاه ضرورت یافته است.

پوپر بین علم و علم‌گرایی (scientism) تمایز قائل است. از دیدگاه او، مشخصه علم‌گرایی یا جزمیت علمی ایقان و ایمان به علم است. او نتیجه می‌گیرد که دانشمند جدی نباید به نظریه خود ایقان علمی داشته باشد. شما اگر دقت کنید متوجه خواهید شد که چگونه سروش همین ایده را مونتاژ کرده آنجا که میان دین و دانش دینی فرق می‌گذارد. در کل، غلبه نئولیبرالزم فلسفی و امکانات وسیعی که این اندیشه در دو دهه گذشته در ایران داشته و آن را به نظریه هژمونیک تبدیل کرده است، زمینه‌های آسیب‌پذیری گفتمان‌های ناسیونالیستی کرد در ایران را به اندیشه نئولیبرالیزم، آن هم از نوع مطرود آن، فراهم کرده است. هدف من از این بحث فشرده این است که کارکرد مفاهیم فلسفی و سیاسی ریشه در شرایط تاریخی دارند که بر بستر آن شکل می‌گیرند، یعنی در بطن شرایطی که گروهی از گزاره‌ها با هم وحدت یافته و گفتمان جدیدی تشکیل می‌دهند. در حقیقت خویشاوندی نزدیک میان شالوده‌های فلسفی نئولیبرالیزم و پایه‌های متافیزیکی - شیعی جنبش اصلاح طلبی وجود دارد، این رابطه میان گفتمان‌های ناسیونالیستی کرد در ایران که عمدا جوهر سکولاریستی داشته با اندیشه‌های از نوع پوپری آن وجود ندارد، به همین دلیل من تاثیر منفی و خطر اندیشه نئولیبرالیزم در گفتمان‌های ناسیونالیستی کرد در ایران را جدی‌تر می‌بینم و امیدوارم الیت و روشنفکران ما به اهمیت این مسئله توجه داشته باشند.

روژه‌ف: آیا چنین پویشی در ناسیونالیسم کرد در ترکیه نیز مشهود بوده است؟ چگونه؟

اطلاعات و داده‌های فکری من در مورد ترکیه در آن سطحی نیست که به خود اجازه دهم اظهار نظر جدی بکنم. تنها

می‌گویم به نظر می‌رسد این تحول در کردستان شمالی و در ترکیه با آهنگی متفاوت طی شده و احتمالاً به فرجام دیگری خواهد انجامید. اولاً، حزب کارگران کردستان که جریان اصلی سیاسی در کردستان شمالی است، هنوز هم در چهارچوب اندیشه چپ-ناسیونالیستی سیاست و تاکتیک خود را سامان می‌دهد. دوماً، جنبش علنی و مدنی کردها در شرایط ترکیه که بسیار متفاوت از ایران است درگیر سیاست است. و ثالثاً و در ارتباط با دو نکته ذکر شده، فرایند مدرنیته در ترکیه، تجربه بسیار متفاوتی در قیاس با ایران را منعکس می‌کند که جذابیت اندیشه‌هایی چون پوپر را کمتر می‌کند. به دیگر سخن، در ترکیه هم شکلی از آزادی بیان وجود دارد و هم آشنایی با و برخورد انتقادی با اندیشه‌های غربی، تاریخی نسبتاً قابل توجه دارد و نتیجتاً چنین پویایی را در محتوی کنونی ایرانی آن تقریباً ناممکن می‌سازد.

روژه‌ش: در تمام طول قرن بیست این ایدئولوژی در دست یافتن به خواسته‌های خود شکست خورد، این شکست را باید ناشی از تناقض‌ها و پارادوکس‌های درون گفتمانی آن دانست یا به ساختارهای رئال در عرصه‌ی سیاست انتساب داد؟ اجازه بدهید پیش از پاسخ به سؤال شما کمی در این ترم و مفهوم رئال پولیتیک تأمل کنیم، چرا که اغتشاش چشمگیری در مورد این ترم در افکار عمومی و الیت سیاسی وجود دارد. ترم و مفهوم رئال پولیتیک توسط اتو وان بیسمارک (۱۸۹۸-۱۹۱۸)، صدراعظم آلمان، برای اولین بار متداول شد، و به معنی، سیاست واقع‌بینانه، و یا رئالیستی در آن دوران به‌کار گرفته می‌شد. بر اساس رئال پولیتیک شالوده‌دیپلوماسی باید در راستای امنیت و منافع ملی پی‌ریزی شود. از همان زمان منظور از رئالیسم و یا واقع‌گرایی در سیاست انعکاس مستقیمی از بالانس قدرت و زورمداری در عرصه دیپلوماسی یا مناسبات واحدهای معین سیاسی آن دوران بود. این تصور رایج است که جمله مشهور "سیاست فن ممکن است"، اولین بار توسط بیسمارک به‌کار گرفته شده است. بیسمارک که عنوان صدراعظم آهین برای خود در تاریخ ثبت کرده است، طراح و معمار اصلی وحدت آلمان و بنیانگذار امپراتوری آلمان است. گویا بیسمارک که اول کنفدراسیون آلمان شمالی را بنیان نهاده بود در راستای گسترش محدوده ارضی آلمان و پی‌ریزی آلمان بزرگ، مدام در کارزار جنگ با همسایگان بود و وقتی که توسط روزنامه‌نگاری به چالش کشیده می‌شود که تحرکات نظامی اخیر خود را چگونه توجیه می‌کند، گویا پاسخ می‌دهد؛ "سیاست فن ممکن است". اینکه واقعا و دقیقاً عین این جمله را به‌کار برده است یا نه برای مورخین روشن نیست، اما آن روزنامه‌نگار این عبارت را به نقل از او در روزنامه درج می‌کند.

در دوران پس از جنگ خانمانسوز جهانی دوم و به‌ویژه در دوران جنگ سرد و دکترین همزیستی مسالمت آمیز میان دو قطب سرمایه‌داری و سوسیالیستی، رئال پولیتیک به معنای تنها شکل مطلوب و ممکن دیپلوماسی به‌کار گرفته می‌شد. منظور از دیپلماسی یعنی روش‌هایی که "حکومت‌ها" و "دول دارای حق حاکمیت ملی" برای پیشبرد روابط خود در پیش می‌گیرند و این تکنولوژی سیاسی به این دول اجازه می‌داد از طریق گفتگوی دیپلماتیک مشکلات فی‌مابین را حل و فصل کنند. مکتب رئالیسم، در دوران جنگ سرد مکتب هژمونیک در دانش مناسبات بین‌الملل بود. از نقطه نظر رئال پولیتیک عدم پیروی از رئال پولیتیک به معنی تسلیم شدن به شرایط هرج و مرج، عدم امنیت ادواری و جنگ در عرصه مناسبات جهانی است، حالتی که در فلسفه سیاسی به نقل از توماس هابز "وضع طبیعی" نامیده می‌شود. عصاره اصلی دیپلماسی دوران جنگ سرد، جدا از کشمکش‌های کوتاه مدت، رئال دیپلماتیک بود، شیوه مسلط دیپلماسی دو جانبه

میان دو ابر قدرت شوروی سابق و ایالات محته آمریکا که عمدا هدف ممانعت از جنگ جهانی هسته‌ای را مد نظر داشت.

اکنون که ما دوران جنگ سرد را پشت سر گذاشته‌ایم، می‌توان به روشنی گفت که رنال پولیتیک و دیپلماسی مسلط دو جانبه‌ی دو ابر قدرت سابق که تمایلات مستقیم دو جانبه به دور از تنظیم مشاجرات و منازعات عمدا منطقه‌ای را از طریق تصمیمات هماهنگ دو ابر قدرت به نمایندگی از جامعه جهانی نمایندگی می‌کرد، در بسیاری از موارد به دور از عدالت و اصول قانونی بود. البته در چهارچوب منطق رنال پولیتیک برای دو ابر قدرت و جامعه اروپایی که پس از دو جنگ ویرانگر، در دوره صلح و آرامش به سر می‌برد، مفهوم آنارشی و بی‌نظمی جایگاه ویژه‌ای داشت. به دیگر سخن، حال که اروپا از صلح و آرامش برخوردار است و سیاست بین‌الملل تنها با کشمکش‌های محلی و منطقه‌ای روبرو بود، در نتیجه منطق رنال پولیتیک علی‌رغم جنگ‌های منطقه‌ای ضامن حفظ منافع آنها بود.

پس از این گریز، اگر به سؤال اصلی شما برگردم، باید گفت رنال پولیتیک در دو عرصه داخلی و خارجی به مانع اصلی حل مسئله کرد و رسیدن ملت کرد به حقوق ملی تبدیل شد که هنوز نتایج منفی آن چون بار گرانی روی دوش این جنبش سنگینی می‌کند. در بعد خارجی، نقشه امروز منطقه خاورمیانه و تمامی پیامدهای فاجعه‌بار و به‌ویژه پاکسازی قومی کردها اول در ترکیه و بعدها در عراق، به‌ویژه پس از عروج صدام حسین به قدرت، نتایج جنگ‌های اول و دوم خلیج، همه و همه نتیجه و ارثیه تصمیمات سیاسی متحدان و فاتحان جنگ اول جهانی است. جنگ دوم جهانی، که انگیزه اصلی آن واکنش آلمان و شکست خوردگان جنگ اول جهانی به تصمیمات فاتحان جنگ اول بود اما پایان جنگ دوم با شکست آلمان فاشیستی و متحدانش در برابر ائتلاف آمریکا و بریتانیا با اتحاد شوروی سابق همراه بود که بعدها منجر به جهان دو قطبی شد، نه تنها در نقشه سیاسی خاورمیانه مولود جنگ جهانی اول تغییری ایجاد نکرد بلکه درست بر عکس دیپلوماسی دو جانبه دو ابر قدرت بیش از گذشته بر آن صحنه گذاشت.

یکی از پیامدهای این تحول، درک و تفسیر معینی از اصل "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بود"، بدینسان که به جای حق ملل در عمل بیشتر از حق دول در تعیین سرنوشت سیاسی صحبت می‌شد، همچنانکه سازمان ملل در ماهیت خود بیشتر سازمان دول بود و هنوز هست. بر بستر این تفسیر حقوقی از این اصل و در متن رنال پولیتیک آن دوران و هم چنین دیپلماسی دو جانبه دو ابر قدرت، صحبتی از حقوق ملت کرد نشد که پذیرش آن منطقاً می‌توانست به تغیر مرزهای به رسمیت شناخته شده‌ی دولت‌های منطقه که حکومت‌هایشان خود را مستقل می‌دانستند، و هنوز می‌دانند منجر شود، بدان مفهوم که قدرت برتری وجود نداشت که رسماً یا عملاً بر آنها اعمال صلاحیت کند. دست این دولت‌ها در پیشبرد سیاست‌ها و کارزارهای کردکشی و پاکسازی قومی، زبانکشی و فرهنگ‌کشی تقریباً باز بود، چرا که هر نوع اعمال فشار بین‌المللی و اقدام عملی در این راستا، طبق آن تفسیر از حق ملل (دول) در تعیین سرنوشت خود و دخالت در امور این دول به اصطلاح مستقل بود. شما اگر دقت کنید در تمامی دوران جنگ سرد در منطقه ما تنها شاهد دو دولت - ملت جدید؛ بنگلادش و کویت هستیم، که دلایل این دو نمونه استثنایی جای تامل است که در اینجا به آن نمی‌پردازیم. در عرصه داخلی هم، می‌بایست بر تاثیر مخرب این رنال پولیتیک در سیاست‌پردازی جنبش ملی کرد اشاره کرد. اولین نکته پذیرش این تفسیر از حق ملل از سوی تعدادی از رهبران کرد بود. اینکه چرا و تحت کدامین شرایط این اقناع

در میان تعدادی از رهبران کرد ایجاد شد، خود بحث قابل توجه و مفصلی است که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. اما می‌توان به پیامدهای این اقناع و پذیرش اشاره‌ای موجز داشت. یکی از پیامدهای این پذیرش تدوین استراتژی "دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" و در نهایت غلبه گفتمان "خودمختاری طلب" در جنبش ملی کرد بود. این استراتژی که من در مناسبات متفاوت به آن پرداخته‌ام، در سراسر دوران جنگ سرد، یعنی از زمان سقوط جمهوری کردستان تا دهه ۹۰ قرن گذشته راهنمای عمل سیاسی اکثریت فعالین سیاسی و احزاب کرد بود، در میدان عمل قادر نشد در راستای رهایی ملی کردها نمونه موفق به دست دهد. صحبت من این نیست که خودمختاری بد است و اگر ما قادر می‌شدیم در ایران اصل خودمختاری و اداره کردستان را در شکل سیستمی خودمختار متحقق می‌کردیم، می‌بایست از این کار سرباز می‌زدیم. صحبت بر سر آن است که علی‌رغم تلاش بی‌وقفه و تلفات انسانی مادر تحقق این هدف ناموفق بودیم، و اکنون ضروری است که پرسید چرا؟ اما مهم‌تر از این، تناقضات و پارادوکس‌های مستتر در منطق این استراتژی و پیامدهای آن است، که موضوع سئوال شما است.

اولاً، این نظریه سیاسی که ریشه در رئال پولیتیک دوران جنگ سرد دارد، استدال می‌کرد و هنوز هم عده‌ای استدال می‌کنند، در شرایط موجود طرح خواستی بیش از خودمختاری بیش از خودمختاری در چهارچوب سیستم سیاسی - حقوقی ایران، خواست نا واقعی است. ثانیاً، این اندیشه سیاسی بر آن باور که کسب خودمختاری تنها در گرو تحقق هدف اولی‌تری یعنی دمکراسی و یا سوسیالیسم در ایران است. بدینسان، مسئله رهایی ملی کردها را به تابعی از امر بزرگتر دمکراسی و یا سوسیالیسم در ایران تبدیل می‌کرد. و این در حالی بود که کردها فاکتوری تعیین کننده و یا نیروی اصلی رسیدن به هدف دمکراسی یا سوسیالیسم در ایران بودند. با ایجاد این رابط به شکل مکانیکی، منطقاً این نگرش امر رهایی یک ملت را، آنهم ملت کرد با تاریخ پر از فراز و نشیب آن، در سطح نازل کسب حقوق سیاسی - فرهنگی در چهارچوب سیستم حقوقی - سیاسی مثلاً ایران تنزل می‌داد. طرفداران این گفتمان استدال می‌کردند و امروز هنوز هم عده‌ای استدال می‌کنند که در شرایط کنونی طرح خواستی بیش از خودمختاری تنها خواب و خیالی بیش نیست و از آنجا که آنها سیاستمداران واقع بین هستند دنبال چنین خواب خیالی مردم کرد را سرگردان نخواهند کرد. در توجیه این امر این گفته را بسیار تکرار می‌کردند که 'سیاست فن ممکن است' اما کمتر توضیح می‌دادند که منظور از این عبارت چیست؟ چنانکه اشاره کردم این گفته به بیسمارک و دیپلماسی رئالیستی او بر می‌گردد. در راستای همین درک از رئال پولیتیک، فردریک کبیر، قیصر آلمان، در مناسبتی اعلام کرد که دیپلماسی بدون قدرت، مانند ارکستر بدون گروه است. این نظر فردریک تأییدی بر تفکر بیسمارک، صدراعظم فردریک بود، که در راستای تبدیل پروس (آلمان) به یکی از قدرت‌های بزرگ اروپایی دکترین 'سیاست رئالیستی' را طراحی کرد. بیسمارک که در واقع بصیرترین مجری جنگ و دیپلماسی در قرن نوزدهم بود، گفته‌اش در قرن بیستم و به ویژه در دوران جنگ سرد همچنان صادق بود زیرا که پذیرش همگانی آن را مستلزم شرح دقیق مفهومی آن حالتی می‌دانست که سازگاری سیاست بین الملل می‌نامید. آنچه، بیسمارک و همچنین فردریک در ذهن داشتند این حالت بود که گفتگوهای دیپلماتیک سرانجام به مذاکره برای تنظیمات با تحولات پیوسته قدرت دول مستقل اما مرتبط به هم اروپا می‌انجامید.

این دولت‌ها، استقلال سیاسی شان را به وسیله بالانس نیرو حفظ می‌کردند. وقتی برخی از دولت‌ها قوی‌تر و برخی

ضعیف‌تر می‌شدند، تنظیمات متقابلی جهت حفظ تعادل لازم می‌شد، این تنظیمات می‌توانست شامل واگذاری سرزمین‌ها باشد. بیسمارک در راستای تحقق این هدف با مستقر کردن سربازان در سرزمین‌های دولت‌های ضعیف‌تر، منظم‌سازی مجدد مناسبات امتیازات اقتصادی را برای پروس تضمین می‌کرد. و دقیقاً منظور او از سیاست فن ممکن است، به‌کارگیری نیرو و قدرت نظامی در راستای اهداف جاه‌طلبانه دولت پروس در مسیر تبدیل شدن به یک امپراتوری و ابر قدرت اروپایی بود. معمولاً این مهم را از طریق مذاکرات بر سر استقرار مناسباتی از قدرت، و در صورت شکست مذاکرات، می‌توان با ابزار نظامی ایجادشان کرد. به عبارت دیگر، وقتی که دیپلماسی با واقعیت در حال تغییر قدرت و بالانس نیرو مواجه می‌شد با ابزار نظامی می‌توانست موزیک هم آهنگ تولید کند. به‌طور خلاصه عبارت 'سیاست فن ممکن است' در این تبیین همواره از طرف دولت‌های قدرتمند در راستای توجیه سیاست‌های توسعه‌طلبانه به‌کار برده شده است. این عبارت بدین معنی برای ملل کوچک‌تر و به‌ویژه برای ملت کرد که هنوز هدف ایجاد دولت ملی خود را متحقق نکرده است محلی از اعراب ندارد. اما به معنی دیگر، سیاست فن ممکن است بدین سان که شما مطلوب خود را، که در این مورد خاص ایجاد دولت-ملت کرد است، به وسیله سیاست ممکن می‌کنید. چنین درکی شیوه و متدولوژی خاص خود را در راستای تدوین استراتژی‌های ملی می‌طلبد. سه فاکتور در تدوین استراتژی نقش مهمی ایفا می‌کنند: هدف اصلی، افکار عمومی، بالاخره موازنه قدرت و بالانس نیرو. بخشا، برای استراتژی دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، چگونگی طرح هدف اصلی (دولت ملی و یا حاکمیت سیاسی) چون تابعی از بالانس نیرو تنظیم شده است. در صورتی که می‌بایست در راستای تحقق این هدف تلاش می‌شد که با تغییر افکار عمومی، بالانس نیرو را به گونه‌ای تغییر داد که ما مطلوب خود (دولت ملی) را ممکن کنیم.

Fundamentals of Democracy Philosophy in Carl Popper's Political Thoughts

Jalal Hajizadeh

This paper tries to look into Carl Popper's democracy theory, its retrieval effect and impression of scientific, philosophical and epistemological basis. Popper has generalized hidden teachings in his science philosophy to political thoughts, especially democracy. In the paper, it is tried to explain principles and criteria of democracy and its leading and theoretical components, through investigating the thoughts and theoretical collection of Popper. In a comparative study on opinions and thoughts of this philosopher, it is tried to re-identify his considered democracy pattern according to his philosophical and assumption approach. Findings of this research indicate that mental topics and critical debates of Popper in the field of political and democracy thoughts are coordinated with his philosophical assumptions; in the other words, he has made his democracy theory based on revocable ideas and basis, critical rationality, negative profit oriented, stepwise and gradually social engineering.

Iranian Nationalism and Kurdish Nationalism; Coexistence or Contrast

Saeed Shams

The essay is trying to define the paradoxical relationships between simultaneous Kurdishness (Kurdish nationalism) and Iranianness (Iranian nationalism) in three distinguished but related parts. In the first part, it speaks about the formal readings of nationalism in the Russian thoughts. The second part is about understanding of the formal nationalism, deformation in Mashrute discourse and emergence of the formal nationalism in Iran; it argues that, in Iran, nationalism appeared from two romantic and anti-imperialistic discourses. In the third part, the writer focuses on the Kurdish question and brings up some views from related analysts and scholars. As the last word, the writer believes that if Iranianness is defined as related cultural, historical, linguistic ties which may include 300 hundred million inhabitants of the Middle East and numerous nation-states, Kurdishness and Iranianness may expect to be coexisted in a multicultural global world.

Resorting to the Legitimate Defense in International Law

Ebad Ruhi

The literature of international Law, and concept of war have been considerably affected by diversity and multiplicity of international and non-international military hostilities, the hostile sides' reactions and their reasons for legitimacy of their war, resorting to the force, and the regal reasons of the violated side for its defense against the aggressor. By an international law perspective, this writing surveys the concept of the legitimate defense and justice war versus the illegitimate use of force and injustice war within a historical and evolutionary procedure.

Explaining the Nations' Democratic Confederalism in the Sphere of Occalan's Political Ideas

Jalal Hajizadeh

The theory of nations' democratic confederalism, presented by Abdullah Occalan, is about free, peaceful and equal life the nations can experience, he assumes that it is the only theory which can bring justice and free social life for the nations, including the Kurds. Although Occalan's views on Modernism, Capitalism, and creation of a democratic civilization are highly appreciated, but the writer of this paper believes that Occalan's utopian statements regarding the Kurdish problems can not be considered as a potent solution for the Kurdish national problems, but also deplete the Kurdish question to the edge of the existing nation-states, and in the most optimistic situation, limits it into a conventional self-government. It worth mentioning that most of Occalan's ideas have their roots in the Leftist tradition in Turkey, in which, idea and practice are connected together.

A Survey on the Views of the Kurdish Populated Cities of the North-Western Province of Iran toward the Iraq's Recent Development, and the Kurdish Question in Iran

Abdolaziz Mowludi

Transforming from the Republic of Iraq to the Federal Republic of Iraq has not only affected this country, but also brought changes and even conflicts in her neighboring countries. This piece of writing endeavors to study the Kurdish Populated cities in Western Azerbaijan province's approach to the recent developments in Iraq and its relationships with the Kurdish questions in Iran. In a descriptive method, the writing demonstrates the cities' optimistic and positive views on the Iraq's development. This emergent perception has increased the expectation of the Kurdish People from their governments including the Iranian government.

The geopolitical philosophy of Ottoman and Turkey regarding the Kurds; from convergence in Ottoman to Divergence in the new Turkey

Ahmad Ghamparvar

The political management of the heterogeneous ethnic structures requires justice realization in ideas and actions, In order to achieve a peaceful political coexistence. Realizing such an output would results in integration, national security, and power both inside and out of the country. If this does not come true, such a stream would erode the forces and movements which are strengthening the political system.

The Turkish rulers have been following the second policy both in the forms of Ottoman Empire and the new Turkish State. Before popularization of nationalistic views, the Ottoman rulers were in quest of the Kurdish companionship through their Islamic ideology. The mainstream ideology of nation-state and the efforts for making a unique Turkish nation-state in the start of twentieth century (which tried to assimilate and destroy the Kurdish identity) leaded to the divergence and crisis in Kurdistan.

To Be or Not to Be; Studying the Conflict and Status of the Kurds in Turkey

Gollalah Kamangar & Ayub Zare'i

The miserable and complex situation of the Kurds in Turkey is main focus of the writing, it tries to cast a glance at the past current decades of Turkey and the ways her rulers behaved the Kurds, and looks for origins of such a conflict in Turkey. Thus, it is inevitable to discuss Pan-Turkism and its ways of behaving, as well as emergence of fighter parties such as PKK.

Formation of Anfal in Kurdistan and Role of Numerous Factors

Davood Nazari

Definition and recognition of Anfal, stating its time and place of such eight-stage operation, and the reason for its naming after a Sura in Quran, the article attempts to examine the formation of Anfal and its relationship with different elements, and explain the role of these factors in performing such an operation. Up to now, only Saddam Hossein has been considered as the reason for the operation and the other factors have been ignored.

Studying the close relation between Ideology and Sadism (by focusing on the two recent decades of Iraqi and Turkish Kurdistan)

Fateh Moradi

By considering the relations between ideology and Sadism in both parts of Kurdistan in Iraq and Turkey in two recent decades, the article tries to look at this relation and ways of its accordance with the political and historical situations. Here, some questions would occur; what would be the end of individual and collective Sadism and ideology, and how do they injure the human society? How they have rooted in Iraqi and Turkish Kurdistan and where they will lead to? How do individual and collective participation, sadism and helping the ideology increase or reduce?

This writing gives a scholarly intellectuality in order for understanding the relation and giving the likely solutions for them. It worth noting that the concept of ideology does not only emphasize on its new Turkish kinds, but also on its historical, intellectual and other origins.

of Iraq-Kuwait war was emergence of a new political status in north of Iraq. Iraq's failure in the war, debility of the central government, imposing the international sanctions on Iraq, and defining the two no-fly zones in north and south of the country, paved the ways for Turkish interference in Iraqi Kurdistan; this led to numerous tensions between Turkey and Iraqi Kurdistan. Saddam Hossein downfall, changes in power structure and the political and structural developments after 9/11 have affected the Turkish foreign policy. The first result was no enter-permission for the Turkish army to Kurdistan, as well as changes in the political power in Kirkuk region. Consequent to these new situations, the Turkish authorities tried, while following their past policies regarding Kurdistan, to react more seriously on the Kurdish developments.

Studying the Formation Process and Internal Developments of Iraqi Kurdistan's Islamic Movement (from creation to 2004)

Sabah Mofidi

The writing studies the formation process of the Islamic Movement in the southern Kurdistan (Iraqi Kurdistan) and traces its internal changes up to 2004. By investigating how the Movement was affected by the broader Islamic movements throughout the world and Iraq, and also how the specific situation of the southern Kurdistan has influenced formation of the Movement, the writing is mentioning some intellectual and ideological origins for the movements in Kurdistan. It also briefly looks into the reasons for emergence of the Movement and its relationships with Kurdish nationalism, as well as its effects and functions in the autonomous region of Southern Kurdistan.

The European Union's Cultural Policies in Iraqi Kurdistan

Hossein Aghapouri

By a constructivistic approach, the paper considers the cultural relations of the EU and Iraqi Kurdistan Region. In the first part of the writing, post-westphalian concepts of "actorness" and "actor" have been mirrored from the viewpoint of Constructivism. In this regard, both the EU and Kurdistan Regional Government (KRG) are regarded as "actor" in the new definitions of actorness, so, they may expand their mutual relations. Meanwhile, cultural relation is one of the fields which the federal regional governments can freely make endeavor in its expansion with other international actors without the limitations as presumed for her political and security relations. KRG has endeavored to expand her cultural relations with the EU, and the EU has also been trying to deepen its cultural relations with Iraqi Kurdistan, especially with the region under control of KRG, so that, she confirms her cultural superpower in the region in one hand, and compensates some of her economic and military deficiencies in the region consequent to the lack of her active involvement in the U.S led invasion on Iraq in 2003 in the other hand.

The Political Tensions in Turkey- Iraqi Kurdistan Relations

Abbas Kakaei

By considering the leading political, strategic, and geopolitical variables, this paper is going to look at the political tensions in Turkey-Iraqi Kurdistan relations. The Turkish voracity in Iraqi Kurdistan and even her desire to access parts of the Iraqi Kurdish region such as Musil to Turkey are the significant territorial challenges between Turkey and Iraq which dragged the attentions of Ankara authorities once again after Kuwait crisis. Turkey supposes that the significant negative result

power vacuum in the region. These developments (political, social and cultural) have made the Kurdistan Regional Government to a model of successful government applicable to all Iraq and even to the Middle East.

**The Effect of International System on "Iraqi Kurdistan's
Foreign Relation with the Great Powers
" (by focusing on relations with U.S. A)**

Davood Samadnia

The international system's developments have highly affected Iraqi Kurdistan; the Kurdish movement during the Cold War was wounded by the political realism of the two blocks. By ending the Cold War and breakdown of the Soviet Socialist Republics, and the brutally suppression of the Kurds by Saddam Hossein's regime, a no-fly-zone was established in three provinces of Iraqi Kurdistan, affected by the situation emerged through Security Council's resolution No. 688 on the humanitarian intervention in Iraqi Kurdistan. Through the International support, an autonomous and de-facto regional government was established in the No-fly-zone of Iraqi Kurdistan through a free election. The U.S led invasion to Iraq in 2003 was resulted in recognition of the de-facto government as a federal government which can extend its relations with other regional and international actors. This paper tries to review the effects of the post-September 11's development on the foreign relations of Kurdistan Regional Government (KRG). The main hypothesis is that the post-September 11's developments have caused the strengthening of KRG's foreign relations.

Analyzing the Geopolitical Effects of Iraqi Kurdistan on the Political Conditions of the Kurds in Iraq

Hashem Karami

The paper is casting lights on recognition of Iraqi Kurdistan's different geopolitical aspects. In the first part, it gives some geopolitical theories related to Iraqi Kurdistan, as well as speaking on the Iraqi Kurdistan Region's political-geographic characteristics, oil and water resources, population and demography, as well as its military geography. In the micro level of analysis, the geopolitical effects of Iraqi Kurdistan on the Kurdish Parties of Iraqi Kurdistan and their policy making have been examined. In the mid level of analysis, the geopolitical effects of Iraqi Kurdistan on the interested counties and their orientation have been investigated. Finally, by considering the past Kurdish-Arab relationships which peace and granting some rights for the Kurds belong the time when the central government has been delicate, and, on the contrary, suppression of the Kurds is in time of central government powerfulness, the paper analyzes situations and levers the Kurdish and Arabian Iraq.

Studying Iraqi Kurdistan's Political Development (1991-2003, from suppression to a de-facto government)

Mohammadreza Abdolapour

Appearance of an autonomous de-facto government in parts of Iraqi Kurdistan is one of the outstanding developments in the Middle East since 1991 which has challenged fundamentals of the Mesopotamian Middle East, political interactions and ideologies, as well as political structures. This writing, by a descriptive-analytical looking, tries to examine the external variables such as the influence of Iraqi Kurdistan's neighboring countries, and the internal variables such as the domestic wars of the political parties, tribal and ideological clashes originated from the

ROJAV

This File: The Recent Two Decades' Political Developments in Parts of Kurdistan in Turkey and Iraq

The Effect of Post-Westphalian and Post-bipolar International System on National Identity

Manour Saei & Sabah Mofidi,

The international system has been entered into a new phase during the last two decades, this can be named as Post-westphalian or post-bipolar system. After three and half absolute sovereignty of states, and also half century bipolar system of sovereignty of two global states, both are removed today. The current system includes its own developments and influences which one of them is influencing on identity and politics. This new political order has caused the conceptual development of national identity, and opened a new space for its revival, dynamism and growth.

This article tries to cast lights on the issue within three general parts: in the first part, it deals with the recent developments in this new political order by focusing on the "developments in the concepts of governments", "humanitarian intervention", "international organizations", and "democracy" as the some important elements of this new system. The second part generally speaks about national identity, and within the third part the effects of international system on national identity has been examined.